

بررسی
تحولات
دینی
دانشجویان:

دین‌گریزی

مرتضی منطقی

استاد دانشگاه خوارزمی

شیرین رحیمی

ترجمه بهنگامی

بهار ۱۳۹۶

بررسی تحولات دینی دانشجویان:
دین‌گزینی

بهار ۱۳۹۶

مرتضی منطقی
شیما رحیمی
نرگس بیگری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم:

این سیاهه را

به بزرگ سرداری از سرداران به خون خفته عشق،

اهدا می کنم،

تقدیم به مادرم.

فهرست مطالب

مقدمه	۱۲
فصل اول: تحولات دین داری جوانان (دانشجویان)	۱۵
فصل دوم: بررسی تحولات دینی دانشجویان، دین‌گریزی دانشجویان	۳۷
۰۱ خانواده آسیب‌زا: در کشاکش درگیری دو نسل دین‌دار و بیدین	۴۰
مصاحبه با مسعود، ۲۶ ساله، دانشجوی کارشناسی	۴۰
۰۲ خانواده آسیب‌زا: تنها چیزی که می‌توانست من را به یک کودک آرام تبدیل کند، ترس از خدا و جهنم بود.	۴۷
مصاحبه با احمد، ۲۶ ساله، دانشجوی کارشناسی	۴۷
تأملی دوباره	۵۳
۰۳ درهم شکستگی در مسیر ریاضت‌های افراطی: من دردهای فاطمیه روزه‌خنده می‌گرفتم...	۵۶
مصاحبه با حسن، ۲۹ ساله، دانشجوی کارشناسی	۵۶
۰۴ درهم شکستگی در مسیر ریاضت‌های افراطی: ریاضت‌کشی و بازگشت امیال سرکوب شده	۶۷
مصاحبه با عثمان، ۲۶ ساله، دانشجوی کارشناسی	۶۷
تأملی دوباره	۷۳
۰۵ استقبال از لذت‌گرایی: دنبال بهانه یا توجیهی بودم که دین را کنار بگذارم و به سوی لذات دنیوی بروم.	۷۵
مصاحبه با علیرضا، ۲۴ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد	۷۵
تأملی دوباره	۷۹
۰۶ واکنش‌های عاطفی: من بعد از مرگ دوست دخترم، هرگز نتوانسته‌ام وجود خدا را باور کنم.	۸۱
مصاحبه با احسان، ۲۵ ساله، دانشجوی کارشناسی	۸۱
۰۷ واکنش‌های عاطفی: من می‌خواهم انتقام خودم و مادرم و خانواده‌ام را از خدا بگیرم.	۸۵
مصاحبه با محمد، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی	۸۵

- ۰۸ واکنش های عاطفی: می خواستم به خدایی که من را به خاطر یک امر طبیعی ناپاک می داند و حق ورود به مسجد نمی دهد، دهن کجی کنم..... ۹۱
- مصاحبه با مینا، ۲۰ ساله، دانشجوی کارشناسی ۹۱
- ۰۹ واکنش های عاطفی: پس از فوت پدرم، نفرت شدیدی از حکومت اسلامی ایران پیدا کردم. ۱۰۰
- مصاحبه با زهرا، ۲۳ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد ۱۰۰
- ۰۱۰ واکنش های روانی: وسواس به مثابه ماحصل دین داری خشک و بیروح..... ۱۱۳
- مصاحبه با محمدامین، ۲۳ ساله، دانشجوی کارشناسی ۱۱۳
- تأملی دوباره ۱۱۸
- ۰۱۱ تربیت دینی نادرست: برچسب کافر بودن در برابر سوال های بچه گانه من ۱۲۳
- مصاحبه با فریده، ۲۰ ساله، دانشجوی کارشناسی ۱۲۳
- ۰۱۲ تربیت دینی نادرست: احضار به کمیته انضباطی دانشگاه در برابر سوال های دینی من ۱۲۸
- مصاحبه با محمدعلی، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی ۱۲۸
- ۰۱۳ تربیت دینی نادرست: دین گریزی در اثر تعارض های دینی حل نشده ۱۳۵
- مصاحبه با فرهاد، ۲۶ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد ۱۳۵
- ۰۱۴ تربیت دینی نادرست: با نگاه به وضعیت کنونی دین می توان پیش بینی نابود شدن آن را در آینده داشت..... ۱۳۹
- مصاحبه با وحید، ۲۷ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد ۱۳۹
- ۰۱۵ تربیت دینی نادرست: بهشت و جهنم برای افراد غیرفرهیخته جامعه ۱۴۶
- مصاحبه با امیرعلی، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی ۱۴۶
- تأملی دوباره ۱۵۰
- ۰۱۶ اولیای آموزشی آسیب زها: استادم من را نابود کرد..... ۱۵۴
- مصاحبه با هدی، ۲۴ ساله، دانشجوی کارشناسی ۱۵۴
- تأملی دوباره ۱۶۳
- ۰۱۷ تردیدهای دینی: ترجیح استدلال های به ظاهر علمی ۱۶۵
- مصاحبه با مریم، ۲۱ ساله، دانشجوی کارشناسی ۱۶۵
- ۰۱۸ تردیدهای دینی: خیلی از احکام دینی به لحاظ عقلی قابل قبول نیستند..... ۱۷۳

- مصاحبه با فرشته، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی ۱۷۳
- تأملی دوباره ۱۸۳
- ۰۱۹ تبیین جبرگرایانه هستی: ما در کائنات اختیاری از خود نداریم. ۱۸۷
- مصاحبه با مهتاب، ۲۵ ساله، دانشجوی کارشناسی ۱۸۷
- تأملی دوباره ۱۹۰
- ۰۲۰ به سوی خداگونه شدن آدمی: هیچ خدایی وجود ندارد. خدا من ام، خدا شمایی! ۱۹۱
- مصاحبه با سعید، ۲۵ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد ۱۹۱
- ۰۲۱ به سوی خداگونه شدن آدمی: آدمها باید خودشون خدا بشن. ۲۰۰
- مصاحبه با مریم، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی ۲۰۰
- ۰۲۲ به سوی خداگونه شدن آدمی: شیطان پرستی ۲۰۴
- مصاحبه با امیر، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی ۲۰۴
- تأملی دوباره ۲۰۸
- ۰۲۳ واکنش به برخوردهای بد مدعیان دین داری: اصرار مدیر مدرسه در جداسازی دانش آموزان دیگر از من ۲۱۱
- مصاحبه با نسیم، ۲۳ ساله، دانشجوی کارشناسی ۲۱۱
- ۰۲۴ واکنش به برخوردهای بد مدعیان دین داری: بلاهایی که به اسم دین و دین داران بر سر خانواده مادرم آمد. ۲۱۹
- مصاحبه با الهام، ۲۴ ساله، دانشجوی کارشناسی ۲۱۹
- ۰۲۵ واکنش به برخوردهای بد مدعیان دین داری: وقتی که مدیر مدرسه شاهد من را به دلیل درست کردن ابروهایم فاحشه خواند. ۲۲۴
- مصاحبه با مهناز، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی ۲۲۴
- ۰۲۶ واکنش به برخوردهای بد مدعیان دین داری: ماحصل یک عمر تحقیر و تهدید ۲۳۸
- مصاحبه با نسترن، ۳۴ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد ۲۳۸
- ۲۷ واکنش به برخوردهای بد مدعیان دین داری: رفتارهایی که هر روز جوان را افسرده تر و فراری تر از دین و خدا می کنند ۲۴۵
- مصاحبه با مصطفی، ۲۵ ساله، دانشجوی کارشناسی ۲۴۵

- ۰۲۸ واکنش به برخوردهای بد مدعیان دین‌داری: فرار کردن از جهنمی که به اسم دین برای من درست کرده بودند..... ۲۵۲
- مصاحبه با زهرا، ۲۵ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد..... ۲۵۲
- ۰۲۹ واکنش به فساد مدعیان دین‌داری: فساد اخلاقی و اقتصادی مدعیان دین..... ۲۵۸
- مصاحبه با حمیدرضا، ۲۵ ساله، دانشجوی کارشناسی..... ۲۵۸
- تأملی دوباره..... ۲۶۲
- ۰۳۰ دین به مثابه افیون توده‌ها: مسابقه دین‌داران در اعمال صوری دینی..... ۲۶۷
- مصاحبه با فرهاد، ۲۴ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد..... ۲۶۷
- ۰۳۱ دین به مثابه افیون توده‌ها: سرخوردگی از حوزه..... ۲۷۶
- مصاحبه با یوسف، ۲۹ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد..... ۲۷۶
- ۰۳۲ دین به مثابه افیون توده‌ها: دین به مثابه ابزاری برای حکومت کردن بر مردم..... ۲۸۲
- مصاحبه با سهیل، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی..... ۲۸۲
- ۰۳۳ دین به مثابه افیون توده‌ها: تا مادیات و رفاه مردم فراهم نشود، وضعیت معنوی آن‌ها خوب نمی‌شود..... ۲۸۷
- مصاحبه با محمد مهدی، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی..... ۲۸۷
- ۰۳۴ دین به مثابه افیون توده‌ها: از روابط عاطفی با خدا تا رسیدن به نفی و انکار خدا..... ۲۹۲
- مصاحبه با بهروز، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی..... ۲۹۲
- ۰۳۵ دین به مثابه افیون توده‌ها: اصلاً خدایی وجود ندارد. اگر هم خدایی باشد، خدا هم مرده..... ۳۰۱
- مصاحبه با بهاره، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی..... ۳۰۱
- ۰۳۶ دین به مثابه افیون توده‌ها: کل ادیان به نظر من یک بازی هست..... ۳۰۳
- مصاحبه با مهرداد، ۲۶ ساله، دانشجوی کارشناسی..... ۳۰۳
- تأملی دوباره..... ۳۰۶
- ۰۳۷ معیار قرار دادن جامعه جهانی: رویارویی دین و مدرنیته..... ۳۰۹
- مصاحبه با مرجان، ۲۵، دانشجوی کارشناسی (لیسانس دوم)..... ۳۰۹
- ۰۳۸ معیار قرار دادن جامعه جهانی: برخلاف غرب، قرآن ماها رو از همه چیز محروم کرده..... ۳۱۸
- مصاحبه با خدیجه، ۲۷ ساله، دانشجوی کارشناسی..... ۳۱۸
- تأملی دوباره..... ۳۲۲

۳۲۴	تحلیل محتوای داده ها
۳۲۹	فصل سوم: جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۳۴۶	۰۳۰۱ مقدمه: چالش‌های فراروی نظام اسلامی
۳۴۸	۰۳۰۱۰۱ دولت ولایت فقیه (دولت رهبری)
۳۶۸	۰۳۰۱۰۲ دولت پنهان
۳۷۵	۰۳۰۱۰۳ دولت رسمی
۳۸۲	۰۳۰۲ تبیین دین‌داری دانشجویان
۳۸۴	۰۳۰۲۰۱ اقتدارگرایی اولیه سیاسی و دینی
۳۹۶	۰۳۰۲۰۲ شکل‌گیری مقاومت فرهنگی در جامعه
۴۰۳	۰۳۰۲۰۳ گسترش و تعمیق اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی در دوران پسااصلاحات
۴۰۳	۰۳۰۲۰۳۰۱ تداوم اقتدارگرایی سیاسی
۴۰۴	۰۳۰۲۰۱۰۲ تداوم اقتدارگرایی دینی
۴۰۵	۰۳۰۲۰۱۰۳ گسترش اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی
۴۰۶	عدم پذیرش آزادی
۴۱۰	نگاه تکلیفی به مردم
۴۱۱	طرح ضرورت کنترل مردم
۴۱۶	برخورد مداخله‌گرایانه در زندگی خصوصی مردم
۴۱۷	نگاه تحقیرآمیز به مردم
۴۱۸	تحمیق مردم
۴۱۹	نگاه تهدیدآمیز به مردم
۴۲۰	اعمال برخوردهای تنبیهی با مردم
۴۲۳	۰۳۰۲۰۴ کاهش سرمایه اجتماعی در دوران پساخاتمی
۴۲۴	۰۳۰۲۰۴۰۱ افزایش مشکلات اقتصادی
۴۲۵	۰۳۰۲۰۴۰۲ افزایش آسیب‌های اجتماعی
۴۲۶	۰۳۰۲۰۴۰۳ افزایش مشکلات فرهنگی
۴۲۹	۰۳۰۲۰۴۰۴ افزایش مشکلات عقیدتی
۴۳۰	۰۳۰۲۰۴۰۵ افزایش مشکلات قضایی

- ۴۳۳ افزایش آسیب‌های زیست محیطی ۰۳۰۲۰۴۰۶
- ۴۳۴ افزایش مشکلات روانی ۰۳۰۲۰۴۰۷
- ۴۳۷ کاهش سرمایه اجتماعی ۰۳۰۲۰۴۰۸
- ۴۳۹ پیشنهاد مداخله در جهت ارتقای کیفیت دین‌داری دانشجویان ۰۳۰۳
- ۴۴۰ مداخله‌گری اساسی ۰۳۰۳۰۱
- ۴۴۰ نگاهی به سیر تاریخی اجتهاد و مرجعیت در اسلام ۰۳۰۳۰۱۰۱
- ۴۴۴ موانع فراروی اعتلای اجتهاد و مرجعیت ۰۳۰۳۰۱۰۲
- ۴۴۶ برخورد با مشکلات فراروی اجتهاد و مرجعیت ۰۳۰۳۰۱۰۳
- ۴۶۹ پیش‌بینی روندهای آتی ۰۳۰۳۰۱۰۴
- ۴۷۱ مداخله‌گری موقت و مقطعی ۰۳۰۳۰۲
- ۴۷۲ آموزش غیررسمی دین ۰۳۰۳۰۲۰۱
- ۴۷۲ طبیعت‌گردی -
- ۴۷۴ ایرانگردی -
- ۴۷۸ مسابقات پژوهشی -
- ۴۸۷ مسابقات هنری -
- ۵۰۶ طرح الگوها -
- ۵۲۲ اجرای برنامه‌های نועدوستانه -
- ۵۳۴ اجرای برنامه‌های هویت‌بخش -
- ۵۴۸ اجرای برنامه‌های مبتنی بر هیجان‌جویی -
- ۵۷۹ پیش‌گرفتن برنامه‌های جامعه‌مدار -
- ۵۹۰ تحقق برنامه‌های کارآفرین -
- ۶۱۲ برجسته‌سازی نقاط قوت دین ۰۳۰۳۰۲۰۲
- ۶۱۴ تقلیل و نفی ضعفها ۰۳۰۳۰۲۰۳
- ۶۱۴ بسترسازی جهت کاربری بهینه از فضای مجازی ۰۳۰۳۰۲۰۴
- ۶۱۵ بسترسازی فرهنگی برای افزایش فرصتها و کاهش تهدیدهای فضای مجازی -
- ۶۱۶ نقد و بررسی منصفانه غرب در مواجهه با فضای مجازی -
- ۶۱۶ ارزیابی سناریوهای جایگزین -

- ۶۱۷.....تولید محتوای فاخر و ریختن آن در فضای مجازی.....
- ۶۱۸.....۰۳۰۳۰۲۰۵ آماده سازی بسترهای اجتماعی جهت پویایی جامعه (و خاصه جوانان).....
- ۶۲۱.....برخی از مآخذ.....

مقدمه

این اثر جلد سوم از یک مجموعه سه جلدی است که به بررسی تحولات دین‌داری دانشجویان پرداخته است.

کتاب نخست این مجموعه، حاوی نقد دانشجویان در زمینه دین‌داری مرسوم بزرگسالان جامعه و ارایه مختصات نگرش جدید دینی دانشجویان بود. جلد دوم این مجموعه، به مقوله جدیدی با عنوان «پذیرش تنها خدا» پرداخته است و سرانجام کتاب حاضر به عنوان سومین جلد این مجموعه، مقوله «دین‌گزینی» دانشجویان را مورد بحث و بررسی قرار داده است.

در این اثر، به عنوان سومین جلد از مجموعه اخیر، پس از مقدمه، سه فصل با عناوین تحولات دین‌داری جوانان (دانشجویان)، بررسی تحولات دینی دانشجویان: دین‌گزینی و جمع‌بندی و نتیجه‌گیری، ارایه گردیده است.

در فصل نخست کتاب، پس از توصیف ضرورت بررسی دین‌داری دانشجویان و ردگیری تحولات آن، از روش اجرای پژوهش یاد شده است.

فصل دوم کتاب حاوی مجموعه‌ای از مصاحبه‌های صورت پذیرفته در ارتباط با مقوله دین‌گزینی می‌باشد.

سرانجام فصل پایانی به جمع‌بندی اجمالی مهم‌ترین یافته‌های پژوهش و ارایه برخی از تبیین‌های کلان-نگر در مورد تحولات دین‌داری دانشجویان پرداخته است.

در مقدمه اثر، به اجمال بحث تحولات هویتی جوان انقلاب اسلامی مورد بررسی قرار گرفته، پس از تمرکز روی تحولات دین‌داری آنان، ضرورت بررسی دین‌داری دانشجویان و ردگیری تحولات آن نتیجه گرفته شده است، در ادامه همین فصل، از روش اجرای پژوهش نیز یاد گردیده است.

فصل دوم کتاب حاوی ۳۸ مصاحبه در ارتباط با مقوله دین‌گزینی دانشجویان است. دلایل دین‌گزینی دانشجویان در این کتاب ذیل ۹ عنوان دلایل خانوادگی، فردی، عاطفی-روانی، تربیتی، عقیدتی، فلسفی، اجتماعی، سیاسی-اقتصادی و فضای جهانی شده، طبقه‌بندی و ارایه گردیدند. آخرین فصل کتاب به جمع‌بندی یافته‌های حاصله پرداخته است. در این قسمت پس از مقدمه‌ای که به چالش‌های فراروی نظام اسلامی اختصاص یافته و استدلال گردیده است، نظام اسلامی در عمل حاوی سه دولت ولایت فقیه، دولت رسمی و دولت پنهان است، در تبیین دین‌داری دانشجویان، خاطر نشان شده است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، اگرچه برخی از اقتدارگرایی‌های سیاسی و دینی اولیه در

کلان نظام به چشم می‌خورد، اما در گذر زمان اقتدارگرایی اخیر که عمدتاً شخصیت‌های مطرح جامعه یا گروه‌های سیاسی جامعه را دربرمی‌گرفت، با قدرت گرفتن عوامل دولت پنهان، صبغه فرهنگی-اجتماعی نیز یافته، مردم جامعه را نیز هدف خود قرار داده است. در این قسمت پس از تأکید گسترش دولت پنهان، ویژگی‌های اقتدارگرایی فرهنگی-اجتماعی و چگونگی اثرگذاری آن در زندگی روزمره مردم و جوانان و البته مقابله نسبی مردم و جوانان با آن، تشریح گردیده است. در پیشنهاد‌های مداخله در جهت ارتقای کیفیت دین‌داری دانشجویان، دو دسته مداخله‌گری اساسی و موقت و مقطعی مورد بحث قرار گرفته‌اند. در بحث مداخله‌گری اساسی پس از بررسی روند تاریخی اجتهاد و مرجعیت در اسلام و ترسیم مشکلات فراروی مرجعیت و روحانیت در حال حاضر، بیان گردیده است که مشکلاتی نظیر کاهش دین‌داری جوانان و دانشجویان، بیشتر فرافکنی روحانیونی است که به دلیل عدم حل مشکلات سازمان روحانیت، با مشکلات جدی روبرو هستند و ضرورت دارد برای حل مشکلات فزاینده جامعه، در درجه اول اهمیت روحانیت و در درجات بعدی اهمیت، مردم و جوانان به حل مشکلات خویش بپردازند. بالطبع در حالت اخیر جامعه از صحت و سلامت لازم برخوردار شده، روندی پیشرو و رو به اعتلا را تجربه خواهد کرد. اما در صورتی که مداخله‌گری اساسی پیش‌گفته محقق نشود، ممکن است برخی از روش‌هایی که به کاهش موقت فاصله‌گیری جوانان و دانشجویان از دین و دین‌داری می‌انجامند، مد نظر قرار گرفته شوند که در ادامه ذیل عنوان مداخله‌گری موقت و مقطعی، پیشنهاد گردیده‌اند (هرچند راه کارهای پیشنهادی در این قسمت، هرگز قابلیت پوشش دادن به مشکلات فزاینده پیش‌گفته را نخواهند داشت).

در بررسی راه کارهای مداخله مقطعی و موقت جهت ارتقای کیفیت دین‌داری دانشجویان، چهار مقوله: آموزش غیررسمی دین، برجسته‌سازی نقاط قوت دین، تقلیل و نفی ضعف‌ها، بسترسازی جهت کاربری بهینه از فضای مجازی و آماده‌سازی بسترهای اجتماعی جهت پویایی جامعه (و خاصه جوانان)، ارایه گردیده است.

بحث آموزش غیررسمی دین، حاوی مباحث و طرح‌هایی است که بالاستقلال مربیان و اولیای تربیتی و فرهنگی جوانان قادر به اجرا و تحقق عملی آن‌ها هستند، اما راهکارهای بعدی منوط به اهتمام و همیاری مسوولان نظام با مربیان تربیتی و اولیای فرهنگی جوانان می‌باشند که ممکن است به دلیل عدم همراهی آنان، جنبه تحقق عملی به خود نگیرند.

اما در یک جمع‌بندی کلی باید توجه داشت که روش‌های مداخله موقت و مقطعی به طور عمده نقش مسکن را داشته، مانع از تعمیق بحران‌های عقیدتی و فرهنگی-اجتماعی آتی جامعه که نیازمند مداخله-گری اساسی است نخواهد شد.^۱ اثر حاضر با ارایه برخی از مآخذ مورد استفاده خاتمه یافته است.

در انتها لازم به یادآوری است که در تهیه این اثر دانشجویان محترم، محدثه بخشی‌پور، غزاله برناپور، نرگس بیگلری، مهشید بروسان، فاطمه پورصالح، فاطمه ثابتی، غزاله حسین یزدی، سارا خاشعی، محدثه خاکشور، مریم‌سادات دهقانی، شیما رحیمی، شکوفه رزمی، فاطمه رضازاده، مریم شاهنده، کیمیا شریفی، مرضیه شریفی، فایزه شهرابی فراهانی، مریم شیرازی آشتیانی، یلدا صباحی، زهرا صفی‌خانی، شادی عبادی، یاسمن عباسی، مهسا فیضی، سمیه قربانی، بهاره کاظمی، نگین گلرخ، نرگس مجیدی، ریحانه محمدی‌صفت، شیما نباتی، فاطمه نظیفی و عطیه وقفی‌نژاد، در انجام کارهای میدانی، نگارنده را یاری رساندند. آقای سعید سجادی زحمت صفحه‌بندی کتاب را متحمل شده و خانم اکرم مظاهری نیز زحمت تایپ این اثر را برعهده داشتند که از زحمات بی‌دریغ این عزیزان، تشکر و قدردانی می‌شود. اجرشان مأجور باد.

^۱ - لازم به ذکر است عامل خط مشی سیاسی حاکم بر جامعه به عنوان یک متغیر مهم در شدت یا کاهش التهاب‌های اخیر اثرگذار واقع خواهند شد، اما در کل رفع‌کننده بحران‌های اخیر نخواهند بود.

فصل اول: تحولات دین‌داری جوانان (دانشجویان)

برخی از بررسی‌های انجام شده دلالت بر آن دارند که جوانان ایرانی طی دو دهه اخیر تحولاتی قابل توجهی را به خود تجربه کرده‌اند که در غالب موارد اولیای فرهنگی نظام این تحولات را مثبت ارزیابی نمی‌کنند.

در تبیین تحولات هویتی جوانان ایرانی می‌توان به میزان زیادی این تحولات را نشأت گرفته از سوابق تحصیلی جوانان، سوابق تربیتی آنان، ویژگی‌های روان‌شناختی جوانان ایرانی، تحولات فرهنگی، اجتماعی، عقیدتی و سیاسی جوانان، سرخوردگی‌های اقتصادی-اجتماعی-عقیدتی، وقوع گسست و شکاف نسلی و فضای جهانی شده دانست.

سوابق تحصیلی جوانان، حاوی آموزشی تجربی است که این تجربیات، در تقابل با نظام آموزشی مبتنی بر تبعدگرایی حوزه قرار دارد و جوانان به همین دلیل، به سادگی در برابر آموزه‌های تبعدی سر فرود نیاورده، تمایل دارند که صحت آموزه‌های اخیر را بعضاً از گذر تجربه به دست آورند.

در عوامل تربیتی مؤثر در تغییر روابط اجتماعی و سبک زندگی جوانان، مواردی مانند: تلاش بر جامعه‌پذیری مبتنی بر زور، تلاش در نگاه داشتن جوانان در اخلاق دیگرپیرو، نفی شک‌گرایی جوانان، عدم پذیرش روحیه خودپیرو جوان، تردید در پذیرش استقلال‌طلبی جوان، نفی ریشه‌های تاریخی هویتی جوان و بحران هویت جوان ایرانی (منطقی، ۱۳۷۹، ۱۳۸۱، الف، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، الف، ب، ۱۳۸۸ الف) و نظایر آن، قابل احصاء هستند. مضاف بر آنچه از آن یاد شد، عدم بسترسازی فرهنگی برای کاربری از فرصت‌های فضای مجازی به جای کاربری از تهدیدهای آن (منطقی، ۱۳۸۳، الف، ب، پ، ج)، از دیگر موارد مهمی است که باید در این قسمت از آن یاد کرد. مجموعه موارد فوق در شکل دادن به هویت ژلاتینی جوان انقلاب اسلامی، مؤثر واقع آمده‌اند.

در تحولات فرهنگی مؤثر در تغییر روابط اجتماعی و سبک زندگی جوان ایرانی، از موارد قابل تأملی همچون: افسردگی اجتماعی، هیجان‌جویی مرضی، عشق بیمارگون، پناه بردن به فضای مجازی (منطقی، ۱۳۹۳ الف، ب، ج، چ)، می‌توان نام برد. علاوه بر این، موارد دیگری مانند: ارتباط عاطفی اندک با جنگ و انقلاب، استقبال از فرهنگ فردگرا به جای فرهنگ جمع‌گرا، توجه به هر دو بُعد فرهنگ ایرانی-اسلامی، هنجارآفرینی‌های جدید، استقبال از فن‌آوری‌های ارتباطی جدید، تأثیرپذیری گسترده از اینترنت، ماهواره، تلفن همراه و بازی‌های رایانه‌ای، کنار نهادن نظریه تهاجم فرهنگی و پذیرش نظریه تبادل فرهنگی، استقبال از الگوهای عمدتاً خارجی، استقبال از فرهنگ جهانی، مقاومت فرهنگی (ابراز

نظرات سیاسی در پوشش رفتارهای فرهنگی، مانند: استفاده از مُدها و پوشش‌های غیرمتعارف، برخورد لجاجت‌آمیز با نمادهای نظام و نظایر آن (منطقی، ۱۳۷۲ الف، ۱۳۸۳ ج و د، ۱۳۸۸ ب، ۱۳۸۹)، در زمینه تحول‌های فرهنگی که جوانان با آن روبرو هستند، قابل احصاء می‌باشد.

در تحول‌های اجتماعی مؤثر در تغییر روابط اجتماعی و سبک زندگی جوان انقلاب اسلامی، مواردی مانند: نفی آرمان‌گرایی‌های غیرواقع‌نگر، جابه‌جایی رویکرد دینی به مسایل به رویکرد علمی، فرهنگی، هنری و اجتماعی، اتخاذ رویکرد انتقادی به مسایل، ترجیح مصالح فردی به جای مصالح جمعی، کاهش تبعیت از بزرگ‌ترها، پا به عرصه نهادن گسترده‌تر زنان، فراگیرتر شدن اندیشه‌های برابرطلبی زنان با مردان، استقبال از روابط دو جنس، ارزش شدن روابط عمیق دو جنس، استقبال از تجربه‌گرایی، پذیرش اندیشه رفاه‌طلبی و تجمل‌گرایی، استقبال از مُد و مُدگرایی، سنت‌شکنی (منطقی، ۱۳۸۳ الف، ب، پ و ل، ۱۳۸۴) و نظایر آن‌ها، قابل شمارش است.

وقوع گسست و شکاف نسلی، از رخدادهای مهم اجتماعی است که جوانان در آن نقش فعال و قابل تعمقی داشته‌اند. تفاوت قرائت‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و عقیدتی نسل جوان با نسل بزرگ‌سال از سویی و شکل‌گیری تدریجی انقطاع گفتمان بین نسلی که در پی کاهش گفتمان بین نسلی رخ داده است، از تبعات قابل توجه و تأمل در گسست نسلی ایجاد شده در جامعه‌اند (منطقی، ۱۳۸۳ الف، ب، پ و ۱۳۸۸ ب).

رفیع‌پور (۱۳۷۸) در کتاب «آنومی یا آشفتگی اجتماعی» با طرح آنومی یا هرج و مرج اجتماعی در شرایط تأکید بر توسعه اقتصادی برون‌زا، نابرابری، فساد اقتصادی و جابه‌جایی نظام ارزشی جامعه، خاطر نشان می‌سازد، مهار فرایند آشفتگی اجتماعی در حالی که بسترهای اصلی آن نادیده گرفته شود، با توسل به مواردی مانند نیروی انتظامی، شبیه دادن قرص مسکن به بیماری است که تنها تسکینی موقت برای وی فراهم می‌آورد. بالطبع در شرایط اخیر مهار مواردی مانند مُدگرایی افراطی، بدحجابی، بی‌حجابی و نظایر آن‌ها با اتکا به نیروی انتظامی (به مثابه اولین سناریوی مدنظر اولیای فرهنگی)، اندیشه خطایی به شمار می‌رود.

در تحول‌های عقیدتی جوان انقلاب اسلامی که در تغییر روابط اجتماعی و سبک زندگی جوانان مؤثر واقع آمده‌اند، مواردی نظیر: عدم استقبال از رویکرد دینی به مسایل، ترجیح رویکرد اجتماعی به دین به جای رویکرد فردی به دین، ترجیح رویکرد عرفانی به دین به جای رویکرد صوری و ظاهری به دین که در احکام خلاصه می‌شود، ترجیح مرجعیت علمی و هنری به مرجعیت دینی، تأویل‌گرایی در برابر

تفسیر سنتی دین توسط بزرگ‌سالان، استقبال از اخلاق اجتماعی و غیر آرمان‌گرا به جای اخلاق آرمان-گرا، استقبال از رویکرد تحقیقاتی نسبت به دین، نفی تحمیل دین بر جوانان، کاهش ابعاد پیامدی و مناسکی، کاهش تعصب‌های دینی، به چالش گرفتن احکام جنسیتی اسلام، برخورد گزینشی با دین، مُد شدن بی‌اعتقادی (منطقی، ۱۳۷۲ الف، ۱۳۷۸، ۱۳۸۱ ب، ۱۳۹۲)، از موارد مورد توجهی هستند که درباره جوانان مطرح شده و باید بدان‌ها عطف توجه لازم را داشت.

رفیع‌پور (۱۳۷۶) در همین ارتباط در کتاب «توسعه و تضاد» می‌نویسد، فشار هنجاری و کنترل درونی که در زمینه رعایت حجاب در سال‌های ۱۳۶۵ وجود داشت، در سال ۱۳۷۱ بسیار کاهش یافت و بالطبع احترام به زنان باحجاب نیز پایین آمد، زیرا وقتی ارزش‌های یک جامعه تغییر کند و از ارزش مذهبی به طرف ارزش غیرمذهبی برود، یعنی ارزش‌های مذهبی از نظر اجتماعی کم ارزش شوند، طبعاً دارندگان نمادهای آن (از جمله حجاب) نیز از نظر افراد کم ارزش می‌شوند.

در تحول‌های سیاسی مؤثر در تغییر روابط اجتماعی و سبک زندگی جوان ایرانی، می‌توان از موارد زیر به عنوان مواردی قابل تأمل یاد کرد: اعتقاد جوانان به فروریزی آرمان‌شهر نسل‌های اول و دوم انقلاب، نفی آرمان‌گرایی‌های غیرواقع‌نگر، کاهش تبعیت از رهبران، یافتن دید نقادانه نسبت به عملکرد رهبران، استقبال جوانان از جدایی دین از سیاست، تردید در حکومت دینی، تردید نسبت به دیدگاه‌های رهبران سیاسی، دید انتقادی نسبت به جنگ ۸ ساله، تمایل به حکومت دموکراتیک و دید تقریباً مثبت نسبت به غرب (منطقی، ۱۳۷۴، ۱۳۸۳ الف، ب و پ).

در ارتباط با دیدگاه اقتصادی جوان انقلاب اسلامی، می‌توان از دید نسبتاً منفی جوان نسبت به فرصت‌های شغلی و حرفه‌ای مورد نظر در زندگی آینده، اعتقاد به مشکلات عدیده اقتصادی جامعه، اقتصاد مبتنی بر رانت، اقتصاد نایمن و پرچالش، مشکلات معیشتی و مسکن و کمبود امکانات رفاهی شهروندان در جامعه، یاد کرد. مجموعه موارد اخیر، در ارتباط با ابعاد اقتصادی جامعه، دیدی منفی در این زمینه را برای جوان انقلاب اسلامی رقم می‌زنند.

سرانجام جهانی شدن، فضای خاصی برای جامعه و جوانان آن پدید آورده است که در آن برخورد با آرا و نقطه نظرات متفاوت و گوناگونی که بعضاً در تضاد و تخالف با نقطه نظرات رسمی ارایه شده در زمینه‌های فکری، فلسفی، فرهنگی، اجتماعی، عقیدتی و سیاسی هستند، افزایش سطح توقعات افراد، افزایش تسامح، فردگرایی، برهنه‌گرایی و نظایر آن، از ویژگی‌های شاخص فضای جهانی شده به شمار می‌روند (منطقی، ۱۳۸۳ و).

نتیجه آنچه از آن یاد شد، در مرتبه نخست شکل‌گیری هویت خاصی در جوان انقلاب اسلامی است که تعبیر هویت ژلاتینی از آن، شایسته می‌نماید. در مرتبه بعد، موارد اخیر در تغییر روابط اجتماعی و سبک زندگی جوان ایرانی به شدت مؤثر واقع آمده‌اند. جوان ایرانی، در عین سردرگمی و ابهام، باهوش، نوگرا و خلاق و آزادی‌خواه است. فن‌آوری‌های ارتباطی را شناخته و از آن‌ها در جهت پیشبرد اهداف خویش، سود می‌جوید. جوان نسل حاضر در عین تجربه‌گرایی و علم‌گرایی، با دید انتقادی به هنجارها و ارزش‌های اجتماعی خویش می‌نگرد، وی با بی‌اعتمادی به رهبران و بزرگ‌سالان جامعه نگرسته، از هنجارشکنی و کنار نهادن سنت، کم و بیش استقبال می‌کند. اهل مُد، رفاه، تفریح و تنوع، لذت‌طلبی، تجمل‌گرایی و راحت‌طلبی است، با نگاه مثبتی به غرب و دستاوردهای علمی و فرهنگی - اجتماعی آن (مانند فمینیسم) می‌نگرد و به میزان قابل تأملی از اندیشه‌های آرمان‌گرایانه، فاصله گرفته است (منطقی، ۱۳۸۳ ی).

به نظر می‌رسد جوان نسل حاضر، ضمن فاصله گرفتن نسبی از اندیشه‌های آرمانی، تا حدودی جای اخلاقیات آرمان‌گرای دینی را با اخلاق اجتماعی عوض کرده، با فاصله گرفتن نسبی از اندیشه‌های انقلابی، از رویکردهای اجتماعی کم‌هزینه و پرسود، استقبال می‌کند و مهم‌تر از همه، جوانی که با ویژگی‌های اخیر، دست به بازننگری و بازتعریف برخی از ابعاد دینی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مرسوم جامعه‌اش زده است، قرائت و نگرش دینی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جدیدی را از خود به معرض دید نهاده است.

اگر با محدود کردن عرصه تحولات جوانان، توجه خود را معطوف به مسایل دینی (که به شدت مورد توجه مسوولان نظام هست)، کنیم، می‌توان مسأله تحولات قرائت دینی جوانان را مورد توجه و بررسی قرار داد.

مسأله افزایش، کاهش یا بدون تغییر ماندن دین‌داری جوانان، مقوله مهمی است که پژوهش‌مدونی در این ارتباط وجود نداشته، سایر پژوهش‌ها نیز به شکل مستقیم این مسأله را در ابعاد و وجوه مختلفش مورد بحث و بررسی قرار نداده‌اند. هر چند از برخی از پژوهش‌های اجرا شده، داده‌هایی مانند کاهش میزان نماز گزاردن جوانان در گذر زمان، قابل احصا است.

طالبی (۱۳۷۴)، در بررسی که در سطح ۱۸۴۵ دانشجویانجام داده است، یادآور می‌گردد که ۷۲/۷٪ از جمعیت مورد بررسی وی بیان داشته‌اند که همیشه نماز می‌خوانند. ایسپا (۱۳۸۰)، در بررسی که در سطح ۲۵۰ نفر از دانشجویان تهرانی داشته است، رقم ۷۶٪ موافق و خیلی موافق با ادای نماز یومیه را گزارش می‌کند. خراطیان خامنه (۱۳۸۲)، گزارش می‌دهد، ۷۵/۶٪ از دانشجویان دانشگاه تبریز، در بررسی وی

موافقت خود را با نماز خواندن، اعلان داشته‌اند. مرکز ملی مطالعات و سنجش افکار عمومی (۱۳۸۳)، در بررسی که در جمعیتی بالغ بر ۸۷۵ نفر دانشجو داشته است، رقم ۶۵/۴٪ موافق با پایبندی به دین را به دست آورده است. غیاثوند (۱۳۸۴)، در بررسی یک جمعیت ۱۲۴۵ نفری از دانشجویان، نتیجه گرفته است که ۶۶/۶٪ از آنان، خواندن نماز به شکل فرادا را مورد تأیید قرار داده‌اند. سرانجام خدایاری فرد و همکاران (۱۳۸۸)، در بررسی ملی که در سطح ۲۱۷۹ نفر دانشجو انجام داده است، نتیجه گرفته‌اند که ۵۸/۵٪ از جوانان همیشه یا اکثر اوقات نماز می‌خوانند.

بعضی از پژوهش‌های دیگر، نتیجه گرفته‌اند که با افزایش سن، از میزان انجام رفتارهای دینی جمعیت مورد بررسی، کاسته شده است. منطقی (۱۳۸۱ الف)، در بررسی تحولی که در زمینه شناسایی راهکارهای درونی سازی کردن ارزش‌های دینی در سطح دانش‌آموزان دبستانی، راهنمایی و دبیرستانی داشته است، گزارش می‌دهد که میزان علائق دینی دانش‌آموزان از راهنمایی در قیاس با دبستان و از دبیرستان در قیاس با راهنمایی، در سطح هر دو گروه دختران و پسران کاهش یافته است. رحیمی‌نژاد و منصور (۱۳۸۰)، کاهش هویت دینی در بین دانشجویان کارشناسی طی سال اول تا چهارم را در پژوهش خویش مورد تأیید قرار داده‌اند. سفیری و غفوری (۱۳۸۸) نیز در بررسی میدانی که در سطح جوانان ۱۸-۲۵ ساله داشته‌اند، گزارش می‌دهند که با افزایش سن و تحصیلات، هویت دینی افراد کاهش می‌یابد.

گذشته از کاهش میزان دین‌داری جوانان، برخی از یافته‌های پژوهشی از تحولات کیفی دین‌داری جوانان یاد می‌کنند.

ربانی خوراسگانی و صفایی‌نژاد (۱۳۸۴)، در بررسی وضعیت دین‌داری جامعه تحقیق، به بررسی صحت و سقم نظریه فرامادی گری رونالد اینگلهارت، پژوهش‌گر تحولات ارزشی و فرهنگی پرداخته‌اند و در نهایت نتیجه گرفته‌اند که نتایج حاصل از پژوهش در جهت تأیید نظریه اینگلهارت است که بیان می‌دارد، در جوامع (صنعتی)، تحولی از ارزش‌های مادی به سمت ارزش‌های فرامادی به وقوع پیوسته است که روند این تحول در جهت کاهش نگرش‌های دینی جوانان و گرایش بیشتر آن‌ها به ارزش‌های فرامادی (در مقایسه با بزرگ‌ترها) است.

توسلی و مرشدی (۱۳۸۵)، در بررسی دین‌داری دانشجویان، گزارش می‌کنند: باورهای دینی دانشجویان در حد بالا و پایبندی آنان به انجام دادن مناسک فردی دینی در حد متوسط به بالایی است، اما پایبندی آنان به انجام دادن اعمال جمعی دینی در حد کم ارزیابی می‌شود. همچنین گرایش به دین خصوصی، برخورد گزینشی با دین و گرایش به تکثرگرایی دینی رواج زیادی بین دانشجویان دارد. به این ترتیب،

به نظر می‌رسد داده‌های تجربی تا حدودی مؤید دیدگاه نظری نظری پیتز برگر است که از منظر سازه-گرایی اجتماعی بیان می‌دارد، با توسعه نهادهای مدرن در جوامع در حال توسعه، نه تنها نسبت نهاد دین با دیگر نهادهای اجتماعی دست‌خوش تحول می‌شود، بلکه مجموعه آگاهی‌های همراه با نهادهای مدرن، سطح و شیوه دین‌داری افراد را نیز تغییر می‌دهد. ذوالفقاری (۱۳۸۹) نیز از وجود قرائت‌های دینی مختلف در سطح دانشجویان یاد می‌کند.

منطقی (۱۳۸۹)، در گزارش تحولات قرائت دینی جوانان می‌نویسد:

بررسی‌های مقدماتی، حکایت از آن دارد که نوجوانان و جوانان ایرانی در برخورد با نگرش مرسوم از اسلام در جامعه، در یک تقسیم‌بندی بسیار کلان، در سه دسته قرار می‌گیرند. دسته نخست شامل جوانانی است که از اعتقاداتی همسان با بزرگ‌سالان نسل اول و دوم انقلاب، برخوردارند.

دسته بعد، جوانانی هستند که به نوعی اعتراض و دلزدگی خویش نسبت به دین و دیانت را نشان می‌دهند، و سرانجام در دسته آخر، افرادی قرار می‌گیرند که به صراحت دست به نفی دین زده، به نوعی دین-ستیزی را پیشه خویش کرده‌اند.

۱ - افرادی که در یک زمان به دنیا آمده‌اند، یک نسل نامیده می‌شوند. اهمیت مفهوم نسل به این دلیل است که افراد یک نسل، تحت تأثیر عوامل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و عقیدتی خاصی قرار گرفته‌اند. اگرچه یک نسل غالباً معادل ۳۰ سال در نظر گرفته شده است، اما بسته به سرعت تحولات اجتماعی، مدت زمان مزبور می‌تواند به ۱۵ یا ۱۰ سال نیز تقلیل پیدا کند (آبرکرامبی و همکاران، ۱۹۸۴، ترجمه پویان ۱۳۶۷).

اگر نسل‌های پس از انقلاب اسلامی را مورد توجه قرار دهیم، می‌توان نسل اول انقلاب را کسانی دانست که در زمان انقلاب، حدود ۲۰ سال داشته‌اند و قادر به درک پدیده عظیم انقلاب شده‌اند. بنابراین کف سنی نسل اول انقلاب، در حال حاضر، ۶۰ سال خواهد بود.

نسل دوم انقلاب را می‌توان کسانی در نظر گرفت که اگرچه به تجربه انقلاب نایل نیامده‌اند، اما تجربه جنگ را در کارنامه خویش دارند. اگر این افراد در انتهای جنگ ۲۰ ساله بوده باشند، کف سنی آنان حدود ۵۰ سال خواهد بود.

طبق تعریف سازمان ملی جوانان، افراد ۲۹-۱۵ سال، جوان نامیده می‌شوند. بنابراین اگر نسل سوم انقلاب سنی بین ۵۰-۳۰ سال داشته باشند، نسل چهارم و پنجم انقلاب بین ۲۹-۱۵ و زیر ۱۵ سال سن خواهند داشت.

اگر از سه قشر اخیر، توجه خود را منحصرأ معطوف به قشر دوم کنیم، ملاحظه می‌شود که نوجوانان و جوانان معترض به نگرش مرسوم از اسلام، از سویی با دید نقد و از سوی دیگر با دیده برخوردی واکنشی و لجاجت‌آمیز برخورد کرده، نگرش و قرائت دینی جدیدی را از خود به معرض دید می‌گذارند.

پژوهش‌گر جهت بررسی تحولات نگرش دینی جوانان (معترض)، با همکاران پژوهشی خود، به مصاحبه نیمه هدایت شده با ۱۲۰۰ جوان دختر و پسر (با نمونه‌برداری در دسترس)، پرداخت. علاوه بر این، جهت انجام برخی از بررسی‌های تطبیقی، ۶۰۰ نفر از افراد بزرگسال (از نسل‌های اول و دوم انقلاب)، به صورت تصادفی در دسترس، مورد مصاحبه نیمه هدایت شده قرار گرفتند.

نتایج حاصل از این پژوهش که به توصیف نگرش دینی جوانان معترض به قرائت دینی مرسوم، پرداخته است، در سه محور: نقدهای جوانان به نگرش مرسوم از اسلام، برخورد لجاجت‌آمیز و واکنشی جوانان با قرائت مرسوم از اسلام و ارایه مختصات نگرش جدید جوانان از اسلام، تدوین گردیده‌اند. نگارنده، در توصیف اولین محور مورد نظر که به نقد جوانان (معترض) بر نگرش دینی مرسوم، پرداخته است، به بررسی اشکال‌ها و ایرادهایی که جوانان بر نگرش و قرائت دینی رایج در جامعه دارند، پرداخته است. عناوین مورد بررسی در این قسمت به قرار زیرند:

نقد القای تحمیلی دین، بسته‌نگری و جزم اندیشی، نقد رفتار حافظان هنجارهای نظام دینی، عملکرد آسیب‌زای مدعیان دین‌داری، نقد برخورد ابزاری با دین، ناتوان جلوه‌گر شدن روحانیت در عرصه اجتهاد پویا، برخوردهای ریاکارانه با دین، تخدیری واقع شدن دین، آمیختگی گسترده دین با حزن و اندوه، نقد طرح چهره‌ای خشن برای دین، نقد پذیرش موروثی دین، نقد صوری و شعاری شدن دین، نقد مراسم دینی، ابهام‌های آمیخته با دین، نقد درخواست تبعیت محض از پیروان، دید غیراستدلالی دین، عدم توانایی دین در پاسخ به شبهات عصری، طرح دین به عنوان عامل عقب افتادگی جامعه، اعتقاد به تحریف شده بودن دین، نقد افراط و تفریط‌های دینی، ضعف‌های مفرط تبلیغاتی و سرانجام نقد کوتاهی مسوولان در بسترسازی مناسب برای تحقق دین.

پژوهش‌گر در توصیف دومین محور مورد بحث، به طرح برخورد لجاجت‌آمیز و واکنشی جوانان با نگرش دینی مرسوم، پرداخته است. وی در همین رابطه، خاطر نشان می‌سازد:

بررسی آرای دختران و پسران مصاحبه شده، دلالت بر آن دارد که برخی از این افراد (معترض)، در برخورد با اظهار نظرها و مواضع مخالف و نه چندان مطلوب طبع مسوولان و اولیای دینی جامعه، به گونه‌ای عکس‌العملی از خود، واکنش نشان می‌دهند.

برخوردهای لجاجت‌آمیز و مقاومت فرهنگی، دو دسته از شاخص‌ترین برخوردهای واکنشی و عکس-عملی جوانان به شمار می‌آیند که بیانگر برخوردهای واکنشی و از سر لجاجت‌ورزی جوانان، به شمار می‌آیند.

پژوهش‌گر، در توصیف سومین محور کلان‌مورد نظر در نگرش دینی جوانان معترض به قرائت مرسوم از اسلام، ذیل عنوان مختصات نگرش جدید دینی جوانان، به طرح ده محور اساسی زیر اقدام کرده است:

استقبال از برخورد تحقیقی-تجربی با دین (شامل زیر مجموعه‌های: نقد رویکرد تعددی و توجه به رویکرد استدلالی و تجربی به دین، عقل‌گرایی-و عقل‌گرایی افراطی-، استقبال از شک‌گرایی، تجربه-گرایی، توجه به یافته‌های علمی، گرایش به آگاهی از فلسفه احکام، برخورد تحقیقی با دین، گرایش به جابه‌جایی مرجعیت عقلی به جای مرجعیت دینی)؛ به چالش کشیدن برخی از آموزه‌های دینی (درب‌گیرنده زیر مجموعه‌های: به چالش کشیدن برخی از آرای دینی، برخورد گزینشی با دین)؛ استقبال از جدایی دین از سیاست در جامعه - سکولاریسم-؛ فاصله گرفتن از دید آرمان‌گرایانه (شامل زیر مجموعه‌های: پذیرش تخطی در عین دین‌داری، پذیرش ضعف‌های شخصیتی، پذیرش دفع افسد به فاسد، به نمایش نهادن حمیت دینی اندک)؛ نگاه دوستانه‌تر به خدا (حاوی زیر مجموعه‌های: نگاه مبتنی بر مهر به خدا، احساس صمیمیت با خدا، درک شدن از سوی خدا)؛ توجه به باطن دین (شامل زیر مجموعه‌های: غلبه دید عرفانی- فلسفی به دین، عبور از ظواهر و عطف توجه به باطن افراد)؛ منعطف‌تر دیدن دین (درب‌گیرنده زیر مجموعه‌های: اعتقاد به انعطاف‌پذیری دین، توجه بیشتر به تسامح دینی، توجیه‌گری)؛ کاهش ابعاد پیامدی و مناسکی در سطح جوانان (شامل زیر مجموعه‌های: کاستی گرفتن انجام تکالیف دینی، پرهیز از جزئیات، نفع‌طلبی، تسلیم شدن در برابر فشار هنجاری گروه، کیفیت-گرایی، عمل‌گرایی)؛ تفسیرهای جدید دینی (حاوی زیر مجموعه‌های: اعتقاد به تحولات تاریخی، تأکید در ضرورت به روز شدن برخی از احکام، تأکید در تأثیر بسترهای نامساعد اجتماعی، طرح ضرورت‌های اجتماعی، تفسیر به رأی)؛ و نگاه جدید به دین (شامل زیر مجموعه‌های: طرح ضرورت بازنگری انتقادی در دین، تسامح در برخورد با دیگر ادیان، التقاط ادیان، اعتراض به فرهنگ عربی دین، داعیه شناخت عصری دین، توجه به چالش‌های نسلی، اعتراض‌های جنسیتی).

حساسیت مسأله تحولات دینی دانشجویان سبب شد، نگارنده پس از گذشت ۶ سال از نشر محدود پژوهش سال ۱۳۸۹، درصدد بررسی مجدد تحولات قرائت دینی جوانان در سال ۱۳۹۵ برآید تا ضمن بررسی صحت و سقم یافته‌های پژوهش پیشین، به بررسی این مسأله نیز بپردازد که آیا طی ۶ سال اخیر،

مسائل جدیدی نیز به مجموعه موارد پیشین افزوده شده است یا خیر. از این رو با توجه تنی چند از دانشجویان خویش در درجه اول اهمیت، در مورد چگونگی انجام پژوهش کیفی و در درجه بعدی اهمیت، در مورد نتایج حاصل از پژوهش‌های انجام شده در مورد تحولات قرائت دینی جوانان، از آنان خواست تا با توجه نسبی به سرفصل‌های به دست آمده از پژوهش سال ۱۳۸۹، دست به مصاحبه‌های کیفی عمیق با دانشجویان دختر و پسر در دسترسشان بزنند تا ضمن رصد صحت و سقم یافته‌های پژوهش پیشین، به بررسی احتمالی موارد جدیدی که در جریان تحولات دینی جوانان پدید آمده‌اند، بپردازد. در کتاب حاضر که به مقوله دین‌گریزی دانشجویان اختصاص یافته است، دلایل اخیر ذیل ۹ عنوان دلایل خانوادگی، فردی، عاطفی- روانی، تربیتی، عقیدتی، فلسفی، اجتماعی، سیاسی- اقتصادی و فضای جهانی شده، طبقه‌بندی و ارایه گردیدند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان «خانواده آسیب‌زا»، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در دین‌گریزی را با اتکا به دلایل خانوادگی تبیین می‌کنند.

خانواده نقش مهم و پراهمیتی در دوران کودکی تا نوجوانی و جوانی فرزند دارد. اگر اولیاء، شخصیتی امن و ایمن را در ارتباط با فرزند به معرض دید بگذارند، فرزند در پرتو تغذیه عاطفی سالمی که در جوار آنان دارد، با اطمینان به جهان بیرون خواهد نگرست، اما اگر پدر و مادر، افرادی نایمن باشند، نایمنی را به فرزندشان انتقال خواهند داد و این نایمنی همچون عینکی تیره و تار که بر چشم فرد نهاده شده است، سبب خواهد شد کودک جهان بیرون و انسان‌های دیگر را به صورتی نایمن و پرخطر ادراک کند و روابط وی با دیگران، روابطی مغشوش و نایمن باشد.

بررسی نمونه‌های گزارش شده در ارتباط با خانواده‌های آسیب‌زا، حکایت از خانواده‌های نایمن و نامتعادل دارد که عدم تعادل را به فرزندشان انتقال داده‌اند و فرزندان آن‌ها پس از برخورد با برخی از مواضع خرافی به نام دین از سویی و برخی از تجربیات اجتماعی ناگوار از سوی دیگر، بدون استقامت در این مسیر با واگذار کردن صحنه، پس‌رفت و عقب‌نشینی را تجربه کرده، دست به نفی و انکار دین و دیانت زده‌اند، در حالی که اگر از آغاز، تربیت کودکان این خانواده‌ها، تربیتی متعادل بود، آن‌ها در برخورد با آرای مخالف، بر مبنای همان سبک و سیاق تربیتی خویش، به تحلیل منطقی اطلاعات مخدوش و تجربیات ناگوار اجتماعی پرداخته، به سادگی با محکوم کردن دین و دیانت، واکنشی عاطفی را از خود به معرض دید نمی‌نهادند. به تعبیر دیگر، اگر تجربیات اولیه زندگی کودکان و نوجوانان، تجربیاتی دردناک و آسیب‌زا نباشد، و اگر آنان به جای ترسانده شدن از حضرت حق، با منطق و چهره

رحمانی دین آشنا بشوند، در برخورد با تجربیات ناگوار بعدیشان، به شکلی معقول‌تر عمل کرده، ماحصلی همچون دین‌گریزی را از خود به نمایش نخواهند گذارد.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل «فردی»، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و پیشه کردن دین‌گریزی را بر مبنای دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

بررسی برخی از مصاحبه‌های انجام شده دیگر، بیانگر نکات زیادی در زمینه رفتارهای دینی نامناسب و ماحصل ناگوار آن‌ها می‌باشد. برخی از مصاحبه‌شوندگان در مصاحبه خویش گزارش از ریاضت‌های افراطی خود می‌دادند. مواردی مانند: محاسبه و مراقبه نفس شدید خویش، پرهیز از مصرف گوشت، خواندن ادعیه طولانی به شکل روزانه یا هفتگی، گرفتن روزه خنده در ایام فاطمیه، تنبیه خویش در صورت شنیدن یک غیبت، پرهیز از دیدن عکس جنس مخالف، قدم زدن در شب‌های سرد زمستان در بیابان‌ها برای راز و نیاز با معبود و مانند آن‌ها، نمونه‌هایی از ریاضت کشیدن‌های افراطی بعضی از دانشجویان در دوران نوجوانیشان بوده است که از سوی آنان گزارش شده است. اما این دانشجویان بعضاً گزارش داده‌اند که در جریان ریاضت کشیدن‌های خویش، به اقتضای سن جوانیشان، متوجه جنس مخالف خود شده، این مسأله در وجود آن‌ها تلاطمی ایجاد کرده است. برخی از این دانشجویان، گزارش کرده‌اند که آنان پس از درهم شکسته شدن در برابر فشارهای جنسی خودشان، ضمن ترک ریاضت کشیدن‌های پیشین خود، دست به جبران مافات زده، لذت‌گرایی صرف را در دستور کار خود قرار داده‌اند، به شکلی که وقتی گروه پژوهش درصدد یافتن یکی از همین نمونه‌ها و انجام مصاحبه با او بود، دوستانش به گروه پژوهش می‌گفتند، مگر هیزبازی و چشم‌چرانی دیگر وقتی برای او باقی می‌گذارد که بیاید با شما هم مصاحبه کند.

برخورد دانشجویان اخیر با بعضی از کژکارکردی‌های اجتماعی-اقتصادی-سیاسی در سطح جامعه، این افراد را به پذیرش کنار نهادن دین واداشته است.

البته گروه دیگری از دانشجویان هم هستند که بدون تجربه ریاضت‌کشی‌های افراطی، به صراحت بیان می‌دارند که آنان لذت‌گرایی را در دستور کار خود قرار داده‌اند و دنبال لذت بردن در دو روز دنیا هستند. در مورد این دانشجویان هم باید بیان داشت، برخلاف گذشته که به دلیل پیچیده نبودن فن-آوری‌ها، جذب شدن به مشاغل مختلف به سادگی امکان‌پذیر بود، در حال حاضر به دلیل پیچیده‌تر شدن فن‌آوری‌ها، جوان، نیازمند اخذ تجربه و دانش لازم برای پرداختن به یک حرفه مناسب است و این امر به معنای افزایش سن بلوغ اقتصادی جوان‌ها است. مضاف این که در دوره و زمانه معاصر، به

دلایل مختلفی همچون افزایش تحریک‌های محیطی، کاهش سن بلوغ زیستی (در نتیجه بهبود تغذیه، بهبود بهداشت و افزایش تحریک‌های محیطی)، کم‌ترگی و چاقی بچه‌ها (که چاق بودن، نیز تسریع بلوغ را در پی دارد) و حتی آلودگی‌های زیست محیطی که اسباب تسریع بلوغ را فراهم می‌آورد، بلوغ زیستی نوجوانان زودتر صورت می‌پذیرد. بنابراین برخلاف شکاف بلوغ زیستی و اقتصادی که در گذشته نه چندان دور، بسیار کم و اندک بود، در حال حاضر این شکاف، فاصله‌ای ۱۵-۱۰ ساله را بین بلوغ زیستی و اقتصادی جوانان جامعه ایجاد کرده است که این شکاف، تبعاتی همچون مشکلات زیستی (جنسی)، روانی و اجتماعی را با خود به همراه دارد.

اگر توجه خود را روی مشکلات زیستی (جنسی) متمرکز کنیم که جوانان با آن درگیرند، در عمل مشاهده می‌شود، جوانی که مثلاً در ۱۲-۱۱ سالگی به بلوغ جنسی خویش رسیده است، تا ازدواج و ارضای مشروع نیاز جنسی خویش باید حداقل ۱۵-۱۰ سال به نیاز اخیر خویش (آن هم در محیط پرتحرک امروز) پاسخ منفی بدهد که بالطبع این مسأله برای خیلی از افراد شدنی نیست. به عبارت دیگر، ظلمی که تمدن (با افزایش فاصله بلوغ زیستی و بلوغ اقتصادی) بر جوان‌ها روا می‌دارد، یکی از دلایل بریدن انسان‌های مذهبی در جریان طی طریق آن‌ها در مسیر دین و دیانت می‌باشد. بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل «عاطفی-روانی»، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و دین‌گریزی خویش را با اتکا به دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده با افراد دین‌گریز دلالت بر آن دارد که برخی از دانشجویان دختر و پسر مصاحبه شده، با وجود داشتن تردیدهای اولیه نسبت به دین و دیانت و با وجود ملاحظه شواهد اجتماعی دال بر کژکارکردی آنچه به نام دین تبلیغ می‌شود، پس از دریافت یک ضربه عاطفی یا روانی، به سمت سوی دین‌گریزی سوق یافته‌اند.

برخی از دانشجویان، اگر چه در جریان رشد و تحول خویش از یافتن نقدهایی به دین یاد کرده بودند، اما این نقدهای نظری با کسب برخی از تجربیات اجتماعی آنان، با نقد اجتماعی نیز توأم می‌گردد. مواردی مانند رفتار متناقض مسوولان ایران، رانت خواری‌های سپاه، تن به حساب و کتاب ندادن بیت رهبری و نظایر آن یا ملاحظه شواهدی از کژکارکردی نظام سیاسی ایران و زیر پا نهادن اخلاقیات در جمهوری اسلامی، فراز دیگری است که غالب مصاحبه‌شوندگان اخیر از آن یاد کرده‌اند. موارد اخیر دید انتقادی دانشجویان پیش‌گفته نسبت به دین را عمیق‌تر کرده است. اما به نظر می‌رسد، زمانی این دانشجویان فاصله‌گیری خود از دین را شدت بخشیده‌اند که با یک ضربه عاطفی و یا روانی مهلک

مواجه گردیده‌اند. به تعبیر دیگر، علت اصلی دین‌گریزی این افراد پیش از آن که نقد نظری یا عملی قرائت دینی مرسوم از اسلام باشد، درهم شکستگی عاطفی آنان می‌باشد.

در موارد دیگری مشاهده شده است که وقتی یک دانشجوی به دلیل اختلال روانی (نظیر ابتلا به وسواس)، به زندگی دشواری رسیده است. ممکن است برای گریز از زندگی دشواری که با آن مواجه شده است، با پشت پا زدن به مثلاً محتوای وسواس تفکرش، بی‌دینی را پیشه خود سازد تا ذهن وی به آرامش برسد. بنابراین اگرچه در افراد دین‌گریز مقوله نقد اجتماعی - اقتصادی - سیاسی - عقیدتی بسیار پررنگ می‌نماید و علت اصلی دین‌گریزی آنان به شمار می‌رود، ولی در برخی از موارد ابعاد فردی (عاطفی و روانی)، چنان پررنگ است که به تنهایی به تبیین دین‌گریزی افراد می‌پردازد.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل تربیتی، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و دین‌گریزی خود را با اتکا به دلایل اخیر تبیین می‌کنند. ابعاد تربیتی پیش‌گفته از خانه تا مدرسه و دانشگاه و از نهادهای فرهنگی اجتماعی تا نهادهای دینی گسترده است.

بررسی مصاحبه‌های تعداد دیگری از دانشجویان حکایت از آن دارد که «تربیت دینی» آنان مبتنی بر رعب و ترس یا القائات قشری و سطحی بوده و حلقه مفقوده تربیت دینی آنان، منطق، برهان و دلیل بوده است. دانشجویان یاد شده، پس از آن که بدون تحقیق و تفحص در زمینه اصول دین و انتخاب آزادانه دین توسط خودشان، تحت تأثیر القائات دینی قرار گرفته‌اند، در جریان عمل به دلیل کنجکاوی خویش یا رویکرد تجربی که در نظام آموزشی‌شان با آن آشنا شده‌اند، دست به طرح سوال‌هایی زده‌اند که در غالب موارد پاسخ لازم را برای سوال‌هایشان نیافته‌اند.

از سوی دیگر یکی از جدی‌ترین اشکال‌های نظام مبتنی بر ولایت فقیه، این است که نظام اخیر دیانت را عین سیاست و سیاست را عین دیانت می‌داند، بالطبع در حالت اخیر با بروز هر مسأله و مشکل اجتماعی، به سادگی آن مسأله و مشکل به پای دین نوشته می‌شود. بنابراین دانشجویان مصاحبه شده، نه تنها اشکال‌های اجتماعی را به پای اسلام می‌گذارند، بلکه در برخورد با خرافات آمیخته شده با دین، بدون آن که به بحث و بررسی منطقی آن‌ها بپردازند (زیرا آن‌را نیاموخته‌اند)، این خرافات را نیز مستقیماً به حساب دین می‌گذارند.

ماحصل تربیت نامناسب دینی دانشجویان اخیر، که در روند رشد و تحول خویش، با برخی از مشکلات اجتماعی و یا عقیدتی نیز مواجه شده‌اند، کار را به جایی می‌رساند که آنان بیان می‌دارند، اگر به فرض

بچه‌دار شوند، پیش از همه چیز شیوه تفکر درست، تصمیم‌گیری عقلانی، شک کردن که آغاز یافتن حقیقت است و پذیرش دیدگاه‌های منطقی را به فرزندشان می‌آموزند.

البته نتیجه اخیر، همان چیزی است که مدنظر دین می‌باشد، اما به دلیل تربیت دینی مبتنی بر تحمیل و اجبار دانشجویان اخیر، آنان با نفی دین و گریز از القائات دین تحمیلی، به نتیجه اخیر رسیده‌اند و به جای آن که حامی دینی باشند که آنان را به سمت تفکر و منطق سوق می‌دهد، در برابر دینی قرار می‌گیرند که به زعم آنان پذیرش خرافه و رانت‌خواری را به آنان تحمیل می‌کند و در جریان گریز از این دین، دین‌گریزی را پیشه خود می‌کنند.

اگر تربیت در معنای گسترده خودش در نظر گرفته شود، گاهی محیط آموزشی مدرسه یا دانشگاه، در آسیب دیدگی فرد مؤثر واقع آمده‌اند. به عنوان مثال، همان‌گونه که از مصاحبه هدی برمی‌آید، اهانت‌های استاد (جاهل) وی، چنان روح لطیف هدی را خراشیده است که او در جریان مصاحبه‌اش چند بار از این مسأله یاد می‌کند که از لحاظ روانی نابوده شده است و رفتار استادش او را نابود کرده است. مراجعه مکرر هدی به نزد روان‌شناس و روان‌پزشک، عمق ضربه‌ای را که به ویرانی او انجامیده است، نشان می‌دهد.

ملاحظه مصاحبه هدی، حکایت از آن دارد که اولیای آموزشی بی‌منطق، نظیر معلم دوران راهنمایی وی و اولیای آموزشی نامتعادل، مانند استاد دانشگاهی هدی که ارزیابی منفی خود از تکلیف داستان نویسی او را به تمامیت شخصیت وجودی هدی تعمیم داده است، هدی و افرادی مانند وی را چنان به درگیری روانی و ویرانی نزدیک می‌کنند که شاید دین‌گریزی به مثابه عرصه‌ای برای انتقام‌گیری و تخلیه روانی آنان خود را بنمایاند و آنان با استقبال از دین‌گریزی، به جای استفاده از هوش وافرشان در جهت سازندگی، آن را در جهت تخلیه دق دلی‌ها و پرخاشگری متقابل به اولیای سیاسی و اجتماعی جامعه درآوردند.

بررسی تعداد دیگری از مصاحبه‌های انجام شده با افراد دین‌گریز، دلالت بر آن دارد که برخی از دانشجویان دختر و پسر مصاحبه شده، در آغاز با یک‌سری «تردیدهای دینی» شده‌اند و در پی این امر، درصدد پاسخ‌یابی برای این تردیدهای ذهنی خویش برآمده‌اند، اما به دلیل نیافتن پاسخ لازم، به تدریج به سمت بی‌دینی سوق یافته‌اند.

بررسی سیره معصومین، علیهم السلام، نیز حکایت از آن دارد که ائمه، علیهم السلام، در برخورد با کسانی که تردیدهایی دینی یافته و حتی وجود خداوند هستی را نفی می‌کردند، بدون آن که دست به

نفی و طرد آنان بزنند یا بدون آن که برچسبی به آنان وارد آورند، به شکلی عقلانی به سوال‌ها و تردیدهای دینی آنان پاسخ می‌دادند.

در عصر حاضر به دلیل آموزش‌های عمومی و دانشگاهی که عمدتاً رویکرد تجربی (و نه تعبدی) دارند، انتظار می‌رود ابعاد تعبدی مطرح شده از سوی دین، به سادگی از سوی کسانی که در روند آموزششان، از رویکردی تجربی برخوردار شده‌اند، به چالش گرفته شود. مضاف این که فضای مجازی این امکان عمل را برای افراد حاشیه‌ای جامعه فراهم آورده است که اگر در متن جامعه به صراحت نمی‌توانند از عقاید و نظرات خویش سخن بگویند، در فضای مجازی که به سادگی می‌توانند رد گم کنند، از آرا و تمایلات خویش سخن به میان بیاورند.

از سوی دیگر دانشجویان جوانی که به شکل طبیعی با برخی از تردیدهای دینی مواجه شده، در صدد پاسخ یافتن برای آن برمی‌آید، در حالی که مراجع داخلی در این زمینه غالباً با تهدید دانشجویان یا جوانان برخورد می‌کنند و یا دستور اخراج آن‌ها از دفتر نهاد را داده و یا آنان را به کمیته انضباطی می‌فرستند، در فضای مجازی افراد (و غالباً افراد مخالف دیانت)، می‌کوشند با ظواهر علمی پاسخ‌های لازم را در اختیار مخاطبان خویش قرار دهند (و مثلاً به آنان بقولانند که اندیشه خدا، یک اندیشه واهی بیشتر نیست).

مضاف برآنچه از آن یاد شد، افرادی که تردیدهای دینی یافته‌اند، در جریان مطالعات نظری که دارند، به سادگی با برخی از شواهد عملی در جامعه مواجه می‌گردند که این موارد (که غالباً نوعی از کژکارکردی را به معرض دید می‌گذارند)، آنان را وامی‌دارد که نتیجه بگیرند، تبعات آسیب‌زای اجتماعی در جامعه دینی ایران، نشأت گرفته از خود دین است و بنابراین در حالی که مطالعات فلسفی و نظری آنان در امر وجود یا عدم وجود خدا و حقانیت یا عدم حقانیت دین به انجام نرسیده است، به شکل غیرمستقیم به این نتیجه برسند که اندیشه خدا یا دین اندیشه‌ای غیر قابل قبول و نپذیرفتنی است. بررسی تعداد دیگری از مصاحبه‌های انجام شده، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و سوق یافتن به دین‌گریزی را با استناد به دلایل «فلسفی» تبیین می‌کنند.

برخی از دانشجویان اخیر، در جریان مصاحبه‌های خویش خاطر نشان ساخته بودند که از آغاز زندگی، خانواده و به طبع خانواده، خود آنان به شکل محدود و دست و پا شکسته‌ای تن به احکام دینی می‌دادند. برخورد این افراد در گذر زندگی با حوادث تلخ و آسیب‌زا ممکن است آنان را به فلسفیدن و اداشته، در کشاکش درگیری‌های خسته‌کننده ذهنی خویش، سرانجام بریده، با پشت کردن نسبی به دستورهای

دینی، بکوشند آرامش از دست رفته خود را به این طریق بازیابند. به عنوان مثال، در مصاحبه مهتاب، وی به جای تفکر و تحلیل دقیق فراز و فرودهای زندگی خودش، اشتباهات خویش را به پدیده‌ای به نام انرژی فراتر از کاینات منتسب می‌کند که مهار انسان‌ها، به شکلی جبرگرایانه در اختیار اوست و او هرگونه که بخواهد به جابه‌جایی انسان‌ها در شرایط مختلف اقدام کرده، در حالی که آنان اختیاری از خود ندارند، آنان را جابه‌جا می‌سازد، به این ترتیب مهتاب با پیش کشیدن بحث در جبر قرار داشتن انسان‌ها، می‌کوشد تا در عمل روی اشتباهات خودش سرپوش بگذارد.

در موارد مشابه دیگری که از سوی مواجهه فرد با دشواری‌های زندگی به فلسفیدن وی انجامیده است و از سوی دیگر فرد از هواپرستی خویش نمی‌تواند دست بردارد، ممکن است به سادگی این افراد حقیقت را فدای منطق ضعیف و لذت‌پرستی خویش سازند.

به عنوان مثال، مریم در مصاحبه خودش به صراحت بیان می‌دارد، «من اصلاً نمی‌دونم واقعاً به چی اعتقاد دارم و واقعاً چی برای من قابل قبول هست». وی در ادامه بیان می‌دارد، سردرگمی اخیر، گاهی وی را به سمت پذیرش ایده پناه بردن به تناسخ سوق می‌دهد.

امیر نیز در قسمتی از مصاحبه خودش با سفسطه بیان می‌دارد، اگر خدایی بود، باید قدرت خودش را نشان می‌داد و همین طور نباید بگذارد که ما راه خطا را انتخاب کنیم. امیر به دنبال ابهامی که در دین دارد، به صرف شنیدن برخی از گفته‌ها در مورد شیطان‌پرستان، به سمت و سوی آنان سوق یافته است و محرک خواهرش نیز در این جهت شده است. مضاف براین، این دانشجو خاطر نشان می‌سازد، دختران آنتوان لایوی (به عنوان سردمدار شیطان‌پرستی)، حرف‌های پدرشان را نقد کرده، آن‌ها را دروغ نامیده‌اند، اما با این همه امیر در پاسخ به مصاحبه‌گر که بیان می‌دارد اگر شیطان پرستی دروغ بود، چه می‌شود، او پاسخ می‌دهد که به هر صورت این مسأله به سرگرمی او خواهد انجامید.

مجموعه نقدهای مستدل و نقدهای غیرمستدل، سفسطه‌آمیز و ضعیف دانشجویان اخیر به آنجا می‌انجامد که آنان ویژگی‌های آفریننده را با منطق ضعیف خودشان به خود افراد ارجاع داده، خدا شدن آنان را در دستور کار خویش قرار می‌دهند (خدا شدن آدمی، انعکاسی از بیانات افراد مارکسیستی مانند اریک فروم است که با نفی اندیشه دینی و خدا، به دلیل ناتوانی در پاک کردن مفهوم خدا از ذهن بشر، از ضرورت خدا شدن آدمی یاد کرده، جامعه ایده‌آل را جامعه‌ای معرفی می‌کند که انسان‌ها با تحقق ظرفیت‌های خویش، خداگونه (!) خواهند شد).

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل «اجتماعی»، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و دین‌گریزی خود را مبتنی بر دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

در برخی از موارد، کودکان، نوجوانان و حتی جوانان در برخورد با اولیا، اولیای آموزشی، اولیای فرهنگی و دیگر افراد مرتبط با خودشان، ممکن است چنان از سوی آنان نفی و انکار شده، آزرده خاطر گردند که به دلیل عواطف جوشان و خروشان خودشان (خاصه در اوان بلوغ)، در یک واکنش عاطفی شدید، از فرد یا افراد یا گروه خاص مورد نظر احساس زدگی یافته، با فاصله گرفتن از آنان، با معیارهای اخلاقی (و همین‌طور معیارهای فرهنگی - اجتماعی و سیاسی - عقیدتی) آنان احساس تعارض و خصومت کرده، دست به نفی عاطفی آن معیارها بزنند. البته افرادی که تجربیات تلخی در روند جامعه - پذیریشان داشته‌اند، ممکن است در گذر زمان، برای اقتناع هر چه بیشتر خودشان یا اطرافیانشان، با یافتن برخی از دلایل محکمه‌پسند، رنگی از منطق نیز به واکنش عاطفی خودشان بدهند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده با برخی از دانشجویان، دلالت بر آن دارد که این افراد بعضاً در ابتدا از علائق دینی معمول یا شدیدی برخوردار بوده‌اند، اما این دانشجویان در روند رشد و تحول خویش با تجربیات تلخی مواجه شده‌اند که سبب شده است، در یک واکنش عاطفی، از دین و دیانت احساس دلزدگی کرده، از آن فاصله بگیرند و البته در ادامه، با گردآوری برخی از دلایل محکمه‌پسند، به تصمیم انفعالی و واکنشی خویش، رنگی عقلایی نیز بدهند.

گذشته از تأثیرات عمیقی که رفتارهای پدر و مادر بر فرزندان آن‌ها دارد، اولیای آموزشی کودکان، نوجوانان و جوانان نیز از اثرگذاری قابل توجهی روی شاگردانشان برخوردارند. به عنوان مثال اولیای آموزشی که نهایت ترس ممکن را از مرگ، جهنم و تعذیب انسان‌ها در اثر کمترین خطایی به شاگردانشان القا کرده و یا با دیدن کمترین خطا و قصوری از سوی آنان، بدترین برچسب‌های ممکن را به آنان زده‌اند، به سادگی اسباب دین‌گریزی شاگردانشان را فراهم آورده‌اند.

گذشته از پدر و مادر و اولیای آموزشی کودکان، نوجوانان و جوانان، اولیای فرهنگی آنان نیز آثار قابل توجهی بر نوجوانان و جوانان دارند. به عنوان مثال، یکی از دانشجویان مصاحبه شده گزارش می‌دهد، او که در آغاز با عشق و علاقه و برای تعمیق دین‌داری خود به بسیج پیوسته بود، با ملاحظه دختربازی برخی از بسیجی‌ها، قدرت‌طلبی برخی دیگر از بسیجی‌ها و مشاهده مسوول روحانی بسیجی که دایم در پی صیغه کردن این و آن بود، به این نتیجه می‌رسد که این نیروها به جای ارزشی بودن، ضد ارزشی هستند و باید از آن‌ها فاصله گرفت.

دانشجوی دیگری در خاطرات مشابه خود بیان می‌دارد، پس از آن که وی (در دوران نوجوانی خویش) با دوستانش برای نماز خواندن به مسجد رفته بودند، به دلیل شلوغ کردن دوستانش، از دست زنان نمازگزار مسجد کتک خورده است و پس از آن که به مسجد دیگری رفته است، باز شاهد آن بوده

است که زنان نمازگزار آنجا او را از صف اول نماز بیرون کرده‌اند. برخورد بد یکی از نمازگزاران نماز جمعه هم که وی را به سبب نماز خواندن در حین ایراد خطبه نماز جمعه، روی زمین پرت کرده است، این فرد را به جایی رسانده بود که با خودش عهد کرده بود، دیگر به هیچ مسجد و نماز جمعه‌ای پا نگذارد.

دانشجویان پیش‌گفته، غالباً پس از برخوردهای سخت و شکننده‌ای که به تجربه آن پرداخته‌اند، با گسترش مطالعات دینی خویش از سویی و دقت نظر در مسایل اجتماعی، به انبوهی از ایراد و اشکال‌های نظری و عملی رسیده‌اند که این ایرادها، به دید منفی که آنان از دین یافته بودند، شکلی موجه و به ظاهر عقلانی داده است.

بنابراین در یک جمع‌بندی اجمالی می‌توان نتیجه گرفت، برخی از دانشجویان دین‌گریز، نه به دلیل مطالعات فلسفی و اقتصادی اجتماعی که عدم کارآیی دین را نشان می‌دهند، بلکه به خاطر برخوردهای شکننده‌ای که اولیا، اولیای آموزشی، اولیای فرهنگی و مدعیان دین‌داری با آنان داشته‌اند، از دین دلزده شده و از آن فاصله گرفته‌اند و در ادامه در برخورد با برخی از اشکال‌های نظری یا عملی وارد بر دین یا نظامی که مدعی ادغام دیانت و سیاست درهم است، در عمل دین‌گریزی خویش را اعلان داشته‌اند. بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل «سیاسی-اقتصادی»، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و استقبال از دین‌گریزی را مبتنی بر دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده با برخی از دانشجویان، حکایت از بعضی از خط‌مشی‌های مشترک در بین آن‌ها دارد به این معنا که این دانشجویان در غالب موارد برآمده از خانواده‌های مذهبی بوده‌اند و در آغاز اعمال و تکالیف دینی خویش را در حد زیاد یا مفرطی انجام می‌داده‌اند، اما در گذر زمان در برخورد با برخی از احکام (نظیر احکام جنسیتی اسلام) و احساس تکراری بودن و بی‌محتوایی اعمال دینی که به انجام آن‌ها مبادرت می‌ورزیدند، دست به برخی از مطالعات دینی و فلسفی زده یا به جست‌وجوی عملی یافتن پاسخ به سوال‌هایشان پرداخته‌اند، اما تردیدهای آنان در غالب موارد در برخورد با حکومت دینی که دین و سیاست را به هم آمیخته است، بیشتر شده است و آنان با گزارش مشاهده استفاده‌های ابزاری که از دین در جامعه شاهد آن بوده‌اند، در نهایت به این نتیجه رسیده‌اند که دین افیون توده‌ها است و سردمداران جامعه برای مهار مردم و غارت آنان، با طراحی و پرداختن دین برای مردم، در عمل به تحقق اندیشه غارتگری خویش پرداخته‌اند.

به تعبیر دیگر، ماحصل آموزش‌های دینی بی‌روح و القایی، تردیدهای دینی ایجاد شده دانشجویان، مطالعات نظری و جست‌وجوگری عملی آنان و مواجهه آنان با شواهدی که غالباً تصویر موفقی از دین را در اداره و پیشبرد مسایل فرهنگی، اجتماعی - اقتصادی و سیاسی جامعه ارایه نمی‌کند، کار را به آنجا می‌رساند که دانشجویان بدون عمق بخشیدن به مطالعات نظری خویش، با دیدن برخی از شاهد مثال‌های غیرموفق در سطح جامعه، با به عاریت گرفتن نظر مارکس مبنی بر این که دین افیون توده‌ها است، به این جمع‌بندی برسند که کارکرد دین در جامعه، کارکردی تخریبی بوده، تنها امکان سوءاستفاده سردمداران از مردم را در جامعه فراهم آورده است. حال آن که اگر مقوله دین و سیاست در جامعه از هم جدا می‌بودند، شاید دانشجویان اخیر، با عمق بخشیدن به مطالعات خویش راه و مسیر دیگری را انتخاب می‌کردند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان «فضای جهانی شده»، حکایت از آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در دین‌گریزی را با استناد به دلیل اخیر تبیین می‌کنند.

بررسی تعداد دیگری از مصاحبه‌های انجام شده با دانشجویان، دلالت بر آن دارد، برخی از جوانان که در ابتدا دین‌دار بودند، در روند تحول خویش، اولاً نسبت به برخی از احکام دینی نقد پیدا کرده‌اند و ثانیاً در جریان عمل نیز در برخورد با برخی از مسایل فرهنگی - اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه که تحت تأثیر نظام ولایت فقیه، در چارچوبی دینی در جامعه مطرح شده‌اند، ولی موفقیتی در برنداشته‌اند و یا گاه متضمن برخی از خسران‌ها برای جامعه بوده‌اند، نسبت به حکومت دینی تردید یافته‌اند.

جوانان اخیر با استفاده از ارتباط‌های رسانه‌ای (مانند ماهواره، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی)، با مقایسه شرایط اجتماعی خویش و جوانان و مردم غرب و با معیار قراردادن آنچه در جوامع غربی محقق شده است، دست به نقد جدی‌تر نظام دینی زده‌اند و با کنار نهادن دین، بیان داشته‌اند که رفتار اخلاقی افراد و یا دین انسانیت در جهان امروز می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای بشر به معنادهی به زندگی باشد و دیگر نیاز به دینی که متعلق به ۱۴۰۰ سال پیش است و امکان انطباق با شرایط جوامع امروزی را ندارد، نیست. به تعبیر دیگر، گذشته از نقدهایی که به شکل نظری ممکن است بر دین وارد آید، برخی از جوانان با مشاهده رخدادهای فرهنگی - اجتماعی - اقتصادی جامعه، از این موارد به عنوان معیاری برای نقد عملی دین سود برده‌اند، زیرا در نظام مبتنی بر ولایت فقیه، به دلیل آمیختگی مسایل اجتماعی با دین، هر شکست و خسران اجتماعی به سادگی می‌تواند به پای دین نهاده شود.

نقدهای نظری و عملی برخی از دانشجویان از سویی و استفاده از فضای رسانه‌ای (از ماهواره گرفته تا اینترنت و شبکه‌های اجتماعی) آنان را به اینجا می‌رساند که باید دست به کنار نهادن دین زد. به این معنا که آگاهی‌های به دست آمده جوانان و دانشجویان از فضای مجازی، آنان را به این نتیجه می‌رساند که با معیار قراردادن آنچه در غرب مطرح است، دست به نفی دین زده، با پیشنهاد خصوصی شدن دین، پذیرش دین انسانیت و مانند آن، جایگزین مورد نظر خویش برای دین نفی شده را ارایه کنند.

درباره روش پژوهش حاضر باید بیان داشت که در این تحقیق، روش پژوهش، روش کیفی بوده است. گاهی پژوهش‌گران حوزه‌های انسانی با مسأله‌ها و پرسش‌هایی رو به رو می‌شوند که امکان پاسخ‌گویی آن‌ها با کمک روش‌های معمول پژوهش میسر نیست. معمولاً در این پرسش‌ها مؤلفه‌ها و مفاهیمی وجود دارد که نمی‌توان به راحتی آن‌ها را تعریف کرد، یا سابقه‌ای از موارد مشابه آن‌ها در متون قبلی وجود ندارد و براین اساس نمی‌توان فرضیه‌ای تدوین کرد و در نتیجه نمی‌توان به آزمون فرضیه پرداخت. پژوهش کیفی برای پاسخ به شرایط اخیر، مناسب‌ترین گزینه است (منصوریان، ۱۳۸۸، الف).

اجرای پژوهش کیفی فرآیندی غیر خطی است و قسمت‌های مختلف آن بیش از آن که در پی یکدیگر قرار گیرند، در کنار هم قرار می‌گیرند. به تعبیر دیگر، در پژوهش کیفی هم‌زمان با گردآوری داده‌ها تحلیل نیز آغاز می‌شود و این فرآیند تا زمانی ادامه می‌یابد که پژوهشگر به نقطه اشباع^۱ برسد. منظور از نقطه اشباع زمانی است که می‌توان از کیفیت و کفایت (بستگی) داده‌های گردآوری شده برای رسیدن به تحلیلی دقیق اطمینان یافت (منصوریان، ۱۳۸۸، ب).

رویکرد پژوهش کیفی در این پژوهش روش داده‌بنیاد بود. روش داده‌بنیاد، روش مناسبی برای پژوهش در حوزه‌هایی است که دانش اندکی درباره آن‌ها در دسترس می‌باشد.

نظریه‌پردازان نظریه داده‌بنیاد، سعی بر آن دارد که درکی از فرایندهای مرتبط با موضوع‌های بنیادی به وجود آورند. در همه پژوهش‌های کیفی محقق باید یافته‌های خود را که بیشتر جنبه تفسیری دارند، بدون تکیه بر روش‌های آماری، به نحو متقاعدکننده‌ای گزارش کنند (منصوریان، ۱۳۸۸، الف).

معمولاً کتاب‌های روش تحقیق کیفی در مورد حجم نمونه مورد بررسی ارقام ۸، ۱۲ و یا ۲۰ مصاحبه کیفی عمیق را در مورد مسأله مورد بررسی پیشنهاد کرده‌اند که به زعم پژوهش‌گر این ارقام به چند دلیل در ایران درست جواب نمی‌دهد.

دلیل نخست را می‌توان در تفاوت روند جامعه‌پذیری در غرب و در ایران خلاصه کرد، به این معنا که به نظر می‌رسد روند جامعه‌پذیری در ایران، روندی دشوار و بعضاً متناقض است، در حالی که در غرب

¹ -Inductive

چنین نیست. به عنوان مثال، آنچه خانه، مدرسه و جامعه (به عنوان مهم‌ترین نهادهای جامعه‌پذیر کننده) در ایران به کودک یا جوان القا می‌کنند، خط‌مشی‌هایی متفاوت است. به تعبیر دیگر، در ایران خانه از فرزند می‌خواهد، وی تنها به فکر بیرون کشیدن گلیم خویش از آب باشد، در مدرسه به دانش‌آموز مستقیم و غیرمستقیم القا می‌کنند که وی باید ایثار، جهاد و شهادت را در دستور کار خود داشته باشد و همین فرد در جامعه شاهد آن است که بسیاری از افراد با هم در زمینه رانت خواری و چپاول بیت‌المال با یکدیگر مسابقه نهاده‌اند، از این رو روند جامعه‌پذیری در ایران با دشواری و تنگنا پیش رفته و محقق می‌گردد، در حالی که نهادهای خانه، مدرسه و جامعه (به عنوان مهم‌ترین نهادهای جامعه‌پذیر کننده) در غرب، در غالب موارد به گونه‌ای یک‌دست و هماهنگ عمل می‌کنند.

دلیل بعدی احتیاط در افزایش حجم نمونه در پژوهش‌های کیفی در ایران را باید در عدم حمایت مالی بسیاری از پژوهش‌ها در ایران دید. به این معنا که به فرض در غرب، پژوهش‌گر خود را موظف می‌داند در برابر گرفتن وقت مصاحبه‌شونده، با پرداخت وجهی، قدردانی لازم را از همکاری و صرف وقت فرد مصاحبه‌شده انجام دهد، در حالی که این امکان در ایران، در غالب موارد میسر نیست و همین مسأله سبب می‌شود، مصاحبه‌شوندگان به ویژه در پژوهش‌های کیفی که مستلزم صرف وقت کافی است، حاضر به صرف وقت مناسب نشده، مصاحبه خود را زودتر از حد لازم به پایان برسانند.

مسائل اخیر سبب می‌شود، پژوهش‌گران ایرانی برای وقوف کامل به پدیده کیفی مورد نظر، آمار مصاحبه‌های عمیق خویش را افزایش دهند، همان‌گونه که در پژوهش حاضر، تعداد مصاحبه‌های مورد نظر برای گردآوری داده‌های تحقیق ۴۰ مورد (یعنی دو برابر رقم پیشنهاد شده در غرب برای انجام یک پژوهش کیفی)، در نظر گرفته شده است.

لازم به ذکر است مهم‌ترین یافته‌های پژوهش تحولات قرائت دینی جوانان در سال ۱۳۸۹، به همکاران پژوهش ارایه شد و از پژوهش‌گران درخواست شد تا ضمن بررسی صحت و سقم یافته‌های پیشین، اگر به داده‌های جدیدی برخورد کردند، به احصای این داده‌ها نیز پردازند.

خاطر نشان می‌گردد، به دلیل فقدان حمایت مالی پژوهش، نمونه‌های انتخاب شده در این بررسی از نمونه‌های دانشجویی در دسترس دانشگاه‌های استان تهران و البرز انتخاب گردیده‌اند. اما لازم به ذکر است که انتخاب دانشجویان در دسترس اخیر به صورت تصادفی بوده است. دامنه سنی این دانشجویان که در دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد مشغول تحصیل بودند، ۱۸ تا ۲۹ سال (با میانگین سنی ۲۲/۵ سال) بود.

پس از بررسی مصاحبه‌های انجام شده، مفاهیم اساسی و کلیدی آن‌ها احصا شده، بعد از بحث در مورد صحت و سقم آن‌ها با گروه پژوهش به تبیین روابط مفاهیم استخراج شده پرداخته شده، مدل نظری لازم‌ارایه خواهد شد.

روایی مدل نظری ارایه شده از طریق انطباق یا عدم انطباق یافته‌های پژوهش با پژوهش پیشین، ارزیابی متخصصان مربوطه و پژوهش‌های مشابه یا تکرار پژوهش حاضر در زمانی دیگر، بررسی خواهد شد. در انتها تلاش خواهد شد تا اطلاعات میدانی گردآمده، با برخی از مطالعات نظری انجام شده، به صورت فراترکیب، در یکدیگر ادغام شده، دورنمایی از روندهای آتی تحولات دین‌داری دانشجویان به دست داده شود.

فصل دوم: بررسی تحولات دینی دانشجویان، دین-گریزی دانشجویان

فصل دوم کتاب حاوی ۳۸ مصاحبه در ارتباط با مقوله دین‌گریزی دانشجویان است. دلایل دین‌گریزی دانشجویان در این کتاب ذیل ۹ عنوان دلایل خانوادگی، فردی، عاطفی-روانی، تربیتی، عقیدتی، فلسفی، اجتماعی، سیاسی-اقتصادی و فضای جهانی شده، طبقه‌بندی و ارایه گردیدند.

در عنوان دلایل خانوادگی، دو مصاحبه ذیل عنوان‌های: «خانواده آسیب‌زا: در کشاکش درگیری دو نسل دین‌دار و بی‌دین» و «خانواده آسیب‌زا: تنها چیزی که می‌توانست من را به یک کودک آرام تبدیل کند، ترس از خدا و جهنم بود»، ارایه گردیده‌اند و در انتها جمع‌بندی اجمالی آن‌ها ذیل عنوان تأملی دوباره صورت پذیرفته است.

در عنوان دلایل فردی، سه مصاحبه با عنوان‌های: «درهم شکستگی در مسیر ریاضت‌های افراطی: من در دهه‌ی فاطمیه روزه خنده می‌گرفتم»، «درهم شکستگی در مسیر ریاضت‌های افراطی: ریاضت‌کشی و بازگشت امیال سرکوب شده» و «استقبال از لذت‌گرایی: دنبال بهانه یا توجیهی بودم که دین را کنار بگذارم و بروم سوی لذات دنیوی»، ارایه گردیده‌اند و در انتها جمع‌بندی اجمالی آن‌ها ذیل عنوان تأملی دوباره صورت پذیرفته است.

در عنوان دلایل عاطفی-روانی، پنج مصاحبه ذیل عنوان‌های: «واکنش‌های عاطفی: من بعد از مرگ دوست دخترم، هرگز نتوانسته‌ام وجود خدا را باور کنم»، «واکنش‌های عاطفی: من می‌خواهم انتقام خودم و مادرم و خانواده‌ام را از خدا بگیرم»، «واکنش‌های عاطفی: می‌خواستم به خدایی که من را به خاطر یک امر طبیعی ناپاک می‌داند و حق ورود به مسجد نمی‌دهد، دهن کجی کنم»، «واکنش‌های عاطفی: پس از فوت پدرم، نفرت شدیدی از حکومت اسلامی ایران پیدا کردم» و «واکنش‌های روانی: وسواس به مثابه ماحصل دین‌داری خشک و بی‌روح»، ارایه گردیده‌اند و در انتها جمع‌بندی اجمالی آن‌ها ذیل عنوان تأملی دوباره انجام شده است.

در عنوان دلایل فکری تربیتی، شش مصاحبه با عنوان‌های «تربیت دینی نادرست: برجسب کافر بودن در برابر سوال‌های بچه‌گانه من»، «تربیت دینی نادرست: احضار به کمیته انضباطی دانشگاه در برابر سوال‌های دینی من»، «تربیت دینی نادرست: دین‌گریزی در اثر تعارض‌های دینی حل نشده»، «تربیت دینی نادرست: با نگاه به وضعیت کنونی دین می‌توان پیش‌بینی نابود شدن آن را در آینده داشت»، «تربیت

دینی نادرست: بهشت و جهنم برای افراد غیرفرهیخته جامعه» و «اولیای آموزشی آسیب‌زا: استادم من را نابد کرد»، رایه‌گردیده‌اند و در انتها یک جمع‌بندی اجمالی از آن‌ها رایه‌گردیده است.

در عنوان دلایل عقیدتی، دو مصاحبه ذیل عنوان‌های «تردیدهای دینی: ترجیح استدلال‌های به ظاهر علمی» و «تردیدهای دینی: خیلی از احکام دینی به لحاظ عقلی قابل قبول نیستند»، رایه‌گردیده‌اند و در انتها جمع‌بندی اجمالی آن‌ها با عنوان تأملی دوباره صورت پذیرفته است.

در عنوان دلایل فلسفی، چهار مصاحبه ذیل عنوان‌های: «تبیین جبرگرایانه هستی: ما در کائنات اختیاری از خود نداریم»، «به سوی خداگونه شدن آدمی: هیچ خدایی وجود ندارد. خدا من‌ام، خدا شمایی!»، «به سوی خداگونه شدن آدمی: آدم‌ها باید خودشون خدا بشن» و «به سوی خداگونه شدن آدمی: شیطان پرستی»، رایه‌شده‌اند و در انتها یک جمع‌بندی اجمالی از آن‌ها رایه‌گردیده است.

در عنوان دلایل اجتماعی، هفت مصاحبه با عنوان‌های: «واکنش به برخوردهای بد مدعیان دین‌داری: اصرار مدیر مدرسه در جداسازی دانش‌آموزان دیگر از من»، «واکنش به برخوردهای بد مدعیان دین‌داری: بلاهایی که به اسم دین و دین‌داران بر سر خانواده مادرم آمد»، «واکنش به برخوردهای بد مدعیان دین‌داری: وقتی که مدیر مدرسه شاهد من را به دلیل درست کردن ابروهایم فاحشه خواند»، «واکنش به برخوردهای بد مدعیان دین‌داری: ماحصل یک عمر تحقیر و تهدید»، «واکنش به برخوردهای بد مدعیان دین‌داری: رفتارهایی که هر روز جوان را افسرده‌تر و فراری‌تر از دین و خدا می‌کنند»، «واکنش به برخوردهای بد مدعیان دین‌داری: فرار کردن از جهنمی که به اسم دین برای من درست کرده بودند» و «واکنش به فساد مدعیان دین‌داری: فساد اخلاقی و اقتصادی مدعیان دین»، رایه‌گردیده‌اند و در انتها جمع‌بندی اجمالی آن‌ها ذیل عنوان تأملی دوباره صورت پذیرفته است.

در عنوان دلایل سیاسی-اقتصادی، هفت مصاحبه با عنوان‌های: «دین به مثابه افیون توده‌ها: مسابقه دین‌داران در اعمال صوری دینی»، «دین به مثابه افیون توده‌ها: سرخوردگی از حوزه»، «دین به مثابه افیون توده‌ها: دین به مثابه ابزاری برای حکومت کردن بر مردم»، «دین به مثابه افیون توده‌ها: تا مادیات و رفاه مردم فراهم نشود، وضعیت معنوی آن‌ها خوب نمی‌شود»، «دین به مثابه افیون توده‌ها: ازروابط عاطفی با خدا تا رسیدن به نفی و انکار خدا»، «دین به مثابه افیون توده‌ها: اصلاً خدایی وجود ندارد. اگر هم خدایی باشه، خدا هم مرده» و «دین به مثابه افیون توده‌ها: کل ادیان به نظر من یک بازی هست»، رایه‌گردیده‌اند و در انتها جمع‌بندی اجمالی آن‌ها ذیل عنوان تأملی دوباره صورت پذیرفته است.

در عنوان دلایل فضای جهانی شده، دو مصاحبه با عنوان‌های: «معیار قرار دادن جامعه جهانی: رویارویی دین و مدرنیته»، «معیار قرار دادن جامعه جهانی: برخلاف غرب، قرآن ماها رو از همه چیز محروم کرده»، «ارایه شده‌اند و در انتها یک جمع‌بندی اجمالی از آن‌ها ارایه گردیده است.

در انتهای فصل حاضر، با اتکا به عمده‌ترین دلایل احصاء شده در سوق یافتن دانشجویان به سمت دین‌گریزی، تحلیل محتوایی از مصاحبه‌های انجام شده صورت پذیرفته و بحث لازم درباره یافته‌های پژوهش ارایه گردیده است.

در ادامه این قسمت، مصاحبه‌های انجام شده آمده‌اند.

۰۱ خانواده آسیب‌زا: در کشاکش درگیری دو نسل دین‌دار و بی‌دین مصاحبه با مسعود، ۲۶ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه دین شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی تا الآن بده.

من در یک خانواده نسبتاً مرفه به دنیا آمدم، پدر بزرگ پدریم، روحانی بود، اما پدر و مادرم حتی نمی‌دانستند، قبله کدام طرف است، پدرم، با خانواده‌اش قطع رابطه کرده بود و بعد از تحصیل در آمریکا، به ایران برگشته بود و با دختر یک سرهنگ رژیم پهلوی ازدواج کرده بود. پدرم در دانشگاه با افکار کمونیستی آشنا شده بود و حتی برای مدت‌ها، عضو گروه فدائیان خلق در ایران بود، اما بعد از چند ماه زندان، دست از مبارزه برداشته و ازدواج کرده بود، اما هنوز افکار کمونیستی خودش را حفظ کرده بود، پدر بزرگ مادریم، از وفاداران رژیم پهلوی بود و چندان پایبند به مقدسات و دین نبود، اما اهل فحش دادن به مقدسات هم نبود، اما مادر بزرگ مادری‌ام، با این که اهل حجاب و نماز نبود، اما همیشه برای حل مشکلاتش نذر سفره و قربانی می‌کرد و به زیارت امامزاده‌ها می‌رفت.

بعد از انقلاب، بسیاری از دوستان و همقطاران پدر بزرگ من، اعدام شدند، این مسأله تأثیر شدیدی روی روحیه پدر بزرگم داشت، حالا پدر بزرگم، کم‌کم در حقانیت دین اسلام و خدا، شک می‌کرد، حکومتی بر سر کار آمده بود که حتی او را که هیچ جرمی انجام نداده بود و حتی فرمان قتل کسی را هم نداده بود، به چند سال زندان محکوم کرده بود، به صرف این که سرهنگ رژیم پهلوی بوده است. ۳ سال زندان، پدر بزرگ من را داغان کرد. شکنجه‌های روحی و جسمی او را نابود کرد. او بعد از خروج از زندان، از دشمنان قسم خورده دین و حکومت شده بود، و دین اسلام را دینی می‌دانست که با دست بردن‌ها، سنگسارها، حد زدن‌ها و تعزیرهایش، جز موضع حقیرانه‌ی جهان‌سومی با توشه‌ای از فقر و جهل و بیماری و فساد، چیزی برای ما نیاورده است. اسلام از طریق شمشیر و خشونت از یک دین عربی، به یک دین جهانی تبدیل شده است. دینی که خدایش در قرآن فرمان جنگ و قتل و خون‌ریزی در سرتاسر جهان می‌دهد به گونه‌ای که حتی آیت الله خمینی در جلسه‌ای در مورد جنگ ایران و عراق، می‌گوید: هدف ما تنها پیروزی بر صدام نیست، خدا می‌گوید، باید آن قدر بجنگید تا تمام جهان از فتنه پاک شود. دینی که زمامدارانش به راحتی خون مخالفان خود را می‌ریزند و خود را سگ آستان علی می‌دانند و می‌گویند شیعیان و مؤمنان واقعی، مانند شتری هستند که مهاری در بینی دارد، چون او را بکشند به راه افتد و چون بخواباند، بخوابند.

پدرم هم به شدت مخالف دین و حکومت بود، و خدا را دست ساز انسان‌هایی می‌دانست که آن را برای ارضای نیازهای خودشان آفریده بود.

مادر بزرگم که قبلاً نیمچه اعتقاداتی داشت، حالا همه‌ی آن‌ها را خرافات ساخته شده به دست آخوندها می‌دانست و حسرت روزهای قبل از انقلاب را می‌خورد و معتقد بود آخوند جماعت را چه به حکومت. در هیچ کدام از کشورهای اسلامی، آخوند تا بدین حد پایش را از گلیم خودش فراتر نگذاشته بود. من در این فضا متولد شدم و رشد کردم، هرگونه اعتقاد و مذهبی به شدت در خانواده من سرکوب می‌شد، و من همواره سعی می‌کردم از دوستان مذهبی دور باشم. پدر و مادر من، حتی من را در مدرسی ثبت نام می‌کردند که مؤسسان و مدیران آن اهل دین نباشند. تفرق از حکومت اسلامی و دین در مغز استخوان اعضای خانواده‌ام رسوخ کرده بود. من گاهی در کودکی وقتی که می‌دیدم، دوستانم از دین و خدا حرف می‌زنند، تعجب می‌کردم که چگونه پدر و مادر آن‌ها به آن‌ها اجازه صحبت کردن در مورد دین را می‌دهند.

ما در دبیرستان، معلمی داشتیم که فردی مذهبی و بسیار آرام و مهربان بود. من همیشه به آرامش او غبطه می‌خوردم، من تحت تأثیر این معلم، مدتی دور از چشم خانواده نماز می‌خواندم، آرامشی یافته بودم که هرگز آن را در زندگی خودم تجربه نکرده بودم، پنهانی نشانی خانه‌ی پدر بزرگ پدری‌ام را که روحانی بود، یافته بودم و به خانه‌ی او رفت و آمد می‌کردم، فضای روحانی خانه‌ی آن‌ها من را به سوی دنیای دیگری می‌برد، دنیایی هزاران کیلومتر دورتر از دنیای والدینم.

من در این ایام، شروع به خواندن کتاب‌های مذهبی کردم، اما در آن‌ها حرف‌های ضد و نقیض خیلی می‌دیدم، اما من آن چنان تحت تأثیر جو روحانی خانه‌ی پدر بزرگ و آرامش و معنویت معلم بودم که سعی می‌کردم به آن مطالب خلاف عقل، فکر نکنم و آرامشم را از دست ندهم. اما متأسفانه پدر بزرگ من یک روحانی قدیمی، با افکار متحجرانه و خرافی بود، هر بار که به خانه‌ی او می‌رفتم باید غسل می‌کردم و تمام لباس‌هایم را عوض می‌کردم تا خدای نکرده، حتی تار مویی از خانه پدری خودم را به آن جا نبرم، زیرا که آن‌ها بی‌دین بودند و از دیدگاه پدر بزرگم، نجس به حساب می‌آمدند، به خصوص پدرم که مارکسیست هم بود.

من وقتی قرآن و احادیث را می‌خواندم، سوال‌های بسیاری به ذهنم خطور می‌کرد، هر زمان از پدر بزرگم جواب سوال‌ها را می‌پرسیدم، و او هم می‌گفت، سوال و شک بسیار، باعث گمراهی است و هیچ اشکال و شبهه‌ای در دین اسلام وجود ندارد، هر چه هست از نادانی ماست، پدر بزرگم می‌گفت، من باید برای این که رضای خدا را به دست بیاورم و جبران تمام بدی‌های گذشته‌ام را کنم، علاوه بر

واجبات، باید مستحبات را نیز انجام دهم و حتماً نماز شب را هم بخوانم، تمام دعاها را برای هر روز را بخوانم و هر روز سه جزء از قرآن را بخوانم و هر ده روز یک بار قرآن را ختم کنم، در تمام مجالس مذهبی شرکت کنم و حتی قمه بزنم تا خون کثیفم که آکنده از مال حرام است، بیرون برود و آن قدر روزه بگیرم و نماز بخوانم تا پوست و استخوان شوم و حتی ذره‌ای از گوشتی که از مال حرام درست شده است، در بدنم باقی نماند. من باید خودم بروم کار کنم و رزق حلال به دست آورم و از خانواده پدریم جدا شوم، اجرای دستورهای پدر بزرگ، وقتی برای درس خواندن برای من نگذاشته بود، یک سال ۸ تا تجدید آوردم، من آن قدر ضعیف شده بودم که نای راه رفتن نداشتم، در خانه لب به آب و غذا نمی‌زدم و مدام در حال دعا با پدر و مادر بر سر اعتقادتم بودم، از آن‌ها متنفر بودم، زیرا که آن‌ها بی‌دین و کافر بودند.

من یک بار از خانه خودمان فرار کردم و به خانه‌ی پدر بزرگم رفتم، من شب آن قدر خسته بودم که نتوانستم برای نماز شب و نماز صبح بیدار شوم، صبح پدر بزرگم ساکم را به دستم داد و گفت کسی که نماز صبحش قضا شود در خانه‌ی من جای ندارد، تو هم مثل پدرت هستی و مانند او روزی کافر می‌شوی.

من چند روز آواری خانه‌ی این و آن بودم تا این که پدرم بعد از کلی در به در، به دنبال آمد و پیدایم کرد و با التماس من را به خانه‌مان برد. بعد از آن پدر و مادرم کاری به اعتقادات من نداشتند. من نمی‌توانستم هم تمام واجبات و مستحبات را انجام بدهم، هم درس را بخوانم و هم کار کنم، بنابراین مجبور شدم دیگر هر روز روزه نگیرم تا توانی برای کار و درس داشته باشم، خواندن سه جزء قرآن در روز به علاوه‌ی زیارت جامعه‌ی کبیره و زیارت عاشورا با صد لعن و صد صلوات و تمام ذکرهای هر روز برایم طاقت‌فرسا بود، به علاوه همیشه برای نماز شب بیدار می‌شدم و تا خود صبح بیدار می‌ماندم و عبادت می‌کردم، به توصیه‌ی پدر بزرگم غیر از کتاب‌های درسی، جز قرآن و نهج البلاغه، کتاب دیگری نمی‌خواندم تا نکند گمراه شوم، زیرا پدرم با خواندن کتاب گمراه شده بود. با پدر بزرگم قهر کرده بودم و معلم مذهبی‌ام هم از مدرسه رفته بود، تمام دوستان و اطرافیانم غیر مذهبی بودند و من حتی با والدین و خانواده‌ی مادری خودم هم سلام و علیک هم نمی‌کردم و از آن‌ها بدم می‌آمد. بسیار تنها بودم، نماز و روزه‌ی بسیار توان بدنم را از بین برده بود از طرف دیگر هر روز سوال‌های بسیاری در ذهنم ایجاد می‌شد و جوابی نمی‌یافتم، به طرف مطالعه‌ی کتاب‌های مذهبی رفتم، آن قدر این کتاب‌ها ابتدایی و خرافی بودند که هر چقدر با خودم می‌جنگیدم نمی‌توانستم آن‌ها را باور کنم. در سردرگمی و فشار شدیدی به سر می‌بردم، در هیچ مراسم عروسی و شادی شرکت نمی‌کردم، از زنان فراری بودم،

شب‌ها می‌توانستم به خواب روم، مدام افکار جنسی و شهوانی به سراغم می‌آمد، به مرور برای نماز شب، خواب می‌افتادم، اوایل بسیار ناراحت می‌شدم، اما بعد از مدتی گفتم اشکالی ندارد، نماز مستحب است، من قبلاً معتاد به کتاب بودم و کتاب‌های غیر درسی از دستم نمی‌افتاد، بنابراین تصمیم گرفتم دوباره شروع به کتاب خواندن کنم تا شاید مقداری از تنهایی‌ام کم شود و جواب سوال‌هایم را بیابم، کتاب‌های ضد دینی بسیاری دست اطرافیان دیده بودم، یک بار و سوسه شدم تا آن‌ها را بخوانم و وقتی با اطرافیانم بر سر مسایل دینی بحث می‌شد، جواب شکایات و انتقادهایشان را بدهم، اصلاً بفهمم در این کتاب‌ها در مورد اسلام چه نوشته‌اند و چه اشکالاتی بر آن وارد کرده‌اند، از کتاب‌های شجاع‌الدین شفا شروع کردم و وقتی اشکالات و گاهی فحش‌ها را می‌خواندم، مو بر تنم میخ می‌شد، از ترس، مدام استغفار می‌کردم و می‌ترسیدم دچار عذاب الهی شوم، اما به مرور دیدم، همان سوال‌هایی که در ذهن من وجود داشت و جوابی برای آن‌ها نیافته بودم در آن کتاب‌ها مطرح شده بود کم‌کم بدون متوجه شدنم، دیگر رغبت سابق به دین را نداشتم، نمازهایم قضا می‌شد، یکی در میان روزه می‌گرفتم، روابطم با پدر و مادرم بهتر شده بود. دیگر کار کردن و پول پدرم را حرام نمی‌دانستم.

- با ورود شما به دانشگاه، آیا افکارتان تغییر پیدا کردند؟

من با ورود به دانشگاه، با دنیای اطرافم بهتر آشنا شدم، با کسانی که افکاری کاملاً ضد دین و حکومت یا موافق آن داشتند، آشنا شدم. مطالعاتم افزایش پیدا کرد، افرادی را می‌دیدم که قبلاً بسیار مذهبی بوده‌اند، اما حالا حتی منکر خدا هستند، اما من با وجود این که دیگر اعتقادات سابق خودم را نداشتم، اما جرأت ابراز بی‌دینی را نداشتم، نماز و روزه‌ام در دانشگاه تعطیل شده بود، اما هنوز در اعماق وجودم به خدا ایمان داشتم، خدایی فراسوی تمام ادیان، خدایی که مشتاق من است، حتی اگر من از او روی برگردانم، خدایی که در تملک هیچ کس نیست و در اعماق وجود تک‌تک افراد وجود دارد و برای آنان به یک‌سان ارزش قابل است. در این مدت به خصوص نسبت به مذهب تشیع، بسیار بدبین شده بودم و مسأله امام‌زمان، ذهنم را بسیار مشغول خودش می‌کرد. تناقضات بسیاری در قرآن و احادیث می‌دیدم، احکام غیرانسانی قصاص، سنگسار، تبعیض‌هایی که بر زنان وارد می‌شد، اذیت می‌کرد و عدم آزادی که در اسلام وجود دارد، باعث می‌شد که در حقانیت آن شک کنم، مسلمانان می‌گویند اسلام دین رحمت و شفقت است و خدای محمد با خدای سایر ادیان فرق دارد، در حالی که آیات قرآن پر از حکم قتل و غارت و ترور است، خدا در قرآن می‌گوید کسانی را که با شما می‌جنگند بکشید، و گرنه کشته می‌شوید و هیچ حقی برای انسان‌ها قابل نیست. اسلام شخصیتی به نام امام‌زمان را مطرح می‌کند

که به هیچ عنوان وجودش با عقل جور در نمی‌آید و هیچ کس هم تاکنون او را ندیده است، البته یک نفعی دارد و آن این که باعث نان و آب پر رونقی برای آخوندها شده است.

- نظر شما نسبت به احکام جنسیتی اسلام چیست؟

من در خانواده‌ای بزرگ شده بودم که زنان مساوی مردان بودند، اما در قرآن آیاتی را می‌دیدم که زنان را به کشتزاری تشبیه می‌کند که مردان می‌توانند هر جور بخواهند بر آن وارد شوند، و مردان بر زنان برتری داده شده‌اند و زنان نصف مردان حساب می‌شوند و حتی گاهی شهادت آنان را نیز قبول نمی‌کنند مثلاً در طلاق که فقط مردان می‌توانند شاهد باشند، مردان می‌توانند تا چهار زن اختیار کنند، اگر زنان از مردان اطاعت نکردند، مردان می‌توانند آنان را بزنند، ارث زن نصف مرد است، این آیات و آیات قصاص، اذیتیم می‌کردم و پاسخی برای شک‌هایم نیافتم.

- ارزیابی شما نسبت به روحانیت چگونه است؟

آن‌ها یک امام زمان که حتی کسی او را ندیده است، برای خودشان خلق کرده‌اند و با یک نامه جعلی از طرف او، مالک جان و مال و ناموس مردم شده‌اند، آخوندهایی که به جای دین‌داری، تظاهر به دیانت می‌کنند، به جای امر به معروف و نهی از منکر، قتل و خشونت انجام می‌دهند، به جای اخلاق، صیغه کردن و فحشا پروری را در دستور کار خود قرار داده‌اند، به جای اتکا به نفس، حقارت و گدایی، به جای همدلی، نفاق و دورویی، به جای صداقت، حيله‌گری، به جای درستی، فساد و به جای تدبیر، توسل به جادو و جنبل را رواج داده‌اند، آن‌ها خاک کربلا را خاکی متفاوت می‌دانند که با تمام خاک‌های دیگر زمین، فرق دارد، زیرا در آن یک کرامت مرموز و نفهمیدنی نهفته است و آن وقت این خاک را به معرض خرید و فروش گذاشته‌اند. مجتهد هر قدر عقب مانده‌تر باشد، مجتهدتر است، به خصوص اگر از زندگی جدید، مسایل جدید، اختراعات و علوم جدید، به کلی بی‌اطلاع باشد، زبان خارجی نداند و از تحولات قرن‌های اخیر خبری نداشته باشد، در آن صورت این مجتهد بزرگوار، نور علی نور است. یک پارچه نور است، موجودی قدسی و روحانی و غرق در معنویات است، هیچ کشوری جز ایران در میان کشورها نیست که تمام مراکز قدرتش در بست در اختیار آخوندها باشد.

دکان‌داران دین در طول قرون از اعتقادات مذهبی مردم در جهت منافع خود سوءاستفاده کرده‌اند و به این طریق برای خود امپراطوری تشکیل داده‌اند. اسلام از هنگام ظهور خود تاکنون در بخش بزرگی از جهان ما مستقر بوده و جمعاً میلیون‌ها نفر پیرو داشته است. آیا این استقرار ۱۴۰۰ ساله تأثیری بنیادی در وضع اخلاقی و اجتماعی پیروان آن داشته و در مجموع در ملت‌های عضو جامعه‌ی اسلامی، عامل اثرگذاری بوده است؟

برخلاف شعار خوش‌آهنگ و بی‌محتوایی که چهارده قرن است، در جهان اسلامی تکرار شده است، اسلام چماق‌داری که در همه‌ی این مدت در سرزمین‌های اسلامی بر سر قدرت بوده، با آن همه دستگاه‌های حکومتی و قضایی و آموزشی را در اختیار خود داشته است، واقعاً نه اعتلای اخلاقی نسبت به دوران‌های ماقبل اسلامی مردم آنان برایشان به همراه آورده است و نه اعتلای اجتماعی، حد و مرز اجرای عدالت نیز در این جهان اسلام تقریباً همیشه به گردن زدن، دست بردن، سنگسار کردن، حد و تعزیر بوده و همه این‌ها هم تنها در مورد آفتابه دزدان، محدود مانده است، همچنان که پارسایی نیز در حکایت و پهنای ریش مردان و حجاب زنان خلاصه شده است، ولی در همه این احوال چنان به صورتی پیگیر دروغ گفته شده و چنان فساد اخلاقی و فساد مالی بر همه جوامع حکمفرما بوده است که در مجتمع جهان سومی ۵۴ کشور اسلامی، شاید حتی یک کشور را نتوان یافت که سوءاستفاده‌های مالی در سطوح فراگیر، مسأله اجتماعی شماره یک آن نباشد. حالا هم که در کشور ایران، حکومتی به نام حکومت اسلامی علم کرده‌اند و در آن ولی فقیه را جای امام زمان نشانده‌اند و هر نطقی را در گلو خفه می‌کنند، آقای مشکینی زمانی در خطبه نماز جمعه می‌گفت: متولیان ولایت فقیه برای آنان حکم پیامبران را دارند و اطاعت از ایشان وظیفه شرعی آن‌هاست، زیرا ولی فقیه نماینده مستقیم خدا در روی زمین است. آقای شیرازی در خطبه‌ی دیگری می‌گوید: اعضای شورای نگهبان از مجرای رهبری ولی فقیه مستقیماً با سرچشمه وحی الهی در اتصالند و هر ایرادی که بر آنان گرفته شود، جسارتی است که به خداوند صورت گرفته است. از قول امام صادق نقل می‌کنند: که ای مردم بخشی از اموالتان را به من دهید تا به این وسیله پاک شوید، برای خود سهم امام، خمس، زکات، صدقه و هزار نوع راه از اختراع کرده‌اند، کسانی که قبل از انقلاب آه نداشتند تا با ناله سودا کنند، حالا تمام ثروت ایران در چنگشان است و هر چقدر یغما و غارت می‌کنند، سیر نمی‌شوند، با کوچک‌ترین مخالفتی به شدیدترین نوع برخورد می‌کنند، در زندان‌ها از شیوه‌هایی در شکنجه استفاده می‌کنند که دست موساد و ساواک را از پشت بسته است، برای آزادی مردم به خصوص آزادی مذهبی ارزشی قایل نیستند. در حالی که حقوق بشر می‌گوید: هر فردی از حق آزادی مذهبی برخوردار است، زیرا این حق جز جدایی ناپذیر از اصالت انسانی هر فردی است.

ولی در جهان بسته‌ای که هنوز چماق در دست عمامه‌داران است، آیت الله مصباح می‌گوید: در قرآن تصریح شده است که با محاربین خدا و مفسدین فی الارض باید با خشونت رفتار کرد و با اسلحه گردنشان را زد یا دست و پایشان را برید و یا از بالای کوهی به پایین پرتابشان کرد، همه این‌ها فرمان قرآن است و وظیفه‌ی شرعی است.

- ارزیابی شما از مسوولان سیاسی کشور چیست؟

در انتخابات سال ۸۸ سفاهت و پستی و جنایت حکومت اسلامی برای تمام جهانیان به نمایش گذاشته شد، تا اگر کسی کمی شک دارد، دیگر شکی در جنایتکار بودن این رژیم نداشته باشد، حکومتی که حتی به اطرافیان و یاران خود نیز رحم نمی‌کند، کوچک‌ترین مخالفتی، با شدت سرکوب شد و آقای خامنه‌ای رسماً حکم تیراندازی و کشتن جوانان بی‌گناه را دادند. در جهان هیچ کشوری جز کشور ایران وجود ندارد که از صدر تا ذیل مراکز قدرت آن در دست جامعه روحانیت باشد، آن هم روحانیونی که سطح شعور و آگاهی آنان از امور بین‌المللی غالباً از یک دانش‌آموز ابتدایی فراتر نمی‌رود، هر چند که در زمینه‌ی تخصصی فریب‌کاری و دروغ‌پردازی از حد دکترا نیز فراتر می‌روند و در جعل حدیث، ید طولایی دارند. با تغییر شرایط مردم، قوانین دینی نیز باید تغییر کنند، اما آخوندها و دین‌اسلام واپس‌گرا هستند. من اشکالات و ایراداتی در ذهنم بود که هرگز کسی جواب درست به آنان نداد، دیدن رفتار مذهبی‌ها و حکومت نیز باعث تشدید افکار ضد دینی‌ام شد، تا کی خودم را گول بزنم که رفتار مسلمانان ربطی به اسلام ندارد و هرچه هست از مسلمانی ماست، این همه دروغ و خرافات و جنایت که در حکومت اسلامی وجود دارد از کجا می‌آید، آیا یک نفر نیست که اینان را به دین حقیقی اسلام رهنمون کند، پس حتماً دین اسلام نیز تأیید کننده رفتار آنان است، حتی در میان مذهبی‌های اطرافم هم تک و توک یک انسان عاقل و خوب دیده‌ام که احترامی برای افکار و اعتقادات دیگران قایل باشد. من در دانشگاه به خاطر راه انداختن یک وب‌لاگ که در آن افراد افکار و اعتقاداتشان را بدون توهین بیان می‌کردند، دو ترم تعلیق شدم و حتی کارم به دادگاه انقلاب کشید. امروز دیگر ارزشی برای هیچ دینی قایل نیستم، تمام ادیان مخالف آزادی اندیشه و عقیده هستند و جز پسرفت و رکود انسان‌ها، کاری نمی‌کنند. حکومت اسلامی ایران هم در حال نابود کردن افکار و استعدادها انسان‌های اهل فکر و روشنفکر است. حالا که رژیم تمام نیرو و انرژی خود را به کار می‌گیرد تا ما را نابود کند ما نیز ساکت نمی‌نشینیم و چون خود را بر حق می‌دانیم با این حکومت مبارزه می‌کنیم آن هم از طریق فرهنگی، با نوشتن کتاب، جزوه، وب‌لاگ و هزار روش دیگر، تا مردم را از گمراهی نجات دهیم.

۰۲ خانواده آسیب‌زا: تنها چیزی که می‌توانست من را به یک کودک آرام تبدیل کند، ترس از خدا و جهنم بود.

مصاحبه با احمد، ۲۶ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه دین شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی تا الآن بده.

خدا در کودکی برای من یک مرد بسیار قد بلند بود که شمشیری در دست داشت و اگر من کار بدی انجام می‌دادم و زود توبه نمی‌کردم، شب می‌آمد و با یک ضربه‌ی شمشیرش من را به دو نصف، تقسیم می‌کرد. خانواده‌ام من را به شدت از خدا ترسانده بودند، من پسر شیطانی بودم و کسی جلو دارم نبود و تنها چیزی که می‌توانست من را رام و به یک کودک آرام تبدیل کند، ترس از خدا و جهنم بود. کوچک‌ترین کاری که می‌کردم، پدر و مادرم می‌گفتند، خدا از تو ناراضی است و به جهنم می‌روی، در مدرسه هم معلم‌ها و مدیر مدرسه بسیار ما را از جهنم می‌ترساندند من زیاد به نماز و روزه علاقه نداشتم، وقتی صحبت از مسایل دینی می‌شد، علاقه نشان نمی‌دادم، از مرگ می‌ترسیدم و می‌دانستم چون نماز نمی‌خوانم و روزه نمی‌گیرم، به جهنم می‌روم من زیاد پیگیر مسایل دینی و مذهبی نبودم، البته پیامبر و ائمه را قبول داشتم، عاشق ۱۰ روز اول محرم بودم، چون با دوستان شیوه‌های جدید عزاداری و نوحه را تمرین می‌کردیم. با هیأت‌های دیگر مسابقه داشتیم که کدام هیأت از همه بهتر و زیباتر عزاداری می‌کند و نوحه می‌خواند. از سال اول دبیرستان، تحت تأثیر فشار جنسی با دختران دوست می‌شدم، البته دوستی ما در حد حرف زدن بود زیرا، اگر می‌خواستم دستشان را بگیرم، عذاب وجدان می‌گرفتم، شهر ما یک امامزاده دارد که روز عاشورا تمام هیأت‌های عزاداری به آن جا می‌آیند، تمام هیأت‌ها و به خصوص جوانان سعی می‌کردند که به شیوه‌های جدید و جذاب، عزاداری کنند و زنجیر بزنند تا توجه دیگران را جلب کنند، دوست دخترم فردای عاشورا می‌آمد و می‌گفت دیروز در دبیرستان، بچه‌ها در مورد هیأت‌ها بحث می‌کردند و اکثریت می‌گفتند، مثلاً فلان هیأت از همه بهتر عزاداری می‌کرد و سینه زنی می‌کرد.

ما همیشه دنبال این بودیم که توجه دختران را به خودمان جلب کنیم. بنابراین خیلی عالی زنجیر و به صورت ریتمیک، سینه می‌زدیم، گل‌ها را به گونه‌ای به موهایمان می‌زدیم که شبیه باشد. دوستان و هم‌کلاسی‌هایم زیاد پیگیر دین نبودند، ما در دبیرستان به سن تکلیف رسیده بودیم، بنابراین مجبور بودیم که در مدرسه نماز جماعت بخوانیم، بدون وضو می‌رفتیم ته صف و کلی مسخره بازی در می‌آوردیم

حتی یک بار یک موشک انداختیم در جیب پیشنماز که کلی ترسید. با این که گرسنگی و تشنگی برایم سخت بود، روزه می‌گرفتم، تصور می‌کردم، خدا نماز نخواندن را می‌بخشد، اما روزه نگرفتن را نمی‌بخشد. در ماه رمضان رفتارم را بهتر می‌کردم، هر وقت دچار مشکل می‌شدم، نذر می‌کردم، اعتقاد نظری داشتم، اما عملم سست بود.

- با ورود شما به دانشگاه، چه تحولاتی در نگاه شما به دین پدید آمد؟

من وقتی وارد دانشگاه شدم، در خوابگاه، بحث‌های مذهبی و ضد مذهبی زیادی صورت می‌گرفت، ولی من توجه چندانی به آن‌ها نمی‌کردم، و سرم گرم کار خودم بود. تا این که با یکی از دانشجویان دختر دوست شدم، او خدا و دین را قبول نداشت او دختر مهربانی بود و به اعتقادات من توهین نمی‌کرد، ولی در مورد دلایل روی گردانی خود از دین و خدا صحبت می‌کرد، او با منطق و دلیل صحبت می‌کرد، من از طریق این دوستم، با افراد دیگری آشنا شدم که آن‌ها هم دین و خدا را قبول نداشتند، به مرور زمان تحت تأثیر فضا قرار گرفتم، هم اتاقی‌هایم هم اعتقاد درست و حسابی نداشتند، از آن به بعد، شروع کردم به مطالعه‌ی کتاب‌هایی که آن‌ها به من سفارش کرده بودند. من به تدریج با ابعادی از دین آشنا شدم که تا حالا نمی‌دانستم، با زندگی، پیامبر و ائمه آشنا شدم، یکی از دوستانم بهایی بود، کتاب‌های زیادی برایم آورده بود تا با دین بهایی آشنا شوم، من آن کتاب‌ها را مطالعه کردم، اگر چه دین بهائیت من را جذب نکرد، اما تمام اعتقاداتم را از ریشه زد.

حقانیت دین اسلام برای من از بین رفته بود. امام علی دیگر شاه مردان و بزرگ‌ترین جوانمرد نبود. او کسی بود که در کشته شدگان به دست او و یارانش را تا چهل هزار تن دانسته‌اند و در تاریخ آمده است، خانواده‌ای در بصره نماند تا از شمشیر علی، داغدار نباشد. علی در رویداد جمل برای دستیابی به رهبری با عایشه جنگید و به اندازه‌ی آدم کشت که می‌گویند از کشته‌ها پشته ساخت و سه بار شمشیر او خم شد. عبدالله خزیری با هفتاد تن از همراهانش که از بیم جان خود به محلی پناه برده بودند، به دستور علی به آتش کشیده شد و همه را زنده زنده سوزاندند که حتی کسی رهایی نیافت و زمانی دراز بوی گوشت بدن‌های سوخته در هوا پخش بود و مردم را آزار می‌داد. زمانی که ابن‌ملجم را پس از کوبیدن شمشیر زهرآلودش بر سر علی پیش او بردند، علی پرسید، چرا این کار را کردی؟ وی پاسخ داد بس که تو خون مردمان ریختی.

از عایشه در صحیح مسلم روایت شده است که به پیامبر گفته است: چنین به نظر می‌رسد که خداوند در ارضای امیال تو شتابان است. و واقعاً هم چنین بوده است. در قرآن آیات ویژه‌ای وجود دارند که تنها مخصوص محمد هستند و قوانین و رفتارهایی که سایر مسلمانان باید در چارچوب آن‌ها رفتار کنند،

برای محمد وجود نداشته است. آیات ۲۸-۲۹ سوره احزاب نشان می‌دهد که زنان پیامبر از وضعیت خودشان رضایت نداشته‌اند و همچنین ادعای اسلام‌گرایان در مورد این که پیامبر صرفاً برای پشتیبانی مادی با زنان زیبا و جوان خود ازدواج کرده است، دروغی بیش نیست. زنان پیامبر نباید از خانه‌هایشان خارج می‌شدند و همچون دوران جاهلیت خود زندگی می‌کردند.

- نظر شما درباره حجاب چیست؟

قرآن به زنان دستور می‌دهد که حجاب خود را رعایت کنند و زینت‌های خودشان را پنهان کنند. چنین حکمی در مورد مردان وجود ندارد. بر اساس احادیث معتبر اسلامی مسأله حجاب به پیشنهاد عمر وارد اسلام شد، زیرا برخی از زنان محمد، با مردان غریبه سخن می‌گفتند و محمد این آیات را برای کنترل زنان خویش سرایید.

- شما در ارتباط با نگاه جنسیتی اسلام چه نظری دارید؟

بر اساس آیات قرآن، زنان و فرزندان دشمنان مردان هستند. در آیات ۲۹-۳۰ سوره‌ی معارج، مردان برتر از زنان خوانده شده‌اند، یک دلیل برتری مردان به زنان برتری ذاتی آن‌ها است که خداوند به آن‌ها داده است، دلیل دیگر این برتری آن است که مردان به زنان نفقه می‌دهند. رابطه زن و مرد رابطه‌ای نابرابر است که به رابطه بین فرمانده و فرمانبردار تشبیه شده است و زنان مجبورند از مردان فرمانبرداری کنند، مردان در صورتی که بیم نافرمانی و نه حتی در حالتی که این نافرمانی واقعاً رخ دهد، باید زنان را با سه روشی که آمده است، تنبیه کنند، یکی از این تنبیهات این است که باید آن‌ها را کتک بزنند. کتک زدن زنان مجازاتی ظالمانه است و در تضاد با اصل ۵ اعلامیه‌ی حقوق بشر سازمان ملل متحد است. همچنین ماده یازده همین اعلامیه می‌گوید، هیچ کس را نمی‌توان بدون حضور در دادگاه دارای صلاحیت، محکوم و مجازات کرد، بنابراین تصمیم‌گیری خودسرانه در مورد زن و تنبیه فیزیکی او از طرف مرد، کاملاً محکوم است. یک مرد می‌تواند با ۴ بار شهادت دادن در راه خدا، زنش را متهم به زنا کند. در زمان جنگ بعد از کشته شدن مردان، زنان آن‌ها از اموال و غنیمت‌های مسلمانان به شمار می‌روند و مسلمانان می‌توانند آن‌ها را تصرف کنند و با آن‌ها همبستر شوند و در صورت تمایل آن‌ها را به فروش برسانند، این مسأله معادل برده‌داری است که در تضاد با ماده ۴ اعلامیه حقوق بشر است.

پیامبر لازم نیست در همخوابگی با زنانش نوبت و مساوات را رعایت کند، و می‌تواند نوبت‌ها را جا به جا کند و با زنانی که دوست دارد، بیشتر باشد و زنانش نیز نباید لب به شکایت بکشایند. زنان پیامبر حق نداشتند بعد از مرگ او با کس دیگری ازدواج کنند و باید تا آخر عمر خود بیوه می‌ماندند، مثلاً عایشه

در ۹ سالگی به ازدواج محمد ۵۳ ساله در آمد و ۱۰ سال با او زندگی کرد و در ۴۰ سال باقی مانده زندگی خود، بعد از مرگ او حق نداشت با کسی ازدواج کند و به عنوان یک بیوه مرد.

- نگاه شما در ارتباط با خدا چیست؟

اسلام می‌گوید خدا مهربان‌ترین مهربانان است، اما ما در آیات بسیاری از قرآن می‌بینیم که خدا بندگان خاطی را به چه شیوه‌های فجیعی مجازات می‌کند. مثلاً یکی از آیات قرآن می‌گوید، بگو: این سخن حق از جانب پروردگار شماس است هر که بخواید ایمان بیاورد و هر که بخواید کافر شود، ما برای کافران آتشی که دود آن همه را در برمی‌گیرد، آماده کرده‌ایم و چون به استغاثه آب خواهد، از آبی چون مس گداخته که از حرارتش چهره‌ها کباب می‌شود، بخوراندشان، چه آب بدی و چه آرامگاهی بد.

- در باره متن مقدس اسلام شما چه نظری دارید؟

به نظر من، تناقضات زیادی در قرآن وجود دارد، بسیاری از آیات رسماً آیات قبلی را رد می‌کنند و احکام مطرح شده در آن هم بدوی و غیر انسانی هستند.

- نظر شما در مورد ائمه و اولیای دین چیست؟

به اعتقاد من، تشیع یک مذهب سیاسی است و صرفاً به دنبال قدرت است، امامی را جانشین امام دیگر می‌کند، خون‌ها ریخته می‌شود، اما امام حسن به راحتی، حکومت به دست آمده را به کسی که می‌داند فاسق است، می‌دهد و برادرش برای به دست آوردن دوباره‌ی قدرت، خون‌ها می‌ریزد. هر روز یک قیام تازه می‌کنند و مردم را فدای خود می‌کنند. امام دوازدهم هم کسی است که ۱۰۰۰ سال مردم را سرکار گذاشته است، هر کس بگوید او را دیده است، دروغ گو است، هر کس از ظهور او خبر دهد، دروغ گو است. اما نمی‌دانم چگونه باید باور کرد او وجود دارد و بیش از ۱۰۰۰ سال زندگی کرده است، اصلاً امامی که نه کسی او را دیده و نه سختی از او شنیده است، چگونه می‌خواهد مردم را هدایت کند، خرافات هم تا بخواهید در اطراف او وجود دارد، یک عده می‌گویند در جزیره خضرا است، یک عده می‌گویند مثلث برمودا است، یکی ادعای همسری امام را می‌کند، دیگری ادعای فرزندی می‌کند، آن یکی می‌گوید نایب امام زمان است، نمی‌دانم کسی که نه کسی او را دیده و نه صدایش را شنیده است، چگونه آقای خامنه‌ای را به عنوان نایب و جانشین خود انتخاب کرده است و همه هم باید تصدیق کنند که او نایب امام زمان است و اوامرش را اطاعت کنند.

- نسبت به مراجع تقلید و روحانیت چگونه می‌اندیشید؟

مراجع تقلید هم که خود را در غیاب امام زمان، مسوول هدایت مردم می‌دانند، یک روز فتوا می‌دهند و روز دیگر همان فتوا را نقض می‌کنند و در یک موضوع یک‌سان، هزار نوع فتوا می‌دهند و در واقع هر

کدام به دنبال مطرح کردن بیشتر خودش است. حرف از جهاد با نفس و زهد می‌زنند، اما جیره‌خوار حکومت هستند. نان به نرخ روز می‌خورند، آقای صانعی یک روز حاکم شرع بود و حکم اعدام بسیاری از مردم را به دلیل قبول نداشتن حکومت اسلامی صادر می‌کرد و امروز از حقوق شهروندی بهایی‌ها حمایت می‌کند و طرفدار حقوق زنان شده است. آقای مصباح یک روز می‌گفت سهم امام را باید در بیابان زیر خاک دفن کرد تا امام زمان بیاید و سهمش را بردارد، حالا با این سهم امام برای خود دم و دستگاه راه انداخته است و کلی کفن‌پوش دارد که حاضرند برای نابودی مخالفان اسلامی که آن‌ها می‌گویند، جان‌فشانی کنند. روحانیان هم که مردم را با استخاره با قرآن تسبیح، نخود، سرکتاب، دعا و هزار روش دیگر، در جهل نگه داشته‌اند، هر روز هم یک امامزاده‌ی جدید خلق می‌کنند و مردم را با آن سرکار می‌گذارند، از شبکه‌های متعدد تلویزیون، حداقل ۵ شبکه، صبح تا شب در قبضه آن‌ها است، مدام از اخلاق و معنویت سخن می‌گویند، اما دریغ از یک ذره عمل.

روحانیون شیعه برای اولین بار بعد از ۱۰۰۰ سال تلاش، به حکومت رسیده‌اند، حالا هم جبران این ۱۰۰۰ سال را می‌کنند و خون مردم را می‌مکنند، هر روز حوزه‌های علمیه با پول بیت‌المال و خمس و زکات مردم بزرگ‌تر و پر جمعیت‌تر می‌شوند، اما دریغ از یک عالم عاقل، آدم با چند سال زندگی در حوزه-های علمیه، خشک مغز و ابله می‌شود، البته ابلهی با یک شکم فربه و زندگی دنیوی عالی، کسی که ۷۰ سال کنج یک حجره نشسته است و فقه و اصول خوانده است و حتی نمی‌داند مردم دور و برش چگونه زندگی می‌کنند، در مورد شییه‌سازی انسان، پیوند اعضا، اختراعات علمی و غیره نظر می‌دهد و حکمش نیز لازم الاجرا است و ما هم باید مثل بوزینه و میمون از آن‌ها اطاعت کنیم و به این ترتیب این‌ها حاکم جان و مال مردم شده‌اند. قبل از انقلاب روحانیان، می‌گفتند که حقوق حرام است، بنابراین کارمندان دولت باید می‌آمدند، پولشان را به یک عالم می‌دادند، او نیز مقداری از پول را برمی‌داشت و دوباره پول را به آن‌ها برمی‌گرداند و در این صورت پول حلال بود و می‌توانستند با خیال راحت آن را خرج کنند. حالا چون حکومت اسلامی است، حقوق دولت حلال است.

- تحلیل شما در ارتباط با جامعه حاضر ایران چگونه است؟

به نظر من، جامعه حاضر ایران پر از تعارض است. مثلاً آقای بهجت که از نظر حکومت یک مجتهد عالی قدر و از عرفای بزرگ بود، می‌گفت، هرگونه فعالیت بانکی در ایران حرام است، چون در آن ربا وجود دارد، اما حکومت و عالمان جیره‌خوار آن می‌گویند، اگر یک فرد فلان قدر سود بگیرد، ربا است، اما اگر بانک اسلامی این مقدار سود را بگیرد، حلال است، چه فرق می‌کند، فلان آقا هم با سود خود مردم را به خاک سیاه می‌نشانند، بانک اسلامی هم آدم را به روز سیاه می‌نشانند، امروز وضعیت

حکومت اسلامی به جایی رسیده است که حتی کسانی که برای آن جان و مال خود را داده‌اند، امروز مقابل آن ایستاده‌اند و از آن تبری می‌جویند. مانند فردی که جذام دارد و همه از او فرار می‌کنند. حتی خود این حدیث پیامبرشان را باور ندارند که حکومت با کفر باقی می‌ماند، اما با ظلم نه.

در این حکومت تنها کسانی حق زندگی دارند که مانند آن‌ها فکر کنند، نان به نرخ روز بخورند و برای دنیا و قدرت تمام اصول انسانی را زیر سوال ببرند و در آخر، دم از اسلام و خدا بزنند. من تنها به خاطر گفتن نیمی از این حرف‌ها دو ترم تعلیق شده‌ام، خانواده‌ام با من سرد برخورد می‌کنند و از عاقبت من در این جامعه می‌ترسند، کسی نیست که با دلایل منطقی جواب سوال‌ها و ابهام‌های من را بدهد، تنها با زور می‌خواهند، جوانان را هدایت کنند، اما حتی نتوانسته‌اند فرزندان خود را هدایت کنند. دیگر جان جوانان ایران به لبشان رسیده است.

- چه ارزیابی نسبت به وضعیت آینده جامعه داری؟

این همه فشار، محدودیت، تبعیض، فساد و دروغ، آخر کار خود را می‌کند و آن روز دیگر جایی برای پشیمانی نیست. حکومت اسلامی ایران با اعمال و رفتارش، مردم را بی‌دین کرده است، نه تنها بی‌دین کرده است، بلکه ریشه‌ی اصول اخلاقی را درون آن‌ها خشکانده است هر کسی که نه دین داشته باشد و نه اصول اخلاقی را رعایت کند، خطرناک‌ترین دشمن برای جامعه و مردم و حکومت است. شیطان-پرستی به سرعت در ایران در حال گسترش است، بی‌حرمتی و بی‌اخلاقی در ایران بی‌داد می‌کند، جامعه-ی ایران به قهقرا می‌رود و کسی نیست که آن را نجات دهد، حکومت می‌تواند امثال من را زندانی کند، اخراج کند، تبعید کند و هزار شیوه‌ی دیگر برای زجر دادن ما ابداع کند، اما با پیرمردانی که یک عمر مذهبی بوده‌اند، ولی در گذر زمان، به ماهیت حکومت اسلامی پی برده‌اند و از حکومت بیزار شده‌اند، می‌خواهد چه کند، من امروز خوشحال هستم که نه با این اسلام و نه با این حکومت نسبتی ندارم و با وجدان آسوده، زندگی می‌کنم، این حکومت تنها به فکر بقای خودش است و حاضر است اسلام و خدا را فدا کند تا یک روز بیشتر باقی بماند.

- به تعبیر دیگر شما معتقد هستید برخورد مسولان با اسلام، برخورد ابزاری است؟

بله. به نظر من برخورد مسولان با اسلام، یک برخورد ابزاری است. در حال حاضر، اسلام ابزاری برای حکومت و قدرت شده است. مسولان آن دسته از احکامی را که به نفعشان است را لازم الاجرا می‌دانند و کلی زندان و مجازات برای خاطیان آن قرار می‌دهند، اما آن احکامی که به ضررشان است را راکد گذاشته‌اند و توجهی به آن‌ها ندارند، اینان حتی به خودی‌هایشان هم رحم نمی‌کنند، یک طلبه‌ای را که برای اعلام زمین‌خواری از شهر خود پیاده به روی تهران روانه بود، می‌گیرند و به صلابه می‌کشند،

روزنامه و مجله‌های بسیاری را توقیف می‌کنند، روزنامه‌های کثیرالانتشاری که تعداد زیادی از آن‌ها می‌خورند را به جرم این که ناخواسته عکس معبد بهایی‌ها در هند را به عنوان یک مکان توریستی منتشر کرده است، توقیف می‌کنند، برای من که اهل مطالعه هستم، نه کتابی باقی مانده است، نه روزنامه و مجله‌ای. در این جامعه، با یک مقنن ریش و تملق می‌توان به همه جا رسید، اما عقل و علم در این جامعه خریدار ندارد. هر کدام از مسوولان، حداقل زن دوم یا چند زن صیغه‌ای دارند، اما جوانان در آرزوی ازدواج دست به خودارضایی می‌زنند، افسردگی در جامعه پدید می‌آید، مهاجرت به خارج از کشور شده است، تنها راه فرار مردم از این وضعیت، جوانان نخبه حاضر هستند، حتی به افغانستان بروند، اما دیگر در ایران نمانند. من در اوایل عذاب وجدان زیادی داشتم، اما حالا به یقین رسیده‌ام که نه خدایی هست و نه دین، همه خرافات است و به قول مارکس دین افیون توده‌ها است.

- تحلیل نهایی شما در ارتباط با دین چگونه است؟

پیامبر با شمشیر تمام شبه جزیره‌ی عربستان را به اسلام در می‌آورد و همین که فوت می‌کند، فوج فوج مردم از دین اسلام خارج می‌شوند. هنوز جنازه‌ی پیامبر بر روی زمین است که یاران او برای جانشینی بر روی هم شمشیر می‌کشند. مردم مکه به زور شمشیر ایمان آوردند، اما بغض و کینه‌شان را نگاه داشتند و بعد بدترین ضربه‌ها را به اسلام وارد کردند. اگر اسلام دین حقیقت است و دین در فطرت آدمی است، چه نیازی به این همه جنگ و خونریزی است. هر انسان عاقلی به احکام اسلام نگاه می‌کند، می‌فهمد تمام این احکام برای رسیدن به قدرت و حکومت بر مردم است. هدایت مردم بهانه‌ای برای غلبه بر مردم بوده است. خالص‌ترین یاران پیامبر بارها برای قدرت مقابل هم قرار می‌گیرند و بسیاری از مردم کشته می‌شوند. تمام قوت اسلام به پیامبرش بود. همین که پیامبر فوت کرد، اسلام از بین رفت. بنابراین همان طور که گفتم، دین چیزی جز ابزار سیطره بر مردم نیست.

تأملی دوباره

خانواده نقش مهم و پراهمیتی در دوران کودکی تا نوجوانی و جوانی فرزند دارد. برخی از نروان تحلیل‌گران در تبیین اهمیت اولیا، بیان می‌دارند، مادر به مثابه عینکی است که روی چشم فرزند می‌آید و فرزند جهان هستی را از ورای این عینک دیده و تحلیل می‌کند، به این معنا که اگر مادر (و به تعبیر دقیق‌تر اولیا) شخصیتی امن و ایمن را در ارتباط با فرزند به معرض دید بگذارند، فرزند در پرتو تغذیه عاطفی سالمی که در جوار مادر دارد، با اطمینان به جهان بیرون خواهد نگرست، اما اگر مادر (و به بیان دقیق‌تر مادر و پدر)، افرادی ناایمن باشند، ناایمنی را به فرزندشان انتقال خواهند داد و این ناایمنی همچون

عینکی تیره و تار که بر چشم فرد نهاده شده است، سبب خواهد شد کودک جهان بیرون و انسان‌های دیگر را به صورتی ناایمن و پرخطر ادراک کند و روابط وی با دیگران، روابطی مغشوش و ناایمن باشد. بررسی نمونه‌های مسعود ۲۶ ساله و احمد ۲۶ ساله، حکایت از خانواده‌های ناایمن و نامتعادل دارد که عدم تعادل را به فرزندشان انتقال داده‌اند و فرزندان آن‌ها پس از برخورد با برخی از مواضع خرافی به نام دین از سویی و برخی از تجربیات اجتماعی ناگوار از سوی دیگر، بدون استقامت در این مسیر با واگذار کردن صحنه، پس رفت و عقب‌نشینی را تجربه کرده، دست به نفی و انکار دین و دیانت زده‌اند، در حالی که اگر از آغاز، تربیت مسعود و احمد، تربیتی متعادل بود، آن‌ها در برخورد با آرای مخالف، بر مبنای همان سبک و سیاق تربیتی خویش، به تحلیل منطقی اطلاعات مخدوش و تجربیات ناگوار اجتماعی پرداخته، به سادگی با محکوم کردن دین و دیانت، واکنشی عاطفی را از خود به معرض دید نمی‌نهادند.

مسعود در بیان تجربیات خانوادگی خود بیان می‌دارد، پدر بزرگ و مادر بزرگ مادری وی یک سرهنگ رژیم پهلوی و یک زن با اعتقادات نصفه نیمه مذهبی بودند. اما با بروز انقلاب، پدر بزرگ به زندان افتاده و پس از چند سال زندانی شدن، کاملاً مخالف دین شده است و همسر او نیز اعتقادات اندک خود را پس از این حادثه، از دست داده است. از سوی دیگر پدر بزرگ پدری مسعود، فردی روحانی بوده است که افکار وی، افکاری سنتی و متحجرانه بوده است، به این معنا که وقتی مسعود تحت تأثیر معلم مذهبی خودش، خط‌مشی مارکسیستی پدر خویش را نپذیرفته و به دلیل گرایش به دین، با پدر بزرگ پدری که همان فرد روحانی بوده است، مرتبط شده است، پدر بزرگ روحانی با پیچیدن نسخه‌ای سخت و دشوار، سعی در پاک کردن وجود نوه‌اش از نجاست وجودی خانواده‌اش کرده است، به این معنا که از او خواسته است، وی ضمن انجام واجبات، به انجام مستحبات نیز مبادرت ورزد، روزی سه جزء قرآن را بخواند، روزه مستحبی بگیرد، با زدن قمه، خون ناپاک خودش را بریزد و با خواندن دایمی زیارت جامعه کبیره، زیارت عاشورا و... در راه دین قرار گیرد.

مسعود گزارش می‌دهد، ماحصل اجرای تکالیف پیشنهادی پدر بزرگ روحانی، ۸ تجدیدی بود که در کارنامه وی ثبت شد، اما با این همه، پس از آن که پدر بزرگ شاهد قضا شدن یک نماز صبح نوه‌اش می‌شود، با بیان این که تو هم مثل پدرت کافر می‌شوی، او را از خود رانده است و به این ترتیب زیربنای اولیه مذهبی مسعود را با تنگ نظری و ضیق نفس خود فرو ریخته است.

احمد نیز در گزارش زندگی خودش به اجمال بیان می‌دارد، تربیت دینی او، تربیتی مبتنی بر رعب از خدا بوده است، به این معنا که او به دلیل پر شرّ و شور بودن و ناآرام بودن در دوران کودکی، همواره

از سوی اولیا با لولو خرخره‌ای به نام خدا تهدید می‌شده است و او که در تفکر عینی خویش، خدا را فرد بلندقدی با شمشیری آخته تصور می‌کرد، بلافاصله دست به توبه کردن از کار بدش می‌زد تا موجود مهیبی که نامش خدا بود، نیاید و با شمشیرش او را از وسط به دو نیمه نکند.

احمد از تداوم یافتن تربیت دینی مبتنی بر رعب خویش در دوران مدرسه نیز یاد می‌کند. مسعود و احمد در گزارش زندگی خویش، خاطرنشان می‌سازند با بزرگ‌تر شدن رو به مطالعه آورده‌اند و در برخورد با برخی از خرافات که در پوشش دین به جامعه ارایه گردیده است و در مواجهه با برخی از احکام جنسیتی اسلام، نسبت به دین، دیدی نسبتاً منفی یافته‌اند.

هم‌زمان با اطلاعات دینی مخدوش مسعود و احمد، مشاهده برخی از مسایل اجتماعی، این افراد را به عنوان جوانانی عاطفی به شدت برآشفته است، به این معنا که مثلاً مسعود در قسمتی از مصاحبه خویش بیان می‌دارد، آگاهی روحانیون که داعیه هدایت کشور را دارند، از امور بین‌المللی، از سطح آگاهی یک دانش‌آموز ابتدایی نیز کمتر است و یا احمد بیان می‌دارد، روحانیتی که سروکاری با مسایل علمی ندارد، چگونه می‌خواهد در برخورد با مواردی مانند شبیه‌سازی انسان، پیوند اعضا و مانند آن، حکم بدهد.

مکمل تجربیات تلخ خانوادگی مسعود و احمد و اطلاعات دینی مخدوش آن‌ها و تجربیات اجتماعی ناگواری که در ارتباط با افراد روحانی داشته‌اند، تعلیق آنان از تحصیل برای دو ترم توسط مسوولان دانشگاه است. به این معنا که هر دو دانشجوی مزبور، یکی به دلیل اظهارات خلاف دینش و دیگری به دلیل تهیه وب‌نوشتی که بدون توهین به دیگران، در صدد نشر افکار مختلف برآمده است، تجربه دو ترم تعلیق شدن را در دانشگاه به دست آورده‌اند و ماحصل نهایی تجربیات اخیر، دین‌گریزی مسعود و احمد می‌باشد که در مصاحبه آنان منعکس گردیده است. اما اگر تجربیات اولیه زندگی مسعود و احمد، تجربیاتی دردناک و آسیب‌زا نبود، و اگر آنان به جای ترسانده شدن از حضرت حق، با منطق و چهره رحمانی دین آشنا می‌شدند، در برخورد با تجربیات ناگوار بعدیشان، به شکلی معقول‌تر عمل کرده، ماحصلی همچون دین‌گریزی را از خود به نمایش نمی‌گذارند.

۰۳ درهم شکستگی در مسیر ریاضت‌های افراطی: من در دهه‌ی فاطمیه روزه خنده می‌گرفتم. مصاحبه با حسن، ۲۹ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه دین شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی تا الآن بده.

من در یک خانواده مذهبی به معنی کامل کلمه، متولد شدم و اولین چیزهایی که در کودکی آموختم، سوره‌های کوچک قرآن بود. بنابراین یادم نیست که خدا از چه زمانی وارد زندگی من شد، انگار که من با خدا متولد شدم.

پدرم در یک خانواده‌ی مذهبی سنتی رشد کرده بود، اما دین و مذهب خود را در جریان انقلاب و در محیط دانشگاه انتخاب کرده بود، دینی که سیاست جزء لاینفک آن بود. مادرم هم کاملاً تحت تأثیر پدرم بود و دین خود را مدیون پدرم می‌دانست.

کودکی من در سال‌های نزدیک به جنگ و در همان حال و هوا گذشت. پدرم از زمانی که یادم می‌آید، به من می‌گفت: الگوی تو باید شهید چمران باشد و سرنوشت تو باید شهادت باشد تا عاقبت به خیر شوی، او بارها به من می‌گفت که در شانزده سالگی باید بروی لبنان و بجنگی، من همیشه این سخن پدرم در ذهنم بود و از چهارده سالگی به پدرم یادآوری می‌کردم که من کم‌کم دارم شانزده ساله می‌شوم و باید طبق آنچه که گفتم، به من اجازه بدهی که به لبنان بروم و بجنگم.

از ده، یازده سالگی شروع به خواندن نماز کردم، بدون هیچ اجباری از طرف خانواده، آن قدر دین در درون من رسوخ کرده بود و درونی شده بود که دیگر نیاز به تذکر و اجبار دیگران نبود. من وظایف دینی خودم را در حد یک انسان بالغ انجام می‌دادم. من یک رابطه‌ی کاملاً صمیمی و دوستانه با خدا داشتم. دعای کمیل، دعای ندبه و مسجد، تمام زندگی من را پر کرده بود. شب‌های جمعه دعای کمیل من ترک نمی‌شد، آن هم با گریه‌های فراوان. صبح‌های جمعه‌ام با دعای ندبه آغاز می‌شد و با دعای سماوات به اتمام می‌رسید، گریه‌های فراوان در حین نماز و دعاهایی که می‌کردم، برایم لذت بخش بود و حجاب‌های موجود بین من و خدا را از بین می‌بردند. من خدا را مانند یک دوست کاملاً صمیمی می‌دیدم، یک دوست جذاب و در عین حال قهار و توانا.

من در دعای کمیل خودم، خیلی به جهنم فکر می‌کردم، اما بعد محبتی دعا برایم بسیار قوی بود، به خصوص آن قسمت از دعا، که انسان به خدا می‌گوید: اگر مرا به جهنم بفرستی، گلايه نمی‌کنم، اما به همه می‌گویم که من تو را دوست داشتم و تو با من این کار را کردی.

- نقش پدر شما در این میان چه بود؟

پدرم بسیار مذهبی بود، اما یک مذهبی روشنفکر، به این معنی که هیچ اجباری در دین نداشت، اما نوع تربیتش به گونه‌ای بود که دین را در فرزندانش، درونی کرده بود، فضای خانه و اطراف به گونه‌ای بود که انگار دنیایی غیر از این دنیا وجود ندارد، دنیایی که در آن دین اسلام بر حق است و مذهب شیعه، تنها مذهب واقعی اسلام است و این افتخار تو است که در یک خانواده‌ی مسلمان شیعه به دنیا آمده‌ای و توانسته‌ای با این آیات حق آشنا شوی و خیر دنیا و آخرت از آن تو است.

- آیا در زمینه مسایل دینی شما به خودتان سخت‌گیری هم داشتید؟

بله. من هرگاه نماز به دلیلی قضا می‌شد، به شدت عذاب می‌کشیدم و سریع قضای نماز را می‌خواندم و به دلیل این که نماز فوت شده بود، در حین ادای نماز قضا، کلی‌گریه می‌کردم و از خدا می‌خواستم که من را ببخشد.

من در دوران کودکی و نوجوانی خودم، چنان دین را رعایت می‌کردم که شاید یک پیر مرد شصت ساله هم نمی‌توانست آن گونه احکام دینی را رعایت کند، حتی گاهی من به پدرم می‌خندیدم که چرا نمازش را این قدر تند و سریع می‌خواند، در هر جلسه‌ای بودم، اگر در آن جلسه، غیبت می‌شد؛ بلند می‌شدم و کلی خودم را سرزنش می‌کردم که چرا به آن جلسه رفته‌ام و برای جبران این که ناخواسته غیبتی را شنیده‌ام، تمام پول توجیبی آن روزم را صدقه می‌دادم و تا ظهر گرسنه می‌ماندم.

- آیا شما به جز نماز و دعا، فعالیت دینی دیگری هم در این مقطع زمانی داشتید؟

بله. من گاهی برای نماز صبح حتی زودتر از پدرم بلند می‌شدم و روزهای ماه رمضان به مسجد محل می‌رفتم و اذان می‌گفتم.

من نه تنها در انجام فرایض دینی خودم بسیار سخت‌گیر بودم، بلکه بر خودم واجب می‌دانستم که دیگران را نیز امر به معروف و نهی از منکر کنم. در دوران ابتدایی، کنار پنجره‌ی خانه‌مان می‌ایستادم و از آن بالا، نگاه می‌کردم، و اگر می‌دیدم یک بی‌حجاب در حال رد شدن از آن جا است، آب دهانم را بر سرش می‌انداختم و از این کار خودم، خیلی لذت می‌بردم.

در کلاس پنجم ابتدایی، پنجره‌ی اتاق من روبه‌روی حیاط خانه‌ای بود که یک دختر زیبا داشتند، این پنجره، برای من یک وسوسه بود و رفتن به سمت این پنجره برای من، مکافات داشت، به این معنا که

بعد از هر بار وسوسه شدن و نگاه کردن به آن دختر، کلی خودم را سرزنش کرده و گریه‌های شدیدی می‌کردم و از خدا می‌خواستم، این بنده رو سیاهش را هدایت کند و توبه می‌کردم، تقویم‌های من پر از قول‌های من به خدا بود، که دیگر این گناه، تکرار نمی‌شود.

- آیا شما تجربه‌ای در زمینه ریاضت کشیدن هم داشتید یا خیر؟

بله. من در دوران نوجوانی برای خودم ریاضت‌هایی داشتم، مثلاً اصلاً گوشت نمی‌خوردم، به سر و وضع خودم نمی‌رسیدم و هر روز نماز جعفر طیار را می‌خواندم. شب‌ها می‌نشستم و گناه‌هایی که آن روز کرده بودم را یادداشت می‌کردم، شب‌ها برای من توأم با خوف و رجا بود. خوف از خدا به خاطر گناهانم و امید به این که فردا انسان بهتری می‌شوم و کمتر گناه می‌کنم، یک بار نیت کردم و تصمیم گرفتم برای نزدیکی به خدا و جدا شدن از امیال دنیوی، چهل روز روزه بگیرم، اما بعد از گذشت ۱۵ روز، به دلیل ضعف شدید، روانه بیمارستان شدم و مادرم بعد از کلی دعوا و سرزنش، گفت: اگر به این کارت ادامه بدهی، از تو راضی نیستم و من هم دیگر روزه گرفتن را ادامه ندادم. اگر یک روز حساب می‌کردم و می‌دیدم تعداد گناهانم کم شده یا اصلاً گناهی نکرده‌ام، به جای خوشحالی به جنگ خودم می‌رفتم که نکند به خودم غرّه شوم و به خودم نهیب می‌زدم، تو حق نداری که فکر کنی آدم خوبی هستی و این کار شیطان است که می‌خواهد تو فکر کنی گناهی نکرده‌ای.

- در این دوران در جریان فعالیت‌های دینی، بیشتر خوف بر شما حاکم بود یا رجاء؟

من فکر می‌کنم بیشتر خوف بر من غالب بود. به عنوان مثال، من در کلاس چهارم ابتدایی، کتاب گناهان کبیره‌ی آیت الله دستغیب را خواندم، این کتاب تمام روح من را به تسخیر خودش در آورد، شب‌ها مدام کابوس جهنم را می‌دیدم و اگر کوچک‌ترین گناهی می‌کردم، خودم را مستوجب جهنم می‌دانستم. من یک روز، داشتم به مدرسه می‌رفتم، آن روز هوا خیلی سرد بود و من سر راهم، یک پیر مرد فقیر را دیدم که از سرما به خودش می‌پیچد، با دیدن این صحنه، من شال گردنی را که داشتم و اتفاقاً آن را خیلی دوستش داشتم زیرا یادگار معلم محبوبم بود، سریع از گردنم در آوردم و روی شانه‌های آن پیرمرد انداختم و به سرعت از او دور شدم، بعد کلی با خودم می‌جنگیدم که نکند حتی یک لحظه به خاطر این کار لذت ببری، تو برای خدا این کار را کردی و باید فراموشش کنی و اگر نیت خالص باشد، نباید لذت ببری، الآن که به آن موقع فکر می‌کنم، می‌بینم من به دلیل این که آن قدر فشارهای روحی بر خودم وارد می‌کردم، واقعاً از لحاظ روانی مستهلک شده بودم.

- دوران راهنمایی شما چگونه گذشت؟

من دوران ابتدایی تحصیل خودم را در یک مدرسه‌ی عادی گذراندم، با معلم‌ها و مدیری عادی که زیاد پیگیر دین و دیانت شاگردانشان نبودند، اما در دوران راهنمایی، من وارد مدرسه شاهد شدم، جَو آن مدرسه کاملاً مذهبی بود، معلم‌های دوران راهنمایی خیلی روی من تأثیر گذاشتند. آنان انسان‌هایی مذهبی و مؤمن بودند که حتی گاهی الآن هم خوابشان را می‌بینم، آنان الگوی ما دانش‌آموزان، بودند. حتی ظاهر آن‌ها هم برای ما مهم بود. نوع شلوار، پیراهن و حتی کفشی که ما می‌خریدیم، کاملاً شبیه لباس‌های معلم‌هایمان بود. مثلاً یکی از معلم‌هایی که من خیلی او را دوست داشتم، کفش آگنس می‌پوشید، من هم آن قدر پول نداشتم که آگنس اصل بخرم، برای همین یک روز با مادرم رفتم و یک آگنس شبیه به آگنس معلم خریدم. عطری که آنان استفاده می‌کردند، عطر یاس بود و حتی الآن هم من عطر یاس را بر سایر عطرها ترجیح می‌دهم، و حتی شال گردنم را مثل آن‌ها می‌بندم. آنان آدم‌های مذهبی و مهربانی بودند و دین در آنان درونی شده بود.

من در همان مدرسه، گاهی پیشنهاد می‌شدم و معلم‌ها، مدیر و دانش‌آموزان، پشت سرم نماز می‌خواندند. در آن مدرسه یک دانش‌آموز بود که فرزند شهید بود و خیلی بچه‌شری بود، یک روز سر یک موضوع جزئی با من شروع به دعوا کرد و من هم سرش داد زدم، اما بعد، من بلافاصله به نمازخانه‌ی مدرسه رفتم و زار زدم و توبه کردم و کاملاً ناراحت بودم که چرا سر او داد زده‌ام، ده دقیقه بعد رفتم و در راهروی مدرسه، در مقابل همه از او عذرخواهی کردم.

یک سال بعد، سال سوم راهنمایی یک روز ما را سینما برده بودند، فرزند آن شهید نیز آن جا بود، اما هر کسی که کنار او می‌نشست، بعد از مدتی با داد و بی‌داد، از کنارش بلند می‌شد، انگار که او اذیتشان می‌کرد، من معتقد بودم که باید با همه مهربان بود و رفتار خوب روی انسان‌ها تأثیر می‌گذارد، بنابراین رفتم و کنار او نشستم، بعد از چند لحظه، او شروع به آزار دادن من کرد، این اتفاق وحشتناک‌ترین حادثه‌ی زندگی من تا آن زمان بود. آن قدر حالم بد شد که حتی نتوانستم بلند شوم و از کنار او بروم، دنیا جلوی چشمم سیاه شد. بعد از آن حادثه، من مدام گریه می‌کردم و در نمازهایم نفرینش می‌کردم. یک شکاف عمیق در زندگی من ایجاد شده بود. من می‌خواستم خوبی کنم و او به بدترین شیوه با من رفتار کرده بود. در این حادثه من حتی از دست خدا هم ناراحت شدم، که چرا این بلا را سر من آورده است.

- دوران دبیرستان شما چگونه بود؟

من سال اول دبیرستانم را هم در مدرسه‌ی شاهد بودم، تا این که یک روز رفتم و با همان پسر گلاویز شدم، اما او به کلی ماجرا را انکار کرد، دیگر نمی‌توانستم او را تحمل کنم، او تمام زندگی مرا سیاه

کرده بود. بنابراین به یک مدرسه عادی رفتم. در آن مدرسه مانند پیامبری بودم که بین انسان‌های عادی آمده است، و وظیفه‌ی او، هدایت آنان است. از زمانی که مکلف شده بودم، بار سنگینی را روی دوش خودم احساس می‌کردم، صبح‌های زود بلند می‌شدم به مسجد محل می‌رفتم و اذان می‌گفتم، بعد از طلوع آفتاب چند جزء قرآن می‌خواندم، در صف مدرسه برای دانش‌آموزان سخنرانی مذهبی می‌کردم، یک تیم فوتبال در محل تشکیل دادم و در کنار فوتبال در مورد مسایل مذهبی و اخلاقی با بچه‌های صحبت می‌کردم.

- در این دوران فعالیت‌های اجتماعی هم داشتی یا نه؟

بله. من در مسجد محل با کمک دوستانم یک کتابخانه درست کردم و مقداری کتاب برایش تهیه کردیم، یک بار یکی از دوستان کتاب مادام بواری را خریده بود که از نظر من کتاب مناسبی نبود، من هم در مقابل همه کتاب را پاره کردم، بچه‌ها خیلی ناراحت شدند، اما گفتم پولش را می‌دهم. در محله چند دختر بودند که مقداری آرایش می‌کردند و موهایشان را بیرون می‌گذاشتند، من نامه‌هایی برای والدین آنها می‌نوشتم که مواظب دختران خود باشید و آنها را نصیحت کنید و جلوییشان را بگیرید و بعد نامه‌ها را در خانه آنان می‌انداختم. روزهای جمعه دوستان و بچه‌های محل را به خانه خودمان دعوت می‌کردم و برایشان فیلم‌های مذهبی پخش می‌کردم.

- در دوران بلوغ، فشارهای جنسی در مجموعه رفتارهای دینی شما اثرگذار بود یا نه؟

من با شروع دوران بلوغ، به مرور فشار مسایل جنسی را در خودم احساس می‌کردم. هر روز یادداشت می‌کردم که چند نگاه گناه‌آلود داشته‌ام و بعد خودم را سرزنش می‌کردم و توبه می‌کردم که دیگر به این گناه آلوده نشوم، ولی این توبه‌ها دوباره شکسته می‌شد.

یک‌بار من عکس زن زیبایی را که روی جلد یک جوراب زنانه بود را پشت ویتترین مغازه‌ای دیدم. این عکس خیلی من را وسوسه می‌کرد، و من هر روز مسیرم را طولانی‌تر می‌کردم تا در عوض از کنار ویتترین مغازه‌ای که جوراب در آن بود، بگذرم و برای چند لحظه بایستم و تصویر زن روی جوراب را نگاه کنم.

اولین دختری که من عاشقش شدم، دختر دایی خودم بود، یک عشق پاک و بی‌آلایش به من رو آورده بود، من برای او شعر می‌گفتم، اما هرگز عشقم را نسبت به او بروز ندادم. اما پدرم گویی ماجرا را فهمیده بود، و هر زمان که در جمع‌های خانوادگی می‌دیدم، من و هدی داریم با همدیگر حرف می‌زنیم، می‌آمد و دستم را می‌گرفت و می‌برد و در اتاق به شدت تویختم می‌کرد. تا این که دختر دایی من ازدواج کرد، و من به مرور او را فراموش کردم، اما نیازهای جنسی خیلی به من فشار وارد می‌کرد. اکثر هم‌کلاسی‌های

من خودارضایی می‌کردند، اما من به خاطر گناه این کار، از آن سرباز می‌زدم و خودم را تسلی می‌دادم که ناراحت نباش، بالاخره تو ازدواج می‌کنی و از این همه فشار راحت می‌شوی از پانزده سالگی، حساب می‌کردم که مثلاً ۷ سال دیگر، ازدواج خواهم کرد.

- در همین دوران آیا تکالیف دینی مضاعفی را بر خودتان تحمیل می‌کردید یا نه؟
بله. مثلاً من حضرت فاطمه را بسیار دوست داشتم، به همین خاطر من در دهه‌ی فاطمیه روزه خنده می‌گرفتم و کوچک‌ترین لبخند را گناهی نابخشودی می‌دانستم، از خانم کمک می‌خواستم، دعا می‌خواندم و ذکرهایی می‌گفتم تا آرام‌تر شوم.

- کاربری از فن‌آوری‌های ارتباطی پیشرفته، تأثیری در کیفیت دین‌داری شما نهاد یا نه؟
بله. از زمانی که کامپیوتر وارد خانه ما شد، مسایل جنسی من قوی‌تر شد، من اول فیلم‌های عادی نگاه می‌کردم، اما به مرور فیلم‌های صحنه‌دار نیز نگاه می‌کردم. در آن دوران اگر من دستم زیر پتو بود، مادرم کلی دعوا و داد و بی‌داد راه می‌انداخت و آبروریزی می‌کرد، و می‌گفت، من می‌دانم که تو چی کار می‌کنی، البته من به صورت ناخودآگاه خودارضایی می‌کردم.

- با ورود شما به دانشگاه، آیا دانشگاه هم در روند تحولات دینی شما مؤثر واقع شد یا خیر؟
من هنگام ورود به دانشگاه، باز یک فرد مذهبی بودم. در دانشگاه، نماز را می‌خواندم و حتی تعداد رکعت‌های نمازهای قضایم را داشتم و آن‌ها را جبران می‌کردم، اما به مرور تعداد نماز قضاهایم زیاد شد، ولی روزه‌های واجب را همیشه می‌گرفتم، روزه گرفتن برایم تابوی خیلی سنگین‌تری بود، انگار که عواقب خیلی شدیدتری از نماز نخواندن برایم داشت.

من در دانشگاه عضو بسیج بودم و به عنوان سردبیر، نشریه‌ی بسیج را اداره می‌کردم. افراد دیگری که عضو بسیج بودند، خیلی مذهبی و متشع بودند، اما من در مقابل آن‌ها یک مذهبی ساده بودم و دیگر جزء مذهبی‌های فوق‌العاده نبودم، احساس می‌کردم به مرور خدای جنسی من دارد، خدای قدوسی من را عقب می‌زند، دیگر مسایل مذهبی آن قدر برایم مهم و الزام‌آور نبود، دانشجویان آن دانشگاه، همه پسر بودند، و همه‌ی استادهاى ما نیز مرد بودند و فقط یک استاد خانم داشتیم، و من با چه ذوقی بر سر کلاس او حاضر می‌شدم.

- آیا فشارهای جنسی که شما را اذیت می‌کرد، در دانشگاه نیز ادامه یافت؟
بله. به عنوان مثال، من روزی یک دختر خیلی زیبا را در مترو دیدم و ناخودآگاه دنبالش راه افتادم، بعد از مدتی جلو رفتم و با خجالت به او پیشنهاد دوستی دادم، قبول کرد و قرار فردا ساعت ۵ بعد از ظهر را با هم گذاشتیم، من با هزار ذوق و شوق رفتم و یک اُدکلن خیلی خوشبو و گران قیمت و چند شاخه

گل برایش خریدم و با آن‌ها ۳ ساعت قبل از قرار، به محل مورد نظر رفتم. اما او نیامد. من ۲ ساعت بعد از ساعت قرار هم منتظر ماندم، اما او نیامد که نیامد. من در طول مسیر برگشت، بُغض کرده بودم، با این کار خدای جنسی من یک گام بلند به جلو برداشت، البته هنوز تابوی مسایل جنسی به صورت کامل برایم شکسته نشده بود. اوایل عذاب وجدان داشتم، اما بعد از آن روز، کارم این‌گونه تعبیر می‌کردم که من می‌خواستم با طرف مقابل آشنا شوم و با او ازدواج کنم.

- در دوران دانشگاه با مسایل و مشکلات دیگری مواجه شدید یا نه؟

چرا. من بعد از گذشت ۲ سال، دیدم رشته‌ای را که در آن پذیرفته شده بودم، دوست ندارم و می‌خواهم در محیطی درس بخوانم که دخترها هم در آن حضور داشته باشند. بنابراین انصراف دادم و سربازی رفتم. سه ماه اول سربازی برای من یک شوک واقعی بود، ما وقتی وارد پادگان پرندک شدیم که نیروهای کادر در آن نبودند و به جای آن‌ها، یک عده انسان عقده‌ای حضور داشتند. آن‌ها ۲ روز اول اجازه ندادند ما دستشویی برویم و دایم به ما کلاغ پر و بشین و پا شو می‌دادند، همان شب اول شلواریم را خیس کردم، گریه می‌کردم و التماس می‌کردم اجازه بدهند بروم دستشویی، اما آن‌ها اجازه ندادند. تا یک هفته از حمام خبری نبود، یک هفته‌ی کامل نماز نخواندم، از طرف دیگر از دست خدا ناراحت بودم که چرا کمک نمی‌کند. بعد از گذشت یک هفته، وضعیت بهتر شد، بعد از آموزشی، من به یگان اطلاعات فرمانده کل قوا منتقل شدم، در آن جا همه ادای نماز خواندن و مذهبی بودن را در می‌آوردند و من هم چون نمی‌خواستم ریا کنم، اصلاً نماز نمی‌خواندم، ولی روزه می‌گرفتم، اما در روزه گرفتن هم سست شده بودم، اکثر مواقع هم خودارضایی می‌کردم. دیگر دین‌جذابت قبل را برایم نداشت، در سربازی با افکار جدیدی آشنا شدم که اعتقادات من را ضعیف می‌کرد، انگار دیگر توان مقابله را نداشتم، اعتقادات و به تبع آن اعمالم متزلزل شده بودند.

- بعد از سربازی باز هم در دانشگاه شرکت کردید؟

بله. من بعد از سربازی وارد رشته جامعه‌شناسی دانشگاه بهشتی شدم. محیطی که دختر و پسر با هم حضور داشتند، اولین رابطه جدی من در دانشگاه، با هم کلاسی‌ام برقرار شد، اما بعد از شش ماه این رابطه به جایی نرسید، من او را بی‌نهایت دوست داشتم، اما او رهایم کرد و رفت. این ماجرا خیلی رویم تأثیر گذاشت، بعداً برای انتقام با دختران دیگر دوست شدم تا این که در سال سوم دانشگاه، دست دوست دخترهایم را می‌گرفتم. رشته‌ی جامعه‌شناسی و جو دانشگاه خیلی روی من تأثیر گذاشت. رشته‌ام به من کمک کرد که دین و خدا را تحلیل کنم و بدون تعصب، نقاط ضعف آن‌ها را ببینم. در این زمان پدر و مادرم از هم جدا شدند. پدر و مادرم آدم‌های بسیار مذهبی بودند، اما زندگی موفق نداشتند،

آن‌ها دین را وارد زندگی‌شان کرده بودند و به حق، شهید راه دین بودند، اما آخرش از هم جدا شدند و سرنوشت خوبی پیدا نکردند. این جدایی یک تلنگر برای من بود که نگاه کن، پدر و مادرت بعد از این همه سال زندگی همراه با دین و خدا، نتوانستند زندگی خوبی را برای خود و فرزندان‌شان رقم بزنند، پس دین آن قدر هم که می‌گویند، عالی و بدون نقص نیست.

– آیا کاربری از فضای مجازی در روند بی‌دینی شما اثرات مثبت یا منفی هم داشت؟

بله، آشنایی با این فضا در من مؤثر بود. به این معنا که من از طریق اینترنت با انسان‌هایی آشنا شدم که خدا را قبول نداشتند، اما انسان‌های خوبی بودند و یک زندگی معمولی داشتند، به این ترتیب من با یک شیوه‌ی جدید زندگی آشنا شدم که صفر و یکی نبود، همه‌ی چیزها در آن خوب مطلق و بد مطلق نبود، در این دید جدید احساس می‌کردم می‌توان گناه کرد، اما زندگی خوبی داشت.

– مطالعات دینی شما در دانشگاه به کجا انجامید؟

من کتاب‌های زیادی در مورد خدا و دین خواندم و با اندیشه‌های جدیدی آشنا شدم، اکثر اطرافیانم، دین را قبول نداشتند و با من زیاد صحبت می‌کردند و دلایل منطقی در رد دین و خدا برایم می‌آوردند. به مرور خدا که برایم پایش لب‌گور بود، در گور قرار گرفت. دیگر دین اسلام برایم به شدت خرافاتی به نظر می‌رسید، پیامبر، ائمه و غیره، برایم دیگر معصوم و بی‌گناه نبودند، به مرور از دین اسلام بدم می‌آمد، دینی که انسان با گریه کردن برای مظلومیت حسین، زنجیر زنی، خوردن آب تربت، دخیل بستین، چله نشینی، نذر و نیاز، جفت کردن کفش علمای عظام، گذاشتن تربت در کفن اموات، رعایت مستحبات بین‌الخلاء، لعن بر قاتلین حسین در حین آب خوردن، به بهشت می‌رفت، دینی که اگر فردی انگشتر عقیقی را به انگشت وسط دست راست بیاندازد، امام ضامن است که شفیع او در روز قیامت باشد و یا اگر کسی آب بخورد و به شمر نفرین کند، امام ضامن است که خداوند تمام گناهان پنجاه ساله‌ی این شخص را بیامرزد و قصری در بهشت با تعداد زیادی حوری به وی اختصاص دهد. در اسلام یک مؤمن باید تلاش کند، نخندد و لبش به خنده باز نشود، زیرا خنده از مسلمان قبیح است و اگر قهقهه بزند، در این صورت به جهنم می‌رود و تا روز قیامت گرز آتشین می‌خورد، در عوض باید هر قدر می‌تواند، از گریه برای امام کوتاهی نکند ولو آن که ادای گریه کردن را در بیاورد. هر قطره اشک مسلمان، ضامن شفاعت او توسط امام در درگاه الهی است. اسلام مؤمنین را در چنان شبکه‌ای از ترس و وحشت محصور کرده است که زهره‌ی شیر را آب می‌کند، سكرات موت، شب اول قبر، گرزهای آتشین، آب جوشان، مار غاشیه، عقرب جرّار. هر کس ریشش را بترشد و شارب بگذارد، از شفاعت رسول الله محروم می‌شود، اما اگر ریش بگذارد و شارب بترشد در بهشت، هفتاد قصر به او داده می‌شود.

این چه دینی است که پیامبر آن می‌تواند به کاروان‌های تجاری حمله کند و همچون یک دزد سرگردنه عمل کند و به پیروانش می‌آموزد که اگر کسی به عقاید آن‌ها توهین کرد، او را بکشند. چرا وقتی محمد به خدایان اعراب توهین می‌کرد، اعراب باید سکوت می‌کردند و او را اذیت نمی‌کردند و باید به دین او می‌گرویدند، اما بهائیان که به محمد و الله هیچ توهینی نمی‌کنند و امامان را انکار نمی‌کنند و با قرآن مخالفتی ندارند و تنها چیزی که می‌گویند، این است که پیامبر آن‌ها همان کسی است که ظهور وی به مسلمانان وعده داده شده است، این ادعا در مقابل توهین‌های محمد به عقاید قریش، هیچ است، اما نه تنها مسلمانان هیچ بی‌رحمی و قساوتی را از بهایی‌ها دریغ نکرده‌اند، بلکه بسیاری از آن‌ها را کشته، زندانی و کتک زده‌اند و حقوق انسانی آنان را نادیده گرفته‌اند. مگر اسلام، دین عطوفت نیست، پس چرا قرآن رسماً اعلام می‌کند، اگر کسی ایمان نیاورد و مسلمان نشود، خون و مالش حلال است، مگر خود قرآن نمی‌گوید، لا اکره فی الدین، آیا شایسته است یک پیامبر خدا تمام فکر و ذکرش تسخیر کردن و مطیع کردن باشد، این چه دینی است که این همه تبعیض بین مرد و زن قایل می‌شود و با زن مانند یک برده رفتار می‌کند و بهترین زن در آن کسی است که فرزند بسیار آورد و در مقابل همسرش خوار باشد و تابع خواسته‌های همسرش باشد و هر خواسته‌ای همسرش داشت، آن را مانند یک برده‌ی حلقة به گوش اطاعت کند.

- نگاه شما نسبت به مرجعیت چیست؟

دین اسلام دینی است که علمای آن به خود اجازه می‌دهند، در کلیه‌ی امور شرعی، نیمه شرعی و غیرشرعی مردم، دخالت کنند و انسان از دیدگاه آنان در هیچ امری از امور دنیوی و اخروی خودش، اجازه ندارد شخصاً فکر کند و شخصاً درباره‌ی امری تشخیص بدهد، زیرا او تا آخر عمرش از نظر شرعی صغیر است و تکلیفش را باید مقام اجتهاد تعیین کند یا نمایندگان او از حجت الاسلام گرفته تا ملای محل.

- آیا نسبت به قرآن نیز نقدی داشتید؟

بله. در قرآن بسیاری مسایل هست که هر انسان عاقلی آن‌ها را رد می‌کند، نظیر این که گوساله‌ی طلایی صدای گاو درمی‌آورد، آسمان‌ها و زمین که احساس می‌کنند و حرف می‌زنند، زیستن در شکم ماهی، تبدیل شدن انسان به بوزینه در صورت نافرمانی، و بسیاری از تناقضات و مسایل دور از عقل دیگر.

- آیا مواجهه با خرافات دینی هم در روند بی‌دین شدن شما مؤثر واقع آمد؟

با توجه به آنچه گفتم، دین چیزی جز مستی خرافات و مطالب دور از عقل نیست. دینی که یکی از علمای آن به نام آیت الله محمد صادق روحانی به خودش اجازه می‌دهد، در مورد قمه زنی چنین فتوا

دهد: قمه زدن بسیار کار خوبی است و آشکار زدن بر خوبی آن می‌افزاید و چنانچه صدماتی مترتب بر آن شود، بر ثواب آن افزوده می‌شود. از اموری که من حسرت می‌خورم این است که به این عمل با این عظمت، موفق نشده‌ام و با ضعف مزاج و پیری ناتوان هستم، بهر حال از عموم آقایان موفق به این شعار مذهبی، بعد از قمه زدن ملتمس دعا می‌م.

اسلام دینی است که برای کافران حتی حق زندگی نیز قابل نیست، اگر بخواهیم از اعضای یک مرده‌ی مسلمان، استفاده کنیم باید صدقه بدهیم، اما زنده‌ی یک انسان کافر، حتی ارزش یک آب دهان را هم ندارد چه برسد به صدقه دادن.

- آیا مواضع مسوولان جمهوری اسلامی هم در روند بی‌دین شدن شما اثرگذار بود؟
جمهوری اسلامی ایران نیز که تمام توانش را صرف کرد و آن مقدار آبرویی که برای اسلام باقی مانده بود، شست و برد. مملکتی که ادعا می‌شود، ملک امام زمان است، اما فساد از سر تا پای آن بالا می‌رود، دروغ، ریا، تزویر، زیر آب زنی، مال مردم خوری، ثروت باد آورده، فساد اخلاقی و جنسی، قتل، مردم-کشی هم که جز صفات معمولی مسوولان آن است، اگر حتی یک ذره هم به حقانیت دین اسلام شک داشتم وقتی رفتارهای این مسوولان را دیدم، کاملاً یقین کردم، که این چه دینی است که پیروانش، به این راحتی، مردم را می‌کشند، دزدی می‌کنند و هزار و یک فساد دیگر را انجام می‌دهند. البته از این آدم‌ها نیز توقع چندانی نباید داشت، در حالی که رهبرشان امام خمینی سخنانی به شرح زیر را می‌گوید: این جنایتکارها که در بازداشت هستند، متهم نیستند، بلکه جرمشان محرز است، باید فقط هویت آن‌ها را ثابت کرد و بعد آن‌ها را کشت، اصلاً احتیاجی به محاکمه آن‌ها نیست، هیچ‌گونه ترحمی در مورد آن‌ها مورد ندارد، ما معتقدیم که مجرم اصولاً محاکمه ندارد و باید او را کشت (تیر ۱۳۵۹).

به آن‌ها که از دموکراسی حرف می‌زنند، گوش ندهید، آن‌ها با اسلام مخالفند، می‌خواهند ملت را از مسیر خودش منحرف کنند، ما قلم‌های مسموم آن‌هایی را که صحبت ملی و دموکراتیک و این‌ها را می‌کنند، می‌شکنیم (اسفند ۱۳۵۷).

اقتصاد مال خرد است، مردم ما برای اسلام انقلاب کرده‌اند، نه خربزه (۲۱ شهریور ۱۳۶۰).

^۱ - متن بیان امام خمینی در همین رابطه به شرح ذیل است:

«من میل دارم که همه باورشان آمده باشد که این نهضتی که از اول تا آخرش قریب پانزده شانزده سال، طول کشید و زحمت‌ها کشیده شد، خون‌ها داده شد و جوان‌ها از دست رفت، خانه‌ها از دست رفت، خانمان‌ها خراب شد، و خصوصاً در این یکی دو سال آخر که همه شاهد بودید که چه شد، باورمان آمده باشد که این همه برای اسلام بود.

دانش‌آموزان عزیز در صورتی که مشاهده کردند که بعضی از دشمنان در لباس دوست و هم‌شاگردی و معلم می‌خواهد آنان را جذب گروه خود کنند، آنان را به مقامات مسوول معرفی نمایند و سعی کنند، این کار را به صورت مخفی انجام دهند.

- تحلیل کلی شما از دین در حال حاضر چیست؟

در هر صورت مهم‌ترین علتی که باعث جدایی من از دین و خدا شد، این بود که خدای جنسی من بر خدای قدوسی غلبه کرد، اما بعداً مطالعات زیادی کردم و با منطق و دلیل فهمیدم که دین اسلام و حتی ادیان دیگر خطا و خرافات زیادی دارند و جز عقب‌ماندگی فکری مردم، کاری نمی‌کنند و من سال‌ها در خرافات و عقب‌ماندگی غوطه‌ور بودم، اما اکنون تنها خودم را پایبند اصول اخلاقی می‌دانم، اصولی که در فطرت انسان‌ها وجود دارد، نه دین.

پدرم و مادرم با من به شدت دچار مشکل شده‌اند و حتی پدرم ۴ سال است که با من قهر است، اما من می‌دانم که راهم اشتباه نیست و این برایم کافی است که مانند پدر و مادرم در جهل مرکب خودم باقی نمانده‌ام.

هیچ من نمی‌توانم تصور کنم و هیچ عاقلی نمی‌تواند تصور کند که بگویند ما خون‌هایمان را دادیم که خربزه ارزان بشود! ما جوان‌هایمان را دادیم که خانه ارزان بشود. هیچ عاقلی جوانش را نمی‌دهد که خانه ارزان‌گیرش بیاید. مردم همه چیزشان را برای جوان‌هایشان می‌خواهند....

آدم، اقتصاد را برای خودش می‌خواهد؛ خودش را به کشتن بدهد که اقتصادش درست بشود؟! این معقول نیست. یا جوان‌هایشان را به کشتن بدهند که نان ارزان‌گیرش بیاید؟! این یک چیز معقولی نیست.

آن‌هایی که دم از اقتصاد می‌زنند و زیربنای همه چیز را اقتصاد می‌دانند، از باب این که انسان را نمی‌دانند یعنی چه، خیال می‌کنند که انسان هم یک حیوانی است که همان خورد و خوراک است! متها خورد و خوراک این حیوان با حیوانات دیگر یک فرقی دارد. این چلو کباب می‌خورد؛ او گاه می‌خورد؛ اما هر دو حیوانند.

این‌هایی که زیربنای همه چیز را اقتصاد می‌دانند، این‌ها انسان را حیوان می‌دانند. حیوان هم همه چیزش فدای اقتصادش است. زیربنای همه چیزش (است) الاغ هم زیربنای همه چیزش اقتصادش است. این‌ها انسان را نشاخشند اصلاً که چه هست».

با مقایسه بیان دانشجوی مصاحبه شده با بیانات اخیر، برداشت تحریف شده حسن خود را می‌نمایاند.

۰۴ درهم شکستگی در مسیر ریاضت‌های افراطی: ریاضت‌کشی و بازگشت امیال سرکوب شده مصاحبه با عثمان، ۲۶ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه دین شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی تا الآن بده.

من در یک خانواده‌ی اهل تسنن به دنیا آمدم، خانواده‌ام به صورت سنتی مذهبی بودند، از دوران کودکی در مورد خدا خیلی فکر می‌کردم، من کودک درون‌گرایی بودم و دوست صمیمی نداشتم، رابطه‌ام هم با خانواده‌ام چندان خوب نبود، اکثر مواقع تنها بودم و همیشه نیاز به یک همدم داشتم، بنابراین، خدا را همدم خود کرده بودم با او درد دل می‌کردم، به مرور رابطه‌ام با خدا قوی‌تر شد، به گونه‌ای که هر دعایی می‌کردم، او بی‌جواب نمی‌گذاشت، من هم مانند یک دوست با معرفت، قدر خوبی‌هایش را می‌دانستم و تمام واجبات را به خوبی رعایت می‌کردم و عبادات را انجام می‌دادم. من در آن دوران، آن قدر مذهبی بودم که اطرافیانم به من می‌گفتند ملا یا حاج آقا.

دینی که از طریق خانواده به من منتقل شده بود، دینی بود که در آن خدا دو حالت داشت، یک خدای مقتدر و قهار که گناهکاران را به جهنم می‌فرستد و دیگری یک خدای مهربان که برای کوچک‌ترین کار خوبی، ده برابر به بندگانش پاداش می‌دهد.

خدا برای من جذاب و در عین حال با اقتدار بود. اعتقاد داشتم که خدا هرگز من را تنها نمی‌گذارد، اما اگر می‌خواستم کار اشتباهی انجام دهم، از او می‌ترسیدم و آن کار را نمی‌کردم، می‌ترسیدم که تنهایم بگذارد و برود. کوچک‌ترین اتفاق خوبی که برای من می‌افتاد، آن را از ناحیه‌ی خدا می‌دانستم، اما تمام بدی‌ها را نتیجه اعمال خودم می‌دانستم.

من کودک گوشه‌گیری بودم و بالطبع، رابطه‌ی چندانی با دیگران نداشتم، پدرم هم دل‌چندان خوشی از من نداشتم، تمام صفاتی که او دوست داشت، فرزندش داشته باشد، متضاد شخصیت من بود، او پسری فعال و سر و زبان‌دار می‌خواست، اما من این‌گونه نبودم.

من از همان دوران ابتدایی، تکلیف نماز و روزه‌ام را به طور کامل انجام می‌دادم و به همین دلیل، معلم‌ها و مدیر مدرسه، من را خیلی دوست داشتند، اما بچه‌ها به چشم یک جاسوس به من نگاه می‌کردند. البته دوره‌هایی پیش می‌آمد که وقتی به مدت خیلی کوتاهی نماز می‌خواندم، گویی انرژی‌ام به اتمام رسیده بود و منتظر توجه بیشتر از طرف خدا می‌شدم و بعد از مدتی دوباره به سوی خدا باز می‌گشتم، البته هر

زمان رابطه‌ام با دوستان بهتر می‌شد، رابطه‌ام با خدا سست می‌شد، گویی خدا، جانشین پیدا کرده بود، اما باز می‌دیدم، دوستی بهتر از خدا پیدا نمی‌شود و به سوی او بازمی‌گشتم، من در دوران راهنمایی هم مذهبی بودم و تمام اعمال عبادی را به صورت کامل انجام می‌دادم، من وقتی سال اول دبیرستان مکلف شدم، تا مدت‌ها نماز نخواندم، دوست داشتم خدا را به صورت کامل و جدای از مفهوم جهنم و بهشت، درک کنم و بعد با شوق به سوی او برگردم، من بعد از مدتی توانستم خدایی که متناسب با عقل و سن من بزرگ‌تر شده بود را به عنوان یک دوست صمیمی بپذیرم و نماز را دوباره از سرگرفتم و هرگز دیگر نمازم ترک نشد، حتی در زمان بحران‌هایی که مشکلات اساسی با خدا پیدا کرده بودم، چون نمی‌خواستم این فاصله بیشتر شود و از هم بگسلد.

- شما در آن ایام مطالعات دینی هم داشتید؟

بله، من در دوران دبیرستان مطالعه دینی داشتم، اما به خود اجازه نمی‌دادم که کتاب‌های ضد دینی را بخوانم، تا این که تعریف یک کتاب را دهان به دهان از دوستانم شنیدم، بنابراین تصمیم گرفتم آن کتاب را که ضد خدا بود، بخوانم و با دلیل‌های منطقی و دینی، مطالب آن کتاب را رد کنم و بعد آن دلایل را در یک جزوه نوشته و در اختیار دوستانم قرار دهم، بنابراین کتاب را تهیه کردم و شروع به خواندن آن کردم، آن کتاب خدا را از لحاظ تاریخی و علمی، زیر سوال برده بود. مطالعه کتاب، شوک زیادی به من وارد کرد، من احساس کردم سرم کلاه رفته است، تا مدت‌ها سردرگم بودم تا این که دیدم بدون خدا نمی‌توانم زندگی کنم و اگر خدا نباشد، به انحراف کشیده می‌شوم، پس به سوی دین و خدا بازگشتم، اما اعتقاداتم تا حدودی سست شده بود. بعد از بازگشت تصمیم گرفتم کتاب‌های مذهبی زیادی بخوانم تا پایه‌ی اعتقاداتم قوی شود و به راحتی از بین نرود.

- آیا در زمینه دیگری هم مطالعه می‌کردید؟

من در دوره پیش دانشگاهی، به مرور به عرفان علاقه پیدا کردم و کتاب‌های عرفانی زیادی می‌خواندم، من با یکی از دوستانم که او هم به عرفان علاقه داشت، تصمیم گرفتیم مانند عرفا، ریاضت‌هایی بکشیم تا به خدا نزدیک شویم، مسجد هم که می‌رفتم، با آدم‌های مذهبی سنی کل‌کل می‌کردم و سعی داشتیم به آن‌ها بگوییم که دین فراتر از این ظواهر خشک است و مهم‌ترین مسأله در دین، رابطه‌ی عاشقانه و دوستانه با خدا است.

- در ادامه، چه تحولات دینی برای شما پیش آمد؟

من در مدت پیش دانشگاهی، ظواهر دین را هم رعایت می‌کردم، در مورد خدا و صفات و ذات او خیلی فکر می‌کردم، اما در این دوره معلمی داشتیم که طرفدار اصلاح دین بود، اولین تلنگرهایی که به من

زده شد، توسط همین معلم بود، من سوال‌های بسیاری در مورد دین داشتم که توسط همین معلم به آن‌ها پاسخ داده شد، یکی از سوال‌هایی که ذهن من را درگیر کرده بود، مسأله خلقت از دیدگاه داروین و علم بود که مخالف صحبت‌های دینی بود، معلم در پاسخ گفت: شاید منظور از خلقت آدم و حوا، خلقت شعور آدمی است، او مسایل جدیدی در مورد دین مطرح می‌کرد که برای من و هم-کلاسی‌هایم، تازه بود و ظواهر دین را زیاد قبول نداشت و برایش صرفاً رابطه با خدا مهم بود، او حتی مشکلی با مشروب هم نداشت، بنابراین من فهمیدم، افرادی هستند که مسلمانند، اما رویکرد دیگری به دین دارند. رویکردی که می‌گوید، تو مسلمان باشی یا یهودی فرقی نمی‌کند، مهم رابطه‌ی دوستانه با خدا است که باعث بیداری وجدان تو می‌شود و تو را از مسایل غیر انسانی و غیر اخلاقی دور نگه می‌دارد. من یک بار در تعریف علت وجود دین‌های مختلف، سخنی از سروش را دیدم که خیلی به دلم نشست، سروش می‌گوید: ما تابلویی را می‌بینیم که خیلی زیباست، یا شعری که بسیار دلنشین است، ما از این تابلو یا شعر خوشمان می‌آید و برای دیگران تعریف می‌کنیم، در حالی که دیگران ممکن است از تابلوی دیگری خوششان بیاید.

این سخن خیلی روی من تأثیر گذاشت و از آن خوشم آمد. من هر روز با این رویکرد جدید بیشتر آشنا می‌شدم و سعی می‌کردم، پوسته بیرونی دین را بشکافم و به مغز آن برسم، روابط من با خدا بیشتر شده بود و به طریق عارفان، به خصوص مولانا، ریاضت‌هایی برای خودم قرار دادم. خیلی کم غذا می‌خوردم به گونه‌ای که گاهی سرم گیج می‌رفت و چشمانم سیاهی می‌رفت، دایم ذکر می‌گفتم، سرم همیشه پایین بود. تا توجهم به چیز دیگر جلب نشود، از لحاظ جنسی، خیلی به خودم سخت‌گیری می‌کردم، همیشه از جنس مخالف فرار می‌کردم، حتی با دخترهای فامیل هم رابطه‌ای در حد سلام برقرار می‌کردم، حتی از نگاه کردن به عکس و تصویر زنان دوری می‌کردم، نمازهایم بسیار طولانی بود، گوشت را بر خودم حرام کرده بودم، یک شب که هوا به شدت سرد بود و برف می‌بارید، همراه دوست به خارج شهر رفتیم و تانیمه‌های شب در بیابان قدم می‌زدیم و با خدا راز و نیاز می‌کردیم و حتی گاهی در فراق او گریه می‌کردیم، نیمه شب وقتی به خانه برگشتم، خانواده‌ام به شدت با من برخورد کردند و بعد از آن جلوی ریاضت‌کشی‌های من را گرفتند، من هم به مرور ریاضت‌هایم کم شد و بعد از مدتی به کلی از بین رفت، ولی انگار تمام امیالی که سرکوب کرده بودم، با قدرت باز می‌گشتند. مدتی نگذشته بود که با چند نگاه اتفاقی، عاشق دختر یک از اقوام خودمان شدم، این عشق زمینی به قول سهروردی پلی بود برای عشق خدا، بعد از این که عاشق آن دختر شدم، احساس تنهایی می‌کردم و کسی نبود که با او درد و دل کنم و راز دلم را برایش بگویم، از طرف دختر هم توجهی نمی‌دیدم، بنابراین بیشتر به سوی

خدا رفتم، نماز و روزه‌ام بیشتر شد، دوشنبه و پنج‌شنبه روزه می‌گرفتم و دایم برای او دعا می‌کردم تا خدا هم او را هدایت کند. بعد از مدتی فهمیدم که این رابطه یک طرفه است و کسی که دوستش دارم، دل در طلب دیگری دارد. بنابراین شرایط روحی من خیلی بهم ریخت.

- با ورود به دانشگاه چه تحولاتی را تجربه کردید؟

من وقتی وارد دانشگاه شدم، هنوز از شکست عشقی که خورده بودم، آشفته حال بودم. به همین دلیل ترم اول و دوم را مشروط شدم، من در کلاس ریاضی می‌نشستم، اما شعر می‌خواندم، زندگی من به کلی به هم ریخته بود، آرام و قرار نداشتم، بعد از مدتی دیدم دین‌داری به شیوه عرفانی فایده‌ای ندارد، به سوی دین سنتی برگشتم. در اوایل دوستان و هم‌اتاقی‌هایم من را خیلی اذیت می‌کردند و به خاطر انجام نماز و روزه و کلاً مذهبی بودن، سر به سرم می‌گذاشتند، البته به خاطر رفتار آن‌ها ناراحت می‌شدم، اما به نظرم آن‌ها یک عده آدم گمراه و جاهل بودند و حقیقت نزد من بود، اگر کسی به خدا و پیغمبر توهین می‌کرد. بسیار ناراحت می‌شدم و با طرف دعوا می‌کردم، از اواخر سال دوم دانشگاه، کم‌کم خجالت را کنار گذاشتم و با دخترهای مذهبی کلاس در مورد دین صحبت می‌کردم، حتی گاهی به دخترهای بدحجاب کلاس هم درباره حجابشان، تذکر می‌دادم. من در مسجد دانشگاه، با تعدادی از دانشجویهای مذهبی آشنا شده بودم، و در میان آن‌ها احساس خوبی داشتم، چون که می‌توانستم بدون اذیت و آزار، نماز را بخوانم و دعا کنم، حتی من شب‌های ۱۹، ۲۱ و ۲۳ ماه رمضان، به مسجد رفتم و دعاهایی که به نظرم شرک‌آمیز نبود، خواندم. سال چهارم دانشگاه هم اتاقی داشتم که مذهبی بود و نماز و روزه‌اش قطع نمی‌شد، اما به شوخی به خدا و پیغمبر فحش می‌داد و شوخی می‌کرد، اوایل ناراحت می‌شدم و از او فاصله می‌گرفتم، اما بعد به این نتیجه رسیدم که او فقط شوخی می‌کند و فردی مذهبی است. به مرور دیدگاهم متعادل‌تر شد.

من در انجمن ریاضی یا انجمن‌های فوق‌برنامه که شرکت می‌کردم، دختران زیادی در آنجا بودند، و با وجود این که فشار جنسی من را خیلی اذیت می‌کرد، من خیلی مراقب خودم بودم تا پایم نلغزد، از طرف دیگر بعضی از دخترهایی که می‌دانستند من یک آدم مذهبی هستم و در مذهب ما، اگر یک نامحرم به فرد دست بزند، وضویش باطل می‌شود، بنابراین آن‌ها مدام می‌آمدند و به من دست می‌زدند و من هم می‌رفتم و دوباره وضو می‌گرفتم و برمی‌گشتم. در آن زمان، حتی من وسط جلسه بلند می‌شدم و می‌رفتم، نماز اول وقت می‌خواندم. رفته رفته در این جلسات، با افکار دیگری آشنا شدم، با افرادی که نگاه‌هایی متفاوتی به دین داشتند و حتی دین را قبول نداشتند. من به مرور با یکی از دختران انجمن، نزدیک شدم، او افکار ضد دین داشت، اما خیلی هم مذهبی نبود، او در مورد حقوق زن در اسلام و

ایران خیلی صحبت می‌کرد و ظلم‌هایی که در حق زنان شده است را بازگو می‌کرد. من وقتی شرایط مادرم که مانند یک برده در دست پدرم بود و پدرم مالک جان و مال او بود را در نظر می‌گرفتم، می‌دیدم او راست می‌گوید، اما باز هم حق را به دین می‌دادم، دوستانم کلی در مورد تضييع حقوق زن در اسلام و ایران با من صحبت می‌کردند، این صحبت‌ها، دغدغه‌ای شد که بیشتر در مورد دین و خدا فکر کنم. آیا آن‌ها درست می‌گفتند یا اسلام، اصلاً این همه تفاوت بین ادیان از کجا می‌آمد، چرا هر کدام خود را بر حق می‌دانست و دیگری را ناحق، اصلاً در دعوی شیعه و سنی، کدام طرف درست می‌گفتند و حقیقت نزد آن‌ها بود، سنی‌ها از کودکی چنان تربیت می‌شوند و می‌آموزند که آن‌ها مذهب بر حق و شیعه‌ها مشرک هستند، شیعه‌ها نیز به شکلی آموزش می‌بینند و تربیت می‌شوند که خود را بر حق و اهل تسنن را جهنمی بدانند و هیچ کدام از دو طرف، حاضر نیست، دلایل طرف مقابل را گوش کند، اگر اسلام دین حق است، چرا میلیاردها انسان در جهان غیر مسلمان هستند و یا اصلاً دینی ندارند، آیا خدا به فکر آنان نبود و همه آنان به جهنم می‌روند، چرا خدا تمام پیامبرانش را در منطقه خاورمیانه مبعوث کرد، آیا مردم مناطق دیگر، دارای حق هدایت نبودند. سوال‌های زیادی ذهنم را درگیر کرده بود، در این زمان دوستم را به اتهام منافق بودن، دستگیر کردند، این اتفاق شوک بزرگی برایم بود، در اطراف من چه اتفاقی می‌افتاد، مردم اطراف من، راحت همدیگر را بی‌دین، ملحد، مرتد و مشرک و منافق می‌خواندند و خودشان را بهشتی می‌دانستند. نکند، من هم چون کبک سرم را در برف کرده‌ام و خود را حق کامل می‌دانم. از کجا معلوم که اعتقادات من درست و اعتقادات دوستم غلط است. اصلاً چه معیاری وجود دارد. صحبت‌های دوستم در مورد دین و خدا در ذهنم رژه می‌رفتند.

تابستان وقتی به شهرم رفتم، با دوستانم تصمیم گرفتیم، دین اسلام را به صورت کاملاً اصولی و علمی و با توجه به علوم تجربی و انسانی و ریاضی، بررسی کنیم، بنابراین ما شب‌ها می‌نشستیم و تا صبح بحث می‌کردیم، در مورد حقوق انسان و زن در اسلام، بحث بسیاری می‌کردیم، در مورد علت فلسفی و عقلی و علمی احکام آیات، بحث‌های طولانی می‌کردیم و بسیاری از کتاب‌های ضد دین مانند کتاب‌های شفاء، نوری‌زاد، کسروی و غیره را می‌خواندیم و آن‌ها را با کتاب‌های مذهبی مقایسه می‌کردیم. هر روز حجاب‌ها از جلوی چشمم بیشتر برداشته می‌شد، ما بر اساس مطالعات و تفکرات خودمان، هزاران ایراد بر دین وارد کرده بودیم که از نظر خودمان درست بود، سرگشته بودم، چگونه می‌توانستم از دین و خدا دست بردارم و آن‌ها را پوچ و خرافی بدانم، من که یک عمر با آن‌ها زیسته بودم و وجودم را بر پایه آن‌ها بنیان گذارده بودم، اما چاره‌ای نبود، آینه‌ای که افتاد و شکست و هزار تکه شد، با بهترین چسب‌ها قطعاتش را بهم بچسبانی، دیگر آینه نمی‌شود، ماندن در این سرگردانی و دودلی سخت‌تر بود، دست

شستن از دین و خدا، مانند جان دادن است، روح را مسلخ می‌بری و باز می‌گردانی. من احساس می‌کردم که یک عمر چشمم را بسته بودم و کورکورانه از یک عقیده و دینی که درست نمی‌شناختم، پیروی کرده‌ام و در این راه ضربه‌های بسیار خورده‌ام، یا رومی رومی، یا زنگی زنگی.

- آیا مشکلات جنسی که به آن اشاره داشتید، در فاصله گرفتن شما از دین مؤثر بودند؟
بله. در روی گردانی من از دین، نیازهای جنسی من هم تأثیر داشت. به این معنی که ما در درون خودمان، نیازهای فراوانی داریم، اما تنها راهی که اسلام پیش پای ما می‌گذارد، ازدواج است که برای بسیاری از افراد از جمله من، امکان‌پذیر نبود، حال من تا کی می‌توانستم با این نیروهای درونی جنگ کنم؟ بنابراین من هر روز افسرده‌تر و خموده‌تر از قبل می‌شدم، از سوی دیگر، شراب از جمله موادی است که نفع‌های بسیاری برای بدن دارد و حتی مقداری از آن باعث باز شدن فکر می‌شود، اما در اسلام حرام است. ما در سن جوانی هستیم و نیازهای بسیاری داریم، بر روی هر چیز که دست می‌گذاریم تحریم شده است.
- دید دینی شما در حال حاضر چگونه است؟

من الآن دید دینی خاصی ندارم. من وقتی به شهرمان رفتم، خانواده‌ام از افکار من بسیار تعجب کرده بودند، آن‌ها باور نمی‌کردند، فرزند بسیار مذهبی‌شان، ضد دین شود، اما گویی، من با دکنکی بودم که هر روز از هر طرف به آن فشار وارد می‌شود، بالاخره هر روز کوچک‌تر و کوچک‌تر می‌شود و بالاخره از بین می‌رود و چیزی از آن باقی نمی‌ماند.

من با شناخت، از دین روی گردان شدم و در پی این امر بسیاری از دوستانم، من را تنها گذاشتند و بسیاری تهمت‌های ناروایی به من می‌زدند، دیگر احترام سابق را ندارم و بسیاری از موقعیت‌هایم را از دست داده‌ام، اما چه می‌توان کرد، هر چیزی، یک هزینه‌ای دارد. امروز من آزادانه و آن‌گونه که خودم تشخیص می‌دهم، زندگی می‌کنم و سعی می‌کنم نیازهای درونیم را ارضا کنم. دوست دختر دارم و در روابط با جنس مخالف آزاد هستم، من یک مرد هستم و هر مردی به جنس مخالف، علاقه و نیاز دارد، من سال‌ها این نیاز را سرکوب کرده بودم و حال این نیاز را تا حد توان، برآورده می‌کنم و از لحاظ روحی و جسمی نه تنها به خود فشار وارد نمی‌کنم، بلکه جبران مافات را هم می‌کنم.^۱

^۱وقتی من می‌خواستم با این فرد که در ابتدا بسیار مقید بود و حتی به انجام مستحبات می‌پرداخت، ولی در اثر تحول نگرشش، از دین و خدا زده شده بود، مصاحبه کنم، دوستانش به من می‌گفتند، مگر چشم چرانی و هیزبازی، وقتی برای او می‌گذارد که با شما مصاحبه کند.

وقتی این فرد راضی به مصاحبه شد و من با او مصاحبه می‌کردم، مشخص بود که او تلاش زیادی کرده است تا گذشته‌اش را به طور کامل فراموش کند، برای همین در پاسخ به سوال‌های من، وی مکث‌های طولانی و گاهی

تأملی دوباره

بررسی نمونه‌های حسن ۲۹ ساله و عثمان ۲۶ ساله، بیانگر نکات زیادی در زمینه تربیت دینی نامناسب و ماحصل ناگوار برخی از این تربیت‌ها می‌باشد. حسن و عثمان در مصاحبه‌های خویش بیان داشته‌اند که هر دو در خانواده‌های مذهبی متولد شده و رشد کرده‌اند.

حسن در شرح زندگی کودکی خویش بیان می‌دارد، پدر مذهبی وی از آغاز از او می‌خواست تا وی مانند شهید چمران باشد و حتی با رسیدن به سن بلوغ، برای جهاد راهی لبنان شود. از این رو حسن برای تحقق خواست پدر، خود را در یک زندگی مذهبی افراطی غرق می‌کند، به گونه‌ای که وی بیان می‌دارد، در سن ۱۱-۱۰ سالگی، تکالیفی را به جا می‌آورد که حتی یک پیرمرد ۶۰ ساله هم آن‌ها را به جا نمی‌آورد. مثلاً وی از خواندن دعاها، کمیل، ندبه، سماوات و... به شکل دایم در زندگی خودش یاد می‌کند و بیان می‌دارد، او در ایام فاطمیه روزه خنده می‌گرفته است و اگر تصادفاً در مجلسی بود که غیبتی در آن مطرح می‌شد، ضمن ترک مجلس، تمام پول توجیبی خودش را صدقه می‌داد. حسن اظهار می‌کند، او دست به محاسبه و مراقبه نفس می‌زد و سعی می‌کرد با نخوردن گوشت، ریاضت بکشد. مضاف بر این موارد، حسن با تعریف برخی از تکالیف برای خودش (مانند شاد نشدن موقع بخشیدن اشیایی که دوست دارد، زیرا شاد شدن در این امور، مستلزم نشانه‌ای نفسانی می‌تواند باشد)، فشار به خویش را به حد اعلی رسانده بود.

عثمان نیز در مصاحبه خود گزارش می‌دهد، او در جریان رشد در خانواده‌ای مذهبی سنتی، در دوران دبیرستان متوجه عرفان شده، با یکی از دوستانش قرار می‌گذارد که با کشیدن ریاضت به عرصه عرفان و عارف مسلک شدن نزدیک شوند. از این رو با کنار نهادن خوردن گوشت و مانند آن از سویی و با پرهیز از دیدن عکس جنس مخالف و نظایر آن از سوی دیگر، می‌کوشیدند دست به خودسازی بزنند. مضاف بر این، عثمان خاطر نشان می‌سازد، او و دوستش گاهی در شب‌های سرد با هم در بیابان قدم زده و با معبود خودشان راز و نیاز می‌کرده‌اند.

جواب‌های بدون پاسخ داشت. به همین دلیل من باید سوال‌های خودم را به صورت سوال‌های بسیار جزئی از او می‌پرسیدم تا او چیزی یادش بیاید و آن‌ها را برایم بیان کند. در ضمن وی در جریان مصاحبه می‌کوشید، شریط چالش برانگیزی ایجاد کرده، دایم من و اعتقاداتم را به چالش بکشد (مصاحبه‌گر).

حسن ۲۹ ساله و عثمان ۲۶ ساله، در جریان ریاضت کشیدن‌های خویش، به اقتضای سن جوانیشان، متوجه جنس مخالف خود شده، این مسأله در وجود آن‌ها تلاطمی ایجاد می‌کند، اما هر دو با شکست در عشقشان، احساس می‌کنند که خدای قدسی آن‌ها به تدریج در حال جا به جا شدن با خدای جنسی آن‌ها است.

عثمان در توصیف طهارت وجودی اولیه خویش، در قسمتی از مصاحبه خود بیان می‌داشت: «من در انجمن ریاضی یا انجمن‌های فوق‌برنامه که شرکت می‌کردم، دختران زیادی در آنجا بودند، و با وجود این که فشار جنسی من را خیلی اذیت می‌کرد، من خیلی مراقب خودم بودم تا پایم نلغزد، از طرف دیگر بعضی از دخترهایی که می‌دانستند من یک آدم مذهبی هستم و در مذهب تسنن، اگر یک نامحرم به فرد دست بزنند، وضویش باطل می‌شود، بنابراین آن‌ها مدام می‌آمدند و به من دست می‌زدند و من هم می‌رفتم و دوباره وضو می‌گرفتم و برمی‌گشتم. در آن زمان، حتی من وسط جلسه بلند می‌شدم و می‌رفتم، نماز اول وقت می‌خواندم».

اما زمانی که گروه پژوهش درصدد یافتن وی و انجام مصاحبه با او بود، دوستانش به گروه پژوهش می‌گفتند، مگر هیزبازی و چشم‌چرانی دیگر وقتی برای عثمان باقی می‌گذارد که بیاید با شما هم مصاحبه کند.

حسن و عثمان مضاف بر درهم شکستگی که در مسیر ریاضت‌کشی افراطی از سوی وی و تلاطم جنسی خویش از سوی دیگر مواجه شدند، از رو در رو شدن با برخی از عوامل خانوادگی و اجتماعی نیز به عنوان عواملی که در سوق دادن آنان از دین‌داری افراطی به سمت دین‌گریزی ذی‌نقش بود، یاد می‌کنند. به عنوان مثال، حسن بیان می‌دارد، طلاق پدر و مادر مذهبی وی، برای او بسیار تکان‌دهنده بوده است. مضاف بر این، حسن با توصیف برخی از تجربیات اجتماعیش، بیان می‌دارد، برخورد شیعی فرزند یک شهید با او و برخورد فرماندهان پادگانی که وی در آن سرباز بود (و چنان با وی و دوستانش برخورد کرده بودند که آن‌ها حتی ادرار خود را در شلوارشان می‌کردند)، آثار تخریبی شدیدی در وی داشته، او را به دین و دیانت بدبین‌تر ساخته است.

عثمان نیز در جهتی هم راستا با حسن، گزارش می‌دهد، مواجهه با برخی از احکام جنسیتی اسلام یا خرافاتی که با دین آمیخته شده است یا رفتارهای ناسالمی مانند قمه زدن که برخی از اولیای دینی تبلیغ آن را می‌کنند، به فاصله‌گیری بیش از پیش او از دین انجامیده، کار وی را به جایی رسانده است که دیگر وقعی برای دین قایل نباشد.

۰۵ استقبال از لذت‌گرایی: دنبال بهانه یا توجیهی بودم که دین را کنار بگذارم و به سوی لذات دنیوی بروم.

مصاحبه با علیرضا، ۲۴ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه دین شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی‌ت تا الآن بده.

من از کودکی زیاد به خدا و دین فکر نمی‌کردم و صرفاً مطالبی را که پدر و مادرم می‌گفتند، باور می‌کردم و آن‌ها را انجام می‌دادم، روان‌شناسان می‌گویند، مطالبی که تا ۴ سالگی یاد می‌گیریم به سختی فراموش می‌کنیم و تغییر می‌دهیم، خدا برایم موجودی بود که فراتر از این نظام خلقت است و این کائنات را آفریده و هر وقت مشکلی داشتیم، فقط لازم است، دستمان را برای دعا بالا بگیریم و اگر مشکل حل نشد، خواست خداوند بر این بوده است که ما را امتحان کند. از دوران کودکی شروع به حفظ قرآن کردم، از همان دوران ابتدایی در مسابقات قرآن و احکام شرکت می‌کردم و در اکثر مواقع، من برنده می‌شدم، خانواده‌ام دین‌دار سنتی هستند، همان طوری که اجدادشان دین را پذیرفته‌اند، آن‌ها نیز دین را پذیرفته‌اند و حاضر نیستند، اعتقادات خود را تغییر دهند. پدرم حتی الآن هم که به من زنگ می‌زند، به جای این که حالم را بپرسد، می‌گوید پسر نمازت را بخوان روزه‌ات را بگیر، نماز و روزه سپرهایی در مقابل بلاها و انحرافات هستند. البته مادرم تا ۸-۷ سال پیش اعتقاد نظری داشت، اما نمازش را شکسته بسته می‌خواند، تا این که بعد از حج، نمازهایش را کامل می‌خواند، من تا سن راهنمایی، تمام فکر و ذهنم درس خواندن بود، از همان زمان عاشق ریاضی بودم و زیاد پیگیر دین و خدا نبودم، همان چیزهایی که والدینم گفته بودند را انجام می‌دادم و زندگی‌ام به این طریق می‌گذشت.

- اولین تأملات دینی شما چه زمانی محقق شد؟

من در دبیرستان، برای اولین بار با اهل سنت آشنا شدم و دیدم آن‌ها بسیار بهتر از ما نماز می‌خوانند و دین‌دارتر از ما هستند. یعنی عملاً می‌دیدم دو نفر می‌توانند مسلمان باشند، اما حتی نماز خواندشان نیز با هم فرق داشته باشد، این همه تفاوت و اختلاف نظر از کجا می‌آید. در دبیرستان، می‌دیدم که دوستانم غیر از درس تفریحات دیگری نیز دارند، اما من فقط خودم را به به درس محدود کرده بودم، تصمیم گرفتم، در مورد دین و سایر مسایل مطالعه کنم و اطلاعاتم را در این جهت افزایش دهم. تا مدتی با پدرم در مورد دین بحث می‌کردم، اما بعد فهمیدم کارم غلط است و فهم بزرگ‌ترها از دین با ما فرق دارد، بنابراین، این کار را نکردم. ما نباید انتظار داشته باشیم که مثلاً بقال سر کوچه یا مادر بزرگ من،

همانند یک استاد فلسفه، دکترای روان‌شناسی یا یک دانشجو به دین نگاه کند. باید با زبان خودشان با آن‌ها صحبت کرد، من می‌توانم با پدرم بگویم، کانت می‌گوید شک کن. او فقط امام علی و امام حسین را می‌شناسد، برداشت من از دین خیلی با پدرم فرق دارد. شاید صحبت‌های من باعث می‌شد آن‌ها از دین زده شوند و در این صورت ناپود می‌شدند. ما برای قبول یک باور دو راه داریم، اول آن را بپذیریم و بعد آن را بشناسیم، دوم آن را بشناسیم و بعد قبول آن را کنیم. اکثر افراد در جامعه‌ی ما از روش اول استفاده می‌کنند.

من از همان زمان کودکی که نماز می‌خواندم، نمازهایم به دلم نمی‌نشست و حواسم همیشه جای دیگری بود. دوست داشتم بدانم که چرا باید نماز بخوانیم، دوست داشتم فلسفه‌ی احکام را بدانم. در مورد ذات خدا خیلی فکر می‌کردم، آیا خدا می‌تواند چیزی را بیافریند که خودش نتواند آن را ناپود کند، سوال‌های بسیاری در مورد خدا داشتم که به جوابی در مورد آن‌ها نمی‌رسیدم، ما یک روحانی در دبیرستان خودمان داشتیم که فرد بسیار صمیمی بود و خیلی منطقی به سوال‌های ما جواب می‌داد، اما او هم می‌خواست مرا قانع کند که تفکر در ذات خدا باعث گمراهی است.

من با دوستانم متن فارسی قرآن را می‌خواندیم و در موردش بحث می‌کردیم، از همان زمان روی خواندن متن فارسی قرآن تأکید داشتم، این که متنی را بخوانی و آن را نفهمی، بسیار مسخره است. من باید فرقی با پدرم داشته باشم. احساس می‌کردم، دلیل عقب‌ماندگی ایران، این است که متن عربی قرآن را بدون فهم می‌خوانیم و از آن می‌گذریم. رفتارهای خرافی مانند قمه‌زدن، زنجیرزنی، علم برداشتن و غیره را که می‌دیدم، می‌گفتم این‌ها ناشی از نادانی مردم است که به عمق دین پی نبرده‌اند. من در دوره پیش دانشگاهی تصمیم گرفتم تا زمانی که در نماز حواسم جای دیگر باشد و با عمق وجود نماز نخوانم، و نماز مرا از منکرات دور نکند، نماز نخوانم، شاید دنبال بهانه یا توجیهی بودم که دین را کنار بگذارم و بروم سوی لذت دنیوی، اکثر دوستانم دوست دختر داشتند، من هم نیاز به جنس مخالف داشتم، اوایل عذاب وجدان داشتم، اما لذت ناشی از بودن با دوستان دخترم، بیشتر از عذاب ناشی از گناه بود. به مرور می‌دیدم، تأثیری که مثلاً فلسفه‌ی اخلاق کانت روی من می‌گذارد، خیلی بیشتر از تأثیری است که قرآن روی من می‌گذارد، آن‌ها بهتر مطالب را بیان کرده‌اند، مثال‌های ملموس‌تری زده‌اند و حرف‌هایشان متناسب با زمانه است.

- با ورود به دانشگاه، تغییر دیگری در دید شما پدید آمد یا نه؟

برای من ورود به دانشگاه، به مثابه ورود به محیطی آزاد و با سلاقی و افکار متفاوت بود، ورود به دانشگاه راه را برای من باز کرد که بدون قید و بند در مورد دین بیاندیشم، مدت‌ها بود که نماز نمی‌خواندم و

روزه نمی‌گرفتم، بر اثر مطالعه به این نتیجه رسیده بودم که برعکس آن که همه می‌گویند، عیب از مسلمانی ماست، عیب از دین است که نتوانسته است، مردم را درست به راه راست، هدایت کند و احکامش به گونه‌ای نبوده است که مردم بتوانند، در هر شرایطی به آن‌ها پایبند باشند. دینی که پیامبر آن راه کاروان‌های تجاری را می‌بندد، حکم سنگسار می‌دهد، حق زن را نصف مرد می‌داد، زن را از بسیاری از حقوق خودش محروم می‌کند و او را چون یک برده در دست مرد می‌داند، دینی که حتی نزدیک‌ترین اصحاب پیامبر را نتوانست به طور کامل هدایت کند، چه برسد به مردم ۱۴۰۰ سال بعد، قرآن می‌گوید، به تمام انسان‌ها اختیار دادیم و بعد چند آیه بعدتر، به فرمان خدا، کودکی را به جرم نکرده می‌کشد، یا جای دیگر می‌گوید، هر کس انسانی را بکشد، تمام انسانیت را کشته است. اما بعد دستور قتل مخالفان خود را می‌دهد.

به نظر من، اکثر ادیان با توجه به موقعیت جغرافیایی و شرایط جامعه و مردم همان دوره و زمانه آمده‌اند، مثلاً مسیحیت می‌گوید اگر کسی دو زن بگیرد، به این دلیل و آن دلیل، نمی‌تواند وارد کلیسا شود، زیرا در آن زمان قبل از ازدواج آزادی‌های جنسی وجود داشته است و فرد می‌توانسته است خود را ارضا کند. اما اسلام می‌گوید، مرد می‌تواند ۴ زن بگیرد، البته به شرط عدالت، اما چند آیه بعد می‌گوید، البته هیچ‌کس نمی‌تواند عدالت را برقرار کند، البته دلیل این حکم این بوده است که اسلام دین جهاد و جنگ است و نیاز به مردان جنگی دارد، وقتی مردان کشته می‌شدند، زنانشان بدون سرپرست بودند و باید کسی عهده‌دار آنان می‌شد تا مردان با خیال راحت به جنگ بروند. یا زرتشت می‌گوید هر کس گاو نری را بکشد گویی ۴ نفر را کشته است، زیرا اساس زندگی آنان بر روی کشاورزی و دامداری بوده است و در واقع احکام ادیان متناسب با مردم همان دوره را ارایه کرده‌اند. اما اکنون احکام اسلام متناسب با جامعه نیست، سنگسار، شلاق زدن و هزار کار دیگر نمی‌تواند مردم را هدایت کند و عاقلانه نیست. ما می‌توانیم دین را بپذیریم و اخلاقیات را قبول کنیم یا قبول نکنیم، ولی می‌توانیم اخلاقیات را رعایت کنیم و در این صورت بسیاری از احکام دین را نیز رعایت کرده‌ایم، شما باید قبل از آن که دین را قبول کنید، باید اخلاقتان را عوض کنید و با عشق دین را بپذیرید، مانند عشق مولانا به شمس. ولی ضعف دین این است که نتوانسته است مردم را به سوی اخلاقیات راهنمایی کند.

در زمان کوروش مردم ایران دو چیز را بد می‌دانستند، دروغ و قرض کردن، اما بعدها با ورود اسلام و اعراب، دروغ و چاپلوسی وسیله‌ای شد برای زنده ماندن. فلسفه به من کمک کرد که درست اندیشیدن را بیاموزم، اکنون نه خدا و نه دین را قبول دارم، چون خدا را بخشی از دین می‌دانم و دینی که این همه ضعف دارد، خدایش نیز ضعف بسیار دارد. من فقط انسانیت را قبول دارم. البته من به مکه نیز رفتم، تا

شاید حقیقت را ببینم، اما گروهی انسان دیدم که بدون فکر دور یک دیوار می‌چرخند و بویی از انسانیت نبرده‌اند. محدودیت‌هایی که در جامعه وجود دارد، فساد، دروغ، اجبار در انجام ظواهر دین، بدون تأکید بر معنویت و انسانیت، عامل اصلی عقب‌ماندگی مردم است. آخوندها هم با توجه به جایگاهی که دارند با کوچک‌ترین کار، بدترین تأثیر را روی مردم می‌گذارند. آن‌ها در دنیایی زندگی کرده‌اند که شستشوی مغزی شده‌اند و با عقل و با دنیای مدرن کاملاً بیگانه هستند. اگر این‌ها یک مقدار از آن فضا دور شوند و با افکار دیگر آشنا شوند، از دین زده می‌شوند، مانند سروش، اگر دین نباشد، روحانیون اصلاً جایگاهی ندارند. اگر من بخوام سرکاری بروم، بدون توجه به شایستگی یا عدم شایستگی من، مسوولان تنها دنبال تعهد دینی و مذهبی من هستند. در جامعه یک نفر را به خاطر حجاب زندان می‌اندازند و آن‌جا با هزار جرم آلوده می‌شوند. با قطع کردن دست و سنگسار، نمی‌توان جرم را کم کرد، اسلام دین شمشیر است و عاملان آن نیز جز زبان تکفیر و زور، زبان دیگری ندارند، هر چقدر سخت‌گیری بیشتر باشد، اوضاع بدتر می‌شود، مثلاً آقای بهجت در زمان حیاتش شبکه سوم را حرام اعلام کرد، رفتن به فلان خیابان را حرام اعلام کرد، ولی در آخر، بالاترین میزان فساد اخلاقی، در قم است. آن‌ها باید چنان معتقد باشند که با دو سخن من و امثال من گمراه نشوند و از آن طرف ما را از دانشگاه اخراج نکنند، به زندان نیندازند و حتی اعدام نکنند. اگر ما حق صحبت کردن بر ضد دین را نداریم، آن‌ها نیز حق ندارند، دین بهایی یا حتی شیطان‌پرستی را مسخره کنند، هر چه باشد، آن‌ها نیز اعتقاد است. باید با زبان دلیل و با نرمش با آنان صحبت کرد، آن‌ها نباید اعتقادات دیگران را بکوبند، در این صورت طرف مقابل هم اعتقادات آن‌ها را می‌کوبد.

- در ارتباط با اخلاقیات در جامعه دینی چگونه می‌اندیشی؟

تا زمانی که اروپا دین‌دار بود، عقب‌مانده بود، اما وقتی دین در اروپا شخصی شد، غرب پیشرفت کرد. ما آنچه فکر می‌کنیم هستیم و با براساس چیزهایی که بدان باور داریم، فکر می‌کنیم. آیا ما تا زمانی که به یک مرد جنگجو و آدمکش اعتقاد داریم، هرگز می‌توانیم به یک کشور صلح دوست، محبوب و متمدن تبدیل شویم؟ آیا ما هرگز می‌توانیم صلح داشته باشیم، در حالی که پیامبران به شما چیزی جز جنگیدن نیاموخته‌اند، آیا ما هرگز می‌توانیم، نسبت به یکدیگر تحمل و بردباری داشته باشیم، در زمانی که هیچ چیز جز استهزا در مقابل مخالفان خود به کار نمی‌بریم؟

- نسبت به احکام جنسیتی اسلام چه نظری دارید؟

به نظر من جامعه هرگز نمی‌تواند به زنان احترام بگذارد، در حالی که راهنمای معنوی آن، شخصی که مردم او را معصوم می‌نامند، در مورد آن‌ها گفته است که در عقلانیت دچار کمبود هستند، کج‌دنده

هستند، عامل مصیبت هستند و در قلمرو شیطان به سر می‌برند؟ آیا ما هرگز می‌توانیم یکدیگر را دوست داشته باشیم، در حالی که پیامبران گفته است، تنفر بورزید؟

- تحلیل نهایی شما در مورد اسلام چیست؟

به نظر من جامعه ما، جامعه بیماری است و شناخت اسلام و درک حقیقت در مورد آن، در نهایت برابر با شناخت خودمان است و دانستن این که چگونه تاریخ ما به اینجا رسیده است و ما چگونه به اینجا آمدیم، الآن زمان آن است که ما به عنوان یک اجتماع به دلیل بیماری خودمان توجه کنیم و برای آن راه علاج بیابیم.

تأملی دوباره

اگر پای حرف پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها بنشینیم، می‌بینیم که آنان از این مسأله یاد می‌کنند که به فرض پدر بزرگ، در حالی که ۱۵-۱۴ سال بیشتر نداشت، به خواستگاری مادر بزرگ، در حالی که ۱۰-۱۲ سال نداشته است رفته و آنان در این سنین اندک، زندگی مشترکشان را آغاز کرده‌اند. اما در گذر زمان، ملاحظه می‌شود که سن ازدواج و تشکیل خانواده بالا و بالاتر رفته است.

یکی از علل مهم افزایش سن ازدواج و به تأخیر افتادن تشکیل خانواده در حال حاضر (که بالطبع پاسخ توامان به نیاز زیستی، عاطفی-روانی و اجتماعی جوان می‌باشد)، به تأخیر افتادن بلوغ اقتصادی جوانان می‌باشد. به این معنا که برخلاف گذشته که به دلیل پیچیده نبودن فن‌آوری‌ها، جذب شدن به مشاغل مختلف به سادگی امکان‌پذیر بود، در حال حاضر به دلیل پیچیده‌تر شدن فن‌آوری‌ها، جوان، نیازمند اخذ تجربه و دانش لازم برای پرداختن به یک حرفه مناسب است و این امر به معنای افزایش سن بلوغ اقتصادی جوانان است. مضاف این که در دوره و زمانه معاصر، به دلایل مختلفی همچون افزایش تحریک‌های محیطی، کاهش سن بلوغ زیستی (در نتیجه بهبود تغذیه، بهبود بهداشت و افزایش تحریک‌های محیطی)، کم‌حرکی و چاقی بچه‌ها (که چاق بودن، نیز تسریع بلوغ را در پی دارد) و حتی آلودگی‌های زیست محیطی که اسباب تسریع بلوغ را فراهم می‌آورد، بلوغ زیستی نوجوانان زودتر صورت می‌پذیرد. بنابراین برخلاف شکاف بلوغ زیستی و اقتصادی که در گذشته نه چندان دور، بسیار کم و اندک بود، در حال حاضر این شکاف، شکافی ۱۵-۱۰ ساله را ایجاد کرده است.

به تعبیر دیگر، برخلاف گذشته که جوانان دیرتر بالغ می‌شدند (زیرا مواد غذایی مصرفی آن‌ها به جای آن که صرف سوخت و ساز و رشد بدن شود، صرف تولید انرژی برای کارهای شاق یدی می‌شد) و

زودتر به بلوغ اقتصادی خود می‌رسیدند، در حال حاضر نوجوانان و جوانان زودتر به بلوغ زیستی خود رسیده و دیرتر به بلوغ اقتصادی خود می‌رسد.

بنابراین شکاف ۱۵-۱۰ ساله پدید آمده بین بلوغ زیستی و بلوغ اقتصادی، تبعاتی همچون مشکلات زیستی (جنسی)، روانی و اجتماعی را با خود به همراه دارد.

اگر توجه خود را روی مشکلات زیستی (جنسی) متمرکز کنیم که جوانان با آن درگیرند، در عمل مشاهده می‌شود، جوانی که مثلاً در ۱۲-۱۱ سالگی به بلوغ جنسی خویش رسیده است، تا ازدواج و ارضای مشروع نیاز جنسی خویش باید حداقل ۱۵-۱۰ سال به نیاز اخیر خویش (آن هم در محیط پرتحرک امروز) پاسخ منفی بدهد که بالطبع این مسأله برای خیلی از افراد شدنی نیست.

علیرضای ۲۴ ساله، در جریان مصاحبه خویش بیان می‌دارد که او با وجود علایق دینی خانواده و خودش، در سال‌های دبیرستان با دوستانی مواجه است که برای ارضای نیازهای خویش، دست به انتخاب دوست دختر زده‌اند، از این رو خود وی به صراحت بیان می‌دارد، من هم نیاز به جنس مخالف داشتم، بنابراین به سمت رابطه با دوست دختر رفتم، اگر چه در اوایل دوستی با دختران، احساس گناه و عذاب وجدان داشتم، اما لذت ناشی از بسر بردن با دوست دختر، برایم از عذاب ناشی از گناه، بیشتر بود، به همین دلیل به دوستی خودم را با دختران ادامه دادم.

البته علیرضا خاطر نشان می‌سازد، مواردی نظیر برخورد با احکام جنسیتی اسلام، حکم سنگسار، گسترش اسلام در سایه شمشیر، راهزنی از کاروان‌های تجاری برای پیشبرد اسلام، ناتوان ظاهر شدن دین در تربیت اخلاقی رفتار کردن مردم و مانند آن‌ها نیز در فاصله‌گیری وی از مقوله دین مؤثر بوده است، اما از پشت کردن به دین برای ارضای نیازهای جنسی خودش نیز به صراحت سخن می‌گوید.

به عبارت دیگر، ظلمی که تمدن (با افزایش فاصله بلوغ زیستی و بلوغ اقتصادی) بر جوان‌ها روا می‌دارد، یکی از دلایل بریدن انسان‌های مذهبی در جریان طی طریق آن‌ها در مسیر دین و دیانت می‌باشد و بر عقلای جامعه است که با اندیشیدن در این جهت، فضای مساعدتر و انسانی‌تری را برای جوانان رقم بزنند تا در جریان درهم شکسته شدن در برابر فشارهای جنسی خویش، پشت کردن به دین را در دستور کار خود قرار ندهند.

۰۶ واکنش‌های عاطفی: من بعد از مرگ دوست دخترم، هرگز نتوانسته‌ام وجود خدا را باور کنم. مصاحبه با احسان، ۲۵ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه دین شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی تا الآن بده.

من در کودکی فکر می‌کردم، خدا، پیرمردی است که روی تختی بر بالای ابرها نشسته است و از آن بالا ما را نگاه می‌کند، از ۶ سالگی در دوره آمادگی نماز می‌خواندم، زیرا این که تعداد زیادی کودک کنار هم نماز بخوانند، فضای جالب و جذابی است. پدرم مذهبی بود، اما متعصب نبود، در مدرسه هم در مورد خدا بسیار سخن گفته می‌شد و از خدا به مثابه وسیله‌ای برای امر به معروف و نهی از منکر، استفاده می‌شد و خدا شخصی بود که مدیر، ناظم و معلم، با آن می‌توانستند ما را بترسانند تا ما کار بد انجام ندهیم و ما هم این افکار را می‌پذیرفتیم، در کودکی جزء ۲۰ قرآن را حفظ کرده بودم و خواندن قرآن با صوت برایم دوست داشتنی بود، امام حسین را هم خیلی دوست داشتم و او را مظلوم می‌دانستم، روزه گرفتن را هم به خاطر دعای سحر، دوست داشتم. اما به تدریج تردیدهای دینی من آغاز شد.

- تردیدهای دینی شما از کی و چگونه آغاز شد؟

شک من در امر دین، حدود اول دبیرستان برای من شروع شد. دوران نوجوانی دوران فشار و تناقض است، من مادر مادرم مسیحی است، ولی پدر بزرگم مسلمان است، من با مادر بزرگم از کودکی به کلیسا می‌رفتم، در کلیسا آرامش داشتم و آنجا برایم از مسجد جذابیت بیشتری داشت، مادر بزرگم اشکال زیادی بر اسلام وارد می‌کرد و پدر بزرگم هم اشکالی زیادی بر مسیحیت وارد می‌کرد و من همیشه سرگردان بودم که کدام طرف، درست می‌گوید، هر دو دسته همدیگر را می‌کوبیدند، خدا واقعاً در کدام سمت قرار داشت. ذهن من در این ماجرا بسیار درگیر بود و دو سوال بزرگ در ذهنم وجود داشت، اولی این که چرا باید خدایی باشد، و دومی این که چرا باید پیامبر داشت، چرا باید کسی باشد که برای ما تعیین تکلیف کند. قرآن را کامل خواندم، انجیل را هم یک بار کامل خواندم با خواندن قرآن به این نتیجه رسیدم، قرآن آن طور هم که می‌گویند، کامل نیست.

- چه ایرادهایی بر متن مقدس اسلام وارد می‌دیدید؟

به نظر من می‌رسید که می‌توان ایرادهایی به قرآن وارد کرد، مثلاً این که چرا باید کسی باشد که خدا همه جهان را به خاطر او آفریده و او را برای خودش، مگر همه‌ی ما مساوی نیستیم، یا چرا من پیامبر

نشدم، یا دعاهایی که در مفاتیح آمده است که هر کس فلان دعا را بخواند، دل دردش خوب می‌شود، بچه‌دار می‌شود، به زیارت می‌رود، سر دردش خوب می‌شود، تمام گناهانش آمرزیده می‌شود، کم مانده است بگوید، مرده را هم زنده می‌کند، پس علم و دکتر به چه درد می‌خورد، دین به ما بسیار سخت می‌گیرد، اما ما اصلاً به آن سخت نمی‌گیریم و می‌گوییم تمام احکامش درست است. هر سوالی که از مذهبی‌ها می‌پرسی، با سفسطه آن را جواب می‌دهند. اختلاف فاحش سوره‌های مکی و مدنی، تعجب برانگیز است، سوره‌های مکی می‌گوید، به آنان بگو دین من برای خودم و دین تو برای خودت، اما سوره‌های مدنی می‌گوید، کافران را بکشید و اموال آن‌ها را به یغما ببرید.

قرآن چیز خاصی ندارد و تنها نوشته یک ذهن خلاق است، این همه تکرار در قرآن، این همه تناقض در قرآن، این که یک آیه، چند آیه قبل‌تر را انکار می‌کند، اگر شما قرآن را از وسط نصف کنی و بقیه‌اش را خودت بنویسی و ببری به یکی از روستاهای ایران و بگویی این کتاب خداست باور می‌کنند و اگر ۵۰ سال بعد بروی و بگویی قرآن حقیقی، قرآن دیگری است، باور نمی‌کنند و تو را تکفیر می‌کنند، حالا از کجا معلوم قرآنی که در دست ماست، نوشته یک بشر نباشد، یا به قول سروش، سخنان خود پیامبر نباشد.

- تحلیل شما از خدا چیست؟

در یک کلام، من خدا را قبول ندارم.

خدای رؤف مسلمانان، مدام از جهنم و عذاب صحبت می‌کند، اصلاً بهشت برای من ارضا کننده نیست و این بهشت تنها به درد اعراب می‌خورد، برای من که همه نعمت‌های بهشت مثل رود، درخت، حوری و نظایر آن را دارم، این‌ها مسخره است، اصلاً من که اصراری نداشتم، خلق شوم، خدا نیاز به سرگرمی داشت و ما را آفرید و حالا می‌گوید از شما پیمان گرفتم که من را بپرسید، اما کسی این پیمان یادش نمی‌آید، خدا کیست، از چه به وجود آمده است، خدا تنها یک امید واهی است که تأثیری ندارد یا لااقل تأثیری در زندگی من ندارد.

- تحلیل کلی شما از دین چیست؟

به نظر من، همه ادیان نقص دارند و جواب‌گوی نیازهای امروز نیستند و احکام آن‌ها صرفاً به درد مردم آن دوره می‌خورد که درک‌شان صفر بوده است. حتی توصیف بهشت هم برای جغرافیای عربستان است، خدا می‌گوید برای هر قومی پیامبری به زبان خودشان فرستادیم، حالا چه طور ما باید یک پیامبر عرب زبان و قرآن عربی را بپذیریم، پیامبرها انسان‌های خوبی بودند که تا حدودی مردم را به راه راست هدایت کردند. احکامی مثل نظافت، دروغ نگفتن و مانند آن‌ها، خوب است، اما ما حالا قانون حقوق

بشر و هزاران قانون دیگر داریم و دیگر نیازی به دین نداریم، دین محدودیت می‌آورد و جز خودش، دیگری را نمی‌تواند ببیند، شعور بشر برای هدایت کافی است، جایی پیامبر نیاز دارد که مملو از فساد و جهل باشد، بسیاری از احکام اسلام، برگرفته از سنت‌های عهد جاهلیت است. تمام ادیان چیزهای مشترکی دارند که از روی هم کپی کرده‌اند. گوشت خوک بیماری‌زا است، اما اگر خوب پخته شود، مشکلی ایجاد نمی‌کند، یا شراب که در حد کم برای کلیه و بعضی از بیماری‌ها، عالی است. برده‌داری که در اسلام وجود دارد، زنده است.

دین فقط یک دلگرمی است، اگر دست را مشت کنی و بارو داشته باشی که درون آن چیزی است، همین باور به تو قدرت و امید می‌دهد، اما اگر مشت باز شد و دیدی چیزی در آن نیست، تمام امیدت را از دست می‌دهی، برای امثال من هم این اتفاق افتاده است و مشتمان باز شده است و ای کاش این اتفاق نمی‌افتاد و حداقل یک امید واهی داشتیم، قوانین بشری برای نجات بشر کافی است، اگر من شعور داشته باشم و آرامش خود و دیگران را مختل نکنم، دیگر نیازی به ترس از جهنم ندارم، معاد هم برای من قابل قبول نیست، حتی ببینید، این مسأله چقدر دور از ذهن است که پیامبر خدا، ابراهیم هم در مورد آن شک می‌کند، اصلاً منظور و هدف از بهشت چیست، رفتن به جایی که هر روزش اندازه‌ی ۵۵ هزار سال ماست و مدام در آن بخوری و بیاشامی و با حوریان سرگرم باشی، خوب که چی و تا کی، این مسأله برای اعراب فوق‌العاده است، اما برای من ارضا کننده نیست، تناسخ به نظر من قابل قبول‌تر است، هر چقدر که انسان مختارتر باشد، دوست داشتنی‌تر است، اگر هم بهشتی باشد وجود داشته باشد، من نباید به جهنم بروم، زیرا اولاً من نمی‌خواستم باشم و خدا بدون رضایت من، من را آفرید، دوماً اگر هم گناهی کرده‌ام، از ناآگاهی بوده است. جهنم هم برای من قابل تصور نیست، چرا باید پیامبر ۱۱ تا زن داشته باشد، مگر خدا نمی‌گوید که کسی نمی‌تواند عدالت را میان زنان برقرار کند، پس پیامبر هم نمی‌توانسته است، نارضایتی که زنان پیامبر داشته‌اند، ظلمی بوده است به حق زن اگر دقت کنید در مکان‌های مذهبی، آمار خلاف بیشتر است.

در ماه رمضان و محرم آمار خلاف کاهش پیدا می‌کند، این نشان می‌دهد، این خلاف کاران یک اعتقاداتی دارند و از ترس این باورها، محرم خلاف نمی‌کنند، ولی همین اعتقادات آن قدر توان ندارد که از گناه آن‌ها در ماه‌های بعد هم جلوگیری کند. امروز انسان بر زمین و زمان حکومت می‌کند، دیگر چه نیازی دارد این انسان، زیر فرمان کس دیگری باشد، اکنون به یک پیرمرد ۷۰ سال مذهبی بگوییم، به این دلیل، به این دلیل دین دروغ است، گوش‌هایش را می‌گیرد که حرف‌های تو را نشنود، زیرا اگر دینش را از دست بدهد، بنیان زندگی‌اش را از دست داده است و این مسأله او را نابود می‌کند، یک

عمر تمام سختی‌ها را به امید قیامت و آخرت تحمل کرده است، حالا، به او بگویند همه این‌ها دروغ است، خدا ناباورها، با هم جمع نمی‌شوند، اگر مانند دین‌دارها دور هم جمع می‌شدند و با هم متحد می‌شدند، این توانایی را داشتند که با دلیل و عقل، تمام دین‌دارها را نابود کنند، تمام مردم یک سری شک‌هایی دارند، که این شک‌ها را سرکوب می‌کنند، اگر این شک‌ها به هوشیاری بیایند و جولان پیدا کنند، نیمی از مردم ایران دیگر به هیچ عنوان، دین را قبول نمی‌کنند.

شما الآن افراد متحجری مانند طالبان و داعش را در نظر بگیرید، خود این‌ها که مدعی اسلام ناب بودند و هستند، دست زن را به دلیل لاک زدن قطع می‌کردند و اگر زن پوشیه نمی‌زد، به او شلاق می‌زدند، زن بدون حضور پدر، برادر، پسر یا شوهرش، حق بیرون رفتن از خانه را نداشت، زن حتی شناسنامه نداشت و بخشی از اموال مرد به حساب می‌آمد، اگر زن خیانت کرد یا مرد شک کرد که زنش خیانت کرده است، خون او بر مرد یا محارمش، حلال است، زن و مرد را به جرم حرف زدن با همدیگر سنگسار می‌کنند، بچه‌ای که از این رابطه به دنیا می‌آید، مال شوهر زن است. اگر کسی ریشش کمتر از ۱۰ سانت باشد، باید شلاق بخورد، هر مرد باید چند زن داشته باشد و تا جایی که می‌تواند بر تعداد مسلمانان بیافزاید، یا اگر چند شیعه یا کافر را بکشد، بهشت بر او واجب است، اگر به خود بمب ببندد و برود در میان ۱۰۰ نفر زن و بچه بمب را بترکاند و کشته شود و تعداد زیادی از مردم کافر را هم بکشد، پیامبر به پیشواز او می‌آید و هزار مسأله غیر منطقی و غیر انسانی دیگر، یا آن یکی که علی‌اللهی است و می‌گوید علی یکی از چهل جلوه‌ی خدا است و نباید سیبل را زد، و خروس در صدایش نام علی را می‌برد.

انسان امروزی دیگر نمی‌تواند، این خرافات و دروغ‌ها را باور کند، دیگر کمتر کسی از نسل جدید دنبال دین می‌رود، زیرا می‌بیند بدون دین هم می‌تواند راحت زندگی کند. من چیزی را بالاتر از خودم نمی‌دانم و اصلاً غرورم اجازه نمی‌دهد، که زیر فرمان کس دیگری بروم، البته دو سال پیش دوست دخترم تصادف کرد و جلوی چشم من فوت کرد و آن زمان گفتم، شاید خدایی وجود داشته باشد، بیایم و به او التماس کنم، اما هر چه التماس کردم و دعا کردم، جوابی نگرفتم، بعد از آن ماجرا، دیگر هرگز حتی یک لحظه نتوانسته‌ام، وجود خدا را باور کنم.

- آیا نقدی را متوجه مسوولان جمهوری اسلامی هم می‌دانید؟

بله. به نظر من، حکومت ایران دست طالبان و داعش را در خشونت و تحجر از پشت بسته است.

- از همکاری که در امر مصاحبه داشتی، متشکرم.

۰۷ واکنش‌های عاطفی: من می‌خواهم انتقام خودم و مادرم و خانواده‌ام را از خدا بگیرم. مصاحبه با محمد، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه دین شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی تا الآن بده.

از همان زمان که من یادم می‌آید، در خانواده ما خدا حاکم مقتدری بود که هرگز بندگان خودش را فراموش نمی‌کرد و درست در بدترین شرایط با قدرت تمام آن‌ها را یاری می‌کرد و از حوادث سخت با سلامت آن‌ها را بیرون می‌آورد، مادرم یک فرد بسیار مذهبی بود، اهل غیبت و دروغ نبود و تمام تلاشش این بود که رضایت خدا و بندگان او را به دست آورد. او هرگز در زندگی کسی دخالت نمی‌کرد و همیشه نماز و روزه‌اش سرجایش بود.

بعد از تولد برادرم کوچکم، مادرم دچار افسردگی پس از زایمان شد، این افسردگی با وجود تلاش‌های پدرم، ادامه پیدا کرد و با فوت مادر بزرگم، شدت یافت. البته مادرم باز هم مذهبی بود و اعتقادش به خدا را از دست نداده بود، اما دیگر خانواده ما انسجام گذشته را نداشت. مادرم دیگر نمی‌توانست به امور خانه و خانواده برسد، برادرم به سختی بزرگ شد و چندان حضور مادر را احساس نکرد، پدرم بعد از افسردگی مادرم و نابسامانی اوضاع خانواده، بهانه‌گیر شده بود و خیلی به مادرم سخت می‌گرفت. او یک آدم مذهبی بود، اما همیشه از خدا می‌نالید و اعتقاد محکمی که مادرم به خدا داشت را نداشت و احساس می‌کرد که خدا او و خانواده‌اش را تنها گذاشته است. من هم مانند خانواده‌ام مذهبی بودم، و تکلیف نماز و روزه‌ام را انجام می‌دادم و به پیامبر و ائمه اعتقاد زیادی داشتم، اعتقاد داشتم که این سختی‌ها یک روز به اتمام می‌رسد. ما دیگر به بیماری مادرم عادت کرده بودیم، خودمان به زندگی و خانه می‌رسیدیم و تمام کارهای خانه را خودم و برادرهایم انجام می‌دادیم، مادرم قرص ضد افسردگی می‌خورد و اکثر مواقع خواب بود، به زندگی و فرزندانش توجه چندانی نداشت و ما هم بدون توجه و محبت او بزرگ شدیم. من در مدرسه‌ی راهنمایی، معلمی داشتم که بسیار مذهبی بود، بسیار او را دوست داشتم، محرم اسرار دانش‌آموزان بود و به آن‌ها کمک می‌کرد، من با او درد دل می‌کردم و می‌گفتم که چرا ما نباید مانند بقیه زندگی کنیم و همیشه اوضاع خانه و خانواده‌مان نابسامان باشد. اما او من را دل‌داری می‌داد و می‌گفت این‌ها همه امتحان الهی است و یک روز تمام سختی‌ها به اتمام می‌رسد. تو اگر بنده‌ی خوبی باشی و اوامر خدا را اطاعت کنی، خدا هرگز تو را تنها نمی‌گذارد و عاقبت به خیر

می‌شوی، مادرم وقتی اوضاع ما و خانه را می‌دید، بسیار ناراحت می‌شد، اما کاری از دستش بر نمی‌آمد، بیماری او را از پا انداخته بود، پدرم هم توجه چندانی به زندگی نمی‌کرد و از این که هر روز بیاید و خانه را بهم ریخته و زنش را خوابیده و افسرده ببیند، خسته شده بود. تمام تلاش من این بود که برادر کوچک‌ترم، احساس کمبود نکند و دچار مشکل نشود، تمام بار زندگی بر روی دوش من و برادر بزرگم بود. اما او به مرور زمان تغییر می‌کرد، دوستان جدیدی پیدا کرده بود و سیگار می‌کشید و شب‌ها دیر به خانه می‌آمد، پدرم اکثر مواقع مأموریت می‌گرفت و به شهرستان می‌رفت، مادرم هم که یا خواب بود و یا اگر بیدار بود آن قدر حالش بد بود که توجهی به اطراف نمی‌کرد. من با برادرم صحبت می‌کردم، اما او گوش نمی‌کرد، به پدرم گفتم که برادرم به راه خلاف رفته است، اما او فقط برادرم را دعوا کرد و بعد از آن گفت که من نباید تمام بار داخل و خارج خانه را به دوش بکشم. بعد از مدتی فهمیدیم، پدرم دوباره ازدواج کرده است، مادرم وقتی قضیه را فهمید، حالش بدتر شد، دکتر مجبور شد مقدار داروهای او را افزایش بدهد، دیگر داروهای قدیم تأثیر چندانی روی او نداشت، اما باز هم امیدش به خدا بود و امید داشت که یک روز شفا پیدا می‌کند، او ما را به خدا سپرده بود و تمام امیدش به خدا بود که حافظ ما باشد، خانواده مادرم، اصلاً توجهی به او نداشتند و اصلاً با ما رفت و آمد نمی‌کردند، هر کس به فکر خودش بود، اما مادرم همیشه نگران آن‌ها بود و برایشان دعا می‌کرد، بعد از مدتی، همسر دوم پدرم به او فشار آورد که او باید زن اولش را طلاق دهد، پدرم نیز مادرم را به دلیل بیماری روانی طلاق داد، مادرم از این وضعیت، شوکه شده بود، حالا باید او با وجود بیماری، سه فرزندش را تحت سرپرستی خودش می‌گرفت، از طرف دیگر در فامیل و آشنا آبرویی برایش نمانده بود و همه او را مقصر می‌دانستند که پدرم طلاقش داده بود. در فامیل پدری و مادری من همه فکر می‌کردند که مادرم تنبل است و از روی تنبلی است که همیشه خواب است و به زندگی‌اش نمی‌رسد. از نظر آن‌ها بیماری افسردگی بی‌مفهوم بود. در همین زمان خاله‌ام فوت کرد، دیگر مادرم داغان شده بود و داروها هیچ تأثیری روی او نداشتند. من به تنهایی او را پیش روان‌پزشک و روان‌شناس‌های متعددی می‌برد، اما درمان‌های پیشنهادی آنان، هیچ تأثیری بر او نداشتند. مادرم صبح تا شب یک گوشه می‌نشست و با خودش حرف می‌زد، غذا هم نمی‌خورد، بعد از مدتی زمان و مکان را هم گم کرده بود، نمی‌توانستم تنهاش بگذارم، یک بار او شیر گاز را باز گذاشته بود و می‌خواست خودش را بکشد، یک بار دیگر کلی قرص خورده بود. دیگر او مثل مرده‌ها شده بود. با کسی حرف نمی‌زد. مدام از مرگ حرف می‌زد، اما باز هم امیدش به خدا بود تا این که خبر دستگیری برادر بزرگم را به جرم دزدی آوردند، مادرم مانند دیوانه‌ها شده بود. مدام خودش را می‌زد و فریاد می‌کشید، من او را با قرص مسکن،

آرام می‌کردم، اما او باز شروع به گریه کردن می‌کرد. او بچه‌هایش را به خدا سپرده بود، اما حالا بچه‌اش را به جرم دزدی دستگیر کرده بودند. مادرم روی سجاده می‌نشست و می‌گفت، خدایا بزرگ‌ترین گناه، ناامیدی از تو است، اما من از تو هم ناامید شده‌ام، یک روز که من برای خرید بیرون رفته بودم، وقتی برگشتم دیدم که مادر مقدار زیادی مرگ موش خورده است، و من تا او را به بیمارستان برسانم، مرده بود.

بعد از خودکشی او، تمام زندگی من نابود شد، برادر کوچکم، افسردگی شدیدی گرفته است و مدتی است در بیمارستان بستری است. آبرویمان در پیش درو همسایه رفته است، حتی خیلی از دوستان و آشنایان در مراسم ختم مادرم شرکت نکردند، چون که معتقد بودند، او خودکشی کرده است و کسی که خودکشی می‌کند، هرگز آمرزیده نمی‌شود و نباید برایش فاتحه خواند و مراسم گرفت.

پدرم ما را رها کرده است، همه به او حق می‌دهند، که مادرم را طلاق داده و او را رها کرده است. مادرم تا زنده بود آزارش به کسی نرسید، با این که هزار مصیبت و سختی دیده بود، باز به خدا امید داشت و اعتقاد محکمی به ائمه داشت، همیشه دعا می‌کرد و شفای خود و سلامتی ما را از خدا می‌خواست، از این که بیماری بود و نمی‌توانست به ما برسد، همیشه خجالت زده بود. اما خدا نه تنها هیچ توجهی به او نکرد، بلکه بعد از این همه سختی، آبروی او را در دنیا و آخرت بد، همه به چشم حقارت به او می‌نگرند و ما به خاطر خودکشی او خجالت می‌کشیم، همسایه‌ها هم با ما رفتار خوبی ندارند و می‌گویند، بچه‌هایی که مادرشان خودکشی کند، فرزندان خوبی نیستند و دین و ایمان درست حسابی ندارند. پدرم حتی حاضر نشد، مخارج مراسم و کفن و دفن مادرم را بدهد و از بردن اسم او کراهت دارد.

همه می‌گویند، جای مادرم در جهنم است و هرگز بخشیده نمی‌شود. از آن به بعد من از خدا بدم آمد خدایی که به بنده‌اش که این همه امید به او بسته است، خیانت می‌کند، خدا هم در دنیا مادرم را زجر داد و هم در آخرت، هم در دنیا آبرویش را برد و سرافکنده‌اش کرد و هم در آخرت، دوست و آشنایان ما می‌گویند، ما فکر می‌کردیم فلانی، آدم معتقد و مؤمنی است، نمی‌دانستیم که آن قدر به اعتقاد و بی‌دین است که خودکشی می‌کند، کسی که خودکشی می‌کند، از یک کافر هم بدتر است، چون او از خدا ناامید شده است.

- مصایب و مشکلاتی که گفتم چه تأثیری در دید شما نسبت به دین داشتند؟

به نظر من، خدا، برعکس آن که می‌گویند عادل است، یک عده از بندگانش را انتخاب کرده است و مدام خوبی و خیر به آن‌ها می‌رساند، حتی اگر مردم آزار باشند، مال مردم خور باشند، دروغ‌گو باشند

و مردم از دست آن‌ها ذلّه شده باشند و یک عده دیگر را انتخاب کرده است و مدام به آن‌ها بدبختی و سختی می‌رساند، حتی اگر انسان‌های خوبی باشند و پایبند به انسانیت و اسلام باشند.

من همیشه احکام را رعایت می‌کردم، کسی را آزار نمی‌دادم، سختی‌ها را تحمل می‌کردم و ناامید نمی‌شدم، به امید آن که خدا در سختی‌ها دستم را می‌گیرد و تنه‌ایم نمی‌گذارد، اما درست در همان زمان که لازم داشتم، زیر پایم را خالی کرد، ما مادرم را که یک عمر با بیماری و بدبختی سرکرد و ایمانش را به خدا از دست نداد، در دنیا و آخرت بی‌آبرو و بدبخت کرد، آیا خدا نمی‌توانست، بر بنده‌ای که یک عمر در بیماری و سختی صبر کرده است و هر آن چه که از طرف خدا آمده است را شکر کرده است و ننالیده است و آزارش به احدی نرسیده و تمام واجباتش را انجام داده است، رحم کند و حداقل با مرگ طبیعی و با آبرو او را از دنیا ببرد. خدایی که به ضجه‌های بنده‌اش توجهی ندارد و هر چقدر او را می‌خوانند، فایده‌ای ندارد، به چه درد می‌خورد، خدایی که به برادر کوچکم رحم نکرد و از کودکی او را بدون محبت مادر گذاشت، به من و برادرم که از همان کودکی تمام مسوولیت‌های زندگی را به دوش کشیدیم و پرستاری از مادر را هم به دوش داشتیم و با دیدن مادر سالم و سرحال دیگران، آه می‌کشیدیم، اما باز امیدمان به خدا بود. هر روز ما شکر می‌کردیم و او مشکلات و سختی‌ها را بیشتر می‌کرد، خاله و دایی‌ام هر روز زندگی بهتری پیدا می‌کردند و ما هر روز بدبخت‌تر می‌شدیم. همه به چشم حقارت به ما نگاه می‌کردند، طلاق پدر و مادرم، احترام ما را در فامیل و خانواده از بین برده بود. در فامیل جایی نداشتیم. همه به ما به عنوان افرادی سربار و بی‌عرضه نگاه می‌کردند. خدایی که به مادرم با آن همه اعتقاد و امید رحم نکرد، می‌خواهد به من و برادرانم رحم کند، به برادر کوچکم رحم کند که گوشه‌ی بیمارستان افتاده است و کسی را ندارد که از او پرستاری کند، به من که تنها و بی‌کس شده‌ام و حتی پدرم نیز ما را به امان خدا رها کرده است، من می‌ترسم که یکی از دوستان و هم‌کلاسی‌هایم از ما برای زندگی ما مطلع شود و آبرویم پیش آن‌ها برود. من با خجالت، پنهانی از خانه بیرون می‌روم، می‌ترسم آشنایی من را ببیند و بگوید، چرا مادرت خودکشی کرده است؟ تمام اعتقادم به خدا و ائمه را از دست داده‌ام، هر چقدر نذر و نیاز کردم که حال مادرم خوب شود، خوب نشد که هیچ، خودکشی هم کرد، خدایی که به داد بندگانش نرسد، نباشد بهتر است، حالا هم من نه خدا را قبول دارم، نه هیچ کس دیگر را، از هر مسلمان و مسلمان‌زاده‌ای هم متنفر هستم، یک بار یک جعبه خرما گرفتم و به مسجد محل رفتم تا برای شادی روح مادرم آن را بخش کنم. اما مردم وقتی فهمیدند، خرما برای شادی روح مادرم است، هیچ کس یک خرما هم برنداشت، بچه‌ها هم اگر برمی‌داشتند، پدرهایشان از دستشان می‌گرفتند و آن را در سطل زباله می‌انداختند. من گاهی فکر می‌کنم، خوب

مادرم بیمار روانی بود و اختیارش دست خودش نبود که این کار را کرد، اما بعد می‌بینم، مگر این مردم بیمار و غیر بیمار می‌شناسند، آبرویی که رفت، دیگر رفت، خدایی که حافظ آبروی بنده‌اش نباشد، پس حافظ چیست؟ بعد از مادرم امیدم به برادر کوچکم بود که او هم بیمار شد و به گوشه‌ای افتاد. من احساس تنهایی شدیدی می‌کنم، با خدا هیچ کاری ندارم، اصلاً او را به رسمیت نمی‌شناسم، اما گاهی که عصبانی می‌شوم، بدترین فحش‌ها را نثارش می‌کنم. تنها به مرگ می‌اندیشم، از زندگی زده شده‌ام، در و همسایه جواب سلامم را درست و حسابی نمی‌دهند، فامیل هم از ما عار دارند. احساس می‌کنند، گناه بزرگ مادرم، دامن آن‌ها را می‌گیرد و آن‌ها را بدبخت می‌کند، بی‌پشت و پناه شده‌ام و حالا باید مسوولیت برادر کوچکم را نیز به دوش بکشم، من هر روز دنبال کارهای برادر بزرگم هستم، حتی وثیقه‌ای نیز ندارم که او را آزاد کنم، از وقتی که او خبر خودکشی مادرمان را شنیده است، تعادل روانی‌اش را از دست داده است و می‌ترسم او هم کاری دست خودش بدهد، هر وقت کسی حرف خدا و مهربانی او را می‌زند، من هر چی فحش بلد هستم، نثار طرف مقابل و خدا می‌کنم، خدا برای من یک ظالم بزرگ است که حق من و خانواده‌ام را خورده است و ظلم بسیاری به ما کرده است. کاملاً بی‌قید و بند شده‌ام، می‌گویم من که انسان خوبی بودم، نماز و روزه‌ام سرجایش بود، گناه نمی‌کردم، چشم و دل پاک بودم، این همه بلا سرم آمد، اما کسانی که در گناه غرق بودند و هستند، این همه خیر و خوشی می‌بینند و در لذت زندگی غرق هستند. دیگر از هر چی خوبی و اخلاق و دین است، بدم می‌آید، می‌خواهم انتقام خودم و مادرم و خانواده‌ام را از خدا بگیرم، تمام تلاشم این است که دیگران را هم از ذات این که خدایی که می‌گویند وجود دارد، مهربان است، عادل است، آشنا کنم و بگویم این خدا، ظالم و بی‌انصاف است و هر چقدر بیشتر اطاعتش کنی، ظلمش بیشتر می‌کند.

- الان چه دیدی نسبت به دین و دیانت داری؟

من در حال حاضر بدون هیچ اعتقاد و امیدی دارم زندگی می‌کنم، آن هم چه زندگی‌ای که هر دقیقه‌اش بدتر از هزار بار مرگ است. من گاهی در عمق وجود خودم خدا را صدا می‌کنم، به امید این که توجهی به من کند و از این همه غم و غصه و سختی نجاتم دهد، اما هر روز وضعیتم بدتر می‌شود، دیگر حتی برای نفس کشیدن انگیزه‌ای ندارم، باید به سختی کار کنم و بعد تمام درآمدم را خرج بیمارستان برادر کوچکم و آزادی برادر بزرگم کنم. کاش حتی به اندازه‌ی یک ذره از دردهایم کم می‌شد من وقتی به زندگی اطرافیان نگاه می‌کنم، آشفته‌تر می‌شود، راه می‌روم و به خدا و زمین و زمان فحش می‌دهم، دو ترم مشروط شده‌ام و اگر این ترم هم مشروط شوم، اخراج می‌شود، دوستانم تنهاییم گذاشته‌اند، آن‌ها می‌گویند، آخر این کفرگویی‌های تو، ما را بدبخت می‌کند، البته حق دارند از بدبختی و آدم‌های

بدبخت باید فرار کرد. من هر شب به مادرم و سرنوشتش فکر می‌کنم، هر شب با گریه می‌خوابم و با گریه از خواب بیدار می‌شود، و نه خواب دارم، نه بیداری.

۰۸ واکنش‌های عاطفی: می‌خواستیم به خدایی که من را به خاطر یک امر طبیعی ناپاک می‌داند و حق ورود به مسجد نمی‌دهد، دهن کجی کنیم.

مصاحبه با مبینا، ۲۰ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه دین شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی تا الآن بده.

پدرم یک آدم مذهبی نبود، او فقط خدا و قرآن را قبول داشت، اما پیامبر و ائمه را قبول نداشت و اشکالات زیادی بر آنها وارد می‌کرد، هر روز یک جز قرآن را می‌خواند، اما نه روزه می‌گرفت و نه نماز می‌خواند، اما مادرم، انسان معتقدی است و همیشه در مقابل تمسخرهای پدرم ایستادگی می‌کرد و اعتقاد زیادش به ائمه و به خصوص حضرت ابوالفضل را از دست نمی‌داد. از همان دوران کودکی، خدا برایم قدرتی بود که هر مشکلی را می‌توانست حل کند و بسیار مهربان است، البته اگر گناهی انجام دهم به بدترین شکل من را مجازات می‌کند، در مدرسه، ما را از خدا می‌ترساندند و می‌گفتند اگر یک تار مویتن بیرون باشد، شما را در جهنم، از تارهای مویتن آویزان می‌کنند، یا رنگ قرمز لاک، خون است و اگر آرایش کنید، در قیامت به شکل میمون حاضر می‌شوید و وسایل آرایشی از گوشت و چربی خوک و سگ و انسان‌های مرده تهیه شده است، از همان سوم ابتدایی، به ما می‌گفتند نباید یک تار مویتن بیرون باشد، زیاد در آینه نگاه نکنید، سرتان را به زیر بیاندازید و از کنار دیوار بروید تا نگاهتان به نامحرم نیفتد و او هم به شما نگاه نکند، دخترانی که افراد نامحرم حرف می‌زنند و می‌خندند، در قیامت به بدترین شکل ممکن حاضر می‌شوند، چادر تنها حجابی است که خدا از آن راضی است و مانتو وسیله‌ی خودنمایی است. مسوولان مدرسه روی نماز خواندن ما خیلی سخت‌گیری می‌کردند و می‌گفتند، والدین شما گفته‌ایم که اگر شما نمازتان را نخواندید به ما اطلاع دهند تا سر صف مدرسه، نامتان را بخوانیم، ما هم از ترس نماز می‌خواندیم تا ناممان سر صف خوانده نشود. هر پنجشنبه بعد از ظهر ما را به صف می‌کردند و می‌بردند امامزاده محل و قبرستان تا در آن جا دعا بخوانیم، وقتی هوا تاریک می‌شد، ما از ترس به خودمان می‌پیچیدیم و تازه در این زمان مدیرمان از مرگ و فشار قبر سخن می‌گفت، من در اوایل، چند بار در خواب کنترل ادرارم را از دست دادم تا این که والدین من به مدیر مدرسه اعتراض کردند، پدر و مادرم در مورد دین به ما سخت‌گیری نمی‌کردند. من از ترس مدرسه، نماز می‌خواندم و حجابم را سفت و سخت نگه می‌داشتم و حتی حاضر نبودم بیرون از مدرسه روسری

سر کنم و حتی می‌خواستم چادر سر کنم که مادرم نگذاشت و گفت لازم نیست، از این سن کم چادر سر کنی، اما من با اصرار چادر سرم کردم، در آن یک سالی که چادر به سر می‌کردم، سختی زیادی را متحمل می‌شدم، در گرما و سرما، در برف و باران با کلی وسایل، من با جثه‌ای کوچک، باید چادرم را به دندان می‌کشیدم، تا این که پدرم، عصبانی شد و چادرم را پاره کرد و گفت تو خودت را نمی‌توانی جمع و جور کنی، این چادر ۵ متری دیگر چیست. من نماز را دوست نداشتم، به نظرم نماز کار خسته کننده‌ای بود، به خصوص نماز صبح که واقعاً سخت بود، اما به قول مدیر مدرسه مان، اگر نماز صبحمان قضا شود، باید تمام نمازهای آن روز را دوباره خواند و اساس قبولی نماز ظهر و شب، قبولی نماز صبح است، مهم‌ترین مشکل من با دین از زمانی آغاز شد که عادت ماهانه شدم، در این ایام من درد و سختی بسیاری را تحمل می‌کردم و این مسأله را ظلم در حق زنان می‌دانستم و تفاوت‌های مردان و زنان من را اذیت می‌کرد، این که چرا تمام سختی‌ها برای زنان است و از آن طرف مردان دارای ارج و قرب هستند، ذهن کوچک من این تفاوت‌ها را نمی‌فهمید، از خدا بدم می‌آمد که چرا این همه زجر و سختی برای زن‌ها قرار داده است، نمی‌دانم چه شد که آن همه ترس از خدا و عبادت جایش را به نفرت و بی‌تفاوتی نسبت به نماز و روزه داد، شاید رفتن به دوران راهنمایی و دور شدن از آن مدرسه و مدیر و معلم‌هایش و شاید هم تحولات دوران بلوغ مسبب این امر بودند. تفاوت زن و مرد از همان کودکی من را اذیت می‌کرد، برادرهایم بسیار آزاد بودند، اما من همیشه باید از آن‌ها اطاعت می‌کردم حتی از برادر کوچکم و همیشه حق با آن‌ها بود، وقتی به مادرم اعتراض می‌کردم، می‌گفت خدا سهم زن را نصف مرد کرده و گفته که زن باید همیشه فرمانبردار مرد باشد، حالا این مرد شوهر، پدر و برادر و حتی پسرش است، مادرم خیلی از برادرهایم حساب می‌برد و اعتقاد داشت عقل مردها بهتر کار می‌کند و زن نان‌خور مرد است. ۱۳ سالم بود که خاله‌ام فوت کرد، مادرم اجازه نداد برای مراسم به مسجد بروم و گفت تو ناپاکی برچسب ناپاک بودن، من را خیلی اذیت کرد، ولی من بدون اجازه رفت و در واقع خواستم به دین و خدایی که من را به خاطر یک امر طبیعی ناپاک می‌داند و حق ورود به مسجد نمی‌دهد، دهن کجی کنم. - از دوران دبیرستان خودت بگو.

من تا اواخر دبیرستان یعنی تا حدود ۱۷ سالگی، اعتقاد نظری به دین داشتم، و نماز و روزه خودم را به جا می‌آوردم، اما به نظرم این اعمال کارهای مسخره و خسته کننده‌ای بودند. امام حسین را دوست داشتم و فکر می‌کردم ظاهر مهم نیست، مهم این است که دل پاک باشد.

از دوران دبیرستان، دوست داشتم، شیک باشم و مطابق مد روز لباس بپوشم، اما پدرم اجازه نمی‌داد، در مدرسه هر روز کیف‌هایمان را می‌گشتند تا وسایل آرایش نداشته باشیم، و اگر ما ابروهایمان را اصلاح

می‌کردیم، یک هفته از مدرسه اخراج می‌شدیم، مدیر مدرسه ما مدام می‌گفت: دختری که آرایش کند و ابروهایش را اصلاح کند، قلب امام زمان را ناراحت می‌کند و عاقبت به خیر نمی‌شود و همانند زنان بدکاره است. من از این سخنها بسیار ناراحت می‌شدم و یک بار از روی لج بازی، ابرویم را اصلاح کردم، پدرم را خواستند و من را یک هفته اخراج کردند، مدیر مدرسه در مقابل پدرم، بدترین چیزها را به من نسبت داد و این کار را آغاز فساد دانست و گفت حتماً دوست پسرش از او خواسته است که اصلاح کند و مقنعه‌ام را برداشت تا ببیند که آیا موهایم را هم رنگ کرده‌ام یا نه. خون خونم را می‌خورد، ولی نتوانستم جوابی بدهم و تنها گریه می‌کردم، پدرم در مقابل مدیر شروع به کتک زدن می‌کرد و بعد از آن من حق نداشتم به تلفن نزدیک شوم و تا دو ماه پدر یا مادرم مرا به مدرسه می‌بردند و برمی‌گرداندند. اکثر دوست‌هایم دوست پسر داشتند، اما من از رابطه با پسرها خوشم نمی‌آمد، اما بعد از آن گفتم حالا که به من تهمت زده‌اند و ابرویم را برده‌اند، من هم می‌روم و با پسرها دوست می‌شوم، من از همان دوران دبیرستان، با دوستانم در مورد دین و تبعیض‌هایی که در حق زنان داشته است، صحبت می‌کردیم، احکام اسلام به نظرم بسیار مسخره بود، در هنگام نماز، پایت باید این گونه باشد، در سجده شست پایت باید به زمین برسد، نماز صبح را بلند، نماز ظهر را آرام و غیره و کلی حکم ریز و درشت دیگر فقط برای یک نماز وجود دارد. یا این که اگر در حج، زن و شوهر، دو رکعت نماز نساء را نخوانند، بر همدیگر حرام می‌شوند و فرزندانشان زنازاده می‌شوند. یا این که در دین اسلام، این اعتقاد وجود دارد که به خاطر گناه، ۱۰ بلا سر حوا آمد و به دختران به ارث رسید، ۱- عقلشان نصف است. ۲- عادت ماهانه دارند. ۳- ارشان نصف است. ۴- شهادت دو زن برابر با شهادت یک مرد است. ۵- حق طلاق ندارند. ۶- فرزندانشان از آن‌ها نیست. ۷- باید فرمانبردار مردان باشند. ۸- حق ندارند که جز یک شوهر داشته باشند. ۹- رنج بارداری و زایمان دارند. ۱۰- بدون اجازه‌ی پدر حق ازدواج ندارند. من وقتی می‌دیدم، زنان اطرافم، این ظلم‌ها را پذیرفته‌اند، بسیار ناراحت می‌شدم، مگر زن چه چیزی کمتر از مردان دارد. آیا یک زن تحصیل کرده، با شعور و عاقل، باید از یک مرد بی‌سواد و احمق فرمان‌برداری کند، پس این همه تلاش زنان جهت تحصیلات و پیشرفت برای چیست، در حالی که حتی حق ندارد، شریک زندگی‌اش را انتخاب کند، انسان راحت می‌تواند، دست از نماز و روزه بشوید، اما دست کشیدن از پیامبر و امامان سخت است و عذاب وجدان شدیدی دارد، با هر کلمه بر ضد آنان، احساس می‌کنی، همین الآن سقف روی سرت خراب می‌شود.

- مواضع پدر و مادرت در این دوران تغییری کردند یا بدون تغییر ماندند؟

مواضع پدرم بدتر شد.

بین پدرم از دوران نوجوانی خیلی به من سخت‌گیری می‌کرد، به عنوان مثال، من دوست داشتم شنا یاد بگیرم، دوچرخه سواری کنم، به پارک و کافی شاپ بروم، لباس‌های روشن و مد روز بپوشم، اما پدرم اجازه انجام این کارها را به من نمی‌داد، حتی به خانه‌ی دوستانم بروم و یا با آن‌ها تلفنی صحبت کنم، اما برادرهایم آزاد بودند که تا ساعت ۱۲ شب بیرون از خانه باشند و با دوستانشان به مسافرت بروند و کسی از آن‌ها سوال و جواب نمی‌کرد. پدرم از چند سال پیش، بعد از فوت ناگهانی و دلخراش عمومیم، به سوی دین بازگشت و بسیار مذهبی و متعصب شد، گویی از مرگ و دنیای بعد از مرگ ترسیده بود و می‌خواست با این کار، به خودش آرامش بدهد، بعد از مذهبی شدن پدرم، سخت‌گیری‌های او ۱۰ برابر شد، پدرم تا قبل از آن من را با خودش به پارک و سینما می‌برد و اجازه می‌داد، گاهی با دوستانم به بیرون بروم، اما بعد از مذهبی شدن مفرطش، خیلی من را کنترل می‌کرد و به زور مرا مجبور کرد که چادر سر کنم، من هم تا بالای محله‌مان، چادر سرم می‌کردم و بعد چادرم را در می‌آوردم، البته در دبیرستان ما، تعدادی از دختران بودند و برای این که مدیر و ناظم آن‌ها را کنترل نکنند، چادر سرشان می‌کردند، ولی همین که از مدرسه خارج می‌شدند، چادر را از سرشان برمی‌داشتند و با آرایش و موهای بیرون ریخته به سر قرار با دوست پسرهایشان می‌رفتند. این افراد با توجه به این که توانسته بودند، اعتماد مدیر را به خودشان جلب کنند، راحت وسایل آرایش و سی‌دی‌های غیر مجاز به مدرسه می‌آوردند و کسی کیف آن‌ها را نمی‌گشت، حتی یکی از این دخترها، پدرش سرگرد نیروی انتظامی بود و توانسته بود با یکی از مأموران نیروی انتظامی که در هنگام تعطیلی دبیرستان، جلوی دبیرستان گشت می‌دادند، دوست شود و او برایش سی‌دی‌هایی که از دیگران جلب کرده بودند، می‌آورد و او هم آن‌ها را بین بچه‌ها تقسیم می‌کرد. تا این که آخر مدیر مدرسه فهمید و او را اخراج کرد، بعد از مدتی هم مأموران گشت ارشاد او را با یک پسر گرفتند و به دلیل برقراری رابطه نامشروع، به زندان افتاد. پدرم حتی اجازه‌ی رفتن به عروسی را هم به من نمی‌داد و می‌گفت زنان و دختران، همکاران شیطان هستند و اگر آن‌ها را کنترل نکنیم، اطرافیان خود را نیز به کفر و فساد می‌کشند. یا از پیامبر حدیث نقل می‌کرد، که من بعد از خودم مصیبتی فاجعه‌آورتر از زن برای مرد به جای نگذاشته‌ام، یا مهم‌ترین سلاح شیطان، وجود زن‌ها است و باید دختر را زود شوهر داد تا با گنااهش باعث خشم خداوند نسبت به والدین نشود و بهترین مسجد زن‌ها، کنج خانه آن‌ها است و زنان باید چون بردگان و کنیزان فرمان‌بردار مردان باشند. یا این که امام علی می‌گوید: زن‌ها ناقص ایمان، ناقص بخت و ناقص خرد هستند. شهوت را ده جزء کرده‌اند که نه جزء آن را به زن‌ها و یک جزء آن را به مردان داده‌اند.

کلی وساطت دوست و آشنا، به شرط این که چادر سر کنم، با هیچ یک از پسران دانشگاه، ولو در حد یک کلمه حرف نزنم و تنها در دانشگاه های تهران قبول شوم، اجازه داد، تا من در کنکور شرکت کنم، حالا هم که در کرج قبول شده‌ام، اجازه نداده است که در خوابگاه بمانم و هر روز باید این راه طولانی را بروم و بیایم، چون پدرم معتقد است در خوابگاه، دخترها از راه بدر می‌شوند.

- با ورود به دانشگاه، افکار شما تغییرات دیگری به خودش دید؟

من در دانشگاه، از طریق دوستانم و مطالعه و بحث‌های بعضی از استادان، با ابعاد بیشتری از اسلام و ظلمی که در حق زنان کرده است، آشنا شدم، البته دانشگاه برای من فرصت خوبی بود که از قید و بندهای پدرم تا حدودی آزاد شوم و حتی با پسرها رابطه برقرار کنم و با آن‌ها مانند دو انسان عاقل، دوست شوم. یکی از دوست پسرهایم دین و خدا را قبول نداشت، و در این زمینه مطالعات زیادی کرده بود، او به من کمک می‌کرد تا با دین اسلام و خرافات و دروغ‌های موجود در آن، بیشتر آشنا شوم، بعد از مطالعه کتاب‌ها فهمیدم که پیامبران، هزار و یک صفت به خدا نسبت داده‌اند و مردم نیز آن را قبول کرده‌اند، و به رحمان، رحیم، بصیر و... بودن خدا معتقد شده‌اند، اما هیچ یک از پیامبران نگفته‌اند که چرا این خدا، با صفت‌هایی که دارد، در مقابل مصیبت‌هایی که بر سر بندگان عزیز و خلیفه‌های برگزیده‌اش می‌آورد، کمترین نشانه‌ای از نظارت او بر خیر و شر امور دیده نمی‌شود.

- عمده‌ترین دلایلی که سبب فاصله گرفتن بیشتر شما از اسلام شد، چه مواردی بودند؟

در گذشته‌ها، گردن‌کشان‌ی که به وجود خدا اعتقاد نداشتند، هر چه می‌خواستند، انجام می‌دادند و مردم نیز باورشان این بود که آن‌ها به دلیل به اعتقادی به خدا و مذهب چنین کارهایی می‌کنند و منتظر بودند، که خدا دیر یا زود، جزای اعمال خلاف آن‌ها را بدهد، اما با شگفتی می‌دیدند که هیچ یک از آن‌ها، به خشم الهی گرفتار نمی‌شوند، و همگی با خیال راحت، می‌کشند، می‌دزدند و به عمر طبیعی نیز می‌میرند. انگار نه انگار که در این میان خدایی وجود دارد، که عدالت از صفات مشخصه اوست، این روزها هم که به جای خدانشناسان و بی‌دین‌های دیروز، در کشور ما، عده‌ای ظاهراً خداپرست به حکومت رسیده‌اند و همان کارهایی را می‌کنند که خدانشناسان دیروز می‌کردند و مردم هم با تعجب می‌پرسند، این دیگر چگونه خدایی است؟ اصلاً چنین خدایی به چه درد می‌خورد، و آیا فکری به حال درد و رنج انسان‌ها خواهد کرد؟ خرافات بسیار نیز که به اسم دین و حقیقت به خورد مردم می‌دهند. مثلاً در مورد تولد پیامبر می‌گویند: وقتی که از مادر متولد شد، ختنه شده بود، همان زمان الله اکبر گفت، در ماه اول چهار دست و پا راه می‌رفت، ماه دوم می‌ایستاد، ماه سوم راه می‌رفت، ماه چهارم می‌دوید و ماه نهم تیری انداخت، آیا ممکن است چنین چیزی رخ داده باشد و تمام ساکنان مکه از آن اطلاع پیدا

نکرده باشند و در مقابل محمد به خاک نرفتند، یا قضیه معراج که غیر قابل باور است، محمد می‌گوید: در معراج خدا به من گفت، امت باید روزی ۵۰ بار نماز بخواند، در هنگام بازگشت محمد می‌گفت، ۵۰ بار زیاد است، به خدا گفت کمتر کند، آخر محمد آن قدر با خدا چانه زد که ۵۰ بار به ۵ بار تقلیل یافت. مگر می‌توان حکم خدا را با چانه زدن تغییر داد. یا خرافاتی مانند این که با تولد محمد، آتشکده فارس خاموش شد، ایوان مداین ترک برداشت، دریاچه‌ی ساوه خشک شد، اگر خداوند قادر می‌خواست، تولد محمد را حادثه‌ی بزرگ جلوه دهد، چرا بت‌های کعبه را نشکست تا عبرتی برای قریش باشد.

تحت تأثیر عقیده، خرد و ادراک آدمی از کار می‌افتد، به عبارت دیگر، عقایدی که از کودکی به شخص تلقین شده و زمینه اندیشه‌های او قرار می‌گیرد و آن وقت می‌خواهد، همه حقایقی را که به آن معتقد است بر روی تلقین که هیچ منبع عقلانی ندارد، منطبق سازد، حتی دانشمندان نیز به جز عده‌ای انگشت شمار، به این درد دچار هستند و نمی‌توانند قوه ادراک خود را به کار اندازند و اگر هم بتوانند آن را به کار بیاندازند، برای تأیید عقاید تلقینی خودشان است، بشری که وجه امتیازش قوه ادراک است و با قوه ادراک مسایل ریاضی و منطقی را حل می‌کند، در امور عقیدتی و دینی پا روی عقل خود می‌گذارد، قرآن می‌گوید، روز قیامت از هیچ کس شفاعت پذیرفته نمی‌شود، ولی دین می‌گوید، پیامبر و به خصوص ائمه، شفیع دوست‌داران خود هستند، بت پرستان نیز خدا را قبول دارند، ولی بت‌ها را واسطه می‌دانند، فرض یک مسلمان که ائمه و پیامبر را واسطه می‌کند، با یک بت پرست، در چیست. شیعیان هم که گناه پاک کن دارند، بنابراین از گناه کردن چه باکی دارند؟ آن‌ها می‌توانند صد گناه کنند و یک دفعه در پای منبر روضه‌خوان اشک ریخته، همه گناهان خود را بشویند و پاک شوند، زایر وقتی از حرم خارج می‌شود، مانند کسی است که تازه از مادر زاییده شده است و حتی می‌گویند هر زایری که زیارت خود را به انجام رسانید، اگر در خود گناهی فرض کند، در صفت نسبت خودش شک کند، دین‌داران نیز در سایه‌ی عقیده‌هایی که دارند، از یک طرف خود را آزاد می‌شمارند که دروغ بگویند، رشوه بدهند، رشوه بگیرند، گران فروشی کنند، دزدی کنند، چهار تا چهار تا صیغه کنند و لذت ببرند، یا با انواع کلاه‌های شرعی، از زیر بار خمس، زکات و مالیات فرار کنند، رباخواری کنند، مردم را به خاک سیاه نشانند، هزار کوخ خراب کنند تا کاخی برای خودشان بسازند و هر روز به قول خودشان به خاطر ایمان بر مالشان افزوده شود، از طرف دیگر بهشت را برای خود بیمه کرده‌اند و دل-هایشان قرص است که در آن دنیا با ثواب زیارت و روضه‌خوانی یک‌سره به بهشت خواهند رفت و گناهی را که کرده‌اند، خدا به گردن سنی‌ها بار خواهد کرد، بدتر از همه این که غیر از خودشان،

دیگران را بی‌دین و لامذهب می‌شناسند و همیشه زبانشان به ریشخند آنان باز است، چهار نفر که دور هم جمع می‌شوند، صحبت‌شان این است که مردم بی‌دین شده‌اند، لامذهب شده‌اند، این مذهب برای آن‌ها بسیار سودمند است، مذهب نیست، کیمیاست، مجالس روضه‌خوانی می‌گیرند، و مداحان و آخوندها در آن تا جایی که می‌توانند، دروغ می‌گویند چه معجزات که به یک کودک ۶ ماهه نسبت نمی‌دهند، حتی می‌گویند، حرف می‌زده است، یک کودک سه ساله را بی‌بی و شفیع خود می‌خوانند، مداحان هم که نان پر روغنی گیر آورده‌اند و هر روز تعدادشان و سبک‌های عجیب‌غریبشان افزوده می‌شود، هر کس بیشتر دروغ بگوید و بیشتر مظلوم‌نمایی کند و اشک مردم را در آورد، محبوب‌تر است، حالا هم که قلاده به گردن می‌بندند و صدای سگ در می‌آورند و می‌گویند ما سگ زینیم یا ما زینب‌اللهی هستیم و هزار کفر دیگر، یا یک عده هم برای جلب توجه جوانان، آهنگ‌ها و ترانه‌های لس‌آنجلسی را برداشته‌اند و براساس آنان نوحه‌خوانی می‌کنند، لخت می‌شوند، آن قدر سینه می‌زنند که از پشت‌شان خون راه بیفتد، گل به سرشان می‌مالند، قمه زنی می‌کنند، وقتی نذر می‌کنند، اگر فرزندشان بهبود یابد یا اگر بچه‌دار شوند، سر آن طفل معصوم را با یک قمه زخمی می‌کنند و خون راه می‌اندازند.

- در مورد خرافاتی که با دین همراه شده‌اند، نقدی داشتی؟

بله. به نظر من سفره‌های مذهبی یک خرافه بزرگ است و البته وسیله‌ای برای خودنمایی و تفاخر شده است. مردم از گرسنگی می‌میرند، آن وقت این‌ها یک سفره امام زمان می‌اندازند که حداقل ۱۲ نوع غذا و مخلفات در آن وجود دارد، حتی از قبل این سفره‌ها، مشاغلی نیز ایجاد شده است و کسانی هستند که در چیدن انواع سفره‌های مذهبی از ابوالفضل، رقیه، امام حسن، امام زمان گرفته تا بی‌بی سه‌شنبه، تبحر دارند و چه خرج‌ها که صرف طراحی و تزئینات و غذاهای این سفره‌ها نمی‌شود، قبل از آن هم خانم‌ها به آرایشگاه می‌روند و با بهترین لباس و آرایش بر سر سفره می‌نشینند و دعا می‌خوانند و بعد غیبت می‌کنند. دعاها و طلسم‌ها زیادی در بین مذهبی‌ها رواج دارد و به وسیله‌ی آن‌ها چه خانواده‌ها که از هم پاشیده نشده است.

- نظرت درباره مسوولان حکومتی چه هست؟

حکومت اسلامی ایران نیز باعث رونق بیشتر دکان مداحان، آخوندها، روضه‌خوان‌ها، دعانویسان و رمالان شده است. از تمام کشورها و حکومت‌ها بدگویی می‌کنند و مردم آن‌ها را یک مشت انسان بدبخت می‌دانند که به دست نامسلمان‌ها و از خدا بی‌خبران اسیر هستند، اما خوش به حال مردم ایران که در کشور اسلامی زندگی می‌کنند، تمام مشکلات را ناشی از توطئه‌های دشمن و به خصوص آمریکا می‌دانند، برای انرژی هسته‌ای که نمی‌داند به چه دردی می‌خورد، ایران این همه تحریم شده است و

بسیاری از کارخانه‌ها و صاحبان صنایع دچار مشکل شده‌اند و مردم به گدایی افتاده‌اند، آن وقت مسوولان نظام می‌گویند، تحریم‌ها هیچ تأثیری ندارد و هر چقدر دلتان می‌خواهد، تحریم کنید، مردم از فقر و نداری به هزار فساد و خواری تن می‌دهند، در سیستان و بلوچستان برای پول، دخترانشان را می‌فروشند، در شهرهای مرزی، مردم امنیت ندارند، مسجد سلیمان، روی گاز خوابیده است، اما گاز شهری ندارد، شهرهای جنوبی کشور حتی آب شیرین ندارند، بی‌کاری و فساد کشور را نابود کرده است، آن وقت این حکومت برای خود شیرینی و استوار کردن پایه‌های حکومت خودشان، بیت‌المال مردم را بین کشورهای دیگر بذل و بخشش می‌کند.

مسوولان پول مردم را یا می‌ریزد در شکم افغانستان، عراق و سوریه، یا در شکم روسیه و چین که در سازمان ملل علیه ایران رأی ندهند، می‌رود، کشورهایی را در روی نقشه کشف می‌کند و با آن‌ها که ۱۰ هزار نفر هم جمعیت ندارند، علیه آمریکا متحد می‌شود و بودجه‌ی مملکتشان را تقبل می‌کند. مسوولان برای خاطر فلسطینی‌ها که در قضیه جزایر سه‌گانه، از امارات حمایت کرده‌اند و از طرفداران حکومت وهابی عربستان هستند که معتقد است، اگر کسی سه شیعه را بکشد، بهشت بر او واجب است، بسیاری از کشورهای جهان را با خود دشمن کرده است. مسوولان حرف از ساده زیستی و قناعت می‌زنند، بعد هر روز یک کنفرانس بین‌المللی می‌گذارند و کلی بودجه مملکت را خرج یک مشت خارجی بی‌سر و پا می‌کنند. هر روز بر مساحت خانه‌ها و برج‌هایشان افزوده می‌شود، سفرهای خارج و پول‌هایشان هم در بانک‌های خارجی که از شمارش خارج است، در تجمل و اشرافیت، دست شاه را بسته‌اند. مسوولان برای بقای حکومت خودشان، حتی حاضرند، اسلام و احکام اسلام که به برکت آن به نان و نوایی رسیده‌اند را فدا کنند، آن‌ها برای قدرت، هر روز زیر پای همدیگر را خالی می‌کنند، و مردم هم به امان خدا رها شده‌اند. کشور را مانند ارث پدری خودشان می‌دانند که از شیرمادر برایشان حلال تر است و آن را بین خود و اطرافیان خودشان تقسیم کرده‌اند و به این ترتیب هم دنیا و هم آخرت مردم را از آن‌ها گرفته‌اند، یک عده مگسان دور شیرینی هم دور خود جمع کرده‌اند که همین عده ریشه‌ی آن‌ها را خواهند زد. مسوولان هر روز سخت‌گیری‌های خود را بر جوانان افزایش می‌دهند، گشت ارشاد می‌گذارند، برای یک چکمه که به قول خودشان عامل خودنمایی است، دختران مردم را به زندان می‌اندازند، نه کاری برای جوانان ایجاد می‌کنند، نه تفریحی، چه کسی جواب‌گوی نیازهای جنسی و روانی جوانان است. خود آن‌ها هر روز بر تعداد صیغه‌های خودشان می‌افزایند و از طرف دیگر، اگر یک دختر و یک پسر در حال صحبت با همدیگر باشند و تنها دو دوست ساده باشند، از سوی آن‌ها به بدترین کارها متهم می‌شوند و حکم شلاق به آن‌ها می‌دهند، تا زمانی که به مردم برای انتخابات،

راهپیمایی ۲۲ بهمن و غیره نیاز دارند، مردم خوب هستند و مسوولان خدمت‌گزار آنان هستند، اما بعد از آن، مردم فراموش می‌شوند، مسوولان با افسانه ظهور امام زمان هم مردم را سرکار گذاشته‌اند، آن‌ها خودشان را نایب برحق امام زمان می‌دانند. حالا به چه دلیلی، خدا می‌داند، مخالفان خود را به راحتی تکفیر می‌کنند و از زندگی ساقط می‌کنند، اگر ببینند کسی، حتی از دوستان خودشان، برایشان مزاحمت ایجاد می‌کند، برایش پاپوش می‌دوزند و سرش را زیر آب می‌کنند، آمار فقرا روز به روز بیشتر می‌شود، فاصله‌ی طبقاتی غوغا می‌کند و مسوولان مدام حرف از عدالت و دفاع از مستضعفین می‌زنند، آخوندها نیز که هر روز با یک کشف جدید مردم را سرکار می‌گذارند، تعداد وفات ائمه و پیامبر کم است، می‌روند، می‌گردند و تاریخ وفات‌ام‌البنین، جعفر طیار، محسن، رقیه، نرجس خاتون و غیره را می‌یابند و مراسم برگزاری می‌کنند، یک روز، روز ساخته شدن کعبه، یک روز روز بالا آمدن کعبه از آب در هنگام خلقت، یک روز، روز عرفه و هزار مناسبت دیگر.

- نظرت راجع به رهبری و ولایت فقیه چه هست؟

رهبر را ولی فقیه و نماینده امام زمان می‌دانند، امام زمان نیز که امام و نماینده خدا بر روی زمین است، پس سخنان رهبر حکم سخنان خدا را دارد و واجب‌الاطاعه است و رهبر در هر زمینه حق دارد که فتوا بدهد و اظهار نظر کند. مسوولان کشور نیز منتخبان او هستند، پس آن‌ها نیز واجب‌الاطاعت هستند، حتی کسی حق بدگویی از بخشدار روستایشان را ندارد، چون او نیز از طریق سلسله مراتب از سوی رهبر انتخاب شده است.

مراجع تقلید نیز به جای این که نان‌خور اسلام باشند، نان‌خور این حکومت هستند و هر روز یک فضیلت جدید بر فضیلت‌های رهبری افزایند.

- تحلیل نهایی شما از مقوله دین چیست؟

سبب اصلی وجود خدا در گذشته، ترس از نیروهای سرکش طبیعت است، هنگامی که بشر اولیه، خود را در برابر نیروهای ویرانگر طبیعی، ناتوان دید، برای رهایی از چنگ آن‌ها، نطفه یک موجود توانای فراانسانی را در زهدان اجتماع باور کرد و فرآورده آن خدایان و آنگاه خدای یکتا شده. ما افراد بشر در خود فریبی و نگه‌داری از اندیشه‌ها و باورهایی که فرهنگ خانوادگی و محیطی در ذهنیت ناخودآگاه ما جاسازی کرده است، بسیار سخت‌کوش و پا برجا هستیم، اما من امروز هیچ خرافه‌ای را در ذهنم جای نمی‌دهم، البته پدرم هم تا حدودی به تغییر روش من پی برده است، ولی دیگر نمی‌تواند نه با سخت‌گیری‌هایش و نه حرف‌های غیرمنطقی و خرافی‌اش، افکار من را تغییر دهد، او می‌تواند، جسم من را اسیر کند، ولی روحم را نمی‌تواند به بند بکشد.

۰۹ واکنش‌های عاطفی: پس از فوت پدرم، نفرت شدیدی از حکومت اسلامی ایران پیدا کردم.

مصاحبه با زهرا، ۲۳ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه دین شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی‌ت تا الآن بده.

من در مشهد و در یک خانواده نسبتاً مذهبی به دنیا آمدم، مادرم واجبات را رعایت می‌کرد، اما پدرم چندان پایبند به نماز و روزه نبود، البته پدرم، قبل از انقلاب، عضو نهضت آزادی بود و به خاطر یک جزوه‌ی ضد رژیم پهلوی، سه ماه به زندان افتاده بود، بعد از انقلاب نیز تا زمانی که دولت موقت بر سرکار بود، پدرم مسوول زندان‌های مشهد بود. بعد از آن، از کار برکنار شد و به مرور زمان، از انقلاب و رژیم جمهوری زده شد و به دلیل حرف‌ها و عملکردش، از تمام مناسبت دولتی برکنار شد و همراه با شوهر خاله‌ام، یک رستوران تأسیس کرد، پدرم چند سال بعد به علت بیماری قلبی، تن به جراحی داد، اما در حین جراحی فوت کرد. پدرم از زاویه‌ی دید نهضت آزادی، بازرگان و شریعتی با دین آشنا شده بود و به آن گرویده بود، اما بعد از انقلاب متوجه شد آن دینی که آن قدر سنگش را به سینه می‌زد، راه به جایی نبرده است و محدودیت‌های بسیاری ایجاد کرده است، در گذر زمان، پدرم دین اسلام را مترادف جمهوری اسلامی دانست و تمام رفتارهای جمهوری اسلامی را از چشم اسلامی می‌دید، او به این نتیجه رسیده بود، اسلام واقعی همین اسلام سخت‌گیر و متحجر است، نه آن اسلامی که بازرگان و شریعتی می‌گفتند، او کم‌کم از دین فاصله گرفت و تنها خدا را قبول داشت. من هم در این جو خانوادگی، بزرگ شدم و رشد کردم.

من در دوران ابتدایی با خدا و دین معتقد بودم و نماز و روزه‌ام را به جا می‌آوردم. حرف‌های معلم‌هایم در مورد خوبی دین اسلام، روی من تأثیر زیادی داشت، من حرف‌های پدرم را درک نمی‌کردم و همیشه دعا می‌کردم که خدا پدرم را به راه راست هدایت کند، در دوران راهنمایی، من در یک مدرسه غیر انتفاعی درس می‌خواندم و در این مدرسه، درس اولویت اول و آخر بود. مدیر مدرسه دل خوشی از جمهوری اسلامی نداشت، او از خانواده‌های اصیل و ثروتمند بود که بعد از انقلاب، به ناحق بسیاری از اموالشان غصب شده بود، البته به خدا و پیامبر اعتقاد داشت، اما اعتقادش شخصی بود و سعی نمی‌کرد ما را به دین هدایت کند، با توجه به دور شدن از معلم‌های دوران ابتدایی و عدم تشویق به نماز و روزه، اعتقادات عملی من کم شده بود. من با دوستانی آشنا شده بودم که از خانواده‌های تحصیل کرده بودند

و دین را مانع پیشرفت جامعه و انسان می‌دانستند. هنگامی که پدرم فوت کرد، نفرت شدیدی از حکومت اسلامی ایران پیدا کردم، اگر آن همه فشار به پدرم وارد نمی‌شد، او را از کار و تمام مناسب دولتی‌اش اخراج نمی‌کردند و برایش پرونده سازی نمی‌کردند، شاید پدرم به بیماری قلبی مبتلا نمی‌شد، پدرم بعد از انقلاب دچار مشکلات زیادی شد، او را کاملاً بایکوت کرده بودند او به هر جا می‌رفت، به در بسته می‌خورد. پدرم بعد از انقلاب به دلیل پرونده‌سازی که برایش کرده بودند، حدود ۶ ماه به زندان افتاد، ولی بعداً بی‌گناهی او اثبات شد. پدرم می‌گفت، حاضرم ۱۰ سال در زندان‌های قبل از انقلاب بمانم، اما یک روز در زندان‌های جمهوری اسلامی نمانم. شکنجه، بی‌احترامی، زجر روانی و جسمی، شست و شوی مغزی و هزار کار دیگر در این زندان‌ها اتفاق می‌افتد. مثلاً قبل از انقلاب، مهندس بازرگان، چند بار به زندان افتاد، اما بعد راحت به سرکارش در دانشگاه باز می‌گشت، اما بعد از انقلاب، اگر کسی به دلیل جرم سیاسی به زندان بیافتد، تا آخر عمر حق بازگشت به کار و مناسب دولتی را ندارد و خانواده‌اش نیز بسیار به رنج و سختی می‌افتند. پدرم تنها به این دلیل که در زمان بعد از عزل آقای منتظری، چند روزی میزبان او در مشهد بود، دچار مشکلات زیادی شد، یا به دلیل این که به آقای بنی‌صدر رأی داده بود و برای او تبلیغ کرده بود، چون فکر می‌کرد این شخص مورد تأیید امام خمینی است، بعد از عزل بنی‌صدر، این مسأله را بهانه قرار دادند و او را از معاونت اداره‌اش، عزل کردند. من در دوران دبیرستان، بیشتر با عملکرد جمهوری اسلامی آشنا شدم، و از آن بیشتر متنفر شدم، من دوستانی داشتم که دین و خدا را قبول نداشتند و معتقد بودند که دین و خدا، خرافاتی هستند که یک عده فرصت‌طلب در طول زمان آن را خلق کرده و آن را دست‌آویزی برای منافع خود قرار داده‌اند. دوران بلوغ، برای من اوج دوران تمایل به ارتباط با جنس مخالف بود. خانواده‌ام، به خصوص مادرم، به شدت مخالف ارتباط من با جنس مخالف بود، اما من دید بدی نسبت به این نوع روابط نداشتم، دوستانم در روابطشان زیاد پایبند اصول اخلاقی نبودند، البته خانواده‌هایشان نیز مشکلی با این نوع روابط نداشتند، دوستانم راحت، دوست پسرهایشان را به میهمانی‌ها و خانه خودشان دعوت می‌کردند و با آن‌ها به مسافرت می‌رفتند، در این سن، حساسیت فرد روی جنسیت خودش، زیاد می‌شود، من نیز روی جنسیت خودم حساس بودم و فشارهایی را که مادرم در ارتباط با سر و وضع ظاهری و روابطم به من وارد می‌کرد، ناشی از دین اسلام می‌دانستم، زیرا خانواده دوستانم که مذهبی نبودند، چنین فشارهایی را بر روی آن‌ها وارد نمی‌کردند و آن‌ها از حقوق برابری با برادرانشان، برخوردار بودند، مثلاً لازم نبود، سر ساعت ۸ خانه باشند، موهایشان را بیرون نگذارند، آرایش نکنند، با پسرها رابطه نداشته باشند و هزار محدودیت دیگر.

- تحلیل شما نسبت به دین همان تحلیل عاطفی باقی ماند یا با شناخت و مطالعه هم توام شد؟

بله، با مطالعه هم توأم شد. من مطالعات وسیعی در زمینه‌ی ادبیات داشتیم، کتاب‌های ادبی که مطالعه می‌کردم و دارای سطح بالایی بودند، اکثراً متعلق به نویسندگانی بودند که دین را قبول نداشتند، مانند صادق هدایت، چوبک، علوی، گلشیری و غیره، در این نوع کتاب‌ها، هم اطلاعات خوب و عمیقی وجود داشت و هم اندیشه‌های غیر دینی نویسنده‌اش، تبیین می‌شد، من از آزادی که پسرها در جامعه داشتند، ناراحت بودم و خواستار حداقل نصف این حقوق و آزادی‌ها بودم، اما مشکل از جای دیگر بود، دین اسلام، زن را مثل مرد حساب نکرده بود و یک دهم حقوق مرد را هم به زن نداده بود، دوستان پسر، حتی خدا را هم قبول نداشتند و معتقد بودند، هیچ انسان متفکر و روشنفکری خدا را قبول ندارد، چه رسد به دین، امروز دیگر، روزگار دین‌دار بودن نیست و باید همپای دنیا پیش رفت، جزوه‌ها و کتاب‌هایی از شجاع‌الدین شفا و علیرضا نوری‌زاد از طریق دوستانم، به دستم می‌رسید و من آن‌ها را مطالعه می‌کردم، نثر عالی و دلایل منطقی و بدون جبهه‌گیری و توهین این کتاب‌ها، من را تحت تأثیر قرار می‌داد، سن نوجوانی نیز سن تأثیر پذیری است، من دلایل در مورد رد دین را راحت‌تر می‌توانستم بپذیرم، تا در مورد خدا، هر کاری می‌کردم، در درونم خدایی محکم داشت، دوستانم ساعت‌ها با من بحث می‌کردند، تا شاید دست از خدا بشویم و خدا را به عنوان یک خرافه قبول کنم، اما من نمی‌توانستم، انگار وجودم را با خدا سرشته بودند، دست برداشتن از خدا، به مثابه دست شستن از زندگی و امید در من به شمار می‌رفت، خدا حامی من در تمام لحظه‌هایی بود که نزدیک‌ترین دوستانم نیز نمی‌توانستند به دادم برسند. او شونده خوب درد و دل‌هایم بود. با مطالعه و بحث با دوستانم، دیگر حنای دین برایم رنگی نداشت. دو کینز می‌گوید: مذهب در پایه و درون فرهنگ بشر جوانه می‌زند، اگر از ورود دین به فرهنگ بشر جلوگیری شود، تخم مذهب، خشک خواهد شد. دلیل این که عقیده به وجود خداوند و سایر عوامل وابسته به آن، این قدر آسان در فرهنگ بشر رشد کرده و تاکنون زنده، پویا و پایدار مانده، آن است که نظریه‌پردازان دین، به افراد بشر وانمود کرده‌اند که پاسخ چیستان‌های وابسته به عوامل غایت‌شناسی، مانند نظریه آفرینش، هدف زندگی و زندگی پس از مرگ و همانند آن‌ها که پیوسته مغزشان را اشغال کرده، تنها در دین و ایمان به وجود خدا و سایر عوامل متافیزیکی، می‌توان یافت. این هنرمندانی که روحانی، شیخ، زاهد و پیامبر نام گرفته‌اند، کوشیده‌اند نارضایتی‌ها و دردهای افراد بشر را در این زندگی به وسیله ایمان به خدا و سایر عوامل متافیزیکی آرام کنند و به آنان مژده دهند که هرگاه به خدا ایمان بیاورند و به آموزش‌های آن‌ها که میانجی بین خدا و بشر هستند، عمل کنند، در این دنیا زندگی پیروزمندانه‌ای داشته و در آن دنیا رستگار خواهند شد.

- درباره خرافات چگونه می‌اندیشید؟

وجه تشابه تمام ادیان تقدس است، تقدس یک عامل ذهنی و غیر فیزیکی و یک نیروی نادیدنی است که در توهمات غیر منطقی و نابخردانه افراد بشر، تولید می‌شود، خرافات به اضافه تقدس عبارت است از مذهب و مذهب منهای تقدس عبارت است از خرافات. تقدس یک برجسب موهوم است که ما افراد بشر به سایر افراد، مکان‌ها و یا اشیاء نسبت می‌دهیم، یک فرد مسلمان که به طور متوسط هفتاد سال در این دنیا زندگی می‌کند، در حدود ۲ سال از عمرش را صرف برگزاری نماز صرف می‌کند، که یک آیین خرافی است، چرا که محمد حدود نیمه شب خانه را ترک می‌کند و بعد از چند ساعت به آنجا باز می‌گردد و می‌گوید با حیوانی به نام براق که کوچک‌تر از قاطر و بزرگ‌تر از الاغ بوده به وسیله جبرئیل به آسمان برده شده و در آسمان هفتم با خدا ملاقات کرده است و خدا به او دستور داده است که مسلمانان باید روزی ۵۰ بار نماز بخوانند، سپس او به توصیه موسی ۵ بار به آسمان هفتم بازگشت کرده و با خدا آن قدر چانه زده است تا شمار مرتبه‌های نمازگزاران مسلمانان را به ۵ مرتبه در روز کاهش داده است. این داستان که حتی یک کودک نیز نمی‌تواند آن را بپذیرد، سبب شده که فرد مسلمان مدت قابل توجهی از عمرش را صرف این مراسم کند، نکته جالب این است که یک فرد مسلمان این باورهای خرافی را از پدر و مادرش با بسته‌بندی ویژه‌ای که برجسب مقدس به آن خورده است، تحویل می‌گیرد و بدون آن که درصدد کشف اصالت درون‌مایه آن بسته برآید، آن را به همان ترتیب به نسل‌های بعدی خودش تحویل می‌دهد.

- درباره احکام جنسیتی اسلام چه نظری دارید؟

در اسلام، زن برای آن آفریده شده است که مرد با او جفت‌گیری کند و محمد پیامبر این دین، زن را هم ردیف کالا و در خطبه حجه‌الوداع حیوان خوانده است. پیامبر در خطابه حجه‌الوداع می‌گوید: الله به شما اجازه داده است، زن‌های خود را در اتاق‌های جداگانه زندانی کنید و آن‌ها را کتک بزنید، ولی نه تا آن اندازه شدید که کتک خوردن به مرگ آن‌ها بیانجامد، هرگاه آن‌ها از کاری که سبب شده است، شما به آن‌ها کتک بزنید، دست برداشتند، حق دارند از شما درخواست غذا و پوشاک کنند، با زن‌های خود مدارا کنید، زیرا آن‌ها در حکم حیوانات خانگی شما بوده و از خود هیچ چیز ندارند. الله بهره‌برداری از بدن آن‌ها را برای شما مشروع و مجاز برشمرده است.

دین اسلام، شاید احکامی داشته باشد که عقلانی و درست هستند، اما رویکردش به جنس زن، یک رویکرد مردانه و زن‌ستیز است که باعث زدگی بسیاری از زنان و دختران نسل جدید، از دین اسلام می‌شود، زیرا نسل زنان امروز دیگر نمی‌توانند، مانند مادران خود زندگی کنند، آنان می‌خواهند از

حقوق برابر با مردان برخوردار باشند و برای دست یافتن به آن می‌جنگند و به تمام قید و بندهایی که دین و خرافات و عرف برای آنان ایجاد کرده است، پشت پا می‌زنند.

- این زن ستیزی ردی در قرآن هم دارد؟

بله. در قرآن هم به کرات آمده است. به عنوان مثال، آیه ۲۴ سوره نساء می‌گوید: زن‌هایی که در نبردها دستگیر می‌کنید، ولو آن که شوهر داشته باشند، دارایی بی‌چون و چرای شما به شمار می‌روند. اگر تمام افراد بشر آزاد آفریده شده‌اند، پس چگونه است که زن برده آفریده شده است و باید پیرو و دنباله روی اندیشه‌های مردان باشد. محمد که پیامبر و پدید آورنده‌ی چند زنی بود و برابری و دادگری مرد بین زنان را در آیه قید کرد، خود نتوانست به آن شرایط جامه عمل بپوشاند. تمامی شرح حال نویسان او نوشته‌اند که او پیوسته عایشه را بر دیگر همسرانش ترجیح می‌داد و بیشتر اوقات خود را با او می‌گذرانید، علی بن ابی‌طالب آن قدر زن داشت، که از همخوابگی علی با آن‌ها مدت‌ها می‌گذشت و از این رو علی بیشتر آن‌ها را نمی‌شناخت، یا حسن بن علی آن قدر زن می‌گرفت و طلاق می‌داد که علی به مردم گفته بود، به او زن ندهید، بر اساس آیه ۵۰ سوره احزاب، محمد حتی از محدودیت حداکثر چهار زنی آزاد شده است و می‌تواند زنان متعدد و آن هم بدون قید و شرط بگیرد، آیه ۷۲ سوره نحل و آیه ۱۱ سوره شوری، زن را موجودی که برابر با مرد باشد، نمی‌دانند و می‌گویند، همان‌گونه که الله برای حیوانات نر حیوانات ماده‌ای آفرید تا حیوانات نر با آن‌ها جفت‌گیری کنند، همان‌گونه نیز برای مردان موجودات ماده‌ای از نوع خودشان آفرید، تا مردها با آن‌ها جفت‌گیری کنند و زنان باید فرمان‌بردار مردان باشند، یا آیه ۲۸۲ سوره بقره که گواهی یک مرد را برابر گواهی دو زن می‌داند و آیه ۱۱ سوره نساء ارث مردان را دو برابر زنان می‌داند، و آیه ۳۰ سوره معارج، استفاده از زن‌های برده را به گونه‌ای نامحدود برای مالکانشان مجاز برشمرده است یا آیه ۷۵ سوره نحل، مرد آزاد را بالا از بنده زر خرید می‌داند و آیه ۲۸ سوره روم، غلامان و کنیزان را پست‌تر از مردان و زنان آزاد می‌داند، یا خدا در آیه ۴ سوره محمد، دستور برده‌گیری و کشت و کشتار غیر مسلمانان را می‌دهد: شما مؤمنان هنگامی که با کافران روبه‌رو می‌شوید، باید گردن آن‌ها را بزنید و با خون‌ریزی بسیار دشمنان را از پای در آورید و پس از آن اسیران جنگ را محکم به بند کشید تا بعد یا آن‌ها را آزاد کنید یا به فروش برسانید تا جنگ پایان پذیرد و همه ایمان آورند. در حالی که آیه‌های بالا بدون هیچ تردید و ابهامی آشکارا می‌گویند، خدا بین بشر تبعیض و تفاوت قایل می‌شود و موضوع تساوی و برابری زن و مرد در اسلام، افسانه‌ای بیش نیست. دینی که برده‌داری را به رسمیت می‌شناسد، هیچ‌گاه نمی‌تواند دم از مساوات و برابری بزند، یا تمام آیاتی که در مورد بهشت است، لذت‌های رؤیایی برای مردان قایل شده است و در تمام قرآن حتی

یک واژه نیز نمی‌توان یافت که در بهشت برای زنان مؤمن پاداش و مزیتی در نظر گرفته شده است یا امام صادق می‌گوید: به درستی که زن وسیله‌ی خوشی و بازیچه‌ی مرد است، یا محمد می‌گوید: من بعد از خود هیچ مصیبی، فاجعه‌آورتر از زن برای مرد به جای نگذاشته‌ام، یا این که اگر قرار بود، دستور دهم، انسانی به انسان دیگر سجده کند، به یقین دستور می‌دادم که زن به شوهرش سجده کند، یا این که دنیا و متعلقات آن حکم یک کالا را دارد و بهترین کالا یک زن عقیف است، یا مهم‌ترین سلاح شیطان، وجود زن‌ها است. هر زنی که بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود، مورد خشم خدا خواهد بود، تا این که به خانه بازگردد و شوهرش را راضی کند. ای مردان مسلمان، زن‌ها را بدون لباس بگذارید تا در خانه بمانند، زیرا هنگامی که زن دارای لباس فراوان و زینت کامل باشد، میل به بیرون رفتن از خانه پیدا می‌کند، بهترین زن‌ها آن‌ها هستند که چهره آن‌ها زیباتر و مهرشان کمتر است. از جمله ثواب‌هایی که خداوند برای زنان در نظر گرفته و آن را برابر با حج شمرده است، شکیبایی در رنج هووداری است. هر زنی که از روی ایمان و در انتظار پاداش خدا، رنج هووداری را تحمل کند، ثواب شهید را خواهد داشت، بهترین مسجد زن‌ها، کنج‌خانه‌ی آن‌ها است. زن را برای فرا گرفتن نیکی، بزیند، یا امام علی می‌گوید: زن‌ها ناقص ایمان، ناقص خرد و ناقص بخت هستند، شهوت بشر را ده جزء کرده‌اند که نه جزء آن را به زن‌ها و یک جزء آن را به مردها داده‌اند. زن شراًست و شرّترین عاملی که در وجود او نهاده شده است این که چاره‌ای به جز با او بودن وجود ندارد، ای گروه مردم، از زن‌های خود اطاعت نکنید، آن‌ها را امین کار خود قرار ندهید، معشیت خود را به آن‌ها نسپارید، ما آن‌ها را بدون تقوا یافتیم، در هنگام حاجت به افراط و تفریط می‌گیرانید، در شهوت سیری ندارند، هنگامی که پیر می‌شوند، خودبین می‌شوند، به کم قناعت ندارند، بدی را در نظر دارند، خوبی را فراموش می‌کنند، در تهمت‌زنی بی‌باکند، دایم در طغیان و سرکشی به سر می‌برند، آن‌ها عامل شیطان هستند، هر مردی که اختیارش را به دست زن بسپارد، ملعون است.

- در ادیان دیگر وضعیت زنان به چه شکل است؟

در دیگر ادیان نیز زنان جایگاه بهتری از زن مسلمان ندارد، برای نمونه ادیان یهودی و مسیحی در مورد زن اعتقاد دارند که در زندگی زناشویی، مرد باید بر زن فرمانروایی کند، عبادت زن در زجر کشیدن است، تورات چند زنی را به رسمیت می‌شناسد، زن با نیروی شهوت و قدرت جاذبه جنسی، مرد را جادو می‌کند، زن جادوگر را باید کشت، زنان زناکار را باید کشت، ولی مردان متجاوز به آن‌ها را باید آزاد گذاشت، پرده بکارش شیشه عمر و زندگی زن است. زنی که در زفاف، غیر باکره یافت شود، باید سنگسار کرد، زن از ارث بردن محروم است، زن بدون اجازه شوهر و پدر حق نذر کردن ندارد، تورات

تجاوز جنسی به یک دختر باکره را جرم بر ضد شوهر آینده او می‌داند و نه خود او، تورات و انجیل، زن را مناسب‌ترین وسیله قربانی می‌دانند، طلاق حق مرد است، مردان، پسران خدا و زنان، دختران مردها هستند، حقوق و ارزش‌های مرد و زن با یکدیگر تفاوت دارد، آیا من باید تابع دین و ادیانی باشم که زن را تا حد یک حیوان و برده می‌دانند، و برای او کمترین حقوق را قایل هستند، حق پوشاک، خوراک، زندگی و دیگر هیچ.

- آیا دور شدن از خانواده و آمدن به تهران، اثری در سرعت فاصله گرفتن شما از دین داشت یا خیر؟ من در محیط دانشگاه، چون دور از خانواده بودم، راحت‌تر زندگی می‌کردم، یعنی آن‌گونه که دوست داشتم، نه آن‌گونه که دین و عرف برایم رقم زده بود، زندگی می‌کردم.

شهر تهران، شرایط مناسب‌تری برای آزادی اندیشه و عقیده نسبت به شهرستان‌ها دارد، من باید حق داشته باشم که با دوست پسر، مثل دوستان دخترم، رفت و آمد کنم، به کوه بروم، به مسافرت بروم، نوع پوشش من را باید خودم تعیین کنم، نه گشت‌های ارشاد و آخوندها که جلوتر از نوک بینی‌شان را هم نمی‌بینند، محدودیت باعث حریص‌تر شدن انسان‌ها می‌شود، زنان و مردان ایرانی، همین که پایشان را از ایران بیرون می‌گذارند، مانند افراد عقده‌ای، فجع‌ترین لباس‌ها را می‌پوشند و به شکل احمقانه‌ای رفتار می‌کنند، زیرا که در مملکت خودشان، حتی رنگ لباسشان را نیز حکومت تعیین می‌کند.

- در تحول دینی شما، نقش مسوولان سیاسی - اجتماعی - اقتصادی جامعه به چه میزان بود؟ در جامعه‌ی امروز ما، مردم دین خود را از ملاهای مردم فریب و نابکاری که دستشان آلوده به خون و زیر عباهایشان شمشیر است می‌آموزند، از زمانی که آخوندها حکومت تشکیل داده‌اند، میزان توجه مردم به دین کمتر از دوران شاه شده است و دلیل آن نیز رفتار آخوندهایی است که تا قبل از رسیدن به حکومت، برای مردم مظهر عدالت، ایمان و صداقت بودند، اما همین که آخوندها به حکومت رسیدند، بسیاری از اصول اخلاقی و اسلامی را زیر پا گذاشتند. بعد از انقلاب، کلی افسر که حافظ حکومت و ملت هستند و چاره‌ای جز اطاعت از فرماندهی خود ندارند را اعدام کردند و شب، آقای خمینی بر پشت بام مسجد رفاه، نماز شکر خواند، یا خلخال می‌گوید، این‌ها طلبه‌ها را از پشت بام به زمین انداختند، ما هم آن‌ها را از پشت بام به زمین می‌اندازیم، یا امام در بهشت زهرا گفت: اما ما شما را دار نمی‌زنیم، به همین دلیل هیچ ارتشی را دار نزدند، تیرباران کردند، آخوندها هنوز کامل به حکومت نرسیده بودند که زیر آب تمام ملی - مذهبی‌ها و روشنفکران را زدند، تا حکومت به صورت کامل در دست آن‌ها باشد، بعد از آن برای قدرت بیشتر به شایعه پراکنی علیه یکدیگر پرداختند تا بسیاری از آخوندها از قدرت کیش شوند. در قضیه انفجار حزب جمهوری اسلامی، ۱۵۰ نفر کشته شدند، اما برای تحریک افکار

عمومی و عوام‌فریبی اعلام کردند که ۷۲ نفر مانند قضیه‌ی کربلا کشته شده‌اند، یا بمب‌گذاری‌ها و هواپیما ربایی‌هایی که در اوایل انقلاب در کشورهای دیگر می‌شد و در پی آن تعداد زیادی انسان بی‌گناه کشته می‌شد، آن هم به اسم صدور انقلاب. به قول آقای خاتمی، انقلاب مگر نخود و لوبیا است که بتوان صادر کرد، یا این سخن که اسلام مرز ندارد و در اسلام بی‌مرز، ما حامی مستضعفان جهان هستیم و باید به آن‌ها کمک کنیم، تا حکومت‌هایشان را براندازند، حتی اگر نصف مردم کشته شوند، یا آقای لاهوتی که پدر شوهر دو تا از دخترهای هاشمی است و قبل از انقلاب کلی فعالیت انقلابی داشته است، به بهانه این که پسرش با مجاهدین ارتباط دارد، لاجوردی او را دستگیر کرد و زیر شکنجه در اوین به قتل رسید و اعلام کردند، بر اثر سکنه مرده است یا جنایت‌هایی که در کردستان، گنبد و سایر قسمت‌های سنی‌نشین شد، حتی نوجوان‌ها را هم اعدام کردند، جنایت‌هایی که در سپاه و وزارت اطلاعات می‌شود، حدی ندارد، پسر آقای فلاحیان به راحتی یک پلیس را می‌کشد و راست، راست برای خودش می‌گردد، یک آخوند در مترو، یک پسر جوان را به دلیل متلک گفتن می‌کشد و بدون این که بپرسند، اسلحه را از کجا آوردی، با گفتن این که می‌خواستم او را امر به معروف و نهی از منکر کنم، آزاد می‌شود. آقای جلال‌الدین فارسی در طالقان، یک نفر را می‌کشد و حالا برای خاطره‌گویی از انقلاب و جنگ دعوت می‌شود و از او تقدیر می‌شود. نمایندگان مجلس نیز با پارتی و پول رأی می‌خرند، یک نماینده‌ی مجلس که ۲۰ سال است، هر سال از یک منطقه با پول رأی می‌آورد، پسرش را نیز از یک شهرستان دیگر با پول و تبلیغات بسیار و آوردن رأی دهنده از منطقه‌ی خود با کامیون به مجلس می‌فرستد، بدون این که این آقا‌زاده حتی یک روز تجربه‌ی مدیریت داشته باشد. خاتمی هم که حرف از آزادی و دموکراسی می‌زد، کاری نتوانست بکند، به گونه‌ای که در دوران ریاست جمهوری او، به شکل فله‌ای مطبوعات را بستند، جنبش دانشجویی را به خاک و خون کشیدند، حادثه هولناک قتل‌های زنجیره‌ای را انجام دادند، سانسور و اختناق را به اوج رساندند. اما در همین دوران کوتاه، مردم ترس و وحشت از حکومت را کنار زدند. جسارت پیدا کردند و بی‌پروا، خواستار مطالبات خود شدند، اکبر گنجی، با قلم تیز و برنده‌اش، چپاول‌گرایی را بی‌آبرو کرد، به رهبر یک شبه آیت‌الله شده، اعلام جنگ داد و نوشت که باید کنار برود، رفسنجانی را که بیت‌المال را ارث پدری خود دانسته بود را عالیجناب سرخ پوش نامید، هاشم آغا‌جری، با توسل به احکام فقهی، نظام ولایت فقیه را مردود خواند و با گفتن ما میمون نیستیم که نیازمند تقلید باشیم، پایه‌های ولایت فقیه را لرزاند. برخی از انقلابیون که دیروز از دیوار سفارت آمریکا بالا رفته بودند و برخلاف عرف بین‌المللی، دیپلمات‌ها را به اسارت گرفته بودند، در اعتراض به خفقان، کشتار، چپاول و غارت ثروت‌های ملی، مافیای اقتصادی کشور را

به مردم شناساندند، در این دوره بود که معترضان باند اطلاعاتی‌ها، عاملان فساد مالی و ابعاد هولناک کشتارهای روشنفکران و وجود مراکز متعدد تصمیم‌گیری و انگیزه قتل‌های زنجیره‌ای و سران حکومت پنهان را برای مردم روشن کردند و به موازات افزایش سانسور و وحشی‌گری مأموران لباس شخصی و دیگر مزدوران اطلاعاتی، دست حکومت برای افزایش استبداد بازتر شد. ریاست جمهوری احمدی‌نژاد هم که به کمک سپاه انجام شد، مانند روی کار آمدن هیتلر بود. هیتلر هم نیامد بگوید آزادی و دموکراسی، گفت: نان و کار. احمدی‌نژاد زمانی که فرماندار خوی بود، نقش مؤثری در سرکوبی کردها و قتل‌شماری از مبارزان کرد داشت. در استانداری اردبیل، یک تیم، از دوستان و اقوام را با خود به اردبیل برد و کارها را بین آن‌ها تقسیم کرد به گونه‌ای که پرونده‌ی مفاسد اقتصادی او در زمان استانداری اردبیل و ۳۰۰ میلیارد کسری در شهرداری تهران مفتوح است. بعد از جنگ در تصفیه‌های خونین زندان‌ها در سال ۶۷ در زندان اوین، تیر خلاص می‌زد، آقای خمینی گفته بود که من یک طلبه هستم بعد از تشکیل حکومت می‌روم قم به حوزه، اما وعده‌ی خود را فراموش کرد و فرمان‌ها و احکام ثانویه را ایجاد کرد که از دیدگاه حتی برخی از مراجع آن زمان، به عنوان بدعت از آن‌ها یاد شد.

حتی در زمان رضاشاه با آن همه خشونت و خدانشناسی، گروه ۵۳ نفره‌ای توده‌ای که در پی کودتا بودند، اعدام نشدند، اما در قوه قضاییه نایب امام زمان، احمد باطبی را به خاطر آن که پیراهن خونین دانشجویی را به دست گرفته است، به اعدام محکوم کردند، اما بعد با فشار رسانه‌ها و دولت‌های خارجی تخفیف قایل شدند. به آقای آقاجری به خاطر این که می‌گوید ما میمون نیستیم که تقلید کنیم، حکم اعدام می‌دهد، اما با کسی که عدالت پیامبران را زیر سوال می‌برد و خدا را محتاج به بنده می‌خواند، کاری ندارد.

حکومت می‌گوید، حتی یک نفر زندانی سیاسی ندارد، ولی افراد را به خاطر یک شعار سیاسی دستگیر می‌کند و به حبس‌های بلند مدت محکوم می‌کند. در جنگ مردم را به اسم مبارزه با آمریکا به جبهه می‌فرستادند و از آن طرف با آمریکایی‌ها دست به معامله اسلحه می‌زدند. بر اثر حمله‌ی مجاهدین در عملیات مرصاد به ایران، درصدد انتقام برمی‌آیند و حدود سه هزار نفر از مجاهدین که در زندان‌های ایران بودند و روحشان از عملیات خیر نداشت را اعدام کردند. در اسلام زن مرتد و محارب را اعدام می‌کنند، اما در این حکومت بسیاری از زنان مجاهد را مرتد و محارب اعلام کردند و بعد اعدام کردند. مسوولان در این مملکت، مردم را بیگانه و نامحرم به حساب می‌آورند، مردم هم دانا هستند و هم نامحرم نیستند. زیر بنای انقلاب مردمند، نه مسوولان، همه این‌ها را مردم سرکار آوردند، آن‌ها نمی‌توانند مردم را نادیده بگیرند و هر طور که دلشان خواست، تصمیم بگیرند و خود را قیم مردم بدانند. دنیای امروز

دنیایی نیست که بتوان با استبداد بر مردم حکومت کرد، باید خواسته‌های مشروع مردم را انجام داد و مردم را در جریان امور گذاشت تا به گونه‌ای نشود که مردم به دنبال کشف حقیقت به اخبار رسانه‌های خارجی رو آورند و بگویند هر چه اخبار صدا و سیما می‌گفت، اگر معکوسش کنی، می‌شود حقیقت. بعد از فوت آیت‌الله اراکی نیز با جو سازی و فشار و تبلیغات آقای خامنه‌ای را مرجع بلا مانع اعلام کردند و مرجعیت و رهبری را در هم ادغام کردند و آقای منتظری نیز که اعتراض کرد، خانه نشین کردند و حسینیه‌اش را هزار سپاهی محاصره و تخریب کردند. مرجعیت دیگر جایگاه گذشته را بین مردم و حکومت ندارد و حکومت نیز اصلاً با آن‌ها مشورت نمی‌کند و مردم هم دیگر چندان پایبند پیروی از مراجع نیستند.

حکومت برای امنیت جامعه است، حکومتی که مردم در آن از نظر جان و مال و آبرو، امنیت نداشته باشند، هیچ‌گونه تناسبی با انسانیت ندارد، سپاهی‌ها هم که نظامی هستند و نباید در حکومت دخالت کنند، در غالب مسایل داخلی و خارجی کشور، خودسرانه دخالت می‌کنند و به تدریج حکومت کشور را به صورت یک حکومت تحت قدرت نظامیان نشان می‌دهند و هیچ‌کس جلوی تندروی‌های آنان را نمی‌گیرد. آقای فلاحیان وزیر اطلاعات، زمان رفسنجانی قتل‌های زنجیره‌ای را انجام داد، در بسیاری از باندهای مفساد اقتصادی دست دارد و در کار قاچاق شمش‌های طلا و جواهرات به دویی است. آقای الله کرم، رئیس جمعیت حزب الله که در زمان خاتمی بسیاری از چماق به دستان و گروه فشار را هدایت می‌کرد و اکنون در بسیاری از ماجراها دستی دارد، بسیاری از معادن کشور را به نفع خود مصادره کرده است، آقای امامی کاشانی، معادن و کارخانه‌های بسیار دارد، هر کدام از مسوولان نظام حداقل چند پست دارند، آقای ری شهری پست دارد. آقای الهام در زمان دولت نهم ۴ پست داشت، فرزندان و آقازاده‌های این مسوولان تمام کشور را قبضه کرده‌اند. پسر آقای طبسی، آقای کروی و حتی بیت رهبری و بسیاری از مسوولان نظام از آقای شهرام جزایری رشوه گرفته بودند. سپاه، با عنوان شرکت‌های وابسته به خود در مناقصه‌های دولتی شرکت می‌کند و نهادهای دولتی را با کمترین قیمت و در قسط‌های طولانی مدت می‌خرد. نهادها و ادارات دولتی که باید بر اساس قانون به نهادهایی خصوصی واگذار شوند، به سپاه و نهادهای وابسته به آن واگذار می‌شوند و بعد از این نام آن‌ها می‌شود شبه دولتی. در حوادث اخیر سپاه، جنایت آفرید به خصوص در قضیه‌ی کهریزک که افراد سیاسی دعا می‌کردند اطلاعات آن‌ها را دستگیر کند، نه سپاه، در این صورت لاقلاً زنده می‌مانند، اما وقتی که توسط سپاه دستگیر شوند، حسابشان با کرام‌الکاتبین است، مردم عادی مذهبی، از تمام حکومت‌ها زده شده بودند و پناه آوردند به حکومت آخوندها، به عنوان آخرین سنگر امید، اما از قبل نیز ناامیدتر شدند، شاید این

لطیفه را شنیده باشید که یک نفر می‌میرد، وقتی می‌خواهد به بهشت وارد شود، جلوی در بهشت رضاشاه را می‌بیند، با تعجب از او می‌پرسد، چگونه تو با آن همه جنایت وارد بهشت شدی؟ رضاشاه می‌گوید: از بس که مردم گفتند خدا پدر شاه را بیامرزد، من هم تمام گناهانم آمرزیده شد و وارد بهشت شدم، فرد مقابل می‌گوید، خوب حالا جلوی در بهشت چه می‌کنی؟ رضاشاه می‌گوید: الآن چند سال است که منتظرم یک نفر آخوند وارد بهشت شود تا یکی از حوری‌ها را به عقد من درآورد، اما حتی یک آخوند هم از این طرف‌ها نگذشته است، واقعیت همین است که مردم امروزه از این حکومت زده شده‌اند و مدام می‌گویند، خدا پدرشاه را بیامرزد که حداقل در دوران حکومت او یک لقمه نان و یک ذره اعتقادی داشتیم، اما حالا نه نان داریم، نه دین، کشور عقب مانده است، اقتصاد کشور خوابیده است، نخبه‌های کشور مهاجرت می‌کنند، فساد رو به فزونی است. دین دیگر جایگاه سابق را بین مردم ندارد، مردم وقتی می‌بینند، سردمداران دین و مبلغان اسلام، چه اعمالی می‌کنند و چه دروغ‌هایی می‌گویند و باز دم از خوبی و راستی می‌زنند، از دین زده می‌شوند، مردم پیرو حکام و مسولان خود هستند. حتی در مردم مذهبی نیز دیگر مسولان نظام و حکومت اسلامی ایران، جایگاهی ندارد، البته من به عنوان کسی که بسیاری از کتب ضد دین را خوانده‌ام، می‌توانم بگویم که شاید تمام مسایلی که آن‌ها علیه دین اسلام می‌گویند، درست نباشد، اما جوانی که مغزش پر شده است از خرافات و دلایل غیر منطقی، در اثبات دین حتی یک کتاب درست و زیبا و با نثر خوب و دلایل منطقی نیافته است تا مطالعه کند، با خواندن این کتاب‌های ضد اسلام که دارای نثر خوب، محتوای عمیق، دلایل منطقی است جوان جذب می‌شود، به نظر من نویسندگان این کتاب‌ها، حتی در انتخاب تک، تک کلمات مورد استفاده شان، وسواس به خرج می‌دهند و از شیوه‌های جذب مخاطب به نحو احسن استفاده می‌کنند، خود را خیرخواه و بی‌طرف اعلام می‌کنند، توهین نمی‌کنند، خواننده با شعور فرض می‌کنند و از بسیاری از حيله‌های زیبا و فریبده برای جذب جوانان استفاده می‌کنند، آیات را پس و پیش ترجمه می‌کنند، احادیث را با هم مخلوط می‌کنند و معنای دل‌خواه را از آن بیرون می‌کشند، اما نویسندگان طرفدار اسلام و دین، توانایی چندانی در اثبات قوانین اعتقادی خود ندارند، نوشته‌هایشان تکراری، بدون جذابیت و دلایل منطقی است، البته در جامعه‌ی امروز ما کتاب‌های ضد دین به راحتی در اینترنت پیدا می‌شوند. به همین ترتیب این کتاب‌ها در نزدیکی دانشگاه‌ها و کتاب‌فروشی‌ها به اسم کتاب‌های کمیاب به فروش می‌رسد، کتاب‌فروشی‌هایی هم که کتاب دست دوم می‌فروشند، پر است از کتاب‌های ضد دین و این کتاب‌ها را به راحتی در اختیار جوانان قرار می‌دهند، آن‌ها هم با کمترین قیمت که قیمت آن قابل مقایسه با قیمت نهج البلاغه، تفسیرالمیزان و الغدیر نیست.

- چه تحلیلی در ارتباط با ولایت فقیه دارید؟

بعد از خمینی، دوباره بحث ولایت فقیه در خبرگان رهبری مطرح شد. در آن نشست طرح تشکیل شورای سه نفره و سپس پنج نفره رهبری طی دو دور رأی‌گیری، ناکام ماند، بعد فریب‌کاری رفسنجانی شروع شده و در نهایت با وصیت شفاهی جعلی امام که فقط هاشمی آن را شنیده بود، خامنه‌ای با ۵۴ رأی از ۷۲ رأی نفر عضو حاضر خبرگان، به عنوان رهبر انتخاب شد.

اما در هیچ نقطه‌ای از جهان، هیچ رئیس دولتی، هیچ شاهی و هیچ رئیس جمهوری به اندازه‌ی خامنه‌ای، قدرت و امکانات ندارد، او با ما که رئیس جمهور یگانه ابر قدرت جهان است، اگر بخواهد، یک میلیون دلار از بودجه کشورش برای منظور خاصی خرج کند، ناچار است از کنگره اجازه بگیرد، در حالی که آقای خامنه‌ای همین چند سال پیش ده میلیون دلار به خالد مشعل و چندین میلیون دلار به مقتدی صدر داد. علاوه بر این، او ده‌ها برابر این مبالغ را نیز در طول سال به این و آن می‌بخشد و هیچ قدرتی قادر نیست او را زیر سوال ببرد.

خاتمی زمانی که بحث اشراف و نظارت دولت بر نهادهای زیر نظر رهبری و گرفتن مالیات از آن‌ها را مطرح کرد، مغضوب واقع شد، در کشورهای دیگر اگر کسی ۲۵ میلیون رأی بیاورد، می‌تواند با خیال راحت ۴ سال ریاست جمهوری کند، اما در ایران رأی حتی ۷۰ میلیونی مردم تا زمانی که مهر مبارک ولی امر مسلمانان جهان به آن نخورد، ارزشی ندارد، اصلاً من نمی‌دانم، مگر مسلمانان جهان چند تا ولی امر دارند که هر کس در کشور اسلامی خودش، ادعای امیرالمؤمنین بودن مسلمانان جهان را دارند.

- چه پیشنهادهایی برای اصلاح امور جامعه دارید؟

در جامعه باید آزادی اندیشه حاکم باشد، و افراد به اندیشه یکدیگر، احترام بگذارند، اما در جامعه‌ی ما، دانشجویان را به دلیل اعتقادات ضد دین از دانشگاه اخراج می‌کنند، به آن‌ها کار نمی‌دهند، برای آن‌ها حقوقی قایل نیستند، در حالی که شاید این فرد فقط در اندیشه‌اش مخالفت دین باشد و تا به حال کاری بر ضد دین انجام نداده و توهینی نکرده باشد. این نوع رفتارها، جوانان را جری‌تر می‌کند و باعث لج بازی آن‌ها می‌شود. جوانان ما کار و تفریح ندارند. امیدی به آینده ندارند و از امکانات بسیار معدودی برخوردارند، در حالی که جوانان این پتانسیل را دارند که این حکومت را از بین ببرند.

- برای تبلیغ اندیشه‌های خودت، چه اقداماتی را پیش گرفته‌ای؟

البته من هرگز اندیشه‌های ضد دینم را با افراد مذهبی در میان نمی‌گذارم و سعی نمی‌کنم، آن‌ها را از دین زده کنم و به آزادی اندیشه و احترام به عقیده‌ها، معتقد هستم، تا زمانی که ازدواج نکرده بودم، مادرم در مورد روابطم و افکارم به من بسیار تذکر می‌داد، اما بعد از ازدواج دیگر این مشکلات را ندارم

و همسرم مانند من می‌اندیشد و ما همدیگر را درک می‌کنیم. دین جایگاهی در زندگی من ندارد، من از طریق یوگا و عرفان‌های شرقی، معنویت درون خود را تأمین می‌کنم، بدون این که خود را درگیر هزاران حکم فقهی و اسلامی کنم و آخر هزاران مشکل نیز داشته باشم. البته هر کس می‌تواند، دین‌دار باشد، اما این دین نباید وارد زندگی اجتماعی شود و آزادی دیگران را محدود کند.

۰۱۰ واکنش‌های روانی: وسواس به مثابه حاصل دین‌داری خشک و

بی‌روح

مصاحبه با محمدامین، ۲۳ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه شرکت داشته باشی متشکرم. در ابتدا خودت رو معرفی می‌کنی.

بله. من اسمم محمدامین هست. ۲۳ ساله هستم و دانشجوی مقطع کارشناسی هستم.

- محمدامین، یک دورنما از نگاه دینی خودت از آغاز زندگیت تا الان به من می‌دی؟

من فرزند آخر یک خانواده بسیار مذهبی هستم. البته مذهبی نه به معنای خشک مقدس بودن، چرا که اساساً در فرهنگ ما، روابط از سر دوستی و صمیمیت است و افراد بدون داشتن نیت سویی، روابط خوبی با هم دارند. مثلاً دختر دایی مادر من که نامحرم من محسوب می‌شود و حدود ۵۰ سال سن دارد، من را می‌بوسد و من هم دست او را می‌بوسم.

خانواده من نسبت به رعایت احکام و تکالیف دینی، در حد توان و تا جایی که ممکن است، مقید هستند. آن‌ها به مسایل دینی احترام می‌گذارند و عمل می‌کنند، خصوصاً تأکید زیادی روی حلال و حرام دارند. من هم تحت تأثیر خانواده، از بچگی بسیار معتقد بودم و مسایل دینی را از همان دوران ابتدایی، رعایت می‌کردم. مثلاً از سال دوم ابتدایی شروع به نماز خواندن و روزه گرفتن کردم. علاوه بر لذتی که من از انجام اعمال دینی می‌بردم، تشویق و تنبیه خانواده نیز در این جهت بر روی من مؤثر بود. من در سال سوم ابتدایی از اولین روز ماه رمضان شروع به روزه گرفتن کردم، یک روز برای افطار غذای کمی خوردم و اتفاقاً سحر روز بعد نیز خواب مانده بودم و خانواده‌ام، از سر دلسوزی من را بیدار نکرده بودند. صبح که برای رفتن به مدرسه بیدار شدم از این که مادرم من را برای خوردن سحری بیدار نکرده بود، ناراحت شدم و تصمیم گرفتم که در آن روز را علی‌رغم گرسنگی، روزه بگیرم و اصرار مادرم به روزه نگرفتن هم در من مؤثر نیفتاد، اما من در مراسم صبحگاه مدرسه که خواندن قرآن و شعار هفته هر روز وظیفه‌ام بود، از حال رفته و به زمین خوردم، به طوری که در اثر برخورد دندان‌های جلویی من با سکوی سنگی مدرسه، دندان‌هایم شکست.

همان‌طور که گفتم، خانواده من تأکید زیادی به رعایت مسایل دینی نداشتند، این موضوع تأثیر زیادی بر من نیز گذاشته بود. مثلاً یک روز که از کنار باغ همسایه‌مان می‌گذشتم، سیبی را از درخت آن‌ها چیدم و خوردم. اما بعد دچار عذاب وجدان شدیدی شدم، به طوری که موضوع را به همسایه‌مان گفتم و از او طلب حلالیت کردم.

من در دوران ابتدایی، امام جماعت مدرسه خودمان بودم، در کارهای فرهنگی و مذهبی شرکت می‌کردم، روزنامه دیواری‌های مذهبی درست می‌کردم، انشاهای زیادی در مورد ائمه، نماز و روزه می‌نوشتم، خصوصاً درباره حضرت علی.

من از همان دوران ابتدایی حضرت علی را به شکلی متفاوت از دیگران، دوست داشتم. رفته رفته، من مسایل دینی را بیشتر رعایت می‌کردم، طوری که خیلی از مستحبات را هم انجام می‌دادم. مثلاً حتماً مسجد می‌رفتم. نماز غفیله می‌خواندم. خیلی از نکات ریز احکام دینی را می‌دانستم، مثلاً این که اگر دیر به نماز جماعت برسیم، بسته به این که امام جماعت رکعت چندم باشد، چه کار باید کرد. من در آن زمان همه چیز را می‌دانستم، اما الآن هیچ کدام از این مسایل را به یاد نمی‌آورم و البته از این بابت هم ناراحت نیستم. رعایت احکام دینی توسط من باعث شده بود که من حتی تاحدودی وسواسی بشوم.

- محمدامین، می‌شود مثالی در همین رابطه برای من بزنید؟

بله. مثلاً وقتی که من راه می‌رفتم، اگر روی موزاییک بود، اعتقاد داشتم که نباید پایم را روی خطوط بین دو موزاییک بگذارم. خصوصاً پای راستم را، چرا که تأکید زیاد دین بر روی مفاهیم چپ و راست من را نسبت به این دو واژه، بسیار حساس کرده بود. من دست و پای چپ و کلاً جهت چپ را نماد جهنم، زشتی، شیطان و گناه می‌دانستم، چرا که همیشه شنیده بودم، نامه اعمال افراد بد را که باید به جهنم بروند، به دست چپشان خواهند داد. در مقابل، جهت راست از نظر من به معنی بهشت، خوبی‌ها و راستی بود. بنابراین اگر پای راستم روی خط می‌رفت، به نظرم کاملاً سوخته بودم و وضعیت خیلی بدی داشتم.

نمونه دیگری از وسواس‌هایی که من داشتم، این بود که من از هدر رفتن آب برای وضو گرفتن، در فاصله شستن صورت یا دست‌هایم، احساس عذاب وجدان کرده و سعی می‌کردم تا جایی که ممکن است، هر بار آب کمتری مصرف کنم، برای همین در مسجد با بچه‌ها مسابقه می‌گذاشتیم که چه کسی می‌تواند با یک لیوان آب، وضو بگیرد.

من دوره ابتدایی را خیلی دوست داشتم، چون همه کارهای دینی را از سر احساسات و عشق به خدا انجام می‌دادم. در این دوران من یک جور نشاط معنوی و احساس آزادی و رهایی داشتم. اما در آن زمان، احکام و جنبه‌های فقهی برایم چندان مهم نبود. اما در دوران راهنمایی و دبیرستان، احکام فقهی برایم پررنگ‌تر شد و من که به شدت وسواسی شده بودم، اگر آن‌ها را رعایت نمی‌کردم، دچار عذاب وجدان می‌شدم.

- روند تحولات دینی شما در دوره دبیرستان هم ادامه داشت؟

بله. من در دوران دبیرستان، درگیر یک ماجرای عاشقانه شدم که این مسأله تأثیر بسیار عمیقی بر من گذاشت، دختر خانمی که من به او علاقه‌مند شده بودم، به اندازه من نسبت به مسایل دینی مقید نبود، آشنایی با او باعث شد که من شروع به همانندسازی با او کنم و دنیا را از دریچه تنگ و کوچک خودم، نگاه نکنم، بلکه به دور از این نگاه وسواسی و خشک، آزادی بیشتری را تجربه کنم. از آنجا که من فردی احساساتی هستم و به نظرم بخش عمیق و اساسی دین هم احساسات است، در این دوران با اضافه شدن این رابطه عاطفی جدید، احساس بسیار خوبی در خودم حس می‌کردم، انگار که در آغوش خدا بودم. اعمال عبادی من بیشتر از پیش شده بود. با خود می‌گفتم که خدا چقدر من را دوست دارد. سعی می‌کردم با همه مهربان‌تر باشم. حتی سعی می‌کردم با سلام و احوال‌پرسی کردن با دیگران هم، توجه خدا را به سمت خودم جلب کنم. به همه چیز خوش‌بین بودم، حتی به سران مملکت، در این زمان، حتی تصور گناه هم برای من غیرممکن شده بود.

پس از مدتی به دلیل تفاوت‌های موجود بین دو خانواده، ما ناچار شدیم که رابطه خودمان را با هم قطع کنیم.

- آیا بهم خوردن این رابطه عاطفی در تغییر نگاه دینی شما مؤثر واقع شد یا خیر؟

بله. بهم خوردن این رابطه، تأثیر بسیار بدی بر روی من گذاشت، من در شرایط روحی بدی بسر می‌بردم، نمی‌توانستم روی درس‌هایم تمرکز داشته باشم. مدام با خدا دعوا می‌کردم و فکر می‌کردم که دیگر او هم نمی‌تواند به من کمک کند. به هر حال پس از گذشت ۳ سال، با هدف خارج شدن از آن شهر و دور شدن از خاطرات گذشته، در دانشگاه پذیرفته شدم.

- تحولات دینی شما در دانشگاه چگونه بود؟

با ورود من به دانشگاه، بیشتر به خودم فکر می‌کردم. دیدم هنوز هم خدا را دوست دارم. اما متوجه شدم که تغییر زیادی نسبت به گذشته خودم کرده‌ام، یعنی کارهایی مانند انجام نماز و روزه و مستحبات را که قبلاً انجام می‌دادم، دیگر انجام نمی‌دادم، و در مقابل کارهایی می‌کردم که قبلاً انجام نمی‌دادم. من دایره تنگ و خشن احکام و نکات وسواسی دین را کنار گذاشته بودم و احساس رهایی و آزادی می‌کردم. در ابتدا شکستن قداست‌ها برایم سخت بود، اما بعدها این کار برایم عادی شد، چون از این تخطی‌ها، احساس خوبی به من دست می‌داد، دیگر علاقه به رهبر، رئیس جمهور و روحانیون، برایم بی‌معنی شده بود. الآن که فکر می‌کنم، با خود می‌گویم، من چقدر احمق بودم که آن‌ها را دوست داشتم، کسانی که ظالم هستند و ریا می‌کنند، اصلاً ارزش دوست داشتن ندارند. بدین شدن و شکست در ماجرای عاطفی خودم، باعث شده بود که من منطقی‌تر بشوم و دیگر همه چیز را با دلیل بپذیرم. از

آن پس، در ابتدا شکستن قداست‌های سیاسی برایم شروع شد و کم‌کم این مسأله برایم به ائمه و خدا رسید. صحبت با استادان، دانشجویهای دیگر و مطالعه کتاب‌های مختلف از جمله دنیای صوفی، بسط تجربه نبوی و مانند آن‌ها، باعث افزایش یافتن دید منطقی من شده بود.

- آیا علاقه‌ای به بازگشت به دوران کودکی و نوجوانی خودتان دارید؟

من وقتی الآن فکر می‌کنم، می‌بینم، هیچ تمایلی به برگشتن به دوره راهنمایی و دبیرستان خودم ندارم. چون فقط فقه و احکام و اصول و سخت‌گیری‌های بی‌دلیل و احمقانه بود که دور من را گرفته بود. اما من همیشه دلم می‌خواهد به دوره ابتدایی یا دوران بعد از رابطه عاطفی خودم برگردم، یعنی دوره‌ای که با احساساتم خدا را می‌شناختم و با او حرف می‌زدم. با عشق و عاطفه با او رابطه برقرار می‌کردم و خودم را برای ارتباط با خدا معذب نمی‌دانستم. بلکه واقعاً این حالت را دوست دارم، اگرچه حالا خیلی کمتر از عذاب الهی و جهنم می‌ترسم. اما من ارتباط احساسی و عارفانه با خدا را ترجیح می‌دهم.

- نظر شما در مورد ائمه و اولیای دین چیست؟

در مورد ائمه باید بگویم که من جز حضرت علی و امام حسین، نسبت به بقیه ائمه احساس خاصی ندارم. به آن‌ها احترام می‌گذارم، اما بیانات آنان در نظرم خیلی تأثیرگذار نیستند. به حضرت علی احترام می‌گذارم، چون نماد یک مرد کامل بود، با ادب و خالص بود. بعد واقعاً مرد بود و همیشه به عنوان یک الگو برای من بوده و خواهد بود.

من نسبت به عاشورا و یاران امام حسین هم احترام می‌گذارم. آنان مجموعه‌ای از خوبی‌ها بودند، با معرفت بودند. مرد بودن یعنی از همه نظر تمام بودن، و مجموع صفات خوب را در خودشان داشتند. مثلاً حضرت زینب، از اول زندگی سختی کشیده، یک روزه عزیزترین کسان خود را از دست داد، اما وقتی یزید از او پرسید، چی دیدی؟ گفت، جز زیبایی چیزی ندیدم. من فکر می‌کنم آدم اگر کافر هم باشد، به چنین روحیه و چنین شخصیتی، احترام می‌گذارد.

اما به نظر من، امامان دیگر، اغلب هدفشان سیاسی بوده است. به عنوان مثال، لزومی ندارد که خود ائمه، تفرقه شیعه و سنی را ایجاد کنند. هدف آن‌ها فقط حکومت کردن و کسب قدرت بوده است. حتی به نظر من خیلی مسایل تشیع، ساختگی و با هدف سیاسی مطرح شده‌اند. برای همین اگرچه ائمه برای من محترم هستند، اما خیلی برایم اهمیتی ندارند.

از نظر من، رهبر و سران مملکت هم خودشان هر کاری می‌کنند، از همه مزایا برخوردارند و ما را ساده می‌پندارند و با عقل و فکر و شعور ما بازی می‌کنند.

- نظر شما راجع به روحانیون و مراجع دینی چیست؟

به نظر من احکام فقط برداشت افراد خاصی از دین است، مثلاً فقها، خوب فقیه هم یک انسان است، محدودیت و نواقص بقیه آدم‌ها را دارد، پس چه لزومی دارد که او برای ما تصمیم بگیرد و یا ما از او تقلید کنیم. مگر ما خودمان نمی‌توانیم فکر کنیم و کار درست را تشخیص بدهیم. حتی اگر بگوییم، پیامبر خیلی از احکام را وضع کرده، باید این را بدانیم که او هم در پاسخ به سوال‌های افراد، این قوانین را وضع کرده است و آن هم وابسته به شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و حتی آب و هوای آن زمان و مکان بوده است. ببینید هیکل مردم، سطح آگاهی و دانش و جو حاکم بر آن زمان، با زمان حال بسیار متفاوت است، بنابراین چرا من باید قوانین ۱۴۰۰ سال پیش را که مربوط به سرزمین دیگری هم هست را رعایت کنم؟ با توجه به آنچه از آن یاد کردم، بالطبع مشخص است که نظر مساعدی نسبت به کارگزاران دینی ندارم.

- نظر شما راجع به مسوولان سیاسی و دینی جامعه چیست؟

به نظر من خیلی از سران حکومت دروغ‌گو، ظلم و زور هستند.

- شما در غیاب دستورهای دینی، چه ارزش‌هایی را در دستور کار زندگی خودتان قرار داده‌اید؟

من از بین همه احکام، فقط اخلاقیات را رعایت می‌کنم و سعی می‌کنم فردی مؤدب و مفید باشم و مثل خیلی از سران حکومت و روحانیونی که ادعای مسلمان بودن دارند، دروغ نگویم، ظلم نکنم و به هیچ کس زور نگویم.

- در حال حاضر تحلیل کلی شما درباره دین چگونه هست؟

من الآن با آن که از نظر فلسفی هنوز در مورد اثبات وجود خدا، به نتیجه‌ای نرسیده‌ام، اما خدا را خیلی دوست دارم، از نظر کارکردی فکر می‌کنم که حتی اگر خدا دروغ باشد، دروغ قشنگی است. به نظرم خدا، موجودی است که حواسش به من است، به من کمک می‌کند. حضور دارد و همین حضور او برایم آرامش بخش است، حتی اگر نتوانم از نظر منطقی ثابتش کرد، اما چون مهربان و آرامش بخش است، وجود دارد و خوب است. قبلاً احکام دست و پاگیر، باعث شده بودند که من فکر کنم، خدا با چماق بالای سرم ایستاده است و با انجام هر کار بد من، عصبانی خواهد شد، اما الآن با کنار گذاشتن این احکام که موجب بدبینی و فاصله انداختن بین آدم و خدا می‌شوند، احساس می‌کنم که اگر خدایی باشد، خدای مهربانی است و برای ارتباط با او، نیازی به راه و روش و احکام خاصی نیست.

تأملی دوباره

بررسی مصاحبه‌های انجام شده با افراد دین‌گریز دلالت بر آن دارد که برخی از دانشجویان دختر و پسر مصاحبه شده، با وجود داشتن تردیدهای اولیه نسبت به دین و دیانت و با وجود ملاحظه شواهد اجتماعی دال بر کژکارکردی آنچه به نام دین تبلیغ می‌شود، زمانی فاصله‌گیری خود از دین را شدت بخشیده‌اند که با یک ضربه عاطفی و یا روانی مهلک مواجه گردیده‌اند. به تعبیر دیگر، علت اصلی دین‌گریزی این افراد پیش از آن که نقد نظری یا عملی قرائت دینی مرسوم از اسلام باشد، درهم شکستگی عاطفی آنان یا بروز اختلال روانی آن‌ها می‌باشد.

ملاحظه تجربیات احسان ۲۵ ساله، محمد ۲۲ ساله، مبینای ۲۳ ساله و زهرای ۲۳ ساله، دلالت بر آن دارد که افراد اخیر با وجود نقدهایی که نسبت به قرائت دینی موجود از اسلام در جامعه داشته‌اند، اما دین-گریزی خویش را زمانی به شکل آشکار شروع کرده‌اند که با ضربه عاطفی مهلکی مواجه گردیده‌اند. نمونه محمد امین نیز حکایت از آن دارد که گاهی ممکن است یک اختلال روانی (نظیر وسواس)، چنان ذهن فرد را درگیر خود کند که وی برای رهایی از وسواس‌های ذهنی که محتوای دینی یافته و ذهنه وی را می‌آزارند، با کنار نهادن دین، بکوشد تا خود را به شکل نسبی از درگیری‌های وسواسی خویش رهایی بخشد.

احسان ۲۵ ساله، در مصاحبه خویش بیان می‌دارد، با وجود آن که او از ۶ سالگی نماز می‌خوانده است، اما درگیری دینی مادر بزرگ مسیحی و پدر بزرگ مسلمان، ذهن وی را از ابتدا دچار خلجان خاطر و تردید ساخته بود. وی در ادامه رشد خویش، با برخی از نقدهای نظری و عملی نسبت به اسلام مواجه می‌گردد. احکام جنسیتی اسلام، خرافات آمیخته با دین (نظیر ادعیه‌ای که برای درمان بیماری‌های مختلف در مفاتیح آمده است)، تفاوت محتوایی آیات مکی و مدنی، نشأت گرفتن گروه‌های انحرافی مانند طالبان، داعش و نظایر آن‌ها از دین مرسوم، از دیگر مواردی هستند که احسان را در زمینه دین‌داری با تردید مواجه می‌سازند.

محمد ۲۲ ساله گزارش می‌دهد که از ابتدای زندگی خدا در زندگی خانوادگی آنان از نقش برجسته و مهمی برخوردار بود و در سخت‌ترین شرایط، اولیای وی با تمسک به خدا، از کوران حوادث با سلامت بیرون آمده و امید بیرون آمدن را داشتند.

محمد در توصیف مادرش بیان می‌دارد که او ضمن انجام تکالیف دینی خودش، از دروغ و غیبت به شدت پرهیز داشت. اما پس از آن که مادر بعد از به دنیا آوردن فرزند سومش دچار افسردگی پس از زایمان می‌گردد، خانواده آن‌ها دچار تزلزل می‌شود و این حالت آشفتگی با مرگ مادر بزرگ (مادر

مادر) تشدید می‌شود، اما معلم مذهبی محمد با دلداری دادن به وی به محمد می‌گوید که او همه این مشکلات را به صورت امتحان الهی ببیند و مطمئن باشد که خدا مهربان‌تر از آن است که بنده خودش را رها کند.

مبینای ۲۰ ساله در جریان مصاحبه‌اش اظهار می‌دارد، پدر وی یک مذهبی معمولی، اما مادر وی مذهبی مقیدی بودند. مینا با آن که از ابتدا در برخورد با احکام جنسیتی اسلام، احساس ناراحتی می‌کرد، اما بدون وارد کردن ایرادهای جدی به دین، به زندگی خود ادامه می‌داد تا این که وقتی یک بار ابروهای خود را اصلاح می‌کند، مدیر پدر را به مدرسه خواسته، رفتار دخترش را در برابر او زیر سوال می‌برد و پدر در برابر مدیر و دیگران، شروع به زدن دخترش می‌کند.

مبینا گزارش می‌کند، پس از مرگ ناگهانی عمویش، پدر به دین‌داری دست و پا شکسته خودش وجهی افراطی (و البته جزمی و تعصبی) می‌دهد و با پیش فرض پست و پلید بودن زن، فشارهای پیشین خود مانند ممانعت از رفتن دخترش به استخر، دوچرخه سواری و مانند آن‌ها را می‌افزاید و شرایط دشوار و ناگواری برای مینا فراهم می‌آورد.

زهرای ۲۳ ساله نیز بیان می‌دارد، او در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمده است و حتی پدرش در دوران شاه به دلیل نزدیکی به نهضت آزادی چند ماه در رژیم شاه زندانی شده است. پس از انقلاب، پدر زهرا مسوولیت زندان‌های مشهد را برعهده می‌گیرد، اما به تدریج پدر به دلیل کنار نهادن نهضت آزادی از معادلات سیاسی داخل، از کارش برکنار شده و حتی به دلیل میزبانی آیت الله منتظری پس از عزل شدن ایشان، برای او پرونده سازی می‌شود و پدر مینا به زندان می‌افتد. مرور زندگی احسان، محمد، مینا و زهرا، به روشنی بیانگر آن است که در شرایط معمول و مرسوم زندگی، این افراد دست به نفی دین و پیشه کردن دین‌گریزی نزده بودند.

محمد امین ۲۳ ساله نیز در گزارش زندگی خود بیان می‌دارد، او نیز در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمده و رشد کرده است. وی خاطر نشان می‌سازد، علقه وی به تکالیف دینی چنان بود که وقتی در کلاس دوم دبستان، او را هنگام سحر از خواب بیدار نمی‌کنند، او بدون خوردن سحری روزه می‌گیرد که در مدرسه از شدت ضعف زمین خورده، دندان‌ش نیز می‌شکند. محمد امین در قسمت دیگری از اظهاراتش بیان می‌دارد، او امام جماعت مدرسه خودشان بوده و وقتی یک بار سیبی از درخت همسایه کنده و می‌خورد، چنان عذاب وجدان بر وی غالب می‌شود که نزد همسایه رفته، از او حلالیت می‌طلبد.

احسان، محمد، مینا، زهرا و محمد امین، اگر چه در جریان رشد و تحول خویش از یافتن نقدهایی به دین یاد کرده بودند، اما این نقدهای نظری با کسب برخی از تجربیات اجتماعی آنان، با نقد اجتماعی

نیز توام می‌گردد. به عنوان مثال، مبینا بیان می‌دارد، مسوولان ایران رفتارهای متناقض دارند و در حالی که شعار آنان ساده زیستی است، اما خودشان در یک زندگی تجملی غرق هستند، این سیاستمداران در رفتارشان نیز متناقض عمل کرده، مثلاً در حالی که شعار می‌دهند، تحریم‌ها بر ایران بلااثر است، اما برخی از بیماران به دلیل عدم ورود دارو به کشور می‌میرند.

زهرا نیز در قسمتی از مصاحبه خویش خاطر نشان می‌سازد، کشور بازیچه دست مدعیان دین‌داری شده است، به این معنا که مثلاً سپاه با شرکت دادن شرکت‌های تابعه خودش در مناقصه‌های دولتی شرکت کرده، با تصاحب شرکت‌های مورد مناقصه، در عمل بخش شبه دولتی را تقویت می‌کند یا بیت رهبری با وجود امکانات مالی که دارد، تن به حساب و کتاب نمی‌دهد.

ارایه شواهدی از کژکارکردی نظام سیاسی ایران و زیر پا نهادن اخلاقیات در جمهوری اسلامی، فراز دیگری است که غالب مصاحبه‌شوندگان اخیر از آن یاد کرده‌اند. اما همان‌گونه که در ابتدا از آن یاد شد، به نظر می‌رسد ضربه نهایی که به احسان، محمد، مبینا، زهرا و محمدمامین وارد شده، آنان را به سمت و سوی دین‌گریزی سوق داده است، ضربه‌ای عاطفی یا روانی بوده است. احسان در قسمتی از مصاحبه خویش از مرگ دوست دخترش در برابر چشمان خودش و بدون اثر ماندن دعاهايش چنین یاد کرده است:

«دو سال پیش دوست دخترم تصادف کرد و جلوی چشم من فوت کرد و آن زمان گفتم، شاید خدایی وجود داشته باشد، بیایم و به او التماس کنم، اما هر چه التماس کردم و دعا کردم، جوابی نگرفتم، بعد از آن ماجرا، دیگر هرگز حتی یک لحظه نتوانسته‌ام، وجود خدا را باور کنم».

محمد نیز بیان می‌دارد، پس از آن که مادرش به افسردگی گرفتار شد، پدرش زن دیگری گرفته و به اصرار زن جدید، مادر وی را طلاق داده است. مضاف بر این، با بزه کاری برادر بزرگ‌تر محمد از سویی و درگذشت خاله از سوی دیگر، مشکلات روانی مادر محمد فزونی گرفته تا جایی که سر سجاده نماز خویش زبان به گله و شکایت از خدا می‌گشاید و سرانجام مادر دست به خودکشی می‌زند.

محمد پس از خودکشی مادرش، در حالی که دیگر تکیه‌گاه‌های پدر و مادر را پشت سر خودش ندارد، تازه با طعن و کنایه فامیل و اطرافیان خود را مواجه دیده، احساس می‌کند، دیگر آبرویی برای وی و برادرانش باقی نمانده است. مضاف بر این، با شروع نقد خدا توسط محمد، دوستان دانشگاهی وی نیز از او فاصله می‌گیرند و در این شرایط است که محمد با کنار نهادن خدا، از بی‌دینی استقبال می‌کند.

واکنش عاطفی زهرا در مواجهه با مرگ پدرش که در اثر بیماری قلبی و تشدید آن به دلیل درگیری‌های سیاسی که برای او به وجود آمده بود، مشهود است. زهرا در همین رابطه بیان می‌دارد:

«هنگامی که پدرم فوت کرد، نفرت شدیدی از حکومت اسلامی ایران پیدا کردم، اگر آن همه فشار به پدرم وارد نمی‌شد، او را از کار و تمام مناسب دولتی‌اش اخراج نمی‌کردند و برایش پرونده‌سازی نمی‌کردند، شاید پدرم به این بیماری مبتلا نمی‌شد، پدرم بعد از انقلاب دچار مشکلات زیادی شد، او را کاملاً بایکوت کرده بودند او به هر جا می‌رفت، به در بسته می‌خورد. پدرم بعد از انقلاب به دلیل پرونده‌سازی که برایش کرده بودند، حدود ۶ ماه به زندان افتاد، ولی بعداً بی‌گناهی او اثبات شد. پدرم می‌گفت، حاضرم ۱۰ سال در زندان‌های قبل از انقلاب بمانم، اما یک روز در زندان‌های جمهوری اسلامی نمانم. شکنجه، بی‌احترامی، زجر روانی و جسمی، شست و شوی مغزی و هزار کار دیگر در این زندان‌ها اتفاق می‌افتد. مثلاً قبل از انقلاب، مهندس بازرگان، چند بار به زندان افتاد، اما بعد راحت به سرکارش در دانشگاه باز می‌گشت، اما بعد از انقلاب، اگر کسی به دلیل جرم سیاسی به زندان بیافتد، تا آخر عمر حق بازگشت به کار و مناسب دولتی را ندارد و خانواده‌اش نیز بسیار به رنج و سختی می‌افتند». بنابراین می‌توان در یک جمع‌بندی اجمالی نتیجه گرفت، دین‌گریزی برخی از دانشجویان به ابعاد فردی و شکست‌های عاطفی آنان باز می‌گردد.

نمونه محمد امین، تاحدودی از نمونه‌های قبلی متفاوت است. به این معنا که اگر افرادی نظیر احسان، محمد، مینا و زهرا در تلاطم عاطفی خویش درهم شکسته شده و به عنوان یک واکنش شدید، دین-گریزی را پیشه خود کرده‌اند، محمدامین به دلیل اختلال روانی و سواس خود، به زندگی دشواری رسیده است. به این معنا که سواس ذهنی محمدامین با سوژه قرار دادن مسایل دینی، ذهن وی را آکنده از درگیری‌های ذهنی حول موضوع‌های دینی کرده است و وی برای گریز از زندگی دشواری که با آن مواجه شده است، با پشت پا زدن به محتوای سواس تفکرش، بی‌دینی را پیشه خود می‌سازد تا ذهن وی به آرامش برسد. محمدامین در قسمتی از مصاحبه‌اش در همین ارتباط بیان می‌دارد:

«مثلاً وقتی که من راه می‌رفتم، اگر روی موزاییک بود، اعتقاد داشتم که نباید پایم را روی خطوط بین دو موزاییک بگذارم، خصوصاً پای راستم را، چرا که تأکید زیاد دین بر روی مفاهیم چپ و راست من را نسبت به این دو واژه، بسیار حساس کرده بود. من دست و پای چپ و کلاً جهت چپ را نماد جهنم، زشتی، شیطان و گناه می‌دانستم، چرا که همیشه شنیده بودم، نامه اعمال افراد بد را که باید به جهنم بروند، به دست چپشان خواهند داد. در مقابل، جهت راست از نظر من به معنی بهشت، خوبی‌ها و راستی بود. بنابراین اگر پای راستم روی خط می‌رفت، به نظرم کاملاً سوخته بودم و وضعیت خیلی بدی داشتم. نمونه دیگری از سواس‌هایی که من داشتم، این بود که من از هدر رفتن آب برای وضو گرفتن، در فاصله شستن صورت یا دست‌هایم، احساس عذاب وجدان کرده و سعی می‌کردم تا جایی که ممکن

است، هر بار آب کمتری مصرف کنم، برای همین در مسجد با بچه‌ها مسابقه می‌گذاشتیم که چه کسی می‌تواند با یک لیوان آب، وضو بگیرد».

بنابراین اگرچه در افراد دین‌گرایز مقوله نقد اجتماعی - اقتصادی - سیاسی - عقیدتی بسیار پررنگ می‌نماید و علت اصلی دین‌گزیزی آنان به شمار می‌رود، ولی در برخی از موارد ابعاد فردی (عاطفی و روانی)، چنان پررنگ است که به تنهایی به تبیین دین‌گزیزی افراد می‌پردازد.

۰۱۱ تربیت دینی نادرست: برچسب کافر بودن در برابر سوال‌های

بچه‌گانه من

مصاحبه با فریده، ۲۰ ساله، دانشجوی کارشناسی

- فریده خانم، از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه مقوله دین و دین‌داری شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی تا الآن بده.

من از دوران کودکی فردی کنجکاو بودم و در مورد هر چیز سوال می‌کردم، مثلاً می‌پرسیدم خدا چیست؟ آخر این دنیا چه می‌شود؟ شما می‌گویید اگر من آدم خوبی باشم، بعد از مرگ به بهشت می‌روم، حالا بعد از آن چه می‌شود؟ اما با وجود این که خانواده من افرادی بسیار مذهبی و معتقد بودند، هرگز نمی‌توانستند پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای به سوال‌های من بدهند.

تصور من از خدا در آن دوران، یک زن بلند قد بود که چادرش را به کمر خودش بسته و با این که در آن زمان هنوز LCD وجود نداشت، یک LCD به پشت خودش بسته است و ما آدم‌ها را در آن می‌بیند. همین طور من فکر می‌کردم، هر وقت خدا دست‌هایش را بشوید، باران می‌بارد. این تصورات دوران کودکی من، همیشه از طرف خانواده و اطرافیانم، مورد تمسخر و ریشخند قرار می‌گرفت.

من پس از ورود به مدرسه، در مقاطع مختلف، هر وقت که سوالی در مورد مسایل اعتقادی از دبیران بینش و معارف می‌پرسیدم، آن‌ها به شدت عصبانی می‌شدند و می‌گفتند که تو کافر شده‌ای و حق پرسیدن چنین سوال‌هایی را نداری.

- روند تحولات دینی شما در سال‌های بعد چگونه بود؟

من هر چه بزرگ‌تر می‌شدم و اطلاعاتم بیشتر می‌شد، سوال‌های بیشتری هم برایم به وجود می‌آمد، مثلاً چند سال پیش تصمیم گرفتم که احکام رساله را بخوانم. اما دیدم که احکام رساله، جدآبی معنی هستند. مثلاً در یک حکم آن گفته شده، اگر ملخ به دست مسلمانان گرفته شود، حلال است، اما اگر یک کافر آن را شکار کند، حکم آن حرام خواهد بود.

در شرایطی که مردم کشورهای دیگر هر روز به پیشرفت‌های علمی و فرهنگی بزرگ‌تری دست می‌یابند، این حکم چه اهمیتی دارد، اما ما باید ذهن خود را درگیر چنین مسایل کم‌اهمیتی کنیم. من فکر می‌کنم، دین نه تنها نمی‌تواند مشکلات جامعه بشری را حل کند، بلکه خودش مشکل اصلی مردم است.

- آیا ورود در دانشگاه در روند تحولات دینی شما مؤثر واقع شد یا نه؟

پس از ورود من به دانشگاه، سوال هایم در حوزه مسایل دینی بیشتر شد، اما برخلاف تصورم که فکر می‌کردم، در دانشگاه بتوانم جوابی برای سوال هایم پیدا کنم، هیچ‌کس حاضر به پاسخ‌گویی به سوال هایم نبود. برای مثال، زمانی که من از یک استاد که دکترای فلسفه داشت، در مورد مسأله جبر و اختیار سوال پرسیدم، او به من گفت که این موضوع یک مسأله ساده و کم‌اهمیت است و بعد با یک نگاه تمسخرآمیز به من، به صحبت‌های خودش ادامه داد. پس از تکرار تجربه‌های این‌چنینی در ارتباط با اساتید دیگر، من متوجه شدم که آن‌ها واقعاً جوابی به این سوال‌ها ندارند. البته به نظر من مدعیان دین، چیز زیادی بارشان نیست و مثل خود من، عقایدشان به صورت ارثی به آن‌ها رسیده است و خودشان حق انتخابی نداشته‌اند.

من پس از دیدن این مسایل، تصمیم گرفتم که عقل خودم را در بررسی مسایل دینی به کار بگیرم. برای مثال، به نظر من، به لحاظ منطقی باید مبدأیی وجود داشته باشد. چون که من وجود دارم و امکان ندارد که من باشم، اما مبدأ وجود نداشته باشد. از طرفی ما برای درک مبدأ یا خدا، ابزاری نداریم و تنها ابزار ما، عقل است که آن هم توانایی کافی برای درک خدا را ندارد و در صورتی که در مورد مسأله شناخت خدا بیشتر فکر کنیم، جداً دیوانه می‌شویم. بنابراین شاید بهتر باشد، از همان ابتدا وجود خدا را بپذیریم.

- نظر شما نسبت به مفاهیم جهنم و بهشت چیست؟

به نظر من، مفاهیمی مانند بهشت و جهنم، تا حدودی مسخره هستند، چرا که چنین مفاهیمی با این ویژگی‌ها، تنها داستان‌هایی هستند که برای اعراب ۱۴۰۰ سال پیش جالب بوده‌اند و برای ما که هر وقت اراده کنیم، می‌توانیم شیر و عسل را از فروشگاه بخریم و بخوریم، خود به خود رودهایی از شیر و عسل، کم‌اهمیت می‌شوند و یا در شرایطی که خود من به انواع بازی‌های کامپیوتری پرهیجان دسترسی دارم، زندگی در یک باغ که میوه‌هایش همواره در دسترس هستند، لذتی ندارد. امکانات من در این دنیا، از امکانات بهشت در دنیای دیگر، بسیار جذاب‌تر و لذت‌بخش‌تر است. بنابراین آن‌چه که در قرآن درباره بهشت توصیف شده است، برای اعراب دوران جاهلیت با آن وضعیت فرهنگی و مالی و فقر امکانات، جالب بوده است، نه برای انسان این دوره.

- نظر شما درباره جبر و اختیار چیست؟

من فکر می‌کنم، جبر و اختیار، هر دو به طور هم‌زمان وجود دارند و با این‌که در بسیاری از مسایل ما واقعاً مجبور هستیم، اما اختیاراتی هم داریم و جبر مطلق، وجود ندارد.

- در مورد ائمه و اولیای دین چگونه فکر می‌کنید؟

به نظر من، وجود پیامبر و امامان برای آموزش زندگی کردن به عرب‌هایی که دور از تمدن بوده‌اند، لازم بود، نه برای مردم کشور ما که خود مهد تمدن بوده است. مردم ایران باستان، از سال‌ها پیش از ورود اسلام، از فرهنگ و علم بالاتری نسبت به مردم دیگر کشورها، برخوردار بودند. اما با وجود اسلام، ما باید در بند این مسأله بشویم که حروف حلقوی را در هنگام نماز خواندن رعایت کنیم و یا به زبان عرب‌ها، با خدا حرف بزنیم.

به نظر من، اسلام برای زمان خودش خوب و مفید بوده است. در آن زمان که مردم در ناآگاهی و بی‌اطلاعی به سر می‌بردند، اسلام طریقتی کارگشا بوده است. اما برای مردم امروز که به انواع کتاب‌ها و رسانه‌ها دسترسی دارند، نیازی به آن احساس نمی‌شود.

- شما درباره مراجع تقلید چگونه فکر می‌کنید؟

درباره مراجع تقلید هم باید بگویم که من حتی از خود این کلمه هم بیزار هستم. زیرا من خودم عقل دارم، پس چرا باید از یک نفر دیگر، تقلید محض کنم و دقیقاً طبق آنچه که او گفته است، عمل کنم. برای من پذیرفتن محض دستورات و صلاح‌دیدهای یک فرد دیگر، کاملاً بی‌معنا است. برای مثال، من به موسیقی و خصوصاً صدای استاد شجریان، خیلی علاقه‌مند هستم، تا حدی که شنیدن موسیقی، حکم اکسیژن را برای من دارد و من هرگز نمی‌پذیرم، صرف این که یک مرجع تقلید، موسیقی و ساز زدن را نهی کرده و حرام دانسته است، از آن صرف نظر کنم.

- نظر شما در مورد حجاب چیست؟

مسأله حجاب هم موضوع دعوای همیشگی من با مادرم بوده است. خدا ما را آزاد خلق کرده و حجاب هم یک موضوع کاملاً سلیقه‌ای است و هر کس باید متناسب با آن چه خودش دوست دارد، لباس بپوشد. هیچ کس هم حق ندارد که افراد را به علت نوع حجابشان، تنبیه کند. این که مأموران گشت ارشاد، در حضور مردم، یک نفر را به اجبار می‌گیرند و با کتک کاری او را به اصطلاح امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، امری کاملاً غلط و غیراخلاقی است، خود من هرگز دوست ندارم که شلوار کوتاه بپوشم و حجابم را در این حد که هست، دوست دارم. اگرچه مادرم چون خودش و دیگر خانم‌های فامیل چادر می‌پوشند، حجاب من را نمی‌پسندد، اما من حجاب خودم را قبول دارم.

- نظر شما راجع به ولایت فقیه چیست؟

واقعیت این است که در کشور ما، یک نفر در رأس امور است که بسیار مقتدر بوده و فقط اوست که حرف می‌زند و برای ۸۰-۷۰ میلیون آدم که دارای سلیق‌مختلف هستند، تصمیم می‌گیرد. سوالی که همیشه در ذهن من وجود دارد، این است که مگر یک نفر آدم چه قدر توانایی و هوش دارد که بتواند

برای ۸۰-۷۰ میلیون نفر تصمیم بگیرد و از طرفی فرمانده کل قوا هم باشد تا هر کسی که با او مخالفت کرد، به راحتی وی را سرکوب کند.

از طرفی، همین فرد به راحتی از تریبون‌های رسمی کشور، دروغ می‌گوید، تهمت می‌زند، غیبت می‌کند، زیرآب دیگران را می‌زند. البته این کارها، کار هر روزه مدعیان دین است. آن‌ها با وادار کردن مردم برای پذیرفتن یک دین و یک شریعت، کشورداری می‌کنند، ظلم می‌کنند و جواب اعتراض مردم را با گلوله می‌دهند.

از طرفی ولی فقیه در کشور ما، خودش را ولی امر مسلمین جهان و نایب امام زمان می‌داند. من نمی‌دانم، واقعاً یک آدمی که در دورافتاده‌ترین مناطق زیمباوه زندگی می‌کند، چطور او را به عنوان رهبر خود پذیرفته است و آیا آن فرد اصلاً این آدم را می‌شناسد.

علاوه بر این، به نظر من، رفتاری که طرفداران خامنه‌ای نسبت به وی دارند، عین بت‌پرستی و شرک است. آن‌ها تعصب شدیدی نسبت به او دارند و کوچک‌ترین انتقاد را به شدت سرکوب می‌کنند و فرد منتقد را بی‌دین و جاهل می‌نامند. برای مثال، شوهر خاله من که پاسدار است و از منافع زیادی به علت طرفداری از رهبری برخوردار است، فقط به این علت که من یک انتقاد کوچک نسبت به رهبر داشتم، به من گفت که اگر این حرف‌ها را بزنی، از این به بعد حتی اگر یک استکان چایی هم در خانه ما بخوری، حرام است. به هر حال دوگانگی موجود در کشور و ظلم و ستمی که به جوانان و مردم بی‌گناه می‌شود، تأثیر بسیار بدی بر من گذاشته و آشوبی را در درون من ایجاد کرده است.

- آیا فکر می‌کنید از دین در جامعه معاصر ایران استفاده ابزاری می‌شود؟

بله. استفاده ابزاری از دین، یکی از مشکلات جدی جامعه ماست، به تعبیر دیگر شاید بتوان گفت که بدبختی جامعه امروز ما، معیار قرار دادن جمله مدرس با این مضمون که سیاست ما عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ماست، می‌باشد، چرا که دنیای سیاست، یک دنیای بسیار مرموز و کثیف است و ترکیب آن با دین، باعث استبداد دینی می‌شود که امروز بر جامعه ما حاکم شده است و به دنبال این امر، آخوندها که خودشان را اهل دین می‌دانند، با استفاده از احکام دینی، بر ما حکومت می‌کنند.

من خودم آخوندی را می‌شناسم که پول ۱۰۰۰۰ نفر را به بهانه ساختن یک مجتمع مسکونی بالا کشید، اما چون یکی از افراد مهم کشور بود، با قرار وثیقه آزاد شد. در حالی که مردم هنوز به پول‌هایشان نرسیده‌اند.

نمونه دیگری از استبداد دینی حاکم بر کشور، رانت‌خواری مسوولان ارشد کشور و اطرافیان آن‌ها است. خود من طی چند ماه گذشته بارها از افراد مختلف شنیده‌ام که اگر اسلام این است، ما نمی‌خواهیم مسلمان باشیم.

- تحلیل نهایی شما از مقوله دین در جامعه معاصر ایران چیست؟

این که دین واقعاً خوب است یا نه و خدا اگر هست، پس چرا کمکی به ما نمی‌کند، باعث شده است که من در این زمینه دچار خلاء و تنش بشوم تا جایی که من بعضی اوقات به خودم می‌گویم، من دین را به طور کامل و برای همیشه کنار بگذارم، چون تضاد، چندگانگی و عدم هماهنگی بین آن چه در دین گفته شده و آن چه که دین‌داران بدان عمل می‌کنند، واقعاً من را دچار خستگی و دلزدگی کرده است.

اگر به فرض محال، من حاکم جایی بشوم که مردم آن من را به عنوان یک رهبر، پذیرفته باشند، من هرگز در مسایل دینی مردم، دخالتی نمی‌کنم. هر کس می‌تواند هر دینی را که می‌خواهد داشته باشد. اما ملزم به رعایت قوانین جامعه است و نباید با دین‌دار بودنش برای دیگر افراد، مشکلی را به وجود آورد. همان‌طور که کوروش به لشکریان خودش می‌گفت، هرگز معابد را خراب نکنند و به قانون و دین مردم، احترام بگذارند.

برخلاف دین‌داران و حاکمان، مسلمان چه در کشور ما و چه در کشورهای دیگر که به مردم می‌گویند یا مسلمان بشوند و در غیر این صورت، جیره و مواجب بدهند و چنانچه سرپیچی کنند، سرنوشتی جز قتل و غارت و جنگ نخواهند داشت. اگر آن‌ها مسلمانند و آیه لاکراه فی الدین را قبول دارند، پس لشکرکشی و تصاحب کشورهای دیگر چه دلیلی دارد؟

- در آینده که شما صاحب فرزند خواهید شد، با توجه به تناقض موجود بین نگرش شما نسبت به مسایل دینی و آنچه که در مدارس و جامعه به افراد آموخته می‌شود، برای رفع این تناقض در ذهن فرزندتان، چه می‌کنید؟

من فکر می‌کنم فرزند من در آینده، با توجه به تناقضی که وجود دارد، به لحاظ اجتماعی یک فرد ناهنجار خواهد شد. اما واقعیت این است که من روش پدر و مادرم را در تربیت فرزندم به کار نمی‌گیرم. چرا که آن‌ها از دوران کودکی همه نوع کار و هنری را به من یاد دادند و من را به کلاس‌های مختلفی فرستادند، اما هرگز فکر کردن را به من یاد ندادند. اما من به فرزند خودم، شیوه تفکر را یاد می‌دهم و به او اجازه می‌دهم که او برای زندگی خودش، خودش انتخاب کند و تصمیم بگیرد.

- از وقتی که برای مصاحبه گذاشتید، متشکرم.

۰۱۲ تربیت دینی نادرست: احضار به کمیته انضباطی دانشگاه در برابر سوال های دینی من

مصاحبه با محمدعلی، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه دین شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی تا الآن بده.

اجرای اعمال دینی در خانواده من، امری متداول و اجباری است. به طوری که من و پسرعمویم که هم سن من است، از دوران کودکی به نماز خواندن و روزه گرفتن واداشته شدیم. من زمانی که کلاس چهارم ابتدایی بودم، ۱۵ روز از ماه رمضان را روزه گرفتم و از آن به بعد هم، هر سال روزه‌هایم را به طور کامل می‌گرفتم. همچنین من در مدرسه، در مسابقات قرآن و احکام شرکت می‌کردم و مقام می‌آوردم.

من در دوران راهنمایی، قرآن و دعای صبحگاهی مدرسه خودمان را می‌خواندم. بنابراین به طور کلی تا اواخر دوران راهنمایی، من یک فرد مذهبی و معتقد بودم و تقریباً در همه فعالیت‌های مذهبی مدرسه، شرکت می‌کردم. البته الآن که من با خودم فکر می‌کنم، می‌بینم که هدفم از انجام دادن این کارها، بیشتر خودنمایی بوده است و این که من علاقه داشتم که فعالیت کنم و فردی مشهور بشوم. از طرفی تشویق‌های خانواده‌ام، تأثیر زیادی روی من داشت و از این که آن‌ها مرا به علت انجام این کارها، یک فرد بزرگ می‌پنداشتند، خوشحال می‌شدم.

من با شروع دوران دبیرستان، کم‌کم احساس می‌کردم که انجام اعمال مذهبی برای من فقط یک عادت شده است و با اجرای آن‌ها، احساس خاصی به من دست نمی‌دهد. از طرفی این اعمال برایم تکراری شده بود و احساس می‌کردم که رابطه‌ام با خدا، غیرقابل فهم است. علاوه بر این، من در آن زمان، به معصومیت امامان شک کرده بودم و از این که همه کارهایم را با معیار گناه کبیره و صغیره بسنجم، خسته شده بودم. بنابراین تصمیم گرفتم که خودم معیار گناه بودن کارهایم را تعیین کنم.

- برای رفع تردیدهایی که پیدا کرده بودی، دقیقاً دست به چه کارهایی زدی؟

در آن دوران، سوال‌های زیادی برای من پیش آمده بود که خودم نمی‌توانستم به آن‌ها پاسخ بدهم. مثلاً این که گناه چیست؟ ثواب کدام است؟ و سوال‌های دیگری از این دست. سال سوم دبیرستان من به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی علاقه‌مند شدم و این مسأله باعث شد که پرسش‌های من در زمینه مسایل اخیر، بیش از پیش پررنگ شود. چرا که من می‌دیدم، افرادی مثل روحانیون که نقش الگو را در جامعه

خودشان دارند، در حوزه سیاست و زندگی شخصی خویش، از انجام بسیاری از کارهای غیراخلاقی، خودداری نمی‌کنند. از طرفی، من احساس می‌کردم، افراد مذهبی هنگام دفاع از دین، بیشتر از یک پایگاه و مقام قدرت دفاع می‌کنند.

به هر حال در این دوران اعتقادات من روز به روز نسبت به گذشته تغییر می‌کرد و متفاوت می‌شد.

- با ورود شما به دانشگاه، این مسأله در روند تحولات دینی شما اثرگذار واقع شد یا خیر؟

من تا اواخر سال اول دانشگاه هم، اعمال دینی خودم را انجام می‌دادم، اما دیگر اعتقادات قبلی خودم را نداشتم و این مسأله باعث شده بود که خانواده‌ام بسیار نگران و در عین حال متعجب شوند. در پایان سال اول دانشگاه، وقتی که من مطمئن شدم، نماز خواندن من تنها از سر عادت است، به طوری که اگر نماز نمی‌خواندم، مثل این بود که چیزی را گم کرده بودم، و در واقع نماز خواندن برای من، حکم یک کار موظف را پیدا کرده بود و هیچ حس خاصی هم به من نمی‌داد، بنابراین تصمیم گرفتم که آن را ترک کنم.

سوال‌های من تا آن زمان، بیشتر در رابطه با قرآن و سنت و عصمت پیامبر و امامان بود، و هنوز بحث وجود خدا، برایم مطرح نبود. من برای این که بتوانم پاسخی برای سوال‌هایم پیدا کنم، دو بار متن فارسی قرآن را ختم کردم، اما به نتیجه‌ای نرسیدم. من هرچه بیشتر مطالعه می‌کردم، سوال‌های بیشتری برایم به وجود می‌آمد تا این که پس از مدتی، به این سوال اصلی رسیدم که اصلاً آیا خدا وجود دارد؟ اگر خدا هست، چطور می‌توان او را اثبات کرد؟ من در این زمان، به شدت علم‌گرا و اثبات‌گرا شده بودم. به طوری که در کلاس‌های مختلف سوال‌های زیادی در مورد وجود خدا از اساتیدم می‌پرسیدم و با آن‌ها بر سر این گونه مسایل، بحث می‌کردم. اما ضمن این که هیچ پاسخی از این بحث‌ها نگرفتم، بارها به علت پرسیدن سوال‌های این‌چنینی، به کمیته انضباطی دانشگاه احضار شدم.

- در حال حاضر تحلیل شما نسبت به مقوله دین چگونه است؟

در حال حاضر، دلایلی علمی من برای رد وجود خدا، بسیار بیشتر از دلایلم برای اثبات وجود خدا است. من وقتی که از یک روحانی خواستم که وجود خدا را برایم اثبات کند، گفت: همان‌طور که ما جریان الکتریکی و جریان عصبی بدن را نمی‌بینیم، خدا را هم نمی‌بینیم، اما می‌دانیم که همه آن‌ها وجود دارند. عشق بین ما و خدا هم همین‌طور است، ما او را نمی‌بینیم، اما عاشق او هستیم. اما من در پاسخ به او گفتم که به لحاظ علمی و تجربی، تا دو ماده وجود نداشته باشند که بر روی هم نیرو وارد کنند، هیچ کنش و واکنشی بین آن‌ها رخ نخواهد داد. در مورد خدا هم همین‌طور است، خدا باید یک نیرو و نمود خارجی داشته باشد تا بتوان او را لمس کرد و با او رابطه عاشقانه برقرار کرد. به نظرم عشقی که آن

روحانی می‌گفت یا از ترس قیامت و جهنم است و یا به علت تشویق‌هایی است که قرار است در بهشت وجود داشته باشد. به هر حال من دلایل زیادی دارم که برای خودم قانع‌کننده هستند و در حال حاضر، من نمی‌توانم وجود خدا را اثبات کنم، از طرفی وجود او را نفی هم نمی‌کنم، بلکه مسأله خدا را به صورت یک مسأله و تصمیمی حل نشده، در ذهن خودم باقی می‌گذارم.

از طرفی به نظر من اعتقاد داشتن یا اعتقاد نداشتن به وجود خدا، هیچ تأثیری در زندگی افراد ندارد، چرا که به نظرم اساساً خدا دخالتی در جهان ندارد. اگرچه در دوره‌ای می‌گفتند، خدا در بسیاری از مسایل نقش دارد، اما امروز با علم ثابت شده است که خدا هیچ تأثیری در وقوع آن مسایل ندارد. از جمله زلزله، سیل و نظایر آن‌ها، همه این‌گونه حوادث، دلایل علمی قابل اثباتی دارند. عنوان کردن این که خدا انسان را آفریده است تا انسان عبادت کند، آزمایش شود و در نهایت حساب پس بدهد یا به عبارتی این دنیا مزرعه آخرت است، بیشتر شبیه یک داستان است که برای عامه مردم قابل قبول است. اما این مسایل برای افرادی که با علم و واقعیت سروکار دارند، اصلاً قابل پذیرش نیست. من با نظر آگوست کنت موافقم که می‌گوید، انسان در مسیر تحول تفکر خودش، ۳ مرحله برای پاسخ به علت حوادث را پشت سر گذاشته است. او معتقد است که در مرحله اول، انسان‌ها علت حوادث را به ذات اشیا ربط می‌دادند. در مرحله دوم، آدم‌ها علت حوادث را به موجودی شبیه انسان، اما بسیار قدرتمند ربط می‌دادند که علت این مسأله هم، این بود که انسان‌ها چون دلیل و پاسخ علمی و منطقی برای حوادث نداشتند، آن‌ها را به موجودی برتر ربط می‌دادند. در واقع در این مراحل، انسان، جهل خود را با ربط دادن علت مسایل به ذات اشیا یا نیروی فوق بشری، می‌پوشانده است.

مرحله سوم، زمان حال حاضر است که انسان‌ها به دنبال علت‌های علمی برای مسایل هستند. آن‌ها برای اثبات غلط بودن فرض مرحله دوم، جلوی علت‌ها را می‌گیرند، اما می‌بینند که باز هم معلول رخ می‌دهد. مثلاً در مورد این اعتقاد که مرگ در دست خداست، می‌بینیم که پزشکان وقتی دلیل بیماری‌ها را پیدا می‌کنند و آن را درمان می‌کنند، دیگر مرگی رخ نمی‌دهد. بنابراین با کشف علت‌های واقعی موجود در طبیعت، می‌بینیم که دیگر نیازی به وجود خدا نیست.

- نظر شما درباره مفاهیم جهنم و بهشت چیست؟

من تا دوران راهنمایی، به مفاهیم بهشت، جهنم و روز قیامت، اعتقاد داشتم. البته عامل اصلی اعتقاد من این بود که من حدود ۶ سال با یک روحانی، رابطه نزدیکی داشتم، او فرد بسیار با اخلاق و خوبی بود. البته خوب بودن نه به علت مذهبی بودن و نوع اعتقاداتش، بلکه به علت با اخلاق بودنش، فرد خوبی بود. به هر حال من تحت تأثیر رابطه با او تا اوایل دوران دبیرستان، به ترس از جهنم و ورود به بهشت

اعتقاد داشتیم، اما بعد نظرم نسبت به این مفاهیم و مفاهیم دیگر مثل ذات خدا، صفات خدا، ثواب و گناه، آفرینش انسان و نظایر آن‌ها، کاملاً عوض شد.

به نظر من وجود بهشت و جهنم، با داستان آفرینش انسان، تناسبی ندارد. طبق داستان آفرینش، گفته می‌شود که خدا انسان را خلق کرده است، به او اختیار داده، از او در خواست‌هایی کرده و هدفی را برای او روشن کرده است. اما از طرفی بهشت و جهنم را آفریده که اگر مثلاً فردی کار الف را بکند، به بهشت خواهد رفت و اگر کار ب را بکند، به جهنم خواهد رفت. در حالی که این تعیین تکلیف، با اراده، اختیار و قدرت و توانایی انسان‌ها، مغایرت دارد. خود من با تعریفی که از جهان دارم و با توجه به اراده و اختیار خودم، می‌دانم که من با انجام کار ب، به جهنم نمی‌روم. از طرفی ترسیم محیطی که از بهشت و جهنم صورت گرفته است، به هیچ وجه با عقل و علم، قابل اثبات نیست. همچنین مسایلی مثل زنده شدن مجدد مردگان و پاسخ‌گویی کارهای این دنیا در جهان دیگر، اصلاً منطقی نیست. مثلاً این که گفته می‌شود، فردی مانند هیتلر که هزاران نفر را کشته است، نسبت به فردی که یک نفر را کشته است، باید در آن دنیا شدیدتر مجازات شود، اصلاً درست نیست. چرا که این مسأله ناشی از یک رابطه متقابل بین انسان‌ها بوده است که طی آن، عده‌ای فرمانبردار و عده‌ای هم مخالف او بوده‌اند.

- نظر شما درباره مفهوم روح که در ادیان الهی مطرح شده است، چیست؟

من اعتقادی به وجود روح ندارم. از نظر دین، انسان دارای دو بُعد مادی و روح است. اما از نظر من و از دید تجربی، انسان دارای دو بُعد است. یک بُعد او همان جسم انسان است و بُعد دیگر، در واقع پیام‌ها و روابط هماهنگ‌کننده اعضای جسم است که در سراسر جسم، منتقل می‌شوند و حتی خواب دیدن هم نتیجه همین پیام‌های موجود در ذهن و جسم است.

- شما در حال حاضر درباره قرآن چگونه فکر می‌کنید؟

من قبلاً نسبت به قرآن، بسیار حساس بودم، هرگز بدون وضو به آن دست نمی‌زدم و واقعاً کتاب قرآن برایم مقدس بود. به طوری که من به همه نکات گفته شده در آن اعتقاد داشتم. اما در حال حاضر، من فکر می‌کنم که قرآن، از زبان پیامبر است. همان‌طور که قبل از او هم پیامبران دیگر، چنینی صحبت‌هایی را مطرح کرده‌اند. اما من معتقدم که باید برخی دستورالعمل‌های قرآن را که با زمان حال و عرف جامعه ما سازگار است، اجرا شود. البته نه به عنوان یک پیام دینی، بلکه به عنوان یک دستور منطقی و اخلاقی، به نظر من استفاده‌ای به جز این مورد از قرآن، فقط یک ایدئولوژی پردازی ناشیانه است و باید کنار گذاشته شود.

- به نظر شما دین می‌تواند به عنوان عاملی هویت‌ساز در جامعه مطرح باشد است؟

به نظر من، باید سیاستمداران هر کشور، برای ایجاد استحکام و اتحاد بین مردم کشورشان، دست به هویت‌سازی بزنند. حال هویت می‌تواند برگرفته از زبان، رنگ پوست، فرهنگ، تاریخ و یا پرچم آن کشور باشد. اما به هر حال برای ایجاد ائتلاف و همبستگی که در واقع ابزار قدرت آن کشور هستند، نیاز به هویت‌سازی وجود دارد. در ایران هم از دین، به عنوان عامل هویت‌ساز، استفاده می‌شود، چرا که تنها عاملی که می‌توان با آن اکثر مردم را متحد کرد، دین است. بنابراین به نظر من استفاده از دین به این شکل، یک کار معقول است. اما در عین حال باید این مسأله را هم در نظر گرفت که پس از مدتی، دین به عنوان یک ابزار، کهنه خواهد شد و دیگر کارایی لازم را نخواهد داشت که این مسأله، برخلاف منافع سیاستمداران است.

- نظر شما درباره تفکیک دین از سیاست چیست؟

من با سکولاریسم کاملاً موافقم و به نظرم سکولاریسم، از الزامات این دوره است. چرا که دین در بسیاری از مسایل، حرفی برای گفتن ندارد و نباید به خیلی حوزه‌ها که پاسخی برای آن‌ها ندارد، وارد بشود. اما در عین حال، چنانچه در جایی بتواند پاسخ‌گوی نیازهای بشر باشد، می‌توان از آن استفاده کرد. اما در زمان حاضر، جدایی این حوزه‌ها از هم، الزامی است.

- نظر شما درباره حجاب چگونه است؟

به نظر من حجاب، یک امر کاملاً شخصی است و میزان آن، در ارتباط با نوع روابط بین دو نفر تعیین می‌شود. در واقع معیار سنجش میزان حجاب، عرف است و باید این مسأله تا حدی رعایت شود که جنس مخالف را تحریک نکند. به نظر من حجاب به شکل امروزی خودش، بیشتر اعمال محدودیت بر زنان است تا ننگه‌دارنده ارزش آن‌ها.

من همیشه در بحث با خانم‌های باحجاب می‌گویم که فرق بین موهای من با موهای شما در چیست که تا این حد آن را می‌پوشانید.

- آیا اصولاً دین می‌تواند در حال حاضر در جوامع بشری مطرح باشد؟

به نظر من، نقش دین در یک حکومت فرضی، تا جایی است که بتواند مشکلات مردم را رفع کند. البته از دستورات آن با نام دین، نباید استفاده بشود، بلکه دین فقط با هدف غنی‌تر کردن زندگی مردم باید به کار گرفته شود. از طرفی برای جلوگیری از متضرر شدن مردم، باید عقل و منطق را به کار گرفت و اجازه نداد که دین برای مردم محدودیت ایجاد کند.

- در آینده که شما صاحب فرزند خواهید شد، با توجه به تناقض موجود بین نگرش شما نسبت به مسایل دینی و آنچه که در جامعه به افراد آموخته می‌شود، برای رفع این تناقض در ذهن فرزندتان، چه می‌کنید؟

اگر من در آینده، صاحب فرزند شوم، اجازه نمی‌دهم که فرزندم با ارزش‌های سنتی، بار بیاید. بلکه او را از ابتدا با عقل، اراده و اختیاری که دارد، آشنا می‌کنم و از او می‌خواهم که با استفاده از عقل خودش و در نظر گرفتن معیارهای عرف و جامعه، برای خودش تصمیم بگیرد. از طرفی چون خود من دغدغه‌های ذهنی زیادی را پشت سر گذاشته‌ام و تناقضاتی که در ذهنم بود، من را بسیار آزار داده‌اند، هرگز نمی‌گذارم که فرزندم هم تا این حد زجر بکشد.

- تحلیل کلی شما درباره وضعیت دین در حال حاضر در جامعه چیست؟

دین و هر مسأله مرتبط با دین، تحت الشعاع اختیار، عقل، استعداد و توانایی‌های انسان است. در واقع دین باید تحت تأثیر واقعیات علمی، عقل انسان و عرف جامعه باشد. چرا که در غیر این صورت، هر عملی که تحت عنوان دین صورت بگیرد، ناشیانه خواهد بود. عامل اصلی‌ای که من به این نتیجه رسیده‌ام، پیشرفت انسان امروز، نسبت به مردم زمان پیامبر است. من و مردم عصر من، بسیار پیشرفته‌تر از عصر پیامبر هستیم. محیط ما بسیار غنی‌تر از محیط آن دوران است. انسان امروز بیشتر به خودشناسی رسیده و از عقل متکامل‌تری بهره‌مند است و دین تنها به عنوان یک مسأله حاشیه‌ای، مدنظر است که هر کجا که کارساز باشد، مورد استفاده قرار می‌گیرد. به هر حال رویکرد خود من در این زمینه، یک رویکرد عقلی و منطقی است و من سعی می‌کنم که در مواجهه با مسایل مختلف، از روش عقلانی استفاده کنم. از طرفی من برای رسیدن به این نتیجه و برای پاسخ به سوال‌هایم، بسیار سختی کشیده‌ام، بحث کرده‌ام، مطالعه کرده‌ام و بنابراین به اعتقادات خودم پایبندم. اگرچه چون این اعتقادات در تضاد با حکومت است و حکومت هم قدرتمند و دارای نفوذ است، ناچارم که گاهی اوقات علی‌رغم میل خودم، وانمود کنم من فردی دین‌دار هستم و تحت اجبار به خواسته‌های آن‌ها تن بدهم.

- نهایتاً شما دین را امری آسمانی می‌بینید یا زمینی؟

اگر بپذیریم که دین آسمانی است، پس پذیرفته‌ایم که خدا هم وجود دارد. اما من در صورت درست بودن این مسأله، باز هم متناسب با برداشت خودم، مسأله را تفسیر می‌کنم و اراده و اختیار خودم را در پاسخ دادن به سوال‌های و یافتن راه حل برای مشکلات، در نظر می‌گیرم، نه آن چه که ۱۴۰۰ سال پیش گفته شده است. چرا که مسلماً توانایی عقل و دانش من نسبت به مردم آن دوره، بسیار بیشتر است.

اما اگر ما بپذیریم که دین بشری و زمینی است و ناشی از ذهنیات پیامبرانی مانند عیسی و محمد است، که البته من با این ایده موافقم و به نظرم آن چه که پیامبر به عنوان دین مطرح کرده، زاینده ذهن خودش بوده است. همچنان که پیش از او، افلاطون و ارسطو هم نکات بسیاری را در مورد جهان و خلقت انسان بیان کرده‌اند و کتاب‌هایی که در این باره نوشته‌اند، حتی قشورتر از قرآن هم بوده است، البته در این

صورت دیگر پذیرش وجود خدا، الزامی ندارد. به هر حال، خود من معتقدم که رعایت اخلاق و به طور کلی هر پیامی که با روح بشر سازگاری دارد و منافع او را تأمین می‌کند، کافی است. به نظر من معیار رفتار ما باید عرف جامعه باشد، نه دین. هر انسانی خودش می‌تواند خوب و بد را تشخیص بدهد و نیازی به یک معیار خارجی به نام دین، ندارد. در مورد خود من همین طور است. اراده من غالب است و در نهایت آن چه را که خودم درست یا غلط بدانم، انجام می‌دهم.

۰۱۳ تربیت دینی نادرست: دین‌گزیزی در اثر تعارض‌های دینی حل

نشده

مصاحبه با فرهاد، ۲۶ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد

- آقا فرهاد، می‌شه در ابتدا به معرفی اجمالی از خودت بدی؟

آره. من ۲۶ سالمه، قبلاً دانشجوی رشته‌های ادبیات و گرافیک بودم، اما الآن ارشد رایانه رو دارم می‌خونم.

- شما از بچگی تا حالا که ۲۶ سالتون هست، چه فراز و فروهای دینی رو پشت سر گذاشتید؟
من در دوران بچگی تو یه خانواده کاملاً مذهبی به دنیا اومدم و بزرگ شدم. بدون این که هیچ نقشی در انتخاب دین خودم داشته باشم. از وقتی که چشمم رو باز کردم، دیدم تو شناسنامه دین اسلام نوشته شده. یعنی من دین رو بدون هیچ شناختی و بدون هیچ حق اختیار و انتخابی قبول کرده بودم. یه جورایی بدتر از اون این بود که با همون جو بزرگ شدیم. بدترین بخشش هم این بود که تحت آموزش ایدئولوژی مذهبی قرار گرفتیم، یعنی یه آدم بزرگ‌سال خیلی راحت تر می‌تونه حتی اگه باید ایدئولوژی برخورد کرد، اختیار انتخاب داشته باشه. ولی یه بچه لاقول تو این مورد نمی‌تونه، مخصوصاً اگه همه چیز رو واسش قشنگ و خوب نشون بدن.

تو همون سن و سال برای من یه سوالاتی پیش اومد و به تناقض‌های عجیبی رسیدم. مثلاً احمد کسروی نویسنده‌ای بود که یه جورایی بنیانگذار سکولاریسم نو تو ایران بود و یه جنبشی راه انداخت به اسم پاک دینی یا پاک خوبی.

اون خودش می‌گفت، آدم نباید به هیچ آیینی پایبند باشه، ولی خودش داشت یه آیین دیگه‌ای می‌ساخت.

من برای هیچ چیز تمامیت قایل نمی‌شم، جز همه چیز. یعنی هر چیزی قابل نقده. حتی انسان‌هایی که بسیار قبول دارم. یا باورهایی که بهشون اعتقاد دارم، مثل باور میتراپی یا مهرپرستی، ولی نقدهای شدیدی هم بهشون دارم. برای همینه که الآن می‌گم به هیچ آیینی پایبند نیستم.

چند سال بعد که شروع به خوندن قرآن کردم، یه سری تضادهایی در اون دیدم، ولی اون موقع اعتقاد قلبی جلوی خرد عقلم رو گرفت. اون موقع وقتی این چیزها را دیدم، به خودم می‌گفتم: من نمی‌دونم، من نمی‌فهمم این چیزها جزو اسرای است که ما نمی‌فهمیم.

در سن ۱۶ سالگی اتفاق عجیبی تو زندگیم افتاد و من پدرم رو از دست دادم و سرپرست خانواده شدم.

وقتی وارد فلسفه می‌شیم، می‌بینیم که انسان‌های اولیه وقتی حس کردن به یه فردی قوی‌تر از خودشون نیاز دارن، احساس خداپرستی رو در خودشون پدید آوردند، من هم شاید به دلیل درگذشت پدرم از ۱۶ سالگی به بعد بیشتر با بخش دلی خودم پیش رفتم. چون اون موقع نیاز به خدا رو توی خودم حس کردم. اما بعد من اسلام را با اسلام شناختم. یعنی اگر من چیزی رو رد می‌کنم، با استفاده از خود اسلام هست، یعنی از روی قرآن، نهج البلاغه، تاریخ طبری، سیره ابن هشام، سیره ابن اسحاق و... هست که من اسلام رو رد می‌کنم.

تو همون دوران من با یکی از دوستان صمیمی‌ام به سمت عرفان رفتیم. یه مسأله‌ای که یادم میاد، اینه که بایزید بسطامی یه جمله معروفی داره که به خدا می‌گه که من تو رو آن جور که شایسته است بود، شناختم و پیامبر یه حدیث معروفی داره که به خدا می‌گه که من تو را آن جور که شایسته شناختن بود، شناختم. من خودم آن موقع به خودم گفتم که بایزید بسطامی چرا آن جمله را گفت. مگه ارزش و مقامش از پیامبر هم بالاتره. یا درباره روزه فکر کردم مگه زن باردار یا شیرده یا دختر ۹ ساله چه گناهی کردن که باید روزه بگیرن یا خیلی چیزهای دیگه برام سوال بود.

یکی از بزرگ‌ترین سوال‌های دیگه‌ای که داشتم، این بود که داشتم آیه‌ای که توی آیه الکرسی بود رو می‌خواندم که می‌فرماید: لا اکره فی الدین. هیچ اکراهی در دین نیست. پس چرا وقتی من مسلمون، مرتد می‌شم، باید اعدام بشم و گردنم رو بزنین. این سوال از بچگی برای من پیش اومد و خیلی هم دنبالش رفتم و هر جا جواب‌های مسخره‌ای شنیدم. من با سایت آیه الله مکارم شیرازی در ارتباط بودم. برای این سوالم یه جواب خنده‌دار به من دادن. همون جوابی که از بچگی به ماها می‌دادن و اونم این بود که شما نمی‌فهمی. قرآن را باید تفسیر کنن تا بفهمی، ولی من یه حدیث معتبر از پیامبر میارم که می‌فرماید: قرآن برای هر پیرزن بی‌سوادى هم قابل فهم است.

کتاب قرآن، یک کتاب دینی است و برای ترویج دین نازل شده، مثل انجیل، مثل اوستا، مثل تورات و... شما این جمله رو درباره هیچ دینی نخواهید شنید و این که این کتاب نیاز به تفسیر داره و قابل فهم نیست.

اصلاً منطقی نیست کتابی که اومده دین رو به مردم و حتی بی‌سوادترین مردم تو دوران حضرت محمد نشون بده، چرا باید قابل فهم نباشه.

بزرگی می‌گه ارزش همه کتب‌های دینی اینه که خونده نشن، چون وقتی خونده بشن تناقض‌های توشون آشکار می‌شه و ارزش همه ادیانم به اینه که زیر سوال و پژوهش نرن، چون کاستی‌ها و ضعف‌های اون‌ها نمودار می‌شه.

- تأثیر این تردیدها در ایمان شما چطور بود؟

من به عدالت خدا شک کردم، نه به خاطر مشکلاتی که برام پیش آورده بود، بلکه به خاطر این که مثلاً چرا من نباید پیامبر باشم. محمد (ص) چی از من بیشتر داشت. به خودم گفتم که چرا خدا اون قدرت رو به محمد داده، ولی به من نداده.

یا مورد دیگه این که ۹۰٪ اسلام از کمر به پایینه و آخرین مأموریت خدا این بود که آخرین پیامبرش رو برای این بفرسته که در مورد مسایل جنسی که هر حیوانی می‌دونه، بیاد و به صورت مفصل و گسترده شرح بده. و بعد همش رو هم حروم کنه.

تو قرآن می‌گه حوریانی تو بهشت هست که سرشون تو غریبه و پاشون تو شرق. بیشتر از ۴۰ متر قد دارن و همیشه مؤمنین را تمکین می‌کنن، ۲۴ ساعته و پی در پی مؤمنین را تمکین می‌کنند.

خیلی جالبه که این چرت و پرت‌ها رو به خورد مردم می‌دن. انگیزه جنسی مردم رو تقویت می‌کنن و بعد همه چیز را هم حروم می‌کنن.

علامه مجلسی می‌گه: زنی که نامزد پیغمبر شود، ولو این که ازدواج او با پیامبر عملی نشود، حق نداره با هیچ مرد دیگری تا پایان عمر ازدواج کند.

چرا نباید این زن این حق رو داشته باشه؟ خدا چقدر امتیاز برای محمد قایل شده، مگه گناه کرده که نامزد پیامبر شده.

در قرآن تقریباً ۳۸ آیه داریم که فقط در مورد زنان محمد و برخورد با آن‌ها گفته شده، یعنی این قدر محمد مهمه؟

واقعاً کتابی که به عنوان کتاب دینی ماست، بیشتر در مورد زن محمد و خود محمد صحبت کرده. یعنی محمد خودش نمی‌تونسته و اون جذبه شخصی رو نداشته. خودش بیاد راجع به این مسایل حرف بزنه و خدا براش دل سوزانده و بخش زیادی از کتاب الهی رو به اون اختصاص داده.

- مسأله دیگه‌ای در روند تحول فکری شما مؤثر بود؟

آره، وقتی من یه کتاب خودم رو به دست چاپ سپردم، دوباره به اشعار خودم که ته مایه عرفانی و صوفی‌گری داشت، نگاه کردم و این مسأله سبب شد که بینم همه اون مدح‌های ائمه و پیامبر رو من باید بگذارم کنار.

- دیدگاهی که شما الان دارید، موجبات اختلاف شما با خانواده را فراهم نیاورده؟

چرا، چند وقت پیش مادرم بهم گفت که تو توی هر ماه رمضان به ماه رمضان قبل کافرتر شدی، برعکس خیلی از مردم مسلمون که لااقل تو ماه رمضان، دستورات دینی را سعی می‌کنن تا حدی رعایت کنن. ولی برای من این طور نبود. ماه رمضان یک فرصتی بود که بدونم چرا باید این کار رو انجام بدم؟

- الان هم به مطالعه و تفکر در مورد دین می‌پردازی؟

آره، من هر شب خودم رو نقد می‌کنم. هر روز و هر ساعت خودم رو نقد می‌کنم، شاید احمقانه به نظر بیاد، ولی من روزی میانگین یک ساعت و نیم به خودم می‌خندم. چه تو دانشگاه، چه خونه، چه تو پارک، به کارایی که انجام دادم. به فکرای اشتباه، به تعصباتی که یکی یکی دارم می‌ریزمش دور می‌خندم. به خودم که الان ژست روشنفکری گرفتم و دارم با شما حرف می‌زنم، می‌خندم. از طرفی من عاشق کتاب تاریخی هستم. من همین چند وقت پیش ۵ تا کتاب تاریخی خوندم، یعنی کارم شده مطالعه و تحلیل کتاب‌هایی که می‌خونم.

- اگر بخوای یک جمع‌بندی کلی از حرف‌هات بدی، این جمع‌بندی چی هست؟

من هیچ دینی رو قبول ندارم، نه اسلام، نه زرتشت، نه یهود... من با این که شاید خیلی از چیزهای اون دین‌ها رو قبول داشته باشم، ولی در کل به هیچ دینی پایبند نیستم، مثلاً تو زرتشت: جمله به نام خداوند بخشنده مهربان هست که اول سوره‌های قرآن یعنی بسم الله الرحمن الرحیم، با همین عبارت اوستا شروع می‌شه.

نمازهای ۵ گانه مسلمانان هم دقیقاً برداشت نمازهای ۵ گانه زرتشتی است.

اون موقع‌ها فقط سوال برام پیش می‌اومد، ولی این‌ها رو الان تونستم بفهمم، چون اون موقع اون قدر تعصب و باور قلبی داشتم که به من می‌گفتن که شک نکن، شک حرامه. البته خیلی هم آیه و حدیث داریم که تأکید دارن نباید شک کنیم. ولی من الان به این نتیجه رسیدم که شک آغاز یافتن حقیقت هست.

به هر صورت من با این که به هیچ باوری پایبند نیستم، ولی فقط یک باور دارم و اون این هست که به باور دیگران احترام بگذارم، حالا می‌خواد اندیشه پشت سرش باشه یا نباشه. اگه این باور آسیبی به کسی نمی‌زنه، باید به اون احترام گذاشت. همین و بس!

۰۱۴ تربیت دینی نادرست: با نگاه به وضعیت کنونی دین می‌توان پیش‌بینی نابود شدن آن را در آینده داشت. مصاحبه با وحید، ۲۷ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد

- آقا وحید، از کی در زندگیت گرایش دینی داشتی.

من از سن ۱۰ سالگی به دین و مذهب گرایش پیدا کردم و اعمال دینی خودم را انجام می‌دادم.

- انگیزه گرایش تو به دین، بیشتر عشق و علاقه بود یا ترس؟

راستش را بخواهید، انجام اعمال دینی من بیشتر از روی ترس از جهنم رفتن بود. من در آن زمان بیشتر شب‌ها تا دیر وقت به این فکر می‌کردم که چه کار باید بکنم تا جهنم نروم؟ برای همین سعی می‌کردم، افعال دینی، مثل نماز و روزه را انجام بدهم. من حتی تا اوایل دوران راهنمایی، اغلب نمازهایم را در مسجد می‌خواندم.

- آقا وحید، از چه زمانی تردیدهای دینی تو شروع شدند؟

از همان دوران راهنمایی. به این معنا که برای من به تدریج برخی مسائلی که خیلی هم در بین مردم شایع است، غیر منطقی آمدند. از جمله اعتقاد به چشم زدن در قرآن و آوردن آیه و ان یکاد... به نظر من این منطقی نیست که با چشم زدن دیگران، من دچار مشکل و مسأله بشوم. علاوه بر این، من درباره برخی مسائلی دینی با اشکال مواجه شدم و به دنبال پیدا کردن دلیلی برای آن‌ها بودم. مثلاً من می‌خواستم، علت نهی از مشروب خوردن را بدانم.

- به جز تردیدهای نظری که از آن‌ها یاد کردی، عوامل دیگری هم بودند که به تردیدهای تو بیفزایند؟
بله. من از ابتدا فرد بسیار فعال و خلاق بودم و دوست داشتم که در کارهای گروهی، شرکت کنم و چون حداقل در شهر ما، گروه‌های غیردولتی وجود نداشت، به ناچار عضو بسیج مسجد شدم. من در آنجا در کارهای مختلف شرکت می‌کردم و خلاقیت‌های خودم را بروز می‌دادم. اما به تدریج متوجه شدم که بین حرف و عمل مسوولان آنجا، تناسبی وجود ندارد، بنابراین من کم‌کم از دیدگاه‌های خشک و غیراخلاقی آن‌ها، فاصله گرفتم و در واقع از آن‌ها زده شدم.

- پس بسیج را ترک کردی؟

بله.

- و در ادامه به چه رفتارهایی دست زدی؟

من به تدریج دچار تغییر و تحول شدم، به این معنا که اولین تحول در مدل موهام بود، با این که من یک پسر بودم، اما اندازه موهام، از موهای خیلی از دختران هم بلندتر بود. سپس متوجه شدم که حرکات پرخاشگرانه‌ای را انجام می‌دهم. مثلاً به کسانی که ریا می‌کردند یا به مردم ظلم می‌کردند. فحش می‌دادم.

- آیا با ورود شما به دبیرستان، روند تحولات دینی شما تغییری به خود دید؟
 بله. من پس از ورود به دبیرستان به دلیل انزوای اجتماعی که در آن قرار داشتم (و این امر با تمایل من به فعالیت سازگاری نداشت)، در انتخابات شورای دانش‌آموزی شرکت کردم و توانستم عضو شورای دانش‌آموزی شهرستان و استان خودمان شوم. این موفقیت باعث شد که اعتماد به نفسم، بالا برود. همین که من می‌دیدم با مسوولان شهر و استان و حتی با وزیر، در یک جلسه شرکت می‌کنم و به نوعی برای دیگر دانش‌آموزان، تصمیم‌گیری می‌کنم، باعث می‌شد که احساس غرور و بزرگی داشته باشم و اعتماد به نفس خوبی پیدا کنم. اگرچه شاید این اعتماد به نفس، کاذب بود، اما بالاخره در آن دوران برای من بسیار مفید بود. همکاری در این گروه اجتماعی باعث شده بود که رفتارهای پرخاشگرانه من از بین برود و یا به حداقل برسد. از همه مهم‌تر، افرادی که در این شورا مسوول ما بودند، دید بسیار روشن‌تری نسبت به مسایل دینی و اجتماعی داشتند. صحبت و هم‌نشینی با این افراد که اغلب وابسته به جریان اصلاح طلبی بودند، باعث شد که من دید مثبتی نسبت به این مسایل پیدا کنم.

- برخورد با افراد مذهبی روشن، تأثیری در دین‌داری شما داشت؟
 بله. من قبلاً باورهای خشک مذهبی را از روی ترس پذیرفته بودم و این مسأله تأثیر بسیار بدی بر روی من گذاشته بود، وقتی من با دید باز و روشن این افراد مواجه شدم، خود به خود جذب آنان شدم. زیرا آن‌ها دید بازی نسبت به مسایل مذهبی داشتند، به همین دلیل من هم پس از فهمیدن علت هر مسأله و یافتن دلایل منطقی برای آن، با همه وجود آن را می‌پذیرفتم و به آن عمل می‌کردم. اگرچه امروز من نظر خیلی از آن‌ها را رد می‌کنم و قبول ندارم، اما این افراد در آن برهه از زمان، تأثیر بسیار خوبی بر روی من داشتند.

مسوول تشکل ما فردی بود که به شریعتی بسیار احترام می‌گذاشت و آثار او را خوانده بود. او باعث شد که من هم با شریعتی آشنا شوم. برای من که در آن زمان فقط ۱۶-۱۷ سال داشتم، شنیدن چنین نظریاتی بسیار شیرین و جذاب بود. به طوری که خودم شروع به خواندن کتاب‌های شریعتی کردم. من آشنایی با این افراد را نقطه عطفی در زندگی خود می‌دانم و همیشه با خودم می‌گویم که اگر با این افراد آشنا نمی‌شدم، چه می‌شد؟ و واقعاً من به کجا می‌رسیدم و چه کار می‌کردم؟

از آن جا که من عضو شورای دانش‌آموزی استان بودم، در همان دوران از طرف مجمع ملی جوانان که یک پارلمان زیر مجموعه سازمان ملی جوانان بود، به تهران دعوت شدم. در آن جا جوانان از سنین ۱۴-۲۹ سال فعالیت داشتند. تشکل‌های غیردولتی مختلف زیست محیطی، هلال احمر، گروه‌های ورزشی و مانند آن‌ها، در آن جلسه حضور داشتند. ما در آن جلسه با افراد مختلف که گاهی از ما بزرگ‌تر بودند، به بحث و تبادل نظر می‌پرداختیم و دوستان زیادی را پیدا می‌کردیم. این افراد دارای دید روشنی نسبت به مسایل مذهبی و سیاسی بودند. حتی نیروهای بسیج هم اگرچه در اقلیت بودند، اما در آن همایش شرکت داشتند. این جلسه تأثیر بسیار خوبی بر من گذاشت و باعث شد که من دارای تفکر سیاسی بشوم، هر چند که من در ابتدا فقط مشاهده‌گر بودم و فقط برای خودم تحلیل می‌کردم. سخنرانان و مسوولان آن جلسه، همه افراد مذهبی بودند و دید مذهبی داشتند، اما کارهای روشنفکرانه‌ای انجام می‌دادند، آن‌ها دیدشان باز و روشن بود و برای من که فردی بودم که تحت تأثیر گروه‌ها یا دیگر بچه‌های مدرسه قرار نمی‌گرفتم و حتی از خانواده‌ام هم تأثیر نمی‌پذیرفتم و با خود می‌گفتم، من از آن‌ها بیشتر می‌دانم و بهتر صحبت می‌کنم، پس من باید روی آن‌ها تأثیر بگذارم، این مسأله بسیار تأثیرگذار بود و جذابیت‌گفتار و رفتار این افراد باعث شد که من گرایش زیادی نسبت به آن‌ها پیدا کنم.

- در ادامه تحولات دینی شما متأثر از چه جریان‌هایی بود؟

پس از تجربه شیرین فعالیت اجتماعی که از آن‌ها یاد کردم، من با عده‌ای از دوستانم تصمیم گرفتیم که یک سازمان مدنی تشکیل بدهیم. کارهای مقدماتی و ثبت سازمان مدنی را انجام دادیم و تصمیم داشتیم که اقداماتی را انجام بدهیم. ما هم‌زمان در ستاد انتخابات اصلاح‌طلبان کار می‌کردیم. اما پس از شکست جناح چپ در انتخابات، ما دچار سرخوردگی شدیم و به این نتیجه رسیدیم که دیگر نمی‌توانیم در این فضا فعالیت کنیم. در واقع ما به نوعی خودمان به استقبال شکست رفتیم و کار سازمان مدنی را کنار گذاشتیم، البته شاید هم اشتباه کردیم. من پس از شرکت در کنکور، برایم مهم نبود که در چه رشته‌ای پذیرفته شوم، فقط آرزو داشتم که در تهران باشم، یعنی در یک فضای باز برای فعالیت و تبادل نظر، قرار بگیرم. من در ابتدا با یک دید روشن نسبت به مسایل سیاسی و مذهبی، وارد دانشگاه شدم. در ۲ سال اول فضای دانشگاه بهتر بود و دانشجویان بیشتر می‌توانستند به بحث و تبادل نظر بپردازند. به طوری که من که در یک اتاق ۵ نفره با یک فرد مذهبی و سه فرد غیرمذهبی، زندگی می‌کردم، خیلی با هم بحث می‌کردیم. در ابتدا تلاش من در برخورد با افراد مذهبی، چه در خوابگاه و چه در کلاس‌های درس، متقاعد کردن آن‌ها بود. یعنی من با دلیل آوردن، سعی می‌کردم آن‌ها را متقاعد کنم که این شیوه فکر کردن درست نیست، اما به تدریج و از این هدف فاصله گرفتم و دیگر قصدم متقاعد کردن آن‌ها

نبود، چرا که به نظر آن‌ها عقلشان جامد و غیرقابل انعطاف شده بود و اصلاً تمایلی به تغییر نداشتند. اما من دلم برای افراد ساده و ناآگاهی می‌سوزد که تنها سخنان استادان دروس عمومی یا سخنرانان یک خط فکری خاص را می‌شنوند، من می‌خواهم آن‌ها را با نظرات و ایده‌های دیگران آشنا کنم تا آن‌ها پس از آشنایی با همه چیز، خودشان انتخاب کنند.

- از فعالیت‌های دوران دانشجویی خودتان بگویید.

من تا سال دوم دانشگاه هم اعمال دینی خودم را انجام می‌دادم. اما این مسئله به تدریج کمتر شد و در حال حاضر، هیچ‌گونه فعل مذهبی را نه تنها انجام نمی‌دهم، بلکه اعتقادی هم به آن‌ها ندارم.

از سال دوم به بعد، دیدگاه‌های مذهبی من تعدیل شد، و من بیشتر به این فکر می‌کردم که مردم چه می‌خواهند و انتظارشان از دین چیست، نه این که دین از مردم چه می‌خواهد؟

من تا ۲ سال پیش با این که نسبت به گذشته عقلانی‌تر عمل می‌کردم، اما در مورد برخی مسایل، مذهب را ترجیح می‌دادم و مثلاً به وحی منزل، اعتقاد داشتم. اما امروز دیگر اعتقادی به این مسایل ندارم، چون هیچ عقلی این مسایل را نمی‌پذیرد. البته همان طور که گفتم، این که من به این مرحله رسیده‌ام، ناگهانی نبوده است، بلکه کاملاً تدریجی بود. مطالعه، شرکت در بحث‌ها و خصوصاً صحبت‌های یکی از دوستانم، تأثیر زیادی بر من داشت. این دوست من از ابتدا دید مذهبی نداشت، اما با فلسفه غرب آشنا بود. با نویسندگان و فلاسفه بزرگ مثل کانت، نیچه، شوپنهاور که اعتقادات ما را به چالش کشیده‌اند، آشنا بود. من در ابتدا دیدگاه‌های او را رد می‌کردم، اما اکنون می‌بینم که نظراتش درست و عقلانی است و آن‌ها را می‌پذیرم.

به هر حال هر چیزی که با عقل من سازگار باشد، من آن را پذیرفته و انجام می‌دهم. مثلاً علت پذیرش دین یا پیامبر چیست؟ بنیید تنها با استناد به نوشته‌های تاریخی نمی‌توان در این زمینه تصمیم گرفت. من نمی‌دانم افراد با چه دیدگاهی این نظرات را در تاریخ نوشته‌اند. دو دیدگاه متفاوت از تاریخ به من رسیده است، یک دیدگاه پیامبر را دیوانه می‌خواند و یک دیدگاه دیگر پیامبر را رحمه للعالمین می‌داند.

حالا چرا من باید الزاماً دیدگاه سنتی جامعه خود را بپذیرم؟

من حتی به وجود خدا هم شک دارم. هر چند که تا به امروز خدا را رد نکرده‌ام، اما به طور مطلق هم آن را نمی‌پذیرم. چرا که این مسئله مهمی است و رد و اثبات آن، هر دو دلایل بسیار مهمی می‌خواهد و ذهن من برای پذیرش عقلانی آن، به دلایل محکمی نیاز دارد. بنابراین فعلاً نمی‌توانم این مسئله را رد کنم. اما در این رابطه، جمله راسل بر من تأثیر زیادی داشته است و آن این که حتی اگر خدایی هم باشد، دلایل نبودن او بیشتر از بودن اوست و اگر خدا منطقی باشد، باید این سخن راسل را بپذیرد، واقعاً

هم همین‌طور است. ما که انسان هستیم منطقی داریم، مگر می‌شود که او بی‌منطق باشد؟ ضمن این‌که به قول دوستم، حتی اگر خدایی هم باشد، چون مهربان‌تر از ماست، آیا دلش می‌آید که کسی را در آتش بیندازد؟

- شما تا چه میزان به مطالعه دیدگاه‌های روشنفکران مذهبی پرداخته‌اید؟

من در برهه‌ای از زمان، آثار شریعتی، سروش، ملکیان، شبستری و کدیور را می‌خواندم و آن‌ها را قبول داشتم. اما امروز برخی از دیدگاه‌های آن‌ها را قبول ندارم و آن‌ها را رد می‌کنم. شاید آن‌ها با یک دید عقلانی‌تری به قضایا نگاه کنند، اما باز هم امامت و پیامبری را قبول دارند و اشکالات وارد بر آن‌ها را نمی‌پذیرند. و من با این مسایل مشکل دارم و نمی‌توانم نظراتشان را در این‌باره بپذیرم.

- تحلیل شما درباره اولیا و ائمه دین چیست؟

من به طور کلی انتقاد از ساختار دین را قبول دارم. خیلی از افراد دیگر هم این انتقادات را دارند، اما آن‌ها مثلاً پیامبر و ائمه را قبول دارند، اما اتفاقاً من انتقادات زیادی به این امر دارم. من نمی‌توانم معصومیت اشخاص را بپذیرم. به نظر من گناه کردن مطلق نیست و نسبی است. پس نمی‌توان گفت، پیامبر و ائمه، معصوم هستند. برای مثال، شاید از نظر اسلام جهاد مقدس باشد، اما از نظر اخلاقی شروع کردن و آغازگر جنگ بودن، انسانی نیست. مثلاً در جنگ بودن، انسانی نیست، مثلاً در جنگ بنی‌قریظه پیامبر ۷۰۰ نفر از افرادی که عقب‌نشینی کرده بودند را یکجا کشت، این کار اخلاقی است؟ نه. بنابراین آیا می‌توان گفت که پیامبر انسانی است که گناه نکرده است؟ من همین کار پیامبر را با خودم مقایسه می‌کنم. من حداکثر گناهانی که کرده‌ام، راه رفتن و دست دادن با دختران و فحش دادن است که ظاهراً گناهشان از همین یک کار پیامبر کمتر است. پس گناه من از او کمتر است و من پاک‌تر از او هستم.

- گفתי تردیدهایی درباره بودن یا نبودن خدا داری، تجربه عاطفی خاصی در این ارتباط داشتی؟

من خودم رابطه عاطفی با خدا ندارم، اما این رابطه را کاملاً رد نمی‌کنم، چون هستند افرادی که چنین رابطه‌ای را با خدا دارند، اما به نظرم چنین کسانی در واقع، واقعیت‌گریز هستند. به نظر من حتی اگر خدایی هم وجود داشته باشد، او تنها این جهان را خلق کرده و هیچ دخل و تصرفی در آن ندارد. او فقط این سیستم را به وجود آورده است، اما توانایی تغییر در آن را ندارد. با این دیدگاه، مفهوم دعا و کمک گرفتن از خدا، خود به خود رد می‌شود. بنابراین، این که یک انسان دعا کند و یک دفعه مشکل او رفع شود، تصادفی است و ربطی به لطف و کمک خدا ندارد و خدا کاری برای ما انجام نداده است. مثلاً وقتی من به پول نیاز داشته باشم، ممکن است دوستم را کاملاً تصادفی ببینم و او به من پول بدهد و مشکل من رفع شود. همان‌طور که گفتم، این فقط یک اتفاق بوده و ربطی به لطف خدا ندارد. شاید،

خدا چیزی از ما بخواهد که البته من آن را هم قبول ندارم، اما این که کاری از دستش برای ما برآید و بتواند سیستم را تغییر بدهد، خیر من این مسأله را قبول ندارم.

- شما نسبت به روحانیون و مروّجان دین چه نظری دارید؟

اولاً من اصلاً آن‌ها را قبول ندارم و دوم این که مشکل من با اصل موضوع دین است. بنابراین تمایلی به حرف شنوی از روحانیون یا تأثیر گرفتن منفی و مثبت از آن‌ها، و حتی از مراجع تقلید را ندارم. بنابراین حتی اگر ریاکاری، دروغ‌گویی و ظلم مروّجان دین، موجب برداشت منفی مردم از آن بشود، اما این تأثیر در مورد من حداقل است، چرا که من اصلاً آن‌ها را قبول ندارم.

- به نظر شما دین ضامن اخلاق جامعه نیست؟

نه. دین‌داران امروز را ببینید، دروغ می‌گویند، سر هم کلاه می‌گذارند، و کارهایی از این قبیل می‌کنند. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که دین هرگز ضامن اخلاق، امنیت و سلامت جامعه نبوده و نیست.

- در حال حاضر تحلیل کلی شما راجع به دین چیست؟

به نظر من دین افیون توده هاست. من بار اولی که این جمله را از مارکس شنیدم، خندیدم. اما امروز کاملاً با آن موافقم. با نگاهی به وضعیت مردم در جامعه می‌توان این مسأله را فهمید. به نظر من دین ابزاری است برای سلطه بر مردم. در کشور ما با اسم امام زمان، حکومت ولایی تشکیل می‌شود، سران مملکت با نام دین، به مردم ظلم می‌کنند و حقوق آن‌ها را ضایع می‌کنند. واقعیت این است که اگر بخواهیم به جایگاهی برتر برسیم، از عقب‌ماندگی خارج شده و پیشرفت کنیم، باید دید جامعه سنتی و مذهبی را کنار بگذاریم. اروپا زمانی پیشرفت کرد که با ورود پروتستان‌ها، سنت‌ها را کنار گذاشت، در مورد ما هم همین طور است، باید دین را از صحنه حذف کنیم تا به پیشرفت برسیم. من با این نظر که می‌گویند، دین ضامن اخلاق است، کاملاً مخالفم، برای اخلاقی شدن جامعه نیازی به دین‌دار شدن آن نیست. کشورهای بی‌دین را ببینید که مردم آن دین ندارند، اما آمار جرم و جنایت هم در آن‌ها پایین است. حداقل، جرایم بزرگ در آن‌ها کمتر است. این که می‌گویند، دین‌داری راهی به سمت مدینه فاضله است، به نظر من غلط است. جامعه اخلاقی، جامعه‌ای است که در آن، اخلاق رشد کند، نه دین. ابتدا باید اخلاق در باور افراد نهادینه شود تا در نهایت در عمل آن‌ها، بروز پیدا کند.

من زوال دین و زوال جوامع سنتی دینی در آینده را می‌بینم و مطمئنم ما به جایگاهی می‌رسیم که دین نابود خواهد شد. با نگاه به وضعیت کنونی، می‌توان این پیش‌بینی‌ها را کرد.

من همیشه با خودم می‌گویم، ای کاش زمانی متولد می‌شدم که شاهد از بین رفتن دین بودم، و زمانی به دنیا می‌آمدم که چیزی به نام دین در جامعه وجود نداشت و من می‌توانستم سیر تکامل بی‌دینی مردم را بررسی کنم.

۰۱۵ تربیت دینی نادرست: بهشت و جهنم برای افراد غیرفرهیخته جامعه

مصاحبه با امیرعلی، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این‌که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه مقوله دین و دین‌داری شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی تا الآن بده.

خانواده من مقید به دین و اعتقادات مذهبی هستند. شدت پایبندی و تمایل آن‌ها به مسایل دینی به حدی است که من نیز از دوران کودکی و پیش از رسیدن به سن تکلیف، با اجبار مادر و مادر بزرگم، به انجام تکالیف دینی و رعایت احکام دینی، ملزم شدم. اگرچه گرایش من به مسایل دینی با اجبار شروع شد، اما در دوره دبیرستان، گرایش به خدا و مذهبی بودن به من قوت قلب می‌داد. به طوری که در دوره پیش‌دانشگاهی، چون من بسیار علاقه‌مند بودم که در همان سال اول، در دانشگاه پذیرفته شوم، گرایش و عمل به تکالیف مذهبی توسط من نسبت به گذشته، چند برابر شد. اما پس از عدم موفقیت در کنکور، من نسبت به مسایل دینی و اعتقادی بسیار سست شدم. من در آن زمان متوجه شدم که گرایش من به دین بسیار سطحی بوده است و بلافاصله پس از شکست در رسیدن به آرزوهایم، دین را نیز کنار می‌گذارم. بنابراین تصمیم گرفتم که به دنبال دلیل و پاسخ برای سوال‌هایم باشم تا بتوانم یک اعتقاد قوی در خودم ایجاد کنم.

- ورود در دانشگاه چه تحولات دینی را برای شما در برداشت؟

من در دانشگاه، پس از آشنایی با دوستان و گفت‌وگو با آن‌ها، این سوال برایم ایجاد شد که اصلاً چرا من باید اعتقادی داشته باشم که حالا بخواهم آن را قوی کنم؟ به این ترتیب به تدریج علت مسایل دینی برایم مهم شد و به چراجویی درباره این مسایل پرداختم. در حال حاضر در مورد اصل دین و این‌که دین اساساً درست است یا نه، تردید دارم.

من فکر می‌کنم، با توجه به این‌که سطح فکر و دانش مردم متفاوت است، لازم است که یک نوع دین در جامعه برای آن دسته از افراد که سطح فکر پایینی دارند و برای نظم دادن به آن‌ها، به اجبار نیاز هست، وجود داشته باشد. برای این گروه از افراد، چون نیاز به محدود شدن دارند، وجود دین (حتی اگر دینی ظالمانه هم باشد)، ضروری است.

اما در مورد آن دسته از افرادی که دارای هوش و استعداد بالا و تربیت درست هستند، من فکر می‌کنم که بدون وجود دین هم این افراد، به خوبی می‌توانند زندگی کنند.

به نظر من وجود مفاهیمی مثل جهنم و بهشت، اگرچه براساس دیدگاه عقلی قابل پذیرش نیستند، اما تصور وجودشان برای آن دسته از افراد که سطح فکر پایینی دارند و خود به خود نمی‌توانند به صورت اخلاقی عمل کنند، باعث می‌شود که از ترس جهنم و با آرزوی دستیابی به پاداش و بهشت، از انجام کارهای بد خودداری کنند.

به عنوان نمونه، دین می‌گوید مال مردم را نخورید. برای آن عده از افراد که خود مراقب اعمال خودشان هستند و اخلاقی عمل می‌کنند، این افراد، بدون این که دین نهی کند، از خوردن مال مردم خودداری می‌کنند، اما برای عده دیگری، وجود اجبار و مجازات، لازم است.

- تحلیل کلی شما درباره دین در حال حاضر چیست؟

من هنوز در مورد خدا مشغول فکر کردن هستم. اما فکر می‌کنم که این قدرت برتر، در صورت صحت، کاستی‌هایی هم دارد. از جمله این کاستی‌ها، تبعیض‌هایی است که بین حقوق زن و مرد وجود دارد. این مسأله عدالت خدا را زیر سوال می‌برد. همچنین من آزمایش‌های خدا را قبول ندارم. به نظرم این مسأله کامل و عادل بودن خدا را زیر سوال می‌برد و با آن منافات دارد.

به نظر من با دینی که در کودکی به ما معرفی می‌کردند و آن را دین برابری، برادری و خدمت به هم نوع می‌دانستند، می‌شد تا حدود زیادی مشکلات مردم را حل کرد. اما با دینی که امروز بر کشور ما حکمفرما هست، نه تنها نمی‌توان مشکلی را برطرف کرد، بلکه خود این دین مشکل‌زا شده است. چون در دین ابهام‌های زیادی وجود دارد، سران مملکت از این ابهام‌ها به نفع خودشان استفاده می‌کنند، مثلاً مسأله ولایت فقیه که سران مملکت و مذهبی‌ها می‌گویند، باید یک نفر جانشین امام غایب، در جامعه حضور داشته باشد و حکومت کند، اساساً با دموکراسی قرن ۲۱ که همه مردم جهان خواهان آن هستند، به هیچ وجه سازگاری ندارد.

شاید در دوران پیامبر چنین قانونی می‌توانسته است وجود داشته باشد و پیامبر به تنهایی می‌توانسته است، مشکلات را حل کند، اما در زمان حاضر این مسأله اصلاً عقلانی و منطقی نیست که یک نفر به مردم یک کشور حکومت کند. من با توجه به مسأله‌ای که گفتم، با جدا شدن دین از سیاست موافق هستم و با جمله معروف مدرس که گفته است، سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سیاست ما است، کاملاً مخالفم، چرا که ورود دین به عرصه سیاست، نمی‌تواند نقش مثبتی داشته باشد. شاید پیامبر یا امامان توانایی اداره دو حوزه دین و سیاست را به طور هم‌زمان داشته‌اند، اما در شرایط کنونی، این مسأله غیرممکن است. چرا که مجریان و سران مملکت، صلاحیت لازم و کافی را ندارند و از دین به نفع منافع شخصی خودشان استفاده می‌کنند. به نظر من، در ایران از دین به شکل ابزاری استفاده می‌شود. به این

معنی که در مورد سران، استفاده ابزاری از دین کاملاً محسوس و غیرقابل انکار است. اما جدا از سران، این مسأله در بین مردم عادی با سطوح مختلف اقتصادی و کاری هم دیده می‌شود. از رمال‌ها و دعا-خوان‌ها گرفته تا افرادی که صف اول نماز جماعت می‌ایستند تا از حراست اداره یا دانشگاهشان، یک امتیاز مثبت بگیرند. به طور کلی ریا به هر شکل خود نماد استفاده ابزاری از دین است.

وقایع سیاسی جامعه، تأثیر زیادی بر نگرش دینی من داشت. به این معنی که دایم این مسأله برای من تکرار می‌شد که اگر خدا عادل است، چرا کمکی نمی‌کند و مانع این همه ظلم و ستم و تجاوز بر مردم بی‌گناه، نمی‌شود. از طرفی طبق آیه‌ای از قرآن که می‌گوید: خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر آن که خودشان اراده کنند. من با خود می‌گفتم، حالا که ما می‌خواهیم وضعیتمان تغییر کند و برای این هدف تلاش می‌کنیم و شهید می‌دهیم، پس چرا خدا کاری نمی‌کند و به ما کمک نمی‌کند.

- نظر شما راجع به مرجعیت دینی چیست؟

به نظر من تنها یک مرجع تقلید واقعی وجود داشت که او هم به رحمت خدا رفت، اما حتی در صورتی که من دوباره دین‌دار بشوم، باز هم وجود یک فرد که همه چیز را بداند و ما ناچار به تقلید از او باشیم را قبول ندارم و تنها مرجعیت را در صورتی می‌پذیرم که چند فرد آگاه در شورای مرجعیت وجود داشته باشند و من درباره مسائلی که واقعاً در مورد آن‌ها خودم نمی‌توانم تحقیق کنم، با این افراد مشورت کنم.

- نظر شما درباره حجاب چیست؟

من با حجاب به شدت مخالف هستم. من حتی در زمانی که فردی مذهبی و دین‌دار هم بودم، با این مسأله مخالف بودم. به نظر من حجاب محدودیتی برای خانم‌ها و توهینی به آقایان است.

من فکر می‌کنم، خانم‌هایی که خود را مقید به حجاب داشتن می‌کنند، چون فکر می‌کنند که داشتن حجاب باعث می‌شود کسی به آن‌ها تعرض نکند و در واقع با داشتن حجاب احساس امنیت می‌کنند، هرگز به بررسی اشکالات و معایب داشتن حجاب فکر نمی‌کنند. بنابراین فکرشان رشد نمی‌کند و محدود می‌ماند. یک عامل که باعث شده است که دین با این همه اشتباه، این همه طرفدار داشته باشد، همین بسته بودن عرصه تفکر و نرفتن افراد مذهبی به دنبال علت مسایل است.

به نظر من حجاب داشتن خانم‌ها، توهین به آقایان است. برای مثال، همین که من وارد خانه‌ای می‌شوم که مثلاً زن عمو و دختر عموهایم در آن هستند، هر یک از آن‌ها به اتاقی می‌دوند و می‌گویند که وای

فلانی آمد، چادر پوشید، خوب این مسأله توهین به من است و به طور ضمنی، معنای این رفتار این است که تو آدم پاکی نیستی و ما به تو اعتماد نداریم و ما باید خودمان را از تو حفظ کنیم.

البته من این مسأله را می‌پذیرم که چنانچه در شرایط کنونی از خانم‌ها بخواهیم که آن‌ها حجابشان را بردارند، فاجعه رخ می‌دهد. اما به نظر من، این مسأله ناشی از اشتباهی است که سی و چند سال پیش سران مملکت ما کرده‌اند. اگر در همان زمان برداشتن حجاب یک امر عادی تلقی می‌شد و افراد اجازه داشتند، آن طور که می‌خواهند، بیرون بروند، ما هرگز به این وضعیت نمی‌رسیدیم.

من در صورتی که دلایل انجام اعمال دینی، آن قدر منطقی و عقلانی باشد که من را ملزم به انجام آن کند، خودم را موظف به انجام دادن آن‌ها می‌دانم.

- نقش دین در اخلاقی رفتار کردن مردم جامعه را در چه حد می‌بینید؟

گفتم در افراد سطح پایین جامعه شاید دین بتواند آنان را به رفتار اخلاقی تشویق کند، اما من برخلاف آن چه که غالباً تصور می‌شود، معتقدم که دین زیر مجموعه اخلاق است، نه این که اخلاق بخشی از دین باشد. مسایل اخلاقی گسترده بسیار وسیعی دارند که دین تنها به بخشی از آن اکتفا کرده است. معیار من در رفتار و برخورد با مشکلات و مسایل مختلف، اخلاق است. البته آن چه که از نظر عقل خودم درست و اخلاقی باشد، نه آن چه که در دین آمده است.

- به نظر شما عدم استقبال گسترده جوانان از دین را در جامعه معاصر چگونه می‌توان تحلیل کرد؟

به نظر من علت اصلی عدم گرایش جوانان به دین در جامعه، این است که طرز ابلاغ دین در کشور ما به شیوه‌ای غلط است که باعث می‌شود، افراد از دین زده شوند. برای مثال، در کشور ما از ۳۶۵ روز سال ۳۰۰ روز به عزاداری و مداحی اختصاص دارد و یا هنگام اذان و اقامه نماز، صدای بلندگوها را آن قدر بلند می‌کنند که آرامش مردم را به هم می‌زند. افرادی در صف اول نماز قرار می‌گیرند که از نظر اخلاقی و اقتصادی، بعضاً دارای فساد هستند. از طرفی افراد پیش نماز خودشان مشروعیت ندارند. همه این مسایل موجب بدبینی افراد نسبت به دین می‌شود. به طوری که من می‌توانم بگویم ۷۰٪ از بچه‌هایی که به دانشگاه می‌آیند، با هر سطح از دین‌داری، به لحاظ دینی در دانشگاه، سقوط می‌کنند. چرا که تا پیش از ورود به دانشگاه، در محیط خانواده خودشان، تنها با یک طرز فکر روبرو و مواجه بوده‌اند، اما پس از ورود به دانشگاه، تحت تأثیر افکار مختلف قرار می‌گیرند و از طرفی در جریان سرگردانی در تلفیق این افکار با همدیگر و از طرف دیگر با ملاحظه برخوردهای تند و افراطی دین‌داران، از دین زده می‌شود.

- اگر به فرض روزی شما تصدی جامعه را برعهده بگیرید، چه اموری را در دستور کار خود قرار می‌دهید؟

من اگر به فرض روزی مسوول جامعه خودم می‌شدم، برای پیشبرد امور، از نقاط قوت دین استفاده می‌کنم، البته نه با نام دین که موجب سوءاستفاده مردم از دین بشود. اما در چنین شرایطی، به طور کلی روشم این است که به مردم اجازه بدهم که هر کدامشان در چارچوب خصوصی خودشان به نیایش پردازند و دین هر کس در حوزه خصوصی خودش باشد، به طور که افراد دین‌دار نسبت به بقیه افراد، برتری نداشتند و از مزایای بیشتری برخوردار نشوند. در این صورت دیگر هیچ کس مجبور نیست که اهل ریا بشود و ریاکارانه عمل کند.

تأملی دوباره

بررسی مصاحبه‌های فریده ۲۰ ساله، محمدعلی ۲۲ ساله، فرهاد ۲۶ ساله، وحید ۲۷ ساله و امیرعلی ۲۲ ساله، حکایت از آن دارد که اگرچه دانشجویان اخیر نقدهایی کم و بیش جدی به مسایل اجتماعی، سیاسی و عقیدتی جامعه داشته‌اند، اما در غالب موارد، آموزش دینی آنان مبتنی بر رعب و ترس یا القانات قشری و سطحی بوده است و حلقه مفقوده تربیت دینی آنان، منطق، برهان و دلیل بوده است. دانشجویان اخیر در غالب موارد در جریان مصاحبه‌هایشان خاطرنشان ساخته‌اند که اگر فرزنددار شوند، پیش از یاد دادن هر زمینه علمی یا هنری به فرزندشان، به آن شیوه تفکر درست را می‌آموزند.

بررسی دیدگاه دینی نیز حکایت از درستی نقد دانشجویان اخیر دارد، به این معنا که از منظر دیدگاه دینی اگرچه انسان‌ها در فروع دین ملزم به تبعیت از افراد متخصص در امر دین هستند، اما افراد باید اصول دین خویش را در گذر تحقیق و تفحص به دست بیاورند.

تفاوت القای تحمیلی اصول دین به کودکان، نوجوانان و جوانان با تحقیق و تفحص آنان و دریافت شخصی خود آن در این زمینه، بسیار زیاد است.

افرادی که به شکل تحمیلی اندیشه‌ای را می‌پذیرند، در غالب موارد حاضر به دفاع کردن از آن نبوده، ممکن است به سادگی دست به کنار نهادن آن‌ها بزنند، اما اگر افراد شخصاً به بررسی مقوله مورد نظرشان پرداخته، ادله موافق و مخالف آن را سنگین و سبک کرده و در جریان تأمل، تفکر، پرسش و جمع‌بندی شخصی خویش به آن برسند، در این صورت خود را موظف به دفاع از یافته‌های خویش دیده، به خوبی از آن‌ها دفاع می‌کنند.

بررسی رفتار ائمه دین زمانی که به فرض یک دهری مذهب در مسجد امام، علیه‌السلام، را به چالش می‌گرفت که هستی همین جهان مادی است یا فردی که حتی در وجود خدا شک کرده بود، اما امام، علیه‌السلام، بدون محکوم کردن و برجسب زدن به وی، در نهایت آرامش به او پاسخ می‌دهد، معیار لازم را در چگونگی برخورد مسوولان و معلمان و اولیای نوجوانان و جوانان با آنان را به دست می‌دهد. بررسی مطالعات روان‌شناختی انجام شده در زمینه شکل‌گیری هویت نیز دلالت بر آن دارد، افرادی که به شکل منفعل، هویت القایی به خودشان را عیناً پذیرفته‌اند، در غالب موارد وقتی با اطلاعات شناختی مخالف با اطلاعات خودشان مواجه شوند، بدون آن که به بررسی منطقی و عقلانی تفاوت اطلاعات خویش و اطلاعات جدید بپردازند، برای حل ناهماهنگی‌های مزبور غالباً از سازوکارهای دفاعی سود می‌برند و دست به نفی اطلاعاتی می‌زنند که ارزش‌ها و باورهای آن‌ها را با چالش مواجه می‌سازند.

اما افرادی که از سبک هویتی اطلاعاتی برخوردارند، افرادی هستند که در گذر زمان اطلاعات مختلف در اختیار آنان قرار داده شده است و آنان رأساً با تلفیق اطلاعات، دست به ساخت خط‌مشی‌های خویش (و در نهایت هویت خود) زده‌اند. این افراد به صورت فعال اطلاعات مرتبط با خود را جست‌وجو و ارزیابی کرده، ساخت‌های ذهنی خویش را آزمون می‌کنند و در مواجهه با اطلاعات متفاوت و ناهماهنگ، درصدد تغییر جنبه‌هایی از هویت خویش برمی‌آیند. این افراد دارای ویژگی‌های استقلال رأی، باز بودن به تجربه، تأمل درونی و نیاز بالا به شناخت هستند. وقتی این افراد با اطلاعاتی متعارض با آنچه آنان در ذهن دارند، مواجه شوند، دست به مطالعه بررسی و احیاناً بحث و فحوص در آن ارتباط پرداخته، در صورت قانع شدن با اطلاعات جدید، اطلاعات پیشین خویش را تعدیل کرده، از اطلاعات جدید استقبال می‌کنند (و ایشن چیزی است که در هویت‌های هنجاری دیده نمی‌شود).

مضاف بر آنچه یافته‌های روان‌شناسی هویت از آن یاد می‌کنند (و البته این یافته‌ها، با تأکیدات دینی دال بر ضرورت کسب اصول دین در جریان تحقیق و تفحص همخوانی دارند)، باید توجه داشت که در نظام فعلی ایران، به دلیل توأم شدن دین و سیاست، در صورت بروز کمترین ایرادها و خدشه‌های سیاسی، به سادگی ایرادهای اخیر به پای دین و دیانت نیز گذارده خواهند شد و دین در شرایط اخیر به سادگی می‌تواند به دلیل کوتاهی‌ها و قصورهای فرهنگی - اجتماعی - سیاسی و اقتصادی جامعه، مورد تهدید قرار گیرد.

از سوی دیگر با توجه به آن که رویکرد آموزشی مدارس و دانشگاه‌ها، رویکردی تجربی و پژوهشی است، باید توجه داشت، دانش‌آموز یا دانشجویی که در جریان آموزش‌های خویش می‌آموزد که همه چیز را به شکل تجربی به دست آزمایش سپرده، برمبنای نتایج حاصل از آزمایش، دست به قضاوت

درباره صحت و سقم مسایل فرارویش بزند، این افراد به دلیل سبک‌یادگیریشان، به سادگی حاضر به پذیرش استدلال‌های تعددی (که غالباً مباحث دینی از همین سنخ برخوردارند)، نخواهند بود. بررسی اظهارات فریده، محمدعلی، فرهاد، وحید و امیرعلی، حکایت از آن دارد که برخلاف آموزه‌های دینی و علمی در آموزش دینی فرزندان، در غالب موارد اولیا و اطرافیان آن‌ها با زور و اجبار آنان را وادار به انجام تکالیف دینی کرده‌اند. محمدعلی بیان می‌دارد، وی پیش از سن تکلیف به انجام اعمال دینی واداشته شده است، به شکلی که حتی در کلاس چهارم دبستان نیمی از ماه رمضان را روزه گرفته است. فرهاد نیز با تلخی بیان می‌دارد، او مسلمان شناسنامه‌ای است و خودش در انتخاب دین خودش نقشی نداشته است.

وحید که از سن ۱۰ سالگی به انجام اعمال دینی مبادرت ورزیده است، اظهار می‌دارد، انجام تکالیف دینی از سوی وی بیشتر به دلیل ترس از افتادن به جهنم بوده است. امیرعلی نیز در مصاحبه خویش تأکید می‌کند که او با اجبار مادر و مادر بزرگ، به انجام تکالیف دینی واداشته شده است.

دانشجویان یاد شده، پس از آن که بدون تحقیق و تفحص در زمینه اصول دین و انتخاب آزادانه دین توسط خودشان، تحت تأثیر القانات دینی قرار گرفته‌اند، در جریان عمل به دلیل کنجکاوی خویش یا رویکرد تجربی که در نظام آموزشی‌شان با آن آشنا شده‌اند، دست به طرح سوال‌هایی زده‌اند که در غالب موارد پاسخ لازم را برای سوال‌هایشان نیافته‌اند. به عنوان مثال، فریده بیان می‌دارد، معلم او در برابر سوال وی برچسب کافر را به او زده است، محمدعلی هم بیان می‌دارد، سوال‌های دینی وی، کار او را به کمیته انضباطی دانشگاه کشیده است و فرهاد خاطر نشان می‌سازد، سایت آیت‌الله مکارم شیرازی هم در پاسخ به سوال‌های دینی وی، با بیان این که شما قرآن را نمی‌فهمید، پاسخ به سوال را منوط به تفسیر قرآن توسط مفسران آن کرده است.

از سوی دیگر همان‌گونه که از یکی از جدی‌ترین اشکال‌های نظام مبتنی بر ولایت فقیه یاد شد، به دلیل آن که در مورد این نظام بیان شده است، دیانت ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دیانت ما است، با بروز هر مسأله و مشکل اجتماعی، به سادگی آن مسأله و مشکل به پای دین نوشته می‌شود. بنابراین دانشجویان مصاحبه شده، نه تنها اشکال‌های اجتماعی نظیر رانت‌خواری مسوولان (فریده)، تعطیلی نهادهای مدنی (وحید)، استفاده ابزاری از دین (امیرعلی) را به پای اسلام می‌گذارند، بلکه در برخورد با خرافات آمیخته شده با دین، بدون آن که به بحث و بررسی منطقی آن‌ها بپردازند (زیرا آن را نیاموخته‌اند)، این خرافات را نیز مستقیماً به حساب دین می‌گذارند. نقد رفتار مریدگونه برخی از مسلمانان در

جامعه (فریده)، نقد خرافات دینی نظیر چشم زخم (وحید) و یا حوری‌هایی که سر در شرق و پا در غرب دارند (فرهاد)، از این جمله موارد به شمار می‌روند.

ماحصل تربیت نامناسب دینی دانشجویان اخیر، که در روند رشد و تحول خویش، با برخی از مشکلات اجتماعی و یا عقیدتی نیز مواجه شده‌اند، کار را به جایی می‌رساند که آنان بیان می‌دارند، اگر به فرض بچه‌دار شوند، پیش از همه چیز شیوه تفکر درست (فریده)، تصمیم‌گیری عقلانی (محمدعلی)، شک کردن که آغاز یافتن حقیقت است (فرهاد) و پذیرش دیدگاه‌های منطقی (وحید) را به فرزندشان می‌آموزند.

البته نتیجه اخیر، همان چیزی است که مدنظر دین می‌باشد، اما به دلیل تربیت دینی مبتنی بر تحمیل و اجبار دانشجویان اخیر، آنان با نفی دین و گریز از القانات دین تحمیلی، به نتیجه اخیر رسیده‌اند و به جای آن که حامی دینی باشند که آنان را به سمت تفکر و منطق سوق می‌دهد، در برابر دینی قرار می‌گیرند که به زعم آنان پذیرش خرافه و رانت‌خواری را به آنان تحمیل می‌کند و در جریان گریز از این دین، دین‌گزیزی را پیشه خود می‌کنند.

۰۱۶ اولیای آموزشی آسیب‌زا: استاد من را نابود کرد. مصاحبه با هدی، ۲۴ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه مقوله دین شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی تا الآن بده.

من وقتی کودک بودم فکر می‌کردم، خدا، مانند یک روحانی است که با عبا و عمامه بالای ابرها نشسته است و به ما نگاه می‌کند، خدا به نظرم شبیه امام خمینی بود که در تلویزیون می‌دیدم و خدا موجودی است که صرفاً آن بالا نشسته است و به ما نگاه می‌کند، نه به عنوان موجود که دارای قدرتی فراطبیعی است. در خانواده‌ی ما کسی که می‌توانست نیازهای من را برآورده کند و برایم قدرت برتر به حساب می‌آمد، پدرم بود.

پدر و مادرم به لحاظ دینی، کاملاً معمولی هستند، در حد نماز و روزه، آن هر از سر عادت، برادر بزرگم تا ۱۸-۱۷ سالگی نماز می‌خواند، اما بعد نماز خواندن را کنار گذاشت. پدرم هرگز در مورد مسایل دینی به ما تذکر نمی‌داد، هرگز ما را از جهنم نترساند و به ما نمی‌گفت، دروغ نگوئید چون این کار گناه است و به جهنم می‌روید، بلکه به ما می‌گفت که دروغ این پیامدهای بد را دارد و اگر دروغ نگوئید، برایتان هدیه می‌خرم.

پدرم در یک خانواده‌ی مذهبی به دنیا نیامده بود، بلکه از طریق مطالعه‌ی کتاب‌های مذهبی و ضد مذهبی و تحت تأثیر فضای انقلاب، به مذهب روی آورده بود، آن هم یک دین شخصی، پدرم به دین شخصی بسیار اعتقاد دارد و هیچ وقت یادم نمی‌آید، پدرم در مورد خدا و دین با ما بحث کرده باشد، پدرم یک کتابخانه‌ی بزرگ داشت که پر از کتاب‌های مختلف بود از اصول کافی گرفته تا کتاب‌های مارکسیستی، پدرم تمام این کتاب‌ها را در اختیار ما گذارده بود و راه را برای ما باز گذاشته بود که ما با بینش و مطالعه راه خودمان را پیدا کنیم.

پدرم از سر عادت نماز می‌خواند، البته گاهی هم از نماز خواندن هم خسته می‌شد و می‌گفت، نمی‌دانم فلسفه‌اش چیست. پدرم خیلی کم روزه می‌گیرد، اما همیشه می‌گوید هر چه دارم از خدا دارم، قرآن و پیامبر را قبول دارد، اما برای عزاداری امام حسین بیرون نمی‌رود، به نذر اعتقادی ندارد، بعضی از قسمت‌های دین را قبول ندارد، اما هرگز به دین توهین نمی‌کند و به برادرم که گاهی به پیامبر توهین می‌کرد می‌گفت: اگر اعتقاد نداری اشکال ندارد، فقط توهین نکن، به هیچ انسانی توهین نکن. پدرم زمان انقلاب در دانشگاه تحصیل می‌کرده است و حتی فعالیت‌هایی نیز داشته است، اما به این دلیل انقلاب را قبول

داشته است که فکر می‌کرد که اگر انقلاب شود اوضاع بهتر می‌شود، ولی الآن اصلاً سیاسی نیست و سیاست را منشاء تمام فسادها می‌داند. مرکز خانواده‌ی ما پدرم است، مادرم هم تحت تأثیر پدرم است، او هرگز از ما نپرسیده که چرا نماز نمی‌خوانید، مادرم دوست دارد که ما به روز زندگی کنیم و خودش نیز تنها در شهرمان به خاطر فضای شهر چادر سر می‌کند و بیرون از شهرمان مانو می‌پوشد، پدرم هم اعتقاد دارد که چادر اسیر کردن زن است.

پدرم اصول اخلاقی را خیلی رعایت می‌کند. حلال و حرام، توهین، دروغ و مسایل اخلاقی مشابه را مورد توجه قرار می‌دهد و برای رعایت اصول اخلاقی دایم به ما تذکر می‌دهد، اما به مسایل دینی کاری ندارد.

- در مورد مطالعات دینی احتمالی خودت هم بگو، مطالعاتی در این زمینه داشتی؟

بله. من در کلاس پنجم ابتدایی، برخی از کتاب‌های شریعتی را یک دور خوانده بودم و تحلیل می‌کردم که آیا شریعتی اسلام‌گرا بوده است یا غرب‌گرا، از نهج البلاغه شروع کردم، قرآن و تفسیرهای آن را خواندم و اطلاعات مذهبی و دینی کاملی داشتم، دوم راهنمایی بودم که معلم من را از کلاس بیرون انداخت و به من گفت تو حق نداری دیگر در مورد شریعتی بحث کنی، من نمی‌فهمم تو چه می‌گویی! من مثلاً سوال می‌کردم، چرا شریعتی در این سخنرانی به اسلام تمایل نشان می‌دهد، ولی در سخنرانی دیگری به اسلام تمایل نشان نمی‌دهد. من دختر عمومی دارم که ۸ سال از من بزرگ‌تر بود، من این دختر عمومی را بسیار دوست داشتم به گونه‌ای که شب‌ها کنارش می‌خوابیدم، حرف‌هایش روی من خیلی تأثیر داشت. او به این نتیجه رسیده بود که دین وجود ندارد، برادر و خواهرهایم و پسر عموها و دختر عموهایم بسیار اهل مطالعه بودند و همگی دین را قبول نداشتند و همیشه هم با همدیگر بحث می‌کردند، دین را زیر سوال می‌بردند.

دختر عمومی اطلاعات زیادی داشت، با من در مورد شریعتی بحث می‌کرد و من را تشویق می‌کرد تا کتاب‌های او را بخوانم، بعد تشویق می‌کرد در مورد سیاست و جامعه نیز مطالعه کنم، همیشه کتاب دست من بود، وقتی من به سن تکلیف رسیدم، خیلی پایبند نماز و روز نبودم، پدرم هم اجازه نمی‌داد تا من روزه بگیرم و می‌گفت، تو ضعیف هستی و لازم نیست روزه بگیری من و برادر، خواهرهایم با بچه‌های عمومی یک مسابقه داشتیم که هر کس در عرض نیم ساعت بیشتر از همه نماز بخواند برنده است و جایزه می‌گیرد، پسر عمومی همیشه در عرض نیم ساعت بیشتر از ۱۰۰ رکعت نماز می‌خواند، فقط خم و راست می‌شدیم تمام ذوق من این بود که بیشتر نماز بخوانم و جایزه بگیرم، پدرم هرگز اصرار نداشت که ما نماز بخوانیم یا روزه بگیرم، من دایی خودم را دیده بودم که وقتی دخترش نماز

می‌خواند، کلی تعریف می‌کرد و می‌گفت: چه دختر گلی دارم و برایش جایزه می‌گرفت، پدرم آن قدر که درس خواندن ما برایش مهم بود، مسایل دینی برایش مهم نبود، البته من گاهی روزه می‌گرفتم، البته نه به خاطر گناهش، انگار اگر روزه نگیرم، کار خارج از هنجاری انجام داده‌ام.

- از چه زمانی دچار بحران‌های دینی شدی؟

من در سال اول راهنمایی، دچار بحران شدیدی در مورد شناخت دین شدم، از نماز بدم می‌آمد و دوست نداشتم نماز بخوانم، یک بار معلم از من پرسید، چرا نماز نمی‌خوانی گفتم: شریعتی می‌گویند نماز یعنی شدن، من هنوز معنی این شدن را نمی‌دانم، وقتی معنی آن را فهمیدم، نماز هم می‌خوانم، یک بار یک روحانی آورده بودند مدرسه، ناظم ما را به صف کرد تا پشت سر او نماز بخوانیم، من گفتم، نماز نمی‌خوانم، ولی ناظم گفت: تو باید نماز بخوانی، من، آخر تو را نمازخوان می‌کنم. من هم بدون وضو رفتم و پشت سر روحانی نشستم و از اول تا آخر به روحانی متلک می‌انداختم، وقتی نماز تمام شد، روحانی برگشت و نگاهی به من کرد و به من گفت من تا عمر دارم امروز را فراموش نمی‌کنم. شاید سه سال راهنمایی، عجیب‌ترین دوران زندگی من بود.

- ارتباط تو با دوستان در آن زمان چگونه بود؟

من دنبال هویت بودم و داشتم خودم را می‌شناختم، مطالبی را که خوانده بودم یا دختر عمویم به من گفته بود، برای هم کلاسی‌هایم می‌گفتم، اما آن‌ها من را درک نمی‌کردند و فکر می‌کردند، من بی‌دین شده‌ام و دایم استغفرالله می‌گفتمد و به اطراف خودشان فوت می‌کردند.

از سال دوم دبیرستان تمام مطالعات دینی و سیاسی خودم را کنار گذاشتم و صرفاً روی ادبیات متمرکز شدم. در کانون نویسندگان عضو شدم و شروع به نوشتن داستان کردم. من در این زمان گاهی باز در بود و نبود خدا شک می‌کردم و فکر می‌کردم، شاید خدایی وجود دارد، اما دختر عمویم می‌گفت، من نه خودم خداپرست هستم، نه اجازه می‌دهم فرزندم خداپرست شود و تا جایی که می‌توانم به تو هم اجازه نمی‌دهم که خداپرست شوی، اگر می‌توانستم یک بار دیگر تو را از کودکی بزرگ کنم تو را حق پرست بار می‌آوردم نه خداپرست. اگر حق پرست شدی، اگر خدا وجود داشت به آن هم می‌رسی. منظور او از حق، اصول اخلاقی بود شب تا صبح می‌نشستم و در مورد وجود یا عدم وجود خدا با هم صحبت می‌کردیم و در نهایت به این نتیجه می‌رسیدیم که اگر هم وجود داشته باشد، بود و نبودش فرقی نمی‌کند، در انجمن نویسندگان پیشرفت خوبی کردم به گونه‌ای که در سه جشنواره‌ی داستان نویسی یک مقام اولی و دو مقام سومی آوردم، من فوق‌العاده مطالعه می‌کردم و به سرعت رو به جلو می‌رفتم.

- با ورود به دانشگاه چه تحولات دیگری را تجربه کردید؟

من با هزار امید و آرزو به دانشگاه آمدم، اما در دانشگاه خیلی تنها شدم، تمام خانواده‌ام که بسیار به آن‌ها وابسته بودم، از من دور بودند، انگار زیر پایم خالی شده بود و چیزی نبود که به آن تکیه کنم و چنگ بزنم، نه در دانشگاه احساس راحتی می‌کردم و نه در خانه، نه این‌جا و نه آن‌جا. در کلاس ما تنها کسی که به صورت جدی می‌نوشت، من بودم، اما وقتی داستان می‌نوشتم و می‌خواندم با آن همه مقام جشنواره‌ای، استادم به من می‌خندید و به بچه‌ها می‌گفت، بچه‌ها بخندید، خیلی خنده‌دار است و بچه‌ها هم از خدا خواسته می‌خندیدند، استاد اسم من را گذاشته بود چرت و پرت نویس، من دانشگاه آمده بودم که دو بال به من بدهد اما نه تنها دانشگاه دو بال به من ندادند، بلکه دست و پای من را هم شکست و من را به پایین هول دادند، در یک جلسه نقد داستان که تعداد زیادی دانشجو حضور داشتند، من داستانم را که حدود سه ماه روی آن زحمت کشیده بودم، خواندم، استاد برگشت و گفت: خوب، چرت و پرت بود و شروع کرد به خندیدن و در آخر جلسه گفت: بچه‌ها این جلسه خیلی خندیدیم، جلسه‌ی بعد هم همین داستان را می‌خوانیم و دوباره می‌خندیدیم. همان‌جا قسم خوردم دیگر داستان نویسم و تا دو سال دست به قلم نبردم. تمام شخصیت، غرور و آرزوهایم نابود شده بود، استاد در کلاس درس اگر می‌خواست نویسنده‌ی چرتی را مثال بزند، من را مثال می‌زد و می‌گفت، اگر من کاری کنم که تو نویسی، خدمت بزرگی به ادبیات ایران کرده‌ام. سال دوم دانشگاه یک بار به انجمن نویسندگان شهرمان رفتم. وقتی داستانم را خواندم، مدیر انجمن برگشت گفت: متأسفم، خیلی پسرفت کرده‌ای در دانشگاه با تو چه کار کرده‌اند.

از لحاظ روانی نابود شده بودم، از هر طرف تحت فشار بودم، حتی تا پای خودکشی نیز رفتم. شب تا صبح گریه می‌کردم، داروی‌های ضد افسردگی مصرف می‌کردم، دیدم نه این طوری نمی‌شود، باید چیزی را خلق کنم تا وقتی شب تا صبح گریه می‌کنم با او درد و دل کنم، گفتم همه می‌گویند خدا هست، باشد پس هست هم به عنوان یک خیال او را قبول می‌کنم و به او تکیه می‌کنم، بعد از مدتی احساس آرامش کردم، گفتم پس این خدا می‌تواند وجود خارجی هم داشته باشد، پس به او ایمان آوردم، البته زجر زیادی کشیدم تا به خدا رسیدم، اطرافیان به من می‌گفتند، شاید چون دوست پسر نداری و تنهایی دچار مشکل شده‌ای، من هم گفتم شاید آن‌ها راست بگویند، به راحتی رفتم و برای خود هم یک دوست پسر پیدا کردم، با این که یک قیافه‌ی معمولی دارم، ولی به راحتی می‌توانم با بیانم دیگران را جذب کنم، اما سر یک ماه حالم از او به هم می‌خورد و چشم دیدنش را نداشتم، مثل کودکی که مادرش را می‌خواهد، برای سرگرمی به او پفک می‌دهند، اما آن پفک تنها می‌تواند ۱۰ دقیقه آن بچه را سرگرم کند، اما بعد از ۱۰ دقیقه، دوباره مادرش را می‌خواهد و گریه و زاری راه می‌اندازد، من

هم خیلی پفک، چپس و نظایر آن در زندگی خودم وارد کردم، ولی هیچ کدام از آن‌ها من را آرام نکرده، آن قدر تضاد و علامت سوال در ذهنم بود که یک علامت سوال بزرگ به رنگ آبی به دیوار اتاقم زده بودم، رنگ آن به این دلیل آبی بود که به من آرامش می‌داد، روزها در اتاق راه می‌رفتم و فکر می‌کردم، دنبال ریسمانی بودم که به آن چنگ بزنم و شب‌ها ناامید شب تا صبح گریه می‌کردم، اتاق یک نفره گرفته بودم تا راحت فکر کنم و به نتیجه برسم، در هوا معلق بودم، هیچ کس درکم نمی‌کرد، نه مشکل خانوادگی داشتم و نه مشکل عشقی داشتم، اما هر روز نزد یک مشاور و روان‌پزشک می‌رفتم، تنهایی شدید و رفتارهای استادم نابودم کرده بود، حتی الآن هم که وضعم بهتر شده است، باز هم دستم دچار رعشه است، بعد از این که خدا را وارد زندگی‌ام کردم به آرامش فوق‌العاده‌ای رسیدم، مانند کودکی که بعد از کلی گریه و ناامیدی، مادرش از راه می‌رسد و او را تنگ در آغوش می‌گیرد، شروع کردم به نوشتن و زندگی را دوباره از سر گرفتم، البته هرگز استادم را نمی‌بخشتم، اما سعی کردم خودم را جمع و جور کنم، و استاد هم دیگر کاری به من ندارد، و خنثی است. من از روی نیازی که به خدا داشتم به او ایمان آوردم، اما بعد که فکر کردم و بررسی کردم، دیدم نیازی به دین ندارم، نیازی به امام حسین، پیامبر و غیره ندارم.

من در مورد خدا بسیار مطالعه کردم، اما باز خدا برایم مبهم بود تا آن که سال دوم دانشگاه به این نتیجه رسیدم که خدا وجود ندارد. اسلام اصلاً برایم جذابیت نداشت، کتاب توت‌م و تابوی فروید خیلی روی من تأثیر گذاشت، تبعیض جنسی که در اسلام هست، بسیار اذیت‌م می‌کرد، در نهج البلاغه و قرآن دایم زن نکوهش شده است.

البته به عنوان شخصیت‌هایی که دیگران به آن‌ها اعتقاد دارند به آن‌ها توهین نمی‌کنم و همیشه می‌گویم، اصلاً هدف امام حسین، رفتارش، قیامش برای من قابل احترام نیست، اصلاً کسی که خون‌ریزی می‌کند، قابل احترام نیست، از هیتلر گرفته تا امام حسین، حتی اگر هدفش خوب باشد. هیتلر خون ریخته است، امام حسین هم خون ریخته است.

من عاشق خاتمی هستم، چون همه‌ی کارهایش را با حرف و صلح انجام می‌دهد، او محبوب‌ترین رئیس جمهور ایران بود و اولین کسی بود که فاجعه‌ی یازده سپتامبر را به آمریکایی‌ها تسلیت گفت. چون به اصول اخلاقی و صلح جهانی اعتقاد داشت.

- آدم‌های مذهبی چه نقشی در روند بی‌دین شدن شما ایفا کردند؟

من وقتی وارد دانشگاه شدم و برای اولین بار از نزدیک با آدم‌های به ظاهر مسلمان آشنا شدم دیدم، آن‌ها کسانی هستند که نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، بعد ببخشید، فاحشه هم هستند، طرف شوهر هم

دارد، اما با حداقل ۱۰ پسر هم دوست است، آن هم دوستی‌هایی که به روابط نزدیک هم می‌کشد، انگار نماز می‌خواند که عذاب وجدان نگیرد و گناهش پاک شود. یا یکی دیگر جانماز می‌اندازد، از یک سر به اون سر، بعد وقت نماز مغرب و عشا دوست پسرش زنگ می‌زند، کلی با هم حرف می‌زنند، بعد بوس هم برای هم می‌فرستند. شب قدر شب تا صبح قرآن به سر می‌گیرد، بعد می‌آید زیر آب هم کلاسی‌اش را پیش استاد می‌زند. به راحتی دروغ می‌گویند، آبروی دیگران را می‌برند، یک مدت سعی کردم دین اسلام را جدا از رفتار مسلمانان بشناسم، رفتم دنبال فلسفه‌ی نماز و روزه و فلسفه‌ی احکام، کتاب‌های مذهبی که صرفاً تعریف کرده بودند و به به و چه چه راه انداخته بودند، ولی هیچ دلیل عاقلانه‌ای بیان نکرده بودند و دایم می‌گفتند، اگر کسی به خدا ایمان دارد، باید بدون سوال و جواب گفته‌های خدا را اجرا کند. یا این گفته‌ی پیامبر که تفاوت کافر و غیر کافر در نماز است. آیا من کافر فقط به خاطر این که نماز نمی‌خوانم یا کسی که هیچ یک از اصول اخلاقی را رعایت نمی‌کند، انسانیت را فراموش کرده است. وقتی تهران قبول شدم عمه‌ام به مادرم گفت، چرا دختری را به تهران می‌فرستی، از راه به در می‌شود، مادرم گفت: من به دخترم اعتماد دارم، خدا شاهد است که همین حرف مادرم تا حالا در گوشم است و هر وقت خواسته‌ام پایم را کج بگذارم، حرف مادرم یادم می‌افتاد و حواسم را جمع می‌کردم. در حالی که کسانی هستند که نماز می‌خوانند، اما به معنی واقعی کثیف هستند.

- آیا نقدی هم بر احکام اسلام داشتی؟

به نظر من بسیاری از احکام اسلام، بد، غیر قابل اجرا و غیر منطقی است. در اسلام تنها تفاوت یک زن خوب و بد، حجاب و چادر است، در حالی که حجاب توهینی به مرد است و به این معنی است که تو آدم وقیحی هستی و اگر من خودم را نپوشانم، تو به من صدمه می‌زنی. حجاب واقعاً یک ظلم به زن است. صبح تا شب سرت مقنعه است و هوا به موهایت نمی‌رسد، سردرد، ریزش مو، خارش سر و هزار مشکل دیگر، در حالی که می‌توان روسری به سر نکرد، اما عقیف بود. روزه اصلاً مفهومی ندارد، صبح تا شب بدنت را به سختی می‌اندازی و دچار هزار بیماری می‌کنی که به یاد فقرا باشی، آخر وقت افطار آن قدر می‌خوری که دل درد می‌گیری.

اسلام رسماً زن را به عنوان یک برده معرفی کرده است، به مرد می‌گوید، اگر زنت از تو اطاعت نکرد، اول جاییت را جدا کن، بعد او را کتک بزن، اصلاً کلمه‌ی اطاعت کردن، ربطی به روابط زناشویی ندارد، در آمریکا اگر یک مرد، زنش را کتک بزند، از کار اخراج می‌شود و به زندان می‌افتد. در حالی که آن‌ها به قول مسلمان‌ها وحشی و کافر هستند. سنگسار کردن که اوج بدویت و جهل است، در اسلام وجود دارد.

انسان، دارای مقام بزرگی است، وقتی خداوند انسان را آفرید، به خودش آفرین گفت. چرا باید یک انسان را حلق آویز کرد، در کشورهای متمدن، اگر کسی اشتباه کند و قتل انجام دهد، از او برای خدمت به جامعه استفاده می‌کنند، چون که حکومت می‌داند، اگر او این اشتباه را انجام داده، حتماً حکومت و جامعه نیز مقصر بوده است.

- با این اوصاف بر عموم مسلمانان هم باید نقد داشته باشی.

بله. به نظر من غروری که در مذهبی‌ها هست، در دیگران نیست، آدم‌های مذهبی همیشه به گونه‌ای به دیگران می‌نگرند که گویی آن‌ها نفهم هستند و تنها آن‌ها عاقل و بالغ هستند. آن‌ها همیشه از بالا به دیگران می‌نگرند. اصلاً انگار دین یک غرور و اعتماد به نفس کاذب به انسان‌ها می‌دهد، با کوچک‌ترین کار خوب فکر می‌کنند، بهشت بر آن‌ها واجب است، اما با بزرگ‌ترین گناه‌ها هم ناامید نمی‌شوند و همیشه می‌گویند، ما امیدمان به خدا است و با این امید، فجیع‌ترین گناهان را انجام می‌دهند، خوب گناه هم ندارند، وقتی مفاتیح پر است از دعاهایی که با خواندن آن‌ها گناهان تمام عمرت بخشیده می‌شود، پس چه جای ناامیدی.

- نگاه شما به مقوله‌های بهشت و جهنم چی هست؟

بهشت و جهنمی که در اسلام توصیف شده است، فقط به درد اعراب جاهلی ۱۴۰۰ سال قبل می‌خورد و من آن‌ها را قبول ندارم.

- به همین ترتیب به نظر می‌رسد باید به قرآن هم نقد داشته باشی.

بله. قرآن کتابی است پر از داستان‌های قشنگ و اسطوره، پیامبر تمام اسطوره‌هایی را که تا قبل از او بوده است، شاخ و برگ داده است و برای دیگران تعریف کرده است. تفاوت موسی و رستم، در این است که خرق عادت‌های موسی وارد قرآن شده و حالت تقدس خودش گرفته است و الآن به عنوان معجزه به آن نگاه می‌کنند. اگر کارهای رستم هم وارد قرآن می‌شد، نام معجزه می‌گرفت، پیش‌گویی‌هایی هم که در قرآن آمده است، بالاتر از پیش‌گویی‌های نوسترا داموس نیست.

- نظر شما در رابطه با ائمه و اولیای دین چیست؟

به نظر من دین اسلام پر است از جنگ برای حکومت این همه آدم کشته شده‌اند تا ۱۲ امام کامل شوند، مگر می‌شود با ۱۱ سال سن به امامت رسید، مگر عقل یک کودک ۱۱ ساله چقدر است، من پیامبر و ائمه را قبول ندارم.

- اوضاع و احوال جوانان را در جامعه چگونه می‌بینی؟

آن قدر در این جامعه‌ی اسلامی برای پذیرش اسلام به جوانان فشار وارد شده است، که جوانان اصلاً نمی‌دانند، زرتشت کیست، بودا کیست، مسیح کیست و جوانان صرفاً برای دهن‌کجی به حکومت می‌روند و زردشتی، مسیحی و غیره می‌شوند. حتی خدا در قرآن می‌گوید، شک کنید و حتی در گفته‌های من هم فکر کنید، حتی ابراهیم، پیامبر خدا، در مورد معاد شک می‌کند، حالا در جامعه‌ی ما جرأت داری یک کلمه بگویی که من در درستی فلان حکم اسلامی شک دارم، یا در عادل بودن رهبر شک دارم، کاری می‌کنند که به مرگ راضی شوی. این اوضاع و احوال جوان جامعه اسلامی است.

- تحلیل شما نسبت به مسوولان جمهوری اسلامی چیست؟

اسلام سیاسی‌ترین دین است. از اول برای حکومت می‌جنگیدند و اعتقاد داشتند، اگر حکومت نباشد، دین از بین می‌رود. دین چیزی جز یک سری احکام نیست که اکثر آن‌ها هم جزو بدیهیات انسانی است، حالا چه نیازی به این همه پیامبر است، سیاست کثیف‌ترین چیزی است که در جهان وجود دارد، حالا در مملکت ما افتخار مسوولان این است که سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سیاست ماست. باید فاتحه‌ی آن دین را خواند که با سیاست قاطی شود، آن دو تا اصول اخلاقی که در آن وجود دارد، هم فدای سیاست و قدرت می‌شود و به راحتی هر کس یک شعار سیاسی بدهد، تکفیر می‌شود و از هست و نیست خودش ساقط می‌شود، در مملکت اسلامی، وزارت اطلاعات که باید حافظ جان و مال و ناموس مردم باشد، خود قتل‌های زنجیره‌ای راه می‌اندازد، رئیس نیروی انتظامی‌اش را در خانه‌ی فساد می‌گیرند، یک عده به اسم دین و اسلام، یک عده را می‌شکند و آخر می‌گویند، مفسد فی الارض بودند و آزاد می‌شوند و راست، راست، در جامعه راه می‌روند، دیگری، رئیس شورای شهر را به این عنوان که ام‌الفساد است، ترور می‌کند و بعد از دو روز آزاد می‌شود و برنامه‌ی ترور کس دیگری را می‌ریزد، به راحتی علما یا با یک برچسب مفسد فی الارض آبروی طرف مقابل را می‌برند و یا فتوای مرگ و قتل می‌دهند، در حکومت اسلامی هم که خودشان به وجود آورده‌اند، سپاه ارتش را قبول ندارند و ارتش سپاه را.

تا خاتمی بود، هر چه فحش و توهین بلد بودند، نثارش می‌کرد، بعد گفتند، هر کس از رئیس جمهور اطاعت نکند، نافرمانی خدا را کرده است. آقای رفسنجانی یک روز از حکم مدرسین حوزه در مورد عزل آقای شریعتمداری از مرجعیت حمایت می‌کند و روز دیگر در مورد حکم جامعه مدرسین حوزه در مورد عزل آقای صانعی از مرجعیت، جبهه‌گیری می‌کند و می‌گوید کسی جز مردم نمی‌تواند مرجعی را عزل یا نصب کنند، یک روز برای قدرت زیر پای آقای منتظری را خالی می‌کند و روز دیگر که

می‌بیند تیرش به خطا رفته است، به عذرخواهی از آقای منتظری می‌پردازد و دنبال وحدت با اوست تا بتواند زیر پای رهبر را خالی کند.

- نظر شما راجع به روحانیون و مراجع تقلید چیست؟

روحانیون و مراجع تقلید، ادعای دین و اخلاق دارند، اما از همه بیشتر از اصول اخلاقی دور هستند، امام جمعه‌ی فلان شهر با منشی خودش رابطه‌ی نامشروع برقرار می‌کند، پسر فلان مرجع تقلید، انحصار شکر کشور را در دست دارد و کلی رشوه‌خواری می‌کند، پسر فلان امام جمعه با دختر فلان روحانی رابطه‌ی نامشروع دارد، کسی که حتی فرزندش نیز او را قبول ندارد و به حرفش گوش نمی‌دهد، می‌خواهد یک ملت را به راه راست هدایت کند، این نفرتی که در جامعه از قشر روحانی وجود دارد، از کجا می‌آید، جز یک عده‌ی کم‌بقیه‌ی مردم نه دوست دارند از روحانی دختر بگیرند و نه دوست دارند دختر بدهند. روحانیون به راحتی به مذاهب و ادیان دیگر توهین می‌کنند، حتی گاهی به پیامبران دیگر ادیان هم توهین می‌کنند، آن‌ها اصلاً انتقاد پذیر نیستند و غرور بسیار زجرآوری دارند.

انسان می‌ترسد که یک سوال از آن‌ها بکند، طرف بلد نیست جواب بدهد، راحت به طرف مقابل برچسب بی‌دینی و سیاسی بودن می‌زند، همه‌ی آن‌ها دکترای سفسطه دارند، زیر آب زدن و آبروی دیگران را بردن هم شغل شریفشان است.

اگر خود اسلام ۲۰ درصد خرافات دارد. این روحانیون برای رونق کار خود، ۸۰ درصد دیگر خرافات وارد آن کرده‌اند. هر چیز تازه‌ای خریدی، باید یک خون‌بریزی، اسفند دود کنی و گرنه چشم می‌خورد، نصف مرده‌های قبرستان از چشم زخم است. اگر در حد مرگ سیگار کشیدی و سرطان گرفتی، باز هم از چشم زخم است. این‌ها خمس، زکات، سهم امام، فطریه، رد مظالم، صدقه و هزار روش دیگر راه انداخته‌اند تا مردم را غارت کنند، مگر امام زمان تنها مال آن‌ها است که پولش به آن‌ها می‌رسد، دو رکعت نماز می‌خوانند و چند برابر یک کارگر بدبخت پول مفت می‌گیرند. پول از این حرام‌تر که به خاطر نماز واجب خود از دیگران پول بگیری؟

- نظر شما راجع به ولایت فقیه چیست؟

رهبر شده است بالاتر از خدا، چون تو می‌توانی در گفته‌های خدا شک کنی، اما در درستی گفته‌های رهبر نباید شک کنی. کسی امام زمان را ندیده است، حالا یک نایب نیز برای او درست کرده‌اند که به اسم خدا و امام زمان، جان مردم را به لب رسانده است. یک ماشین می‌خواهی بخری، باید سه برابر اصل پول ماشین را بدهی، چون نصف پول به خزانه‌ی رهبری می‌رود، حال این پول‌ها چه می‌شود، خدا می‌داند، این آقایایی که می‌گویند، نایب امام زمان است، اطاعت از او اطاعت از خدا است و فرزانه و

عقل کل است، می‌توانست با یک کلمه در نماز جمعه، تمام فتنه‌ها را بخواباند، اما برای قدرت، مردم را به جان هم انداخت و این همه جوان کشته شدند.

این همه فساد از مدعیان دین بینی و چشم‌هایت را ببندی و بگویی ان‌شالله دروغ است، حماقت تا کی، تا چه اندازه؟ تا زمانی که این‌ها مسوول مملکت هستند و ادعای دین دارند، مشکلات حل نمی‌شوند. دین مردم هم از بین می‌رود، آن وقت، اول از همه هم دودش به چشم خودشان می‌رود.

تأملی دوباره

هدی ۲۴ ساله در بیان سرگذشت زندگی خویش خاطرنشان می‌سازد، خانواده وی به لحاظ دین‌داری، خانواده‌ای معمولی بودند و پدرش از آنان می‌خواست است که همواره مقید به قیودات اخلاقی باشند. هدی، گزارش می‌دهد که در کلاس پنجم دبستان، برخی از آثار دکتر شریعتی را خوانده بود که این مسأله حکایت از هوش و انگیزه وافر وی دارد.

هدی، در دوران راهنمایی وقتی که در استدلال‌هایش از دکتر شریعتی یاد می‌کند، توسط معلمش از کلاس درس اخراج می‌شود و طعم تلخ بی‌منطق بودن را می‌چشد.

اما با این همه، هدی به پیشرفت خویش ادامه می‌دهد تا جایی که در دوران دانش‌آموزی خویش به انجمن نویسندگان شهرستانش نیز وارد شده، در سه جشنواره داستان‌نویسی استان، حایز سه مقام می‌گردد.

هدی با ورود به دانشگاه، به داستان‌نویسی خود ادامه داده و داستان‌هایش را سرکلاس‌های ادبیات داستانی خویش می‌خواند، اما استاد (جاهل) وی با به تمسخر گرفتن داستان‌های وی، آن‌ها را چرند و پرند نامیده، خطاب به هدی می‌گوید: اگر تو داستان‌نویسی، به ادبیات کشور خدمت کرده‌ای.

اهانت‌های استاد (جاهل) هدی، چنان روح لطیف هدی را می‌خراشد که او در جریان مصاحبه‌اش چند بار از این یاد می‌کند که از لحاظ روانی نابوده شده است و رفتار استادش او را نابود کرده است. مراجعه مکرر هدی به نزد روان‌شناس و روان‌پزشک، عمق ضربه‌ای را که به ویرانی او انجامیده است، نشان می‌دهد.

هدی وقتی پس از تجربیات تلخ دانشگاهی خودش، مجدداً در برگشت به شهرستان، در انجمن نویسندگان شهر حضور یافته و داستان‌های خود را می‌خواند، مسوول انجمن نویسندگان از وی می‌پرسد، در دانشگاه چه به روز تو آورده‌اند که داستان‌هایت دچار پسرفت شده‌اند.

ضربه ویران‌گری که هدی به تجربه آن پرداخته است، اسباب فلسفیدن او را فراهم کرده، دست به نقد بسیاری از مسایل اجتماعی (و بالطبع دینی که در نظام موجود کشور که با مسایل اجتماعی به هم آمیخته شده‌اند) می‌زند. نقد رفتارهای غیراخلاقی برخی از مدعیان دین‌داری، نقد ولایت فقیه (که به زعم او مردم را به جان هم می‌اندازد)، نقد پرداخت‌هایی که ذیل عناوین خمس، زکات، سهم امام، رد مظالم، فطریه و نظایر آن اولیای دینی دریافت داشته و هدی از آن‌ها به عنوان سوءاستفاده یاد می‌کند، نقد خرافاتی که در مفاتیح آمده است و وعده می‌دهند با خواندن یک دعا، تمامی گناهان آدمی بخشیده خواهند شد، نقد احکام جنسیتی اسلام، از جمله مواردی است که تفکر هدی را به خود مشغول می‌کند، هدی در اظهارنظری صادقانه به طرح این سوال می‌پردازد که چرا باید شک حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) در مورد معاد توسط خدا مورد توجه قرار گرفته، به آن پاسخ لازم داده شود، اما در نظام حاکم کمترین شک دینی افراد با تهدید سیاسی و اجتماعی فرد مورد نظر توأم است.

ملاحظه مصاحبه هدی، حکایت از آن دارد که اولیای آموزشی بی‌منطق نظیر معلم دوران راهنمایی وی و اولیای آموزشی نامتعادل، مانند استاد دانشگاهی هدی که ارزیابی منفی خود از تکلیف داستان نویسی او را به تمامیت شخصیت وجودی هدی تعمیم داده است، هدی و افرادی مانند وی را چنان به درگیری روانی و ویرانی نزدیک می‌کنند که شاید دین‌گریزی به مثابه عرصه‌ای برای انتقام‌گیری و تخلیه روانی آنان خود را بنمایاند و آنان با استقبال از دین‌گریزی، به جای استفاده از هوش وافرشان در جهت سازندگی، آن را در جهت تخلیه دق دلی‌ها و پرخاشگری متقابل به اولیای سیاسی و اجتماعی جامعه درآورند.

۰۱۲ تردیدهای دینی: ترجیح استدلال‌های به ظاهر علمی مصاحبه با مریم، ۲۱ ساله، دانشجوی کارشناسی

شنیده بودم که یکی از ساکنین خوابگاه، در امور دینی تحقیق می‌کند، وارد اتاقش شدم، تنها بود و یک کتاب قطور را مطالعه می‌کرد و لپ‌تابش موزیکی را پخش می‌کرد. دیوار کنار تختش هم پر از عکس‌های هنرمندان و دانشمندان بود و یک میز داشت که رویش پر از لوازم آرایش و لاک بود. مصاحبه را آغاز کردم و با اجازه‌ی خودش صدایش را ضبط کردم.

- خودت و پدر و مادرت در چه حد تحصیلات دارید؟

خودم روان‌شناسی می‌خوانم ترم چهارم و پدر و مادرم هر دو دیپلم هستند.

- دینت چیست؟

فعلاً از نظر شناسنامه‌ای مسلمانم، ولی کلاً خودم دینی ندارم.

- تعریف از دین چی هست؟

یک سری برنامه است که به اسم تقدس آورده شده که مردم بتوانند با آن زندگی کنند و زندگی خودشون رو پیش ببرند.

- دین پدر و مادرت چیست؟

مسلمانند.

- رعایتش می‌کنند؟

رعایت که نمی‌شود گفت صددرصد، ولی تا آن جا که بتوانند رعایت می‌کنند.

- نمی‌خواهی دینی را انتخاب کنی؟

الآن فعلاً دارم تحقیق می‌کنم.

- در مورد اسلام تحقیق می‌کنی؟

الآن فعلاً به اسلام یا دین دیگه‌ای کاری ندارم، در مورد اصولی که آدم باید قبول کند تا بتواند وارد ادیان توحیدی بشود کار می‌کنم، بعد از این که اصول رو قبول کردم که حالا بینم اصلاً می‌توانم دینی داشته باشم یا نه، شاید. اصلاً شاید هم دینی رو انتخاب نکنم و دینی نداشته باشم.

- به نظرت آدم نیاز به دین دارد؟

می‌تواند نیاز نداشته باشد، کسانی بودند که بدون دین زندگی کردند و انسان‌های موفقی هم بودند، مثل خیلی از دانشمندان. البته در حیطه‌ی خودشون هر کس خوشبختی را به شکل خاص خودش احساس

می‌کند، شاید از نظر من یک دانشمند که این‌قدر تلاش کرده، معنی زندگی‌اش رو نفهمیده و همش مشغول خواندن بوده، ولی خودش در مسیر خودش خوشبخت بوده یا مثلاً خیلی از فلاسفه دین نداشتن یا همین‌الآنش هم جمعیت آکادمی دانشگاه آمریکا، هشتاد درصدشون دینی ندارن و تعداد بیشترشون اصلاً خدایی را که در ادیان آمده، قبول ندارند.

- خودت خدا را قبول داری؟

چون تازه دارم تحقیق می‌کنم، چیزی نمی‌دانم، ولی خدایی که در ادیان تعریف می‌شود رو هنوز قبول نکردم و در مورد این که یک موجودی باشه که از آغاز آفرینش بوده، هنوز به قطعیت نرسیدم.

- به نظرت دین اسلام خدا را چگونه معرفی کرده؟

بحث سر تعریف نیست، مسلماً یه سری چیزای خوبی گفته که مثلاً زیباست و خیلی چیزهای دیگه، ولی بخواهی دلایل فلسفی‌اش را بررسی کنی که حالا صفاتی که برای خدا آورده چگونه است، مثلاً می‌گه که خدا کمال مطلقه، در صورتی که انسان نمی‌داند اصلاً مطلق چی هست که بخواهد بداند خدا دقیقاً چی هست و یا جهان را با نظم کامل آفریده، در صورتی که ما یک جهان منظم را نداریم در دنیا بی‌نظمی‌هایی هم می‌بینیم و اصلاً باید ببینیم که شاخص ما برای یک جهان کامل چیست، ما جهان کامل و منظم را دیده‌ایم که بخواهیم با این جهان مقایسه‌اش کنیم؟ که ببینیم ما چقدر از نظم را الان در این جهان داریم یا مثلاً خیلی چیزهای دیگه، مثلاً برای خدا صفاتی را ذکر کرده و در قرآن یک سوره‌هایی را ذکر کرده که در خور یک خدای عالم و عادل و مهربان نیست.

بعضی آدم‌ها دنبال طرح خدایی برای خودشون هستند که خلاءهای وجودی خودشون را پر کنند، مثلاً ما دوست داریم کمال مطلقى باشد، پس خدایی را تعریف می‌کنیم که کمال مطلقه، ما دوست داریم نیرویی قوی‌تر از ما باشد تا بر همه احاطه داشته باشد و بتواند عدالت را برای همه تقسیم کند، پس خدایی را تعریف می‌کنیم که این کار را برای ما انجام بدهد، چیزهایی که ما دلمان می‌خواهد باشد و نیازها و خلاءهای درونی خودمان را با خدای تعریف شده پر می‌کنیم. بعد هم می‌گوییم خداوند آن قدر صفات خوب دارد که در ذهن ما نمی‌گنجد و ما نمی‌توانیم بفهمیم و آن قسمت‌هایی که می‌گنجد، دقیقاً چیزهایی است که ما دلمون می‌خواهد و این به نظرم یه جورایی مشکوک به نظر می‌رسد.

- قرآن رو خوندی؟

آره، خوندم. خود قرآن یه سری آیات متناقض توش داره، مثلاً این که دقیقش رو یادم نیست، ولی خب گفته بود، از نظر عددی آسمان شش طبقه هست و زمین هشت طبقه هست، بعد دوباره یه جای دیگه گفته بود، آسمان هفت طبقه هست و زمین چهار طبقه هست، جاهای مختلف آیه‌هایی آورده که با هم

سنخیت ندارند. این در سایت ویکی‌پدیا بود که من در آن جا دیدم و دانشمندانی که آمدن قرآن رو بررسی کردن، گفتن سیزده درصد قرآن عجیبه و بقیش چیزهایی هست که در اون چیزهای متناقض هم دیده شده. اشتباهاتی که یک انسان ممکن هست انجام بدهد و درست نباشد، اون طور که باید و این‌ها وجود دارد و آدم را به شک می‌اندازد.

- خوب یه سری معجزات هم در قرآن وجود دارد، وقتی به آن‌ها که فکر می‌کنی، به قرآن ایمان نمی‌آوری؟

برای این که شما به یک چیز ایمان بیاورید و بگید این چیز مقدسه، حتی اگه در اون، یک خلل کوچک هم باشد، اسم تقدس از رویش برداشته می‌شود. یه خدایی که ادعای کمال می‌کند، نباید کتابی رو بیاورد که فقط سیزده درصدش معجزه باشد.

مثلاً من می‌تونم یکی از کتاب‌های معروفی که در طول تاریخ بوده‌اند رو بردارم کتاب‌هایی که در آن دانشمندان پیش‌گویی کرده‌اند و بگویم این از صد تا پیش‌بینی که در آن هست، ده تایش درست درآمده، پس این کتاب مقدسی است. نمی‌شه گفت، چون یه قسمتش این‌گونه هست، پس این کتاب مقدس هست. قرآن کتاب عجیبی هست... نمی‌تونم بگویم نیست. اما یک کتاب مقدس نباید خللی داشته باشه، حتی اگر یک آیه‌اش هم نشان بدهد که این کتاب مقدس نیست، به نظر من نیست.

- در مورد آیاتی که فکر می‌کنی در آن‌ها نقصی هست، تحقیقی کردی؟

من فعلاً دارم راجع به اصول تحقیق می‌کنم، اگر اصول رو قبول کردم، بعد وارد این جزئیات می‌شود که حالا راجع به آیات تحقیق کنم. ولی خب مثلاً این آیه‌ای که می‌گوید مرد حق دارد زن را بزند یا مثلاً آیه‌ای که می‌گوید مرد حق دارد چهار تا زن بگیرد، یا آیه‌ی قطع کردن دست یا آیاتی که در آن خدا با یهودی‌ها و مسیحی‌ها مشکل دارد و همیشه با یک حالت تفرقه برانگیزی حرف می‌زند. انگار خدا یک سری داستان‌های روایی رو گفته، در صورتی که کتابی که مقدس است و برای همه‌ی زمان‌ها هست، نباید این‌گونه باشد. بعضی‌ها می‌آیند تفسیرهایی می‌کنند که مثلاً از درون همون داستان‌ها می‌توان چیزهایی کشید بیرون و برای زندگی استفاده کرد، ولی این کتاب بیشتر مثل یک زندگی‌نامه است که مثلاً یک پیامبری بوده که آمده زندگی کرده و جنگ کرده و دشمنانی داشته و غیره، در صورتی که می‌تونست بیشتر راجع به چیزهایی که برای انسان مجهول است صحبت کند، مثل روح! که در آیه‌ای هست در قرآن که آن زمان وقتی پرسیده‌اند، روح چیست، قرآن پاسخ داده روح چیز پیچیده-ای است و انسان نباید از آن سوال بپرسد. خب این یعنی چی؟ برای چی نیامده روح را کامل تشریح کند؟ این نشان می‌دهد خود این انسان که این کتاب را نوشته، نمی‌دانسته است روح چیست و این خیلی

مشکوک است. چون اگر این کتاب از طرف خدا بود، می‌توانست راحت توضیح بدهد که روح چیست. واسه چی باید توی ابهام نگه داشته شود؟ یا مثلاً آن قسمت که هم‌جنس‌گرایان را نفی می‌کند. من تحقیقی راجع به هم‌جنس‌گرایان داشتم که می‌گویند هم‌جنس‌گرایی الآن اثبات شده که یک اختلال نیست، یک تفاوت انسانی است که برخی از افراد از نظر ژنتیکی و زیستی با ما فرق می‌کنند و این چیزی نیست که از روی هوای نفسانی باشد. من به این اعتقاد ندارم. همون طور که استاد می‌گفت، مطهری گفته که اگر دیدید دینی با فطرتون در تضاد بود، بدانید که آن دین، دین غلطی است. همین نشان می‌دهد که وقتی دین اسلام آمده منکر هم‌جنس‌گرایی شده و گفته یه همچین چیزی نمی‌شه، پس دین با یه سری ابهام‌ها و ندانستن‌ها همراهه.

- شما خودت سوره‌ی قوم لوط را خوانده‌ای؟

آره قبلاً خوندم و دقیقاً یادم نیست، ولی خب برداشتش این جور بود که یه قومی بودند که لواط می‌کردند و برآنها عذاب نازل شد و بعد زنش رو که جز لواط کاران بود رو سرزنش کرده بود. بقیه ادیان هم هم‌جنس‌گرایی رو چون نمی‌دانستن دلیلش چی هست، یه کار زشتی می‌دانستند، چون آن موقع‌ها علتش مشخص نشده بوده و نمی‌دانستن که ریشه‌ی زیستی دارد و چون آن زمان‌ها، مردم این‌ها را نمی‌دانستن، می‌گفتن این‌ها گناه کارند و نفرین شده‌اند. این‌ها چیزهایی است که انسان به علت ندانستن خودش آن‌ها را زیر سوال می‌برد و این نشان می‌دهد که این کتاب از زمان خودش تأثیر پذیرفته و نه تنها این مسأله که گفتم، مثلاً قرآن از وجود جن حرف زده، من نمی‌تونم بگم جن هست یا نیست، ولی چیزی نیست که تا الآن ثابت شده باشد.

این هم می‌تواند خرافاتی باشد و نشان دهد قرآن از زمان خودش تأثیر پذیرفته یا مثلاً قضیه نظریه داروین که در قرآن گفته که انسان اصلاً جور دیگری خلق شده. مثلاً نمی‌شد این‌گونه نوشته شود که مثلاً ما شما را از میمون‌هایی آفریدیم که در ابتدا هیچ نمی‌فهمیدین و حیواناتی بیش نبودین، بعد ما در شما از روح خود دمیدیم و شما تکامل پیدا کردین؟ این جور خیلی آیه زیباتر می‌شد، این یک نشونه می‌شد که از آن زمان‌ها هم می‌دانستن انسان از میمون به وجود آمده. ولی الآن فقط فکر کنم، یکی از عالمان دینی گفته که منافاتی نداره، ولی بقیشون مخالفت کردن و گفتن نظریه داروین چیز درستی نیست و این کتاب ماست که داره درست می‌گه.

- الآن دقیقاً داری در چه حیطه‌ای تحقیق می‌کنی؟

اصول و اختیار و جبر.

- اصول یعنی چی؟

وقتی بخوای وارد هر چیزی که بشی، یه سری اصول رو باید قبول کنی، بعد آن اصول، یک سری فروعی داره که فروع رو با توجه به آن اصول می‌آیند و اثبات می‌کنند. پس اصول رو باید تحقیق کنی، ولی فروع رو نباید درش چون و چرا داشته باشی. می‌تونی فلسفه رو بدونی، ولی خب اصول رو که پذیرفتی، می‌دونی علتش اینه.

اصولی که مربوط به ورود به ادیان توحیدی است، معاد و نبوت و اختیار هست، باید بپذیریم که آیا ما اختیار و اراده آزاد داریم؟ که خداوند حق این را داشته باشد برای تو دین بفرستد و یا بخواهد تو را مجازات کند و به بهشت و جهنم ببرد. وقتی اختیار نداشته باشی، نمی‌توانی بهشت و جهنم بروی، چون کار بیهوده‌ای به نظر می‌رسد. فرستادن پیامبر یا دین در صورت نبودن اختیار کار بیهوده‌ای هست. من دارم فعلاً در مورد اختیار بررسی می‌کنم که بینم اصلاً اختیاری داریم یا نداریم.

- الان حتی نماز نمی‌خونی و روزه هم نمی‌گیری درسته؟
درسته.

- پدر و مادرت نمی‌گویند که چرا این اعمال را انجام نمی‌دهی؟

من تا پارسال می‌خوندم و بعد دیگه ول کردم، چون به این نتیجه رسیدم که اصلاً مسلمان نیستم و به نظرم کار من، کار احمقانه‌ای بود. چون وقتی من به چیزی اعتقاد ندارم، برای چی آن کار را انجام دهم؟ این من را آزار می‌داد و الان نماز را نمی‌خونم. روزه هم تا پارسال می‌گرفتم، ولی امسال نمی‌گیرم، چون مسلمان نیستم و اگر این کار رو بکنم، دارم خودم رو مسخره می‌کنم و هم یک نوع توهین است به کسانی دارن این کار رو از روی ایمان انجام می‌دهند. خانواده‌ام هم خب وقتی می‌بینن یه کاری که خلاف اون چیزی که تو روال هست رو دارم انجام می‌دهم، واکنش نشون می‌دهند.

- اولین جرقه‌ای که تو ذهنت زد که بری سراغ این تحقیق و اولین شک‌ای که توی تو ایجاد شد، چی بود؟

اولین این بود که... از دوران نوجوانیم شروع شد. یه سری احکام بود که باید ما این‌ها را انجام می‌دادیم و می‌گفتن اگر این کارها را انجام ندهی، برایت این اتفاق می‌افتد! یه جور می‌گفتن که مصداق بیرونی دارد و بعد می‌دیدم که کسانی هستند که این کار را انجام نمی‌دهند و برایشان این اتفاق نمی‌افتد و برام شک برانگیز بود. بعد خودم هم این کار را انجام ندادم و دیدم باز هیچ اتفاقی برام نیفتاد. ولی باز اعتقاداتم بود... جور دیگری برای خودم تفسیر می‌کردم، می‌گفتم خب شاید به این دلیل است که این جور است و این اتفاق نمی‌افتد. بعد دوران پیش دانشگاهیم بود که توی فیس بوک عضو شدم و در آن آدم‌های مختلفی بودن که عقاید متفاوتی داشتن و برام تعجب برانگیز بود که اگر یک چیز حقانیتش

مشخص هست، برای چی بعضی‌ها مخالفتش هستند. و وقتی با آن‌ها صحبت می‌کردم، دیدم آن‌ها هم دلایل خاص خودشان را دارند و این که در فیس بوک، یک پیج بود که پیج بی‌خدایان بود و من رفتم آنجا و حتی به عنوان یک خدا باور با کسانی که خدا را باور نداشتند، بحث می‌کردم و دلیل می‌آوردم و آن‌ها هم دلایلی ارایه می‌دادند و دلایلشان خیلی منطقی بود و اصلاً این‌گونه نبود که من بگویم به انسانی که دین ندارد، به انسانی هست که حالا اون طور که می‌گویند، حرومزاده بوده یا گناه کار بوه و یا... این‌گونه نبود، آن‌ها انسان‌هایی بودند که واقعاً مطالعه کرده بودند و با عقل و بررسی به این نتیجه رسیده بود و دلیل ارایه می‌داد و این برایم جالب بود.

در واقع من از جایگاه یک خدا باور رفته بودم و بحث می‌کردم و دلایل آن‌ها می‌دیدم و واقعاً در شک می‌افتادم و می‌دیدم که راست می‌گویند و الکی این حرف را نمی‌زنند و بعد به خودم گفتم، چرا من نروم و تحقیق نکنم و افتادم در این خط که بینم واقعیتش چی هست.

به وقتایی هست که حالا نه در این زمینه، در زمینه‌های دیگری، یک راهی را داری می‌روی، بعد می‌بینی یک کس دیگری داره یک راه دیگری را می‌رود، اگه یک خرده کنجکاوی داشته باشی و بخواهی بدانی، برایت عجیب است که چگونه آن فرد هم دارد آن راه را می‌رود و دارد نتیجه‌ی خوب را می‌گیرد و یا اصلاً دلیل کارش چیست و چرا این‌گونه عمل می‌کند یا کنجکاوی و چرایی در ذهنش داشته باشی، کم‌کم به این راه کشیده می‌شوی که بینی، چه اتفاقی دارد می‌افتد.

- بعد از فیس‌بوک در شبکه‌های دیگری هم عضو شدی؟

آره، در اینستاگرام و شبکه‌های دیگر هم هستم.

- در این شبکه‌ها هم در مورد مسایل دینی تحقیق می‌کنی؟

آره، خیلی.

- به نظرت فیس بوک و سایر شبکه‌های اجتماعی منابع خوبی هستند؟

مسلماً در کشور ما که یک کشور اسلامی هست، خیلی از شبکه‌ها فیلترها هستند. حتی کتاب‌های ممنوعه هم هستن که نباید خوانده بشن، عضو شدن در یک پیج‌هایی که این جور چیزها را آزاد می‌گذارند، خب خیلی به آدم کمک می‌کنه که بتونه بهتر تصمیم بگیره. چون بالاخره کسانی که موافق دین هستن، اینجا فراوانند، آدم می‌تواند از خیلی‌ها سوال پرسد و خیلی کتاب‌ها را بخواند، ولی کسانی که مخالفند و دلایل خاص خودشان را دارند، اینجا وجود ندارند و اگر هم هستن ساکت‌اند و اجازه نمی‌دهند که حرف بزنند. به همین دلیل وقتی در این پیج‌ها عضو می‌شوی، خیلی بهتر می‌توانی به این منبع‌ها دسترسی پیدا کنی و بهتر تصمیم بگیری.

- به نظرت دین نیاز به تبلیغ دارد؟
- هر چیزی برای این که بخواهد فراگیر بشود، نیاز به تبلیغ دارد، حالا دین باشد یا هر چیز دیگری.
- چه نوع تبلیغی را مؤثر می‌بینی؟
- مسلماً هر تبلیغی، حالا نه فقط دین، هر موضوعی برای این که فراگیر بشود، باید روی نقاط مثبت آن و نیازهای مردم تمرکز کند، مثلاً بیاید بگوید تو در زندگی ات این را کم داری و این دارد خلاء تو را پر می‌کند و نیاز تو را رفع می‌کند و چیزهای مثبت را دارد و مشتری را جلب می‌کند و افرادی که آن نیاز را دارند، جذب می‌کند.
- دین یک امر فردی است یا اجتماعی؟
- هم می‌تواند فردی باشد و هم اجتماعی. به سری احکامی هست که فردی هست و یک سری هست که اجتماعی هست و این‌ها روی هم تعامل دارند.
- به نظرت چه کسانی شایستگی دارند که دین را در سطح اجتماعی تبلیغ کنند؟
- فردی که تخصص داشته باشد، در این زمینه و این که چهره‌ی مثبتی داشته باشد، بین مردم و فرد با هوشی باید باشد بفهمد که مردم چه چیزی نیاز دارند و مردم را جلب خود کند.
- نظرت به طور کلی راجع به روحانیون چیه؟
- روحانیت یه شغل هست مثل بقیه شغل‌ها. من نه دید مثبت دارم بهشون، دارم نه دید منفی، هر شغلی یه خوبی و بدی‌هایی داره و هر کسی با یک عقایدی وارد یک حیظه می‌شود.
- حجاب رو باید رعایت کرد؟
- من موهام همیشه بیرونه چون هنوز اصولی رو قبول نکردم، چطورری حجاب رو قبول داشته باشم؟
- الگوت در زندگی کیه؟ الگوی خاصی داری؟
- الگوی خاصی ندارم، چون هیچ آدمی در همه‌ی زمینه‌ها کامل نیست، برای هر زمینه‌ای سعی کردم، حالا از یه سری افراد الگو بگیرم. ولی نه به این معنا که بگم کاملاً شبیه اونم. سعی می‌کنم برای خودم شخصی سازی کنم.
- هدفت توی زندگی چیه؟
- به خود شکوفایی برسم و این مهم‌ترین هدف هر انسانیه.
- روابط جنسی رو قبل از ازدواج درست می‌دونی؟
- من چون اصولی رو قبول نکردم و به ریزه کاری‌های دین نرسیدم، با رابطه مشکلی ندارم، ولی خودم تا به حال نداشتم.

- معمولاً چه آهنگ‌هایی را گوش می‌دهی؟
 من آهنگ با ریتمای تند و بالا گوش می‌دهم. بیشتر آهنگای بدون کلام گوش می‌دهم و آهنگای حماسی خارجی و خواننده‌های ایرانی رو رضا صادقی و بابک جهان بخش و... .

- چه فیلم‌هایی رو می‌بینی؟
 فیلمایی که یه مضمونی توش باشه و بیشتر خارجی می‌بینم.

- ماهواره دارین؟

نه.

- نظرت راجع به اینایی که قرآن رو به عربی حفظ‌اند چیه؟
 بلاخره یه سری عقاید دیگه... که طرف فکر می‌کنه، سخن خداست و یه سری فوایدی براش داره.
 - از وقتی که برای مصاحبه گذاشتی، متشکرم.

۰۱۸ تردیدهای دینی: خیلی از احکام دینی به لحاظ عقلی قابل قبول

نیستند.

مصاحبه با فرشته، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که مصاحبه رو پذیرفتی، متشکرم. در ابتدا خودت رو معرفی می‌کنی؟

آره. فرشته هستم، ۲۲ ساله و کارشناسی حقوق می‌خونم.

- فرشته خانم نظرت نسبت به دین چی هست؟

من خودم رو یک آگنوسیست می‌دونم، منتهی به سمت خدا ناباوری بیشتر گرایش دارم، اما بحث رو مطلق هم نمی‌دونم که حتماً خدا نیست، ممکن هم هست که خدا باشه. بالطبع من وقتی می‌گم خدا می‌تونه باشه، می‌تونه نباشه، اون وقت دیگه اعتقادی به ایمان، احکام و اصول نباید داشته باشم. اما دین یک سری چیزها رو داره که با عقل و انسانیت جور در میاد. البته این مسأله خاص دین هم نیست، به هر حال با این موارد من اوکی هستم.

- نگاهت به خدا از ابتدا چی بود؟

خوب خدا یک مفهوم جالب و معماگونه هست. وقتی بچه بودم، با خدا راز و نیاز داشتم و حرف می‌زدم، همین طور وقتی بچه بودم و ماه رمضان می‌رسید، سحری خوردن‌ها و افطاری‌هایش رو دوست داشتم و برام خیلی قشنگ بود، هر چند من یواشکی گرسنه و تشنه که می‌شدم، می‌رفتم سر وقت آب و غذا و دلی از عزا درمی‌آوردم. اما وقتی بزرگ‌تر شدم و راجع به دین و خدا فکر کردم، تدریجاً به این مسأله رسیدم که ممکن هست خدایی وجود نداشته باشه، از اون به بعد نه تنها روزه و روزه گرفتن معنایش رو برام از دست داد و وجود و عدم خدا برام عمده شد، از اون به بعد وقتی حس کردم دین می‌تونه جنبه فرابشری نداشته باشه، زیبایی راز و نیاز و ماه رمضان و افطاری و سحرش هم برام از بین رفت.

- یعنی الآن حس عاشقانه‌ای نسبت به خدا نداری؟

نه!

- پس دیگه با خدا هم صحبت نکردی؟

نه!

- و خدا هیچ نقشی در زندگی تو نداره؟

نه، البته در صورت وجود خدا (که از نظرم ضعیفه)، نقش آفرینندگی اون بارز هست و یه جورایی می‌تونه قابل درک باشه.

- نظرت در مورد باطن دین چی هست؟

به نظرم دین می‌تونه ورای تمامی اون چیزهایی که می‌دونیم باشه، یعنی یک درک عرفانی می‌شه از ش داشت.

- یعنی چی؟

یعنی یک شهود قلبی و حس عرفانی.

- نظرت نسبت به عرفان چی هست؟

به نظر من عرفان در سطحی فراتر از ایمان قرار می‌گیره. در جریان عرفان، آدم به سمت خداگونه شدن حرکت می‌کنه و نوعی خدا رو توی خودش می‌بینه.

- به نظرت رابطه علم با دین چی هست و چه تأثیری روی هم دارند؟

خوب، دین یک مقوله هست که در کنار مقوله‌های دیگه قرار گرفته و با همه چیز تعامل داره. برای کشف یک سری از احکام دینی هم، افراد دین دار سراغ علم می‌رند.

- تجربه دینی تا حالا داشتی؟

آره، وقتی کوچیک‌تر بودم، بعضی از مسایل دینی رو تجربه کردم!

- اطرافیان چه نقشی در تجربه دینی تو داشتند؟

خوب زیاد، مثلاً من می‌دیدم پدر بزرگ و مادر بزرگ من با چه عشق و اعتقادی نماز می‌خوندن یا دعا می‌کنند.

- خوب بعدش؟

البته وقتی من بزرگ‌تر شدم و شروع به مطالعه در مورد دین کردم، دیگه مسأله قبلی جذابیتش رو برام از دست داد، یعنی من به این نتیجه رسیده بودم که آدم باید دین دار باشه تا خیلی از تجربه‌ها رو بتونه داشته باشه، وقتی کسی با اصل دین مشکل داره، این مسأله براش جا نمی‌افته.

یه سری آدم‌ها این جور می‌گند که ایمان مثل اینه که توی تاریکی پیری توی استخر، بدون این که بدونی استخر پره یا خالیه! باید به دین هم ایمان داشت و خیلی با منطق با اون مواجه نشد.

- وقتی نماز و دعای پدر و مادر بزرگت رو می‌دید، خودت هم دنبال تجربه‌اش رفتی؟

اوایل آره. برام جالب بود، اونا یا مادرم چقدر آروم نماز می‌خوندن. از اون‌ها پرسیدم، شما توی نماز چی رو تجربه می‌کنید که این قدر آروم هستید، اونا گفتند، ما در صحبت با خدا، آرامش پیدا می‌کنیم و در نماز از خستگی هامون برای خدا می‌گیریم و از اون که مراقب ما است، کمک می‌گیریم. خوب، اما بعدها

که من دچار تردید شدم، نماز که برای شکرگزاری به درگاه خدا بود، معنیش رو برام از دست داد. چون وقتی اعتقادی به خدا وجود نداشته باشی، دیگه شکرگزاری معنایی نداره.

- یعنی تو توی مشکلات خیلی دشوار، حتی به فکر کمک خواستن از چیزی به اسم خدا نمی‌افتی؟ نه، ببین تو وقتی به چیزی اعتقاد نداشته باشی، اون چیز برات حکم عدم رو پیدا می‌کنه و دیگه توی گزینه‌هاست نیست که انتخابش کنی. منظورم رو می‌فهمی؟ اعتقادات یک آدم به چیز شخصی که بیان کردنش هم خیلی سخته!

- دنبال آگاهی از فلسفه احکام بودی؟

آره، دنبال فلسفه احکامی که دین می‌گفت، بودم.

- تحقیقی هم در مورد مسایل دینی داشتی؟

آره، برای درس فلسفه اخلاق در مورد مسأله قناعت و دیدگاه دینی در مورد قناعت، تحقیق کردم. جدیداً هم به کتاب راجع به فراماسونرها خوندم که ارتباط مستقیم با دین دارند و دوست دارم راجع به اون بیشتر بدونم.

- دوست داری تحقیق‌های مشابهی هم در مورد مسایل دینی داشته باشی؟

تحقیق کلاً کار خوبی، اما من فعلاً روی مسایل رشته خودم متمرکز هستم و روی اون‌ها تحقیق می‌کنم.

- تحقیق تو الآن روی چه موضوع یا موضوع‌هایی هست؟

من روی قوانین حاکم بر زنان از تولد تا تحصیل، اشتغال، ازدواج و مرگ اون‌ها دارم پژوهش می‌کنم.

- دین‌داری تو در ابتدا چه جور بود؟

خوب، من در خانواده‌ای مسلمان به دنیا آمدم و پذیرش دین به این صورت، پذیرش موروثی دین هست.

- دوست داشتی مسلمان باشی یا دین دیگه‌ای اختیار کنی؟

بالاخره من به این نتیجه رسیدم که وجود خدا زیر سوال هست، بنابراین چارچوب هر دینی برام زیر

سوال هست.

- پس در ابتدا دین برات حالت تحمیل از طرف خانواده رو داشت؟

نه، خانواده‌ام دین رو به من تحمیل نکرد. اما صرف این که توی یک فرهنگ دینی، کسی به دنیا بیاد و

آموزش خارج از خونه آدم، دینی باشه، این خودش به جورایی تحمیل حساب می‌شه! چیزی هم که

تحمیلی باشه، قابل تحمل نیست، حالا چه دین باشه یا چه چیز دیگه‌ای.

- دین رو الآن چطوری می‌بینی؟

دین متکی به ایمان هست، یعنی ایمان و اعتقاد می‌تونه به دین استحکام ببخشه.

- یعنی چی؟

یعنی این که می‌توان دین را روی طیفی در نظر گرفت که یک سر آن همراه با قطعیت هست و در ادامه به شک، ظن و عدم قطعیت می‌رسد و افراد مختلف بسته به میزان ایمانشان، روی این طیف پراکنده‌اند.

- الان نسبت به باید و نبایدهای دینی حساسیتی داری؟

نه، باید و نبایدهای دینی اصلاً برای من معنی ندارند.

- یعنی نسبت به مواردی مانند اصول اخلاقی، حجاب و مانند اون‌ها، نظری نداری؟

چرا، یک سری اصول اخلاقی هست که خوب عام‌تر از مقوله دین هست، این‌ها خوب هستند، هیچ کس از کمک به دیگران و دروغ نگفتن، ناراحت نمی‌شه، البته این مسایل الزاماً زیر پوشش دین هم نیستند. مسأله حجاب هم به نظر من یک مسأله شخصی هست، اما دین اومده این حق شخصی رو از زنان گرفته و به اون‌ها خواسته خودش رو تحمیل می‌کنه! نماز هم مبتنی بر پذیرش خداست که برای من بی‌معنی هست!

- چرا؟

خوب عزیزم، وقتی من نسبت به بنیانی‌ترین عنصر دین که خداست، بی‌اعتقاد شدم، دیگه نسبت به نماز هم باید منطقاً بی‌تفاوت باشم.

- چیز دیگه‌ای در دین هست که برات ارزشمند باشه؟

خوب، این که دین راه رو برای تفکر باز گذاشته و حق انتخاب به آدم داده، خوبه، اما در برابر دین با خیلی از مسایل دیگه آمیخته شده، مثل سیاست که به زعم بعضی در جهت ضد دین به کار گرفته می‌شه.

- در مورد فلسفه آفرینش چه نظری داری؟

بعضی می‌گند خدا هستی رو برای مقصود خاصی آفریده، اما خدا هم ایمان و هم حس کردن می‌خواد، من اون رو حس نکردم، بنابراین مبداء و معاد برام زیر سوال هست و خودم متکی به فکر خودم هستم که اتفاقاً این مسأله اصلاً خوب نیست.

- کسانی که ادعای دین‌داری دارند، چه نوع عملکردی دارند؟

کاملاً نسبیّه. یعنی این که نمی‌شه حکم یک‌سانی برای آدم‌های موصوف به دین‌داری صادر کرد. بعضی از افراد مذهبی به معنای واقعی انسان هستند، بعضی‌ها نرمال هستند، بعضی‌ها هم صرف ادعا هستند، به تعبیری شاید بشه گفت که به تعداد آدم‌های دین‌دار، دین وجود داره، چون هر کس متناسب با افکار و رفتارهاش، یک تجلی از دین رو به نمایش گذاشته.

- تو تا حالا توی اطرافینت جلوه‌های متعارضی از افراد دین‌دار رو دیدی؟

بله، دیدم. بعضی افراد در عین دین‌داری انسان هستند و بعضی از افراد دین‌دار هم هستند که فوق‌العاده بد رفتار می‌کنند، البته انسان‌های دین‌دار و متعالی خیلی کم هستند و این نشانگر اون هست که توی خود دین‌دارها ایمان واقعی زیاد نیست.

- یعنی یک‌سری از آدم‌های مذهبی، افراد ریاکاری هستند؟
بله، از ریاکاری هم گذشته‌اند.

- نظرت در مورد کسانی که برخورد ابزاری با دین دارند، چی هست؟
بله، بعضی‌ها به اسم دین، به دنبال پیش بردن منافع خودشون هستند.

- نقش روحانیون را در مقوله دین چطور ارزیابی می‌کنی؟
روحانیت با سیاست مخلوط شده و این مسأله باعث تضعیف اون شده. نمونه بارزش هم روحانیونی هستند که در نماز جمعه‌ها حاضر می‌شوند و چنان حمایت‌هایی از جناح راست می‌کنند که موجبات انزجار مردم جامعه را از خودشان فراهم آورده‌اند.

- در سطح روحانیت هم ریاکاری دیده می‌شه؟

صددرصد! ریاکاری بعضی از آدم‌های روحانی کاری کرده که حتی مردم دین‌دار نسبت به این مسأله واکنش نشون می‌دن و این مسایل باعث رنجش اون‌ها رو فراهم میاره!

- دین از واقعیت خودش خارج شده؟

بله، اما اگر دین به صورت یک عنصر جدا دیده می‌شد و به سادگی با مسایل سیاسی و حکومتی قاطی نمی‌شد، معنای دین، این قدر غلط نمی‌شد.

- بعضی‌ها اعتقاد دارند، اسلام بیشتر با حزن آمیخته شده، نظرت در این مورد چی هست؟

من نظری ندارم. غم و شادی توی هر چیزی هست.

- توی شب عاشورا یا شب قدر چه کار می‌کنی؟

کاری نمی‌کنم و عمل خاصی براشون انجام نمی‌دم، اما این مسایل رو از منظر تاریخی می‌بینم و رشادت حسین و علی برام ستودنی و قابل احترام هست.

- به نظرت دین از ابهتی برخوردار هست؟

آره، چون دین یک جور حالت رمزگونه داره که این مسأله باعث ابهت اون می‌شه.

- آیا خشونت با دین ملازمه داره؟

به فرض صحت جهنم و مجازات برخی از آدم‌ها در قیامت، دین با خشونت توأم هست. یه جای قرآن هم آیه‌ای اومده که می‌گه، قصاص برای شما حیات هست، حالا اگر از بحث نظری قصاص بگذریم،

این یک جور خشونت به حساب می‌آید. عذاب الیم دوزخ هم که قرآن بارها به اون اشاره کرده، خشونت هست. از این‌ها بگذریم، عذاب‌هایی که خدا سر اقوام کافر نازل کرده و قوم‌هایی نظیر قوم لوط یا نوح از بین رفتند، این‌ها هم مصداق دیگه‌ای از خشونت هستند، البته اگر این اتفاقات را بلا یای طبیعی در نظر نگیریم.

- آیا دین سخت‌گیری هم داره؟

می‌گن قاعده «لا عسر و لاجرح» در دین وجود داره، یعنی سختی در دین نیست و بعضی جاها حکم‌های دینی که وجود دارند، تکلیفشون از روی آدم‌ها ساقط می‌شند، اما جدا از این‌ها، اجرای احکام طبق آداب و رسوم می‌تونه به جوری سخت‌گیری باشه. حتی بعضی از افراد می‌گند، خوندن نماز به عربی، یه نوع سخت‌گیری هست.

- آیا دین تحریف شده هست؟

من تسلطی روی دین ندارم که در این زمینه نظر بدم، اما حداقل می‌بینم که توی اجرا، حرف‌های دین تحریف می‌شه، مثلاً قانونی نوشته می‌شه، اما برخلافش عمل می‌شه.

- نظرت در مورد افراط و تفریط‌هایی که به دین نسبت می‌دن، چی هست؟

خود دین که توصیه به عدم افراط و تفریط داده، اما یک سری از احکام دینی هست که در این دوره زمونه افراط به حساب می‌آید، مثل حکم شلاق برای مثلاً فرد زناکار یا مشروب خور.

- به نظرت دین می‌تونه شکل شعاری به خودش بگیره؟

شعار یعنی که صرفاً حرف هست و عمل نیست، من نشنیدم که بگند دین شعاری، اما شنیدم که می‌گن فلانی دینش شعاریه. مثلاً حاجیه دایم مکه می‌ره، اما وقتی می‌خواد حقوق کارگش رو بده، از اون می‌زنه و حق الناس برایش مهم نیست، این جور آدم‌ها، دینشون، شعاری به حساب می‌آید.

- آیا در دین تعارض وجود داره؟

به نظرم آره، مخصوصاً توی احکام شرعی، اما با یک سری راه‌های اصولی اون رو حل می‌کنند. اما اگر نظر خودم رو بخوای، چون تسلطی روی مسایل دینی ندارم، در این مورد نمی‌تونم نظری بدم.

- آیا اخلاق در دین وجود داره؟

بله، وجود داره، مثل «خیر الامور اوسطها» که در مورد افراط و تفریط هشدار می‌ده، یا مواردی مانند قناعت، نועدوستی و نظیر اون‌ها که در دین مطرح شده است.

- رابطه اخلاق و حقوق در دین چطور هست؟

خوب، اخلاق حاکم بر حقوق هست، علی‌الخصوص قواعد اساسیش. مثلاً یک قاعده اخلاقی هست که می‌گه، هر کس به کس دیگه‌ای خسارت وارد کرد، باید اون رو جبران کنه. اینجا اخلاق وارد حقوق می‌شه و مباحث مسوولیت مدنی و جبران خسارت در حقوق مطرح می‌شه.

- نظرت در مورد مراسم دینی چی هست؟

مراسم دینی برای کسی معنی دارند که اون نسبت بهش اعتقاد و باور داره، اما برای امثال من، مثل این هست که من بخوام در مورد عروسی دختر همسایه نظر بدم، بالطبع این مسأله به من مربوط نیست.

- در دین بی‌عدالتی هم دیده می‌شه؟

بله. اینجا دنیا هست با آدم‌هاش. بی‌عدالتی توی آدم‌های عادی خیلی زیاده، اما در دین هم بی‌عدالتی دیده می‌شه، مثلاً بی‌عدالتی‌های جنسیتی زیادی نسبت به زن‌ها در دین وجود داره که بعضی‌ها هم با استناد به مستندات قرآنی، ظلم و بی‌عدالتی خودشون رو نسبت به زنان توجیه می‌کنند.

- بعضی از خانم‌های دین‌دار نسبت به احکام جنسیتی دین اعتراض دارند، این مسأله رو چطوری تحلیل می‌کنی؟

ببین، دین بنا به مقتضیات زمان خودش، یک سری احکام رو به وجود آورد، اما بعد از ۱۴۰۰ سال باز آدم‌ها به همون احکام چسبیدن. مثلاً آیه «الرجال قوامون علی النساء»، ریاست مرد بر خانواده رو ایجاد کرده و هنوز هم که هنوز، همه چیز در خانواده زیر نظر مرد هست، از خروج زن از خونه بگیر تا حق ولایت بر فرزند و حق طلاق و حق حضانت. تو، ادامه آیه ۳۴ از سوره نساء رو بخون، بین خودت چه نتیجه‌ای می‌گیری. در نهج البلاغه هم زن به عنوان کسانی که دارای «نواقص الایمان» و «نواقص العقول» هستند، مطرح شده. همین مسایل نشون می‌ده نسبت به زن چه تفکری در دین وجود داره و اعتراض حتی زن‌های دین‌دار به این مسأله بی‌راه نیست.

- با آموزه دینی دیگه‌ای برخورد داشتی که بخوای اون رو به چالش بکشی؟

آره، مثلاً یکی از دستوره‌های دین حجاب زن هست که واقعاً مسأله چالش برانگیزی هست. به قول یه فیلسوف هندی به نام اوشو، اصلاً خود حجاب تحریک‌کننده هست.

اوشو یک کتاب در زمینه سکس داره. اون توی این کتاب می‌گه، اگر انسان لخت باشه، این مشکلات جنسی دیگه پیش نیاد و این پوشش و حجاب آدم هست که سبب می‌شه، برای آدم‌ها کنجکاوی به وجود بیاد.

- خوب تو با این نظریه موافق هستی؟

یه مقداری، به عنوان مثال، تو دو تا لیوان رو در نظر بگیر که یکی از اون‌ها روی میز هست و اون یکی در یک جعبه، کادو پیچ شده. خوب اون لیوانی رو که روی میز هست، تو می‌بینی، ولی توجه سمت اون لیوان کادو پیچ شده می‌ره که ببینی اون چطوری هست. پوشش هم، مثل همین مسأله هست. البته من خودم با لخت بودن کامل آدم موافق نیستم. اما با چادر و روسری هم موافق نیستم.

- یعنی حکومت دینی حق نداره یک قاعده برای پوشش آدم‌هاش بگذاره؟

حجاب یعنی ساتر و پوشاننده. بشر برای پرهیز از آسیب‌ها و گزندهای طبیعی مثل سرما، گرما، گرد و خاک و نظایر اون، باید از پوشش استفاده کنه، اما از اون طرف شخصی سازی هم چیز خوبیه. با حجاب آدم می‌تونه بدنش رو شخصی سازی کنه. اما باید سلیقه‌های مختلف رو در مسأله شخصی سازی لحاظ کرد و به کسی که از حجاب استقبال نمی‌کنه، تعرض نکرد.

- برخی از جوان‌ها به شکلی لجاجت‌آمیز با دین برخورد می‌کنند، از نظر تو چرا این جوان‌ها دست به چنین کاری می‌زنند؟

انسان ذاتاً آنارشیست و هرج و مرج طلب هست و برخلاف خط‌مشی‌ای که به اون می‌دن و براش معین می‌کنند، عمل می‌کنه. خوب وقتی دین در ایران با خیلی از مسایل سیاسی و حکومتی و اینا قاطی می‌شه، زدگی زیادی برای آدم‌ها ایجاد می‌کنه. از طرفی شکل تبلیغات دینی در ایران خیلی بد هست و وقتی مسوولان می‌خوان با زور آدم‌ها را به طرف دین بکشاند، آن وقت جوانی که خودش را با یک تحمیل مواجه می‌بیند، در برابر این مسأله که در برابرش قدرت انتخاب نداره، دست به لجاجت و عصیان‌گری می‌زند.

- می‌شه یه نمونه، در جامعه مثال بزنی؟

آره، مثلاً یک بار توی ماه رمضان دیدم، یه جوونی داره جلوی بقیه آب می‌خوره و چنان ملچ و ملوچ می‌کرد که انگار می‌خواست از اون‌ها انتقام بگیره. حجاب هم نمونه دیگه‌ای در همین جهت هست.

- چطوری؟

گفتم وقتی بحث تحمیل و سلب اراده و انتخاب آدم‌ها پیش میاد، مردمی که آزادی‌شون از اون‌ها سلب شده، دست به مقاومت در برابر مرجعی می‌زنند که آزادی اون‌ها رو از اون‌ها گرفته.

- دین سخت هست یا آسون؟

دین اگه با ایمان توام باشه، نباید سخت باشه، بعضی سختی توی همه چیز هست، حالا اگه فرد خودش از این سختی استقبال کنه، سختی اون کمتر جلوه‌گر می‌شه. مثلاً از نظر من روزه گرفتن کار سختی

هست، اما از نظر مادرم به عبادت و به نیایش و ادای تکلیف هست که دنبالش رضایت خداهش وجود داره، بنابراین برای اون روزه گرفتن قابل پذیرش هست و آسون جلوه‌گر می‌شه.

- بر همین مبنا می‌شه روی سختی نماز و حجاب هم حکم کرد؟

بله، اعتقاد و ایمان خیلی از چیزها رو قابل پذیرش می‌کنه. اما به مسأله‌ای که مشکل حجاب رو در بین مردم افزایش داده، اطلاع بیشتر اون‌ها از کشورهای همسایه و خارج هست که در اون‌ها زن‌ها به لحاظ حجاب آزاد هستند، ولی در ایران این طور نیست. بعد مردم با جلوه‌هایی نظیر گشت ارشاد در جامعه مواجه می‌شن که به مرتبه سر آدم آوار می‌شه. بنابراین با توجه به این که گفتم انسان ذاتاً آناش‌یست هست، می‌شه در این مورد نتیجه گرفت، حتی دین‌دارها هم نسبت به حجاب زوری و اجباری از خودشون واکنش نشون می‌دن. اونم نه برای خودشون، بلکه می‌گند، حجاب زورکی مضار بیشتری برای جامعه داره یا منفعت.

- دین در مجموع چه منافع و مضرت‌هایی داره؟

منافع دین رو یک دین دار می‌تونه تشخیص بده. در مورد مضار دین هم من نمی‌تونم در این مورد از خودم نظر بدم. اگر کسی در برخورد با یک پدیده، اعتقاد داشته باشه که اون پدیده براش مضر هست، اون رو آسیب‌زا و توأم با فشار و ناکامی ادراک می‌کنه.

- حالا تو به عنوان یک ناظر بیرونی اگر بخوای در این مورد نظر بدی، چی به نظرت می‌رسه؟

ببین، من راجع به بعضی مسایل، مثل حجاب گفتم. اما اگر نمونه می‌خوای، رابطه با نامحرم هم از این دسته نمونه‌ها به حساب میاد. مناسبات آدم با نامحرم، مشکل بزرگی برای شاید خیلی از زن‌ها باشه. به تبع این مسأله از جدا شدن و زنونه و مردونه شدن مسجد بگیر تا اتوبوس‌ها و پارک‌ها و دانشگاه‌ها، از مشکلاتی هست که در ایران ملاحظه می‌شه.

- شما مسأله محرم و نامحرم رو قبول نداری؟

من نه، قبول ندارم، ولی این مسأله به مسأله شخصی هست و به اعتقاد آدم برمی‌گرده و چون اعتقادات متفاوت، یکی هم ممکنه اون رو قبول داشته باشه.

- مورد دیگه‌ای هم می‌تونی در مورد سختی‌های دین بگی؟

آره، مثلاً ساعت‌های روزه گرفتن خیلی زیاد هست و این مسأله سبب می‌شه که به بدن آدم ضرر وارد بشه.

- در مورد عملکرد کلی دین در جامعه چه جمع‌بندی داری؟

عملکرد دین در جامعه ظاهراً قابل قبول و جواب‌گو نیست. البته به قسمتی از این مسأله به خود دین برنمی‌گردد و به عالمان دینی و نحوه اجرای سیاست‌های اتخاذ شده برمی‌گردد.

- در مورد به روز شدن احکام چه نظر داری؟

خوب فتوایی هست که سعی کردن دین رو با مسایل روز انطباق بدن، مثل مسأله لاک ناخن، کاشت جنین و بعضی از فتوای دیگه. خود خمینی هم بعضی از فتوایش، در احکام سهولت ایجاد کرده.

- به نظرت رابطه دین با عقل چه جور هست؟

رابطه دین و عقل عموم و خصوص من وجه هست. یعنی به جاهایی دین با عقل جور و هم پوش هست و به جاهایش نه.

- با مثال توضیح می‌دی؟

آره، مثلاً توی قرآن از جادو حرف زده که این مسأله با عقل جور در نیاید یا این که قرآن از شکافته شدن نیل، یا تبدیل عصا به مار و پرواز قالیچه حرف زده که این‌ها هم به لحاظ عقلی، قابل قبول نیستند.

- خوب، افراد دین دار از این مسایل به عنوان معجزه یاد می‌کنند.

برای یک آدم دین دار شاید مفهوم معجزه قابل قبول باشه، اما از نظر من و امثال من، به مسأله به شدت شک برانگیزه. به تعبیر دیگه، به آدم که بهره‌ای از ایمان برده، می‌تونه معجزه رو قبول کنه، حتی اگر اون رو ندیده باشه، اما من به معجزه اعتقادی ندارم و معتقدم مسایلی را که رخ داده‌اند، اگر درست روایت شده باشند، می‌شود این مسایل را با اتکاء به تبیین‌های علمی، توضیح داد.

- رابطه دین و سیاست به نظرت چطور هست؟

در ایران که این دو با هم مخلوط شدند، اما در خیلی جاها سیاست حرف اول رو می‌زنه.

- مخلوط شدن دین و سیاست منفی هست یا مثبت؟

در بعضی از شرایط می‌تونه مثبت باشه، در بعضی شرایط منفی هست.

- در ایران چطور هست؟

در ایران منفی هست. مثلاً در ایران دین می‌گه زن‌ها استادیوم نرنند، مسوولان حکومتی هم مانع حضور اون‌ها در استادیوم‌ها می‌شوند. اینجا سیاست مخلوط شده با دین، برای بعضی از آدم‌ها، عارضه‌زا ظاهر می‌شه.

- دین با کمال‌گرایی مناسبتی داره؟

آره، شاید حتی بشه گفت دین آرمان‌گرا هست. یعنی دین می‌گه هدفش این هست که انسان رو به تکامل واقعی خودش برسونه.

- آدم‌های جامعه به کمالی که دین گفته رسیدن یا نه، یا حداقل قسمتی از آدم‌های جامعه؟ البته تعداد کمی از آدم‌های جامعه ما دنبال کمال هستند و کمال هم چیزی هست که انتها ندارد و تموم شدنی نیست.

- آیا در دین شک وجود دارد؟

برای فرد دین دار نه، اما برای امثال من آره. وجود خود خدا برای ما اثبات شده نیست و این خودش بزرگ‌ترین شک در دین است.

- نگاه نهایی تو به دین چی هست؟

هیچی، من دین رو به پدیده فرابشری نمی‌بینم. بیشترین انتقاد هم در صورت وجود خدا، این هست که خدا باید قدری ملموس‌تر در زندگی بشر باشد، چیزی بیشتر و فراتر از حس درونی.

- خوب اگر تو به یک کشور خارجی بری، اونجا کشورت رو چه جور معرفی می‌کنی؟

من از مردمی می‌گم که بدترین‌ها در حقشون می‌شه، اما خیلی صبور هستن، من از زن‌هایی براشون می‌گم که با این همه محدودیت که اون‌ها رو فرا گرفته، باز هم زندگی می‌کنند.

- به نظرت ادیان در جهان آینده به وحدت با هم می‌رسند یا نه؟

آره، ادیان خداشون واحده، احکامشون هم مشابه هم هست، اعتقاد به مبداء و معاد دارند، بهشت و جهنمشون هم یکی هست، امکان وحدت در اون‌ها زیاد هست. البته اگر شیطنتی در این میان نباشد و تفرقه‌انگیزی بین آن‌ها ایجاد نکند.

- از این که صبر و حوصله کردی و به سوال‌های من پاسخ دادی، متشکرم. خواهش می‌کنم.

تأملی دوباره

شک و تردید در مسایل هستی‌شناسی، امری طبیعی است تا جایی که حتی حضرت ابراهیم، علیه‌السلام، در مورد معاد از خدا می‌خواهد تا شک وی را مرتفع سازد.

بررسی سیره معصومین، علیهم‌السلام، نیز حکایت از آن دارد که ائمه، علیهم‌السلام، در برخورد با کسانی که تردیدهایی دینی یافته و حتی وجود خداوند هستی را نفی می‌کردند، بدون آن که دست به نفی و طرد آنان بزنند یا بدون آن که برچسبی به آنان وارد آورند، به شکلی عقلانی به سوال‌ها و تردیدهای دینی آنان پاسخ می‌دادند.

در عصر حاضر به دلیل آموزش‌های عمومی و دانشگاهی که عمدتاً رویکرد تجربی (و نه تبدی) دارند، انتظار می‌رود ابعاد تبدی مطرح شده از سوی دین، به سادگی از سوی کسانی که در روند آموزششان، از رویکردی تجربی برخوردار شده‌اند، به چالش گرفته شود. مضاف این که فضای مجازی این امکان عمل را برای افراد حاشیه‌ای جامعه فراهم آورده است که اگر در متن جامعه به صراحت نمی‌توانند از عقاید و نظرات خویش سخن بگویند، در فضای مجازی که به سادگی می‌توانند رد گم کنند، از آرا و تمایلات خویش سخن به میان بیاورند.

از سوی دیگر دانشجویان یا جوانی که به شکل طبیعی با برخی از تردیدهای دینی مواجه شده، درصدد پاسخ یافتن برای آن برمی‌آید، در حالی که مراجع داخلی در این زمینه غالباً با تهدید دانشجویان یا جوانان برخورد می‌کنند و یا دستور اخراج آن‌ها از دفتر نهاد را داده و یا آنان را به کمیته انضباطی می‌فرستند (دو نمونه‌ای که در جریان درج مصاحبه دانشجویان، گزارش آن‌ها آمد)، در فضای مجازی افراد (و غالباً افراد مخالف دیانت)، می‌کوشند با ظواهر علمی پاسخ‌های لازم را در اختیار مخاطبان خویش قرار دهند (و مثلاً به آنان بقولانند که اندیشه خدا، یک اندیشه واهی بیشتر نیست).

مضاف بر آنچه از آن یاد شد، افرادی که تردیدهای دینی یافته‌اند، در جریان مطالعات نظری که دارند، به سادگی با برخی از شواهد عملی در جامعه مواجه می‌گردند که این موارد (که غالباً نوعی از کژکارکردی را به معرض دید می‌گذارند)، آنان را وامی‌دارد که نتیجه بگیرند، تبعات آسیب‌زای اجتماعی در جامعه دینی ایران، نشأت گرفته از خود دین است و بنابراین در حالی که مطالعات فلسفی و نظری آنان در امر وجود یا عدم وجود خدا و حقانیت یا عدم حقانیت دین به انجام نرسیده است، به شکل غیرمستقیم به این نتیجه برسند که اندیشه خدا یا دین اندیشه‌ای غیر قابل قبول و نپذیرفتنی است. بررسی مصاحبه مریم ۲۱ ساله و فرشته ۲۲ ساله، به وضوح تحقق روند اخیر را در دانشجویان اخیر نشان می‌دهد.

همان‌گونه که مریم در مصاحبه خویش بیان می‌دارد، او از یک خانواده مذهبی برآمده است و هدفی را که در زندگی خویش به دنبال آن است، خودشکوفایی است.

مریم تحت تأثیر آموزش‌های عمومی و دانشگاهی خویش، از رویکردی تجربه‌گرا برخوردار شده است و با توجه به همین رویکرد، به طرح برخی از عواملی که محرک تردید یافتن وی نسبت به دین شده‌اند، یاد می‌کند. مواردی مانند عدم خداپرستی ۸۰٪ از دانشجویان امریکا، گزارش دانشنامه ویکی‌پدیا درباره پژوهش صورت گرفته روی قرآن و با استناد به برخی از منابع علمی که ریشه هم‌جنس‌گرایی را زیستی اعلان می‌دارند، از جمله این دلایل هستند.

مریم در پی تردید یافتن به دین، در این زمینه به تأمل پرداخته، به برخی از ایرادهایی که به زعم وی به دین وارد می‌باشد، رسیده است. نمونه‌ای از این ایرادها به شرح زیرند: در جهانی که از منظر قرآن منظم توصیف می‌شود، بی‌نظمی‌هایی هم ملاحظه می‌شود، در بیان طبقات آسمان‌ها، قرآن سخن واحدی ندارد، قرآن در مورد مقوله «روح» سکوت کرده است، «جنی» که قرآن از آن یاد می‌کند، به لحاظ تجربی اثبات نشده است، دیدگاه دینی در مورد نظریه داروین مسکوت است و مانند آن‌ها.

فرشته نیز بیان می‌دارد، او یک اگنوسیست بوده، اما بیشتر به سمت خدا ناباوری گرایش دارد، ولی با این همه، اذعان می‌دارد، این که آدم بخواهد فقط به فکر خودش متکی باشد، اصلاً خوب نیست و وی مسأله آفرینش را نیز شگفت‌آور می‌داند، ولی با همه این‌ها، تردیدها و سوال‌های فرشته، نشأت گرفته از روحیه تجربه‌گرای او هستند، به عنوان مثال، او مسأله جادو، شکافته شدن رود نیل، تبدیل عصای حضرت موسی به مار، قالیچه پرنده و نظایر آن‌ها را به چالش کشیده، و به لحاظ عقلی امکان‌پذیر نمی‌داند. مضاف براین، فرشته دین را خشن توصیف کرده، آن را توأم با بی‌عدالتی جنسیتی می‌بیند. در عین حال، فرشته با روحیه‌ای باز و علمی بیان می‌دارد، همه ایرادها را نباید به پای دین نهاد، زیرا ممکن است مجریان اندیشه دینی بد عمل کنند و عملکرد نامناسب آنان به مخدوش شدن چهره دین بینجامد. مریم و فرشته با وجود تردیدهایی که با آن مواجهند، پاسخ‌گویی معجز و قابل اطمینان را در داخل پیدا نکرده، برای یافتن پاسخ سوال‌های خویش، به فضای مجازی روی می‌آورند. به عنوان نمونه، مریم در همین رابطه بیان می‌دارد:

«در فیس بوک، یک پیج بود که پیج بی‌خدایان بود و من رفتم آنجا و حتی به عنوان یک خدا باور با کسانی که خدا را باور نداشتند، بحث می‌کردم و دلیل می‌آوردم و آن‌ها هم دلایلی ارایه می‌دادند و دلایلشان خیلی منطقی بود و اصلاً این‌گونه نبود که من بگویم یه انسانی که دین ندارد، یه انسانی هست که حالا اون طور که می‌گویند، حرومزاده بوده یا گناه کار بوه و یا... این‌گونه نبود، آن‌ها انسان‌هایی بودند که واقعاً مطالعه کرده بودند و با عقل و بررسی به این نتیجه رسیده بود و دلیل ارایه می‌داد و این برایم جالب بود.»

در واقع من از جایگاه یک خدا باور رفته بودم و بحث می‌کردم و دلایل آن‌ها می‌دیدم و واقعاً در شک می‌افتادم و می‌دیدم که راست می‌گویند و الکی این حرف را نمی‌زنند و بعد به خودم گفتم، چرا من نروم و تحقیق نکنم و افتادم در این خط که بینم واقعیتش چی هست...

- به نظرت فیس بوک و سایر شبکه‌های اجتماعی منابع خوبی هستند؟

مسلماناً در کشور ما که یک کشور اسلامی هست، خیلی از شبکه‌ها فیلترها هستند. حتی کتاب‌های ممنوعه هم هستن که نباید خوانده بشن، عضو شدن در یک پیج‌هایی که این جور چیزها را آزاد می‌گذارند، خب خیلی به آدم کمک می‌کنه که بتونه بهتر تصمیم بگیره. چون بالاخره کسانی که موافق دین هستن، اینجا فراوانند، آدم می‌تواند از خیلی‌ها سوال پرسد و خیلی کتاب‌ها را بخواند، ولی کسانی که مخالفند و دلایل خاص خودشان را دارند، اینجا وجود ندارند و اگر هم هستن ساکت‌اند و اجازه نمی‌دهند که حرف بزنند. به همین دلیل وقتی در این پیج‌ها عضو می‌شوی، خیلی بهتر می‌توانی به این منبع‌ها دسترسی پیدا کنی و بهتر تصمیم بگیری».

مریم و فرشته علاوه بر این که به لحاظ نظری پاسخ‌گوی قابل قبولی در داخل نیافته‌اند، در برخورد با مسایل اجتماعی دچار تردید شده، ممکن است به سادگی مشکلات موجود در ادغام دین و سیاست، مدعیان ریاکار دین‌داری و سایر مشکلات اجتماعی را به دیدگاه نظری آن‌ها که همان دین است، برگردانند. فرشته در همین رابطه چنین بیان داشته است:

- خوب اگر تو به یک کشور خارجی بری، اونجا کشورت رو چه جور معرفی می‌کنی؟

من از مردمی می‌گم که بدترین‌ها در حقشون می‌شه، اما خیلی صبور هستن، من از زن‌هایی براشون می‌گم که با این همه محدودیت که اون‌ها رو فرا گرفته، باز هم زندگی می‌کنند. بنابراین در یک جمع‌بندی اجمالی می‌توان نتیجه گرفت، برخی از افراد دین‌گریز، اولاً به دلیل نیافتن مرجعی برای پاسخ‌گویی به تردیدهای دینی آنان و ثانیاً به دلیل فعالیت گسترده افراد بی‌دین در فضای مجازی و ثالثاً به دلیل وجود برخی از کژکارکردی‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی که (در فضایی که ادعا می‌شود دیانت و سیاست عین هم هستند)، آن‌ها را به سادگی منتسب به دین کرده، از دین فاصله می‌گیرند.

۰۱۹ تبیین جبرگرایانه هستی: ما در کائنات اختیاری از خود نداریم. مصاحبه با مهتاب، ۲۵ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه مقوله دین و دین‌داری شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگیت تا الآن بده.

پدر من بازنشسته وزارت دارایی و مادرم یک زن خانه دار هست که تا سیکل، تحصیل کرده است. پدر و مادر من، چندان درگیر مذهب و دین نبودند. مادیات و تجملات زندگی، تمام ذهن آنان را درگیر خود کرده بود. آن‌ها یک نماز الکی و از سرباز کنی می‌خوانند و در ماه رمضان، بعد از سه روز روزه گرفتن، به بهانه‌های متعدد مثل درد معده و دردهای دیگر، از روزه گرفتن فرار می‌کنند، البته انجام همین ظواهر دینی هم به خاطر اقوام پدرم بود که مذهبی بودند و فکر می‌کردند، پدرم هم مذهبی است، یعنی پدر من این قدر در مقابل آن‌ها فیلم بازی کرده بود. مادر من هم دوست داشت که آزاد زندگی کند، اما در عین حال مورد شماتت دیگران قرار نگیرد، پس مجبور به حفظ ظواهر دین در مقابل دیگران بود. من هم مانند پدر و مادرم چندان مذهبی نبودم و از سر عادت نماز می‌خواندم.

- روند دین‌داری خودت بعداً تغییری کرد یا نه؟

من در سن ۱۸ سالگی ازدواج کردم، اما همسرم بسیار عیاش و خوش‌گذران بود، بعد از ۳ سال با یک کودک یک ساله، به خانه پدرم برگشتم که البته بعد از مدتی، دادگاه حضانت پسر من را به شوهر سابقم داد. من با بروز این جریان، بسیار افسرده شده بودم، مدام گریه می‌کردم و بریخت بد خودم لعنت می‌فرستادم. من بعد از ۲ سال افسردگی و بیماری، تصمیم گرفتم ادامه‌ی تحصیل بدم. بنابراین من در یک آموزشگاه کنکور ثبت نام کردم. یکی از مدرسان این آموزشگاه، یک خانم دکتر بود که بسیار مهربان و جذاب بود. بعد از گذشت مدتی، ما با هم دوست شدیم. سارا دکترای پزشکی داشت و تازه فارغ‌التحصیل شده بود، او بعد از شنیدن گذشته‌ام، خیلی به من محبت می‌کرد و حتی کلاس‌های خصوصی برای من می‌گذشت تا حتماً در کنکور قبول شوم. ما با همدیگر به رستوران و سینما می‌رفتیم و او به من کمک می‌کرد تا بر افسردگی خودم غلبه پیدا کنم، من به او بسیار علاقه‌مند شده بودم، سارا یک بار من را به خانه‌شان دعوت کرد، پدر و مادرش بسیار با محبت با من برخورد کردند، فضای صمیمی خانواده سارا من را جذب کرد، اما من در آن خانه علایم و تصاویری دیدم که برایم غریب بودند، احساس کردم سارا از اقلیت‌های مذهبی است، اما از او سوال نکردم.

بعد من خانواده سارا و خانواده‌اش را به خانه خودمان دعوت کردم، پدر و مادرم جذب رفتار خودمانی و با محبت آن‌ها شده بودند. بعد از مدتی روابطمان افزایش یافت، بعد از مدتی سارا گفت که آن‌ها بهایی هستند و تصاویر و علایمی را که در خانه‌شان داشتند، برایمان توضیح داد، ما چندان شناختی از دین اسلام نداشتیم، اما این که آن‌ها چقدر عاشق دینشان بودند و برای تبلیغ آن هر کاری می‌کردند، باعث جلب توجه ما به بهائیت شد، دوست داشتیم اطلاعات بیشتری در مورد این دین ۱۰۰ ساله به دست بیاوریم و سارا و خانواده‌اش، با علاقه و شوق بسیار زیاد، شروع به آشنا کردن ما با دین بهائیت کردند. بعد از گذشت مدتی، سارا ما را با چند خانواده بهایی دیگر آشنا کرد و ما را با خودش به جلسات بهایی‌ها می‌برد، معنویت و وحدت و علاقه‌ی موجود میان بهایی‌ها، ما را جذب می‌کرد، آن‌ها درست مثل یک خانواده‌ی بزرگ بودند که از همدیگر حمایت می‌کردند و تمام انرژی خود را صرف تبلیغ بهائیت می‌کردند.

من هرگز آن همه انسان مشتاق دین را ندیده بودم، برای آن‌ها اولین اولویت دین بهائیت بود و سپس زندگی عادی خودشان. محبت و لطف بهائیان باعث علاقه‌ی روز افزون ما به بهائیت شد، البته سارا و دیگر بهائیان، در مورد دین خودشان خیلی تبلیغ می‌کردند و از دین اسلام بدگویی می‌کردند. آن‌ها کتاب‌های بسیاری در اختیار ما می‌گذاشتند که دین اسلام را زیر سوال می‌بردند و بر بسیاری از احکام آن و آیات قرآن، اشکال وارد می‌کردند. ما آن قدر تحت حمله‌ی تبلیغی قرار گرفته بودیم که دیگر قدرت مقابله نداشتیم، آیا دینی که ما سال‌های سال حداقل اسماً متعلق به آن بودیم، این چنین دین متحجری بود، نمی‌توانستم باور کنم، احساس حقارت می‌کردیم، دین بهائیت در مقابل دین اسلام، آزادی‌های بسیاری به زنان و مردان می‌داد و احکامش نیز بسیار ساده‌تر بود.

من بعد از گذشت چند ماه با تلاش‌های خودم و کمک‌های سارا، کنکور دادم و قبول شدم، بسیار خوشحال بودم، اگر کمک‌های سارا و دیگر بهائیان که هر کدام به من یک درس می‌دادند یا کتاب‌هایی در اختیارم می‌گذاشتند، نبود، من هرگز قبول نمی‌شدم، از طرف دیگر پدر و مادر من هم بعد از رفتن و آمدهای بسیار، جذب دین بهائیت شده بودند، اما در این میانه، یکی از دوستان عمومیم که وصف خوبی‌های من را از عمومیم شنیده بود، به خواستگاری‌ام آمد، او انسان مذهبی بود و فکر می‌کرد، من نیز مذهبی هستم. ما آن قدر که در مقابل دیگران نقش بازی کرده بودیم که همه فامیل فکر می‌کردند، انسان‌هایی مذهبی هستیم، خواستگارم پسری بسیار خوب و اهل زندگی بود، اما یک مشکل وجود داشت، پدر و مادرم جذب بهائیت شده بودند و اگر خواستگارم می‌فهمید که ما با بهایی‌ها رفت و آمد داریم، من را رها می‌کرد، بنابراین ما برای مدتی نقش آدم‌های مذهبی را بازی کردیم تا من عقد کردم،

بعد از عقد، سارا و دیگر بهایی‌ها متوجه شدند، من با یک انسان مذهبی ازدواج کرده‌ام، بنابراین احساس خطر کردند که نکنند نامزد من باعث برگشت ما به اسلام شود، البته من بعد از عقد باز هم مخفیانه به جلسات بهایی‌ها می‌رفتم، جلساتی که بسیار غنی و پر بار بود، انجمن بهائیان برای گروه‌های رسمی جلسه داشتند و انواع کلاس‌های هنری و آموزشی را برای اعضای خود دایر می‌کردند و به هر مناسبت، جشن‌های بسیار با شکوهی می‌گرفتند. جذابیت جلسات آنان، من را رها نمی‌کرد.

- خوب همسر مسلمان شما متوجه ارتباط شما با بهایی‌ها نشد؟

چرا، متأسفانه سارا حقیقت را به نامزدم گفت. نامزدم هم بعد از کلی دعوا و مشاجره، من را طلاق داد، احساس غم شدیدی می‌کردم، از طرف دیگر از سارا بسیار ناراحت بودم، او می‌گفت که کار او تصمیم انجمن بهائیت بوده است تا من و خانواده‌ام توسط نامزدم دوباره گمراه نشویم، پدر و مادرم نیز حرف‌های او را تأیید می‌کردند. من برای دومین بار در زندگی مشترک خودم، شکست خورده بودم. افسردگی امانم را بریده بود، از طرف دیگر هر روز که می‌گذشت، واقعیت‌هایی را در مورد دین بهائیت و بهائیان درک می‌کردم، دروغ‌ها و کلاهبرداری‌های آنان هر روز برایم بیشتر رو می‌شد، من دیگر نه مسلمان بودم و نه بهایی، آویزان و رها شده بودم، من با صحبت‌های بهائیان از اسلام زده شده بودم و با اعمال بهائیان از بهائیت به مرحله‌ی پوچی رسیده بودم، فامیل ما هم بعد از فهمیدن این که پدر و مادرم بهایی شده‌اند، خانواده ما را طرد کردند، از طرف دیگر بهائیان دیگر مثل قبل از بهایی شدن ما، از ما حمایت نمی‌کردند و هر روز به بهانه‌های مختلف از ما پول می‌گرفتند و ما را به حضرت بهاء، حواله می‌دادند.

- در دانشگاه مسأله بهایی بودن شما عارضه‌ساز نشد؟

نه. من وقتی وارد دانشگاه شدم، دایم می‌ترسیدم که کسی بفهمد من از طرفداران بهائیت بوده‌ام و اخراج شوم، زیرا مسوولان دانشگاه به محض این که می‌فهمیدند دانشجویی بعد از چند ترم درس خواندن، بهایی است، او را اخراج می‌کردند.

من در دانشگاه، متوجه شدم که تمام ادیان و مذاهب، شکل‌های دیگری هستند و همه دنبال به زنجیر کشیدن و اسیر کردن انسان‌ها هستند، بنابراین من دیگر از هیچ دینی خوشم نمی‌آمد، نسبت به تمام ادیان بی‌تفاوت شده بودم.

- در حال حاضر نسبت به دین و دیانت چگونه فکر می‌کنی؟

پدر و مادرم دوباره مسلمان شده‌اند، زیرا که به واقعیت‌های دردناکی در مورد بهائیت پی برده‌اند و با کلی عذاب و ناراحتی دوباره برگشتند سر جای اولشان، اما من تنها وجود یک انرژی فراتر از تصور در

کائنات را قبول دارم که مهار تمام ما در دست اوست و به هر طرف که بخواهد ما را می‌کشد و ما هم در این میان از خود اختیاری نداریم.

- و در حال حاضر مشخصاً به خدا چگونه فکر می‌کنی؟

گفتم که، نسبت به این مسأله بی‌تفاوت هستم.

تأملی دوباره

مهتاب در خانواده‌ای رشد کرده است که پدر و مادر نه از سر اخلاص درونی، بلکه از سر تظاهر و ریاکاری در نزد همگان، به اجرای دست و پا شکسته احکام اسلام تن می‌دادند. خود وی نیز با ملاحظه شرایط اخیر، به شکل بی‌تفاوت و از سر عادت با مسایل دینی برخورد داشت تا این که اولین شکست عمده زندگی مهتاب در سن ۲۱ سالگی پیش آمده، ازدواج وی پس از سه سال به شکست می‌انجامد و این مسأله او را افسرده می‌سازد. در این میان سارای بهایی به یاری او شتافته، با تشویق وی به درس خواندن و قبول شدن در دانشگاه، می‌کوشد تا وی از افسردگی خارج شود.

مهتاب در مصاحبه خویش بیان می‌دارد، مراوده او و خانواده اش با سارا و خانواده او، سبب می‌شود تا پدر و مادر او نیز نسبت به بهایی‌ها (که احکام دینی ساده‌تری داشتند) متمایل شده، هر سه بهایی شوند. در این میان ازدواج دوم مهتاب با فردی مذهبی سر می‌گیرد و سارا از ترس از دست دادن مهتاب، واقعیت بهایی شدن مهتاب را به شوهر او انتقال می‌دهد و شوهر نیز پس از درگیری با مهتاب، وی را طلاق می‌دهد و به این ترتیب دومین فصل افسردگی زندگی مهتاب فرا می‌رسد.

مهتاب در مصاحبه خویش خاطرنشان می‌سازد، وی در حالی که افسرده شده بود، با این واقعیت مواجه می‌شود که بهایی‌ها نیز دنبال کلاه‌برداری‌های خودشان هستند، بنابراین با فاصله گرفتن از آن‌ها، بهائیت را نیز کنار می‌گذارد.

مهتاب به جای تفکر و تحلیل دقیق فراز و فرودهای زندگی خودش، در حالی که نه مسلمان و نه بهایی است، اشتباهات خودش را به پدیده‌ای به نام انرژی فراتر از کاینات منتسب می‌کند که مهار انسان‌ها، به شکلی جبرگرایانه در اختیار اوست و او هرگونه که بخواهد به جابه‌جایی انسان‌ها در شرایط مختلف اقدام کرده، در حالی که آنان اختیاری از خود ندارند، آنان را جابه‌جا می‌سازد، به این ترتیب مهتاب با پیش کشیدن بحث در جبر قرار داشتن انسان‌ها، ضمن سرپوش نهادن به اشتباهات خودش، در عمل با پذیرش خدا تحت عنوان انرژی کائنات، به واقعیت معناداری جهان هستی نیز اذعان کرده، تن می‌دهد.

۰۲۰ به سوی خداگونه شدن آدمی: هیچ خدایی وجود ندارد. خدا

من‌ام، خدا شمایی!

مصاحبه با سعید، ۲۵ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد

- از این که در جامعه اسلامی به دنیا آمده‌ای راضی هستی؟

اصلاً راضی نیستم و اصلاً موافق با این وضعیت نیستم.

- آیا دینت را به اختیار خودت و تحقیق پذیرفته‌ای یا به شکل مورثی؟

به اختیار خودم نبوده و خودم نخواسته‌ام، یعنی همون جوری که جا افتاده تو جامعه، پدر و مادر در گوشم اذان گفتن و بهم گفتن مسلمونی و به اصطلاح مسلمون شدیم، بعد در مدرسه هم چیزهایی به من گفتن. کلاً ما فقط با اسم اسلام بزرگ شدیم، ولی کم‌کم وقتی به سری چیزها رو متوجه شدم، حالا نمی‌گم خیلی کتاب خوندم، ولی از اون چیزهایی که خوندم و رو به سری چیزها فکر کردم، از اونجا فهمیدم دین چیز جالبی نیست. کلاً دین اسلام رو نمی‌گم، من با دین کلاً مخالفم و دین چیز جالبی نیست و یکی از مشکلات جامعه‌مون الآن دینه و مطمئناً تو جامعه ایرانی و به قولی جمهوری اسلامی، نمی‌شه که خودت انتخاب کنی و همش تحمیل هست.

- اگر شما در کشور اسلامی زندگی نمی‌کردید، ممکن بود دین اسلام را انتخاب کنید؟

من اگه تو هر کشور دیگه‌ای هم زندگی می‌کردم، نه ایران و نه هر کشور مسلمون دیگه‌ای، هر جایی که بودم، اگه روزی به این فکری که امروز رسیدم، می‌رسیدم، هر دینی رو داشتم، کنار می‌ذاشتم.

- نظرت نسبت به استفاده ابزاری از دین چی هست؟

باید بگم به نظر من دین یک وسیله‌ای هست برای حکومت کردن، حالا یکی دین اسلام رو میاره و باهاش بالا سر یک عده می‌ایسته و بهشون حکومت می‌کنه، یک نفری دین یهود رو میاره و... و همه اونایی که به دینی رو آوردن به همین صورت. دین کلاً یک ابزاره، حالا هر کسی به یک نحوی یک خواسته‌هایی داره و با اون دین به خواسته‌های خودش می‌رسه. یک سری قانون که کنار هم جمع شدن و اسمش رو گذاشتن دین و با این دین می‌شه روی یک سری از افراد تسلط کامل پیدا کرد.

- آیا به خاطر افراط و تفریط‌هایی که در دین شده، از آن بیزار نشده‌اید؟

اصلاً افراط و تفریط واسه من مهم نیست، چون اصلاً به اون قضیه‌اش فکر نمی‌کنم، تو هر چیزی می‌شه به زیاد روی‌هایی کرد، نه فقط تو دین، تو هر چیزی دیگه‌ای. ولی واسه من مسأله عمده این نبوده، مسأله چیز دیگه‌ای بوده. من به این نتیجه رسیدم که اصلاً چیز خاصی توی دین نیست، مخصوصاً تو

دین اسلام. مثلاً تو قرآن هیچ چیز خاصی گفته نشده، این همه امام و پیامبر اومده، ولی هیچ کدوم هیچ حرکت مفیدی برای جامعه انجام ندادن، مثلاً به یکی می‌گن باقرالعلوم! ولی این آقا به قدم مثبت در رابطه با علم برای ما برنداشته، دیگران این همه کشف و اختراع مفید داشتن، مثلاً پنی‌سیلین به کشف ساده هست، ولی داره جون میلیون‌ها آدم رو هر روز تو جهان نجات می‌ده. به نظر من، نه باقرالعلوم و نه هیچ امام دیگه‌ای، هیچ معصوم دیگه‌ای و هیچ فرد دینی دیگه‌ای، نه تو اسلام و نه توی هر دین دیگه‌ای، هیچ قدم مفیدی برای جامعه انسانی برنداشتن و این مسأله هست که واسه‌ام مهمه.

- به نظر شما مسوولان جامعه چه راه کارهایی برای شناساندن دین به جوانان می‌توانند به کار ببرند؟
به نظر من بهترین حرکت اینه که بذارن بعد از رسیدن افراد به سن بلوغ فکری، دین رو به اون‌ها پیشنهاد کنند و از اجبار دین پرهیز کنند، نه دین اسلام که هر دین دیگه‌ای رو بیان پیشنهاد بدن و آزاد بذارن بچه‌های ما رو تو انتخاب دین و حتی ازشون پرسن که می‌خوان دینی رو داشته باشن یا نه! چرا اصلاً باید بیان توی ۷ سالگی به بچه‌ها مون قرآن یاد بدن و کلاً به زنگ رو اختصاص بدن به قرآن. آگه واقعاً درست می‌گن که اسلام خوبه، بیان همه دین‌ها رو بذارن کنار هم و بگن درستش رو خودتون انتخاب کنید. آگه این دین خوبه و دارن درست تعلیمش می‌دن، اون فرد خودش می‌فهمه که بیاد و اسلام رو قبول کنه. اصلاً همه دین‌ها رو بیارن بذارن کنار هم و بگن این توضیح درباره هر دین، بیا خودت بهترین اون رو انتخاب کن. نه تو ایران، تو هیچ کشور دیگه‌ای این کار رو نمی‌کنن، هر کسی می‌گه ما بهترین هستیم، پس دین ما بهتره. پس یه اشتباه بزرگی این وسط وجود داره، همه می‌ترسیم که آگه ما این کار رو کنیم، پس اون بچه یا اون آدم ممکنه دین ما رو انتخاب نکنه، پس تعلیمات مون هم درست نیست.

- آیا شما به معاد اعتقاد دارید؟

نه، من به قیامت هیچ اعتقادی ندارم و کلاً به خیلی چیزا اعتقاد ندارم، ولی چون سوال این بوده، این رو می‌گم که به قیامت هیچ اعتقادی ندارم، به نظرم یه راه امیدی گذاشتن پیش پای دیگران. پیامبر تو جنگ‌هاش به مشکل برخوردده بود، مجبور شد این وعده رو بده و بگه آگه کسی شهید شد، آگه کسی در راه خدا قیام کنه و پشت من باشه و جنگ بیاد، در راه خدا قیام کرده، بیاد و بجنگه، اگر هم مرد، می‌ره بهشت و یه وعده‌های خیلی خوبی داد و تصویر خیلی خوبی تو ذهن مردم ساخت از بهشت و در راه خدا مردن. مسلماً این جور جنگ رفتن خیلی شیرین تره و مردم با دل و جون می‌رن جنگ و جونشون رو می‌ذارن تا آگه بدونن می‌میرن و هیچ چیزی وجود نداره. به نظر من اون قیامتی که برای ما ساختن، از همین داستان نشأت گرفته و فقط و فقط به وعده بوده از سمت پیامبر که این جریان پوچ و دروغین شکل گرفته.

- به نظر شما دین یک مقوله شخصی و جدا از جامعه هست؟

آره، به نظر من دین به چیز جدا از جامعه است و به امر شخصی، بهتره دین رو با خیلی چیزها قاطی نکنیم، مخصوصاً با قوانین جامعه و مخصوصاً با قانون اساسی کشور. دین به مقوله‌ای هست که بهتره هر کس عقیده و نظرش رو درباره اون برای خودش نگه داره، بهتره که آگه می‌خوایم دین رو به اشتراک بذاریم، اون پیشنهادی باشه، نه اجباری. اون جور نباشه که از بچگی تو گوش بچه اذان بگن و این جور شروع بشه یا با شنیدن صدای اذان تو تلویزیون و کتاب‌های درسی دینی و قرآنی و هزاران جور تبلیغات دینی دیگه. اگر هم این چیزا هست، واسه همه دین‌ها باشه که در شرایط برابر انتخاب‌اش کنیم، نه این که فقط از بچگی با یه دین رو به رو شده باشیم و این برامون جا افتاده باشه که این دین بهترین هست. خب شاید واقعاً این دین بهترین نباشه، شاید یه دینی بهتر از این هم باشه. من که خودم به شخصه هیچ دینی رو قابل پذیرش نمی‌دونم و با هیچ کدوم کاری ندارم، ولی جدا باشه از جامعه خیلی بهتره، مخصوصاً از تصمیم‌گیری‌های قانونی جدا باشه و معتقدم به شدت به این مسأله که دین رو باید از قانون اساسی کشور جدا کرد.

- به نظر شما در قوانین اسلامی نابرابری حقوق بین زن و مرد وجود داره؟

بله، یکی از مشکلات عمده دین اسلام تفاوت مرد و زن و نابرابری اون‌ها است. توی دین اسلام خیلی تناقضات وجود داره. مثلاً آگه قرآن اومده گفته همه آدم‌ها، چه مرد و چه زن با هم برابر هستند، پس چرا تو دین اسلام زنا خیلی خیلی از مردا توی همه موارد پایین‌تر هستند. از دیه زن گرفته تا ارث و میراث و خیلی چیزای دیگه. کلاً دین اسلام با زن مشکل داره. زن تو دین اسلام یه ابزاره، چون وعده بعد از مرگ تو بهشت برای مرد، زن هست! دین اسلام داره از زن سوءاستفاده می‌کنه و به زن مثل یک ابزار نگاه می‌کنه.

- بین دیدگاه تو و پدر و مادرت چقدر وفاق هست؟

از نظر دینی که خیلی فاصله دیدگاه وجود داره. من اصلاً دیدگاه دینی اونارو قبول ندارم. دین به چیزیه که ترس رو به وجود آدم میخ می‌کنه. یعنی ترس رو با وجود و روح آدم عجین کرده. این ترس تو وجود نسل‌های گذشته خیلی بیشتر بوده و هست، چون فکر نکردن. فکر کردن درباره هر چیزی ممکنه اون چیز رو تغییر بده. پدر و مادرهای اکثر ما، هیچ فکری درباره چیزایی که تو دین گفته شده نکردن، آگه یه ذره، فقط یه ذره عمیق‌تر به خیلی چیزایی که تو دین هست و خیلی اتفاقاتی که تو دین افتاده، فکر کنن، شاید اون‌ها هم دیگه نترسن، ولی فاصله فکری مون خیلی زیاده و همین جور به نسل‌های قبل‌تر هم که برمی‌گردیم، می‌بینیم اون‌ها با نسل بعد از خودشون تفاوت دیدگاه دارن. مثلاً همه یه

کارهایی رو تو دین انجام می‌دن که خیلی مسخره هست و اصلاً هیچ فکری درباره اون کار نمی‌کنن، ولی چند سال بعد که علم پیشرفت می‌کنه، بچه همون آدم میاد و خیلی از چیزهایی رو که تو دین بوده رو رد می‌کنه.

- آیا در بحث با دیگران درباره دین توانسته‌ای آن‌ها را متقاعد کنی، آنچه که تو به آن معتقدی، به واقعیت نزدیک‌تر هست؟

من با دیگران بحث می‌کنم، یعنی قبلاً خیلی بحث می‌کردم، حتی پیش اومده بود که این بحث‌ها به دعوا هم کشیده شده بود، ولی الان به این نتیجه رسیدم که من راهنما نیستم، اصلاً وظیفه من راهنمایی دیگران نیست. اصلاً هر کسی می‌تونه هر مسیری رو انتخاب کنه، هر دینی رو خواست، انتخاب کنه. به نظر من به کسی ربطی نداره، ولی اسلام می‌گه من اومدم شما رو راهنمایی کنم و هر چی من می‌گم درست، پس باید راه من رو بری. ولی اگه کسی دوست داشته باشه بحث کنه و موافق باشه که نظرامون رو با هم دیگه به اشتراک بذاریم، من این کار رو می‌کنم و خیلی سوال‌ها این وسط واسه من مطرح شده که اصلاً هیچ جوابی براش پیدا نکردم و اینجاست که من به این نتیجه رسیدم، من نباید به همچین دینی داشته باشم. من وقتی با افراد دور و برم که ادعای مسلمونی می‌کنن، حرف می‌زنم و بحث می‌کنم، وقتی می‌بینم جوابی برای سوال‌های من ندارن، می‌بینم که اینا قبول هم نمی‌کنن، فقط می‌گن چون پیامبر گفته، چون خدا گفته این طوری! خب چرا این طوری؟ این دو تا فرد رو کی دیده اصلاً؟

- نظر شما درباره عذاب الهی چیست؟

هیچ عذاب الهی وجود نداره، این مسأله وسیله و ابزار ترس و ترسوندن مردم بوده، فقط پیامبر و گذشتگان از این روش استفاده کردن برای ترس، اونا برای استفاده از مردم بالاخره به چیزی آوردن که باهش مردم رو بترسون و چه چیزی بهتر از این که اون چیز رو و اون عذاب رو کسی ندیده باشه و چون کسی ندیده، می‌شه اون رو بزرگش کرد، هی پیاز داغش رو زیاد کرد و هی دردناک‌ترش کرد.

- به نظر شما هیچ آفریننده‌ای وجود نداره؟

نه، به نظر من هیچ خدایی وجود نداره. خدا من‌ام، خدا شمایی! خدا تو فکر و ذهنه، اگه اون فکر و ذهن رو اسمش رو بذاری خدا، بله خدا وجود داره، ولی اگه چیزی که بگن اون هست و تو رو آفریده و فردا بمیری، می‌ری پیش اون رو ازت سوال و جواب می‌کنه، می‌برنت پیش خدا و این حرفا، اصلاً به همچین چیزی نیست و مخصوصاً اون خدایی که اسلام گفته. مثلاً به زمانی جریان معراج پیش اومده، پیامبر به خدا گفته من می‌خوام بینمت و خدا به شب اون رو می‌بره تو پیشگاه خودش و خدا به پرده‌ای رو نمایان می‌کنه، اون طوری که پیامبر گفته، خدا این ور پرده بوده و پیامبر اون ور پرده. خدا می‌گه

من اون قدر بزرگم که تو نمی‌تونی منو ببینی، همین قدر که اومدی و پشت این پرده ایستادی و به من نزدیک شدی، تو نزدیک‌ترین فرد به منی، حالا دیگه برو پایین! خدایی که بره پشت پرده و این جوری بشه رفت به پیشگاهش، من این خدا رو قبول ندارم.

- خدایی که ساخته ذهن شماست، چگونه خدایی هست؟

گفتم که به نظر من هیچ خدایی وجود نداره، همه چیز طبیعت هست. همون طوری که همه چیز از قانون بیگ بنگ آغاز شد، اتم و بعد عنصر تا رسید به ما که آدمیم.

- آیا شما تا به حال آموزه‌های دینی را به چالش کشیده‌ای؟

آره، به چالش که کشیدم. آموزه‌های دینی دو مدلند، یکی اصول دین که اصل دینه و من اونا رو قبول ندارم و دسته دوم فروع دین که شامل نماز و روزه و اینا می‌شه که من اونا رو هم قبول ندارم. راجع به همش هم فکر کردم و به چالش کشیدم. مثلاً روزه گرفتن، به نظر بنده کاری احمقانه‌تر از روزه گرفتن وجود نداره. توی علم کسی پیدا نمی‌شه که به شما بگه ۱۶، ۱۷ ساعت آب نخور! آگه شما رژیم غذایی‌ام گرفته باشی، وجود نداره آدمی که به شما بگه آب نخور، غذا نخور. این همه آدم درس خونده تو زمینه تغذیه هستند، یکی وجود نداره به شما بگه آب و غذا نخور، اون هم ۱۶، ۱۷ ساعت. شما برو بگو من ۵۰ کیلو اضافه وزن دارم، هیچ دکتری پیدا نمی‌شه به شما بگه ۱۸ ساعت غذا نخور، لاغر می‌شی، ۱۷ ساعت آب نخور حله! آخه ما تو تابستون کم‌کم باید روزی ۱۰ لیتر آب مصرف کنیم، مگه می‌شه ۱۷ ساعت آب نخورد، بعد شما بگی نه خدا می‌دونست که چه چیزی گفت، پس برای بدن مفیده! ضرری بزرگ‌تر از این وجود نداره، آب لازمه‌ی بدنه. مثلاً این یه نمونه‌اش بود بقیه چیزاش هم یا به قول شما آموزه‌هاش هم مثل همین هستند، مثلاً می‌گن با پای راست نرو دستشویی با چپ بیا! خنده‌دارتر از اینم هست؟! خانوم می‌ری تو دستشویی روسری سرت کن، آقا برو اروپا بین خانوما کچل شدن؟ اصلاً نمی‌شه یه همچین چیزی!

- اگر شما آدم دین‌داری بودی و دینی رو از طریق مطالعه و تحقیق انتخاب می‌کردی، آیا همه مسایل

موجود تو اون دین رو تمام و کمال رعایت می‌کردی؟

آره، من آگه واقعاً دینی رو قبول داشتم و قانون و قواعدش رو قبول داشتم، تمام سعیم رو می‌کردم که واقعاً رعایت کنم، ولی مسأله اصلی اینه که من هیچ دینی رو قبول ندارم. اگر کسی واقعاً دم از اسلام می‌زنه و می‌گه که مسلمونم و به مردن و رسیدن به پیشگاه خدا اعتقاد داره، پس اون آدم باید همه چیز اون دین رو رعایت کنه و از دین پیروی کنه و اون قوانین رو رعایت کنه و زیر پا نذاره.

به نظر من دو تا انتخاب بزرگ تو زندگی وجود داره که یکی انتخاب دین و دین‌دار بودن هست و یکی دیگه ازدواج. حالا چرا؟ چون اگه شما دینی رو قبول داشته باشی یا دین‌دار باشی، کلاً مسیر زندگیت رو از همه جهات عوض می‌کنه و برعکس، اگه هیچ دینی هم نداشته باشی همینه. حالا چرا ازدواج دومی اون انتخابه؟ شما اگه ازدواج کنی حالا با هر کسی مسیر زندگیت عوض می‌شه، کلاً تو این دو تا انتخاب که به نظر من مهم‌ترین موارد هستند، اگه شما دین اسلام رو انتخاب کردی، پس باید همه چیزش رو رعایت کنی. من که انتخاب نکردم، پس رعایت هم نمی‌کنم.

- آیا تا به حال شده به خاطر یک شرایط خاص به شخصی گرایش پیدا کنی یا از اون روی برگردونی؟ من عقابدم خیلی برام مهمه و خیلی از بحث‌ها و خیلی از حرفا با دیگران، باعث شده که من به این نتیجه برسم که اگه من با اون فرد باشم و باهاش حرف بزنم و حرفاش رو تأیید کنم، توهین به شعور بنده هست. مثلاً من قبلاً یا به دختر دوست بودم که تو یکی از روزهای محرم یعنی تاسوعا یا عاشورا بود، یادم نیاد، اما راجع به امام حسین با هم بحث‌مون شد و همون جا با هم دیگه تموم کردیم. در حالی که من واقعاً می‌تونستم خیلی نسبت به این مسأله بی‌اهمیت باشم و همه حرفاش رو به دروغ تأیید کنم و با اون خانم باشم و خوش بگذروم، ولی بنده به خاطر اعتقاداتم و به خاطر فکرم، توهین به شعور خودم دونستم که حرفای اون خانم رو تأیید کنم. یعنی طرز فکرم برام مهم‌تر بود واسه‌ام تا با اون بودن و همه چیز رو خیلی راحت کنار گذاشتم.

- آیا آموزه‌های دین دیگری را قبول دارید یا داشتید؟

هیچ دینی نیومده به من بگه برو کار بد بکن، آره به سری از آموزه‌های دینی هست، می‌گه دروغ نگو، خوب مسلماً این موارد خوب هستند، یا این که به دیگران خوبی کن، حق کسی رو نخور، این آموزه‌ها هم خیلی خوبند، توی همه دین‌ها هم این موارد هست، ولی وقتی به من بگن با پای راست نرو دستشویی و فلان، خب من اون رو قبول که ندارم هیچ، مسخره هم می‌کنمش، آخه این هم شد به آموزه دینی!

- آیا شما در مراسم دینی شرکت می‌کنید؟

بله، من توی مراسم دینی هم شرکت کردم، چون ما تو به کشور مسلمونیم، همه دوروبریامون هم دین‌دارن. اتفاق می‌افته مثلاً عاشورا و تاسوعا که به ناهنجاریه به نظر من، همه می‌رن بیرون، آره خوب من هم می‌رم، بعد همه ندزی می‌دن، من هم می‌رم غدام رو می‌خورم، خیلی‌ام خوبه! به سری جشن‌ها هم هست که مردم اومدن شادی می‌کنن و واقعاً هدف از اون شادی هم نمی‌دونن چیه! می‌رن مشروب می‌خورن، ولی اگه واقعاً اونا مسلمونن، هدف از اون نیمه شعبانه، مشروب خوردن نیست آقای مسلمون، ولی واسه من که دین ندارم، آره می‌رم شادی می‌کنم و مشروب می‌خورم. البته سعی می‌کنم تو خیلی

از این مراسم‌ها هم شرکت نکنم. من سرباز که بودم، خیلی از اضافه خدمت‌ها هم به خاطر نماز نخوندن، نماز جمعه رفتن و روزه نگرفتن و این حرفا بود، ولی خب به سری از مراسم هم به خاطر پیروی از آداب و رسوم و فرهنگ می‌رم و واسه خودم هم مهم نیست که داره تو اون مراسم چی می‌گذره، شاید اصلاً به خاطر دوستانم می‌رم تو اون مراسم، ولی من مسجد و حسینیه و اینا نمی‌رم، ولی می‌بینم کنار خیابون دارن شربت می‌دن، دوستانم هم ایستادن، می‌رم شربت هم می‌خورم.

- ارزیابی کلی شما از اجرای مراسم دینی چی هست؟

به نظر بنده، مراسم دینی اصلاً نباید برگزار بشن. چه فایده‌ای برای مردم دارن. شما اگه خوب دینت رو تعلیم داده باشی، اگه مردم به این نتیجه برسن که این دین، دین خوبی هست، جوونا خودشون جذب می‌شن، نمی‌خواد با آب و رنگ دادن و شکل دادن به مراسم شادی یا با غمگین جلوه دادن مراسم عاشورا و تاسوعا، اشک مردم رو در بیارین و مردم رو دوروبر خودتون جمع کنین. اگه واقعاً دینت درست باشه و تعالیمت درست باشه و واقعاً من بفهمم که این مسأله برام مفیده، خودم حتماً جذب اون می‌شم و نیازی نیست که عوام فریبی کنیم. اگه خوب بودنش رو به من جوون ثابت کنن، من خودم جذب می‌شم.

- والدیتان تا چه اندازه در شکل‌گیری اعتقادات شما دخیل بوده‌اند؟

والدین بنده هیچ کاری با دین من ندارند. خونه ما به خونه آزاده، مادرم نماز می‌خونه، پدرم نمی‌خونه و سه تا برادریم که هیچ کدوم هیچ اعتقادی به هیچ دین و مذهبی نداریم. حتی اگه مادرم نگه الان محرمه، ما شاید نفهمیم یا از شور و حال خیابون شاید بفهمیم محرمه یا ماه رمضان، وگرنه اصلاً این طوری نیست که ما ماه‌های عربی رو دنبال کنیم و بدونیم به چه ماه عربی رسیدیم.

- چه زمانی دین باعث عقب‌ماندگی یا پیشرفت یک کشور می‌شود؟

دین حتماً باعث عقب‌ماندگی یک کشور می‌شه، مخصوصاً دین اسلام و این به چیز ثابتیه. خیلی چیزای دین باعث می‌شه که جلوی خیلی از تحقیقات گرفته بشه، یعنی به سری تحقیقات رو متناقض می‌دونه با تعلیمات دین. شما به کشور عربستان نگاه کن، من فکر نکنم اصلاً این کشور دانشمندی توش وجود داشته باشه به کشور خشک و مذهبی. دین با اون قوانینش، باعث می‌شه که جلوی به سری از تحقیقات گرفته بشه.

- آیا تعصب نژادی در مورد فرهنگ عربی دین، باعث دوری جوانان از دین شده؟

تعصب نژادی هم تو همه دین‌ها وجود داره، حالا تو دین اسلام می‌گن وجود نداره، ولی هست، مثلاً مسلمانای کشور ما با مسلمانای کشورهای دیگه مشکل دارن. کلاً دین یه چیزیه که باید همه آدم‌ها رو یک پارچه و جمع کنه، ولی ما می‌بینیم که این طوری نشده.

از طرفی ما واقعاً با عرب‌ها مشکل داریم، اینم فکر می‌کنم از چندین سال پیش که عرب‌ها خیلی به ایران حمله می‌کردند و خیلی از ایرانی‌ها رو کشتن و این تعصب از اونجا شکل گرفته و واقعاً هم باید وجود داشته باشه، با این حال با این همه تعصب که ما به فرهنگ عربی داریم، پدران خودمون رو ول کردیم و چسبیدیم به پدران اونا، یعنی همون پیامبران و معصومان و...

- آیا تغییر و تحول آموزه‌های دینی می‌تونه تا حدی نظر شما رو تأمین کنه؟

مسلماً آموزه‌های دینی باید تغییر کنند. ولی یه قانونی هست تو دین که می‌گه اگر چندین سال پیش پیامبر یه چیزی رو گفته بود، اون تا الآن و بعدها اعتبار داره. این مسأله به نظر من خیلی مسخره هست و داره تعصبی عمل می‌شه و همین طوری جلوی پیشرفت ما رو هم دین گرفته.

- به نظر برخی، امور دینی روز به روز در جامعه کم‌رنگ‌تر می‌شود، به نظر شما علت این مسأله چی هست؟

به نظر من دلیل این که روز به روز دین اسلام داره کم‌رنگ‌تر می‌شه، این هست که فکر مردم داره بازتر می‌شه. مردم هم با هم دیگه ارتباط پیدا کردن، یعنی ما قبلاً در نهایت بحث و گفت‌وگو با اعضای خانواده و فامیل و ۴ تا دوست و آشنا بود، ولی الآن اینترنت و دنیای مجازی باعث شده که ما با کشورهای دیگه، فرهنگ‌های دیگه و آداب و رسوم‌های دیگه ارتباط برقرار کنیم و با اون‌ها آشنا بشیم و فکرمون باز شده و داریم می‌فهمیم که تو دنیا چه خبره!

- آیا شما به ماهیت مسایل مانند بهشت و جهنم اندیشیده‌اید؟

نه. به نظر من بهشت و جهنم یه دورخ بزرگه، اصلاً یه چیز غیرقابل باوره، یه سری وعده هست که اگه بخوام توضیح بدم، برمی‌گرده به زمان پیامبر و این وعده‌ها به خاطر همون جنگ‌هاش بوده که قبلاً توضیح دادم.

- نظرت راجع به این که بعضی از سران کشور از روحانیون هستند، چی هست؟

مسئولان کشور اگه از هر قشری از هر جامعه‌ای باشن، کشور و مردم رو به همون سمت سوق می‌دن، حالا اگه این افراد روحانی هم باشن، کشور رو به سمت دین سوق می‌دن دیگه و تصمیماتشون هم همه دینی هست. به نظر من قوانین جامعه و سران کشور رو باید از دین جدا کرد. دین یک مقوله شخصیه.

پس هیچ ربطی به جامعه نداره و یه امر فردی هست. باز می‌گم دین به خصوص از قانون اساسی باید کاملاً جدا بشه.

- به نظر شما دین اسلام تحریف شده؟

بله دین اسلام کاملاً توش دست برده شده و اون رو اون جور می‌کنن که خودشون خواستن، نوشتن و به مردم گفتن، فقط و فقط واسه استفاده از مردم.

- به نظر شما اگر از کودکی چهره بهتری از خدا ترسیم می‌کردند در اعتقادات امروز جامعه مؤثرتر بود؟

همیشه چهره‌ای که از خدا برای ما ترسیم کردند، یه غولی بوده که باهاش ما رو ترسوندن، گفتن آگه پات رو کج بذاری، خدا تو رو می‌سوزنه و آگه از مهربونیش گفته شده، فقط می‌بخشه، یعنی تو اشتباه کن یه رحمی بهت می‌کنه، ولی در عین حال مجازات می‌کنه. نهایت مهربونی خدا رو این جوریه که ما نشون دادن، ولی آره، آگه یه چهره بهتر ترسیم می‌شد و مهربونی خدا فقط رحمش نبود و اون صمیمیت رو به ما نشون می‌دادن و می‌گفتن مسلماً همه چیز بهتر می‌شد و اعتقادات محکم‌تر بود و نباید به نظر من می‌اومدن می‌گفتن می‌سوزونه تو رو و این حرفا.

- از همکاری شما متشکرم.

۰۲۱ به سوی خداگونه شدن آدمی: آدم‌ها باید خودشون خدا بشن. مصاحبه با مریم، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی

- مریم خانم، چه اعتقادات دینی داری؟

من اعتقادی به دین ندارم.

- لطفاً از بچگی خودت بگو، اون زمان اعتقادات دینی شما چطور بود؟

من در دوران کودکی، خانواده خیلی مذهبی نداشتم، پدر و مادرم نماز می‌خواندن، ولی این طور نبود که به من بگن، حتماً باید نماز بخونی و روزه بگیری. البته بعضی وقت‌ها مادرم می‌گفت، ولی پدرم اصلاً. تو خانه ما دموکراسی کامل حکمفرما هست و هر کسی، هر جوری که دوست داره، رفتار می‌کنه. اما تو مدرسه به ما می‌گفتن نماز بخونید. البته یه بچه نمی‌دونه که چرا باید نماز خواند؟ اما من از معلمون شنیده بودم یه خدایی هست که باید براش نماز خونند و روزه گرفت. این چیزها را شنیده بودم و با افکار بچه‌گانه خودم فکر می‌کردم، باید این کارها رو انجام داد. در اون ایام من وقتی نمازم رو نمی‌خوندم، احساس گناه می‌کردم.

- وقتی بزرگ‌تر شدی در دیدت چه تغییراتی ایجاد شد؟

من وقتی بزرگ‌تر شدم، دیدم که دین فقط نماز و روزه نیست و خیلی از اعتقادات دیگه هم وجود داره که من در صورت دین دار بودن باید باورشون داشته باشم. بنابراین من مدتی با خودم فکر و مطالعه کردم، بعد هم با یه سری از آدم‌ها هم صحبت کردم و سرانجام به این نتیجه رسیدم که این قرآن و نماز و روزه... اون چیزهایی که من می‌خوام، رو بهم نمی‌دن. مخصوصاً خود قرآن که به نظر من واقعاً به زندگی آدمای ربطی نداره و توش یه چیزایی هست که نمی‌دونم، اصلاً برای چی گفته شده. من وقتی قرآن می‌خوندم، هیچ حسی به جز ترس و وحشت و استرس بهم دست نمی‌داد. من توی قرآن جز عذاب و آتش و شکنجه، چیز دیگه‌ای ندیدم.

به هرصورت من سه، چهار سال هست که هیچ اعتقادی ندارم، یعنی دیگه هیچ امر مقدسی برای من وجود نداره و هیچ چیزی برای من پاک و مقدس نیست.

- در حال حاضر تحلیلت نسبت به دین چی هست؟

من احساس می‌کنم، قرآن برای یه سری آدمای خاص گفته شده و عام و فراگیر نیست و ما نباید اون رو سرمشق زندگیمون قرار بدیم.

در حال حاضر، من می‌دونم امر مقدسی برای من وجود نداره، اما اصلاً نمی‌دونم، واقعاً به چی اعتقاد دارم، و واقعاً چی برای من قابل قبوله و هیچ ایرادی در اون نیست.

البته گفتم که قبول ندارم، خدایی بوده که به محمد (ص) وحی می‌کرده. قبول هم ندارم که محمد (ص) ۴۰ سالگی با این که سواد نداشته اون آیات رو می‌خونده. به نظر من نه محمد (ص) و نه علی (ع) وجود واقعی نداشتند یا اگه وجود داشتند، این آدم‌ها یا به قول شما ائمه و پیامبران، آدم‌های خاصی نبودند. شاید آدم‌های باهوش و با اطلاعات و قابل احترامی در زمان خودشون بودن. ولی من می‌گم که این آدم‌ها، مثل بقیه‌ی آدم‌ها بودن، معصوم نبودن، مقدس نبودن. شما در اطرافیاتون هم آدم‌هایی رو می‌بینید که نسبت به بقیه آدم‌ها، آدم‌های با ارزش و قابل احترامی هستند و به نظر من اون افراد این‌گونه بودند. دین یه چیزیه که به آدم‌ها تلقین شده، من به این اعتقاد دارم که خدا خود آدم‌ها هستن یا بهتر بگم باید بشن.

من به بهشت و جهنم هم اعتقاد ندارم. من گاهی به چیزی مانند تناسخ فکر می‌کنم. یعنی آدم وقتی که می‌میره، جسمش از بین می‌ره، ولی شاید روحش با یه کالبد دیگه به این دنیا برمی‌گرده و دوباره زندگی می‌کنه. یه سری ویژگی‌ها و خصوصیاتیه که تو زندگی داره، دوباره به خودش برمی‌گرده و دوباره زندگی می‌کنه و دوباره این مسأله تکرار می‌شه. به نظر من آدم خودش، جهنم و بهشت رو برای خودش می‌سازه، وقتی آدم وجدانش آروم باشه، نیاز نداره حسرت بهشت رو بخوره و آرزوی جایی رو بکنه که توش وعده حوری و پری رو دادن.

- نظرت درباره حجاب چی هست؟

حجاب هم به نظرم یه مسأله کاملاً شخصیه. به هیچ کسی ربطی نداره که حجاب داری یا نداری. ولی کلاً آدم‌هایی هستن که خیلی در بی‌حجابی افراط می‌کنند و همین باعث می‌شه که توجه آدم‌های زیادی رو به خودشون جلب کنن و ممکنه از این رهگذر بهشون آزار و اذیتی هم برسه. بنابراین باید به اون آدم گفت که حجابت رو رعایت کن. آدم‌ها خودشون انتخاب می‌کنند، حجابشون رو رعایت کنن یا نه. خودشون هر جور می‌خوان عمل می‌کنن، نمی‌شه با زور و اجبار افراد را باحجاب یا بی‌حجاب کرد. پس حجاب یه مسأله شخصیه و بستگی داره به خود آدم و جامعه‌ای که داره توش زندگی می‌کنه.

- نظرت درباره پیامبران و ائمه چی هست؟

من اون‌ها رو آدم‌های عادی می‌بینم.

من قبول دارم که آدم‌ها به هم احترام بذارن و همدیگه رو دوست داشته باشن، اما محمد یه سری امتیازاتی رو برای خودش قایل شده. مثلاً محمد مقدسه یا هر کسی به محمد بی‌احترامی کنه، به جهنم

می‌ره. وقتی این چیزها با اسم محمد اومده، من یه تبعیضی رو احساس می‌کنم. راجع به زنان حضرت محمد هم وقتی اونا با حضرت محمد ازدواج می‌کنند، بعد از محمد به مردای دیگه حروم می‌شن. چرا باید همچین چیزی باشه؟ مگه گناهه که زن محمد شده؟ یا محمد مگه فرد خاصی بوده که زنش هم باید خاص باشه؟ عایشه اون طور به حضرت محمد خیانت کرد، البته من نمی‌گم عایشه آدم بدی بوده. ولی خوب منظورم اینه که نمی‌شه گفت زنای محمد هم خاص بودن.

با اون چیزهایی که گفتم، بنابراین محمد و سایر ائمه به نظر من یه آدم‌های عادی بیشتر نبودند.

- نظرت راجع به روحانیون چی هست؟

من اصلاً اونا رو قبولشون ندارم. اونا حتی یه آدم معمولی هم نیستند و از اون هم پایین‌تر هستند. یه عده آدمی که می‌رن حوزه و یه درس چرت و پرتی می‌خونن که فقط و فقط حرف بزنین. با اعتماد به نفس هی حرف بزنین و از خودشون و عقایدشون تعریف بکنن.

اکثر اونا دارن زندگی مردم رو نابود می‌کنن و با افکار و عقاید خودشون امید و انگیزه را دارن از مردم می‌گیرن.

- نظرت راجع به مراجع تقلید چی هست؟

آدم دوست داره وقتی به مشکلی برمی‌خوره، از یه متخصص کمک بگیره. اما این متخصص باید مورد اعتماد باشه. خیلی از چیزهایی که تو اسلام هست، از اصل و ریشه چیز درستی نیست.

حالا مردم می‌رن با فلان روحانی و آخوند راجع به اون مسأله صحبت می‌کنند، در واقع اینجا اصل موضوع چیزی نیست که اصلاً بخوای بهش اهمیت بدی.

آمریکا داره با اقتصادش کل دنیا رو می‌گیره. اون وقت این آخوندا کارشون اینه که برن تو حوزه و اندازه طول آفتابه رو سانت بگیرن و بگن قوس لگن مستراح چقدر باید باشه؟ یا هی به این گیر می‌دن که موهات رو بکن تو. مانتوت رو بیار پایین. جوراب بپوش.

فلان دانشمند کشف می‌کنه که بهتره پنیر رو با گردو بخوری، بعد اونا می‌گن، پیامبر ما هزار سال پیش این رو گفته بود. خوب تو خودت چی کار کردی؟ خودت الآن چی داری؟ خودتون به چه درد این مردم می‌خورید؟

- به نظرت اگر آدم دلش پاک باشه، این مسأله به عنوان فلسفه زندگی اون کافیه؟

آره، آدم باید دلش پاک باشه، ولی آدم عقلم باید داشته باشه. مثلاً خیلی از آدم‌ها نیت خوبی دارن، ولی ناآگاهانه عمل می‌کنن. آدم باید دلش پاک باشه و به وجدانش رجوع کنه. آدم تا وقتی که آلوده نشده، درست و غلط رو تشخیص می‌ده و حس می‌کنه که فلان کار آرومش می‌کنه. آدم باید وقتی راه

درست و غلط رو بهش نشون می‌دن، بتونه راه درست رو انتخاب کنه و مسیر تکاملی خودش رو طی کنه.

- تحلیل نهایی شما در مورد دین چی هست؟

من اصلاً دین رو قبول ندارم. نیازی نیست که آدم حتماً دین داشته باشه. آدم باید وجدان انسانی داشته باشه. آدم باید کاری رو انجام بده که دلش رو آروم می‌کنه. به نظر من آدم‌ها با دینشون دارن خودشون رو محدود می‌کنن. من اطلاعاتی راجع به ادیان دیگه ندارم، ولی من کلاً دین رو قبول ندارم.

- من نظر نهایی شما راجع به خدا رو نفهمیدم، نظرت در این باره دقیقاً چی هست؟

من فکر می‌کنم، خدا در درون منه، یعنی جای دیگه‌ای نمی‌شه حسش کرد، فقط اون رو باید توی درون یافت. به همه آدم‌ها باید احترام گذاشت، باید دوستشون داشت، چون همه آدم‌ها سمبلی از خدا هستند. خدا یه چیزی غیر از ما نیست. بستگی به خود آدم داره که چطور اون خدای درون خودش رو نشان بده. اصلاً آدم‌ها باید خودشون خدا بشن و در مسیر خدا شدن حرکت کنند.

۰۲۲ به سوی خداگونه شدن آدمی: شیطان پرستی مصاحبه با امیر، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی

- امیر آقا یه معرفی اجمالی از خودت می‌دی؟

بله. من امیرم، ۲۲ سالم هم هست.

- اسم تویی که زدی، چیه؟

تیم تپ و موهام مدل دیزله که الان مد روزه.

- گردنبندها و انگشترهایی که به خودت آویزون کردی و در دست هست. چیه؟

اینا بیشتر نماده!

- نماد چی؟

شیطان!

- نظرت درباره‌ی دین اسلام چیه؟

نظر خاصی نسبت به این دین ندارم.

- اصلاً دین اسلام رو قبول داری؟

نه!

- خانواده‌ات چی، دین اسلام را قبول دارند؟

نه، فکر نکنم، وقتی وظایف دینی شون رو انجام نمی‌دن، یعنی اعتقاد ندارند.

- منظورت از وظایف دینی چیه؟

نماز نمی‌خونن، روزه نمی‌گیرن. از این جور چیزها دیگه.

- خودت این وظایف رو رعایت می‌کنی؟

نه، برای چی وقتی کسی از خانواده‌ام براش مهم نیست، چرا برای من مهم باشه.

- تا حالا شده درباره‌ی دین اسلام تحقیق کنی؟

نه.

- دوست نداری درباره‌اش تحقیق کنی و بدونی؟

نه، علاقه‌ای ندارم.

- چرا می‌گی چون خانواده‌ات احکام دین رو رعایت نمی‌کنن، تو هم نباید اون رو رعایت کنی؟

وقتی براشون مهم نیست، من چه دینی داشته باشم، برای منم مهم نیست دینم چی باشه.

- دین‌دیگه‌ای رو قبول داری؟

آره!

- چه دینی رو قبول داری؟

شیطان پرستی! البته تازه دارم یه چیزایی ازش می‌شنوم.

- چه چیزهایی ازش شنیدی که باعث شده به این طرز تفکر علاقه‌مند بشی؟

این که هر کس خدای خودش و هر چی خودش بگه، درسته.

- خودت این حرف رو قبول داری که خودت خدا هستی؟

یه جورایی قبول دارم، چون خودم می‌تونم هر کاری رو که می‌خوام انجام بدم، هر کاری که فکرش رو می‌کنم، انجام می‌دم، بدون این که کسی دخالت کنه.

- تا حالا فکر کردی که کسی تو رو به وجود آورده؟

فکر کردم، اما اگه اون می‌خواست قدرت خودش رو به ما نشون بده، نمی‌گذاشت که ما هر کاری کنیم، پس کسی ما رو به وجود نیاورده و ما خدای خودمون هستیم.

- منظورت از این که هر کاری می‌کنی، چیه؟

اگر واقعاً کسی بود که من رو به وجود آورده بود، نمی‌گذاشت من به این راه‌ها برم و هیچ وقت نمی‌گذاشت من به وجودش شک کنم. کمکم می‌کرد و هوام رو داشت.

- راه‌های زیادی هست که درباره‌ی خداوند تحقیق کنی و بفهمی چرا این کار رو نمی‌کنه؟

مثلاً چه راه‌هایی هست، منظورت این ملاحای دروغی هست که حتی به حرف‌های خودشون هم عمل نمی‌کنند و فقط مردم رو گول می‌زنند یا اینترنت و شبکه‌های اجتماعی که اون‌ها هم زیر دست همین

ملاحای دروغ‌گو و دورو هستش که معلوم نیست حرف حسابشون چیه؟

- این رو قبول نداری که هم آدم خوب هست و هم آدم بد؟

نه در مورد این ملاحا این مورد صدق نمی‌کنه، اونا فقط به فکر خودشون هستند.

- چرا از قرآن و کتاب‌ها و گفته‌های امامان استفاده نمی‌کنی؟

آخه من اونا رو قبول ندارم. امامان هم مثل ما انسان هستند، چه طور می‌تونن از ما برتر باشند. اونا هم

مثل ما بودن، از کجا معلوم راست می‌گفتن. من این رو قبول ندارم، این‌ها همه حرفه، ما که ندیدیم و

فقط شنیدیم. قرآنم که معلوم نیست کی نوشته، شاید اصلاً دروغ باشه و از طرف خداوند نازل نشده

باشه، الآن این قدر علم پیشرفت کرده که نمی‌شه به هیچ کسی اعتماد کرد.

- کتاب قرآن ۱۴ قرن پیش از طرف خداوند بر پیامبر (ص) نازل شده، چطور می‌گی علم پیشرفت کرده، اون موقع که علم خیلی گسترده و عمیق نبوده؟
- این همه حرفه، از کجا معلومه، به نظر من اینا هیچ حقیقتی ندارن، من مطمئنم که دروغه همش.
- با این اوصاف، احتمالاً نظرت درباره روحانیون جامعه منفی هست؟
- آره، من هیچ اعتمادی به اون‌ها ندارم.
- شیطان پرستی هم رهبر داره؟
- نه به اون صورت، اما یه شخص هست که شیطان پرستی رو ایجاد کرده است که اسمش آنتوان لایوی هستش و دو تا دخترش هم با اون کار می‌کنن.
- چیزی در باره این فرد می‌دونی؟
- آره، اهل آمریکاست و اول خواننده‌ی کاباره‌ها بوده و بعد یک نهضت جادوگری به وجود آورد، اما باز هم دقیق نمی‌دوم که حرفاش راسته یا دروغه، آخه دخترش توی خیلی از سایت‌ها، حرف‌های پدرش رو نقد کرده و گفته که حرف‌های پدرش دروغه.
- به نظرت می‌شه به این آدم دروغ‌گو اعتماد کرد؟
- نه، اما باز نمی‌شه گفت که حرفاش دروغ هست، شاید دخترش دروغ‌گو باشه.
- وقتی خانواده‌ای به این دروغ‌گویی داره، چطوری می‌تونی طرز فکرش رو قبول کنی؟
- نمی‌دونم، شاید به خاطر جذاییت‌هاش هست.
- جذاییت؟ چه جذاییتی داره؟
- این که تمام تنش رو خال کوبی کرده است. شیطان پرست‌ها، گوش‌هاشون رو مثل شیطان عمل می‌کنند و زبونشون رو از وسط نصف می‌کنن و زبونشون مثل نیش مار می‌شه. خیلی جالبه با همه‌ی مردم فرق دارن.
- تو هم خال کوبی کردی؟
- آره، یکی از نمادهای شیطان پرستی رو روی بازوم خال کوبی کردم.
- این گردن‌بندهایی که انداختی، دقیقاً نماد چی هستن؟
- این صلیب برعکسه، به این معنی که دین مسیحیت وجود نداره و اصل و اساسی در اون نیست و این یکی به معنی اینه که مسیحیت از بین می‌روه و نابود می‌شه. اینا نقد دین مسیحیت هستن.
- معنی آرم نازی‌ها که روی لباس آوردی، چیه؟
- یعنی خودمون خدا هستیم.

- اعتقادی به جهنم و بهشت نداری؟
- نه، به نظر من دنیا دیگه‌ای وجود نداره و فقط این هست که اگر ما بمیریم نابود می‌شیم و دیگه زندگی‌ای نداریم و بهشت و جهنمی در کار نیست.
- کسی از خانواده‌ات می‌دونه که تو شیطان پرستی؟
- آره، یکی از خواهرهام می‌دونه، حتی اونم دوست داره شیطان پرست بشه. بهم می‌گه اگه یک زمان توی جشن‌هایی رفتی که واسه شیطان پرست‌هاست، منم ببر.
- تو تا حالا توی مراسمی که شیطان پرست‌ها برگزار می‌کنند، رفتی؟
- نه، من تا حالا نرفتم. اما باید خوب باشه.
- به نظرت برخورد خانواده‌ات در مورد این که تو شیطان پرست شدی چیه؟
- اصلاً واسشون مهم نیست، اصلاً نمی‌پرسن وقتی خودشون اعتماد ندارند و فقط اسمش اینه که مسلمان هستند و اسلام رو قبول دارند، دیگه به این کارها، کاری ندارند.
- چه کسی تو رو با این طرز فکر آشنا کرد؟
- یکی از دوستانم که خیلی هم در قید و بند این جور چیزهاست، اما اونم در حد من می‌دونه.
- تا حالا شده به این فکر کنی که شاید دوستت این حرفا رو از خودش درآورده و دروغ می‌گه؟
- نه اصلاً، خب اگر هم دروغ بگه، مگه چی می‌شه، سرگرم می‌شیم دیگه.
- چطور توی جامعه مثل شیطان پرست‌ها حضور پیدا می‌کنی؟
- در حد این که روی تن و بدنمون رو خال‌کوبی کنیم و این گردبندها و زنجیرها رو بندازیم و وقتی هم عکس می‌گیریم، با دستمون علامت L را در میاریم.
- نظرت دوست‌های تو درباره این که شیطان پرست شدی، چیه؟
- خیلی‌هاشون وقتی فهمیدن من شیطان پرست شدم، اونا هم مثل من شیطان پرست شدن.
- برای چی این کار رو کردند؟
- چون حسودن، فکر می‌کنن هر کاری من بکنم، اونا هم باید انجام بدن.
- اگر یک زمان فرزندت دین تو رو قبول نکنه، چی کار می‌کنی؟
- والا من خودم معلوم نیست چه دینی دارم و به کی اعتقاد دارم، خودم پا در هوام، بعد پیام به بچه‌ام بگم که چی کار کنه و چه دینی رو انتخاب کنه، اما اگر بخواد دین منو قبول نکنه، برام مهم نیست.
- یعنی دین نباید موروثی باشه؟
- نه، برای چی، هر کس نظر خودش رو داره.

تأملی دوباره

مصاحبه‌های سعید ۲۵ ساله، مریم ۲۲ ساله و امیر ۲۲ ساله، ذیل عنوان کلی به سوی خداگونه شدن آدمی ارایه شده‌اند.

بررسی اظهارات سه دانشجوی اخیر دلالت بر آن دارد که هر سه دانشجو، دارای خانواده‌هایی با اعتقادات دینی متزلزل بوده‌اند. سعید بیان می‌دارد، مادر او نماز می‌خواند، اما پدرش خیر و او و سه برادرش همه نسبت به دین بی‌اعتقاد هستند. مریم و امیر هم اظهار می‌دارند، در دوران کودکی آنان فضای مذهبی جدی در زندگی آن‌ها وجود نداشته است و آن‌ها در خانواده، شاهد انجام اعمال دینی از سوی اولیایشان نبوده‌اند.

آموزش دین به شکلی ارباب‌آمیز و تحمیلی، از جدی‌ترین نقدهای سعید، مریم و امیر می‌باشند، متأسفانه برخی از روحانیون و مدعیان دین که راه و روش درست تربیت را نمی‌شناخته‌اند، تصور کرده‌اند با ترساندن افراد، می‌توان آنان را از ارتکاب به گناه بازداشت (و البته ممکن است این افراد چنان تربیت ناشناس و ضعیف بوده‌اند که در مخیله آن‌ها نمی‌گنجیده است که با تشویق و ترغیب نیز می‌توان انسان‌ها را به سمت دین و دین‌داری دلالت کرد).

نقد سعید در انتخاب تحمیلی دین نیز از دیگر ایرادهای وارد به تربیت دینی مرسوم در جامعه است، زیرا خود اسلام مُصر است که افراد در مورد اصول دین، شخصاً دست به تأمل، تفکر و تفحص زده، به آن اعتقاد یابند، بالطبع در شرایط اخیر، افراد از انتخاب آگاهانه خود در برابر افکار معارض به خوبی دفاع خواهند کرد، اما در صورتی که افراد بدون تحقیق و تفحص و صرفاً بر مبنای القای اطرافیان دست به پذیرش اصولی زده باشند، در مواجهه با افکار و ایده‌های معارض، ممکن است به سادگی دست به کنار نهادن یا تغییر دادن القائات تحمیل شده به خودشان بربینند.

مضاف بر نقد تربیت دینی موجود در جامعه، برخی از تجربیات ناگوار و ملاحظه‌نمودهای ناموفق دین در کلان‌جامعه، اسباب تردید دانشجویان مصاحبه شده اخیر را فراهم آورده بود. به عنوان مثال، سعید در گزارش یکی از تجربیات تلخ اجتماعی خویش بیان می‌دارد، به صرف این که او در دوران سربازی خودش نماز نمی‌خوانده است و یا به نماز جمعه نمی‌رفته است، اضافه خدمت خورده است که این مسأله چیزی جز تنفر و دور شدن فرد از دین در بر ندارد.

نقد دیگر سعید، دال بر تلاش سلطه‌یابی جمع‌اندکی بر مردم جامعه با بهانه دین و مهار کردن افراد با مواردی مانند اندیشه بهشت و جهنم و یا نقد مریم دال بر این که روحانیون زندگی مردم را بر باد داده‌اند،

حکایت از دیدی کلان‌نگر در مورد حاکمان دینی جامعه دارد که از سوی برخی از افراد پذیرفته شده است.

سعید در مصاحبه‌اش خاطر نشان می‌سازد، دین نباید به هیچ وجه با قانون اساسی مخلوط شود، بلکه دین باید به شکل امری خصوصی در زندگی افراد وجود داشته باشد، زیرا در غیر این صورت، ممکن است زورگویان جامعه از دین به صورت ابزاری در جهت تحقق منویات خودشان سود ببرند.

گذشته از نقدهای اخیر، برخی از نقدها و اظهارات دانشجویان مصاحبه شده اخیر، دلالت بر آن دارد که این دانشجویان نه تنها در فلسفه زندگی دچار ابهام و سردرگمی هستند، بلکه از منطق ضعیفی نیز برخوردارند و گاه چنان در پی ارضای لذات خویش هستند که ممکن است حقیقت را فدای آن سازند. به عنوان مثال، مریم در مصاحبه خودش به صراحت بیان می‌دارد، «من اصلاً نمی‌دونم واقعاً به چی اعتقاد دارم و واقعاً چی برای من قابل قبول هست». وی در ادامه بیان می‌دارد، سردرگمی اخیر، گاهی وی را به سمت پذیرش ایده پناه بردن به تناسخ سوق می‌دهد.

امیر ۲۲ ساله نیز در قسمتی از مصاحبه خودش با سفسطه بیان می‌دارد، اگر خدایی بود، باید قدرت خودش را نشان می‌داد و همین طور نباید بگذارد که ما راه خطا را انتخاب کنیم (که بالطبع هر دو بیان پیش گفته، نادرست هستند و از خدایی که جامع و در بردارنده همه صفات خوب است، دادن اختیار به بنده‌اش، انتظار می‌رود)، امیر به دنبال ابهامی که در دین دارد، به صرف شنیدن برخی از گفته‌ها در مورد شیطان پرستان، به سمت و سوی آنان سوق یافته است و محرک خواهرش نیز در این جهت شده است. مضاف بر این، امیر خاطر نشان می‌سازد، دختران مبدع شیطان پرستی حرف‌های پدرشان را نقد کرده، آن‌ها را دروغ نامیده‌اند، اما با این همه وی در پاسخ به مصاحبه‌گر که بیان می‌دارد اگر شیطان پرستی دروغ بود، چه می‌شود، او پاسخ می‌دهد که به هر صورت این مسأله به سرگرمی او خواهد انجامید. مریم نیز با وجود آن که اذعان می‌دارد، اطلاعاتی در مورد ادیان دیگر ندارد، با این همه با منطق ضعیف خودش دست به رد همه ادیان می‌زند.

سعید ۲۵ ساله هم با طرح مشکل تاریخی ایران و اعراب، نتیجه می‌گیرد که به همین دلیل ایرانیان باید دنبال دین زرتشت باشند که در فرهنگ خودشان وجود داشته است.

مجموعه نقدهای مستدل و نقدهای غیرمستدل، سفسطه‌آمیز و ضعیف سعید، مریم و امیر به آنجا می‌انجامد که آنان ویژگی‌های آفریننده را با منطق ضعیف خودشان به خود افراد ارجاع داده، خدا شدن آنان را در دستور کار خویش قرار می‌دهند. دانشجویان اخیر در همین رابطه به بیان اظهارات زیر دست زده‌اند:

«من خدام، شما خدایی، خدا توی فکر و ذهن ما است» (سعید).

«آدم باید در مسیر خدا شدن، حرکت کنه» (مریم).

«هر کس خدای خودشه و هر چی بگه درسته» (امیر).

خدا شدن آدمی، انعکاسی از بیانات افراد مارکسیستی مانند اریک فروم است که با نفی اندیشه دینی و خدا، به دلیل ناتوانی در پاک کردن مفهوم خدا از ذهن بشر، از ضرورت خدا شدن آدمی یاد کرده، جامعه ایده‌آل را جامعه‌ای معرفی می‌کند که انسان‌ها با تحقق ظرفیت‌های خویش، خداگونه (!) خواهند شد.

۰۲۳ واکنش به برخوردهای بد مدعیان دین‌داری: اصرار مدیر مدرسه در جداسازی دانش‌آموزان دیگر از من مصاحبه با نسیم، ۲۳ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه دین شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی تا الآن بده.

من در خانواده‌ای متولد شدم که پدر و مادرم به لحاظ مذهبی دارای اعتقادات کاملاً متفاوت و حتی متضاد با یکدیگر بودند. پدرم فردی بسیار مذهبی هست که همه اعمال مذهبی واجب و غیر واجب، مانند پوشیدن لباس مشکی و نذر دادن در ماه محرم تا انجام دادن انواع غسل‌ها را اجرا می‌کند. البته پدرم تنها از روی ترس از خدا و روز قیامت این کارها را می‌کند و اطلاعات زیادی در رابطه با علت انجام دادن اعمال مذهبی و به طور کلی علت لزوم دین‌دار شدن ندارد. از سوی دیگر مادرم در خانواده‌ای رشد یافته است که هیچ‌گونه اعتقادی به مسایل مذهبی در آن وجود نداشته است.

خود من هم با توجه به این که هیچ اجبار یا تشویقی نسبت به گرایش داشتن به مسایل مذهبی در زندگی وجود نداشت، هیچ وقت به انجام اعمال مذهبی نمی‌پرداختم. اما در دوران ابتدایی چون خواندن نماز در مدرسه اجباری بود و من هم تمایلی به خواندن نماز نداشتم، معلم پرورشی من را با اجبار و تهدید به این که از نمره انضباطم کم خواهد کرد، به نمازخانه می‌برد.

در سال سوم ابتدایی جشن تکلیف بسیار ساده و مختصری برای ما ترتیب دادند که البته هیچ‌گونه تأثیر و هیجان مثبتی برای من نداشت. من فکر می‌کنم، اگر این مراسم با شکوه‌تر بود، تأثیر بیشتری بر روی من می‌گذاشت و می‌توانست من را به دین‌دار شدن، متمایل کند.

در دوره راهنمایی از طریق دبیر پرورشی و ناظم مدرسه، در بین بچه‌ها و معلمان پخش شده بود که خانواده مادر من، کمونیست و بی‌دین هستند، بنابراین من هم فرد خطرناک و بدی هستم. به طوری که ناظم مدرسه خیلی از بچه‌هایی را که با من دوست بودند، به همین دلیل از من جا کرد، در حالی که من در آن دوران هیچ اطلاعی از کمونیست بودن یا نبودن خانواده مادرم و این که اصلاً کمونیست به چه کسانی گفته می‌شود، نداشتم. در آن دوران از این که هیچ دوستی نداشتم، احساس بسیار بدی پیدا کرده بودم، به طوری که از دین و افراد دین‌دار که باعث شده بودند، دوستانم از من جدا بشوند، بیزار بودم. از آن جا که من در شهر کوچکی زندگی می‌کنم و اطلاعات به سرعت در آنجا جابه‌جا می‌شود، وقتی وارد دوره دبیرستان شدم، چون همه هم کلاسی‌های دوره راهنمایی هم با من وارد دبیرستان شدند،

همان تنهایی و احساس طرد شدگی را که در دوران راهنمایی داشتم، برایم ادامه یافت. با این که پس از مدتی توانستم با یکی از بچه‌ها ارتباط برقرار کنم و دوست بشوم، مدیر مدرسه با مادر دوستم تماس گرفته بود و گفته بود که دخترت را از این فرد جدا کن، چرا که او خانواده خوش‌نامی ندارد و ممکن است برای دخترت مشکل‌ساز شود. این در حالی بود که خانواده پدر من افرادی شدیداً مذهبی و معتقد بودند و خانواده خود من هم سابقه کار خلاف یا بد و دور از اخلاقی را نداشت.

- با ورود شما به دانشگاه، دین‌داری شما با تحول خاصی مواجه شد؟

در بدو ورود من به دانشگاه، از آنجا که من احساس تنفر زیادی نسبت به دین و افراد دین‌دار پیدا کرده بودم، تنها به دنبال افرادی برای دوستی بودم که مثل خودم باشند. کسانی که اعتقادات دینی نداشتند و در قید و بند حجاب سفت و سخت هم نبودند. من به تدریج هر چه که دوستان بیشتری با این ویژگی‌ها پیدا می‌کردم، اطمینانم برای این که نیازی به دین‌دار بودن ندارم، بیشتر می‌شد.

- در این زمینه تلاش نکردید با مطالعه، برخورد عاطفی خودتان را با شناخت توأم کنید؟

چرا. من تصمیم گرفتم که به تحقیق بیشتری در مورد دین و مسایل اعتقادی بپردازم. برای همین یک تابستان را به طور کامل به خواندن معانی قرآن، اختصاص دادم. برای من جالب بود که بدانم قرآن چه گفته است، با این که به دلیل بدبینی نسبت به مسایل، بیشتر به دنبال ایراد گرفتن از قرآن بودم، اما بعضی نکات جالب و خوب هم در آن پیدا کردم. اما در عین حال، نکته‌ای که توجه من را به خود جلب کرد، این بود که در بسیاری از آیات، قرآن افراد را به جنگ و خونریزی دعوت کرده بود که من از این مسأله بیزار بودم. به نظر من پیامبری که خودش اسوه دین است، نباید برای تداوم حکومت خود، افراد را به جنگ و خونریزی دعوت کند.

من پس از خواندن معانی فارسی قرآن، کتابی با عنوان قرآن سروده‌ای به زبان پارسی را خواندم. در آن کتاب گفته شده بود که اعراب نمی‌توانند آیات قرآن را به این زیبایی در کنار هم بگذارند، بلکه سبک چیدمان آیات قرآن، سبک سلمان فارسی است. البته من این نظر را قبول نکردم و با خود گفتم که این نویسنده یک ایرانی متعصب است که می‌خواهد قرآن را به زبان فارسی و افراد فارسی زبان، ربط بدهد. با این حال قرآن در حال حاضر وجود دارد، حتی اگر تحریفی در آن رخ داده باشد. البته به نظر من، هر چه که تعصب بیشتری روی یک کتاب وجود داشته باشد، احتمال تحریف شده بودن آن، بیشتر است، چرا که دلیل تعصب زیاد افراد، می‌تواند ناشی از آن باشد که نکاتی به نفع آن‌ها در آن وارد شده و آن‌ها، برای حفظ منافع خودشان هم که شده است، از آن دفاع می‌کنند. از سوی دیگر می‌دانیم که قرآن به صورت آیه به آیه و تدریجی نازل شده، اما کل آن به صورت یک کتاب منسجم در آمده

است، این که چه کسی آن را منسجم کرده و آیا به دلخواه خودش در آن دست برده و تحریفی صورت گرفته یا نه، همواره برای من جای سوال است.

- نظر شما راجع به خدا چیست؟

به نظر من، خدا وجود ندارد، چرا که دلیلی برای وجود خدا نیست. امروزه می‌بینیم، برای همه اتفاقاتی که در گذشته رخ می‌داد و مردم قدیم، چون دلیلی قطعی و مستندی برای آن نداشتند، بنابراین علت آن را به یک موجود قدرتمندتر از خودشان، به نام خدا نسبت می‌دادند، در حال حاضر برای بسیاری از مسایل مجهول، دلایل علمی و موجه پیدا شده است و قطعاً با پیشرفت علم، برای اتفاقاتی هم که ما فعلاً دلیلی برایشان نداریم، علت‌های علمی یافته خواهد شد. از طرفی من پدیده‌های مختلف مثل جذر و مد، شب و روز و مسایلی از این دست را همواره می‌بینیم، اما کسی که این کارها را انجام می‌دهد، به طور مستقیم ندیده‌ام. پس چنین کسی اساساً وجود ندارد. به نظر من مسأله خلقت و آفرینش، طبق نظریه داروین قابل حل است و دیگر نیازی به وجود خدا نیست. افراد مذهبی سعی می‌کنند، وجود خدا و طرز خلقت جهان و انسان‌ها را از طریق داستان برداشتن خاک از روی زمین توسط عزرائیل و بعد دمیدن نفس خدا به آن و در نهایت خلقت انسان، توجیه کنند. در حالی که به نظر من این داستان، فقط برای عوام و مردم زمان خود پیامبر که به علم دسترسی نداشتند، جالب و قابل قبول بوده است، نه برای مردم این دوران که حتی ایران هم در آن قادر به شبیه‌سازی حیوانات هستند. در شرایطی که بشر می‌تواند بدون نیاز به وجود خدا، به کره ماه و سفرهای فضایی دیگر برود، پذیرش چنین داستان‌هایی بچه‌گانه است. حتی امروزه در علم زمین‌شناسی ثابت شده است که شرایطی قابل تصور و ممکن است که به نظر افراد کره زمین، ماه از وسط نصف شده باشد که با اثبات این مسأله، داستان شق‌القمر پیامبر، زیر سوال می‌رود. همچنین مفاهیمی مثل هفت آسمان، حوض کوثر و تعبیر دیگر از این دست برای من که با علم بار آمده‌ام، قابل قبول نیست. البته به نظر من اشکال اصلی، از افراد مذهبی است. چرا که اگر آن‌ها دلایل منطقی و قابل آزمایش در آزمایشگاه بیاورند، خود من حتماً وجود خدا را می‌پذیرم.

از سوی دیگر، چنانچه خدا وجود دارد، پس عدالتی که به او نسبت می‌دهند و می‌گویند که عدالتی جهان گستر است، کجاست. چرا در وضعیتی که سراسر جهان از بی‌عدالتی پر شده است، کاری نمی‌کند. به نظر من اعتقاد به وجود خداوند، یک گریز و راه چاره برای افرادی است که کاری از دستشان برنمی‌آید و خودشان را ضعیف و شکست خورده می‌پندارند و می‌خواهند که زندگی روزانه‌شان را با امید به چیزی که واقعاً نیست، اما او را منشأ همه قدرت‌ها می‌دانند، بگذارند.

- پس با این اوصاف، تحلیل کلی شما درباره دین در جامعه چیست؟

به نظر من، دین رسماً وسیله‌ای است که ساخته دست بشر است. وسیله‌ای که هیچ قدرت روحی و معنوی ندارد، بلکه همواره در همه دوره‌ها وجود داشته و تنها در دست یک عده خاص بوده است که البته این عده خاص هم با استفاده از دین، به بقیه مردم زورگویی کرده و می‌کنند و حرف خود را به کرسی می‌نشانند. به نظر من استفاده از دین برای مردم گذشته که در فقر اطلاعاتی قرار داشتند، خوب بوده، چرا که نکات بهداشتی اجتماعی و آموزشی را به آن‌ها یاد می‌داده است. اما وجود دین برای مردم امروز که به منابع گسترده اطلاع‌رسانی دسترسی دارند، کاملاً بیهوده است، چرا که چیزی به سواد عمومی و تخصصی افراد اضافه نمی‌کند.

- چه نقدهای دیگری نسبت به دین دارید؟

به نظر من ما نباید الگوی شمشیرزنی و خشونت را از اعراب بگیریم. در حالی که در ایران باستان، ایرانیان جزء متمدن‌ترین مردمان محسوب می‌شده‌اند. حاکمان ما در آن زمان برای زنان حقوق زیادی قابل شده بودند، اما با ورود اسلام به ایران، زنان به حاشیه رفته‌اند و حقوقشان نادیده گرفته شده است. ما می‌توانیم با حفظ تمدن خودمان، در صورت لزوم دین را هم بپذیریم، اما واقعیت این است که ایرانیان با پذیرش دین، تمدن خود را از دست داده‌اند.

- تحلیل کلی شما درباره ائمه و اولیای دین اسلام چیست؟

یک سوالی که برای من مطرح هست، اصراری هست که افراد مذهبی به خوش سیما بودن پیامبر دارند. در حالی که در این مسئله که ایرانیان از اعراب زیباترند، و پوستشان روشن‌تر است، شکی نیست. اما افراد مذهبی اصرار دارند بگویند که پیامبر فردی سفیدپوست و بسیار زیبا بوده است. در حالی که به نظر من شاید پیامبر و امامان مثلاً نورانی بوده‌اند، اما زیبا و سفیدپوست غیرممکن است، چرا که به هر حال عرب بوده‌اند.

اما گذشته از این مسئله، من فکر می‌کنم، پیامبر برای جذب پیروان بیشتر و این که خارق‌العاده بودن و برتری خود را ثابت کند، قرآن را نوشته و در بین پیروانش رواج داده است.

به نظر من، پیامبر و ائمه انسان‌های خوبی بودند که برای مبارزه با ظلم، در جامعه خودشان برخاستند و تلاش کردند تا جامعه سالم‌تری داشته باشند. همان‌طور که در همه دوران‌ها و در همه کشورها، شهرها و حتی روستاها، افرادی هستند که برای مبارزه با ظلم فریاد می‌زنند، امامان هم به پشتوانه محمد که بزرگ قبیله بود، توانستند قیام کنند و اسم خودشان را در تاریخ ثبت کنند.

اما من مصونیت آن‌ها نسبت به گناه و اشتباه را هرگز نمی‌پذیرم. چرا که آن‌ها هم انسان بوده‌اند و به هر حال زمان‌هایی دچار اشتباه شده‌اند. اما شاید چون افراد نخبه زمان خودشان بودند، کسی در سطح آن‌ها

نبوده است که اشتباه آن‌ها را تشخیص بدهد و یا چون افراد محبوب زمان خود بوده‌اند، مردم از اشتباهات آن‌ها، چشم‌پوشی می‌کرده‌اند.

از طرفی در شرایطی که سرزمین عربستان تنها ۱۷ نفر فرد باسواد داشته است و یکی از آن‌ها علی بوده است، پس طبیعی است که بچه‌های او، و در نتیجه نسل بعد از او هم باسواد باشند. همان‌طور که امروزه در یک خانواده باسواد و تحصیل‌کرده، بچه‌ها هم معمولاً دنبال علم می‌روند و در بین دیگر افراد، برجسته‌تر و به اصطلاح تو چشم‌تر هستند. خانواده امامان هم همین‌طور بوده‌اند و از نظر مردم آن دوران افرادی برجسته‌تر و قابل احترام بوده‌اند، به طوری که امام زمان در ۵ سالگی به امامت می‌رسد. علت انتخاب شدن امام زمان به امامت، اصلح بودن او نبوده است، چرا که او هنوز یک کودک خام و کم تجربه بوده است، اما چون از یک خانواده باسواد بوده است، به عنوان امام انتخاب شده است. از طرفی علت این که امامان مدت کوتاهی پس از به امامت رسیدن یا شهید می‌شدند و یا به زندان می‌افتادند، این بوده است که آن‌ها هنوز نوجوان بوده و آداب حکومت‌داری را بلد نبوده‌اند، به همین دلیل به سرعت به زندان می‌افتادند.

علاوه بر این، من به مسأله‌ای مانند غیبت امام زمان، اصلاً اعتقاد ندارم. چرا که نمی‌توانم درک کنم که یک بچه ۵ ساله غیب می‌شود، اما قرن‌ها بعد، در یک سن میان‌سال، در خیابان رفت و آمد می‌کند، ما را می‌بیند و می‌شناسد، اما ما او را نمی‌شناسیم، به نظر من داستانی تخیلی‌تر از این ممکن نیست.

- نظر شما درباره فرق مختلفی که در اسلام پدید آمدند، چیست؟

من اصرار زیاد شیعیان در مورد امامت و جانشینی امام علی بعد از پیامبر را قبول ندارم. چرا که به نظرم، خلفای راشدین نقش زیادی در گسترش دین، آشنا شدن مردم دیگر با قرآن و همین‌طور گسترش قلمرو اسلام داشته‌اند. اگر بپذیریم که اسلام طی سال‌های خانه‌نشینی امام علی، پیشرفت نکرده است، پس باید گفت که امام علی اشتباه کرد که سکوت کرد و اعتراضی نکرد. به نظرم علی خودش می‌دانست که خلفا افراد مقتدری هستند و می‌توانند کشورگشایی کنند. بنابراین فرصت را به آن‌ها داد که شرایط را برای ورود او آماده کنند تا او و امامان بعدی، بیایند و مسایل نظری دین را توضیح دهند.

- شما در مورد بقاع متبرکه چگونه می‌اندیشید؟

یک سوال که همیشه برای من وجود داشته است، تعداد بسیار زیاد امامزاده‌ها، آن هم بیشتر در کشور ماست. معمولاً هر روستا و شهری، چند امامزاده دارد که اغلب هم در صعب‌العبورترین مسیرهای ممکن، قرار گرفته‌اند. مگر چند امام از ایران رد شده‌اند، چند بار رد شده‌اند و چندین فرزند داشته‌اند که همه هم در ایران شهید یا فوت شده‌اند که این همه امامزاده در ایران وجود دارد. برای مثال، در اطراف شهر

ما مکانی به نام قدمگاه امام علی، وجود دارد که مردم به آنجا می‌روند، زیارت می‌کنند و صدقه می‌دهند. در حالی که حتی تصور این که روزی امام علی از این مکان گذشته باشد، ممکن نیست. شاید پرسیدن و صحبت کردن درباره چنین مسائلی، از نظر عوام، گناه و جرم محسوب شود و یا آن‌ها بترسند که چنین سوال‌هایی را بپرسند، اما جوانان امروز با یک جست‌وجوی اینترنتی، می‌توانند تعداد سفرها و مسیر سفرهای امامان را پیدا کنند. به نظر من دولت با ساخت چنین مکان‌هایی، می‌خواهد مذهب تشیع را ترویج دهد و مردم را از این طریق، به دور خودش جمع کند.

- با این اوصاف، شما باید نسبت به تعداد زیاد سیدها در جامعه هم نقد داشته باشید؟

بله. این مسأله برای من قابل تأمل هست، ببینید سید، یعنی کسی که از خانواده پیامبر باشد و این مسأله به اعراب برمی‌گردد. اما ما می‌دانیم که در طول تاریخ، اعراب به زنان ایرانی تجاوز کرده‌اند، پس نمی‌توان گفت که همه سیدها از خانواده ائمه هستند. از طرفی چه فرقی بین من که سید نیستم و فردی که سید است، وجود دارد. چرا آن‌ها باید نسبت به بقیه برتری داشته باشند و برایشان حقوق جداگانه در نظر گرفته شود. مثلاً می‌گویند، باید بین فقیری که سید است و فقیری که سید نیست، تمایز قایل شد و حقوق بیشتری برای سید فقیر، در نظر گرفت.

- درباره مفاهیم بهشت و دوزخ چه نظری دارید؟

به نظر من، همه مفاهیم بهشت و جهنم و روز قیامت، وعده‌هایی برای آدم‌هایی است که به دین اعتقاد دارند و این مفاهیم را برای به دست آوردن احساس آرامش از انجام اعمال دینی و ترسیدن و وحشت داشتن از انجام ندادن آن‌ها، قبول دارند. اما به نظر من، وقوع روز قیامت، یک مسأله غیرممکن است. هر طور که به این مسأله نگاه کنیم، می‌بینیم که این مسأله، چیزی جز یک داستان ساخته دست بشر نیست. چطور ممکن است که این همه افراد مرده زنده شوند؟ این همه روح از کجا می‌آیند و به کجا می‌روند؟ زندگی بعد از قیامت، چطور ممکن است وجود داشته باشد، آن هم در شرایطی که جسمی وجود ندارد و فقط زندگی ارواح است. این خوبی و شادی و زندگی پر لذتی که وعده‌اش را می‌دهند، بالاخره یک روز تمام می‌شود. به نظرم اگر خدا قادر بود که چنین بهشتی را به وجود بیاورد و چنین عدالتی را که می‌خواهد در روز قیامت نشان بدهد، باید ذره کوچکی از آن‌ها را در زندگی فعلی ما نشان می‌داد که ما هم وجود شادی و لذت و عدالت او را بپذیریم. در حالی که در زندگی امروز ما، خبری از این لذت و خوشی و عدالت نیست.

- پس با توجه به آنچه از آن یاد کردید، شما رویکرد دین را رویکردی غیر علمی می‌دانید؟

بله. به نظر من حرف‌هایی که از جانب دین مطرح شده‌اند، حرف‌هایی هستند که با حرف‌های علمی خیلی فرق دارند. من هم شخصاً در مقایسه علم و دین، آن چه را که از سوی عقل و علم ثابت شده است، ترجیح می‌دهم. چرا که دین ساخته دست عده‌ای از انسان‌ها است که به اصول مذهبی تکیه دارد، اما اصول علمی، منطقی هستند و از دید همه انسان‌ها پذیرفته شده و قابل قبول هستند. دلایل علمی با توجه به مستندات عقلی و عینی، قابل تفسیر و آزمایش هستند، در حالی که نظریات دینی ریشه عقلی ندارند و فقط به توجیه مسایل پرداخته‌اند.

- نظر شما در ارتباط با احکام جنسیتی اسلام چیست؟

من هرگز بعضی از آیات قرآن که در مورد زنان است را قبول ندارم. احکامی مثل سنگسار، قصاص، حجاب، دیه، ارث و مانند آن‌ها از مواردی هستند که من به صراحت با آن‌ها مخالفم.

- شما در ارتباط با حجاب چگونه می‌اندیشید چیست؟

من با آزادی حجاب، به طور کامل موافقم. البته نه در زمان حال ایران که به لحاظ سیاسی و مذهبی، وضعیت بسیار متشنجی دارد. به نظر من آوردن این دلیل که حجاب داشته باش تا کسی به تو تعرض نکند، یک توهین بزرگ به زنان است. چرا که یک زن می‌تواند حجاب نداشته باشد، اما اجازه تعرض و سوءاستفاده به دیگران را هم ندهد. به همین دلیل من با این جمله که حجاب مصونیت است، نه محدودیت، کاملاً مخالفم. اگر چادر مصونیت است، پس این همه تجاوز و آسیبی که به زنان باحجاب می‌شود را چطور می‌توان توجیه کرد. به نظر من، ما باید در برخورد با بعضی افراد که از نظر اخلاقی مشکل دارند، حجاب خودمان را بیشتر رعایت کنیم. اگرچه کسی که مشکل اخلاقی داشته باشد، چه زنان باحجاب باشند، چه بی‌حجاب، عمل زشت خودش را انجام می‌دهد. به هر حال به نظر من حجاب محدودیتی است که از طرف دولت بر زنان تحمیل می‌شود تا حضور آنان را در همه عرصه‌ها کم‌رنگ کند، و گرنه حتی خدا در هیچ جایی از قرآن، نامی از چادر و روبند، نبرده است.

- نظر شما در مورد استفاده ابزاری از دین چیست؟

مسئولان در ایران، با استفاده ابزاری از دین، مردم ظاهرین را تحریک می‌کنند و در جهت منافع خودشان به بازی و تمسخر می‌گیرند. با توجه به این که بالادستی‌ها خودشان را صاحبان دین می‌دانند، از بخش‌های مختلف دین برای رسیدن به اهداف خودشان استفاده می‌کنند و چون اکثر مردم ایران شیعه هستند، بیشتر از آن که به پیامبر (که به زعم خودشان منبع وحی است)، توجه کنند، به امامان می‌پردازند. مسئولان ایران با توجه به هر شرایطی، یک نکته فقهی جدید را ارایه می‌کنند تا مردم را به اطاعت در آن چه که به نفع خودشان است، وادارند.

به نظر من در دین امروز کشور ما، چیزی جز خودخواهی آخوندها و بالا دستی‌های آنها، دیده نمی‌شود.

- پس شما در عمل با تفکیک دین از سیاست موافق هستید؟

بله. از نظر من، دین باید از سیاست جدا شود. چرا که با هم بودن این دو، باعث سوءاستفاده از دین می‌شود و در نتیجه بازخورد منفی از دین را در پی دارد. از آن جا که صاحبان قدرت و سیاست دین را به نفع خود به کار می‌گیرند، افرادی که واقعاً دین‌دار هستند، نسبت به دین و حتی سیاست بدبین شده و دچار سرخوردگی می‌شوند. اما چنانچه دین از سیاست جدا شود، هر کس با هر آیینی که دارد، می‌تواند به راحتی و بدون این که به دینش لطمه‌ای وارد شود، در کنار دیگران زندگی کند.

۰۲۴ واکنش به برخوردهای بد مدعیان دین‌داری: بلاهایی که به اسم دین و دین‌داران بر سر خانواده مادرم آمد.

مصاحبه با الهام، ۲۴ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه دین شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی تا الآن بده.

من از زمانی که یادم می‌آید، مادرم مدام از دین و خدا بدگویی می‌کرد و دین و ایمان در خانه ما جایی نداشت، البته پدرم گاه‌گاهی نماز می‌خواند، اما گویی این نمازها از روی ترس بود و وقتی ترسش برطرف می‌شد، این نمازها نیز به اتمام می‌رسید، پدرم اگرچه گاهی نماز می‌خواند، اما دل خوشی از دین و دین‌دارها نداشت، اما هرگز بدگویی از دین و خدا نمی‌کرد، ولی جلوی مادرم را هم نمی‌گرفت. من در کودکی تصور خاصی در مورد دین و خدا نداشتم و اصلاً هیچ آشنایی با نماز و روزه هم نداشتم تا این که وارد مدرسه شدم، در سال اول ابتدایی، ناظم هر روز بچه‌ها را ردیف می‌کرد تا نماز بخوانند، اما من نماز خواندن بلد نبودم، ناظم هم با مادرم تماس گرفت تا به مدرسه بیاید، وقتی مادرم به مدرسه آمد، مدیر و ناظم برخورد خوبی با او نداشتند و حتی شنیدم که ناظم بعد از رفتن مادرم به مدیر مدرسه گفت: از این خانواده‌ی ملحد و کمونیست، نباید بیشتر از این توقع داشت.

شهر ما کوچک بود، در آن شهر کوچک خانواده‌ی مادری من به عنوان افرادی که خدا و پیغمبر را قبول ندارند، شناخته شده بودند و غالب افراد، رفتار خوبی با ما نداشتند. مادرم در یک خانواده‌ی بسیار فقیر به دنیا آمده و رشد کرده بود، در کودکی پدرش را از دست داده بود و برادر بزرگش، عهده‌دار زندگی آن‌ها شده بود، فقر و سختی‌های زندگی از سوئی و تبلیغات کمونیست‌ها در مورد عدالت و کارگران از سوی دیگر، باعث جذب دایی بزرگم به سوی کمونیست‌ها شده بود، به مرور زمان خانواده نیز تحت تأثیر دایی من قرار گرفتند و از دین روی‌گردان شدند و دین را باعث بدبختی‌های خود می‌دانستند تا این که بعد از انقلاب، دایی بزرگم به جرم کمونیست بودن و فعالیت برای جذب جوانان در این جهت، اعدام شد، بعد از این اتفاق، دایی کوچکم را از دانشگاه اخراج کردند و به مادرم هم اجازه ندادند وارد دانشگاه شود، اعدام دایی بزرگم و اخراج دایی کوچکم از دانشگاه به جرم این که برادرش کمونیست بوده و اعدام شده است، از طرف حکومتی صورت می‌گرفت که خود را سردمدار دین می‌دانست و تمام هدفش اجرای دین بود، تمام این اتفاق‌ها باعث روی‌گردانی و حتی کینه خانواده مادری من از دین شد.

من احساس می‌کنم، فقر اقتصادی در روی‌گردانی خانواده‌ی ما دریم از دین تأثیر زیادی نداشته است، بلاهایی که به اسم دین و از طرف دین‌داران بر سر آن‌ها آمده است، باعث روی‌گردانی بیشتر آن‌ها شده است، مادرم بغض و کینه شدیدی از دین دارد، به گونه‌ای که حتی روح را هم قبول ندارد و حاضر نیست برای مردگان خود خیرات کند، زیرا هر آن‌چه که توسط دین مطرح می‌شود را یک کلاه‌برداری می‌داند و خدا را موجودی می‌داند که عده‌ای شاید آن را خلق کرده‌اند تا به وسیله‌ی آن عده‌ای بدبخت و نادان را بدبخت‌تر و بیچاره‌تر کنند و هر کاری کردند به گردن آن خدا بیندازند و مردم را هر روز احمق و احمق‌تر کنند.

- روابط شما در مدرسه با دوستانان چطور بود؟

در مدرسه، دوستانم وقتی از من می‌پرسیدند که چرا من نماز نمی‌خوانم و روزه نمی‌گیرم، می‌گفتم: خدا نوری است که به همه می‌تابد، اما خانواده‌ی من را فراموش کرده است، بنابراین ما هم نماز نمی‌خوانیم و روزه نمی‌گیریم و با خدا کاری نداریم، البته از این بابت ناراحت بودم و دوست داشتم که خدا به ما هم توجه کند. در مدرسه، مدیر و معلم‌ها در مورد خدا خیلی صحبت می‌کردند و قصه‌های قرآنی برای ما تعریف می‌کردند، من در همان عالم کودکی احساس می‌کردم که قرآن، کتاب داستانی است که خدا فرستاده تا ما بچه‌ها با آن سرگرم باشیم. من قصه‌های قرآنی را خیلی دوست داشتم و حتی چند سوره‌ی کوچک را هم حفظ کرده بودم.

سال سوم ابتدایی برای مراسم جشن تکلیف ما را به مسجد محل بردند، برای اولیه بار بود که به مسجد می‌آمدم، اما در همان یک بار از مسجد بدم آمد، چون هیچ چیز جذابی نداشت و نمی‌توانست برای من که یک کودک ۹ ساله بودم جالب باشد، آن‌ها ما را ردیف کردند و آقایی آمد و شروع کرد به نماز خواندن و ما هم پشت سر او نماز خواندیم، بعد هم یک سخنرانی کرد که اصلاً هیچ چیزی از آن نفهمیدم و بعد بدون هیچ جشن و شادی و هدیه‌ای مراسم تمام شد و ما به مدرسه باز گشتیم. مراسم جشن تکلیف من کاملاً مسخره بود و تا مدت‌ها به این فکر می‌کردم که چرا اسم آن را گذاشته‌اند جشن، در حالی که در آن نه شادی و نه هدیه‌ای و نه هیچ چیز جذاب دیگری وجود نداشت.

بعد از مراسم جشن تکلیف، تحت تأثیر مدرسه و دوستانم شروع به نماز خواندن کردم، اما مادرم به شدت با من برخورد کرد، بعد از کلی فحش دادن به آخوندها و مذهبی‌ها، به من گفت، آن‌ها یک عده آدم هستند که می‌خواهند مردم را بدبخت کنند و نماز و روزه و این کارها، چیزهای مسخره‌ای است که آن‌ها از خودشان اختراع کرده‌اند تا مردم را در جهل باقی بگذارند.

در خانواده ما یک حالت زور وجود داشت که وارد مسایل دین نشویم. من در دوران راهنمایی، دوستانی یافتیم که خانواده‌ی آن‌ها نیز مانند خانواده‌ی من، دین را قبول نداشتند، ما با همدیگر می‌نشستیم و دین را مسخره می‌کردیم، البته مدیر و معلم‌ها هم برخورد خوبی با ما نداشتند و اگر می‌توانستند ما را اخراج می‌کردند تا بچه‌های دیگر را گمراه نکنیم. در آن دوران به نظر من دین تلفیقی از ترس و خرافات بود. دین با استفاده از ترس از جهنم و خرافات، سعی می‌کند که مردم را به راهی بکشد که به نظر مذهبی‌ها راه مستقیم و راه هدایت است، در حالی که همین دین اگر می‌خواهد مردم دروغ‌نگویند، می‌تواند بگوید، دروغ چه مفاسد و پیامدهای بدی دارد، اما مدام می‌گوید، اگر دروغ بگویی یا گناه دیگری بکنی، به جهنم می‌روی، یعنی آدم را حتی در ۷۰ سالگی هم مانند کودکی می‌داند که باید او را ترس از جهنم، از گناه باز داشت.

- آیا مطالعاتی هم در زمینه دین داشتی؟

آره. من در دبیرستان شروع به مطالعه کردن کتاب‌های ضد دین که مال دایم بود، کردم. با خواندن این کتاب‌ها تمام افکار ضد دین و ضد خدای من انسجام گرفت و عمیق‌تر شد، من با خواندن این کتاب‌ها فهمیدم، قرآن کتابی است که توسط محمد و سلمان نوشته شده است و علت این که اعراب نمی‌توانستند مانند آن را بیاورند، این بود که سبک قرآن عربی و فارسی است و اعراب آشنایی با سبک فارسی نداشتند، یا اگر محمد پیامبر آخرالزمان بود، پس چرا بعد از فوت او قضیه‌ی امام‌ها به وجود آمد، مگر تمام احکام و مسایل را محمد مطرح نکرده بود و خاتم پیامبران و وحی نبود، امامان نیز عده‌ای انسان معمولی بودند که صرفاً چون فرزندان پیامبر بودند، مردم از آن‌ها تبعیت می‌کردند، انسان‌های معمولی که حتی اشتباه هم می‌کردند، مانند قیام حسین که اصلاً عاقلانه نیست، ۷۲ نفر در مقابل ۳۰۰۰۰ نفر قرار بگیرند و خود را به کشتن بدهند، در حالی که می‌توان کارهای دیگری نیز انجام داد که این همه خون ریخته نشود یا امام‌هایی که بعد از امام رضا هستند، اصلاً نقش تبلیغی در دین ندارند، زیرا که همه‌ی آن‌ها در ۱۰، ۱۱ سالگی به امامت می‌رسند، به این دلیل که پسر امام قبلی هستند، گویی سلطنت است، در حالی که در سلطنت، اگر ولیعهد در کودکی به سلطنت برسد، وزیری دارد که در حکومت داری به او کمک می‌کند.

من شب‌ها پای صحبت‌های الهی قمشه‌ای می‌نشستم، حرف‌های او خیلی به دلم می‌نشست. در مورد دین صحبت می‌کرد که در آن خبری از خون و خون‌ریزی، و قصاص نبود، در حالی که آخوندها به گونه‌ای در مورد همین دین صحبت می‌کردند که انگار جز خون، کيفر و قصاص در آن چیزی نیست. وقتی فکر می‌کردم به این نتیجه می‌رسیدم که الهی قمشه‌ای و امثال او از خارج به دین نگاه می‌کنند و خون

و خون‌ریزی و بدی در آن نمی‌بینند، اما آخوندها از داخل به دین نگاه می‌کنند و جز خون و کيفر نمی‌بینند. دوران نوجوانی، دوران خاصی است، دورانی که آدم‌هایی که حرفی برای گفتن داشته باشند، بسیار روی فرد تأثیر می‌گذارند، من هم خیلی تحت تأثیر دایی‌هایم بودم که با دلیل و منطوق دین و خدا را رد می‌کردند. از طرف دیگر در این دوران از لحاظ مالی وضع ما بسیار بد بود و پدرم اکثر مواقع خانه نبود، می‌دیدم افراد دیگری هستند که بسیار وضع مالی و زندگی‌شان خوب است و مشکل خاصی در زندگی ندارند، اما ما هر روز یک مشکل و بدبختی داشتیم، من تمام این بدبختی‌ها را از چشم خدا می‌دیدم، خدایی که می‌گوید عادل است، اما این همه تبعیض بین بندگان می‌گذارد، به مرور زمان اگر خدا حتی به اندازه‌ی ذره‌ای در درونم جای داشت، همان یک ذره را هم در درونم سرکوب کردم. حتی وقتی خاله‌ام با یک فرد مذهبی ازدواج کرد و به مرور مذهبی شد، من هم همراه با خانواده‌ام او را طرد کردیم و حتی الآن هم اگر او را ببینم، تحویلش نمی‌گیرم.

- آیا ورود به دانشگاه، تغییر و تحولی در نگاه شما به دین پدید آورد؟

من وقتی وارد دانشگاه شدم، برای اولین بار وارد فضایی شدم که بسیار مذهبی بود، البته من در ماه رمضان به دانشگاه آمده بودم و طبعاً فضای مذهبی دانشگاه، تشدید شده بود، برای همین من واقعاً عذاب می‌کشیدم، حتی هم اتاقی‌هایم هم بسیار مذهبی بودند، در عرض یک هفته اتاقم را عوض کردم، کسی را نداشتم تا با او صحبت کنم. اعصابم همیشه به هم ریخته بود، گاهی به کسانی که اعتقاد به خدا دارند، حسودی‌ام می‌شود، چون که در بدبختی‌هایشان کسی را دارند که به او تکیه کنند و بار مشکلات را پنجاه، پنجاه به دوش می‌کشند، ولی امثال من، نه تنها به کسی متوسل نمی‌شوند، بلکه خودشان را هم بیشتر مقصر می‌دانند، زیرا که خدا را قبول نداریم و در تمام مشکلات خودمان را مقصر می‌دانیم. وقتی دایی من فوت کرد، اگر کسی می‌گفت قسمت بود، رسماً فحاشی می‌کردم و به خدا و زمین و زمان فحش می‌دادم. وقتی نگاه می‌کنم، می‌بینم هنوز در وجودم مقداری از نور خدا هست، اما دوست ندارم که هیچ وقت به وجود خدا اقرار کنم. انگار کینه خدا از مادرم به من ارث رسیده است. از کودکی مادرم و خانواده‌اش به من و خواهرم زور کرده بودند که طرف مسایل دینی نرویم، از طرف دیگر بدبختی‌هایی که در زندگی داریم باعث شد که این فشار را بپذیریم و از دین روی گردان شوم، احساس می‌کنم اگر سرنوشت بهتری داشتم، شاید از دین و خدا فراری نمی‌شدم. البته دوره‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم، دین دیگر جایگاه سابقش را ندارد، کسانی که اعتقاد کامل دارند و سن و سالی از آن‌ها گذشته است، دین خود را حفظ می‌کنند، اما کسانی که اعتقاد محکمی ندارند، به راحتی با یک باد، مانند یک درخت سست از خاک کنده می‌شوند و در هوا معلق می‌شوند، چه رسد به این دوره و

زمانه و این جامعه که مسوولان آن که سردمدار دین و اسلام هستند، حتی به اندازه‌ی من که ادعای بی‌دینی دارم، ولی گاهی خدا را حس می‌کنم، به خدا ایمان ندارند و قدرت و دنیا، چشمشان را کور کرده است و رسماً به جان هم افتاده‌اند. جامعه‌ی الآن ایران، مانند یک طوفان است که به راحتی جوان‌ها را از ریشه مذهبی‌شان در می‌آورد و در دنیایی پر از شک و تردید، رها می‌کند.

البته احکام اسلام نیز در روی گردانی من و امثال من، بی‌تأثیر نیست، بسیاری از احکام اسلام مخالف حقوق بشر است. مثلاً اعدام که یک کار بسیار غیرانسانی است، سنگسار که اصلاً برای من قابل درک نیست، به فرض هم که زنی خیانت کرده است، آیا تاوان اشتباه او زنده به گور شدن است، آیا همسر او در این خیانت، تقصیری نداشته است. نماز و روزه هم بازبچه‌ای است که افراد مذهبی به وسیله‌ی آن مقداری از عذاب وجدان خود را کم می‌کنند، مثل قضیه‌ی حج، یعنی برخی از افراد به حج می‌روند و در آنجا از خدا اجازه می‌گیرند که برگردند و بیشتر دزدی کنند و مردم را آزار دهند، دین اسلام و حتی تمام ادیان به گونه‌ای با پیروان خود رفتار می‌کنند که آنان کودکی هستند که همیشه کسی باید راه را به آن نشان دهد و هرگز با دلیل و منطق، با آن‌ها صحبت نمی‌کند، در حالی که اگر اکنون به یک کودک بگوییم سگ کثیف است و بیماری منتقل می‌کند، می‌فهمد، اما دین مدام می‌گوید، سگ نجس است، خون نجس است و اگر سگ را لمس کنی به جهنم می‌روی، یا بسیاری از احکام دیگر مسخره است، مانند این که با پای راست به دستشویی نروید، اگر در روز جمعه ناخن‌ها را بگیرد، دیوانه نمی‌شوید و غیره.

- نسبت به مسوولان جامعه چه نظری داری؟

من دین و مذهب و حتی خدا را قبول ندارم، اما چون در یک کشور اسلامی و شیعی زندگی می‌کنم، دوست دارم کشورهای دیگر به کشور من نهند، بنابراین به نظر من احکام باید امروز شوند، مسوولان این مملکت به جای این که این قدر در مورد دین سخت‌گیری کنند و با این سخت‌گیری‌های قرون وسطایی، جوانان و حتی پیران را از دین زده کنند، می‌توانند با زبان منطق و دلیل، اعتقادات و دین خود را برای جوانان تشریح کنند، حال اگر دین آن‌ها آن‌طور که می‌گویند، دین کامل و به حق است، خوب جوانان آن را می‌پذیرند و بدون زور به تک، تک احکام آن عمل می‌کنند و از مسوولان مذهبی‌تر می‌شوند چون مال و قدرت ندارند، اما اگر این دین کامل نیست و خرافه‌ای بیشتر نیست، جوانان هرگز با زور و تفتیش عقاید، دین‌دار نمی‌شوند بلکه حتی آن اصول اخلاقی را که در فطرت خود دارند، فراموش می‌کنند و بالای جان دین و مملکت خودشان می‌شوند.

۰۲۵ واکنش به برخوردهای بد مدعیان دین‌داری: وقتی که مدیر مدرسه شاهد من را به دلیل درست کردن ابروهایم فاحشه خواند. مصاحبه با مهناز، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه دین شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی تا الآن بده.

پدر من از یک خانواده مذهبی بود که مادرش روضه‌خوان بود و در تربیت مذهبی فرزندانش بسیار کوشا بود، پدر بزرگم زود فوت کرده بود و تربیت اصلی پدرم و برادرانش با مادر بزرگم بود. پدرم در آن فضای خانوادگی و روستایی که در جوانی در آن زندگی می‌کرد، بسیار مذهبی تربیت شده بود و حتی ورود به دانشگاه و تحصیل تا سطح فوق‌لیسانس نتوانسته بود، خللی در ایمان او ایجاد کند. شغل معلمی هم باعث تمایل بیشتر او به مذهب و حکومت شده بود. اما مادرم در یک خانواده غیرمذهبی به دنیا آمده بود، و بسیار آزاد و رها زندگی می‌کرد، تا این که پدرم در یکی از باغ‌های اقوام او را می‌بیند و به خواستگاری‌اش می‌رود، پدر مادرم، چون پدرم و خانواده‌اش را می‌شناخته است، اعلام رضایت می‌کند، اما مادرم به شدت با این امر مخالف بوده است، او در شهر بزرگ شده بود و حالا باید به روستا آن هم به میان یک خانواده‌ی بسیار مذهبی می‌رفت، مادرم حتی سر سفره‌ی عقد نیز در جواب نه می‌گوید، اما با فشار پدرش مجبور به ازدواج می‌شود. بعد از ازدواج، پدرم حتی نام مادرم را که شهین بود. عوض می‌کند و نام زهرا را بر روی او می‌گذارد و او را مجبور به چادر سر کردن می‌کند و مادرش نیز هر روز مادرم را با خودش به جلسات مختلف مذهبی می‌برد و تمام تلاش خود را می‌کند تا او را آن طور که می‌خواهد مذهبی و با ایمان کند.

مادرم که قبل از ازدواج، در خانواده قیدوبند خاصی در روابط با نامحرمان نداشت و حتی با پسران اقوام خودشان به گردش می‌رفت، هفته‌ی اول بعد از عروسی، بنا به عادت بدون چادر و با روسری در مقابل پسر عمویش ظاهر می‌شود، پدرم از این ماجرا بسیار ناراحت می‌شود و مادرم را به خانه‌ی پدرش می‌برد و تا یک ماه سراغی از او نمی‌گیرد تا این که پدر بزرگم، مادرم را با عذرخواهی به خانه پدرم می‌آورد و مادرم قول می‌دهد، دیگر چادر از سرش نیفتد، به مرور زمان مادرم که در زمان ازدواج سن کمی داشته است و اکنون دور از خانواده و آشنایان و حمایت‌های آنان بوده است، تحت تأثیر پدرم قرار می‌گیرد و ناخواسته پیرو افکار او می‌شود. البته پدرم به مادرم اجازه ادامه تحصیل می‌دهد و مادرم هم اکنون فوق‌لیسانس دارد و مدیر یک مدرسه‌ی راهنمایی است. اکنون مادرم به این نتیجه رسیده است

که خانواده پدری او در اشتباه بوده‌اند و او با ازدواج به راه راست هدایت شده است. اما بسیار احساس تنهایی می‌کند، او میان خانواده خودش تنها است و افکار و ظاهرش با آن‌ها متفاوت است و آن‌ها به او توجه چندانی نمی‌کنند.

مادرم در زندگی خانوادگی خودش نیز استقلال ندارد و پدرم فرمانروای بی‌چون و چرای خانواده است، مادر و پدرم روابط چندان خوبی ندارند و مادرم همیشه در درونش از زندگی ناراضی است و هر وقت با پدرم دعوا می‌کند، می‌گوید من که در سر سفره‌ی عقد به تو نه گفتم. پدرم نیز سخت‌گیری‌های بسیاری به مادرم دارد، البته پدرم، انسان ذاتاً مهربانی است، اما گویی برداشتی که از دین داشته است، او را مجبور می‌کرده است که برای بقای زندگی مشترک و هدایت همسرش، این سخت‌گیری‌ها را بکند. مادرم هم مانند موم نرمی بوده است که توسط پدرم شکل گرفته است. البته من عاشق پدرم هستم، اگرچه افکارش را قبول ندارم، اما او را مقصر نمی‌دانم، او قربانی افکار و خرافاتی است که زمانه و دین به او تحمیل کرده است، پدرم هم اکنون در بانک کار می‌کند، اما دریغ از یک ریال رشوه، تمام همکارانش بلااستثناء رشوه می‌گیرند، حتی رئیسشان که از شدت مذهبی بودن به او حاج آقا می‌گویند، یک بار من یکی از ماژیک‌های پدرم را که مربوط به محل کارش بود و او برای انجام کارهای اداری به منزل آورده بود، بدون اجازه برداشتم، پدرم وقتی فهمید تا چند روز با من حرف نزد تا این که من رفتم و سه تا ماژیک خریدم و آوردم و به پدرم دادم، پدرم به مسأله بیت‌المال بسیار حساس است و معتقد است کسانی که امروز اختلاس‌های میلیاردی می‌کنند، از همین جاهای کوچک کارشان را شروع کرده‌اند، امروز ماژیک بیت‌المال را استفاده می‌کنی، فردا هزار کار دیگر می‌کنی.

- از همان دوران نوجوانی نگاه شما به دین چگونه بود؟

من فرزند دوم خانواده و اولین دختر خانواده بودم. پدرم بسیار به من توجه می‌کرد و زیاد به من سخت‌گیری نمی‌کرد، گذشت زمان، باعث شد که افکار پدرم بازتر شود، قبلاً یقه پیراهنش را تا زیر گلو می‌بست، ولی حالا بلوز یقه عادی می‌پوشد و ریشش را آنکادر می‌کند، در مورد نماز و روزه و حجاب هم چندان سخت‌گیری نمی‌کرد، می‌گفت، دوست دارم سر وقت نماز بخوانی، و چادر سر کنی، اما باید خودت به این نتیجه برسی که دین و حجاب برای تو مناسب است، گویی به این نتیجه رسیده بود که با زور و سخت‌گیری نمی‌توان کسی را به راه راست هدایت کرد، مادرم اگرچه در ظاهر مذهبی و بسیار معتقد بود، اما در باطن غبطه دوران جوانی و روزهای قبل از ازدواج خودش را می‌خورد، دین در عمق وجودش ته‌نشین نشده است و او ناگزیر در فضای مذهبی قرار گرفته و لاجرم دین‌دار شده است.

از همان دوران کودکی، خدا برای من مانند پدرم بود که مهربان بود و هرگز من را تنبیه نمی‌کرد و همیشه خواسته‌ها و آرزوهایم را برآورده می‌کرد، از همان دوران کودکی همراه مادرم به مسجد می‌رفتم و بدون آن که حمد و سوره را بلد باشم، کنار او در نماز خم و راست می‌شدم، در مدرسه، همان حرف‌های پدرم در مورد دین و خدا، توسط مدیر و معلمان تکرار می‌شد، اما این بار خدا روی دیگری نیز داشت. خدا وقتی که حرف‌هایش را گوش نمی‌کردی، تو را عذاب می‌داد. برای اولین بار از خدا می‌ترسیدم، او دیگر برایم همبازی دوران کودکی و دوست خوبم نبود، او برای یک رکعت نماز قضا یا یک تار مو، می‌توانست مرا به جهنم پر از آتش بیاندازد، می‌تواند به خاطر یک دروغ، یک دزدی کودکانه، یک خبرچینی، نعمت‌هایم و حتی سلامتی و شاید همه چیزم را از من بگیرد. من تا مدت‌ها غمگین و افسرده بودم، ما معلم قرآنی داشتیم که مدام از مرگ و حوادث، پس از آن صحبت می‌کرد، برای کوچک‌ترین گناه بیشترین مجازات را قایل می‌شد، من گاهی شب‌ها کابوس جهنم و اژدهایش را می‌دیدم. ساعت‌ها با کسی حرف نمی‌زدم تا غیبت نکنم، حتی یک مدت فقط آب می‌خوردم، تا روحم از گناه پاک شود، تا این که خانواده‌ام فهمیدند، پدرم به مدرسه آمد و به شدت با آن معلم قرآن برخورد کرد، و حتی تصمیم داشت به کمک والدین دانش‌آموزان به اداره آموزش و پرورش شکایت کند، تا این که معلم تعهد داد که دیگر داستان‌های وحشتناک برای بچه‌های تعریف نکند و آن‌ها را از خدا و مرگ نترساند. اما دیگر تأثیر سخن‌های معلم تا عمق وجود من رفته بود، هر زمان کسی فوت می‌کرد، تا مدت‌ها ناراحت بودم و از خواب و غذا می‌افتادم، مرگ برایم آغاز یک زندگی وحشتناک در جهنم بود، برایم قابل تصور نبود که کسی با این همه سخت‌گیری در دین، بتواند به بهشت برود و به ناچار خودم را جهنمی می‌دیدم، از زمانی که به سن تکلیف رسیدم، دین برایم حکم تمام زندگی را داشت، زندگی حقیقی، زندگی است که در آن خدا و دین حرف اول و آخر را بزنند.

من خیلی مواظب نماز و روزه و حجابم بودم، یک امامزاده در شهر ما بود و درختی داشت که برای اهالی، مقدس بود و آن‌ها برای گرفتن حاجات خود به شاخه‌های آن پارچه می‌بستند، من زمانی که ۹-۱۰ ساله بودم، تمام تلاشم این بود که روی بالاترین شاخه این درخت بروم و دخیل ببندم و از خدا بخواهم که مرا از فشار قبر، عذاب شب اول قبر و عذاب جهنم برهاند. من خودم را مستوجب بهشت نمی‌دانستم، بهشت فقط مال پیامبرها و امام‌ها بود، ولی از جهنم هم بسیار می‌ترسیدم و همیشه آرزو می‌کردم که جایی باشد که حداقل در آن عذاب و آتش جهنم نباشد. شنیده بودم وقتی دیوانه‌ها و کودکان می‌میرند، در جایی خارج از بهشت در جهنم نگه‌داری می‌شوند که نه عذاب جهنم در آن است

و نه لذت بهشت، همیشه آرزو داشتم دیوانه بودم یا حداقل در کودکی فوت می‌کردم، تا حداقل به چنین جایی بروم.

روزهای تابستان، هر روز ظهر و شب، با دوستان همسایه به مسجد می‌رفتیم، آن‌ها بیشتر برای تفریح و سرگرمی به مسجد می‌آمدند، اما من تمام تلاشم این بود که از تمام وقتم برای نماز خواندن و دعا کردن استفاده کنم. بعد از نماز جماعت، تند و تند نماز می‌خواندم و آن‌ها را کنار گناهانم به حساب می‌آوردم، همه آرزویم این بود که کاش ماه رمضان تابستان بود، یا تعطیل بود تا من می‌توانستم راحت به تمام مجالس مذهبی و قرائت قرآن بروم. من عاشق سخنرانی‌های مذهبی در ماه محرم و رمضان بودم، تمام احکام و مسایلی دینی را که می‌شنیدم، در زندگی اجرا می‌کردم، بسیار توجه می‌کردم که اسراف نکنم و حتی یک بار مشقم رو روی جلد دفترم نوشتم، چون دفترم تمام شده بود و خریدن یک دفتر تازه را اسراف می‌دانستم، وقتی پدرم این مسأله را فهمید خیلی من را دعوا کرد و رفت فوری ۲۰-۱۰ تا دفتر مشق از جنس عالی خرید.

من لباس‌های نوی خودم را به دیگران می‌بخشیدم و لباس‌های کهنه را می‌پوشیدم تا پاره می‌شد، پدر و مادرم از دست من ذلّه شده بودند، پدرم به زور مرا می‌برد و برایم لباس‌های نو می‌خرید، اما من لباس‌ها را نمی‌پوشیدم، بسیار گوشه‌گیر بودم و مدام زیر لب ذکر می‌گفتم، پدرم مدام با من صحبت می‌کرد، که لزومی به این کارها نیست و تو اگر نماز و روزهات را انجام دهی و حجابت را رعایت کنی، کافی است، اما من، همه را به چشم کودکانی می‌دیدم که به عمق دین پی نبرده بودند و خودشان را با آب نبات سرگرم کرده بودند، برای رسیدن به بهشت باید زجر کشید، در نمازهای عید فطر و عید قربان شرکت می‌کردم و حتی یک بار در حین نماز عید فطر، فشارم افتاد و سرم گیج رفت، مادرم اجازه نداد، نماز را ادامه دهم، اما من بعداً به خاطر این که نتوانسته بودم نماز عید را بخوانم و لابد روز هایم قبول نشده بود. خیلی گریه کردم و مدام استغفار می‌کردم.

من هر ماه یک وصیت‌نامه می‌نوشتم، چون شنیده بودم اگر یک مسلمان بدون وصیت‌نامه از دنیا برود، یهودی از دنیا رفته است. یک روز ماه رمضان، مانند روزهای دیگر من برای نماز ظهر به مسجد رفتم، اما هر چه گشتم، یک جای خالی پیدا نکردم، حتی تا دم در مسجد هم آدم نشسته بود. مدام دور خودم می‌چرخیدم به امید این که یک جای خالی پیدا کنم، اما دریغ از یک وجب جا، بعد از کلی انتظار و شروع نماز، با سرخوردگی مسجد را ترک کردم، تا چند ساعت گریه می‌کردم، در عالم کودکانه‌ام، خدا مرا در خانه‌اش راه نداده بود و حتماً من بنده خوبی نبوده‌ام، برای استغفار، تصمیم گرفتم، یک روزه، کل قرآن را ختم کنم، تا ساعت ۴ صبح بیدار ماندم، بعد از آن بیهوش شدم، فشارم افتاده بود و

سردرد شدید گرفته بودم و ختم قرآن نیز ناتمام مانده بود، چند روز بعد دوباره با دوستانم به مسجد رفتم، طبقه‌ی اول پر بود، به طبقه‌ی دوم رفتیم که غیر از ما کسی نبود، من شروع کردم با جماعت نماز خواندن، اما دوستانم، شیطنت را آغاز کردند و از پنجره طبقه دوم، بدون توجه به امام جماعت مکبری می‌کردند، قسمت زنانه در رکوع بودند و قسمت مردانه در تشهد، یکی در قنوت بود، آن دیگری در سجده، بلبشویی شده بود، دوستانم قبل از اتمام نماز فرار کردند، من نیز نماز را اشتباه کرده بودم، ناچار فردا خواندم، یک لحظه دیدم یک قشون زن، مرا محاصره کرده‌اند، تا آمدم بگویم، من گناهی ندارم، من را دنبال کردند، یکی با دمایبی و دیگری با کفش من را دنبال می‌کردند، به سرعت فرار کردم، اما یکی از کفش‌ها به سرم خورد و به شدت درد گرفت. وقتی به خانه رسیدم، شروع به گریه کردم، وقتی ماجرا را به مادرم گفتم، فردای آن روز به مسجد رفت و با آن خانم‌ها دعوا کرد و از من حمایت کرد، اما دیگر دوست نداشتم به مسجد بروم، هرچه مادر و پدرم با من صحبت می‌کردند، که آنان به سزای کار خود می‌رسند، من توجهی نمی‌کردم، دیگر مسجد برایم جای امن و مقدس نبود، بدون آن که مرا در حین نماز و بی‌گناه دنبال کرده بودند و از مسجد بیرون انداخته بودند، من گناهی کرده باشم، چند روز بعد شنیدم آن خانمی که به سویم کفش پرت کرده بود، دستش شکسته است. تا حدودی آرام شدم، اما دیگر برای نماز به آن مسجد نمی‌رفتم، با دوستانم نیز قهر کردم و رابطه‌ام را با آن‌ها بریدم، بعد از مدتی به اصرار مادرم و برای این که از دین و دین‌دارها زده نشوم، به مسجد نزدیک محله خودمان رفتم، مسجد خلوت بود، من هم رفتم صف اول نشستم، ۱۲ سالم بود و نماز را کامل و بدون اشتباه می‌خواندم، قرائتم نیز بدون غلط بود، اما پس از چند دقیقه، خانم‌ها من را با سر و صدا از صف اول بلند کردند و به صف آخر فرستادند و کلی فحش هم نثارم کردن که بچه آمده نشسته صف اول، نماز ما را هم می‌خواهد باطل کند، با خجالت به صف آخر رفتم و زمانی که نماز شروع شد، مسجد را ترک کردم و دیگر پایم را در آن مسجد نگذاشتم.

من نماز جمعه را خیلی دوست داشتم و هر وقت با پدرم به نماز جمعه می‌رفتم، پدرم بعد از نماز من را به بستنی فروشی یا کبابی می‌برد و من دلی از عزا در می‌آوردم. یک بار که مدرسه ما را به نماز جمعه برده بود در صف‌های اول نشسته بودیم، در حین خطبه، یادم آمد که نماز صبحم را نخوانده‌ام، بلند شدم تا قضایش را به جا بیاوردم، یک باره دیدم یک نفر، به سرعت از پشت و با فشار من را به زمین هول داد، با وحشت به پشت برگشتم، دیدم یک خانمی است که می‌گوید، چرا وسط خطبه نماز می‌خوانی، نماز همه را باطل می‌کنی، وقتی بچه‌ها را بدون آن که نماز را درست و حسابی بلد باشند می‌آورند، نماز جمعه آن هم صف اول می‌نشانند، این می‌شود دیگر، بعد هم بدون عذرخواهی راهش را کشید و رفت،

از خجالت می‌خواستم آب شود و به زمین بروم. دیگر خسته شده بودم، از این همه تحقیر داشتم دیوانه می‌شدم، قسم خوردم دیگر پایم را در مسجد و نماز جمعه نگذارم. از آدم‌های مذهبی بدم آمده بود، مگر من چه کار کرده بود که این‌گونه با من برخورد می‌کردند، مگر پیامبر سفارش کودکان را نکرده بود، اگر اشتباهی کرده بودم، می‌توانستند با نرمش و آرام به من تذکر دهند، اما گویی همه از طریق تحقیر من دنبال به رخ کشیدن دین‌داری‌شان بودند، روح کوچک من تحمل این همه تحقیر را نداشت، زخم عمیقی بر آن وارد شده بود، فکر می‌کردم که چرا خدا، این بنده‌هایش را مجازات نمی‌کند، دیگر رغبت سابق را نسبت به دین نداشتم.

- این عدم رغبت به دین چگونه در ادامه به نفی دین رسید؟

من در دوران راهنمایی، در مدرسه شاهد درس می‌خواندم، پدرم جانباز بود و اصرار داشت ما در مدارس شاهد درس بخوانیم تا دین‌دار باقی بمانیم، در این نوع مدارس، سخت‌گیری زیادی می‌شود و چادر الزامی است. کیف‌ها بازرسی می‌شود و تأکید زیادی روی دین می‌شود، در این مدرسه با دوستانی آشنا شدم که پدرشان شهید یا جانباز بود، اما آن‌ها چندان دین‌دار نبودند و دنبال زندگی دلخواه خودشان بودند، آن‌ها دخترهای شاد و اجتماعی بودند، من نیز کم‌کم وارد گروه دوستی آن‌ها شدم، سی‌دی‌های شو و فیلم خارجی و بدون سانسور بین ما دست به دست می‌شد، اوایل از این نوع فیلم‌های بدون سانسور بدم می‌آمد و عذاب وجدان می‌گرفتم، اما به مرور زمان نتوانستم جلوی هوای نفس خود را بگیرم، ما مد لباس، کیف، کفش و آرایش را همیشه دنبال می‌کردیم و همیشه دنبال این بودیم که خوش‌تیپ باشیم، بعضی از دوستانم، دوست پسر داشتند، من نیز تحت تأثیر دوستانم با چند نفر به صورت تلفنی دوست شدم، این کار برایم بسیار لذت‌بخش بود، از طرف دیگر از دوستانم کم‌نمی‌آوردم، در دوران دبیرستان باز در یک مدرسه شاهد درس خواندم، ما مدیری داشتیم که مسلمان نشنود، کافر نبیند، ما به دیدن عزرائیل راضی بودیم، اما به دیدن او نه، یک دفتر داشت که اسم و مشخصات و عکس تمام دانش‌آموزان مدرسه در آن بود. او اکثر دانش‌آموزان، به خصوص امثال من و دوستانم را می‌شناخت، اگر در خیابان می‌دید که دانش‌آموزی چادر سرش نکرده یا آرایش کرده است، فردا او را به دفتر فرامی‌خواند و بعد از کلی توییح و توهین، از او تعهد می‌گرفت و اگر این کار تکرار می‌شد، پدر و مادر او را احضار می‌کرد، ما از سر تا پا باید مشکی می‌پوشیدیم، مقنعه‌هایی که تا کمرمان می‌رسد، مانتوهایی تا قوزک پا، حق ورود به مدرسه با جوراب رنگ سفید و رنگ پا و رنگی را نداشتیم، در هنگام ورود به خروج از مدرسه، باید به ردیف می‌شدیم تا کیف‌هایمان را بگردند و صورتانمان را نگاه کنند تا مبادا آرایش یا اصلاح کرده باشیم، اگر لاک می‌زدیم باید سر صف و در حضور همه لاک‌هایمان را پاک

می‌کردیم و دو زنگ حق رفتن به کلاس درس را نداشتیم و در عوض باید کل حیاط مدرسه را جارو می‌کردیم و به جای آبدارچی، جای به دفتر مدرسه می‌بردیم، آن‌ها به این ترتیب، غرور و شخصیت ما را خرد می‌کردند، من در دوران دبیرستان، بعضی موقع‌ها بعد از مدرسه با دوستانم به کافی‌نت می‌رفتیم و وارد اینترنت می‌شدیم، مدیر مدرسه من و دوستانم را شناسایی کرده بود و به شدت ما را تحت کنترل داشت، یک بار بعد از مدرسه ما را دنبال کرد و تا دم در کافی‌نت آمد، وقتی فهمیدیم جلوی در است و می‌خواهد وارد کافی‌نت شود، حدود یک ساعت و نیم خود را در یک اتاقک کنار کافی‌نت حبس کردیم، اما او خود را پنهان کرده بود و وقتی ما داشتیم از اتاقک خارج می‌شدیم، یک باره مثل اجل معلق جلوی پایمان سبز شد و شروع به توهین فحاشی در حضور آن همه آدم، به خصوص در حضور دوست پسرهایمان به ما کرد. بعد هم به تک‌تک‌مان سیلی زد و گفت: فردا با والدینتان باید به مدرسه بیایید، تمام غرورمان پیش دوست پسرهایمان نابود شده بود، شب، بعد از کلی ترس و لرز، به پدرم گفتم که باید به مدرسه بیاید، فردا که پدرم آمد، مدیر مدرسه در حضور معلم‌ها و والدین شروع کرد به تهمت زدن که ما در آن کافی‌نت با پسرها قرار گذاشته‌ایم و آن اتاقک، برای کارهای نامشروع است، سرم گیج می‌رفت، می‌خواستم، برم و مدیر را خفه کنم، نگاه شمامت‌آمیز پدرم مرا داغان کرده بود، پدرم تا یک ماه با من حرف نمی‌زد، من از لحاظ روانی، دچار بحران شده بودم، دیگر در مدرسه و خانه آبرویی نداشتیم، پدرم البته حرف‌های مدیر را باور نکرده بود، اما از این که آبرویش پیش مدیر و معلم‌ها رفته بود و دختر محبوبش، باعث شرمساری او شده بود، بسیار ناراحت بود، بعد از این ماجرا من تا مدت‌ها سراغ دوست پسرها و اینترنت و سی‌دی نرفتم.

یک بار مدرسه ما را به مشهد برد، در مشهد، ما را در یک حسینیه که امکانات نامناسبی داشت، اسکان دادند، در اتاق ما، تخت‌ها خراب بودند و سرو صدا می‌کردند، من و دوستم روی زمین کنار هم خوابیدیم، و مدیرمان بدون در زدن و سرزده به اتاق‌های آمد تا دانش‌آموزان کار خلاف انجام ندهند، او یک‌باره در اتاق ما را باز کرد و ما را روی زمین در حالی که کنار هم خوابیده بودیم دید، به شدت ما را دعوا کرد و با این که حداقل ۳۰ سانت بین ما فاصله بود، اتاق‌های ما را از هم جدا کرد و بعد از این که از اردو برگشتیم، پدرم را به مدرسه فراخواند و گفت دخترت هم جنس‌باز است، در حالی که ما هیچ کاری با همدیگر نداشتیم و تنها با فاصله کنار همدیگر روی زمین خوابیده بودیم. پدرم بسیار عصبانی شد و شروع کرد با مدیر مدرسه دعوا کردن که این مزخرفات چیست که به فرزند مردم نسبت می‌دهی و با عصبانیت مدرسه را ترک کرد، در تمام مدرسه پیچیده بود که ما هم جنس‌باز هستیم، دیگر کسی با ما حرف نمی‌زد و تحویل‌مان نمی‌گرفت و بچه‌ها ما را با انگشت به همدیگر نشان می‌دادند،

جانمان درآمد تا همه فهمیدند که مدیر دروغ گفته است. مدیر مدرسه خود را دین‌دارترین انسان روی کره زمین می‌دانست، اما هیچ کس از دست زبان و رفتار او در امان نبود، در بین بچه‌ها، جاسوس داشت و حتی جاسوسی معلم‌ها را نیز می‌کرد. یک بار یکی از معلم‌ها از دوران جوانی‌اش تعریف کرد که بسیار به خودش می‌رسید و زمانی که تازه معلم بود، چادرهایش را درست می‌کرد و با یک لباس دکلمه سر کلاس می‌رفت و دخترش نیز که اکنون در ارمنستان درس می‌خواند، تنها با بلوز و شلوار به سر کلاس می‌رود و متانت باید در رفتار و ذات یک دختر باشد و کسی تاکنون با یک تار موی یک رژلب، فاسد نشده است. چند روز بعد، مدیر علیه آن معلم پاپوش دوخت و او را منتظر خدمت کردند. وقتی رفتارهای مدیر و مذهبی‌های اطرافم را می‌دیدم و زجری که مادرم از دست پدرم کشیده بود را به یاد می‌آوردم، دیگر دین ارزش سابق را برایم نداشت، مدیرم به اسم دین، بدترین تهمت‌ها را به ما می‌زد و به بدترین شیوه ما را تحقیر می‌کرد، خدا می‌داند، چند نفر را به بهانه‌های واهی اخراج کرد، یکی را به دلیل رنگ کردن مو و برداشتن ابرو، آن دیگری را به دلیل آرایش و پوشیدن لباس تنگ بیرون از مدرسه و مانند آن، او حتی اگر یک تار موی ابرویمان کم می‌شد، می‌فهمید و والدینمان را برای ادای توضیح احضار می‌کرد، در واقع تمام کارهای مدرسه، از جارو کردن و شستن دست شویی‌ها و کلاس‌های درس و شستن و چایی دادن با بچه‌هایی بود که مرتکب کوچک‌ترین اشتباهی شده بودند.

یک بار معلم ما دیر کرده بود، ما هم حوصله‌مان سر رفته بود، شروع کردیم با صدای آهسته شعر خواندن و دست زدن، ناگهان مدیر مدرسه در کلاس را با شدت باز کرد و بعد از کلی داد و فحش، همه کلاس را به ردیف به حیاط برد و ما را مجبور کرد در سرمای زمستان و روی برف کلاغ پر برویم و بعد تمام برف‌های حیاط و پشت بام مدرسه را برویم و بعد از آن تمام دست‌شویی‌ها را بشویم، آن هم در زمان زنگ تفریح و جلوی چشم دانش‌آموزان دیگر. او هر از گاهی به سر کلاس می‌آمد و ما را مجبور می‌کرد مقنعه‌هایمان را بردایم تا ببیند، موهایمان را رنگ کرده‌ایم یا نه، یک بار به خاطر این که من یک مقدار ابروهایم را مرتب کرده بودم، مدیر مدرسه من را فاحشه خواند، دیگر تحمل نداشتم با گریه و زاری پدرم را راضی کردم، در پیش دانشگاهی به مدرسه دیگر بروم، علاقه چندانی به درس نداشتم، شب‌ها به بهانه درس بیدار می‌ماندم و تلفنی با دوست پسرهایم حرف می‌زدم تا این که از طریق تلفن با یک پسر آشنا شدم که اسمش مزدک بود و حدود ۳۱ سال داشت، ۱۳ سال از من بزرگ‌تر بود و خیلی اهل مطالعه بود، ساعت‌ها در مورد مطالعاتش با من حرف می‌زد، او دین و خدا را قبول نداشت و در این زمینه کتاب‌های زیادی خوانده بود، سخنان او روی من بسیار تأثیرگذار و جذاب بود. او منطقی صحبت می‌کرد، از ظلم‌هایی که در اسلام در حق زنان شده بود، صحبت می‌کرد و دین اسلام را یک خرافه و

باعث عقب ماندگی می‌دانست، مزدک علت اصلی وجود خدا را ترس از نیروهای سرکش طبیعت می‌دانست، هنگامی که بشر اولیه خود را در برابر نیروهای ویرانگر طبیعی ناتوان دید، برای رهایی از چنگ آن‌ها، نطفه یک موجود توانای فرانسائی را در اجتماع باور کرد و فرآورده آن خدایان و آن‌گاه خدای یکتا شد، من اگرچه دیگر مانند دوران کودکی خودم دین‌دار نبودم و رفتار افراد مذهبی اطرافم، زخم عمیقی در درونم ایجاد کرده بود، اما هرچه بود، با دین بزرگ شده بودم و مادرم به قول خودش با وضو به من شیر داده بود و هنگام تولد در گوشم اذان و اقامه گفته بودند و نام مذهبی برایم انتخاب کرده بودند، موهای سرم را تراشیده بودند و هم وزن آن، نقره تقدیم حرم امام رضا کرده بودند، من با نامه ائمه بزرگ شده بودم، اما گویی تمام سرخوردگی‌های قبلی کار خودش را داشت می‌کرد، علاقه‌ام به او و جذاب بودن کلامش نیز مزید علت شده بود، او کتاب‌ها و جزواتی را به من معرفی می‌کرد تا من آن‌ها را بخوانم، او می‌گفت تمام انسان‌های روشنفکر و پیشرو، دین را قبول ندارند، او دین را دکانی می‌دانست که آخوندها و ملاها آن را درست کرده بودند تا مردم را سرکیسه کنند، زن در تمام ادیان برده‌ای در خدمت مردان هوسباز است. قرآن زنان را همچون کشتزاری می‌داند که مردان می‌توانند هر گونه میل دارند در آن فرو آیند، امام غزالی می‌گوید خداوند زنان را به ۱۸ طریق مجازات کرده است:

- ۱- عادت ماهانه ۲- زایش فرزند ۳- جدایی از والدین و ازدواج با یک مرد بیگانه ۴- رنج بارداری ۵- نبود کنترل بر خود ۶- نیم ارث بردن در برابر مرد ۷- نبود توانایی طلاق دادن شوهر و طلاق داده شدن به وسیله شوهر، در هر لحظه‌ای که او اراده کند. ۸- نبود توانایی برای گزینش بیش از یک همسر و توانایی مرد برای گزینش چهار زن عقدی و زن غیر عقدی بی‌نهایت. ۹- زن باید تنها در خانه بماند.
- ۱۰- زن حتی در خانه باید خود را بپوشاند. ۱۱- شهادت دو زن برابر یک مرد است. ۱۲- زن بدون یکی از بستگانش حق خروج از منزل را ندارد. ۱۳- زن از شرکت در نماز جمعه و شرکت در مراسم تشیع جنازه محروم است. ۱۴- زن حق قضاوت و شرکت در امور دولتی را ندارد. ۱۵- شایستگی دارایی ۱۰۰ شرط است که زن‌ها تنها یکی از آن‌ها را دارند، ولی مردها دارای ۹۹ شرط شایسته بودن را دارا هستند.
- ۱۶- هرگاه زن دارای فساد اخلاق باشد، عذابش در روز قیامت نصف مرد است. ۱۷- زن باید هنگام مرگ شوهر، مدت ۴ ماه و ۱۰ روز عده نگه دارد. ۱۸- زن در هنگام جدایی از شوهر باید سه ماه و سه روز عده نگه دارد.

در اسلام زنان نمی‌توانند با مردان نامسلمان ازدواج کنند، ولی مردان می‌توانند. برای ازدواج دختران، تنها رضایت پدر شرط است و مادر هیچ حقی ندارد. ازدواج با دختران خردسال، حتی دختر ۷ ساله در اسلام مجاز است، مانند پیامبر که با عایشه در ۷ سالگی او ازدواج کرد، یا عمر خطاب در ۵۰ سالگی با

ام‌کلثوم دختر حضرت علی در ۱۰ سالگی ازدواج کرد. بر اساس احکام اسلامی، طلاق دادن زن به هیچ دلیلی نیاز ندارد، و کافی است مرد به زن بگوید، تو مطلقه هستی و طلاق دادن زن در اسلام نیازی به مشاور، وکیل و دادگاه ندارد و فقط در سه مورد زن حق طلاق گرفتن دارد. ۱- ناتوانی جنسی شوهر ۲- پرداختن هزینه زندگی ۳- دیوانگی شوهر و در آن صورت نیز شوهر راضی به طلاق نیست و زن باید مهریه‌اش را ببخشد و جاننش را آزاد کند. زنی اگر شوهرش به هر دلیلی او را ترک گوید و ناپدید شود تا ۴ سال و در بعضی از مذاهب اسلامی تا ۱۲ سال، حق ازدواج ندارد، اگر مردی زنش را به عمل زنا متهم کند و دلیل و مدرک نداشته باشد، باید چهار بار سوگند بخورد که زنش زنا کرده است، در این صورت زن مجازات می‌شود، ولی اگر زن ۵ بار سوگند بخورد که گناهی نکرده است، مجازات نمی‌شود، اما تا آخر عمر بر آن مرد حرام می‌شود. بعد از طلاق، فرزند مال شوهر است و زن حقی در این جهت ندارد. مضاف بر این‌ها، تلاش اسلام برای پوشش زنان به وسیله چادر و محدود کردن آزادی‌های اجتماعی یا کنترل شدید، آن‌ها را از آلوده شدن به فسادهای جنسی و از دست دادن عفت و پاکدامنی توانسته است باز دارد، از این رو مجازات سنگسار و شلاق را ترتیب داده است، اما عملاً از میزان فساد کاسته نشده است، ختنه زنان ظلم بزرگ دیگری به زنان است. در اسلام، به وسیله ختنه زنان می‌خواسته‌اند، لذت جنسی را در زن نابود کنند و به اصطلاح جلوی روابط نامشروع او را بگیرند، ولی این مسئله مشکلات لاینحلی را برای زنان ایجاد کرده است و بسیاری از زنانی که ختنه می‌شوند، در شب اول زفاف یا موقع زایمان فوت می‌کنند و امروزه در بسیاری از کشورهای اسلامی مانند: مصر، لیبی، عربستان و حتی در نواحی جنوبی ایران، دختران و زنان را به عنوان یک سنت دینی ختنه می‌کنند و به این وسیله آن‌ها را از لذت جنسی محروم می‌کنند.

- آیا مسایل سیاسی- اجتماعی جامعه هم در روند بی‌دین شدن شما مؤثر واقع آمده است؟
 بله. اسلام تنها دینی است که با حکومت در آمیخته است و در رأس آن قرار گرفته است. به گفته دیگر، اسلام و حکومت، دو روی یک سکه هستند. بسیاری از آخوندها، چه قبل از انقلاب و چه اکنون، مخالف تحصیلات زن و رشد فکری و مالی زن هستند و حتی شیخ فضل الله نوری، آموزشگاه‌های دخترانه را حرام اعلام می‌کند و حتی با حق رأی زن مخالفت می‌کند و معتقد هستند زن باید تابع همسرش باشد. پیامبر از نظر من یک انسان بزرگ است که توانسته است تا حدودی اعراب و وحشی را انسان کند، اما از نظر من، او یک پیامبر و فرستاده از طرف خدا نیست، زیرا او با زور و شمشیر بسیاری را به دین اسلام ملحق کرد و با فوت او بسیاری از مردم، از دین اسلام خارج شدند، در سرتاسر شبه جزیره عربستان، علیه وی و نظام او بپا می‌خیزند، تا بساط آزادی را فراهم کنند. حتی دامنه شورش به خود

مدینه هم می‌رسد، با فوت پیامبر، اصحاب وحدت خود را از دست می‌دهند و دچار اختلاف می‌شوند، این نشان می‌دهد که قدرت حکومت اسلامی چقدر پوشالی بوده است که با فوت پیامبر، این چنین سریع هوادارنش مواضع خود را از دست می‌دهند و حتی مقابل یک دیگر قرار می‌گیرند و راحت حدیث جعل می‌کنند و حتی بعضی می‌گویند، قرآن را نیز تحریف کرده‌اند. - نقدی نسبت به احکام دینی هم داری؟

بله. به نظر من بسیاری از احکام که در قرآن آمده است، داستان‌ها و سرگذشت‌های برگرفته از انجیل، تورات و بعضی از آیات برگرفته از متون زرتشتی است، مانند آیه‌های مربوط به ملایک نگهبان عرش خداوند و آیات مربوط به روز رستاخیز و ترازوی حساب و پل صراط. مضمون برخی از آیه‌ها، از متون مانوی گرفته شده است، مانند آیه‌ای از سوره احزاب که در آن محمد، خاتم النبیین نامیده شده است، این عنوان، چهار قرن قبل از اسلام، به مانی داده شده بود و یا انکار مرگ عیسی در بالای صلیب که از معتقدات مانی بوده است.

حتی در زمان خود محمد، کسانی در مدینه و مکه مدعی بودند که بسیاری از مطالب قرآن، نوشته‌های سلمان فارسی است. مدت هزار و چهار صد سال است که عقل در پاسخ به یک سوال تاریخی درباره ایرانی‌ها در مانده است، که چگونه محمد که بر پایه نوشته کتاب کنزالامم، ایرانی‌ها را لعنت کرده و حسین نواده‌اش، بر پایه نوشته حاج شیخ عباس قمی گفته است، هر عربی از هر ایرانی بالاتر و بهتر و هر ایرانی از دشمنان ما هم بدتر است و توصیه است که ایرانی‌ها را باید دستگیر کرد، زنان‌هایشان را به فروش رسانید و مرده‌هایشان را به بردگی گرفت، ولی ایرانی‌ها آن چنان به اصلاح، شست و شوی مغزی شده‌اند که محمد را می‌پرستند و در سوگ حسین، بدن خود را زنجیر کوب می‌کنند و مغز خود را با تمامی قدرت شکافته و نذر می‌کنند که اگر فرزندشان شفا یابد و به آرزوی خود برسند، سر فرزند خود را با قمه زخم کنند.

نام مهدی موعود، نه در قرآن نه در هیچ اثر مذهبی مربوط به امامان یازده گانه شیعه نیامده است. راویان مسلمان، تا پیش از آن که اسطوره امامی به نام امام غایب، طرح ریزی شود، بر این اتفاق داشته‌اند که امام یازدهم، پیش از آن که در جوانی در گذرد، عقیم بوده است و اسطوره فرزندی که به علت عدم تأمین جانی، هفتاد سال در غیبت صغرای خود، از پشت پرده توسط کسانی به نام نواب با شیعیان خویش مربوط بوده و بعد به هم به غیبت کبری رفته است، درست به همین دلیل ساخته شده است که جای او در جهان تشیع خالی نمانده باشد. زیرا اصل بنیادی در جهان تشیع آن است که دنیا نمی‌تواند، بدون وجود امام در گردش باشد، از طرف دیگر بحث بر سر اصالت توقیعی است که امام دوازدهم در آن به

وکیل خود خبر از غیبت کبری می‌دهد و در غیاب او، روایان حدیث تا زمان ظهور مجدد وی، مورد مراجعه شیعیان خواهند بود. این توفیق نه در جایی ضبط شده است، نه کسی آن را به چشم دیده و نه کسی مدعی دیدن آن شده است و این نوشته به هیچ عنوان معنی زمامداری نمی‌دهد و بلکه به این مفهوم است که شیعیان در مشکلات دینی به روایان حدیث مراجعه کنند.

- نظرت راجع به ولایت فقیه چه هست؟

خمینی در کشف الاسرار می‌گوید که مجتهدین اصولاً خواهان ولایت و حکومت نیستند. اما بعد از سال ۴۲ با قاطعیت می‌گوید: معنی این که در زمان غیبت امام، مردم در تمامی امورشان، به روایان حدیث رجوع کنند، این است که اطاعت از آن‌ها کنند، چه امام آن‌ها را حجت خود قرار داده است و جانشین امام، جانشین پیامبر و حجت امام عصر در روی زمین است و خدا اطاعتش را واجب کرده است و همه کسانی که با ولایت فقیه مخالفند، اصولاً با خداوند تبارک و تعالی مخالفند.

خمینی، بعد از به حکومت رسیدن بسیاری از فتواهای قبلی خود را که آن‌ها را ضوابط تدبیر ناپذیر شرعی اعلام کرده بود و ممکن بود پافشاری روی آن‌ها باعث دردسری برای حکومت شود، نادیده گرفت یا عوض کرد، مانند: تحریم موسیقی، حق رأی زنان، حق طلاق زنان، حرام بودن خاویار، حرام بودن تغییر ساعت و بسیاری از مسایل دیگر.

مکتب ولایت فقیه، ریشه اسلامی ندارد، بلکه یک مکتب مذهبی و سیاسی یهودی است که به صورت پیامبران پادشاه یا پادشاهان پیامبر در تورات شکل گرفته و از آن جا به صورت کلی به اسلام منتقل شده است و به خصوص در جهان تشیع با هدف‌های حکومتی روحانیت شیعه، تطبیق داده شده است. حکومت فعلی ایران، یک حکومت اسلامی است و حاکم بلامنزاع آن ولی فقیه است و همه با امضای او مشروعیت پیدا می‌کنند، از رئیس جمهور گرفته تا یک بخشدار و همه این‌ها واجب‌الاطاعه هستند، چون منتخب ولی فقیه هستند. این‌ها در مقابل مجلس و نهادهای قانونی دیگر، یک مجمع تشخیص مصلحت نظام درست کرده‌اند و هر چه را می‌خواستند، با زور ولایت فقیه درست می‌کنند، ولی فقیه نیز در قانون اسلامی، وظایف خاصی دارد، اگر قرار باشد. بدون توجه به مجلس و قانون، هر چه ولی فقیه، خواست، انجام شود، دیکتاتوری ایجاد می‌شود و حکومتی که بر اساس دیکتاتوری باشد، دوام نمی‌آورد.

- نظر شما راجع به سایر مسوولان جمهوری اسلامی چیست؟

در این حکومت که تمام مسوولان آن خود را خادم ملت و اسلام می‌دانند و ادعای نوکری امام زمان را دارند، هر روز، میلیاردها، از بیت المال، به فنا می‌رود، بیت المال، جیب شخصی حضرات شده است،

حائری شیرازی، امام جمعه‌ی سابق شیراز، کلی از زمین‌های اطراف شیراز را برای خود مصادره می‌کند، آقای رحیمی، زمین‌های فاطمی تهران را مصادره می‌کند، آقای فلاحیان معادن را مصادره می‌کند، آقای رفسنجانی هم که بنا بر اعلام مجلات معتبر خارجی، چهارمین پولدار جهان است. فساد اخلاقی نیز روز به روز در میان مسوولان کشور فزونی می‌یابد، ازدواج‌های متعدد، صیغه‌های جورواجور، رئیس نیروی انتظامی تهران را هم در خانه فساد می‌گیرند، شکنجه و نقض حقوق بشر نیز در زندان‌ها یک مسأله عادی است، آقازاده‌ها نیز ایران را چون ملک شخصی به تاراج می‌برند، هر روز بر میزان تحریم‌های کشور افزوده می‌شود، صنایع مادر دچار رکود و ورشکستگی شده‌اند، بانک‌ها بدهی بالا می‌آورند. مراکز تولید ورشکسته می‌شوند، کارخانه‌ها به تاراج می‌روند، از آن طرف تمام مشکلات و بدبختی‌ها را از چشم کشورهای خارجی می‌بینند، حتی گران شدن سیب زمینی، پیاز و گوجه فرنگی.

۷۰ میلیون جمعیت ایران در فقر و نداری غوطه‌ور است. روزنامه‌ها و هرگونه فعالیت سیاسی، فرهنگی، اجتماعی به شدت سرکوب می‌شود، نمایندگان زن مجلس از طرح دو همسری حمایت می‌کنند و طرح حمایت از خانواده را راه نجات زن‌ها می‌دانند، زن‌ها تشویق می‌شدند که خیلی تحصیل نکنند و فرصت‌های شغلی خودشان را دو دستی تقدیم مردان کنند و در کنج خانه بنشینند و شوهرداری کنند. دانشجویان و قشر روشنفکر هم حق نفس کشیدن ندارد.

- در حال حاضر به چه چیزی اعتقاد داری؟

من امروز دیگر خود را در قید و بند دین نمی‌دانم، دین زندگی خانوادگی پدر و مادرم را نابود کرد، کودکی، نوجوانی و جوانی من را از بین برد، تمام کسانی که ادعای دین داشتند، بیشترین ضربه‌ها را به من وارد کردند، پدر و مادرم بسیار تلاش کردند که تا من را به سوی دین و خدا باز گردانند، اما نتوانستند و امروز پدرم منتظر است که من دوباره مانند دوران کودکی‌م، فردی مذهبی شوم، البته پدرم بسیار به روابط من حساس است، اما من دور از خانواده هستم و راحت می‌توانم به روابط مورد دلخواهم ادامه دهم، من یک انسان عاقل، بالغ و آزاد هستم که اختیار دار زندگی خود هستم، البته به اصول اخلاقی پایبند هستم و مواظب هستم که در زندگی‌ام، آزادی و حقوق دیگران را پایمال نکنم و هرگز هم به اعتقادات دیگران توهین نمی‌کنم، البته گاهی وقتی دچار مشکل می‌شوم ناخواسته و ناخودآگاه می‌گویم یا ابوالفضل. گویی به قول یکی از استادانم، هیچ ایرانی نمی‌تواند لائیک شود، استادم تعریف می‌کرد که ما در دوران دانشجویی، شب‌ها در خوابگاه در مورد دین و خدا بحث می‌کردیم و آخر شب به این نتیجه می‌رسیدیم که خدایی وجود ندارد و دین یک خرافه پرستی است و می‌خواهیدیم، اما صبح همگی بلند می‌شدیم و نماز می‌خواندیم. یک راننده هزار فحش به خدا و پیغمبر می‌دهد و بعد

وقتی ماشینش می‌خواهد به ته دره برود، می‌گوید یا امام زمان کمک کن. البته من خدای اسلام را قبول ندارم، اما گاهی با خودم فکر می‌کنم که ممکن است یک خدای بی‌انتها باشد که هرگز به خاطر یک تار مو یا یک نماز تنها انسان را عذاب ندهد، کسی که اصلاً عذاب ندارد، تماماً رحمت است و کافی است او را بخوانی تا به تو توجه کند.

۰۲۶ واکنش به برخوردهای بد مدعیان دین‌داری: حاصل یک عمر تحقیق و تهدید مصاحبه با نسترن، ۳۴ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه دین شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی تا الآن بده.

وقتی پدر من ۱۰ سال بیشتر سن نداشت، برای رفتن از این گوشه ملک خانوادگیش تا آن گوشه‌ی دیگر، یک روز تمام باید در راه می‌بود. پدر بزرگم از خان‌های منطقه‌ی بروجرد بود که در پی اصلاحات ارضی، بسیاری از املاک خودش را از دست داد.

پدر بزرگ من، آدمی عمیقاً مذهبی بود، او سختی‌های بسیار زیادی کشیده بود، وقتی که هنوز جوان بود، پدر و مادر خودش را از دست داده بود، دو تا بچه‌ی اولش، قبل از بلوغ مرده بودند و بعد از آن، زن اولش فوت کرده بود و او با مادر بزرگ من که دختر یک آخوند بود، ازدواج کرده بود. بدبختی‌های پدر بزرگ، ایمان او را قوی‌تر کرده بود و هر وقت برایش مسأله یا مشکلی پیش می‌آمد، برای آن که گره کارش باز شود، به سراغ قرآن می‌رفت و استخاره می‌کرده است. اما مادر بزرگم متجددتر از پدر بزرگم بود. وقتی رضا شاه قانون جدیدی برای منع استفاده از چادر را وضع کرده بود، او که زن جوانی بیش نبود، با شنیدن این خبر، چادر را کنار گذاشته و لباس و کلاه اروپایی بر تن کرده و با عجله از خانه بیرون رفته و با همین شکل و شمایل در ملاء عام، قدم زده بود.

مادر من به تحصیلات غیرمذهبی فرزندانش، به خصوص در اروپا عقیده شدیدی داشت. اما بسیار خرافاتی بود. اگر کسی مریض می‌شد، نمادها و حروفی را روی تخم مرغی می‌کشید، سپس در آن فوت می‌کرد و آن را آهسته بر پیشانی مریض می‌کوبید تا طلسم شیطانی مرض را بشکند. اما پدرم توجه چندانی به مذهب نداشت. پدرم آخوندی را که به او قرآن درس می‌داد، بسیار اذیت می‌کرد و تا آن جا که می‌توانست، از مسجد، مخصوصاً روزهای عزاداری، در می‌رفت.

پدرم می‌گفت: اونا می‌خواستن به ما بگن که نماز بخونیم و روزه بگیریم و مجبورمان می‌کردند که ساعت‌ها در مسجد بنشینیم، همه برای شهدای کربلا گریه و زاری می‌کردند، و با لباس‌های سیاه خاک گرفته بر سر و کول خود می‌زدند و حتی بعضی با زدن قمه، سر خودشان را می‌شکافتند. دیدن این مناظر، من را از مسجد فراری می‌داد، من همواره دنبال راهی بودم که از دست پدرم در مسجد فرار کنم و به بازی پردازم.

پدرم، همراه دو برادرش، بعد از گرفتن دیپلم راهی آمریکا شد و در رشته‌ی زیست‌شناسی تحصیل کرد، فضای سحرآمیز آمریکا، پدرم را جذب خودش کرد، دنیایی که ایران در مقابل آن چون قطره‌ای در مقابل دریا بود. در آمریکا به خصوص روابط آزاد دختر و پسر، پدرم را جذب خودش کرده بود.

پدرم بعد از اخذ مدرک دکترا، با یک دختر امریکایی آشنا شد و بعد از چند ماه زندگی با هم، با یک دیگر ازدواج می‌کنند و به ایران برمی‌گردند. مادرم در مقابل اعتراض‌های خانواده‌ی پدری من، مجبور می‌شود زمانی که من را حامله بود، مسلمان شود تا من یک مسلمان به دنیا بیایم. زندگی در ایران برای مادر و حتی پدرم، نسبت به آمریکا سخت بود، زیرا که دیگر از آزادی‌های آمریکا خبری نبود.

من برای اولین بار، وقتی که ۵ سالم بود، با مفهوم مذهب و دین آشنا شدم، زمانی که من با خانواده‌ام به قم رفته بودیم، قرار بود من و پدر و مادرم برای زیارت، به حرم حضرت معصومه برویم، مادرم چادری به سر کرده بود، وقتی به در حرم رسیدیم، دو مرد از ورود من جلوگیری کردند، زیرا که من روسری و چادر نداشتم، هر چقدر پدرم گفت، او پنج سال بیشتر ندارد، به خرج آن‌ها نرفت که نرفت، من با حالتی مغموم به گنبد طلایی حضرت معصومه خیره شده بودم و ناخودآگاه اشک می‌ریختم، ناچار برگشتیم، اما این خاطره هرگز از ذهن من پاک نشد.

دومین خاطره‌ای که من از کودکی خودم به یاد می‌آورم، مربوط به مذهب مادرم است، روزی یکی از اقوام پدرم به من گفت، چون مادرت اسلام آورده و دوباره به کلیسا می‌رود و اهل نماز و روزه نیست، مرتد است و باید کشته شود، این حرف من را بسیار ناراحت کرد، تمام روز وحشتی شدید من را فرا گرفته بود، با ترس و لرز رفتم و این مسأله را به مادرم گفتم، مادرم هم خیلی وحشت کرد و به سرعت نزد پدرم رفت تا از او این مسأله را بپرسد. پدرم در پاسخ به او خندید و گفت ما در واقع هیچ مذهب و دینی نداریم و هر طور که دلمان بخواهد، زندگی می‌کنیم و کسی حق ندارد ما را بکشد.

مادرم پایبند به هیچ دین و مذهبی نبود، اگر هم گاهی به کلیسا می‌رفت، برای تجدید خاطرات دورانی بود که در کودکی با مادرش به کلیسا می‌رفت.

فضای مدرسه ما به شدت مذهبی و سر کردن روسری برای من دشوار بود. بعد از گذشت مدتی، چادر نیز اجباری شد، ما باید ابتدا نماز را در مدرسه می‌خواندیم و سپس به خانه می‌رفتیم، اکثر خانواده بچه‌های مدرسه مذهبی بودند و مدیر مدرسه به شدت از آن‌ها تعریف می‌کرد، اما من تقریباً تنها و مطرود بودم، زیرا که مادرم امریکایی و پدرم استاد دانشگاه طاغوت بود، همواره همراه با دانش‌آموزان و معلم و مدیر به تشییع جنازه‌ی شهدا می‌رفتیم، همه با خشم به من نگاه می‌کردند، زیرا که سرزمین مادری من مسبب جنگ شده بود.

ما باید به شدت حجابمان را رعایت می‌کردیم، زیرا هر تار موی بیرون از مقنعه، مساوی با جهنم بود، جهنمی پر از مار و اژدها. خدا برای من یک موجود بسیار ترسناک تبدیل شده بود که منتظر بود تا با کوچک‌ترین کار خلافی که من انجام می‌دادم، من را به شدت محاکمه و عذاب کند، من باید خوشحال بودم که با وجود پدر و مادر لامذهب، هنوز زنده بودم و راه می‌رفتم.

پدرم از دانشگاه اخراج شد، مدیر مدرسه حاضر نبود با مادر من صحبت کند، زیرا او آمریکایی و بی‌دین بود. پدرم در به در دنبال کار می‌گشت، اما تمام کارها توسط حزب‌اللهی‌ها، قبضه شده بود، و تفحص بیشتر ارزش نداشت، مادرم جرأت بیرون آمدن از خانه را نداشت، هر وقت کسی می‌دانست او آمریکایی و خارجی است، به او فحش می‌داد و حتی کودکان به طرف او سنگ پرتاب می‌کردند و می‌گفتند، یانکی به خانه‌ات بازگرد.

یک بار مادرم، در حالی که برادر کوچکم را در بغل داشت، با پدرم در خیابان با هم قدم می‌زدند، یک مأمور کمیته به آن‌ها گیر می‌دهد که چرا مادرم رژ لب زده است و اصلاً آن‌ها چه نسبتی با هم دارند و چرا مادرم جوراب نازک پوشیده است. او آن‌ها را با خود به کمیته می‌برد تا این که عمویم شناسنامه و عقدنامه‌ی آن‌ها را می‌آورد و مأموران با گرفتن تعهد از مادرم که دیگر با جوراب نازک و آرایش از خانه بیرون نیاید، پدر و مادرم را بعد از یک شب خوابیدن در بازداشتگاه، رها می‌کنند.

بعد از اخراج پدرم از دانشگاه، خانه سازمانی دانشگاه، از پدرم پس گرفته شد و ما به یک خانه‌ی قدیمی، نقل مکان کردیم، صاحب خانه چهار چشم مواظب بود که آیا پدر و مادر من نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند یا نه. او بعد از آن که فهمید، پدر و مادر من اهل این حرف‌ها نیستند، آن‌ها را جواب کرد و اثاثیه‌شان را بیرون ریخت، اما پدرم با التماس به او قول داد که بعد از این نماز بخواند. زندگی روی وحشتناک خود را نشان می‌داد، رفتار همسایه‌ها تحقیرآمیز بود، من دوست داشتم پدر و مادری مذهبی داشتم تا هم راحت‌تر به بهشت بروم و هم در مدرسه خجالت نمی‌کشیدم. بالاخره مادرم طاقت نیاورد و ما قاجاقی به آمریکا رفتیم.

من ایران را دوست داشتم و تازه داشتم مذهبی می‌شدم، خدا و دین محورهای اصلی زندگی‌ام شده بود، من دوست داشتم، بزرگ می‌شدم و به جبهه می‌رفتم تا کفر را نابود کنم و در راه اسلام شهید شوم، من دوست داشتم، پدرم شهید می‌شد تا به این وسیله در مقابل دوستانم احساس افتخار کنم، دنیای آمریکا دیگر برایم غریبه بود. من بارها به آمریکا رفته بودم، اما این بار آمریکا را دیار کفر می‌دانستم، دیاری که می‌توانست من را از بهشت به جهنم براند، حجابم را سفت و سخت رعایت می‌کردم، حتی در خانه

و حتی در رختخواب، نباید می‌گذاشتم غول آمریکا مرا ببلعد، معلم‌مان همیشه می‌گفت، ما باید خدا را شکر کنیم که در ایران متولد شده‌ایم و می‌توانیم مسلمان از دنیا برویم.

من در مدرسه، تنهای تنها بودم، همه بچه‌ها به خاطر حجاب و ایرانی بودنم، من را مسخره می‌کردند، عذاب و سختی دوباره شروع شده بود، هم کلاسی‌های من داد می‌زدند ایرانی، گورت رو گم کن، اما من با این فکر که همه‌ی آن‌ها جهنمی و من بهشتی هستم، آرام می‌گرفتم، خدا با من بود، خدای قهار و غضب‌کننده‌ای که با یک اشاره می‌توانست آن‌ها (و اگر خودم کوچک‌ترین گناهی می‌کردم) را نابود کند.

در آن ایام پدر و مادرم هر دو سخت کار می‌کردند و من روزها تنها بودم و کسی نبود که حامی عاطفی من باشد.

مدیر مدرسه‌ام در ایران همیشه می‌گفت که او در خانه‌اش یک قبر کنده است و هر شب درون آن می‌رود و دراز می‌کشد تا هرگز مرگ را فراموش نکند.

من در ایران شب‌ها خواب می‌دیدم که دارم زنده به گور می‌شوم، و با جیغ و گریه، از خواب برمی‌خاستم، اما حالا من دوست داشتم قبری داشتم تا در آن دراز می‌کشیدم و یاد مرگ می‌افتادم، بنابراین من در باغچه‌ی پشت خانه‌مان، یک قبر کردم و روزها در آن می‌خوابیدم، تا این که یک شب دور از چشم پدر و مادرم، به درون آن رفتم، من همان شب از شدت ترس، دچار تب و لرز شدیدی شدم و تا مدت‌ها شوکه بودم و مات به دیوار نگاه می‌کردم، ترس از مرگ و عالم بعد از مرگ، تمام وجودم را فرا گرفته بود و روح کوچکم را می‌خورد.

در کلاس دینی ما در ایران، معلم ما همواره در مورد جهنم و عذاب‌های آن صحبت می‌کرد، از اژدهای هفت سر، مارها و هزارها موجود ترسناک دیگر، حالا من هر شب خواب آن‌ها را می‌دیدم، به حالت مرگ افتاده بودم، پدر و مادرم من را پیش یک روان‌پزشک بردند و من مدت‌ها تحت درمان بودم تا حالم بهتر شد.

بعد از این ماجرا، من سعی کردم با دنیای جدید و آدم‌های جدید رابطه برقرار کنم تا شاید آن‌ها را از کفر نجات بدهم، تمام آرمانم این بود که مبلغه‌ی خوبی برای دین اسلام، در دیار کفر باشم، اما هر روز ناامیدتر از روز قبل می‌شدم، کسی آنجا دنبال درک اعتقادات دینی من نبود، کسی نمی‌توانست آن همه آزادی و شادی را رها کند و خود را در چادر و روسری پنهان کند و هزار و یک حکم فقهی کوچک و بزرگ را رعایت کند، تنها به این امید که شاید روزی به بهشت وعده داده شده برود (البته گفتم شاید،

زیرا که من فکر می‌کردم، آدم حتی اگر به اندازه‌ی سرسوزنی گناه کرده باشد، جایش در جهنم است و باید عذاب‌های دردناکی را تحمل کند).

- ترس شدید شما از خدا، در ادامه تعدیل نشد؟

چرا. من کم‌کم به محیط جدید خودم، خو گرفتم، با شروع بلوغ، افکار و احساسات من دستخوش تغییر شد، دوست پسرهایی پیدا کردم و اکثر مدت روز را با آن‌ها می‌گذراندم، ایران دیگر جزیره نجات نبود، بلکه جزیره وحشت بود، تنها کشوری که آخوندها در آن حکومت می‌کردند، کشوری که مخالفان اعدام می‌شدند، زنان از تبعیض جنسیتی رنج می‌بردند و آزادی در آن معنایی نداشت، اما هنوز ته قلبم خودم را مسلمان و معتقد می‌دانستم، در آن زمان دیگر خدا برایم مانند مرد خشمگینی نبود که با یک شمشیر در یک دستش و با یک شلاق در دست دیگرش، به سراغ بندگانش برود تا آنان را عقوبت کند، خدا برایم به لطافت یک گلبرگ و مهربانی یک مادر بود، او را از پشت پنجره بالای ابرها می‌دیدم، جایی که مهربانانه و نگران به بندگانش نگاه می‌کرد و به فکر آنان است.

- دین‌داری شما هم با همان شدت و حدت ادامه داشت؟

نه. من هرازگاهی نماز می‌خواندم، اما دیگر سایه روشنی از دین و مسایل دین در ذهنم بود، دور بودن از ایران، باعث دوری من از دین شده بود. من بعد از گذشت بیست سال، تصمیم گرفتم که به ایران برگردم، دوست داشتم در ایران زندگی کنم، روزهای اول، به دید و بازدید گذشت، اما من آمده بودم که ایران را ببینم و ایمان گم شده‌ام را در آن باز یابم، چند بار در خیابان به خاطر حجابم، به من تذکر دادند و حتی من را به نیروی انتظامی بردند، من آن قدر به خاطر رفتار توهین‌آمیز آن‌ها ناراحت شده بودم که حتی شماره‌ی تلفن اقوام را فراموش کرده بودم، مأمور ارشاد در ماشین نیروی انتظامی، مدام خودش را به من می‌مالید و وقتی من به او تذکر می‌دادم، به من فحش‌های بسیار رکیک می‌داد، بعد از گذشت چند ساعت، یکی از اقوام من با یک مانتوی بلند آمد و مرا از آن مخمضه نجات داد، روز دیگر در پاساژی در شهرک غرب لباس خریدم، هنگام بیرون آمدن از پاساژ، مأموری جلو آمد و از من خواست تا محتویات داخل بسته را به او نشان دهم. من علت این کار او را پرسیدم، او گفت، ما مأموریت داریم تا بسته‌های خرید مردم را ببینیم تا لباس خارج از عرف و شرع، نخریده باشند. یکی بعد از دیگری بر من شوک وارد می‌شد. من دوست داشتم ایران‌گردی کنم، اما اطرافیانم به من تذکر دادند که هتل‌ها در ایران به خانم‌های تنها اتاق نمی‌دهند. من برای مدتی در یک آموزشگاه زبان، مشغول به تدریس شدم، شاگردان دختر و پسر من از شرایط موجود کشور، خیلی می‌نالیدند و از نبود آزادی در ایران (به خصوص دختران)، رنج می‌بردند، بنابراین من تصمیم گرفتم، مطالعات خودم را در مورد ایران و اسلام،

افزایش بدهم تا علت واقعی این همه نارضایتی را درک کنم، من از طریق شاگردانم، کتاب‌هایی تهیه کردم که آن‌ها می‌گفتند، قاچاقی است و باید مواظب باشی گیر مأموران نیافتد. من بر اساس این مطالعات فهمیدم که بر اساس اصول اسلام، تمام مردم جهان به دو گروه تقسیم می‌شوند، مسلمانان و کافران (غیرمسلمان‌ها)، مسلمانان پاک هستند و غیرمسلمانان نجس، و هر ظرفی که یک فرد غیرمسلمان در آن غذا می‌خورد، نجس است و باید هفت بار شسته شود تا پاک شود، در قدیم بسیاری از مواد غذایی که از فرنگستان می‌آمد، نجس به حساب می‌آمدند، ولی برای حل این مشکل، برخی از آقایان، چاره‌ای جسته و یک کلاه شرعی برای آن درست کرده بودند، آن‌ها می‌گفتند، وقتی این قبیل خوراکی‌ها از طریق دریا می‌آید، چون از آب گذشته است، پاک محسوب می‌شود.

- الان چه تحلیلی در مورد اسلام و مسلمانان داری؟

وظیفه‌ی مسلمانان است که تمام کافران را مسلمان کنند و سرزمین آن‌ها را به زور و جنگ تسخیر کنند، جهان از نظر اسلام، به لحاظ جغرافیایی، به دو قسمت تقسیم می‌شود، سرزمین‌های متعلق به مسلمانان و سرزمین‌های دارالحرب (یعنی سرزمین‌هایی که باید با جنگ و خشونت تسخیر گردد) و این تقسیم‌بندی ادامه خواهد یافت تا روزی که مسلمانان تمام سرزمین‌های دارالحرب را تسخیر کنند و همه‌ی انسان‌ها را مسلمان کنند.

یکی از اصل‌های بسیار مهمی در اسلام وجود دارد، جهاد است که از وظایف مهم همه مسلمانان است، در چنین شرایطی همه‌ی کافران، سگان و خوکان را باید کشت. در این فضای فکری، تفکر عقلانی، اندیشه و فکر کردن، علم و تکنولوژی، جایی ندارد.

- چه تحلیلی در مورد کتاب قرآن داری؟

قرآن یکی از مانیفیست‌های اعمال تروریستی است، این را همه می‌دانند و اگر هم نمی‌دانستند، حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۲ به آن‌ها نشان داد که اسلام در حال حاضر یکی از خطرناک‌ترین برنامه‌های تروریستی را در دست اجرا دارد، اولین آیه‌ای که محمد ادعا کرد به او الهام شده است، ترس را مبنای مسلمانی قرار داده است. آن آیه‌ای است که می‌گوید، ای جامه به خود پیچیده برخیز و بترسان و خدای خود را تکبیر گوی. قرآن سرشار از کلمات وحشت‌آور است. سرتاسر قرآن پر از توصیف جهنم است و این که کفار و گناهکاران در جهنم به عذاب‌هایی دچار می‌شوند و بدتر از همه این است که عذاب جهنم، پایانی ندارد. اگر جهنم و انواع عذاب‌ها را از قرآن برداریم، در آن چیزی جز قصه‌هایی که از تورات برداشته و تغییر شکل داده‌اند، باقی نخواهد ماند. تمام اوصافی که از خدا در اسلام یاد می‌شود، باعث

ایجاد ترس و وحشت مردم از خدا می‌شود. قرآن در ۲۵۰ مورد به روز قیامت اشاره کرده و پیوسته مردم را در وحشت از روز قیامت و آتش دوزخ مورد تهدید قرار می‌دهد.

- شما مسوولان جمهوری اسلامی را چگونه تحلیل می‌کنید؟

در شرایط کنونی جامعه، شکنجه‌هایی مانند: اعدام مصنوعی، تجاوز جنسی، تهدید به تجاوز جنسی، زدن افراد با کابل، استفاده از دستبندهای قیانی، آویزان کردن افراد با دستبند، سرپا نگه داشتن زندانی به مدت طولانی، آویزان کردن وزنه از بیضه‌ها، زندان انفرادی و هزاران شیوه غیرانسانی دیگر، در زندان‌های ایران حرف اول را می‌زنند.

در بند زنان، مردان زندانبان، به بهانه گرفتن اعتراف دختران را لخت می‌کنند و آن‌ها را کتک می‌زنند. و در کنار هر اتهام سیاسی یا مطبوعاتی مسوولان، یکی دو اتهام اخلاقی و منکراتی نیز به آدم می‌چسبانند.

کوچک‌ترین مخالفتی در ایران، منجر به زندان و شکنجه می‌شود، تمام روزنامه‌ها و مجلات ایران به غیر از مجلات زرد وابسته به رژیم، به بهانه‌های مختلف بسته شده است، حزب‌اللهی‌ها و سپاهی‌ها صاحب اختیار مملکت هستند. آزادی مذهبی و اندیشه در ایران مترادف با کفر است. مسلمان واقعی هرگز خواستار آزادی نیست. امروزه اکثر جوانان مخالف دین و نظام هستند، من تا زمانی که به ایران نیامده بودم تا اندازه‌ای به اسلام معتقد بودم، اما وقتی به ایران آمدم و این همه فساد اخلاقی و فقر را دیدم تصویر نامطلوبی از اسلام در ذهن من ایجاد شد.

حکومت اسلامی ایران نقش مهمی در گریز جوانان از دین داشته است. دکان‌دارانی که قرن‌ها است دین را وسیله قدرت و ثروت قرار داده‌اند، نفرتی که در میان جوانان از آخوندها وجود دارد قابل بیان نیست، البته هنوز هم هستند کسانی که دین اسلام را جدای از حکومت اسلامی می‌دانند. اما اکثریت اسلام را هم مانند این رژیم اسلامی می‌دانند، امروز باید تلاش کرد تا رسوبات ذهنی را که چندین قرن است در ذهن ایرانیان جای گرفته، پاک کرد، سرمایه اجتماعی پایین جامعه دلالت بر آن دارد که بسیاری از مردم جامعه، مخالف حکومت اسلامی هستند، البته دین اسلام هم اصلاً دین به روزی نیست و می‌توان با دین اسلام در قرن بیست و یکم زندگی کرد، عقب‌ماندگی جوامع اسلامی نیز ناشی از همین مسأله است، من امروزه هیچ اعتقادی به دین اسلام ندارم و با گروهی از دوستان و شاگردانم تلاش خود را می‌کنیم تا جوانان دیگر را نیز با واقعیت اسلام آشنا کنیم و از گمراهی و ظلمت ۱۴۰۰ ساله نجات دهیم، زندگی کردن در ایران برای زنان بسیار مشکل است، اما من قصد دارم در ایران بمانم و در راه احقاق حقوق زنان مبارزه کنم.

۲۷ واکنش به برخوردهای بد مدعیان دین‌داری: رفتارهایی که هر روز جوان را افسرده‌تر و فراری‌تر از دین و خدا می‌کنند.

مصاحبه با مصطفی، ۲۵ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه دین شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی‌ت تا الآن بده.

من در خانه کوچکی، در یکی از روستاهای سمنان به دنیا آمدم، پدرم کشاورز بود و وضع مالیش بد بود، البته باغ و زمین مختصری داشت، در روستای کوچک ما روحانی مورد احترامی بود که برخلاف سایر روحانیون، در متن اجتماع وارد می‌شد، با بازاری، با کشاورز، با پولدار، با فقیر با همه رابطه داشت و مردم را به آموختن مسایل دینی تشویق می‌کرد، پدر من هم در عین حال که مشغول کشاورزی‌اش بود در جلسات آن روحانی شرکت می‌کرد، روحانی روستای ما، کاری کرده بود که شاید نصف مردم روستا با مسایل دینی، با قرآن، با احادیث و با عربی تا یک اندازه‌ای، بدون این که به مدرسه رفته باشند، آشنا شده بودند.

پدر من با مسایل دینی خیلی خوب آشنا بود و مقداری از قرآن را حفظ بود، از کودکی پای منبر روحانی روستا می‌رفتم و با مسایل دینی آشنا می‌شدم، ایشان به افراد اجازه می‌داد که در مسایل اظهار نظر کنند و مسایل شرعی‌شان را بپرسند و از بچه‌هایی که سوره‌های کوچک قرآن را حفظ می‌کردند، در مسجد و در مقابل مردم تقدیر می‌کرد و جایزه می‌داد و این کار باعث علاقه‌ی کودکان به ایشان شده بود، دوست داشتم وقتی بزرگ شدم، مانند ایشان یک روحانی شوم، البته نه مثل روحانی سابق روستایمان که با مردم سروکار نداشت و آن قدر خشن بود که کسی جرأت نداشت از آقا یک مسأله بپرسد و برای خودش یک زندگی اشرافی با دو زن تشکیل داده بود و تمام مخارج زندگی او بر عهده‌ی مردم بینوای روستا بود. در روستا تنها یک مدرسه ابتدایی بود که یک معلم داشت و دختر و پسر با هم در یک کلاس بودند. کمتر معلمی حاضر بود به روستای دور افتاده و بدون امکانات ما بیاید. پس از آمدن یک معلم به روستای ما، ما با آن که بچه بودیم، اما احساس می‌کردیم که حرف زدن و رفتار او با معلم‌های دیگری که داشتیم، متفاوت است، او ما را کتک نمی‌زد، برایمان جایزه می‌خرید و با ما مهربان بود، در هنگام دروی محصول به کمک اهالی می‌رفت، اما اهل نماز و روزه نبود، گاهی سر کلاس حرف‌هایی می‌زد که ما درست نمی‌فهمیدیم، اما از روحانی روستا بدش می‌آمد و می‌گفت او و امثال او مردم را خر کرده‌اند و برگرده‌های آنان سوار شده‌اند و شیرهی جانشان را می‌مکنند و یک مشت خرافات را علم

کرده‌اند و مردم را هم بازیچه دست آن‌ها شده‌اند، روحانی روستای ما بسیار زن می‌گرفت و طلاق می‌داد و حتی برای این که در مواقع نبود او زنانش کار خلاف شرع نکنند، قبل از رفتن به مسافرت، موهای سر آنان را می‌تراشید و بسیار آنان را کتک می‌زد. با تحصیل دختران بسیار مخالف بود، اگرچه بعد از انقلاب دیگر دختران در مدارس با حجاب بودند و معلم زن بد حجاب نیز وجود نداشت، اما با این وجود روحانی روستا همواره به اهالی می‌گفت که ائمه تأکید کرده‌اند که دختران زود باید شوهر دهیم که تا در گناه نیفتند و رفتن به مدرسه و آموختن علم باعث گمراهی و فساد آن‌ها می‌شود، زنان را عامل شیطان می‌دانست و به مردم تأکید می‌کرد از مشورت کردن با زنان پرهیز و با زنان مانند یک حیوان وحشی رفتار کنند تا آنان، رَم نکنند. کسانی را که نماز نمی‌خوانند نجس می‌دانست و به مردم تأکید می‌کرد، با آنان رابطه نداشته باشند و حتی در حد سلام نیز با آنان صحبت نکنند و می‌گفت کسانی که نماز صبحشان قضا شود، تمام نمازهای آن روزشان را باید دوباره بخوانند و امام زمان نیز از آنان ناراحت می‌شود و هر آن ممکن است، مورد عذاب الهی قرار گیرند. از زمانی که فهمیده بود معلم اهل نماز نیست، به مردم گفته بود نباید بگذارند بچه‌ها برای درس خواندن به نزد او بروند، معلم نیز او را آخوند خرفت می‌نامید و می‌گفت تمام حرف‌های او خرافات و دروغ است.

کم‌کم بچه‌ها به طرف او جذب شدند، معلم در کلاس‌های علوم و ورزش ما را به باغ‌های اطراف می‌برد و از طبیعت برای ما حرف می‌زد، به اهالی در کارهای کشاورزی کمک می‌کردیم و در مورد دین و مذهب و خدا با ما حرف می‌زد، می‌گفت دین و مذهب باعث عقب‌ماندگی مردم می‌شود، وقتی افراد تمام فکر و ذکرشان خدا و بهشت و جهنم باشد، هرگز به پیشرفت نمی‌رسند. از نظر مسلمانان، موحد کسی است که اگر مجهولی را نداند، به دنبال آن نخواهد رفت، چون راز آن را خدا می‌داند. در حالی که دنیای غرب و غیر مسلمان‌ها، آن قدر می‌گردند تا جواب سوال خود را بیابند، دینی که عملاً مردم را به خشونت دعوت می‌کند، و می‌گوید، همانا مجازات کسانی که با خدا و رسولش بجنگند و در زمین فساد کنند آن است که کشته شود یا به دار آویخته شوند و یا دست‌ها و پاهای مخالف آن‌ها قطع شود. خدایی که در دسترس نیست، چگونه می‌شود با او جنگید و چه کسی تشخیص می‌دهد که متهم مبارزه با خدا و محکوم به قطع دست و پا قبلاً با خدا جنگیده است؟ امروز که محمدی نیست و خدایی هم در میدان جنگ وجود ندارد. آیا پیروی از این آیه در دنیای امروزی و ریختن خون جوانان به معنای جنون و عقب‌ماندگی اجتماعی و ذهنی نیست؟ شق القمر، افتادن سنگ بر سر ابابیل، نشستن دو فرشته بر شانه‌های انسان و هزار خرافات دیگر که در اسلام وجود دارد وقتی زنی به شوهرش بدبین می‌شود که نکند زن دیگری زیر سر دارد، می‌رود پیش یک ملا تا فکرهای اضافی در سر شوهرش را پاک کند

و ملا نیز ضمن تجاوز به این خانم‌ها آیاتی از قرآن را برای آن‌ها روی کاغذ می‌نویسد و به آن‌ها می‌گوید، این را توی غذای شوهرت بریز تا آدم شود، اگر پشت سر مسافر آب نریزی، دیگر بر نمی‌گردد، اسفند باعث از بین رفتن چشم زخم می‌شود، نصف مرده‌های قبرستان از چشم زخم است. صحبت‌های معلم به گوش اهالی می‌رسید و بالاخره او را با داس و بیل از روستا بیرون کردند و به دستور روحانی روستا اتاقش را با تمام کتاب‌ها و اثاثیه‌اش آتش زدند تا نجسی او که به خدا ایمان نداشت، دامن اهالی را نگیرد. معلم رفته بود، اما حرف‌های او بر روی روح کوچک ما حک شده بود. من دیگر ذوق و شوقی برای رفتن به مسجد نداشتم، به زور پدرم نماز می‌خواندم و روزه می‌گرفتم و به خاطر کاری که اهالی روستا با معلممان کرده بودند، از دست آن‌ها خشمگین بودم.

- افکار و عقاید دینی شما در سال‌های بعد چگونه بود؟

بعد از گذشت سال‌ها، من برای درس خواندن به دبیرستان شهرمان آمدم. من و تعداد دیگری از بچه‌های روستاهای اطراف در دبیرستان به صورت شبانه روزی استقرار یافتیم. در خوابگاه، تک و توک افرادی پیدا می‌شدند که نماز بخوانند، اگر بودند بسیجی‌ها بودند که دیگران به خاطر رفتارشان از آن متنفر بودند. جاسوسانی بودند که در اتاق‌ها می‌گشتند و هر کس بر ضد دین و حکومت حرف می‌زد، به مدیر خبر می‌دادند، هر کس حتی اگر یک عکس کوچک از یک زن حتی اگر خواهرش بود داشت، باید در هفت سوراخ قایم می‌کرد.

ما به زور در نماز جماعت شرکت می‌کردیم، اما نماز نمی‌خواندیم و مسخره بازی در می‌آوردیم. ما شب‌ها بعد از خاموشی، زیر پتو ترانه گوش می‌کردیم و سرگرم می‌شدیم، به خاطر سخت‌گیری‌هایی که در خوابگاه می‌شد، میزان هم‌جنس‌بازی افزایش یافته بود، شب‌ها بعد از خاموشی، هوای بوس و حرف‌های عاشقانه بود که به گوش می‌رسید. در خوابگاه، اکثریت اهل نماز و روزه و دین نبودند. من در اوایل که بنا به عادت، نماز می‌خواندم، بسیار اذیت می‌شدم و تقریباً طرد شده بودم و همه فکر می‌کردند، جاسوس هستم، آن قدر بسیجی‌ها جاسوسی کرده بودند و باعث اخراج و اذیت این و آن شده بودند، که بچه‌ها از افراد نمازخوان بدشان می‌آمد. من بعد از مدتی نمازخواندن را ترک کردم، در جمع‌های خصوصی، افراد به راحتی ضد دین و حکومت حرف می‌زدند و کتاب‌های ضد دینی دست به دست می‌شد. آن زمان اینترنت هنوز خیلی بین دانش‌آموزان جا نیفتاده بود. بنابراین فتوکپی یک کتاب ضد دین بسیار طرفدار بود و باید مدت‌ها منتظر می‌شدی و نام‌نویسی می‌کردی تا به دست برسد. ما بعد از خواندن کتاب‌ها، می‌نشستیم و با هم بحث می‌کردیم و به این نتیجه می‌رسیدیم که ناتوانی بشر در برابر دشواری‌ها و ناکامی‌های زندگی، پیوسته او را به آفرینش نیروهای غیبی و مرموزی که برای

کامیاب ساختن او دارای بزرگ‌ترین توان ممکن باشند، رهنمون شده است، بشر با آفرینش چنین نیرویی، خود را در پناه معجزه‌های پنداری آن جا می‌دهد و حتی هوش و فرصت‌های زندگی خود را ناشی از او می‌داند، در دوره‌هایی که بشر در زمینه‌های ابتدایی‌تر زندگی می‌کرد، این عوامل آرامش دهنده را خود به دست خود می‌ساخت و آن‌ها را پرستش می‌کرد و از آن‌ها معجزه می‌طلبید، ولی امروزه، افرادی فرصت‌طلب و ریاکار خود را نماینده‌ی نیروهایی که بشر برای رهایی از درماندگی و دسترسی به آرامش در جست و جوی آن‌ها بودند، معرفی کردند و با فراخواندن بشر به پیروی از محصولات متافیزیکی دروغین خود، نیروی عقل بشر را در جهت تحقق اهداف خود اسیر کردند. وقتی ما این اصول متافیزیکی را پذیرفتیم آن‌ها در مغز ما رسوب می‌کنند و ما هرگز درصدد هضم آن‌ها نیستیم و عمری بازیچه‌ی دست دکان‌داران مذهبی می‌شویم و به جای این که یک زندگی پویا و فردگرایانه داشته باشیم، دایم در حال پسرقت هستیم، خدا، برای هر کسی معنای خاصی دارد، شناخت هر شخصی از خدا، از برداشت‌های دینی او می‌آید و چون ویژگی‌های خدای هر دینی مشخص است، پیروان هیچ یک از دین‌ها اجازه ندارد، جز آنچه که درباره خدای اختصاصی‌شان ذکر شده، بپذیرند، آن‌ها حتی اجازه ندارند، به عقل خودشان مراجعه کنند و چیزی بر خصوصیات خدا اضافه یا کم کنند، آیا خدا اصلاً وجود دارد؟ یا اگر وجود دارد، چرا به هر یک از پیامبران حرفی می‌زند و بعد حرف یک پیامبر را با پیامبر دیگر عوض می‌کند؟ و چرا، حتی در زمان نبوت یک پیامبر به طور پی در پی، احکام ضد و نقیض صادر می‌کند؟ اسلام بعد از تجاوز اعراب ملت ایران تحمیل شد و ما مسلمان شدیم، حالا ما باید میهن‌پرست باشیم یا مسلمان؟ اگر میهن‌پرست باشیم، باید حمله اعراب را تحریم کنیم و در نتیجه اسلام را نیز باید تحریم کنیم، اگر مسلمان باشیم، یعنی حمله‌ی اعراب را تأیید کرده‌ایم و دیگر میهن-پرست نیستیم، آیا باید حمله‌ی اعراب را جشن بگیریم یا عزا؟

ما برای این که مسلمان باشیم، باید سخنان خدا و رسول را گوش بسپاریم و انجام دهیم خدا، در آیه‌ی ۴ سوره‌ی ابراهیم می‌گوید: هر پیامبری را فقط برای قومی فرستادیم که به زبان آن قوم سخن گوید، آیا رسول اکرم به زبان ما سخن می‌گفت؟ یا در آیه‌ی ۹۱ سوره‌ی نمل می‌گوید: ای رسول تو منحصرأ مأمور پرستش خدای این بیت که بیت الله الحرامش نامیدیم، هستی. آیا سرزمین ایران، بیت الله الحرام است و پرستش خدای آن بلد (مکه)، با ما نیز ارتباطی دارد؟ در احادیث آمده است: علی (ع)، به حسن و حسین، هنگام رفتن به جنگ نیشابور می‌گوید: از ایران و ایرانی بترسید و تا می‌توانید آن‌ها را بکشید، که اگر سر بلند کنند، همه‌ی ما را خواهند کشت، حسین بن علی می‌گوید: ما از تبار قریش هستیم و بر ایرانیان برتریم و هواخواهان ما عرب و دشمنان ما عجم هستند، هر عربی، از هر ایرانی، بهتر و بالاتر و

هر ایرانی، از دشمنان ما هم بدتر است و باید ایرانی‌ها را دستگیر کرد و به مدینه آورد و زنانشان را به فروش رسانید و مردانشان را به بردگی و غلامی اعراب گمارد. آیا دین اسلام، با تمام این بحث‌ها، برای ما ایرانیان نیز می‌باشد؟ در حالی که برای ایرانیان پیش‌ری ارزش‌قایل نیستند. البته یک بار کتاب‌های ما به دست مدیر افتاد و در آستانه اخراج از مدرسه بودیم، که با تعهد و گریه و زاری قبول کردند که اخراج نشویم، اما بعد از آن مدام تحت کنترل بودیم و حتی در سرویس دست‌شویی جاسوس گذاشته بودند که ما حرف‌های ضد‌دینی نزنیم. بچه‌ها بسیار ترسیده بودند، اما باز هم در خلوت خودشان به نظام و دین فحش می‌دادند، کمترین شادی و سرگرمی برای ما وجود نداشت و ما دور از خانواده، هر روز پوچ‌تر و بی‌روح‌تر می‌شدیم. ما به زور باید در ماه رمضان بلند می‌شدیم و سحری می‌خوردیم و روزه می‌گرفتیم، به زور باید جشن ۲۲ بهمن شرکت می‌کردیم و هر کدام شعر یا نوشته‌ای در مدح حکومت در سر صف، می‌خواندیم، از ۱۲ ماه سال ۲ ماه محرم و صفر است و گریه و زاری به راه می‌افتد، یک ماه هم، ماه رمضان است و روزه‌داری و گرسنگی و تشنگی و بی‌حالی، ۲۰ روز دهی فاطمیه است، تقویم پر است از شهادت‌ها و فوت حتی امام‌زاده‌ها، هر روز هم کافی است، یکی از این آیت‌الله‌های پیر فوت شوند تا چندین روز هم برای آن‌ها عزای عمومی اعلام شود، تنها ۱۲ روز است که ائمه در آن متولد شده‌اند، اما حتی در روز تولد امام علی، مردم باز به یاد ابن ملجم می‌افتند و گریه و ناله سر می‌دهند، در این فضای عزا که حتی به اعیاد ما نیز جنبه بسیار مرتجعانه و متحجرانه‌ای داده‌اند، هیچ شادی و امیدی در دل یک نوجوان و جوان کاشته نمی‌شود و او هر روز افسرده‌تر و فراری‌تر از دین و خدا می‌شود.

- ورود در دانشگاه چه تأثیری روی تحولات فکری شما گذاشت؟

با ورود به دانشگاه فضا یک مقدار بازتر شده بود و من می‌توانستم مقداری با دخترها رابطه برقرار کنم و تا حدودی شادتر و با انرژی‌تر شدم، اما وقتی دو قدم با دختری راه می‌رفتم، حراست و بسیج یقه‌مان را می‌گرفتند و ما را اذیت می‌کردند، بسیج و دفتر نهاد، خدا و همه کاره‌ی دانشگاه بودند، ملاحظاتی که قبل از انقلاب شاه را سایه‌ی خدا می‌دانستند و اعتراض علیه او را اعتراض علیه خدا می‌دانستند و به دست بوسی شاه و فرح می‌رفتند، حالا بعد از انقلاب رنگ عوض کرده بودند و رهبر را ولی نعمت مردم می‌دانستند و نافرمانی از او را همپایه‌ی کفر می‌دانستند. آن‌ها امام زمان را علم کرده‌اند و با نام او مردم را می‌چاپند و با سهم او سورچرانی می‌کنند و حتی می‌گویند، اگر بعد از صلوات، عجل فرجه‌م نگویی، صلوات بالا نمی‌رود و قبول نمی‌شود، هر روز یکی خواب امام زمان را می‌بیند و برای خودش دم و دستگاه تشکیل می‌دهند، یکی می‌گوید، همسر امام زمان است، یکی می‌گوید نماینده‌ی اوست، یکی

می‌گوید امام زمان به او گفته اول به خانه‌ی تو می‌آیم و از خانه‌ی تو ظهور می‌کنم، حتی آقای احمدی-نژاد زمانی که در شهرداری تهران بود، نقشه‌ای از حرکت امام زمان در تهران تهیه کرده بود و قصد داشت در مسیرهای امام زمان، زیارتگاه بسازد. آن قدر به مردم فشار آورده‌اند، که مردم حتی تحمل دیدن آنان را ندارند، روحانی، منفورترین قشر در ایران است، آن‌ها سخت‌گیری‌های بی‌حد و حصری را بر مردم تحمیل می‌کنند، ادعای ساده زیستی می‌کنند، اما هر روز اشرافی‌تر می‌شوند.

- نگاه شما نسبت به مسوولان جمهوری اسلامی چگونه هست؟

من یک روز تلویزیون نگاه می‌کردم، آقای قرائتی در یک برنامه که بیشتر از ۳۰ سال است در آن حرف می‌زند و این حرف‌ها، تمامی ندارد، برگشت و گفت: این افراد که بر ضد حکومت اسلامی اقدام می‌کنند، خیلی احمق هستند، وقتی که آخوند چیزی را گرفت، مگر پس می‌دهد. آن قدر رفتارهای غیرانسانی در میان مسوولان نظام رواج دارد که وقتی یک کار خوب، حتی برای ظاهرسازی انجام می‌دهند، کسی باور نمی‌کند. البته من با کتاب‌هایی که فقط فحش به اسلام می‌دهند، مخالف هستم، اگر ما با عقیده‌ای مخالف هستیم، باید با استدلال با آن مخالفت کرد، اما امروزه هم طرفداران اسلام و هم مخالفان، تنها به فحش و کاری می‌پردازند و جوانان نیز احساسی هستند و راحت تحت تأثیر یکی از این دو جبهه قرار می‌گیرند، البته اکثریت مخالف اسلام و دین می‌شوند، چون جوان در سن استقلال است و اگر انسان کمی آزادی به دست آورد، از دین فرار می‌کند، زیرا دین زنجیرهایی به دست و پای انسان می‌بندد و او را به قعر چاه می‌فرستد تا گوش و چشم بسته باشد تا هرچه دین گفت، اجرا کند.

خدا و دین در جامعه‌ی ما، مایه روزی و برکت یک عده شده‌اند که هر روز زورشان بیشتر می‌شود و ظلم و ستمشان بیشتر طغیان می‌کند. آخوندهایی که تا دیروز برای یک منبر رفتن و یک پول روضه، که می‌زدند، حالا کاخ‌های امپراطوری‌شان را هیچ بادی نمی‌تواند تکان دهد و نابود کند. در این جامعه، دیگر کسی خریدار دین نیست، هر کس اگر خرده دینی دارد، آن را چسبیده و دیگران از دین فراری هستند، نسل‌های بعدی، بی‌دین‌تر می‌شوند.

- ارزیابی کلی شما از دین در عصر حاضر چیست؟

ترس بشر از تغییرات هولناک طبیعت او را وادار کرده تا برای خود خدایی بسازد تا او را در مقابل جن و اسب شاخدار و غول یک چشم محافظت کند، در حالی که طبیعت خود به وجود آورنده خودش است، و خدا یک خرافه بیشتر نیست. هر زمان که دین به حکومت رسید، بدترین فجایع بشری و اخلاقی به ظهور رسیده است، اما هر زمان که انسان آزاد بوده، از دین فراری شده است، زیرا که دین برخلاف

گفته‌های آخوندها، جز دکانی برای کلاه‌برداری یک مشت شیاد شکم‌باره نبوده است. زن و مرد مساوی هستند، اما خدا و دین، زن را تا حد یک حیوان خانگی قرار می‌دهند که بدون اجازه‌ی شوهر حق آب خوردن هم ندارد.

البته دین مزیت‌هایی هم دارد، تأکیدی که در دین بر روی اصول انسانی می‌شود، باعث پایبندی افراد به انسانیت می‌شود، اما امروزه دیگر نشانی از اصول انسانی در دین نیست، اما من بعد از ۴ سال تحصیل در دانشگاه و آشنای شدن با افکار مختلف، دیگر دین و خدا را جزء مسایل زندگی خودم نمی‌دانم، خدا و دین دکانی برای ریاکاران و نون‌به‌نرخ روز خوران است، ولی من معتقد به احترام به عقاید دیگران هستم و آرزوی روزی را دارم که جامعه برای امثال من هم ارزش قایل شود.

۰۲۸ واکنش به برخوردهای بد مدعیان دین‌داری: فرار کردن از جهنمی که به اسم دین برای من درست کرده بودند. مصاحبه با زهرا، ۲۵ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه مقوله دین و دین‌داری شرکت داشته باشی متشکرم. در ابتدا خودت رو معرفی می‌کنی.

من زهرا هستم. ۲۵ سالم هست و دانشجوی کارشناسی ارشد هستم.

- اگر ممکنه، یک دورنما از آغاز زندگیت تا الآن بده.

من در یک خانواده‌ی بسیار مذهبی به دنیا آمدم، پدرم یک کفاش بی‌سواد بود، اما به دین و روحانیون تعصب داشت و دایم پای منبر روحانیون بود و هر آن چه را که می‌شنید، در خانه اجرا می‌کرد. من هنوز ۹ سالم بود که صبح‌ها با داد و فریاد من را از خواب بیدار می‌کردند. از ۷ سالگی به اجبار چادر سرم می‌کردم، من حتی در حضور دایی‌ها و عموهایم هم باید چادر به سر می‌داختم، در حضور پدر و برادرانم نیز باید با روسری و بلوز آستین بلند و دامن و جوراب کلفت حاضر می‌شدم، من حتی در گرمای تابستان حق نداختم در خانه لباس آستین کوتاه بپوشم یا روسری خودم را یک مقدار شل کنم، از ۴-۵ سالگی باید نماز می‌خواندم، صبح‌ها با داد و فریاد و گاهی کتک، از خواب من را بیدار می‌کردند و با بچه‌های دیگر باید به صف پشت پدرمان نماز می‌خواندیم، دو سال قبل از سن تکلیف ما را مجبور می‌کردند، روزه بگیریم، آن قدر ما را از جهنم و مارها و اژدهای آن ترسانده بودند که اگر به حالت مرگ هم می‌افتادیم، حتی یک قطره آب هم نمی‌خوردیم، ما باید دو ماه محرم و صفر را مشکی می‌پوشیدیم و حق خندیدن با صدای بلند را هم نداختم، مادرم در روزهای عزادای به حمام نمی‌رفت و اعتقاد داشت که صابون به احترام امامان کف نمی‌کند. مادرم از خریدن عروسک برایمان خودداری می‌کرد و می‌گفت عروسک بازی کردن گناه دارد، حق دیدن برنامه‌های تلویزیون را نداختم، مگر فیلم‌هایی که پدرم صلاح می‌دانست، ما به هیچ کدام از عروسی‌های اقوام و غیر اقوام نمی‌رفتیم، زیرا پدرم اعتقاد داشت، حتی اگر زن رقص زن را ببیند، گناه دارد و دست زدن نیز باعث شهوت و گناه می‌شود، رفت و آمد خیلی کمی با دیگران داشتیم، اگر هم جایی می‌رفتیم، حق نداختم حتی یک لیوان آب بخوریم، چون پدرم می‌گفت: معلوم نیست، خمس‌شان را می‌دهند یا نه.

ما ۷ فرزند بودیم، اما باز هم پدرم اجازه‌ی سقط جنین و جلوگیری از بارداری را به مادرم نمی‌داد و می‌گفت گناه است و باید تعداد مسلمانان زیاد شود، صبح‌ها بعد از نماز، باید حداقل ۵۰ آیه و تمام

دعاهای آن روز به علاوه دعای عهد و زیارت عاشورا را می‌خواندیم تا پدرم اجازه می‌داد ما بر سر سفره صبحانه بنشینیم، پدرم اول در مورد دوستانمان تحقیق می‌کرد و بعد اجازه می‌داد در مدرسه با آن‌ها رابطه داشته باشیم. پدرم نیمی از درآمد خود را برای خمس، زکات، رد مظالم، سهم امام و صدقه کنار می‌گذاشت و با نصف دیگر خانواده‌ی ۹ نفره ما را اداره می‌کرد، برای همین ما همیشه هشتمان گرو نه‌مان بود، خودمان به سختی زندگی می‌کردیم، اما پدرم از خرج خانه می‌زد و هر ماه کلی سیدهای محله و اطراف را دعوت می‌کرد و یک پذیرایی عالی از آن‌ها می‌کرد و معتقد بود با این کار رزق و روزی‌اش زیاد می‌شود و ائمه خوشحال می‌شوند. پدرم در خرج و خوراک خیلی توجه می‌کرد که مبادا اصراف شود، ما حق نداشتیم که برای خودمان لباس بخریم، پدرم برایمان لباس می‌خرید، آن هم لباس‌های گشاد، بلند و مشکی و تیره، بدون هیچ آرایش و تزئینی، پدرم در مورد امور دینی و غیر دینی خیلی به ما و مادرمان سخت‌گیری می‌کرد، دختر را امانت مردم می‌دانست که اگر یک روز بیشتر از زمان ازدواج در خانه بماند، برکت از آن خانه می‌رود و فرشتگان صاحبان آن خانه را نفرین می‌کنند، پدرم حتی به ما اجازه نمی‌داد که به تنهایی به مسجد برویم، ما باید شب‌ها و با کلی چادر، چاقچور همراه او و آن هم چند قدم دورتر از او راه می‌افتادیم و به مسجد می‌رفتیم و در آن جا هم جز نماز خواندن و گوش کردن به سخنرانی، حق نداشتیم با کسی صحبت کنیم. شادی و خوشحالی جایی در خانه‌ی ما نداشت، زیرا که به اعتقاد پدرم، تا زمانی که امام زمان غایب است، شیعیان روز خوش ندارند. ما حتی خواندن هیچ کتابی غیر از کتاب‌های مدرسه و قرآن و کتاب‌های دعا را نداشتیم، بعد از بلوغ، من و خواهرانم، حتی اگر عادت ماهانه بودیم، صبح باید بلند می‌شدیم، غسل می‌کردیم و سر سجاده می‌نشستیم و به جای نماز، قرآن می‌خواندیم، آن هم دو برابر روزهای دیگر، تا برکت خانه، به خاطر بی‌نمازی افرادش نبود. برادرم هنوز ۱۹ سالش نشده بود که پدرم به زور برایش زن گرفت، تا دچار گناه نشود، پدرم بعد از گرفتن دیپلم، خواهرهایم را به زور شوهر می‌داد، حتی اگر درشان خیلی خوب بود، پدرم اجازه‌ی ادامه‌ی تحصیل نمی‌داد، اما من در مقابلش ایستادم، من به درس علاقه زیادی داشتم و می‌خواستم ادامه تحصیل دهم، مخفیانه درس خواندم، وقتی جواب کنکور آمد و در شهر تهران قبول شده بودم، پدرم می‌خواست خون راه بیاندازد، کلی من را کتک زد که چرا بدون اجازه کنکور داده‌ام، وقتی مقاومت کردم که می‌خواهم به دانشگاه بروم، چنان کتکم زد که کارم به بیمارستان کشید. او معتقد بود دانشگاه، دخترها را از راه به در و بی‌دین می‌کند، چه برسد به دانشگاه‌های تهران، اما من با راهنمایی یکی از پرستارهای بیمارستان، از پدرم شکایت کردم، دیگر جانم به لبم رسیده بود، می‌خواستم آزاد باشم و ادامه‌ی تحصیل دهم، با وساطت قاضی و اطرافیان، پدرم با اکراه تمام اجازه داد که به

دانشگاه بروم، اما نفرینم کرد و گفت که دیگر دختری به این اسم ندارم، اما برادرم که خیلی به تحصیل علاقه داشت و به زور پدر مجبور شده بود، ازدواج کند و ادامه‌ی تحصیل ندهد، گفت من خرج تحصیلت را می‌دهم و از تو حمایت می‌کنم، ورود به دانشگاه، برای من به مثابه ورود به بهشت آزادی از جهنمی که پدرم برایمان تدارک دیده بود، می‌شد.

- ورود به دانشگاه چه تحولاتی را برای شما در پی داشت؟

من در دانشگاه برای اولین بار مزه آزادی را چشیدم. من در آنجا می‌توانستم بدون دخالت پدرم، کتاب بخوانم، برای اولین بار به سینما بروم، به پاساژ بروم، لباس‌های رنگ روشن بپوشم و مقداری به سر و صورت‌م برسم، با افکار جدیدی آشنا شدم، با افراد مختلفی دوست شدم، از طریق اینترنت دوستان زیادی پیدا کردم. به دلیل سخت‌گیری‌های پدرم دل خوشی از اسلام و مذهبی‌ها نداشتم، برای اولین بار کسانی را می‌دیدم که دین و خدا را قبول ندارند و راحت دارند زندگی می‌کنند، دوست داشتم با آن‌ها صحبت کنم و دلایلشان را بشنوم، دوستان جدیدم، با من زیاد صحبت می‌کردند و دلایل منطقی خود را بیان می‌کردند، کتاب‌های زیادی هم به من معرفی کردند که آن‌ها را مطالعه کنم، با مطالعه‌ی هر کتاب و جزوه، گویی من خودم را از زیر بار ۲۰ سال تعصب و خرافات رها می‌کردم. دروغ‌هایی که ۲۰ سال تمام به حلق من کرده بودند و زجرم داده بودند، دینی که جز تبعیض و خرافات چیزی برای گفتن نداشت. من مانند تشنه‌ای که به آب رسیده است، می‌آشامیدم و سیر نمی‌شدم، من غل و زنجیرهایی را که اسلام به پایم بسته بود، یکی یکی باز می‌کردم و آزاد می‌شدم.

- در دانشگاه به مطالعه درباره مسأله دین هم پرداختی؟

بله. در مورد آیین‌های اسلام و زرتشت قدری مطالعه کردم.

- آیا فرهنگ ایران قبل از اسلام، حاوی دلالت‌ها و رهنمودهایی برای شما بود؟

بله. من وقتی با فرهنگ غنی ایران پیش از اسلام آشنا شدم، تازه فهمیدم که اسلام و اعراب بدوی چه بلایی بر سر فرهنگ و تمدن ایران آوردند. پایه‌های دینی و فرهنگی ایرانیان پیش از اسلام، بر شادی و شادکامی و نیکی و آواز و آهنگ و زیبایی و انسان دوستی و در کنار هم با آرامش و دوستی زیستن بود. اما پایه‌های فکری اعراب غم و اندوه و شیون کردن و گریستن که شاید الله آن‌ها را با فلانی محشور کند و انسان‌های کافر را بکشند، تا الله زحمت کشتن آن‌ها را به خود ندهد.

در فرهنگ ایران زنانی مانند ایران‌دخت و پوران‌دخت، شاه و فرمانروا بودند و همانند مردان در اجتماع حق داشتند، در حالی که در فرهنگ اعراب، زن نصف مرد به حساب می‌آید و اصلاً آدم نیست و شعور ندارد. زن حق هیچ‌گونه فرماندهی و بالا بودن ندارد و حقوق اجتماعی او هم کمتر از مرد است. در

ایران باستان، پروردگار جان و خرد، در کنار انسان‌ها و یار و همپای آن‌ها هست و تلاش بر گسترش نیکی و شادی دارد و پروردگار خود را در مقام حاکم و انسان‌ها را در مقام بنده نمی‌بیند و سخن راندن و اندیشیدن و دانش‌اندوزی و نوسازی را در اختیار مردم قرار می‌دهد. در برابر، خدای قهار اعراب، بر سر بندگانش حکم‌رانی می‌کند و ریختن خون دشمنان و مردن در راه خود را درست می‌داند و هر چه که بگوید، باید اجرا شود و انسان‌ها در این میان معذورند. سخن راندن جلوتر از او و دگراندیشی و پژوهش در دین و نوسازی آن حرام است، انسان‌ها، هر چه به جلوتر می‌روند، نادان‌تر می‌شوند، و پسرفت می‌کنند، مگر آنانی که عمل صالح الله را انجام دهند. لابد همین طور است، برای همین است که غربی-های نامسلمان به فضا می‌روند و پیشرفت می‌کنند و مسلمان‌ها در خود گم گشته‌اند و در جنگ غوطه می‌خورند.

کوروش می‌گوید، دست درازی بر مال مردمان و گرفتن و کشتن آن‌ها نباید انجام شود و هرگز بخشیده نخواهد شد، به خدایان دیگر احترام بگذارید و بگذارید مردمان هر چه را که می‌خواهند پرستش کنند. در برابر اعراب می‌گویند، بکشید و ویران کنید و هر چه داشتند، بر شما حلال است و زنان کافران بر شما حلال هستند. خدایانی که غیر از الله هستند، از بین بروند و هیچ کس خدایی جز الله را نباید پرستش کند. دینی که دین داران واقعی آن مانند پدر من هستند که زندگی را بر خانواده‌ی خود زهر کرده‌اند، به بهای این که رضایت خدا و امامانش را به دست آورند.

- دید شما نسبت به اولیای اسلام چگونه است؟

دید من نسبت به پیامبر و ائمه خیلی منفی هست. به نظر من، شرح زندگی پیامبر آن قدر با افسانه‌های متناقض در آمیخته است که هر محقق بی‌طرفی را دچار گیجی و سردرگمی می‌کند، مثلاً بر اساس یک اعتقاد عامیانه که روحانیون نیز به آن دامن زده‌اند، پیامبر بی‌سواد بوده است. در حالی که در تاریخ طبری از قول ابن عباس آمده است: بیماری پیامبر سخت شد و گفت لوازم بیاورید که برای شما مکتوبی بنویسم که پس از من گمراه نشوید. کسانی مجادله کردند (و مجادله کردن در حضور پیامبر روا نیست)، گفتند چه می‌گوید؟ دیگران گفتند هذیان می‌گوید، اگر این روایات را قبول کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که پیامبر باسواد بوده است. والا درخواست قلم و دوات برای نوشتن نمی‌کرد. آخوندهای عوام فریب که برای هر چیزی توجیه حاضر و آماده‌ای در آستین دارند، اغلب روایت بالا را رد نمی‌کنند، ولی آن را چنین توجیه می‌کنند که درست است که محمد سواد نداشته است، ولی به حکم خدا می‌توانسته است معجزه کند و بنویسد. این در حالی است که محمد بارها اعلام کرده است که از او معجزه بر نمی‌آید و او هم بشری مثل دیگران است. معجزه‌ای را هم که به محمد نسبت داده‌اند، سال‌ها پس از مرگ او بوده

است. قرآن نیز در طول زمان، توسط افراد مختلف و با نظارت شخصی و مستقیم محمد، نوشته شده است.

محمد برای کسب پایگاه سیاسی و پیشبرد عقاید خودش، ابتدا با علم کردن «لا اکراه فی الدین»، در برخورد با یهودی‌ها و مسیحی‌ها شیوه مسالمت‌آمیز و مدارا را در پیش گرفت و با استفاده از دشمنی‌های موجود بین مردم مدینه و مکه توانست بیشتر نیروهای اقتصادی و اجتماعی مدینه را علیه اشراف مکه متحد کند، اما بعد از تحکیم قدرت سیاسی و مذهبی خود، به زودی همان یاران و دوستان مسیحی و یهودی را بزرگ‌ترین دشمنان مسلمانان خواند و مسلمانان را به مبارزه با آنان تشویق کرد، شعار «انما المومنون اخوه» یا «لا اکراه فی الدین»، البته مانع آن نبود که محمد پیروان مذاهب دیگر (اهل کتاب) را به جرم نپذیرفتن اسلام یک جاسر نبرد، به طوری که پس از جنگ و تسلیم شدن مردم قبیله بنی قریظه، دستور داده شد ۷۰۰ نفر از جوانان و مردان آن‌ها را سر بریدند و اموال و دارایی مردم این قبیله و زنان و کودکان آنان را به عنوان بردگی بین مسلمانان تقسیم کرد. طبری می‌گوید: پیامبر گفت تا در زمین گودال‌ها بکنند و حضرت علی و زبیر در حضور پیامبر گردن آن‌ها را زدند.

- الان چگونه فکر می‌کنی؟

من امروز فکر می‌کنم چشم‌هایم باز شده است و دیگر گول شیادان و مزدوران سردمدار دین را نمی‌خورم، دینی که شیادان آفریده‌اند تا به آن وسیله مردم را غارت کنند و خدا را پلی برای رسیدن به اهداف کثیف خود کرده‌اند. جان و مال و ناموس مردم در دست این شیادان است و با یک اشاره آنان یک پیر مرد ۷۰ ساله که در طول عمر دین‌داری بوده است، بی‌دین نامیده می‌شود و یک جوان که حتی نماز خواندن را درست بلد نیست، به صرف حمایت از آن‌ها مجتهد می‌شود، من سختی زیادی کشیدم تا توانستم تمام ترس‌ها و خرافات را از وجودم دور کنم و مانند یک پرنده‌ی آزاد، پرواز کنم، من امروز زندگی خوبی دارم، تحصیلات، کار، اطلاعات و دوستان خوب، چیزهایی هست که به دست آورده‌ام و نیازی هم به دین و خدای امثال پدرم ندارم، پدرم با من قطع رابطه کرده است و حتی به مادرم هم اجازه نمی‌دهد با من رفت و آمد کند. من امروز خودم درس می‌خوانم، کار می‌کنم و مجرد زندگی می‌کنم. تمام تلاشم این است که گذشته‌ام را فراموش کنم. تمام زجرهایی که دین بر سر من و خانواده‌ام آورد. من دلم به حال پدرم و امثالش می‌سوزد که یک عمر در جهل و نادانی غوطه می‌خورند و برای هیچ و پوچ زجر می‌کشند.

- چه نقدهای سیاسی اجتماعی به مسوولان جامعه داری؟

جامعه اسلامی ایران، امثال من را به رسمیت نمی‌شناسد و برای ما حق و حقوقی قایل نیست، از نظر مسوولان ما انسان‌های نفهم، ابله و گول خورده‌ای هستیم، که قتل ما واجب است. زیرا که در شناسنامه مسلمان هستیم، اما نه خدا را قبول داریم، نه اسلام را.

روحانیون و مسوولان جامعه، مردم را خر فرض کرده‌اند و یک پالان روی مردم انداخته‌اند و سواری می‌گیرند، خدا بر مردم ایران منت گذاشته است که یک عده آدم مفت‌خور، نادان و مردم فریب‌برای این که بگویند، چقدر دین‌دار معتقدند، ته استکان را داغ می‌کنند و بر پیشانی خودشان می‌زنند و با دیدن زن و پول، تمام دین و دنیای خود را فراموش می‌کنند، بر آنان حاکم کرده است و برای قدردانی از این نعمت، جان و مال خود را در طبق اخلاص بگذارند و در راه حفظ این حکومت گل و بلبل، فدا کنند، حتی اگر از فقر تلف شوند، در ایران فساد اخلاقی و مالی بیداد کند، فحشا شغل رسمی تعداد زیادی از افراد شده است و هر کس بیشتر دروغ بگوید و زیرآب‌زنی کند، محترم است، دیگر ریا و فریب دیگران یک کار عادی شده است و مسوولان این حکومت جز قدرت، هیچ چیزی نمی‌خواهند و قدرت هم لاجرم فساد می‌آورد. حال چه کسی می‌تواند این حرف را به آن‌ها بگوید. جامعه‌ی ایران اسلامی بدتر از ایران جامعه‌ی شاه است، زیرا شاه را برداشت که خدا را حاکم کنند، اما اکنون شیطان در صحنه میدان‌داری می‌کند.

۰۲۹ واکنش به فساد مدعیان دین‌داری: فساد اخلاقی و اقتصادی مدعیان دین مصاحبه با حمیدرضا، ۲۵ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه دین شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگی تا الآن بده.

من تحت تأثیر خانواده، از همان کودکی دین و خدا را قبول داشتم و از ۷ سالگی نماز می‌خواندم، از ۱۲ سالگی وارد بسیج محل شدم، و در آنجا بسیار فعال بودم، من پسر عمویی داشتم که سپاهی بود و من خیلی تحت تأثیر افکار و رفتار او بودم، به خواهرم بسیار سخت‌گیری می‌کردم، به عنوان مثال، به او اجازه نمی‌دادم اصلاً موسیقی گوش کند، مدام در حال امر به معروف و نهی از منکر کردن اعضای خانواده‌ام بودم، به حکومت اسلامی خیلی علاقه داشتم و آقای خامنه‌ای را می‌پرستیدم و آرزویم دیدن او بود، به همه می‌گفتم، من امام را هم دوست دارم، اما آقای خامنه‌ای یک چیز دیگر است. به قول پسرش مجتبی، خبرگان او را برای رهبری کشف کردند، بسیار مقید به احکام بودم و حتی گاهی نماز شب می‌خواندم، نماز جمعه و غسل جمعه من ترک نمی‌شد، من گاهی شب‌ها به قبرستان می‌رفتم و در قبرهای خالی دراز می‌کشیدم تا یاد مرگ را در خودم زنده کنم. اما با دیدن رفتار برخی از اعضای بسیج که دختر بازی می‌کردند و روحانی مسوول آن که صیغه‌های متعددی داشت و حتی به خاطر صیغه‌های متعدد، همسرش او را رها کرده بود و رفته بود، زیرا هر زنی که محتاج بود و به نزد او می‌آمد، او را صیغه خودش می‌کرد. مضاف بر این، دیدن رقابت‌هایی که اعضای بسیج برای قدرت و ریاست انجام می‌دادند با این که همه دم از خلوص می‌زدند، من را از بسیج زده کرد. من در آن سن قدرت تجزیه و تحلیل درستی نداشتم و همه رفتار مذهبی‌ها را از چشم اسلام می‌دیدم، به مرور با معلم دینی بر سر مسایل دینی بحث می‌کردم، چرا ارث زن نصف است، چرا پیامبر زنان متعدد دارد، مدام در گوش من از بدی ابوبکر و عمر می‌گفتند، اما من می‌دیدم یک میلیارد سنی وجود دارد و ۱۰۰ میلیون شیعه، پس چرا آن‌ها اکثریت هستند، آن‌ها درست می‌گویند یا ما، یا معجزات عجیب غریبی که از فلان سید یا عالم سنی مذهب تعریف می‌کردند، از سوی دیگر، حکم سنگسار، قطع کردن دست دزد، عقب‌ماندگی کشورهای اسلامی، صحبت‌های برادرهایم که در آن زمان در دانشگاه‌های تهران تحصیل می‌کردند و رفتارهای بد حکومت اسلامی، به مرور من را از دین زده کرد.

- آیا عوامل دیگری هم در زدگی شما از دین مؤثر بود؟

آره. من در سال سوم دبیرستان، عاشق یک دختر شدم، اما طرف مقابل به من خیانت کرد. زندگی‌ام قفل شده بود، آن سال ۵ درس را مردود شدم، توانایی درس خواندن نداشتم، من که تا آن موقع شاگرد زرنگ بودم، از درون متلاشی می‌شدم، من کم‌کم به مرحله‌ای رسیدم که وجود خدا را انکار می‌کردم، می‌گفتم من که تا سال دوم دبیرستان یک رکعت نماز قضا نداشتم، تمام روزه‌های را گرفته بودم و نافرمانی خدا را نکرده بودم، ولی او من را تنها گذاشت. در سن بدی قرار داشتم، سن نوجوانی و دوران بلوغ اصلاً شرایط روحی و جسمی انسان به هم می‌ریزد.

- پس از ورود به دانشگاه، روند تحولات دینی شما چگونه بود؟

من با مشکلات زیادی وارد دانشگاه شدم، و با ورود در دانشگاه، دیدم نسبت به جامعه و دین، باز شد، دانشگاه فضای بزرگی است که محدودیت‌های دبیرستان و مدرسه و خانه را ندارد، اجحافی که در اسلام در حق زن می‌شود، خیلی چشمگیر است. به عنوان مثال، در عربستان زنان حتی شناسنامه ندارند، گواهی نامه نمی‌توانند بگیرند و اگر پشت فرمان ماشین باشند، دستگیر می‌شوند، سنگسار، قطع کردن دست و بدبخت کردن یک خانواده، زن را مانند یک برده دانستن، از دیگر مشکلاتی است که دین فراروی زنان قرار داده است.

- یک روز پیامبر می‌رود خانه زنش، در غیاب زنش با کنیز او رابطه برقرار می‌کند، زن باز می‌گردد و ناراحت می‌شود، پیامبر می‌گوید، اگر به کسی نگویی، دیگر با هیچ زنی رابطه برقرار نمی‌کنم. در این زمان آیه می‌آید، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است، بر خودت حرام می‌کنی، آیا اگر پیامبر عدالت را میان زنانش رعایت می‌کرد، آن قدر ناراضی‌تی میان آن‌ها وجود داشت، دروغ‌هایی که در دین گفته می‌شود، شهربانو دختر یزدگرد سوم، در خواب پیامبر می‌بیند که او را به عقد امام حسین در می‌آورد و شب دیگر حضرت فاطمه او را به دین اسلام فرا می‌خواند، ازدواج مسلمان و غیر مسلمان چگونه ممکن است، شهربانو سال ۱۸ هجرت اسیر شده است ولی سجاد در سال ۳۸ هجرت متولد شده است، ۲۰ سال فاصله، یا این که می‌گویند، اجداد امامان پاک هستند، پس چگونه جد امام صدق از طرف مادر ابوبکر است که از نظر شیعه گمراه است.

این همه قتل و کشتار که به فرمان پیامبر مکارم اخلاق صادر شده است، برده‌داری که در اسلام وجود دارد، یک دعا می‌خوانی و تمام گناهان عمرت بخشیده می‌شود، این موارد، همه مسائلی بی‌پاسخ در دین هستند.

- مواضع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مسوولان جمهوری اسلامی در فاصله‌گیری شما از دین مؤثر بودند یا نه؟

آره. رفتارهای حکومت اسلامی هم در روی گردانی من از دین بسیار تأثیر گذارد بود. مثلاً همین قضیه‌ی عاشورا، که خودشون یک عده را راه انداخته بودند که کف و سوت بزنند، بعد آن را گردن گروه مقابل انداختند، حالا می‌گوییم، گروه مقابل کف و سوت زده است، آیا آن بدتر هست یا کشتن ۳۷ نفر در ماه حرام و روز عاشورا، قشر مذهبی هم باور کرده‌اند و فکر می‌کنند به امام حسین توهین شده است. اصلاً امام حسین کسی بوده است که دنبال حکومت ایران بوده است و برای حکومت ایران از مدینه خارج شد، حالا با این وجود، او می‌گوید اگر دین ندارید، آزاده باشید، اما حالا پیروان او، به سرو سینه می‌زنند، زنجیر می‌زنند، قمه می‌زنند و بعد، بدترین بلاها را بر سر ملت ایران می‌آورند، برای صرفاً قدرت. کسی که مزه قدرت را چشیده باشد، به این راحتی آن را رها نمی‌کند، من در اوایل حرف‌هایی که در مورد خامنه‌ای می‌زدند را باور نمی‌کردم و حتی باور نمی‌کردم که کشتار ۱۸ تیر به فرمان او بوده است، اما حالا قبول می‌کنم که ورود ماشین‌های بی.ام.و و بنز در دست اوست، بسیاری از تجارت‌ها و واردات کشور در دست اوست، در ازای هر دقیقه استفاده از ایراسل، مقداری سهم اوست یا این که بسیاری از سوبسیدهای بنزین متعلق به اوست. یک اسبدوانی خیلی بزرگ و شیک نزدیک مهرشهر کرج وجود دارد که متعلق به شاهرودی است و مساحت آن ۲ برابر دانشگاه است. قیمت اسب‌هایش بیشتر از قیمت اسبدوانی او است. حالا کسی که یک عمر طلبه بوده، این همه پول را از کجا آورده است. یا آقای قرائتی که کلی برج در تهران دارد یا آقای بهجت که زمانی که فوت کرد ۱۹ میلیارد تومان از او باقی ماند، این پول‌ها چیست، اگر خمس و زکات است، پس چرا به دست مردم نرسیده است. یا آقای لنگرانی که ۱۴ میلیارد از او باقی مانده یا آقای مکارم که در کار تجارت شکر است و دو زن دارد و لاستیک البرز نیز در دست اوست، فیلم امام جمعه تویسرکان هم در حال زنا با یک زن شوهردار بیرون آمده بود. اگر او یک فرد عادی بود، باید سنگسار می‌شد، اما او فقط به ۱۰ سال حبس محکوم شده یا ۱۸ میلیارد شمش طلا که در مرز ترکیه توقیف شد، مال مجتبی خامنه‌ای بود که از ترس بعد از انتخابات به خارج منتقل کرده بود. روحانیان که مثلاً دوران قاجار قند را حرام اعلام می‌کردند، چون حق آن‌ها را نداده‌اند، ولی بعد که سیل آن‌ها را چرب می‌کنند می‌گویند قند را در چای بزنند و بخورند، از همین جا می‌توان به رذالت آخوندها پی برد که یک عمر مردم را بازیچه خود کرده‌اند و برگرد آن‌ها نشسته‌اند. حتی آقای صانعی که مثلاً روشنفکر آن‌ها است، قمه زدن را حلال می‌داند.

- آیا دین را توام با خرافه هم می‌بینی یا نه؟

یک عده، خرافاتی را در ذهن جامعه قرار دادند و جامعه را بازیچه خود کرده‌اند. مثلاً حتی به یک کودک ۶ ماهه هم کلی معجزه نسبت می‌دهند، این که ائمه پاک و ختنه شده به دنیا می‌آمدند، در بدو

ورود به دنیا، سجده می‌کنند و لا اله الا الله می‌گویند و کلی معجزات که به آن‌ها نسبت می‌دهند، سگی را خود به حرم امام رضا می‌برند و می‌گویند، سگ خودش به زیارت آمده است. هر روز یک خرافات جدید رواج می‌دهند، فلانی امام زمان را دید، فلانی نظر کرده است، زنی قرآن را پاره کرده و میمون شده است، و در ترکیه به دلیل پاره کردن قرآن، یک خانه به درون زمین رفته است.

این که پیامبر به معراج می‌رود و در آن جا با خدا بحث سر نماز می‌کند که از ۵۰ رکعت به ۱۷ رکعت کاهش یابد، آیا خدا صلاح بندگان خود را نمی‌داند، این که امامان شفیع ما هستند، آیا خدا بر بندگانش مهربان‌تر از امامان نیست. خرافات از بالا تا پایین جامعه غوغا می‌کند، آقای خامنه‌ای هر جمعه امام زمان را می‌بیند، صلاحیت نمایندگان مجلس هفتم، به امضای امام زمان رسیده بود که بعد تعدادی از همین نمایندگان، توسط شورای نگهبان رد صلاحیت شدند، آقای جنتی در نماز جمعه می‌گوید، یک راننده‌ی تاکسی به یکی از نزدیکان من گفته است، مادرم به خوابم آمد و گفت به احمدی‌نژاد رأی بده، برای کودک ۶ ماهه که مطهری می‌گوید وجود خارجی نداشته است، یک روز خاص اختصاص می‌دهند و کلی عزاداری می‌کنند، مراتب رقیه‌ی ۳ ساله را به پای امامان می‌رسانند، برای مرقدش عروسک می‌برند. آب دهان خود را به قند و نبات می‌زنند و آن را شفا می‌دانند. برای قدرت در اوضاع داخلی کشورهای دیگر دخالت می‌کنند و آشوب به پا می‌کنند، مردم خود را رها کرده‌اند و فلسطین را چسبیده‌اند. بیت المال را در جیب چین، روسیه، افغانستان و عراق می‌ریزد و بعد اولین کسانی که به این کشور خیانت می‌کنند آن‌ها هستند، در ۸ سال جنگ که در واقع جنگ قدرت میان خمینی و صدام بود و از قصد آن را طول دادند، از جان و مال مردم مایه می‌گذاشتند و از آن طرف غرامت جنگ را به عراق می‌بخشند.

- نظرت راجع به ولایت فقیه چیست؟

خمینی زندگی ساده‌ای داشت و فساد اخلاقی نداشت، اما واقعاً یک دنده بود و حرف، حرف خودش بود، راحت ۵۰۰ نفر ۵۰۰ نفر را می‌کشت و تحمل نظر مخالف را نداشت، ابتدا می‌گفت همه افکار و قومیت‌ها در جمهوری اسلامی سهم دارند و بعد کم‌کم، تمام گروه‌هایی که برای این انقلاب زحمت کشیده بودند را از نظام خارج می‌کند و بسیاری از اهل سنت را در گنبد و کردستان می‌کشد. وضع خامنه‌ای هم که بدتر از خمینی هست.

- چه ارزیابی از سایر مسوولان جمهوری اسلامی داری؟

مسوولان جمهوری اسلامی خیلی عوضی رفتار می‌کنند. مثلاً جنتی که اعتقاد دارد، دختر اگر باکره از دنیا برود به بهشت می‌رود، بنابراین اگر دختری حکم اعدام داشت، آن‌ها را می‌برند و به آن‌ها تجاوز می‌کردند و بعد آن‌ها را اعدام می‌کردند. در زندان‌هایشان هم که تا قبل به دخترها تجاوز می‌کردند، به

پیران نیز تجاوز می‌کنند و راحت آدم می‌کشند و آب از آب تکمان نمی‌خورد و عامل قتل‌های زندان کهریزک، از یک طرف اخراج می‌شود، از طرف دیگر با مقام بهتر وارد دولت می‌شود. پسر دایی من نگهبان دانشگاه است، او می‌گوید در دانشگاه چنان فضایی حاکم شده است که برای این که اخراج نشویم، باید ریا کنیم، در ظهر دو متر سجاده بیاندازیم و نمازی طولانی و با طول تفصیل بخوانیم، ریش بگذاریم، انگشتر عقیق بیاندازیم، مدام از خدا و پیغمبر سخن بگوییم، در نماز جمعه و راهپیمایی‌ها شرکت کنیم، همیشه از نظام تعریف کنیم یا دوست برادرم تنها به این دلیل که اجدادش علی‌اللهی بوده‌اند، در گزینش بانک رد شد یا هر جای دولتی که می‌خواهی بروی، باید چادر سر کنی، من خیلی‌ها را می‌شناسم که در محیط کار چادر سر می‌کنند، اما در بیرون به شکل فجیعی می‌گردند. شکنجه‌های شدیدی که در زندان‌های آن‌ها می‌شود، چند سال پیش در اهواز یک دزد را گرفته بودند، برای اعتراف او را به پنکه سقفی بسته بودند تا اعتراف بگیرند، او یک شبانه روز در آن وضعیت می‌ماند و در آخر برای این که زنده بماند، دکترها مجبور می‌شوند، دو دستش را قطع کنند. چه کسی می‌خواهد، جواب او را بدهد، یا آن جانبازی که جلوی مجلس خود را به آتش کشید و اول گفتند بیمار روانی بوده است. اما بعد گفتند جانبازی بوده که بی‌کار بوده و هر چقدر نامه نوشته و کمک خواسته، کسی به او توجهی نکرده است. با بیرون بودن دو تار مو کسی فاسد نمی‌شود، این فقر است که باعث خودفروشی و فساد می‌شود. به قول خودشان فقر که از یک در بیاید، ایمان از در دیگر می‌رود. این همه دزدی که از بیت‌المال می‌شود، زندگی اشرافی که مسوولان نظام برای خود ترتیب داده‌اند، این‌ها است که نفی و تردید به همراه می‌آورند. به قول معروف ظلم پایدار نمی‌ماند، این حکومت هم با این همه ظلم، پایدار نمی‌ماند.

تأملی دوباره

دوران کودکی و نوجوانی به لحاظ جامعه‌پذیری کودکان و نوجوانان، دوره حساس و مهمی است و نقش‌پذیری افراد در این دوره، بسیار مهم و پراهمیت می‌باشد.

برخی از روان‌شناسان در تبیین شکل‌گیری اخلاق، از مرحله مهمی به نام دیگرپیروی اخلاقی فرد تا رسیدن به اخلاق خودپیروی او، یاد کرده‌اند.

کودکان و نوجوانان در جریان دیگرپیروی خویش که معمولاً در سنین ۲ سالگی تا ۱۲-۱۱ محقق می‌گردد، با انتخاب فردی که به دلایل مختلف ممکن است مورد توجه وی قرار گرفته باشند، دست به کپی‌برداری از حرکات، سکنتات و رفتارهای فرد مورد علاقه می‌زنند و زمانی که کودک یا نوجوان

مورد نظر به مرحله خودپیروی اخلاقی رسید، اگر عامل یا عوامل مداخله‌گر مهمی در این میان رخ نداده باشد، غالباً بر همان نهج و منوالی که در دوران دیگرپیروی اخلاقی خویش رفتار می‌کرده‌اند، رفتارهای اخلاقی خویش را ادامه خواهند داد. بنابراین با توجه به آنچه از آن یاد شد، می‌توان اظهار داشت، تأثیر اولیا، اولیای آموزشی و هر آن که با کودکان و نوجوانان مرتبط بوده با آنان سروکار دارد، آثار تعیین‌کننده و مهمی بر کودک و نوجوانی که با آنان ارتباط دارد، دارند.

اگرچه روان‌شناسان با طرح مقوله دیگرپیروی اخلاقی، شکل‌گیری اخلاق در دوران کودکی و نوجوانی را بیشتر مدنظر داشته، درصدد تبیین آن بوده‌اند، اما در برخی از موارد، کودکان، نوجوانان و حتی جوانان در برخورد با اولیا، اولیای آموزشی، اولیای فرهنگی و دیگر افراد مرتبط با خودشان، ممکن است چنان از سوی آنان نفی و انکار شده، آزرده خاطر گردند که به دلیل عواطف جوشان و خروشان خودشان (خاصه در اوان بلوغ)، در یک واکنش عاطفی شدید، از فرد یا افراد یا گروه خاص مورد نظر احساس زدگی یافته، با فاصله گرفتن از آنان، با معیارهای اخلاقی (و همین‌طور معیارهای فرهنگی - اجتماعی و سیاسی - عقیدتی) آنان احساس تعارض و خصومت کرده، دست به نفی عاطفی آن معیارها بزنند. البته افرادی که تجربیات تلخی در روند جامعه‌پذیریشان داشته‌اند، ممکن است در گذر زمان، برای اقماع هر چه بیشتر خودشان یا اطرافیانشان، با یافتن برخی از دلایل محکمه‌پسند، رنگی از منطق نیز به واکنش عاطفی خودشان بدهند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده با زهرای ۲۵ ساله، الهام ۲۴ ساله، مهناز ۲۲ ساله، نسترن ۳۴ ساله، مصطفی ۲۵ ساله، نسیم ۲۳ ساله و حمیدرضای ۲۵ ساله، دلالت بر آن دارد که این افراد بعضاً در ابتدا از علایق دینی معمول یا شدیدی برخوردار بوده‌اند به عنوان مثال، حمیدرضا در مصاحبه خویش بیان می‌دارد، او از ۷ سالگی نماز خواندن را شروع کرده، ۱۲ سالگی به بسیج محلشان رفته است و در اوان جوانی خودش، نه تنها گاهی نماز شب می‌خوانده است، بلکه انجام غسل جمعه و رفتن به نماز جمعه کار دایمی وی بوده است و حتی برای تهذیب نفس خویش، خوابیدن در قبر را در دستور کار خود داشته است. اما تمامی دانشجویان پیش‌گفته در روند رشد و تحول خویش با تجربیات تلخی مواجه شده‌اند که سبب شده است، در یک واکنش عاطفی، از دین و دیانت احساس دلزدگی کرده، از آن فاصله بگیرند و البته در ادامه، با گردآوری برخی از دلایل محکمه‌پسند، به تصمیم انفعالی و واکنشی خویش، رنگی عقلایی نیز بدهند.

زهرای ۲۵ ساله در مصاحبه خویش بیان می‌دارد، پدر مذهبی و متعصب وی، زن را جنس دوم دیده، کارگزار شیطان می‌دانست، از این رو با فشار شدیدی که به زهرا، خواهر و مادرش وارد می‌کند،

می‌کوشد تا آن‌ها را به گونه‌ای هدایت کند که مفسده آمیز عمل نکنند. بنابراین زهرا نه تنها از ۷ سالگی ملزم شده است که چادر سر کند، از ۹ سالگی ملزم به نماز خواندن شده، موظف بوده است که در برابر پدر و برادران، با لباس پوشیده حاضر شده و در برابر محارمی مانند عمو و دایی، حجاب داشته باشد. زهرا گزارش می‌دهد، در ایام عادت ماهانه نیز پدر از آنان خواسته بود، هر صبح غسل کرده، روی سجاده نماز خود بنشینند و قرآن تلاوت کنند.

زهرا خاطر نشان می‌سازد، یکی از دیگر عقاید خرافی پدر، مفسده آمیز دانستن تحصیل دختران بوده است، بنابراین مصر بوده است که دختران وی پس از یادگیری خواندن و نوشتن ازدواج کنند تا از انحراف باز داشته شوند.

زهرا در بیان خاطرات خویش بیان می‌کند، وقتی به دلیل علاقه به درس، می‌خواست در دانشگاه شرکت کند، پدرش چنان وی را مضروب ساخته است که کارش به بیمارستان کشیده شده است و با کمک یکی از پرستاران بیمارستان، او از پدرش شکایت کرده است و در نهایت با وساطت قاضی دادگاه، پدر مجوز ثبت نام او در دانشگاه را داده است، و زهرا پس از رسیدن به دانشگاه، با عصیان در برابر پدر، راهی متفاوت با عقاید دینی و متعصب وی را پی گرفته است که آن راه دین‌گریزی بوده است و پدر نه تنها ارتباط خود را با دخترش قطع کرده است، بلکه حتی به مادر نیز اجازه تماس با وی را نمی‌دهد. الهام ۲۴ ساله، در مصاحبه خویش از تأثیرپذیری از مادرش یاد می‌کند. وی بیان می‌دارد، به دلیل اعدام دایی بزرگ وی به دلیل کمونیست بودن در اوایل انقلاب، اخراج دایی کوچک‌تر از دانشگاه و ممانعت از ورود مادر به دانشگاه، مادر او نسبت به دین و دیانت مسأله‌دار شده است و این کینه و نفرت چنان در وی گسترده بوده است که پس از ازدواج خاله با فردی متدین، و گرایش یافتن وی به دین، مادر با او قطع رابطه کرده است. الهام به صراحت بیان می‌دارد که کینه از خدا، چیزی است که از مادرش به او به ارث رسیده است.

گذشته از تأثیرات عمیقی که رفتارهای پدر و مادر بر فرزندان آن‌ها دارد، اولیای آموزشی کودکان، نوجوانان و جوانان نیز از اثرگذاری قابل توجهی روی شاگردانشان برخوردارند. مصاحبه مهناز، مصطفی و نسیم، شواهد مهمی در این جهت را به دست می‌دهند.

مهناز در مصاحبه خویش می‌گوید، معلمان وی چنان ترس از مرگ، فشار قبر و عذاب روز قیامت را برای او و هم‌کلاسانش عمده می‌کردند که وی اولاً دچار کابوس‌های شبانه افتادن به جهنم می‌شد و ثانیاً از آنجا که فکر نمی‌کرد بهشتی باشد، به دنبال یافتن راه‌گریزی از مهلکه جهنم، آرزو می‌کرد، کاش در بچگی بمیرد یا دیوانه شود تا در روز قیامت با جهنم مواجه نشود. مهناز در ادامه مصاحبه‌اش از

مدیر مدرسه شاهد خودشان یاد کرده است، مدیر اخیر به سادگی به او تهمت برقراری روابط نامشروع با پسران کافی‌نتی که مهناز آنجا می‌رفت، هم جنس بازی (به دلیل خوابیدن در ۳۰ سانتی دوستش روی زمین در جریان اردوی مدرسه) و فاحشه بودن (به دلیل برداشتن ابرو) را زده بود. مصطفی نیز در بیان خاطرات خودش، از دبیرستان شبانه روزی که در آن ثبت نام کرده بود یاد می‌کند. وی بیان می‌دارد در این دبیرستان این کار چنان پیش رفته بود که حتی در دستشویی مدرسه نیز جاسوسان خود را قرار داده بود. نسیم نیز بیان می‌دارد، به دلیل آن که مادر او اعتقادی به دین نداشت، معاون پرورشی و ناظم مدرسه آنان، از هم کلاسی‌های او خواسته بودند تا با نسیم ارتباطی نداشته باشند. نسیم گزارش می‌دهد، در دوران راهنمایی نیز به لطف اولیای آموزشی مدرسه راهنمایی او، هم کلاسی‌های وی از او فاصله می‌گرفتند و در پی این امر، وی از افراد مذهبی متفر شده بود (که در ادامه کار وی به نفی دین و دیانت می‌رسد).

گذشته از پدر و مادر و اولیای آموزشی کودکان، نوجوانان و جوانان، اولیای فرهنگی آنان نیز آثار قابل توجهی بر نوجوانان و جوانان دارند. به عنوان مثال، حمیدرضا گزارش می‌دهد، او که در آغاز با عشق و علاقه و برای تعمیق دین‌داری خود به بسیج پیوسته بود، با ملاحظه دختربازی برخی از بسیجی‌ها، قدرت‌طلبی برخی دیگر از بسیجی‌ها و مشاهده مسوول روحانی بسیجی که دایم در پی صیغه کردن این و آن بود، به این نتیجه می‌رسد که این نیروها به جای ارزشی بودن، ضد ارزشی هستند و باید از آن‌ها فاصله گرفت.

در موارد دیگری مدعیان دین‌داری، چنان برخوردهای بدی با دانشجویان مصاحبه شده داشته‌اند که آنان راه دین‌گریزی را پیش گرفته‌اند.

نسترن گزارش می‌دهد، اطرافیان وی با ملاحظه این که مادر امریکایی و مسلمان شده او، گاه‌گاهی برای تجدید خاطره، به کلیسا سر می‌زند، وی را مرتد اعلان داشته، انتظار اعدام او را داشتند. برخورد بد صاحب‌خانه با خانواده نسیم و تهدید این که اگر شما در خانه اجاره‌ای خودتان نماز نخوانید، اسباب و اثاثیه شما را بیرون خواهم ریخت، خاطرات بد نسیم از مردم عادی را که مدعی دین و دیانت بودند، پدید آورده است. مهناز نیز در خاطرات مشابهی بیان می‌دارد، پس از آن که وی با دوستانش برای نماز خواندن به مسجد رفته بودند، به دلیل شلوغ کردن دوستانش از زنان نمازگزار کتک خورده است، به مسجد دیگری رفته است که باز زنان نمازگزار آنجا وی را از صف اول نماز بیرون کرده‌اند. برخورد بد یکی از نمازگزاران نماز جمعه که مهناز را به سبب نماز خواندن در حین ایراد خطبه نماز جمعه، روی

زمین پرت کرده است، او را به جایی می‌رساند که با خودش عهد می‌کند، دیگر به هیچ مسجد و نماز جمعه‌ای پا نگذارد.

دانشجویان پیش‌گفته، غالباً پس از برخوردهای سخت و شکننده‌ای که به تجربه آن پرداخته‌اند، با گسترش مطالعات دینی خویش از سویی و دقت نظر در مسایل اجتماعی، به انبوهی از ایراد و اشکال‌های نظری و عملی رسیده‌اند که این ایرادها، به دید منفی که آنان از دین یافته بودند، شکلی موجه و به ظاهر عقلانی داده است.

بنابراین در یک جمع‌بندی اجمالی می‌توان نتیجه گرفت، برخی از دانشجویان دین‌گریز، نه به دلیل مطالعات فلسفی و اقتصادی اجتماعی که عدم کارآیی دین را نشان می‌دهند، بلکه به خاطر برخوردهای شکننده‌ای که اولیا، اولیای آموزشی، اولیای فرهنگی و مدعیان دین‌داری با آنان داشته‌اند، از دین دلزده شده و از آن فاصله گرفته‌اند و در ادامه در برخورد با برخی از اشکال‌های نظری یا عملی وارد بر دین یا نظامی که مدعی ادغام دیانت و سیاست درهم است، در عمل دین‌گزیزی خویش را اعلان داشته‌اند.

۰۳۰ دین به مثابه افیون توده‌ها: مسابقه دین‌داران در اعمال صوری

دینی

مصاحبه با فرهاد، ۲۴ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد

- از این که پذیرفتی در مصاحبه شرکت داشته باشی متشکرم. در ابتدا خودت رو معرفی می‌کنی.

بله. من اسمم فرهاد هست. ۲۴ ساله هستم و دانشجوی ارشد هستم.

- آقا فرهاد، یک دورنما از نگاه دینی خودت از آغاز زندگی تا الان به من می‌دی؟

بله. من در یک خانواده مذهبی سنتی متولد شده‌ام، البته بیشتر پدرم مقید بود و مادرم تأکید زیادی روی دین نداشت، اما به هر حال من در یک محیط مذهبی که اعمال دینی در آن اجرا می‌شد، بزرگ شدم. انجام عبادات دینی برای من، تا دوران راهنمایی، اجباری نبود، اما چون این کار برایم امتیاز داشت و من بابت نماز خواندن و روزه گرفتن، پاداش می‌گرفتم یا نظر مثبت خانواده را به خودم جلب می‌کردم، آن‌ها را انجام می‌دادم، البته من چون دانش آموز بسیار درسخوان و خوبی بودم و اهل تفریح نبودم و جز درس خواندن کار دیگری انجام نمی‌دادم، به اعمال دینی می‌پرداختم، تا این که در دوره راهنمایی که در مدرسه نمونه دولتی درس می‌خواندم کم‌کم کشش بیشتری نسبت به نماز و روزه پیدا کردم، به عبارت دیگر، اگر من تا پیش از این کارهای دینی را برای گرفتن امتیاز انجام می‌دادم، در دوره راهنمایی دیگر این طور نبود، بلکه اگر نماز نمی‌خواندم، دچار عذاب وجدان می‌شدم. من در ایام ماه رمضان و خاصه روزها و شب‌های قدر، جداً حال و هوای دیگری داشتم و با علاقه عبادت می‌کردم.

من در دوره دبیرستان، نسبت به نحوه عبادت کردن خودم، بیشتر و بیشتر تردید پیدا می‌کردم، به این معنا که فکر می‌کردم، این طور عبادت کردن درست نیست، با این حال در همین زمان من در مسابقات قرآنی شرکت کردم و رتبه بالایی در سطح استان کسب کردم.

من هرچه بزرگ‌تر می‌شدم و مطالعه‌ام بیشتر می‌شد، دیدم بیشتر تغییر می‌کرد. طوری که تا اواخر دبیرستان خیلی عوض شده بودم، اما هنوز هم نماز می‌خواندم، اگرچه تمرکز قبل را نداشتم.

من در دوره پیش دانشگاهی تقریباً همان نماز خواندن را هم کنار گذاشتم. اگرچه بچه‌ها معمولاً در این سال، حتی اگر قبلاً هم نماز نمی‌خواندند و اعتقادی به آن نداشتند، برای قبول شدن در کنکور، همه نمازخوان می‌شوند و سعی می‌کنند، افراد متدین‌تری بشوند. من از این دوره به بعد، بیشتر فکر می‌کردم و سعی می‌کردم با یک دید عقلانی، به مسایل اطرافم نگاه کنم، مثلاً من با خود می‌گفتم، وقتی که من با نماز خواندن یا عبادت کردن هیچ احساس خاصی پیدا نمی‌کنم و حتی آرامشی به دست نمی‌آورم،

چه لزومی دارد، نماز بخوانم یا عبادت کنم، من تا نفهمم که ما چرا باید این کارها را انجام بدهیم، عبادت نمی‌کنم یا من با خود می‌گفتم، سینه‌زنی و زنجیرزنی در ماه محرم برای امام حسین، چه دلیلی دارد و چرا باید انجام بشود؟ به هر حال من فقط به دنبال دلیل کارها بودم و تنها علت احکام و رفتارهای دینی برای من مهم بود.

اولین باری که من در کنکور شرکت کردم، در دانشگاه پیام نور قبول شدم، و سال بعد هم در دانشگاه پذیرفته شدم.

- در همان دوران، عامل خاصی که مشوق دین‌داری شما باشد، روی شما اثرگذار واقع شد یا خیر؟
بله. من در همان ایام با یک روحانی خیلی جوان آشنا شدم، این روحانی دید بهتری نسبت به روحانیون دیگر داشت و به روزتر بود، من به سمت او گرایش پیدا کردم و شروع به بحث کردن با او کردم. سوال‌های زیادی را از او می‌پرسیدم و او به من پاسخ می‌داد. البته در آن زمان، آن روحانی تأثیر مثبتی روی من داشت و باعث می‌شد تا حدودی تردید من، کم‌رنگ‌تر بشود، در همین دوره کم‌کم بحث‌های من با پدرم شروع شد. مثلاً من به او می‌گفتم، چرا فقط متن عربی قرآن را می‌خوانی، چرا توجهی به ترجمه‌های قرآن نمی‌کنی یا این که اصلاً چرا باید ترجمه فارسی برای ما فارس زبان‌ها زیر نوشته شود و خلاصه از این اشکال‌ها.

- با ورود به دانشگاه، شما چه تحولات دینی را تجربه کردید؟

در دانشگاه در کتاب‌های دروس عمومی، مثلاً اندیشه ۱ به مطالب جالبی اشاره شده بود، سوال‌های جالبی در مورد آفرینش و وجود خدا مطرح شده بود، اما به نظر من جواب‌های منطقی و قانع‌کننده‌ای به این سوال‌های داده نشده بود، حتی در مورد بعضی مسایل گفته شده بود که نباید به این سوال‌های فکر کرد و دنبال جواب برای آن‌ها بود، از جمله در مورد وجود خدا. من نسبت به این کتاب‌ها و اصلاً نسبت به خط‌خط آن‌ها مشکل داشتم، دلایلشان برایم قانع‌کننده نبود، این پاسخ‌ها، همان جواب‌هایی بود که سال‌ها پیش پدر و مادرم به من داده بودند، انگار فرقی نمی‌کند که خود پرسشگر چه کسی است؟ بی‌سواد، دانشجو، طلبه، روشنفکر، پیر یا جوان. برای همه یک روش و یک جواب دارند.

رفته‌رفته گرایش من به کتاب‌های غیردرسی و فلسفی بیشتر شد. من تا پیش از این به دنبال دلیل برای اثبات وجود خدا و درستی اعمال عبادی بودم، اما از این به بعد، فرض از پیش پذیرفته شدن و درست و قطعی بودن را برای خودم برداشتم و درصدد رد این مسایل برآمدم. برای همین من کتاب‌های زیادی می‌خواندم، البته از این به بعد تصمیم گرفته بودم که فقط به متن کتاب توجه کنم و توجهی به نویسنده کتاب و این که چه خط و خطوطی دارد یا پیرو چه مکتبی هست، نداشته باشم. فرقی نمی‌کرد که

نویسنده ایرانی یا غربی باشد، فقط به محتوای نوشته‌ها توجه می‌کردم، البته من هنوز هم بر این مسأله تأکید دارم و به دوستانم هم همین توصیه را می‌کنم، مثلاً من کتاب حقوق زن در اسلام مطهری را خواندم، از طرف دیگر کتاب‌های کانت و دکارت را هم می‌خواندم. در کتاب‌های مربوط به فلسفه غرب، مانند کتاب‌های کانت و دکارت، نکات جالب و قشنگی را دیدم، اما مثلاً در کتاب‌های مطهری، دید اسلام نسبت به زن برای من مسخره بود. همچنین مسایل حقوق زن در اسلام، مثل دیه، ارث و مانند آن‌ها، خیلی مسخره و ساده لوحانه است.

من با خواندن کتاب دگماتیسم نقاب‌دار و دگماتیسم بی‌نقاب، تعصبی را که نسبت به بعضی از کتاب‌ها داشتم، کنار گذاشتم. کتاب‌های تاریخی زیادی هم خواندم و برایم خیلی جالب و در عین حال، تأسف-آور بود. مثلاً این که چه شده است که مردم ما نسبت به دوران کوروش این قدر بد شده‌اند، به راحتی دروغ می‌گویند، همدیگر را فریب می‌دهند، ریا می‌کنند و مانند آن.

- آیا در همین زمان، تلاش خاصی دیگری برای یافتن پاسخ به سوال هایت داشتی؟

بله. من با خودم می‌گفتم، شاید واقعاً مشکل از اسلام نیست، بلکه اشکال از مسلمانان و مردم کشور ماست. می‌خواستم بدانم مردم کشورهای دیگر، یعنی مسلمانان دیگر، چگونه هستند؟ برای همین تصمیم گرفتم که به یک سفر حج بروم. ثبت نام کردم و منتظر رفتن به حج شدم. از چند ماه پیش از رفتن، از قم کتاب‌هایی را برای من می‌فرستادند، من با خواندن این کتاب‌ها متوجه شدم که محتوای همه آن‌ها در مورد وهابیت (و البته ضد وهابیت) است. من تا پیش از دیدن این کتاب‌ها، فرقه‌ای به این نام را نمی‌شناختم، اما با دیدن آن‌ها حساس و کنجکاو شدم که مگر این افراد چه کسانی هستند که روحانیون ما در کتاب‌هایشان، به این شکل آن‌ها را رد می‌کنند؟

من وقتی به سفر رفتم، دیدم مسلمان‌های آن جا برعکس ما که بیشتر به مسایل فرعی اهمیت می‌دهیم، به مسایل اصلی و اصول دین اهمیت می‌دهند، جالب بود، وقتی که در این باره از روحانی کاروان پرسیدم، جواب داد: ما فروع را داریم، پس اصول را هم داریم. اما به نظر من هر دو نظر فقط توجیه بود. در هتل هم چندین جلد کتاب روی هم گذاشته بودند که همه ضد وهابیت بودند. دریغ از یک کتاب درباره فلسفه عبادت، دین یا حتی حج، یا کتابی در مورد پیامبر و مانند آن، شب‌ها جدا از کاروان می‌رفتم و با وهابی‌های آن جا که اغلب فارسی بلد بودند، صحبت می‌کردم و در مورد عقایدشان از آن‌ها می‌پرسیدم، من در جریان گفت‌وگو با وهابی‌ها، متوجه شدم که آن‌ها هم مثل روحانی‌های خودمان، به یک سری خرافات اعتقاد دارند، و آن‌ها هم فقط به اعمال ظاهری بهاء می‌دادند، انگار که در حال مسابقه دادن هستند، هر کسی که بیشتر نماز بخواند، روزه بگیرد و امثال آن، بهتر است. اما کسی

نمی‌پرسد، در درون این افراد چه می‌گذرد؟ نیتشان چیست؟ اصلاً فهمیده‌اند که چرا این کارها را می‌کنند؟ آیا آن قدر که به اعمال ظاهری توجه دارند، به درون خودشان نیز توجه می‌کنند؟ به اخلاقی بودن هم توجهی دارند؟ اما مسایل درونی برای هیچ کدامشان، مهم نبود.

از حج که برگشتم نماز و روزه و همه افعال دینی را کنار گذاشتم، دیگر می‌گفتم، چرا من باید دین را بپذیرم؟ دلیلی برای پذیرش دین نداشتم، به خودم می‌گفتم، آدم می‌تواند خوب و اخلاقی باشد، بدون این که به دین وابسته باشد.

وقتی از پدرم یا خیلی افراد دیندار دیگر، می‌پرسیدم، چرا دین را قبول دارید؟ و چرا به اعمال دینی می‌پردازید؟ همه یک پاسخ می‌دادند، اگر قیامت وجود داشت که ما سود کرده‌ایم و اگر هم وجود نداشت که خوب، ضرری نکرده‌ایم و چیزی از دست نداده‌ایم. اما به نظر من ما ضرر می‌کنیم، بله ما با اعتقاد داشتن به دین، خیلی چیزها را از دست می‌دهیم. وقت را از دست می‌دهیم، چون باید به یک سری تکالیف فکر کنیم و آن‌ها را انجام بدهیم. فکر ما درگیر می‌شود، خود به خود ذهن و فکر ما به یک سری مسایل معطوف می‌شود و اصلاً باید وارد دنیای دیگری بشویم. بنابراین چه طور می‌توان گفت، ضرری ندارد؟

- برای پاسخ به سوال‌های خودت، مطالعات خاصی را هم داشتی یا خیر؟

بله، من سعی کردم مطالعات گسترده‌ای درباره اسلام و ادیان دیگر داشته باشم.

- نمونه‌ای از کتاب‌هایی را که شما در مسیر مطالعاتی خودتان خواندید، نام ببرید.

من کتاب‌های ایدئولوژی شیطانی، دگماتیسم نقاب‌دار و دگماتیسم بی‌نقاب، مقالات سروش، مقالات ملکیان، تاریخ ویل دورانت، کتاب‌های مربوط به فلسفه غرب، فلسفه اخلاق و فلسفه در عمل، تفسیر قرآن مکارم شیرازی، کتاب چرا ما عقب ماندیم و غرب جلو رفت؟ از علمداری، حوزه عمومی هابر ماکس و رمان فرشتگان شیطان دن برون، از جمله کتاب‌هایی هستند که من آن‌ها را خوانده‌ام.

- ماحصل مطالعات اخیر شما چه بود؟

ماحصل مطالعات من این بود که ادیان مختلف متناسب با شرایط جوامع مختلف بوده‌اند که البته نتایج برگرفته از این رهیافت خیلی تعیین کننده هست.

مطالعه سیر تاریخی کتاب‌های دینی نشان می‌دهد که هر دینی متناسب با شرایط محیطی و زمان خود بوده است. مثلاً در آیین زرتشت، چون در آن زمان کشاورزی و دامداری خیلی اهمیت داشته‌اند، نوع گناهان و مجازات افراد خاطی هم در همان حیطه بوده است.

در مورد پیامبر هم همین طور هست، به این معنی که من با مطالعه تورات متوجه شدم، قسمت عمده گفته‌های او در تورات هم بوده و بقیه مطالب هم دقیقاً بیانگر معضلات آن دوره عربستان بوده است. مثلاً چون در آن دوره عربستان آب و هوای نامساعدی برای کشاورزی و دامداری داشته است، بسیاری از افراد از طریق جنگ و کسب غنایم، زندگی خودشان را می‌گذراندند. از طرفی، جامعه برای جنگ به نیروی انسانی نیاز داشت، پس ناچار مردم به زاد و ولد زیاد می‌پرداختند. بنابراین چند همسری برای تولید نیروی انسانی بیشتر، امری رایج و موسوم بود. در این دین به راحتی برای زن تصمیم گرفته می‌شود، صیغه یک امر قابل اجرا و رایج می‌شود. مرد چون بیشتر از زن در بیرون کار می‌کند و در جنگ شرکت می‌کند و توانایی بیشتری دارد و در واقع به نوعی مهم‌تر از زن تلقی می‌شود، بنابراین باید دیه و ارثش هم بیشتر از زن در نظر گرفته شود. اما دلایلی که برای این مسایل هست، در حال حاضر اصلاً منطقی و عقلانی نیست یا حداقل با شرایط امروز ما سازگار نیست.

کنیزداری که در قرآن هم به آن اشاره شده است، مثال دیگری در همین رابطه هست. چرا یک انسان که به اختیار خودش آفریده نشده، به اختیار خودش در خانواده‌اش قرار نگرفته و مثلاً خواست خدا بوده است که در یک خانواده فقیر متولد شود، باید کنیز بشود. اما این مسأله در مورد زمان ما اصلاً درست نیست و حتی مسخره است.

تأثیر فلسفه اخلاقی، حداقل روی من خیلی بیشتر از تأثیر قرآن روی من بود، ببینید به نظر من، کارهای خوب چیزهایی نیستند که تنها قرآن و ادیان دیگر از آن سخن گفته باشند. بلکه این موارد فطری ما هستند و ما با عقل خودمان آن‌ها را تشخیص و انجام می‌دهیم. مثلاً خیانت نکردن، ربطی به دین داشتن یا نداشتن ندارد، خیانت به همسر کار غلط و غیراخلاقی است و لازم نیست که آدم حتماً دین داشته باشد تا این کار را نکند یا از ترس شلاق و شکنجه دست به این کار نزند، یا همان طور که در مورد کنیز گفتم، چرا خدا به پیامبر می‌گوید که به عنوان غنیمت او را بگیرد. آن آدم به اجبار وارد زندگی شده است، اما اجباری ندارد که تا آخر عمرش کنیز بماند. به نظرم همین جا، مسأله عدالت خدا هم زیر سوال می‌رود. یا مثلاً کسی که اصلاً خدا را قبول ندارد، دین را قبول ندارد و نمی‌خواهد به زور بپذیرد، پس بحث آزمایش شدن او غیرمنطقی است.

- از نظر شما، آیا دین دلیلی بر عقب‌ماندگی جوامع دین‌دار است؟

من دین را به تنهایی عامل عقب‌ماندگی جامعه نمی‌دانم، بلکه به نظرم مبلغان و سیاست‌مداران، بیشترین تأثیر را بر عقب‌ماندگی جوامع خودشان دارند. اما واقعاً انتظار از دین چی است؟ چرا دین نتوانسته است تأثیر مثبتی روی مردم بگذارد؟ چرا جرم و جنایات در جوامع دین‌دار بیشتر از جوامع دیگر است یا

حداقل اگر بیشتر نیست، چرا حضور دین نتوانسته است این آمارها را کم کند؟ مثلاً چرا مجازات زنا از دروغ گفتن بیشتر است؟ طبق چه معیاری؟ در حالی که به نظر من گناه دروغ بیشتر است، یک دروغ می‌تواند سرنوشت یک جامعه را تغییر بدهد. اگر از یک مجتهد پیرسی چرا؟ می‌گوید طبق فلان آیه، اما واقعاً دلیل آن بر اساس عقل چیست؟ برای کسی که کتابی یا مرجعی را قبول ندارد، نمی‌شود برای اثبات و پاسخ به سوال‌های او به آن کتاب استناد کرد و از آن کمک گرفت.

- به نظر شما هدف اساسی دین در جامعه چه بوده است؟

به نظر من هدف و تلاش دین در جامعه، معطوف بر بی‌سواد ننگه داشتن مردم بوده است، چون در این صورت راحت‌تر می‌توان به آن‌ها حکومت کرد. آن‌ها اکثریت مردم را در بی‌سوادی ننگه می‌دارند و ناآگاه بار می‌آورند و در مقابل یک اقلیت را که علم، ثروت و قدرت دارد را حاکم بر اکثریت می‌کنند و آن‌ها را تحت ظلم قرار می‌دهند. به نظر من حتی کارهای پیامبر هم تا پیش از تشکیل حکومت زیباتر بود و وی مهربان‌تر به نظر می‌رسید. اما با به قدرت رسیدن، مجازات کردن و تصمیم‌گیری برای مردم، دیگر آن زیبایی و جذابیت را نداشت.

همان‌طور که گفتیم در کشور ما تأکید بر بی‌سواد ننگه داشتن مردم است. در کشور ما هم می‌خواهند سواد مردم کم باشد و هم می‌خواهند مردم دین‌گریز نباشند. چون می‌دانند اگر سواد بالا برود، دیگر نمی‌توان با حربه دین بر آن‌ها حکومت کرد. مسوولان برای رفع مشکل دین‌گریزی راه‌های کوتاه-مدت را ارایه می‌دهند. مثلاً طرح خانه روحانیت که طبق آن روحانیون به روستاها و شهرهای کوچک می‌روند و برای مردم با طنز، شوخی و زبان عامیانه، مسایل دینی را آموزش می‌دهند. در این خانه‌ها، کتاب‌های کاملاً گزینشی را می‌گذارند و مثل همیشه خط‌مشی‌های سابق تکرار می‌شوند، مسوولان با این کار، به صورت موقت با پایین ننگه داشتن آگاهی مردم، به نظر خودشان جلوی دین‌گریزی را می‌گیرند.

به نظر من برای اخلاقی کردن جامعه، باید سواد جامعه را بالا ببریم. در کشور سوئد ۹ میلیون نفر جمعیت وجود دارد اما سالانه حدود ۸۰۰ میلیون کتاب در این کشور خوانده می‌شود. در سراسر شهرهای آن به فاصله بسیار کم ایستگاه‌هایی برای امانت دادن کتاب قرار دارد، به طوری که هر فرد می‌تواند در هر جای کشور یک کتاب را که خوانده است، پس بدهد و کتاب دیگری را به امانت بگیرد. آن‌ها این کار را با توجه به نظریات مارکس و با هدف آماده کردن مردم انجام دادند. در حال حاضر سرعت اینترنت در این کشور رتبه چهارم در جهان را دارد. مسلماً هر چقدر آگاهی مردم بیشتر بشود، پیشرفت هم بیشتر خواهد شد.

وضعیت ایران نشان می‌دهد که یک جای کار ایراد دارد و اشتباه است. این تصور که فقط اسلام و جوامع اسلامی درست می‌گویند، حرفی کاملاً اشتباه است. ما باید خوبی‌های دیگران را ببینیم و از آن‌ها یاد بگیریم. ببینیم بقیه با کارهای زشت و خلاف‌ها چه کردند؟ چه کار کردند که آمار خلاف پایین آمده است؟ باید مجازات‌ها را تغییر بدهیم. زندان‌ها را از وجود متخصصان غنی کنیم و بیشتر از پند و اندرز، به انجام اقدامات منطقی متوسل شویم.

- با توجه به آنچه شما گفتید، شیوه‌های تربیتی اولیا و مربیان دانش‌آموزان مدارس چگونه باید باشد؟ به نظر من این خیانت پدر و مادرها و مربیان تربیتی ما است که از قدرت تفکر و انتخاب بچه‌ها کمک نمی‌گیرند و بچه‌ها را همان طور که می‌خواهند، تربیت می‌کنند. یعنی به این ترتیب به آن‌ها حق انتخاب نمی‌دهند. آن‌ها باید کتاب‌ها را در اختیار بچه‌ها قرار بدهند تا بچه‌ها پس از مطالعه خودشان مسیر زندگی‌شان را انتخاب کنند، اما می‌دانیم که این طور نیست و انتخابی وجود ندارد. دین و مذهب چیزی اجباری است، مثلاً چرا بچه کوچک در عزاداری امام حسین سینه می‌زند؟ چون یاد گرفته، بزرگ‌ترها انجام می‌دهند، او هم فکر می‌کند که این کار، کار خوبی است و آن را انجام می‌دهد. به نظر من تربیت ناشی از یادگیری است. مثلاً ما دست نزدن به شیئی داغ را به بچه یاد می‌دهیم، اما از اول یاد نمی‌دهیم که دروغ‌نگو، در حالی که کشورهای دیگر که دین هم ندارند، توانستند، پس ما هم می‌توانیم یاد بدهیم و یاد بگیریم. اصلاً نیازی به دین نیست. به عنوان مثال، فرض کنیم ۱۰۰ نوزاد را به محض تولد به یک جزیره ببریم و به آن‌ها بگوییم، نباید لباس بپوشند و اصلاً لباس پوشیدن گناه است. به آن‌ها بگوییم روح‌ها یا درخت‌ها به وجود آورنده ما هستند. شاخه‌های درخت عامل تولید باد هستند. تولید غذای آن‌ها هم به عهده درختان است. خوب معلوم است که این بچه‌ها، درخت پرست می‌شوند. یعنی من می‌خواهم بگویم، انسان می‌تواند به هر چیزی گرایش پیدا کند، حالا بعدش ممکن است مطالعه و تحقیق کند و نظرش برگردد و سراغ چیزهای جدیدتر برود.

- اگر جامعه بخواهد تکیه‌گاه‌هایی نظیر ائمه و پیامبران الهی را نداشته باشد، خلاء وجودی آنان را چه کسانی باید پر کنند؟

من بالخصوصه فیلسوفان را بر ائمه ترجیح می‌دهم. به این معنا که یک فیلسوف با کلی تحقیق و دلایل عقلی دین را و حتی خدا را نفی می‌کند. من فردی مثل ارسطو را کمتر از محمد نمی‌دانم. حتی به نظرم تأثیر بیشتری روی روشنفکری جامعه و حداقل خود من داشته‌اند.

پیامبر یا ائمه در دوره خودشان خوب بودند، اما امروز دیگر نه، و برای پذیرش آن‌ها به دلایل منطقی و به روز نیاز هست. البته خود من هرگز به دنبال دین و کسب دین، حتی به روش جدید نیستم.

به نظر من تأثیر مولانا، کتاب‌های فلسفی و رمان‌های نویسندگان بزرگ و عالم روی من، بیشتر از تأثیر کتاب‌های مذهبی و دینی بوده است. به همین ترتیب، به نظر من، دکتر شریعتی در دوران خودش تأثیر بیشتری نسبت به آخوندها داشت، او با یک زبان مناسب، مردم را جذب خودش کرد. جایی که می‌گوید، من همه کتاب‌ها و آیین‌ها را خواندم و بررسی کردم و فهمیدم که شیعه بهتر است، همین مسأله حاکی از بی‌سوادی مردم آن دوره است که اطلاعات زیادی نداشتند که با او بحث کنند، پس سخنان او را می‌پذیرفتند.

- آیا نقدی بر احکام دینی دارید؟

بله. خیلی از احکام به نظر من زیر سوال هستند، مثل احکام جنسیتی و دیات. یک مثال بارز دیگر در همین رابطه، مشروب است که دین برای پیروان خودش آن را منع کرده است، اما به نظر من اتفاقاً مشروب خوب است و موجب ایجاد حالت روحانی در افراد می‌شود. شاید هدف از منع آن در آن دوره، رفع بی‌بندوباری بوده است، اما امروز دیگر این روش‌ها لزومی ندارد، چرا که مردم آگاه‌تر شده‌اند و می‌توان با دلایل عقلانی مسایل را به آن‌ها توضیح داد.

- شما با نوشته‌های ملکیان هم آشنایی دارید؟

بله.

- نظر شما در ارتباط با دیدگاه وی چیست؟

ملکیان بیشتر روی اخلاق تأکید دارد. اول اخلاق بعد دین‌داری، همچنین به یک دید و رابطه عرفانی با خدا معتقد است و نه رابطه با خدا از روی ترس و اجبار، اما این مسأله در مورد من صادق نیست، من به هیچ کدام از این دو نوع رابطه معتقد نیستم، من می‌گویم ما باید افراد اخلاقی باشیم و درست عمل کنیم. برای این کار هم وجود خدا و دین، لازم نیستند.

- نظر شما در ارتباط با مراجع تقلید در جامعه چیست؟

من از هیچ کس تقلید نمی‌کنم. خودم عاقل هستم و کار درست را خودم تشخیص می‌دهم و به آن عمل می‌کنم. بنابراین مراجع تقلید از نظر من محلی از اعراب ندارند.

هدف من از کتاب خواندن، آشنایی با اندیشه‌ها نیست، بلکه هدفم یاد گرفتن نحوه اندیشیدن و فلسفیدن است. من می‌خواهم مطلع و هوشیار باشم. در حال حاضر هم اگر هزاران نفر هم به من بگویند که کار تو گناه است، من قبول نمی‌کنم، چون بی‌دلیل نمی‌خواهم چیزی را بپذیریم. برای من فرقی نمی‌کند که چه کسی حرف‌های درست و منطقی را می‌زند، فرد مهم نیست اگر سخن او به نظرم درست و منطقی باشد، من آن را می‌پذیریم، حتی اگر آن فرد مصباح یزدی باشد که منفور من است.

- تحلیل نهایی شما در ارتباط با مقوله دین چیست؟

به نظر من، نباید به اعتقادات هیچ کس توهین بشود. من همیشه به دوستان صمیمی خودم توصیه می‌کنم که کتاب بخوانند، تنها راه‌هایی و پیشرفت، مطالعه و تحقیق است. باید کتاب‌های مخالفان را هم خوانند، این کار باعث می‌شود که ذهن افراد فعال بشود و ایرادها فهمیده شوند. حتی اگر برای فرد این کار مضحک هم باشد، باید کتاب‌های مخالفان را خواند و مورد نقد و بررسی قرار داد. در نهایت یک مسأله تأسف‌آور که باید بگوییم، این است که یک علت که بچه‌ها جذب سیاست شده‌اند، دین‌گریزی آن‌ها است. در واقع آن‌ها می‌دانند که چه چیزی را نمی‌خواهند، اما نمی‌دانند که چه چیزی را می‌خواهند و ریشه این مشکل هم، بی‌سوادی و ناآگاهی است.

۰۳۱ دین به مثابه افیون توده‌ها: سرخوردگی از حوزه مصاحبه با یوسف، ۲۹ ساله، دانشجوی کارشناسی ارشد

- از این که پذیرفتی در مصاحبه شرکت داشته باشی متشکرم. در ابتدا خودت رو معرفی می‌کنی.
 بله. من اسمم یوسف هست. ۲۹ ساله هستم و دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه هستم.
 - آقا یوسف، یک دورنما از نگاه دینی خودت از آغاز زندگی تا الان به من می‌دی؟
 بله. من در یک خانواده سنتی و مقید مذهبی متولد شدم که باورهای مذهبی تند در آن وجود نداشت.
 پدر و مادرم به انجام عبادات خودشان مقید هستند. خود من هم از بچگی به انجام عبادت می‌پرداختم و
 رفته رفته از دوره راهنمایی به بعد، به مسایل دینی و سیاسی علاقه‌مند شدم. در آن زمان بحث اختلاف
 نظر بین شریعتی و مطهری، داغ بود و من به پیگیری این مباحث علاقه‌مند بودم.
 در دوره دبیرستان با سروش آشنا شدم. چون به افکار و آثار او علاقه‌مند بودم، در یکی از جلسات او
 که در دانشگاه اصفهان برگزار می‌شد، شرکت کردم. اما مخالفان سروش در آن جلسه، با چوب و چماق
 به افراد شرکت کننده در آن جلسه حمله کردند و آن را به هم زدند.
 من در دوره دبیرستان به علت علاقه‌مندی به رشته ادبیات وارد رشته علوم انسانی شدم، در سال سوم
 دبیرستان به دنبال یک مسأله عشقی، متمایل به ریاضت و سیروسلوک شدم. در این دوران نحوه عباداتم
 بسیار متفاوت از پیش بود، اما پس از رفع این مسأله کم‌کم به حالت عادی برگشتم و ادبیات را ادامه
 دادم.^۱
 پس از مدتی متوجه شدم که علاقه‌ای به سیستم دبیرستان و نظام آموزشی خشک آن ندارم، بنابراین
 ترجیح دادم که وارد حوزه بشوم. من فکر می‌کردم که در حوزه آزادتر هستم و راحت‌تر می‌توانم
 بیان‌دیشم. من در تمام این مدت، همچنان افکار و اعمال مذهبی خود را حفظ کرده بودم.
 - در حوزه با چه مسایل جدیدی آشنا شدی؟
 من در جریان گذراندن سطح اول حوزه، با فلسفه غرب، دیدگاه هرمنوتیکی و آثار هایدگر، سروش و
 رضا داوری اردکانی، آشنا شدم. از طرف دیگر من در آن زمان متوجه شده بودم، حوزه با آن چه که
 قبلاً می‌پنداشتم، بسیار متفاوت است، کم‌کم دچار دوگانگی شدیدی شدم، جو حوزه باعث شد که در
 من اسطوره‌زدایی صورت پذیرد. به این معنا که برخلاف تصور من، از زندگی پاک و عارفانه در حوزه

^۱ - مصاحبه شونده، علاقه‌ای به شرح ماجرای عاطفی خود نداشت.

خبری نبود. اتفاقاً وضعیت آن‌جا در حد عامه مردم بود، به طوری که در حوزه، بحث و دعوی طلبه‌ها برای دریافت شهریه در آخر ماه، یک موضوع عادی شمرده می‌شد. من همیشه فکر می‌کردم که افراد حوزوی اهل سیروسلوک و عرفان هستند و افرادی متفاوت و منطقی، به شمار می‌روند. اما واقعاً این طور نبود، آن‌ها افرادی خشن بودند که به هیچ وجه اهل تعقل و تفکر نبودند، بلکه جوی کاملاً تبعیدی بر حوزه حاکم بود، این وضعیت و دیدن این همه ریا در بین افراد حوزوی و این که اعمال دینی را صرفاً برای کسب منافع مالی انجام می‌دادند، باعث سرخوردگی و زدگی من از حوزه شد. به طوری که من پس از اتمام سطح اول حوزه، آنجا را ترک کردم، به طبع این مسأله، من نماز و روزه و هر فعل دینی دیگری را که داشتم، کنار گذاشتم و دچار یک دوره افسردگی شدم. احساس می‌کردم دچار خلاء شده‌ام.

- مشکل اختلال روانی شما به کجا کشید؟

من در اواخر اتمام سطح اول حوزه، به شدت دچار تضاد و دوگانگی شده بودم. به طوری که جلسات درس و بحث را با سوال‌هایی که از اساتید می‌پرسیدم، به هم می‌ریختم. من جو سنگین حوزه را نمی‌توانستم تحمل کنم تا این که از طرف حوزه، به بیمارستان روانی معرفی شدم. روان‌پزشکان، بیماری من را افسردگی شدید تشخیص دادند و حدود یک‌سال در آن‌جا، بستری شدم. شدت بیماری من به گونه‌ای بود که گاهی اوقات، من دچار توهم و هذیان می‌شدم.

من حدود یک‌سال، در بیمارستان بودم و تحت درمان دارویی و مشاوره قرار می‌گرفتم. در آن زمان من به شدت تمایل داشتم که از آن‌جا خارج شوم، چرا که یکی از دوستانم که او هم در حوزه تحصیل کرده بود و مثل من از حوزه به بیمارستان روانی معرفی شده بود و حدود ۲ سال تحت درمان بود، به من گفته بود، تا آنجا که ممکن است، سعی کن در بیمارستان بستری نشوی و به داروهایی که می‌دهند، وابسته نشوی. به نظر من او درست می‌گفت، چرا که خود او حتی هنوز هم مشکلش حل نشده و همچنان تحت درمان است. به هر حال پس از یک‌سال درمان، من دوباره به حوزه رفتم. مسوولان حوزه، در این مقطع، من را به عنوان مشاور مذهبی، به یک مرکز مشاوره فرستادند. وظیفه من در آن‌جا که صدای مشاور نام داشت، جواب دادن به تلفن‌هایی بود که از طرف افراد مشکل‌دار می‌شد، من حدود یک‌سال، در آن مرکز کار کردم، اما بیماری‌ام دوباره عود کرد، به طوری که کارم دوباره به بیمارستان و درمان مجدد کشید، اما خودم از رفتن به بیمارستان، خودداری می‌کردم و ترجیح دادم که در خانه، بستری شوم. علت عود بیماری من این بود که من در حوزه با یک فضای بسته، ایزوله و بدون ارتباط با واقعیت‌های جامعه قرار داشتم. اما وقتی که به تلفن‌هایی که در مرکز مشاوره می‌شد، جواب می‌دادم، می‌فهمیدم

که چه مسایل وحشتناکی وجود دارد که من حتی فکرش را هم نمی‌کردم. مثلاً دختر نوجوانی زنگ می‌زد و می‌گفت که ناپدری‌ام به من تجاوز کرده است. یا دختر جوانی می‌گفت که بارها از طرف برادر خود و دوستانش، در هنگامی که مست هستند، مورد تجاوز قرار گرفته است و مسایل دیگری که من حتی تا آن زمان به آن‌ها فکر هم نکرده بودم. این افراد از من تقاضای کمک و مشاوره می‌کردند، در حالی که من هرگز تصور وجود چنین مسایلی را هم در ذهنم نداشتم.

- باز هم به تحصیل در حوزه ادامه دادید؟

نه. من پس از بهبود مجدد، برای همیشه از حوزه جدا شدم و تصمیم گرفتم که وارد کار آزاد و بازار شوم. بنابراین من به کمک خانواده‌ام، سرمایه‌ای تهیه کردم و وارد بازار کار شدم. در اوایل، وضعیت من خوب بود، طوری که توانستم خانه و ماشین بخرم، اما بعد یک‌باره همه چیز به هم ریخت و من ورشکسته شدم و چون بدهی زیادی داشتم و تحت تعقیب طلبکاران و پلیس قرار گرفتم، مدتی متواری شده و خودم را پنهان می‌کردم. بالاخره من پس از مدتی، بدهی‌هایم را تسویه کردم و وارد دانشگاه شدم.

- آیا به مطالعات دینی خودت ادامه دادی؟

بله. من بعد از ماجرای حوزه، به مطالعه آثار پیروان مکتب اصالت وجودی پرداختم، و به یک حالت عرفانی و اخلاق سکولار رسیدم.

آثار کانت و دکارت و نظریه دگماتیسم دینی، در من مؤثر واقع شده بود، اما هنوز هم معتقدم که اگر فلسفه‌ای باشد، فقط فلسفه غرب است و اسلام فقط دارای کلام است که در جریان آن هم آزاد فکری، وجود ندارد و در آن به تعقل و تفکر، پرداخته نمی‌شود. در تمام این مراحل، نظرم راجع به خدا این بود که خدا پدیده‌ای ناشناخته است.

من صفات خدا را یک قلمرو قابل دسترس و بررسی نمی‌دانم، صفات هدایت، عدالت، حکیم بودن و همه صفات دیگر، قابل مذاقه منطقی و عقلانی نیستند. به نظر من هرگونه برداشت از این صفات هم، صرفاً انسانی است و قابل استناد و پذیرش نیستند. من با این که بعد از ترک حوزه نماز و همه افعال دینی خودم را کنار گذاشتم، اما هنوز هم هرازگاهی این حس پرستش را در خودم احساس می‌کنم، و این حس من را وادار می‌کند که نماز بخوانم، اما این کار من، تنها از روی احساس است و به هیچ وجه، بُعد عقلانی ندارد.

- نمونه‌ای از کتاب‌هایی را که شما در مسیر مطالعاتی خودتان خواندید، نام ببرید.

برخی از کتاب‌هایی که من مطالعه کرده‌ام، به شرح زیر هستند:

ایران بین دو انقلاب، فربه‌تر از ایدئولوژی (سروش)، تاریخ جهان باستان (ترجمه هزیر)، رازدانی و روشنفکری (سروش)، مشتاقی و مهجوری (ملکیان)، راهی به راهی (ملکیان)، مجموعه کتاب‌های کانت، هیوم، شوپنهاور و کیه که گارد، بینوایان (ویکتور هوگو)، لمعه و دیگر کتب حوزی و فقهی.

- فضای جدید برای شما مناسب‌تر بود؟

نه. دانشگاه هم برای من حکم یک تبعیدگاه را داشت و من انگیزه‌ای برای درس خواندن نداشتم، اما کار دیگری هم نداشتم که انجام بدهم. در طول ترم در خیلی از کلاس‌ها شرکت نمی‌کردم و بحث و صحبت‌های استادان و دانشجویان، برایم بی‌اهمیت و آزاد دهنده بودند.

- روابط اجتماعی شما با دانشجویان دیگر چگونه بود؟

در سال سوم دانشگاه، خانمی به من پیشنهاد برقراری رابطه و آشنایی داد. اما من تمایلی به برقراری این رابطه نداشتم. هنگامی که من علت این پیشنهاد را از او پرسیدم، او گفت که بی‌اعتنایی و سردی من نسبت به خانم‌های دیگر، علت علاقه‌مندی او به من بوده است. به هر حال پس از اصرار او، من موافقت کردم و رابطه ما آغاز شد، اما در کمال تعجب و ناباوری من، آن خانم در روز دوم رابطه، به من پیشنهاد سکس داد. واقعیت این است که من از پیشنهاد او، جا خوردم. من نمی‌توانستم چنین پیشنهادی را از طرف یک خانم، آن هم در روز دوم رابطه، بپذیرم. من پیشنهاد او را رد کردم و رابطه‌ام را که هنوز شروع نشده بود، با او کم کردم و نسبت به او سرد شدم. اما او همچنان ارتباطش را با من ادامه داد. او در اواخر شب، شروع به فرستادن پیامک‌هایی می‌کرد که متن اکثر آن‌ها در رابطه با مسایل جنسی بود. من از این پیامک‌ها، خسته و متنفر شده بودم، به طوری که وقتی او شروع به پیامک دادن می‌کرد، من موبایلم را به طرفی می‌انداختم و سعی می‌کردم، بخوابم. من بارها می‌خواستم که او را از خودم برانم، چون پذیرفتن درخواست‌های او برای من، کاری بسیار سخت و اصلاً غیرممکن بود. اما از طرفی من او را دوستش داشتم. چون او عقاید فلسفی جالبی داشت، حتی در برخی مسایل کاملاً مشابه و هم عقیده من بود. از طرفی دل من برایش می‌سوخت و از این که بخوام او را از خودم برانم، ناراحت می‌شدم. اما پس از مدتی که او دیگر نتوانست سردی و بی‌اعتنایی من نسبت به خودش را تحمل کند، پیشنهاد داد که ما رابطه‌مان را قطع کنیم، البته من هم با کمال میل این پیشنهاد را پذیرفتم. اما پس از پایان این رابطه که مصادف با شروع تعطیلات تابستان بود، بیماری من دوباره عود کرد، احساس بدی داشتم، دوباره به درمان رو آوردم، اما باز هم ترجیح دادم که به جای بیمارستان روانی، در خانه بستری شوم. من پس از بهبود بیماری، با آغاز ترم جدید وارد دانشگاه شدم و اگرچه آن خانم دوباره از من خواست

با هم رابطه داشته باشیم، اما من به او جواب منفی دادم، در حال حاضر من همچنان کتاب‌های فلسفی مورد علاقه‌ام را می‌خوانم و با برخی دوستان نزدیک و صمیمی‌ام به طور خصوصی بحث می‌کنم.

- نظر شما در مورد ائمه و اولیای دین چیست؟

نظر من در مورد پیامبر و ائمه هم در حالت تعلیق است. به نظر من تاریخ چیزی نیست که فرد بتواند در مورد آن به یقین برسد. نظر برخی در این باره یک قرار عاشقانه است که یک مسأله غیرعقلانی را می‌پذیرند، اما دلیل قابل استدلالی ندارند. انسانی که پیامبر باشد؟ نمی‌دانم، هنوز نمی‌دانم. اما من نمی‌توانم پیامبر را به عنوان یک شارع بپذیرم. پیامبر و امامان تنها در دوره خودشان یک نقشی را داشته‌اند، اما هیچ کس، عقل کل نیست که افق آینده را بداند. به هر حال آن‌ها هم انسان هستند و آن‌ها هم محدودیت‌های خود را دارند.

- ارزیابی شما از مراجع تقلید چیست؟

من تقلید کردن و مقلد بودن را به هیچ وجه قبول ندارم. من، خودم تقلید نمی‌کنم، اما در مورد مردم، ببینید مردم دین‌دار هستند. اگر دین را هم از مردم بگیرند، دیگر چه دارند؟ دین برای مردم مثل یک پناهگاه عاطفی شده است. به هر حال مطلوب این است که افراد تقلید نکنند، اما واقعیت این نیست.

- ارزیابی شما از ولایت فقیه در جامعه چیست؟

من با موضوع ولایت فقیه به شدت مشکل دارم، به نظر من، نظر خمینی در این باره، کاملاً ضدبشری و ضدعقلانی است. نظریه او به لحاظ فقهی، عمق و استحکامی ندارد، که بخواهد تداوم بخش راه انبیا باشد. این مسأله توان اجرایی ندارد و در نهایت به دیکتاتوری سیاه مذهبی می‌انجامد. مانند آن چه که امروز در جامعه خود می‌بینیم.

من در دوران دبیرستان، به افکار و آثار سروش علاقه‌مند بودم، اما امروزه به نظرم پروژه سروش ناکامل است و دیگر نظریات سروش و روشنفکران دینی را قبول ندارم. چرا که آن‌ها دنیای مدرن امروز را اصل و معیار گرفته و سنت را تراش می‌دهند تا آنجا که با قالب جامعه مدرن امروزی، سازگار شود، اما سنت هرگز با جهان حاضر، سازگار نخواهد شد.

من در نهایت باید بگویم که به نظر من یک کافر عاقل، بهتر از یک مؤمن نادان است و این را فراموش نکنیم که تصور موجب تصدیق، فقط در مورد مسایل عینی است و در مورد مسایل انتزاعی و غیرعینی، صرف تصور کردن، موجب پذیرش نمی‌شود.

- تحلیل کلی شما درباره دین چیست؟

دین حاکم بر جامعه، اگر از پایین به بالا یعنی از سوی عامه به سمت حکمرانان برود، در واقع یک دین سنتی خواهد بود که اعتقادات سنتی و خدا هم می‌خواهد. اما اگر دین از بالا به پایین باشد، صرفاً ابزاری برای حکمرانی و ظلم خواهد بود. در جامعه ما دین به یک سری باورهای عامیانه کاسته شده است و قوه و امکان نقد دین در جامعه وجود ندارد. دین اسباب ایدئولوژی و ابزاری برای سوءاستفاده از توده و راهی برای حاکمیت ظلم بر مردم است. من همان‌طور که گفتم به هیچ‌کدام از احکام دین، اعتقادی ندارم و حتی احکامی مثل معاملات، ارث، دیات، احکام ازدواج و احکام مربوط به زنان را غیرانسانی می‌دانم. اما هرازگاهی به علت وجود یک حس پرستش قوی نماز می‌خوانم و علت آن هم نه به معنای قبول داشتن اسلام، بلکه از سر احساس است، به قول حوزوی‌ها، حِبّاً لِعَلّی نیست، بلکه به دلیل بُغْض به معاویه است.

- جهان هستی را چگونه می‌بینید؟

نظر من در مورد جهان و عالم هم این است که باید در آن زیست. اما به مسایل الهیات سنتی، مثل اصول دین اعتقاد و باوری ندارم. البته فعلاً و در زمان حال، اما همیشه ذهنم را نسبت به این مسایل باز گذاشته‌ام، شاید روزی آن‌ها را بپذیرم، شاید هم نه. اما این که خودم به جست‌وجوی آن‌ها بروم، دیگر نه حوصله و نه توان وقت گذاشتن و هزینه کردن در این مسایل را ندارم. به هر حال من یک آدم سکولار هستم و به اعتقادات خودم پایبندم.

۰۳۲ دین به مثابه افیون توده‌ها: دین به مثابه ابزاری برای حکومت کردن بر مردم

مصاحبه با سهیل، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه مقوله دین و دین‌داری شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگیت تا الآن بده.

من در خانواده‌ای مذهبی متولد شدم، البته منظورم از مذهبی این است که پدر و مادرم، اعتقادات مذهبی رایج مثل همه مردم را دارند و اعمال دینی را انجام می‌دهند. اما آن‌ها بیشتر این کارها را از روی ترس از جهنم و روز قیامت انجام می‌دهند تا به عنوان یک عمل معنوی و روحانی. علاوه بر این، پدرم چون پاسدار است و با سپاه همکاری می‌کند، بیشتر از روی اجبار، حفظ منافعتش و فراهم آوردن شرایط زندگی بهتر برای ما، ناچار است به خیلی از چیزها، تظاهر کند. برای مثال، تا چند سال پیش یک عکس از خامنه‌ای بر دیوار خانه ما بود و مادرم او را مانند یک امام، قبول داشت، اما با صحبت‌هایی که من با آن‌ها داشته‌ام، الآن آن‌ها نه تنها عکس او را از روی دیوار پایین آورده‌اند، بلکه حتی به او ... هم می‌دهند. البته از آن جا که ما در یک شهر کوچک که شدیداً جو سنتی و مذهبی سنتی و به دور از روشنفکری دارد، زندگی می‌کنیم، این مسأله باعث شده است که افراد برای دورماندن از بدگویی‌های یکدیگر، به نوعی خود را مذهبی جلوه دهند. به طوری که در شهر ما حتی دختر مانتویی هم وجود ندارد و اگر دختری با مانتو در خیابان‌های شهر ما حضور یابد، همه با تعجب به او نگاه می‌کنند. به هر حال من دارای چنین خانواده‌ای هستم و در شهری با این وضعیت، متولد شده‌ام.

من از دوران کودکی خودم تا دوره دبیرستان، فردی مذهبی بودم، یعنی کارهای مذهبی انجام می‌دادم. روزانه تعداد زیادی از آیات قرآن را می‌خواندم. به طوری که کلی از سوره‌های و آیات قرآن را از حفظ بودم. همچنین به علت رابطه نزدیکی که ما با خانواده عمویم داشتیم و آن‌ها هم شدیداً مذهبی بودند، هر روز با پسر عموهایم به مسجد می‌رفتیم و خلاصه در این دوران، من به عنوان یک فرد مثبت و مذهبی، شناخته می‌شدم تا آن که در دانشگاه پذیرفته شدم.

- آیا شما بعد از پذیرش در دانشگاه، تحولات دینی خاصی را تجربه کردید یا نه؟

من از سویی با ورود به فضای باز دانشگاه و از سوی دیگر با دور شدن از جو سنتی شهرم و همچنین دور شدن از فامیل‌هایی که باید از سر اجبار آن‌ها، خیلی از فعالیت‌های مذهبی را انجام می‌دادم، به تدریج انجام اعمال دینی، مثل نماز و روزه را اموری کسالت‌آور یافتم و با این احساس که انجام این

کارها دلیل و فایده‌ای ندارد، کم‌کم از انجام آن‌ها فاصله گرفتم. من با خودم می‌گفتم، درست است که خدا گفته از نعمت‌های من تشکر کنید، اما لزومی ندارد که حتماً با نماز از خدا تشکر بشود. البته کنار گذاشتن تکالیف مذهبی توسط من، علت‌های دیگری هم داشت. یکی از آن‌ها، آشنایی با یکی از دوستانم بود که اطلاعات زیادی درباره داو کینز (رهبر بی‌خدایان جهان) داشت.

دوستانم فیلم‌ها و سی‌دی‌های مختلف از صحبت‌ها و جلسات او با افرادی که به وجود خدا اعتقاد دارند را به اتاق می‌آورد و ما آن‌ها را می‌دیدیم و سپس درباره آن‌ها بحث می‌کردیم. برای مثال، در یکی از فیلم‌های داو کینز، بازدید از یک کلیسا نشان داده می‌شد که روزانه ۳۰۰ نفر به آنجا می‌رفتند. داو کینز از افرادی که به آنجا می‌رفتند و در آن به گریه زاری و دعا می‌پرداختند، می‌پرسید، شما چرا به این شکل در این جا گریه و زاری می‌کنید و از خدا کمک می‌خواهید؟ آن‌ها می‌گفتند، چون خیلی از افراد در این مکان شفا پیدا کرده‌اند و ما هم امیدواریم که دعایمان اجابت شود.

داو کینز پس از یک بررسی تاریخی، متوجه شد که این کلیسا، ۱۵۰۰ سال قدمت دارد و در این مدت طولانی، تنها ۱۲ نفر در آن شفا گرفته‌اند. بنابراین او در پاسخ به این افراد می‌گفت، شفا یافتن این تعداد کم، طی این همه سال، کاملاً طبیعی است. خیلی از افراد ممکن است به علل دیگری شفا یافته و درمان شده باشند، اما بهبود خود را به دعا و گریه و زاری که در این مکان داشته‌اند، نسبت می‌دهند. همچنین او در گفت‌وگو با فردی که به وجود خدا اعتقاد داشت، گفت، بین من می‌گویم، روی این میز فنجان چای وجود ندارد، و این مسأله را ثابت هم می‌کنم، چون هیچ‌کس الآن با چشمانش، فنجان روی میز نمی‌بیند، اما تو که می‌گویی چنین چیزی هست، خوب ثابت کن که هست. او به این شکل می‌خواست عدم وجود خدا را به فرد مقابل خودش ثابت کند.

- دیدن این فیلم‌ها چه تأثیری روی شما داشت؟

دیدن این فیلم‌ها، باعث شد که من به مسایل بیشتری فکر کنم، اما نظرم در حال حاضر در مورد خدا، این است که می‌دانم که هست و نمی‌شود که نباشد، البته شاید هم نباشد، اما امکان بودنش بیشتر هست. چرا که هیچ چیزی خود به خود به وجود نمی‌آید و بالاخره وجود یک خالق لازم است.

- نظر شما درباره ائمه و اولیای دین چیست؟

در مورد امامان، من رفتار آن‌ها را تا آنجا که با اخلاقیات هماهنگ هست، قبول دارم و به نظرم آن‌ها در مجموع فقط یک الگو هستند. یک الگوی رفتاری برای ما که رفتارهای اخلاقی و درست را از آن‌ها، یاد بگیریم.

- نظر شما راجع به مسأله حجاب در جامعه چیست؟

من از وجود حجاب در جامعه متنفرم. به نظرم همه چیز برای افراد، پس از مدتی عادی می‌شود. مثلاً اگر یک روز یک دختر و یا یک پسر، در دانشگاه ما با تاپ و شلوارک بیرون بیاید، اوایل همه به او نگاه می‌کنند، اما به تدریج این مسأله عادی می‌شود و دیگر تعجبی برای اطرافیان ندارد. همان طور که گفتم در شهر ما همه خانم‌ها چادری هستند، اما اگر همه از اول، بدون این پوشش‌های سفت و سخت بیرون می‌آمدند، این مسأله برای همه عادی می‌شد. چطور یک پسر همسن من در کشورهای دیگر، با دیدن یک دختر نیمه لخت در خیابان، کلاس درس یا محل کار، منحرف نمی‌شود، اما من با دیدن یک دختر مانتویی که موهایش پیداست و آرایش دارد، منحرف می‌شوم؟

علی‌رغم آن‌که مسوولان فکر می‌کنند، حجاب داشتن در بین جوانان ما جا افتاده و پذیرفته شده است، اما به نظر من این طور نیست. اگر حجاب در بین جوانان جا افتاده است، پس چرا این قدر مسوولان شعارهایی مبنی بر مزایای حجاب و یا رعایت حجاب را بر در و دیوار خیابان‌ها می‌نویسند. در همین دانشگاه ما، اغلب دختران به علت سهمیه دبیری چادر می‌پوشند یا پسرها سعی می‌کنند، ساده باشند. همه از سر اجبار است، اگر سهمیه نبود، هیچ کدام به این ترتیب عمل نمی‌کردند. پس این مسأله نشان می‌دهد که حجاب در بین جوانان، پذیرفته نشده و جا نیفتاده است.

- نظر شما درباره مراجع تقلید در جامعه چیست؟

واقعیت این است که به نظر من هیچ نیازی به وجود مراجع تقلید در جامعه، نیست. خود افراد می‌توانند با فکر کردن مشکلاتشان را حل کنند. اصلاً مگر فقط اسلام دین است؟ مردم غیرمسلمان که مرجع تقلید ندارند، چطوری مشکلاتشان را حل می‌کنند. چه طور برای سوال‌هایشان پاسخ پیدا می‌کنند، خوب ما هم همان کار را می‌کنیم. اما من ناچارم که برای مقابله با تهدیدهای بچه‌های بسیج و نهاد رهبری، از سر اجبار بگویم که مثلاً صانعی مرجع تقلیدم است. اما همان طور که گفتم، این فقط از سر اجبار و کم‌نیابردن در مقابل آن‌ها است.

- نظر شما درباره ولایت فقیه در جامعه چیست؟

به نظر من مزخرف‌ترین و مخرب‌ترین نوع حکومت‌داری، حکومت مبتنی بر ولایت فقیه است و این سیستم حکومت‌داری مسخره، بزرگ‌ترین اشتباه خمینی بود. این که یک نفر برای همه تصمیم بگیرد، جداً احمقانه است، این نوع حکومت کردن به شدت دین را بدنام می‌کند، دلیل بی‌دین شدن خیلی از افراد به علت رفتار آخوندهاست. چنین حکومت‌کردنی، حتی اگر رئیس آن حکومت پیامبر هم باشد، باز هم نمی‌تواند اسلام کامل را پیاده کند.

آخوندها را ببینید، از دین سوءاستفاده می‌کنند. به نام دین جوانان را می‌کشند و چنانچه جوانان خودشان کشته شوند، باز هم به نام دین آن‌ها را شهید می‌نامند. این استفاده ابزاری از دین است. وضعیت امروز جوانان را ببینید، خیلی از دین زده شده‌اند. از دانشگاه‌های ظاهراً اسلامی، افراد سکولار خارج می‌شوند که به نظرم علت اصلی این مسأله، رفتارهای سران مملکت است.

با همه این‌ها، به نظر من باید به همه عقاید، احترام گذاشت. مثلاً در هند در یک خیابان گاو را می‌کشند و می‌خورند و در خیابان دیگر مردم گاوها را می‌پرستند و هیچ کدام از صاحبان این دو عقیده هم، کاری به کار یکدیگر ندارند. من با شایسته‌سالاری موافقم، یعنی ما باید بهترین‌های همه جناح‌ها را به روی کار بیاوریم و از توانمندی‌های آن‌ها در جهت پیشرفت کشور خودمان، استفاده کنیم.

در نهایت باید بگویم که من در حال حاضر هم، هنوز بعضی از وقت‌ها نماز می‌خوانم، اما این کار من از روی ترس است. هر چند که به نظرم این هم از اعراب به جا مانده و در هیچ کجای قرآن به ۱۷ رکعت نماز اشاره‌ای نشده است، به هر حال اگر جهنم واقعیت داشته باشد، خدا باید خیلی... باشد که من را به جهنم ببرد. ما که در این دنیا خوبی ندیدیم. آنجا هم باید زجر بکشیم؟

- برخی دین را عامل عقب‌ماندگی جامعه می‌دانند، نظر شما در این ارتباط چیست؟
دین عامل عقب‌ماندگی ما در همه زمینه‌ها است. دین در همه مسایل علمی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، دخالت و اظهار نظر کرده و به نوعی جلوی دست و پای افراد را گرفته است. دین اجازه انتخاب و فکر کردن را از ما گرفته است، در حالی که به نظر من، ما باید خودمان با تفکر و تعقل، مشکلاتمان را حل کنیم.

- در حال حاضر تحلیل کلی شما راجع به دین چیست؟

به نظر من حکومت‌ها، همواره سعی در گول زدن مردم و ظلم کردن به آن‌ها را دارند. برای این کار فریبنده‌ترین ابزار، دین است. به نظرم همه چیزهایی که با نام دین به ما رسیده، ابداعی و من‌درآوردی است. محمد برای آن که بتواند با اعراب مقابله کند، دین را آورده است. و برای این کار چیزهایی را آورده و مثال‌هایی را زده است که برای اعراب جذاب است. مثلاً بشارت دادن رودهای جاری در زیر درختان سرسبز، برای اعراب بسیار خوشایند است؛ چرا که آن‌ها به دلیل آب و هوای گرم و خشک سرزمینشان، از نعمت سرسبزی و هوای خنک و میوه‌های فراوان محروم بودند، بنابراین محمد با دادن این وعده‌ها، آن‌ها را به خود جلب کرده است. اما اگر این بشارت به مردم ساکن شمال ایران داده می‌شد، هرگز از آن استقبال نمی‌کردند، چرا که داشتن چنین مناظری و چنین امکاناتی برای آن‌ها عادی است، مثلاً عذاب آتش و گرما برای مردم سبیری که از سرما متفرند، چه ناراحتی دارد؟

قرآن باید فراگیر باشد و صفاتی مطلوب طبع همه سلیقه‌ها داشته باشد. مثلاً برای مردم هاوایی وعده حوری بهشتی چه جذابیتی دارد؟ همه این‌ها ناشی از نیازها و کمبودهای اعراب در آن دوران است. در حالی که امروز برای ما این وعده‌ها، اصلاً جذاب نیستند. بنابراین به نظر من، دین فقط یک ابزار برای حکومت کردن بر مردم است.

در مورد قرآن هم، همان‌طور که سروش گفته است، این‌ها کلام خدا نیست. بلکه چیزهایی است که به قلب محمد القا شده و خود او آن‌ها را بیان کرده است و در واقع خود پیامبر، چیش لازم را در این زمینه انجام داده است.

به هر حال من فقط بخش اخلاقیات دین را قبول دارم و به طور کلی معتقدم، هر چیزی که با اخلاق مغایر نیست، گناه هم نیست، حتی اگر آخوندها بگویند، این‌ها اسرائیلیات است. اگر اخلاقی باشد، من آن را پذیرفته و قبول دارم.

ما خیلی از جاها می‌بینیم که احادیثی خشک و سخت‌گیرانه از علی و حسین نقل شده است، اما به نظر من با ویژگی‌هایی که ما از آن‌ها می‌شناسیم، آن‌ها این قدر سخت‌گیر و خشن نمی‌توانند باشند. همان‌طور که من گفتم، همه این‌ها ساخته دست حاکمان برای حکومت کردن و ظلم کردن بر مردم است.

۰۳۳ دین به مثابه افیون توده‌ها: تا مادیات و رفاه مردم فراهم نشود، وضعیت معنوی آن‌ها خوب نمی‌شود.

مصاحبه با محمدمهدی، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه مقوله دین و دین‌داری شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگیت تا الآن بده.

خانواده من، مانند خیلی از خانواده‌های دیگر، اهل نماز و روزه و رعایت حلال و حرام و مانند آن‌ها هستند و همین کارها را از دوران نوجوانی هم به من، توصیه کرده‌اند. البته خانواده من، به آن شدتی که من به مسایل دینی عمل می‌کردم و به آن اعتقاد داشتم نبودند، به این معنا که من در دوران نوجوانی، به طور افراطی به طرف مذهب گرایش داشتم و سعی می‌کردم، اعمال مذهبی را به درستی و به طور کامل انجام بدهم، از طرفی عقاید مذهبی تندی هم داشتم، مثلاً خودم هرگز شوهای ویدیویی را نمی‌دیدم، یادم می‌آید یک روز که برادرم موقع اذان مغرب داشت شو می‌دید، به شدت با او دعوا کردم و گفتم که حداقل موقع اذان او نباید این جور فیلم‌ها را ببیند.

من در آن دوران، در اردوهای مذهبی مدرسه و سازمان دانش‌آموزی شرکت می‌کردم و خلاصه اعتقادات سفت و سختی داشتم تا این که به تدریج در اواخر دوران دبیرستان، به دلایل مختلف، از شدت اعتقاداتم کاسته شد.

- آیا دوستان شما در نوع دین‌داری شما مؤثر واقع آمدند یا خیر؟
بله. دوستان من هم در کاهش میزان اعتقادات من، نقش داشتند. مثلاً من می‌دیدم، آن‌ها بدون انجام امور مذهبی و بدون داشتن اعتقادات مذهبی، آزادتر هستند و مثل من مجبور نیستند که سختی انجام تکالیف دینی و مقید بودن به اعتقادات را به دوش بکشند.

- با ورود شما به دانشگاه، محیط دانشگاه در نوع دین‌داری شما مؤثر واقع آمد یا خیر؟
به نظر من، محیطی که فرد در آن قرار می‌گیرد، تأثیر بسیار زیادی بر او دارد، برای مثال، خود من با ورود به دانشگاه، و آشنا شدن با جوی که بر آن حاکم بود، وقتی دیدم افراد مذهبی که اغلب هم صاحب قدرت هستند، چهره خشنی دارند و به نوعی نزد دیگران منفور هستند، ترجیح دادم با آن‌ها ارتباطی نداشته باشم و رفتار و عقاید، شباهتی به آن‌ها نداشته باشد، تا وجهه خودم را در بین دیگران، از دست ندهم.

- علت منفور بودنی که از آن یاد می‌کنی چیست؟

بچه‌های بسیج و نهاد نمایندگی در دانشگاه، دارای پست‌های مختلف در امور دینی و فوق برنامه دانشگاه هستند. اغلب آن‌ها به آنچه که می‌گویند یا عمل می‌کنند، اعتقادی ندارند، بلکه همه‌اش از سر ریا است. چرا؟ چون منافعشان به خطر می‌افتد. حقوق‌های بالابُن‌های مختلفی که به بهانه‌های مختلف می‌گیرند، مسافرت‌های رایگان و نظایر این‌ها، همه از همین منافی است که گفتم. به عنوان مثال، سهمیه بسیجی بودن در پذیرش دانشگاه، پیدا کردن شغل، سربازی و مانند آن‌ها، نقش مهمی دارد، در حالی که در کشور ما، اصلاً هدف ارتقای علمی یا تقویت افراد نخبه، معنی ندارد، اگر این طور نیست، پس چرا از سهمیه استفاده می‌شود؟ یک فرد عادی که ساعت‌ها درس می‌خواند و زحمت می‌کشد، در رشته و دانشگاهی بسیار پایین‌تر از فردی که بسیجی است، قبول می‌شود، در حالی که بسیجی نصف او هم درس نخوانده است. همان طور که گفتم، بحث سواد و زحمت نیست، بحث حق‌خوری است. اغلب بسیجی‌ها چه در مدرسه و چه در دانشگاه‌ها و محیط کار، بُن‌های مختلف از جمله بُن کتاب دارند، اما ما که بسیجی نیستیم، چنین مزایایی را نداریم. با این همه، جالب است که این افراد وقتی پای منبر، کلاس درس یا بحث‌های آزاد می‌روند، صحبت از ریا نکردن و حقی را ضایع نکردن می‌کنند و خود را افرادی دین‌دار و مذهبی می‌دانند. به هر حال من با دیدن چنین وضعیتی، ترجیح می‌دهم که از هر نظر کمترین شباهت را با آن‌ها داشته باشم.

- آیا به نظر شما، بازنگری در احکام دینی لازم است؟

به نظر من مجموعه رفتارهایی است که انسان آن را الگوی عقیده خود می‌داند و در عمل نشان می‌دهد. بنابراین همان طور که ادبیات، ورزش، سیاست و مانند آن، باید به روز شوند تا گیرایی بیشتری داشته باشند، دین هم باید با شرایط روز منطبق شود و متناسب با هر دوره، تفسیر شود تا بین مردم جذابیت داشته باشد.

- به نظر شما بازنگری در چه احکامی از ضرورت بیشتری برخوردار است؟

به نظر من احکام دینی دو دسته هستند. یک دسته از احکام هستند که نبودشان، باعث نابهنجاری می‌شود. مثلاً احکام مربوط به طهارت، نبود این احکام باعث آسیب جسمی و حتی روانی به افراد می‌شود. من این احکام را قبول دارم. زیرا از نظر عقلی درست هستند و یا احکام مربوط به مسایل جنسی، به نظر من نبود این احکام موجب بروز ناهنجاری در جامعه می‌شود. حتی جوامع آزاد هم، قید و بندهایی در این جهت دارند، بنابراین این احکام لازم و حتی ضروری هستند.

اما من دسته دیگری از احکام را قبول ندارم، این دسته به نظر من با توجه به منافع افراد و بنا بر شرایط آن‌ها، به وجود آمده است. مثلاً شاید سال‌ها پیش یک مرد می‌توانست چند زن بگیرد و اصلاً هدف جامعه

همین بود، چرا که یک مرد می‌توانست روزی چند نفر را تأمین کند. به هر حال شاید در آن زمان این کار عادی بود، اما امروزه این کار به نظرم، به هیچ وجه کار درستی نیست، چرا که این کار هم بنیاد خانواده‌ها را سست می‌کند و هم بزرگی به زنان است.

از طرفی دلیل بیشتر بودن حقوق مردان نسبت به زنان در احکامی مثل دیات، ارث و مانند آن‌ها، این بود که انسان‌های آن زمان، معتقد بودند که ارزش اجتماعی و میزان فعالیت مردان، بیشتر از زنان است، بنابراین باید سهم بیشتری در ارث، دیه و نظایر آن‌ها، داشته باشند. اما به نظر من این نظر کاملاً غلط است و حقوق زن و مرد باید با هم برابر باشد، امروزه همان طور که می‌بینیم، اگر زنان غیرفعال باشند، جامعه هم غیرفعال می‌شود، بنابراین باید چنین احکامی به روز شوند و دید غلط برتری مردان نسبت به زنان، مرتفع گردد. من همیشه در ارتباط با این دید غلط، این مثال به نظرم می‌آید که فرض کنیم، من در دوران حضرت فاطمه زندگی می‌کردم و مثلاً در آن دوران، ماشین وجود داشته است. اگر من و حضرت فاطمه هر دو با ماشین تصادف می‌کردیم، از نظر مردم، من که یک مرد هستم و ارزش اجتماعی بیشتری دارم، باید دیه بیشتری می‌گرفتم و حضرت فاطمه که یک زن است و از نظر اسلام ارزش اجتماعی کمتری دارد، دیه کمتری می‌گرفت که بالطبع این مسأله، امر غلطی است.

- به نظر شما دین در پیشرفت جامعه می‌تواند اثرگذار واقع شود یا خیر؟

به نظر من انسان همه چیز را با هم نمی‌تواند داشته باشد، خصوصاً دو چیز متناقض را نمی‌تواند داشته باشد. کسی که اسلام را تمام و کمال می‌پذیرد، باید از داشتن خوبی‌های دیگر صرف نظر کند و این مسأله قطعاً باعث عقب‌ماندگی جامعه می‌شود. یک فرد معتقد به دین، فقط به بُعد معنوی توجه می‌کند و از ابعاد دیگر باز می‌ماند. مثلاً زنان مسلمان بسیاری از استعدادها و توانایی‌هایشان را به علت پیروی از دستورات و فرض‌های غلط دین، از دست می‌دهند. برای مثال، در زمینه موسیقی، هنوز هم در کشور ما گروه‌های موسیقی زنان اجازه برگزاری کنسرت در تالارهای عمومی را نمی‌یابند.

همین‌طور در مسأله ورزش، زنان ما به علت اجبار در داشتن حجاب، از شرکت در بسیاری از مسابقات و بروز توانمندی‌هایشان، محروم هستند.

در مورد محیط‌های کار هم همین‌طور است. برای مثال، در شرکت‌های خارجی که در آن زنان و مردان با هم کار می‌کنند، به علت استفاده از توانایی‌های هر دو جنس، آن شرکت‌ها، به تعالی و پیشرفت بیشتری می‌رسد. اما در ایران، به علت نقش دین اسلام، در این مسایل بسیار سخت‌گیری می‌شود و همین مسأله موجب عقب‌ماندگی جامعه در عرصه‌های مختلف فرهنگی و اقتصادی می‌شود.

- تحلیل شما درباره مراجع تقلید چیست؟

به نظر من انسان با تقلید زنده است، ما همه کارهایمان براساس تقلید است. مثلاً وقتی ما در جایی حرف-های خوبی را شنیده باشیم، در جای دیگر آن‌ها را تکرار می‌کنیم یا وقتی یک رفتار خوب را می‌بینیم، آن را یاد گرفته و انجام می‌دهیم، به نظر من شخصیت هر انسان، آمیخته‌ای از شخصیت الگوهای مختلف است که با یادگیری و تقلید آن را کسب کرده است، بنابراین به نظر من، حضور مرجع تقلید خوب است، اما مشروط به این که یک فرد آگاه، مرجع تقلید بشود، فردی که بتواند در شرایط مختلف و متناسب با وضعیت زمانی، تصمیمات درست بگیرد. فردی که حتی از مسایل فیزیولوژیک هم آگاهی داشته باشد، بنابراین وجود یک مرجع تقلید آگاه به همه جنبه‌های انسانی و شرایط روز، در جامعه می‌تواند مفید باشد.

- نظر شما راجع به ولایت فقیه چیست؟

من با این که یک شخص بر جامعه حکومت کند، نه یک شورا، موافقم و آن شخص را به عنوان یک حاکم می‌پذیرم. اما این که او تا چه حد قدرت داشته باشد و اختیاراتش تا چه حد باشد، مهم است. مثلاً من ولایت مطلقه را هرگز قبول ندارم، اضافه شدن صفت مطلق، به این معناست که آن فرد توانایی انجام هر کاری را دارد. مثلاً اگر صفت عدالت را در نظر بگیریم، فرد موظف است که بر مبنای عدالت حقوق مردم را بدهد. اما با افزوده شدن صفت مطلق به آن، عدالت و مشروعیت با هم تعریف می‌شوند. یعنی فرد اختیار کامل دارد و می‌تواند به صلاحدید خودش، از دادن حقوق مردم، امتناع کند.

- در مورد ائمه و اولیای دین چه نظری دارید؟

من همه صفات و رفتارهای خوب دیگران را جذب می‌کنم و برای ساختن شخصیت خودم به کار می‌گیرم. در مورد ائمه هم همین طور است. به آن‌ها احترام می‌گذارم و کارهای خوب آن‌ها را قبول داشته و تکرار می‌کنم. اما افسانه‌سازی در مورد آن‌ها را هم هرگز قبول ندارم. مثلاً این که آن‌ها عادل بوده‌اند را قبول دارم و سعی می‌کنم، خودم هم عادلانه رفتار کنم. اما روایات و داستان‌هایی را که در روضه‌ها و مداحی‌ها در مورد آن‌ها بیان می‌شود را قبول ندارم، زیرا به نظرم در این مسایل با گذشت زمان، یک کلاغ، ۴۰ کلاغ شده است.

- در حال حاضر شما خدا را چگونه می‌بینید؟

من در همه زمینه‌ها، تا اطلاعات کافی نداشته باشم، تصمیم نمی‌گیرم. من در مورد خداوند هم از نظر عقلی به نتیجه نرسیده‌ام، اما از نظر احساسی، خدا خیلی به من کمک کرده است. من چون خدا را لمس کرده‌ام و از نظر احساسی من را آرام می‌کند، به او اعتقاد دارم. هر چند که از نظر عقلی در مورد آن، به نتیجه‌ای نرسیده‌ام.

- در حال حاضر تحلیل کلی شما راجع به دین چیست؟

به نظر من ابتدا باید وضعیت مادی مردم را مساعد کرد، بعد از آن‌ها خواست که به بُعد معنوی توجه کنند. من با این دیدگاه مارکس که مادیات پایه و اساس هستند، کاملاً موافقم. تا مادیات مردم و رفاه آن‌ها، حتی رفاه نسبی‌شان فراهم نشود، وضعیت معنوی آن‌ها خوب نمی‌شود و اصلاً نباید انتظار داشت که افراد فقیر، دین‌داران واقعی باشند و اگر این طور وانمود کنند، تنها از سر اجبار و نیاز مادی است، یعنی به دین متوسل می‌شوند به امید این که وضعیت مالیشان خوب بشود.

به نظر من، حتی علاوه بر معنویات، اخلاق، شیوه صحبت کردن و شیوه تعامل با دیگران، همه و همه تابع مادیات افراد است. هرچه وضعیت مالی افراد بهتر باشد، رعایت مسایل اخلاقی هم در بین آن‌ها بیشتر است و افراد در برخورد با دیگران مؤدب‌تر و آرام‌تر هستند. برای مثال، در یک شهر، رفتار مردم جنوب شهر را با مردم شمال شهر، مقایسه کنید.

در جنوب شهر افراد خشن‌تر و بی‌ادب‌تر هستند. بیشتر با هم دعوا می‌کنند. آمار جرم و جنایت بالاتر است. اما در شمال شهر و محیط‌هایی که وضعیت مالی مردم بهتر است، چنین نیست. این افراد به جای دعوا، با گفت‌وگو مسایلشان را با یکدیگر حل می‌کنند و بالطبع چنین افرادی برای کارهای دینی و اخلاقی، مستعدتر از افراد پرخاشگر قبلی هستند.

- از وقتی که برای مصاحبه گذاشتید، متشکرم.

۰۳۴ دین به مثابه افیون توده‌ها: از روابط عاطفی با خدا تا رسیدن به

نفی و انکار خدا

مصاحبه با بهروز، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی

- از این که پذیرفتی در مصاحبه در زمینه مقوله دین و دین‌داری شرکت داشته باشی متشکرم. لطفاً در ابتدا یک دورنما از آغاز زندگیت تا الآن بده.

من خانواده‌ای بسیار مذهبی و معتقد دارم. در خانواده من، دین نقش بسیار پررنگی در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های زندگیمان دارد. و عمل به تکالیف دینی در آن، بسیار مهم تلقی می‌شود. من هم از دوران کودکی تحت تأثیر محیط زندگی خودم، گرایش زیادی به دین داشتم. البته گرایش من به دین بسیار شدیدتر از خانواده‌ام بود. به طوری که دین برای من خط قرمز بود، یعنی من نه تنها خودم به بررسی علت‌ها و چراجویی درباره دین نمی‌پرداختم، بلکه دیگران هم در حضور من، هرگز به انتقاد یا نفی دین نمی‌پرداختند. در آن دوران من خدا را پناه مشکلات و درماندگی‌های خودم می‌دانستم. من هر وقت که دچار مشکل می‌شدم، برای رسیدن به آرامش نماز می‌خواندم و با خدا صحبت می‌کردم و از قرار گرفتن در فضای معنوی لذت می‌بردم.

- دوران دبیرستان را چگونه پشت سر گذاشتی؟

من در دوره دبیرستان، چند کتاب الحادی را مطالعه کردم، خواندن این کتاب‌ها تأثیرات کوتاه مدت و چند ماهه‌ای روی من گذاشت، اما چون حس با خدا بودن و در فضای معنوی قرار گرفتن، برای من بسیار قوی و شیرین بود و احساس می‌کردم که اگر دین نباشد، مسیر و هدف زندگی برای من مبهم می‌شود و به نوعی بی‌سر و سامان خواهم شد، مجدداً به همان وضعیت قبلی، یعنی دین‌مداری بازگشتم. من در دوره پیش دانشگاهی برای مدت کوتاهی به عرفان رو آوردم و آثار مولانا، حافظ و بعد عطار را خواندم. سایر کتاب‌های عرفانی را هم می‌خواندم. من در این دوره ارتباط عاطفی قوی‌ای با خدا داشتم. بسیار نماز می‌خواندم و روزه می‌گرفتم. البته خواندن نمازهای مستحبی و گرفتن روزه‌های مستحبی را قبلاً هم انجام می‌دادم. من در این دوره، حتی در اوقات بی‌کاری خودم هم به خدا فکر می‌کردم، به طوری که فکرهایم اغلب شبیه مناجات و راز و نیاز کردن با خدا بود.

من در انتهای دوره پیش دانشگاهی، درگیر یک رابطه عاطفی شدم که البته به دلیل عدم تناسب در بسیاری از موارد، این رابطه به هم خورد. پس از آن، رابطه من با خدا همچنان گرم و صمیمی بود، البته نه به این دلیل که از خدا بخواهم رابطه عاطفی ما دوباره برقرار شود. بلکه از خدا می‌خواستم که همواره

به من نگاه کند، کنارم باشد و مراقب من باشد تا من خودم را گم نکنم و همان‌طور که بودم، باقی بمانم. رابطه من با خدا آن قدر خوب و متفاوت بود که زمانی که در دانشگاه قبول شدم، خانواده‌ام گفتند، تو با درس خواندن دانشگاه قبول نشدی، بلکه با نماز و زیاد نماز خواندن، در دانشگاه قبول شدی.

- آیا ورود در دانشگاه در روند تحولات دینی شما مؤثر واقع شد یا نه؟

من بعد از ورود به دانشگاه، چون هنوز هم به یاد آن خانم بودم و از این که شرایط مان برای رسیدن به هم، مساعد نبود، دچار نوعی احساس خلاء و تنهایی شده بودم. به همین دلیل به تدریج از یک فرد مذهبی با روحیات عرفانی، به یک فرد مذهبی سنتی خشک و افراطی تبدیل شدم. به طوری که در آن دوره، فقط اعمال مذهبی برای من مهم بود و معتقد بودم، هر کس که خارج از این محدوده که به نظر من همان صراط مستقیم بود، خارج شود، دچار مشکل خواهد شد و از او به عنوان یک فرد دین‌دار و معتقد، نمی‌توان نام برد.

من در اواخر سال دوم دانشگاه، به دلایل مختلف ارتباطم با دختران بیشتر شد و متوجه خصوصیات آن‌ها شدم. من تا پیش از این نگاهم به دختران، همان‌نگاهی بود که مذهب داشت، و به همان دیدگاه‌ها، حقوق و سطح روابطی که دین تعیین کرده است، معتقد بودم. اما ارتباط مستقیم با دختران باعث شد که من متوجه شوم، واقعیت چیزی است که با آن سروکار دارم و از نزدیک می‌بینم. دخترها هم مثل ما هستند، حتی خوش‌فکتر و با عرضه‌تر از ما و درست نیست که تا این محدود باشند. البته این که من نسبت به مسأله حقوق زنان در اسلام حساس شده بودم، فقط به علت رابطه با دخترها نبودند، بلکه علل دیگری هم داشت، اول این که به طور کلی انسان‌های دیگر برایم مهم هستند و من آن‌ها را دوست دارم و همواره از دوران کودکی تمایل داشتم تا آنجا که در توانم هست، به انسان‌ها کمک کنم. در ثانی من معتقدم، زمانی که حوق نیمی از افراد جامعه پایمال می‌شود، به زودی حقوق من هم با توجهات مختلف، از بین خواهد رفت. بنابراین از آن به بعد در هر بحثی که در رابطه با تضييع حقوق زنان بود، شرکت می‌کردم و با این که فردی مذهبی و دین‌دار بودم، بیشتر از حقوق زنان طرفداری می‌کردم، نه آن چه که دین گفته است.

من با شروع سال سوم دانشگاه، با فردی مذهبی آشنا و هم‌اتاقی شدم. او هم فردی معتقد بود، اما با خدا و پیامبر خیلی شوخی می‌کرد و با حالت طنز، مسایلی را به خدا و پیامبر نسبت می‌داد و چون دین و در رأس آن خدا و پیامبر، خطوط قرمز من بودند، این کار او باعث ناراحتی من می‌شد. به طوری که هر وقت او این گونه صحبت می‌کرد، من به او اخم می‌کردم و جوابی نمی‌دادم. اما به تدریج بیشتر فکر کردم و با خود گفتم که او فقط از سر شوخی به این شکل صحبت می‌کند و خدا با توجه به صفاتی

مثل مهربان و بخشنده بودن، نباید از این شوخی‌های بنده‌اش، ناراحت شود، از طرفی خدا عالم است و همان‌طور که من می‌دانم که او شوخی می‌کند و قصدی ندارد، خدا هم این را می‌داند، به این ترتیب این مسأله برای من عادی و تحملش برایم راحت‌تر شد.

در اواخر سال سوم دانشگاهی من، تحصنی در دانشگاه اتفاق افتاد و خود من هم یکی از افراد شرکت‌کننده در آن بودم، مسأله اخیر آغاز ورود من به سیاست و موجب سیاسی شدن من شد. در جریان تحصن، به لحاظ منطقی، حق با ما بود. اما از طرف دیگر جبهه مقابل ما را افراد مذهبی (و در واقع افراد مذهبی‌نما و مدعیان دین)، تشکیل داده بودند، یعنی افرادی که از دین به عنوان وسیله‌ای مشروع برای رسیدن به اهداف نامشروعشان استفاده می‌کردند. در آن دوره این تناقض که چرا خدایی که عالم و آگاه است، پیش‌بینی نکرده که دین می‌تواند وسیله سوءاستفاده دیگران شود و چرا راهی برای جلوگیری از این مسأله تعیین نکرده است، در ذهنم ایجاد شد.

یکی دیگر از تناقضاتی که نسبت به مسایل دینی برای من ایجاد شد، به زندان افتادن یکی از دانشجویان دختر فعال دانشگاه، بود. من از پیش از تحصن او را می‌شناختم، او دختری بسیار فعال، با عرضه و بسیار شجاع و نترس بود، به طوری که ابایی از انجام بسیاری از فعالیت‌هایی که دخترهای دیگر به علت دختر بودنشان امتناع می‌کردند، نداشت. برای من دشوار بود که بپذیرم، فردی مثل او که بسیار شایسته‌تر از بسیاری از پسرها هست، طبق دستور اسلام، حقوقش نصف حقوق پسرها باشد، از طرف دیگر این فرد فعال و با اخلاق، به علت تلاش برای بهبود وضعیت دانشگاه، باید به زندان برود.

همچنین من در جریان تحصن با دخترهای زیادی آشنا شدم که اعتقادی به داشتن حجاب و یا لزوم وجود فاصله بین دختر و پسر نداشتند، اما در عین حال افرادی بسیار سالم و با اخلاق بودند، به طوری که رفتارشان از بسیاری دختران مذهبی و مدعی دین، مؤدبانه‌تر بود و در عین حال فعالیت‌های بسیار مفیدی هم انجام می‌دادند.

من با خودم می‌گفتم، همان‌طور که من با این که یک انسان هستم، می‌توانم تشخیص بدهم، این افراد به لحاظ اخلاقی سالم و منطقی هستند، پس خدا هم باید این موضوع را تشخیص بدهد. در حالی که دین خلاف این را گفته و افرادی با این نوع پوشش و ارتباطی که البته بدون غرض با پسران دارند را شدیداً نهی کرده است.

- آیا مسایل سیاسی جامعه هم در تغییر نگاه دینی شما مؤثر واقع شدند؟

بله. رفتار مسوولان دینی و سیاسی کشور، از دیگر موارد به وجود آورنده تناقض برای من بود.

به نظر من همه مشکلات و رنج‌هایی که به مردم ما تحمیل می‌شود، ناشی از این تفکر است که دین باید وارد حکومت شود، به نظر من فرقی نمی‌کند که دین، دین اسلام، مسیحیت یا یهود باشد، بلکه اساساً ماهیت دین به شکلی است که با کسانی که دین را قبول ندارند، برخوردی مستبدانه می‌کند. در حالی که به نظر من، دین باید کاملاً شخصی باشد و هرگز دخالتی در امور سیاسی و کشورداری نداشته باشد، چرا که نه تنها این امر مفید نیست، بلکه مخرب هم هست و باعث ایجاد تبعیض و سرکوب مخالفان می‌شود. برای مثال، من با دیدن رفتارهای سران مملکت که از دین به عنوان یک وسیله برای رسیدن به اهدافشان استفاده می‌کنند، به این جمله که دین افیون توده هاست، اعتقاد پیدا کردم. واقعاً هم همین طور است، ورود دین به حوزه مسایل علمی و سیاسی موجب تعطیل شدن تفکر افراد می‌شود و خلاقیت را از آن‌ها می‌گیرد، چرا که باید طبق دستورات آن عمل کرد و در غیر این صورت فرد، دیگر مذهبی و با خدا شناخته نمی‌شود. از طرف دیگر همان‌طور که گفتم، دین در تضاد با علم است. فرقی نمی‌کند که کدام دین باشد. در گذشته کلیسا اختراعات و نظریات جدید را شدیداً سرکوب می‌کرد و امروزه اسلام همین کارها را می‌کند.

- چگونه می‌گویی که علم در تضاد با دین است؟

اساساً ماهیت قوانین دینی به صورتی است که با فکر بشر هماهنگ نیست. این که برخی از افراد مذهبی می‌گویند، قرآن انسان‌ها را به تفکر و تعقل دعوت کرده است، درست است، اما نه استفاده از عقل در همه حالات و مسایل زندگی و در سطحی کلی، بلکه فقط در آن موارد خاصی که خود قرآن در آن آیه یا سوره اشاره کرده است. همچنین در آیاتی از قرآن آمده است که بهشتی‌ها از جهنمیان می‌پرسند که چرا از عقلت استفاده نکردی؟ چرا فکرت را به کار نگرفتی؟ مضمون این آیات این است که هر کس که از عقلش کمک بگیرد و در واقع عقلانی عمل کند، به جهنم نمی‌رود.

به تعبیر دیگر، اگر ما در جامعه امروز عقلانی رفتار کنیم و به نتیجه‌ای برسیم که علم آن را می‌پذیرد، اما دین آن را نفی می‌کند، مدعیان دین، ما را ملحد و مرتد می‌نامند، این در حالی است که عقل ما، ما را به این نتیجه رسانده است و اگر بهشت و جهنمی وجود داشته باشد، ما باید بهشتی باشیم.

- آیا ایرادهای دیگری در ارتباط با مقوله دین برای شما مطرح بود؟

آره. ایرادهای زیادی برای من مطرح بود. به عنوان مثال، یکی از تناقض‌هایی که برای من مطرح بود، مسأله مختار بودن انسان بود. همان‌طور که بسیاری از زیست‌شناسان می‌گویند، یک نوزاد در زمان تولد بخشی از خصوصیات و صفات را به همراه خود دارد و به عبارتی ضمیرش کاملاً صاف و روشن نیست. از طرفی همان‌طور که خودمان هم به تجربه می‌دانیم، بسیاری از صفاتمان ناشی از محیط اطراف و

تأثیرات خانواده ما است. علاوه بر این، در صورتی که ما دارای گرایش دینی هم باشیم، باید به دستورات دینی هم عمل کنیم. بنابراین و با توجه به میراث ژنتیکی، تأثیر محیط و خانواده و بعد هم تبعیت از دین، پس خود ما چه اختیاری داریم و چگونه می‌توانیم تصمیم‌گیری کنیم؟

یکی از دوستان من که فردی مذهبی و معتقد است، می‌گوید، فقط عده‌ای به بهشت می‌روند و بقیه به جهنم خواهند رفت. در حالی که به نظر من، افراد مختلف با توجه به میراث ژنتیکی و محیطی که در آن رشد کرده‌اند، دارای پیش‌زمینه‌های مختلفی هستند و هر یک واقعیت را به نوعی متفاوت از بقیه، تعریف می‌کنند، بنابراین استدلال‌های متفاوتی خواهند داشت که شاید هم استدلال آن‌ها درست باشد.

پس چرا تنها باید عده‌ای خاص که تابع یک سری مقررات دینی بوده‌اند، به بهشت بروند؟ از دیگر تناقضاتی که برای من به وجود آمده بود، جابه‌جایی تعاریف خوبی و بدی در جامعه بود. طبق نظر اسلام، ما باید از معامله با یهودیان خودداری کنیم. این در حالی است که مثلاً در شهر ما، چون یهودیان به منصف بودن معروف هستند، اغلب مردم از آنان خرید می‌کنند. در مقابل مسلمانان بی‌انصاف، فریب‌کار و دروغ‌گو هستند، خوب چرا دین باید افراد را به این شکل طرح کند، در حالی که هر انسان می‌تواند جدا از دینی که دارد، فردی خوب، با اخلاق و درست کار باشد.

به هر حال به تدریج تناقضات ایجاد شده در ذهن من، زیاد شدند و مهم‌تر از همه هم، مسأله حقوق زنان بود، چرا که آنان هم مثل ما آدم هستند، بنابراین چرا نباید آن‌ها حقوقی برابر با حقوق ما داشته باشند و حقوقشان نصف مردان باشد.

من در کتابی با عنوان زن در تاریخ، می‌خواندم که نظام مردسالاری از ابتدا به دلایل مختلف اقتصادی و کاری در جوامع به وجود آمده است، اما ادیان مختلف با دستورات و قوانینی که داشته‌اند، موجب شده‌اند، سرعت ترویج مردسالاری در جوامع دین‌دار، بالا برود. به نظر من این مسأله با جامعه ما، کاملاً انطباق دارد. سوال اینجا است که خدا چرا باید یک کار عبث انجام بدهد و خود شرایطی برای ظلم به انسان‌ها فراهم آورد. به نظر من باید عدل خدا در این دنیا نمود داشته باشد که با وجود مصادیق مخالف بسیاری که در این مورد وجود دارد، صفت عادل بودن خدا هم زیر سوال می‌رود.

تناقض‌ها و ابهام‌هایی که از آن‌ها یاد کردم، باعث شد که من تصمیم بگیرم، اعتقادات دینی را که به آن‌ها علاقه داشتم، از نو بررسی کنم. البته باید بگویم که من تا پیش از این، از ترس جهنم و عذاب الهی و جو مذهبی خانواده و جامعه خودم، هرگز به علت‌یابی و چراجویی در مورد مسایل دینی نمی‌پرداختم. - ایرادهایی که از آن‌ها یاد کردید، در گذر زمان افزایش یافتند یا کاهش پیدا کردند؟

این ایرادها افزایش پیدا کردند. به عنوان مثال، من در بحثی که با دوستان مذهبی خودم شروع کردم، گفتم بیایید ببینیم دین حقانیت دارد یا نه؟ و این که دین از طرف خدا هست یا نه؟ من واقعاً دلیلی برای این که ثابت کنیم، دین از طرف خداست، پیدا نکردم، البته به طور کامل هم نمی‌توانستم، این مسأله را رد کنم. چون هم برای پذیرش و هم برای رد آن، به دلایل زیادی نیاز داشتم.

سوال دیگری که برای من مطرح شد، این بود که به چه دلیل می‌گوییم قرآن کلام خداست و ساخته دست بشر نیست. خیلی از افراد مذهبی می‌گویند، با توجه به آیاتی که در قرآن آمده است و آن را کلام خدا دانسته، پس قرآن کلام خداست. اما به نظر من نمی‌توان به خود قرآن استناد کرد. چون هدف ما فهمیدن حقانیت خود قرآن است و باید از منبع دیگری برای پذیرش و اثبات حقانیت آن، استفاده کنیم. ایراد دیگر در رابطه با قرآن، داستان‌هایی است که در قرآن از پیامبران نقل شده است. به نظر من این داستان‌ها، شبیه داستان‌های شاهنامه، فقط اسطوره‌سازی و افسانه‌پیشینیان هستند، چرا که در تاریخ هرگز به وجود این پیامبران اشاره‌ای نشده است. برای مثال، همان طور که در فیلم حضرت یوسف دیدیم، سینوهه هم عصر با حضرت یوسف بوده است، اما در کتاب سینوهه، هیچ اشاره‌ای به وجود چنین پیامبری نشده است. به نظر من افرادی مثل نوح و دیگر پیامبران، در دوره خودشان وجود داشته‌اند و کارهای اصلاحی و مفیدی هم انجام داده‌اند، اما اغراق و بزرگ‌نمایی در مورد آن‌ها تا این حد، تنها ناشی از اسطوره‌سازی‌هایی است که مردم آن زمان و دوره‌های بعد، در مورد آن‌ها داشته‌اند و در نهایت از آن‌ها یک اسطوره ساخته‌اند. مورد دیگر، مسأله معجزات پیامبران است که به نظر من کاملاً ساختگی است و هرگز نمی‌توان آن‌ها را با عقل پذیرفت، خیلی از افراد در پذیرش چنین مسایلی، از استناد به وحی سود می‌برند، اما به نظر من برای پرداختن به این مسایل، باید عقل و منطق را به کار گرفت.

علاوه بر این، به نظر من اسلام فرهنگ و هنر را در تمام دوره‌ها نابود کرده است. برای مثال، همان‌طور که می‌دانیم، شعر در بین اعراب از جایگاه بالایی برخوردار بوده است، اما اسلام هنر شعرخوانی را رد کرده و مستبدانه گفته است که فقط من و نه هیچ چیز دیگری.

انتظار من این است که کار خدا، چون خداست، مثبت‌تر و مفیدتر از انسان‌ها باشد. این در حالی است که در مورد حقوق زنان و بدتر از آن حق برده و کنیز، می‌بینیم که کاری بسیار خلاف عقل و منطق انجام شده و اسلام هیچ حقی برای آنان قایل نشده است. به نظر من عدل خدا در این‌گونه مسایل، زیر سوال می‌رود. البته باید این موضوع را عنوان کنم که من به هیچ وجه صفاتی که به خدا نسبت داده شده است را قبول ندارم و معتقدم جز صفت خالق، صفت خاص دیگری را نمی‌توان به او نسبت داد.

به عنوان مثال، اگر به خدا صفت قادر نسبت داده می‌شود، پس دیگر چه نیازی به وجود فرشته و شیطان هست. خدایی که قادر و توانای مطلق است، نیازی به دستیار ندارد که به آن‌ها دستور بدهد کارها را انجام بدهند. خود خدا باید بتواند به صورت مستقیم به امور رسیدگی کند.

- این بازنگری که از آن یاد می‌کنید، به کجا انجامید؟

من از ابتدای سال چهارم دانشگاه تصمیم به بازنگری در اعتقادات دینی خودم گرفتم، بنابراین من ابتدا سعی کردم که ترس از خدا را کنار بگذارم. چرا که ترس از خدا، مهم‌ترین مانع برای پیدا کردن پاسخ برای سوال‌های من بود. من بعد از رفع این مانع، تصمیم گرفتم که با دیدی باز و بدون سوگیری، هر آن چه را که در مسایل دینی منطقی بودند، بپذیرم و انجام بدهم و هر چه را که به نظر عقلانی نبود، کنار بگذارم. برای مثال، من تا تابستان گذشته هم با وجود همه تردیدها و ابهاماتی که برایم به وجود آمده بود، از بین همه تکالیف دینی که در گذشته انجام می‌دادم، نماز خواندنم را همچنان ادامه می‌دادم و با خود می‌گفتم که تنها در صورت اطمینان، باید نماز خودم را رها کنم و همواره دقت داشتم که از سر تنبلی و به بهانه‌های واهی، نمازم را ترک نکنم. اما بعد که به اطمینان رسیدم، با دلیل نماز خواندن خودم را هم کنار گذاشتم.

من بررسی در مورد مسایل دینی را از نکات ابتدایی و از پایین به بالا شروع کردم. اما به تدریج متوجه شدم که هر جلوتر می‌روم، حواشی بیشتر می‌شود و نکاتی که به نظر من غیرمنطقی هستند، بیشتر می‌شود. همچنین هر چقدر که بالاتر می‌رفتم، به مسایلی بر می‌خوردم که اصلاحشان سخت‌تر و سنگین‌تر بود، مثلاً اصلاحات به آیات قرآن رسیده بود که کلام خداست و تردید و شک در آن، هزینه زیادی برای من در پی داشت. البته منظورم از هزینه، مشکلاتی که امکان داشت در جامعه برایم ایجاد شود، نبود، بلکه منظورم دور شدن از خدا و کم‌رنگ شدن نقش دین در زندگی‌ام بود. اما به هر حال، من به بررسی بیشتر در اعتقادات دینی خودم ادامه دادم تا جایی که چون در مورد بسیاری از مسایل به یک دلیل عقلانی نرسیدم، امروز هیچ کدام از اعتقادات قبلی خود را ندارم و چون نمی‌توانم به آن چه که اعتقاد ندارم، عمل کنم و اهل ریا نیستم، درباره اعتقاداتم با بسیاری از افراد مذهبی بحث می‌کنم و اعتقاداتشان را به چالش می‌کشم و از آن‌ها می‌خواهم که اگر دلایل عقلانی دارند، به من بگویند، چرا که من چنانچه روزی دلایلی برای حقانیت دین و در رأس آن خدا، پیدا کنم، دوباره به دین رجوع می‌کنم.

- در مورد خدا چه تحلیلی دارید؟

به هر حال من که مدت‌ها نمازم را در مسجد و به صورت جماعت می‌خواندم و اغلب روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه، روزه‌های مستحبی می‌گرفتم و چون به اعمال و اعتقاداتم، علاقه‌مند بودم با تمرکز و خلوص

به اعمال دینی می‌پرداختم و از انجام آن‌ها واقعاً لذت می‌بردم و فکر می‌کردم، یک پایگاه عاطفی دارم و موجودی وجود دارد که قادر است به من کمک کند، اما امروز دیگر آن احساسات گذشته خودم را ندارم.

من در مورد خدا شک دارم و نمی‌دانم که هست یا نه. دلیل کافی هم برای پذیرش او ندارم. به نظر من لحاظ منطقی، وجود خدا رد می‌شود، اما وقتی به آثار او و سیستم پیچیده دنیا نگاه می‌کنم، می‌بینم لازم است که خدا وجود داشته باشد. اما به هر حال، من چون هنوز در وجودش تردید دارم، نمی‌توانم به دستورات و فرستاده‌های او اعتقاد داشته باشم و فقط می‌پذیرم که اگر خدا وجود داشته باشد، تنها بندگان را خلق کرده و به آن‌ها عقل داده که آن‌ها با توجه به عقلشان، در مورد زندگی خودشان تصمیم‌گیری کنند و بنابراین خود خدا، نقشی در تغییر و تحول وضعیت زندگی افراد ندارد.

- با این اوصاف شما به مقوله دعا هم بی‌اعتقاد هستید؟

بله. به نظر من مفهوم دعا پذیرفتنی نیست، زیرا با پذیرش دعا، دیگر جایی برای اختیار و عقل انسان‌ها نمی‌ماند. دعا، کاری عبث و مسخره بیشتر نیست.

- شما با آن همه روابط عاطفی عمیق که با خدا داشتید، چگونه می‌توانید از خدا عبور کنید؟

من با این که می‌دانم اعتقاد به وجود خدا آرامش‌بخش است، اما نمی‌توانم به موجودی که در وجودش شک دارم، دل ببندم. من از این که با دروغ زندگی کنم، بیشتر ناراحت می‌شوم. من می‌پذیرم که در شرایط سختی زندگی کنم، تحت فشار روحی زیادی باشم، اما به خودم دروغ نگویم. با این که به طور کلی من فردی بسیار احساسی هستم، اما در مورد خدا و دین، رویکردی منطقی دارم و می‌خواهم که با دلایل عقلانی و منطقی با این مسایل برخورد کنم. در مورد خلاء ناشی از عدم وجود خدا هم که باعث به وجود آمدن احساس تنهایی در من می‌شود، من همواره به خود می‌گویم، چون ماهیت دین‌دار شدن من، احساسی و از روی عادت بوده است، پس می‌شود با عادت کردن به نبود او هم، کنار آمد و در نهایت دین‌دار نبودن را پذیرفت.

- شما آینده بشر را چگونه می‌بینید؟

باور من در حال حاضر این است که در نهایت علم و فکر بشری تعیین‌کننده هستند و باید یک مسیر نو که مبتنی بر علم بشری باشد، ایجاد شده و بر سر راه افراد قرار بگیرد.

- با این اوصاف شما خودتان را یک فرد دین‌گریز می‌دانید؟

نه، من نام خودم را دین‌گریز نمی‌گذارم، بلکه من به خودم دین‌ستیز می‌گویم. چرا که من معتقدم، دین به شدت به انسان‌ها ظلم می‌کند و حقوق آن‌ها را ضایع می‌کند. من برای رسیدن به چنین تفکری، یک

دلیل خاص و مشخص ندارم، بلکه مجموعه‌ای از عوامل دست به دست هم داده‌اند و موجب به وجود آمدن این طرز تفکر در من شده‌اند. بیزاری من از دین، به حدی است که حتی علاقه‌ای به صحبت کردن با افراد دین‌دار ندارم، چرا که به نظرم آن‌ها افراد آزادی‌نیستند و تنها از موضع دین و به دور از تعقل، صحبت می‌کنند.

۰۳۵ دین به مثابه افیون توده‌ها: اصلاً خدایی وجود ندارد. اگر هم خدایی باشد، خدا هم مرده. مصاحبه با بهاره، ۲۲ ساله، دانشجوی کارشناسی

- بهاره خانم، دین از نظر شما چیست؟
- دین بسته به موقعیت جغرافیایی، انتخابی نیست و وراثتی.
- نظرت راجع به دین چی هست؟
- من خودم آدمی هستم که نه دین رو قبول دارم، نه ردش می‌کنم. به نظرم اون دنیا وجود نداره، هر چی هست همین جاست، اگر هم باشه، جهنمی نیست.
- مطالعه‌ای در زمینه دین داشتی؟
- آره. من کتاب دین‌های مختلف رو خوندم.
- از ادیانی که خوندی، کدامشان بیشتر برای شما جذاب بوده؟
- به طور کلی به نظرم دین یعنی همون گفتار نیک، پندار نیک، کردار نیک. همه دین‌ها این رو می‌گن دیگه.
- من قرآن رو خوندم چیزای خوب داره، ولی چیزهای بدم داره توش.
- مثلاً تو به آیه خوندم که نوشته بود، اگر کشوری مسلمان به یک کشور مسلمان دیگه حمله کنه، می‌تونه زن‌های اونارو به کنیزی بگیره و مردارو دست‌هاشون رو بر خلاف جهت بدنشون قطع کنن.
- نظرت راجع به مراجع تقلید چیه؟
- انسان‌ها نیاز به مرجع تقلید ندارند. به نظرم انسان‌ها میمون نیستند. هر چیزی که به نظرشون درست بیاد، درسته و هر چیزیم که به نظرشون درست نیاد، غلطه. هیچ چیزی در این جهان وجود نداره که نشه با عقل تشخیصش داد.
- نظرت راجع به احکام جنسیتی اسلام چی هست؟
- به نظرم دین اسلام دین پرخشونتیته. به نظرم دینی که بیشتر به مردا بهاء داده، به نظرم دین اسلام دین مردهاست. چرا تو قرآن گفته که یک مرد می‌تونه ۴ تا زن بگیره. این یعنی چی؟ یعنی توهین به زن‌ها.
- نظرت درباره سایر احکام دینی اسلام چی هست؟
- به نظرم دین اسلام دین پرخشونتیته، چون احکام پرخشونتی داره.
- موقع ناراحتی به کی پناه می‌بری؟

به هیشکی، به اطرافیانم که چیزی نمی‌گم. سعی می‌کنم آگه مشکلی باشه که نشه، حلش کرد، خودم تلاشم رو می‌کنم بینم چه کار می‌شه کرد. آگه خودم کاری نتونم بکنم، کسی‌ام نمی‌تونه کمکم کنه.

- هیچ احساسی نسبت به خدا نداری؟

نه. چون اصلاً خدایی وجود نداره. اگر هم خدایی باشه، خدا هم مرده.

- نظرت درباره تأثیر دین در جامعه چی هست؟

در این زمینه می‌تونید به آرای مارکس مراجعه کنید. حرف دیگری هم نیست. والسلام!

۰۳۶ دین به مثابه افیون توده‌ها: کل ادیان به نظر من یک بازی هست. مصاحبه با مهرداد، ۲۶ ساله، دانشجوی کارشناسی

- نظر شما درباره‌ی دین اسلام چیست؟

نظر من درباره‌ی دین این است که دین فقط می‌خواهد ما انسان‌ها زجر بکشیم و با خوشی و خوش زندگی کردن انسان‌ها مخالف است. به مردم می‌گویند ساده زندگی کنید، از پوشیدن لباس‌های گران قیمت یا سوار شدن بر مرکب‌های گران‌پرهیز کنید و آن‌ها را حرام می‌داند. چرا؟ پس ما برای چه زندگی می‌کنیم؟ برای این که تلاش کنیم و به خواسته‌هایمان برسیم، آیا غیر از این است که یک انسان تمام روز و شب را کار می‌کند تا خواسته‌های خودش را محقق کند. آیا این انسان نباید مثلاً ماشینی را که دوست دارد، بگیرد. یا خانه‌ای که آرزوی آن را دارد، داشته باشد.

من از نظام اسلامی کشور هم راضی نیستم. آن قدر آزادی را از مردم گرفته‌اند که مردم عقده‌ای شده‌اند. آن قدر پسرها و دخترها را محدود کرده‌اند که هر دو جنس حریص شده‌اند. از همان بچگی دخترها را از پسرها ترسانده‌اند. مدارس را جدا کرده‌اند و دانشگاه‌ها را مختلط. بنابراین دخترها و پسرهایی که مدت‌ها از هم دور بوده‌اند، وقتی در دانشگاه با هم مواجه می‌شوند، این مسأله فاجعه‌آفرین واقع می‌شود. این افراد مانند گرگ‌های گرسنه فقط به دنبال پیدا کردن فرصت هستند. حالا دقیقاً نمی‌دانم که چه کسی این را می‌گفت، ولی فکر کنم دکتر شریعتی بود که می‌گفت، هر شهر علاوه بر یک مسجد، باید یک فاحشه‌خانه هم داشته باشد و هر کس به راه خود برود. کسی که می‌خواهد سمت خدا برود، به مسجد برود و هر کس خواست به فاحشه‌خانه برود، به آنجا برود.

آیا جز این است که فاحشه‌ها مانع سوءاستفاده‌های جنسی و تجاوز به افراد بی‌گناهی می‌شوند؟ با مجبور کردن افراد نمی‌توان کاری را پیش برد. این همه جوان‌ها را محدود می‌کنند، باز هم آن‌ها کار خود را می‌کنند. پارتی‌های زیادی در تهران و همه‌ی شهرهای ایران به صورت مخفیانه برگزار می‌شود. هر قدر هم پلیس این پارتی‌ها را متوقف کند (که اصلاً هم کار خوبی نیست، زیرا نوعی تجاوز به حریم خصوص است) باز هم این اقدامات فایده‌ای ندارد.

انسان قدرت اختیار دارد، خودش انتخاب می‌کند که باید چه کند. باور کنید شاید اگر مردم را به حال خود می‌گذاشتند، وضع از این بهتر بود. مانند زمان شاه، دین‌دارهای آن زمان، واقعاً دین‌دار بودند. مؤمنان واقعی آن‌ها بودند که با آن آزادی، باز ایمان خودشان را حفظ می‌کردند.

- نظر شما درباره‌ی ادیان دیگر چیست؟

کل ادیان به نظر من یک بازی هست، چرا، به خاطر این که الآن مثلاً یهودی با مسلمان مشکل دارد، مسلمان با یک‌سری دین‌های دیگر مشکل دارند و مسیحی‌ها با هر دو مشکل دارند. جالب این است که همه‌شان با این که ادعا می‌کنند که از طرف یک خدا آمده‌اند، ولی همه با یکدیگر تضاد دارند و با همدیگر تداخل دارند. من خیلی به این موضوع فکر کرده‌ام، یعنی از وقتی که به دانشگاه آمده‌ام، دغدغه‌ی اصلی من این بوده و برایش هم داخل دانشگاه و هم خارج از دانشگاه همایش رفته‌ام و در آخر به این نتیجه رسیده‌ام که دین یک نوع بازی است.

البته من به کسی توهین نمی‌کنم، بالاخره هر کسی یک دین دارد و با آن به آرامش می‌رسد، ولی خود من به شخصه به هیچ کدام اعتقاد ندارم. چون که اگر بخواهم یکی از آن‌ها را انتخاب کنم، مسلماً باید زیر پرچم یک عده‌ای باشم که واقعاً این را دوست ندارم.

من نه تنها دین اسلام را قبول ندارم، بلکه هیچ کدام از دین‌های دیگر را هم که وجود دارند، نمی‌پذیرم. به نظر من مردم از همان ابتدا برای رسیدن به حکومت تبلیغ می‌کنند که پیامبر خدا هستند و از طرف خدا آمده‌اند، من خدا را هم قبول ندارم.

- پس اگر خدا وجود ندارد، به نظر شما این همه کهکشان‌ها و آسمان‌ها و کل دنیا چگونه به وجود آمده‌اند؟

همه خود به خودی به وجود آمده‌اند. یک توده منفجر شده و سیاره‌ها و ستاره‌ها و همه را به وجود آورده است. ببینید قرآن و همه‌ی این‌ها تفسیر، به دنبال سلطه بخشیدن به دین (یا رهبران دینی) بر مردم هستند. مفسران آن هر روز یک چیز می‌گویند، اگر هم دقت کنید، می‌بینید که همه‌ی این احکام به نفع خود رهبران دینی صادر می‌شود. می‌گویند، خدا آسمان‌ها و زمین را در ۶ روز آفریده. آیا غیر از این است که آسمان‌ها و زمین طی میلیون‌ها سال به این شکل درآمده‌اند. این حرف‌ها با علم روز تناقض دارند. قرآن می‌گوید، اگر می‌توانید یک سوره مانند قرآن بیاورید، خب چه کسی می‌تواند مانند حافظ شعر بگوید یا مانند سعدی. اگر می‌توانید یک بیت مانند حافظ بگویید. این‌ها همه مسخره‌اند و با عقل آدمی جور نمی‌آیند. خود من هم نماز می‌خواندم و هم روزه می‌گرفتم، ولی خودم به این نتیجه رسیدم که همه‌ی آن‌ها بی‌فایده هستند و من فقط دارم به خودم کلک می‌زنم. دینی وجود ندارد و من احساس کردم که مسخره‌ی دست مبلغان دینی شده‌ام. یعنی این همه انسان که در خارج زندگی می‌کنند و حجاب ندارند، همه گناه کارند و به جهنم می‌روند و در ایران همه به بهشت می‌روند؟ پس شمار جهنمیان باید خیلی بیشتر از بهشتیان باشد.

- بنابراین شما به بهشت و جهنم هم اعتقاد ندارید؟

نه، اصلاً بهشت و جهنمی وجود ندارد. به نظر من انسان‌ها نتیجه اعمال خودشان را در همین دنیا دریافت می‌کنند. تو محال است که به کسی ستمی کنی و بتوانی زندگی راحتی داشته باشی. مثلاً تو اگر مال مردم را بخوری، مطمئن باش روزی یا به یک بیماری مبتلا خواهی شد یا همه‌ی دارایی‌ات را از دست خواهی داد یا به یک نحوی مجازات می‌شوی. برای خود من بارها و بارها پیش آمده است که کسی را سرزنش کرده‌ام یا مسخره کرده‌ام و عیناً همان بلا سر خودم آمده است و یا اگر آدم خیرخواهی باشی، مطمئن باش نتیجه آن را خواهی دید. من به شب اول قبر و این چیزها هم که افراد دین‌دار می‌گویند، اعتقاد ندارم. انسان با مردن پایان می‌یابد و تمام می‌شود. حاکمیت اسلام در سرزمین ما باعث شده است که ما در بسیاری از چیزها از دیگر کشورها عقب بمانیم.

تفریح جوان‌های ما شده قلیان کشیدن در سفره خانه‌ها، چرا ما هم نمی‌توانیم مانند غربی‌ها دیسکو داشته باشیم تا به این وسیله انرژی خودمان را تخلیه کنیم. باور کنید خود من بعضی وقت‌ها آن قدر افسرده می‌شوم که دلم می‌خواهد به یک جا بروم و شادی کنم، ولی چنین چیزی در کشور ما وجود ندارد. می‌گویند ماهواره نینید، پس خود آن‌ها از کجا می‌دانند که ماهواره بد است، چرا خودشان تماشا می‌کنند. همه‌ی برنامه‌های تلویزیون ایران هم سعی می‌کنند، ادای خارجی‌ها را در بیاورند. مسوولان دینی باعث شده‌اند که هنرمندان ما به خارج از کشور پناه ببرند. این همه بازیگر از کشور رفتند و الآن در شبکه جم فعالیت می‌کنند. من واقعاً برای خودم متأسفم که در چنین کشوری زندگی می‌کنم. این همه در بازی‌های المپیک رقص‌های زیبا به نمایش گذاشته می‌شود، اما مردم ما از دیدن آن‌ها محروم هستند یا خیلی از ورزش‌های دیگر برای بانوان ما ممنوع اعلان شده است و بانوان ما نمی‌توانند آن‌ها را انجام دهند، چون حجاب دارند و باید حجاب را رعایت کنند. غربی‌ها همیشه شاد هستند و از ما هم موفق‌تر هستند، ولی ما همیشه باید عزاداری کنیم، ناراحت باشیم و گریه کنیم. روحیه مردم ایران با این مراسم‌ها می‌میرد.

- پس شما اجرای مراسم دینی را هم در کشور قبول ندارید؟

بله که قبول ندارم. چه جشن باشد چه عزا، فرقی نمی‌کند. ما هیچ شادی‌ای نداریم. هیچ چیز در ایران سر جای خودش نیست. فرهنگ ایران خیلی فرهنگ غنی‌ای بود، ولی مسوولان با وارد کردن فرهنگ عرب در فرهنگ ایران، آن را خراب کردند. عرب‌هایی که چشم دیدن ما را ندارند و به خون ما تشنه هستند. اگر هم کسی به وضع موجود اعتراضی کند، او را در دم خفه می‌کنند. آری، اسلام این است. من چرا باید دین‌دار باشم؟ من همین چیزها را بررسی کردم و به این نتیجه رسیدم که هر کس به فکر منافع خودش است. انسانیت مرده و از بین رفته است. می‌گویند خدا شفا می‌دهد. امام رضا شفا می‌دهد.

مردم در ضریح‌ها پول می‌ریزند تا حاجت‌های آن‌ها برآورده شود. اگر امام رضا شفا می‌دهد، پس چرا رهبر در منزل خود بیمارستان دارد؟ خوب اگر خدا شفا می‌دهد و امام رضا شفا می‌دهد، چرا مسوولان دینی کشور با کوچک‌ترین بیماری دنبال دکتر می‌روند، پس خود آن‌ها اعتقادی به این چیزها ندارند و فقط مردم را دست انداخته‌اند. آیا این رفتارها با بت پرستی فرقی می‌کند؟ در زمان حضرت یوسف مردم به آمون پول می‌دادند، الآن هم مردم در ضریح‌ها پول می‌ریزند.

تأملی دوباره

بررسی مصاحبه‌های انجام شده با فرهاد ۲۴ ساله، یوسف ۲۹ ساله، سهیل ۲۲ ساله، محمد مهدی ۲۲ ساله، بهروز ۲۲ ساله، بهاره ۲۲ ساله و مهرداد ۲۶ ساله، حکایت از برخی از خط‌مشی‌های مشترک در بین آن‌ها دارد به این معنا که این دانشجویان در غالب موارد برآمده از خانواده‌های مذهبی بوده‌اند و در آغاز اعمال و تکالیف دینی خویش را در حد زیاد یا مفرطی انجام می‌داده‌اند، اما در گذر زمان در برخورد با برخی از احکام (نظیر احکام جنسیتی اسلام) و احساس تکراری بودن و بی‌محتوایی اعمال دینی که به انجام آن‌ها مبادرت می‌ورزیدند، دست به برخی از مطالعات دینی و فلسفی زده یا به جست‌وجوی عملی یافتن پاسخ به سوال‌هایشان پرداخته‌اند، اما تردیدهای آنان در غالب موارد در برخورد با حکومت دینی که دین و سیاست را به هم آمیخته است، بیشتر شده است و آنان با گزارش مشاهده استفاده‌های ابزاری که از دین در جامعه شاهد آن بوده‌اند، در نهایت به این نتیجه رسیده‌اند که دین افیون توده‌ها است و سردمداران جامعه برای مهار مردم و غارت آنان، با طراحی و پرداختن دین برای مردم، در عمل به تحقق اندیشه غارتگری خویش پرداخته‌اند.

فرهاد در مصاحبه خود بیان می‌دارد، وی در مسابقات قرآنی استان خودشان شرکت کرده و حایز رتبه بالایی هم شده است. سهیل نیز اشاره می‌کند، او دایم با پسر عموهایش به مسجد می‌رفته‌اند و او مقدار زیادی از آیات قرآن را حفظ کرده بود. محمد مهدی از انجام تکالیف دینی خویش که خیلی افراطی‌تر از خانواده به انجام آن‌ها می‌پرداخت، یاد کرده است و بهروز بیان می‌دارد، او دایم دنبال انجام کارهای عبادی مستحب بوده است و حتی وقتی در دانشگاه پذیرفته شده بود، خانواده‌اش قبولی وی را نه به درس خواندن او، بلکه به انجام عبادات زیاد وی منتسب می‌کرده‌اند.

دانشجویان مصاحبه شده عموماً اظهار داشتند که آنان با ورود به دانشگاه نسبت به برخی از احکام دینی تردید یافته‌اند. به عنوان مثال، بهروز بیان می‌دارد، وی پس از آن که با دختری در دانشگاه دوست شد، در عمل احساس کرد، احکام جنسیتی اسلام در مورد قشر زنان درست نمی‌نماید و وقتی با زندانی شدن

دختر مبارز دانشگاهشان مواجه گشت که در پی احقاق حقوق دانشجویان بود، نسبت به عقیده خودش مصرتر گشته است.

فرهاد و سهیل نیز در گزارش روند تحولات زندگی خویش اظهار می‌دارند، آنان در جریان انجام اعمال عبادی خویش احساس کرده‌اند که اعمال آن‌ها، اعمال بی‌روح و کسالت‌آور است، بنابراین در انجام آن‌ها تردید یافته‌اند.

انجام برخی از مطالعات دینی و فلسفی از سوئی و جست‌وجوهای عملی از سوی دیگر، تمهیدی بوده است که دانشجویان برای پاسخ به سوال‌ها و تردیدهایشان به آن‌ها پرداخته‌اند. به عنوان مثال، فرهاد گزارش می‌کند، او کتاب‌هایی از کانت و دکارت را هم‌زمان با کتاب‌های شهید مطهری خوانده است. یوسف نیز خاطر نشان می‌سازد، وی برای یافتن پاسخ به سوال‌های خود برخی از مطالعات فلسفی را در دستور کار خویش قرار داده است.

جست‌وجوی عملی دانشجویان برای یافتن سوال‌های آنان، فراز دیگری است که برخی از افراد مصاحبه شده از آن یاد کرده‌اند. به عنوان مثال، فرهاد در مصاحبه خویش بیان می‌دارد، او در پی یافتن پاسخ به این سوال که آیا تنها در کشور ایران به دلیل بی‌کفایتی مسوولان اسلام بد اجرا می‌شود یا در کشورهای اسلامی دیگر هم اوضاع بر همین منوال است، به حج می‌رود، اما در عربستان نیز مشاهده می‌کند، وهابیون نهایت تلاش خود را در مسابقه با یکدیگر در انجام تکالیف دینی بیشتر و بیشتر گذارده‌اند و دیگر در پی روح و محتوای اعمالی که انجام می‌دهند نیستند. از این رو پس از بازگشت از سفر حج، اعمال دینی خود را کنار می‌گذارد.

دانشجویان یاد شده، در فراز دیگری از جست‌وجوگری خویش، از آنجا که حکومت ایران اسلامی است و در آن دیانت و سیاست درهم آمیخته شده است، با توجه به عملکرد اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی - سیاسی نظام، در مورد حقانیت و یا عدم حقانیت دین برای خود نتایجی اخذ کرده بودند. تمامی ۷ مصاحبه شونده پیش گفته، دست به نقد ولایت فقیه زده از آن با عناوینی مانند: دیکتاتوری سیاه، حکومت مخرب و نظام مستبدانه یاد کرده‌اند. استفاده ابزاری از دین، مقوله مهم دیگری است که غالب مصاحبه شونده‌گان به آن اشاره داشته، بیان کرده‌اند سردمداران جامعه در پی کسب منافع خویش، به دنبال بی‌سواد نگه داشتن و عقب مانده نگه داشتن مردم هستند تا با پوشش قراردادن دین، دست به سوءاستفاده و غارت مردم بزنند.

ماحصل آموزش‌های دینی بی‌روح و القایی، تردیدهای دینی ایجاد شده دانشجویان، مطالعات نظری و جست‌وجوگری عملی آنان و مواجهه آنان با شواهدی که غالباً تصویر موقفی از دین را در اداره و

پیشبرد مسایل فرهنگی، اجتماعی - اقتصادی و سیاسی جامعه ارایه نمی‌کند، کار را به آنجا می‌رساند که دانشجویان بدون عمق بخشیدن به مطالعات نظری خویش، با دیدن برخی از شاهد مثال‌های غیرموفق در سطح جامعه، با به عاریت گرفتن نظر مارکس مبنی بر این که دین افیون توده‌ها است، به این جمع‌بندی برسند که کارکرد دین در جامعه، کارکردی تخریبی بوده، تنها امکان سوءاستفاده سردمداران از مردم را در جامعه فراهم آورده است. فرهاد، محمدمهدی، بهروز و مهرداد، با صراحت با بیان نقطه نظر اخیر، کوشیده‌اند تا به دین‌گریزی خویش وجهی عقلانی و منطقی ببخشند، حال آن که اگر مقوله دین و سیاست در جامعه از هم جدا می‌بودند، شاید دانشجویان اخیر و موارد مشابه، با عمق بخشیدن به مطالعات خویش راه و مسیر دیگری را انتخاب می‌کردند.

۰۳۷ معیار قرار دادن جامعه جهانی: رویارویی دین و مدرنیته مصاحبه با مرجان، ۲۵، دانشجوی کارشناسی (لیسانس دوم)

- مرجان خانم تعریف خودت رو از دین می‌دی؟
- دین یه نظامی هست که با ایده و ایدئولوژی همراه هست، کسی هم که با دین سروکار داره، باید یه سری از چارچوب‌های از پیش تعیین شده رو بپذیره، هر چند که ممکنه با اعتقادات شخصیش جور درنیاد.
- شما اگر بین عقل و ایمان مخیر باشی، کدومشون رو انتخاب می‌کنی؟
- در کل اگر کسی بخواد به اندیشه دینی پایبند باشه، باید عقل خودش رو در مراحل کنار بگذاره و با ایمانش جلو بره.
- یعنی شما عقل رو ترجیح می‌دی؟
- بله!
- شما چقدر دین دار هستی؟
- من اعتقادی ندارم.
- خیلی وقته؟
- نه، چند سالی هست.
- وقتی معتقد بودی، چه تجربیاتی رو از دین‌داری اخذ کردی؟
- من اولین تجربه‌هایی رو که از دین به دست آوردم، توی ۱۵-۱۴ سالگی خودم بود که اون موقع من تحت تأثیر اندیشه‌های دینی بودم. اون زمان من فکر می‌کردم، خودم نمی‌تونم برای زندگیم چارچوبی رو تعریف کنم و فکر می‌کردم دین می‌تونه این چارچوب ذهنی رو به من بده.
- تجربه‌ای که گفتی، چه کاربردی در زندگیت داشت؟
- این تجربه‌ها سبب شد که من توی زندگی خودم یه آدم قانون‌مدار بشم، اما همون طور که گفتم، بعداً که بزرگ‌تر شدم، پیش خودم گفتم، من همه مسایلی رو باید با محک عقل خودم بررسی کنم، برای همین الان کاری به دین و عرف ندارم.
- با این عقلانیت تا کجا پیش می‌ری؟
- تا جایی پیش می‌رم که مقدرات رو منافی با برداشت‌های عقلانی خودم نبینم.
- پس با این حساب اثرپذیری شما از دین در ۱۵-۱۴ سالگی، بی‌نتیجه بود.

نه، مهم‌ترین آثار دین‌داری برای من این بود که اولاً من رو جامعه‌پذیر کرد و ثانیاً یک آرامش درونی برای من به همراه داشت. اصلاً این خاصیت جادویی دین یا هر اعتقادی به متافیزیک و ماوراء الطبیعه هست که می‌تونه این آرامش رو در آدم ایجاد کنه.

- به نظرت دین در پیشرفت جامعه مؤثر بوده یا نه؟
نه. البته نه گفتن من هم مستند به آمار و ارقام هست، نه یک نظر شخصی و فردی.

- منظورت از آمار و ارقام چی هست؟

ببین، اگه نگاهی به کشورهای جهان داشته باشی، می‌بینی کشورهایی که سعی کردن دین رو وارد قواعد مدنی و اصول اساسی خودشون کنند، پیشرفت مناسبی به لحاظ اقتصادی-اجتماعی نداشتند.

- یعنی به نظر شما ایران هم پیشرفت لازم رو نداشته؟

نه، توی ایران از وقتی دین وارد قوانین ایران شده، انباشت قدرت توی افرادی متمرکز شده که خودشون رو مدافع دین می‌دونستند، بنابراین ایران به جای پیشرفت، پسرفت داشته.

- مسوولان برخورد ابزاری با دین داشتند یا نه؟

بله. دین هم می‌تونه مثل سایر امور، ابزاری برای رسیدن به اهداف برخی باشد.

- دین تونسته تحولی در جامعه ایجاد کنه؟

بله، پایبندی به دین باعث می‌شه که بسیاری از شهروندان، قانون‌مدار باشند و از ارتکاب به جرایم خودداری کنند.

- دین چه احساسی رو در شما ایجاد می‌کنه؟

کلاً دین در ابتدا احساسی از آرامش رو به آدم می‌ده، اما باید توجه داشت که از طرف دیگه دین آدم رو توی یه نظام بسته اسیر می‌کنه و قدرت فکر کردن رو از آدم می‌گیره. یعنی چارچوبی به آدم می‌ده و می‌گه فقط توی این چارچوب فکر کن.

- پس با توجه به این که دین می‌تونه باعث کاهش جرایم بشه، اثر مثبتی بر جامعه داره.

بله، افراد دین‌دار سعی می‌کنند حقوق دیگران رو ضایع نکنند، اما گفتم، دین یه سری برداشت‌های اشتباه هم به آدم می‌ده.

- منظورت از برداشت‌های غلط چی هست؟

برداشت‌های غلط ناشی از تفسیری بودن دین هست، علتش هم مشخصه و اون هم اینه که دین متعلق به ۱۴۰۰ سال قبل هست و با جامعه کنونی ما و اقتضائات اون متناسب نیست.

- به نظرت چه چالش‌هایی توی دین هست که ممکنه اون رو زیر سوال ببره؟

بعضی از آدم‌های دین‌دار به استناد این که ما افراد دین‌داری هستیم، ممکنه به خودشون اجازه بدن که توی حریم شخصی افراد دیگه سرک بشکنند و اعمال نظر و قدرت کنند که این یک چالش جدی هست.

- یه مثال از این چالش‌ها بزن.

بین، بر مبنای تفسیرهای نادرست، اجبارهایی توی جامعه شکل می‌گیره که با حقوق مدنی و حقوق شهروندی و همه کشورهای توسعه یافته جهان، تعارض داره. به عنوان مثال، مسأله حجاب یه مسأله کاملاً شخصی هست، ولی توی جامعه ما از این مسأله به عنوان یه مسأله کلیدی یاد می‌شه و مسوولان قضایی و اجرایی با خشونت کلامی و فیزیکی و قانونی، سعی می‌کنند با اون برخورد داشته باشند، در حالی که نوع پوشش یه آدم، باید در اختیار خودش باشه و مسوولان به جای پرداختن به مسایل شخصی مردم، به مسایل اساسی جامعه پردازند.

- به نظر شما پرداختن مسوولان به مسأله حجاب، چه تبعاتی برای جامعه دربرداشته؟
پرداختن به حجاب سبب شده جامعه ما به یه جامعه عقب مانده تبدیل بشه.

- به نظرت این مسأله حل شدنی هست؟

بله، صددرصد حل شدنیه. بین به نظر من، مغز متفکر جامعه به جای این که بیاد به مسایل شخصی و بی‌ارزشی مثل حجاب پردازد، باید به فسادهای اقتصادی و مشکلات اجتماعی مردم توجه کنه و به این ترتیب اسباب پیشرفت جامعه رو فراهم بپاره.

- خوب اگه مسأله به همین سادگی هست، پس چرا به این کار دست نمی‌زنند؟
وقتی دغدغه مردم حجابشون باشه و این که وقتی می‌اند بیرون، به فکر این باشند که با مأمورهای گشت ارشاد کل‌کل کنند، اون وقت توجه اون‌ها از مسایل پراهمیتی مثل فسادهای اقتصادی و اجتماعی به طرف مسایل بی‌اهمیتی مثل حجاب جلب می‌شه.

- گفتی تفسیرهای مختلفی از دین وجود داره، می‌شه مثالی در این جهت بزنی؟
بله. آدم‌هایی توی حوزه هستند که از یه آیه واحد، تفسیرهای مختلفی ارایه می‌دن که شاید صد و هشتاد درجه با هم فرق داشته باشند. مثال بارزترش داعش هست که خودشون رو مسلمون ناب می‌دونند.
- خیلی ببخشید، پس بی حجاب بودن نسبی خودتون در زندگی اجتماعی، به نوعی بیانگر یک خط‌مشی فکری و سیاسی هست؟

بله.

- خوب دین می‌تونه در ارتقای اخلاقیات جامعه مؤثر واقع بشه؟

نه، چون که دین مربوط به ۱۳۰۰، ۱۴۰۰ سال پیش هست و خاصیت به روز بودن خودش رو از دست داده.

- به نظر شما در این وضع نابسامان ایجاد شده، بیشتر مسوولان جامعه مقصر هستند یا مردم؟
بیشتر مسوولان جامعه مقصر هستند که در اثر کشمکش سر قدرت، این وضع رو به وجود آوردند.
- به آدم می‌تونه با کنار کشیدن خودش از درگیری‌های موجود، خواسته‌های شخصی خودش رو عملی کنه؟

اینجا دو راه بیشتر وجود نداره، یا این که آدم کاملاً منزوی بشه و هیچ تعلق خاطری به جامعه خودش نداشته باشه یا این که آدم ارزش‌های ذهنی خودش رو درست بدون و برای تحقق اون‌ها، سعی کنه اون‌ها رو توی جامعه مطرح کنه و به صورت منطقی اون‌ها رو ثابت کنه. البته یه مسأله‌ای هم اینجا مطرح هست و اون این هست، کسانی که منابع عظیم قدرت و ثروت رو تو دست خودشون دارند، به سادگی به آدم‌های دیگه اجازه نمی‌دن که اون‌ها نقطه نظر خودشون رو مطرح کنند و به کرسی بنشوند.

- چرا اجازه نمی‌دهند؟

به خاطر این که اون عقاید ممکنه با عقاید نیروهای بالادستی جامعه همسو نباشند و طرح اون عقاید به زیان مسوولان جامعه تموم بشه.

- به نظرت چه کسانی می‌توانند خواسته‌های دین را بدون کم و کاست انجام بدهند؟
به نظر من در جامعه کنونی ایران، هیچ کس نمی‌تونه خواسته‌های دین رو بدون کم و کاست و به طور کامل انجام بده، به خاطر این که مثلاً توی یه روایت صریح که همه علمای شیعه و سنی اون رو قبول دارند و در کتب اربعه شیعه اومده، بیان شده که دختران خود را از مدرسه رفتن منع کنید و سوره یوسف را به دختران خودتان نیاموزید، توی جامعه فعلی، چنین چیزی مورد قبوله که دختر درس نخونه!

- شاید این حرف مال اولیای دین اسلام نباشه!

نه، ببین، حرف‌های مشابه این هم هست. بنابراین بهتره شما نوع نگاهت رو عوض کنی، یعنی به جای این که این مسأله رو بخوای به نوعی توجیه کنی، از این زاویه ببینی که اصلاً دین پدیده‌ای آسمانی نیست. من تصور خودم این هست که پیامبر و ائمه، آدم‌های شریف و درست کاری بودند و وقتی مشکلات اجتماعی رو می‌دیدند، می‌خواستند این مشکلات رو حل کنند، اما مردم اون‌ها رو که مصلح اجتماعی بودند، به سادگی قبول نمی‌کردند، برای همین اون‌ها با توجه به این که توی دوران اون‌ها هم تبیین خیلی از مسایل با ماوراء الطبیعه بود، اومدند و حرف‌های خودشون رو از جانب چیزی به اسم خدا گفتند تا پذیرش مردم در این زمینه بیشتر باشه. اما به هر صورت این حرف‌ها که ۸۰-۷۰ درصد اون‌ها

مسائل اخلاقی هست (که این موارد مورد قبول همه، از جمله خودم هست) و ۲۰ درصد بقیه این مسائل، ایمانی و اعتقادی هست، اون حرف‌ها توی جامعه ۱۴۰۰ سال پیش عربستان جواب می‌داد و قابل اجرا بود، اما در سال ۲۰۱۶ میلادی، این مباحث قابل پذیرش نیست.

- تحلیل شما در ارتباط با بدحجابی برخی از افراد در جامعه چی هست؟

من این مسأله رو که از نظر شما منفی هست، منفی ارزیابی نمی‌کنم، به این معنی که من حداقل می‌تونم تا جایی که جبر اجتماعی به من فشار نیاره، آزادانه بیندیشم و تا جایی که جبر اجتماعی من رو از صحنه اجتماع دور نمی‌کنه، عقاید خودم رو توی رفتارم نشون بدم.

- پس به نظر شما بدحجابی به تحول منفی اجتماعی نیست؟

نه، من این مسأله رو مثبت می‌بینم، به این معنی که رفتار بدحجابی که شما از اون یاد می‌کنید، اولاً نمایانگر این هست که مردم به این باور رسیدند که با عقل و شعور خودشون در مورد زندگی فردیشون تصمیم بگیرند، ثانیاً این رفتار مردم، رفتاری همسو با روند جهانی شدن هست.

- خوب بالاخره این مسأله توی ایران که آثار منفی داره.

نه، من برات ثابت می‌کنم که بدحجابی به ضرر جامعه تموم نمی‌شه. بین این حرف که بدحجابی جامعه رو تهدید می‌کنه، حرف مسوولان جامعه هست، بدحجابی جامعه رو تهدید نمی‌کنه، بلکه بدحجابی مسوولان جامعه رو تهدید می‌کنه.

چیزی که اکثر مکاتب جامعه‌شناسی و اکثر نظام‌های حقوقی دنیا و کشورهای پیشرفته و متمدن قبول دارند، مراجعه به عقل و عقلانیت هست. عقلانیت بشری می‌گه، نباید درباره خصوصی‌ترین جنبه زندگی آدم که کاملاً جنبه فردی داره، دیگران مداخله کنند. الآن مسوولان با اتکا به کتابی که مال ۱۴۰۰ سال پیش هست، می‌خوانند حرف‌هاشون رو برای مردم به کرسی بنشوند، اما مردم با استنکاف خودشون، در عمل مسوولان را تخطئه می‌کنند و این چیزی هست که برای مسوولان دردآور، و گرنه آیا مسوولان یک دهم حساسیتی رو که روی حجاب دارند، روی مفاسد اقتصادی از خودشون نشون می‌دن؟

- در واقع به نظر شما مردمی که بدحجاب در جامعه ظاهر می‌شوند، به نوعی دارند با دین و مسوولان دینی جامعه لجاجت می‌کنند؟

بله. بین لجبازی یک دلیلی داره، یعنی وقتی تو می‌بینی طرف مقابل بی‌منطق عمل می‌کنه، عکس‌العمل تو می‌تونه لجبازی باشه. بنابراین افرادی که احساس می‌کنند، دستورهای دینی منطقی نیستند، این طوری رو به لجبازی میارند.

- به نظر شما زیر پا گذاشتن ارزش‌های جامعه به ضرر چه کسانی تموم می‌شه؟

خوب این مسأله از جهتی می‌تونه تعدیل‌کننده رفتار مسوولان جامعه باشه تا در افکار خودشون تجدید نظر کنند. اما از یه جهت دیگه، باید گفت که این مسأله یک ضرر دو سوپه هست، زیرا توی هیچ جنگی، فقط یک طرف متضرر نمی‌شه.

- به نظرت نسل حاضر بیشتر تحت تأثیر چه کسانی هستند؟

به نظر من جوانان تحت تأثیر عرف جامعه جهانی هستند.

- شما دینی را که در غرب هست بیشتر قبول داری یا دینی رو که در ایران هست؟

خوب، بین قبول داشتن و نداشتن یک دین، یه امر فردی هست، اما بحث سر این هست که توی غرب دین یه امر خصوصی و فردی هست، اما اینجا یه امر اجتماعی هست و اینجا به دلیل اجتماعی بودن مسأله دین، یه مرتبه دین محکی برای اندازه‌گیری درست و نادرست می‌شه.

- شما قبول داری که بدحجابی باعث افزایش طلاق در جامعه می‌شه؟

نه، بالا رفتن آمار طلاق در جامعه مستلزم استفاده از داده‌های تجربی رضایت بخش‌تری هست و فقط با بی‌حجابی نمی‌شه اون رو تبیین کرد.

- به نظر شما با ایجاد تحول در دین، می‌شه از شدت بحرانی که جوانان جامعه درگیر اون هستند، کاست؟

من مسایلی نظیر بدحجابی یا روابط دختر و پسر را بحران نمی‌دونم. این مسایل در سطح جهانی، حل شده هستند.

- به نظر شما القای دین به جوان‌ها باید با زور باشه یا به اختیار خود اون‌ها گذاشته بشه؟

وقتی چیزی به اسم دین مطرح می‌شه، کنار اون هم زور و اجبار مطرح می‌شه. آزادی که در دین تعریف شده، همواره با زور و اجبار توأم هست و کلاً دین با زور و اجبار و امر و نهی توأم هست.

- یعنی منظورت این هست که روحیه استقلال‌طلبی جوان‌ها، سبب دین‌گریزی اون‌ها شده؟

بله!

- و به نظر شما مسوولان جامعه با روحیه استقلال‌طلبی جوان‌ها دارند مبارزه می‌کنند؟

بله.

- نتیجه این کار چی می‌تونه باشه؟

یک لجبازی پیش میاد، یعنی وقتی یکی می‌خواد به زور حرف خودش رو به کرسی بنشونه، مثل مسوولان جامعه ما، مسلماً طرف مقابل هم دست به لجبازی می‌زنه و کمترین ضرری که اینجا مطرح هست، کند شدن چرخ‌های پیشرفت جامعه و منفی شدن دید کشورهای دیگه جهان به کشور ما هست.

- آیا دین در جامعه ما مانع ارضای نیازهای جسمانی می‌شود؟

اگر جسمانی رو مترادف جنسی در نظر بگیریم، برای مردها چنین مسأله‌ای مطرح نیست، اما برای زن‌ها چرا. به این معنی که دین در عین این که مقوله‌ای متعلق به ۱۴۰۰ سال پیش هست، صبغه مردسالاری هم دارد. برای همین یک مرد مجاز هست ۴ زن را به عقد دائم خودش دربیاره، در حالی که این زن هست که باید با سه هووی دیگه توی یه خونه زندگی کنه و شاهد این باشه که محبت و توجه شوهرش، بین سه نفر دیگه هم تقسیم می‌شه.

- به نظر شما راه کاری برای تعدیل این مسأله هست؟

بله. می‌شه توی سیستم قانون‌گذاری ایران مثل قانون‌گذاری کشورها پیشرفته جهان مثل آلمان، انگلیس و فرانسه، اصل بر این بشه که تنها رفتاری که به دیگران آسیب می‌زنه، جرم باشه، ولی رفتاری که به کسی آسیب نزنه، جرم نباشه و جلوی اون گرفته نشه.

- به نظر شما کاربری از فضای مجازی، با تربیت دینی خانواده‌ها تعارضی داره یا نه؟

بله، تعارض داره. به این معنی که دین آدم رو توی یک نظام ایدئولوژیک قرار می‌ده و باعث می‌شه که فکر آدم بسته بشه. به همین دلیل افرادی که دین رو توی همه شئون زندگی خودشون به کار می‌گیرند و به دین، به عنوان یک امر اجتماعی که توی کل روابط اجتماعی ما می‌تونه حکومت کنه، در نظر می‌گیرند و نگاه می‌کنند، افراد را بسته در نظر می‌گیرند و تربیت می‌کنند، در حالی که بنای فضای اینترنت، تربیت انسان‌هایی عقلانی و با دید باز هست.

- شما با فیلتر کردن اینترنت موافق هستی؟

بین، مسأله رو از دو دید می‌شه دید، یه جا بعضی از مضامین واقعاً بد و نامناسب هستند، اما یه جای دیگه مسوولان با فیلتر کردن سایت‌هایی که مورد نظرشون نیست، در عمل می‌خواند آدم‌ها رو طوری تربیت کنند و بسازند که منطبق با معیارهای خود اون‌ها بار بیاند.

- به نظر شما کاربری از اینترنت روی نگرش جوانان اثر گذار بوده؟

بله. جوانان در حال حاضر در برخورد با خیلی از چیزها که نسل قبل در برخورد با اون‌ها احساس گناه می‌کرد، احساس گناه نمی‌کنند، مثلاً وقتی بدحجاب می‌گردند، احساس گناهی در این جهت نمی‌کنند و این مسأله رو حق خودشون می‌دونند، در هر صورت اینترنت به طور کلی مشوق جوان‌ها در نفی احکام دینی و قانون‌های جامعه دینی هست.

- تأثیر اخیر رو روی نسل‌های بزرگ‌سال هم می‌شه دید؟

بله، تأثیر اخیر رو روی نسل‌های بزرگ‌سال هم می‌توان دید، اما شدت اون کمتر از جوان‌ها است.

- آیا کاربری از اینترنت، می‌تواند دین‌داری جوانان را تحت تأثیر قرار دهد؟
 بله. به دلیل این که اینترنت یا فضای مجازی، جایی هست که در آن افکار و ایدئولوژی‌های گوناگون امکان طرح شدن را دارند و برخی از این افکار و ایدئولوژی‌ها در تضاد با اندیشه دینی هستند و برخی از کاربران فضای مجازی که به دین علاقه دارند، در مواجهه با افکار اخیر، دچار تردید می‌شوند که کدام نظر درست و کدام نظر غلط هست. نظر خود آن‌ها یا نظر مخالفی که با آن مواجه شده‌اند.

- به نظر شما اینترنت بیشتر در تغییر نگرش دینی جوانان مؤثر بوده است یا ماهواره.
 به نظر من ماهواره تأثیر بیشتری دارد. به دلیل این که ماهواره فن‌آوری است که درصد مجازی بودن آن از اینترنت کمتر هست و بیشتر شبیه زندگی واقعی هست و آن فردی که در ماهواره مستقیم یا غیرمستقیم علیه دین صحبت می‌کند، توسط کاربران ماهواره دیده می‌شود.

- به نظر شما با تربیت دینی می‌توان اثرات مخرب فضای مجازی را کاهش دهیم؟
 من نمی‌گم فضای مجازی آثار زیان‌باری نداشته، ولی به نظر من می‌شه با تربیت دینی صحیح و سالم، از میزان این تخریب کاست. به عنوان مثال، دیدن فیلم‌های هرزه‌نگار، برای آدم غربی هم نامناسب هست. ارسال این فیلم‌ها برای کشور ما هم به نظر من تهاجم فرهنگی هست، بنابراین اگر آدم‌هایی با تربیت دینی صحیح و سالم دارای کنترل درونی باشند، خودشان از دیدن فیلم‌های اخیر سر باز می‌زنند.
 - به نظر شما چرا خیلی از جوان‌ها کاربری از ماهواره و اینترنت را به یادگیری مسایل دینی ترجیح می‌دهند؟

به دلیل این که اولاً جذابیت‌های فضای مجازی خیلی بیشتر از آموزش‌های دینی هست، ثانیاً هماهنگی آنچه مثلاً در ماهواره به نمایش درمی‌آید، خیلی بیشتر از هماهنگی و سازگاری درونی مسایل دینی است.

- به نظر شما جوانان از مباحث دینی مطرح در فضای مجازی استفاده می‌کنند؟
 اولاً بیشترین استفاده جوان‌ها از فضای مجازی جهت پر کردن اوقات فراغت و سرگرمی و معلومات عمومی آن‌ها است، بنابراین خیلی در آن به مسایل دینی نمی‌پردازند، زیرا جذابیت مسایل اخیر برای جوان‌ها، خیلی کم است. ثانیاً این مسأله طبیعی هست که جوان‌ها در ابتدا به مسایل اجتماعی خودشان حساس باشند و بعد به فکر ارتقای دانش دین‌داری خودشان باشند.

- به نظر شما در فضای مجازی مسأله دین‌عمدتاً به چه شکلی مطرح می‌شود؟

اطلاعاتی که ماهواره و کلاً فضای مجازی به کاربران خودشان می‌دهد، عمدتاً مثبتی بر تفسیر سکولاریستی از دین هست و به کاربران یادآوری می‌کند که دین نباید در مسایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه دخالت کند.

- به نظر شما فضای مجازی باعث رواج شیطان‌پرستی شده است؟
در سطح جامعه نه، ولی نظر شخصی خودم این هست که خواننده‌ای مثل ساسی مانکن که تیپ شیطان-پرستی می‌زنه، این فرد با یک فکر غربی از پیش برنامه‌ریزی شده، این تیپ رو نمی‌زنه که سر صحنه بیاد، بلکه اون داره تیپ می‌زنه که جذابیت فردی خودش رو بیشتر کنه. اگر از نظر جمهوری اسلامی چنین فردی آسیبی به جمهوری اسلامی می‌زد، خیلی سریع حکم ارتداد و ترور اون صادر می‌شد.

- در ارتباط با کسانی که درصد معهودین هستند، چه کار باید کرد؟
اگر منظور شما خارجی‌ها هستن که من فکر نمی‌کنم اون‌ها کاری به دین و قرآن که متعلق به ۱۴۰۰ سال قبل هستند، داشته باشند، چون خود به خود این مسایل جواب نمی‌دن. اما اگر منظور شما داخلی‌ها است، به نظر من خود مسوولان برخی از سایت‌های نامناسب را فیلتر نمی‌کنند تا سر جوان‌ها را با آن‌ها گرم کنند و جوان‌ها به این ترتیب به مسایل اجتماعی توجهی نکنند.

- آیا می‌توان امیدوار بود که با اطلاع‌رسانی مناسب جوانان را نسبت به خطرات ماهواره آگاه کنیم؟
مسأله اطلاع‌رسانی قسمتی از مسأله هست، بخش دیگر مسأله این هست که مسوولان دینی و سیاسی جامعه تغییرات مثبتی در رفتارها و خط‌مشی‌های خودشان به وجود بیاورند.
- از همکاری که برای مصاحبه داشتی متشکرم.

۰۳۸ معیار قرار دادن جامعه جهانی: بر خلاف غرب، قرآن ماها رو از همه چیز محروم کرده

مصاحبه با خدیجه، ۲۷ ساله، دانشجوی کارشناسی

- سلام خدیجه خانم، می‌شه کمی وقتت رو برای مصاحبه بگیرم.
بله.
- در ابتدا از وضعیت خانوادگیت بگو، وضعیت خانوادگی شما چطور هست؟
خانواده من، خانواده‌ای مذهبی هست، اما خودم این طور نیستم، به علاوه وضع مالی خانواده‌ام خیلی خوب هست.
- ظاهراً خودت هم خیلی آدم روی مدی هستی؟
بله، من خیلی برای شیک پوشی و روی مد بودن خودم هر ماهه هزینه می‌کنم.
- خدیجه خانم تعریف شما از دین چی هست؟
به نظر من، دین یک اعتقاد قلبی هست که باعث می‌شه آدم یه حس معنوی پیدا کنه و زندگی‌ش یه اصولی برای خودش پیدا کنه.
- خودت چقدر دین رو قبول داری؟
هیچی. یعنی من نه تأکیدی روی انجام مسایل دینی دارم و نه تلاشی برای انجام دادن اون‌ها می‌کنم.
- از کی چنین دیدی رو پیدا کردی؟
وقتی من دنیا اومدم، پدر و مادرم بدون اختیار من توی گوشم اذون گفتند و وقتی قدری بزرگ‌تر شدم، اون‌ها یه دین ۱۰۰٪ اجباری رو به من تحمیل کردند. بعدها وقتی خودم به سنی رسیدم که خوب و بد رو از هم تشخیص می‌دادم، مسایل دینی اجباری رو کنار گذاشتم و الآن هم چیزی به اسم دین رو قبول ندارم.
- اگر شما این امکان رو داشتی که به عقب برمی‌گشتی و اختیار انتخاب دین دست خودت بود، چه دینی رو انتخاب می‌کردی؟
هیچ کدوم رو. چون من دینی رو دوست دارم که توش زور و اجبار نباشه و رفتارهای انسانی رو به مردم آموزش بده، اما در واقعیت چنین دینی هم اصلاً وجود نداره.
- خوب، مگه اسلام رفتارهای انسانی رو آموزش نمی‌ده؟

نه، اسلام فقط احساس گناه و عذاب وجدان رو در آدم زیاد می‌کنه، اگر توی قرآن دقت کنی، می‌بینی که قرآن ماها رو از همه چیز محروم کرده.

- یعنی از چه چیزهایی؟

رقص، رابطه با جنس مخالف، شراب و... .

- به نظر شما دین اسلام حاوی پویایی درونی هست یا نه؟

نه، دین اسلام فاقد پویایی است، اسلام دینی متعلق به اعراب جاهل هست. ایرانی‌ها در همان زمان زرتشت را داشتند و قوم متمدنی بودند.

- گفتی خانواده‌ات دین‌دار هستند؟

بله، پدر و مادر من افرادی مذهبی هستند.

- پدر و مادرت چه اصول دینی رو در زندگی خودتون رعایت می‌کنند؟

پدر و مادر من آدم‌های قدیمی هستند و نسل قدیم هم به نسل تابع و پیرو بود و وقتی به اون‌ها چیزی رو می‌دادند، بدون هیچ حرف و حدیثی از اون تبعیت و پیروی می‌کردند.

- خودت چه اصولی رو در زندگی قبول داری؟

من گفتم دستورات دینی رو قبول ندارم. یعنی پدر و مادرم اون‌ها رو قبول دارند، اما من اون‌ها رو قبول ندارم.

- به نظر خودت این تفاوت به چه دلیلی ایجاد شده؟

ما نسل چالشگری هستیم، اهل فکر و اندیشه هم هستیم، مثل نسل قدیم نیستیم که در برابر بزرگ-ترهاشون دایم بله و چشم می‌گفتند. از طرف دیگه تکنولوژی بین نسل جدید و قدیم فاصله زیادی ایجاد کرده، تا جایی که گاهی اون‌ها همدیگر رو نمی‌فهمند.

- به نظر شما می‌شه این شکاف رو کمتر کرد؟

نه، نسل بزرگ انعطاف‌پذیری لازم رو نداره.

- تو خودت دوست داری این تفاوت‌ها رو از بین ببری؟

نه، دوست ندارم، ولی دوست دارم پدر و مادرم مثل من بشن.

- یعنی به قول خودت آزاداندیش؟

بله.

- به نظرت کارآیی دین در حال حاضر هم نظیر چند نسل پیش هست؟

نه، بعضی از حرف‌های دین ربطی به امروز نداره. در ضمن دین باید حداقل با اخلاق توام باشه، یعنی این انتظار از شما می‌ره، اما الآن بیشتر دین تبدیل شده به یه وسیله اجباری که یا پدر و مادرها یا اولیای آموزشی یا دولت به وسیله اون کارهایی رو که می‌خواند پیش ببرند، به دین متوسل می‌شن و پیش می‌برند.

- به نظر شما این امکان وجود داره که دین رو به روز کنیم و از شما استفاده کنیم.

یه تلاش‌هایی در این جهت شده، مثلاً در گذشته می‌گفتند، کاشت ناخن حرامه، ولی چون این مسأله یه چیز همه‌گیر شده، دین کوتاه اومد و می‌گه می‌شه اون رو انجام داد. اما به نظر من، دین هیچ وقت نمی‌تونه به طور اساسی به روز بشه. چون شما نمی‌تونید دین ۱۴۰۰ سال پیش رو به روز کنی، دین رفته رفته کم‌رنگ شده، توی ۱۰۰ سال آینده هم به کل از بین می‌ره و اثری از شما باقی نمی‌مونه.

- تو از دین در زندگیت استفاده‌ای نداری؟

نه، هیچ استفاده‌ای ندارم.

- چرا شما نسبت به دین احساس بی‌نیازی می‌کنی؟

چون که دین برای کوچک‌ترین کارهای ما قانون گذاشته و قدرت و اختیار رو از ما گرفته و هیچ توجهی به شرایط مردم نداره و فقط توی جزئیات به سر می‌بره و تأکیدش بر رعایت مسایل جزئی هست، یه آدم معمولی نمی‌تونه با این همه جزئیات زندگی کنه، مگه این که اعتقاد خیلی بالایی داشته باشه.

- خوب دین مروج اخلاق هست.

بین، مسایلی نظیر این که من بداخلاقی نکنم، دزدی نکنم، دروغ نگم و این جور چیزها، حرف همه دین‌ها هست و اصلاً یه مسأله‌ای هست که توی فطرت همه آدم‌ها هست، همون انسانیت انسان منظومه. اون وقت دین هم همین حرف‌ها رو گفته. برای من همون انسانیت کافی هست که بهش توجه کنم.

- به نظرت جوان‌های امروزی چه برخوردی با دین دارند؟

به نظر من جوان‌ها از دین دوری می‌کنند و اون رو قبول ندارند.

- چرا؟

به دلیل این که جوان‌ها با استفاده از وسایل جمعی که هست، از کشورهای دیگه اطلاع پیدا می‌کنند و بعد از مقایسه شرایط ایران با این کشورها، سعی می‌کنند درصدد تقلید از غرب بر بیانند.

- به نظر شما این جوان‌ها برخورد درستی دارند؟

خوب نمی‌شه به جوان‌ها خرده گرفت و اون‌ها رو سرکوب کرد. چون کسی که توی این دوره زمونه متولد شده، با اقتضائات دنیای امروز هم پیش می‌ره!

- برخوردارهای اخیر به نفع جامعه هست یا به زیان جامعه؟
- به نظر من به زیان جامعه هست. چون مسوولان جامعه مسبب ایجاد این وضعیت شدند و دایم دین رو به اجبار به جوان‌ها القا کرده‌اند، خوب جوان‌ها هم به شکل مقابل در برابر اون‌ها دست به لجاجت و مقاومت زده‌اند.
- به تعبیر دیگه نظر شما این هست که بیشتر از آن که جوان‌ها با دین به مخاصمه پردازند، با مسوولان به لجاجت ورزی می‌پردازند؟
- بله، چون مسوولان به فکر جوان‌ها نبوده‌اند و فقط یک طرفه از اون‌ها انتظار دارند جوان‌ها دینی رفتار کنند. اون‌ها توی هر محله‌ای ۲۰-۱۵ مسجد ساختن تا جوان‌ها توی اون‌ها برند و همش گریه کنند، همین مسأله سبب شده جوان‌ها که می‌بینند شادی و نشاط از اون‌ها گرفته شده، دست به لجاجت بزنند و دلزدگی خودشون از دین رو نشون بدن.
- به نظر شما دین اسلام از گذشته تا حالا تغییری کرده یا نه؟
- بله، تغییر کرده و روز به روز قدیمی‌تر شده و از جهان روز بیشتر و بیشتر فاصله گرفته.
- در روند اخیر، آیا جوان‌ها نقشی دارند؟
- به نظر من جوان‌ها نقش زیادی ندارند و این مسوولان هستند که یا به پوشش و آرایش اون گیر می‌دن و به این ترتیب بدترین توهین‌ها رو به اون می‌کنند و اگر بدحجابی هم باشه، اون رو با برخورد دادن جوان با یک مشاور و روان‌شناس حل نمی‌کنند و یا گشت ارشاد می‌گذارند تا برخوردهای نامناسب با جوان‌ها داشته باشه.
- به نظرت در جامعه ما دین‌زدگی وجود داره یا دین‌گریزی؟
- هر دوشون وجود داره. هم دین‌زدگی به معنای این که جوان‌ها اصول دینی رو انجام نمی‌دن و هم دین‌گریزی به معنای این که جوان‌ها دین را به صورت یک مانع در برابر دست‌یابی به اهدافشان می‌بینند.
- به نظر شما چرا نسل‌های گذشته تقید دینی بیشتری داشتند؟
- انطباق بیشتر نسل‌های گذشته با دین، به دلیل این بود که اون‌ها از تحولات فرهنگی - اجتماعی - اقتصادی کشورهای دیگه بی‌اطلاع بودند، ولی امروزه این طور نیست.
- به نظر می‌رسه جوان‌ها مشکلات روحی بیشتری را نسبت به نسل قبل خودشون دارند، این مسأله را شما چطور تبیین می‌کنید؟

خوب جوان‌ها مثلاً توی فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی می‌بینند که چقدر جوان‌های مشابه خودشون در کشورهای غربی امکانات تفریحی دارند و شاد هستند، برای همین با مقایسه وضع اون‌ها با خودشون، احساس سرخوردگی و ناکامی می‌کنند.

- به نظرت خانواده چقدر می‌تونه در ایجاد پابندی دینی به فرزندش موفق باشه؟
خانواده‌ها الآن نفوذ کلام کمی روی بچه‌هاشون دارند و گاهی حتی بچه‌ها اون‌ها رو محاکمه می‌کنند، در حالی که خود پدر و مادرها به دلیل آن که توی یک محیط بسته‌ای زندگی می‌کردند، در برابر پدر و مادر خودشون خیلی محترمانه برخورد می‌کردند و در برابر حرف‌های اون‌ها دایم چشم، چشم، می‌گفتند.

- این عصیان‌گری نسبی جوان‌ها محصول چه اقدام‌هایی هست؟
گشت ارشاد، حجاب اجباری، جمع کردن ماهواره‌ها، فیلترینگ و مسایلی مانند اون‌ها که مسوولان توی اون‌ها نقش مستقیم دارند.

- یعنی شما جمع‌آوری دیش ماهواره‌ها رو منفی می‌دونی؟
آره، می‌گند سپاه می‌خواد دیش‌های جدیدی رو که وارد کرده، بفروشه، همون طور که می‌گند، سپاه مسوول توزیع فیلترشکن در سطح جامعه هست. به نظر من این بازی‌ها برای سرگرم کردن جوان‌ها است و نتیجه آن افزایش فحشا توی جامعه می‌شه، چون فکر جوان دایم توی این مسایل متمرکز شده و دنبال مسایل جدید و جدی دیگه نمی‌رن.

- چه راه کارهایی رو برای بهبود اوضاع جوان‌ها و جامعه پیشنهاد می‌کنی؟
من پیشنهاد می‌کنم مسوولان اجبارهای خودشون رو از سر جامعه بردارند.
- از همکاری که داشتی، متشکرم.

تأملی دوباره

بررسی مصاحبه‌های انجام شده با مرجان ۲۵ ساله و خدیجه ۲۷ ساله، دلالت بر آن دارد، برخی از جوانان که در ابتدا دین‌دار بودند، در روند تحول خویش، اولاً نسبت به برخی از احکام دینی نقد پیدا کرده‌اند و ثانیاً در جریان عمل نیز در برخورد با برخی از مسایل فرهنگی-اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه که تحت تأثیر نظام ولایت فقیه، در چارچوبی دینی در جامعه مطرح شده‌اند، ولی موفقیتی در بر نداشته‌اند و یا گاه متضمن برخی از خسران‌ها برای جامعه بوده‌اند، نسبت به حکومت دینی تردید یافته‌اند.

جوانان اخیر با استفاده از ارتباط‌های رسانه‌ای (مانند ماهواره، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی)، با مقایسه شرایط اجتماعی خویش و جوانان و مردم غرب و با معیار قراردادن آنچه در جوامع غربی محقق شده

است، دست به نقد جدی‌تر نظام دینی زده‌اند و با کنار نهادن دین، بیان داشته‌اند که رفتار اخلاقی افراد و یا دین انسانیت در جهان امروز می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای بشر به معنادهی به زندگی باشد و دیگر نیاز به دینی که متعلق به ۱۴۰۰ سال پیش است و امکان انطباق با شرایط جوامع امروزی را ندارد، نیست. مرجان و خدیجه در مصاحبه خویش از دین‌داری اولیه‌شان یاد کرده‌اند. به عنوان مثال، مرجان بیان می‌دارد، اولین تجربه دینی وی در ۱۵-۱۴ سالگی او بوده است و او با اتخاذ دین، در عمل یک نظام معنادار به زندگی خویش بخشیده است و یک فرد قانون‌مدار شده است.

مرجان و خدیجه با وجود آن که اذعان دارند، دین سبب می‌شود، آدمی زندگی خودش را بر مبنای اصولی معنوی بنا کند و مردم از ارتکاب به جرایم خودداری کنند و به این ترتیب جامعه شاهد کاهش جرایم و بزهکاری‌ها باشد، خاطرنشان ساخته‌اند که در گذر زمان تردیدهایی نسبت به برخی از احکام دینی پیدا کرده‌اند. به عنوان نمونه، مرجان در قسمتی از مصاحبه خودش بیان می‌کند، برخی از احادیث به فرض از سواد نیاموختن به دختران یاد می‌کنند و ادامه می‌دهد، به جای آن که ما درصدد باشیم، این نوع از آموزه‌های دینی را به هر شکل ممکن توجیه کنیم، بهتر است، نوع نگاهمان به دین را تغییر بدهیم و دین ۱۴۰۰ سال پیش را که در امروزه دیگر جواب نمی‌دهد، کنار بگذاریم.

خدیجه از منظری هوس‌پرستانه دست به نقد دین زده، بیان می‌دارد، دین با اموری مانند رقص، نوشیدن شراب، رابطه آزاد با جنس مخالف و مانند آن‌ها موافق نیست، بنابراین انسان‌ها برای آن که از محرومیت‌های پیش‌گفته رها شوند، باید دین را کنار بگذارند.

گذشته از نقدهایی که به شکل نظری ممکن است بر دین وارد آید، برخی از جوانان با مشاهده رخدادهای فرهنگی-اجتماعی-اقتصادی جامعه، از این موارد به عنوان معیاری برای نقد عملی دین سود برده‌اند، زیرا در نظام مبتنی بر ولایت فقیه، به دلیل آمیختگی مسایل اجتماعی با دین، هر شکست و خسران اجتماعی به سادگی می‌تواند به پای دین نهاده شود.

نقدهای نظری و عملی مرجان و خدیجه از سویی و استفاده از فضای رسانه‌ای (از ماهواره گرفته تا اینترنت و شبکه‌های اجتماعی) آنان را به اینجا می‌رساند که باید دست به کنار نهادن دین زد. مرجان در همین رابطه بیان می‌دارد:

جوانان با حضور در فضای مجازی، در عمل به شکل عقلانی تربیت می‌شوند و یاد می‌گیرند که در برابر ناهماهنگی‌های شناختی ذهن بازی داشته باشند.

از سویی اینترنت دست به نفی جامعه دینی زده، مشوق عدم دخالت دین در مسایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. اما مسوولان ارشد جامعه که دینی می‌اندیشند، با اصرار بر مواضع خویش، سبب

می‌شوند، جوانان نیز در برابر آنان دست به مقاومت متقابل زده، در عمل دست به نفی و انکار آنان بزنند، به این معنا که به فرض جوانانی که خط‌مشی مسوولان جامعه را قبول ندارند، با بدحجابی خویش در عمل می‌کوشند تا به این ترتیب مسوولان جامعه را به چالش گرفته، خلاف نظر آنان عمل کنند. مرجان در ادامه خاطر نشان می‌سازد، مسأله‌ای نظیر بدحجابی جوانان جامعه را تهدید نمی‌کند، بلکه مسوولان نظام را تهدید می‌کند، زیرا دیدگاه آنان را به چالش گرفته است.

خدیجه هم در اظهارنظری که در همین ارتباط دارد، یادآور می‌گردد، اولاً فن‌آوری‌های ارتباطی پیشرفته، بین نسل جدید و قدیم، فاصله عمیقی ایجاد کرده است، تا جایی که نسل‌های اخیر به میزان زیادی قادر به فهم یکدیگر نیستند، ثالثاً جوانان ایرانی با استفاده از فضای رسانه‌ای، با امکان عمل‌های جوانان غربی آشنا شده‌اند و با توجه به این آگاهی‌ها، درصدد کسب امکانات مشابهی برای خودشان در جامعه ایران برآمده‌اند.

ماحصل نقدهای نظری، نقدهای عملی و آگاهی‌های به دست آمده جوانان و دانشجویان از فضای مجازی، بدانجا می‌انجامد که برخی از جوانان نظیر مرجان و خدیجه، با معیار قراردادن آنچه در غرب مطرح است، دست به نفی دین زده، با پیشنهاد خصوصی شدن دین (نظیر مرجان) و یا پذیرش دین انسانیت (مانند خدیجه)، جایگزین مورد نظر خویش برای دین نفی شده را ارائه می‌کنند.

تحلیل محتوای داده‌ها

در انتهای مصاحبه‌های انجام شده، تلاش شد تا با یک تحلیل محتوا، وزن مهم‌ترین عوامل مؤثر در دین‌گریزی دانشجویان مصاحبه شده مشخص گردد. از این رو با توجه به ۱۰ مقوله ابعاد روانی (ابعاد فردی مؤثر در تحول قرائت دینی (نظیر اختلال روانی فرد یا شکست عاطفی وی)، خانوادگی (مانند برخورداری از اولیای متعصب و پرخاشگر یا اولیای بی‌دین یا مارکسیست)، تربیتی (نظیر اولیا آموزشی نامتعادل، متعصب و پرخاشگر یا مسوولان دانشگاهی نامتعادل و پرخاشگر)، فرهنگی (مانند خرافات دینی موجود در جامعه)، اجتماعی (نظیر نقد گشت ارشاد)، عقیدتی (مانند نقد احکام جنسیتی نظیر دیات، فلسفی (مانند تردیدهای فلسفی فرد)، سیاسی (نظیر نقد سیاسی حاکمان جامعه)، اقتصادی (نظیر استفاده ابزاری از دین برای مطامع دنیوی) و فضای جهانی شده (مانند اثرپذیری از ارزش‌های القا شده به فرد در فضای مجازی)، تحلیل محتوای لازم صورت پذیرفت. نتایج درج شده در جداول ۱ و ۲ به ترتیب بیانگر اطلاعات توصیفی اولیه تحلیل محتوا، داده‌های جدول ۳ به مشخص کردن اولویت مقوله‌های مورد بررسی و جداول ۴ و ۵ به بررسی مقایسه‌ای درصدهای مقوله‌های به دست آمده در سه گروه

۲۶	*					*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	سیاسی
۱۸		*	*			*		*	*						*	*	*	اقتصادی
۶	*	*	*								*			*				فضای جهانی شده

جدول ۲، جدول جمع فراوانی عوامل مؤثر در دین‌گزیزی شدن دانشجویان دختر (۱۶ نفر) و پسر (۲۲ نفر)

مقوله‌ها	زن	مرد	جمع	درصد
روانی	۴	۸	۱۲	٪۷
خانوادگی	۸	۴	۱۲	٪۷
تربیتی	۶	۷	۱۳	٪۷/۶
فرهنگی	۷	۱۳	۲۰	٪۱۱/۷
اجتماعی	۷	۱۱	۱۸	٪۱۰/۵
عقیدتی	۱۴	۲۲	۳۶	٪۲۱/۱
فلسفی	۲	۸	۱۰	٪۵/۸
سیاسی	۱۰	۱۶	۲۶	٪۱۵/۲
اقتصادی	۷	۱۱	۱۸	٪۱۰/۵
فضای جهانی شده	۳	۳	۶	٪۳/۵
جمع	۶۸	۱۰۳	۱۷۱	٪۹۹/۹

جدول ۳، اولویت بندی مقوله‌ها بر مبنای درصدهای به دست آمده در تحلیل محتوای «دین‌گریزی دانشجویان»

اولویت بندی مقوله‌ها بر مبنای درصدهای به دست آمده	مقوله‌ها
۷	روانی
۷	خانوادگی
۶	تربیتی
۳	فرهنگی
۴	اجتماعی
۱	عقیدتی
۹	فلسفی
۲	سیاسی
۴	اقتصادی
۱۰	فضای جهانی شده

جدول ۴، مقایسه درصدی مقوله‌های مورد بررسی در تحلیل محتوای بررسی نمونه‌های «تحول قرائت دینی دانشجویان-اولین جلد مجموعه-»، «پرستش تنها خدا-دومین جلد مجموعه-» و «دین‌گریزی دانشجویان-سومین جلد مجموعه-»

مقوله‌ها	تحول قرائت دینی	پرستش تنها خدا	دین‌گریزی
روانی	٪ ۵	٪ ۳/۳	٪ ۷
خانوادگی	٪ ۱۰/۵	٪ ۴/۶	٪ ۷
تربیتی	٪ ۷/۷	٪ ۵/۳	٪ ۷/۶
فرهنگی	٪ ۱۲/۷	٪ ۱۶/۶	٪ ۱۱/۷
اجتماعی	٪ ۱۱/۶	٪ ۲/۶	٪ ۱۰/۵
عقیدتی	٪ ۲۰/۴	٪ ۲۳/۸	٪ ۲۱/۱
فلسفی	٪ ۷/۲	٪ ۹/۳	٪ ۵/۸
سیاسی	٪ ۱۳/۸	٪ ۱۹/۹	٪ ۱۵/۲
اقتصادی	٪ ۳/۹	٪ ۷/۹	٪ ۱۰/۵
فضای جهانی شده	٪ ۷/۲	٪ ۶/۶	٪ ۳/۵
جمع	٪ ۱۰۰	٪ ۹۹/۹	٪ ۹۹/۹

جدول ۵، مقایسه اولویت‌های مشخص شده در مقوله‌های مورد بررسی در تحلیل محتوای بررسی نمونه‌های «تحول قرائت دینی دانشجویان-اولین جلد مجموعه-»، «پرستش تنها خدا-دومین جلد مجموعه-» و «دین‌گریزی دانشجویان-سومین جلد مجموعه-»

مقوله‌ها	تحول قرائت دینی	پرستش تنها خدا	دین‌گریزی
روانی	۹	۹	۷
خانوادگی	۵	۸	۷
تربیتی	۶	۷	۶
فرهنگی	۳	۳	۳
اجتماعی	۴	۱۰	۴
عقیدتی	۱	۱	۱
فلسفی	۷	۴	۹
سیاسی	۲	۲	۲
اقتصادی	۱۰	۵	۴
فضای جهانی شده	۷	۶	۱۰

همان‌گونه که از جدول مقایسه‌ای ۵ به دست می‌آید، ابعاد عقیدتی، سیاسی و فرهنگی در هر سه گروه از دانشجویان بررسی شده، واجد رتبه‌های اول، دوم و سوم هستند.

ابعاد اجتماعی در دو گروه مورد بررسی «تحول قرائت دینی دانشجویان» و «دین‌گریزی دانشجویان» از اولویت چهارم برخوردار است. ابعاد اقتصادی نیز در دو گروه از دانشجویان «دین‌گریز» و واجد ویژگی «پرستش خدای تنها» از رتبه‌های ۴ و ۵ برخوردارند.

بنابراین در یک جمع‌بندی اجمالی می‌توان نتیجه گرفت، در تحولات دینی دانشجویان، نقش ابعاد عقیدتی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بسیار پررنگ بوده، با بازنگری لازم در ابعاد عقیدتی (مانند مسأله دیات) یا کاهش مشکلات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه (که به دلیل نظام مبتنی بر ولایت فقیه ایران، موارد اخیر مستقیماً با مسایل دینی و عقیدتی گره خورده‌اند)، می‌توان شاهد کاهش آسیب‌های دینی دانشجویان شد

فصل سوم: جمع بندی و نتیجه گیری

این کتاب سومین جلد از مجموعه‌ای سه جلدی است که تحولات دینی دانشجویان را مورد بررسی قرار داده است.

اولین جلد از این مجموعه به بررسی تحولات دین‌داری دانشجویان پرداخته بود. این اثر حاوی نقد دانشجویان در زمینه دین‌داری مرسوم بزرگسالان جامعه و آرایه مختصات نگرش جدید دینی دانشجویان بود. جلد دوم این مجموعه، مقوله پرستش تنها خدا را مورد بررسی قرار داد و کتاب حاضر به عنوان جلد سوم این مجموعه، به مقوله دین‌گزینی دانشجویان پرداخته است.

در جلد نخست این مجموعه تحولات دین‌داری دانشجویان مورد بررسی قرار گرفته بود. نتایج به دست آمده در این زمینه، حکایت از آن داشت که دانشجویان، هم‌زمان با نقد دید دینی بزرگسالان، به ترسیم دیدگاه دینی نسبتاً مخالف خویش در این ارتباط پرداخته بودند. به این معنا که دانشجویان با نقد روش‌های دین‌دار کردن بزرگسالان (که عمدتاً مبتنی بر ارباب افراد بوده، از آنان افراد مرعوبی می‌سازد که از آنان انتظار کم‌ترین پویایی و نواندیشی را نباید داشت)، دست به زیر سوال بردن احکام جنسیتی اسلام زده، از اعتقاد خود به تحریف شده بودن قسمت‌هایی از دین سخن گفته بودند. به شکل مشابهی جوانان ضمن نقد تحلیل رفتن دین در پوسته فقه‌های آن، دین مرسوم در نزد بزرگسالان را فاقد عرفانی که در بطن دین وجود دارد، معرفی می‌کردند. نقد افراط و تفریط‌های دین و تحلیل رفتن دین در مسایل فردی و جزییات، از دیگر مواردی بود که دانشجویان دست به نقد آن زده بودند.

دانشجویان مصاحبه شده، در فراز دیگری از اظهارات خویش، به طرح مختصات نگرش دینی خویش دست زده بودند. به این معنا که آنان پس از نقد روش‌های دین‌دار کردن مبتنی بر رعب، دین‌داری مبتنی بر عشق و ورزیدن به حضرت حق را در دستور کار خود قرار داده، با دیدی کاوشگر درصدد فهم هر چه بیشتر باطن دین و عرفان نهفته در بطن دین بودند.

دانشجویان با پشت کردن به دین فردی شده، به ابعاد اجتماعی دین توجه نشان داده، تأکید داشتند که دین برای نظم و نسق دادن به زندگی فردی و خاصه اجتماعی انسان‌ها است و باید انعکاس دین‌داری افراد را به عیان در عملکرد اجتماعی آنان مشاهده کرد. در همین راستا، دانشجویان به شکل قابل توجهی به مسایلی نظیر حق الناس، زیست محیط و اخلاق اجتماعی توجه نشان داده بودند.

دانشجویان هم‌زمان با زیر سوال بردن خرافاتی که در قرائت مرسوم بزرگسالان وجود دارد، با دیدی بیشتر استدلالی و کمتر تعبدی، به نقد و بررسی احکام دینی و رسالت دینی خودشان می‌پرداختند.

برخی از دانشجویان با طرح ضرورت تفکیک دین از سیاست، اظهار می‌داشتند، به دلیل تفاوت ماهوی دین و سیاست، برای حفظ دین و ممانعت از استفاده ابزاری مردان سیاست از دین، باید عرصه دین و سیاست از هم جدا شود.

تفسیرهای جدید دینی، تسامح دین، کاهش ابعاد پیامدی و مناسکی، اخذ ارزش از جهان مدرن، فاصله گرفتن از دید آرمان‌گرایانه از دیگر مواردی بودند که دانشجویان در مختصات قرائت جدید دینی خودشان به آن اشاره داشتند.

بررسی کلی ایده‌های مطرح شده از سوی دانشجویان در نقد قرائت دینی بزرگ‌سالان از سویی و ارایه مختصات نگرش دینی جدید خودشان از سوی دیگر، هم‌زمان حاوی ابعادی امیدبخش و تهدیدآمیز می‌باشد. به این معنا که توجه کردن به ابعاد اجتماعی اسلام، حق الناس، اخلاق اجتماعی، زیست محیط و مانند آن‌ها، و جایگزین ساختن این ابعاد با مواردی نظیر خرافه‌پردازی، استفاده ابزاری از دین، تحریف دینی و نظایر آن، بالطبع گام مثبت و مفیدی برای بازگرداندن دین به بستر واقعی خودش هست، اما از سوی دیگر طرح مواردی نظیر تفسیرهای دینی نادرست، ترجیح ارزش‌های جهان مدرن (که برآمده از عقل جمعی و تجربیات اجتماعی غرب است) بر ارزش‌های برآمده از دین، عقل‌گرایی گاه افراطی، کم‌توجهی و بی‌توجهی نسبت به ابعاد پیامدی و مناسکی اسلام، توجه به ابعاد عرفانی، حتی عرفان‌های فارغ از خدا و صرفاً معنویت‌گرا، خداپرستی تنها (با کنار نهادن احکام، ائمه، علیهم السلام و پیامبر خدا) و در برخی از موارد دین‌گریزی، از جمله موارد تهدیدآمیزی هستند که در قرائت جدید دینی دانشجویان ملاحظه می‌گردند.

در راستای بررسی عمیق‌تر برخی از ابعاد و وجوه دین‌داری جوانان و دانشجویان، جلد دوم و سوم این مجموعه، مقوله پرستش تنها خدا و دین‌گریزی دانشجویان را مد نظر قرار داد.

مصاحبه‌های انجام شده در کتاب پذیرش تنها خدای دانشجویان، ذیل ۹ عنوان دلایل روان‌شناختی، خانوادگی، تربیتی، فکری- فلسفی، فرهنگی- اجتماعی، عقیدتی، اخلاقی، سیاسی- اقتصادی و فضای جهانی شده، طبقه‌بندی و ارایه گردیدند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل روان‌شناختی، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش خدای تنها را با اتکا به دلایل روانی تبیین می‌کنند.

استدلال‌های مطرح شده این افراد در چهار مقوله کلی: «ایرادهای وارده بر دین»، «ایرادهای وارده بر دین‌داران»، «تفسیر به رأی مباحث دینی» (برای پاسخ به هوس‌های خویش) و «برخی از واکنش‌های عاطفی و شناختی نسبت به دین»، قابل بررسی است.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل خانوادگی، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش تنها خدا را بر مبنای دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

بررسی روابط خانوادگی افراد اخیر، دلالت بر آن دارد که تحجر و تعصب موجود در روابط خانوادگی این افراد در تحول قرائت دینی آنان، از نقش پررنگی برخوردار بوده است.

واکنش طبیعی فرزندان خانواده‌های اخیر در غالب موارد افتادن به روی دنده لج و لجاجت‌ورزی و عصیان در برابر منشأ ظلم‌ها و جورهایی است که در حق آنان صورت پذیرفته است.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل تربیتی، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش تنها خدا را با اتکا به دلایل اخیر تبیین می‌کنند. ابعاد تربیتی پیش‌گفته از خانه تا مدرسه و دانشگاه و از نهادهای فرهنگی اجتماعی تا نهادهای دینی گسترده است.

از مصاحبه‌های برخی از دانشجویان برمی‌آید که گاهی آسیب‌های تربیتی در محیط سنتی، بسته‌نگر و جزم‌اندیش خانواده به فرزند وارد شده است و پس از ورود وی به دانشگاه و جدا شدن از محیط سنتی خودش، ناگهان در فضای باز و گسترده‌ای قرار گرفته است که تصورات ذهنی اولیه و ساده او از دین را به هم ریخته است.

محیط مدرسه هم به مثابه خانه دوم دانش‌آموز، در صورت پاسخ‌گو نبودن به سوال‌های دینی جوانان یا برخورد‌های سخیف به نام دین، در فاصله‌گیری نوجوانان و جوانان از دین مؤثر واقع می‌آید.

ورود به دانشگاه برای بسیاری از جوانانی که در محیطی بسته، سنتی و جزم‌اندیش به سر برده بودند، با تحولات شدیدی توأم است، فضای باز دانشگاه، در دسترس بودن کتاب‌هایی با دیدگاه‌های متفاوت، مواجه شدن با نظریات گوناگون و حتی متضاد، برخورد با استادان و دانشجویانی با افکار متفاوت، همه و همه دست به دست هم داده، سبب می‌شوند، برخی از دانشجویان در این میان احیاناً آسیب ببینند.

ملاحظه برخورد‌های ناروا در سطح جامعه که به نام دین و دیانت محقق می‌شود، از دیگر عوامل فاصله گرفتن جوانان از قرائت دینی مرسوم بوده است.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل فکری- فلسفی، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش تنها خدا را با استناد به دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

برخی از دانشجویان اخیر، در جریان مصاحبه‌های خویش خاطر نشان ساخته بودند که شاید آنان در ابتدا افراد بسیار دین‌داری نیز به شمار می‌آمدند، اما برخورد با واقعیات تلخ اجتماعی از سویی و برخی از تحلیل‌های غلط از سوی دیگر، آنان را به سمت و سوی پرستش خدای صرف سوق داده است و یا آن که اختلال و سواس ذهنی آنان، چنان خود را با مسایل و محتواهای دینی گره زده است که در کشاکش درگیری‌های خسته‌کننده ذهنی خویش، سرانجام بریده، با پشت کردن نسبی به دستورهای دینی، کوشیده‌اند آرامش از دست رفته خود را به این طریق نادرست بازیابند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل فرهنگی- اجتماعی، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش تنها خدا را مبتنی بر دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده در این قسمت، دلالت بر آن دارد، برخی از دانشجویانی که پرستش خدای صرف را در دستور کار خود قرار داده‌اند، در مقایسه با دانشجویان دیگر از نگاه فرهنگی- اجتماعی نسبتاً متفاوتی برخوردار بوده‌اند. دانشجویان اخیر، ضمن داشتن نگاه نقادانه فرهنگی- اجتماعی نسبت به قرائت دینی مرسوم، مسوولان دینی جامعه و دین‌داران معمولی جامعه، بعضاً در زندگی شخصی و خانوادگی خویش نگاهی انعطاف‌پذیر نسبت به دین داشته، نسبت به فرهنگ جهانی نیز دید مثبتی داشته از آن متأثر بوده‌اند. به همین ترتیب این دانشجویان در قرائت دینی جدید خویش به مسایل فرهنگی- اجتماعی توجه بیشتری نشان می‌دادند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل عقیدتی، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش تنها خدا را با استناد و اتکا به دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

از مصاحبه‌های انجام شده برمی‌آید که اعتقادات دینی برخی از مصاحبه‌شوندگان در آغاز به شدت بالا بوده است، اما در گذر زمان در اثر مواجهه جوانان با برخی از مسایل، و وقوع برخی از رخدادها، اعتقادات شدید اولیه آنان کاهش یافته، به حد پذیرش تنها خدا رسیده است.

مروری بر ویژگی‌هایی که افراد مزبور در توصیف دین‌داری خودشان به کار برده بودند، حکایت از آن دارد که دانشجویان اخیر در ترسیم مختصات قرائت دینی خودشان، از ویژگی‌هایی نظیر اعتقاد به

انعطاف پذیری بیشتر دین، توجه به بطن دین، تغییر نوع پرستش حضرت حق، نقد دشوارسازی دین توسط بزرگسالان، نقد خشونتی که دین را فرا گرفته است، تأکید بر ضرورت بازنگری دینی، اعتقاد به تحریف شدگی قسمت‌هایی از دین، نفی خرافات و خرافه پردازی‌ها، نقد ناتوانی مراجع دینی در پاسخ به سوال‌های نسل جوان یاد کرده‌اند. دانشجویان مزبور در ترسیم دلایل سوق یافتن خویش به سمت قرائت دینی پذیرش تنها خدا، از مواردی مانند: ادغام مقوله دین با سیاست، برخورد ابزاری مسوولان با دین، تخدیر مردم با مقوله دین، برخورد ابزاری مدعیان دین‌داری با دین، ریاکاری مدعیان دین‌داری، ضعف مراجع تقلید، واکنش به اعمال روش‌های تربیت دینی ارباب‌آمیز، واکنش به القای تحمیلی دین به کودکان، نوجوانان و جوانان، مطالعه آثار ضد دین و سایر کتاب‌های حاوی اطلاعات تردیدآمیز، ابتلای خویش به برخی از اختلال‌های روانی و واکنش عکس‌عملی در برابر شکست‌های عاطفی، یاد کرده، در عمل نشان داده‌اند که دلایل عقیدتی نیز در روند تحول دینی آنان و گرایششان به سمت خدا پرستی صرف، اثرگذار واقع شده‌اند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل اخلاقی، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش تنها خدا را با استناد به دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

دانشجویان اخیر در تبیین بریدن خویش از قرائت دینی مرسوم و سوق یافتن به سمت پذیرش تنها خدا، به طرح موارد زیر اقدام کرده بودند: توأم شدن دین و سیاست، برخورد ابزاری با دین، وجود تبعیض بین مسوولان و مردم جامعه، وجود برخوردهای ریاکارانه در سطح جامعه، ملاحظه ریاکاری برخی از مدعیان دین، نقد انعطاف‌پذیری شدید دین، آرای متفاوت مراجع (و حتی یک مرجع)، خرافات آمیخته شده به دین، برخوردهای قشری و سطحی بسیاری از مسلمانان، ظاهرگرایی بدون محتوای دین‌داران، کم توجهی به بطن و عمق دین. البته بعضی از دانشجویان با تفسیر به رأی خاص خودشان، دست به برخی از اظهارنظرها هم زده‌اند که این دلایل هم در زمره تبیین‌های فاصله‌گیری دانشجویان از قرائت دینی مرسوم محسوب می‌گردد.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل سیاسی - اقتصادی، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش تنها خدا را مبتنی بر دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

بررسی اظهارات دانشجویان اخیر، حکایت از آن دارد که برخی از این افراد، به دلایل اقتصادی و سیاسی از قرائت دینی مرسوم در جامعه ناامید و زده شده‌اند و در یک واکنش عکس‌العملی با کنار نهادن قرائت دینی مرسوم، پرستش تنها خدا را پیشه خویش کرده‌اند.

بررسی نقدهای اقتصادی که دانشجویان اخیر بر قرائت دینی مرسوم از اسلام وارد آورده‌اند، مواردی مانند: دین به مثابه افیون توده‌ها عمل کرده، غارت آن‌ها را میسر می‌سازد، استفاده ابزاری از دین، دین به مثابه عامل عقب‌افتادگی جامعه، طرفداری نظام از اقشار مرفه اقتصادی و مانند آن‌ها است.

بررسی نقدهای سیاسی که دانشجویان بر قرائت مرسوم از اسلام مطرح کرده‌اند، مواردی مانند انگلیسی بودن نظام جمهوری اسلامی، استبدادی بودن نظام ولایت فقیه، مغشوش بودن نظام سیاسی ایران، ظاهرسازی مسوولان دینی و سیاسی، استفاده ابزاری از دین، بی‌توجهی نسبت به حقوق بشر، حاکمیت مردم‌سالاری در جامعه و مطالعه آثار ضد دین که به کناره‌گیری نسبی فرد از دین انجامیده است، می‌باشند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل فضای جهانی شده، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در پذیرش تنها خدا را با استناد به دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

برخی از دانشجویان مصاحبه شده بیان می‌داشتند، آنان در جریان کاربری از فضای مجازی، با دیدگاه‌های فکری متفاوتی آشنا شده‌اند و با اتخاذ این دیدگاه‌های فکری جدید به عنوان دیدگاه‌های فکری، فلسفی یا ارزشی خودشان، بر همین مبنا با مقوله دین و دیانت برخورد کرده‌اند و در جریان همین تأثیر و تأثر، در نهایت به دین‌داری مبتنی بر پذیرش تنها خدا رسیده‌اند.

در هر صورت دلایلی که از آن‌ها یاد شد (و بعضاً در عناوین دیگر نیز تکرار شده‌اند)، دلالت بر آن دارد که سوق یافتن افراد به سمت پذیرش تنها خدا، از بسترهای اجتماعی قابل توجهی برخوردار است و نمی‌توان آن را صرفاً در ارتباط با دلایل شخصی و فردی تبیین کرد (و بالطبع در صورت مداخله مثبت و مؤثر در موارد یاد شده، می‌توان انتظار داشت، گرایش به پذیرش تنها خدا، در بین دانشجویان، جوانان و کلاً تمامی اقشار اجتماعی، رو به کاهش بگذارد).

دانشجویانی که قرائت دینی آنان مبتنی بر پرستش خدای صرف می‌باشد، به دلایل پیش گفته، با عدول از قرائت دینی معمولی که در جامعه وجود دارد، با کنار نهادن احکام، تکالیف دینی و اولیای دین، تنها و تنها به خدا توجه داشته، پرستش او را در دستور کار خود قرار داده‌اند. برخی از این دانشجویان، حتی

خدای اخیر را یک بعدی دیده، او را سرشار از محبت و لطف به بندگان و فاقد هر نوع قهر و غضب برشمرده‌اند.

در کتاب حاضر که به مقوله دین‌گریزی دانشجویان اختصاص یافته است، دلایل اخیر ذیل ۹ عنوان دلایل خانوادگی، فردی، عاطفی- روانی، تربیتی، عقیدتی، فلسفی، اجتماعی، سیاسی- اقتصادی و فضای جهانی شده، طبقه‌بندی و ارایه گردیدند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان «خانواده آسیب‌زا»، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در دین‌گریزی را با اتکا به دلایل خانوادگی تبیین می‌کنند.

خانواده نقش مهم و پراهمیتی در دوران کودکی تا نوجوانی و جوانی فرزند دارد. اگر اولیاء، شخصیتی امن و ایمن را در ارتباط با فرزند به معرض دید بگذارند، فرزند در پرتو تغذیه عاطفی سالمی که در جوار آنان دارد، با اطمینان به جهان بیرون خواهد نگرست، اما اگر پدر و مادر، افرادی نایمن باشند، نایمنی را به فرزندشان انتقال خواهند داد و این نایمنی همچون عینکی تیره و تار که بر چشم فرد نهاده شده است، سبب خواهد شد کودک جهان بیرون و انسان‌های دیگر را به صورتی نایمن و پرخطر ادراک کند و روابط وی با دیگران، روابطی مغشوش و نایمن باشد.

بررسی نمونه‌های گزارش شده در ارتباط با خانواده‌های آسیب‌زا، حکایت از خانواده‌های نایمن و نامتعادل دارد که عدم تعادل را به فرزندشان انتقال داده‌اند و فرزندان آن‌ها پس از برخورد با برخی از مواضع خرافی به نام دین از سویی و برخی از تجربیات اجتماعی ناگوار از سوی دیگر، بدون استقامت در این مسیر با واگذار کردن صحنه، پس‌رفت و عقب‌نشینی را تجربه کرده، دست به نفی و انکار دین و دیانت زده‌اند، در حالی که اگر از آغاز، تربیت کودکان این خانواده‌ها، تربیتی متعادل بود، آن‌ها در برخورد با آرای مخالف، بر مبنای همان سبک و سیاق تربیتی خویش، به تحلیل منطقی اطلاعات مخدوش و تجربیات ناگوار اجتماعی پرداخته، به سادگی با محکوم کردن دین و دیانت، واکنشی عاطفی را از خود به معرض دید نمی‌نهادند. به تعبیر دیگر، اگر تجربیات اولیه زندگی کودکان و نوجوانان، تجربیاتی دردناک و آسیب‌زا نباشد، و اگر آنان به جای ترسانده شدن از حضرت حق، با منطق و چهره رحمانی دین آشنا بشوند، در برخورد با تجربیات ناگوار بعدیشان، به شکلی معقول‌تر عمل کرده، ماحصلی همچون دین‌گریزی را از خود به نمایش نخواهند گذارد.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل «فردی»، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و پیشه کردن دین‌گریزی را بر مبنای دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

بررسی برخی از مصاحبه‌های انجام شده دیگر، بیانگر نکات زیادی در زمینه رفتارهای دینی نامناسب و ماحصل ناگوار آن‌ها می‌باشد. برخی از مصاحبه‌شوندگان در مصاحبه خویش گزارش از ریاضت‌های افراطی خود می‌دادند. مواردی مانند: محاسبه و مراقبه نفس شدید خویش، پرهیز از مصرف گوشت، خواندن ادعیه طولانی به شکل روزانه یا هفتگی، گرفتن روزه خنده در ایام فاطمیه، تنبیه خویش در صورت شنیدن یک غیبت، پرهیز از دیدن عکس جنس مخالف، قدم زدن در شب‌های سرد زمستان در بیابان‌ها برای راز و نیاز با معبود و مانند آن‌ها، نمونه‌هایی از ریاضت کشیدن‌های افراطی بعضی از دانشجویان در دوران نوجوانیشان بوده است که از سوی آنان گزارش شده است. اما این دانشجویان بعضاً گزارش داده‌اند که در جریان ریاضت کشیدن‌های خویش، به اقتضای سن جوانیشان، متوجه جنس مخالف خود شده، این مسأله در وجود آن‌ها تلاطمی ایجاد کرده است. برخی از این دانشجویان، گزارش کرده‌اند که آنان پس از درهم شکسته شدن در برابر فشارهای جنسی خودشان، ضمن ترک ریاضت کشیدن‌های پیشین خود، دست به جبران مافات زده، لذت‌گرایی صرف را در دستور کار خود قرار داده‌اند، به شکلی که وقتی گروه پژوهش درصدد یافتن یکی از همین نمونه‌ها و انجام مصاحبه با او بود، دوستانش به گروه پژوهش می‌گفتند، مگر هیزبازی و چشم‌چرانی دیگر وقتی برای او باقی می‌گذارد که بیاید با شما هم مصاحبه کند.

برخورد دانشجویان اخیر با بعضی از کژکارکردی‌های اجتماعی-اقتصادی-سیاسی در سطح جامعه، این افراد را به پذیرش کنار نهادن دین واداشته است.

البته گروه دیگری از دانشجویان هم هستند که بدون تجربه ریاضت‌کشی‌های افراطی، به صراحت بیان می‌دارند که آنان لذت‌گرایی را در دستور کار خود قرار داده‌اند و دنبال لذت بردن در دو روز دنیا هستند. در مورد این دانشجویان هم باید بیان داشت، برخلاف گذشته که به دلیل پیچیده نبودن فن-آوری‌ها، جذب شدن به مشاغل مختلف به سادگی امکان‌پذیر بود، در حال حاضر به دلیل پیچیده‌تر شدن فن‌آوری‌ها، جوان، نیازمند اخذ تجربه و دانش لازم برای پرداختن به یک حرفه مناسب است و این امر به معنای افزایش سن بلوغ اقتصادی جوان‌ها است. مضاف این که در دوره و زمانه معاصر، به دلایل مختلفی همچون افزایش تحریک‌های محیطی، کاهش سن بلوغ زیستی (در نتیجه بهبود تغذیه، بهبود بهداشت و افزایش تحریک‌های محیطی)، کم‌حرکی و چاقی بچه‌ها (که چاق بودن، نیز تسریع

بلوغ را در پی دارد) و حتی آلودگی های زیست محیطی که اسباب تسریع بلوغ را فراهم می آورد، بلوغ زیستی نوجوانان زودتر صورت می پذیرد. بنابراین برخلاف شکاف بلوغ زیستی و اقتصادی که در گذشته نه چندان دور، بسیار کم و اندک بود، در حال حاضر این شکاف، فاصله ای ۱۵-۱۰ ساله را بین بلوغ زیستی و اقتصادی جوانان جامعه ایجاد کرده است که این شکاف، تبعاتی همچون مشکلات زیستی (جنسی)، روانی و اجتماعی را با خود به همراه دارد.

اگر توجه خود را روی مشکلات زیستی (جنسی) متمرکز کنیم که جوانان با آن درگیرند، در عمل مشاهده می شود، جوانی که مثلاً در ۱۲-۱۱ سالگی به بلوغ جنسی خویش رسیده است، تا ازدواج و ارضای مشروع نیاز جنسی خویش باید حداقل ۱۵-۱۰ سال به نیاز اخیر خویش (آن هم در محیط پرتحرک امروز) پاسخ منفی بدهد که بالطبع این مسأله برای خیلی از افراد شدنی نیست.

به عبارت دیگر، ظلمی که تمدن (با افزایش فاصله بلوغ زیستی و بلوغ اقتصادی) بر جوان ها روا می دارد، یکی از دلایل بریدن انسان های مذهبی در جریان طی طریق آن ها در مسیر دین و دیانت می باشد. بررسی مصاحبه های انجام شده ذیل عنوان دلایل «عاطفی-روانی»، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه شوندگان فاصله گیری خویش از دین اسلام و دین گریزی خویش را با اتکا به دلایل اخیر تبیین می کنند.

بررسی مصاحبه های انجام شده با افراد دین گریز دلالت بر آن دارد که برخی از دانشجویان دختر و پسر مصاحبه شده، با وجود داشتن تردیدهای اولیه نسبت به دین و دیانت و با وجود ملاحظه شواهد اجتماعی دال بر کژکارکردی آنچه به نام دین تبلیغ می شود، پس از دریافت یک ضربه عاطفی یا روانی، به سمت سوی دین گریزی سوق یافته اند.

برخی از دانشجویان، اگر چه در جریان رشد و تحول خویش از یافتن نقدهایی به دین یاد کرده بودند، اما این نقدهای نظری با کسب برخی از تجربیات اجتماعی آنان، با نقد اجتماعی نیز توأم می گردد. مواردی مانند رفتار متناقض مسوولان ایران، رانت خواری های سپاه، تن به حساب و کتاب ندادن بیت رهبری و نظایر آن یا ملاحظه شواهدی از کژکارکردی نظام سیاسی ایران و زیر پا نهادن اخلاقیات در جمهوری اسلامی، فراز دیگری است که غالب مصاحبه شوندگان اخیر از آن یاد کرده اند. موارد اخیر دید انتقادی دانشجویان پیش گفته نسبت به دین را عمیق تر کرده است. اما به نظر می رسد، زمانی این دانشجویان فاصله گیری خود از دین را شدت بخشیده اند که با یک ضربه عاطفی و یا روانی مهلک مواجه گردیده اند. به تعبیر دیگر، علت اصلی دین گریزی این افراد پیش از آن که نقد نظری یا عملی قرائت دینی مرسوم از اسلام باشد، درهم شکستگی عاطفی آنان می باشد.

در موارد دیگری مشاهده شده است که وقتی یک دانشجو به دلیل اختلال روانی (نظیر ابتلا به وسواس)، به زندگی دشواری رسیده است. ممکن است برای گریز از زندگی دشواری که با آن مواجه شده است، با پشت پا زدن به مثلاً محتوای وسواس تفکرش، بی‌دینی را پیشه خود سازد تا ذهن وی به آرامش برسد. بنابراین اگرچه در افراد دین‌گریز مقوله نقد اجتماعی - اقتصادی - سیاسی - عقیدتی بسیار پررنگ می‌نماید و علت اصلی دین‌گریزی آنان به شمار می‌رود، ولی در برخی از موارد ابعاد فردی (عاطفی و روانی)، چنان پررنگ است که به تنهایی به تبیین دین‌گریزی افراد می‌پردازد.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل تربیتی، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و دین‌گریزی خود را با اتکا به دلایل اخیر تبیین می‌کنند. ابعاد تربیتی پیش‌گفته از خانه تا مدرسه و دانشگاه و از نهادهای فرهنگی اجتماعی تا نهادهای دینی گسترده است.

بررسی مصاحبه‌های تعداد دیگری از دانشجویان حکایت از آن دارد که «تربیت دینی» آنان مبتنی بر رعب و ترس یا القائات قشری و سطحی بوده و حلقه مفقوده تربیت دینی آنان، منطق، برهان و دلیل بوده است. دانشجویان یاد شده، پس از آن که بدون تحقیق و تفحص در زمینه اصول دین و انتخاب آزادانه دین توسط خودشان، تحت تأثیر القائات دینی قرار گرفته‌اند، در جریان عمل به دلیل کنجکاوی خویش یا رویکرد تجربی که در نظام آموزشی‌شان با آن آشنا شده‌اند، دست به طرح سوال‌هایی زده‌اند که در غالب موارد پاسخ لازم را برای سوال‌هایشان نیافته‌اند.

از سوی دیگر یکی از جدی‌ترین اشکال‌های نظام مبتنی بر ولایت فقیه، این است که نظام اخیر دیانت را عین سیاست و سیاست را عین دیانت می‌داند، بالطبع در حالت اخیر با بروز هر مسأله و مشکل اجتماعی، به سادگی آن مسأله و مشکل به پای دین نوشته می‌شود. بنابراین دانشجویان مصاحبه شده، نه تنها اشکال‌های اجتماعی را به پای اسلام می‌گذارند، بلکه در برخورد با خرافات آمیخته شده با دین، بدون آن که به بحث و بررسی منطقی آن‌ها بپردازند (زیرا آن‌ها را نیاموخته‌اند)، این خرافات را نیز مستقیماً به حساب دین می‌گذارند.

ماحصل تربیت نامناسب دینی دانشجویان اخیر، که در روند رشد و تحول خویش، با برخی از مشکلات اجتماعی و یا عقیدتی نیز مواجه شده‌اند، کار را به جایی می‌رساند که آنان بیان می‌دارند، اگر به فرض بچه‌دار شوند، پیش از همه چیز شیوه تفکر درست، تصمیم‌گیری عقلانی، شک کردن که آغاز یافتن حقیقت است و پذیرش دیدگاه‌های منطقی را به فرزندشان می‌آموزند.

البته نتیجه اخیر، همان چیزی است که مدنظر دین می‌باشد، اما به دلیل تربیت دینی مبتنی بر تحمیل و اجبار دانشجویان اخیر، آنان با نفی دین و گریز از القائات دین تحمیلی، به نتیجه اخیر رسیده‌اند و به جای آن که حامی دینی باشند که آنان را به سمت تفکر و منطق سوق می‌دهد، در برابر دینی قرار می‌گیرند که به زعم آنان پذیرش خرافه و رانت‌خواری را به آنان تحمیل می‌کند و در جریان گریز از این دین، دین‌گریزی را پیشه خود می‌کنند.

اگر تربیت در معنای گسترده خودش در نظر گرفته شود، گاهی محیط آموزشی مدرسه یا دانشگاه، در آسیب دیدگی فرد مؤثر واقع آمده‌اند. به عنوان مثال، همان‌گونه که از مصاحبه هدی برمی‌آید، اهانت‌های استاد (جاهل) وی، چنان روح لطیف هدی را خراشیده است که او در جریان مصاحبه‌اش چند بار از این مسأله یاد می‌کند که از لحاظ روانی نابوده شده است و رفتار استادش او را نابود کرده است. مراجعه مکرر هدی به نزد روان‌شناس و روان‌پزشک، عمق ضربه‌ای را که به ویرانی او انجامیده است، نشان می‌دهد.

ملاحظه مصاحبه هدی، حکایت از آن دارد که اولیای آموزشی بی‌منطق، نظیر معلم دوران راهنمایی وی و اولیای آموزشی نامتعادل، مانند استاد دانشگاهی هدی که ارزیابی منفی خود از تکلیف داستان نویسی او را به تمامیت شخصیت وجودی هدی تعمیم داده است، هدی و افرادی مانند وی را چنان به درگیری روانی و ویرانی نزدیک می‌کنند که شاید دین‌گریزی به مثابه عرصه‌ای برای انتقام‌گیری و تخلیه روانی آنان خود را بنمایاند و آنان با استقبال از دین‌گریزی، به جای استفاده از هوش وافرشان در جهت سازندگی، آن را در جهت تخلیه دق دلی‌ها و پرخاشگری متقابل به اولیای سیاسی و اجتماعی جامعه درآورند.

بررسی تعداد دیگری از مصاحبه‌های انجام شده با افراد دین‌گریز، دلالت بر آن دارد که برخی از دانشجویان دختر و پسر مصاحبه شده، در آغاز با یک‌سری «تردیدهای دینی» شده‌اند و در پی این امر، درصدد پاسخ‌یابی برای این تردیدهای ذهنی خویش برآمده‌اند، اما به دلیل نیافتن پاسخ لازم، به تدریج به سمت بی‌دینی سوق یافته‌اند.

بررسی سیره معصومین، علیهم‌السلام، نیز حکایت از آن دارد که ائمه، علیهم‌السلام، در برخورد با کسانی که تردیدهایی دینی یافته و حتی وجود خداوند هستی را نفی می‌کردند، بدون آن که دست به نفی و طرد آنان بزنند یا بدون آن که برچسبی به آنان وارد آورند، به شکلی عقلانی به سوال‌ها و تردیدهای دینی آنان پاسخ می‌دادند.

در عصر حاضر به دلیل آموزش‌های عمومی و دانشگاهی که عمدتاً رویکرد تجربی (و نه تبدلی) دارند، انتظار می‌رود ابعاد تبدلی مطرح شده از سوی دین، به سادگی از سوی کسانی که در روند آموزششان، از رویکردی تجربی برخوردار شده‌اند، به چالش گرفته شود. مضاف این که فضای مجازی این امکان عمل را برای افراد حاشیه‌ای جامعه فراهم آورده است که اگر در متن جامعه به صراحت نمی‌توانند از عقاید و نظرات خویش سخن بگویند، در فضای مجازی که به سادگی می‌توانند رد گم کنند، از آرا و تمایلات خویش سخن به میان بیاورند.

از سوی دیگر دانشجویان یا جوانی که به شکل طبیعی با برخی از تردیدهای دینی مواجه شده، درصدد پاسخ یافتن برای آن برمی‌آید، در حالی که مراجع داخلی در این زمینه غالباً با تهدید دانشجویان یا جوانان برخورد می‌کنند و یا دستور اخراج آن‌ها از دفتر نهاد را داده و یا آنان را به کمیته انضباطی می‌فرستند، در فضای مجازی افراد (و غالباً افراد مخالف دیانت)، می‌کوشند با ظواهر علمی پاسخ‌های لازم را در اختیار مخاطبان خویش قرار دهند (و مثلاً به آنان بقولانند که اندیشه خدا، یک اندیشه واهی بیشتر نیست).

مضاف برآنچه از آن یاد شد، افرادی که تردیدهای دینی یافته‌اند، در جریان مطالعات نظری که دارند، به سادگی با برخی از شواهد عملی در جامعه مواجه می‌گردند که این موارد (که غالباً نوعی از کژکارکردی را به معرض دید می‌گذارند)، آنان را وامی‌دارد که نتیجه بگیرند، تبعات آسیب‌زای اجتماعی در جامعه دینی ایران، نشأت گرفته از خود دین است و بنابراین در حالی که مطالعات فلسفی و نظری آنان در امر وجود یا عدم وجود خدا و حقانیت یا عدم حقانیت دین به انجام نرسیده است، به شکل غیرمستقیم به این نتیجه برسند که اندیشه خدا یا دین اندیشه‌ای غیر قابل قبول و نپذیرفتنی است. بررسی تعداد دیگری از مصاحبه‌های انجام شده، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و سوق یافتن به دین‌گریزی را با استناد به دلایل «فلسفی» تبیین می‌کنند.

برخی از دانشجویان اخیر، در جریان مصاحبه‌های خویش خاطرنشان ساخته بودند که از آغاز زندگی، خانواده و به طبع خانواده، خود آنان به شکل محدود و دست و پا شکسته‌ای تن به احکام دینی می‌دادند. برخورد این افراد در گذر زندگی با حوادث تلخ و آسیب‌زا ممکن است آنان را به فلسفیدن واداشته، در کشاکش درگیری‌های خسته‌کننده ذهنی خویش، سرانجام بریده، با پشت کردن نسبی به دستورهای دینی، بکوشند آرامش از دست رفته خود را به این طریق بازیابند. به عنوان مثال، در مصاحبه مهتاب، وی به جای تفکر و تحلیل دقیق فراز و فرودهای زندگی خودش، اشتباهات خویش را به پدیده‌ای به نام

انرژی فراتر از کاینات منتسب می‌کند که مهار انسان‌ها، به شکلی جبرگرایانه در اختیار اوست و او هرگونه که بخواهد به جابه‌جایی انسان‌ها در شرایط مختلف اقدام کرده، در حالی که آنان اختیاری از خود ندارند، آنان را جابه‌جا می‌سازد، به این ترتیب مهتاب با پیش کشیدن بحث در جبر قرار داشتن انسان‌ها، می‌کوشد تا در عمل روی اشتباهات خودش سرپوش بگذارد.

در موارد مشابه دیگری که از سویی مواجهه فرد با دشواری‌های زندگی به فلسفیدن وی انجامیده است و از سوی دیگر فرد از هواپرستی خویش نمی‌تواند دست بردارد، ممکن است به سادگی این افراد حقیقت را فدای منطق ضعیف و لذت‌پرستی خویش سازند.

به عنوان مثال، مریم در مصاحبه خودش به صراحت بیان می‌دارد، «من اصلاً نمی‌دونم واقعاً به چی اعتقاد دارم و واقعاً چی برای من قابل قبول هست». وی در ادامه بیان می‌دارد، سردرگمی اخیر، گاهی وی را به سمت پذیرش ایده پناه بردن به تناسخ سوق می‌دهد.

امیر نیز در قسمتی از مصاحبه خودش با سفسطه بیان می‌دارد، اگر خدایی بود، باید قدرت خودش را نشان می‌داد و همین طور نباید بگذارد که ما راه خطا را انتخاب کنیم. امیر به دنبال ابهامی که در دین دارد، به صرف شنیدن برخی از گفته‌ها در مورد شیطان‌پرستان، به سمت و سوی آنان سوق یافته است و محرک خواهرش نیز در این جهت شده است. مضاف براین، این دانشجو خاطر نشان می‌سازد، دختران آنتوان لای (به عنوان سردمدار شیطان‌پرستی)، حرف‌های پدرشان را نقد کرده، آن‌ها را دروغ نامیده‌اند، اما با این همه امیر در پاسخ به مصاحبه‌گر که بیان می‌دارد اگر شیطان پرستی دروغ بود، چه می‌شود، او پاسخ می‌دهد که به هر صورت این مسأله به سرگرمی او خواهد انجامید.

مجموعه نقدهای مستدل و نقدهای غیرمستدل، سفسطه آمیز و ضعیف دانشجویان اخیر به آنجا می‌انجامد که آنان ویژگی‌های آفریننده را با منطق ضعیف خودشان به خود افراد ارجاع داده، خدا شدن آنان را در دستور کار خویش قرار می‌دهند (خدا شدن آدمی، انعکاسی از بیانات افراد مارکسیستی مانند اریک فروم است که با نفی اندیشه دینی و خدا، به دلیل ناتوانی در پاک کردن مفهوم خدا از ذهن بشر، از ضرورت خدا شدن آدمی یاد کرده، جامعه ایده‌آل را جامعه‌ای معرفی می‌کند که انسان‌ها با تحقق ظرفیت‌های خویش، خداگونه (!) خواهند شد).

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل «اجتماعی»، دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه شونده‌گان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و دین‌گریزی خود را مبتنی بر دلایل اخیر تبیین می‌کنند. در برخی از موارد، کودکان، نوجوانان و حتی جوانان در برخورد با اولیا، اولیای آموزشی، اولیای فرهنگی و دیگر افراد مرتبط با خودشان، ممکن است چنان از سوی آنان نفی و انکار شده، آزرده خاطر

گردند که به دلیل عواطف جوشان و خروشان خودشان (خاصه در اوان بلوغ)، در یک واکنش عاطفی شدید، از فرد یا افراد یا گروه خاص مورد نظر احساس زدگی یافته، با فاصله گرفتن از آنان، با معیارهای اخلاقی (و همین‌طور معیارهای فرهنگی - اجتماعی و سیاسی - عقیدتی) آنان احساس تعارض و خصومت کرده، دست به نفی عاطفی آن معیارها بزنند. البته افرادی که تجربیات تلخی در روند جامعه-پذیریشان داشته‌اند، ممکن است در گذر زمان، برای اقناع هر چه بیشتر خودشان یا اطرفیانشان، با یافتن برخی از دلایل محکمه‌پسند، رنگی از منطق نیز به واکنش عاطفی خودشان بدهند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده با برخی از دانشجویان، دلالت بر آن دارد که این افراد بعضاً در ابتدا از علایق دینی معمول یا شدیدی برخوردار بوده‌اند، اما این دانشجویان در روند رشد و تحول خویش با تجربیات تلخی مواجه شده‌اند که سبب شده است، در یک واکنش عاطفی، از دین و دیانت احساس دلزدگی کرده، از آن فاصله بگیرند و البته در ادامه، با گردآوری برخی از دلایل محکمه‌پسند، به تصمیم انفعالی و واکنشی خویش، رنگی عقلایی نیز بدهند.

گذشته از تأثیرات عمیقی که رفتارهای پدر و مادر بر فرزندان آن‌ها دارد، اولیای آموزشی کودکان، نوجوانان و جوانان نیز از اثرگذاری قابل توجهی روی شاگردانشان برخوردارند. به عنوان مثال اولیای آموزشی که نهایت ترس ممکن را از مرگ، جهنم و تعذیب انسان‌ها در اثر کمترین خطایی به شاگردانشان القا کرده و یا با دیدن کمترین خطا و قصوری از سوی آنان، بدترین برچسب‌های ممکن را به آنان زده‌اند، به سادگی اسباب دین‌گریزی شاگردانشان را فراهم آورده‌اند.

گذشته از پدر و مادر و اولیای آموزشی کودکان، نوجوانان و جوانان، اولیای فرهنگی آنان نیز آثار قابل توجهی بر نوجوانان و جوانان دارند. به عنوان مثال، یکی از دانشجویان مصاحبه شده گزارش می‌دهد، او که در آغاز با عشق و علاقه و برای تعمیق دین‌داری خود به بسیج پیوسته بود، با ملاحظه دختربازی برخی از بسیجی‌ها، قدرت‌طلبی برخی دیگر از بسیجی‌ها و مشاهده مسوول روحانی بسیجی که دایم در پی صیغه کردن این و آن بود، به این نتیجه می‌رسد که این نیروها به جای ارزشی بودن، ضد ارزشی هستند و باید از آن‌ها فاصله گرفت.

دانشجوی دیگری در خاطرات مشابه خود بیان می‌دارد، پس از آن که وی (در دوران نوجوانی خویش) با دوستانش برای نماز خواندن به مسجد رفته بودند، به دلیل شلوغ کردن دوستانش، از دست زنان نمازگزار مسجد کتک خورده است و پس از آن که به مسجد دیگری رفته است، باز شاهد آن بوده است که زنان نمازگزار آنجا او را از صف اول نماز بیرون کرده‌اند. برخورد بد یکی از نمازگزاران نماز جمعه هم که وی را به سبب نماز خواندن در حین ایراد خطبه نماز جمعه، روی زمین پرت کرده است،

این فرد را به جایی رسانده بود که با خودش عهد کرده بود، دیگر به هیچ مسجد و نماز جمعه‌ای پا نگذارد.

دانشجویان پیش گفته، غالباً پس از برخوردهای سخت و شکننده‌ای که به تجربه آن پرداخته‌اند، با گسترش مطالعات دینی خویش از سویی و دقت نظر در مسایل اجتماعی، به انبوهی از ایراد و اشکال‌های نظری و عملی رسیده‌اند که این ایرادها، به دید منفی که آنان از دین یافته بودند، شکلی موجه و به ظاهر عقلانی داده است.

بنابراین در یک جمع‌بندی اجمالی می‌توان نتیجه گرفت، برخی از دانشجویان دین‌گریز، نه به دلیل مطالعات فلسفی و اقتصادی اجتماعی که عدم کارآیی دین را نشان می‌دهند، بلکه به خاطر برخوردهای شکننده‌ای که اولیا، اولیای آموزشی، اولیای فرهنگی و مدعیان دین‌داری با آنان داشته‌اند، از دین دلزده شده و از آن فاصله گرفته‌اند و در ادامه در برخورد با برخی از اشکال‌های نظری یا عملی وارد بر دین یا نظامی که مدعی ادغام دیانت و سیاست درهم است، در عمل دین‌گریزی خویش را اعلان داشته‌اند. بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان دلایل «سیاسی- اقتصادی» دلالت بر آن دارد که برخی از مصاحبه شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و استقبال از دین‌گریزی را مبتنی بر دلایل اخیر تبیین می‌کنند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده با برخی از دانشجویان، حکایت از بعضی از خط‌مشی‌های مشترک در بین آن‌ها دارد به این معنا که این دانشجویان در غالب موارد برآمده از خانواده‌های مذهبی بوده‌اند و در آغاز اعمال و تکالیف دینی خویش را در حد زیاد یا مفرطی انجام می‌داده‌اند، اما در گذر زمان در برخورد با برخی از احکام (نظیر احکام جنسیتی اسلام) و احساس تکراری بودن و بی‌محتوایی اعمال دینی که به انجام آن‌ها مبادرت می‌ورزیدند، دست به برخی از مطالعات دینی و فلسفی زده یا به جست‌وجوی عملی یافتن پاسخ به سوال‌هایشان پرداخته‌اند، اما تردیدهای آنان در غالب موارد در برخورد با حکومت دینی که دین و سیاست را به هم آمیخته است، بیشتر شده است و آنان با گزارش مشاهده استفاده‌های ابزاری که از دین در جامعه شاهد آن بوده‌اند، در نهایت به این نتیجه رسیده‌اند که دین افیون توده‌ها است و سردمداران جامعه برای مهار مردم و غارت آنان، با طراحی و پرداختن دین برای مردم، در عمل به تحقق اندیشه غارتگری خویش پرداخته‌اند.

به تعبیر دیگر، ماحصل آموزش‌های دینی بی‌روح و القایی، تردیدهای دینی ایجاد شده دانشجویان، مطالعات نظری و جست‌وجوی عملی آنان و مواجهه آنان با شواهدی که غالباً تصویر موفقی از دین را در اداره و پیشبرد مسایل فرهنگی، اجتماعی- اقتصادی و سیاسی جامعه ارایه نمی‌کند، کار را به آنجا

می‌رساند که دانشجویان بدون عمق بخشیدن به مطالعات نظری خویش، با دیدن برخی از شاهد مثال‌های غیرموفق در سطح جامعه، با به عاریت گرفتن نظر مارکس مبنی بر این که دین افیون توده‌ها است، به این جمع‌بندی برسند که کارکرد دین در جامعه، کارکردی تخریبی بوده، تنها امکان سوءاستفاده سردمداران از مردم را در جامعه فراهم آورده است. حال آن که اگر مقوله دین و سیاست در جامعه از هم جدا می‌بودند، شاید دانشجویان اخیر، با عمق بخشیدن به مطالعات خویش راه و مسیر دیگری را انتخاب می‌کردند.

بررسی مصاحبه‌های انجام شده ذیل عنوان «فضای جهانی شده»، حکایت از آن دارد که برخی از مصاحبه‌شوندگان فاصله‌گیری خویش از دین اسلام و تحلیل رفتن خود در دین‌گریزی را با استناد به دلیل اخیر تبیین می‌کنند.

بررسی تعداد دیگری از مصاحبه‌های انجام شده با دانشجویان، دلالت بر آن دارد، برخی از جوانان که در ابتدا دین‌دار بودند، در روند تحول خویش، اولاً نسبت به برخی از احکام دینی نقد پیدا کرده‌اند و ثانیاً در جریان عمل نیز در برخورد با برخی از مسایل فرهنگی-اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه که تحت تأثیر نظام ولایت فقیه، در چارچوبی دینی در جامعه مطرح شده‌اند، ولی موفقیتی در بر نداشته‌اند و یا گاه متضمن برخی از خسران‌ها برای جامعه بوده‌اند، نسبت به حکومت دینی تردید یافته‌اند. جوانان اخیر با استفاده از ارتباط‌های رسانه‌ای (مانند ماهواره، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی)، با مقایسه شرایط اجتماعی خویش و جوانان و مردم غرب و با معیار قراردادن آنچه در جوامع غربی محقق شده است، دست به نقد جدی‌تر نظام دینی زده‌اند و با کنار نهادن دین، بیان داشته‌اند که رفتار اخلاقی افراد و یا دین انسانیت در جهان امروز می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای بشر به معنادهی به زندگی باشد و دیگر نیاز به دینی که متعلق به ۱۴۰۰ سال پیش است و امکان انطباق با شرایط جوامع امروزی را ندارد، نیست. به تعبیر دیگر، گذشته از نقدهایی که به شکل نظری ممکن است بر دین وارد آید، برخی از جوانان با مشاهده رخدادهای فرهنگی-اجتماعی-اقتصادی جامعه، از این موارد به عنوان معیاری برای نقد عملی دین سود برده‌اند، زیرا در نظام مبتنی بر ولایت فقیه، به دلیل آمیختگی مسایل اجتماعی با دین، هر شکست و خسران اجتماعی به سادگی می‌تواند به پای دین نهاده شود.

نقدهای نظری و عملی برخی از دانشجویان از سویی و استفاده از فضای رسانه‌ای (از ماهواره گرفته تا اینترنت و شبکه‌های اجتماعی) آنان را به اینجا می‌رساند که باید دست به کنار نهادن دین زد. به این معنا که آگاهی‌های به دست آمده جوانان و دانشجویان از فضای مجازی، آنان را به این نتیجه می‌رساند که

با معیار قراردادن آنچه در غرب مطرح است، دست به نفی دین زده، با پیشنهاد خصوصی شدن دین، پذیرش دین انسانیت و مانند آن، جایگزین مورد نظر خویش برای دین نفی شده را ارائه کنند. پس از بررسی عمده ترین دلایل سوق یافتن دانشجویان به سمت دین‌گریزی، در ادامه، اولاً با توجه به یافته‌های میدانی حاصل از مطالعه دین‌داری دانشجویان، و ثانیاً با عنایت به برخی از مطالعات نظری انجام شده، در نهایت اطلاعات میدانی به دست آمده با اطلاعات نظری حاصله در جریان فراترکیب، با یکدیگر ادغام شده، روندهای آتی تحولات دین‌داری دانشجویان تبیین خواهد شد.

در بررسی مطالعات نظری انجام شده، نخست پس از مقدمه‌ای که به چالش‌های فراروی نظام اسلامی اختصاص یافته و استدلال گردیده است، نظام اسلامی در عمل حاوی سه دولت ولایت فقیه، دولت رسمی و دولت پنهان است، خاطر نشان شده است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، اگرچه برخی از اقتدارگرایی‌های سیاسی و دینی اولیه در کلان نظام به چشم می‌خورد، اما در گذر زمان اقتدارگرایی اخیر که عمدتاً شخصیت‌های مطرح جامعه یا گروه‌های آن را دربرمی‌گرفت، با قدرت گرفتن عوامل دولت پنهان، صبغه فرهنگی-اجتماعی نیز یافته، مردم جامعه را نیز هدف خود قرار داده است. در ادامه پس از تأکید گسترش دولت پنهان، ویژگی‌های اقتدارگرایی فرهنگی-اجتماعی آن تشریح گردیده است و خاطر نشان شده است، پس از شکست اصلاحات مد نظر دولت خاتمی، سرمایه اجتماعی در دوران پساخاتمی افت شدیدی را تجربه کرده است.

با توجه به اطلاعات حاصل از مطالعه میدانی دین‌داری دانشجویان و مطالعات نظری انجام گرفته در مورد عوامل مؤثر در تحولات دینی در جامعه، فراترکیب داده‌ها، به دو پیشنهاد مشخص در پیش‌بینی تحولات آتی دین‌داری در جامعه می‌انجامد.

پیشنهاد‌های اخیر در جهت ارتقای کیفیت دین‌داری جوانان و دانشجویان (و با احتیاط دیگر اقشار اجتماعی)، شامل دو دسته مداخله‌گری اساسی و موقت و مقطعی است.

در بحث مداخله‌گری اساسی پس از بررسی روند تاریخی اجتهاد و مرجعیت در اسلام و ترسیم مشکلات فراروی مرجعیت و روحانیت در حال حاضر، بیان گردیده است که مشکلاتی نظیر کاهش دین‌داری جوانان و دانشجویان، بیشتر فراقنی روحانیونی است که به دلیل عدم حل مشکلات سازمان روحانیت، با مشکلات جدی روبرو هستند و ضرورت دارد برای حل مشکلات فرهنگی-اجتماعی جامعه، روحانیت در درجه اول اهمیت به حل مشکلات سازمان خویش پردازد.

در صورتی که مداخله‌گری اساسی پیش‌گفته محقق نشود، برخی از روش‌هایی که به کاهش موقت فاصله‌گیری جوانان و دانشجویان از دین و دین‌داری می‌شود، قابل اجرا هستند که در ادامه ذیل عنوان مداخله‌گری موقت و مقطعی پیشنهاد گردیده‌اند.

۰۳۰۱ مقدمه: چالش‌های فراروی نظام اسلامی

انبیا و اولیای الهی با هدف ترویج و گسترش دین، اخلاق و معنویت وارد جوامع بشری شدند و کوشیدند جوامعی ایده‌آل را برای بشر خاکی رقم بزنند.

برخی از اندیشمندان و متفکران از این مسأله بحث به میان آورده‌اند که آیا به فرض رسول‌گرامی اسلام، به دلیل آن که نبی الهی بود، حکومت دینی را نیز در جامعه تشکیل داد، یا آن که چون کفایت هدایت جامعه را نیز داشت، رهبری جامعه دینی صدر اسلام را برعهده گرفت و رهبری وی ربطی به دین و دیانت ایشان نداشت.

گذشته از مسأله انبیا و اولیای الهی، در عصر پس از آن‌ها، آیا هدف اولیای دینی باید پیشبرد دین در ابعاد حداقلی باشد یا در ابعاد حداکثری؟

دین حداقلی بدون آن که داعیه حکومت را داشته باشد، درصدد فراخوان مردم به سمت اخلاق، معنویت و دین‌مداری انسان‌ها است تا به این ترتیب جامعه‌ای انسانی پدید آید، اما دین حداکثری داعیه حکومت را دارد، به تعبیر دیگر همان اندازه که حکومت برای دید حداکثری مهم هست، دین نیز مهم هست. شاید از همین رو است که امام خمینی در یکی از صحبت‌هایش بیان می‌دارد، حفظ نظام از همه چیز واجب‌تر است، یعنی برای حفظ نظام ممکن است از تکالیف دینی نظیر حج و مانند آن نیز عدول کرد. موضوع حداقلی یا حداکثری دیدن دین، سوابق تاریخی ممتدی دارد. به این معنا که پس از دوران قرون وسطا در غرب، نه تنها این عبارت مهم مورد استناد قرار می‌گرفت که کار عیسی را به عیسی و کار قیصر را به قیصر واگذارید، بلکه بنیان‌گذاران اندیشه سیاسی جدید غرب که غالباً افرادی بسیار متدین بودند، در اندیشه سیاسی خویش از ضرورت عدم مداخله دین در سیاست یاد کرده‌اند.

مسأله اخیر در ایران نیز مورد توجه بوده است و اگرچه زمانی صفویه، درصدد حاکم کردن اندیشه دینی در حکومت خویش بود، ولی در قرن متأخر در بین برخی از علمای دینی بحث‌های جدی در مورد حداقلی یا حداکثری دیدن دین از دوران مشروطیت مطرح بوده است.

با شکل گیری نظام اسلامی، همزمان با تحقق یک دولت رسمی که باید متکفل امر پیشبرد مسایل جامعه باشد، دو دولت ولایت فقیه و دولت پنهان نیز شکل می گیرند که در گذر زمان ممکن است به تعارض یا تقابل با دولت رسمی برسند.

ولایت فقیه به دلیل اختیارات گسترده ای که در نظام مبتنی بر ولایت فقیه از آن برخوردار است، از نقشی تعیین کننده در جامعه اسلامی برخوردار است. در کنار امکان عمل های گسترده ولایت فقیه (که با تسامح می توان از آن به عنوان دولت ولی فقیه یا رهبری یاد کرد)، در جامعه اسلامی دولت پنهانی نیز شکل می گیرد که در غالب موارد در تعارض با دولت رسمی عمل خواهد کرد. به عنوان مثال، پیش از برقراری نظام اسلامی در ایران، جمعی از روحانیون حوزه نزد امام خمینی در پاریس رفته، به ایشان بیان داشتند، اگر حکومت جایگزین شاه، حکومت اسلامی است، آنان حاضر به همکاری و همراهی با امام خمینی هستند، اما اگر حکومت مورد نظر جمهوری اسلامی است، از آنجا که آنان نافذ بودن آرای مردم در امر حکومت داری را قبول ندارند، حاضر به حمایت از امام نخواهند بود که امام خمینی نیز با اعلان نظر خویش مبنی بر این که حکومت آتی جمهوری اسلامی خواهد بود، از پذیرش آنان و همکاری با آنها صرف نظر کرد. اما پس از پیروزی انقلاب، همین افراد از آنجا که فهم خود را از دین بیش تر از فهم دیگران از دین قبول داشتند، برخی به نیت قرب الهی (و البته برخی به نیت مصادره قدرت و کسب منافع دنیایی)، در صدد اعمال نظریات خویش در جامعه برآمدند که بالطبع نظرات اخیر (که مثلاً معتقد است الناس ایتام و العماء یمون علیهم - مردم بسان سفها هستند و علما قیمومیت آنان را برعهده دارند-) بعضاً با نظرات دولت رسمی و حتی ولایت فقیه در برخی از موارد (خاصه ابعاد فرهنگی- اجتماعی و پذیرش آزادی افراد و نافذ بودن رأی آنان در پیشبرد امور مختلف جامعه) همخوانی لازم را ندارد.

البته لازم به یادآوری است که دولت رسمی دینی نیز در بطن خود دارای مسایل و مشکلات قابل توجهی هست، به این معنا که روحانیون بریده از جامعه و در غالب موارد بریده از علوم طبیعی و خاصه انسانی و اجتماعی، قادر به فهم و حل مشکلات اجتماعی در فضای جهانی شده نیستند. به عنوان نمونه، در سال های ۶۰-۶۱ بحث مهمی در حوزه های علمیه مطرح بود که مالیات گرفتن دولت را حرام دانسته در نهایت آن را به عنوان اکل میت می پذیرفتند، حال آن که پیشبرد امور جامعه بدون اتکا به مالیات، در هیچ کشوری تجربه و محقق نشده است.

از این رو در این قسمت با پرداختن به سه دولت ولایت فقیه (یا رهبری)، دولت پنهان و دولت رسمی، از برخی از چالش های گریز ناپذیر این دولت ها با هم یاد خواهد شد. تعارض های پیش آمده بین

دولت‌هایی که از آن‌ها یاد شد، فرسایشی دایمی را در جامعه پدید می‌آورد که در صورت عدم پرداختن جدی به آن، ریزش نیروها و پیروان و معتقدان دینی را به همراه دارد. در ادامه با طرح شواهدی از مداخلات دولت ولی فقیه و دولت پنهان در امور دولت رسمی و طرح برخی از چالش‌های درونی دولت رسمی، به تدقیق بیش‌تر تعارض‌های موجود بین دولت‌های سه‌گانه پرداخته خواهد شد.

۰۳۰۱۰۱ دولت ولایت فقیه (دولت رهبری)

روحانیونی که نگاه حداکثری به دین دارند، خود را ادامه دهندگان راه انبیای الهی می‌دانند و می‌کوشند با کسب قدرت سیاسی در جامعه، به تحقق جامعه مورد نظر دین، نایل آیند.

بحث در مورد صحت و یا عدم صحت نگاه حداکثری نسبت به دین، در بین علمای متأخر، در ایران مطرح بوده است. در دوران مشروطیت، آیت الله نائینی پس از مشاهده دو دستگی در علما در باب مشروطیت، به آخوند خراسانی (که افرادی نظیر سید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله بروجردی، سید محسن حکیم و میرزای نائینی از شاگردان وی محسوب می‌شدند)، پیشنهاد می‌دهد تا ایشان تلاش کند تا بر مبنای نظریه ولایت فقیه، تصدی جامعه را به دست گرفته، ضمن از بین بردن دو دستگی پدید آمده بین روحانیون، جامعه را به سمت و سوی تحقق بیش از پیش اهداف دینی پیش برد. آخوند خراسانی در پاسخ میرزای نائینی، دست به ارایه استدلال‌های متعدد و متنوعی می‌زند که حکومت دینی در حال حاضر نمی‌تواند موفق باشد و بهتر است روحانیت به جای نگاه حداکثری به دین، نگاه حداقلی به دین داشته باشد و اندیشه به دست گرفتن حکومت را در سر نپروراند.

اجمال نظر آخوند خراسانی در این باب که می‌کوشد، ضعف‌های حکومت دینی را نشان بدهد و متجاوز از بیست مورد می‌باشند، به قرار زیر است:

۱- با روی کار آمدن حکومت دینی در ایران، این مسأله می‌تواند مشوق سایر بلاد شده، با روی کار آمدن حکومت دینی در آن نواحی، احتمال برخورد و پیش آمدن نزاع دینی بین حکومت‌ها، فزونی می‌گیرد.

۲- وقتی که روحانیون پا به مسند حکومت بگذارند، از دیدن عیوب خویش (نظیر سایر افراد عادی) غافل شده، تخطی‌های خود را نادیده خواهند انگاشت.

۳- روحانیون تاکنون در مسند مبارزه با فساد قرار داشته‌اند، اما با ورود آنان به دنیای سیاست و حکومت و آلوده شدن احتمالی آنان به فساد، در عمل جایگاه خود را از منتقد فساد به عامل فساد، تغییر خواهند داد.

۴- سیاست ورزی و حکومت داری، یک فن به شمار می رود و افرادی که با این فنون آشنا هستند، باید به سیاست و حکومت بپردازند، اما اگر روحانیونی که با فنون اخیر آشنایی ندارند، وارد موارد پیش گفته شوند، بالطبع باید انتظار عدم موفقیت آنان را در امری که در آن تجربه ندارند، داشت.

۵- آرزو و آمال روحانیون، تبعیت حکومت از دین می باشد، اما زمانی که روحانیون در مسند قدرت قرار بگیرند، آن گاه این احتمال پیش می آید که آنان دین را به تبعیت از حکومت خود درآورند.

۶- مردم جامعه، روحانیون را در عمل، نایبان امام زمان می دانند، از این رو با به مسند قدرت رسیدن روحانیون، انتظار دارند حکومت دینی نیز مشابه همان حکومت مبتنی بر عدل و قسط و داد امام زمان را پدید آورند و عدم موفقیت آنان در این امر، موجبات دلسردی و سرخوردگی مردم از دین و دیانت را پدید خواهد آورد.

۷- روحانیون در حال حاضر که هیچ منصب حکومتی ندارند، اختلاف نظرهای عمیقی با هم دارند، بالطبع با به مسند قدرت رسیدن روحانیون، اختلاف های آن ها تداوم یافته، امکان چندپارگی دین و ایجاد فرقه های جدید را پدید خواهند آورد و به این ترتیب دین دچار خسران مضاعفی خواهد شد.

۸- روحانیون از سواد فقهی برخوردارند، تازه به دلیل گستردگی فقه، روحانیون به تمامی فقه نیز مسلط نیستند. بنابراین روحانیتی که سواد محدودی در مسایل فقهی دارد، نمی تواند داعیه انجام اموری مانند مدیریت را که در تخصص او نیست، داشته باشد.

۹- در طول قرون متمادی اسلام را حوزه های علمیه نگه داشته اند نه حکومت ها، از این رو با ورود علما به عرصه حکومت، احتمال آسیب دیدگی حوزه و به تبع آن اسلام، وجود خواهد داشت.

۱۰- روحانیون نظیر سایر افراد، وابستگی دارند که ممکن است وابستگی آنان به صرف وابستگی به آنان وارد عرصه حکومت شده، با ندانم کاری یا سوء استفاده های احتمالی خویش، آبروی مرجعیت و اسلام را در معرض خطر قرار داده و از بین ببرند.

۱۱- مردم با این تصور که هدف روحانیت، طبق حرف هایش، برچیدن نظام ظلم و جور است، در آغاز با روحانیون همراهی و همکاری خواهند داشت، اما همین که با کم ترین تخطی آنان مواجه شوند و احساس کنند همت روحانیت رسیدن به قدرت و مقام و منصب شده است، ضمن خالی کردن اطراف روحانیون، نسبت به دین و دیانت بدبین خواهند شد.

۱۲- ذات سیاست و حکومت با ذات دین و دیانت فرق دارد. در سیاست و حکومت ممکن است دروغ نیز گفته شود و آمیختگی سیاست و دیانت این خطر را در پی دارد که روحانی به دروغ گفتن بیفتند و دامن دین را بیالایند.

۱۳- حبّ نفس موجود در انسان‌ها سبب می‌شود، آن‌ها گاهی به گونه‌ای که دوست دارند، مسایل را ببینند و آن‌ها را تحلیل کنند، از این رو اگر روحانیون در مسند قدرت قرار گیرند، به دلیل حبّ نفسشان ممکن است نتوانند واقعیت را درست فهم کنند و احکام آن‌ها بیش‌تر از آن که در خدمت دین باشد، در خدمت حبّ نفس خودشان قرار گیرد و به این ترتیب هم دین و هم حکومت آسیب ببینند.

۱۴- حکومت مطلقه با فساد توأم است و ما مشروطه به پا کردیم تا استبداد و خودرأیی از بین برود. بنابراین اگر در حکومتی عالم دینی در رأس امور قرار گیرد، این نقد متوجه او نیز خواهد شد.

۱۵- هزاران نفر در اثر بیماری‌های مختلف می‌میرند، اما کسی با مرگ آنان، ایرادی به روحانیت وارد نمی‌کند، چون آن‌ها را در این امر مسوول نمی‌بینند. اما اگر روحانیت متولی امور حکومتی شود، آن‌گاه مردم تمامی مشکلات بهداشتی، عدالتی، مالی و مانند آن‌ها را به پای دین و روحانیت خواهند نهاد و با زوال حکومت، دین نیز به زوال خواهد افتاد.

۱۶- جامعه به بلوغ کافی نرسیده است و تا زمانی که جامعه به بلوغ لازم نرسد، روحانیون نباید دنبال تصدی حکومت باشند. در حال حاضر روحانیون باید برای رشد و تعالی مردم، کارهای آگاهی‌بخش انجام دهند.

۱۷- تشکیل حکومت اسلامی انتظار ایجاد عدالت آرمانی را پدید می‌آورد و تحقق این امر برای روحانیونی که در امر حکومت‌داری کم تجربه هستند، امر بزرگی است. روحانیت برای جلوگیری از افراط و تفریط باید با دست زدن به تجربیات کوچک در جهت ایجاد عدالت و اصلاح امور، کارش را شروع کند تا پس از کسب تجربه در گذر زمان، به ایده حکومت اسلامی برسد، در غیر این صورت ممکن است افراط‌کاری وی به تفریط‌کاری برسد.

۱۸- آنچه سبب شد روحانیون سنی اجتهاد خود را کنار بگذارند، این بود که در هر عصری آنان با حکومت هم جهت می‌شدند و به تدریج با کنار نهادن دیدگاه‌های نقاد و پویای خویش از سر ناچاری، از دیدگاه‌های حاکم تبعیت می‌کردند، بنابراین اگر شیعیان نیز حکومت دینی پدید آورند، روحانیونی که در رأس این حکومت هستند، اجازه صدور فتاوی مختلف (که ممکن است در تعارض با اندیشه‌های روحانیون حاکم باشد) را نخواهند داد و با زور نظر خود را غالب خواهند کرد و به این ترتیب اجتهاد در میان حوزه‌های شیعی نیز از بین خواهد رفت.

۱۹- در حال حاضر دسترسی مردم به مراجع دینی کار ساده‌ای هست، اما اگر مراجع در امر حکومت وارد شوند، آن‌گاه دسترسی مردم به آنان دشوار خواهد شد و به این ترتیب بین مردم و مراجع دینی فاصله خواهد افتاد.

۲۰- در جامعه تنها جریان روحانیون وجود ندارد و افراد دیگری هم هستند که احتمال دارد، سر سازگاری با روحانیون نداشته باشند و درضمن از قدرت لازم نیز برخوردار باشند، بنابراین آنان برای کسب قدرت، ممکن است دست به معارضه با روحانیون بزنند و به این ترتیب روحانیون به جای پرداختن به امور دینی و خداپسندانه، درگیر منازعات سیاسی شوند.

۲۱- روحانیت شیعه همواره با احتیاط زیاد عمل می کرده است و حتی از امور مباح استتکاف داشته است تا مبادا دامن آنان آلوده شود، اما امر حکومت داری، امر سخت و دشواری است که ممکن است به سادگی دامن روحانیت را به گناه آلوده کند. از این رو پرهیز روحانیون از حکومت، امر لازمی است که مانع از ایجاد خدشه و ایراد به دین می گردد.

نظر آیت الله بروجردی نیز در باب حکومت دینی، مشابه نظر استادش آخوند خراسانی است. دکتر صادق طباطبایی در خاطرات سیاسی - اجتماعی خویش در همین رابطه به ذکر شاهد مثال مهمی به شرح زیر، پرداخته است:

«در یکی از روزهای بهار سال ۱۳۳۱ که نوجوانی ۹ساله بودم، گروهی از طلبه های جوان و سیاسی از تهران عازم قم شده بودند تا با آیت الله بروجردی دیدار کنند. طلبه های جوانی که بعدها فهمیدم نواب صفوی بود، سخنان تندی ایراد می کرد که هیچ چیز از آن در خاطر من مانده است. بعدها خبردار شدم که نواب و یارانش قصد دیدار با آیت الله بروجردی را داشتند که ایشان آن ها را نپذیرفته بودند. من از پدرم شنیدم که چند روز بعد که اصحاب آیت الله بروجردی، از جمله پدرم در محضر ایشان بودند، یکی از بزرگان و از مدرسین حوزه (ظاهراً پدر آیت الله فاضل لنکرانی، مرجع معاصر) علت این رفتار را از آقای بروجردی سوال کرده و می پرسد، چرا این افراد را که خواهان برقراری حکومت اسلامی هستند، نپذیرفتید؟

ایشان در جواب می گویند: این آقایان می خواهند شاه را بردارند، ولی امثال شما را به جای او بگذارند. شخص دیگری (ظاهراً مرحوم آیت الله کبیر) از علمای بزرگ و فقهای برجسته بوده است می پرسد، مگر چه اشکالی دارد؟

آیت الله بروجردی در جواب می گویند:

اشکال بزرگ این امر در این جا است که شاه با اسلحه و تفنگ به جان مردم می افتد، با این اسلحه می شود مقابله کرد، ولی اگر شما به جای او نشستید، اسلحه شما ایمان و عقاید مردم است که به جان مردم می اندازید. با این اسلحه نمی توان به راحتی مقابله کرد و لذا دین و ایمان مردم به بازی گرفته می شود» (طباطبایی، ۱۳۸۷).

امام خمینی پس از هدایت انقلاب ایران و سرنگون‌سازی حکومت پهلوی، برخلاف دید حداقلی افرادی نظیر آخوند خراسانی و آیت‌الله بروجردی، با اتکا به نظریه ولایت فقیه خویش، دید حداکثری خود در زمینه دین را محقق کرده، نظام جمهوری اسلامی را با محوریت ولایت فقیه در ایران پدید آورد.

با پدیدآیی جمهوری اسلامی، در عمل برخی از چالش‌های جدید نظام دینی که در مباحث نظری آخوند خراسانی و میرزایی نائینی نیز شاید مشابه آن یافت نشود، در جامعه پدید آمد که شاید مهم‌ترین این چالش‌ها، تحقق سه دولت ولایت فقیه، دولت رسمی و دولت پنهان در جامعه بود که کم و بیش با یکدیگر اختلاف داشته، اسباب تشتت جامعه را فراهم می‌آوردند. به این معنا که در جامعه مبتنی بر ولایت فقیه، بالطبع از ولایت فقیه انتظار می‌رود در بسیاری از امور مختلف حکومتی و اجتماعی مداخله کند.

ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی از نقش بی‌بدیلی برخوردار است، اما در جریان عمل ملاحظه می‌شود که گاهی موضع‌گیری‌های ولایت فقیه چنان کلیدی و پراهمیت تلقی می‌شوند که با موضع‌گیری وی، دیگران حق اظهارنظر به خود نداده، یا با کنار کشیدن دائمی خویش، پیشبرد برخی از امور مهم (نظیر جنگ) را تنها و تنها برعهده وی می‌بینند، حال آن‌که در هر صورت ولایت فقیه نیز انسانی نظیر انسان‌های دیگر بوده، از ظرفیت شناختی همچون دیگران برخوردار است و همچون آنان، در معرض خطا نیز قرار دارد.

اگر چه امام خمینی در پاریس اعلان داشته بود در دولت اسلامی حتی مارکسیست هم نیز آزادی بیان خواهند داشت و می‌توانند حرف‌های خودشان را بزنند، اما وی در ارتباط با انجمن حجیه موضع شدیدی می‌گیرد تا حدی که انجمن مزبور مجبور به اعلان تعطیلی خود می‌کند.

حجت‌الاسلام منتجب‌نیا پس از نقد صریح امام خمینی بر انجمن حجیه در تاریخ ۶۲/۴/۲۱ که به اعلان تعطیلی انجمن مزبور در تاریخ ۶۲/۵/۵ (به نقل از شرق) انجامید، بیان می‌دارد:

«امام خمینی به مسوولان اظهار داشت... اگر یک نفر از آن‌ها (انجمن حجیه) در مجلس باشد، مجلس را خراب می‌کند، اگر یک نفر از آن‌ها در دولت باشد، دولت را خراب می‌کند... من به شما تکلیف می‌کنم، اگر کسی از این انجمن مسوولیت کلیدی دارد، او را برکنار کنید و نگذارید خطر ایجاد کند.» شاید امام خمینی به دلیل آرمان‌گرایی‌های خویش به دنبال آن بود که حتی یک فرد نامناسب در مجلس یا دولت نباید حضور داشته باشد که چنین بیاناتی را اظهار داشت، اما اگر امام می‌دانست که روزگاری می‌رسد که دبیر شورای نگهبان از خرید و فروش رأی برای ورود به مجلس یاد می‌کند (شرق، ۹۳/۱۱/۱۳)، یا همان کسانی که مبارزه علیه شاه را حرام می‌دانستند (شرق، ۹۳/۳/۳۱)، خود را در مسند نظریه‌پردازی نظام اسلامی معرفی می‌کنند، در اتخاذ تصمیم‌های این چنینی خود تجدید نظر می‌کرد و

اولاً مانع از وجود تنوع افکار در جامعه نمی‌شد و ثانیاً خط‌مشی مبتنی بر حذف طرف مقابل و مخالف را به دست مسوولان بعدی نمی‌داد.

موضع گیری امام خمینی در مورد جنگ نیز مقوله مهمی بود. به این معنا که گاهی مسوولان ضعیف به جای تصمیم‌گیری، می‌کوشیدند اتخاذ تصمیم خود را به گردن امام خمینی انداخته یا خود ولی فقیه رأساً احساس می‌کرد، باید امری همچون جنگ را پیش ببرد و توجهی به آرای دیگران در همین ارتباط نداشته باشد.

صبوری (۱۳۸۹) در کتاب «کوچه نقاش‌ها» که به خاطرات سید ابوالفضل کاظمی اختصاص دارد، می‌نویسد:

بین راه بچه‌های گردان حبیب را دیدم که ستون کش به طرف خط می‌رفتند. قاتی‌شان شدم. یک جا نگه‌مان داشتند و سردستی توجیه‌مان کردند و گفتند: باید از پایین پاسگاه زید بروید سمت آب گرفتگی... حالا کدام آب گرفتگی و با چه وسیله‌ای، خدا می‌داند. آخر آن جا همه‌اش آب گرفتگی بود! گلش مثل گل تهران نبود، بدقلق و چسبنده بود، عین سریش. هیچ کس نمی‌دانست کجا می‌رود توی آن دشت، نیروی خبره‌ی اطلاعاتی گم می‌شد، چه برسد به نیروی پیاده‌ای که برای اولین بار پایش را آن جا گذاشته بود....

عراق در عملیات خیبر برای اولین بار از سلاح شیمیایی استفاده کرد. ما هم که خدا برکت دهد، نه ماسک ضد گاز داشتیم و نه می‌دانستیم بمباران شیمیایی چه صیغه‌ای است....

در عملیات والفجر مقدماتی و والفجر یک، از دو لشکر تهران تلفات زیادی گرفته بود و این ضربه‌ی سختی برای فرماندهان این دو لشکر بود. خبر شهادت ابراهیم هادی، یل اطلاعات عملیات، دل من و همه‌ی رزمندگان و دوستان و رفقای ابرام را سوزاند. حتی این طور به نظر می‌آمد که نوعی یأس و نومیدی در دل نیروها به وجود آمده و کار را برای عملیات بعدی سخت‌تر کرد.

شاهد و ناظر بودیم که در چند عملیات گذشته، هر بار چندین نیروی دلاورمان در صحراهای آتشین عراق جا مانده بودند و حرف رزمنده‌ها در باب شیوه‌ی کم کردن تلفات بود.

پیام شهدا از حنجره بزرگان جنگ مثل علی موحد، کاظم رستگار، اصغر رنجبران، منصور کوچک محسنی، سعید قاسمی، محمد جوان‌بخت، حسین الله کرم، حسین اسکندرلو، مجید زادبود و دیگران بیرون آمد و یک آتشی بود که به جان همه‌ی بچه‌ها افتاده بود، اما شاید عده‌ای جرأت و جسارت بیان کردنش را نداشتند. این احوال و زمزمه‌ها باعث شد که حدود سه ماه کار جنگ بخوابد و شل شود. دیگر حرفی از عملیات جدید نشد، هر چند در آن روزهای پر آشوب، عملیات و جنگ، حرف اول را

می زد و ورد زبان همه بود و روی همین حساب، فرماندهان بیشتر از نیروها ناراحت و پریشان بودند. در تهران تجمع کردند، تجارب و درد دل ها را در میان گذاشتند و بحث و جدل کردند. تصمیم بر آن شد که به سرکردگی پیش کسوتان جنگ، نیمچه اعتراضی بکنیم به شیوهی جنگیدن گوشت و تانک، و چون همیشه یک نفر باید جلو بیفتد و سینه اش را سپر کند، این بار، علمدار پاک-باخته، حسن بهمنی، جلودار شد تا این فکر نو را که فشردهی حرف ها و دردهای فرماندهان بود، به گوش مسوولان مملکت برساند. واقعاً هم هیچ کس به اندازهی حسن در آن برهه به حساسیت جنگ پی نبرده بود. او متفکر و کاربلد بود، فنون جنگاوری را می دانست و می خواست یک راه کار جدید برای جنگ ارایه کند. می خواست جنگ برود زیر سایه ای ایدئولوژی و تفکر، و کارها در سایه ای مطالعه و برنامه ریزی انجام شود.

حسن فکر می کرد که با توجه به زیادی نیروهای بسیجی و سپاهی می شود طوری جنگید که بیشتر جواب گرفت و کمتر تلفات داد.

آنهایی که غصه دار رفقاییشان بودند و فرماندهانی که تلفات داده و گردان از دست داده بودند، خصوصاً دو لشکر تهران که ضربه های سختی خورده بودند، روی حرف حسن مکث کردند.

یک روز صبح، در مقر سپاه پاسداران که در منطقه ی ۱۰ و پادگان ولی عصر بود، جمع شدیم. از طرف سپاه هم آقای محسن رضایی نماینده شد تا پاسخ سوالات حسن و رزمنده ها را بدهد.

آن طرف می گفت: هر چه ما می گوئیم، شما باید بگوئید چشم. این طرف هم می گفت: فرمانده باید زمین را ببیند و تشخیص بدهد که آن جا برای عملیات مناسب هست یا نه.

حرف این ها حساب بود، اما آقا محسن گفت: صبح می ریم پیش امام، به ایشان بگید کس دیگه ای رو جای من بگذاره. امام، بنده رو انتخاب کرده.

حسن گفت: ما نیامده ایم شما رو از پست تون برداریم و جای شما رو بگیریم. ما با شیوهی جنگیدن شما مشکل داریم. به شیوهی جنگ گوشت و تانک اعتراض داریم. ما می خوایم راهی پیدا کنیم که جلوی تلفات رو بگیریم. ما می گیم چرا توی کار، خیلی حساب و کتاب نیست. چرا هر وقت آمدیم حرف بزنیم و نظر بدیم، گفتید حرف نزن. ما سر ننه مان یا ملوک پدری مان با کسی دعوا نداریم. حرف های ما، عصاره ی چهار سال جنگه.

این حرف ها زده شد و فردا یا پس فردا دوباره برای نتیجه گیری و دیدن سرانجام کار جمع شدیم در پادگان ولی عصر و قرار شد نماینده ی امام بیاید و تکلیف را معلوم کند.

نماینده‌ی امام، یک پیام از طرف امام آورد که متن دقیق آن در خاطر من نیست، اما حاصل آن این بود که یا عده‌ای آقایان را گول می‌زنند، یا این حرف‌ها را از سر دل‌سوزی می‌زنند، که من احتمال می‌دهم دومی باشد. من به عنوان فرمانده‌ی کل قوا به آقایان امر می‌کنم که هر چه فرمانده‌شان گفت، حتی اگر اشتباه باشد، باید گوش کنند و تبعیت کنند.

بعد از خواندن متن پیام امام، همه‌ی افتاد تو بچه‌ها. خط کش آمد بین‌شان. راهنما و سخن‌گوی رزمندگان، حسن بود. حسن می‌بایست حرف آخر را می‌زد. همان موقع یک عده جدا شدند و راه خود رو رفتند، جمعیتی هم دنبال حسن افتادند. این جمعیت آمد دم زورخانه‌ی پادگان ولی عصر.

همه‌مان منتظر بودیم که حسن حرف آخر را بزند، برویم یا بمانیم؟ همه‌مانده بودیم سر دوراهی. هم فرمان امام بود، هم غرور و تعصب‌مان داشت زیر سوال می‌رفت. بد وضعیتی بود.

اصغر رنجبران گفت: داش حسن، دندون رو بکن. حرف آخر رو بزن. چند لحظه‌ای سکوت شد. آن وقت حسن حرفی زد که باید با طلا تو آسمان بنویسند. گفت: من حرف-هام رو گفتم و اعتراضم را رسوندم، اما من پیرو امام هستم. اگر امام بگه دست صدام رو ماچ کن، ماچ می‌کنم. من فردا به منطقه می‌رم. اگر جنگ نکنیم، مملکت زیر سوال می‌ره. من خواستم یک راهی پیدا کنم که هم زمین رو بگیریم و هم زمان رو. الان اگر ما یک جایی رو می‌گیریم، زمان رو از دست می‌دیم. صدام هم اگر زمینی رو به ما داد، در عوض، تا دلش خواست، از ما تلفات گرفت. این بچه‌ی بسیجی وقتی کشته شد، دیگر لنگه‌اش نیست... اگر طرحی رو که من دادم، پیاده می‌کردن، ما پرچم ایران رو تو بغداد بالا می‌بردیم....

باز خیلی‌ها حرف حسن را پذیرفتند. بعضی هم خط‌شان را جدا کردند. تکلیف من اما معلوم شد. آن جا از دوستان خداحافظی کردم و به خانه برگشتم....

بعد از گذشت مدتی دوباره حسن را دیدم، خیلی گرفته و پریشان به نظرم آمد. ازش پرسیدم: چرا نیروی آزاد شده‌ای؟ تو فرمانده‌ی کار بلد و قدر هستی، باید مسوولیت‌گیری تا کارها پیش بره....

- سیدجون، ما دنبال منصب نبوده‌ایم و نیستیم. با کسی معامله نکرده‌ایم که امتیاز بگیریم. به ما بگن کفش جفت کن، می‌گیریم یا علی. بگن فرمانده شو، می‌گیریم یا علی. بگن برو کنار، می‌گیریم یا علی. اما من خواستم به این‌ها بگم فکر نکنید ما نمی‌فهمیم. ما مرد جنگیم. آمده‌ایم بجنگیم، اما تو شیوه‌ی جنگیدن، با شما حرف داریم. شما باید آموزش رو گسترش بدید. سنگ‌سازی و دفاع شخصی رو گسترش بدید. تیراندازها باید درست و اصولی آموزش ببینند. باید روی حساب و کتاب کار کنید.

نیم ساعتی بحث شد و از دردهای دل برای هم گفتیم. بعد حسن بلند شد برود. هم دیگر را بغل کردیم و حلالیت طلبیدیم و حسن با حالی زار و خراب رفت. خراب بود، چون عاشق بود. عشق هم که نام و ننگ نمی‌شناسد. روح حسن دیگر در جسمش نمی‌گنجید. هیچ کس در آن برهه او را درک نکرد و نشناخت. حسن چنان بریده بود و چنان حالتی داشت که پیدا بود که برگشتی در کارش نیست... یک دو روز بعد حسن در حمله هوایی دشمن شهید شد....

دم اذان مغرب، چند دقیقه‌ای پشت خاکریز بندگی کردم، با پوتین و نشسته. بعد از نماز، حاج محمد مرا خواست.

رفتم. حاجی تو سنگر نشسته بود. از قیافه‌اش پیدا بود دست کمی از نیروها ندارد، پریشان و نگران اوضاع. مسوولیت او، سخت تر از بقیه بود. او می‌بایست چند گردان را هدایت می‌کرد. گفت: از مرکز اعلام کرده‌ان که اگر بخوایم این جا و ایستیم، باید یک جاپا از عراقی‌ها بگیریم. این‌ها، دیر یا زود، آخرش سه راهی رو می‌گیرن. شما باید عمل کنید....

گفتم حاج آقا، کجا بریم؟ یک موقع شب اول عملیات، اطلاعات معبر می‌زنه، ما هم می‌زنیم به خط. الان دو روزه ما تو زمین هستیم. سومین شب درگیری ماست. یک مشت نیروی درب و داغون، با دشمنی که کاملاً هوشه، می‌خواد در بیفته؟ رفتن ما مثل اینه که شما دهل رو زیر گلیم قایم کنی! دیگه کار از این بدتر نمی‌شه....

گفت: دستور از بالاست. باید بزنی امشب.

گفتم: ما همچین کاری نمی‌کنیم.

گفت: شما که ادعای زرنگی دارید، شما که عملیات نکرده‌اید هنوز... فقط پدافند کرده‌اید.

گفتم: ما نمی‌خوایم شما به ما نمره بدید. اولاً اگر پدافند بوده، چهار تا پدافند کرده‌یم. کور نبوده‌یم، دیده‌ایم بچه‌های مردم چه کار کرده‌اند. گردان‌های دیگه برن تو خط.

گفت: نه. اون‌های دیگه کار نمی‌کنن. شما سر زبون‌ها افتاده‌ای. شما بزن به خط.

گفتم: من نمی‌رم.

گفت: این دستوره.

گفتم: مثلاً چه کارم می‌کنی؟ خیلی مردی، یک کار کن. من بسیجی هستم. این همه پاسدار هست، بیار تو زمین، بگذار کار کنن. من این کار رو نمی‌کنم.

گفت: اصغر، ببین!؟

اصغر گفت: کار باید جواب بده. به گفتن و نگفتن سید نیست. این زمین جواب نمی‌ده.

کار بیخ پیدا کرد. هر چه حاج محمد گفت، قبول نکردم. گفتم: ما دو تا گروهان بیشتر نداریم. صد و هفتاد تا شهید داده‌ایم، دویست، سیصد تا مجروح. ته مانده- اش صد و سی، چهل نفره که باز هم نصفی شون زخمی هستن و ترکش ریز و درشت خورده‌اند. دست آخر گفتم: بریم تو زمین، بین آن طرف چه خبره. من نمی‌گذارم امشب بچه‌هام برن تو این زمین. تو به همه بگو سید ترسید. طوری نیست.

حاج محمد شاکی شد. بی سیم زد به جعفر محتشم، فرمانده گردان انصارالرسول، چون احتیاط ما که گردان شهادت بود، از هم پاشیده بود و نمی‌توانست بجنگد، جعفر محتشم را صدا زدند. جعفر آمد. حاج محمد گفت: شما باید بزنی به خط.

جعفر گفت، میثم هفتصد تا نیرو داره، ما همه‌اش دویست تا هستیم... . حاج محمد گفت: این‌ها جا زده‌ان.

چند دقیقه‌ی بعد، جعفر و پوراحمد که دلاور این جمع و فرمانده گروهان بود و حاج امینی آمدند. همان قصه‌ی من و حاج محمد، بین پوراحمد و جعفر پیش آمد.

من به جعفر گفتم: خودت می‌دونی. تو از من اوستاتری، اما من می‌گم نکنید. این‌ها، ده، بیست نفر بودند. دست آخر خال‌شان چربید.

حاج محمد بهشان گفت: زودتر آماده بشید. باید بزنی به خط.

پوراحمد، نیروهایش را برد به نقطه‌ی رهایی، پشت نعل اسبی. ما پنج نفر از پشت خاکریز رفتیم بالا. من و محمد کوثری و اکبر عاطفی و جعفر محتشم، بالای خاکریز به ردیف ایستاده بودیم. حاج محمد از من شاکی بود. عصبانیت تو صورتش موج می‌زد. آن طرف خاکریز، مجروح‌ها ریخته بودند. نه می‌شد بیاریم‌شان، نه می‌توانستیم بی‌خیال‌شان شویم.

نیروهای پوراحمد، نرم و پامرغی آمدند جلو، و در یک لحظه رها شدند. همان طور که پیش‌بینی کرده بودم، یکهو دشت مثل روز روشن شد. تانک‌ها که ردیف بودند، پروژکتورها را روشن کردند و دشت ظلمات شد عین روز روشن. بیشتر از دویست تانک بود، درست مثل فیلم‌های سینمایی!

خدای محمد می‌داند، دوشکا را روشن کردند، همه را خواباندند! بچه‌ها مثل برگ خزان ریختند. حتی یک تیر نتوانستند بزنند. چند نفری که عقب‌تر بودند، خوابیدند روی زمین تا دست کم گلوله‌ی تانک نخورند.

چند دقیقه‌ی بعد، پوراحمد، از بغل خاکریز نعل اسبی آمد طرف ما. کارد می‌زدی، خونس در نمی‌آمد. خیلی عصبانی بود. پوراحمد چهار تا فحش چارواداری به من داد و رو به من گفت:

- فکر می کنی خیلی زرنگی، آره؟

گفتم: شلوغ نکن، بابا! تو الآن ناراحتی! زرننگ یعنی چه؟ می خواستی نری. من که به جعفر گفتم عمل نکنید، الآن موقع خوبی نیست.

حاج محمد رو به من گفتم: دیگه جو نسا.

گفتم: جو چیه؟ معلوم بود عراقی ها تو دشت منتظرن، شما که خودت خبره‌ی کار هستی...».

در موارد دیگری مانند عدم تخلیه جزایر مجنون با وجود فشارهای فوق‌العاده عراق در محیط کوچک جزایر که تلفات شدیدی در برداشت و مسوولان سپاه قصد عقب‌نشینی از آنجا را داشتند و یا انجام عملیات کربلای ۵ در فاصله دو هفته پس از شکست سنگین عملیات کربلای ۴ با تأکید امام صورت پذیرفتند.

جزایر مجنون پس از تلفات بسیار در نهایت واگذار شد و در عملیات سنگین کربلای ۵، نظامیان هر دو کشور ایران و عراق متحمل تلفات بسیار سنگین شدند، اما ارتش عراق به دلیل برنامه‌ریزی بلندمدتی که در امر جنگ داشت، قادر به بازسازی خود شد، اما سپاه قادر به بازسازی خود نشد و در ادامه عراق چنان قدرتمند ظاهر شد که در تیرماه ۱۳۶۷ با پیش‌روی‌های گسترده خود حتی اهواز را تهدید کرد، ولی با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت از سوی امام خمینی، جنگ خاتمه یافت.

مهندس بازرگان، اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی که پس از اشغال سفارت امریکا، به دلیل مخالفت با تندروی‌های این چینی با کابینه‌اش استعفا داد، در نامه‌ای که به امام خمینی در سال ۱۳۶۷ نوشت، با گله بسیار از عدم دادن وقت برای طرح نظریات نهضت آزادی در باب جنگ برای امام، بیان می‌دارد، از سرناچاری مجبور به ارسال نامه شده است، در نامه خویش خاطر نشان می‌سازد، با وجود آن که شورای عالی دفاع مسوولیت اعلان جنگ یا صلح را دارد، اما آن‌ها می‌دانند که چون امام در امر جنگ تصمیم گیرنده نهایی است، نامه خویش را به وی ارسال می‌دارند:

«در تاریخ بیستم اسفندماه گذشته در گرماگرم حملات موشکی تهران، طی تلگرام شهری از جنابعالی درخواست ملاقات فوری برای آقایان مهندس بازرگان، دکتر یدالله سبحانی و دکتر ابراهیم یزدی شده بود تا پیرامون جنگ و اوضاع عمومی کشور مذاکراتی در خدمتتان بنمایند، متأسفانه به این تقاضا جوابی مرحمت نفرمودید، و نه به تقاضای تلگرافی بعدی ۱۷ فروردین ماه ۶۷.

آیا رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علی، علیه‌السلام، که بعضی‌ها ولایت فقیه را ادامه دهنده رسالت و امامت آن بزرگوار دانسته‌اند، این چنین عمل می‌کردند؟ مگر مولای متقیان امام و خلیفه به حق مؤمنان در فرمان مالک اشتر، والی اعزامی به مصر توصیه نفرموده بود که:

«روی نهان داشتن حکمرانان از توده مردم شعبه‌ای از تنگ حوصلگی و اندک آگاهی داشتن از کارها است. فرمان‌گزار اگر از مردم روی نهان کند، به اموری که از او پنهان است، آگاه نمی‌تواند شد. از این رو کار بزرگ در نظرشان خرد می‌نماید و کار خرد بزرگ، نیکو زشت جلوه می‌کند و زشتی نیکو و حق به باطل در می‌آمیزد...».

چگونه یک فرد، هر قدر دانا و توانا و با تقوی، حق دارد خود را تشخیص دهنده و تصمیم گیرنده به جای پنجاه میلیون نفر یا سخن‌گوی اسلام بداند؟

در جماران نشستن و جز در مورد پیروان خاص به هیچ سوال و اظهار نظر یا استغاثه مردم جواب ندادن و چیزی جز آنچه خواسته و عقیده شخصی است، نگفتن و اطاعت و اجرا از همه خواستن، آیا با شیوه پیامبر (ص) و علی (ع) مطابقت دارد؟ مردم ایران آیا با گزینش و پذیرش رهبری جنابعالی، تفویض اختیار و استعفاء از شخصیت و استقلال و حیات خود کرده‌اند؟

قصد ما از مزاحمت و ملاقات این بود که پیام‌رسان گرفتاری‌ها و اعتراضات میلیون‌ها نفر از هم‌وطنان و هم‌کیشان زیرترس و اختناق باشیم که بسیاری از آن‌ها به ما مراجعه و اصرار می‌نمایند تا مصایب و معضلات جاری کشور را مطرح و در حضورتان بررسی نماییم. مصایب و معضلاتی که اکثریت سنگینی از ملت ایران را سخت گرفتار و ناراحت و آشفته کرده است و نوعاً آن را ناشی از سیاست جنگی حاکم و مدیریت نابسامان حاضر می‌دانند.

«کانال‌های ارتباطی امام» و گزینشی که در دیدار و گفت‌وگوهای خود دارید، چنان است که اخبار مملکت و افکار و احوال مردم را همان طور که خوشایندتان است دریافت می‌دارید، نه آن طور که واقعیت و غالبیت دارد...».

ما برای احتراز از سوءاستفاده‌های احتمالی داخل و خارج و دست‌آویز ندادن به تبلیغات دشمن اصرار داشتیم دیدار و گفتارمان با جنابعالی حضوری و محرمانه باشد، ولی اینکه که اجابت نفرمودید، از آنجا که ملاقات و مطالبان مربوط به عموم است و ضرورت و فوریت داشت، عرایضمان را به صورت نامه سرگشاده خدمتتان فرستادیم...».

البته ما می‌توانستیم و می‌بایستی به متولیان و دولتیانی که مسوول‌اند و از جمله شورای عالی دفاع مراجعه نماییم که بر طبق قانون اساسی، باید پیشنهاد دهنده جنگ و صلح باشد. حال اگر علی‌رغم تجربه گذشته مبادرت به تقاضای ملاقات و ارسال این نامه به خدمتتان نموده‌ایم، برای این است که بنا به شنیده‌ها و دیده‌ها، هیچ‌یک از مقامات و متصدیان یا مسوولین و نمایندگان حتی شخصیت‌های دینی و خانوادگی،

دخالت و اجازه نظر و مشورت در امر جنگ و صلح ندارند، در این مدت نیز کمترین توجه یا ترتیب اثر به نامه‌ها و نظریات ما نداشته و نداده‌اند....

تصور نشود که جنگ اخیر شهرها و تشدید حملات و بیچارگی‌ها ما را به ترس و ناتوانی انداخته، وادار به چنین مراجعه و طرفدار تسلیم کرده باشد، یا با جهاد و اصل جنگ مخالف هستیم. استحضار دارید که نهضت آزادی پس از فتح خرمشهر و پایان پیروزمندانه مرحله دفاعی، همیشه علیه تعدی و تداوم جنگ در خاک عراق و خودداری از توجه به فرصت‌های طلایی هشدار می‌داده و پیش‌بینی می‌کرده است که با پیشرفت زمان و جریان جنگ ما در مواضع نامطلوب‌تری قرار خواهیم گرفت. ما جنگی را مجاز و جهاد در راه خدا یا قتال فی سبیل‌الله می‌دانسته‌ایم که برای دفع حمله دشمن به خاک و خانواده ما صورت گیرد و مبری از هر گونه تعدی و تجاوز انتقامی باشد. نه هر جنگی رحمت است و نه هر مرگی شهادت....

جنابعالی اگر عقیده و علاقه دارید که باید هستی و حقوق انسان‌ها را فدای اجرای اجباری اسلام و از بین بردن فتنه و فساد نمود و این یک کار عملی موفق و مأجور می‌باشد، عقیده در دنیا آزاد و محترم است، شخصاً و پیروان این طرز تفکر مختاراند مبادرت به چنین رسالت انتخابی بنمایند، ولی نه به هزینه و حیات کسان دیگری که چنین اعتقاد و الزام را ندارند و نگفته‌اند که حاضرند تا آخرین نفر و آخرین خانه در زیر بمب و موشک و سلاح‌های جهنمی شیمیایی آتش‌زا و اتمی نابود شده، شعار جنگ جنگ تا پیروزی بدهند!

البته اسلام آیین رسمی کشورمان، مورد اعتقاد و عشق و عمل اکثریت ایرانیان است (ضمن آن که تحریف و تحمیل‌های بعد از انقلاب باعث سستی و بی‌زاری‌هایی شده است)، ولی کدام اسلام؟ اسلام عفو و رحمت و خدمت بر مبنای یکتاپرستی و انسان دوستی، همان طور که در آخرین آیات کتاب خدا توصیه و تأکید شده فرموده است: «ولا یجر منکم شئان قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی».

با شعار جنگ جنگ تا پیروزی به کجا رفته‌ایم؟

در این ماجرای جهنمی «اثم و عدوان» و مسابقه مرگ و ویرانی، برنامه عقیدتی یا تلقینی یک طرف از مردم ایران شعار آتشین «جنگ جنگ تا پیروزی» است و طرف دیگر که در راه و روش با آن‌ها اختلاف دارد، هشدار جنگ جنگ تا نابودی را می‌دهد....

اما در اجرا و تداوم جنگ، غیر از مرحله دفاعی مشروع قانونی اولیه که صدام و ارتش او دچار شکست و خواری و مجبور به فرار شده، دولت عراق خواهان صلح و آماده برای پرداخت غرامت گردید، بسیاری از مردم صاحب‌نظر و علاقه‌مندان به ایران و اسلام، ادامه جنگ را که تعرضی و انتقامی بود، نه

اسلامی و قرآنی بر طبق رضا و امر خدا می دانند و نه تداوم آن را به مصلحت مردم ایران و مستضعفین جهان یا به سود اسلام می بینند. مضافاً به این که پیروزی را از این طریق و از ابتدا امکان پذیر و موفق نمی شناخته اند. آنچه مشهود و مسلم است ابرقدرت های شرق و غرب و اسرائیل هستند که از تداوم و توسعه جنگ بهره برده و می برند و به کام دل رسیده اند....

گردش رو به عقب اوضاع و سیر تحول معکوس پیروزی و امید ما از اینجا نمودار می شود که سه سال قبل آقای رئیس جمهور در نماز جمعه تهران، وعده شکست قطعی صدام را تکرار کرده برای «آینده ای نه چندان دور»، وعده پیروزی کامل و پایان جنگ را می داد. پارسال آقای رئیس مجلس در نوروز ۶۵ و در نماز جمعه برای بسیج مردمی انبوه، اطمینان می داد که امسال سال تعیین تکلیف جنگ و صدام و حزب بعث است. امسال آقای نخست وزیر در پیام نوروزی، سال ۶۷ را «سال مقاومت و ایستادگی در مقابل تهاجمات سیاسی و نظامی دشمنان انقلاب اسلامی» نامید....

بیش از هفت سال است که پیروزم و فاتح، ولی نه صدام سقوط کرده است و نه کربلا و بغداد و قدس را آزاد ساخته ایم. نه پیروز شده ایم و نه فاتح، ولی می خواهیم پیروز شویم و فاتح و برای این کار باز باید بجنگیم و بجنگیم....

گفتیم که علی رغم امیدها و وعده ها از پیروزی دور شده ایم و رویدادها نشان داده است که باز دورتر خواهیم شد و با تهدیدهایی که جامه عمل پوشیده است، آینده تاریک تر وحشتناک تری در افق نمودار است.

در حالی که امنیت و راحت و امید برای هیچ کس باقی نمانده، بمب ها و موشک ها پیر و جوان و کودک های ما و خانه ها و دکان ها و دارایی های مردم را چون گرگی که به گله می زند، به ضجه و فغان و فنا می کشاند. ستادهای مشترک ارتش و سپاه مرتباً اطلاعیه صادر می کنند و صدا و سیمای جمهوری اسلامی با افتخار تمام مژده می دهد که به تلافی آن ها ۱۰۰۰ نفر را کشتیم، ۲۰۰۰ نفر را زخمی کردیم، تعداد اسیران عراقی از مرز ۳۰۰۰ گذشت، شهرها و روستاهای فلان و فلان را زیر گلوله و بمب به خاک و خون کشیدیم، تأسیسات نفتی و نظامی بی شماری را زیر و رو کردیم، ده تا موشک سنگین انداختیم و به زودی بغدادشان را مبدل به ویرانه خواهیم کرد!

او می زند، ما می زنیم، او می کشد، ما می کشیم... یا بالعکس هر دو طرف رجزخوانی می کنند و خوشحال اند، اما غیر از ما و بیشتر از ما، کارگردانان و داوران این مسابقه مرگ و ویرانی، یعنی اسرائیل و روس و آمریکا خوشحال اند!

بازرگان و همفکرانش در نامه اخیر به زیر سوال بردن برخی از اظهارات امام خمینی نیز می پردازند:

«موشک به موشک و شیمیایی به شیمیایی، مقابله به مثل اسلامی!»

شعار بی‌جا و تحریف دیگر حکم خدا که موجب تشدید جنگ و مصیبت عظمی برای مردم داخل شهرها در ایران و عراق شده است، توجیه غلطی است که در مورد موشک‌باران شهرها به عنوان قصاص می‌نمایند.

مقابله به مثل در قالب قصاص اسلامی، وقتی قابل قبول است که با موشک‌های خودمان فرمان دهنده و پرتاب کنندگان موشک‌های عراقی را بزنیم. نه آن که به قصد یا به اسم کوبیدن تأسیسات نظامی و اقتصادی آن‌ها، ساختمان‌های مسکونی و تجاری بی‌دفاع و ساکنین بی‌تقصیر عراق را از بین برده و تبدیل به تل‌های خراب و خالی از آدمیزاد بنماییم.

جنابعالی بعد از اولین حملات ناجوانمردانه صدام به شهرها و روستاهای بی‌دفاع و کشتن اهالی بی‌گناه صریحاً فرموده بودید، اگر اسلام دست ما را نبسته بود، حالا از بغداد چیزی باقی نمانده بود. حال چه تغییر و تحول در معانی قرآن و سنت روی داده است که تغییر نظر پیدا شده، اسلام کنونی اجازه می‌دهد که با صدام بدون قید و شرط مقابله به مثل بشود؟ اگر سربازان صدام در حمله به شهرهای ایران به نوامیس ما تجاوز کنند، آیا رزمندگان ایران حق مقابله به مثل با زن‌ها و دخترهای عراقی را خواهند داشت! اگر صدام از بمب‌های شیمیایی استفاده می‌کند، با کدام مجوزی ایران اسلامی می‌خواهد از بمب و گلوله شیمیایی استفاده کند؟ اگر این جنگ را جنگ کفر با اسلام می‌دانید آیا نیروهای اسلام باید عمل نیروهای کفر را تکرار نمایند؟!»

نامه آیت الله منتظری (که در زمان درج نامه، قائم مقام رهبری شمرده می‌شدند) به امام خمینی، حاوی نکات بسیار زیادی است، به این معنا که در حالی که آیت الله منتظری حتی به کارگیری عنوان (منافقین) را برای اعضای سازمان مجاهدین درست نمی‌دانند، امام خمینی پس از عملیات مرصاد (فروغ جاویدان) سازمان مجاهدین، دستور اعدام اعضای زندانی سر موضع سازمان را داده است.

روایت آیت الله منتظری درباره اعدام‌های سال ۱۳۶۷ از کتاب خاطرات ایشان (در ۱۰ بخش) به اجمال به شرح زیر است:

«بعد از جریان مرصاد نامه‌ای از امام گرفته بودند که منافقین سر موضع را در زندان‌ها اعدام کنند و پس از تعطیل کردن ملاقات‌های زندانیان، به طور کلی با این نامه چنان که نقل شد حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر را - تردید از من است - اعدام کردند، من راجع به این موضوع دو تا نامه به امام نوشتم...»

من همیشه زندانبان‌ها و مسوولین زندان را از برخورد غیر اسلامی با زندانیان برحذر می‌داشتم، من به زندان‌ها نماینده می‌فرستادم که زندان‌ها را بازرسی کنند که اخلاق اسلامی در آن‌ها رعایت شود و به زندانیان ظلم نشود و حقوق آن‌ها پایمال نگردد، درست است که یک کسی زندانی ما شده، ولی نباید به او ظلم بشود، هر چند - به قول آقایان - از منافقین باشد... حتی تعبیر به «منافق» هم صحیح نیست. این حدیث در کتاب جهاد وسایل الشیعه است: «ان علیا (ع) لم یکن ینسب احدا من اهل حربه الی الشرک و لا الی النفاق و لکنه کان یقول: هم اخواننا بغوا علینا».

حضرت علی (ع) هیچ یک از کسانی را که با او می‌جنگیده‌اند به شرک و نفاق متهم نمی‌کرد، بلکه می‌فرمود: اینان برادران ما هستند که بر ما طغیان کرده‌اند. حالا ما با اندک چیزی افراد را به انواع برچسب‌ها متهم می‌کنیم...

پس از این که مجاهدین خلق با پشتیبانی عراق به کشور جمهوری اسلامی ایران حمله کردند، عملیات مرصاد انجام گرفت و تعدادی از آن‌ها در درگیری کشته شدند، تعدادی هم اسیر شدند که لابد محاکمه شدند و صحبت ما در مورد آن‌ها نیست، اما آنچه باعث شد من آن نامه را بنویسم، این بود که در همان زمان بعضی تصمیم گرفتند که یک باره کلک مجاهدین را بکنند و به اصطلاح از دست آن‌ها راحت شوند، به همین خاطر نامه‌ای از امام گرفتند که افرادی از منافقین که از سابق در زندان‌ها هستند، طبق تشخیص دادستان و قاضی و نماینده اطلاعات هر منطقه، با رأی اکثریت آنان اگر تشخیص دادند که آن‌ها سر موضع هستند، اعدام شوند، یعنی این سه نفر اگر دو نفر از آن‌ها نظرشان این بود که فلان فرد سر موضع است، ولو این که به یک سال یا دو سال یا پنج سال یا بیشتر محکوم شده، باید اعدام می‌شد... . بالاخره مدتی ملاقات‌های زندانیان را تعطیل کردند و برحسب گفته متصدیان با استناد به این نامه حدود دو هزار و هشتصد یا سه هزار و هشتصد نفر زندانی -تردید از من است- از زن و مرد را در کشور اعدام کردند، حتی افرادی که نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، طرف را می‌آوردند به او می‌گفتند، بگو غلط کردم، او هم به شخصیتش برمی‌خورد نمی‌گفت، می‌گفتند پس تو سر موضع هستی و او را اعدام می‌کردند! در همین قم یکی از مسوولین قضایی آمد پیش من و از مسوول اطلاعات قم گله می‌کرد که می‌گوید، تندتند این‌ها را بکشیم، از شرشان راحت شویم، من می‌گویم آخر پرونده‌های این‌ها را بررسی کنیم، یک تجدید نظری در حکم این‌ها بکنیم، می‌گوید حکم این‌ها را امام صادر کرده، ما فقط باید تشخیص موضوع بدهیم، به بعضی افراد می‌گویید تو سر موضعی؟! او هم نمی‌داند که قضیه از چه قرار است، می‌گوید بله، فوری او را می‌برند اعدام می‌کنند.

بالاخره من احساس کردم که این شیوه درستی نیست؛ تصمیم گرفتم یک نامه به امام بنویسم؛ آقای آسیدهادی هاشمی و آقای قاضی خرم‌آبادی اینجا بودند، با آن‌ها مشورت کردم، گفتند این کار را نکنید، چون امام از دست منافقین پس از جریان مرصاد عصبانی هستند و اگر شما یک چیزی بنویسید، ایشان ناراحت می‌شوند، آن‌ها بلند شدند رفتند، ولی من همین طور ناراحت بودم، نماز ظهر و عصر را خواندم، فکر می‌کردم که بالاخره به من می‌گویند قائم مقام رهبری، من در این انقلاب سهیم بوده‌ام، اگر یک نفر بی‌گناه در این جمهوری اسلامی کشته شود، من هم مسوولم، پس از این بود که نشستم این نامه را نوشتم:

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از عرض سلام و تحیت، به عرض می‌رساند، راجع به دستور اخیر حضرت عالی مبنی بر اعدام منافقین موجود در زندان‌ها، اعدام بازداشت شدگان حادثه اخیر را ملت و جامعه پذیرا است و ظاهراً اثر سوئی ندارد، ولی اعدام موجودین از سابق در زندان‌ها:

اولاً در شرایط فعلی حمل بر کینه‌توزی و انتقام جویی می‌شود.

و ثانیاً خانواده‌های بسیاری را که نوعاً متدین و انقلابی می‌باشند، ناراحت و داغدار می‌کند و آنان جداً زده می‌شوند.

و ثالثاً بسیاری از آنان سر موضع نیستند، ولی بعضی از مسوولین تند با آنان معامله سر موضع می‌کنند. و رابعاً در شرایط فعلی که با فشارها و حملات اخیر صدام و منافقین، ما در دنیا چهره مظلوم به خود گرفته‌ایم و بسیاری از رسانه‌ها و شخصیت‌ها از ما دفاع می‌کنند، صلاح نظام و حضرت عالی نیست که یک دفعه تبلیغات علیه ما شروع شود.

و خامساً افرادی که به وسیله دادگاه‌ها با موازینی در سابق محکوم به کمتر از اعدام شده‌اند، اعدام کردن آنان بدون مقدمه و بدون فعالیت تازه‌ای، بی‌اعتنایی به همه موازین قضایی و احکام قضات است و عکس‌العمل خوب ندارد.

و سادساً مسوولین قضایی و دادستانی و اطلاعات ما در سطح مقدس اردبیلی نیستند و اشتباهات و تأثر از جوّ بسیار و فراوان است و با حکم اخیر حضرت عالی بسا بی‌گناهی و یا کم‌گناهی هم اعدام می‌شوند، و در امور مهمه احتمال هم منجز است.

و سابقاً ما تا حال از کشتن‌ها و خشونت‌ها نتیجه‌ای نگرفته‌ایم جز این که تبلیغات را علیه خود زیاد کرده‌ایم و جاذبه منافقین و ضد انقلاب را بیشتر نموده‌ایم، بجاست مدتی با رحمت و عطفوت برخورد شود که قطعاً برای بسیاری جاذبه خواهد داشت.

و ثامناً اگر فرضاً بر دستور خودتان اصرار دارید، اقلّاً دستور دهید ملاک اتفاق نظر قاضی و دادستان و مسوول اطلاعات باشد نه اکثریت؛ و زنان هم استثناء شوند، مخصوصاً زنان بچه‌دار؛ و بالاخره اعدام چند هزار نفر در ظرف چند روز، هم عکس‌العمل خوب ندارد و هم خالی از خطا نخواهد بود و بعضی از قضات متدین بسیار ناراحت بودند و بجاست این حدیث شریف مورد توجه واقع شود: قال رسول الله (ص): ادرثوا الحدود عن المسلمین ما استطعتم فان كان له مخرج فخلوا سبيله فان الامام ان یخطی فی العفو خیر من ان یخطی فی العقوبه.

والسلام علیکم و ادام الله ظلمکم.

۱۶ ذی الحجه ۱۴۰۸ - ۱۳۶۷/۵/۹

نامه مجدد من به امام خمینی در ۱۳ مرداد ۱۳۶۷ به شرح زیر بود:

بسم الله الرحمن الرحیم

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از سلام و تحیت، پیرو نامه مورخه ۱۳۶۷/۵/۹ برای رفع مسوولیت شرعی از خود به عرض می‌رسانم، سه روز قبل قاضی شرع یکی از استان‌های کشور که مرد مورد اعتمادی می‌باشد، با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان حضرت عالی به قم آمده بود و می‌گفت: مسوول اطلاعات یا دادستان - تردید از من است - از یکی از زندانیان برای تشخیص این که سر موضع است یا نه پرسید: تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی؟ گفت آری، پرسید حاضری مصاحبه کنی؟ گفت: آری، پرسید حاضری برای جنگ عراق به جبهه بروی؟ گفت: آری، پرسید حاضری روی مین بروی؟ گفت: مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند! وانگهی از من تازه مسلمان، نباید تا این حد انتظار داشت، گفت: معلوم می‌شود تو هنوز سر موضعی و با او معامله سر موضع انجام داد.

و این قاضی شرع می‌گفت من هر چه اصرار کردم، پس ملاک اتفاق آراء باشد نه اکثریت، پذیرفته نشد و نقش اساسی را همه جا مسوول اطلاعات دارد و دیگران عملاً تحت تأثیر می‌باشند.

حضرت عالی ملاحظه فرمایید که چه کسانی با چه دیدی مسوول اجرای فرمان مهم حضرت عالی که به دماء هزاران نفر مربوط است می‌باشند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته. حسینعلی منتظری.

بعد من دیدم آن‌ها دارند کارشان را ادامه می‌دهند، اول محرم شد، من آقای نیری که قاضی شرع اوین و آقای اشراقی که دادستان بود و آقای رئیسی معاون دادستان و آقای پورمحمدی که نماینده اطلاعات بود را خواستم و گفتم، الآن محرم است، حداقل در محرم از اعدام‌ها دست نگه دارید، آقای نیری گفت: «ما تا الآن هفتصد و پنجاه نفر را در تهران اعدام کرده‌ایم، دویست نفر را هم به عنوان سرموضع از بقیه جدا کرده‌ایم، کلک این‌ها را هم بکنیم، بعد هر چه بفرمایید و...!» من بسیار ناراحت شدم و رئوس مطالبی را که یادداشت کرده بودم، در این جلسه با آن‌ها صحبت کردم و بعد یک نسخه از آن را به آن‌ها دادم که برای شما می‌خوانم:

بسمه تعالی

۰۱ من بیش از همه شما از منافقین ضربه خورده‌ام، چه در زندان و چه در خارج زندان، فرزند مرا آنان به شهادت رساندند، اگر بنا بر انتقام‌جویی باشد من بیشتر باید دنبال کنم؛ ولی من مصلحت انقلاب و اسلام و کشور و حیثیت ولایت فقیه و حکومت اسلام را در نظر می‌گیرم، من قضاوت آیندگان و تاریخ را در نظر می‌گیرم.

۰۲ این‌گونه قتل عام بدون محاکمه، آن هم نسبت به زندانی و اسیر قطعاً در درازمدت به نفع آن‌هاست و دنیا ما را محکوم می‌کند و آنان را بیشتر به مبارزه مسلحانه تشویق می‌کند، مبارزه با فکر و ایده از طریق کشتن غلط است.

۰۳ روش پیغمبر(ص) را با دشمنان خود در فتح مکه و جنگ هوزن ببینید به چه نحو بوده است؛ پیامبر با عفو و گذشت برخورد کرد و از خدا لقب «رحمة للعالمین» گرفت. روش امیرالمؤمنین(ع) با اهل جمل را پس از شکست آنان ملاحظه کنید.

۰۴ بسیاری از افراد سر موضع را، رفتار بازجوها و زندان‌بان‌ها، آنان را به سرموضع کشانده و الاً قابل انعطاف بودند.

۰۵ مجرد این‌که اگر آنان را آزاد کنیم، به منافقین ملحق می‌شوند، موجب صدق عنوان محارب و باغی بر آنان نمی‌شود، امیرالمؤمنین(ع) نسبت به ابن ملجم هم قصاص قبل از جنایت انجام نداد با این‌که خودش فرمود: او قاتل من است.

۰۶ مجرد اعتقاد، فرد را داخل عنوان محارب و باغی نمی‌کند، و ارتداد سران فرضاً، موجب حکم به ارتداد سمپات‌ها نمی‌شود.

۰۷ قضاوت و حکم باید در جوّ سالم و خالی از احساسات باشد «لایقضی القاضی و هو غضبان» الآن با شعارها و تحریکات جوّ اجتماعی ما ناسالم است، ما از جنایت منافقین در غرب ناراحتیم، به جان اسرا و

زندانیان سابق افتاده‌ایم، وانگهی اعدام آنان بدون فعالیت جدید زیر سوال بردن همه قضات و همه قضاوت‌های سابق است، کسی را که به کمتر از اعدام محکوم کرده‌اید به چه ملاک اعدام می‌کنید؟ حالا ملاقات‌ها و تلفن‌ها را قطع کرده‌اید، فردا در جواب خانواده‌ها چه خواهید گفت؟

۰۸ من بیش از همه به فکر حیثیت حضرت امام و چهره ولایت فقیه می‌باشم و نمی‌دانم موضوع را به چه نحوی به ایشان رسانده‌اند، این همه ما در فقه بحث احتیاط در دماء و اموال کرده‌ایم، همه غلط بود؟

۰۹ من چندین نفر از قضات عاقل و متدین را دیدم که ناراحت بودند و از نحوه اجرا شکایت داشتند و می‌گفتند تندروی می‌شود، و نمونه‌های زیادی را ذکر می‌کردند که بی‌جهت حکم اعدام اجرا شده است.

۰۱۰ در خاتمه مجاهدین خلق اشخاص نیستند، یک سنخ فکر و برداشت است، یک نحو منطقی است و منطقی غلط را باید با منطقی صحیح جواب داد، با کشتن حل نمی‌شود، بلکه ترویج می‌شود، ان‌شاءالله موفق باشید.

یادم هست آقای اسلامی که دادستان انقلاب فارس بود، یک پرونده‌ای را آورده بود پیش من، مربوط به دختری که می‌خواسته‌اند او را اعدام کنند، می‌گفت من با اعدام او مخالف بودم، اما با اکثریت آراء او را اعدام کردند، در این پرونده، دختر قبل از اعدامش وصیت کرده بود و خطاب به پدر و مادرش گفته بود: طوری نیست این پیش آمده‌ها هست، شما نسبت به انقلاب بدبین نباشید، قرآن و نهج البلاغه را بخوانید و... که خود آقای اسلامی از اعدام شدن او خیلی متأثر بود.

حجه الاسلام آقای حسینعلی انصاری که نماینده من در زندان‌ها بود، می‌گفت شش یا هفت برادر بودند که این‌ها نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، خیلی هم متعبد بودند، می‌گفتند ما با منافقین هم مخالف شده‌ایم، اما به این‌ها می‌گویند باید مصاحبه کنید، این‌ها می‌گویند ما حاضر نیستیم مصاحبه کنیم، ما حاضریم چیزی بنویسیم، ولی مصاحبه تلویزیونی نمی‌کنیم. این برای ما شکست است، و این‌ها را به این بهانه گفتند که سر موضع هستند و پنج یا شش نفر آنان را اعدام کردند و فقط یک نفر از آنان را که فلج شده بود، باقی گذاشتند؛ به این شکل کار می‌شد.

بالاخره این جریان گذشت. بعد از مدتی، یک نامه دیگری از امام گرفتند برای افراد غیرمذهبی که در زندان بودند، در آن زمان حدود پانصد نفر غیرمذهبی و کمونیست در زندان بودند، هدف آن‌ها این بود که با این نامه کلک آن‌ها را هم بکنند و به اصطلاح از شرشان راحت بشوند، اتفاقاً این نامه به دست آقای خامنه‌ای رسیده بود، آن زمان ایشان رئیس جمهور بود، به دنبال مراجعه خانواده‌های آنان ایشان با متصدیان صحبت کرده بود که این چه کاری است که می‌خواهید بکنید، دست نگه دارید، بعد ایشان

آمد قم پیش من، با عصبانیت گفت: «از امام یک چنین نامه‌ای گرفته‌اند و می‌خواهند این‌ها را تندتند اعدام کنند». گفتم: «چطور شما الآن برای کمونیست‌ها به این فکر افتاده‌اید؟ چرا راجع به نامه ایشان در رابطه با اعدام منافقین چیزی نگفتید؟» گفتند: «مگر امام برای مذهبی‌ها هم چیزی نوشته؟!» گفتم: «پس شما کجای قضیه هستید، دو روز بعد از نوشته شدن آن نامه به دست من رسید و این همه مسایل گذشته است، شما که رئیس جمهور این مملکت هستید چطور خبر ندارید؟!» حالا من نمی‌دانم ایشان آیا واقعاً خبر نداشت یا پیش من این صحبت‌ها را می‌کرد.

به هر حال، هدف من دفاع از مجاهدین خلق نبود، هدف من پایداری بر ارزش‌هایی بود که خودمان آن‌ها را قبول داشتیم و نباید حب و بغض‌ها باعث خدشه‌دار شدن آن‌ها می‌شد، هدف من محفوظ ماندن شخصیت امام و چهره‌ی ولایت فقیه بود که نباید به نام آن بعضی کارها انجام می‌شد، مجرد هواداری از مجاهدین شرعاً مجوز اعدام نیست و در جمهوری اسلامی حقوق همه طبقات باید حفظ شود^۱. بنابراین در یک جمع بندی اجمالی می‌توان نتیجه گرفت، نظریه ولایت فقیه با وجود ابعاد مثبتی که در آن متصور هست، اما با دولت رسمی که باید مسوولیت پیشبرد امور را برعهده داشته باشد، بعضاً در تعارض قرار گرفته، دولت رسمی را به انجام اعمالی وادار کرده یا از انجام اعمالی باز می‌دارد که ممکن است در تعارض با خط‌مشی‌های آن باشد، مضاف این که تفاوت صد و هشتاد درجه‌ای قرائت امام خمینی و قائم مقام ایشان، آیت الله منتظری، در امر اعدام‌های سال ۱۳۶۷، مسأله قابل تأملی است که کارآیی نظریه ولایت فقیه را زیر سوال می‌برد.

۰۳۰۱۰۲ دولت پنهان

یکی از ویژگی حکومت دینی این است که به دلیل وجود قرائت‌های مختلف از اسلام، بالطبع قرائت نظام سیاسی رسمی مورد پذیرش همه افراد و گروه‌های دینی نبوده، آنان از قرائت دینی خویش دفاع کرده و حتی بعضاً بانیت قرب الهی، با تلاش در جهت عملی ساختن قرائت خویش می‌کوشند تا اهداف خود را جامه عمل بپوشانند که در حالت اخیر، تعارض دید رسمی حاکم و دیدهای غیررسمی، به تلاقی نیروها و در نهایت هرز رفتن امکانات، سرمایه و انرژی دید رسمی حاکم بر کشور می‌انجامد. مضاف بر این دولت پنهان با نزدیک شدن و رسوخ در برخی از نهادها و سازمان‌های دولت رسمی، از این نهادها در جهت تضعیف دولت رسمی سود می‌جوید.

۱- کانال تلگرام آیت الله منتظری.

دولت پنهان از قدرت قابل توجهی برخوردار است، به شکلی که خود را بالاتر از قانون می‌داند. افراد و رسانه‌هایش از امنیت آهنین برخوردارند، و بدون ترس از محاکمه و مجازات یا توقیف نشریه و سایت مورد نظر، هر چه می‌خواهند بیان داشته یا هر چه می‌خواهند می‌نویسند (شرق، ۹۲/۱۲/۱۸). به عنوان نمونه، فاطمه آلیا نماینده پیشین مجلس، معاونت زنان ریاست جمهوری را که برای اخذ برخی از کمک‌ها به ارسال لیستی از زنان ۲۰ تا ۲۵ ساله مطلقه به دفتر صندوق جمعیت ملل متحد اقدام کرده بود، متهم کرد که این لیست برای اعزام زنان مزبور به آنتالیای ترکیه برای امور خلاف بوده است (شرق، ۹۶/۲/۲۸) و یا سید محمود نبویان، نماینده سابق مجلس طی نطقی بیان داشت وزیر آقای روحانی امریکا رفته است و آنجا تعهد داده است که سردار قاسم سلیمانی را کت بسته تحویل امریکایی‌ها بدهد (شرق، ۹۶/۳/۹). اما اهانت‌ها و تشنج آفرینی‌های اخیر هیچ‌گاه سر از محکمه در نمی‌آورند.

دولت پنهان برای اجرایی کردن منویات خودش در مرحله نخست، با اعمال فشار بر روی دولت رسمی تلاش می‌کند تا منویات خویش را در پوشش دولت رسمی مطرح سازد، و در صورتی که دولت رسمی در این جهت مقاومت کند، رأساً دست به عمل زده، دست به ممنوع سازی موارد دلخواهش می‌زند و با ایجاد موج در جامعه، سعی می‌کند تا خواسته خویش را محقق سازد.

دولت پنهان از سویی برای تأمین هزینه تبلیغاتش و از سوی دیگر برای کسب منافع مالی (که از اهم اهداف وی می‌باشد)، با تأسیس مؤسسات مالی که تحت نظارت بانک مرکزی نیستند یا بانک‌های مورد نظرش و یا انجام کارهای اقتصادی توأم با رانت و تخلف، قدرت مالی خویش را تأمین کرده و گسترش می‌بخشد.

دکتر جهانگیری، معاون رئیس جمهور، در مناظره‌های انتخاباتی سال ۱۳۹۶، از نیروهایی سخن به میان آورد که خود را بالاتر از قانون می‌دانند (شرق، ۹۶/۲/۱۶) وی در قسمت دیگری از بیانات خود از امنیت آهنین افراد دولت پنهان یاد می‌کند:

«مشکلی که وجود دارد این است که بخشی از جامعه با دولتی که با رأی مردم سرکار آمده است، مخالف هستند و متأسفانه این مخالفشان به شکل نهاده شده در فضای مجازی و در مطبوعات با تمام توان به تخریب دولت می‌پردازند و احدی هم به آن‌ها معترض نمی‌شوند.

آقای روحانی نیز در همین راستا از سنگ اندازی دولت پنهان در مسیر پیشبرد اهداف راهبردی دولت رسمی، چنین یاد می‌کند:

«مردم دیدید تصویری از شهرهای زیرزمینی نشان دادند که برجام را برهم بزنند، ولی مردم ما از همه این‌ها عبور کردند.

موشک‌هایی را نشان دادند که روی آن‌ها شعار نابودی اسرائیل نوشته شده بود تا برجام را برهم بزنند» (شرق، ۹۶/۲/۱۶).

دولت پنهان برای تحقق عملی خواسته‌های خویش، در ابتدا می‌کوشد با اعمال فشار به دولت رسمی منویات خویش را محقق کند. روحانی در یکی از نطق‌های انتخاباتی خویش بیان داشت:

«حرف‌هایی را که در جلسه‌های خصوصی می‌زنید، آشکار بگویید، شما می‌خواستید جوان‌های ما در حصر و انزوا باشند. مگر هر روز فشار نیاوردید که فضای مجازی بسته شود» (شرق، ۹۶/۲/۲۰).

روحانی در فراز دیگری از بیانات خویش، ضمن نقد دولت‌های نهم و دهم احمدی‌نژاد که طی ۸ سال، ۸۶۰ هزار خانم را بی‌کار کرد (شرق، ۹۶/۲/۱۹)، خاطرنشان می‌سازد که دولت پنهان به وی نیز فشار

آورد که در ادامه سیاست‌های بی‌کار کردن زنان، دولت وی نیز به این کار مبادرت کند:

«شما مگر هر روز فشار نیاوردید که اشتغال زنان باید متوقف شود» (شرق، ۹۶/۲/۲۰).

دولت پنهان در برخورد با عدم همراهی و مقاومت دولت رسمی، رأساً وارد صحنه شده، یا با دروغ و فریب به دیکته کردن خواسته خویش می‌پردازد و یا آن‌که با صرف هزینه‌های تبلیغاتی گزاف به موج-سازی در جهت تحقق اهداف خویش اهتمام می‌ورزد.

روحانی در نطق انتخاباتی که در کرمانشاه داشت، در همین رابطه بیان داشت:

«چرا حرف‌هایی را که در جلسه خصوصی می‌گویید، بلند نمی‌گویید که جوانان فرصت نیستند، تهدیدند».

مردم می‌خواهند محدودیت‌ها تمام شود. برچه مبنایی عکس بزرگان نظام را ممنوع می‌کنید؟ بر اساس کدام قانون و مصوبه؟ ادعا کردید شورای امنیت ملی این کار را کرده است، من به صراحت گفتم دروغ است» (شرق، ۹۶/۲/۱۹).

دکتر ظریف نیز از تلاش تبلیغاتی دولت پنهان برای سنگ‌اندازی در مسیر گفت‌وگوهای برجام، به شرح زیر یاد می‌کند:

«در جریان مذاکرات برجام، پوسترها، بنرها و پلاکاردهای متحدالشکلی علیه من و همکارانم ساخته و در سطح شهر نصب می‌شد که من نمی‌دانم چگونه و با چه بودجه‌ای ساخته شده بودند» (شرق، ۹۶/۲/۲۰).





دولت پنهان با تشکیل مؤسسات مالی که حاضر به پذیرش نظارت بانک مرکزی نیستند (مانند مؤسسات مالی ثامن الحجج و میزان) (شرق، ۹۶/۲/۲۳) و یا بانک‌های وابسته به نهادهای موردنظر، می‌کوشد تا بستر فعالیت‌های اقتصادی مجاز و غیرمجاز خویش را فراهم سازد. از سوی دیگر با اعمال نفوذهای لازم، از پرداخت مالیات فرار کرده (شرق، ۹۶/۲/۲۰) و یا آن که با تأسیس بنادر خاص، فارغ از نظارت گمرکات کشور، دست به واردات بدون مالیات بزند.

دولت پنهان با جذب نیرو و رسوخ دادن نیروهایش در نیروی انتظامی، نیروهای نظامی، قوه قضائیه و حوزه‌های علمیه، می‌کوشد تا اهداف خویش را محقق سازد، اهدافی که بعضاً در تعارض با اهداف دولت رسمی بوده، اسباب تشتت‌های اجتماعی و ریزش نیروهای انقلاب را فراهم می‌آورد.

دکتر روحانی در یکی از نطق‌های انتخاباتی خویش بیان داشت، او در طی دوران ریاست جمهوری خود، تنها یک نامه به قوه قضائیه نوشته و طی آن این پرسش را به عمل آورده است که به چه دلیل سیدمحمد خاتمی، رئیس‌جمهور سابق ایران، ممنوع‌التصویر است، ولی قوه قضائیه به تنها نامه وی نیز پاسخ نداده است (شرق، ۹۶/۲/۲۴).

رئیس قوه قضائیه نیز در پاسخ به نطق انتخاباتی دکتر روحانی که طی آن راجع به رفع حصر میرحسین موسوی و مهدی کروبی اظهار امیدواری کرده بود، (بدون رعایت ادب لازم)، بیان داشته بود: «شما چه کاره اید حصر را بشکنید» (شرق، ۹۶/۳/۹).

آقای روحانی در اولین دور از ریاست جمهوری خویش بارها دست به نقد نیروهای انتظامی زده است. نمونه‌هایی از این نقدها به قرار زیر است.

مریضی با دیوار، فیلتر و ون حل نمی‌شود (شرق، ۹۳/۶/۱۷)،

امر به معروف نباید به خیابان و علیه زنان تقلیل یابد (شرق، ۹۴/۱/۲۴)،

وظیفه پلیس اجرای قانون است، نه اجرای اسلام (شرق، ۹۴/۲/۶).

اما با وجود هشدارهای رئیس دولت، گشت ارشاد با قوت و قدرت به کار خود در سطح جامعه ادامه داده، برای کمک به آن ۷۰۰۰ نیروی نامحسوس نیز به خیابان‌ها گسیل می‌شوند (شرق، ۹۵/۱/۳۱).

از سوی دیگر نیروهای انتظامی که حتی سخنان رئیس جمهور کشور را بر نمی‌تابد، وقتی با لباس شخصی‌های مهاجم به سفارت انگلیس یا عربستان مواجه می‌شوند، دست به سینه در برابر آن‌ها ایستاده، وارد عمل نمی‌شوند تا آنان هرگونه که دلشان خواست به سفارت آسیب زده یا در آن آتش‌سوزی ایجاد کنند (شرق، ۹۴/۱۰/۲۴).

پخش پارازیت‌های ضد ماهواره، نمونه دیگری از اقدام‌های دولت پنهان است. به این معنا که با وجود آن که مقامات محیط زیست یا مجلس از خطر پارازیت‌های ضد ماهواره سخن می‌گویند، اما منشاء پارازیت‌های مزبور به ظاهر مشخص نیست و مسأله تهدید سلامت مردم و آسیب‌های زیست محیطی در این میان نادیده گرفته شده است (شرق، ۹۴/۵/۱۸).

مسعود پزشکیان، عضو کمیسیون بهداشت و درمان مجلس، در همین ارتباط بیان می‌دارد: پخش پارازیت در جامعه به شکل بی‌ضابطه صورت می‌پذیرد (شرق، ۹۳/۷/۲۷).

معاون انسانی سازمان محیط زیست نیز از سرطان‌زا بودن پارازیت‌های ضد ماهواره‌ای خبر می‌دهد (شرق، ۹۳/۷/۱۲) و مسوولان هواشناسی در پاسخ به نقد کسانی که بیان می‌دارند، سازمان مزبور در پیش‌بینی رخدادهای جوئی (نظیر طوفان بزرگ تهران) ضعیف عمل می‌کند، پاسخ می‌دهند که پارازیت‌های ضد ماهواره‌ای پخش شده، موجب ایجاد اختلال در دستگاه‌های هواشناسی شده، این مسأله منجر به عدم پیش‌بینی‌های دقیق‌تر سازمان مزبور می‌گردد (شرق، ۹۳/۱۰/۹).

حل نشدن مسأله حصر، توهین به شخصیت‌های نظام و سانسور یا لغو سخنرانی آنان و یا نشریاتی که هیچ مجازاتی متوجه اهانت‌های آنان نمی‌شود، جلوه‌های دیگری از حکومت پنهان را به معرض دید می‌گذارند.

مسوولان دولت یازدهم، بارها از مسأله ناتوانی در ورود به مسأله حصر آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی یاد کرده‌اند.

ممانعت از سخنرانی سیدحسن خمینی در دانشگاه بروجرد (شرق، ۹۳/۲/۱۶)، توهین به ایشان (۹۴/۱۰/۵)، سانسور و پخش با تأخیر سخنرانی ناطق نوری در مراسم شب قدر (۹۲/۵/۷)، لغو سخنرانی علی مطهری در شیراز (شرق، ۹۳/۱۲/۲۰)، لغو سخنرانی مطهری در مشهد درباره عاشورا (شرق، ۹۵/۹/۱)، سانسور آقای هاشمی رفسنجانی در دولت احمدی‌نژاد و پاسخ منفی به میهمانان خارجی که خواستار ملاقات با ایشان بودند (به این بهانه که ایشان وقت ندارند) (شرق، ۹۴/۲/۱۶)، پرتاب کفش و مهر به سمت رئیس قوه مقننه که در حرم حضرت معصومه در حال ایراد سخنرانی بود (شرق، ۹۳/۱۲/۲۰)، شعارهای مرگ بر فتنه‌گر دانشجویان بسیجی در برابر آقای رفسنجانی در زمانی که ایشان به دانشگاه امیرکبیر رفته بود (شرق، ۹۴/۲/۱۵)، جلوه‌های دیگری از اقدام‌های دولت پنهان را به نمایش می‌نهند.

وجود گروه‌های خودسری که پس از اخذ مجوز گروه‌های هنری مختلف از وزارت ارشاد، دست به پایین کشیدن فیلم مورد نظر زده (شرق، ۹۲/۶/۲۴) و یا مانع اجرای برنامه می‌شدند (شرق، ۹۳/۴/۱۵) و لغو سریالی کنسرت‌هایی که در آن‌ها می‌خواهد از حافظ و مولوی خوانده شود، یا تهیه و توزیع بولتن-هایی در سطح مقامات کشور که به بیان وزیر ارشاد سرپایشان دروغ است (شرق، ۹۳/۴/۱۵)

هم‌زمان با اختلال‌هایی که دولت پنهان در روند پیشبرد امور دولت رسمی انجام می‌دهد، برخی از برخوردهای دستگاه قضا، تداعی‌گر این معنا است که دولت رسمی نباید انتظار محکومیت عوامل دولت پنهان را داشته باشد. به عنوان مثال، دستگاه قضا بلافاصله پس از اعتصاب کارگران معدن آق‌دره که به دلایل صنفی صورت پذیرفته بود، دستور شلاق زدن کارگران اعتصابی را صادر می‌کند (شرق، ۹۵/۳/۸) و یا پس از دستگیر شدن دانشجویانی که در جریان یک جشن در باغی در قزوین، دست به انجام برخی از رفتارهای غیردینی زده بودند، روز بعد از دستگیری حکم شلاق آنان اجرا می‌گردد (در حالی که برای احکام تعزیری می‌توان دادخواست مجدد در حکم ارایه شده را داشت) (شرق، ۱۳۹۵/۲/۱۳)، اما در برابر، پرونده قتل‌های محفلی کرمان از سال ۱۳۸۲، همچنان مفتوح است.

روحانی در مناظره‌های انتخاباتی سال ۱۳۹۶، در نقد انفعال قوه قضائیه بیان می‌دارد:

«آنهایی که دو میلیارد پول ایران را به حلقوم امریکا ریختند، چرا این کار را کردند، در سال ۸۶ و ۸۷، ۱۰ ماه فرصت بود این پول و اوراق از امریکا به ایران بازگردد، چرا این کار را نکردید؟» (شرق، ۹۶/۲/۱۹).

جهانگیری در نمونه دیگری در همین رابطه اظهار می‌دارد:

«یک بنده خدا نامه بازرسی کل کشور را راجع به املاک نجومی در سایتش منتشر کرد، همین. چرا او را گرفتید و به انفرادی بردید؟ چرا قوه قضائیه در این باره کاری نکرد؟» (شرق، ۹۶/۲/۲۳)

آخوندی وزیر مسکن نیز در نقد انفعال قوه قضائیه بیان داشت:

«۱۱۷ هزار واحد مسکونی مهر فاقد متقاضی است. ۵۳ هزار واحد از مسکن‌های مهر در سالی که به نام تولید ملی و حمایت از کار و سرمایه ایرانی نام گذاری شده بود، به ارزش سه میلیارد دلار به یک شرکت ترکیه‌ای واگذار شد... و قوه قضائیه در همه این موارد منفعل بود.» (شرق، ۹۶/۲/۱۹).

برخی از طلاب و فضلاء حوزه‌های علمیه نیز از نیروهای دولت پنهان می‌باشند. به عنوان مثال، مدیریت حوزه علمیه با فراخوان جهاد فرهنگی طلاب، آنان را در مسجدی گرد هم آورده، با دادن پاکت به هر یک از آنان، از آن‌ها خواستند تا به اقصاء نقاط کشور اعزام شده، در جهت تنویر افکار مردم جهت رأی دادن به کاندید مورد نظر حوزه، اثرگذار واقع گردند.

۰۳۰۱۰۳ دولت رسمی

دولت‌های رسمی در جمهوری اسلامی دارای دو تعارض درونی و بیرونی هستند. تعارض درونی نظام اسلامی کارآمدی نظام و تعارض بیرونی آن، تعارض احتمالی با دولت رهبری و دولت پنهان می‌باشد. ملاحظه مباحثی که علمای روحانی راجع به نظام اسلامی داشته و دارند، دلالت بر آن دارد که مباحث اخیر به تمامه مباحث نظری بوده‌اند و در تمامی موارد نیز نتیجه مباحث علمایی که در باب کارآمدی یا ناکارآمدی نظام اسلامی بحث کرده‌اند، به این نتیجه انجامیده است که بر مبنای آیات و احادیث متعددی، نظام اسلامی نظامی کارآمد می‌باشد.

با شکل‌گیری جمهوری اسلامی، دغدغه کارآمدی نظام اسلامی از سوی آیت الله هاشمی رفسنجانی به عنوان فردی که در جریان عمل با کارآمدی یا ناکارآمدی نظام اسلامی سروکار داشت، مطرح گردید. به این معنا که با ملاحظه نامه امام علی، علیه السلام، به مالک اشتر که در واقع به شرح وظایف دولت اسلامی پرداخته است، مشخص می‌شود که دولت اسلامی موظف به آبادانی و گسترش رفاه و فلاح در سطح مردم جامعه می‌باشد. اما واقعیات امر در آغاز انقلاب چنان بود که دولت اسلامی بر مبنای ادله نظری و احکام فقهی موجود، کارآیی گسترش رفاه و عمران در سطح جامعه را نداشت، زیرا از سویی

بسیاری از فقهای مطرح در جامعه با مسأله اخذ مالیات از مردم و مشاغل مخالف بودند و اخذ خمس و زکات را برای پیشبرد جامعه کافی می‌دانستند. البته آن دسته از فقها که با اخذ مالیات موافق بودند، آن را از باب اکل میت مطرح می‌کردند، یعنی آنان نیز مالیات را قبول نداشته، در حالات استثنایی، اخذ آن را در حد رفع نیازهای مبرم جامعه مورد تأیید قرار می‌دادند.

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در بحثی که در زمینه کارآمدی نظام در یکی از خطبه‌های نماز جمعه در اوایل انقلاب مطرح کرد، از منظری عینی و عملی وارد بحث کارآمدی نظام اسلامی شد و با ارایه ادله‌ای مانند این که در حال حاضر گندمی را که کشور از خارج کیلویی ۲۰۰۰ تومان وارد می‌کند، کیلویی ۴۰۰۰ تومان از کشاورز می‌خرد، و این در حالی است که دولت شاید معادل همان مقدار را به شکل ارایه امکانات جنبی نظیر سم، کود، ماشین آلات کشاورزی و مانند آن، به کشاورز کمک می‌کند، بنابراین امید این که دولت بتواند از مواردی مانند گندم، جو، خرما، میز و دیگر اقلامی که می‌توان از آن‌ها زکات گرفت، سود برده، رفاه عمومی جامعه را بر همین مبنا فراهم کند، امید باطلی است. بنابراین باید فکری به حال کارآمد کردن نظام اسلامی کرد و مثلاً با اخذ مالیات که بسیاری از فقها با آن مخالف هستند، به تخفیف مشکل اخیر رسید.

بلافاصله بعد از سخنرانی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه تهران، جامعه مدرسین در قم تشکیل جلسه دادند و با بررسی مفاد بحث ایشان، اظهار داشتند که آقای رفسنجانی پای خویش را از حد خود فراتر نهاده است و نباید کارآمدی نظام اسلامی را مورد تردید قرار دهد.

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در نامه‌ای که در پیوست خاطرات سال ۱۳۶۳ خویش آورده است، با طرح نقطه نظرهای خویش برای امام خمینی، اولاً خاطر نشان می‌سازد نامه وی (از باب طرح مسأله کارآمدی و ناکارآمدی نظام و اخذ مالیات که در فقه اسلامی مطرح نشده است)، نامه‌ای تاریخی خواهد بود و ثانیاً با طرح بحث مالیات برای ایشان، بر ضرورت اخذ آن تأکید می‌کند، هر چند بحث اخیر نه در مباحث امام خمینی و نه در مباحث فقهی سایر فقها نیامده بود.

آیت‌الله رفسنجانی در نامه خویش اشاره می‌کند، اتکای صرف به بحث‌های مدرسه‌ای، نظام اسلامی را به بن‌بست می‌کشاند. وی با ارایه جدولی از هزینه‌های کشور، نتیجه می‌گیرد، ارایه فتوای صرف از سوی فقها راهگشای نظام اسلامی نیست و در جریان عمل باید دنبال راه کار دیگری برای کارآمد کردن نظام اسلامی بود.

آیت‌الله رفسنجانی در مصاحبه‌ای که در یک صدمین سالگرد وفات آخوند خراسانی داشت، با طرح مباحث اخیر یادآور می‌گردد، علمای ما از این که با وجود تصویب نظارت علما بر قوانین مجلس برآمده

از مشروطیت، نتوانستند بر قوانین مجلس در زمان مشروطیت نظارت عملی داشته باشند، ناراحت بودند، اما خوب شد که علما بر قوانین مصوبه مجلس مشروطه نظارت نداشتند، زیرا با فتاوی خود، به فلج شدن کردن حکومت می‌رسیدند، زیرا وقتی در سال ۱۳۶۱ بحث مالیات، مورد نفی و انکار علما بزرگ جامعه بود، بالطبع احکام فقهی ۷۰ سال قبل، عوارض و موانع بیشتری برای پیشبرد اهداف اجتماعی جامعه، فراهم می‌آوردند.

آیت الله رفسنجانی بعدها بیان داشت امام خمینی (که رأساً در مورد مالیات بحثی نکرده بود)، از نامه وی استقبال کرده، مباحث آن را در خور تأمل دانسته است.

آیت الله هاشمی رفسنجانی برای حل معضل فتاوی نظری و مشکلات عملی که فراروی کارآمدی نظام اسلامی وجود داشت، در دهه شصت پیشنهاد کرد فقها باید بپذیرند، متخصصانی در کنار آن‌ها قرار داشته باشند و این متخصصان با طرح و تبیین اقتضائات زمانه، به روحانیون کمک کنند تا به صدور فتاوی مناسب دست بزنند، زیرا فقها با اقتضائات زندگی امروزه آشنایی لازم را ندارند و نمی‌توان فتاوی چنین افرادی را بلافاصله در جهت اجرا به کار گرفت، زیرا این امر، کارآمدی نظام اسلامی را مختل خواهد کرد.

البته آیت الله رفسنجانی بعد از گذشت قریب به سه دهه، کارآیی نظام اسلامی را منوط به راه کارهای کلی تری کرد و تغییر بعضی از نهادهای نظام (نظیر شواری نگهبان، مجلس خبرگان و صدا و سیما) را نیز برای ارتقای کارآمدی نظام لازم دانست.^۱

شهید بهشتی در سخنرانی که در سال ۱۳۵۶ در مدرسه منتظریه الشمس (حقانی) داشت، با طرح رابطه علوم اسلامی و علوم انسانی، زاویه دید جدیدی را می‌گشاید که در عمل نتیجه‌ای مشابه نتایج آیت الله هاشمی را در بردارد، ایشان در این ارتباط بیان می‌دارد، مبتلابه علوم اسلامی و علوم انسانی، انسان است، اما روش برخورد آن‌ها تا حدودی با هم متفاوت است، ولی این تفاوت سبب نمی‌شود که روحانیون به علوم انسانی پشت کنند. ایشان بیان می‌دارد، اگر علمای اسلامی، به علوم انسانی (و همین طور علوم طبیعی) وقوف یابند، درک عمیق تری از وحی می‌یابند، به عنوان مثال، اگر عالمی بداند خطوط سرانگشت تمامی انسان‌های جهان با یکدیگر متفاوت است، در فهم آیه شریفه‌ای که ناظر به همین معنا

^۱ - در بحث کارآمدی نظام، از سخنرانی حجت الاسلام سروش محلاتی که در همین رابطه ایراد شده بود، استفاده شده است.

است، مفاهیم عمیق‌تری را درخواهد یافت. شهید بهشتی در قسمتی از این سخنرانی مهم خویش چنین بیان می‌دارد:

«تفاوت اصلی علوم انسانی متعارف با علوم اسلامی در چیست؟ تفاوت اصلی علوم انسانی متعارف مثل جامعه‌شناسی، اقتصاد، حقوق، روان‌شناسی، تاریخ، ادبیات، هنر و امثال آن با علوم اسلامی کجاست؟ زمینه علوم انسانی متعارف غیراسلامی که امروز در مدارس گوناگون دنیا می‌خوانند با زمینه علوم اسلامی که شما طلاب جزء خیل پاسدارانش هستید، یکی است. انسان، بافت‌های هستی او، نیازهای او، توان‌های او، میزان و حدود کارایی او، هدف این کارایی، جهت این کارایی، میزان خودسازی و محیط‌سازی‌اش، راه‌های علمی این خودسازی و محیط‌سازی، موضوع و زمینه همه علوم انسانی است. زمینه علوم اسلامی هم همین است. تفاوت اصلی‌شان در چیست؟ در این است که علوم انسانی متعارف در این راه تنها از مشاهده و تجربه و تحلیل استفاده می‌کند. یکی از دوستان فرمودند «آنچه هست را می‌نگرد». خیر، علوم انسانی امروز می‌خواهد علاوه بر آنچه هست، آنچه باید باشد را هم بر مبنای آنچه هست، پیش‌بینی کند. همین‌طور که ما در علوم طبیعی پیش‌بینی علمی می‌کنیم، در علوم انسانی پیش‌بینی خودبه‌خود با «چه باید کرد؟» همراه است. ولی ابزار کارش، متد کارش، مبنای شناختنش، سرچشمه شناختش صرفاً چیست؟ مشاهده، تجربه و تحلیل آن. در روان‌شناسی، انسان را مشاهده می‌کند، روی او تجربه هم می‌کند، تحلیل هم می‌کند و در انتها، جمع‌بندی می‌کند. اجازه دهید به جای مسأله تحلیل و جمع‌بندی را اضافه کنیم. در علوم اسلامی، قبل از هر چیز، یک کاوشگر سخنش این است که ببینم، نخست سرچشمه وحی در این زمینه چه می‌گوید. انسان چیست؟ بافت‌ها، نیازها و توان‌هایش چیست؟ یک عالم اسلامی اول می‌خواهد ببیند، وحی در این زمینه چه گفته است. میزان کارایی و اختیار انسان چقدر است؟ اول می‌خواهد ببیند وحی در این زمینه چه گفته است. هدف لایق زندگی انسان چیست؟ اول می‌خواهد ببیند، وحی در این زمینه چه گفته است. جهت‌ها و راه‌های عملی رسیدن انسان به آن هدف چیست؟

پرسش‌هایی داریم قبل از وحی، پرسش‌هایی هم داریم بعد از وحی. قبل از وحی می‌پرسیم اصلاً وحی‌ای در کار هست تا من سراغ آن بروم؟ باید شناخت و معرفت انسانی را به کار انداخت تا به وحی برسیم؟ معارف مربوط به اثبات خدا، یافتن خدا در جهان، پی‌بردن و راه بردن به خدا یا هر چیز دیگری که می‌خواهید اسم آن را بگذارید. خداشناسی، معارفی است که ما را به وحی می‌رساند و این که وحی یکی از واقعیت‌هاست و می‌تواند تکیه‌گاه بشر قرار گیرد. این‌ها همه قبل از وحی است. بعد به وحی می‌رسیم. شناخت محتوای وحی... .

محتوای وحی را از کجا باید شناخت؟ امروزه گاهی می گویند برای محتوای وحی چند نفری در یک اتاق در بسته می نشینیم و بحث می کنیم تا ببینیم مصلحت بشریت چیست، آن وقت می گوئیم این همان محتوای وحی است! عرض من را فهمیدید؟ چهار نفر، می گویند می رویم در یک اتاق در بسته با هم می نشینیم و درباره مصلحت بشریت اندیشه آزاد می کنیم! بعد هم می پزیم و می سازیم و می کشیم و سفره مان را پهن می کنیم و به تمام بشریت می گوئیم هر که خواهان سعادت است بسم الله، وحی همین است که ما می گوئیم! به نظر شما این راه صحیحی است؟ هیچ عاقلی پیدا می شود که بگوید این راه صحیحی است؟ البته که صحیح نیست.

بحث ما در وحی اسلامی، در دو آئینه متمم یکدیگر یعنی کتاب و سنت منعکس است. برای شناخت وحی باید رفت سراغ کتاب و سنت. بله، امروز برای کتاب فهمی و سنت فهمی زنده و پویا و نه متحجر و ایستا یا حتی ارتجاعی، علاوه بر همه آنچه تاکنون برای فهم کتاب و سنت به آن احتیاج داشتیم، به یک سلسله معلومات دیگر نیز به صورت کمک نیازمندیم؛ یعنی اگر انسان بخواهد ببیند وحی درباره روند جامعه چه می گوید، تا الفبایی از جامعه شناسی نداند، نمی تواند اصلاً بفهمد وحی درباره روند جامعه چه می گوید. اگر بخواهد ببیند وحی در زمینه تعلیم و تربیت چه می گوید، تا آشنایی کلی با روان شناسی و علوم تربیتی به صورت کلی و در حد معلومات عمومی نداشته باشد، اصلاً نمی شود. از کنار آیه و حدیث عبور می کند. آیه و حدیث، مطلب را گفته، اما گوش او نمی شنود....

بنابراین، اگر امروز انسان بخواهد استنباط زنده از کتاب و سنت داشته باشد، به یک مقدار و در حد ابزار، به معلومات عمومی متناسب با زمان، احتیاج دارد. در قرآن آیاتی هست به منظور خداشناسی (نه به منظور طبیعت شناسی). به منظور خداشناسی، درباره کیفیت پیدایش باران سخن می گوید. آن کسی که با کیفیت طبیعی پیدایش باران و نقش باد و باران بر یکدیگر ناآشناست، این آیات را می خواند و رد می شود و برایش هم خیلی جاذبه و گیرایی ندارد، اما کسی که لااقل در حد معلومات عمومی در زمینه باد و باران مطالعه دارد، می بیند که در این آیات که هدفش خداشناسی است، اشاراتی در زمینه پیدایش باد و باران است که بسیار جالب و گیراست.

«الف. لام. میم. غَلَبَتِ الرُّومُ. فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يُفْرِحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ» تا آدمی تاریخ را خوب نخوانده باشد، در همین حد که مورد نیازمان است، نمی گوئیم تاریخ همه اقوام، بلکه لااقل تاریخ زمان اسلام، محیط اسلام، اطراف اسلام، اصلاً این آیه را نمی فهمد و بعد هم نمی تواند بفهمد که چطور می شود که این آیات به صورت

یکی از نشانه‌های اعجاز قرآن تلقی می‌شود، بنابراین، یک مقدار معلومات احتیاج داریم تا وحی را خوب بفهمیم. ولی سرچشمه کجاست؟ کتاب و سنت.

یک مطلب هم داریم که مربوط است به بعد از وحی. بگیرم که وحی را شناختیم، وحی تمام جزئیات مربوط به همه زمان‌ها را موبه‌مو که نگفته است. برای پیاده کردن نقشه مدون وحی روی عرصه زمان ما که ناظر به نسل آینده و سرنوشت آینده باشد، خیلی معلومات نیاز است. اینجاست که معلومات عمومی هم دیگر به درد نمی‌خورد، اینجا دیگر معلومات تخصصی می‌خواهد....

پس برای کسب این شناخت مربوط به انسان از دو راه می‌توان استفاده کرد: از آورده‌های اندیشه و تجربه بشری، از آورده‌های وحی. علوم انسانی به اصطلاح امروز، شاخه‌های مختلف راه اول است. علوم دینی برای پیروان وحی در ادیان مختلف در درجه اول مربوط به راه دوم است و چه بهتر که این شناخت با استفاده از هر دو صورت گیرد، چون با هم تضادی ندارند....

بعد از زبان عربی، چه چیزهایی می‌خواهیم؟ زیست‌شناسی عمومی و مقدمات آن از علوم طبیعی، فیزیک و شیمی و زمین‌شناسی و ریاضی در حدود متعارف. روان‌شناسی عمومی، زیبایی‌شناسی عمومی، دین‌شناسی عمومی (که غیر از اسلام است)، مردم‌شناسی، تاریخ تمدن بشری، انسان از دیدگاه مکتب‌های مختلف بشری و از دیدگاه اسلام که خودبه‌خود مستلزم آشنایی کافی با جهان‌بینی‌های گوناگون و مکتب‌های فلسفی است که این جهان‌بینی‌ها از آن برخاسته است. جرم‌شناسی، حقوق جزا، حقوق اساسی، حقوق مدنی، به این منظور که خیلی از مسائل فقه را این قدر بی‌پایه تلقی نکنیم. اقتصاد عمومی و مکتب‌های اقتصادی، لاقدر در حد تاریخ عقاید اقتصادی. جامعه‌شناسی و شاخه‌های مرتبط با آن به ویژه علوم سیاسی. آشنایی کافی با یک یا دو زبان اروپایی که امروز خود به خود در بعضی از این رشته‌ها جز استفاده از کتاب‌های آن‌ها فعلاً راهی نداریم. همه این‌ها مقدمه است برای رفتن سراغ کتاب و سنت. ملل و نحل اسلامی و حتی تا آنجا که به آن‌ها مربوط است، ملل و نحل غیراسلامی، مذاهب فقهی، روند اسلام‌شناسی در این مذاهب، نقادی این روندها برای دست‌یابی به یک شیوه فقهی اصیل و زنده».

مباحث کاربردی آیت الله هاشمی رفسنجانی در کارآیی نظام دینی و مباحث نظری آیت الله بهشتی، هر دو دلالت بر ضرورت بازنگری جدی در فهم دین از منظری اجتماعی‌تر و علمی‌تر دارند و هر دو راز و رمز موفقیت روحانیت در عصر حاضر را فهم مسایل انسانی، فهم مسایل اجتماعی و ارایه فتوا با اتکا وحی و البته دانش تجربی بشر می‌دانند.

بنابراین به نظر می‌رسد تا زمانی که روحانیت بخواهد در حجره خویش بنشیند و از حجره خویش درباره جهان بیرون و فضای جهانی شده بحث کند، بحث‌های وی ممکن است جامعه را به انحراف ببرد و جهت پرهیز از این خطا، همان گونه که افلاطون بیان می‌داشت، فیلسوفان باید بر جامعه حکمرانی کنند و حال که این مسأله محقق نشده است، پس باید شاهان را فیلسوف کرد، با آموزش مسایل انسانی به فقها و اخذ کمک از متخصصان انسانی - اجتماعی، روحانیت باید به ارابه فتاوایی منطبق با جامعه بپردازد و تا زمانی که فقها به درک و فهم مسایل اجتماعی و فضای جهانی شده وقوف پیدا نکنند، فتاوای صرف آنان ممکن است به جای راهگشا واقع شدن، نظام اسلامی را با بن‌بست و مشکل مواجه سازد.

اما گذشته از تعارض اخیر که می‌توان آن را تعارض درونی نظام اسلامی نامید و بیانگر ضرورت به روز شدن دید فقها به دین و دیانت با توجه و امعان نظر به دستاوردهای تجربی دانش بشری است، تعارض دیگری که نظام اسلامی با آن مواجه است، تعارض بیرونی است. به این معنا که نظام مبتنی بر ولایت فقیه اولاً امکان عمل‌های گسترده‌ای برای ولایت فقیه قابل می‌شود که از این امکان عمل‌ها می‌توان با عنوان یک دولت مستقل در کنار دولت رسمی یاد کرد و ثانیاً به دلیل تفاوت‌های گاه ۱۸۰ درجه‌ای که بین آرای فقهای مختلف وجود دارد، بالطبع فقهایی که خارج از گردونه دولت رسمی قرار دارند و آرای آنان در تعارض با دولت رسمی است، با گردهم آمدن و طرح آرای خویش، در عمل دولت پنهانی را رقم می‌زنند که این دولت پنهان ممکن است، تعارض‌های کم و بیش جدی را با دولت رسمی به معرض دید بگذارد. بالطبع در این میان یافتن راه برای مردمی که شاهد عملکرد سه دولت رهبری، رسمی و پنهان هستند، دشوار شده، اقشاری از مردم به دنبال دولت رهبری، اقشار دیگری به دنبال دولت رسمی و اقشاری هم به دنبال دولت پنهان خواهند افتاد و این آغاز تعارض‌هایی است که تنها نتیجه آن، مختل شدن چرخ‌های پیشرفت جامعه و ریزش نیروهای اسلامی در گذر زمان می‌باشد.

البته لازم به یادآوری است، دولت‌های سه‌گانه اخیر گاهی یک‌دست عمل کرده، اختلاف بین آن‌ها کم خواهد بود، اما در برخی از موارد هم یک‌دست عمل نمی‌کنند که در شرایط اخیر تعارض‌های جامعه رو به فزونی خواهد گذارد بنابراین در صورتی که دولت رسمی، با دولت رهبری و پنهان همسو باشد، فضای اجتماعی جامعه یک‌دست‌تر به نظر خواهد رسید (نظیر دولت احمدی نژاد، اما احمدی نژاد هم با خانه نشینی ۱۱ روزه خویش یا عدم ترک مشاعی، نشان داد که می‌تواند با دولت‌های اخیر به سادگی وارد معارضه‌جویی شود). در صورتی که دولت رسمی، همخوانی چندانی با دولت رهبری و دولت پنهان نداشته باشد (مانند دولت اصلاح طلب خاتمی)، جامعه بیشتر شاهد تشتت خواهد شد (و همان گونه که آقای خاتمی در انتهای دوران ریاست جمهوری خود گزارش داد، ایشان هر ۹ روز با

یک بحران در دوران تصدی خویش مواجه بود). در حالت اخیر جامعه شاهد مهاجرت نخبگان خود و همین‌طور ریزش نیروهای اسلامی (خاصه جوانان) خواهد بود. اما اگر رابطه دولت رسمی در برابر دولت‌های رهبری و پنهان، تسامح و سکوت باشد (مانند دولت آقای روحانی)، شدت ریزش نیروها کمتر خواهد شد. (اما حالت اخیر هم چندان پایدار نبوده، ممکن است به حالت تعارض و تخالف برسد، به عنوان مثال، اگر چه دولت آقای روحانی در آغاز رویه سکوت را پیشه خود کرده بود، اما پس از آن که رئیس‌جمهور در دوران تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۶، ملاحظه کرد، رقبای وی با پذیرش اصل هدف وسیله را توجیه می‌کند، کار خود را پیش می‌برند، در برابر دروغ‌گویی‌ها و فریب‌کاری‌های آنان، و تبلیغات دولت پنهان ساکت نشست و با کنار نهادن رویه تسامح خویش، با صراحت لهجه بیشتری با آنان برخورد کرد).

به هر صورت رابطه دولت رسمی با دولت رهبری یا دولت پنهان به هر شیوه و طریقی که باشد، ناظران اجتماعی با ملاحظه تعامل، تسامح و یا تقابل دولت رسمی با دولت‌های پیش‌گفته، نسبت به آینده نظام بدبین شده با این تلقی که درگیری و تشتت دولت‌های اخیر، فراروی پیشرفت جامعه موانعی جدی ایجاد می‌کند، از دولت رسمی فاصله می‌گیرند. به عنوان نمونه، نگارنده در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۶ در عمل با دانشجویانی سروکار یافت که برخلاف منویات درونی خودشان، با رأی دادن به آقای رئیسی، استدلال می‌کردند به این ترتیب سقوط نظام اسلامی نزدیک‌تر شده، آنان می‌توانند به استقبال از نظام دلخواهشان بروند.

بنابراین در یک جمع‌بندی اجمالی می‌توان نتیجه گرفت، نظام اسلامی علاوه بر اشکال‌های نظری که آخوند خراسانی بر آن وارد کرده است، با اشکال‌های عملی مواجه است که باید اندیشمندان جامعه درباره آن به تأمل، تدبر، تفحص و تحقیق لازم پردازند.

۰۳۰۲ تبیین دین‌داری دانشجویان

برای تبیین دین‌داری جوانان، ضرورت دارد که نقد آنان به دین‌داری مرسوم بزرگ‌سالان و مختصات قرائت جدید آنان را اولاً در متن و کلان جامعه مورد بررسی قرار داد و ثانیاً نیم‌نگاهی تاریخی نیز به تحولات اجتماعی پس از انقلاب داشت. از این رو در این قسمت، پس از ارایه یک بحث اجمالی در ارتباط با تحولات دینی، سیاسی و فرهنگی - اجتماعی از آغاز انقلاب تا به حال، در ادامه تحولات دینی جوانان (و به اجمال تحولات اجتماعی و سیاسی آنان)، مورد بحث قرار خواهد گرفت. در این قسمت نخست با یک بررسی تاریخی و کلان‌نگر، روند تحولات دینی، سیاسی و فرهنگی - اجتماعی جامعه ایران پس از انقلاب مورد توجه قرار خواهد گرفت. در این بحث خاطر نشان خواهد

گردید، اگر چه در آغاز انقلاب سرمایه اجتماعی جامعه به دلایل رهبری کارزماتیک امام خمینی، عرضه اسلام فقهاتی توأم با عرفان امام خمینی، جو انقلابی جامعه، مشاهده عملی شکل گیری نهادی همچون جهادسازندگی که پیام آبادانی و رفاه انقلاب را به اقصاء نقاط کشور می برد و مانند آن ها، بسیار بالا بود، اما در گذر زمان از میزان این سرمایه اجتماعی بالا کاسته شد. به این معنا که با وقوع انقلاب، اقتدارگرایی دینی و سیاسی در کلان نظام مشاهده می شود که این اقتدارگرایی معطوف به افراد و در نهایت گروه های نسبتاً مخالف یا مخالف بود، اما در گذر زمان اقتدارگرایی اخیر گسترش یافت و عرصه های آن به اقتدارگرایی فرهنگی و اجتماعی نیز رسید. در حالت اخیر برخلاف حالت قبل، به طور عمده مردم در معرض اقتدارگرایی فرهنگی و اجتماعی مسوولان نظام واقع شدند.

در ادامه انقلاب، با روی کار آمدن جریان اصلاح طلبی، آقای خاتمی کوشید تا با اقتدارگرایی های اخیر برخورد کرده، اسلام را فارغ از اقتدارگرایی های دینی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نشان دهد، اما وی در مواجهه با دولت پنهان (که بالطبع ذاتی نظام های دینی است) و اقشار سنتی و متحجر، موفق به تثبیت گفتمان خویش در جامعه نشد.

در گذر زمان با قوت گرفتن بیش از پیش دولت پنهان، اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی این دولت متوجه آحاد مردم جامعه می گردد. به این معنا که کسانی که شاید اموال شاه و درباریان را حق خود آنان دانسته با مصادره آن ها مخالف بودند یا هر ضرب آهنگی را حرام می دانستند و به شکل عمیقی اعتقاد دارند که مردم همچون سفها بوده، علما بسان قیم آنان می باشند و هیچ اعتقادی به نافذ بودن آرای عامه مردم در پیشبرد امور جامعه ندارند، عرصه را برای ارایه نظریات خویش و اعمال قدرت خویش در جامعه فراهم دیدند.

با روی کار آمدن احمدی نژاد برای ۸ سال، اقتدارگرایی دینی، سیاسی و فرهنگی و اجتماعی حاکم بر جامعه، ضمن تداوم یافتن، شدت گرفت که این امر از سویی با کاهش قابل توجه سرمایه اجتماعی و از سوی دیگر با مقابله نسبی مردم با اقتدارگرایی های اخیر توأم بود. به این معنا که شهروندان در برخورد با شرایط اجتماعی پیش گفته، برخی از سر ناچاری سکوت را پیشه خود کرده، اما برخی در اعتراض به شرایط پیش آمده، مهاجرت و خروج از کشور را در دستور کار خود قرار دادند، اما قشر قابل توجهی از مردم، دست به مقاومت نسبی در برابر خط مشی های اخیر زدند. مقاومت اخیر که می توان از آن با عنوان مقاومت فرهنگی یاد کرد به این صورت در جامعه محقق شد که مردم با توجه به هزینه بالای مخالفت های دینی و سیاسی، در عمل در پوشش رفتارهای فرهنگی و اجتماعی، دست به مخالفت عینی و عملی با خط مشی های ارایه شده مسوولان نظام زدند.

در این میان اگر بحث را معطوف به جوانان کنیم، جوانان به دلیل شور انقلابی که از آن برخوردارند (نظریه مکتب فرانکفورت)، سن نفی و انکاری که به تجربه آن می‌پردازند و در صورت مواجهه با نفی، به انکار خویش ادامه می‌دهند (نظریه هانری والن) و خودپیروی که بدان علاقه می‌ورزند (نظریه پیازه) و نظریه ناکامی-پرخاشگری دانشمندان دانشگاه ییل، در برابر خط‌مشی‌های فرهنگی-اجتماعی تا سیاسی-اقتصادی و عقیدتی، به ارایه نقطه نظرهای خویش پرداختند.

جوانان در عرصه سیاسی یا دست به ترک کشور زده و یا با به چالش گرفتن نسبی خط‌مشی‌های مسوولان نظام در عرصه فضای مجازی، چالش‌گری سیاسی خود را به نمایش نهادند. جوانان در عرصه‌های فرهنگی-اجتماعی نیز با به چالش گرفتن سبک زندگی پیشنهادی مسوولان در مواردی مانند روابط دختر و پسر، حجاب، بی‌قیدی اجتماعی، رفاه‌طلبی، لذت‌گرایی، اخذ ارزش‌های جهان مدرن و نظایر آن، در عمل دست به نفی خط‌مشی‌های پیشنهادی مسوولان جامعه زدند.

اگر بحث به مسایلی عقیدتی محدود شود، جوانان در تخالف‌جویی با قرائت دینی مرسوم در نظام، با زیر سوال بردن شیوه آموزش دین با ارباب افراد، دست به نقد مواردی نظیر خرافه‌گرایی، تحریف‌های دینی، برخورد ابزاری با دین، تحلیل رفتن دین در ابعاد فقهی، کم‌توجهی به بطن دین و مانند آن‌ها، دست به ارایه مختصات قرائت دینی خویش زدند. در مختصات جدید، عشق و رزی به حضرت حق، توجه به ابعاد اجتماعی دین، حق الناس، توجه به باطن و عرفان دین، عقل‌گرایی در دین و نظایر آن مورد توجه جوانان بودند که ابعادی مثبت شمرده می‌شوند، اما ابعاد دیگری نظیر تسامح‌طلبی بیش از اندازه، کاهش ابعاد پیامدی و مناسکی، گرایش به عرفان‌های نوظهور، یکتاپرستی و مانند آن‌ها، خطرات بالقوه‌ای هستند که با ابعاد مثبت پیش‌گفته، مشاهده می‌شوند و برای راه به سلامت بردن جوانان باید با مدیریت تحول‌های دینی جوانان، در درجه نخست آنان را حفظ و حراست کرد و در درجه بعدی اهمیت از تحول‌آفرینی دینی آنان در جهت زدودن تحریف‌ها و خرافه‌های دینی یا تبدیل دین فردی شده به دینی که عرصه اجتماع قلمرو فعالیت و عملکرد وی است، سود برد.

در ادامه پس از بررسی مشروح‌تر عناوینی که از آن‌ها یاد شد، راهکارهای مداخله‌گرایانه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۰۳۰۲۰۱ اقتدارگرایی اولیه سیاسی و دینی

با وقوع انقلاب، مردم ایران خود را با افق‌های جدیدی مواجه دیدند. رهبری کاریزماتیک امام خمینی از سوی و اسلام وی که در عین فقاقت، در برگیرنده ابعاد عرفانی نیز بود، در کنار فضای پرشور انقلاب، نفی ارزش‌های جامعه پیشین و استقبال از ارزش‌های انسانی جدید، برخی از دلایل خوش‌بینی

اولیه مردم جامعه بودند. آنان به عیان می‌دیدند که کشور با نفی خط شرقی و غربی حاکم بر جهان آن زمان، راه مستقلى را پیش گرفته است و جوانان این کشور با راه اندازی جهاد سازندگی، پیام عمران، آبادانی و رفاه انقلاب را به اقصاء نقاط کشور می‌برند. جوانان دیگری در دانشگاه‌ها، به دنبال تحقق انقلابی در فرهنگ دانشگاهی و جامعه خویش بودند و تحمیل جنگ به ایران از سوی قدرت‌های حاکم بر جهان، بر حقانیت انقلاب می‌افزود. شرایط پیش گفته، اعتماد و سرمایه اجتماعی گسترده‌ای را با خود به همراه آورد که جلوه‌ای از این اعتماد بالا، آرای ۹۸/۲٪ به جمهوری اسلامی پیشنهادی امام خمینی و پذیرش حجاب اسلامی از سوی اقشار وسیعی از زنان جامعه بود. به شکل مشابهی وقتی که میرحسین موسوی نخست وزیر وقت ایران، اعلان داشت، برای بازسازی پالایشگاه آبادان به بودجه‌ای معادل تهیه یک بار برنج کوپنی مردم ایران نیاز است، مردم با انصراف از گرفتن کوپن برنج خویش، در عمل هزینه بازسازی پالایشگاه آبادان را فراهم آوردند (شرق، ۹۳/۲/۸).

در جامعه ایران مردم شاهد آن بودند، همان‌گونه که امام پیش از انقلاب بیان داشته بود، حتی مارکسیست‌ها هم می‌توانند در جامعه اسلامی حرف‌های خودشان را بزنند، مردم با مشاهده بحث‌های آزادی که بین افراد حوزوی و دانشگاهی با رهبران گروه‌های مارکسیستی در سیمای جمهوری اسلامی صورت می‌پذیرفت، به تحقق بیانات امام خمینی در مورد آینده جامعه با دیده مثبتی می‌نگریستند. اما با وجود خوش‌بینی‌های اخیر، برخی از رفتارهای اقتدارگرایانه سیاسی و دینی و به میزان اندکی رفتارهای اقتدارگرایانه فرهنگی و اجتماعی، نگرانی‌هایی را برای مردم رقم می‌زد. رفتارهای اخیر عمدتاً دارای دو منشاء بودند که از این موارد می‌توان با عنوان «دولت پنهان» و «رهبری و اطرافیان رهبری» یاد کرد.

امام خمینی از پیش از انقلاب روایت می‌کرد که جمعی از روحانیون پیش از پیروزی انقلاب در پاریس به دیدار ایشان رفته، پیشنهاد کردند، در صورتی که ایشان حکومت اسلامی را می‌پذیرد، از ایشان حمایت به عمل بیاورند، اما امام خمینی آرای آنان را نپذیرفت، اما این افراد که بعضاً احساس دین‌داری کرده، رفتار خود را منطبق با اصل دین می‌دانند، پس از انقلاب از فعالیت‌های خویش دست نکشیدند و قربت الی الله درصدد اعمال نظرات خویش در جمهوری اسلامی بر آمده، به تعبیری دولت پنهانی را پدید آوردند که مجری آرا و افکار (الهی) آنان باشد. بالطبع وقتی افرادی، حتی اموال شاه و درباریان را حق خود آنان بدانند و با مصادره آن‌ها مخالف باشد و هر ضرب آهنگی را حرام بدانند و معتقد باشد به زنان نباید سواد آموخت (شرق، ۹۳/۳/۱۹) و یا اعتقاد داشته باشند، بی‌حجابی از مال مردم خواری بدتر است (شرق، ۹۵/۳/۱۹)، قرائت دینی این جماعت با قرائت امامی که قایل به مصادره اموال نامشروع

شاه و درباریان بود، یا طبق آموزه‌های صریح دینی، ربا را از بی‌حجابی خطرناک‌تر می‌دانست، متفاوت خواهد بود و انقلاب در ادامه، همواره از سوی دولت پنهان (که احتمالاً تلاش‌های خویش را به قصد قربت انجام داده، در تحقق آن‌ها به شدت مُصر هستند)، شاهد ارایه نظراتی خواهد بود که ۱۸۰ درجه با نظرات دولت رسمی متفاوت خواهد بود و سردرگمی ناشی از این امر به هرز رفتن نیروهای انقلاب خواهد انجامید.

البته در این میان نباید از پیروان خرافه‌گرایی جماعت اخیر نیز نادیده گذشت. به بیان حجت‌الاسلام سروش محلاتی، زمانی مرجع مطلقى مانند آیت الله بروجردی، رؤسای هیأت‌های مختلف را نزد خود جمع کرد و به آنان گفت: شما این کار و آن کار را در عاشورا انجام ندهید، اما مخاطبان ایشان گفتند، ما در ۳۶۵ روز سال مقلد شما هستیم، اما تنها در روز عاشورا مقلد شما نیستیم (شرق، ۹۴/۱۱/۶)، به بیان دیگر، تعارض قرائت‌های موجود در نظام اسلامی و ایجاد اختلال‌های شدید در روند پیشبرد هر برنامه‌ای در این نظام، ذاتی آن است. به عنوان مثال، مسأله لباس شخصی‌ها یا گروه‌های موسوم به خودسر که به سادگی دست به بهم ریختن سخنرانی‌ها، اجتماعات یا کنسرت‌ها می‌زنند، (شرق، ۹۳/۴/۱۵)، بعد از گذشت نزدیک به چهار دهه از انقلاب، حل نشده باقی مانده است. قدرت افراد و گروه‌های اخیر چنان است که به خود اجازه می‌دهند وزیری را کتک بزنند، به سمت رئیس قوه مقننه کشور کفش و مهر پرتاب کنند (۹۱/۱۲/۲۲، خبرگزاری فارس) و یا به نواده امام خمینی ناسزا بگویند و سخنرانی وی را در حرم امام (شرق، ۹۴/۱۰/۵). یا دانشگاه (شرق، ۹۳/۲/۱۶) بهم بزنند و مانع پخش فیلم‌های مجوزدار بشوند (شرق، ۹۲/۶/۲۴).

در فراز دیگری با وجود آن که بسیاری از اندیشمندان جامعه بر ضرورت پرداختن پلیس به کار اصلی خودش تأکید دارند (شرق، ۹۲/۷/۱۸) و یا ریاست جمهوری به صراحت بیان می‌دارد، وظیفه پلیس اجرای قانون است، نه اسلام (شرق، ۹۴/۲/۶) و مشکل بدحجابی با ون حل نمی‌شود (شرق، ۹۳/۶/۱۷)، مسوولان نیروی انتظامی به صراحت اعلان می‌دارند، آنان به وظیفه شرعی خود که ممانعت از ورود خانم‌ها به استادیوم‌ها و مقابله با کنسرت‌ها است، عمل می‌کنند (شرق، ۹۴/۳/۲۴). اما همین نیرو که در برابر رئیس جمهور کشور کرنش ندارد، وقتی در برابر لباس شخصی‌ها قرار می‌گیرد، در برابر آنان دست به سینه می‌ایستد تا آنان دست به تسخیر و تخریب سفارت‌های انگلیس و عربستان بزنند (شرق، ۹۴/۱۰/۲۴) یا فرزند فیلسوف انقلاب را (در شیراز) به قصد کشت مورد تعرض قرار دهند (شرق، ۹۴/۱۰/۲۴) و البته بعداً بدون آن که حتی یک ضربه شلاق برای آن‌ها در نظر گرفته شود، از سوی قوه قضائیه آزاد گردند.

گذشته از دولت پنهان و اختلال‌هایی که این دولت با اقتدارگرایی‌های خاص خود در روند پیشبرد اهداف دولت‌های رسمی جمهوری اسلامی پدید می‌آورد، مسأله رهبری و خاصه اطرافیان وی نیز در پدیدآیی اقتدارگرایی‌های سیاسی، دینی و فرهنگی - اجتماعی مؤثر بوده‌اند. به عنوان نمونه، در درگیری‌های میان بنی‌صدر و روحانیون اطراف رهبری در آغاز انقلاب، امام با پا در میانی کردن، طی جلسه مشترکی هر دو طرف دعوا را موظف به سکوت و عدم تعرض به طرف مقابل کرد. اما یک ماه از این جلسه مشترک نگذشته، برخی از آقایان روحانیون، حمله به بنی‌صدر را مجدداً شروع کرده، وقتی در مورد قول و قراری که نزد امام گذاشته بودند، مورد پرسش قرار می‌گیرند، با بیان این که «خودم امام را درستش می‌کنم»، کار نادرست خویش را توجیه می‌کند. در حالی که اگر طرف روحانی نیز به قول و قرار خویش متعهد می‌ماند، شاید بنی‌صدر مجبور به اتخاذ مواضع خصمانه‌تر و در نهایت اتحاد با مجاهدین خلق و فرار از کشور نمی‌شد.

نمونه دیگری از اطرافیان رهبری، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است، به این معنا که با وجود آن که بزرگ‌ترین پیروزی‌های ایران در جریان عملیات‌های مشترک سپاه و ارتش پدید آمده بود، مسوولان سپاه پس از فتح خرمشهر برای آن که افتخار پیروزی در جنگ را منحصر به خود کنند (همان گونه که بعدها، کوشیدند، دست به مصادره سرمایه‌های معنوی رزمی - مهندسی جنگ جهادسازندگی بزنند)، ساز جدایی از ارتش را می‌زنند و عملیات خویش را از ارتش جدا می‌کنند و این در حالی بود که شهید صیاد شیرازی در خاطرات خود گزارش می‌دهد، امام راحل به مسوولان سپاه تأکید کرده بود، بدون کسب نظر صیاد شیرازی دست به اقدامی نزنند.

حجت الاسلام پروازی، معاون فرهنگی لشکر حضرت رسول در خاطرات خود بیان می‌دارد تا زمانی که شهید همت به شهادت نرسیده بود، وی هر دو گروه نیروهای چپ و راست را پذیرفته و از آنان در پیشبرد امور لشکر سود می‌جست، اما پس از شهادت همت، با جایگزین شدن محمد کوثری به جای وی، کوثری با پیشنهاد بازگشت حجت الاسلام پروازی برای ادامه درس خواندن در قم، محترمانه عذر وی را و در ادامه دیگر نیروهای چپ لشکر را می‌خواهد (شرق، ۱۳۹۵/۱۱/۱۵).

برخی از مسوولان سپاه نیز با وجود اقدام‌های درخشان شهید محمد بروجردی (که حتی کاندید مسوولیت سپاه بود، اما با کنار کشیدن وی، محسن رضایی که آرای کمی‌تر از وی داشت، مسوول سپاه شد). به صرف آن که قبل از انقلاب با مجاهدین انقلاب اسلامی حشر و نشر داشته است، از مسوولیت فرماندهی سپاه کردستان کنار گذاشته شد و کارش به جایی رسید که به عنوان یک نیروی ساده با ماشین نیروها را جا به جا می‌کرد و در همین ایام نیز بدون آن که کمترین پستی در سپاه داشته باشد، به شهادت

می‌رسد. به شکل مشابه مسوولان سپاه با این استدلال که چمران مرید بازرگان بود، عکس وی را از مجموعه شهدایی که به نمایش نهاده بودند، کنار می‌گذارند.

در فراز دیگری با آن که امام خمینی در جلسه مشورتی با مسوولان سپاه و چند نفر از روحانیون ارشد کشور، با وجود مخالفت شخصی با ادامه جنگ، نظر مسوولان سپاه را در ورود به عراق می‌پذیرد، اما به آنان حکم می‌کند که آنان نباید به مناطق مسکونی عراق وارد شوند (شرق، ۹۴/۴/۲)، اما برخلاف وعده مسوولان، آنان با ورود به شهر حلبچه، اسباب شیمیایی شدن آن را توسط صدام فراهم می‌آورند.

در نوار منتشر شده از آیت الله منتظری مبنی بر اعتراض به اعدام زندانیان سازمان مجاهدین، این نکته نیز مطرح گردیده است، برخی پس از به دست اعدام سپرده شدن قریب به ۴۰۰۰ نفر از اعضای سازمان مجاهدین خلق، درصدد بودند با دستور مشابهی، نیروهای چپ را نیز به دست اعدام بسپرنند تا به زعم خودشان از دست آنان راحت شوند.

گذشته از اطرافیان رهبری، خود رهبری نیز در مواردی در اقتدار تسری یافته به جامعه ذی‌نقش بود. دستور اعدام مجاهدین خلق زندانی پس از عملیات مرصاد، سبب شد حتی فردی که اظهار می‌داشت وی نو مسلمان است و حتی برای دفاع از جمهوری اسلامی به جنگ برود، اما روی میدان مین رفتن برای جمهوری اسلامی را نپذیرفته بود، وی از سوی قضات سر موضع (!) تشخیص داده شده، به دست اعدام سپرده شود.

در موارد دیگری مانند حصر آیت الله قمی یا حصر آیت الله صادق روحانی (به جرم این که نسبت به کفایت آیت الله منتظری تردید داشت و آن را نپذیرفته بود) (شرق، ۹۵/۱/۲۵) یا حصر شریعتمداری، رهبری ذی‌نقش بود.

آنچه از آن در مورد امام خمینی مطرح شد، به نوعی در مورد آیت الله خامنه‌ای نیز تکرار گردیده است. به عنوان مثال، با وجود آن که ایشان در سال ۱۳۸۲ از ضرورت راه اندازی کرسی‌های نظریه‌پردازی در دانشگاه‌ها یاد کرده بود و با وجود آن که ایشان اهانت کردن به مقدسات شیعه و سنی را خط قرمز نظام معرفی کرده بود (سخنرانی رهبری در اردیبهشت ۱۳۸۸ در جمع مردم سقز) و یا نسبت به تحمل مخالف تأکید جدی کرده بود (شرق، ۹۵/۲/۴)، با این همه مشاهده می‌شود که دفاتر نهاد نمایندگی ولایت فقیه در دانشگاه‌ها، پس از گذشت ۱۵ سال از دستور راه اندازی کرسی‌های نظریه‌پردازی در دانشگاه‌ها، در عمل استنکاف می‌ورزند و مداحانی همچون منصور ارضی، حسین سازور و سعید حدادیان یا نسبت به مقدسات اهل سنت اهانت می‌کنند (شرق، ۹۵/۳/۲۳) یا فحاشی کردن و منتسب کردن فحاشی خود به

فحاشی (۱) امام حسین، علیه السلام، (شرق، ۹۵/۶/۲۵) و دفاع تمام قد انصار حزب الله از بیانات این فرد فحاش (شرق، ۹۵/۷/۳۸)، به کار خود ادامه می دهند.

البته موارد دیگری مانند حصر آقایان میرحسین موسوی و کروبی یا حمایت جدی از احمدی نژاد و بیان این که پس از انقلاب مشروطیت، دولت احمدی نژاد انقلابی ترین دولت ایران بوده است و نظایر آن‌ها، از مواردی هستند که خود رهبری باید پاسخ گوی آن‌ها باشد.

همان گونه که از آن یاد شد، در آغاز انقلاب، اقتدارگرایی سیاسی و دینی توسط دولت پنهان و رهبری و خاصه اطرافیان وی، پدیدار شد و جامعه در عمل شاهد حذف برخی از افراد نظیر بنی صدر، آیت الله منتظری، آیت الله قمی، آیت الله صادق روحانی یا گروه‌هایی مانند نهضت آزادی و خلق مسلمان بود و یا در سپاه، حذف نیروهای چپ در دستور کار قرار گرفت.

هم‌زمان با اقتدارگرایی سیاسی و دینی آغاز انقلاب، اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی نیز به شکل کم رنگی در جامعه رخ نمود، به عنوان نمونه، نیروهای بسیجی به خود اجازه می دادند در گشت‌های شبانه خویش، حتی داشبوردها ماشین‌ها را برای یافتن نوار احتمالی موسیقی بگردند، یا کتاب ستاره زهیر (علایی، ۱۳۷۳) گزارش می دهد، در جبهه در قسمتی که نگارنده کتاب در آنجا قرار داشت، تبلیغات لشکر نام کسانی که نماز شب را به جا نمی آوردند، روز بعد اعلان می کرد.

ندادن صبحانه به دانشجو معلمانی که در برخی از مراکز آموزش و پرورش مشغول تحصیل بودند و در نماز صبح خواب مانده بودند، یا ندادن شام به کسانی که در مراسم دعای کمیل شرکت نکرده بودند، از دیگر رفتارهایی بود که از اولیای آموزش و پرورش در همین زمان سر می زد.

تلاش برای کشیدن پرده یا دیوار در کلاس‌های دانشگاه برای تفکیک دختران و پسران از یکدیگر (شرق، ۹۳/۶/۱۷)، تلاش برای حذف مراسم چهارشنبه سوری یا نوروز باستانی و جایگزینی دهه فجر به جای نوروز، نفی ویدیو، رفتارهای بعضاً زنده‌ای که در گزینش‌ها سر می زد (نظیر پرسش از یک جانباز قطع نخاع جنگ مبنی بر این که وی چگونه با همسرش رابطه برقرار می کند)، یا اسلحه کشیدن به روی زن بی حجاب در خیابان یا فحاشی امثال حاج بخشی به زنان بدحجاب در معابر و خیابان‌ها و سردادن شعار یا روسری یا توسری در برابر افراد بدحجاب، از جمله مصادیقی بودند که به شکل کم رنگی مردم را می آزرده و خطر گسترش نوعی از اقتدارگرایی فرهنگی و اجتماعی را به ذهن آنان متبادر می کرد، اما در این میان مواردی مانند مقابله جدی امام با دیوارکشی در کلاس‌های دانشگاه یا اجازه ملاقات ندادن امام به مداحانی که ده سال از ایشان اجازه ملاقات می خواستند، اما امام هرگز به آن‌ها اجازه ملاقات نداد (شرق، ۹۴/۱۱/۶) یا مخالفت صریح امام با بسیجیانی که در مورد برخورد با افراد بی حجاب

از امام پرسش کرده بودند و ایشان در پاسخ بیان داشته بود که شما حق برخورد با فرد بی‌حجاب را ندارید و در مورد امر حجاب باید با لطافت برخورد کرد (شرق، ۹۲/۵/۶) یا عدم تعرض مأموران حفاظت از بیت امام به زنان بی‌حجابی که از برابر بیت امام می‌گذشتند (شرق، ۹۳/۶/۱۷)، از نکات بارز و برجسته‌ای بودند که سبب می‌شد مردم، رفتارهای سخیف برخی از عناصر تحریک شده را در حد همان افراد تبیین کرده، این رفتارها را خواست مستقیم مسولان ارشد نظام ندانند.

پس از گذشت یک دهه از آغاز انقلاب، جنگ به اتمام می‌رسد و با به چالش گرفته شدن امام توسط برخی از روحانیون حوزوی، احساس تفرقه در روحانیت در مردم پدید آمده، اقتدار کاریزماتیک امام کمتر می‌شود، جهاد سازندگی با تمامی افتخار آفرینی‌های خودش پس از جنگ با ادغام شدن در وزارت کشاورزی، در عمل منحل می‌گردد و با تقلیل اندیشه انقلاب فرهنگی به تغییر عناوین و برخی از متون درسی دانشگاهی، دانشگاه‌های تعطیل شده کشور گشوده می‌شوند و شورا انقلابی مردم کاستی می‌گیرد.

پس از گذشت قریب دو دهه از انقلاب، در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۲، با وجود حمایت‌های آشکار و پنهان مراکز قدرت از آقای ناطق نوری، با شگفتی هر چه تمام‌تر، آقای سیدمحمد خاتمی با شعارهایی مانند: به رسمیت شناختن مساوی حقوق شهروندان، آزادی مخالف سیاسی، آزادی بیان، مطبوعات مستقل، اهمیت یافتن نظام حزبی در جامعه، آزادی انتخابات، نافذ بودن نتایج حاصله از انتخابات در مدیریت کشور و تأسیس شوراهای اسلامی شهرها، به عنوان ریاست جمهوری ایران انتخاب می‌گردد و به این ترتیب هم در سطح داخل و هم در سطح خارج تحول آفرین واقع شده، به مردم جامعه امید می‌بخشد.

خاتمی با مخالفت با اقتدارگرایی سیاسی، دینی، فرهنگی و اجتماعی، تأکید می‌ورزد که اگر گفتمان دینی با آزادی بیان توأم نشود، همان‌گونه که بلوک شرق به سادگی فرو ریخت، جمهوری اسلامی بی‌دوام خواهد بود. به همین ترتیب خاتمی در برخوردی چند لایه با غرب، دست به رد و نفی یکپارچه غرب نزده، با طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها می‌کوشد تا ضمن آن که شناخت غرب نسبت به شرق را افزایش دهد، مشوق شناخت شرق نسبت به غرب نیز بشود تا هر دو دیار از موهبت‌ها و دستاوردهای مثبت دیگری بهره‌جویند. غرب با اتکا به شرق، خلاء معنویت خویش را پر کند و شرق با اتکا به غرب، کاربری خویش از دانش و فن‌آوری را عمق بخشد.

خاتمی در ارتباط با جوانان نیز با حساسیت خاصی برخورد کرده، در سخنرانی خود در اولین مجمع ملی جوانان، ضمن نفی نگرش‌های منفی موجود نسبت به جوانان، اظهار داشت:

«متعصبان (مخالفان اصلاحات)، جوانان را سوسول و دانشگاہیان را منحرف نامیدند...»

با پدیده جوانی چه می توان کرد؟

برای پاسخ به این سوال، دو راه آزموده شده وجود دارد، رها کردن جوان و ولنگاری، خاصه در عرصه جنسی که این راه مشکلاتی را در همه جوامع در بردارد. در کشورهای پیشرفته، اصل آزادی جنسی، اصل پذیرفته شده ای است، اما در این جوامع، نوعی انضباط نیز وجود دارد که چون این جوامع با ثبات هستند و امکانات بیشتری دارند، می توانند بخشی از مشکلات ولنگاری را حل کنند.

راه دوم مواجهه با پدیده جوانی، راه سخت گیری و سرکوب کردن و مهار کردن آزادی ها و سد کردن همه خواهش های طبیعی جوان است.

اما راه سومی که فاقد تبعات دو راه حل پیشین است، تأمین نیازهای مشروع جامعه و جوان، سوق دادن جوان به سوی تولید و اشتغال و تأمین امنیت جوان در جامعه است» (شرق، ۱۳۸۳/۱/۱۹).

عبادی رئیس سازمان ملی جوانان در دوران اصلاحات، با نگرش مشابهی اظهار می دارد: «اولین اقدامی که من انجام دادم، خارج کردن امور جوانان از حالت توصیه ای و نصیحتی به برنامه ریزی برای جوانان بود...»

نگرش مسلط در برخورد با جوانان، نگرش تکلیفی و دستوری بوده، از جوانان درخواست می شده است که مانند معصومین، علیهم السلام، باشند (سازمان ملی جوانان، ۱۳۷۳ و ۱۳۷۶؛ شرق، ۱۳۸۳/۵/۲۱).

رئیس سازمان ملی جوانان، به شکل مشابهی، خاطرنشان می سازد برخی از افراد و نهادها فکر می کنند با روش های محدودیت و برخوردهای امنیتی یا قضایی می توانند در حوزه مسایل اجتماعی و خاصه جوانان، مسایل اجتماعی را حل کنند (شرق، ۱۳۸۳/۵/۲۱)، و به این ترتیب تأکید می ورزد که دید مبتنی بر ارباب و محدود سازی جوانان، برای جامعه جوان ایران، کارساز نیست.

رئیس سازمان ملی جوانان دوران اصلاحات، در سطحی فراتر از موارد پیش گفته، یادآور می گردد: برخی (از افراد) سازمان های غیرمدنی را تبعیت از فرهنگ غرب می دانند (شرق، ۱۳۸۳/۵/۲۱)، از این رو سازمان جوانان به عنوان مجری برنامه ریزی برای جوانان در برخورد با نقطه نظرهای پیش گفته، با مانع جدیدی در جذب انبوهی از نیروهای جوان در سازمان های مدنی مواجه شده است.

به همین ترتیب، پس از برگزاری کنسرتی که از سوی سازمان ملی جوانان برای دختران و پسران جوان در استادیوم آزادی ترتیب داده شد، «۲۹ نفر از نمایندگان مجلس هفتم، طی تذکری کتبی، خواستار رسیدگی به وضع ناهنجار و مبتذل جشن سازمان ملی جوانان و ممانعت از الگو شدن احتمالی آن برای جوانان شدند» (شرق، ۱۳۸۳/۵/۲۸).

رهبر، امام جمعه و عضو کمیسیون فرهنگی مجلس هفتم، در مقاله‌ای که با عنوان «کشف حجاب با نام حجاب اسلامی» در نشریه پاسدار اسلام منتشر ساخت، در قسمتی از مقاله خویش می‌نویسد:

«ساده‌انگاری است آنچه امروز در سطح جامعه می‌گذرد و نوع پوشش زنان و دختران و آرایش‌های مشتری جمع کن را بدحجابی بنامیم ... هر چند سخن از کشف حجاب نیست، اما کشف حجاب عملاً به اجرا در آمده و در فضایی از بی‌تفاوتی و ترس، با سرعت رو به گسترش است... راستی غیرت دینی کجاست؟ چرا ندایی به اعتراض از سینه‌ای بر نمی‌خیزد و بی‌تفاوتی و سکون برفضای کشور سایه افکن شده است ... و طراحان مد، لباس و شلوار کوتاه و لباس بدنی و چسبان که رقاصه‌های هالیوود از پوشیدنش شرم می‌کنند، تهیه می‌کنند (به نقل از شرق، ۱۳۸۳/۴/۲۵).

عباراتی مانند آرایش‌های مشتری جمع کن و لباس‌هایی که حتی رقاصه‌های هالیوود از پوشیدنش شرم می‌کنند، در متن مزبور، شدت تألم و تأسف عضو کمیسیون فرهنگی مجلس را از وضعیت حجاب در جامعه نشان داده، عبارات دیگری همچون راستی غیرت دینی کجاست؟ خط‌مشی مورد نظر در برخورد با افراد بدحجاب را ترسیم می‌کند.

در پی نشر مقالات و اعلامیه‌های پیش‌گفته، نشریات و سایت‌های خبری از اوج‌گیری برخورد با دختران و پسران خاطی در سطح جامعه خبر می‌دهند (سایت تکناز، ۱۳۸۳/۵/۹، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۸۳/۵/۱۱، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۸۳/۵/۱۲، تکناز، ۱۳۸۳/۵/۱۲ و...).

هم‌زمان با برخورد با افراد بدحجاب در سطح جامعه، پیشنهاد طرح لباس ملی از سوی کمیسیون فرهنگی مجلس هفتم (شرق، ۱۳۸۳/۶/۲۵)، مورد توجه قرار می‌گیرد.

عضو کمیسیون فرهنگی مجلس، در مصاحبه‌ای آغاز تحقق بحث جدید حجاب را از مراکز دولتی، دانشگاه‌ها و مدارس خواستار شده (شرق، ۱۳۸۳/۷/۲۰)، در جای دیگری اظهار می‌دارد:

«من به شهامت می‌گویم که طرفدار جدایی، طرفدار جدایی دانشجویان دختر و پسر در دانشگاه هستم» (سایت ابطحی، ۱۳۸۳/۶/۲۱).

بنابراین با وجود آن که امام خمینی در سال ۱۳۶۱ به صراحت مخالفت خویش را با دیوارکشی در کلاس‌های دانشگاه و تفکیک جنسیتی دانشجویان اعلان داشته بود، و طی سال‌های ۱۳۷۶-۱۳۷۲ این طرح بنا به درخواست شورای عالی انقلاب فرهنگی، چند صباحی در دانشگاه‌ها، اعمال شد، اما به علت ناکارآمدی، به میزان بسیار زیادی کنار نهاده شد، در موج جدید ایجاد شده، طرح تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌های کشور، دوباره مطرح گردید.

یکی از مسوولان دانشگاه آزاد اسلامی، در ارتباط با اجرای طرح تفکیک جنسیتی در دانشگاه آزاد، بیان می‌دارد:

«تفکیک جنسیتی در دانشگاه منجر به ایجاد فضایی سالم‌تر و محیطی مناسب جهت یادگیری دانشجویان خواهد بود».

روزنامه شرق گزارش می‌دهد:

«یکی از مسوولان دانشگاه آزاد اظهار داشت: یکی از خطاهای استراتژیک پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این بود که مرعوب فضای حاکم فرهنگ غرب شدیم و دانشگاه‌ها را از لحاظ جنسیتی تفکیک نکردیم و الآن در جامعه اسلامی با معضل مواجه هستیم» (۱۳۸۳/۶/۱۶).

مقام مزبور بدون آن که حتی به یک پژوهش عملی در جهت تأیید طرح تفکیک جنسیتی دانشگاه‌ها استناد کند، در جریان مصاحبه‌اش اعلان می‌دارد:

«اگر طرح تفکیک جنسیتی اجرا شود، ۸۰٪ مشکلات اخلاقی و تحصیلی دانشگاه‌ها مرتفع می‌گردد» (۱).

برخوردهای اخیر با جوانان به بدحجابی و تفکیک جنسیتی دانشگاه‌ها محدود نشده، جشن‌ها، کنسرت‌ها، ورزش و تفریح در پارک‌ها و اماکن تفریحی و خلاصه هر آنچه که احتمال کمترین تخطی و هنجارشکنی در آن‌ها برود را در بر می‌گیرد.

لغو نخستین کنسرت بانوان در زنجان که مجوز وزارت ارشاد را نیز کسب کرده بود، نمونه دیگری از برخورد با برگزاری مراسم مورد توجه جوانان است. سرپرست گروه کنسرت بانوان، در همین رابطه اظهار داشت: با وجود آن که در هیچ کجای شرع و قانون گفته نشده است که خانم جلوی خانم باید حجاب داشته باشد، با این حال همه هنرمندان لباس سنتی و با حجاب کامل پوشیده بودند تا جای حرف و حدیثی نباشد، اما با تجمع غیرقانونی اعتراض کنندگان به برگزاری کنسرت در محوطه فرهنگسرای امام خمینی زنجان، که از یک هفته قبل از برگزاری کنسرت، شروع به جمع آوری طومار علیه آن کرده بودند، برگزاری کنسرت بانوان لغو شد (شرق، ۱۳۸۳/۷/۱۳).

فرماندار شهر بم، در اقدام همانندی، مانع برگزاری جشن زندگی در بم (شرق، ۱۳۸۳/۶/۱۶) گردید. این جشن قرار بود با همیاری سازمان‌های مدنی و بدون کمک دولت (شرق، ۱۳۸۳/۶/۱۲) در بم اجرا شده، با اجرای برنامه‌های متنوعی مانند همایش خرما، همایش پرواز بادبادک‌ها، نشست ورزشکاران بازگشته از المپیک و فستیوال فیلم‌های زندگی (شرق، ۱۳۸۳/۶/۱۰)، در بین دو عید مذهبی، یعنی از

تولد امام علی، علیه السلام، تا سالروز بعثت پیامبر اکرم، صلوات الله علیه، به مدت ۱۵ روز برگزار گردد تا در حد وسع و توان خویش، در بم زلزله زده، شادی را بپراکند.

ممنوعیت قلیان در سطح جامعه (شرق، ۱۳۸۳/۴/۲ و ۱۳۸۳/۴/۷)، هشدار نیروهای انتظامی به ورزش در بوستان‌ها (شرق، ۱۳۸۳/۵/۱۵) و ممانعت از ورود جوانان مجرد به اماکن تفریحی مانند شهربازی در تهران (شرق، ۱۳۸۳/۵/۱۴)، از دیگر محدودیت‌هایی بود که در موج جدید برخورد با جوانان ملاحظه می‌شد.

همچنین شهربازی تهران به بهانه ترافیک، در آستانه تعطیل قرار می‌گیرد- و در نهایت تعطیل می‌گردد- (۱۳۸۳/۵/۱۲).

هشدار فدراسیون فوتبال مبنی بر انجام بازی‌های لیگ برتر فوتبال بعد از افطار یا تعطیل بازی‌ها در ماه رمضان (شرق، ۱۳۸۳/۸/۱۰)، اعتراض مطبوعات جناح راست به جشن خانه سینما با طرح دلایلی مانند نبود هیچ مکانی برای اقامه نماز، بلند نفرستادن صلوات از سوی حضار شرکت کننده در جشن ... (شرق، ۱۳۸۳/۶/۲۵)، کنترل شدیدتر نظارت بر اماکن نیروهای انتظامی به مغازه‌های پوشاک و ممانعت از فروش برخی از البسه (شرق، ۱۳۸۳/۵/۱۴، تکتاز، ۱۳۸۳/۵/۹)، تهاجم به برخی از لباس‌فروشی‌ها در میدان ونک و ولی عصر (تکتاز، ۱۳۸۳/۵/۹)، درخواست برخی از نمایندگان مجلس برای اعمال نظارت دقیق‌تر بر آموزشگاه‌های آزاد هنری (شرق، ۱۳۸۳/۵/۲۰) از دیگر خط‌مشی‌های پیش گرفته شده، در سطح مسایل فرهنگی بود که در برابر اقدامات خاتمی و مسوول سازمان ملی جوانان وی در جامعه، بروز و نمود یافت.

هم‌زمان با مجلس هفتم و نیروی انتظامی، قوه قضائیه به اجرای علنی برخی از حدود در سطح جامعه پرداخته، محکومانی را که اغلب در سن جوانی هستند، در ملاء عام تعزیر کرده، به دست شلاق خورن می‌سپارد (شرق، ۱۳۸۳/۶/۲۵).

اصلاحاتی که آقای خاتمی، در آغاز دور اول ریاست جمهوری خود از آن سخن می‌گفت، مترادف با به رسمیت شناختن مساوی حقوق شهروندان، آزادی مخالف سیاسی، آزادی بیان، مطبوعات مستقل، اهمیت یافتن نظام حزبی در جامعه، آزادی انتخابات، نافذ بودن نتایج حاصله از انتخابات در مدیریت کشور، تأسیس شوراهای اسلامی شهرها و مانند آن‌ها بود، اما پس از گذشت قریب به دو دوره از ریاست جمهوری آقای خاتمی و بروز رخدادهایی مانند ناامیدی اقشاری از مردم از نافذ بودن رأی آن‌ها در انتخابات، تعطیلی پی در پی روزنامه‌ها، بحران‌های متعددی که متوجه جریان اصلاحات شد و نظایر

آن‌ها، شهروندان را به سمت این نتیجه سوق می‌دهد که غالب خواسته‌های ریاست جمهور از اصلاحات سیاسی مورد نظرش، محقق نشدند.

آقای خاتمی، در برخی از سخنرانی‌های خویش از بینش‌های فاشیستی که در کنار بینش‌های لیبرالیستی، انقلاب اسلامی را تهدید می‌کنند، یاد می‌کرد. نمونه‌هایی از اظهارات رئیس جمهور در این رابطه، به شرح زیر بود:

«بسیاری از دعوایی که در جامعه ما وجود دارد، دعوای بین دین و بی‌دینی نیست، بلکه بین لیبرالیسم و فاشیسم است» (شرق، ۱۳۸۳/۱/۱۹).

«امروز فاجعه این است که احياناً براساس مبانی فاشیسم از دین و انقلاب، برای بیرون کردن رقیب (از صحنه) استفاده شود» (یاس نو، ۱۳۸۲/۵/۱۴).

رئیس جمهور در سخنرانی که در جلسه مشترک دولت و مجلس داشت، با اشاره به لوایح دوگانه‌ای که با هدف افزایش اختیارات رئیس جمهور به مجلس ارائه کرده و در نهایت مورد تصویب قرار نگرفتند، بیان داشت:

«حتی در برخی از تریبون‌های مقدس و رسانه‌های رسمی، به صراحت گفته می‌شود، لوایح رئیس جمهور، توسط امریکا تهیه شده و از سوی مزدورانش در مملکت مطرح شده است» (یاس نو، ۱۳۸۲/۵/۱۴).

بالطبع زمانی که جوانی شاهد است از تریبون‌های نماز جمعه، رئیس جمهور کشور امریکایی خوانده شده، طرفداران وی مزدوران امریکا خوانده می‌شوند، نباید از وی انتظار دل بستن به راهکارهای سیاسی، جهت تغییر اوضاع و احوال جامعه را داشت.

فیلترینگ شدن سایت‌های خبری و سایت‌های اختصاصی احزاب (شرق، ۱۳۸۳/۶/۲۲، شرق، ۱۳۸۳/۶/۲۵)، پایبند به قانون اساسی و مدافع جمهوری اسلامی و بسته شدن فله‌ای روزنامه‌ها، به شکل مشابهی ضعف و ناتوانی مفرط احزاب و مطبوعات مستقل را در سطح جامعه به نمایش می‌گذارد.

سازمان خبرنگاران بدون مرز، بر اساس گزارشی که در بیستم اکتبر ۲۰۰۳ میلادی منتشر کرد، به رتبه-بندی آزادی مطبوعات در ۱۶۶ کشور جهان پرداخت که کره شمالی، برمه، لائوس، چین، ایران، ویتنام، ترکمنستان و یونان، در رده‌های آخر جدول اخیر قرار داشتند (شرق، ۱۳۸۲/۸/۱).

عبادی، رئیس سازمان ملی جوانان، روحانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی و محسنی، مدیر کل حراست وزارت فن آوری، تحقیقات و آموزش عالی از کناره‌گیری سیاسی جوانان در جامعه، طی سال‌های اخیر، به شرح زیر یاد می‌کردند:

«در خرداد سال ۱۳۷۶، فضای عمومی برای مشارکت جوانان گسترده بود، ولی پس از مدتی، وقتی که موانع مشارکت افزایش یافت، انگیزه اخیر کاهش یافت» (یاس نو، ۱۳۸۲/۶/۱۵).

«آمار و ارقام و نتیجه نظرسنجی‌های مختلف در دانشگاه‌ها نشان می‌دهد که جز تعداد محدودی از دانشجویان، بقیه به تدریج به سمت سیاست گریزی و به سمت انزوا در حال حرکتند و این علامت خطر است، ما یک نظام ۲۵ ساله و جوان هستیم، چرا جوانان، اندیشمندان و دانشجویان به این سمت کشیده شده‌اند» (شرق، ۱۳۸۳/۶/۲۲).

«۵۰٪ دانشجویان کشور غیرسیاسی، ۴۰٪ سیاسی منفعل و تنها ۱۰٪ سیاسی فعال هستند» (شرق، ۱۳۸۳/۶/۲۱).

بنابراین جبهه دوم خرداد که با روی کار آمدن آقای خاتمی، انسجام و وحدت یافته بود، در اواخر دوران ریاست جمهوری وی، انسجام و وحدت پیشین خود را از دست داد و ایده اصلاح امور از درون نظام سیاسی، در میان نخبگان و اقشار اجتماعی به میزان زیادی رنگ باخت. جلایی پور در همین رابطه می‌نویسد:

«با توجه به عدم تحقق خواسته‌های سیاسی جنبش دوم خرداد، می‌توان به صراحت بیان داشت که جبهه دوم خرداد، در تحقق شعارهایی که وعده داده بود، شکست خورده است... و جبهه سیاسی دوم خرداد در عمل متفرق شده است» (یاس نو، ۱۳۸۲/۶/۱۰).

یاس نو در گزارش مشابهی از انتخابات شوراهای شهر در ۹ اسفند ۱۳۸۱ می‌نویسد:

«بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از طرفداران دوم خرداد که در انتخابات گذشته شرکت کرده بودند، در پای صندوق‌های رأی حاضر نشدند» (۱۳۸۲/۶/۱۰).

روزنامه شرق (۱۳۸۳/۵/۱۹) هم گزارش می‌دهد:

در یک نظرسنجی اینترنتی که مدت ۱۰ روز و در سطح ۱۱۵۱ نفر انجام گرفت، ۶٪ پاسخ‌گویان معتقد به موفق بودن اصلاحات و در برابر ۷۲٪ معتقد به شکست اصلاحات و اصلاح طلبان بوده‌اند.

شکست اخیر از میزان سرمایه اجتماعی بالای انقلاب می‌کاهد.

۰۳۰۲۰۲ شکل‌گیری مقاومت فرهنگی در جامعه

منطقی (۱۳۸۳، ه)، با توجه به کاهش اعتماد و سرمایه عمومی جامعه، در پژوهش «از هویت ایدئولوژیک تا هویت متعارض»، از شکل‌گیری پدیده‌ای به نام «مقاومت فرهنگی» در جامعه یاد می‌کند. وی در همین رابطه می‌نویسد:

«پس از شکست نسبی اصلاحات، جوانان سرخورده از راهکارهای سیاسی، درصدد یافتن راهکارهای دیگری برای ابراز نظر و عقاید خویش برآمدند و در این مسیر، با انتخاب یک خط‌مشی فرهنگی متفاوت، سعی کردند تا در جامعه خویش اثرگذار واقع شوند. حرکت جدید جمعی جوانان حاوی نمودهایی مانند تحول در پوشش، آرایش، طنزها، شوخی‌ها، مطایبه‌ها، روابط دو جنس، شایعه افکنی‌ها و در یک کلام سبک زندگی متفاوتی بود که سبک زندگی اسلامی پیشنهادی مسوولان نظام را به چالش می‌گرفت.»

منطقی (۱۳۸۲) در بررسی تحولی که در هویت دختران داشت، با تهیه پرسشنامه‌ای از بیانات رهبران انقلاب، ضمن ارایه این پرسشنامه به جوانان، از آن‌ها خواست تا اولاً میزان پذیرش خط‌مشی‌های ارایه شده در پرسشنامه خطاب به جوان‌ها و ثانیاً میزان تحقق عملی این خط‌مشی‌ها را در زندگی شخصی خودشان مشخص سازند.

نتایج به دست آمده دلالت بر آن داشت که ایدئولوژیک‌ترین خط‌مشی‌های ارایه شده از سوی رهبران انقلاب، از سوی جوانان، از نمراتی در حد ۶، ۷ و ۸ (در سیستم صفر تا بیست)، برخوردارند. به تعبیر دیگر، خط‌مشی‌های ارایه شده از سوی رهبران انقلاب که تحقق هویتی برتر و آرمانی را در جوان مدنظر قرار داده‌اند، از سوی جوان پذیرفته نشده‌اند و جوان با هویت القایی، کلیشه‌ای و یا دولتی پیش گفته، از در توافقی در نیامده، راه تعارض و یا تعارض نسبی با آن را پیشه خویش کرده‌اند.

منطقی (۱۳۸۳) در پژوهش گسترده‌ای که در سطح ۲۰۰۰ نفر از دختران و پسران نسل سوم و چهارم در استان‌های مختلف کشور انجام داد، به بررسی دیدگاه‌های آن‌ها در ارتباط با مسایل مهم فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نظام پرداخت، وی در قسمتی از گزارش تحقیق که به بررسی دیدگاه جوانان درباره جناح‌های چپ و راست پرداخته بود، می‌نویسد:

«بررسی دیدگاه‌های جوانان پاسخ دهنده به سوال نگرش نسبت به جناح‌های چپ و راست (مانند دیگر سوال‌هایی که از مضمونی سیاسی برخوردار بودند)، بیانگر نکات مهمی در ارتباط با نسل سوم و چهارم است.

نکته اول آن که بسیاری از جوانان از در برخورد با موضوع اخیر (مانند هر موضوع سیاسی دیگری) به شدت احساس انزجار کرده، سعی می‌کردند از پاسخ‌گویی به آن‌ها استنکاف کنند. دو تن از همکاران پژوهش‌گر، گزارش می‌دادند، آن‌ها پس از آن که از دانش‌آموزان ۵ کلاس راهنمایی خواستند که در نمازخانه مدرسه حاضر شده، با آن‌ها راجع به مسایل مختلف فرهنگی - اجتماعی - سیاسی جوانان، گفت‌وگو داشته باشند، این دانش‌آموزان ۴ ساعت تمام در نمازخانه مدرسه نشستند، به سوال‌های مختلف

فرهنگی - اجتماعی مصاحبه گران پاسخ دادند، اما همین که پرسشگران به سوال‌های سیاسی می‌رسیدند، با گفتن: «آه! ضمن نشان دادن ناراحتی و کراهت درونی خویش از این سنخ از سوال‌ها، اصرار می‌کردند بدون آن که دست به اظهار نظر در این موارد بزنند، مصاحبه گران از پرسش سوال‌های سیاسی گذشته، به سوال‌های دیگر بپردازند.

همکار دیگری در گزارشی مشابه، خاطرنشان ساخته بود، همان جوانانی که ۳ ساعت درباره روابط دختر و پسر حرف زده بودند، با مواجه شدن با اولین سوال سیاسی، بلافاصله خواستار تغییر موضوع مصاحبه می‌شدند.

در موارد متعدد دیگری جوانان با دادن پاسخ‌هایی نظیر این که «ما که سرمان در سیاست نیست»، «ما هیچ کدام از این دو گروه را نمی‌شناسیم»، «من چیزی از جناح چپ و راست نمی‌دانم و آن‌ها را قبولشان هم ندارم»، «من به جناح چپ و راست اعتقادی ندارم، از هر دو جناح متنفرم» و مانند آن‌ها، کراهت درونی خویش به مسایل سیاسی و هر آنچه که رنگ و بویی از سیاست را داشت، نشان می‌دادند. بهترین تبیینی که از این مسأله می‌توان به دست داد، پر هزینه جلوه گر شدن کارهای سیاسی در داخل و برخوردهای نامناسب با احزاب و اقدام‌های سیاسی است که اگرچه شاید در کوتاه مدت، منویات طراحان این سناریو را در مرعوب کردن شهروندان محقق سازد، اما در بلند مدت تهدیدی برای کلیت نظام فراهم خواهد آورد.

نکته دومی که از نتایج اخیر قابل استفاده است، اولاً حجم قلیل نگرش‌های مثبت جوانان در ارتباط با جناح‌های چپ و راست و حجم کثیر نگرش‌های منفی در این رابطه و ثانیاً قلت طیف پاسخ‌های مثبت، در برابر کثرت و تنوع پاسخ‌های منفی پاسخ‌دهندگان می‌باشد.

نکته سوم حجم قابل توجه برخوردهای کلیشه‌ای و قالبی، تمسخرآمیز، تحقیرآمیز، احساسی و بعضاً مستهجن جوانان در پاسخ به سوال اخیر (و سایر سوال‌های سیاسی) است که شاید در این رابطه هم بتوان این گونه به تبیین مسأله پرداخت که تلاش برای ایجاد جامعه تک صدایی که مستلزم کنار نهادن منطق گفتمان است، در بلند مدت از سوی همان کسانی که در جریان یک دست سازی سیاسی جامعه، مورد تهاجم واقع شده‌اند، به کار گرفته شده، در برابر برخورد بی‌منطق برخی از مسوولان، جوانان نیز به شکلی بی‌منطق و تعمیم یافته با تمامی آن‌ها برخورد می‌کنند و همین مسأله سبب تعطیل اندیشه و گفتمان در جامعه می‌گردد، و در جامعه‌ای که به جای گفتمان، زدن برجسب حاکمیت پیدا کند، در درجه اول اهمیت، کلان نظام هست که آسیب خواهد خورد».

منطقی (۱۳۸۳، ه)، در پژوهش «از هویت ایدئولوژیک تا هویت متعارض» هم نتیجه می‌گیرد که تلاش نظام در تربیت ایدئولوژیک جوان انقلاب اسلامی، در عمل به ایجاد هویت متعارض در وی انجامیده است. وی در همین رابطه می‌نویسد:

«اگر چه نظام با هدف القای یک هویت ایدئولوژیک به جوانان، درصدد تربیت آرمانی جوانان برآمد، اما به سبب عدم شناخت مسوولان و اولیای امر جوانان از سویی و بسته نگری‌ها، برنامه‌ریزی‌های نسنجیده و مغشوش، بی‌برنامگی و فقدان سرمایه‌گذاری‌های لازم از سوی دیگر، کار جوانان به جایی انجامیده است که آن‌ها با پشت کردن به هویت آرمانی مدنظر نظام، هویتی متفاوت را برای خود برگزیده، و در پوشش این هویت که با دنیاگرایی، مد، زیبایی، لذت‌طلبی و بعضاً غرب‌گرایی ملازم است، درصدد گذران ایام خویشند، اما با روی کارآمدن مجلس هفتم، ملاحظه خط‌مشی‌های فرهنگی مجلس اخیر، حکایت از آن دارد که مجلس پیش‌گفته، بدون شناخت و تحلیل عمیق مسایل جوانان، به شکلی شتابزده و صوری، درصدد اجرای سناریوی شکست خورده پیشین نظام برآمده، می‌کوشد بدون ریشه‌یابی چگونگی تحول هویت جوان از هویتی نسبتاً ایدئولوژیک در آغاز انقلاب اسلامی به هویتی پرسشگر، نوگرا، دنیاگرا، لذت‌جو و بعضاً غرب‌گرای جوان در حال حاضر، با توسل به ارعاب و تهدید، وی را به سمت و سوی پذیرش هویت خاضع، سر به زیر و تابع جوان که مورد نظر اولیای امر است، هدایت کند، در حالی که این امر، خاصه پس از شکست آرمان‌گرایی‌های نسل‌های اول و دوم انقلاب و مهم‌تر از آن، با توسل به ارعاب و تهدید (که در تضاد با روحیه جوان است)، امکان‌پذیر نیست. بنابراین عرصه روابط اولیای امر با جوانان که در گریز از هویت‌القایی و ایدئولوژیک نظام، به هویتی معمولی و یا حتی معارض، روی آورده‌اند، بدل به عرصه‌ای از تلاقی و نبرد با جوان‌ها شده است که نتیجه نبرد اخیر، چیزی جز شکست هر دو طرف نخواهد بود، به این معنا که اگر جوانان در برابر خط‌مشی‌های بسته‌نگر اولیای امر جوانان نیز نتوانند به مقاومت فرهنگی خویش در کوتاه مدت، ادامه دهند، مقاومت مزبور را به مقاومتی پنهان و قهرآمیز بدل خواهند کرد و در بلند مدت، نظام شاهد عصیانگری جوانانی خواهد شد که انتظار تربیت ایدئولوژیک آن‌ها را داشت، به عبارت دیگر، مسوولان نظام در نتیجه بسته‌نگری‌ها، ندانم‌کاری‌ها و برخورد‌های بدون تحقیق و شتابزده با جوانان و تداوم همین امر، به جای شکل‌گیری هویت ایدئولوژیک، شاهد شکل‌گیری هویت متعارض در جوان انقلاب اسلامی خواهند شد.»

منطقی (۱۳۸۳، ه)، با توجه به کاهش اعتماد و سرمایه عمومی جامعه، در پژوهش از هویت ایدئولوژیک تا هویت متعارض، از شکل‌گیری پدیده‌ای به نام «مقاومت فرهنگی» در جامعه یاد می‌کند. وی در همین رابطه می‌نویسد:

«پس از شکست نسبی اصلاحات، جوانان سرخورده از راهکارهای سیاسی، درصدد یافتن راهکارهای دیگری برای ابراز نظر و عقاید خویش برآمدند و در این مسیر، با انتخاب یک خط‌مشی فرهنگی متفاوت، سعی کردند تا در جامعه خویش اثرگذار واقع شوند. بررسی‌های گروه تحقیق نشان می‌داد، جوانان با استدلال‌هایی نظیر:

«انگ‌های نظام اسلامی، خطرناک‌تر از انگ‌های نظام‌های دیگر است. در نظام اسلامی، انگ ملحد و کافر، ممکن است دودمان آدمی را بر باد دهد».

«بلایی که سر آقاجری آوردند، برای من درس عبرت شده است تا حرف نزنم».

«می‌ترسیم حرف بزنیم، بشویم آقاجری دوم».

در عمل از پر هزینه بودن خط‌مشی‌ها و اتخاذ مواضع سیاسی سخن می‌گفتند، اما اتخاذ خط‌مشی فرهنگی، حتی خط‌مشی فرهنگی معارض با ارزش‌های نظام، از نظر آنان بسیار کم هزینه‌تر بود. به عنوان مثال، یکی از دخترهای مصاحبه شده در تحلیل هزینه‌های اندک رویکرد فرهنگی در جامعه، بیان می‌داشت:

«تا به حال هیچ دختر یا زنی به دلیل بدحجابی، زندانی، محروم از حقوق اجتماعی یا اعدام نشده است». از حرکت جدید جمعی جوانان می‌توان با عنوان مقاومت فرهنگی یاد کرد. مقاومت فرهنگی پدید آمده در سطح جامعه، حاوی نمودهایی مانند تحول در پوشش، آرایش، طنزها، شوخی‌ها، مطایبه‌ها، روابط دو جنس، شایعه افکنی‌ها و در یک کلام سبک زندگی متفاوتی است که سبک زندگی اسلامی پیشنهادی مسوولان نظام را به چالش می‌گیرد.

بررسی تحولات پوشش در جامعه ایران (خاصه در سطح دختران و زنان)، بیانگر تحولات شگرفی است که در سطح جوانان مشاهده می‌شود.

طنزها و شوخی‌ها، عرصه دیگری است که می‌تواند بیانگر رویکرد فرهنگی افراد باشد. به این معنا که زمانی که عرصه گفتمان در سطح جامعه بسته شود، مردم با روی آوردن به طنز، به بیان منویات درونی و ناگفته خویش اقدام خواهند کرد. همان‌گونه که عبید زاکانی در برخورد با سردمداران قدار جامعه خویش، به ارایه منظومه موش و گربه روی آورده، سردمداران خون ریز جامعه را در نقش گربه‌ای عابد و زاهد، اما در واقع خونریز، به مضحکه می‌کشد. به شکل مشابهی حافظ نیز در شعرهایش از عابدان و زاهدان ریاکار سخن می‌گوید و سیر وانتس در کتاب دون کیشوت، با به استهزا گرفتن دون کیشوت داستان تخیلی خویش، استهزا و خنده بر دون کیشوت‌های حاکم بر جامعه‌اش را رقم می‌زند.

بررسی طنزهای رایج در بین جوانان حکایت از آن داد که از روحانیت گرفته تا بسیجی‌ها، سپاهی‌ها و از موافقان نظام و افراد مذهبی گرفته تا افراد چادری (که طبق برداشت‌های قالبی مردم، از طرفداران نظام به شمار می‌آیند)، موضوع شوخی و طنزپردازی اقشاری از جوانان قرار دارند.

بررسی‌های مقدماتی بیانگر آن است که میزان برخوردهای طنزآمیز جوانان در برخورد با مسوولان نظام فزونی می‌گیرد.

حجم شوخی‌ها و برخوردهای مطایبه‌آمیز جوانان در ارتباط با روحانیت نیز از بالاترین حجم ممکن در مجموعه افراد پیش‌گفته برخوردار است

به تمسخر گرفتن بسیج، سپاه و حتی طرفداران نظام، افراد مذهبی و چادری‌ها، از دیگر مواردی است که در سطح جوان‌ها قابل مشاهده بوده، لیست بلندبالایی از هر یک از موارد پیش‌گفته، می‌توان تهیه کرد.

به استهزا گرفتن و تمسخر نمادهای مذهبی و غیرمذهبی، نمونه دیگری است که در مجموعه رویکرد فرهنگی جدید جوانان، قابل احصاء می‌باشد.

تغییر مضامین سرودها و نوحه‌های موجود در سطح جامعه، اقدام دیگری در راستای عناد ورزیدن با سمبل‌ها و نمادهای نظام به شمار می‌رود.

جوانان بدحجاب دیگری با استفاده از چفیه، کوله پشتی، شلوار و اورکت بسیجی یا به دست یا گردن انداختن تسبیح، در پاسخ به این سوال که با چه انگیزه‌ای از وسایل اخیر سود می‌برید، گاه به صراحت بیان می‌دارند که قصد آن‌ها شکستن قداست نمادهای نظام است.

با فقدان گفتمان در سطح جامعه، عرصه برای مواردی مانند شایعه و شایعه‌پردازی، دیوان‌نویسی و نظایر آن‌ها گشوده می‌گردد و اقدام‌های مزبور، به مثابه یکی از دیگر نمودهای بارز رویکرد فرهنگی جدید جوانان، خود را به رخ مسوولان می‌کشد.

در برخی از موارد، جوانان با نفی رسم‌های سنتی و طرح اعتقادات خویش در زمینه‌هایی که بعضاً عرف جامعه با آن همخوانی چندانی ندارد، به نوعی رویکرد فرهنگی و سبک زندگی متفاوت خود با مسوولان را به نمایش می‌گذارند، در حال حاضر برگزاری مراسم عزاداری به صورتی متفاوت (مانند به دست گرفتن شمع توسط دخترها و پسرها به شکل مخلوط و دور هم چرخیدن)، برگزاری مراسم عزاداری بدون حضور روحانی یا روابط بسیار باز در مراسمی مانند گلاب‌گیری (کاشان) و مانند آن، جلوه‌های جدید و غیرقابل فهمی را در برابر مسوولان به نمایش می‌گذارند.

روزنامه شرق در گزارش نمونه‌ای از مراسم‌های یاد شده، در توصیف مراسم شام غریبان دختران و پسران شمال شهر تهران، در میدان محسنی می‌نویسد:

«این اولین سالی نبود که جوانان بالا شهرنشین در شام غریبان در میدان محسنی جمع می‌شدند، به همین خاطر نیروی انتظامی از قبل برنامه‌ریزی‌هایی کرده بود... اتوموبیل سواران اغلب جوانان زیر سی سال با لباس‌های مد روز بودند و صدای نوارهای پاپ عزاداری (کاست معروف کویته پور با عنوان غریبانه و نظایر آن)، از شیشه‌های باز ماشین‌ها به گوش می‌رسید. دخترها که تعدادشان کمتر از پسرها هم نبود و خودشان بعضاً سوار ماشین‌های مستقلی بودند، اغلب آرایش‌های متناسب با عزاداری داشتند، اعم از لباس‌های سیاه شب، لاک سیاه و ... و بعضاً به شکل غیر حرفه‌ای چادر عربی به سر داشتند و در موارد اندکی روبند زده بودند. روی آنتن برخی از ماشین‌ها روبان‌های سیاه بسته شده بود و از شیشه ماشین‌ها، اغلب می‌شد دید که آدم‌ها مشغول تجدید آرایش هستند.

چند نفری کنار خیابان شمع می‌فروختند و جوانان شمع‌ها را در کنار خیابان روی سکوهای جلوی مغازه‌ها روشن می‌کردند. چیزی حدود ۲۰۰۰ شمع در تمام طول بلوار روشن بود. به جز لباس‌های سیاه، این تنها نشانی بود که از آن آیین کهن عزاداری برای امام حسین، علیه السلام، در مراسم غیررسمی این جوانان می‌شد دید.

تجمع اصلی جوانان را در فاصله میان میدان محسنی و خیابان نفت، می‌شد ملاحظه کرد. جوانان در این فاصله جلوی ماشین‌هایی را که از میدان باز می‌گشتند، می‌گرفتند و آن‌ها را به بوق زدن وامی‌داشتند و گاهی تصنیف‌هایی هم می‌خواندند که تلفیقی از بعضی آهنگ‌های معمول جوانان امروزی با کلماتی تازه بود...» (شرق، ۱۳۸۲/۱۲/۱۴).

جوانان دیگری در جریان مصاحبه‌هایشان از روابط بازی که در سطح بسیاری از دختران و پسران جامعه پدید آمده است، یاد کرده، بیان داشته‌اند، دست دادن و روبوسی دختران با دوست پسرشان در خیابان‌ها، یا دست‌انداختن دخترها دورکم‌دوست پسرشان در ملاء عام و نظایر آن برای آنان به صورت امری جا افتاده در آمده است.

نگاهی به اظهارنظرهای جوانان در تبیین رفتارهای پیش‌گفته (از پوشش و آرایش گرفته تا طنزپردازی- هایشان و از نفی نمادهای نظام گرفته تا شایعه‌پردازی‌ها، پیامک‌ها و رفتارهای مغایر با عرفشان)، دلالت بر رویکرد فرهنگی اقلی از جوان‌ها، در برابر خط‌مشی‌های مسلط نظام دارد. دو نفر از همکاران نگارنده در گزارش خویش می‌نویسند:

«من در جریان مصاحبه‌هایی که با جوانان داشتم، شاهد دختران و پسرانی بودم که از وضعیت‌های بسیار ناجوری برخوردار بودند، اما عقاید پاک و زلالی داشتند، از این رو وقتی من تعارض روحيات و ظواهر آن‌ها را از آنان جویا می‌شدم، در پاسخ به من می‌گفتند: چون مسوولان با ما لج می‌کنند، ما می‌خواهیم به این ترتیب نشان بدهیم که ما هم می‌توانیم لج کنیم».

«وقتی من علت انتخاب مانتوی پاسخ‌گو را که دارای رنگی تند بود، از وی پرسیدم، وی در پاسخ به من اظهار داشت: این مانتو با رنگ تندش، گویی علیه بزرگ‌ترهایی که دایم به ما زور می‌گویند، جیغ می‌کشد».

وقوع مقاومت فرهنگی در جامعه، تحول بزرگی بود که به کاهش قابل توجه سرمایه اجتماعی و احساس تقابل نسبی مردم با نظام (و یا حداقل با خط‌مشی‌های فرهنگی اجتماعی آن) را در اذهان مردم رقم می‌زند.

۰۳۰۲۰۳ گسترش و تعمیق اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی در دوران

پسااصلاحات

بررسی دوران پساخاستمی بیانگر تداوم اقتدارگرایی سیاسی و دینی، جلوه‌گری بیش از پیش دولت پنهان و گسترش اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی در سطح جامعه است. در اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی برخلاف اقتدارگرایی سیاسی و دینی که به طور عمده شخصیت‌های سیاسی و یا دینی و یا گروه‌های سیاسی یا دینی را مورد هدف قرار می‌داد، مردم مورد توجه قرار گرفته با آنان برخورد می‌شود. برخوردهای اخیر را می‌توان به صورت زیر طبقه‌بندی کرد:

عدم پذیرش آزادی، نگاه تکلیفی به مردم، طرح ضرورت کنترل مردم، برخورد مداخله‌گرایانه در زندگی خصوصی مردم، نگاه تحقیرآمیز به مردم، نگاه تهدیدآمیز به شهروندان و اعمال برخوردهای تنبیهی با مردم. در ادامه، عنوان‌های مطرح شده مورد بحث قرار خواهند گرفت.

۰۳۰۲۰۳۰۱ تداوم اقتدارگرایی سیاسی

اقتدارگرایی سیاسی که از آغاز انقلاب به شکل نسبی مطرح شده، اما در دوران اصلاحات، افق‌هایی درباره پررنگ شدن نقش مردم در اثرگذاری در مسایل سیاسی - اجتماعی جامعه پدید آمد، تا حدودی کم رنگ تر جلوه گر شده بود، در دوران پساخاستمی، باز به شکل پررنگی تداوم یافت. حصر میرحسین موسوی و مهدی کروبی از سال ۱۳۸۸، رد صلاحیت هاشمی رفسنجانی رئیس‌جمهور دو دوره در ایران در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۲، ممنوع‌التصویر، ممنوع‌البیان و ممنوع‌الخروج شدن خاتمی، رئیس‌جمهور دو دوره در ایران (شرق، ۹۳/۱۲/۶)، رد صلاحیت احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور دو دوره

در ایران در انتخابات سال ۱۳۹۶، بازنشستگی اجباری برخی از استادان دانشگاه‌ها که نسبت به نظام نقد داشتند (شرق، ۹۳/۵/۱۳)، ممنوعیت غیررسمی بحث درباره مسأله ولایت فقیه در حوزه‌های علمیه و عدم ابراز وجود سیاسی روشنفکرانی که نسبت به مقوله ولایت فقیه یا خود رهبری نقد داشته باشند یا مسکوت ماندن نقدهای ضمنی مردم نسبت به کمک‌های اقتصادی ایران به برخی از کشورها در اقصا نقاط جهان، از جلوه‌های بارز اقتدارگرایی سیاسی است که در دوران پسا خاتمی قابل مشاهده است، البته در سطح نازل تری اعمال نظر دفاتر نهاد ولایت فقیه نسبت به ارتقای درجه علمی استادان دانشگاه‌ها یا پیغام‌های دفاتر نهاد به برخی از استادان نقاد درباره تعبات کارشان، ثبت مشخصات رایانه استادان در برخی از دانشگاه‌ها (مانند دانشگاه خوارزمی) برای مواردی نظیر رصد فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی سیاسی آنان، از دیگر نمودهای اقتدارگرایی سیاسی پیش‌گفته به شمار می‌روند.

ماحصل اقتدارگرایی سیاسی به انسان منفعلی می‌رسد که نیچه از آن به عنوان انسان کوچک یاد می‌کند. به این معنا که انسان منفعلی که برای آسیب نخوردن احتمالی خویش عزلت‌گزینی و گوشه‌گیری در جامعه را پیشه خود می‌کند، انسان مستقلی نیست که در صورت تهدید و به خطر افتادن کشور، وارد صحنه شده، از کیان آن دفاع کند.

۰۳۰۲۰۱۰۲ تداوم اقتدارگرایی دینی

در دوران پسا خاتمی، اقتدارگرایی دینی در دو شکل حمایت مفرط از خودی‌ها و نفی غیرخودی‌ها ملاحظه می‌گردد. به عنوان مثال، با وجود آن که بودجه آموزش عالی کشور ۱۲۰۰ میلیارد تومان است، تنها سهم بودجه ۸ نهاد حوزوی ۱۵۰۰ میلیارد تومان می‌باشد (شرق، ۹۳/۱۰/۸) و در حالی که بودجه کل حفاظت از زیست محیط کشور ۱۷۴ میلیارد تومان است و این سازمان به فرض برای خاموش کردن آتش سوزی جنگل‌ها بالگرد ندارد، ۲۰۰ میلیارد تومان به یک مرکز آموزشی خانم‌ها در قم، بودجه اختصاص پیدا می‌کند.

تخصیص بودجه‌های قابل توجه به مسایل فرهنگی (و احیاناً فرهنگی - سیاسی) حوزه، مقوله مشابهی است که در ارقام بودجه کشور ملاحظه می‌شود. به این معنا که از ۵۹ مؤسسه که بودجه فرهنگی از دولت دریافت می‌دارند، عمده این مؤسسات، مؤسسات دینی هستند. به عنوان مثال، مؤسسه پرتو ثقلین در شرح وظایف خود بیان می‌دارد که وظیفه‌اش نشر آثار آیت الله مدرسی طباطبایی است. اما برخی از مؤسسات دیگر نظیر طرح زیارت، مشخص نیست که در کجا اجرا شده و یا محتوای آن چیست (شرق، ۹۵/۱/۲۹). به شکل مشابهی درخواست بودجه با نام فرهنگ اما برای ساخت شهرک المهدی که قرار

است به طلاب اختصاص پیدا کند (شرق، ۱۸/۱۰/۹۵) از دیگر اقلام بودجه فرهنگی درخواستی از دولت است.

آقای احمدی نژاد هم در عمل بارها نشان داد که برداشت وی از فرهنگ، هیأت‌های مذهبی است، به عنوان مثال وی در سفرهای استانی به استان البرز، به نام بودجه فرهنگی، قریب به هشت میلیارد تومان به مساجد این استان کمک کرد. به شکل مشابهی شوراهای اسلامی شهرهای مختلف کار فرهنگی را بعضاً در اختصاص بودجه برای مسایل دینی دانسته، با صرف بودجه در مواردی نظیر سفره اشک (پرداخت کمک هزینه به هیأت‌های مذهبی در ایام محرم)، تصور می‌کنند رسالت فرهنگی خویش را انجام داده‌اند.

اقتدارگرایی سیاسی در حالت نفی غیر خودی‌ها، بیشتر به صورت حمله، برخورد و نفی دیگران ملاحظه می‌گردد، به عنوان مثال، برخی از مراجع تقلید غیرهمسو، مورد حمله قرار گرفته -نظیر تعطیل کردن کلاس آیت الله جوادی آملی-، یا بادرایش برخورد می‌گردد (شرق، ۷/۱۰/۹۳) و یا اهل تسنن حتی اجازه نمی‌یابند که یک مسجد اختصاصی برای خودشان در شهر تهران داشته باشند. جلوگیری از شرکت اقلیت دینی در انتخابات شوراهای اسلامی شهرها (شرق، ۲/۲/۹۶) نمونه دیگری از اقتدارگرایی اخیر به شمار می‌رود که با وجود اعتراض روشنفکران جامعه به این مسأله، دبیر شورای نگهبان به جدّ بر آن اصرار داشت و از آن دفاع می‌کرد.

۰۳۰۲۰۱۰۳ گسترش اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی

با پیروزی انقلاب اسلامی و تحقق نظام اسلامی، اقتدارگرایی اولیه دینی و سیاسی در کلان نظام مشاهده می‌شود که به تدریج با پا به عرصه نهادن دولت پنهان (که کمترین اعتقادی به نافذ بودن آرای مردم در پیشبرد امور اجتماعی ندارد)، در معادلات قدرت، دولت پنهان به طرح نظریات خویش اقدام می‌کند. آرای اخیر در عین آن که حاوی برخی از اقتدارگرایی‌های سیاسی و دینی هست، حاوی اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی نیز هست و طی اقتدارگرایی اخیر، درصدد دیکته کردن نظرات خویش به مردم جامعه بر آمده، در حد میسور در همین جهت اعمال قدرت می‌کند.

اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی اگرچه در دوران ریاست جمهوری خاتمی، با طرح اعتقادات وی مبنی بر پذیرش آزادی برای شهروندان تا حدودی کم رنگ بود، اما پس از دوران ریاست جمهوری وی، شدت گرفت و مردم و جوانان سیطره آن را بر زندگی روزمره خویش بیش از پیش احساس کردند.

اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی، نه تنها از آزادی، گفتمان و پذیرش آرای مردم و حتی دانشگاهیان سرباز می‌زند، بلکه دیدگاه تکلیفی به مردم (و جوانان) داشته، کنترل آنان را لازم می‌شمرد و بر همین مبنای اجازه برخورد مداخله‌گرایانه در زندگی شخصی و خصوصی افراد به خود را می‌دهد.

نگاه تحقیرآمیز و تحمیق مردم و در سطحی فراتر، نگاه تهدیدآمیز به شهروندان و در نهایت متوسل شدن به اعمال برخورد‌های تنبیهی در ارتباط با مردم به ظاهر خاطی، از دیگر جلوه‌های گسترش اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی در سطح جامعه می‌باشد، البته لازم به یادآوری است که با گسترش مقاومت فرهنگی و مقابله نسبی مردم با گسترش سیطره اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی حکومت (رسمی و بیشتر غیر رسمی)، ممکن است بعضاً اهداف طراحی شده فرهنگی - اجتماعی مورد نظر، حالت اجرایی و یا اجرایی تام و تمام پیدا نکنند، اما آنچه اینجا مدنظر هست، تشریح اندیشه‌ها و روش‌های مدنظر اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی موجود در نظام می‌باشد.

عدم پذیرش آزادی

از آنجا که دولت پنهان دارای پیش فرض‌های متفاوتی راجع به آحاد افراد جامعه و مفاهیمی مانند آزادی، گفتمان، حق رأی، زنان و مانند آن‌ها است، بالطبع در برخی از موارد (خاصه در دیدگاه‌های اجتماعی فرهنگی) با دولت رسمی دچار تعارض و چالش می‌گردد. به عنوان مثال، وقتی در اوایل انقلاب شهید بهشتی متوجه شد جمعی از طلاب و افراد حوزوی بر این اعتقادند که حتی اگر شده، با شلاق افراد را باید به بهشت برد، در مخالفت با این امر وارد صحنه شد و طی سخنانی در مسجد اعظم قم به نفی این اندیشه پرداخت.

روزنامه اطلاعات در مورخه ۱۳۵۷/۱۲/۱۵، (شماره ۱۵۸۰۱، ص ۵) به درج اظهارات آیت الله بهشتی در همین رابطه به شرح زیر اقدام کرد:

«به طلاب و فضلاء حوزه پیشنهاد می‌کنم که به مردم ایران فرصت بدهید تا آگاهانه و آزادانه خود را بر مبنای معیارهای اسلامی بسازند و این خودسازی را بر مردم ما تحمیل نکنید. آگاهی بدهید، زمینه‌سازی کنید برای رشد اسلام، ولی بر مردم هیچ چیز را تحمیل نکنید. انسان بالفطره خواهان آزادی است، می‌خواهد خودسازی داشته باشد، خودش، خودش را بسازد، اما برخلاف دستور قرآن مبدا مسلمان بودن و مسلمان زیستن را بخواهید بر مردم تحمیل کنید، که اگر تحمیل کردید، آن‌ها علیه این تحمیل تان طغیان خواهند کرد.

انسان عاشق آزادی است، می‌خواهد خودش به دست خود و با انتخاب خود، خود را بسازد، «اما شاکراً و اما کفوراً»؛ آن قدر تحمیل راه و عقیده بر انسان‌ها نامطلوب است که خدا به پیامبرش خطاب می‌کند:

«افی انت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین» (یونس، ۹۹). ای پیغمبر! آیا تو می خواهی مردم را مجبور کنی که آن‌ها مؤمن باشند؟ این که راه پیغمبر نیست.

توصیه من به طلاب عزیز و به فضیله‌ای ارجمند این است که منادی حق باشید، دعوت کننده به حق باشید، آمر به معروف و ناهی از منکر با رعایت تمام معیارهای اسلامی‌اش باشید، اما مجبور کننده مردم در راه اسلام نباشید، چون آن مسلمانی ارزش دارد که از درون انسان‌ها و عشق انسان‌ها بجوشد و بشکفتد. ندیدید مردم ما در این دوران پر ارزش انقلاب از خودشان چه خودجوشی و چه خود شکوفایی نشان دادند؟

بزرگ‌ترین اصل بعد از پیروزی یک انقلاب چیست؟ تداوم همان انقلاب است، همین طور که مردم ما با آزادی به راه اسلام آمدند و رهبری عالی اسلامی ما را آزادانه پذیرفتند، بگذارید در تداوم انقلاب هم مردم آزادانه راه خدا و راه اسلام، راه حق و راه خیر و صفا و راه صدق را انتخاب کنند و ادامه دهند، این است سفارش من به طلاب و فضیله‌ای عزیز!»

احمدی‌نژاد نیز در دوران صدارت خویش به عنوان یک نظریه پرداز، بیاناتی مانند: «مردم از شنیدن اسم دموکراسی حالت تهوع می گیرند» (۹۲/۵/۱۲) را بر زبان می آورد.

دکتر روحانی، ریاست جمهوری وقت ایران نیز پس از آن که باز با اندیشه شکستن بت آزادی (مصباح یزدی، شرق، ۹۳/۲/۲۰) و بردن مردم به بهشت، حتی با توسل به شلاق زدن مواجه شد، به مخالفت با این نظر پرداخت و در همین رابطه بیان داشت:

^۱ - البته سخنان سخنان شهید بهشتی با این که روشن و مبرهن بود، اما برای بسیاری از هم کسوتان ایشان مفهوم نشد و بسیار گران آمد. برخی محافل و افراد تنگ نظر که همه چیز را از روزنه تنگ و تاریک خود می دیدند، نتوانستند معنای درست سخنان شهید بهشتی را دریابند یا منافع شان را در خطر دیدند، بنابراین شروع به فضا سازی کردند و گفتند بهشتی دین تازه‌ای آورده است و این حرف‌ها بدعت در دین است و شروع به اتهام زنی‌های عجیب و غریب به ایشان کردند. به طوری که حتی یک هفته قبل از شهادت ایشان، درب مدرسه فیضیه را به روی وی بستند تا مانع از سخنرانی و بدعت گذاری‌های او بشوند! بهشتی در حالی روز هفتم تیر ۱۳۶۰ ترور فیزیکی شد و به شهادت رسید که قبل از آن، صدها بار توسط افراد متحجر و محافل تندرو، ترور شخصیتی شده بود.

^۲ - بت آزادی را باید با ایستادگی شکست. (شرق، ۹۳/۲/۲۰).

^۳ - در اصطلاح دین، بت ضد خداست. وقتی می گویند فلان شیء یا فلان شخص بت شده، منظور این است که آن شیء یا شخص در نظر انسان‌ها به جای خدا نشسته و مانع خداپرستی حقیقی گشته است. وقتی فردی از عالمان

«این قدر در زندگی مردم مداخله نکنید ولو به خاطر دلسوزی، بگذاریم مردم خودشان راه بهشت را انتخاب کنند، نمی‌توان با زور و شلاق مردم را به بهشت برد. پیامبر (ص) شلاق در دست نداشت، پیامبر بشیر و نذیر بود و ما نیز باید بشیر و نذیر باشیم، همه باید کاری کنیم که آرامش در جامعه حاکم باشد» (شرق، ۹۳/۳/۳).

محمد مجتهد شبستری در یادداشتی که در ارتباط با اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی دولت پنهان دارد، با طرح چند شاهد مثال، به نقد اندیشه مزبور پرداخته، می‌نویسد:

«اگر واقعاً مسأله این است که مثلاً درباره پوشش و رفتار زنان در ملاء عام شریعت چه می‌گوید و مقتضای آن چیست، چرا مراجع و خطیبان دینی، کتاب تحقیقی بسیار سودمند تر کاشوند را که چند سال قبل با عنوان «حجاب شرعی در عصر پیامبر» دست به دست می‌گشت «بایکوت کردند» و با سکوت از کنار آن گذشتند؟ چرا مدعای آن کتاب را که با استنادهای قابل توجه تاریخی، اثبات می‌کند در عصر پیامبر اسلام (ص) حجاب در معنای امروزی آن نه تنها وجود نداشت، بلکه به سبب زندگی بسیار ساده و ابتدایی آن مردم و فقر مفرط ممکن نبوده است، در محافل حوزوی خود آشکارا به بحث نگذاشتند؟ چرا از طرفداران مدعای آن کتاب دعوت نکردند، در حوزه علمیه قم در نشست‌های عمومی سخن بگویند و دلایل خود را توضیح دهند تا معلوم شود، واقعاً در باب حجاب چه حکمی را می‌توان به حساب شریعت گذاشت؟ آیا واجب نبود آنان که این همه برای حجاب در شکل و معنای کنونی آن سینه چاک می‌کنند، مدعای آن کتاب را که به مراتب مستدل‌تر از بسیاری از مباحث فقهی حوزه است، جدی بگیرند؟ آیا واجب نبود به جای منع چاپ آن کتاب، خود آنان به چاپ و نشر آن پردازند تا کمکی به فهم شریعت کرده باشند؟!»

«آیا این آقایان که مدعی‌اند بر حکومت واجب است با اِعمال خشونت درهای جهنم و بهشت را بسته و باز کند، حتی برای یک بار از خود پرسیده‌اند که در این ۳۵ سال گذشته، اِعمال مداوم خشونت برای بستن درهای جهنم و گشودن درهای بهشت عملاً چه نتیجه‌ای داده است و کدام مشکل را حل کرده است؟»

به شهادت آمار دقیقی که نشر آن‌ها ممنوع است، زیر پوسته ظواهر دینی جامعه ما که از هر طرف با فشار این آقایان صدای تکبیر و صلوات و روضه و نیز اشاعه خرافات در آن بلند است، چه فسادهای

قرائت رسمی از دین می‌گوید، آزادی بت است، مقصودش این است که آزادی ضد خداست و مانع خداپرستی است و عالمان دین باید هر گونه بت پرستی را نفی کنند.

عمیق و گسترده‌ای از اعتیاد میلیونی به مواد مخدر و الکل گرفته تا بیماری‌های مقاربتی و فسادهای گوناگون جنسی و بیماری‌های مهلک اخلاقی و روانی و خشونت‌های چندش‌آور خانوادگی و طلاق‌های تصاعدی و جرایم و جنایات گوناگون و فسادهای اداری و رشوه خواری‌های همگانی و اختلاس‌ها و دزدیدن‌های بیت المال و... لانه کرده است؟ آیا هنگام آن نرسیده که آن‌ها به خطا و بی‌فایده بودن توصیه اعمال خشونت برای حفظ ایمان و اخلاق مردم که سال‌ها سنت سیئه آنان و حکومت ما بوده، اعتراف کنند و اگر واقعاً به فکر سعادت اخروی انسان‌ها هستند، به اقدامات درست و مؤثر دیگری بیندیشند؟ آیا مسولیت این همه فساد اخلاقی و عملی پنهان و پوشیده، در درجه اول بر عهده مراجع و مریدان دینی نیست؟ آیا غیر از این است که آن‌ها از انجام وظایف اصلی خود که اشاعه و ترویج فرهنگ دینی و اخلاقی سالم در جامعه و پاشیدن بذرهاى ایمان و جلب اعتماد مردم به دین و دین‌داری است، ناتوان بوده‌اند و امکانات بی‌شمار خود را صرف یک سلسله علوم که ناظر به واقعیات جامعه نیست و اقدامات سطحی و بسیاری اوقات بی‌فایده کرده‌اند؟!

- مرحوم آیت الله منتظری به عنوان یک فقیه مسلم، در اواخر عمرشان درباره حقوق بشر از آن نظر که بشر است و حقوق شهروندی پیروان مذاهب غیر رسمی و از جمله بهائیان کشور ما نظرهای فقهی راهگشایی مطرح کردند. این نظرهای فقهی بسیار مهم و جدید است. اگر آقایان غم و غصه شریعت را می‌خورند، چرا نظرهای فقهی یک فقیه مسلم را که به حل بسیاری از معضلات انسانی و سیاسی جامعه کمک می‌کند، بایکوت کردند و آن‌ها را در حوزه‌های درسی خود به بحث نگذاشتند؟ چرا از صاحب نظران گوناگون دعوت نکردند تا در جلسات عمومی حوزه، با همان میزان‌ها و معیارهای فقهی متداول و یا معیارهای جدید، آن نظرها را مورد نقض و ابرام قرار دهند و ببینند عاقبت به کجا می‌رسند؟ و آیا در این موارد از شریعت تفسیر دیگری نیز می‌توان داد یا نه؟ چرا هر وقت یک فتوای خشن داده می‌شود، از نظر آقایان تقریر و تحکیم شریعت به حساب می‌آید، اما وقتی فتوایی داده می‌شود که دشمنی میان انسان‌ها را کم می‌کند و گره‌های سیاسی جامعه را می‌گشاید، آن را بایکوت می‌کنند؟ چرا آنان قسم موکد خورده‌اند که هرگز وارد بحث حقوق بشر نشوند؟!

- رفتار بسیار خشن که امروز در حق فرقه‌های صوفیه و دراویش در جامعه ما اعمال می‌شود، چه مجوزی از سوی همان شریعت رسمی آقایان دارد که آن‌ها همگی در برابر آن سکوت کرده‌اند؟! و گاهی آتش بیار آن معرکه شده‌اند؟ اصرار برای به زندان بردن یک استاد دانشگاه که نتیجه تحقیق خود را درباره امامت منتشر ساخته بود و تعطیل روزنامه ناشر چه مجوزی از سوی شریعت داشت؟

- آیا معنای امر به معروف و نهی از منکر در قرآن مجید، واقعاً همان است که فقیهان گذشته برای تحکیم سلطه سیاسی خلفای اموی و عباسی برای آن فریضه قایل شدند و این آقایان هم همان معنا را دنبال می‌کنند؟ آیا در عصر پیامبر اسلام هم در کوچه‌ها یقه‌خانم‌ها را می‌چسپیدند که چرا چنین یا چنان پوشیده‌ای؟! آیا پیامبر اسلام هم «محتسب» راه انداخته بود؟! (وب سایت محمد مجتهد شبستری، ۲۲ اردیبهشت، ۱۳۹۳).

دکتر روحانی در یکی از سخنرانی‌های خود با اشاره به جریانی که ده بار کوشیده است تا شبکه‌های اجتماعی را ببندد، اظهار می‌دارد که وی و دولتش در برابر این فشار مقاومت کرده است و گرنه دسترسی شهروندان به اطلاعات جهانی مسدود می‌شد (شرق، ۹۶/۲/۲۵).

عدم پذیرش آزادی به تبعات دیگری مانند: دیدگاه تکلیفی به مردم، کنترل مردم، مداخله در زندگی شخصی و خصوصی افراد، نگاه تحقیرآمیز به مردم، تحمیق مردم، نگاه تهدیدآمیز به شهروندان و در نهایت متوسل شدن به اعمال برخورد‌های تنبیهی در ارتباط با مردم به ظاهر خاطمی می‌انجامد که در ادامه، از آن یاد خواهد شد.

نگاه تکلیفی به مردم

نظام دینی برخلاف نظام‌های غیردینی، در عین آن که از مردم می‌خواهد تا به تکالیف معمول فردی و اجتماعیشان بپردازند، از آنان انتظار دارد تا ضمن پرهیز از تخطی، به شکلی آرمان‌گرایانه در جامعه ظاهر شده، در جهت تحقق آرمان‌های دینی بکوشند.

البته آرمان‌گرایی امر مطلوبی است، اما تحقق آرمان‌گرایی وابسته به وجود بسترهای اولیه لازم در این جهت می‌باشد. به عنوان مثال، رسول خدا، صلوات الله علیه، در حدیث شریفی بیان می‌دارند، اگر نان نبود، ما نمی‌توانستیم عبادت کنیم. رهنمود اخیر بیانگر ضرورت پاسخ به هست افراد در مرتبه نخست و انتظار آرمان‌گرایی از آنان در مرتبه بعدی دارد، اما اگر هست افراد در جامعه محقق نشود و مثلاً آنان در بند نیازهای اولیه زندگیشان باشند، نباید انتظار برخوردهای آرمان‌گرایانه را از مردم داشت.

دید تکلیفی که از آغاز انقلاب در مرحله نخست در ارتباط با جوانان مطرح شد و در منشور ملی سازمان جوانان دوران آقای هاشمی رفسنجانی درج گردید، از جوانان انتظار داشت تا در حد و شأن انبیای الهی عمل کنند که این مسأله به دلیل محدودیت امکانات جهت پاسخ به نیازهای روزمره و معمول جوانان در تحصیل، اشتغال، مسکن و تشکیل خانواده، شکست خورد.

تعطیلی پی در پی برنامه‌های مختلف تلویزیونی یا رادیویی یا تعطیلی سریالی برنامه‌های فرهنگی موجود در جامعه، نمودی از دید تکلیف‌گرایانه اخیر را به معرض دید می‌گذارند. به این معنا که مثلاً برنامه

کوله پشتی فرزند حسنی، به دلیل مصاحبه تند ایشان با آقای رادان که از مسوولان نیروی انتظامی بود، تعطیل شد. برنامه‌های مثلث و تا خورشید آقای رشیدپور نیز به دلیل صبغه انتقادیشان به تعطیلی گرفتار آمدند. به شکل مشابهی برنامه رادیویی صبح جمعه با شما (شرق، ۹۴/۷/۲۳) و رادیویی شب (شرق، ۹۶/۱/۱۴) به دلیل نگاه نقادانه خود تعطیل شدند.

تعطیلی برنامه‌هایی که طرفداران قابل توجهی برای خود پیدا کرده‌اند، به صرف آن که انتقادی در آن‌ها مطرح شده است و یا اشتباهی در آن‌ها صورت پذیرفته است، بدون توجه به مخاطبان گسترده برنامه‌های اخیر، در شرایطی که برنامه‌های مشابهی وجود ندارد، موجبات ریزش مخاطبان صدا و سیما را فراهم آورده، آنان را متوجه فضای مجازی و رسانه‌های دیگر کشورهای جهان می‌سازد (همان‌گونه که رادیو شب پس از تعطیل شدن در رادیو، ادامه کار خود را در فضای مجازی پی گرفت-شرق، ۹۶/۱/۱۴). تعطیلی سریالی کنسرت‌هایی که قرار است در آن‌ها مفاهیمی از عرفان و ادب اسلامی خوانده شود با ایرادهایی نظیر امکان وقوع خطایی در آن‌ها، در شرایطی که امکانات ارضای هیجان‌جویی شهروندان در جامعه در حد و اندازه‌های حداقل فراهم نشده است، نگاه تکلیف‌گرای دیگری است که موجب رودرویی مردم بلیط به دست با نیروهای انتظامی، دادستانی یا افراد خودسری که به تعطیلی کنسرت اقدام کرده‌اند را فراهم می‌آورند.

موارد دیگری نظیر دستور ناجا برای تفکیک جنسیتی کنسرت‌ها (شرق، ۹۳/۵/۱۴) یا اظهار نظر آقای علم‌الهدی امام جمعه مشهد، دال بر این که هیچ کنسرتی در مشهد نباید انجام شود و گسترش نظیر اخیر مبنی بر این که «من با برگزاری کنسرت در سراسر ایران مخالف هستم» (شرق، ۹۶/۱/۳۱) و تبعیت برخی از ائمه جماعات بعضی از شهرهای کشور از این ایده (شرق، ۹۶/۲/۲) و یا پیشنهاد فاطمه آباد، عضو شورای شهر تهران مبنی بر این که در پارک‌ها گورستان‌هایی (احتمالاً برای عبرت مردم) تعبیه گردد (شرق، ۹۳/۴/۴)، در شرایطی که مردم شادی و رضایت از زندگی اندکی را از خود گزارش می‌دهند، از دیگر مصادیق دید تکلیف‌گرایانه نسبت به مردم به شمار می‌روند.

طرح ضرورت کنترل مردم

با طرح دید تکلیف‌گرای نسبت به مردم، ضرورت کنترل آنان نیز مطرح می‌گردد. اما همان‌گونه که از آن یاد شد، دید تکلیف‌گرای نسبت به مردم نیازمند ارضای هست آدم‌ها است تا آنان به بایدهای دید تکلیف-گرا پاسخ مثبت بدهند، در جریان کنترل افراد نیز اولاً نمی‌توان اراده و انتخاب افراد را نادیده گرفت و ثانیاً برای ایجاد جامعه‌ای سالم، ضرورت دارد تا با فراهم آوردن امکانات لازم برای شهروندان، از آن‌ها درخواست داشت تا زندگی سالمی را پیشه خویش کنند.

اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی با نادیده گرفتن اراده و انتخاب افراد و همین‌طور تهیه بسترهای اولیه ارضای زیستی، روانی و اجتماعی افراد، درصدد هست تا به کنترل افراد همت‌گمارد و به تعبیری اگر هم شده، با شلاق مردم را به سمت و سوی بهشت ببرد. در حالی که بچه‌تصور کردن انسان‌های بالغ جامعه خطا است، مضاف این که امکانات مورد نیاز آنان برایشان فراهم نشده و تدارک دیده نشده باشد. دکتر روحانی در یکی از سخنرانی‌های خود با اشاره به جریانی که تلاش داشت فضای امنیتی را بر دانشگاه‌های کشور حاکم سازد، اظهار می‌دارد که وی و دولتش در برابر این تصمیم ایستادگی کرده است (شرق، ۹۶/۲/۲۵).

گشت ارشاد، تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها و ادارات، نفی کاربری از فن‌آوری‌های ارتباطی جدید، مقابله با تفریحات مردم و نفی و انکار آموزش و کاربری از موسیقی، از جمله مصادیق کنترل مردم در اندیشه اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی به شمار می‌آید.

تدارک گشت ارشاد برای با حجاب کردن افراد بدحجاب و در امتداد همین اقدام، آغاز به کار ۷۰۰۰ پلیس نامحسوس در تهران (در حالی که در سراسر ایران ۲۷۰۰ محیط‌بان حافظ محیط زیست وجود دارند- شرق، ۹۵/۱/۳۱-)، برای رصد خطای مردم و برخورد با آنان، اندیشیده شده است.



اصرار وافر بر تفکیک جنسیتی دانشگاه‌ها و ادارات، نمود دیگری از کنترل مردم می‌باشد. صاحبان این اندیشه تصور می‌کنند با جداسازی بیش از پیش دانشجویان دختر و پسر در دانشگاه‌ها از سویی و جداسازی کارمندان مرد و زن از سوی دیگر می‌توانند روابط نامتعارف دو جنس را کنترل کنند. به عنوان مثال سردار کاظمینی فرمانده سپاه تهران بیان می‌دارد: باید در تمام سازمان‌ها و نهادها تفکیک جنسیتی رخ بدهد (شرق، ۹۳/۵/۱۵).

نفی کاربری از فن آوری‌های ارتباطی جدید و تلاش بر مختل کردن کاربری از آن‌ها با پارازیت‌های ضد ماهواره یا فیلتر کردن اینترنت و شبکه‌های اجتماعی اینترنتی یا تلفن همراه، مصداق دیگری در جهت کنترل مردم به شمار می‌رود.

مقابله با ماهواره، تصویب فیلتر کردن سایت‌ها یا شبکه‌های اجتماعی مختلف از جمله مواردی هستند که با اراده و انتخاب انسان‌های بالغ متعارض است. اگرچه دیدگاه دینی موافق ارابه کنترل شده انواع اطلاعات به کودکان و نوجوانان است، اما در بزرگسالی افراد باید آنان به خودپیروی و قوه تمیز و تشخیصی رسیده باشند که رأساً دست به انتخاب بزنند، نه آن که با ننگ داشتن آنان در مرحله دیگر پیروی تلاش بر هدایت آنان همچون کودکان داشت. تصویر زیر، دلالت بر دید اخیر دارد:



در حالی که تصویر زیر، دلالت بر دید مبتنی بر کنترل مردم دارد:

موضع گیری پلیس فقا در مقابل شبکه های اجتماعی

۳۰ شبکه اجتماعی فیلتر شود



به تازگی رئیس پلیس فقا خواستار فیلترینگ ۳۰ شبکه اجتماعی در ایران شده است. این موضع گیری در راستای این بوده که بحث فعالیت شبکه های اجتماعی در ایران از سال ها پیش محلی برای بحث بوده و همچنان درباره فعالیت این شبکه ها در ایران اتفاق نظر وجود ندارد. البته در ماه های گذشته شورای عالی فضای مجازی به عنوان تصمیم گیرنده و سیاست گذار کلان حوزه ارتباطات و فناوری اطلاعات که با حضور اعضای از تمام بخش های مرتبط فناوری کشور و رئیس جمهوری جلسات خود را برگزار می کند، فعالیت این شبکه ها را بلا مانع دانسته و در نهایت در موارد متعددی فعالیت آنها را نیازمند طراحی و تدوین قوانین مختلف دانسته است. برای نمونه در جلسه اخیر این شورا این گونه مصوب شده است که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برای کانال هایی که بیش از پنج هزار عضو دارند، این کانال ها را بررسی و فعالیت این کانال ها را ملزم به دریافت مجوز از مراجع مربوطه کند. به گزارش ایستا، با وجود این، رئیس پلیس فقا در روزهای گذشته در نشست مطبوعاتی این گونه اعلام کرده است که از ۱۵۲ پیام رسان در دنیا ۵۲ پیام رسان در کشور فعال است که بر اساس آخرین مصوبه کارگروه مصادیق مجرمانه باید ۳۰ مورد از این پیام رسان ها مسدود شوند. این اظهارات هادیانفر در حالی مطرح می شود که خود او در ادامه صحبت هایش گفته است: امروز در شبکه های اجتماعی فعال در موبایل، پایه ۶۶ درصد جرائم در تلگرام اتفاق می افتد. ۲۰ درصد هم در اینستاگرام و در واتس اپ کمتر از دو درصد جرائم داریم. حال با توجه به صحبت های رئیس پلیس فقا این سؤال پیش می آید که اگر از

میان تمام شبکه های فعال در ایران سومین رتبه جرائم به نرم افزاری چون واتس اپ اختصاص یافته و در مجموع درصد جرائم این نرم افزار هم حدود دو درصد می شود. سایر شبکه هایی که هادیانفر به آنها اشاره کرده، چه مشکلی دارند که باید فیلتر شوند؟ رئیس پلیس فقا تاکید کرده است: باید سرور این اپلیکیشن ها در اختیار ما باشد و نمی توانیم تلگرام، واتس اپ و اینستاگرام در اختیار ما نیست، و تمایلی به دسترسی دادن به ایران ندارند که در شورای عالی فضای مجازی به آن فرصت داده ایم و امیدواریم تا سال آینده از ظرفیت های بومی خودمان استفاده کنیم. هادیانفر افزوده است: امسال ۶۰ درصد جرائم فضای مجازی به برداشت های غیرمجاز برمی گردد و بیش از ۸۶ درصد از این پرونده ها به نتیجه رسیده است. آخرین پرونده در تهران بوده که حکم، اطلاعات بانکی ۸۰۰ مشتری یک بانک خصوصی را هک کرده بود و فعلا در حال بررسی هستیم که آیا کارمندان بانک با آنها همکاری داشته اند؟ قطعا در اینکه دسترسی به شبکه های اجتماعی با شرایط مطلوب می تواند آرامش خاطر بیشتری برای کشور به همراه داشته باشد. شکی نیست اما به هر صورت در تمام سال های گذشته برخی تجربه ها نشان داده سیاست گذاری های سلسلی در نهایت موجب دسترسی نداشتن کاربران به شبکه هایی مانند فیس بوک، توئیتر یا یوتیوب نشده و بعضا آمار فروش و استفاده فیلترشکن ها را بالا برده است، از سوی دیگر طرح چنین موضوعاتی و انتساب آنها به کمیته فیلترینگ در حالی انجام شده که ستولان در شورای عالی فضای مجازی بر قطع کامل دسترسی به این شبکه ها اصرار نداشته اند.

گزارش های پی در پی نشریات دال بر تصویب فیلتر کرن یک شبکه اجتماعی (شرق، ۹۲/۱۰/۱۸ و ۹۳/۲/۱۰) یا فرصت یک ماهه دستگاه قضا برای فیلتر کردن شبکه های اجتماعی مختلف (۹۳/۶/۳۰)، از

دیگر مصادیق کنترل مردم جهت آسیب نخوردن از فضای مجازی می باشد، حال آن که به نظر می رسد به جای هزینه کردن روی فیلترینگ سایت ها و شبکه های اجتماعی، با بسترسازی فرهنگی لازم بتوان مردم را در جهت تمیز و تشخیص سره از ناسره یاری رساند.

آنچه از آن یاد شد، در عرصه های تفریحی (نظیر تعطیل کردن شهرسازی اوین) و موسیقی (مانند تعطیل کردن کلاس های آموزش موسیقی در فرهنگسرا)، -شرق، ۹۴/۱/۱۸- و یا لغو برگزاری کنسرت در شهرهای مختلف ایران) نیز قابل مشاهده است.

کنترل های اخیر، در نگاه علمی جامعه پذیری مبتنی بر زور یا متابعت خواننده می شوند و بررسی های علمی نشان می دهند که واداشتن مردم با زور و اجبار به امری، اگرچه به سبب ترس مردم ممکن است تا حدودی مورد پذیرش واقع شود، اما این پذیرش، پذیرشی سطحی و صوری بیشتر نخواهد بود، حال آن که جامعه پذیری مبتنی بر درونی سازی که در جریان آن امور مورد نظر با عاطفه و منطق به مردم عرضه می گردند، به شکل عمیق تری در اذهان افراد جایگزین می گردند. بالطبع اگر در جریان جامعه-پذیری مبتنی بر زور، از روش های خشونت زاستفاده شود، شدت نفرت درونی افراد از این روش های برخورد، بیشتر و گریز افراد از آن شدیدتر خواهد بود. به عنوان نمونه، وقتی سردار جعفری بیان می دارد که سپاه به دنبال امر به معروف و نهی از منکر است (شرق، ۹۵/۶/۲۸) و فرزند فیلسوف انقلاب و نماینده

۱- شهرسازی تهران یا شهرسازی اوین در اواخر دهه ۱۳۴۰ در قالب شرکتی به نام «لونا پارک» و در زمینی به وسعت ۳۷ هزار مترمربع فعالیت خود را آغاز کرد. پس از انقلاب این مرکز تفریحی مصادره و برای اداره در اختیار بنیاد شهید انقلاب اسلامی قرار گرفت. این مجموعه که در انتهای خیابان سنول و در کنار بزرگراه شهید چمران قرار داشت، سال ها به عنوان بزرگترین و مهم ترین مجموعه تفریحی تهران به شمار می رفت. در سال ۱۳۸۴ حدود دو میلیون شهروند تهرانی از این مرکز تفریحی استفاده کردند. در سال ۱۳۸۵ این مجموعه به شهرداری واگذار گردید و بطور دائمی تعطیل شد.

زمزمه های تخریب این شهرسازی به منظور تکمیل شبکه بزرگراهی و احداث پل اوین-در که از سال ۸۲ آغاز شد تا این که در سال ۸۳ که معاون خدمات شهری شهردار وقت خبر خداحافظی شهرسازی با تهرانی ها را داد و سرانجام در ۲۱ فروردین سال ۱۳۸۵ طی توافقات انجام گرفته بین شهرداری تهران و بنیاد شهید انقلاب اسلامی این مجموعه در قبال پرداخت ۲۳ میلیارد تومان به شهرداری تهران واگذار و برای همیشه تعطیل شد. تمامی ابزار و وسایل بازی این مجموعه به شهرسازی قم منتقل شد.

تاکنون هیچ مرکز تفریحی به آن وسعت و امکانات و درجه اهمیت از منظر ایجاد اشتغال و چرخه اقتصادی، ساخته و جایگزین نشده است (دانشنامه ویکی پدیا).

مجلس کشور را که برای سخنرانی به شیراز رفته است، افراد بسیجی و سپاهی به قصد کشت مورد ضرب و جرح قرار می‌دهند، تبعات امر به معروف و نهی از منکر مورد نظر برعکس نتیجه خواهد داد.

برخورد مداخله‌گرایانه در زندگی خصوصی مردم

اقتدارگرایی فرهنگی - اجتماعی به نگاه تکلیفی به مردم و کنترل آنان در جامعه اکتفا نکرده، برای تحقق بخشیدن به اندیشه‌های اقتدارگرایانه خویش درصدد ورود در زندگی خصوصی مردم نیز برمی‌آید تا به زعم خویش حتی اگر با شلاق هم شده، مردم را به بهشت (توهمی خودش) ببرد.

سایت فرارو، استدلال سردار اسماعیل احمدی‌مقدم، فرمانده وقت نیروی انتظامی در مورد عملیات راپل که طی آن نیروی انتظامی با عملیات هوایی اقدام به جمع‌آوری دیش‌های ماهواره‌ای مردم تهران کردند را به شرح زیر نقل می‌کند:

«طی سال‌های گذشته نیروهای پلیس در اجرای مأموریت خود و با انجام طرح‌هایی چندمرحله‌ای، اقدام به جمع‌آوری دیش‌های ماهواره از پشت‌بام خانه‌ها کرده‌اند. در یکی از خبرسازترین مراحل این گونه طرح‌ها، نیروهای پلیس در سال ۹۰ با اجرای عملیات «راپل» از طریق هوایی بر بام یا بالکن مجتمع‌های مسکونی فرود آمده و «دیش»های ماهواره را جمع‌آوری کردند. سردار اسماعیل احمدی‌مقدم، فرمانده نیروی انتظامی خردادماه سال گذشته در واکنشی به انتقادات از این گونه اقدامات «ناجا» طی سخنانی در همایش سراسری مسوولان و رابطن «انصار حزب‌الله» کشور گفت: «برخی به نیروی انتظامی معترض بودند که چرا اقدام به جمع‌آوری ماهواره‌ها می‌کنید؛ چراکه اساساً فایده و اثری بر آن مترتب نیست. این در حالی است که دو پاسخ برای این افراد وجود دارد؛ اول این که در روز رستاخیز که این افراد مدعی شدند، چرا حکومت اسلامی خطای ما را مشاهده کرد و جلو ما را نگرفت، باری بر دوش ما نخواهد بود و حقی از ایشان بر گردن ما نیست. اما پاسخ دوم را آمار مستند بیان می‌کند که حکایت از اثربخشی روش نیروی انتظامی در عمل دارد» (شرق، ۹۳/۳/۳۱).

جلوه‌های مداخله در زندگی خصوصی مردم به مورد اخیر خلاصه نشده، موارد متعدد دیگری را دربر می‌گیرد. به عنوان مثال، اظهار نظر نماینده خبرگان رهبری خوزستان دال بر این که حد تعادل در داشتن فرزند، ۶ بچه است (شرق، ۹۲/۲/۱۳) و یا ممنوع الورد شدن کاندوم به ایران (شرق، ۹۴/۱۱/۳) پس از تشویق مسوولان به فرزندآوری بیشتر برای مقابله با منفی شدن رشد جمعیت و یا پیشنهاد مجازات ۲-۵ سال زندان برای افرادی که برای جلوگیری از باوری اقدام کرده‌اند (شرق، کلیات طرح پیشگیری از بارداری مجلس، ۹۳/۴/۴)، مصادیقی در همین جهت به شمار می‌روند. البته ممکن است برخی از اندیشه‌های افراطی اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی در عمل در جامعه پیاده نشوند که این مسأله به

مقاومت مردم در برابر اندیشه‌های اخیر بازمی‌گردد، اما آنچه در این قسمت مهم هست، بازشناسی اندیشه حاکم بر اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی است که عامه مردم جمعه را به نام دین و دیانت هدف قرار داده است.

نگاه تحقیر آمیز به مردم

امام خمینی در آغاز انقلاب اسلامی مردم را ولی نعمت مسوولان خواندند و نگاهی توأم با تکریم و کرامت انسانی به افراد داشتند، اما در گذر زمان با اثرگذاری دولت پنهان در جامعه، دید اخیر با دید تهدید دیدن هر آن که همسو با جهت دولت پنهان و اسلام مورد نظر آنان نیست، تغییر کرد. به عنوان مثال، نشریه یالتارات در برخورد با خانم مولوردی که اندیشه وی را منطبق با خواست خود نمی‌دید، می‌نویسد:

«روحانی هم پالگی همان بدتر از فاحشه معروفه در دنیا را می‌خواهد برگردن زنان ما مسلط کند به نام خانم معاون رئیس جمهوری در امور زنان و خانواده» (۹۴/۱۰/۷).

روحانی از اندیشه‌های تفکیک جنسیتی مردم حتی در پیاده‌روهای شهر چنین یاد می‌کند:

«اگر شما جوانان در خانه بنشینید، بدانید که در پیاده‌روهای ما هم دیوار خواهد بود. شما آن‌ها را نمی‌شناسید، من آن‌ها را می‌شناسم، آن‌ها روزی در جلسه‌ای تصمیم گرفتند در تهران و پیاده‌رو دیوار بکشند. آن‌ها می‌خواستند پیاده روی زنانه مردانه ایجاد کنند. همان طور که در محل کارشان بخش نامه تفکیک جنسیتی را صادر کردند» (شرق، ۹۶/۲/۱۹).

حجت الاسلام طائب نیز در یکی از سخنرانی‌های خویش پیشنهاد می‌کند که مطهری را باید پزشکی قانونی معاینه کند (شرق، ۹۳/۱۱/۲).

اما گذشته از مسوولان، مردم نیز در معرض تحقیر اخیر قرار دارند. به عنوان نمونه، آقای مصباح که در دوران شاه مبارزه با وی را حرام می‌دانست و در طول جنگ حمایت چندانی از رزمندگان نداشت و در حال حاضر ۱۲ میلیارد تومان از پول مالیات مردم را از دولت برای مؤسسه خودش دریافت می‌دارد، اظهار می‌دارد: مردم شایسته رهبری مقام رهبری نیستند (شرق، ۹۳/۹/۱۶).

احمدی‌نژاد نیز طی اظهار نظری بیان می‌دارد: برخی قیافه روشنفکری می‌گیرند ولی به اندازه بزغاله هم از دنیا فهم و شعور ندارند (۹۲/۵/۱۲).

دکتر عارف در اظهار نظر متفاوتی در همین ارتباط بیان می‌دارد: وقتی مردم خس و خاشاک می‌شوند چه انتظاری از مردم دارید؟ باید به شیوه‌های منطقی مردم را قانع کرد و در انقلاب فرهنگی نمی‌شود مردم را با چماق قانع کرد (شرق، ۹۲/۲/۳).

تحقیق مردم

سردمداران دولت پنهان با پذیرش برتری خویش بر مردم عادی (که بعضاً ممکن است آن‌ها را در برابر خودشان - که خود را علما می‌نامند - سفها بنامند) و دولت رسمی، خود را مجاز می‌دانند که دست به تحقیق طرف مقابل بزنند. تهدید مردم دال بر این که اگر کسی رأی ندهد، جهنمی خواهد بود (شرق، ۹۲/۳/۱۷)، نمونه‌ای از این موارد است.

احمدی‌نژاد نیز در دوران صدارتش، در حالی که ایران را به سمت تحریم‌های پیاپی برده بود، خطاب به مردم گزارش می‌داد:

«سران کشورهای دنیا برای نزدیکی با کشور ما صف کشیده‌اند، مثل این پیرزن‌ها که در صف، زنبیل می‌گذارند» (۹۲/۵/۱۲).

ابراهیم نبوی در نامه‌ای که در پایان صدارت احمدی‌نژاد به او نوشت، از تحقیقی که او و یارانش در حق مردم روا می‌داشتند، چنین یاد کرد:

«ایران با جمعیت عظیم طبقه متوسط تحصیل کرده و ساختار اجتماعی و سابقه مدرنیت، امکان پس رفتن نداشت. اما تو فکر می‌کردی اگر خودت بگویی و خودت باور کنی و اطرافیانت تأیید کنند، می‌توانی موفق شوی. سعی کردی یک فرقه دور خودت جمع کنی، از یک مشت دیوانه کم عقل و ساده لوح که یکی‌شان تو را پیامبر می‌دید، یکی‌شان تو را در هاله نور تصور می‌کرد، یکی‌شان قول می‌داد، ماه خرداد امام زمان می‌آید، یکی دنبال رمالی بود، یکی هم مثل فاطمه رجبی که تو را معجزه هزاره سوم می‌دانست. آدم بی‌سواد ساده لوح همین است. در ششمین سال یک هزاره، آدم اتفاقی را معجزه هزاره بدانند، کمال ساده لوحی است. مردم جهان صبر می‌کنند و وقتی یک قرن یا هزاره تمام می‌شود، وقایع آن قرن یا هزاره را می‌گویند، تا به حال کسی در سال ۲۰۰۶ میلادی مهم‌ترین اتفاق سومین هزاره را پیش‌بینی نکرده بود...».

عمده کردن سند ۲۰۳۰ یونسکو در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ایران در اردیبهشت ماه ۱۳۹۶، نمونه دیگری از این دست تحقیق‌ها بود.

۱. آیا اطلاع دارید دولت آقای روحانی قرار دادی محرمانه برای **#آزادی همجنس بازی** در مدارس امضا کرده است؟

۲. آیا از جاسوسی دشمنان در مدارس و دانشگاه ها اطلاع دارید؟

#سند ۲۰۳۰ سندی است که از طرف سازمان ملل به یونسکو ابلاغ شده و این سند برای هر کشوری با توجه به شرایط آن کشور تعریف شده است و این کشورها ملزم به اجرای مفاد آن هستند اما نکته مهم اینجاست که این سند برای کشور ما چهارچوب های ضد فرهنگی خاصی تعریف کرده است که بر ضرر زندگی فرزندان شماست.

این قرارداد که توسط **#آقای جهانگیری** (معاون اول آقای روحانی) به صورت **#محرمانه** امضا شده مخالفت شدید مقام معظم رهبری (در دیدار معلمان و فرهنگیان در تاریخ ۱۳۹۵/۰۲/۱۷) را به دنبال داشته است و مفاد مهم آن به این شرح است:

۱. ایران موظف است به کودکان خود از کلاس دوم ابتدایی **#مسائل جنسی** و **#روابط زناشویی** را به **#فرزندان شما** آموزش دهد.

۲. ایران موظف است مفاهیم قرآنی و **#عزاداری سیدالشهدا**، مفهوم جهاد و شهادت و به طور کلی تعالیم اسلامی را از کتب آموزشی حذف کند.

۳. طبق این قرارداد ایران موظف به اجرای سیاست های **کاهش جمعیت** می شود که پیر شدن کشور را به دنبال دارد.

۴. ایران موظف است که اطلاعات کامل استاتید، معلمان، دانشجویان و دانش آموزان به سازمان یونسکو تحویل دهد که این امر به **جاسوسی دشمنان** از کشور ما کمک میکند.

لازم به ذکر است که در کنار تحمیق، دعوت به خرافه و خرافه پردازی نیز وجه مشابهی است که بعضاً در رفتار اقتدارگرایان مشهود می باشد.

نگاه تهدید آمیز به مردم

اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی پس از اعمال روش هایی مانند نگاه تکلیفی به مردم، تلاش در جهت کنترل کردن مردم، نگاه مداخله گرایانه در زندگی خصوصی مردم و نگاه تحقیر آمیز به شهروندان، با عمق و شدت بخشیدن به اندیشه های خویش، با نام اسلام دست به تهدید مردم می زند. در یکی از طرح های ارائه شده در مجلس شورای اسلامی، مدیران ساختمان ها ملزم به ارائه گزارش افراد کاربر ماهواره در ساختمان خودشان به نیروهای انتظامی گردیده اند (شرق، ۹۳/۷/۲۴).

در طرح صیانت از حریم عفاف و حجاب، برخی از نمایندگان مجلس پیشنهاد کرده‌اند تا افراد بدحجاب جریمه نقدی شده و در پرونده خاصی که برای آنان تشکیل می‌شود، سوابق آنان درج شود (شرق، ۹۴/۶/۸).

جبهه پایداری، برخلاف حداد عادل که پیشنهاد دادن یارانه به افراد محجبه را مطرح کرده بود، پیشنهاد کسر حقوق کارمندان بدحجاب را مطرح می‌سازد (شرق، ۹۳/۷/۲۴). دادستان تهران نیز در برخوردی کلی، خواستار اقدامات فرهنگی و سرهنگی برای ارتقای حجاب در جامعه می‌گردد (شرق، ۹۵/۵/۲۳). برخی از نمایندگان مجلس، در پیشنهاد دیگری پیشنهاد مجازات حبس برای کسانی که دست به عمل وازکتومی و تویکتومی می‌زنند را داده‌اند (شرق، ۹۳/۱/۲۷).

آقای علم الهدی نیز با تهدید مردم، بیان می‌دارد کسی که (در انتخابات) رأی ندهد، جهنمی است (شرق، ۹۲/۳/۱۷) و یا امام جماعت مسجد جمکران خاطرنشان می‌سازد، غیر مسجیدی‌ها دچار فساد و تباهی می‌شوند (شرق، ۹۳/۲/۱۱).

ابراهیم نبوی در نامه‌ای که به احمدی‌نژاد در روزهای پایانی صدارتش نوشته است، خاطرنشان می‌سازد: «وقتی نگذاشتی کسی انتقاد کند، وقتی چهارده روزنامه فقط به دستور دولت تو توقیف شد، مردم چه می‌توانستند بکنند جز این که در هر فرصتی به تو توهین کنند یا با الفاظی بد از تو حرف بزنند...». فکر کردی وقتی هشتاد نفر استاد اقتصاد کشور می‌گویند که برنامه اقتصادی تو موجب افزایش تورم و نابودی کامل اقتصاد کشور می‌شود، بهترین راه این است که این استادان را بازنشسته و اخراج کنی و یک مشت آدم چاپلوس را پول و موقعیت بدهی که برایت کتاب بنویسند و تو را معجزه هزاره بخوانند و تحسینات کنند».

اعمال برخوردهای تنبیهی با مردم

اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی با مطالعات علمی سر و کار چندانی ندارد، زیرا در صورت برخورداری از تجربه دانش بشری، بسیاری از روش‌های مبتنی بر ارباب و تهدید خود را با روش‌های مداخله‌گرایانه و توأم با حفظ کرامت انسانی انسان‌ها عوض می‌کرد، از این رو اقتدارگرایی اخیر که مثلاً تصور می‌کند، ریشه مشکلات کشور در ساپورت‌پوشی است (علم الهدی، اعتماد ملی، ۹۳/۵/۱۸)، با اتخاذ برخوردهای تنبیهی، اوج مداخله فعال (و در عین حال غیر علمی و در بسیاری از موارد غیراسلامی) خویش را به معرض دید می‌گذارد.

ستاره‌دار کردن دانشجویان، تدارک گشت‌های محسوس و نامحسوس برای جلب افراد خاطی، جمع‌آوری دیش ماهواره‌ها، برخورد نیروی انتظامی با جوانان و مانند آن، از جمله مصادیق برخورد تنبیه‌آمیز اقتدارگرایی با مردم می‌باشد.

در جریان ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد، دانشجویان بسیاری ستاره‌دار شده، از ادامه تحصیل محروم شدند، حال آن که به نظر می‌رسد، اگر دانشجویی خاطی نیز باشد، برخورد توأم با رحمت اسلام، بیشتر از برخورد مبتنی بر قهر و غضب در هدایت وی در آغاز زندگی اجتماعی‌اش مؤثر خواهد آمد. تدارک گشت‌های ارشاد و ۷۰۰۰ مأمور نامحسوس در سطح تهران، برخورد تنبیه‌آمیز دیگری است که در جامعه اعمال می‌گردد. افرادی که توسط گشت ارشاد جلب می‌شوند، غالباً مورد عکس برداری، تشکیل پرونده و اخذ تعهد واقع می‌گردند.

جمع‌آوری دیش‌های ماهواره با جرثقیل بالابر (شرق، ۹۳/۳/۳۱) یا عملیات (هوایی) راپل (شرق، ۹۳/۳/۳۱) مصداق دیگری از برخوردهای تنبیه‌آمیز محسوب می‌گردد.

نیروی انتظامی اگرچه گاهی با جوانان هنجارشکن برخورد دارد و مثلاً با دختران و پسرانی که در پارک آب و آتش یا برخی از پارک‌های دیگر شهرهای کشور دست به آب بازی زده‌اند، برخورد داشته است، اما گاهی با بدعت‌گذاری‌های مثبت جوانان نیز برخورد داشته است. به عنوان نمونه، شرق گزارش می‌دهد، نیروی انتظامی با جوانانی که برای کمک به کودکان کار، دست به پاک کردن شیشه اتوموبیل‌ها در پارک وی زده بودند، برخورد کرده است (شرق، ۹۴/۱/۱۸).

دزدی مجسمه‌های چند تنی از میادین بزرگ تهران یا پاک کردن بزرگ‌ترین نقاشی ایران در مشهد، از دیگر مصادیق برخورد تنبیه‌آمیز با هنرمندان جامعه به شمار می‌رود.



... ستاره هایی که مجسمه های برنزی را بر دوش





۰۳۰۲۰۴ کاهش سرمایه اجتماعی در دوران پسا خاتمی

رابطه مبتنی بر اعتماد و پذیرش مردم نسبت به حاکمیت، نهادهای اجتماعی و مردم جامعه، سرمایه اجتماعی یک کشور محسوب می‌گردند. سرمایه اجتماعی بالای جامعه دلالت بر همسویی و وفاق افراد با کلان نظام، نهادهای آن و مردم اطراف و اکنافش دارد، بالطبع در شرایط اخیر پیشبرد بسیاری از اهداف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی نظام به خوبی محقق خواهد شد، اما در صورتی که سرمایه اجتماعی یک جامعه اندک باشد، عدم تفاهم و پذیرش مردم نسبت به حکومت، نهادهای حکومتی و دیگر شهروندان به صورت مانعی جدی برای پیشبرد اهداف مختلف نظام جلوه گر خواهد شد.

بررسی دوران بعد از اصلاح طلبی آقای خاتمی، دلالت بر آن دارد که سرمایه اجتماعی موجود در ایران به دلایل افزایش مشکلات اقتصادی، آسیب‌های اجتماعی، مشکلات فرهنگی، مشکلات عقیدتی، مشکلات قضایی، آسیب‌های زیست محیطی و افزایش مشکلات روانی مردم، نسبت به اوایل انقلاب و دوران ریاست جمهوری آقای خاتمی کاهش یافته است تا حدی که دکتر غفاری (۱۳۹۴) در پژوهشی که در همین جهت با نظارت دکتر چلبی برای وزارت کشور در سال ۱۳۹۴ انجام داد، گزارش می‌دهد که نمره سرمایه اجتماعی در ارتباط با کلان نظام (دولت)، نهادهای نظام و شهروندان، در مقیاس صفر تا بیست، در هر سه مورد پیش گفته، زیر ده می‌باشد که این نتایج، پیامدهای نگران کننده‌ای را در پی دارند.

در ادامه با بررسی افزایش مشکلاتی که از آن‌ها یاد شد، کاهش سرمایه اجتماعی جامعه تبیین شده، سپس تحولات دینی دانشجویان مورد مذاقه قرار خواهد گرفت.

۰۳۰۲۰۴۰۱ افزایش مشکلات اقتصادی

پس از آقای خاتمی، آقای احمدی نژاد به مدت ۸ سال رئیس جمهور ایران شد. آمارهای منتشر شده درباره درآمد نفتی ایران در مدت مزبور معادل ۸۰۰-۷۰۰ میلیارد دلار به علاوه ۱۰۰ میلیارد دلار ناشی از واگذاری اموال دولتی بود. اما گزارش مدونی از میزان سرمایه گذاری سرمایه اخیر در صنعت، کشاورزی و خدمات وجود ندارد.

هفت برابر شدن حجم نقدینگی در دولت آقای احمدی نژاد طی سال‌های ۱۳۹۲-۱۳۸۳ (شرق، ۹۲/۹/۷)، افزایش واردات ۲۵ میلیارد دلاری دوران آقای خاتمی به ۶۵ میلیارد دلار در دوران آقای احمدی نژاد (۹۳/۳/۷)، تجربه تورم ۳۹٪ در دولت نهم و دهم، رشد منفی اقتصاد ایران در دوران احمدی نژاد (در سال ۱۳۹۱ میزان رشد منفی اقتصاد ایران به ۴/۵٪ رسید)، از سویی و از سوی دیگر نزول رتبه شفافیت مالی ایران در دوران اخیر به نحوی که شفافیت مالی ایران در ۱۶۷ کشور جهان رتبه ۱۳۱ را به دست آورد (شرق، ۹۵/۱۰/۵)، گم شدن دکل‌های نفتی خریداری شده یا کشتی‌های خریداری شده، افزایش رتبه فساد اقتصادی ایران در جهان به شکلی که در یک مقطع ۵ ساله از حکومت احمدی نژاد، رتبه جهانی ایران در فساد، ۸۰ رتبه به سمت فاسدترین کشورهای جهان تنزل یافت (۹۲/۱۰/۹)، وجود اسکله‌های غیر مجاز در کشور (شرق، ۹۳/۱۲/۹) و عقد قراردادهای نفتی که به تعبیر زنگنه، وزیر نفت، بیشتر از آن که به یک قرارداد شبیه باشند، به یک تفاهم نامه دوستانه شبیه هستند که چیزی در آن مشخص نیست (شرق، ۹۲/۱۱/۳)، از مشخصه‌های اقتصادی دوران احمدی نژاد می‌باشد.

در دوران دولت نهم و دهم، روند اختلاس‌ها در جامعه فزونی می‌گیرد، به این ترتیب که اگر اختلاس فاضل خداداد در دهه ۷۰، ۱۲۳ میلیارد تومان بود، اختلاس شهرام جزایری در دهه ۸۰ فزونی گرفته، و در دهه ۹۰ رقم اختلاس بابک زنجانی به ۳۰۰۰ میلیارد تومان می‌رسد. در همین مقطع زمانی معاون اول احمدی نژاد (که در عین حال دبیر ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی بود)، به جرم فساد مالی به زندان محکوم می‌شود و ایرانیان در پورشه سواری در خاورمیانه، رتبه اول را به دست می‌آوردند (شرق، ۹۴/۳/۳).

از سوی دیگر نه تنها حاشیه نشینی در قیاس با آغاز انقلاب، رشدی ۱۷ برابری را نشان می‌دهد (شرق، ۹۳/۱۲/۱۶)، بلکه پدیده‌های جدیدی نظیر شکل‌گیری مادون طبقه (شرق، ۹۳/۵/۱۲) و پشت‌بام نشینی (شرق، ۹۳/۱۲/۱۹)، در جامعه بروز و نمود می‌یابد و سرانجام در انتهای دوران ۸ ساله ریاست جمهوری احمدی نژاد، آمار ۲۰ میلیون و ۶۰۰ هزار شغل آغاز حکومت وی، ثابت و دست نخورده باقی می‌ماند (شرق، ۹۶/۲/۹).

۰۳۰۲۰۴۰۲ افزایش آسیب‌های اجتماعی

در دوران پس‌ساختمی، خاصه در دوران احمدی‌نژاد، آسیب‌های اجتماعی در جامعه فزونی چشمگیری یافتند. در این دوره نه تنها سازمان جوانان به عنوان متولی امور جوانان در وزارت ورزش ادغام شد و در عمل به معاونتی حاشیه‌ای در این وزارتخانه تقلیل یافت، بلکه بودجه سالانه آن نیز بنا به اظهار نظر دکتر گلزاری، مسوول وقت معاونت جوانان وزارت ورزش، به اندازه احداث ۱۵ کیلومتر یک جاده روستایی تقلیل یافت. هم‌زمان با به محاق رفتن جوانان و تهدید انگاری جوانان در دوران احمدی‌نژاد (شرق، ۹۲/۵/۶)، سازمان‌های مدنی نیز در جامعه دچار محاق شدند (شرق، ۹۲/۵/۶) و برخی از آسیب‌های اجتماعی نظیر هم جنس‌گرایی نفی شده و آسیب‌های دیگری مانند کودکان کار مورد بی‌توجهی و غفلت قرار گرفتند (شرق، ۹۳/۳/۸).

افزایش خشونت در جامعه (شرق، ۹۱/۱۰/۲۸)، افزایش جلوه‌های خیانت در روابط اجتماعی (شرق، ۹۲/۱۲/۲۹)، وجود ۱۱ میلیون حاشیه‌نشین در کشور (شرق، ۹۲/۱۲/۲۹)، افزایش طلاق (شرق، ۹۳/۴/۱۴) و رسیدن آن به حد ۲۵٪ در جامعه (شرق، ۹۳/۱۰/۱۸)، رشد منفی ازدواج و کاهش ازدواج (شرق، ۹۳/۲/۳۰)، افزایش زنان مجرد و بیوه در جامعه (شرق، ۹۲/۸/۲۶)، افزایش زنان بی‌سرپرست یا بدسرپرست (شرق، ۹۲/۱۲/۲۹)، کاهش سن دختران فراری (شرق، ۹۳/۱۰/۹)، کاهش سن روسپیگری در جامعه (شرق، ۹۳/۴/۱۴)، یک میلیون بازدید از سایت‌های مستهجن - بنا بر آمار یکی از استادان دانشگاه تهران - (شرق، ۹۵/۷/۱۰)، تغییر الگوی ابتلا به ایدز از تزریقی به آمیزشی (شرق، ۹۵/۱۲/۲۹)، قاچاق دختران به کشورهای حاشیه خلیج فارس (ایرنا، ۸۱/۱۱/۲۰ و شرق، ۹۲/۹/۱۶)، کاهش سن مصرف مواد مخدر در جامعه (تا حدی که فرماندار کاشمر از کاهش سن مصرف مواد مخدر در کاشمر به ۱۱ تا ۱۳ سال خبر می‌دهد) (شرق، ۹۳/۹/۱۱)، کاهش سن کاربری از وسایل آرایشی (و رسیدن آن به ۱۲ سال) (شرق، ۹۳/۷/۲۷)، افزایش خشونت علیه خویش (به این صورت که ۶۵٪ دختران و زنان زیر ۲۵ سال، چهره خود را نازیبا می‌پندارند) (شرق، ۹۳/۹/۵)، مصرف بیش از ۲۰۰ میلیون لیتر مشروبات الکلی در کشور (شرق، ۹۲/۴/۵) و سرانجام پدیدآیی آسیب‌های جدیدی نظیر زنان و دختران کارتون خواب (شرق، ۹۴/۶/۲)، وجود حدود ۵۰۰ زن کارتون خواب در جامعه (شرق، ۹۴/۷/۲۸)، گورخوابی (شرق، ۹۵/۱۰/۱۲)، ازدواج سفید (شرق، ۹۴/۲/۶)، ازدواج صورتی، عشق دایره‌ای (رابطه هم‌زمان یک دختر به سه پسر)، از جمله آسیب‌هایی بودند که در جامعه بروز و نمود یافته یا افزایش یافتند.

۰۳۰۲۰۴۰۳ افزایش مشکلات فرهنگی

در دوران پساختمی، خاصه در دوران احمدی‌نژاد، مشکلات فرهنگی جامعه رو به افزایش گذاشت، مشکلاتی نظیر کاهش تیراژ کتاب‌ها در جامعه، کاهش توجه به رسانه‌های خودی و افزایش توجه به رسانه‌های بیگانه و تلاش در دور زدن فیلترینگ ماهواره، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی از نمودهای بارز مشکلات فرهنگی این دوران شمرده می‌شوند اما آنچه مهم‌تر از این مشکلات می‌باشد، گسترش دروغ و تقلب در جامعه می‌باشد که در ادامه به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهد شد.

کاهش تیراژ کتاب‌ها در جامعه ایران، مسأله قابل تاملی است. به این معنا که اگر زمانی در آغاز انقلاب در ایران که جمعیتی نصف جمعیت فعلی خودش داشت. تیراژ کتاب‌ها مقایسه شود، تیراژ کتاب‌های منتشره در آغاز انقلاب بیشتر از تیراژ کتاب‌های جامعه امروزی ایران است و در این میان نه تنها سقوط تیراژ کتاب‌ها به ۲۰۰۰، ۱۰۰۰ و حتی ۵۰۰ و ۱۵۰ نسخه رسیده است، بلکه تیراژ کتاب‌های منتشره در ایران از افغانستان نیز پایین‌تر آمده است (شرق، ۹۳/۱۲/۱۲).

قهر برخی از فرهیختگان هنری با نهادهای فرهنگی کشور (شرق، ۹۳/۴/۱۴) رخداد فرهنگی ناگواری است که طی سال‌های اخیر در جامعه ملاحظه می‌شود.

کاهش استقبال مردم از رسانه‌های داخلی (تا جایی که رئیس‌جمهور از رسانه ملی با عنوان رسانه میلی یاد می‌کند) و اعتراف مسوولان به این مسأله که جوانان اخبار بی.بی.سی را می‌پذیرند، اما اخبار داخلی را نمی‌پذیرند (شرق، ۹۳/۱۰/۸)، از سویی و افزایش توجه به رسانه‌های خارجی و خاصه فضای مجازی با وجود فیلترهایی که بعضاً بر سر کاربری از ماهواره، سایت‌های مختلف اینترنتی و شبکه‌های اجتماعی وجود دارد از سوی دیگر، مشکل جدی است که مسوولان فرهنگی نظام را به شدت نگران کرده است. به این معنا که وزیر وقت ارشاد در سال ۹۲ گزارش از کاربری ۷۱٪ مردم از ماهواره می‌دهد و زمانی که شبکه اجتماعی وایبر مورد فیلتر قرار نگرفته بود، رتبه اول کاربران آن را مردم ایران تشکیل می‌دادند (شرق، ۹۳/۷/۸).

اما همان گونه که از آن یاد شد، به نظر می‌رسد مهم‌ترین مشکل فرهنگی جامعه، دروغ‌گویی مسوولان ارشد نظام بود که به شکل ویران‌گری در جامعه اثرگذار بود.

در آموزه‌های دینی وارد شده است که فردی نزد پیامبر خدا آمد و به ایشان گفت، من نماز نمی‌خوانم، دروغ می‌گویم و زنا هم می‌کنم. اگر بخوام یکی از این کارها را کنار بگذارم، شما توصیه به کدام کار می‌کنید که حضرت در پاسخ بیان می‌دارند، دروغ‌نگو! به تعبیر دیگر شناخت دروغ از امر مذموم نماز نگذاشتن و زنا کردن نیز بیشتر است. از سوی دیگر، وقتی دروغ‌گویی از سوی مسوولان مطرح

نظام صورت بپذیرد، از آنجا که باز در آموزه‌های دینی وارد شده است که مردم طبق سیره رهبرانشان عمل می‌کنند، انتظار می‌رود عمل مذموم دروغ‌گویی به سادگی در سطح مردم تسری یابد. دانشنامه ویکی پدیا در مورد دروغ‌گویی احمدی‌نژاد درباره دیدن نور در دیدار با آیت الله جوادی آملی (۸۹/۹/۶) و نفی بعدی وی در این ارتباط می‌نویسد:

«احمدی‌نژاد پس از اولین دیدار از نیویورک و شرکت در اجلاس عمومی سازمان ملل و در سفر بعدی خود به قم، بر اساس فیلم‌ها و اخبار پخش شده در حضور جوادی آملی، سخن از هاله نوری می‌گفت که در مدت سخنرانی دور او را گرفته بود.

ما به نیویورک که رفته بودیم، قبل از آن که برویم، خیلی جو سازی بود، تهدید کرده بودند که اگر بیای، دستگیرت می‌کنیم. گفتم: من می‌آیم. گفتند: پس امنیت را برقرار نمی‌کنیم. گفتم: پس حتماً آنجا خبری هست که مخالفت می‌کنند. من می‌آیم. خدمت آقا هم عرض کردم، همین را فرمودند، گفتند: حتماً باید این سفر انجام شود، خودشان آن قدر علیه ما تبلیغ کرده بودند که همه گوش‌ها و چشم‌ها را به سمت ما متوجه کرده بودند که این هیأت کی هست.

وقتی در خیابان‌ها راه می‌رفتیم، به هر ساختمانی می‌رفتیم، همه توجهات به سمت هیأت ایرانی بود، کانه هیچ کس دیگری نبود. من روز آخری که سخنرانی کردم، تقریباً همه سران بودند. یکی از همان جمع به من گفت: «وقتی تو شروع کردی «بسم‌الله» و «اللهم» را گفتم، من دیدم یک نوری آمد، تو را احاطه کرد و تو رفتی تو یک حصنی، یک حصار. تا آخر؛ من خودم هم این رو احساس کردم که فضا یک دفعه عوض شد و همه حدود بیست و هفت، هشت دقیقه تمام، این سران مژه نزدند. این که می‌گم مژه نزدند، غلو نمی‌کنم، اغراق نیست. چون نگاه می‌کردم، همه سران مبهوت مانده بودند. انگار یک دستی همه آنان را گرفته بود، آنجا نشانده بود. چشم‌ها و گوش‌هایشان را باز کرده بود که ببینند از جمهوری اسلامی پیام چیست...»

علی‌رغم این که از این جلسه فیلم‌برداری شد و فیلم آن در دسترس عموم قرار گرفت، احمدی‌نژاد و دفتر رئیس جمهور آن را تکذیب کرد و غلامحسین الهام، رئیس دفتر وی که خود نیز در جلسه حضور داشت، اعلام کرد که چنین چیزی نشنیده و هاله نور و مسایلی شبیه به این ساختگی و تروکاژ سینمایی است.

به دنبال انکار این موضوع توسط محمود احمدی‌نژاد در مناظره ریاست جمهوری با مهدی کروبی، دفتر جوادی آملی، سخنان کروبی در مناظره با احمدی‌نژاد در خصوص ادعای احمدی‌نژاد مبنی بر هاله نور را تأیید کرد. همچنین محمد تقی سبحانی نیز که از حاضران جلسه بود، این ماجرا را تأیید کرد.

این در حالی بود که برخی دیگر از مدافعان، مانند سایت رجانیوز، فیلم را ساختگی ندانسته و مدعی شدند که «چنین تجربیات معنوی و عرفانی‌ای در طول زندگی هر شخصی ممکن است روی دهد».

احمدی‌نژاد در مورد ایجاد فرصت‌های شغلی در دولت خودش گزارش می‌داد که وی ۷ میلیون فرصت شغلی برای جوانان ایجاد کرده است، اما دکتر نیلی گزارش می‌دهد که در دوره ۸ ساله دولت نهم و دهم، سالانه تنها ۱۴/۰۰۰ فرصت شغلی ایجاد شده است (شرق، ۹۲/۵/۵) و دکتر روحانی گزارش می‌دهد طبق آمارهای مرکز آمار ایران میزان فرصت‌های شغلی کشور در آغاز و پایان حکومت احمدی‌نژاد تغییر نکرد (شرق، ۹۶/۲/۹).

در موارد متعدد دیگری احمدی‌نژاد به مردم دروغ گفت. به عنوان مثال، در حالی که دولت وی برای پرداخت یارانه ۴۵/۵۰۰ تومانی به مردم مشکل داشت، اظهار می‌داشت ما می‌خواهیم ۲۰۰/۰۰۰ تومان یارانه به مردم بدهیم، نمی‌گذارند (شرق، ۹۳/۳/۲۶) و یا می‌توان به تمام مردم قطعه زمینی داد تا برای خودشان باغچه‌ای درست کنند. به همین ترتیب در حالی که احمدی‌نژاد در سفر به نیویورک با ۱۲۰ نفر (همراه همسر، داماد و...) به آمریکا می‌رود، حکومت خود را حکومت پاک دستان معرفی می‌کرد. دروغ‌گویی‌های احمدی‌نژاد در داخل کشور خلاصه نشده، در خارج از کشور نیز ادامه یافت. به عنوان نمونه، وی در سفر به نیویورک، در پاسخ به خبرنگار آمریکایی دال بر نحوه برخورد ایران با هم جنس-گرایان بیان می‌دارد که ما اصلاً هم جنس‌گرا در کشور خودمان نداریم (۱۵ / اکتبر / ۲۰۱۲).

اعتراف رئیس دیوان عدالت اداری به این که احمدی‌نژاد به مردم دروغ می‌گفت (۹۲/۱۰/۷)، اعتراف دیر هنگامی است که ۴ ساله بعد از حصر میرحسین موسوی که در مناظره‌های ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸، از دروغ‌گویی احمدی‌نژاد می‌گفت، رخ می‌دهد.

بدعت نامبارک احمدی‌نژاد، بدعتی بود که در جامعه به ثمر نشست، به این معنا که به فرض یکی از کاندیدهای ریاست جمهوری در سال ۹۶، اولاً بدون آن که یک سند علمی ارائه کند، جامعه را به ۴٪ مرفه و زالوصفت و ۹۶٪ افراد محروم تقسیم می‌کند، و در حالی برای اقشار محروم دل می‌سوزاند که مأموران شهرداری نه تنها بعضاً به دست فروشان، سیلی و کتک می‌زنند، بلکه موجبات مرگ یکی از آنان (علی چراغی) را در همین درگیری‌ها فراهم آورده‌اند. وی در حالی به نقد زالو صفتان جامعه می‌پردازد که خود اجازه ساخت مال‌های مدرن و برج‌های بلند مرتبه (حتی در کوچه ده متری) را صادر کرده است و در حالی از مسأله ریزگردها ابراز نگرانی می‌کند که خودش در مسأله آلودگی هوای تهران کار جدی‌ای انجام نداده است و در حالی که صنعت پتروشیمی، صنعتی به شدت سرمایه‌بر بوده، سهم کار انسانی در آن اندک است (دولت روحانی با ارتقای ظرفیت یک میلیونی آن به ۹ میلیون، نتوانسته

است مشاغل گسترده‌ای ایجاد کند)، اظهار می‌دارد به ازای افزایش هر یک میلیون تن فرآورده پتروشیمی، ۲۰۰/۰۰۰ نفر به شکل مستقیم و ۴۰۰/۰۰۰ نفر را به شکل غیرمستقیم سرکار خواهد فرستاد (شرق، ۹۶/۲/۹).

همان‌گونه که از آن یاد شد، دروغ‌گویی مسوولان بلندپایه، به سادگی مروج دروغ‌گویی و تقلب در سطح مردم جامعه می‌شود.

ورود ۳۷۳۱ نفر بدون آزمون در دوره‌های دکتری با هدف جذب بعدی آنان با عنوان اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها که با عنوان بورسیه‌های غیر قانونی در جامعه مطرح شد (شرق، ۹۳/۵/۲ و ۹۴/۲/۳)، شکل‌گیری پدیده رزومه‌سازی و خرید و فروش رساله درسی و مقالات آی.اس.آی در جامعه، از تبعات و پیامدهای بارز دروغ‌گویی مسوولان در سطح جامعه به شمار می‌آیند.

۰۳۰۲۰۴۰۴ افزایش مشکلات عقیدتی

مسأله افزایش، کاهش یا بدون تغییر ماندن دین‌داری جوانان، مقوله مهمی است که پژوهش مدونی در این ارتباط وجود نداشته، سایر پژوهش‌ها نیز به شکل مستقیم این مسأله را در ابعاد و وجوه مختلفش مورد بحث و بررسی قرار نداده‌اند. هر چند از برخی از پژوهش‌های اجرا شده، داده‌هایی مانند کاهش میزان نمازگزاران جوانان در گذر زمان، قابل احصا است.

طالبی (۱۳۷۴)، در بررسی که در سطح ۱۸۴۵ دانشجوی انجام داده است، یادآور می‌گردد که ۷۲/۷٪ از جمعیت مورد بررسی وی بیان داشته‌اند که همیشه نماز می‌خوانند. ایسپا (۱۳۸۰)، در بررسی که در سطح ۲۵۰ نفر از دانشجویان تهرانی داشته است، رقم ۷۶٪ موافق و خیلی موافق با ادای نماز یومیه را گزارش می‌کند. خراطیان خامنه (۱۳۸۲)، گزارش می‌دهد، ۷۵/۶٪ از دانشجویان دانشگاه تبریز، در بررسی وی موافقت خود را با نماز خواندن، اعلان داشته‌اند. مرکز ملی مطالعات و سنجش افکار عمومی (۱۳۸۳)، در بررسی که در جمعیتی بالغ بر ۸۷۵ نفر دانشجوی داشته است، رقم ۶۵/۴٪ موافق با پابندی به دین را به دست آورده است. غیاثوند (۱۳۸۴)، در بررسی یک جمعیت ۱۲۴۵ نفری از دانشجویان، نتیجه گرفته است که ۶۶/۶٪ از آنان، خواندن نماز به شکل فرادا را مورد تأیید قرار داده‌اند. سرانجام خدایاری فرد و همکاران (۱۳۸۸)، در بررسی ملی که در سطح ۲۱۷۹ نفر دانشجوی انجام داده است، نتیجه گرفته‌اند که ۵۸/۵٪ از جوانان همیشه یا اکثر اوقات نماز می‌خوانند.

بعضی از پژوهش‌های دیگر، نتیجه گرفته‌اند که با افزایش سن، از میزان انجام رفتارهای دینی جمعیت مورد بررسی، کاسته شده است. منطقی (۱۳۸۱ الف)، در بررسی تحولی که در زمینه شناسایی

راهکارهای درونی سازی کردن ارزش‌های دینی در سطح دانش‌آموزان دبستانی، راهنمایی و دبیرستانی داشته است، گزارش می‌دهد که میزان علائق دینی دانش‌آموزان از راهنمایی در قیاس با دبستان و از دبیرستان در قیاس با راهنمایی، در سطح هر دو گروه دختران و پسران کاهش یافته است. رحیمی‌نژاد و منصور (۱۳۸۰)، کاهش هویت دینی در بین دانشجویان کارشناسی طی سال اول تا چهارم را در پژوهش خویش مورد تأیید قرار داده‌اند. سفیری و غفوری (۱۳۸۸) نیز در بررسی میدانی که در سطح جوانان ۱۸-۲۵ ساله داشته‌اند، گزارش می‌دهند که با افزایش سن و تحصیلات، هویت دینی افراد کاهش می‌یابد.

گذشته از کاهش میزان دینداری جوانان، برخی از یافته‌های پژوهشی از تحولات کیفی دین‌داری جوانان یاد می‌کنند.

منطقی (۱۳۸۱ ب، ۱۳۹۲)، در ترسیم تحول دینی دانشجویان از مواردی نظیر: عدم استقبال از رویکرد دینی به مسایل، ترجیح رویکرد اجتماعی به دین به جای رویکرد فردی به دین، ترجیح رویکرد عرفانی به دین به جای رویکرد صوری و ظاهری به دین که در احکام خلاصه می‌شود، ترجیح مرجعیت علمی و هنری به مرجعیت دینی، تأویل‌گرایی در برابر تفسیر سنتی دین توسط بزرگ‌سالان، استقبال از اخلاق اجتماعی و غیرآرمان‌گرا به جای اخلاق آرمان‌گرا، استقبال از رویکرد تحقیقاتی نسبت به دین، نفی تحمیل دین بر جوانان، کاهش ابعاد پیامدی و مناسکی، کاهش تعصب‌های دینی، به چالش گرفتن احکام جنسیتی اسلام، برخورد گزینشی با دین، در سطح دانش‌آموزان و دانشجویان یاد می‌کند.

توسلی و مرشدی (۱۳۸۵)، در بررسی دین‌داری دانشجویان، گزارش می‌کنند: باورهای دینی دانشجویان در حد بالا و پایبندی آنان به انجام دادن مناسک فردی دینی در حد متوسط به بالایی است، اما پایبندی آنان به انجام دادن اعمال جمعی دینی در حد کم ارزیابی می‌شود. همچنین گرایش به دین خصوصی، برخورد گزینشی با دین و گرایش به تکثرگرایی دینی رواج زیادی بین دانشجویان دارد. ذوالفقاری (۱۳۸۹) نیز از وجود قرائت‌های دینی مختلف در سطح دانشجویان یاد می‌کند.

۰۳۰۲۰۴۰۵ افزایش مشکلات قضایی

بررسی‌های مقدماتی انجام شده حکایت از آن دارد که در گذر زمان مشکلات دستگاه قضا نیز رو به فزونی نهاده است. برخی از مهم‌ترین علل فزونی گرفتن مشکلات دستگاه قضایی، مواردی مانند پیچیده و دشوارتر شدن شرایط اقتصادی- اجتماعی جامعه، بروز بزه‌کاری‌های نوظهور، ناهماهنگی بین دستگاه‌های دولتی و ضعف‌های تخصصی دستگاه قضا می‌باشند.

افزایش فقر در جامعه، تعمیق شکاف طبقاتی، مشاهده تبعیض‌های اجتماعی و اقتصادی، کاهش سرمایه اجتماعی و کم شدن همبستگی اجتماعی که در سال‌های اخیر در جامعه بروز و نمود یافته است، یکی از دلایل افزایش درگیری بین اقشار مختلف اجتماعی و کشیده شدن کار آنان به محاکم قضایی است. افزایش چک‌های برگشتی، یکی از ساده‌ترین نمودهای افزایش مشکلات اقتصادی و در نتیجه قضایی جامعه است. اطلاعات موجود بیانگر آن هستند که در سال ۱۳۸۴ یک میلیون، در سال ۱۳۹۲، ۵ میلیون و در سال ۱۳۹۳، شش میلیون چک برگشتی در جامعه وجود داشته است (و این در حالی است که در برخی از کشورهای جهان با برگشت یک چک، حساب بانکی فرد بسته شده، حیات اقتصادی وی به این ترتیب به شدت در معرض تهدید قرار می‌گیرد) (شرق، ۹۴/۲/۹)، افزایش آمار پرونده‌های قضایی و تعداد زندانیان و کاهش سن ارتکاب به بزه (شرق، ۹۱/۱۲/۱۲)، از دیگر علایم فزونی گرفتن مشکلات قضایی در جامعه به شمار می‌آیند.

بروز بزه‌کاری‌های نوظهور، عامل مؤثر دیگری در افزایش مشکلات قضایی در جامعه است. با گسترش فضای مجازی و انتقال بسیاری از مراودات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی به این فضا، برخی از بزه‌کاری‌های جدید در بستر اخیر شکل گرفته و عارضه‌زا واقع شده‌اند. مواردی مانند جرایم رایانه‌ای، کلاهبرداری به وسیله تبلیغات گسترده در برخی از شبکه‌های ماهواره‌ای یا اجتماعی (نظیر جلب اعتماد مردم و اخذ وجه از آنان برای مواردی مانند ایجاد امکان تحصیل، اشتغال و مهاجرت به اروپا و امریکا، انجام معاملات سودآور یا برنده شدن در مسابقات تخیلی) (شرق، ۹۴/۲/۲۹)، از جمله جرایم نوظهوری هستند که برخی از شهروندان را درگیر خود می‌کنند.

معاون فرهنگی قوه قضاییه در مصاحبه‌ای بیان می‌دارد که جامعه و قوه قضاییه دچار ایدز حقوقی شده‌اند: «بنده اخیراً در اجلاسی که موضوع آن حقوق ارتباطات و رسانه بود، توضیح دادم که ما دچار ایدز حقوقی شده‌ایم. در توضیح ایدز حقوقی باید بگویم موج رسانه‌های نوین با سرعت بالایی وارد کشور می‌شود، درحالی که حقوق‌دان‌ها در وضع قوانین مربوط به آن و به کاربردن این قوانین عقب می‌مانند. این باعث می‌شود کار حقوق که تأمین امنیت جامعه است و نظم و امنیت را باید تأمین کند، به‌درستی محقق نشود و حقوق عقب بماند؛ نتیجه این عقب‌ماندگی این است که امواج می‌آیند و آسیب خود را وارد می‌کنند. همین شما که اینجا نشست‌اید و همه افرادی که موبایل‌های هوشمند دارند، همین حالا اگر گوشی‌هایتان را باز کنید، مصادیق مجرمانه در آن وجود دارد، تقریباً بی‌استثناء این مصادیق ناخواسته در گوشی‌های همه وجود دارد و من خودم را هم مستثناء نمی‌کنم؛ چراکه ناخواسته این مصادیق می‌آید. همین کافی است که سری به کانالی بزنید و اگر دانلود خودکار را خاموش نکرده باشید،

اتوماتیک‌وار این مصادیق در گوشی شما ذخیره می‌شود، حتی اگر نگاه هم نکرده باشید؛ اما فیلم یا آن مصداق مجرمانه در موبایل شما وجود دارد. وقتی وضعیتی وجود دارد که مصادیق مجرمانه به شکل میلیاردی وجود دارند، حقوق‌دان‌ها باید با آن چه کار کنند؟ قوانین و قوه قضائیه باید چه کند؟ با چند نفر و چطور برخورد کند؟ آیا اصلاً می‌شود و منطقی است با افرادی که ناخواسته مصادیق مجرمانه این‌چینی دارند، برخورد کرد؟ آن‌هم با این حجم؟ این وضعیت خیلی بد است و باعث می‌شود سیستم ایمنی (قوانین) بدنه جامعه که کار خودش را انجام می‌داد و ایمنی ایجاد می‌کرد، از کار بیفتد و وقتی کارآیی خودش را از دست داد، می‌شود مثل ایدز. ایدز دقیقاً همین کار را با بدن می‌کند، یعنی سیستم ایمنی بدن را از کار می‌اندازد. ایدز حقوقی هم یعنی همین. ما دچار ایدز حقوقی شده‌ایم. یعنی طوری هستیم که در برابر امواج تسلیم می‌شویم و عقب می‌نشینیم. الآن همه خودشان رسانه شده‌اند، تولید و توزیع پیام می‌کند. قبلاً از تکثر رسانه صحبت می‌کردیم، حالا دیگر این‌طور نیست و فراکثرت‌گرایی اتفاق افتاده است. خب، حالا این مسأله عوارضی دارد و یک حق‌پریشی یا حقوق‌پریشی را به ارمغان می‌آورد، یعنی دیگر معلوم نیست چه چیزی حق است و چه چیزی باطل و دوره حیرت را به وجود آورده است؛ نه حق را می‌شناسیم و نه حقوق را» (شرق، ۹۵/۳/۱۷).

برخی از ناهماهنگی‌های موجود بین نهادهای دولتی یا کوتاهی‌ها و قصورهای آن‌ها، از دیگر عوامل افزایش مشکلات قضایی جامعه به شمار می‌روند. معاون اول قوه قضائیه در مثالی در همین رابطه، بیان داشت:

معاون اول قوه قضائیه افزود: «چندی پیش یکی از مسوولان جهاد کشاورزی می‌گفت، در یکی از شهرهای اطراف تهران ۱۰ هزار ساختمان غیرمجاز ساخته شده که باید به کمک قوه قضائیه آن‌ها را تخریب کنیم. اما سؤال ما این است که چرا این ساختمان‌ها ساخته شده‌اند؟ چرا یک دستگاه مجوزی می‌دهد و دستگاه دولتی دیگری می‌گوید ساخت‌وساز غیرقانونی بوده است؟» (شرق، ۹۴/۲/۲۱).

معوقات بانک‌ها و وجود ۵۷۵ بدهکار بزرگ بانکی (شرق، ۹۳/۲/۱۶)، فساد مالی تأمین اجتماعی (شرق، ۹۳/۱/۱۹) و فساد مالی صندوق رفاه دانشجویان (شرق، ۹۴/۲/۱۴)، موارد مشابهی در همین راستا به شمار می‌روند.

کم‌توجهی و بی‌توجهی مسوولان دستگاه قضا در زمینه استفاده از تجربیات کارآمد دستگاه‌های قضایی سایر کشورهای جهان سبب عقب‌ماندگی دستگاه قضا را فراهم کرده است. آیت‌الله خامنه‌ای در سخنرانی که در دیدار با مسوولان قضایی داشت، در همین رابطه به طرح برخی از تجربیات در این جهت اقدام کرد:

مقام معظم رهبری افزایش تعداد زندانیان را واقعاً تأسف بار خواندند و افزودند: «این مسأله از زوایای مختلف مالی، خانوادگی، اخلاقی و اجتماعی هزینه ساز است و باید با تمرکز بر راه حل های مختلف، برای علاج آن فکری جدی کرد». حضرت آیت الله خامنه ای در همین زمینه ترویج فرهنگ صلح و سازش در جامعه و آسیب شناسی و تقویت شوراها را در افزایش نیافتن تعداد زندانیان، مؤثر خواندند و افزودند: «برای مقابله با تبعات منفی افزایش زندانیان مالی و زندانیان مواد مخدر نیز باید دنبال پیشنهادها و راه حل های تازه ای بود». ایشان با تأکید بر تلاش برای تسهیل ازدواج جوانان به برخی مشکلات دادگاه های خانواده، از جمله طلاق توافقی اشاره کردند و افزودند: «قضات محترم با کمک بزرگان خانواده ها، این گونه مسایل را تقلیل دهند». حضرت آیت الله خامنه ای با تأکید بر ضرورت برنامه محوری در دستگاه قضایی گفتند: «تکیه کردن بر برنامه روشن و مدون، به حرکت دقیق در مسیر چشم انداز آینده کمک می کند و مانع از گرفتار شدن در کشمکش های روزمره می شود». مقام معظم رهبری در تبیین نکته دوم، یعنی تنقیح و اصلاح قوانین، افزودند: «قانون، راه پیشرفت کشور را هموار می کند و چنانچه برخی قوانین ایراد یا با یکدیگر تعارض دارند، باید آنها را اصلاح کرد» (شرق، ۹۴/۴/۸).

تعطل در تخصصی تر شدن آیین دادرسی (نظیر دادرسی جداگانه کودکان و نوجوانان - شرق، ۹۴/۳/۱۷ -)، نمونه مشابهی در همین زمینه به شمار می رود. مضاف بر آنچه از آن یاد شد، جهت گیری سیاسی دستگاه قضا، بر مشکلات داخلی و بیرونی آن می افزاید. به عنوان مثال، در نظرسنجی که رسانه ملی در یکی از برنامه های خود درباره قوه قضاییه داشت، ۸۹٪ پاسخ دهندگان از عملکرد قوه قضاییه ابراز نارضایتی کرده، اعتقاد داشتند که این قوه با دانه درشت ها با مماشات برخورد می کند (شرق، ۹۳/۴/۴). به همین ترتیب مرکز پژوهش های مجلس طی گزارشی خاطرنشان می سازد، قوه قضاییه کاری به دانه درشت ها ندارد (شرق، ۹۳/۱۲/۱۰). درخواست رهبری از برخورد با افراد فاسد داخل قوه قضاییه (شرق، ۹۴/۴/۱۲) نیز فراز قابل توجه دیگری در ارتباط با این قوه به شمار می رود.

۰۳۰۲۰۴۰۶ افزایش آسیب های زیست محیطی

با روی کار آمدن دولت های قانون گریز نهم و دهم احمدی نژاد، قانون گریزی در سطح کشور به مثابه امری رایج درآمد. به یغما رفتن قسمت اعظمی از آب های زیرزمینی که طی میلیون ها سال در سفره های

آبی زیرزمینی ایران جمع شده بودند (شرق، ۹۴/۳/۱۰)، نمونه‌ای از این قانون‌گریزی‌ها بود که تبعات زیست محیطی گسترده‌ای در پی داشت.

بحران آب (شرق، ۹۳/۱۱/۳۰)، از بین رفتن یک میلیون هکتار جنگل طی هر ۵ سال (شرق، ۹۶/۲/۷)، آتش سوزی جنگل‌ها (شرق، ۹۳/۵/۲۲) بنزین آلوده (شرق، ۹۳/۲/۱۱) که به سهم خود موجب سونامی سرطان و سقط جنین در جامعه شد، (شرق، ۹۲/۴/۱۱) تعطیلی‌های پی در پی ناشی از آلودگی هوا (شرق، ۹۱/۱۰/۱۶) که بنا به اظهار رییس شورای شهر تهران، تلفات آن از زلزله نیز بیش تر است (شرق، ۹۱/۱۰/۲۷)، تغییر یافتن گونه‌های گیاهی پهن برگ تهران در اثر آلودگی هوا به گونه‌های برگ سوزنی (شرق، ۹۶/۲/۷)، قسمتی از مخاطراتی زیست محیطی است که جامعه با آن روبرو می‌باشد.

ورودی سالانه ۳۰-۲۵ هزار پرونده کیفری و حقوقی برای رفع تصرف اراضی ملی در مراجع قضایی (شرق، ۹۱/۱۲/۱۷)، تصویر نگران‌کننده دیگری از زیست محیط ایران را به معرض دید می‌نهد.

سقوط ۶۳ رتبه‌ای کیفیت محیط زیست ایران (شرق، ۹۱/۲/۲۱) و کاهش ۶۱ پله‌ای زیست محیط ایران طی یک دهه (شرق، ۹۲/۱۱/۶)، تأیید دیگری بر بحران زیست محیطی ایران از منظر مجامع زیست محیطی جهان می‌باشد.

۰۳۰۲۰۴۰۷ افزایش مشکلات روانی

با وجود پیشرفت‌های فنی بشر، ازدیاد تولید محصولات کشاورزی، افزایش آرایه خدمات رفاهی، ارتقای استانداردهای بهداشتی و در پی آن افزایش میزان امید به زندگی، انسان‌های جوامع مختلف، کم و بیش اضطراب، افسردگی و دیگر اختلال‌های روانی را در خود گزارش کرده، به دلیل آلام روانی خویش در ابعاد مختلف زندگی شخصی و اجتماعی خود دچار مشکل شده، بعضاً کار آنان به تحت مداوا قرار گرفتن و بستری شدن در بیمارستان‌های روان‌پزشکی می‌رسد.

برخی از پژوهش‌گران علت بروز این رخداد‌های ناگوار را با استناد به مواردی مانند: سیطره زندگی ماشینی در جامعه، احساس از دست دادن کنترل بر محیط، دسترسی نداشتن به امکانات مورد علاقه (خاصه در سطح جوانان)، مشکلات اقتصادی، نارضایتی‌های شغلی و بی‌کاری، مهاجرت، تورم، رکود، مشکلات فرهنگی اجتماعی نظیر بحران هویت، از خود بیگانگی، انتظارات غیر واقع‌گرایانه، ازدحام بی‌رویه شهرها، خشونت، وحشت، جاسوسی، ترور، مشکلات سیاسی، سرخوردگی سیاسی، بروز درگیری‌های سیاسی و نظامی در اقصاء نقاط جهان، تهدیدهای سیاسی موجود در جوامع مختلف، مشکلات زیست محیطی نظیر فزونی گرفتن آلودگی‌های زیست محیطی، آلودگی‌های هوا، صوتی،

آب‌ها، راه‌بندان‌های آزاردهنده، مشکلات خانوادگی نظیر کم رنگ شدن خانواده، نارضایتی خانوادگی، گسختگی خانواده، طلاق، مشکلات روان‌شناختی نظیر احساس یأس، ناکامی، عقب افتادن از دیگران، اعتیاد، خودکشی و مانند آن تبیین کرده‌اند.

دکتر مصطفی معین، رییس کرسی یونسکو در ایران، طی مصاحبه‌ای در زمینه افزایش اختلال‌های روانی و مشکلات جسمانی بیان می‌دارد:

«با وجود شیوع فزاینده اختلالات روان، نوعی بی‌توجهی یا غفلت در ارتباط با اهمیت سلامت روانی جامعه از سوی سیاست‌گذاران، دستگاه‌های اجرایی و حتی نخبگان علمی و اجتماعی وجود دارد که این امر، خسارت زیادی را به لحاظ تحمیل هزینه‌های بهداشتی، درمانی، اقتصادی، کاهش بهره‌وری و کیفیت زندگی و گسترش آسیب‌های اجتماعی به دنبال داشته است. افزایش فقر، رشد نابرابری‌ها و تبعیض‌های اجتماعی و اقتصادی که با روند جهانی شدن اقتصاد در کل دنیا افزایش یافته، گسترش شهرنشینی و اختلال در پیوندهای سنتی و خانوادگی به‌عنوان عوامل جهانی شیوع اختلالات روانی شناخته شده‌اند. همچنین ضعف یا تضعیف نهادهای مدنی (ان‌جی‌او‌ها)، کاهش سرمایه اجتماعی، تبعیض‌های جنسیتی، قومیتی و گسترش خشونت و بی‌اعتمادی به‌عنوان عوامل گسترش این قبیل بیماری‌ها به‌ویژه در کشورهای درحال توسعه شناخته شده‌اند. تحقیقات نشان می‌دهد، رابطه مستقیمی بین بیماری‌ها و مسایل و مشکلات اجتماعی با نابرابری یا تبعیض وجود دارد. برای مثال، نابرابری درآمدی در سطوح مختلف یک جامعه، آسیب‌پذیری آن جامعه را افزایش می‌دهد. در کشورهایی مانند ژاپن یا کشورهای اسکاندیناوی که نابرابری کمتر و عدالت اجتماعی بیشتری وجود دارد، آسیب‌های اجتماعی نیز کمتر است. حتی در آمریکا با این که سرانه درآمد افراد زیاد است، ولی به‌دلیل آن که تبعیض وجود دارد، آسیب‌های اجتماعی هم بیشتر است. از جمله شاخص‌های میزان سلامت یا بیماری‌ها و آسیب‌های اجتماعی، امید به زندگی، سواد و بی‌سوادی، جرم و جنایت و اختلالات روانی هستند. همچنین بین سرمایه اجتماعی با میزان سلامت جامعه یا آسیب‌های اجتماعی نیز رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. در کشورهایی که ساختار اجتماعی عادلانه‌تری وجود دارد و تبعیض کمتر است، سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی نیز بیشتر است. در کشورهایی مثل سوئد، نروژ، دانمارک، فنلاند، ژاپن و آلمان، سرمایه اجتماعی بالاتر است و در معرض آسیب‌های اجتماعی کمتری نیز قرار دارند. پس با وجود این عوامل می‌توانیم بفهمیم که چرا بیماری‌های مزمن غیرواگیر و به‌ویژه اختلالات روانی در سطح جهانی و در کشور ما رو به افزایش گذاشته است» (۹۲/۱۲/۸).

دکتر مظاهری (دبیر انجمن روان‌پزشکان ایران) در مصاحبه با همشهری آنلاین، با تأکید این که اضطراب شایع‌ترین اختلال روانی در ایران و جهان است، بیان می‌دارد:

با فرارسیدن قرن ۲۱ و سایه گستر شدن فضای مجازی در غالب نقاط جهان، انسان‌های جوامع مختلف هنوز از زیر بار قرن اضطراب و مشکلات عدیده و پیچیده آن بیرون نیامده بودند که در عمل با انقلاب الکترونیکی عصر ارتباطات و اطلاعات و انفجار اطلاعات مواجه شدند. ماهواره‌ها، اینترنت، تلفن همراه و شبکه‌های اجتماعی موبایل بنیان و تبلت، از جمله فن‌آوری‌هایی هستند که امکان دسترسی بشر به انواع و اقسام اطلاعات مختلف را فراهم آورده‌اند و انسان‌هایی که پیش‌تر تنها اطرافیان محدود خویش را در روستا یا شهر تجربه می‌کردند، اینک در عمل با قرار گرفتن در فضای مجازی نه تنها خود را با همه عالم مقایسه می‌کنند (و بالطبع در این میان احساس عقب ماندگی شدیدتری می‌کنند)، بلکه با مشاهده انواع و اقسام امکاناتی که مردم جوامع دیگر از آن برخوردارند، احساس خسران می‌کنند. مضاف بر این، انسان‌هایی که با فضای مجازی آشنا شده و خود را تحت تأثیر انبوه اطلاعات تولید شده آن قرار می‌دهند، به ناگاه تحت تأثیر بمباران اطلاعاتی شدیدی قرار می‌گیرند که با ملاحظه اخبار رعب‌آور آن، جهان را پرخطرتر از انسان‌های پیشین یافته و ادراک می‌کنند. مجموعه موارد اخیر احساس ناامنی، ناکامی، عقب افتادگی و خسران را به بسیاری از کاربران فضای مجازی القا می‌کند (که شکل‌گیری مفهوم افسردگی فیس بوکی، مصداق بارزی از همین معنا به شمار می‌رود).

سایت پزشکان ایران، در مقاله‌ای با عنوان: «افسردگی، بیماری قرن حاضر» دست به ترسیم افق‌های پیش روی قرن ۲۱ زده است. مقاله اخیر خاطر نشان می‌سازد:

«سازمان بهداشت جهانی پیش‌بینی کرده است که طی ۲۰ سال آینده، مردم بیش از هر مشکل سلامت دیگری دچار افسردگی خواهند شد».

مسئله دیگری که در افزایش اختلال‌های روانی مؤثر واقع می‌آیند، درمان‌های کاذب می‌باشد. به این معنا که بعضی از افراد برای گریز از تنیدگی، روش‌های کوتاه‌مدت و به ظاهر مؤثر، مانند پناه بردن به دخانیات، الکل و یا مواد مخدر را به کار می‌گیرند. از آنجایی که این روش‌ها به‌طور موقت از فشار روانی می‌کاهند و در اولین دفعات مصرف، احساس نسبتاً خوبی در فرد ایجاد می‌کنند، وی به استفاده از آن‌ها ادامه می‌دهد و برای مدتی در سرخوشی ناشی از مصرف این مواد، غوطه‌ور می‌ماند، ولی رفته‌رفته متوجه می‌شود که نه تنها مشکل اولیه‌اش حل نشده، بلکه گرفتار معضل بزرگ‌تری شده است که پیامدهای مخرب‌تری دارد و در واقع از چاله به چاه می‌افتد.

به هر صورت گزارش وجود ۲۵٪ اختلال روانی در مردم ایران (۹۱/۱۲/۱۳)، امر مهمی است که نباید از آن ساده گذشت.

۰۳۰۲۰۴۰۸ کاهش سرمایه اجتماعی

با گسترش اقتدارگرایی سیاسی و دینی از سویی و خاصه تعمیق اقتدارگرایی فرهنگی اجتماعی که مردم را هدف قرار گرفته است، از سوی دیگر، احساسی از تلخ کامی شهروندان را فرا می‌گیرد. گریز از شرایط پیش آمده (به صورت مهاجرت‌های قانونی و غیرقانونی)، یکی از اولین گزینه‌هایی است که در این میان به اذهان شهروندان معترض خطور می‌کند. اما در آن دسته از افرادی که سناریوی مهاجرت امکان‌پذیر و شدنی نیست، مواردی مانند بی‌اعتمادی نسبت به مسوولان، سقوط شاخص‌های روان-شناختی افراد و دست زدن به مقاومت فرهنگی (که به نوعی مقابله ورزیدن با نظام به شمار می‌آید)، ملاحظه می‌گردد. مجموع شرایط پیش گفته، به کاهش سرمایه اجتماعی جامعه خواهد انجامید. همان‌گونه که از آن یاد شد، افرادی که برایشان مهاجرت امکان‌پذیر باشد، در تعارض پیش آمده ممکن است دست به مهاجرت بزنند. خروج قسمت اعظم المپیادی‌های ایران از کشور و یا خروج سالانه ۱۸۰-۱۵۰ هزار نفر (شرق، ۹۱/۱۰/۲۵) که معادل ۱۵۰ میلیارد دلار سرمایه است (شرق، ۹۳/۵/۳۰)، آمار مهاجران قانونی ایران است. اما برخی از شواهد میدانی حکایت از آن دارند که حتی افراد بدون تخصص و مهارت نیز که در زمره کارگران بدون مهارت یا کم مهارت قرار می‌گیرند، اندیشه خروج از کشور را دارند (و به عنوان نمونه، در هجوم آوارگان سوری به مرزهای اروپا در سال ۱۳۹۵، تعدادی از این افراد، ایرانیانی بودند که با استفاده از شرایط پیش آمده، دست به مهاجرت غیرقانونی از کشور زدند). بی‌اعتمادی مردم به مسوولان، پیامد ناگوار دیگری است که دلالت بر کاهش اعتماد و سرمایه اجتماعی دارد. به عنوان نمونه، در جریان ثبت نام مجدد برای یارانه‌ها، با وجود آن که مسوولان رسمی و حتی برخی از مراجع تقلید به میدان آمده، از مردم خواستند، اگر نیازی به یارانه ندارند، از دریافت یارانه انصراف بدهند تا یارانه آنان صرف مصارفی مانند ارتقای بهداشت جامعه بشود، اما با این وجود مردم بی‌اعتماد به مسوولان، با این استدلال که اگر ما یارانه نگیریم، پولش توی جیب امثال خاوری و بابک زنجانی خواهد رفت، حاضر به انصراف دادن نشدند و به جز چند درصد ناچیز، بقیه مردم برای دریافت یارانه اقدام به عمل آوردند و حتی در این میان برای تثبیت اخذ یارانه خویش، به دروغ گفتن در برابر مسوولان متوسل شدند. به عنوان نمونه، ۲۱ میلیون خانوار و ۲۰ میلیون خانه در ایران وجود دارد، بنابراین میزان افرادی که مستاجر هستند، چیزی حدود ۵٪ در جامعه می‌باشد، اما ۶۰٪ از ثبت نام کنندگان

دریافت یارانه، اظهار داشته بودند که آنان فاقد مسکن بوده، از مسکن استیجاری استفاده می‌کنند (شرق، ۹۳/۳/۱۰).

سقوط شاخص‌های روان‌شناختی که حکایت از شادابی مردم و جامعه دارد، پیامد ناگوار دیگری است که جامعه شاهد آن بود. رتبه ۱۰۱ ایران در میان ۱۴۲ کشور بررسی شده در زمینه شادی، بیانگر آن است که نمره شادی ایرانیان اندک و زیر حد متوسط است (شرق، ۹۲/۱۰/۱۶). به همین ترتیب رتبه ۱۱۲ ایران در سطح ۱۵۴ کشور بررسی شده توسط سازمان ملل در زمینه رضایت از زندگی (شرق، ۹۳/۵/۴)، بیانگر رتبه نازل ایرانیان در زمینه رضایت از زندگی می‌باشد.

بررسی جهانی میزان عصبانیت مردم در کشورهای مختلف جهان نیز نشان داد که مردم ایران و عراق، عصبانی‌ترین مردم جهان هستند (شرق، ۹۴/۶/۹).

مسأله مقاومت فرهنگی که پیش‌تر مطرح شد، بیانگر نوعی از مواجهه غیر مستقیم و غیر رویاروی مردم با مسوولان به شمار می‌رود. بررسی جلوه‌های مقاومت فرهنگی مردم در سطح جامعه حکایت از گسترش و تعمیق این مقوله در سطح مردم دارد.

عرف شدن بدحجابی در جامعه، تلاش برای برداشتن روسری‌ها در فضاهای بیرون شهر یا در داخل اتوموبیل شخصی، به سخره گرفتن مسوولان و انبوه طنزها و مطایبه‌هایی که روحانیون را هدف تمسخر خود قرار داده‌اند، نمودهایی از مقاومت فرهنگی مردم در برابر مسوولان را به نمایش می‌گذارند.

وجود ۴۰ میلیون گوشی هوشمند در دست کاربران، این امکان را برای آنان پدید آورده است که اگرچه در فضای رسمی جامعه نمی‌توانند به راحتی اعلان نظر کنند، اما در فضای امن‌تری که توسط فن-آوری‌های ارتباطی پیشرفته پدید آمده است، بسیاری از مردم دست به اظهار نظر و انجام رفتارهایی می‌زنند که شاید به هیچ وجه مورد نظر مسوولان امر نباشد. استفاده ۶۹٪ جوانان از فیلتر شکن (۹۳/۶/۱۸)، کاربری ۷۱٪ مردم جامعه از ماهواره (۹۲/۹/۲۷)، جا به جا شدن میلیونی کاربران یک شبکه اجتماعی فیلتر شده به شبکه اجتماعی دیگر (شرق، ۹۴/۱۱/۲۷)، عدم اتکا به اخبار داخلی و اتکا به اخبار رسانه‌هایی مانند بی.بی.سی (شرق، ۹۳/۱۰/۸) مصادیقی از مقاومت فرهنگی پیشگفته است که در کاربری افراد از فضای مجازی، به شکل عیان‌تری خود را می‌نمایاند.

دکتر آزاد ارملکی در مثالی در همین رابطه می‌نویسد:

«در سال ۱۳۷۴ طی تحقیقی در تهران دریافتیم که یک‌درصد از مردم تهرانی ماهواره دارند و از آن استفاده می‌کنند در حالی که در سال ۱۳۹۲ این میزان به ۷۱ درصد رسیده است. یعنی طی ۱۷ سال، شمار استفاده‌کنندگان ماهواره از یک‌درصد به ۷۱ درصد رسیده است. این جهش آماری، به معنای

«انفجار مصرف» ماهواره است. چه اتفاقی افتاده است؟ آیا مردم ایران بی فرهنگ شده‌اند؟ آیا مردم ایران از فرهنگ و اخلاق ایرانی گذر کرده‌اند یا این که وضعیت به گونه‌ای دیگر است و مردم بی‌دین و بی‌فرهنگ و ضد سنت نشده‌اند، بلکه مصرف انفجاری ماهواره به اموری دیگر برمی‌گردد...» (شرق، ۹۲/۹/۲۸).

منطقی (۱۳۹۳) گزارش می‌دهد، وی در پژوهش خویش پس از آن که از دانشجویان کاربر فضای مجازی این پرسش را به عمل آورده بود که در صورت اصرار مسوولان به فیلترکردن شبکه‌ها و سایت‌های مختلف، آنان چه واکنشی را پیش خواهند گرفت، به جز درصد قلیلی از دانشجویان که از تبعیت خویش از دستورالعمل مسوولان یاد کرده بودند، اکثریت آنان اظهار داشته بودند که برخورد ملایم و حتی شدید با مسوولان و مقابله با آنان را در دستور کار خویش قرار خواهند داد.

دکتر غفاری در پژوهشی که برای وزارت کشور در سال ۱۳۹۴ در سطح استان‌های مختلف کشور انجام داد، کوشید تا میزان سرمایه اجتماعی را در سه بعد کلان‌نگر، حدواسط و خردنگر مورد سنجش قرار دهد، این پژوهشگر گزارش می‌دهد، نمرات مردم در هر سه زمینه به کلان نظام (یعنی دولت رسمی)، به نهادهای نظام و در سطح خرد (یعنی به دوستان، آشنایان و دیگر مردم اطراف و اکنافشان)، زیر ۱۰ (در سیستم صفر تا بیست) قرار دارد. به بیان روشن‌تر، سرمایه اجتماعی گسترده و بالایی که نظام اسلامی در آغاز انقلاب از آن برخوردار بود و بسیاری از مردم با طیب خاطر به سمت پذیرش ارزش‌های نظام (نظیر حجاب اسلامی)، گام برداشتند، بعد از گذشته نزدیک به ۳۶ سال از انقلاب (از آغاز انقلاب تا زمان انجام پژوهش)، به طرز شگفت‌آوری سقوط کرده است که این نتیجه، اصلاً برای یک نظام انقلابی شایسته و پذیرفته نیست، زیرا بیانگر پیری زودرس آن می‌باشد.

۰۳۰۳ پیشنهاد مداخله در جهت ارتقای کیفیت دین‌داری دانشجویان

در بررسی روش‌های مداخله‌گرایانه، دو سری مداخله‌گری اساسی و مداخله‌گری موقت به نظر می‌رسد. مداخله‌گری اساسی واجد اثراتی عمیق بوده، به حل بسیاری از تشتت‌های موجود در امر دین‌داری جوانان و دانشجویان خواهد انجامید و بالطبع در شرایط اخیر، از میزان نقدها و تعارض‌های دینی آنان کاسته خواهد شد. اما در صورتی که بسترهای سیاسی- عقیدتی و فرهنگی- اجتماعی تحقق مداخله‌گری اساسی وجود نداشته باشد، در این حالت بحث روش‌های مداخله‌گری موقت قابل طرح می‌باشد. روش‌های اخیر به دلیل وجود ریشه‌های عارضه‌زا در سطح جامعه، فاقد اثربخشی اساسی هستند. اما به هر صورت وجود آن‌ها از عدم وجود آن‌ها بهتر و مناسب‌تر است و می‌تواند تا حدودی به تسکین و

تخفیف عوارض ناشی از کژکارکردی‌های سیاسی - عقیدتی و فرهنگی - اجتماعی جامعه بینجامد و از نقدها و تعارض‌های دینی که جوانان و دانشجویان فراروی خود احساس می‌کنند، بکاهد. در ادامه، به ترتیب به موارد پیش گفته پرداخته خواهد شد.

۰۳۰۳۰۱ مداخله‌گری اساسی

بررسی دیدگاه‌های مطرح شده دانشجویان در نقد دیدگاه دینی بزرگ‌سالان از سویی و ارایه دیدگاه‌ها و قرائت دینی خودشان از اسلام، بیانگر این مسأله مهم است، جوانان و دانشجویانی که عموماً فطری‌تر از بزرگ‌سالان هستند، به ارایه قرائتی از اسلام پرداخته‌اند که با هدف دین‌مناسبت بیشتری دارد (نظیر رعایت اخلاق اجتماعی، توجه به کارکرد اجتماعی دین، حق الناس و مانند آن)، به همین ترتیب آنان به نقد مواردی از دین‌داری بزرگ‌سالان پرداخته‌اند که بعضاً به دلیل کوتاهی، قصور و برخوردهای نامناسب عالمان دینی در سطح مردم و جامعه بروز و نمود پیدا کرده‌اند (مانند برخورد ابزاری با دین، خرافه‌گرایی، نگاه پست‌تر نسبت به جنس مؤنث و نظایر آن).

از این رو به نظر می‌رسد، برخلاف تبلیغات موجود در سطح جامعه که غالباً روحانیون برخی از مردم (خاصه جوانان) را به عنوان افراد هنجارشکن و دین‌گریز معرفی می‌کنند، خودشان نیز در فاصله‌گیری مردم (و جوانان) از مسایل دینی ذی‌دخل هستند و مشکلات پدید آمده را باید در نتیجه کژکارکردی هر دو قشر روحانیون و جوانان و مردم دانست. در این قسمت پس از بررسی اجمالی سیر اجتهاد و مرجعیت در اسلام، نخست از افق‌های فراروی این مسأله در زمان حال حاضر یاد شده، در ادامه با طرح برخی از مشکلات موجود در سازمان روحانیت نظیر دنباله روی مراجع از مقلدان خویش یا وجود دید جزم‌اندیشانه بسیاری از روحانیون در زمینه مسایل اجتماعی، ضمن خاطر نشان ساختن برخی از نتایج موارد اخیر، از راه حل موجود در این زمینه یاد خواهد شد.

۰۳۰۳۰۱۰۱ نگاهی به سیر تاریخی اجتهاد و مرجعیت در اسلام

بررسی مسأله اجتهاد در طول تاریخ اسلام حکایت از آن دارد که این مقوله در طول تاریخ تحول‌هایی را به خود دیده است.^۱

^۱ - باب اجتهاد در اهل سنت بسته شده است. به این معنا که شافعی در کتاب «الرساله» بابتی درباره اجتهاد دارد و اجتهاد را مترادف قیاس گرفته است. قیاس یعنی موارد مشابه را بگیریم و در مورد قضیه مورد نظر حکم کنیم. اما بعضی از فقهای اهل تسنن اجتهاد را منحصر در قیاس ندانسته، استحسان را نیز معتبر شمرده‌اند. استحسان به معنای

سید مرتضی جزایری (۱۳۴۱)، در مقاله «تقلید اعلم یا شورای فتوی» در کتاب «مرجعیت و روحانیت» می نویسد:

«با مراجعه به تاریخ تحول فقه مشاهده می شود که در عصر ائمه و حتی تا یکی دو قرن پس از آن، روش فقه در شیعه، منحصر به تبعیت از متون حدیث می شد و هرگز اجتهاد به معنای امروز دیده نمی شد. برعکس اگر کسی در آن زمان در مورد مسأله ای اجتهاد می کرد، ممکن بود مورد اعتراض برادران شیعه خود واقع شود. ولی به مرور زمان اصل احتیاج سبب شد بی جهت با اجتهاد مخالفت نکنند.»

آیت الله مرتضی مطهری در مقاله «مشکل اساسی در سازمان روحانیت» در کتاب «مرجعیت و روحانیت» می نویسد:

«یک زمانی بود که فقه بسیار محدود بود، وقتی به کتب فقهیه قبل از شیخ طوسی مراجعه می کنیم، می بینیم چقدر کوچک و محدود است. شیخ طوسی با نوشتن کتابی بنام «مبسوط» فقه را وارد مرحله جدیدی کرد و توسعه داد، و همچنین دوره به دوره در اثر مساعی علما و وارد شدن مسایل جدید و تحقیقات جدید بر حجم فقه افزوده شد. تا آنجا که در حدود صد سال پیش که صاحب «جواهر» موفق شد یک دوره فقه بنویسد، به زحمت توانست این کار را انجام دهد.

می گویند در حدود بیست سالگی به این کار شروع کرد و با استعداد فوق العاده و کار مداوم و عمر طویل در آخر عمر توانست دوره فقه را به آخر برساند. دوره جواهر در شش جلد بسیار ضخیم چاپ شده. تمام کتاب مبسوط شیخ طوسی که در عصر خود، نمونه فقه مشروح و مفصلی بوده، شاید از نصف یک جلد از شش جلد جواهر کوچک تر باشد. بعد از صاحب جواهر، مبانی فقهی جدیدی به وسیله شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه پی ریزی شد که نمونه اش کتاب مکاسب و کتاب طهارت آن مرحوم است.»

شهید مطهری در همین مقاله با طرح مسأله اجتهاد، با ارایه پیشنهادهای شیخ عبدالکریم حائری و خودش، می کوشد تا راه گشای روند رو به تعالی و تکامل مسأله اجتهاد باشد. وی در همین رابطه می نویسد:

آن است که اقرب به حق و عدالت چیست؟ و همچنین است استصلاح یعنی تقدیم مصلحتی بر مصلحت دیگر. تأول نیز برداشت شخصی فرد از دین است. اما حق اجتهاد در میان اهل تسنن دوام نیاورد، زیرا اگر هر کس در دین بر مبنای رأی خود تأولی داشته باشد و تصرفی در خصوص دینی کند چیزی از دین باقی نمی ماند. بنابراین حق اجتهاد مستقل از اهل تسنن، سلب شد و تبعیت از ابوحنیفه، شافعی، مالک بن انس و احمد بن حنبل، در دستور کار اهل تسنن قرار گرفت.

«اجتهاد شرایط و مقدمات زیادی دارد، مجتهد علوم مختلفی را باید طی کرده باشد، از ادبیات عرب و منطق و اصول فقه و حتی تاریخ اسلام و فقه سایر فرق اسلامی و مدت‌ها ممارست لازم است تا یک فقیه واقعی و حسابی پیدا شود. تنها خواندن چند کتاب ادبی در نحو و صرف و معانی و بیان و منطق و بعد، سه چهار کتاب معین از سطوح از قبیل فراید و مکاسب و کفایه و بعد چند سال درس خارج کسی نمی‌تواند طبق معمول ادعای اجتهاد کند و کتاب وسایل و جواهر را جلوش بگذارد و پشت سر هم فتوا بدهد، باید از تفسیر و حدیث یعنی از چندین هزار حدیث که در طول ۲۵۰ سال از زمان حضرت رسول (ص) تا زمان امام عسگری (ع) صادر شده، و محیط صدور این احادیث، یعنی تاریخ اسلام و فقه سایر فرق اسلامی و از رجال و طبقات روات، آگاهی داشته باشد.

فقیه و مجتهد کارش استنباط و استخراج احکام است، اما اطلاع و احاطه و او به موضوعات و به اصطلاح طرز جهان بینیش در فتوهایش زیاد تأثیر دارد. فقیه باید احاطه کامل به موضوعاتی که برای آن موضوعات فتوا صادر می‌کند داشته باشد، اگر فقیهی را فرض کنیم که همیشه در گوشه خانه و یا مدرسه بوده و او را با فقیهی مقایسه کنیم که وارد جریانات زندگی است، این هر دو نفر به ادله شرعی و مدارک احکام مراجعه می‌کنند، اما هر کدام یک جور و یک نحو به خصوص استنباط می‌کنند.

اگر کسی فتوهای فقها را با یکدیگر مقایسه کند و ضمناً به احوال شخصیه و طرز تفکر آن‌ها در مسایل زندگی توجه کند، می‌بیند که چگونه سابقه ذهنی یک فقیه و اطلاعات خارجی او از دنیای خارج، در فتوهایش تأثیر داشته، به طوری که فتوای عرب بوی عرب می‌دهد و فتوای عجم بوی عجم، فتوای دهاتی بوی دهاتی می‌دهد و فتوای شهری بوی شهری.

این دین، دین خاتم است. اختصاص به زمان معین و یا منطقه معین ندارد. مربوط به همه منطقه‌ها و همه زمان‌هاست، دینی است که برای نظام زندگی و پیشرفت زندگی بشر آمده. پس چگونه ممکن است فقیهی از نظامات و جریان طبیعی بی‌خبر باشد، به تکامل و پیشرفت زندگی ایمان نداشته باشد و آنگاه بتواند دستورهای عالی و مترقی این دین حنیف را که برای همین نظامات آمده و ضامن هدایت این جریان‌ها و تحولات و پیشرفت‌ها است، کاملاً و به طور صحیح استنباط کند.

در اینجا من پیشنهادی دارم که برای پیشرفت و ترقی فقه ما بسیار مفید است، این را قبلاً مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی اعلی الله مقامه فرموده‌اند و من پیشنهاد ایشان را عرض می‌کنم.

ایشان گفته بودند چه لزومی دارد که مردم، در همه مسایل از یک نفر تقلید کنند، بهتر این است که قسمت‌های تخصصی در فقه قرار دهند، یعنی هر دسته‌ای بعد از آن که یک دوره فقه عمومی را دیدند

و اطلاع پیدا کردند، تخصص خود را در یک قسمت معین قرار دهند و مردم هم در همان قسمت تخصصی، از آن‌ها تقلید کنند.

این پیشنهاد، بسیار پیشنهاد خوبی است و من اضافه می‌کنم که احتیاج به تقسیم کار در فقه و به وجود آمدن رشته‌های تخصصی در فقهات، از صد سال پیش به این طرف ضرورت پیدا کرده و در وضع موجود یا باید فقها این زمان جلو رشد و تکامل فقه را بگیرند و متوقف سازند و یا به این پیشنهاد تسلیم شوند.

زیرا تقسیم کار در علوم هم معلول تکامل علوم است و هم علت آن. یعنی علوم تدریجاً رشد می‌کنند تا می‌رسند به حدی که از عهده یک نفر تحقیق در همه مسایل آن‌ها ممکن نیست، ناچار باید تقسیم بشود و رشته‌های تخصصی پیدا شود، پس تقسیم کار و پیدایش رشته‌های تخصصی در یک علم نتیجه و معلول تکامل و پیشرفت آن علم است، و از طرف دیگر با پیدایش رشته‌های تخصصی و تقسیم کار و تمرکز فکر در مسایل به خصوص، آن رشته تخصصی پیشرفت بیشتری پیدا می‌کند. در همه علوم دنیا از طب و ریاضیات و حقوق و ادبیات و فلسفه رشته‌های تخصصی پیدا شده و همین جهت آن رشته‌ها را ترقی داده است...

پیشنهاد دیگری هم دارم که عرض می‌کنم و معتقدم این مطالب هر اندازه گفته شود، بهتر است و آن این که در دنیا در عین این که رشته‌های تخصصی در همه علم‌ها پیدا شده و موجب پیشرفت‌ها و ترقیات محیرالعقول شده، یک امر دیگر نیز عملی شده که به نوبه خود عامل مهمی برای ترقی و پیشرفت بوده و هست، و آن موضوع همکاری و همفکری بین دانشمندان طراز اول و صاحب نظران هر رشته است، در دنیای امروز دیگر فکر فردی و عمل فردی ارزش ندارد، از تک روی کاری ساخته نیست، علما و دانشمندان هر رشته دائماً مشغول تبادل نظر با یکدیگرند، محصول فکر و اندیشه خود را در اختیار سایر اهل نظر قرار می‌دهند.

در خود قرآن در سوره مبارکه شوری می‌فرماید:

والذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوه و امرهم شوری بینهم و مما رزقناهم ینفقون.

این آیه کریمه مؤمنین و پیروان اسلام را این طور وصف می‌کند: دعوت حق را اجابت می‌کنند، نماز را بپا می‌دارند، کار خود را با شور و هم‌فکری انجام می‌دهند و از آنچه به آن‌ها عنایت کرده‌ایم، انفاق می‌کنند. پس از نظر اسلام همفکری و تبادل نظر یکی از اصول زندگی اهل ایمان و پیروان اسلام است». طالقانی (۱۳۴۱) و جزایری (۱۳۴۱) در مقالات «تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت» و «تقلید اعلم یا شورای فتوی» با طرح مسأله شورایی شدن اجتهاد، نظراتی همسو با شهید مطهری را مطرح می‌سازند:

«با توسعه و تکامل پیوسته مباحث و ابواب فقه و اصول، فروع و مباحث فقه هر یک تخصصی خواهد شد. آن وقت مجتهدین برای انجام مسوولیت شرعی خود در مسایل حادثه و مورد اختلاف احتیاج به مشورت را (مانند متخصصین در رشته‌های توسعه یافته) بیشتر درک خواهند کرد. در این دوره که اکنون شروع شده، آرای فردی در این گونه مسایل خود ناشی از غرور و استبداد در رأی می‌باشد که در شریعت اسلام مطرود است».

«اگر به تاریخ اجتهاد در ۳-۴ قرن گذشته توجه کنیم، مشاهده می‌شود که در اجتهاد چند قرن قبل، مسأله اعلمیت مطرح نبوده است و هر کس به اجتهاد می‌رسد، جمعی به تقلید از وی می‌پرداختند. اما در گذر زمان مسأله اعلمیت مطرح شد و اکنون با طرح مسأله شورای فتوا، تلاش می‌شود به نیازهای روز پاسخ داده شود».

مهندس بازرگان (۱۳۴۱) نیز در مقاله «انتظارات مردم از مراجع» در کتاب «مرجعیت و روحانیت»، با الهام از شاخه شاخه شدن علوم، تجزی پذیری اجتهاد را مورد تأکید قرار می‌دهد.

۰۳۰۳۰۱۰۲ موانع فراروی اعتلای اجتهاد و مرجعیت

پس از درگذشت آیت الله بروجردی، مرجع شیعیان جهان در سال ۱۳۴۰، جمعی از صاحب‌نظران و اصلاح‌گران مشهور آن زمان، گرد هم آمدند و با طرح بحث اجتهاد و مرجعیت و فراز و فرودهای آن، به تهیه کتابی با عنوان «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» اقدام کردند، ده مقاله منتشره در این کتاب متعلق به شهید مطهری، شهید بهشتی، علامه طباطبایی، سید محمود طالقانی، سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی، مهندس مهدی بازرگان و مرتضی جزایری بود.

نشر کتاب اخیر بیانگر نیاز جامعه به مسأله مرجعیت و اجتهاد و پدید آمدن شرایط و زمینه مساعدی برای ایجاد اصلاحاتی در وضع روحانیت و مرجعیت بود. اما در سال ۱۳۴۲، پس از اعتراض آیت الله خمینی به حکومت پهلوی، حادثه پانزده خرداد پدید آمد و بحث‌های فکری نظیر کتاب مرجعیت و روحانیت، تحت تأثیر فضای سیاسی ایجاد شده قرار گرفت.

شهید مطهری (۱۳۴۱) در مقاله «مشکل اساسی در سازمان روحانیت»، در جمع بندی مقاله می‌نویسد: «اگر به خواست خدا مشکل مالی سازمان روحانیت ما حل گردد، سایر نواقص به دنبال آن حل خواهد شد، اگر نکنیم، روزگار خواهد کرد، چیزی که بسیار مایه امیدواری است، وجود شخصیت‌های لایق و بزرگوار و مخلص و اصلاح طلب در همه طبقات روحانین ما از طراز اول و مراجع تقلید و خطباء درجه اول گرفته تا طلاب و محصلین و وعاظ جوان می‌باشد».

اما من درست در نقطه مقابل فکر می‌کنم، روحانیت را از لحاظ هسته اصلی زنده‌ترین دستگاه می‌دانم، عقیده دارم فقط غل و زنجیرهایی به دست و پای این موجود زنده و فعال بسته شده و باید او را از قیدها و زنجیرها آزاد کرد.

من این عقیده را از مطالعاتی که در باره اسلام و معارف غنی آن دارم و از اطلاعاتی که درباره شخصیت‌های لایق این دستگاه دارم، الهام گرفته‌ام، بنابراین نه تنها اصلاح این دستگاه را مستبعد و غیر عملی نمی‌دانم، کاملاً نزدیک و قریب الوقوع می‌دانم.

سارا شریعتی در مقاله‌ای که در دایره المعارف اسلامی درباره مقاله اخیر شهید مطهری، تهیه کرده است، بعد از گذشت نزدیک به نیم قرن از اظهار نظر استاد مطهری درباره آینده روحانیت، به طرح برخی از سوال‌ها درباره پیش‌بینی وی دست زده، خاطر نشان می‌سازد، با وجود آن که انقلاب اسلامی، در عمل امکانات گسترده‌ای فراروی روحانیت گشود، ولی با این همه به نظر می‌رسد، پیش‌بینی‌های استاد مطهری در مورد روحانیت شیعه محقق نشده است. وی در همین رابطه می‌نویسد:

«بسیاری از گفته‌های آقای مطهری نوآورانه بوده، اما پرسش‌هایی نیز مطرح است. ۵۰ سال از زمانی که مطهری انتقاداتش را بر شمرده می‌گذرد، در دوره‌ای که نهاد دین و همچنین نظام آموزش تغییرات عمیق و ریشه‌داری گذرانده‌اند و هر دو نظام گاه دچار افراط بوروکراتیزه شده‌اند و دروس آن‌ها نسبت به ۵۰ سال پیش بسیار تخصصی‌تر شده است، نمی‌توان برداشت کرد که با حوزه علمیه متفاوتی مواجه هستیم که شروع آن را مطهری پی‌ریخت؟ مفهوم زهد و تقوا و قناعت که مطهری مزیت بزرگ حوزه می‌داند، اکنون چه جایگاهی دارد؟ جایگاه فقه چیست، آیا می‌توان گفت فقه همچنان نقش مسلط را در حوزه دارد؟»

سخن از پیش‌گامی حوزه در علوم انسانی زده شد و ورود دروس نو به نظام قدیم آموزشی حوزه. سوال اصلی اینجاست که آیا سیاست‌گذاری در پس این رویکرد وجود دارد؟ سوال و نکته دوم این که با توجه به تغییرات ژرف و ریشه‌داری که در نهاد حوزه پس از انقلاب صورت گرفته، زهد و تقوایی که استاد مطهری آن را بسیار ستوده‌اند تا چه اندازه در حوزه می‌توان یافت و آیا سیمای حوزه در پس این تغییرات دگرگون شده است؟ سوال دیگر این است که آیا تیپ سومی با نام روحانی بروکراتیک در نهاد روحانیت پس از انقلاب می‌توان شناسایی کرد؟»

شهید مطهری انتظار داشت که حوزه‌های علمیه، علاوه بر پرورش روحانی برای تدریس فقه، رساله نویسی، امامت مساجد، سخنرانی و مسأله‌گویی، در سایر جهات نیز پویا عمل کرده، نیروهای لازم برای نهادهایی مانند دستگاه قضایی، آموزش و پرورش، دانشگاه، صدا و سیما و سایر نهادهای فرهنگی نظام

را تربیت کند (پایگاه اطلاع‌رسانی آیت الله ابراهیم امینی). اما برخلاف انتظاراتی که از آن‌ها یاد شد، در حال حاضر نیز می‌توان از ساده‌ترین مسایل (نظیر اعلان روز عید فطر) تا مسایل پیچیده سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه، شاهد تفرقه بین روحانیون حوزه‌های علمیه بود. کم نیست شهرهایی که در حالی که نیمی از مردم آن‌ها روزه هستند، نیمه دیگر مردم به برگزاری نماز عید فطر اقدام می‌کنند، در مراکز مهم دینی ایران مانند حرم امام رضا، علیه السلام، حرم حضرت معصومه، سلام الله علیه، شاهچراغ و نظایر آن، برخلاف نماز جماعت‌های پرشکوه اهل تسنن، همزمان نمازهای صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا توسط چندین روحانی برگزار می‌گردد، مساجد در قیاس با سال‌های ابتدای انقلاب خلوت‌تر و استقبال جوان‌ها از آن‌ها کمتر است و اختلاف میان مراجع موجود در شهرهای مذهبی ایران به حدی است که اگر مسوولیت اداره شهرهای قم و مشهد به مراجع این شهرها احاله گردد، به نظر می‌رسد اداره شهرهای مزبور با مشکل جدی مواجه شود. بنابراین جای این سوال مطرح است که چرا پیش‌بینی شهید مطهری محقق نشد و چه دلایلی مانع تحقق پیش‌بینی وی شدند.

۰۳۰۳۰۱۰۳ برخورد با مشکلات فراوی اجتهاد و مرجعیت

با بررسی مشکلات موجود در حوزه‌های علمیه کشور، به نظر می‌رسد مشکلات حوزه‌ها و روحانیت گسترده‌تر و عمیق‌تر از مواردی بود که شهید مطهری تصور می‌کرد و برای رفع آن‌ها، تمهیدات گسترده‌تری لازم است.

تقلیل حوزه‌های علمیه از یک دانشگاه دینی به دانشکده فقه، افتادن مراجع به تقلید از مقلدان خویش، دید اجتماعی محدود غالب حوزویان، تحقق عملی نظریه ولایت فقیه در جامعه، ناآشنایی روحانیون موجود در خبرگان رهبری، شورای نگهبان و ائمه جمعه و جماعت با مسایل روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و برخی از موارد مشابه، از جمله مواردی هستند که به نظر می‌رسند در تحول اجتهاد و مرجعیت وقفه ایجاد کرده‌اند.

در ادامه تک تک عنوان‌های پیش‌گفته مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

«تقلیل حوزه‌های علمیه از یک دانشگاه دینی به دانشکده فقه»، یکی از مشکلات فراوی اجتهاد و مرجعیت به شمار می‌رود.

قرآن در آیه ۱۲۲ سوره توبه، از مسلمانان می‌خواهد تفقه در دین را پیشه خویش کنند، مسلمانان پیشین در پی اجرای مفاد آیه شریفه، در حوزه‌های علمیه در کنار علم فقاها، به علوم دیگری نظیر ریاضی، پزشکی، علوم و مانند آن می‌پرداختند و به این ترتیب می‌کوشیدند تا تفقه در دین را به این ترتیب محقق سازند. اما در گذر زمان ملاحظه می‌شد که حوزه‌های علمیه به جای تفقه در دین، به تفقه در احکام

تقلیل یافته‌اند و حوزویان به جای پرداختن به علوم متعدد و متنوع که تداعی گر یک دانشگاه می‌باشد، کارشان را به علم فقه محدود کرده و به یک دانشکده از دانشگاه بزرگ پیش گفته، اکتفا کرده‌اند.

شهید مطهری (۱۳۴۱) با اشاره به همین معنا، خاطر نشان می‌سازد:

«یادم هست در حدود سیزده سال پیش، شبی در قم، محفلی دوستانه از گروهی از اساتید و فضلا تشکیل شده بود و این جانب نیز افتخار حضور در آن جلسه را داشت. تصادفاً سخن مشکلات و نواقص سازمان روحانیت به میان آمد، سخن در این بود که چرا در گذشته حوزه‌های علمی و روحانی ما از لحاظ رشته‌های مختلف علوم از تفسیر و تاریخ و حدیث و فقه و اصول و فلسفه و کلام و ادبیات و حتی طب و ریاضی جامع و متنوع بود و در دوره‌های اخیر تدریجاً به محدودیت گراییده است و به اصطلاح در گذشته به صورت جامع و دانشگاه بود و اخیراً به صورت دانشکده فقه درآمده و سایر رشته‌ها از رسمیت افتاده است؟»

رشته‌های تحصیلی علوم دینیه اخیراً بسیار به محدودیت گراییده و همه رشته‌ها در فقاقت حذف شده و خود رشته فقه هم در مجرای افتاده که از صد سال پیش به این طرف از تکامل بازایستاده است». افتادن مراجع تقلید به تقلید از مقلدان خودشان، مقوله مهم دیگری است که فراروی اجتهاد و مرجعیت وجود دارد.

شهید مطهری (۱۳۴۱) در مقاله «مشکل اساسی سازمان روحانیت» در همین رابطه می‌نویسد:

«در سال‌های اول زعامت مرحوم آیت الله بروجردی، اعلی الله مقامه، یک روز در ضمن درس فقه، حدیثی به میان آمد که از حضرت صادق، علیه السلام، سؤالی می‌کنند و ایشان جوابی می‌دهند. شخصی به آن حضرت می‌گوید، قبلاً همین مسأله از پدر شما امام باقر (ع) سؤال شده، ایشان طور دیگر جواب داده‌اند، کدام یک درست است؟»

حضرت صادق (ع) در جواب فرمود، آنچه پدرم گفته درست است. بعد اضافه کردند: «إِنَّ الشَّيْعَةَ أَتَوَا أَبِي مُسْتَرَشِدِينَ فَأَتَاهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ وَأَتَوْنِي شَكَاكَ فَأَفْتَيْتَهُمْ بِالَّتَقِيَّةِ». یعنی شیعیان آن وقت که سراغ پدرم می‌آمدند با خلوص نیت می‌آمدند و قصدشان این بود که ببینند حقیقت چیست و بروند عمل کنند، او هم عین حقیقت را به آن‌ها می‌گفت ولی این‌ها که می‌آیند از من سؤال می‌کنند قصدشان هدایت یافتن و عمل نیست، می‌خواهند ببینند از من چه می‌شنوند و بسا هست که هر چه از من می‌شنوند به این طرف و آن طرف باز گو می‌کنند و فتنه پیا می‌کنند، من ناچارم که با تقیه به آن‌ها جواب بدهم.

چون این حدیث متضمن تقیه از خود شیعه بود، نه از مخالفین، فرصتی به دست آن مرحوم داد که درد دل خودشان را بگویند، گفتند: تعجب ندارد، تقیه از خودمانی مهم‌تر و بالاتر است، من خودم در اول

مرجعیت عامه، گمان می‌کردم از من استنباط است و از مردم عمل، هرچه من فتوا بدهم مردم عمل می‌کنند، ولی در جریان بعضی فتواها «که بر خلاف ذوق و سلیقه عوام بود»، دیدم مطلب این طور نیست»

استاد مطهری در ادامه به ذکر چند مثال عینی از همین مسأله اشاره می‌کند:

«مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی «اعلی الله مقامه» مؤسس حوزه علمیه قم، به فکر افتادند یک عده از طلاب را به زبان خارجی و بعضی علوم مقدماتی مجهز کنند تا بتوانند اسلام را در محیط‌های تحصیل کرده جدید بلکه در کشورهای خارج تبلیغ کنند، وقتی که این خبر منتشر شد، گروهی از عوام بازار تهران به قم رفتند و رسماً اظهار داشتند که این پولی که ما به عنوان سهم امام می‌دهیم، برای این نیست که طلاب زبان کفار را یاد بگیرند و اگر این وضع ادامه پیدا کند، ما به شما سهم امام نخواهیم داد! آن مرحوم هم دید که ادامه این کار موجب انحلال حوزه علمیه و خراب شدن اساس کار است، از منظور عالی خود صرف نظر کرد.

در چند سال پیش در زمان زعامت و ریاست مرحوم آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی «اعلی الله مقامه»، عده معتابیهی از علماء و فضلاء مبرز نجف که در زمان حاضر بعضی از آن‌ها مرجع تقلید می‌باشند، جلسه کردند و پس از تبادل نظر اتفاق کردند که در برنامه دروس طلاب تجدید نظری بنمایند و احتیاجات روز مسلمین را در نظر بگیرند، مخصوصاً مسایلی که جزء اصول عقاید مسلمین است، جزء برنامه درسی قرار دهند، و خلاصه حوزه نجف را از انحصار فقاها و رساله عملیه نویسی خارج کنند جریان به اطلاع معظم له رسید. معظم له که قبلاً درس خود را از جریانی که برای مرحوم آیت الله حائری پیش آمده بود و از نظایر آن یاد گرفته بودند، پیغام دادند که تا من زنده هستم، کسی حق ندارد دست به ترکیب این حوزه بزند، بعد اضافه کردند، سهم امام که به طلاب داده می‌شود، فقط برای فقه و اصول است نه چیز دیگر. بدیهی است که عمل ایشان درس آموزنده‌ای بود برای آن آقایان که زعمای فعلی حوزه نجف هستند.

با این توضیح معلوم شد که چرا شخصیت‌های برجسته ما همین که روی کار می‌آیند از انجام منویات خود عاجزند؟ چرا حوزه‌های علمیه ما از صورت دانشگاه دینی به صورت «دانشکده فقه» در آمده؟ چرا علماء و فضلالی ما همین که معروف و مشهور شدند، اگر معلومات دیگری غیر از فقه و اصول دارند، روی آن‌ها را می‌پوشانند و منکر آن‌ها می‌شوند؟

آیت الله ابراهیم منهج دشتی، در مثال مشابهی از تقیه مرجع دیگری از مقلدانش، به شرح زیر یاد می‌کند:

«مرحوم سید محسن پور فاطمی از سادات کاکای بوشهر می گفت، ما در زمانی که زلزله در کاکای زیاد می آمد، خدمت آیت الله سیستانی در نجف رفته بودیم. به ایشان عرض کردیم، زلزله در محل ما زیاد می آید، به طوری که نمی توانیم تعداد آن ها را حساب کنیم. نماز آیات را چگونه بخوانیم؟ ایشان اول گفتند نماز آیات واجب نیست، بلکه مستحب است. ولی بعد گفت، همان طور که سابقاً عمل می کردید، عمل کنید.

ظاهراً آیت الله سیستانی چون احساس کرده که ایشان تحمل شنیدن فتوایی بر خلاف فتاوی مراجع معروف ندارد، از روی تقیه فتوای خود را پس گرفته و به او گفته، مثل سابق عمل کنید. وقتی مرجع تقلید با یک روحانی مقلد خود این گونه با احتیاط برخورد می کند، آن هم در بیان احکام شرعی، تبلیغ اسلام راستین و زدودن آن از خرافات و اوهام برای امثال ما چگونه میسر است» (سایت ابراهیم منهج دشتی، ۱۳۹۳/۶/۸).

آیت الله دشتی در مقاله «نقش عظمت و سایه سنگین مقامات مذهبی در تحجر و رکود افکار پیروان» به تحلیل این امر پرداخته است که چگونه مراجع به جای خط دادن به مقلدانشان، در عمل به دنبال آنان افتاده اند و بر نهج و منوالی که آنان می خواهند، عمل می کنند:

«هیچ سازمان و هیأت و مجلسی برای تعیین مرجع وجود ندارد، بلکه مرجعیت هر شخص بستگی به هوش و استعداد و قدرت مدیریت و سلیقه شخصی خودش دارد و هر که در این جهات قوی تر باشد و شانس خوبی هم داشته باشد که اوضاع و شرایط دیگری هم با او مساعد شود، به هدف خود نایل می شود. تعداد اندکی از افراد بسیاری که در عرض هم به رقابت و مسابقه در این امر پردازند، به مرجعیت درجه یک نایل می شوند و بقیه به مرجعیت درجه دو و سه و چهار و غیره. درجه مرجعیت مراجع در زمان حاضر با مبلغ شهریه ای که به طلاب می پردازند، سنجیده می شود. مبلغ بیشتر حکایت از داشتن مقلدین بیشتر می کند و مبلغ کمتر از مقلدین کمتر و چون مقلدین و مساعدت کنندگان اکثراً از قشر عوامند و طبیعتاً سنت گرا، طبیعی است که هر کس داوطلب مرجعیت باشد، باید از روز اول به فکر جذب عوام باشد و طبیعی است، هر که در این کار با سلیقه تر و زرننگ تر باشد، عوام بیشتری به سوی خود جذب می کند و به درجه بالاتری از مرجعیت می رسد. و این بود درد دل شهید مطهری که می گفت، مراجع مقلد مقلدین خود می باشند و طبق میل و خواسته آن ها اظهار نظر می کنند. مرجعیت و روحانیتی که این چنین وابسته به عوام باشد و در بین خود هم چنین رقابت تنگاتنگی برای جذب عوام و مساعدت مالی آن ها داشته باشد، نه تنها نمی تواند از سنت گرایی دست بردارد، بلکه باید با تمام توان

از آن دفاع نماید و به مبارزه با روشن‌فکران و اصلاح‌طلبان و اهل تجدید نظر پردازد» (سایت ابراهیم منهج دشتی، ۱۳۹۳/۷/۴).

شهید مطهری (۱۳۴۱) در مقاله «مشکل اساسی سازمان روحانیت» در تبیین تقلید مراجع از مقلدان خویش، مسأله ارتزاق و اعتبار اجتماعی آنان را مطرح می‌کند. وی می‌نویسد:

«سهم امام به طرزی که الآن جاری و معمول است، محاسنی دارد و معایبی، حسنش از این جهت است که پشتوانه‌اش فقط ایمان و عقیده مردم است، مجتهدین شیعه بودجه خود را از دولت دریافت نمی‌کنند و عزل و نصبشان به دست مقامات دولتی نیست. روی همین جهت همواره استقلالشان در برابر دولت‌ها محفوظ است، قدرتی در برابر قدرت دولت‌ها به شمار می‌روند و احیاناً در مواردی، سخت مزاحم دولت‌ها و پادشاهان بوده‌اند.

همین بودجه مستقل و اتکاء به عقیده مردم است که سبب شده در مواقع زیادی با انحراف دولت‌ها معارضه کنند و آن‌ها را از پای درآورند، ولی از طرف دیگر نقطه ضعف روحانیت شیعه نیز همین است، روحانین شیعه اجبار و الزامی ندارند که از دولت‌ها اطاعت کنند، اما ناگزیرند سلیقه و عقیده عوام را رعایت کنند و حسن ظن آن‌ها را حفظ نمایند. غالب مفاسده‌ی که در روحانیت شیعه هست از همین جا است.

اگر روحانیت ایران با روحانیت مصر و زعامت دینی جامع ازهر مقایسه کنیم، می‌بینیم که هر کدام از این دو، از نظر سازمان امتیازی بر دیگری دارد.

در مصر به علل خاصی که مهم‌ترین آن‌ها نداشتن بودجه مستقل و دیگر طرز تفکری است که درباره اولی‌الامر دارند، رئیس جامع ازهر با انتخاب رئیس جمهور مصر تعیین می‌گردد، رئیس جامع ازهر در مصر از این نظر مانند دادستان کل کشور است در تشکیلات دولتی ما که با فرمان شخص اول مملکت تعیین می‌شود، اما در روحانیت ایران هرگز چنین نیست، بلکه اگر تمایل مقامات دیگر نسبت به ریاست و زعامت شخصی محرز گردد، موجب شکست و سقوط او خواهد بود....

در قرون اولیه اسلامی که علماء دینی ایران و مصر از نظر معاش وضع مشابهی داشتند، روحانین ایران از لحاظ روشن‌بینی و تألیفات متنوع در رشته‌های مختلف و ابتکار در علوم، از مصری‌ها عقب نبودند، بلکه به اعتراف خود مصری‌ها ایرانیان در همه علوم اسلامی پیش قدم بودند، اما امروز کار به عکس است، روشن‌فکران مسلمان ایران چشمشان به دانشمندان مصر است که در مسایل علمی و اجتماعی اسلامی تألیف جدیدی بیرون دهند، از روحانین خودشان مأیوسند، زیرا در وضع و شرایط حاضر از

این‌ها جز رساله عملیه که به کار عوام می‌خورد و یا تألیفات سطحی که از حدود فکر عوام تجاوز نمی‌کند، نمی‌توان انتظار داشت.»

استاد مطهری (۱۳۴۱) با تعمیم مشکل ارتزاق مراجع به روحانیتی که وعظ و خطابه و تبلیغ را پیشه خویش کرده است، نتیجه مشابهی برای وعاظ جامعه نیز می‌گیرد:

«وعظ و تبلیغ و خطابه و منبر یکی از رشته‌های روحانیت ما است، اگر بنا شود درباره این قسمت از لحاظ وظیفه‌ای که به عهده دارد و خدماتی که انجام داده و می‌دهد و نقایصی که داشته و دارد، بحث شود، مقاله مستقلی خواهد شد. در این جا به مناسبت مطالب گذشته، همین قدر می‌گویم که دستگاه وعظ و تبلیغ ما به نوعی دیگر گرفتار عوام زدگی است. این دیگر به وجوهات و سهم امام مربوط نیست، مربوط به این است که این کار رسماً به صورت یک شغل و کار و کسب در آمده و عنوان اجرت و مزدگیری پیدا کرده است. یعنی همان موضوعی که همه انبیاء به نقل قرآن کریم، در موارد متعدد از آن امتناع می‌کردند، در میان ما جاری و معمول است. بدیهی است به حکم قانون مسلم عرضه و تقاضا، هر چیزی که جزء مسایل اقتصادی قرار گرفت و از قبیل عرضه داشتن کالا برای فروش شد، تابع میل و خواسته مصرف‌کننده است، نه تابع مصلحت وی.»

منظور الاجداد (۱۳۷۹)، در کتاب مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست، گزارش می‌دهد، میرزای شیرازی پس از نشر کتاب ارزشمند «تنبیه الامه» که از آثار بی‌بدیل وی به حساب می‌آمد، چنان از سوی عوام تحت فشار قرار گرفت که مجبور شد نسخ کتاب منتشره خویش را به قیمت بالاتری خریداری و جمع‌آوری کند.

کتاب اسناد و گزارش‌هایی از آیات عظام (منظور الاجداد، ۱۳۷۹) سواد استفتاء از آیت الله نائینی در مورد مدارس جدید را به شرح زیر گزارش می‌کند:

«اسلامیان پناها چه می‌فرمایید در باب مکاتب جدیده مردانه و زنانه که البته اوضاع کنونی آن‌ها کاملاً به عرض حضور مبارک رسیده و نتیجه ترتیب این مکاتب و مدارس، بی‌دین و لامذهب در آمدن ابنا مسلمین است، در اندک زمان اطفال را از مقتضیات دین اسلام متنفر (می‌کنند) و در ارتکاب محرمات و مناهای شرعیه و استخفاف به معظمت اسلامیه از هر قبیل حتی نماز و روزه و تعزیه حضرت سیدالشهدا صلوات الله علیه و غیر ذلک هیچ پروا ندارند. تأسیس این گونه مکاتب و ترویج آن‌ها به فرستادن اطفال در آن و دادن اعانه و نحو آن‌ها چه صورت دارد. مستدعی است حکم مسأله را مشروحاً بیان فرمایید.»

پاسخ آیت الله نائینی به استفتای اخیر، به نوعی تکرار مفاهیم مطرح شده در استفتای صورت گرفته است:

«بلی قرن‌ها است صلیبیان برای محو کلمه طیبه اسلام و قرآن مجید نیرنگ‌ها به کار برده و اموال خطیره به اسم نوع خواهی برای این یگانه مقصدشان صرف کردند و به هیچ وسیله به مقصود خود نایل نشدند، جز از همین طریق تشکیل مکاتب و مدارس که به ادراج مبانی طبیعی مذهب‌ان در اصول تعلیمات، تخم بی‌دینی و لامذهبی را در ضمایر ساده ابنای مسلمین کاشته، به طوری که آرزو داشتند، به مقصود خود رسیدند و چنانچه پس از تبیین مقصوده باز هم مسلمانان پاک عقیده در غفلت بمانند و به لیت و لعل خود را دلخوش نمایند، به تبدل دو سه طبقه، جز دهری مذهب و داروینی مشرب در تمام صفحه ایران دیده نخواهد شد و از مجوسیت قبل از اسلام به مراتب اسوء حالاً خواهد بود و برحسب اخبار صحیحه صریحه، تبعات این ضلالت ابدیه در صحیفه اعمال این عصر ثبت و مندرج خواهد بود و علی‌هذا بردن اطفال بی‌گناه، که مواهب و ودایع الهیه‌اند، به چنین کارخانه‌های بی‌دینی و اعانت و ترویج آن‌ها بای وجه کان و صرف یک درهم مال بر آن‌ها، از اعظم کبائر و محرمات و تیشه زدن به ریشه اسلام است.» کتاب اسناد و گزارش‌های آیات عظام (منظور الاجداد، ۱۳۷۹)، در گزارش واقعه دیگری با محوریت آیت الله ابوالحسن اصفهانی، گزارش کشمکش ایشان و مأمور دولت بر سر نگفتن نام زنان برای درج در شناسنامه افراد را به قرار زیر منعکس کرده است:

«... یاد دارید در سنه ماضیه، در منزل حضرت آیت الله شیرازی، راجع به سجل احوال ایران داد (و) فریاد می‌کردید که اسم زن‌ها را می‌نویسند و خلاف شرع است و بنده مدتی در آنجا مدافعه نمودم. جنابعالی هم بودید، آقایان اهل علم تماماً اعتراض نمودید، چرا اسم زن‌ها را می‌نویسند؟ و بنده عرض کردم در تحریر نفوس، در تمام عالم معمول است، باید اسم و عده نفوس را قید نمایند و جواب دادید ما اسم زن‌ها را نمی‌گوییم و بنده عرض کردم، به قونسولگری کتباً بنویسید به مقامات عالیه عرض می‌کند، که حضرت آیت الله فرمودند، عیب ندارد اسم زن را گفتن خلاف شرع نیست و ما اسامی محترم زن‌های مقدسه را می‌بریم و همه سکوت نمودید و اسم زن‌ها را هم گفتید و می‌نویسند؟ چقدر جای اسف است که در موضوع ایران داد و فریاد و خلاف شرع بود، حالیه در عراق خلاف شرع نیست.» دید اجتماعی محدود غالب روحانیون حوزوی، از دیگر مشکلات جدی است که فراروی اجتهاد و مرجعیت قرار دارد. مسأله اخیر، مسأله‌ای جدید نبوده، از سوابق تاریخی ممتدی برخوردار است. به عنوان مثال، شیخ طوسی در مقدمه کتاب مبسوط خود آورده است که از اخباری‌گری و سنت‌گرایی و سطحی‌نگری شیعیان زمان خود ناراحت و نگران است. از بیانات شیخ طوسی در این مقدمه چنین بر می‌آید که تا آن زمان کتاب فقهی جامعی به سبک کتب اهل سنت بر طبق مذهب شیعه وجود نداشته و فقه آن‌ها در بین کتب حدیث پراکنده و غیر مرتب و بدون تنظیم ابواب و فصول بوده است و شیعیان

به دلیل همین نقص از جانب اهل سنت، مورد انتقاد و سرزنش قرار می گرفته اند و به آن ها گفته می شده که شما علوم و فقه مرتب و سازمان یافته ای ندارید و آراء و نظرات شما پراکنده و متناقض و درهم و برهم است و شیخ که درصدد دفاع از طایفه خود برآمده و می خواسته به تألیف کتاب فقهی جامعی به سبک کتب اهل سنت اقدام نماید و به این نکوهش و سرزنش پاسخ دهد و این نقیصه را جبران کند، نگران این امر بوده که شیعیان به دلیل انس گرفتن و عادت کردن به روش و کتاب های گذشتگان خود و تقدیس آن ها، به کتاب مبسوط ایشان که تحولی در فقه شیعه به حساب می آمده، به دلیل این که بر خلاف سنت گذشتگان آن ها بوده، توجه نکنند و آن را تحویل نگیرند. شیخ طوسی در همین زمینه در مقدمه مبسوط می نویسد:

«چیز دیگری که عزم مرا سست می کرد، این بود که این طایفه یعنی شیعیان علاقه ای به این مطلب ندارند و به آن توجه نمی کنند. به دلیل انس و دلبستگی به اخبار و روایات خود به طوری که اگر مسأله ای عبارتش تغییر داده شود و معنای آن به عبارت دیگری بیان شود، شگفت زده می شوند و نمی توانند آن را بفهمند. از این رو، همه مطالب یا بیشتر آن را با همان الفاظی که در روایات نقل شده بود، بیان کردم» (سایت ابراهیم منهج دشتی، ۱۳۹۳/۵/۱۹).

همان گونه که از بیانات شیخ طوسی برمی آید، تقید شیخ به عبارات روایت شده به سبب آن بوده است که مخاطبان از کتاب نوآورانه فقهی وی وحشت نکرده، از آن نترسند.

کتاب اسناد و گزارش های آیات عظام (منظور الاجداد، ۱۳۷۹)، واکنش آیت الله موسوی بهبهانی و آیت الله بروجردی به مقوله قانون انتخابات که در آن زنان مجاز به شرکت در انتخابات و رأی دادن و رأی گرفتن و نمایندگی شده بودند را به شرح زیر گزارش می دهد:

«دخالت زنان در امر انتخابات اعم از وکیل نمودن و وکیل شدن حرام و غیر جایز و مستلزم محرمات ضروریه دین اسلام است».

«موضوع قانون انتخابات و قضیه نسون، عصبانیت عجیبی به اهالی کشور به خصوص در قم ایجاد نموده و این موضوع به طوری اهمیت پیدا کرده که حضرت آیت الله بروجردی حالشان تغییر و احتمال مهاجرت و صدور فتوایی که برای هیأت حاکمه گران تمام خواهد شد، می رود».

کتاب اخیر با درج یک سند محرمانه دیگر شهربانی کل کشور به وزرات کشور درباره اظهارات آیت الله بروجردی در یکی از کلاس های درسش گزارش می دهد:

«آیت الله بروجردی که معمولاً برای تشکیل مجلس درس به صحن جدید می‌روند، روز ۱۰ ماه جاری خطاب به طلاب فرموده‌اند که اخیراً بعضی از طلبه‌ها دست به اقداماتی می‌زنند که خارج از وظیفه طلاب علوم روحانی می‌باشد...»

این افراد را نمی‌توان جزو طلاب علوم دینی دانست و باید آنان را از ردیف طالبین علوم روحانی مردود و مطرود نمود. طلاب حقیقی باید به وظایف روحانی خود آشنا و عمل نمایند.

اظهار نظر اخیر، نفی عملی فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی طلاب به شمار می‌رود. آیت الله منهای دشتی در مقاله‌ای با عنوان «عده‌ای از روحانیون سخنرانی در بلندگو را حرام می‌دانستند»، به نقل از آقای فلسفی می‌نویسد:

«باید بگویم که اولین عکس‌العمل خشکه مقدس‌ها و مقدس مآب‌ها در مقابل سخنرانی من در مسجد بر سر بلندگو بود! در آن مجلس یکی از آن مقدس مآب‌ها از پایین مجلس با صدای بلند گفت: آقای فلسفی حرف‌های خیلی خوب می‌زنید، اما متأثر و متأسفم که این مزمار را به مسجد آوردید، چرا با مزمار حرف می‌زنید؟ عیب شما این است!»

نویسنده در ادامه، از تجربه مشابه خودش، به شرح زیر یاد کرده است:

«در همان ایام که سخنرانی‌های من از رادیو پخش می‌شد، یکی از علمای ولایات به تهران آمده بود. می‌گفت وقتی رادیو صدای شما را پخش کرد، بعضی‌ها نق زدند. من رفتم منبر و گفتم آفرین بر شما مقدس‌ها، احسنت، چه قدر حسن تشخیص دارید. وقتی زن‌ها در این رادیو آواز می‌خوانند، نفس شما در نمی‌آید، اما حالا که صحبت خدا و پیغمبر و صلوات است، نفستان در آمده و اعتراض می‌کنید؟ معلوم می‌شود شما در مقابل خدا و پیغمبر جبهه گرفته‌اید نه در مقابل آوازخوان‌ها و عناصری که نشر گناه می‌کنند. این را هم آن آقا می‌گفت و به این وسیله او آن شهر را آرام کرده بود» (سایت ابراهیم منهای دشتی، ۱۳۹۳/۷/۲۶).

آیت الله دشتی در مقاله «نظر شهید صدر درباره روش اصلاح حوزه‌ها» نیز می‌نویسد:

شهید صدر در عین حال در درس خارج اصول، بیش از حد متعارف به تفصیلات می‌پرداخت، حتی در مباحثی که زاید بودن آن‌ها و عدم دخالت آن‌ها در استنباط احکام فقهی سر زبان‌ها بود و این امر باعث ناراحتی من و بعضی دیگر می‌شد که تصور می‌کردیم، ما باید تمام همت و وقت خود را صرف مباحثی بکنیم که در استنباط احکام مورد استفاده قرار گیرد یا در جهت آن اهداف و اصلاحات به کار افتد، نه صرف مباحثی که نه نقشی در استنباط دارد و نه در اصلاحات. به همین دلیل به خوض در تفصیلات آن مباحث انتقاد می‌کردیم تا این که یک روز با صدایی که آهسته‌تر از صدای درس بود،

در مقام پاسخ به این انتقاد برآمد و با صدای آهسته که حکایت از محرمانه بودن این مطلب می کرد، مطالبی گفت که ترجمه تقریبی خلاصه آن چنین است: بلی ما نظرات و مطالبی داریم، ولی اگر حالا نظرات خود را مطرح کنیم، مخالفین نظرات ما خواهند گفت، شما به اندازه دیگران درس نخوانده و درس نگفته‌اید و این نظرات شما ناشی از سطحی بودن معلومات شما است و لذا ما باید همان مباحث را مانند آن‌ها، بلکه با تفصیلات بیشتر تدریس کنیم تا وقتی که نتوانند به ما بگویند معلومات شما سطحی است، در آن شرایط نظرات خود را مطرح نماییم» (سایت ابراهیم منهج دشتی، ۱۳۹۳/۹/۵).

آیت الله دشتی در خاطرات خویش نیز نقل می کند که وی پس از ورود به نجف در سال ۱۳۳۳، مشغول خواندن دروس دینی شد، اما در جریان درس خواندن، از آنجا که احساس کرد، مباحث مطرح شده به میزان زیادی به کار وی نمی آیند، دچار افسردگی شد. وی در ادامه یادآور می گردد که با تغییر مدرسه و کمک آیت الله راستی، آیت الله مدنی و آیت الله سرابی به تدریج از افسردگی خویش خارج شد، اما با وجود آن که استادان اخیر مشفقانه برای وی وقت گذاشته و به سوال های اعتقادی او پاسخ می دادند، اما آیت الله دشتی با اذعان به سلامت نفسانی استادان پیش گفته و مراتب بالای اخلاقی آنان، از آنان فاصله می گیرد. وی علت فاصله گرفتن خود از استادان اخیر را چنین شرح می دهد:

«لازم به یادآوری است که این آقایان یعنی مرحوم شیخ محمدعلی سرابی و شهید مدنی و آقای راستی که از تقوی و اخلاص و سلامت نفس بالایی برخوردار بودند و من از محضر آن‌ها استفاده برده و به آن‌ها احترام می گذارم، بسیار سنتی بودند و نه تنها با درس فلسفه مخالف بودند، بلکه با هر چیزی که در مسیر تحول و اصلاح و نقد وضع موجود حوزه های علوم دینی باشد، مخالف بودند و مانند اکثر علمای حوزه که در عین حال که در بحث اصولی و اخباری مسلک اخباری را به شدت رد می کنند، ولی در عمل تفاوت چندانی با اخباری ها از آن‌ها مشاهده نمی شود، عملاً بنا بر صحّت اخبار موجود در کتب حدیث می گذاشتند و حداکثر سعی و توان خود را به کار می گرفتند که تناقضات و تضادهای موجود در احادیث و حتی مخالفت بعضی از آن‌ها با قرآن و عقل را توجیه نمایند و به طور کلی با نقد کتب حدیث و نظرات علمای بزرگ و حوزه مخالف بودند و در این جهت اصرار می ورزیدند.

ولی من در عین احترام به جنبه های علمی و معنوی این‌ها با این سلیقه آن‌ها موافق نبودم و در همین راستا بود که در سال های آخر اقامتم در نجف با شهید محمدباقر صدر که شخصی اصلاح گر و نو اندیش بود، مرتبط شدم و به درس ایشان رفتم و بعد که به ایران آمدم با کسانی که اهل اصلاح بودند، مانند شهید بهشتی و شهید مطهری و دیگران آشنا و هم فکر و همکار شدم» (سایت ابراهیم منهج دشتی،

موضع‌گیری بسیاری از روحانیون شاخص جامعه و نهادهای تحت تأثیر آنان، در ارتباط با فضای مجازی در جامعه، مشابه موضع‌گیری روحانیون سابق در زمینه تحصیل و حق انتخاب زنان یا نفی کردن لامپ برق، دوش، زنگ مدارس، گوجه فرنگی و بلندگو می‌باشد.

تصویر زیر حاوی اظهارات آیت‌الله موحدی کرمانی، رئیس ستاد امر به معروف و نهی از منکر استان تهران می‌باشد. وی در مصاحبه‌ای که دارد، با استناد به آنچه از مجلس خبرگان رهبری برای وی ارسال شده است، در مورد فضای مجازی هشدار داده، خاطر نشان ساخته است، فضای مجازی صد برابر بدتر از بدحجابی است... و ائمه جمعه باید درباره اینترنت در خطبه‌های نماز جمعه فریاد بزنند تا همه احساس خطر کنند و اگر کسی نمی‌تواند هماهنگ با این جریان باشد، نشستن بر سر مسولیت و دریافت یک ریال حقوق برایش حرام است.

هشدار آیت‌الله موحدی کرمانی درباره فضای مجازی

در این موبایل‌ها چه می‌گذرد، مردم چه می‌بینند؟

<p>خبرگزاری قرآن آیت‌الله موحدی کرمانی، رئیس ستاد امر به معروف و نهی از منکر، با اشاره به تعیین اولویت‌های امر به معروف و نهی از منکر گفت: اولویت‌های امر به معروف و نهی از منکر است که با اولویت‌های منکرگزاران باید مشخص شود که با صحت‌های انجام‌دهنده از سوی اعضا متوجه نشدم کدام‌یک از موارد جز اولویت‌های منکرگزاران است. همچنین مقام معظم رهبری بارها در فرمایشاتشان به شیخون فرهنگی اشاره می‌کنند، آیا مسئولان چنین فرمایشات رهبری را تحلیل کرده‌اند که منظور معظم له چیست؟ وقتی مقام معظم رهبری فرهنگ را در اولویت می‌دانند و به شیخون فرهنگی اشاره می‌کنند، بنابراین باید این موضوع را مورد توجه قرار دهیم. موضوعی که امروزه گرفتارنش شده‌ایم و وارد منازلمان شده است. او افزود: «شیخون فرهنگی امروزه به سراغ همسرازان و فرزندان کوچک و بزرگمان آمده است؛ برای مثال وارد یک ضیافت خوبانوی شوید، متوجه می‌شوید که همه اعم از کوچک و بزرگ، سرشان را وارد موبایل‌ها کرده‌اند و از این سؤال‌پرسی‌ها پیش آمده است که در این</p>	<p>موبایل‌ها چه می‌گذرد و مردم چه می‌بینند؟</p> <p>اینترنت سبب گرایش به سازمان مجاهدین خلق می‌شود</p> <p>رئیس ستاد امر به معروف و نهی از منکر استان تهران تصریح کرد: محتوایی از سوی خبرگان مجلس به دستم رسید که در این محتوا خطرات فضای مجازی منتشر شده است. در این محتوا متوجه شدم که فضای مجازی می‌تواند بین و اسلام را از بیخ ریختن کند و چنین قدرتی را دارد؛ بدحجابی بد است، اما فضای مجازی حتی برای بدتر است. در این محتوا به دست‌آمده، از مزایای فضای مجازی گفته شده که شامل بانکداری الکترونیکی، تسهیل در ارتباطات، دسترسی به منابع علمی، کمک به محیط زیست، دولت الکترونیک و تجارت الکترونیک است. اما میلیون‌ها سایت در فضای مجازی وجود دارند و فیلم و عکس مستهجن، انتشار مطالب و فیلم‌های ضدخدا، تنبیح و معنویت و جاسوسی از حریم شخصی از جمله آثار منفی اینترنت بوده است. او افزود: اینترنت سبب</p>
---	--

بدست‌آمده عنوان شده است که ما می‌توانیم با توسعه و رشد فناوری اینترنت و شبکه ملی اطلاعات و مدیریت آن را به راحتی یک اینترنت امن، سالم، پرسرعت و ارزان در اختیار مردم قرار دهیم. او خطاب به اعضای ستاد امر به معروف و نهی از منکر گفت: «امروز فضای مجازی در منکرات در اولویت قرار دارد و حتی موضوع انتخابات و حساب در اولویت‌های دوم و سوم قرار دارند تا جلسه بعد حتماً مصوبه‌ای در این خصوص تهیه و در جلسه بعد در اسفندماه ارائه شود. آیت‌الله موحدی کرمانی افزود: اگر در روزگاری فاضل‌خوانه با هزینه‌های سنگین دایر می‌شد متأسفانه امروز با کمترین هزینه و از طریق اینترنت ایجاد شده است. ائمه جماعت باید این منکر اصلی، یعنی اینترنت را در خطبه‌های فریاد بزنند تا همه احساس خطر کنند. او بیان کرد: «هر مسئولی که نمی‌تواند متناسب و هماهنگ با دین، نظام و رهبری گام بردارد، یک لحظه نشستن بر سر مسولیت و دریافت یک ریال حقوق برایش حرام است.»

تحقق عملی ولایت فقیه در جامعه، مانع دیگری فراروی گسترش و تعمیق اجتهاد و مرجعیت به نظر می‌رسد.

بررسی تاریخی نظریه ولایت فقیه دلالت بر آن دارد که روحانیون پیشین امعان نظری به این نظریه نداشتند. منظور الاجداد (۱۳۷۹)، در همین رابطه می‌نویسد:

مبارزه مراجع روحانی مقیم نجف، با شخص محمد علی شاه، به سبب ستمگری و دروغ‌گویی او بود که سوگند خود به مصحف شریف را زیر پا نهاد و به مخالفت با مشروطیت ادامه داد. این نکته از آن رو شایان توجه است که در سالیان اخیر، مراجع شیعی به مخالفت با اصل سلطنت پرداختند و نباید پنداشت که همین نگرش، در گذشته نیز بر روابط رهبران روحانی با دربار و دولت ایران حاکم بود.

بر بنیاد شواهد موجود، به نظر می‌رسد که در گذشته، مراجع دینی، عموماً مشروعیت حکومت حکام را مورد پرسش قرار نمی‌دادند. به بیان دیگر درست است که شیعیان تنها ائمه معصومین علیهم السلام را شایسته امامت و رهبری جامعه دانسته و می‌دانند، اما در عصر غیبت امام، با توجه به ضرورت وجود حکومت در جامعه، به ویژه در مورد حکام شیعه مذهب، باور عموم علمای شیعه این بود که حاکمیت این حکام، پذیرفتنی است و لذا ایجاد رابطه محدود با آنان را نکوهیده نمی‌شمردند.

در دوران سلطنت ناصرالدین شاه، عالمی بزرگ و مجتهدی قدرتمند چون حاج ملاعلی کنی در نامه ای که به سال ۱۲۹۰ ق. به شاه نوشت، دیدگاه خود درباره این موضوع و رابطه بین علما و حکام را به روشنی بیان نمود. به باور وی پیامبر خاتم به جهت «قاطبه عباد» و برای «انتظام بلاد و رفع هرگونه خلل و فساد» مبعوث شد و «ابلاغ رسوم و قواعد» و «تهذیب و تکمیل نفوس و اعراض و اموال، با حدود و سیاسات» از زمره وظایف انسان، صاحب نظر و اختیار بود و همه این اختیارات پس از پیامبر به اوصیای او تا حضرت حجت، علیه السلام، داده شد. اما پس از غیبت امام عصر، نوعی تقسیم وظایف و اختیارات، آن هم از سوی خداوند متعال صورت گرفت. وی می‌نویسد:

«در زمینه غیاب آن حضرت، خداوند متعال برای هر منصب و مقامی از مقامات آن جناب، نایب و مظهري مقرر فرمودند، علمای اعلام را نایب و مظهر علم و تکمیل نفوس و تطهیر اموال و سلاطین اسلام را در هر عصری از اعصار، مصدر و مظهر تنظیم امر عباد و رفع تغلب متغلبین و امنیت طرق و بلاد مقرر داشتند تا ایادی اقویا از سرضعفا کوتاه فرمایند».

به باور کنی از آنجا که منشأ دین و اختیارات حکومتی یکی است - شخص پیامبر و سپس ائمه علیهم السلام - دین و دولت را از یکدیگر جدا نتوان دانست و در حقیقت اداره بخشی از امور خلق با علماست و سر و سامان بخشیدن به امور دیگر زندگانی آنان، به شاهان واگذار گردیده است. بدین گونه وی مدعی نیست که شاه اساساً حقی بر قدرت ندارد و سلاطین اسلام را مظهر اختیارات حکومتی پیامبر و امام می‌بیند و در مقابل وظیفه علما را تذکر خلاف کاری‌های حکمرانان می‌داند، پسند خاطر مبارک بشود یا نشود، در مقام اصلاح آن برآیند یا نیابند.

دو دهه بعد، میرزای شیرازی در نامه به ناصرالدین شاه، ضمن برشمردن زیان‌های واگذاری انحصار تجارت توتون و تنباکو به بیگانگان، از کوشش‌های اولیای دین مبین و سلاطین مسلمین برای اعلای کلمه اسلام یاد کرده، جمله دعایی «شکرالله تعالی مساعیهم» را برای هر دو گروه به کار برده است و ده و اند سال بعد، شاگرد میرزا، شیخ فضل الله نوری به هنگام بیان علت موافقت اولیه و مخالفت ثانویه خود با مشروعیت همین نکته را باز می‌کند که: «نبوت و سلطنت در انبیاء سلف، مختلف بود، گاهی مجتمع

و گاهی مفترق، و در وجود مبارک نبی اکرم و پیامبر خاتم - علیه و علی آله الصلوه مادام العالم - و همچنین در سده، بعد از عروض عوارض و حدوث سوانح، مرکز این دو امر یعنی تحمل احکام دینیه و اعمال قدرت و شوکت و دعاء امنیت در دو محل واقع شد و فی الحقیقه این هر دو هر یک مکمل و متمم دیگری هستند، یعنی بنای اسلام بر این دو امر است: نیابت در امور نبوتی و سلطنت. و بدون این دو، احکام اسلامی معطل خواهد بود. فی الحقیقه سلطنت، قوه اجرائیه احکام اسلام است.»

در دوران سلطنت رضاشاه نیز از عالمی چون حاج میرزا یحیی امام جمعه خوبی نقل شده که در ملاقات با رضاشاه دست به عمامه خودش و شمشیر رضاشاه زد و گفت: این دو تا باید حافظ یکدیگر باشند. ما باید قدرت و سلطنت را حفظ کنیم و شما هم روحانیت را، در این صورت است که اسلام باقی می‌ماند. نامه میرزای نائینی به رضاشاه نیز دارای چنین مضمونی است.

آیت الله سیدعلی سیستانی از شاگردان میرزای شیرازی در رساله عملیه خود مشروطه خواه بودن را از شرایط مرجع تقلید برشمرده است.

سردار سپه نیز پیش از چنگ انداختن بر تخت سلطنت در نجف به ملاقات علمای ایرانی رفت و توانست مانع از ابراز مخالفت آنان با تلاش خود در براندازی سلطنت قاجار گردد. پس از تاج گذاری رضاشاه، رهبران روحانی مقیم نجف، با ارسال نامه و تلگراف، استقرار رضاشاه بر تخت سلطنت را به وی شادباش گفتند.

گذشته از روحانیون اخیر که به نوعی تفکیک امور دینی از امور حکومتی را مورد تأکید قرار داده بودند، در برخی از موارد، احتمال تصدی یافتن روحانیون بر مصادر امور سیاسی جامعه وجود داشته است، اما افرادی نظیر آخوند خراسانی، آیت الله مدرس و آیت الله بروجردی در موارد اخیر، از پذیرش به دست گرفتن قدرت سیاسی و ادغام دین و حکومت، پرهیز داشته‌اند. آیت الله دشتی در همین رابطه می‌نویسد:

«در بحبوحه اختلافات بر سر مشروطه مرحوم آیت الله نائینی به استاد خود مرحوم آیت الله آخوند خراسانی پیشنهاد داد که به جای حمایت از مشروطه، خود روحانیت به استناد ولایت فقیه حکومت را به دست بگیرد تا به این وسیله اختلاف بین آن‌ها و مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی که مخالف مشروطه بود، برطرف شود و مرحوم آخوند در جواب او با طرح دلایل متعدد، از پذیرش این نظر استنکاف کرد.»

در کتاب خاطرات مرحوم آیت الله پسندیده برادر مرحوم امام خمینی نیز آمده است که مرحوم مدرس در جواب مرحوم رشدی که به او پیشنهاد کرده بود که خود متقبل نخست وزیری شود و هشت نفر

دیگر از علما را برای هشت وزارتخانه در نظر بگیرد که خود روحانیت مستقیماً حکومت را به دست بگیرند، و فتنه‌ها بخوابد گفته: «اگر هشت نفر آخوند می‌شناختم که دنبال سناری (عشر یک قران) نیستند، قبول می‌کردم، ولی اگر قبول کنم و آخوندها دنبال پول و مقام و عنوان باشند، بر ضرر تمام می‌شود و نتیجه‌اش این می‌شود که مردم از تقلید ماها دست بر می‌دارند». این گفت‌وگو در اواخر سلطنت احمد شاه قاجار و بعد از کودتای رضا شاه و ظاهراً در زمان سردار سپهی یا نخست وزیری او بوده است» (سایت ابراهیم منهای دشتی، ۱۳۹۳/۷/۴).

آیت الله دشتی در ارتباط با نظر امام خمینی در مورد ولایت فقیه نیز بیان می‌دارد، با وجود آن که امام نظریه ولایت فقیه را با جدیت مطرح کرده بود، اما به سبب عدم حمایت و پذیرشی که در این رابطه در سطح روحانیون و جامعه شاهد آن بود، در آغاز انقلاب خواستار نظارت روحانیون بر کشور بود، اما در نهایت موضع جناح حزب جمهوری اسلامی که تأکید داشت حکومت باید در دست روحانیون قرار بگیرد، غالب شد و در ادامه، در دوران وزارت مهندس بازرگان، مسأله ولایت فقیه و شورای نگهبان، در قانون اساسی پیشنهادی به این قانون افزوده شد:

«مرحوم امام خمینی وقتی در تدریس فقه در نجف به بحث ولایت فقیه رسید، به طور مفصل درباره آن بحث کرد و به طرح ادله آن پرداخت و با تمام توان از آن دفاع کرد و ابعاد و آثار آن را به طور مبسوط توضیح داد با تفصیلاتی که در بین علما سابقه نداشت و عده بسیاری به خصوص طلاب جوان را تحت تأثیر قرار داد.

این بحث در آنجا و در آن زمان خطاب به کسانی بود که ولایت به معنی حکومت اسلامی را مختص به امامان (ع) می‌دانستند و با اثبات این مطلب که ولایت به این معنی در زمان غیبت آن‌ها از جانب خود آن‌ها به فقیه جامع الشرایط واگذار شده، سند و مدرک فقهی برای مبارزه برای تأسیس حکومت دینی فراهم می‌شد. ولی همان طور که انتظار می‌رفت، ادله ایشان برای اثبات این مطلب مورد تأیید بیشتر مراجع آن زمان قرار نگرفت و با این که فضای جدیدی در حوزه‌ها ایجاد کرد، بسیاری از علما از موضع خود عدول نکردند و غالباً در برابر آن ساکت ماندند و عده‌ای هم آن را به صراحت رد کردند و حتی در بحران‌ها هم به طور جدی با انقلاب همکاری نکردند....

وقتی در زمان دولت موقت مرحوم بازرگان به دستور امام قانون اساسی برای جمهوری اسلامی نوشته شد، خود امام می‌خواست همان قانون به رأی ملت گذاشته و تصویب شود با این که نه ولایت فقیه در آن وجود داشت و نه شورای نگهبان و این دو مطلب، در مجلس خبرگانی که برای بررسی همان قانون اساسی پیشنهادی تشکیل شد، به آن افزوده شد. لازم به یادآوری است که مجلس خبرگان به پیشنهاد

دولت موقت و دوستان آن به جای مجلس مؤسسان که مورد تقاضای آن‌ها و بر خلاف نظر امام بود، تشکیل شد و کلمه مطلقه هم چند سال بعد از آن، در مجلس بازننگری قانون اساسی به آن افزوده شد. به طوری که افراد متعددی از مرحوم امام نقل کرده‌اند و خود هم حدود یک ماه قبل از پیروزی انقلاب در پاریس از ایشان شنیدم که در پاسخ سؤال یک خبرنگار که از او پرسید، روحانیت در جمهوری اسلامی ایران چه وظیفه‌ای به عهده می‌گیرد؟ گفت، روحانیت کار همیشگی خود را انجام می‌دهد، نظر امام این بوده که روحانیت بر کارهای دولت نظارت داشته باشد و در موارد لازم به آن تذکر دهد، نه این که خودش حکومت را به دست بگیرد. مخالفت ایشان با تأسیس حزب توسط روحانیت، پیش از انقلاب هم از همین باب بوده. در اوایل پیروزی انقلاب هم این بحث به طور جدی و به عنوان نظرخواهی و سنجش افکار در بین روحانیونی که دست به کار بودند، مطرح شد که آیا روحانیون مستقیماً وارد کارهای سیاسی و دولتی شوند یا این که به نظارت و تذکر اکتفا نمایند؟ و من به شق دوم یعنی نظارت رأی دادم و گفتم اگر امور فرهنگی و قوه قضائیه در اختیار روحانیت باشد، کافی است. ولی نظر کسانی که می‌گفتند حکومت باید در دست روحانیت باشد که عمدتاً از علاقه‌مندان به حزب جمهوری اسلامی بودند، غالب شد» (سایت ابراهیم منهج دشتی، ۱۳۹۳/۷/۴).

از آنچه تا اینجا گذشت، می‌توان نتیجه گرفت، اولاً نظریه ولایت فقیه در سطح حوزه‌های علمیه و روحانیون پیشین، از طرفداران چندانی برخوردار نبوده است و ثانیاً امام خمینی نیز که با تدریس ولایت فقیه، در حوزه طرفدار این نظریه قرار داشت، با ملاحظه استکفاف عامه روحانیون نسبت به نظریه مزبور، در ابتدا همین نظریه را برای اعمال در جمهوری اسلامی ایران مدنظر نداشت، بلکه بیشتر گرایش به این مسأله داشت که روحانیون در حکومت انقلابی ایران نقش نظارتی داشته باشند، اما بنا به اظهارات آیت الله دشتی، برخی از روحانیون، نظیر روحانیون حزب جمهوری اسلامی کوشیدند تا اولاً در قانون اساسی تدوین شده، ولایت فقیه و شورای نگهبان پذیرفته شود و در ادامه در بازننگری قانون اساسی ولایت فقیه، از صفت مطلقه برخوردار گردد.

به هر صورت به نظر می‌رسد ولایت فقیه در شکل فعلی خودش جلوی پیشرفت و تعالی مرجعیت را بگیرد، به دلیل آن که تمرکز ولایت در یک نفر، نه تنها با تجزی‌پذیری اجتهاد مناسب چندانی ندارد، بلکه با شورای فتوا نیز همخوانی زیادی ندارد.

مضاف بر ملاحظات نظری پیش‌گفته، برخی از ملاحظات عملی نیز از کارآمدی پایین نظریه ولایت فقیه در جامعه یاد می‌کنند. به عنوان مثال، پس از طرح مسأله شکنجه در زندان اوین، امام خمینی جمعی را برای بازدید از زندان اوین مشخص کرد و پس از ارایه گزارش جمع مزبور، دستور خلع ید لاجوردی

از تصدی زندان اوین را دارد. اما بلافاصله جمعی از اعضای هیأت مؤتلفه به دیدار امام رفته، ایشان را از تصمیم خویش منصرف کردند.

آیت الله منتظری نیز در خاطرات خویش یادآور می‌گردد، پس از اجرای حکم اعدام چند هزار نفر از اعضای سازمان مجاهدین که در زندان‌های سیاسی کشور بودند، حکم اعدام ۵۰۰ نفر از نیروهای چپی زندانی نیز از امام گرفته شد. ایشان از گفت‌وگوی خود با آیت الله خامنه‌ای که در آن زمان در مسند ریاست جمهوری بود، به شرح زیر یاد کرده است:

«بالاخره این جریان (اعدام زندانیان سر موضع سازمان مجاهدین) گذشت. بعد از مدتی یک نامه دیگری از امام گرفتند برای افراد غیر مذهبی که در زندان بودند، در آن زمان حدود پانصد نفر غیر مذهبی و کمونیست در زندان بودند، هدف آن‌ها این بود که با این نامه کلک آن‌ها را هم بکنند و به اصطلاح از شرشان راحت بشوند، اتفاقاً این نامه به دست آقای خامنه‌ای رسیده بود، آن زمان ایشان رئیس جمهور بود، به دنبال مراجعه خانواده‌های آنان ایشان با متصدیان صحبت کرده بود که این چه کاری است که می‌خواهید بکنید، دست نگه دارید، بعد ایشان آمد قم پیش من، با عصبانیت گفت: «از امام یک چنین نامه‌ای گرفته‌اند و می‌خواهند این‌ها را تند تند اعدام کنند». گفتم: «چطور شما الان برای کمونیست‌ها به این فکر افتاده‌اید؟ چرا راجع به نامه ایشان در رابطه با اعدام منافقین چیزی نگفتید؟» گفتند: «مگر امام برای مذهبی‌ها هم چیزی نوشته؟!» گفتم: «پس شما کجای قضیه هستید، دو روز بعد از نوشته شدن آن نامه به دست من رسید و این همه مسایل گذشته است، شما که رئیس جمهور این مملکت هستید چطور خبر ندارید؟!» حالا من نمی‌دانم ایشان آیا واقعاً خبر نداشت یا پیش من این صحبت‌ها را می‌کرد. تغییر نظر امام از اعدام ۵۰۰ نفر از زندانیان گروه‌های چپ‌گرا، مسأله مهمی است که در خوش‌بینانه‌ترین حالت ممکن، می‌توان آن را به فقدان اطلاعات کافی و وافی امام در صدور حکم اخیر منتسب کرد.

^۱ - شرق نیوز به نقل از کتاب کوثر، گفت‌وگویی از امام خمینی و آیت الله سید محسن حکیم درباره سیاست و مبارزه را منتشر ساخته است. سایت مزبور با تأکید در این که این گفت‌وگوی یکی از مهم‌ترین متون نشان دهنده‌ی عمق تفاوت مکتب امام خمینی با سایر علما و مراجع تقلید شیعه است، گفت‌وگوی اخیر را به شرح زیر نقل کرده است:

«در تاریخ ۲۷ مهر ۱۳۴۴ پس از آن که امام خمینی نماز مغرب و عشاء را در مدرسه آقای بروجردی اعاده نمودند، به همراه جمعی از طلاب و یاران خود جهت عیادت به منزل آیت الله حکیم (ره) رفتند.

پس از انجام تعارفات معمولی بین ایشان و آیت‌الله حکیم (ره)، امام (ره) به آیت‌الله حکیم (ره) فرمودند: شنیدم کسالت دارید. خوب است به ایران برای مداوا تشریف ببرید و در ضمن قضایای ایران را از نزدیک لمس کنید و مشاهده کنید که بر این ملت مسلمان چه می‌گذرد.

در زمان مرحوم بروجردی عدم اقدام ایشان را علیه دولت جابره حمل بر صحت می‌کردم و می‌گفتم: مطالب را به ایشان نمی‌رسانند. نسبت به جناب‌عالی هم این طور معتقدم که فجایع حکومت ایران را به سمع شما نمی‌رسانند، والا شما هم ساکت نمی‌ماندید. در تهران به عنوان بیست و پنج سال سلطنت پهلوی جشن گرفتند و به زور چهارصد هزار دلار از این مردم فقیر برای مصارف جشن گرفتند، ۸۰۰ دختر و ۸۰۰ پسر به عنوان دعا در محلی به جان هم انداختند، به عنوان دعا چه کرده‌اند که از گفتنش خجلم.

آیت‌الله حکیم (ره): من به تمام قضایا کاملاً واقف هستم.

امام خمینی (ره): گمان نمی‌کنم که از همه قضایا مطلع باشید. چه اگر مطلع بودید، در قضایای اخیر ایران شما کوتاه نمی‌آمدید.

آیت‌الله حکیم (ره): آنچه وظیفه شرعی بود به‌جا آوردم، و شما هنوز از اوضاع سیاسی جهان باخبر نیستید. یک عده افراد سودجو این قضایا را ایجاد می‌کنند که خود سود ببرند، و باید خیلی متوجه و بیدار باشیم.

امام خمینی (ره): شاید مطلع نباشید که آمریکا و انگلستان می‌خواهند دول اسلامی را محو و نابود کنند و فعلاً از ایران شروع کردند. تمام منافع ایران را می‌برند و می‌خواهند خون این ملت‌ها را بمکنند. باید متوجه بود و بیدار شد و ما بدین جهت قیام کردیم و محمد رضا شاه پهلوی اصلاً معتقد به اسلام نیست.

آیت‌الله حکیم (ره): بلی آن طور که شما می‌گویید، صحیح است، ولی راه ایستادگی و مقاومت با آن‌ها، آن طور که شما اقدام کردید، درست نبود. چون ما که سلاح و قدرت نداریم. سلاح و قدرت ما همین مردم هستند. این‌ها هم حرکتشان از طرف باد است (یعنی با باد می‌آیند و با باد می‌روند). ما تجاری از انقلاب ۱۹۲۰ عراق داریم و می‌دانیم که چگونه با ما انگلیسی‌ها رفتار کردند و نتیجه قیام و انقلاب ما به کجا منتهی شد. خیلی محتاطانه باید حرکت کرد و به اندک غفلت ممکن است مسلمان‌ها ذلیل و نابود گردند؛ و من خود را در مقابل این مسایل مسوول می‌دانم. بعضی از قضایا را که شما بیان کردید، ما تحقیق کردیم، آن طور نیست.

امام خمینی (ره): البته من بدون تحقیق و تتبع اقدام نکردم و من مدارک مستدل دارم.

آیت‌الله حکیم (ره): وانگهی چه می‌شود کرد، چه اثر دارد؟

امام خمینی (ره): قطعاً اثر دارد. ما با همین قیام تصمیمات خطرناک دولت را متوقف کردیم، چطور اثر ندارد. اگر علما اتحاد داشته باشند قطعاً مؤثر است.

آیت‌الله حکیم (ره): اگر احتمال عقلایی نیز داشته باشد و از طریق عقلایی اقدام شود، خوب است.

امام خمینی (ره): قطعاً تأثیر دارد، چنانچه اثر هم دیدیم و منظور ما از اقدام، اقدام عاقلانه است و اقدام غیر عاقلانه اصلاً مورد بحث نیست. مقصود اقدام علما و عقلای ملت است.

آیت الله حکیم (ره): اقدام حاد کنیم، مردم از ما تبعیت نمی کنند، آن‌ها برای دین سینه چاک نمی کنند. امام خمینی (ره): چطور مردم دروغ می گویند، این مردم جان دادند، زجر دیدند، حبس کشیدند، تبعید شدند، اموالشان به غارت رفت. چطور مردم بقال و عطار سرمحل که سینه جلو گلوله دارند، دروغ می گویند؟ آیت الله حکیم (ره): تبعیت نمی کنند، مرید اغراض مادی هستند.

امام خمینی (ره): عرض کردم که مردم در پانزده خرداد، جوانمردی و صداقت خود را نشان دادند. آیت الله حکیم (ره): اگر قیام کنیم و خونی از بینی کسی بریزد، سر و صدایی بشود، مردم به ما ناسزا می گویند و سر و صدا راه می اندازند.

امام خمینی (ره): ما که قیام کردیم از احدی به جز مزید احترام و سلام و دست‌بوسی ندیدیم و هر که کوتاهی کرد، حرف سرد شنید و مورد بی‌ارادتی مردم واقع شد. در تبعید ترکیه، به یکی از دهات ترکیه که اسمش یادم نیست رفتم، اهالی آن ده گفتند: وقتی آتاتورک مشغول عملیات ضد دینی خود شد، علمای ترکیه جمع شدند و به اتفاق مشغول فعالیت علیه تصمیمات آتاتورک شدند، آتاتورک ده را محاصره و چهل نفر از علمای ترکیه به قتل رسانید. من شرمند شدم. پیش خود فکر کردم که آن‌ها سنی می‌باشند، وقتی خطر را به دین اسلام نزدیک می‌بینند، چهل نفر کشته می‌دهند، ولی علمای شیعه در این خطر عظیمی که به دیانتشان وارد آمده، خون از دماغمان نیامد (نه از بینی من و نه شما و نه دیگری). واقعاً جای خجالت است.

آیت الله حکیم (ره): چه باید کرد؟ بایستی احتمال اثر بدهیم، کشته دادن چه اثر دارد. امام خمینی (ره): عملیات ضد دینی دو جور است: یکی مثل رضاخان بی‌دینی می‌کرد و می‌گفت: من می‌کنم و نسبت به شرع نمی‌داد، البته موضوع اقدام علیه او از باب نهی از منکر بود، ولی شاه فعلی هر عملی ضد قرآن و مذهب می‌کند و می‌گوید: از دین است. نظر قرآن چنین است، من از قرآن کریم می‌گویم، این بدعت عظیم که به اساس دیانت لطمه وارد می‌کند، قابل تحمل نیست، باید جان‌بازی کرد، بگذارید تاریخ ثبت کند که وقتی دین مورد حمله واقع شد، عده‌ای از علمای شیعه قیام کردند و دسته‌هایی از آن‌ها کشته شدند.

آیت الله حکیم (ره): تاریخ چه فایده‌ای دارد، باید اثر داشته باشد. امام خمینی (ره): چطور فایده ندارد؟ مگر قیام حسین بن علی (ع) به تاریخ خدمت مؤثری نکرد؟ و چه بهره بزرگی از قیام آن حضرت می‌گیریم؟

آیت الله حکیم (ره): شما جواب خدا را در این خون ریزی چه می‌دهید؟ امام خمینی (ره): امام حسین، علیه السلام، که قیام کرد و خود و عده‌ای شهید شدند، برای چه بود؟ برای حفظ اسلام بود. پس باید این اعتراض را هم به او بنماییم.

در این بین آیت الله حکیم (ره) عصبانی شده و با عصبانیت فرمودند: ای آقا! شما خود را با امام حسین قیاس می‌کنید؟ امام حسین، علیه السلام، امام مفترض الطاعه و عالم و مأمور از جانب خداوند بود. شما چرا امام حسن،

علیه السلام، را نمی‌گویید. هر کاری که می‌خواهید بکنید و هر خونی که می‌خواهید ریخته شود، امام حسین، علیه السلام، را در میان می‌آورید. ریختن یک قطره خون بی‌گناه در نزد خداوند، مسوولیت عظیم دارد. امام خمینی(ره): اگر امام حسن (ع) هم به اندازه شما مرید داشت، قیام می‌کرد. در اول امر قیام کرد، دید مریدها فروخته شده‌اند، لذا فتح نکرد، اما شما در تمام ممالک اسلامی مقلد و مرید دارید.

آیت الله حکیم(ره): من که نمی‌بینم کسی را داشته باشم که اگر اقدامی کردیم، تبعیت نماید. امام خمینی(ره): شما اقدام کنید و قیام نمایید، من اولین کسی خواهم بود که از شما تبعیت خواهم کرد. آیت الله حکیم(ره): لبخند و سکوت.

چند لحظه بعد امام خمینی (ره) بلند شدند و آیت الله حکیم (ره) تا در اتاق از ایشان مشایعت کردند و از منزل خارج شدند. این دیدار حدود بیست دقیقه به طور انجامید. در خلال این مدت آقای سید یوسف حکیم(ره) و بعضی از آقازادگان و حواشی آیت الله حکیم(ره) حضور داشتند.

انعکاس خط‌مشی‌های متفاوت امام خمینی و آیت الله حکیم را در برخی از تصمیم‌های مهم امام خمینی (که از منظر برخی از محققان به شهادت پدر امام خمینی و تربیت بعدی ایشان توسط عمه‌ای که یاد و خاطره اخیر را برای امام زنده نگاه داشت)، می‌توان ردگیری کرد.

تجربیات جنگ دوم جهانی دلالت بر آن داشت که پس از طرح سناریوی مسلح کردن زمین با مین و انواع سلاح‌های تخریبی و کشتار جمعی (نظیر بشکه‌های انفجاری فوگاز) دیگر هجوم به مواضع دشمن با نیروی پیاده نظام، به لحاظ نظامی مسأله‌ای پذیرفتنی نیست، قاضینی ثانی (۱۳۹۰)، در همین ارتباط می‌نویسد:

«دوران هجوم با نیروی پیاده نظام صرف، بی آن که به محدودیت‌ها و مقدورات زمانه نگاه کنیم، چندین دهه است که سپری شده. همچنان که چیزی به نام سواره نظام، به کلی از ادبیات نظامی جهان محو و نابود شده و کسی حتی حرف آن را هم به میانه بحث‌های نظامی نمی‌آورد.

در جنگ ایران و عراق، طولی نکشید که همه در همه جا و به طور یکسان دریافتند که خاکریز و خندق، از هر دشمنی می‌تواند بیشتر دشمنی کند. آن‌ها ده‌ها هزار کشته می‌دادند تا در یک پیشروی رؤیایی، فقط بتوانند، دو کیلومتر در میان سیم‌های خاردار پیشروی کنند و تازه در موضع فتح شده، همه‌شان می‌شدند، گوشت دم توپ نیروهای رقیب.

در هزار و نهصد و هشتاد و دوی میلادی (هزار و سیصد و شصت و یک به بعد)، خبرگان و مستشاران و کارشناسان تاکتیک‌دان که از شرق و غرب عالم مأمور شده بودند، تا راه کار مناسب و متناسب با نحوه جنگیدن ایرانی‌ها را به ارتش عراق بیاموزند، اصلاً زحمت اضافی نکشیدند. خیلی راحت، منطقه حایل بین نیروها را با موانع کند کننده حرکت نیروی مهاجم، کاملاً فرش کردند و به جای خاکریزهای یک خطی موازی هم، لبه جلوی منطقه نبرد را با سنگ‌های بزرگی به شکل مثلث، یا نیم دایره‌های بزرگ- به نحوی که یکدیگر را زیر پوشش حمایتی آتش داشته باشند- آرایش دادند. این چیزی نبود، جز یک کپی‌برداری تمام عیار و دقیق، از شکل استحکامات جنگ

اول جهانی و در داخل هر یک از این استحکامات جزیره‌ای، اجتماعی بزرگی از هر نوع، ساز و برگ سبک و سنگین را فراهم آوردند.

نکته حیرت‌آور این بود که ساختمان این استحکامات، متعلق به دوران جنگ اول جهانی بود، ولی ساز و برگ و تجهیزاتی که در آن‌ها تعبیه می‌شد، از مدرن‌ترین ساخته‌های دست بشر، در سال‌های پایانی قرن بیستم به شمار می‌آمد....

در موقع یورش، رزمندگان بیشتر از هر چیز، مشغول جنگ با رده‌های متعدد موانع می‌شدند، تا با سربازان عراقی. آن‌ها هم موانعی چند رده‌ای و به دقت مهندسی شده که حرکت رزمندگان را کند یا ناهم‌انگ می‌کرد و به دنبال کند شدن حرکت و به هم خوردن نظم و هارمونی یورش که اولین زیان بود، آثار و علائم، دومین زیان، کم‌کم بروز و ظهور می‌کرد و آن این بود که زمان ارزشمند ابتدای حمله را از آن‌ها می‌ربود و دشمن را قادر می‌ساخت بدون خطا و اشتباه زیاد، به محضی که نوک پیکان حمله ایران را تشخیص می‌داد، نیروهای پرتحرک و دست نخورده عقبه را وارد میدان کند، بدون آن که در ساعات اولیه شروع نبرد، این واحدهای مستقر در عقبه، کوچک-ترین آسیبی را متحمل شده باشند».

اما ایران با در دستور قرار دادن همین سناریوی غیرقابل قبول، بعد از فتح خرمشهر، به جنگ ادامه داد. ایران پس از شکست عملیات کربلای ۴، به دستور امام خمینی در ظرف دو هفته، عملیات کربلای ۵ را در منطقه استراتژیک شلمچه آغاز کرد، در حالی که زمین این منطقه به شدت مسلح شده بود و مضاف بر آن، برخلاف تمامی عملیات‌های نظامی جهان و ایران، اطلاعات و عملیات ایران شناسایی لازم را در منطقه مورد هجوم ایران به عمل نیاورده بود. حسام (۱۳۹۶) در کتاب وقتی مهتاب گم شد، از زبان علی خوش لفظ که یکی از فرماندهان و نیروهای اطلاعات و عملیات ایران بود، در همین ارتباط می‌نویسد:

«در طول سه مرحله عملیات کربلای ۵ طی دو ماه، نیروهای اطلاعات عملیات حتی یک بار نتوانستند از هیچ خطی از خطوط عراق عبور کنند و کارشناسایی را انجام ندهند. بلدچی‌های گردان از پشت خاکریز خودی با دوربین فقط تا یک خط را دید می‌زدند و اطلاعات آن را به فرماندهی و طرح و عملیات انتقال می‌دادند. دلیل این محدودیت، کوچک بودن محیط رزم و تمرکز و انبوه نیروی انسانی دشمن در تمامی محورها بود».

همین کتاب در شرح صحنه‌ای از رخدادهای عملیات کربلای ۵ (که به دلیل کوچکی منطقه نبرد، جایی از آن نبود که مورد اصابت خمپاره و توپ قرار نگرفته باشد)، می‌نویسد:

«از گروهان ما تقریباً ۴۵ نفر، یعنی نصف نیروها، سالم یا مجروح بودند و می‌توانستند به عقب برگردند و از مجموع سه گروهان فقط دو گروهان باقی مانده بود. نیروها را سوار قایق کردیم و لشکر دیگری جایگزین ما شد».

وقتی به ابوشانک رسیدیم، بیشتر بچه‌ها کنار نخل‌ها و زیر آفتاب نشستند تا لباس‌های خیس و سراسر گل‌آلودشان خشک شود. کسی چیز نمی‌خورد. دیروز همین جا پر بود از بچه‌هایی که حالا نبودند.

مخالفت شدید امام با خاتمه جنگ در خرداد ۱۳۶۷ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در تیر ماه ۱۳۶۷، نمونه دیگری در همین جهت به شمار می‌آید. ماهنامه شهدای اسلام، در مقاله «تفکر صلح طلبی و پذیرش قطعنامه ۵۹۸» در شماره مهرماه ۱۳۹۵، خود می‌نویسد:

«حسین علایی ملاقات ۶۷/۳/۲۷ آقای هاشمی رفسنجانی با امام را از زبان ایشان، چنین نقل می‌کند: به اتفاق رئیس جمهور و احمد آقا به خدمت امام رفتیم. وضع جبهه‌ها، نیروها، امکانات کشور و وضع دشمن را برای امام تشریح کردیم و دو راه بسیج نیروها و امکانات برای جنگ یا پذیرش ختم جنگ را

باید هم به خودم روحیه می‌دادم و هم به بقیه. یکی از بسیجی‌ها آمد. اهل منطقه حاشیه‌ای و محروم همدان. شغلش کارگری بود، اما آنجا شده بود یک تیربارچی قابل و نترس که خیلی رویش حساب می‌کردم. دوروبرم می‌پلکید و می‌خواست چیزی بگوید، اما برایش سخت بود. پرسیدم: برادر سهرابی، خبری شده؟ سرش را پایین انداخت و سرخ شد.

-معذرت می‌خواهم. من متألمم.

با خوش‌رویی جواب دادم: این که عذرخواهی ندارد. خدا به خودت و خانواده‌ات خیر بدهد.

-یکی از همدان آمده و گفته خدا به من یک دختر داده.

-این هم که خیر است. خداوند در سایه نام حضرت زهرا حفظش کند.

-آخر می‌دانی، زمستان است و همدان هم سرد. می‌دانم که خانواده‌ام حتی نفت برای گرم کردن خانه ندارند.

اگر اجازه بدهی برگردم، چند روز کار کنم، نفت آن‌ها را که تأمین کردم، دوباره برمی‌گردم.

از لحن او شرمند شدم. می‌دانستم که راست می‌گوید و دنبال بهانه برای عقب رفتن نیست، اما با این حال فقط به فکر رسیدن که فقط با خشوع از او یک درخواست بکنم: برادر سهرابی، میدانی که نیروها کم شده‌اند. کار تو را شاید کس دیگری نتواند انجام بدهد.

اگر موافق باشی و راضی باشی فقط دو شب بمان. روز سوم حتماً به مرخصی می‌فرستم.

او هم سرش را پایین انداخت و همان جا ماند....

اما تقدیر چنین بود که او شب بعد در دژ نهر جاسم در شلمچه شهید شود^{۱۰}.

همان گونه که از آن یاد شد، انجام عملیات در زمینی که به شدت مسلح شده است و شناسایی لازم نیز در آن صورت نپذیرفته است، از نظر منطق نظامی قابل قبول نیست و تنها تئینی که می‌توان برای این عملیات یافت، تبیین عملیات بر مبنای ویژگی‌های شخصیتی است، همان گونه که پذیرش اعدام ۵۰۰ عضو زندانی گروه‌های چپ در سال ۱۳۶۷ و لغو بعدی آن (کتاب خاطرات آیت الله منتظری)، امر مهمی بود که آن نیز به همین گونه قابل تبیین است.

برای امام مطرح کردیم. ایشان راه اول را انتخاب کردند... به امام گفتم برای ادامه جنگ فرماندهان از ما امکانات و وسایلی را می‌خواهند که ما در شرایط فعلی کشور، بودجه لازم برای تهیه آن‌ها نداریم. امام گفتند بروید از مردم مالیات بگیرید. به ایشان گفتم این کار را قبلاً کرده‌ایم و دیگر گرفتن مالیات بیشتر از مردم برای دولت امکان ندارد و میزان آن به حداکثر خود رسیده است. امام گفتند: خوب استقرض کنید. پس از این مسأله به امام گفتم: نیروهای مردمی به جبهه نمی‌آیند. امام گفتند: من برای حل این مشکل به مردم حکم جهاد می‌دهم. گفتم در کشور ارز نداریم تا بعضی نیازهای جنگ را از خارج خریداری کنیم. امام گفتند: برای آن راهی پیدا کنید. بروید نفت پیش فروش کنید».

امام خمینی با وجود مخالفت شدید با ختم جنگ (که بالطبع این امر با دمای بسیاری از رزمندگان و شهروندان اقصا نقاط کشور که زیر هجوم وحشیانه موشک‌ها و نیروی هوایی عراق قرار داشتند، مرتبط بود)، پس از دریافت نامه محسن رضایی مسوول وقت سپاه پاسداران، درست یک ماه بعد از مخالفت شدید خود با پایان جنگ (یعنی در ۱۳۶۷/۴/۲۷) به پذیرش قطعنامه ۵۹۸ تن می‌دهد. در حالت اخیر نیز خوش‌بینانه‌ترین نظر ممکن دلالت بر آن دارد که امام خمینی با دریافت اطلاعات لازم، از تصمیم مهم خود نسبت به ادامه جنگ، عدول کرده است.

همان‌گونه که پیشتر از آن یاد شد، یکی از نیازهای اولیه اجتهاد در مسایل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، برخورداری از اطلاعات کافی و وافی در زمینه‌های مزبور و شناخت مقوله مورد نظر می‌باشد که این اطلاعات باید توسط متخصصان علوم انسانی و اجتماعی تهیه شده، در اختیار مرجع دینی قرار گیرد، در غیر این صورت، جامعه شاهد ارایه فتواهایی خواهد بود که در یک موضوع گاه ۱۸۰ درجه با یکدیگر متنافر دارند.

ناآشنایی روحانیون موجود در مجلس خبرگان، شورای نگهبان و ائمه جمعه و جماعت با مسایل انسانی - اجتماعی، مشکل دیگری است که در سطح جامعه قابل ملاحظه است.

به این معنا که روحانیون اخیر غالباً به دلیل آن که جهان حاضر را به درستی نمی‌شناسند، در تصمیم‌گیری‌هایی که با مسایل روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، فرهنگی - اجتماعی و مانند آن‌ها مرتبط هست، دچار تعارض با افراد صنف خودشان و مردم جامعه می‌گردند.

کاربری از فضای مجازی، نمونه بارزی در این جهت به شمار می‌آید. به این معنا که مثلاً با وجود کاربری گسترده برخی از طلاب حوزه‌های علوم دینی، یک مرجع دینی در برخورد با مقوله شبکه اجتماعی وایبر، حکم به حرام بودن این شبکه داد، در حالی که خود روحانیون در دوران شاه بیان می‌داشتند، اگر رادیو فقط چند ساعت در اختیار آنان باشد، آنان با افشاگری‌های خویش، شاه را به این

وسيله ساقط خواهند کرد، بنابراین وقتی فن‌آوری رادیو از دید روحانیون از چنین امکان عمل مثبتی برخوردار است، چرا با همین دید با فن‌آوری شبکه‌های اجتماعی (که به عنوان یک فن‌آوری، متضمن هیچ نوع ارزش مثبت یا منفی نیست) برخورد نمی‌گردد؟

فیلتر کردن شبکه‌های اجتماعی دیگر (نظیر ویجت با واتس‌آپ) و مهاجرت میلیونی کاربران این شبکه‌ها به شبکه‌های دیگر طی یک یا دو روز، دلالت بر مخالفت مردم با فتوایی نظیر فتوای اخیر دارد. نتیجه طبیعی تعارض اخیر این است که پایگاه اجتماعی روحانیت در نزد مردم در گذر زمان ضعیف و ضعیف‌تر می‌گردد.

شیخ کیوان قزوینی در کتاب رازگشا که به اهتمام عباسی (۱۳۷۶) نشر یافته است، درباره میرزای شیرازی می‌نویسد: «میرزا هفته‌ای دو روز بار عام می‌داد و در حالی که بر تختی نشسته و سر به زیر انداخته بود، مردمی که برای دیدار ایشان در صف قرار گرفته بودند، طی چهار ساعت (که نگارنده ناظر بر صحنه بوده است)، دست میرزای شیرازی را متصل بوسیده و به چشم و پیشانی خود می‌مالیدند».

محمدباقر گوهرخای (۱۳۵۵) نیز در تجربه مشابهی بیان می‌دارد:

«در مرگ میرزای شیرازی، زنان گیسو می‌کنند و من زنی را روی کوی چهار سوق بزرگ دیدم که گیسوی سیاه و بلند خود را کند و به آسمان پرتاب کرد».

اما برخلاف محبوبیت فوق‌تصور روحانیت در مسند نظارت، روحانیت در مصدر حکومت و اجرا، از محبوبیت اخیر برخوردار نیست، نگاهی به طنزهای منتشره در مناسبت‌های دینی (نظیر عید فطر) تأییدی بر همین مدعا است.

یکی از اعضای گروه پژوهش، گزارش می‌داد، وقتی با یک دانش‌آموز دبستانی در مورد کاربری از فضای مجازی مصاحبه می‌کرد، دانش‌آموز مزبور در پاسخ به یکی از سوال‌های وی، بیان داشته بود، «حرام است حرام است را می‌گویند».

به تعبیر دیگر وقتی حکمی بدون توجه به ملاحظات انسانی جامعه‌ارایه شود، به سادگی ممکن است به صورت مزاح بین این و آن مورد استفاده قرار گیرد و سقوط بیش از پیش اعتبار اجتماعی روحانیت را در پی داشته باشد.

برخی از پژوهش‌گران از آمیخته شدن بعضی از افکار شیعه افراطی (غلات شیعه) با مذهب تشیع، به عنوان یکی دیگر از موانع موجود فراروی اعتلای مرجعیت و روحانیت یاد کرده‌اند. آیت‌الله دشتی در همین رابطه می‌نویسد:

«مشکل عمده دیگر ما این است که تاریخ و کلام و فقه و به طور کلی مکتب ما در طول قرن‌های متمادی به افکار و معتقدات غلات شیعه و فرقه‌های منحرف دیگر آمیخته شده، مشکلی که روز به روز بر عمق و توسعه آن افزوده می‌شود و بزرگانی مانند شهید مطهری و شهید صدر و شهید بهشتی و مرحوم آیت الله منتظری و عده‌ای دیگر به طور اجمال و اشاره درباره آن صحبت کردند. صرف نظر از مرحوم دکتر شریعتی و مرحوم بازرگان و کسانی از حوزویان از جمله مرحوم سید محمد حسین فضل الله و مرحوم صالحی نجف آبادی و دکتر محمد صادقی که به صراحت وارد این بحث شده و مورد انتقاد شدید سنت‌گرایان قرار گرفتند» (سایت ابراهیم منهج دشتی).

آیت الله دشتی در توصیف برخورداری که شخصاً در همین رابطه به تجربه آن پرداخته است، در خاطرات خویش می‌نویسد:

«در سال‌های ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۷ در دانشگاه شهید بهشتی معارف اسلامی تدریس می‌کردم. در آخرین ترم در ضمن صحبت از این که اجتهادات و علوم هیچ یک از علما ممکن نیست صد در صد خالص باشد، از مرحوم علامه طباطبایی نام بردم و گفتم حتی ایشان.

مخالفین من، کلام اخیر را بهانه‌ای برای تبلیغ علیه من قرار دادند که هم در محافل خصوصی و هم در مجامع عمومی از آن بهره‌برداری کردند و گفتند، ایشان مخالف فلسفه و به علامه طباطبایی اهانت کرده است با این که من کتاب‌های بدایة الحکمه و نهایت الحکمه مرحوم علامه طباطبایی را جزء برنامه درسی حوزه علمیه خودم (مدرسه رسالت) قرار داده بودم و آقایان ابراهیم امینی و محمد یزدی و طاهری خرم‌آبادی آن کتاب‌ها را در آن مدرسه تدریس کرده بودند و خودم هم در بعضی دانشگاه‌ها فلسفه تدریس کرده بودم.

در همین دانشگاه بود که گفتم دعای (یا محمد یا علی یا علی یا محمد اکفیانی فانکما کافیان، یا محمد یا علی یا علی یا محمد انصرانی فانکما ناصران، یا محمد یا علی یا علی یا محمد احفظانی فانکما حافظان) که در صفحه ۴۶ کتاب مفاتیح آمده است، بوی شرک می‌دهد که این را هم دستاویز دیگری علیه من قرار دادند. با این که هیچ کس به من نگفت این نظر شما اشتباه است» (سایت ابراهیم منهج دشتی).

۰۳۰۳۰۱۰۴ پیش‌بینی روندهای آتی

با توجه به مقدماتی که از آن یاد شد، می‌توان نتیجه گرفت، مشکلات فراروی مرجعیت و روحانیت چنان وسیع و گسترده است که تمثیل شهید مطهری را در این جهت ذهن متبادر می‌کند که روحانیت بسان درختی آفت زده می‌باشد که باید به چاره‌جویی اساسی آن پرداخت. ایشان در همین رابطه بیان می‌دارد:

«لازم است روحانیت را اصلاح کرد نه این که آن را از بین برد. ثابت نگاه داشتن سازمان روحانیت در وضع فعلی نیز به انقراض آن منتهی خواهد شد. این مطلب را حدود ده سال است که بارها و بارها تکرار کرده‌ام و گفته‌ام که روحانیت یک درخت آفت‌زده است و باید با آفت‌هایش مبارزه کرد. اما کسی که می‌گوید دست به ترکیب این درخت نزنید، معنای سخنش این است که با آفت‌های آن هم مبارزه نکنید و این باعث می‌شود که آفت‌ها، درخت را از بین ببرند. آن کسی هم که می‌گوید اصلاً این درخت را باید از ریشه کند، اشتباه بزرگی مرتکب می‌شود، زیرا اگر این درخت کنده شود، دیگر هیچ کس قادر نخواهد بود تا نهال جدیدی به جای آن بکارد. به این ترتیب آینده انقلاب اسلامی ایران پیوند زیادی با آینده روحانیت دارد.»

بنابراین در یک جمع بندی اجمالی می‌توان بیان داشت، به نظر می‌رسد مشکلات عدیده سازمان روحانیت از سویی و در مصدر اجرا قرار گرفتن روحانیت از سوی دیگر، به درگیری نسبی روحانیت با مردم (و خاصه جوانان که از عواطفی رقیق‌تر برخوردار بوده، معمولاً مواضع شدیدتری را در قیاس با دیگران اتخاذ می‌کنند)، انجامیده و خواهد انجامید.

به این معنا که مشکلاتی نظیر دید اجتماعی محدود بسیاری از روحانیون، ناآشنایی روحانیون با مسایل انسانی- اجتماعی و ارایه فتواهایی که به دلیل عدم آشنایی آنان با مسایل اخیر، عارضه‌زا واقع می‌گردند، عدم بازنگری برخی از احکام دینی (نظیر احکام جنسیتی که به شدت مورد اعتراض بسیاری از جوانان هست)، عدم برخورد جدی با خرافه‌گرایی که بعضاً به نام آنان، در جامعه منتشر می‌گردد، برخوردهای ابزاری که گاه برخی از روحانیون با دین دارند، اما با تعمیم مردم، به سطح تمامی آنان تسری و تعمیم می‌یابد، کم توجهی به تعمیق بعد اجتماعی دین، کم توجهی به مقوله اخلاق اجتماعی، کم توجهی به مسأله حق الناس و موارد مشابه، روحانیت را در چالش بزرگی قرار داده است. اما روحانیون به جای حل مسایل پیش گفته که غالباً به سرپنجه تدبیر خود آنان بازمی‌گردد، برای رهایی نسبی از درگیری‌ها و چالش‌های فرارویشان، با فرافکنی مشکلات روی مردم و خاصه جوانان، مشکلات جامعه را فاصله‌گیری نسبی مردم و خاصه جوانان از دین (و روحانیت) معرفی می‌کنند.

البته نگارنده به این مسأله اذعان دارد که جوانان نیز از خطا بری و مصون نبوده، به دلیل شرایط اجتماعی و فضای جهانی شده، برخی از آسیب‌ها را در خودشان به معرض دید نهاده‌اند، اما در برابر، جوانان که فطری‌تر از بزرگ‌سالان خود عمل می‌کنند، با استقبال از مواردی مانند: بعد اجتماعی اسلام، اخلاق اجتماعی، مسأله حق الناس، توجه به باطن دین، تغییر رابطه مبتنی بر رعب به رابطه عاشقانه با خدا و نظایر آن، قرائت پویاتری از اسلام را به دست می‌دهند که به جای استفاده روحانیون از فضای پیش آمده،

آنان برای تیرئه خویش از سهمی که در مشکلات عدیده اقتصادی- اجتماعی جامعه دارند، با فرافکنی مشکلات روی جامعه و خاصه جوانان، سعی در تخفیف مشکلات داخلی خویش را دارند که اگرچه این روش ممکن است در کوتاه مدت پاسخ بدهد، اما در میان مدت هرگز چنین نخواهد بود و به نظر می‌رسد شهروندان بزرگ‌سالی که فریب تبلیغات حاضر برخی از روحانیون را خورده، مشکلات فرهنگی- اجتماعی را عمدتاً معطوف به رفتارهای هنجارشکن جوانان جامعه می‌دانند، در آینده، شهروندان اخیر لبه تیز نقد خود را متوجه روحانیون کرده، از آنان بخواهند به جای فرافکنی و یا پاک کردن صورت مسأله مشکلات سازمان روحانیت (که به دلیل در مصدر اجرا قرار داشتن روحانیون، تصمیمات آنان در عمل به شکل گسترده با زندگی روزمره مردم گره خورده است)، روحانیون به بازنگری و اصلاح خویش پرداخته یا با پذیرش انفکاک دین از سیاست، به مقام نظارتی سابق خویش بازگشته، اولاً مانع از سقوط اعتبار اجتماعی خویش (که به نوعی با اسلام نیز گره خورده است) و ثانیاً مانع بدبینی مردم و جوانان به دین مبین اسلام بشوند.

۰۳۰۳۰۲ مداخله گری موقت و مقطعی

در بررسی راهکارهای مداخله موقت جهت ارتقای کیفیت دین داری دانشجویان، راهکارهای زیر به نظر می‌رسد:

آموزش غیررسمی دین، برجسته سازی نقاط قوت دین، تقلیل و نفی ضعف‌ها، بستر سازی جهت کاربری بهینه از فضای مجازی و آماده سازی بسترهای اجتماعی جهت پویایی جامعه (و خاصه جوانان).
 بحث آموزش غیررسمی دین، حاوی مباحث و طرح‌هایی است که بالاستقلال مربیان و اولیای تربیتی و فرهنگی جوانان قادر به اجرا و تحقق عملی آن‌ها هستند، اما راهکارهای بعدی منوط به اهتمام و همیاری مسوولان نظام با مربیان تربیتی و اولیای فرهنگی جوانان می‌باشند که ممکن است به دلیل عدم همراهی آنان جنبه تحقق عملی به خود نگیرند.

در ادامه عناوین پیش گفته، به ترتیب مورد نظر قرار می‌گیرند.

۰۳۰۳۰۲۰۱ آموزش غیررسمی دین^۱

در بررسی راهکارهای اجرایی که به تحقق آموزش غیررسمی دین در سطح دانشجویان می‌انجامد، می‌توان از موارد: طبیعت‌گردی، ایران‌گردی، مسابقات پژوهشی، مسابقات هنری، طرح الگوها، اجرای برنامه‌های نועدوستانه، اجرای برنامه‌های هویت‌بخش، پیش‌گرفتن برنامه‌های مبتنی بر هیجان‌جویی، تحقق برنامه‌های اجتماعی و انجام برنامه‌های کارآفرینی یاد کرد. برنامه‌های اخیر با جهت‌گیری لازم، در عمل می‌توانند، آموزش غیرمستقیم دین را محقق کرده، در تعمیق رفتار دینی دانشجویان مؤثر واقع آیند.

در ادامه به ترتیب موارد اخیر، مورد بحث قرار خواهند گرفت.

- طبیعت‌گردی

برخی از حکمای اخلاقی این یاد کرده‌اند که کلمه انسان از ریشه نسیان است، یعنی، بسیار پیش می‌آید که آدمی در جریان روزمرگی زندگی خود، مسایل مهم زندگی‌اش را به فراموشی می‌سپرد و با غفلت با آن‌ها برخورد می‌کند، تا جایی که ممکن است، آدمی حتی شگفتی‌های مهد خویش را که طبیعت دنیا است، به فراموشی بسپرد.

انسان‌هایی که در کودکی در برخورد با طبیعت، به اوجی از شگفت‌زدگی و ابتهاج می‌رسیدند، از یاد می‌برند که طبیعت چه منبع وجدآفرین، شورانگیز و هستی‌بخشی است و چگونه می‌تواند، ملال و خستگی روزمره زندگی را شکسته و آن را به شور، وجد و نشاط تبدیل کند.

انسان نسیان‌گر در گذر زندگی، به سبب سکنا‌گزیدن در برج و بارو و شهری که خود آن را ساخته است، نه تنها دنیایش محدود به همان دست ساخته‌ها و مصنوعات بشری شده است، بلکه رفته رفته طبیعت و شگفتی‌های آن را فراموش کرده است و همین امر سبب می‌شود، آدمی با فروغلتیدن به غفلتی عمیق و غروری کاذب، به نوعی به فراموشی خویش و مقصد و مقصود خود، برسد. شاید از همین روست که افرادی مانند اریک فروم^۲، جدایی آدمی از طبیعت را مترادف از خود بیگانگی وی دیده‌اند و معتقدند تا زمانی که آدمی به طبیعت باز نگردد، خود واقعی خویش را در نخواهد یافت.

تأکید مضاعف و چند باره قرآن در زمینه سیروا فی الارض یا طبیعت‌گردی، این امکان را به آدمی می‌دهد که وی در عین وقوف به ضعف و فتور و سستی خویش، عظمت هستی را دریابد و در عین

^۱ - این قسمت برگرفته از کتاب منتشر نشده نگارنده با عنوان «تأملی دوباره در تربیت دینی دانشجویان» می‌باشد.

^۲ - Fromm, E.

شکستن تبختر و تکبر و غرور کاذب خود، در برخورد با طبیعت از آن الهام بگیرد و با شکستن قالب‌های محدود کننده‌ای که زندگی روزمره شهری بر ذهنش نهاده است، با دیدن شگفتی‌های طبیعت، شگفت-زده شود و زندگی پر شور و وجدی را در جهان شگفتی‌ها و تحیرهای طبیعت، تجربه کند.

نگارنده به یاد دارد که وقتی به اتفاق دو استاد و ۲۰ دانشجو، به قصد مقصدی در ارتفاعات ۳۰۰۰ تنکابن حرکت کردند و بعد از حدود ۱۰ ساعت راه‌پیمایی و کوه‌نوردی با کوله‌هایی سنگین (در حالی که مقصد را نیافته بودند و شب نیز نزدیک شده بود)، وقتی دانشجویان در جایی برای استراحت نشستند، خطاب به آنان بیان داشت: بچه‌ها وقتی می‌خواهید روی سنگی بنشینید، دقت کنید زیر آن ماری قرار نداشته باشد که در همین حال، یکی از دانشجویان که در جریان کوه‌پیمایی طولانی مدت گروه، به شدت خسته شده بود، در پاسخ به نگارنده گفت: بگذارید مار ما را نیش بزند تا از این رنج و خستگی، نجات پیدا کنیم!

بیان اخیر، به معنای باز شدن چشم درونی آدمی به ضعف و فتور و سستی خویش است، اما از دیگر سو، طبیعت گردی چشم آدمی را به سمت شگفتی‌هایی می‌گشاید که زندگی وی را به وجد، شور، نشاط و تعالی در می‌آورد.

نگارنده وقتی که جمعی از دانشجویان خویش را به غار کتله‌خور برد، به وضوح حیرت‌زدگی آنان را در بازدید از شگفتی‌های غار در نگاه آنان می‌خواند، و زمانی که با جمع دیگری، به بازدید از غار علی‌صدر یا غارنوردی در غار یخ مُراد پرداخته بود، نگاه متفاوت آن‌ها به جهان هستی و پر عظمت دیدن آن را در چهره آنان می‌یافت.

با اجرای برنامه‌های گردشگری در طبیعت، جوانان، عظمت هستی را تجربه خواهند کرد و حیرت و شگفتی ناشی از این تجربه، اثری بیشتر و عمیق‌تر از ده‌ها ساعت موعظه، از خود در ذهن آنان، برجای خواهد نهاد.

البته لازم به ذکر است که متأسفانه با وجود ظرفیت‌های گسترده‌ای که طبیعت ایران از آن برخوردار است، اما به دلیل تخصیص امکانات اندک به جاذبه‌های طبیعی ایران، برخورداری از این ظرفیت‌ها برای عامه مردم، کمتر امکان‌پذیر است. به عنوان نمونه، وقتی نگارنده بعد از گذشت پانزده سال، به غار یخ مُراد (غاری طبیعی در حوالی تونل کندوان که در دل کوه قرار دارد و در مسیرهای متفاوت آن در عمق تاریکی دل کوه، چندین یخچال طبیعی، گودال‌های عمیق و نظایر آن وجود داشته، در گرم‌ترین اوقات سال نیز یخ‌ها و قندیل‌های آن باقی می‌مانند)، رفت، ملاحظه کرد، جایی که پیشتر، بعد از یکی دو ساعت غارنوردی، به همراهان می‌گفت، تصور کنید زلزله‌ای دهانه غار را الآن بسته است و این تاریکی،

ظلمت قبر ماست، حالا به حساب و کتاب خودمان بپردازیم، به علت ریزش در قسمت ورودی، چنان مسیر دشواری شده است که برای افراد عادی، قابل تردد نیست. در حالی که چنین مکان‌های شگفت‌آوری، می‌توانند با کم‌ترین امکانات ممکن، تبدیل به قطب‌ها و جاذبه‌های گردشگری استان و کشور شوند.

آموزش عالی که از آن ایفای نقشی پیشرو در مسایل فرهنگی جامعه انتظار می‌رود، در این موارد می‌تواند با تشویق سازمان‌های ذیربط در جهت فعال‌سازی مناطق مزبور (و یا اخذ مجوز سرمایه‌گذاری در آن و مورد بهره‌برداری قرار دادن آن‌ها)، فضا یا فضاهای ایده‌آلی برای گردشگری دانشجویان (و البته عامه مردم) فراهم آورد و با اجرای برنامه‌های گردشگری در طبیعت و در این نوع از مکان‌ها، دانشجویان به سمت چنین مراکزی سوق یافته، حیرت دیدن عظمت هستی را در عمل تجربه کنند، حیرت و شگفتی‌ای که شاید هیچ‌گاه از ذهن آنان پاک نشود.

- ایران‌گردی

ایران سرزمینی تاریخی است و در جای‌جای آن می‌توان آثاری از گذشته را یافت. آثاری که دورنمایی از فرهنگ شکل گرفته در ای ن مرز و بوم را پس از گذشت قرن‌ها، به رایگان به مخاطبان خویش، منتقل می‌سازند.

فرهنگ ایران، فرهنگی آمیخته با ایرانیت و اسلامیت (و طی دهه‌های اخیر آمیخته با ابعادی غربی) است، وجوه ایرانیت و اسلامیت فرهنگ ایران، چنان عمیق در هم تنیده شده‌اند که کمتر می‌توان تصور کرد، بتوان آن‌ها را از هم جدا ساخت.

با ملاحظه تاریخ و فرهنگ ایران زمین، همچون سایر تمدن‌های بشری، در عمل نقاط روشن و تاریک بسیاری در آن، قابل ملاحظه است، سیطره سلاطین و شاهان و ظلم و تعدی غالب آنان، نقاط تیره و تاریک فرهنگ آبا و اجدادی ایرانیان را رقم زده است، اما نقاط روشنی نیز در بطن این تیرگی‌ها وجود دارد. فرهنگ این مرز و بوم با عرفانی آمیخته است که شاید در کمتر فرهنگ دیگری بتوان مشابه آن را یافت. علامه طباطبایی، در تفسیر گران‌سنگ المیزان، احتمال می‌دهد، ذوالقرنینی که قرآن از آن یاد می‌کند، همان کورش باشد.

کورش، در عصری که شاهان آشور و مانند آن‌ها، کمتر بهایی برای جان انسان‌ها قایل نبودند، در سنگ نوشته خویش، از ارزش انسان‌ها سخن می‌گوید و در عمل با غلبه بر دشمن، اسرای یهودی در بند آنان را آزاد می‌سازد تا جایی که یهودیان نیز وی را بسان یک نبی الهی می‌بینند.

نگاهی به متن سنگ نوشته‌های بازمانده از خشایارشا و دیگران، در عمل این احساس را در آدمی تداعی می‌کند که اگر در آغاز سنگ نوشته، سپاس اهورمزدا برداشته شود، متن بازمانده، متنی است که از یک نبی الهی برجای مانده است، و گوینده در آن به صراحت اعلان می‌دارد که از بدی و کژی و ناراستی کناره گرفته و گسترش خیر، نیکی و نشاط برای آدمیان را وظیفه خود برمی‌شمرد.

در نمونه دیگری، آدمی با ورود به تخت جمشید، جهانی توأم با تفاهم و احترام به دیگر انسان‌ها را تجربه می‌کند. به این معنا که با وجود آن که ایرانیان در معرض دید بودن موی مردان را مترادف بدحجابی می‌دانستند و حتی یک تصویر بدون کلاه از مردان پارسی، در تخت جمشید یافت نمی‌شود، اما بر پلکان آپادانا، اقوام هندی نه تنها بی کلاه که حتی (طبق عرفشان)، نیمه برهنه نزد شاه حضور یافته و به همین ترتیب ترسیم شده‌اند و در جای دیگری از همین پلکان، سکا‌های جنگ‌جو که کنار گذاردن اسلحه در عرف آنان امری ناپذیرفتنی بود، با همان سلاح‌هایشان، اجازه حضور به دربار شاه را یافته بودند. حکاکای حمل تخت شاه روی نوک انگشتان، تداعی گر طیب و رضایت خاطر مردمانی است که در جریان ساخت تخت جمشید، در ۲۵۰۰ سال پیش، از مزایایی همچون بیمه بی‌کاری و مرخصی زایمان، بهره‌مند بودند.

بررسی تاریخ ایران، حکایت از آن دارد که ایرانیان همچون بسیاری از اقوام معاصر خویش، در طول تاریخ، از سرها، مناره نساخته‌اند و برای تفریح و تنوع خویش، بناهایی بنا نکرده‌اند که در آن‌ها افرادی همچون گلابیاتورها، به جان یکدیگر افتاده و با کشتن همدیگر، سرور و نشاط را برای اربابان خویش فراهم آورند، بلکه برعکس، ایرانیان قومی بوده‌اند که مهاجمان خونریز را به اعتلاء رسانده، آنان را به جایی رسانده‌اند که رصدخانه مراغه و مانند آن را بنا کرده‌اند.

تصاویر، نقوش و محوطه‌سازی بناهای تاریخی ایران (مساجد، مدارس و دیگر ابنیه)، در عین کثرت، وحدت را به نمایش گذارده‌اند و به این ترتیب آدمی را که به تعبیر قرآن، به زمین سنگینی می‌کند و می‌چسبد را در عمل، به سمت و سوی آسمان هل داده و به آن پیوند می‌دهند، به همین ترتیب در مرکزیت محوطه‌سازی‌های اسلامی، همواره حوض آبی وجود دارد و این حوض، حتی اگر آدمی نخواهد نگاهی به آسمان داشته باشد، با انعکاس ماه و خورشید و ستاره‌ها در سطح خویش، آدمی را متوجه پهنای آسمان می‌سازد.

هشتی‌ها، دالان‌ها، کوبه‌های متفاوت روی درها و نظایر آن‌ها نیز یادآور حجب و حیایی هستند که از گذشته تاریخ در این کشور، ارزش شناخته می‌شده‌اند.

ایران‌گردی، افراد را با فرهنگی آشنا می‌سازند که احترام، عفاف، تدین و عرفانی دیدن هستی، زیربنای آن شمرده می‌شود و از آنجا که این آثار فرهنگی، در عمل ریشه‌های هویتی افراد را رقم می‌زنند، ایران‌گردی و دیدار از آثار تاریخی و فرهنگی پیشینیان، در عمل مخاطبان و فرزندان را به پیمودن مسیری مشابه، تشویق می‌کنند.

نگارنده خوب به یاد دارد، وقتی جمعی از دانشجویان خویش را برای بازدید، یک هفته به شهرهای اصفهان و شیراز برد، پس از آن که از آنان در مسیر بازگشت پرسید: جمع‌بندی شما از این سفر چه بوده است؟ دانشجویان، بالاتفاق بیان می‌داشتند، ما تصور می‌کردیم، ایرانیان یک ملت مزخرف بیشتر نیستند، اما حالا با دیدن عظمتی که شاهدش بودیم، با نگاهی پر افتخار، به آینده نگاه می‌کنیم و می‌دانیم که می‌توانیم با همت و تلاش خودمان، تمدن درخوری را پدید بیاوریم.

منطقی (۱۳۷۷ ب)، با هدف ارایه برنامه‌های ایران‌گردی که در عین حال دارای کم‌ترین هزینه‌های ممکن برای مؤسسات آموزشی و نهادهای فرهنگی مرتبط با جوانان، باشند، می‌نویسد:

به کارگیری جوانان در برنامه‌های توامان جهاد سازندگی و ایران‌گردی، از برنامه‌های مناسبی است که ضمن پرکردن بهینه وقت آنان، به اعتلای شخصیتی جوانان خواهد انجامید.

اولیای مؤسسات آموزشی جهت اجرای این برنامه، می‌توانند با هماهنگی نهادهای فرهنگی جوانان، ترتیبی اتخاذ کنند که جوانان در طول سه ماه تابستان در سه استان (هر ماه در یک استان)، مشغول کار جهاد سازندگی شوند. کشاورزانی که از خدمات جوانان بهره‌مند می‌شوند، در ازای دریافت این خدمات، موظف به پرداخت هزینه غذا، اسکان و تردد جوانان شرکت‌کننده در طرح، هستند. افراد مزبور، پس از ۵ روز کار در هفته، روزهای ۵ شنبه و جمعه، به بازدید از مناطق فرهنگی و تاریخی استانی که در آن مشغول کار شده‌اند، خواهند رفت. به این ترتیب هر جوانی می‌تواند در طول تابستان ضمن شرکت در جهاد سازندگی و تسری خیرخواهی درونیش به جامعه، با آگاهی یافتن از جلوه‌های فرهنگی و تاریخی کشورش، پیوندهای عمیقی با آن‌ها برقرار سازد.

در سطحی پایین‌تر، می‌توان با طرح برنامه‌هایی مانند: بازدید از موزه‌های مختلف، برگزاری جشنواره معطوف به موضوع ایران (مانند جشنواره مرز پرگهر)، یا تشکیل کانون‌های ایران‌شناسی (نظیر کانون هنر ایران)، در راستای هدف فوق، حرکت کرد. منطقی (۱۳۷۷ ب)، در همین زمینه می‌نویسد:

در حال حاضر بازدید از موزه‌ها، قسمتی از آموزش پویای نظام‌های آموزشی پیشرفته جهان محسوب می‌شود. در ایران نیز می‌توان، اولاً با توجه به محدودیت برنامه‌های تفریحی مدارس، و ثانیاً با عنایت به کمبود وسایل کمک آموزشی در مدارس، برنامه بازدید فراگیران از موزه‌ها را در برنامه درسی تاریخ

یا فوق برنامه جوانان، گنجانند و به این ترتیب، بازدید از موزه‌ها، به عنوان قسمتی از درس تاریخ یا تکلیف عملی دانش‌آموزان و دانشجویان منظور شود.

علاوه بر این، با تشکیل کانون ایران‌شناسی با هدف بازدید از موزه‌های مختلف در دانشگاه‌ها، در عمل می‌توان یک برنامه متنوع فوق برنامه برای دانشجویان تدارک دید.

برگزاری جشنواره مرز پرگهر، طرح دیگری در راستای تعمیق هویت تاریخی فراگیران می‌باشد. پیشرفت و گسترش فن‌آوری‌های ارتباطی، امکان عمل‌های جدیدی را در اختیار فراگیران و اولیای آموزشی آن‌ها قرار داده است. یکی از این امکان عمل‌ها، تهیه عکس و فیلم است که در حال حاضر با دوربین‌های عکاسی و فیلم‌برداری دیجیتالی و یا با دوربین تلفن همراه، با کم‌ترین هزینه ممکن، امکان پذیر است. از این رو اولیای آموزشی مدارس و دانشگاه‌ها می‌توانند بدون آن که اجباری به دانش‌آموزان یا دانشجویان داشته باشند، طی مسابقاتی ذیل عنوان مرز پرگهر، از آنان بخواهند تا با تهیه عکس یا تهیه فیلم‌های آماتور که به موضوع‌های تاریخی، فرهنگی و ادبی ایران می‌پردازند، در مسابقات ناحیه‌ای، استانی و کشوری که در همین ارتباط برگزار می‌گردد، شرکت کنند. اقدام اخیر نه تنها به آشنایی بیش از پیش دانش‌آموزان و دانشجویان با تاریخ و فرهنگ کشورشان می‌انجامد، بلکه ممکن است در برخی از موارد، به صورت محصولات فرهنگی ارزش‌مندی، قابل عرضه در سطح جامعه، باشند.

تشکیل کانون هنر ایران در مدارس و دانشگاه‌ها، اقدام مشابهی در عمق بخشیدن به هویت تاریخی جوانان می‌باشد. با تشکیل کانون هنر ایران در مراکز آموزشی، می‌توان به جذب دانش‌آموزان و دانشجویان هنرمند اقدام کرد و با سوق دادن آنان به سمت موضوع هنر ایران، طی مسابقاتی، از آنان خواست تا کارهای هنریشان را با توجه به مضامین فرهنگی و تاریخی کشورشان، تهیه و ارائه کنند. بالطبع مسابقات لازم در این زمینه نیز می‌توانند از سطح ناحیه‌ای شروع شده به سطح استانی و کشوری گسترش یابند.

- مسابقات پژوهشی

مسابقات پژوهشی با جهت‌گیری پژوهش در زمینه موضوع‌هایی که با فرهنگ اسلامی، انسانی و عرفانی مرتبط باشند، از دیگر روش‌های تربیت غیرمستقیم دینی جوانان به شمار می‌رود.

با به معرض مسابقه نهادن موضوع‌های مناسب، جوانانی که درصدد برنده شدن در یک مسابقه جزئی هستند، به سادگی ممکن است، ناگهان خود را با مضامین و محتواهای شگفتی مواجه ببینند که جذب آن شده، آن را به صورت جزئی از منظومه وجودی خویش درآورند.

یک‌بار در حالی که نگارنده عضو هیأت علمی همایش بین‌المللی پیامبر اعظم بود، در جلسه هیأت علمی همایش، شاهد بحث یکی از اعضا شد که بیان می‌داشت، فرد دیگری همچون سلمان رشدی، در غرب پیدا شده است و به اسلام اهانت کرده است، بنابراین ضرورت دارد که در اسرع وقت به اهانت وی، پاسخ لازم و مقتضی داده شود. نگارنده در نقد نظر وی، بیان داشت، امثال این افراد زیاد هستند، و اگر ما بخواهیم دایم درصدد پاسخ دادن به این و آن باشیم، اصلاً دیگر انرژی و وقتی برایمان نمی‌ماند که به تولید محتوای مورد نیاز جامعه خودمان (و در مرحله بعد دیگر جوامع بشری)، برسیم. به عنوان مثال، در آموزه‌های دینی وارد شده است که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، شکستن یک شاخه درخت را همچون شکستن بال فرشتگان، دیده و توصیف کرده است و یا در حدیث شریف دیگری وارد شده است که اگر قیامت برپا شد و شما نهالی در دست خودتان داشتید، اگر فرصت کاشتن آن نهال را داشتید، به کاشتن آن اقدام ورزید. بنابراین نیازی که ما باید امروز به دنبال پاسخ به آن باشیم، کار کردن روی مضامینی همچون زیست محیط از منظر اسلام و موارد مشابه است، زیرا در صورت تهیه محتوای لازم در این زمینه‌ها، مباحث مزبور خود به خود با در معرض دید قرار دادن زیبایی‌های اسلام، پاسخ لازم به هتاکان و اسائه ادب کنندگان به دین را به احسن وجه خواهد داد.

در پی این پیشنهاد، اعضای هیأت علمی همایش، از نگارنده خواستند تا در همین زمینه، دست به تهیه مقاله‌ای برای ارایه در همایش بزنند و وقتی مؤلف در جست‌وجوی این معنا، به برخی از متون دینی لازم، مراجعه کرد، در عمل با دنیای گسترده و متفاوتی مواجه شد. در این دنیا، پیامبر خدا، صلوات الله علیه، بر حیوانات همچون انسان‌ها سلام می‌کند و آن‌ها را با کلماتی زیبا (مانند: آفرین بر تو ای اسب)، خطاب قرار می‌دهد.

در این دنیا، نباید به حیوانی ناسزا گفت و در صورت گفتن ناسزا به یک حیوان، فرد خاطی نه تنها مرتکب کار حرام و گناه کبیره شده است، بلکه شهادت وی نیز دیگر مورد پذیرش نیست، همان‌گونه

که اگر کاروان دارای به حیوان خود برای زودتر رسیدن به مقصد، فشار وارد آورد، شهادتش مسموع نیست.

در این دنیا، مالکان حیوانات باید دقت کنند برای دوشیدن شیر حیوان، ناخشان کوتاه باشد تا مبادا در جریان دوشیدن شیر حیوان، به پستان آن حیوان خراش وارد آید.

در منظر دین، کسانی که در گردها از مرکبشان پیاده می‌شوند، اجری همچون آزاد کردن یک بنده می‌برند و اگر به مرکبشان، جوی پاک شده بخوراند، در برابر هر دانه جو، یک عمل نیک برایشان ثبت می‌شود.

در این دنیای لطیف، گریه از ساکنان اهل خانه حساب می‌شود و باید روزی وی را منظور کرد و به بیان رسول خدا، هیچ خانه نبی الهی نبوده است که در آن کبوتری جای گیر نشده و در آن لانه نگذاشته باشد.

حرمت حیوانات در اسلام چنان است که وقتی یکی از فرماندهان سپاه اسلام، در هنگام جابه‌جایی مقر فرماندهی، متوجه لانه گذاشتن کبوتری در چادر مزبور می‌شود، مانع برچیدن آن می‌گردد و وقف آذوقه برای حیوانات، در فرهنگ اسلامی به صورت امری معمول در آمده است.

پیامبر خدا، صلی الله علیه و آله، در یکی از توصیه‌های خود، از مردم می‌خواهد تا از تردهای غیر ضروری شبانه خویش پرهیز کنند تا مبادا در جریان ترددشان، جانوران ریز روی زمین را لگدکوب کنند.

در این دنیای متفاوت، معصوم، علیه‌السلام، برای رفع مشکل حیوانات (خواه این حیوان یک حیوان کوچک همچون قُمری باشد و خواه بزرگ، مانند شیری درنده)، دست به دعا بر می‌دارد، وارد آوردن جراحت بر حیوان‌ها، همچون انسان‌ها، مستوجب پرداخت دیه است و آموزه‌های دینی بیان می‌دارند، اگر بار ظلمی که انسان‌ها در حق حیوانات روا داشته‌اند، از روی دوش آنان برداشته شود، بار آخرتی انسان‌ها، بسیار سبک خواهد شد.

در آموزه‌های دینی وارد شده است که دو پسر بچه، پر خروسی را می‌کنند و عابدی از بنی اسرائیل، با وجود دیدن این صحنه، به نماز خود ادامه داد که خدا دستور داد، زمین آن عابد را فرو بیلعد.

در این دنیا، برخورد مبتنی بر رفق و مدارا، نه تنها در دوران حیات حیوان، که حتی در لحظه مرگ او و فراتر از این، پس از مرگ او نیز ادامه می‌یابد.

در آموزه‌های دینی وارد شده است که نباید در برابر حیوان، کارد را تیز کرد و تا آخرین لحظه باید از نشان دادن کارد به حیوان، پرهیز کرد. ذبح حیوان در برابر حیوان نفی شده است، راندن حیوان به مذبح

باید با نرمی و ملاحظت صورت پذیرد و قبل از ذبح، باید به حیوان آب داد و او را با به سمت چپ خواباند (که هر دو مورد اخیر برای تسهیل خروج خون از بدن حیوان، اندیشیده شده‌اند)، از کاربرد تیز استفاده کرد و در حین ذبح، از قدرت و سرعت عمل برخوردار بود.

پس از مرگ حیوان نیز تا سرد شدن بدن او، باید از کندن پوست حیوان پرهیز کرد و بلاشه آن حیوان در دنیایی که حتی جنازه یک گنجشک در آن از احترام برخوردار است، بهترین انسان از منظر دین (احسن عملاً)، بهترین فرد در ارتباط با انسان‌های دیگر نیست، بلکه بهترین انسان، شایسته‌ترین فرد در ارتباط با زیست محیط و عوامل زیست محیطی خودش است و کسانی که به عوامل زیست محیطی خویش (اعم از آب، خاک، هوا و گیاهان و جانوران)، آسیب بزنند، از منظر دین مفسد فی الارض شناخته می‌شوند و انسان‌ها حتی مجاز نیستند که در جریان جنگ نیز دست به آلوده کردن عوامل زیست محیطی دشمنشان بزنند (منطقی، ۱۳۸۶، و نظری توکلی، ۱۳۸۸).

بالطبع جوانی که در پی برگزاری مسابقه‌ای با عنوان نگاه زیست محیطی اسلام، در آن شرکت کرده و در پی بردن جایزه مسابقه است، پس از برخورد با دیدگاه‌هایی از سنخ آنچه از آن یاد شد، به جای یک جایزه جزئی، گوهری را می‌یابد که بعداً نیز آن را پاس داشته، با اثرپذیری از این دیدگاه‌های زیبا و لطیف، آن را در زندگی و جامعه خویش، پیاده خواهد کرد.

ارایه موضوع‌هایی که لازمه آن مراجعه به متون عرفان اسلامی است، نیز به سهم خود عرصه جذاب و گیرایی برای جوانان پدید خواهند آورد. به عنوان مثال، انتخاب عنوان پژوهشی زیست محیط در عرف عارفان، جوان را بر آن خواهد داشت که با مراجعه به کتاب‌های عرفانی یا زندگی‌نامه عارفان و سالکان، در عمل با عارفانی برخورد کند که اگر کژدمی را در آهنگری خویش می‌یافتند، بدون آسیب رساندن به وی، آن را به بیابان برده، رها می‌کردند و یا آن که با یافتن مورچه‌ای در کیسه گندم خویش، خود را موظف می‌دیدند که مورچه را به محل اسکانش، انتقال دهند.

روشهای تربیتی، روش‌های درمانی و مانند آن‌ها، از دیگر موضوع‌های مطرح در این عرصه به شمار می‌روند.

موضوع قرار دادن ادبیات جبهه و جنگ، عرصه گسترده دیگری است که می‌توان با به مسابقه نهادن آن، جوانان زیادی را جذب عرفان و غنای شگفت‌آوری کرد که در دوران جنگ، در جبهه‌ها رقم خورد.

به مسابقه نهادن یک پژوهش، تهیه یک نمایشنامه، فیلم نامه و یا داستان بر مبنای ادبیات جنگ، ممکن است جوان را در ابتدا برای بردن جایزه‌ای کوچک، جذب خود کند، اما وقتی جوان در ادبیات

جنگ وارد می شود، در این جهان ناگهان خود را با انسان های شگفتی مواجه می بیند. به عنوان مثال، او می بیند که یک فرمانده، زمانی که با نیروهای غواص خویش برای شکستن خط دشمن، از عرض اروند عبور می کنند و انفجار ناشی از خمپاره های دشمن، برادر فرمانده را در حین غواصی، دچار موج گرفتگی می کند و او به فریاد زدن می افتد، فرمانده برادر خویش را زیر آب کرده، خفه می کند تا مبدا خطری متوجه عملیات و سایر رزمندگان خط شکن وی شود، یا زمانی که جوان مشاهده می کند، رزمندگانی که ناگهان خود را در میدان مین یافته اند، بیان می دارند، برای سلامتی خودمان فاتحه مع الصلوات یا رزمنده دیگری را می بینند که هنگام قرار گرفتن زیر خمسه خمسه عراقی ها، در حالی که در پی جان پناه می گردد، می گوید: موجم! موجم! قبول نیست، در عمل با انسان های پاک بازی مواجه می شود که مرگ را به سخره گرفته اند و چاره ای جز فرو آوردن سر تعظیم در برابر آنان، نیست.

از رزمنده دیگری نقل کرده اند که وقتی وی ماری را در کنار سنگرشان یافت، آن را گرفت و راهی محل نامعلومی شد. بعد از گذشت چند ساعت، وقتی سر و کله او پیدا شد و دوستانش او را دیدند، از دلیل غیبت چند ساعته او جو یا شدند، و وی در پاسخ بیان داشت، من آن مار را چند کیلومتر دورتر از سنگرها بردم و در حالی که او را آزاد می کردم، از آن مار عذرخواهی کردم که ما شرمنده او هستیم که به دلیل جنگ، آمده ایم و خانه و کاشانه او را بهم زده ایم! (و این مسأله در عمل، تلفیقی از همان دیدگاه زیست محیطی زیبای دین، زیست محیط در عرف عارفان و زیست محیط در عرف سالکان جبهه ها را به نمایش می گذارد).

اخذ نظریه های جدید در زمینه های مختلف دینی، مدیریتی، نوآوری، خلاقیت و نظایر آن، سطح فراتری است که از این مسابقات می توان انتظار داشت. به عنوان مثال، منطقی (منتشر نشده)، در نمونه ای از این موارد می نویسد:

دکتر منطقی در بحث ضرورت تربیت دینی جوان، از منطقی متفاوت، نخست دست به نقد نظریه پردازی های موجود در خلاقیت زده است، و این نظریه پردازی ها را به سبب بی توجهی به جهان بینی الهی که به صورت بالقوه، آدمی را به سمت و سوی خلاق شدن و خلاق عمل کردن سوق می دهند، نظریات ناقصی می داند و در ادامه، با طرح اثرات مثبت لحاظ کردن جهان بینی الهی در نظریه پردازی خلاقیت، از بروز خلاقیتی یاد می کند که متفاوت از خلاقیت های موجودی که تاکنون بوده اند، هست. وی در همین ارتباط خاطر نشان می سازد، اگر خلاقیت های موجود را خلاقیت هایی جزء نگر، نام بنهیم، خلاقیتی که در پرتو جهان بینی الهی محقق خواهد شد، شایسته نام گذاری خلاقیت کلان نگر می باشد.

دکتر منطقی در تشریح نقص ندیدن جهان‌بینی الهی در نظریه‌پردازی‌های موجود یادآور می‌گردد، ملاحظه سیر نظریه‌پردازی‌های خلاقیت بیانگر سوق یافتن نظریات تک بُعدی (تک استراتژی)، به سمت نظریات چند بُعدی و تعاملی است. علاوه بر این، در نظریات تعاملی، رفته‌رفته ابعاد غیرشناختی، نقش پررنگ‌تری یافته‌اند، اما به نظر می‌رسد، روند اخیر کامل نشده است و باید با ورود عامل جهان‌بینی الهی در نظریه‌پردازی‌های تعاملی جدید، کامل‌تر شود. وی در تبیین نظر اخیر خود بیان می‌دارد، ملاحظه انگیزه‌ای که آمابلی در نظریه خویش به طرح آن می‌پردازد، دلالت بر آن دارد که انگیزه اخیر، انگیزه‌ای فردی و در نهایت اجتماعی است، اما هر دو شق اخیر، در سرانجام خویش، به توقف و رکود می‌انجامند. به عنوان مثال، فردی که انگیزه وی کسب ثروت است، با رسیدن به ثروت، انگیزه خودش را به میزان زیادی از دست خواهد داد و یا فردی که انگیزه‌های اجتماعی وی را به کار و کوشش بیشتر و خلاق‌تر، فرا می‌خواند، در برخورد با جامعه‌ای دیکتاتور که نه تنها زحمات و تلاش‌های وی را قدر نمی‌داند، بلکه به تهدید وی نیز اقدام می‌کند، به سادگی ممکن است انگیزه خویش را از دست بدهد، اما اگر فردی با پذیرش جهان‌بینی الهی، از همین منظر به تحلیل رخدادهای اطراف و اکنافش بپردازد، با انگیزه الهی که از آن برخوردار است، به تحریک، کار و کوشش خلاق برمی‌آید و توفیقی هم برای وی تصور نمی‌شود، زیرا وی فارغ از سود و زیان خویش و فارغ از این که عرصه‌های بستر اجتماعی، پذیرشی نسبت به وی دارند یا ندارند، به کوشش درآمده، درصدد ادای وظیفه الهی خود برمی‌آید که در واقع این امر، مترادف پیشبرد مردم و جامعه‌اش، می‌باشد.

مؤلف در فراز دیگری از نقدی که به انگیزه، در نظریاتی که از جهان‌بینی مادی برخوردارند، وارد می‌آورد، یادآور می‌گردد، از نظر آمابلی، واضح نظریه انگیزه خلاقیت، چهار عامل ارزیابی، پاداش، رقابت و محدود کردن انتخاب، عوامل سرکوب‌کننده خلاقیت به شمار می‌روند، حال آن که در پرتو انگیزه الهی، هیچ یک از عوامل پیش‌گفته، محل حرکت خلاق فرد نیستند. زیرا ارزیابی منفی از فرد، وی را که برای ادای تکلیف الهی خویش، در حد وسع و توانش، به پا خواسته است، متوقف نمی‌سازد. دادن پاداش احتمالی نیز فرد الهی را بی‌انگیزه نخواهد ساخت، زیرا اساساً تعریف پاداش در جهان‌بینی الهی، با تعریف پاداش در جهان‌بینی غیرالهی، متفاوت است. در جهان‌بینی الهی، کسب پاداش اخروی و رضایت حق تعالی مطرح است، در حالی که پاداش در افق مادی، در پول و شهرت خلاصه می‌شود. از سوی دیگر، یک فرد الهی، به دنبال رقابت با دیگران نیز نیست که با عقب افتادن از آنان، احساس خسران کند، وی به دنبال ادای تکلیف، در حد وسع و توان خودش است و حتی خود را مکلف به پیروزی نیز نمی‌داند، چرا که آنچه که دین از فرد خواسته است، تنها و تنها در ادای تکلیف فرد خلاصه

می‌شود، حال چه عمل او به پیروزی برسد و چه به پیروزی نرسد، وی در نهایت با ادای تکلیف خویش، خود را پیروز می‌داند، بر همین مبنا، محدود شدن انتخاب فرد الهی نیز وی را بی‌انگیزه نمی‌کند، زیرا زمانی که ادای تکلیف مترادف پیروزی قلمداد شود، فرد الهی شکست خویش را نیز در مسیر ادای تکلیف، موفقیت و بهروزی تلقی می‌کند.

مؤلف پس از نقد نظریه‌پردازی‌هایی که به طرح انگیزه در فضای مادی پرداخته‌اند، از ویژگی مهم‌تر جهان‌بینی الهی که تربیت شخصیت خلاق و جامع‌الاضداد است، یاد می‌کند. وی با مقایسه جهان‌بینی مادی و جهان‌بینی الهی، بر برخی از ویژگی‌های بالقوه خلاق جهان‌بینی الهی، به شرح زیر، تأکید می‌کند: - دید الهی با طرح مبداء و معاد، انعطاف‌پذیری فوق‌العاده‌ای به تفکر فرد الهی می‌دهد، در حالی که دید مادی، از چنین ویژگی برخوردار نیست.

- دید الهی، با تأکید بر زنده بودن هستی، برون‌گرایی شدیدی را برای فرد الهی رقم می‌زند که دید مادی، فاقد این تحرک آفرینی است.

- جهان‌بینی الهی با تأکید بر شناخت نفس، درون‌گرایی عمیقی را برای انسان الهی پدید می‌آورد که دید مادی، از چنین ویژگی و خصوصیتی برخوردار نیست.

- جهان‌بینی دینی، با تأکید بر مسوولیت آدمی (در حدی که آموزه‌های دینی بیان می‌دارند، کسی که صبح کند و به فکر اصلاح امور مسلمانان نباشد، مسلمان نیست)، نهایت انعطاف، توجه و تلاش را در فرد دین‌مدار، پدید آورده، رقم می‌زند.

- جهان‌بینی الهی با طرح کارنامه فردی و جمعی، تلاش مضاعفی را برای فرد الهی پدید می‌آورد، تلاش اخیر حتی با بسته شدن کارنامه جمعی و عقیم شدن بستر اجتماعی خلاقیت، از منظر فرد دین‌دار، به بن‌بست نرسیده، وی خود را موظف به ادای تکلیف خویش، به صورت فردی، می‌داند.

- جهان‌بینی الهی با ارایه الگوهای فردی (مانند نماز و روزه) و جمعی (نظیر حج و جهاد) که در بطن خود، قالب شکنی را به افراد می‌آموزند، افراد دین‌مدار را به جای پذیرش قالب‌هایی که هر روزه در جامعه به آنان تحمیل می‌گردند، به سمت قالب‌شکنی سوق می‌دهد.

- جهان‌بینی الهی با تأکید بر داشتن انگیزه الهی در افراد دین‌دار، آنان را در عمل به سمت حماسه و عرفان سوق می‌دهد، در حالی که جهان‌بینی مادی، فاقد تحرک بخشی اخیر است.

۱- سیکزنت می‌هایی در توصیه‌هایی که برای تربیت خلاق خود دارد، پیشنهاد می‌کند، سعی کنید هر روز

هدف ویژه‌ای داشته باشید.

- جهان‌بینی الهی با پرهیز دادن فرد از داشتن هرگونه دید جنسیتی و قومیتی، وی را از دیدهای کلیشه‌ای و قالبی جنسیتی و قومیتی می‌رهاند، در حالی که ویژگی اخیر در جهان‌بینی مادی ملاحظه نمی‌شود. دکتر منطقی در جمع‌بندی اجمالی مقایسه اخیر، یادآور می‌شود، نتیجه تربیت دینی در صورتی که دین ماهیت عرفانی- انقلابی خود را حفظ کرده باشد، و از سوی سردمداران متحجر و جزم‌اندیش، به صورتی عقیم و بسته‌نگر در نیامده باشد، تربیت شخصیت‌هایی است که جامع‌الاضداد هستند و زندگی خلاق این افراد، دورنمایی از نظریه غایی خلاقیت را به معرض دید می‌گذارد، به این معنا که برخلاف توجه به مسایل جزءنگر که در جهان خلاقیت معاصر وجود داشته و سیطره دارد، در پرتو تربیت اخیر، زندگی خلاق، به مثابه خلاقیتی کلان‌نگر، مطرح می‌باشد.

دکتر منطقی در این قسمت برای ارایه مصداقی از تربیت انسان‌های جامع‌الاضدادی که یک زندگی خلاق را به معرض دید می‌گذارند، با عبور از انبیا و اولیای الهی و با گذشتن از شخصیت‌های بزرگی مانند دکتر چمران، با مطرح ساختن افراد عادی‌تر، می‌کوشد تا ثمره تربیت خلاق دینی را به معرض دید بگذارد. وی با مد نظر قرار دادن نمونه‌ای از بین مردم جامعه (شهید احمد کاظمی)، درصدد تبیین تربیت جامع‌الاضداد مکتب، برآمده است.

دکتر منطقی در این قسمت، نخست از برخی از خلاقیت‌های جزءنگر شهید کاظمی یاد کرده، سپس از خلاقیتی فراتر، یاد می‌کند. وی در تشریح خلاقیت‌های جزءنگر شهید کاظمی متذکر می‌گردد، وی کار تأسیس لشکر نجف اشرف را با گروهی ۱۰ نفره شروع کرد و سپس گروه کوچک خود را با استفاده از غنایم جنگی، به گردان و سپس به تیپ و در نهایت به لشکر، تبدیل کرد. بررسی عملکرد شهید کاظمی در طول جنگ، حکایت از آن دارد که وی در تمامی عملیات‌هایی که طراحی کرد، ضمن به کارگیری خلاقیت‌ها، ابداع‌ها و ابتکارهای زیاد، همواره دشمن را در عملیات‌های اخیر دور می‌زد (که گاه این دور زدن، متضمن ۳۰ کیلومتر پیشروی در عمق دشمن و سر در آوردن از پشت نیروهای مورد نظر بود).

شهید کاظمی هنگامی که فرماندهی قرارگاه حمزه، در کردستان را پذیرفت، هم‌زمان با نفوذ در عمق ۱۰۰ کیلومتری خاک عراق برای محاصره پایگاه‌های کومله و دموکرات، کوشید تا با آنان به توافق برسد که عملیات مسلحانه خود را در کردستان متوقف سازند. علاوه بر این، وی در کنار تغییر سیاست مرسوم امنیتی کردستان (که نیروهای نظامی را به صورت یک سیبل و هدف ثابت، در برابر دشمن قرار می‌داد)، با اتخاذ سیاست تهاجم فعال، چنان کومله و دموکرات را تحت فشار قرار داد که عملیات آن‌ها به مقدار زیادی در سطح کردستان، کاهش پیدا کرده، محدود شد. پیش گرفتن فعالیت‌های فرهنگی

گسترده در سطح کردستان، از دیگر فعالیت‌های کارنامه شهید کاظمی در سمت فرماندهی قرارگاه حمزه بود.

شهید کاظمی پس از انتصاب به فرماندهی نیروی هوایی سپاه، این نیرو را با هواپیماهای جنگنده و هلی کوپتر کارآمدتر، بیش از پیش تجهیز کرد و نوعی از هلی کوپتر ساخت داخل را برای این نیرو، روی خط تولید فرستاد.

شهید کاظمی، در سمت فرماندهی نیروی زمینی نیز به حذف واحدهایی که به مناسبتی ایجاد شده و دیگر در سازمان رزم نیروی زمینی، باقی مانده بودند، اقدام کرد و به این ترتیب در جهت چابک کردن و منعطف کردن سازمان نیروی زمینی، گام‌هایی اساسی برداشت.

اما گذشته از خلاقیت‌های جزءنگر اخیر که ممکن است در سطح افراد مشابه (در جهان بینی مادی)، ملاحظه شود، دکتر منطقی از زندگی خلاقیتی یاد می‌کند که در اثر تربیت دینی، در شهید کاظمی و هر دست پرورده دیگری از مکتب، خود را به معرض دید می‌گذارد. به این معنا که شهید کاظمی با آن که ۳۰ سال از عمر ۴۷ ساله خود را در تشکیلات نظامی سپری ساخت و علی القاعده، انتظار می‌رود زندگی نظامی، روحیه و طبع خشنی به وی داده باشد، اوجی از عواطف لطیف را در زندگی روزمره خود، متجلی ساخت. به نحوی که پا گذاشتن روی مورچه‌ای، اشک وی را در می‌آورد. با کیوتران کنار پنجره اتاقش، ارتباط عاطفی داشت، با کودکان اطرافیان، روابط عاطفی عمیقی داشت، به گونه‌ای که حتی بعد از شهادتش، نام او، اشک آنان را سرازیر می‌ساخت و چنان به دوستش مهر می‌ورزید که با شهادت وی، بیمار شده، در بستر بیماری می‌افتد. طبع لطیف او در برخورد با نیروهای تحت امرش نیز مکرر گزارش شده است.

شهید کاظمی با آن که با فرماندهی لشکر نجف اشرف، قرارگاه حمزه، نیروی هوایی و نیروی زمینی سپاه، اوجی از اقتدار را در کارنامه خویش ثبت کرد، اما در عمل، اوجی از تواضع را از خود به منصفه ظهور می‌نهاد. تصویر وی در تمامی تصویربرداری‌های جبهه و جنگ ناپیداست و حرف‌های ضبط شده وی نیز، متعلق به هدایت عملیات‌ها است و علاوه بر همه این‌ها، با این که او فاتح خرمشهر بود، ولی هیچ‌گاه در گزارش فتح خرمشهر، خودش را فاتح این شهر معرفی نکرد.

شهید کاظمی در برخورد با فرماندهان بالا دست خود، اوجی از صلابت را به معرض دید نهاد، در بسیاری از مواقع، در برابر درخواست‌هایشان، به آنان پاسخ نه می‌داد، ولی همین فرد در برخورد با نیروهای تحت امرش، اوجی از شفقت و نرم دلی را نشان می‌داد و حتی زمانی که به صورت وی ترکش

اصابت کرد، پس از به هوش آمدن، حاضر به عقب رفتن از خط اول جبهه نشد و ترجیح داد که در کنار نیروهایش بماند.

مراتب نظامی شهید کاظمی از سویی و شاهکارهای عملیاتی او از سوی دیگر، خود به خود می‌توانند اوجی از غرور را در فرد دامن بزنند، حال آن که وی برخلاف شرایط پیش‌گفته، اوجی از انکسار نفس را در خود به نمایش نهاد تا جایی که حتی دوستان صمیمی او به جز دیدن دست مجروح وی، از سایر مجروح شدن‌ها و جراحات‌های بدنی او بی‌خبر بودند.

شهید کاظمی با آن که اوجی از خلاقیت را در عملیات‌های خویش به معرض دید نهاده بود، با این همه در برابر انتقادهایی که از وی می‌شد، اوجی از پذیرش را از خود نشان می‌داد و بعدها انتقادهای تند و تیزی که از او شده بود، مایه شوخی و مزاح بین وی و منتقدانش را پدید می‌آورد.

شهید کاظمی با برخورداری از امکانات گسترده‌ای که در اختیارش بود، اوجی از ساده زیستی را در زندگی خود متجلی کرد، به نحوی که هنگام شهادت، بیش از ۳-۲ دست لباس، بیشتر نداشت و به همین ترتیب، با آن که فرماندهان مشابیه، همواره چندین کیلومتر عقب‌تر از نیروهای تحت امرشان، هدایت عملیات را برعهده می‌گیرند، وی نه تنها در خطوط مقدم عملیاتی، همراه سربازانش می‌جنگید، بلکه گاهی شخصاً به کنترل خطوط شناسایی شده برای عملیات‌های آتی، اقدام می‌کرد و در جریان بحرانی شدن خطوط عملیاتی، برای جلوگیری از سقوط خط، با دوستش به تنهایی، به درگیری با تانک‌های دشمن اقدام کرده، با بالا رفتن از آن‌ها و انداختن نارنجک در لوله تانک‌ها، به انهدام آن‌ها پرداخته بودند.

دکتر منطقی با ترسیم اجمالی زندگی و منش نمونه‌ای از دست پروردگان مکتب، نتیجه می‌گیرد، تربیت دینی، تربیتی است که به جامع‌الاضداد شدن انسان می‌انجامد و همین ویژگی، زندگی خلاق را برای فرد رقم می‌زند که برخلاف خلاقیت‌های جزءنگری که تاکنون، گزارش آن‌ها در ادبیات خلاقیت آمده است، پدیده خلاقیت کلان‌نگر را رقم زده، به معرض دید می‌گذارد و این تحولی است که افزوده شدن دیدگاه الهی، می‌تواند در روند تحولی نظریه‌پردازی‌های خلاقیت پدید آورد.

بنابراین عرصه مسابقات، اگر با موضوع‌هایی اندیشیده شده، هدایت شود، در عمل عرصه مناسبی برای جوانان خیرخواه، نועدوست و نازک طبع را فراهم می‌آورد و رفتارهایی را بدان‌ها می‌آموزد که هدف دین، در واقع تحقق همان رفتارها است.

– مسابقات هنری

با نگاهی به قرآن، مشخص می‌شود که قرآن برای القای مفاهیم مورد نظر خود، به بهترین وجه از هنر سود جسته است، به این معنا که قرآن برای القای مفهوم مورد نظر، گاه، با طرح یک شبه نمایشنامه، به بهترین وجه مفهوم را القا می‌کند. گاهی مفاهیم مجرد با مهارت هنرمندانه تصویر می‌شوند و زمانی با مطرح ساختن رخدادهایی که جزئیات آن مبهم مانده است، کششی وصف ناشدنی در داستان ایجاد می‌کند.

همچنین قرآن با سیر دادن آدمی در گذشته حال و آینده، با خلق صحنه‌های بسیار پرتنش و هیجان انگیز، تجربیاتی مشابه تجربیات زیسته را به فرد القا می‌کند.

قرآن در داستان حضرت داوود، علیه‌السلام، در امر قضاوت و دقت در آن، و پرهیز از پیش‌داوری و داوری شتابزده و بدون درخواست دلیل از مدعی و بدون فرصت دادن به طرف دیگر برای اظهار نظر، ماجرای تمثیل گونه بیان می‌کند که دو نفر متخاصم، از دیوار عبادتش فرود می‌آیند و یکی می‌گوید: این برادرم است و ۹۹ گوسفند دارد و من یک گوسفند دارم و او خواسته گوسفند مرا هم ضمیمه گوسفندان خود سازد و با من بدرفتاری کرده است.

حضرت داوود، فوری گفت: او با این درخواست بر تو ستم کرده است و بسیاری از افراد معاشر، در حق یکدیگر ستم می‌کنند.

حضرت داوود، علیه‌السلام، زود می‌فهمد که این صحنه برای آزمایش اوست، به درگاه خدا توبه می‌کند و به رکوع می‌افتد... (سوره ص، آیات ۱۲ تا ۲۴).

گرچه درباره این ماجرا، افسانه‌های بسیاری ساخته و پرداخته‌اند، ولی علامه طباطبایی (ع)، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، (۱۳۶۴)، در این باره می‌گوید:

تدبر در آیات قرآنی که ماجرای ورود دو متخاصم را بر داوود (ع) مطرح می‌سازد، بیش از این را نمی‌رساند که آن صحنه، امتحان خدایی برای داوود بود که در قالب تمثیل و تجسم انجام گرفت، تا او را با تربیت الهی بار آورد و راه و رسم داوری و قضاوت عادلانه را به او بیاموزد تا در حکومت و داوری، از مسیر عدالت به ستم نگراید.

در موارد دیگری، قرآن کریم مفاهیم مجرد را به نحوی هنرمندانه به تصویر کشیده است. به عنوان مثال، وقتی قرآن می‌خواهد نشان دهد، صدقه‌ای که انگیزه آن خودنمایی است یا در پی آن سرکوب و منت و آزار است، نه سود بخشیده، نه باقی می‌ماند، مطلب را چنین بیان می‌کند:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدقه‌های خود را با منت نهادن و آزار دادن، مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم می‌بخشد، ولی به خدا و روز بازپسین باور ندارد، تباه مکنید، چرا که مثل او چون مثل سنگ خارایی است که بر روی آن غباری نشسته و رگباری بر آن زند و کلوخه سختش را همچنان برجای نهد (۲۶۴، بقره).

قرآن آن‌ها را وامی‌دارد تا در هیأت سنگی خارا به تأمل درنگ‌رند که چگونه قشری نازک از خاک روی آن را گرفته و در ظاهر توهم رویدن و سبز شدن در آن می‌رود، ولی همین که باران تندی بر آن زند، به جای آن که سبزه از آن برده‌مد، - چنان که خصلت دیرین آسمان و زمین است - خاک رفته و سنگ سخت، همچنان برجای مانده است!

اما نقطه مقابل آن کسانی هستند که برای رضای خدا، انفاق می‌کنند، نه جلب توجه مردم، یا به انگیزه سالوس و ریا یا به قصد منت نهادن، پس از صدقه دادن به قرار زیر است:

و داستان آن‌هایی که مال‌های خویش را برای خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می‌کنند، باغی را ماند که بر فراز پشته‌ای است، اگر رگباری بر آن زند دو چندان محصول برآرد و اگر هم رگباری بر آن فرود نیاید، نرمه بارانی آن را بس است (۲۶۵، بقره).

این صحنه، آن روی دیگر سکه یا چهره دیگر انسان راستین را نشان می‌دهد:

صدقاتی که در راه خشنودی خدا صرف می‌شود دیگر شبیه به قشر نازک خاک روی سنگ سخت نیست، بلکه مانند باغی است که بر فراز تپه‌ای است. اگر در تشبیه سابق، باران قشر نازک را پس می‌زد و سنگ سرسخت را - چون چهره دژم آزار دهنده - عیان می‌ساخت، این بار برعکس - به علت آمادگی زمین برای رویش گیاه، چه باران بیارد چه بسیار ناچیز باشد، آن زمین مستعد را - همواره سرسبز باقی می‌گذارد (در تقابل دو تابلو و مقایسه آن‌ها با یکدیگر باید دقت کرد) (قطب، ۹، ترجمه فولادوند، ۱۳۵۹).

همین طور قرآن با ترسیم داستان حضرت نوح، علیه‌السلام، و فرزندش کنعان، به ترسیم عظوفت انسان - های والایش یافته، و سنگ‌دلی انسان‌های تبه‌کار می‌پردازد. کتاب آفرینش هنری در قرآن در این زمینه می‌نویسد:

اینک چشم اندازی از طوفان نوح را در برابر خود می‌بینیم: یعنی زمانی که سفینه آنان را در دل موجی کوه آسا همی برد! (۴۲، هود).

در لحظه‌ای حساس و انسانی، عاطفه پدری در حضرت نوح بیدار می‌شود: او را فرزندی است که ایمان نیاورده و پدر می‌داند که او نیز در زمره غرق شدگان خواهد بود، ولی عاطفه انسانی در آن لحظات بر نقش پیامبری می‌چربد، با تضرع ندا در می‌دهد:

ای پسرک من با من سوار شو و از کافران مباش!

فرزند جوان و عاصی چاره‌رهایی را به گونه‌ای خاص و انحرافی می‌بیند: به زودی به سوی کوهی پناه جویم که مرا از آب نگاه دارد! ولی باز غریزه پدری، اندوهگین، تکرار می‌کند:

امروز از فرمان خدا، هیچ نگاه دارنده‌ای نیست، مگر کسی را که خدا مورد ترحم قرار دهد.

اما صحنه نمایش دگرگون می‌شود و موج سرکش همه چیز را بر سر راه خود فرو می‌بلعد: و موج میان آن دو حایل شد و از جمله غرق شدگان گردید! (۴۳، هود).

شنونده درین لحظات نمایش، دگرگون می‌شود و موج سرکش همه چیز را بر سر راه خود فرو می‌بلعد: و موج میان آن دو حایل شد و از جمله غرق شدگان گردید! (۴۳، هود).

شنونده درین لحظات کوتاه، نفس‌های خود را در سینه نگاه می‌دارد: سفینه‌ای که موج‌ها را در هم می‌شکند و تنها وسیله نجات است و پدری که در آخرین فرصت می‌کوشد، تا فرزند خود را از چنگ طبیعت بی‌شعور و مرده و امواج سنگ‌دل برهاند و جوانکی که به غرور خویش می‌نازد و زندگی خود را بر سر این کار می‌بازد.

طوفانی در دل آدمی - چه پدر و چه پسر - برپاست که گویی آینه تمام نمای طوفان طبیعت بی‌جان است که شهر و دیار را در خود فرو می‌بلعد... (قطب، ؟، ترجمه فولادوند، ۱۳۵۹).

قرآن کریم در ترسیم قیامت، فرمود:

ای مردم، از پروردگار خود بترسید، چرا که زلزله آن ساعت، امری هولناک است. روزی که آن را ببینید، هر شیردهی آن که را شیر می‌دهد، فرو گذارد و هر آبستنی وضع حمل کند، و مردم را مست پنداری، ولی مست نیستند، اما این عذاب خداست که شدید است (۱-۲، حج).

تصاویر مادران شیردهی که شیردادن فرزندانشان را از یاد می‌برند، و زنان بارداری که از بیم، سقط جنین می‌کنند و حالت مردمی که از ترس عذاب، مست به نظر می‌رسند، همگی ترس ظاهری را رقم می‌زنند، اما در پاره‌ای موارد، آیات قرآن به ترسیم تصویری از ادراکات درونی آدمی دست می‌زنند. در آیات شریفه ۳۷ از سوره عبس و ۱۰ از سوره معارج فرمود:

در آن روز هر کس از ایشان را کاری است که به خود سرگرم دارد.

(در روز قیامت) یار صمیمی از همدم خود نپرسد.

شواهد فوق، به خوبی نشان می‌دهند که چگونه قرآن مفاهیم مجرد را به تصویر کشیده و به شکلی بسیار ملموس، ترسیم کرده است.

در موارد دیگری قرآن با طرح داستان‌هایی که بسیاری از جزئیات (و حتی نام قهرمانان آن را) ناگفته می‌گذارد، یا پی در پی به صحنه آرایه‌های گوناگون روی می‌آورد، یا قسمت‌هایی از داستان را مبهم می‌گذارد، بر جاذبه داستان و تازه ماندن آن برای انسان‌های همه اعصار و همه مکان‌ها می‌افزاید.

در کنار ویژگی‌هایی همچون طرح نمایشنامه‌گونه برخی از مفاهیم و ایده‌ها و ترسیم تابلویی زنده از مفاهیم مجرد و ذهنی و ارایه داستان‌هایی پوشیده از ابهام و پرکشش، قرآن با صحنه آرایه‌های عمیق و شگفت‌آور، افراد معاند و مردد را بین زمان‌های گذشته، حال و آینده، به نوسان در می‌آورد و در این روند تجربیاتی مشابه تجربه زیسته را به ذهن آنان القا می‌کند.

یکی از شیوه‌های درمانی جدید و رایج مکتب تحلیل روانی که طی چند دهه اخیر ارایه و معرفی شده است، تکنیک درمانی رؤیاهای هدایت شده در بیداری است. در تعریف این روش، چنین گفته شده است:

رؤیاهای هدایت شده در بیداری، عبارت است از متحرک ساختن و بیان مسأله از آگاهی فرد به زبان سمبولیک ویژه‌ای که در دو سطح، به تجربه زیسته درمان‌جو، در می‌آید:

اول: صحنه نمایش رؤیای هدایت شده در بیداری،

و دوم: تحلیلی که از رؤیای آن صحنه، می‌شود.

رؤیای هدایت شده در بیداری، یک روش درمانی است که مبنای آن لایه‌های ناآگاه (واپس‌زده‌ها، فراموش شده‌ها، ناشناخته‌ها و نظایر آن‌ها) است و می‌تواند دوباره آشکار شده، و به آگاهی کامل در آید، جهت پیدا کند و در حالت آمادگی و پویا قرار بگیرد. شرط مداوا شدن، همین آشکار شدن، جهت یافتن و به حرکت در آمدن است.

همان‌گونه که از تعریف فوق برمی‌آید، در این تکنیک فرد در بیداری به بازگویی رؤیایی می‌پردازد و درمان‌گر به جهت دادن به این رؤیا (مثلاً در بیماری که نسبت به یکی از افراد خانواده خویش احساس تعارض می‌کند، درمان‌گر به گونه‌ای غیرمستقیم وی را در شرایط متعارضی نسبت به همان فرد قرار می‌دهد)، تلاش می‌کند به ابعاد و ریشه‌های تعارض و بیماری فرد، پی ببرد. در این روش درمانی (نظیر سایر روش‌های مکتب تحلیل روانی)، اعتقاد بر این است که با تبدیل ناآگاهی فرد نسبت به ریشه‌های

¹ -Reve-eveille'-divige

تعارضاتی که در درونش شکل گرفته‌اند، با آگاهی از آن‌ها، امکان حل تعارض‌های شکل گرفته در وجود فرد فراهم می‌شود.

اما سطح برتری از این تکنیک را می‌توان در قرآن، ملاحظه کرد. قرآن پس از آن که سد ادراک محدود معاندان را با ارایه صحنه‌هایی بحرانی و غیرقابل گریز، می‌شکند، افراد مستعد و تلقین پذیر را رها نمی‌سازد، بلکه از این موقعیت، در جهت درمان و هدایت آنان، سود می‌جوید. قرآن با ترسیم صحنه‌هایی حساس و تکان دهنده، فرد معاند قلبی و فرد متزلزل و مردد فعلی را با خود به سفری عمیق در رؤیاهایی که تا تحقق آن‌ها فاصله چندانی نیست، می‌برد، و در این سفر رؤیایی، با به کارگیری ابعاد بسیار دقیق انگیزشی و هیجانی، تجربیاتی را به فرد القا می‌کند که بعدها در ردیف سایر تجربه‌های زیسته وی (تجرباتی که فرد عینا در آن شرکت داشته است) به شمار می‌آیند و خواه ناخواه اثر خویش را در فرد به جای می‌گذارد. در آیات ۱۲-۷۰ از سوره مبارکه صافات، در یکی از صحنه‌هایی که قرآن ترسیم می‌سازد و طی آن حوادثی تکان دهنده را با طوفانی هیجانی، به تجربه زیسته فرد در می‌آورد، فرمود:

نه تنها ایمان نمی‌آورند، بلکه وقتی تو از گمراهیشان تعجب می‌کنی، تو را مسخره می‌کنند؛ و چون تذکر داده می‌شوند، پند نمی‌پذیرند؛ و چون آیتی می‌بینند، در مسخرگی مبالغه می‌کنند؛ و می‌گویند: این نیست مگر سحری آشکار؛ آیا وقتی مریدم و خاک و استخوان شدیم دوباره زنده می‌شویم، ما و حتی پدران گذشته ما؛ بگو: بله زنده می‌شوید در حالی که خوار و ذلیل باشید؛ و این زنده شدن انسان‌ها، به جز یک نهیب کاری ندارد که ناگهان همگی نگران برمی‌خیزند؛ و می‌گویند: ای وای بر ما، این همان روز جزاست؛ آری این روز جدایی حق از باطل است که تا در دنیا بودید تکذیبش می‌کردید؛ (هان ای فرشتگان) همه آن‌ها که ظلم کردند و اتباع و اشباه آنان را و آنچه را می‌پرستیدند، یکجا جمع کنید؛ آری آنچه به جای خدا عبادت می‌کردند و آنگاه به سوی شاهراه دوزخ بپرید؛ و آنجا نگه‌شان بدارید که باید بازخواست شوند؛ در آنجا از ایشان می‌پرسند، چرا مانند دنیا از یکدگر حمایت نمی‌کنید؛ جوابی ندارند، بلکه ایشان امروز تسلیمند؛ بعضی به بعضی رو می‌کنند، با یکدگر بگو مگو راه می‌اندازند؛ پیروان به سردمداران گویند: شما بودید که به عنوان بشارت و میمنت می‌آمدید و ما را به دین خود می‌خواندید؛ در پاسخشان گویند: خود شما بنا نداشتید ایمان بیاورید و خدا و قضای او درباره ما حتمی گشت و ما عذاب را خواهیم چشید؛ آری ما شما را گمراه کردیم، چون خودمان گمراه بودیم؛ در نتیجه، همه آنان در عذاب شریکند؛ ما با مجرمین این چنین رفتار می‌کنیم؛ چون ایشان این طور بودند که وقتی به ایشان گفته می‌شد بگویند: لا اله الا الله، سرکشی می‌کردند؛ و می‌گفتند: آیا به خاطر مردی دیوانه، خدایان خود را رها کنیم؛ با این که او حق آورده است و رسولان قلبی را تصدیق می‌کنند؛ به تحقیق شما عذاب

دردناک را خواهید چشید؛ و این جزای همان اعمالی است که می‌کردید؛ مگر بندگان مخلص خدا؛ که ایشان رزقی معلوم دارند؛ میوه‌هایی، و ایشان گرامی هستند؛ در بهشت‌های پر نعمت؛ بر تخت‌هایی روبروی هم؛ قدها از آب بهشتی از هر سو برایشان حاضر می‌شود؛ آبی زلال و لذت‌بخش برای نوشندگان؛ نه در آن ضرری و فساد است و نه از آن مست می‌شوند؛ و پیش ایشان حوریان درشت چشم پرغنج و دلانند؛ گویی از سفیدی، سفیده تخم مرغند، قبل از آن که دست خورده شود؛ پس بعضی به بعضی دیگر روی آورده، از یکدیگر پرسش می‌کنند؛ یکی از آن میان می‌پرسد: من رفیقی داشتم؛ که بارها از من خرده می‌گرفت که تو هم از معتقدان به معادی؛ آیا بعد از آن که مردیم و خاک و استخوان شدیم، دوباره برای پاداش زنده می‌شویم؟ شما هیچ از او خبر دارید؟ در همین بین به دوزخ می‌نگرد و رفیق خود را در وسط جهنم می‌بیند؛ به او می‌گوید: به خدا قسم نزدیک بود مرا به ضلالت بیافکنی؛ و اگر نعمت پروردگار نبود، حتماً من نیز از حاضر شدگان در دوزخ می‌بودم؛ دوستان بهشتی از شدت خرسندی و شادی به یکدیگر می‌گویند: آیا راستی این ماییم که دیگر نمی‌میریم؟ و به جز همان مرگ اولمان، دیگر مرگی نداشته و عذاب هم نمی‌شویم؟ محققاً و به راستی که این چه رستگاری عظیمی است که خدا به ما روزی کرد؛ و شایسته است که اهل عمل برای چنین زندگی، تلاش کنند؛ آیا برای پذیرایی، این رزق کریم بهتر است و یا درخت زقوم؛ ما آن را فتنه ستمگران کردیم؛ درختی است که از بیخ جهنم سر در می‌آورد؛ میوه‌اش گویی سر شیطان‌ها است؛ چون ایشان از آن خواهند خورد و شکم‌ها از آن پر خواهند کرد؛ و سپس بر روی آن خوراک، آبی بی‌نهایت سوزنده می‌نوشند؛ و پس آن که بازگشت نهایی‌شان به سوی جهنم خواهد بود؛ همین‌ها بودند که در دنیا پدران خود را گمراه یافتند؛ و با این حال به دنبال آثار پدران خود بشتافتند.

با توجه به این آیات شریفه، به اجمال صحنه‌های زیر را در درمانی که به منظور ارایه تجربه زیسته‌ای به فرد (با روشی بسیار عمیق‌تر از رؤیاهای هدایت شده در بیداری)، ترسیم فرمود، به شرح زیرند:

تذکر رفتارهای دور از منطق، پر عناد، توطئه‌گر و تمسخرآمیز کافران،

تذکر استبعاد منکران روز محشر،

ترسیم فرارسیدن مرگ،

ترسیم زنده شدن دوباره انسان‌ها در روز قیامت،

ترسیم اضطراب و نگرانی خاطر شدید کافران در روز قیامت،

ترسیم بازخواست شدن معاندان،

ترسیم بی‌پاسخ بودن کافران در بازخواست‌ها،

ترسیم رانده شدن کافران و مشرکان به همراه بت‌ها و معبودهای دروغیشان به سوی جهنم،
 ترسیم نزاع کافران با ائمه کفر برای محکوم جلوه دادن آنان،
 ترسیم بی نتیجه ماندن نزاع کافران و مشرکان و معاندان با رهبرانشان،
 ترسیم شکست خوردن کفار در یافتن کوچک‌ترین راه گریز،
 بیان عذاب شدن کافران از زبان خودشان،
 بازگرداندن معاندان به زمان حال،
 تهدید عذابی که کافران فراروی خویش دارند،
 ترسیم نعمات بهشت و بهشتیان،
 ایجاد شوق برای رسیدن به این نعمات،
 ترسیم نقمات دوزخ و دوزخیان،
 ترسیم اوضاع تحقیرآمیز معاندان در دوزخ،
 محکوم کردن رفتار غیر عقلانی کافران در رد دین و تبعیت از خرافه‌هایی که باعث به دوزخ افتادن
 آن‌ها می‌شود.

در ضمن آنچه باید در این آیات بیشتر مورد توجه قرار گیرد، ابعاد انگیزشی و هیجانی در آن‌هاست،
 برای مثال بیان هدایت به سوی دوزخ بیشتر از باب استهزا، و خوار ساختن کافران است و آنجا که
 گرسنگی بی حد دوزخیان را ترسیم می‌کند، در واقع از خوردنی که محور زندگی آنان است، سلاحی
 جهت تهدید آنان ساخته، و آنجا که ترسیم فرمود، دوزخیان از شدت گرسنگی بی آن که بدانند چه
 می‌خورند، زقوم را (که زشت‌ترین صورت و تلخ‌ترین مزه را دارد)، می‌خورند، نهایت هراس و خلجان
 خاطر ذهن کفار را می‌نمایاند. از سوی دیگر، طرح موقعیتی متضاد با وضع کافران، اندوهی بی‌پایان را
 در معاندان باعث می‌شود. به عنوان مثال، وقتی که واژه فاکهه (میوه) با و هم مکرمون می‌آید، امتیاز
 خاص این رزق را بر سایر رزق‌های تجربه شده دنیایی، می‌فهماند، و وقتی که از حوریان، با اوصاف
 خاصشان سخن می‌رود، حسرت دوری از نعمات شگفت‌آور خداوند تبارک و تعالی، آتشی در دل
 معاندان می‌افروزد.

به این ترتیب آیات شریفه مزبور، ضمن زیر سوال بردن و محکوم ساختن رفتارهای تمسخرآمیز و پرعناد
 کافران، در برخورد با دین، آنان را در حرکتی نوسانی بین نعمات و نقمات بهشت و دوزخ، قرار می‌دهد
 و در این میان با تهدید مکرر ستم کاران و مقایسه کردن وضعیت هیجانی افراد بهشتی و افراد سرنگون

شده در دوزخ، بر هول و هراس معاندان می‌افزاید و در نهایت با باز گذاردن راه انتخاب برای همه انسان‌ها، نهایت مهر و عطفوت خویش را باز می‌نمایاند.

خداوند در آیات ۹۹-۱۱۸ از سوره مبارکه مؤمنون، فرمود:

تا آنگاه که وقت مرگ هر یک‌شان فرارسد، در آن حال، آگاه و نادم شده، گوید: بار الهی مرا به دنیا بازگردان؛ تا شاید به تدارک گذشته، عمل صالح به جای آرم و به او خطاب شود که هرگز نخواهد شد و این کلمه (مرا بازگردان) را از حسرت همی گوید و از عقب آنان، عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند؛ پس آن گاه که نفعه صور قیامت دمید، دیگر نسبت و خویشی در میانشان نماند و کسی از کسی دیگر حال نپرسد؛ پس در آن روز هر آن که اعمالش وزین است، آنان رستگارانند؛ و هر آن که اعمالش سبک وزن باشد، آنان کسانی هستند که نفس خویش را در زیان افکنده، به دوزخ مُخلد خواهند بود؛ آتش دوزخ صورت‌های آنان را می‌سوزاند و در جهنم زشت منظر خواهند زیست؛ (به آنان خطاب شود) آیا آیات من بر شما تلاوت نشد؟ و شما از جهل تکذیب آیات ما نکردید؟ آن کافران در جواب گویند (بار الهی به ما رحم کن که) شقاوت بر ما غلبه کرد و کار ما به گمراهی کشید؛ پروردگارا! ما را از جهنم نجات ده، اگر دیگر بار عصیان تو کردیم، همانا بسیار ستم‌کار خواهیم بود؛ باز به آنان خطاب سخت شود: ای سگان به دوزخ شوید و با من لب از سخن فرو بندید؛ زیرا شما می‌دانید که چون طایفه‌ای از بندگان صالح من، روی به من آورده، عرض می‌کردند: بار الهی ما به تو ایمان آوردیم، تو از گناهان ما درگذر و در حق ما لطف و مهربانی فرما که تو بهترین مهربانان هستی؛ در آن وقت، شما کافران، آن بندگان خاص مرا تمسخر می‌کردید تا آنجا که مرا به کلی فراموش کرده، بر آن خداپرستان خنده استهزا می‌کردید؛ من هم امروز جزای صبر و آزار و سخریه شما را به آن بندگان پاک خود خواهم داد و آنان امروز سعادت‌مند و رستگاران عالمند؛ آنگاه خدا به کافران گوید: می‌دانید شما چند سال در زمین درنگ کردید؛ آنان پاسخ دهند که تمام زیست ما در زمین یا یک روز بود یا یک جزء از روز (اگر ما خطا گوئیم)، از فرشتگان حساب‌گر عمر خلق، باز پرس؛ خدا فرماید: شما اگر از حال خود آگاه بودید، می‌دانستید که مدت عمرتان در دنیا بسیار اندک بود؛ آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده‌ایم، هرگز به ما رجوع نخواهید کرد؛ زیرا خدا به حق برتر از آن است که عبث کند و هیچ خدایی جز همان پروردگار عرش مبارک نخواهد بود؛ و هر کس غیر خدا کسی را به الهیت خواند، حساب کار او نزد خداست و البته کافران را فلاح و رستگاری نیست؛ و تو ای رسول ما، با منت دعا کن و بگو بار الهی، بیامرز و ببخشای که تو بهترین بخشنده‌گان عالم و جودی.

آیات شریفه مزبور هم تجربه زیسته گران‌بهایی را به افراد معاند، اعطا می‌کند که طی آن انگار کویر ذهن آنان را به شخم کشیده، بذرهایی پرثمر را در آن ریخته و با باران تداعی‌ها و اندیشه‌ای مداوم، درصدد شکوفا کردن بذرها، برآمده است.

ملاحظه هیجان‌هایی که در برخی از صحنه‌ها ترسیم می‌شود، ابعاد اعجاب‌آور هیجانی به کار گرفته شده در این درمان‌ها را (که بر عمق درمان و تجربه زیسته فرد می‌افزایند)، می‌نمایاند. در آنجا که فرمود: قال رب ارجعون، کلمه رب که استغاثه افراد را می‌رساند، حالت عاطفی افراد معاند در روز قیامت را برای آنان، ترسیم می‌کند و آنجا که فرمود: هرگز او به دنیا باز نمی‌گردد، کلمه هرگز، بر خوف وی می‌افزاید یا در آنجا که فرمود: دیگر نسبت خویشی نماند، با بی‌اثر شمردن خاصیت انساب در آن روز، متکاهای خیالی آنان را بر باد داده، بر هول و هراس ناشی از تهدیدهای این روز، می‌افزاید. همین‌طور آنجا که فرمود: روز قیامت دیگر کسی، حال کس دیگری را نمی‌پرسد، با ترسیم وضعیتی که در آن حتی یک دلدار دهنده خیالی هم وجود ندارد، بر شدت هراس از این روز می‌افزاید.

وقتی می‌فرماید: لهیب و هرم آتش، چنان به صورت معاندان می‌خورد که لب‌هایشان را می‌خشکاند، خشکاندن که ضمن آن، دندان‌های افراد از زیر ترک‌هایش نمایان می‌شوند، این نحوه ترسیم دقیق صحنه‌های دهشتناک روز قیامت، معاندان را از شدت هول و هراس و اضطراب، به حالتی شبیه اغما، نزدیک می‌سازد و در همین حال می‌فرماید: آیا قرآن بر شما خوانده نمی‌شد و شما آن را تکذیب نمی‌کردید؟، سپس از زبان خود معاندان، اعتراف آنان را نقل فرمود که شقاوت بر ما غلبه کرد. این صحنه که فرد خودش به تقصیر خود و (اطرافیان) اعتراف و آن را ریشه‌یابی می‌کند و خود را محکوم می‌سازد، نتیجه نهایت خود باختگی معاندان است، اما با همه این‌ها، صحنه، این‌گونه پیش می‌رود که دیگر در قیامت راه برای هرگونه عملی بسته است و تن‌ها، روز برداشت بذره‌های پاشیده شده افراد، در دنیا است. همین‌طور آنجا که فرمود: ای سگان خاموش و به دوزخ شوید، فرد با نهایت تحقیر و خواری و در نهایت ناامیدی، احساس می‌کند که الآن است که با چهره به دوزخ سرنگون شود، اما، درست در همین لحظه پرالتهاب، قرآن معاندان را به دنیا بازگردانده و بیان می‌دارد: چرا راه حق را به تمسخر گرفتید. و سپس با بیان این که تنها متقین رستگارانند و نه شما، به القای ارزش‌های راستین در افراد معاند، می‌پردازد. هم‌چنین در آنجا که می‌فرماید: چند سال در زمین درنگ کردید، از مدت زندگی دنیایی یاد نمی‌کند و تنها از مدت اقامت در قبر یاد می‌کند که همان هم در مقایسه با زندگی آخرت، چیزی به حساب نمی‌آید و این معنا، درک عظمت خسران را بیشتر امکان‌پذیر می‌کند.

از طرفی معاندان با بیان این که تمام زیست ما در زمین یا یک روز بود یا یک جزء از روز، خود به کم بودن مدت زمان زندگی‌شان در دنیا، اعتراف می‌کنند و این اعتراف که از زبان خودشان صورت می‌گیرد، بر هول و هراس صحنه می‌افزاید.

در تب و تاب همین صحنه‌های دهشت‌آور و تکان‌دهنده است که پیام نهایی این رؤیای هدایت شده در بیداری، بیان می‌شود:

آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریده‌ایم، و هرگز به ما رجوع نخواهید کرد. همان‌گونه که ذکر شد، این مسأله، مانند بذری است که اینک در ذهن شخم خورده معاندان، پاشیده می‌شود و تداعی این صحنه در ذهن معاندان، بارانی را بر کویر ذهن آنان فرو می‌ریزند که بسته به انتخاب فرد، میوه‌هایی گوارا یا تلخ مزه، به دست می‌دهد.

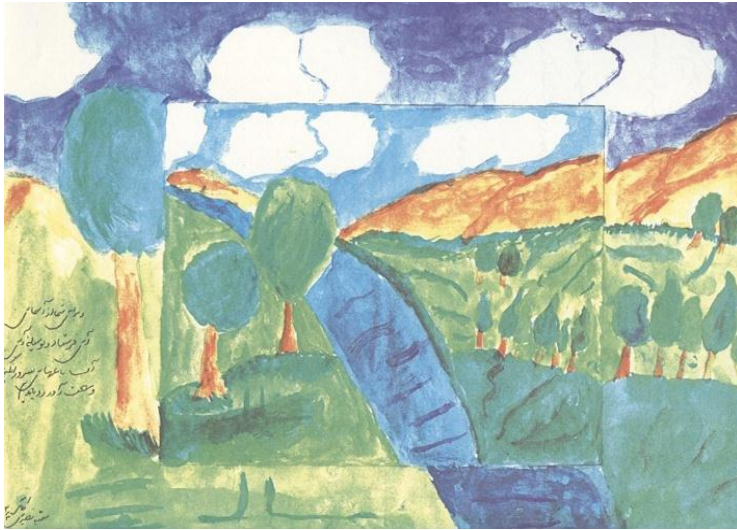
به این ترتیب قرآن با قراردادن آدمی در شرایط پرهیجان، و با نوسان در آوردن وی در زمان گذشته، حال و آینده، تجربه‌ای را به ذهن وی القا می‌کند که شاید تأثیرش به هیچ وجه کمتر از تجربیات زیسته وی، نباشد.

نگارنده، یک بار از یکی از دانشجویان خود که در مدرسه راهنمایی به تدریس نقاشی اشتغال داشت، خواست تا برای اجرای پروژه تحصیلی خویش، موضوع هنر درمانی در اسلام را مدنظر خود قرار دهد و در جریان کلاس‌های نقاشی خودش در مدرسه، به جای ارایه سوژه‌های مرسوم، فزازهایی از آیات قرآن، احادیث و ادعیه را به عنوان سوژه نقاشی دانش‌آموزان، بدان‌ها ارایه کند.

موارد زیر، نمونه‌هایی از نقاشی دانش‌آموزان، بر مبنای سوژه‌های دینی ارایه شده به آنان است:







پس از گذشت سه ماه از اجرای طرح، نگارنده از دانشجوی مزبور خواست تا طی یک نظرسنجی، از دانش‌آموزانش، اثرات احتمالی برنامه اجرا شده را روی آنان، جويا شود. دانش‌آموزان در پاسخ به پرسش اخير، نه تنها از اثرات شناختی قابل ملاحظه‌ای در خودشان یاد کرده بودند، بلکه از اثرات عاطفی قابل توجه تجربه‌شان در این زمینه، یاد کرده بودند. موارد زیر، نمونه‌هایی از اظهار نظر این دانش‌آموزان است:

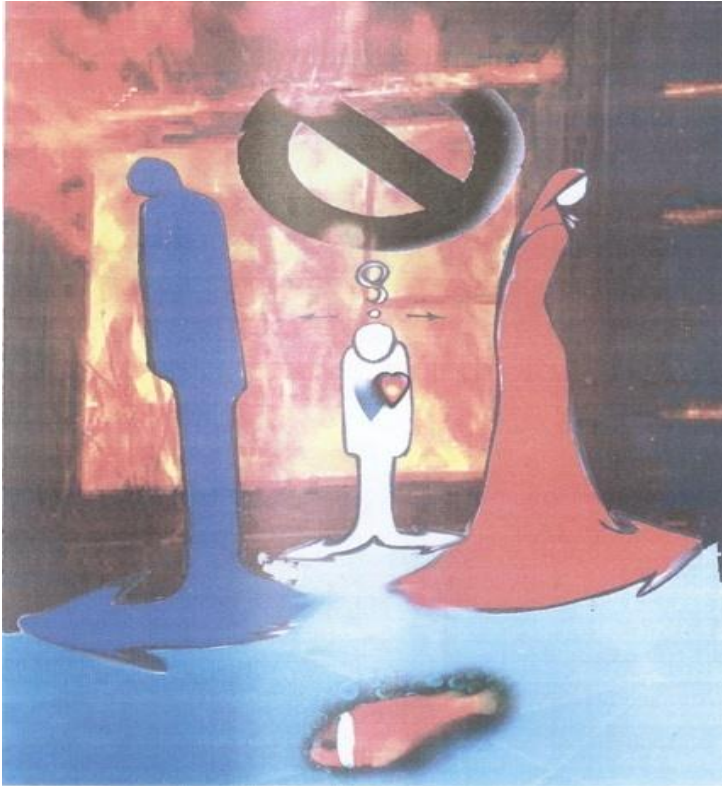
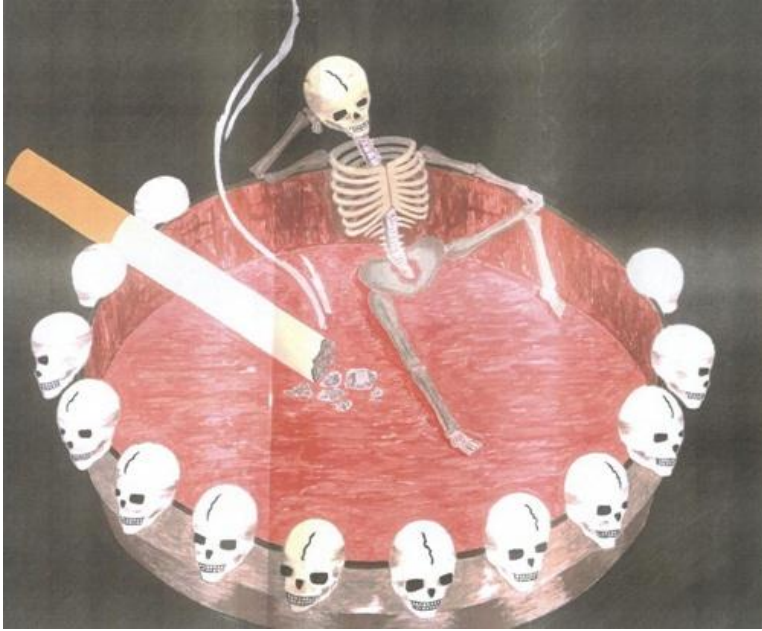
موضوع‌های نقاشی تو، من را به اوج برد و من را بیشتر به طرف قرآن کشاند. من با کشیدن موضوع‌های تو، با دشواری‌های زندگی، سرانجام اعمال، پاداش‌های خدا، عظیم بودن خدا و رحیم بودن او بیشتر آشنا شدم. اخلاق من تغییر کرد، رفتار و گفتار من عوض شد و اکنون هر لحظه گریستن و افسوس خوردن به حال گناهانی را که کرده‌ام، آرزو می‌کنم.

موضوع‌های تو دریایی از علاقه به قرآن را در من ایجاد کرد. کاش تو سال بعد هم معلم من بودی تا بهتر زندگی کنم.

به نظر من آیاتی را که شما برای ما می‌خوانید، من را با بسیاری از مطالب قرآنی آشنا می‌کند، البته این درست است که اطرافیان من، خیلی من را نصیحت می‌کنند، ولی حرف‌ها و کارهای شما تأثیر دیگری در من گذاشت و من خیلی بیدار شدم، مخصوصاً این که آیه‌هایی از زندگی جاوید و آخرت را برایمان گفتید. دیدن نقاشی‌های متفاوت بچه‌ها که نمایانگر آن جهان بودند، در من خیلی اثر می‌گذاشت. هنگامی که خود من در حال کشیدن نقاشی آیه دوم سوره حج بودم، تمام موهای بدنم هنگام خواندن آن آیه، سیخ می‌شد و با هر قلمی که من بر روی کاغذ می‌کشیدم، هر لحظه قیامت در نظرم مجسم می‌شد. به نظر من این کار هم من و هم دیگران را با قرآن بیشتر آشنا کرد. شما مانند خورشیدی که روی آب تأثیر می‌کند، در من اثر کردید.

نگارنده در اقدام دیگری، از جمعی از دانشجویان خویش خواست تا جشنواره‌ای تحت عنوان جشنواره پوستره‌های آموزشی، برگزار کنند. در جریان اجرای جشنواره، نگارنده طی چند جلسه، اصول حاکم بر تهیه پوسترها (استفاده از دستاورد روان‌شناختی شرطی‌سازی کردن و استفاده از روش تداعی معانی) را برای دانشجویان شرکت‌کننده در جشنواره، توضیح داد تا پوسترهایی که آنان تهیه می‌کنند، از عمق و غنای بیشتری برخوردار باشند.

پس از ارایه پوستره‌های آموزشی تهیه شده از سوی دانشجویان، پوستره‌های مناسب انتخاب و در نمایشگاهی به نمایش گذاشته شدند. در زیر، نمونه‌هایی از پوستره‌های مزبور، به نمایش گذاشته شده‌اند:



مؤلف برای غنا بخشیدن به جشنواره مزبور، با اخذ برخی از تصاویر لازم از اینترنت و نوشتن عبارتی بر روی آن‌ها، طی زمان کوتاهی، مجموعه‌ای از پوسته‌های آموزشی (مبتنی بر تداعی معانی) را فراهم آورد. همان‌گونه که از پوسته‌های زیر پیداست، به سادگی می‌توان با پردازشی هنری، مفاهیم دینی را به تصویر کشید:







خروج از عشق، برخلاف ورود در آن، اختیاری نیست.

آیات و ادعیه‌ای که فرازهایی از آن‌ها را در زیر آورده شده‌اند، نمونه‌هایی هستند که می‌توان به عنوان موضوع‌هایی برای نقاشی، گرافیک، داستان نویسی، نمایشنامه نویسی، عکاسی و مانند آن‌ها، به شکل فردی یا جمعی، از آن‌ها بهره گرفت.

چشمان تیز بین تو در نظاره آن تماشاگه (طبیعت) در حالی که خود احساس لزوم بازگشت می‌کند و خسته و درمانده می‌شود، به سوی تو نظاره گر برمی‌گردد (۴، ملک).

خداست آن کس که بادها را می‌فرستد و ابری برمی‌انگیزد و در آسمان آن را می‌گستراند و انبوهش می‌گرداند و از خلال آن باران را همی‌بینی که جستن می‌کند و چون آن را به هر کس از بندگانش که خواهد برساند، بناگاه آنان شادمانی کنند، با آن که پیش از این که برایشان فرو ریزد، سخت نومید بودند. پس به آثار رحمت خدا بنگر تا (بینی) چگونه زمین را پس از مرگ آن، زنده می‌گرداند. آری اوست زنده کننده مردگان و اوست که بر هر چیزی توانا است (۴۸-۵۰، روم).

بدانید که در حقیقت زندگی این دنیا، بازی و سرگرمی و آرایش است و در میان شما، فخرفروشی و بیش نشان دادن در اموال و اولاد نسبت به همدیگر، وجود دارد، همچون بارانی که کشاورزان را از گیاه (حاصله از) آن شگفت آید، آنگاه (در مزرعه‌ها) به اهتزاز در آید و آن را زرد بینی و آنگاه خاشاک شود (۲۰، حدید).

و برای آنان زندگی این دنیا را به آبی مثل بزن که از آسمان فرو فرستادیم، پس گیاه زمین با آن در آمیخت و خشک گردید و بادها پراکنده‌اش کردند (۴۵، کهف).

آیا در زمین نگریده‌اند تا ببینند، فرجام کسانی که پیش از ایشان بوده‌اند، چگونه بوده است. آنان از ایشان بس نیرومندتر بوده و زمین را کنده و بیش از آنچه آنان آبادش کرده‌اند، آن را آباد گردانیده‌اند و فرستادگان‌شان با دلایل آشکار به سوی ایشان آمدند، در نتیجه خدا نبود که بر ایشان ستم کرد، بلکه خودشان بودند که بر خود، ستم کردند (۹، روم).

هم‌چشمی و فزون‌طلبی شما را به خود مشغول داشت تا برای شمارش مردگان خود به گورستان‌ها رفتید (۱-۲، تکوین).

داستان کسانی که به غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، مثل عنکبوت است که (با آب دهان خود)، برای خویش خانه‌ای ساخته و در حقیقت سست‌ترین خانه‌ها، همان خانه عنکبوت است، ای کاش می‌دانستند (۴۱، عنکبوت).

و مانند آن زنی نباشید که رشته خود را پس از محکم تافتن (دوباره) از هم یکی یکی گسست (۹۲، نحل).

انتظار نبرند، هنگامی که گرم جدالند، جز فریادی مرگبار که غافلگیرشان خواهد کرد، نه وصیت کردن توانند و نه به سوی کسان خویش برگشتن (۵۰-۴۹، یاسین).

کاش برای زندگانی خود از پیش کاری کرده بودیم (۴، فجر).

گویی چهره‌هایشان را پاره‌ای از شب تار، فرو پوشانده است (۲۷، یونس).

او را بگیرد، از جا بلند کنید و به عنف به طرف وسط جهنم بیاندازید، آنگاه از شکنجه جوشاب بر سرش فرو ریزید، بجشش که تویی همان بزرگوار (۴۹-۴۷، دخان).

خدا برای هیچ مردی دو دل در درونش ننهاده است (۴، احزاب).

شکیبایی نما، شکیبایی زیبا (۱۰، مزمل).

تویی که سجده کند برایت سیاهی شب و روشنی روز و تابش ماه و پرتو خورشید و وزش درخت و بانگ آب، ای خدا، ای خدا (دعای فرج).

خدایا، اگر اندوهگین گردم، تو اندوخته منی، و اگر محروم شوم، تو پناهگاه منی، و اگر دربند افتم، تو فریاد رس من هستی (دعای مکارم الاخلاق از صحیفه سجادیه).

(خدایا) مرا از پرتگاه گناهان نجات ده (دعای توبه از مصباح المنیر).

اگر چه ما مستحق رحمت نیستیم، اما تو اهل آن هستی که به ما و گناهکاران دیگر، بخشش کنی (دعای ابو حمزه ثمالی).

ای پذیرنده توبه‌ها، شنونده آوازاها و دانای رازها، و دفع‌کننده بلاها (دعای جوشن کبیر).

بشکافد کوه‌ها از هراسش (دعای جوشن کبیر).

ای گشاینده هر اندوهناک، رحم کن هر رحم شده، یار هر بی‌یاور، پوشنده هر معیوب، پناه هر رانده شده (دعای جوشن کبیر).

ای تکیه گاه آن که تکیه گاهی ندارد و سند آن که سندی ندارد، ذخیره آن که ذخیره ندارد، پناه آن که پناه ندارد، دادرس آن که دادرس ندارد (دعای جوشن کبیر).

ای آخرین پناه هر شکایت کننده‌ای (دعای جوشن کبیر).

ای که عبرت اندوزی از تو را در گورستان باید یافت (دعای جوشن کبیر).

و آرزوهای دورم، مرا زندانی ساخته و دنیا مرا فریفته است (دعای کمیل).

ابراهیم مهرت را بر عیب‌هایم بیاران (مناجات خمسه عشر).

خدایا، اگر گناه از بنده‌ای زشت است، اما بخشایش تو زیباست (مناجات خمسه عشر).

موضوع‌های متعدد دیگری در متون روایی، حدیثی و اخلاقی اسلام، وجود دارد که می‌توان آن‌ها را به عنوان مضمون کارهای هنری، به دانشجویان ارایه کرد. به عنوان مثال، می‌توان از آنان خواست تا به تهیه تابلوها، داستان‌ها یا شعرها و نمایشنامه‌هایی با توجه به مضامین زیر، دست بزنند:

از کجا آمده‌ام، کجا هستم، به کجا می‌روم، آفرینش کوه‌ها، دریاها، درختان، آسمان پرستاره، نمایش لطافت کوه، دشت، صحرا و دریا، ترسیم یک زیبایی، عشق واقعی، عشق‌های کاذب، آگاهی واقعی، آگاهی‌های کاذب، نیاز واقعی، نیازهای کاذب، سرانجام خوشبختی واقعی، سرانجام خوشبختی‌های کاذب، انسان ایده‌آل، زیباترین لحظات دوران نوجوانی، جوانی و بزرگ‌سالی، زشت‌ترین لحظات زندگی، عواطف و احساسات یک انسان صالح، عواطف و احساسات یک انسان نابکار، عواطف و احساسات یک انسان صالح هنگام ملاقات با مرگ، عواطف و احساسات یک انسان نابکار هنگام برخورد با مرگ، عواطف و احساسات انسان‌های نیک اندیش، درون انسان‌های ظالم، جریان انسان‌های نیک‌بخت در طول تاریخ، حزب انسان‌های بخت برگشته در طول تاریخ، سرانجام قدرتمندان در طول تاریخ، ترسیم علل فروپاشی تمدن‌ها، ترسیم کج اندیشی‌های انسان‌های بسته‌نگر و مانند آن‌ها. علاوه بر این، می‌توان از دانشجویان خواست تا مثلاً دست به تهیه آلبوم‌هایی از زیباترین صحنه‌های طبیعت (تصاویر گل‌ها، ماهی‌ها، پرندگان، اعماق دریاها، کوه‌ها، جنگل‌ها و مانند آن‌ها)، زیباترین صحنه‌های انسانی (بچه‌ها، بازی بچه‌ها، عاطفه مادری، عفو، ایثار و نظایر آن‌ها)، دیگر صحنه‌های زیبا (عواطف حیوانات، بازی حیوانات، بچه حیوانات و مانند آن‌ها)، تاریخ گذشته و نظایر آن‌ها بزنند. انجام کارهای هنری دیگری نظیر عکاسی (با انتخاب مضامینی که از آن‌ها یاد شد)، مثبت‌کاری پیام‌های انسانی روی

چوب، قلم‌کاری، فرش‌بافی (به گونه‌ای که تکثیر موجود در فرش به وحدت بیانجامد، یا تصویر و حاشیه نویسی‌های فرش، از مفهومی فرهنگی یا انسانی برخوردار باشد)، گچ‌بری، خطاطی و مانند آن‌ها نیز در این میان، قابل تأمل و توجهند.

بنابراین در یک جمع‌بندی مختصر می‌توان نتیجه گرفت، مسابقات هنری (با موضوع قرار دادن فزاهایی از آیات قرآن، آموزه‌های دینی و یا فزاهایی از ادعیه، سوژه‌های انسانی و نودوستانه، زیست محیط و نظایر آن‌ها)، خاصه برای اقشاری از جوانان که از علایق پژوهشی لازم برخوردار نیستند، در عرصه‌های مختلف نگاره‌گری، خطاطی، گرافیک، داستان‌نویسی، نمایشنامه‌نویسی، شعر، تهذیب و مانند آن‌ها، عرصه پویا و جذاب دیگری همچون مسابقات پژوهشی را پدید می‌آورند و در صورت انتخاب مضامین مناسب، عرصه جذاب فراهم آمده، جوانان را به کوشش و تلاش در جهت پردازش مناسب سوژه‌های مورد نظر وامی‌دارد و به این ترتیب، مسابقات هنری به شکلی غیرمستقیم، افرادی را که برای دستیابی به جایزه‌ای جزئی به عرصه مسابقه گام نهاده‌اند، غرق در ارزش‌های پنهان خود می‌سازد.

- طرح الگوها

افراد و خاصه کودکان، نوجوانان و جوانان، در مسیر زندگی خویش در جریان شکل دادن به ابعاد وجودیشان، همواره نیازمند الگویی عینی و عملی هستند تا با سرمشق گرفتن از الگو و اسوه، در میان انبوه راه‌هایی که برای چگونگی بودن و چگونگی شدن وجود دارد، راهی را که الگو و اسوه برای چگونگی زیستن برای مخاطبان خویش مطرح می‌سازد، پیشه خود کند و زندگی‌اش را بر مبنای آن شکل دهد. با نگاه گذرایی به قرآن، اسوه‌های متعددی ملاحظه می‌شوند، حضرت یوسف، علیه‌السلام، اسوه ایستادگی در برابر شهوات است. حضرت ابراهیم، علیه‌السلام، اسوه بت‌شکنی بت‌های راه خداست، چه این بت مجسمه‌ای سنگی باشد، چه فرزندش و اسماعیل نفس. اصحاب کهف، سمبل و اسوه مهاجرین فی سبیل الله هستند که ترک مقام و منصب و هجرت و پذیرش دشواری‌ها را بر سکنا گزیدن در شهر تحت سلطه طاغوت، ترجیح دادند. حضرت نوح، علیه‌السلام، اسوه مقاومت و پایداری و حضرت یعقوب، علیه‌السلام، اسوه صبر و تحمل بودند. حضرت مریم، علیها‌السلام، سمبل پاکی، پاکدامنی و طهارت، حضرت داوود، علیه‌السلام، اسوه و سمبل شهامت و شجاعت و حضرت اسماعیل، علیه‌السلام، سمبل و اسوه ایثار است و حضرت رسول، صلوات الله علیه، اسوه حسنه است.

قرآن با طرح اسوه‌های مختلف، چراغ‌های فروزانی فرا راه انسان‌ها قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که آدمی تا کجا می‌تواند صبر داشته باشد، تا کجا می‌تواند در برابر شهوات ایستادگی کند، تا کجا می‌تواند ایثار نفس داشته باشد و مانند آن.

در آیه شریفه ۲۳ از سوره نوح، خداوند می‌فرماید:

البتة پرستش ودا، سواع، یغوث، یعوق و نسرا را ترک نکنید.

تفسیر مجمع البیان، ذیل این آیه شریفه می‌نویسد:

ابن عباس و قتاده گویند، این‌ها نام‌های بت‌هایی بود که قوم نوح، علیه‌السلام، آن‌ها را می‌پرستیدند، سپس بعد از آنان، عرب آن‌ها را عبادت کردند.

طبرسی (۱۳۶۵)، در ادامه بحث مزبور، در تحلیل ریشه بت‌پرستی در عالم، می‌نویسد:

محمد بن کعب گوید: این‌ها نام‌های مردم صالح و شایسته‌ای بود که بین آدم و نوح، علیهما‌السلام، بودند. پس بعد از ایشان، قومی زندگی کردند که روش آنان را در عبادت اتخاذ کرده بودند. پس شیطان به ایشان گفت: اگر تصویر آنان را بکشید و در مقابل خود قرار دهید، شما را تشویق و نشاط بیشتر در عبادت دهند.

پس آن‌ها تمثال و تصویر آنان را کشیده و خرسند بودند تا بعد از ایشان که مردم دیگر آمدند. شیطان به آنان گفت، مردمی که قبل از شما بودند این‌ها را می‌پرستیدند، پس آنان فریب خوردند و عبادت کردند آن‌ها را و این بود ریشه و اساس بت‌پرستی.

علامه طباطبایی (، ؟، ترجمه موسوی همدانی، ۱۳۶۴)، در بحث روایی ذیل همین آیه شریفه، می‌نویسد: و در درمنثور است که بخاری و ابن‌منذر و ابن‌مردویه همگی از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که گفت: همان اَصْنَم و اوْتان که در قوم نوح بودند، در عرب هم معبود شدند. این نام‌ها، قبلاً اسامی مردانی صالح از قوم نوح بوده، وقتی آن‌ها از دنیا رفتند، شیطان به بازماندگان‌شان وحی کرد، در مجلسی که ایشان جلسه داشتند، مجسمه‌هایی نصب کنید و نام ایشان بر سر آن مجسمه‌ها بگذارید، مردم هم این کار را کردند. ولی آن مجسمه‌ها را نمی‌پرستیدند تا آن نسل منقرض شد و نسل بعدی روی کار آمد، چون علم نسل قبلی را نداشتند، مجسمه‌ها مورد پرستش قرار گرفتند.

به این ترتیب مشخص می‌شود که قرآن در تحلیل بت‌پرستی که توسط مستکبران جامعه ابداع و دامن زده شد، بر استفاده آنان از اسوه‌ها تأکید خاصی دارد.

تأکید وسیع قرآن در خصوص پیروی از اسوه‌ها، عیناً در آثار متفکران مسلمان نیز به چشم می‌خورد، در متون اخلاقی حتی در تعیین ملاک‌های سنجش سلامت و بیماری نفسانی و روانی، ویژگی‌های اسوه به

عنوان معیار و شاخص به کار گرفته می‌شدند. غزالی (۱۳۶۴)، در کیمیای سعادت، ضمن بحث در بیماری روانی عُجب (خودشیفتگی)، با ذکر برخی از اوصاف حضرت رسول، صلوات الله علیه، تطابق یا عدم تطابق با این روحيات را معیار سنجش سلامت و عدم سلامت مردم، معرفی می‌کند.

دکتر شریعتی (بی‌تا)، در کتاب علی حقیقتی بر گونه اساطیر، و علی، علیه‌السلام، - از مجموعه آثار- از تأکید فرهنگ‌های یونانی و هندی، در زمینه اسوه‌ها یاد می‌کند. دکتر شریعتی در تحلیل رب‌النوع‌های یونانیان متذکر می‌شود: انسان همواره احساس می‌کرده است که از پدیده‌های طبیعت و موجودات برتر بوده، حتی از آنچه که هست نیز متعالی‌تر است. انسان با نگاهی که به اطراف خویش می‌انداخته، همه کسانی را که در اطرافش بوده‌اند، ناقص می‌دیده است و همین احساس کمبود، او را متوجه ماوراءالطبیعه - که جهانی بی‌نقص و کاستی است - می‌کرده است و ستایش رب‌النوع‌ها، از همین‌جا آغاز می‌شود که نیاز انسان به الهام دهندگان فضیلت‌ها، سبب می‌شده است، وی فضایی را به رب‌النوع‌های ساخته و پرداخته خویش، نسبت دهد و سپس به این انسان‌های کامل مهر بورزد و رفته رفته مهرورزی او به رب‌النوع‌ها، به پرستش آن‌ها توسط وی منجر شود.

دکتر شریعتی در تحلیل مذاهب بودایی که به طرح خدا یا انسان کامل (نظیر رب‌النوع‌های یونانی) نمی‌پردازند، می‌نویسد:

یکی از خصوصیات و برجستگی‌های مذاهب سامی این است که انسان در این مذاهب، چشم انتظار شخصیت‌های برجسته‌ای است که بیایند و او را نجات دهند، اما در مذاهب هندی، مسأله برعکس است، دعوت این مذاهب این است که منتظر بیرون نباشید، راه نجات آن است که در خود فرو رفته، خود را بکاوید و با ریاضت و خودسازی، به جایی برسید که شایسته نجات شوید. اما در همین مذاهبی که به انسان می‌گویند، منتظر کسی نباش، تو نیازمند منجی نیستی و به انسان کاملی که از وی تقلید کنی و او را بستایی، نیازی نداری، می‌بینم که بیشتر از مذاهب ما، شخصیت پرستی پدیدار شده است، چرا که هر بودایی در نمازش، مجسمه‌ای از بودا را فراروی خویش قرار می‌دهد.

به این ترتیب مشخص می‌شود که نه تنها اسلام، بلکه حتی مکاتب غیرالهی هم اهمیت خاص و ویژه‌ای برای اسوه‌ها، قایل هستند.

در روان‌شناسی معاصر، اصطلاح الگو و الگوپردازی، اصطلاح عام و فراگیری است که به یادگیری از طریق مشاهده، همانندسازی و تقلید، اطلاق می‌شود. به نظر باندورا، الگو حاوی سه تأثیر متفاوت بر روی فرد هست.

۱- اکتساب الگوهای رفتاری جدید فرد از طریق تبعیت کردن از رفتار الگوی مورد نظر. حالت اخیر زمانی رخ می‌دهد که فرد، رفتار فرد دیگری را به عنوان الگو بپذیرد و از آن سرمشق گرفته، دست به تقلید آن بزند، در حالی که پیش از آن رفتار مزبور در مجموعه رفتارهای وی، وجود نداشته است.

۲- تقویت یا تضعیف پاسخی که پیشتر یاد گرفته شده است. هنگامی که فرد مشاهده‌گر متوجه شود که الگو به علت انجام رفتار خاصی پاداش می‌گیرد، تمایل وی به انجام آن رفتار فزونی می‌یابد (هر چند ممکن است کار مورد نظر خلاف عرف باشد)، از سوی دیگر وقتی فرد ناظر، ملاحظه کند که الگو به علت انجام رفتار خاصی جریمه شده و تنبیه می‌گردد (مانند تنبیه شدن شاگردی که در امتحان دست به تقلب زده است)، مسأله اخیر سبب می‌شود که فرد نسبت به انجام همان رفتار پرهیز کرده، از آن فاصله بگیرد. یادگیری اخیر به توسعه خودکنترلی و خویش‌داری در موقعیت‌های وسوسه‌انگیز می‌انجامد.

۳- تسهیل بخشیدن در جهت انجام رفتارها از طریق آگاه‌سازی فرد در مورد رفتار صحیح در یک موقعیت. در موارد اخیر رفتار جدیدی آموخته نمی‌شود، همین‌طور هیچ‌گونه تقویتی در ارتباط با رفتارهای آموخته شده وجود ندارد، اما فرد الگو، به عنوان تسهیل‌کننده رفتارهای خاص آموخته شده، عمل می‌کند. این امر در مورد بسیاری از رفتارهای خنثی یا رفتارهای پذیرفته شده اجتماع، صادق است. به عنوان نمونه، دانش‌آموزی که مشاهده می‌کند غالب دوستان هم‌کلاسی‌اش، مایل به شرکت در یک آزمون روان‌شناختی هستند، وی نیز نسبت به شرکت در آن تصمیم می‌گیرد. بنابراین، از این طریق آن دسته از الگوهای رفتاری که با هنجارهای اجتماعی همگون هستند، تسهیل و تقویت می‌گردد. از این رو می‌توان بیان داشت، یکی از عملکردهای افراد الگو، مشروعیت بخشیدن به رفتارهایی است که توسط اجتماع تنظیم و ارایه شده‌اند. الگوهای اخیر اطلاعاتی را در مورد این که چه نوع رفتارهایی در یک موقعیت خاص مناسب است، به فرد ارایه می‌دهند.

1 -Observational learning

2 -Identification

3 -Imitation

4 -Bandura, A.

5 -Self-control

درباره ویژگی‌های الگو، مانند قدرت، مطرح شدن از سوی رسانه‌ها، همخوانی حرف و عمل و نظایر آن، برخی از پژوهش‌ها، انجام پذیرفته است. به عنوان نمونه، گروسک^۱ و همکارش در آزمون‌هایی که جهت بررسی تأثیر حرف و عمل، طراحی کردند، گروهی از کودکان را با الگویی برخورد دادند که پس از برنده شدن در بازی بولینگ، نیمی از جوایز خود را به کودکان فقیر هدیه می‌کرد. گروه دوم کودکان، با الگوی دیگری مواجه شدند که طی توضیحات شفاهی خویش بیان می‌داشت، هدیه جوایز به کودکان فقیر امر خوبی است و وی قصد آن را دارد که دست به چنین کاری بزند، اما به دلیل آن که در همین هنگام، به وی گفته می‌شد رئیسش با او کار مهمی دارد، کودکان را ترک می‌کرد. بنابراین در شرایط آزمایشی اخیر، کودکان گروه نخست، با الگویی که به شکل عملی به القای اهدافش دست می‌زد و کودکان گروه دوم، با الگویی که تنها به شکل شفاهی از اهدافش یاد می‌کرد، مواجه شدند. نتایج آزمایش نشان داد، بیشتر کودکانی که با الگوی عملی سروکار داشتند، مانند وی، دست به اهدای جوایز خود به بچه‌های فقیر زدند، اما کودکانی که تنها شاهد بیانات الگوی دوم، مبنی بر خوب بودن دادن هدیه به بچه‌های فقیر بودند، در حد کودکان گروه نخست، دست به اهدای جوایز خود به بچه‌های فقیر نزدند. بنابراین گروسک و همکارش نتیجه می‌گیرند که تبلیغ شفاهی الگو، تقریباً تأثیری بر رفتار افرادی که با وی تعامل داشته‌اند، ندارد و به تعبیر دیگر دوصد گفته، چون نیم کردار نیست. برخی از پژوهش‌های مشابه، به نتایج متفاوتی انجامیده است و هر دو مورد تبلیغ گفتاری و عملی الگو را در الگوپردازی مخاطبان، مؤثر دانسته‌اند.

گروسک در پژوهش دیگری که روی کودکان ۷-۱۱ ساله داشته است، نتایج مشابهی را گزارش می‌کند. وی در تبیین نتایج حاصله، می‌نویسد: چنین به نظر می‌رسد که تبلیغ عملی در بین کودکان کوچک‌تر، بیشتر از تبلیغ گفتاری، اثربخشی دارد. علت این امر، ممکن است این باشد که بچه‌های کوچک‌تر در فهم و درک دقیق و صحیح توضیحات شفاهی و تبدیل آن‌ها به مفاهیم قابل درک در خزانه رفتاریشان، مشکلات بیش‌تری دارند، زیرا توضیح و توصیف یک رفتار مانند انجام عملی آن، ملموس و عینی نیست و به نظر می‌رسد کودکان مسن‌تر که به لحاظ ادراک، پیشرفته‌تر از کودکان کوچک‌تر عمل می‌کنند، در فهم درخواست شفاهی، موقعیت بهتری داشته باشند.

برخی از مطالعات، نشان داده است که تضادهای شدید بین حرف و عمل الگو، به شدت اعتبار و مقبولیت وی را تحت الشعاع قرار خواهد داد. نمونه‌ای از این تضادهای شدید، رفتار خودخواهانه فرد الگویی است که در عین حال، کودکان را برای کسب رفتارهای شایسته، تشویق می‌کرد. نتایج پژوهشی که

¹ -Grusec

تفاوت‌های شدید بین حرف و عمل الگو را مورد بررسی قرار می‌داد، نشان داد، تشویق و تمجیدی که از سوی الگوی خودخواه صادر می‌شد، در مقایسه با الگوی خودخواهی که هیچ‌گونه نظری در مورد خوب و بد بودن رفتار کودکان نداشت، تأثیر مشابهی روی کودکان داشت و منجر به کاهش رفتار نوعدوانانه و خیرخواهانه کودکان می‌شد.

از دست رفتن اعتبار و مقبولیت عوامل یا الگوهای جامعه‌پذیری که منجر به تأثیر عکس روی کودکان می‌شود، بدترین پدیده در فرایند جامعه‌پذیری محسوب می‌شود. نتایج برخی از پژوهش‌ها، نشان می‌دهد بزرگسالان ممکن است به علت اظهارات بدون تأمل و فکرشان، به راحتی اعتبار و مقبولیت خود را از دست بدهند.

علاوه بر دیدگاه اجتماعی، دیدگاه‌های شناختی، عاطفی و فرهنگی - اجتماعی در روان‌شناسی نیز به مسأله الگوها توجه نشان داده‌اند.

دیدگاه شناختی با مفهوم پیروی اخلاقی کودکان و نوجوانان (منصور، ۱۳۷۳) و دیدگاه عاطفی، بر مبنای آنچه فروید آن را تجدید عقده ادیپ در دوره جوانی می‌خواند (منصور و دادستان، ۱۳۷۴)، نسبت به مسأله الگو، عطف توجه نشان داده‌اند.

ویگوتسکی^۱ در تبیین نظریه فرهنگی - اجتماعی خویش، بیان می‌دارد:

بین سطح عملکرد کودک، وقتی که به تنهایی به حل مسأله می‌پردازد، با وقتی که با راهنمایی فردی مجرب به حل آن می‌پردازد، تفاوت وجود دارد و در حالت اخیر، حداکثر ظرفیت تحولی کودک ظاهر می‌گردد. از این رو باید به تعامل افراد بزرگسال و همسالان مجرب کودک با وی، توجه داشت و تأثیر آن را در تحول ذهنی کودک، مدنظر قرار داد.

اظهار نظر اخیر، به نظریه حوزه مجاور رشد انجامید (به نقل از استنلی^۲؛ ۱۹۹۳).

طی دهه گذشته، شاوقنسی^۳، جاسوک^۴، لیتون^۵ و کامیلا^۶ با الهام از نظریه ویگوتسکی، نظریه مشابهی با عنوان ناظر یاور^۷ را ارایه کرده‌اند. طبق نظریه اخیر، اگر شاگردی زیر نظر یک فرد بزرگتر و

^۱ -Heteronomy

^۲ -Vigotsky, L.

^۳ -Zone of proximal development (ZOPD or ZPD)

^۴ -Stanly, N. V.

^۵ -Shaughnessy, M. F.

^۶ -Jausovec, N.

^۷ -Lehtonen, K.

^۸ -Kamila

^۹ -Mentoring

مغرب تر قرار گیرد، می‌تواند از تجربیات وی بهره‌جسته، خلاءهای اطلاعاتی خویش را مرتفع سازد و سپس با اتکا به یافته‌های اخیر، به شکل مستقلی عمل کند. مریبان هم در برخورد با شاگردان نوآموز و مبتدی که زیر نظر آنان قرار دارند، می‌تواند به دو طریق عمل کنند.

در صورتی که کودک از عهده قسمتی از کار مورد نظر برمی‌آید، مربی باید به وی اجازه دهد که کودک در حد وسع و توانش در کار اخیر شرکت کند تا رفته رفته با افزایش تجربیاتش، قادر به انجام کار مورد نظر و موارد مشابهش باشد. در صورتی هم که کودک از عهده کار مورد نظر برنمی‌آید، یا فاقد اطلاعات لازم در زمینه حل مسأله و مهارت‌های اساسی است، مربی می‌تواند راه‌های حل مسأله یا مهارت‌های مورد نظر را به فراگیران تحت نظرش یاد داده، به کودک کمک کند، گام به گام مسأله را در کنار وی، حل کند. مریبان می‌تواند در جریان آموزش اخیر، به بیان حل مسأله اکتفا کرده و یا ضمن بیان آن، در جریان عمل به مثابه یک الگو، به حل آن پردازند. حرکت اخیر به مثابه یک پایگاه پرتاب برای کودک نوآموز عمل خواهد کرد و با افزایش و غنا بخشیدن به تجربیات وی، سبب خواهد شد کودک از حل مسایلی که پیش تر قادر به حل آن‌ها نبود، برآید (شاوقنسی، جاوسوک و لیتونن، ۱۹۹۷). آنچه از آن یاد شد، ممکن است در ابتدای امر این تصور را به ذهن متبادر سازد، کار مریبانی که وظیفه نظارت بر عملکرد کودکان و شاگردان مبتدی و نوآموز را برعهده دارند، محدود و محصور در راهنمایی آنان در حیطه محدود شناختی است. برخی از پژوهش‌گران با تأکید در این که وظیفه مریبان فراتر از محدوده راهنمایی‌های شناختی است، خاطر نشان می‌سازند، وظیفه مریبان فراتر از راهنمایی‌های شناختی مریبان‌شان است، نمونه بارزی در این جهت، ضرورت رشد عاطفی و هیجانی شاگردانی است که زیر نظر مریبان‌شان، نوشتن خلاق را تجربه می‌کنند. در موارد اخیر لازم است مریبان عواطف و هیجان‌های مریبان‌شان را نسبت به مردم و جهان اطرافشان برانگیخته، آنان را در جهت احساس عمیق‌تر آنان هدایت کنند تا کارنهایی‌شان، محصولی خلاق‌تر شود (گو و گو، ۱۹۹۶).

بنابراین به نظر می‌رسد که نظریه ناظریاور در عمل به سمت مسأله تاسی از الگوها، سوق می‌یابد. فارغ از مسأله نظریه ناظر یاور که متأثر از نظریه فرهنگی-اجتماعی حوزه مجاور رشد ویگوتسکی است، مؤلفان و پژوهش‌گران زیادی روی مسأله الگو تأکید ورزیده‌اند. دادستان (۱۳۷۶، جلد ۱)، در همین رابطه می‌نویسد:

¹-Goh, B. E.

²-Goh, D.

در طرح چارلستون که بر مبنای اصول کاربردی نظام پیازه، توسط فورث و واپس پی ریزی شده است، معلم به عنوان الگویی متفکر برای دانش آموزان، مورد تأکید قرار گرفته است که به دو طریق در تحول هوش شاگردانش مؤثر واقع می‌آید: فراهم کردن موقعیت‌ها و فرصت‌های مناسب و معرفی خود به عنوان الگویی که کودکان باید از وی تقلید کنند.

استرنبرگ (۱۹۹۶)، خاطر نشان می‌سازد که چند مطالعه وی نشان می‌دهد، دانش آموزانی که از الگوی خلاق بر خوردار بوده‌اند، در قیاس با شاگردانی که از الگوهای اخیر بهره‌مند نبوده‌اند، خلاق تر عمل می‌کنند (گلاور و برونینگ، ۱۹۹۰، ترجمه خرازی، ۱۳۷۵). از این رو استرنبرگ پیشنهاد می‌کند، معلم باید با رفتار خودش، الگویی از یک فرد خلاق را به منصفه دید بگذارد.

شیلد و گوری (۱۹۹۶) نیز از دیگر پژوهش‌گرانی هستند که روی مسأله الگوپذیری شاگردان از مریمان خلاق تأکید ورزیده، آن را عامل مهمی در جهت افزایش خلاقیت دانش آموزان بر شمرده‌اند. سچاللی یادآور می‌شود، افرادی که الگوی عملی دیگران واقع می‌شوند، می‌توانند در آنان رشد و ارتقایی معنوی پدید آورند، از این رو وی تجربه ایجاد رابطه مرید و مرادی را مطرح کرده، از این مسأله با عنوان یک روش تربیت دینی موفق برای افراد بزرگسال، یاد می‌کند.

نگاهی به طرح الگو برای جوانان که از سوی دستگاه‌ها و نهادهای تبلیغاتی جامعه انجام گرفته است، بیانگر آن است که الگوهای مطرح شده از سوی نسل پیشین، برای نسل جدید، از سوی الگوهای آرمانی، اغراق آمیز، خشک و غیرمنعطف و از سوی دیگر الگوهای متعارض بوده‌اند. علاوه بر این، دیگر الگوهای موجود در جامعه که به طور کامل مطلوب طبع سردمداران ایدئولوژیک نظام نبوده‌اند، با بی‌مهری و طرد مواجه شده، سعی در کم رنگ شدن آنان شده است.

برخی از جوانان تأکید کرده‌اند که مسوولان و اولیای تربیتی جوانان، در جریان الگوسازی‌هایشان، تنها دست به معرفی کسانی می‌زنند که به قلیل رفیع مکتبی دست یافته‌اند و در جریان این کار نیز الگوهای موجود به شکل آسمانی پردازش شده، ویژگی‌های زمینی خود را از دست می‌دهند. دو تن از جوانان در همین رابطه می‌نویسند:

¹-Furth, H.

²-Wachs, H.

³-Shield, S. O.

⁴-Goree, K.

⁵-Schaller, J.

در جامعه ما شهیدان را چنان بزرگ و والا مقام معرفی می‌کنند که جوان احساس می‌کند به هیچ طریقی نمی‌تواند به مقام آن‌ها دسترسی پیدا کند، از این رو از آن‌ها منصرف شده، دنبال الگوهای دیگر می‌رود. نسل پیشین از شهدا و الگوهای انقلاب، اسطوره‌هایی دست نیافتنی ساخته‌اند و از بیان این که آن انسان-های عادی، چگونه به این مراتب والا دست یافته‌اند، غفلت می‌ورزند.

نگارنده، خود در مصاحبه تلویزیونی همسر شهید همت، شاهد آن بود که وی از سیگاری بودن حاج ابراهیم همت یاد کرده، در ضمن بیان می‌داشت، شهید همت به خاطر وی سیگار کشیدن را کنار گذاشته بود، اما نگارنده به مطالعه کتابی که انتشارات و تبلیغات سپاه پاسداران، از همین مصاحبه تهیه کرده بود، پرداخت، ملاحظه کرد که مسأله اخیر در این کتاب سانسور شده است.

تنی چند از جوانان در مورد الگوهایی که آنان تحت تأثیرشان واقع می‌شوند، می‌نویسند:

در جریان طرح الگوها، باید نکاتی که مورد توجه و علاقه جوانان است، مورد توجه قرار گیرند. به این معنا که مثلاً یک شهید تنها به شکل مذهبی و خشک نشان داده نشود، به عنوان نمونه، وقتی که از شهید همت صحبت می‌شود، تنها از ایمان و شجاعت وی صحبت به میان می‌آید که غالباً هم تکراری است و حاوی حرف تازه‌ای نیست. اما من به عنوان یک جوان علاقه دارم ببینم، مثلاً حاج همت چه کتاب‌هایی را دوست داشته و می‌خوانده است؟ به چه شعرهایی علاقه داشته است و چرا؟ رفتارش با پدر و مادر و اطرافیانش و خصوصاً دوستانش، چگونه بوده است، آن هم نه به صورت کلیشه‌ای، بلکه به صورت واقع‌بینانه و صمیمی. مگر انسان معصوم آفریده شده است؟ درست است که شهیدان انسان‌های جان برکف، ایثارگر، شجاع و بسیار گران‌قدر و پرارزشی بوده‌اند، اما چرا مسوولان همیشه از آن‌ها فقط یک بت می‌سازند؟ مطمئناً خود شهید همت بارها در زندگی دچار شک و اشتباه شده است، باید این صحنه‌های زندگی شهید، بازسازی شود و من جوان مثلاً بدانم حاج همت وقتی با نفس طغیانگرش مواجه می‌شد، با آن چگونه مقابله می‌کرد، به هر صورت به جای بت کردن شهید، باید کمی جزئی و واقع‌بینانه‌تر وارد زندگی شهید شد، تا بتوان از آن‌ها بهره لازم را برد.

طرح الگوهای اغراق‌آمیز، از دیگر نقدهای وارده بر امر پردازش الگوها در ایران، است.

زارع (شرق)، ۱۳۸۹/۵/۲۷، در مقاله‌ای که با عنوان حق بزرگان را به شایستگی ادا کنیم، در نقد ویژه‌نامه زندگی دکتر حسابی که شرق منتشر کرده بود، تهیه کرده است، می‌نویسد:

روحیه ایرانیان چنان است که در تجلیل و بزرگ‌داشت کسانی که در میان ما نیستند، گاه راه به اغراق و آمیختن داستان و افسانه به واقعیت‌های زندگی آن بزرگان می‌برد و موجب می‌شود، نسل هوشمند و

با اطلاع امروز که منتقدانه پیگیر مسایل علمی است، احتمالاً با دیده تردید به کل اطلاعات ارایه شده بنگرد.

به عنوان مثال، بیان اغراق‌هایی مانند آن که دکتر حسابی در کودکی، قرآن، نهج‌البلاغه، گلستان و بوستان سعدی و دیوان حافظ و منشآت قائم مقام فراهانی را از حفظ داشته است، فقط تصویر انسانی غیرقابل دسترس را به دست آدمی می‌دهد یا اصرار بر این که استاد، طی حدود سه سال، از دانشگاه‌های فرانسه، مدارک مهندسی مختلف گرفته است، زیرا با دنبال کردن زمان اخذ هر مدرک می‌توان به این نتیجه رسید که حدود ۸۰ سال قبل، با گذراندن یک یا چند درس، امکان کسب دیپلمی در شاخه‌های مختلف علمی- مهندسی، وجود داشته است. البته این موضوع، به معنی تکمیل مراحل آموزش و تخصص در شاخه‌های مختلف (مثل مهندسی برق، مهندسی معدن، فیزیک و مانند آن‌ها)، نمی‌تواند باشد، بلکه صرفاً مدرک علمی بوده که پس از طی مراحل عمومی دانشگاهی، کسب می‌شده است، در حالی که امروزه چنین نیست و عمده زمان تحصیل هر فردی، به فراگیری مطالب تخصصی شاخه تحصیلی که انتخاب کرده است، می‌گذرد. البته تلاش و کوشش روان‌شاد دکتر حسابی، بسیار قابل تحسین است، ولی ذکر این موارد، هیچ قرینه‌ای را برای زمان حاضر، ایجاد نمی‌کند. آیا واقعا می‌توان در عرض سه سال، سه یا چهار لیسانس در علوم یا مهندسی از دانشگاه‌های فرانسه یا هر جای دیگری در دنیا، گرفت؟

موضوع همنشینی و شاگردی انیشتین (و از جمله تنها شاگرد ایرانی انیشتین بودن)، مورد دیگری در همین راستا است و تنها مستندی که در این ارتباط وجود دارد، آن است که در مقطعی دکتر حسابی هم‌زمان با استادی انیشتین در دانشگاه پرینستون، آنان با هم در این دانشگاه بوده‌اند و دکتر حسابی در فرصتی، در مورد نظریه‌اش برای انیشتین توضیح داده است و او نیز تأکید کرده است که باید روی این موضوع بیشتر کار کرد، بنابراین بیش از این مسأله، هر موضوعی مانند شاگردی اختصاصی انیشتین، مباحث علمی و همکاری با انیشتین، کسب کرسی وی و نظایر آن که در برخی از رسانه‌ها مطرح می‌گردد، در رده اغراق به شمار می‌آید.

طرح الگوها به صورتی نامنعطف، از دیگر آسیب‌های موجود در زمینه طرح الگوها در ایران، می‌باشد. برخی از جوانان در نقد الگوهای بدون انعطافی که رسانه‌های داخلی به طرح آن‌ها اقدام می‌کنند، می‌نویسند:

تبلیغات موجود از این حرف می‌زنند که مثلاً شهید همت فرمانده لشکر بود، نمازهای وی طولانی بود و در جریان نمازش، هیچ چیزی در اطراف او مانع توجه عمیقش به نماز نمی‌شد و مواردی از این قبیل.

این مسایل خوبند، اما نه برای نسلی که با اینترنت با همه جا ارتباط پیدا کرده، عشق را در سرعت و موتورسواری و ماشین‌سواری می‌بیند و برای استراحت، موسیقی ملایم گوش می‌کند. شهید همت وقتی به خانه می‌آید، بلافاصله به نماز می‌ایستد و وقتی همسرش به او می‌گوید: بس است دیگر، چقدر با خدایی، کمی هم با ما باش! می‌گوید: من وقتی تو را می‌بینم، احساس می‌کنم، باید دو رکعت نماز شکر به جا بیاورم.

من زندگی نامه شهدای زیادی را از جمله شهید بابایی را خوانده‌ام، این شهید آن‌قدر ویژگی‌های مثبت داشت که اگر جوان‌های ما از آن با خبر شوند، مطمئناً به جای امثال مایکل جکسون، او را الگوی خودشان قرار می‌دهند. یک‌بار که من با دختری صحبت می‌کردم، بعضی از حرف‌های شهید بابایی را برایش نقل کردم و در قسمتی از حرف‌هایم به او گفتم: یک نویسنده خارجی، عاشق دختری بود و بدون آن که آن دختر بداند، عکس او را در جیبش داشت و اگر دختر دیگری به او پیشنهاد دوستی می‌داد، وی عکس آن دختر را به او نشان می‌داد و به او می‌گفته است که من نامزد دارم. آن دختر بعد از شنیدن این حرف‌ها، فوراً گفت: آره خارجی‌ها این حسن‌های اخلاقی را دارند، اما ایرانی‌ها اصلاً به این مسایل پایبند نیستند. اما من وقتی به او گفتم: این حرف‌ها، حرف‌های شهید بابایی است که در زمان تحصیل در امریکا، این کار را می‌کرده است، اصلاً برایش باور کردنی نبود و می‌گفت: من فکر می‌کردم شهیدان فقط دنبال مذهب، امام و جنگ بودند و اصلاً آدم‌هایی نبودند که عاشق شوند.

آن‌قدر رادیو، تلویزیون و رسانه‌های ما از قرآن، نماز و روزه شهدا صحبت کرده‌اند که جوان عادی ما با شنیدن نام شهید، اولین چیزی که در ذهنش تداعی می‌شود، یک انسان خشکه مقدس و مذهبی و حزب‌اللهی است که همه چیز زندگی‌اش را در نماز و روزه و دعا، خلاصه کرده است. یعنی به جای آن که مسوولان روی مسایلی تکیه کنند که مربوط به زمان حال است و با مسایل جوانان امروز سنخیت دارد، به مسایلی تکیه می‌کنند که سنخیت چندانی با روحیات نسل جدید ندارد.

هم‌زمان با طرح الگوهای موجود به صورت آرمانی، در فراز دیگری دستگاه‌های تبلیغاتی از زاویه دیدی تنگ، با دیگر الگوهای نظام برخورد کرده، هر کسی را که در حلقه تنگ مورد نظر آنان قرار نگیرند، به شکل نسبی یا مطلق طرد کرده، نامی از آنان نمی‌برند و به این ترتیب جامعه از الگوهای بسیاری بی‌بهره می‌ماند. اظهار نظر تنی چند از جوانان در این زمینه، به شرح زیر است:

من به خوبی به یاد دارم که زمانی سپاه، به دلیل این که شهید دکتر چمران یک بار به مهندس بازرگان نامه نوشته و به او ابراز ارادت کرده بود، اجازه نصب عکس او را در مجموعه تبلیغات شهری خودش نمی‌داد.

من کلاس دوم یا سوم راهنمایی بودم که جمله‌ای از دکتر شریعتی را در جایی دیدم. این جمله حکایت از آن داشت که بی‌رنجی مرگ است و شادی مداوم جهل. از این رو خیلی کنجکاو شدم تا شریعتی را بشناسم. من در جریان پرسش از شخصیت شریعتی، با مواردی نظیر این که او کفر مسجل است و او آدم منحرفی است، روبرو شدم تا این که به جایی رسیدم که حتی از بردن نام شریعتی هم هراس داشتم. اما بعدها، از یکی از معلم‌هایم شنیدم که می‌گفت: شریعتی شخصیت بزرگواری است که در جامعه ما جایی برای او باز نکرده‌اند و گذاشته‌اند تا نامش با آثارش دفن شود. از آن روز به بعد بود که ترس من از بردن نام شریعتی ریخت و پیگیر شناخت عمیق‌تر او شدم.

تلویزیون جمهوری اسلامی خیلی تنگ نظر است و در کانال‌های تلویزیونی آن، هیچ‌یک از افرادی که نقدی بر نظام دارند، ظاهر نمی‌شوند و همین امر سبب می‌شود به جای حضور امثال استاد ملکیان در تلویزیون، افراد بی‌مایه، اما بله قربان‌گو حاضر شوند و به این ترتیب جامعه از سرمایه‌های اصیل خود بی‌بهره بماند یا آن که جوانان به دنبال کسانی که کانال‌های ماهواره‌ای آن‌ها را مطرح می‌کنند، بروند. بحران در الگوسازی‌های مورد نیاز نسل جدید، از دیگر مشخصه‌های نظام تربیتی حاکم بر جوانان، به شمار می‌آید.

نوجوانان و جوانان در مسیر هویت‌یابی و شدن خویش، خود را نیازمند الگوهای مختلف و متعددی می‌بینند. الگوهای اخیر، از گستره الگوهای هنری و ورزشی گرفته تا الگوهای علمی و تاریخی، و از الگوهای حرفه‌ای و شغلی گرفته، تا الگوهای رفتاری و اخلاقی گسترده‌اند. اما بررسی‌های اولیه، حکایت از آن دارند که اولیای تربیتی و آموزشی جوانان، با پردازش الگوهایی آرمانی برای جوانان یا آرمانی کردن الگوهای موجود، نه تنها الگوهایی را در اختیار جوانان قرار داده‌اند که در اکثریت قریب به اتفاق موارد، رنگ و بوی زمینی نداشته‌اند و به سادگی قابل الگوبرداری توسط جوانان نیستند، بلکه اولیای مزبور در سایر موارد علمی، هنری، ادبی، تاریخی، سیاسی و ورزشی، تحرکی چندانی از خویش نشان نداده، دست به ارایه جدی الگوهای مورد نیاز جوانان، نزده‌اند، و این در حالی است که جریان‌های غیررسمی، مانند نشریات زرد، در حد ستایش و تقدیس به طرح افرادی می‌پردازند که شاید تنها مشخصه وجودی آنان، خوب توپ زدنشان، باشد (منطقی، ۱۳۷۶).

یکی از اشتباهات دیگر اولیای تربیتی جوانان در طرح الگوها، تأکید کلیشه‌ای شخصیت‌های خاص، مانند روحانیون حوزوی و ائمه جماعت شهرهاست، به این معنا که در مجموعه نخبگانی که به عنوان الگو در سطح رسانه‌های دولتی و وابسته به دولت، مطرح می‌گردند، شاید اکثریت آنان چهره‌های مذهبی بوده، افراد دانشگاهی و عالم در این میان، از وجه شاخصی برخوردار نیستند. در حالی که اگرچه دید

بسیار مثبت نظام نسبت به اقشار مذهبی و روحانی، به صورت مقدماتی سبب می‌شود که جوانان و دیگر اقشار جامعه به آنان به صورت الگوهای فرارویشان نگاه کنند، اما دستگاه‌های تبلیغاتی به این نکته توجه نداشته‌اند که تبلیغ اخیر می‌تواند به مثابه شمشیری دو لبه و دو دمه عمل کند، زیرا تنها با تخطی چند روحانی حوزوی و یا ائمه جمعه و جماعت، دید منفی ایجاد شده در رابطه با آنان، به کل روحانیون تعمیم یافته، اعتبار تمامی آنان را زیر سوال خواهد برد. برخی از جوانان با طرح فساد مالی یا فساد جنسی فلان روحانی یا امام جمعه شهر، تعارض قول و عمل آنان را نتیجه گرفته، این نتیجه‌گیری را به عموم روحانیون تسری می‌دهند.

علاوه بر آنچه که تاکنون از جریان الگوسازی‌های نظام یاد شد، جریان‌های غیررسمی دیگری وجود دارند که روند نامناسب الگوپردازی نظام را آشفته‌تر می‌کنند. یکی از این جریان‌های غیررسمی، توبه کردن برخی از نسل‌های بزرگ‌تر از عملکرد خودشان در جریان انقلاب و جنگ است. به این معنا که نسل جدید بعضاً در جریان زندگی اجتماعی خویش با اولیا یا اطرافیان بزرگ‌سالی مواجه می‌شود که نسبت به اعمال گذشته خود احساس ندامت کرده، با انتقال عواطف و احساسات خویش به دیگران و خاصه جوانان، دید آنان را نسبت به آرمان‌ها و شعارهای انقلاب، پرتردید می‌سازد.

در بررسی تأثیر اقدام‌های پیش‌گفته بر جوانان، تبعات زیر به نظر می‌رسد:

- عدم موفقیت الگوسازی‌های مسوولان و اولیای تربیتی جوانان،
 - چرخش الگوهای رفتاری از روحانیت به سمت اساتید، هنرمندان و ورزشکاران،
 - گرایش جوان‌ها به الگوپردازی‌های عرضی و نه طولی،
 - توجه جوانان به الگوهای خارجی (عمدتاً غربی)،
 - گسترش تدریجی الگوهای رفتاری و فرهنگی - اجتماعی غرب در سطح جوانان.
- در ادامه هر یک از محورهای پیش‌گفته، به اجمال مورد بحث قرار خواهند گرفت.
- منطقی (۱۳۸۲) در بررسی بحران هویت دختران با معیار قراردادن الگوی نظری و رفتاری مطلوب طبع رهبران انقلاب که به جوان‌ها ارایه شده است، بر مبنای رهنمودهای رهبران انقلاب، پرسشنامه‌ای تهیه، و آن را در سطح ۱۰۵۰ پاسخ‌دهنده دختر و در سطوح سنی مختلف از مدرسه تا دانشگاه اجرا کرد. وی در گزارش پژوهش خویش یادآور می‌گردد، اساسی‌ترین شعارهای انقلاب، از پایین‌ترین اولویت‌های نظری و رفتاری در پاسخ‌دهندگان برخوردارند، بر این مبنای، به سادگی می‌توان شکست هویت‌القای و الگوهای رفتاری مورد نظر رهبران انقلاب در سطح جوانان را نتیجه گرفت.

منطقی (۱۳۷۶)، در بررسی که در سطح الگوهای مورد نظر ۶۶۵۰ دانش آموز دختر و پسر از شهرهای مختلف ایران انجام داده است، گزارش می‌دهد که از مجموع شخصیت‌های مذهبی-سیاسی، هنری، ورزشی، ادبی و تاریخی-سیاسی، شخصیت‌های علمی، ادبی و تاریخی-سیاسی، تنها ۹٪ از مجموع انتخاب‌های جوانان را به خود اختصاص داده است که این مسأله بیانگر شکست اولیای تربیتی نوجوانان و جوانان در جا انداختن الگوهای مورد نظرشان دارد.

منطقی (منتشر نشده) در پژوهش بررسی تحولات گروه‌های مرجع طی سال‌های ۱۳۸۲-۱۳۷۳، گزارش می‌دهد، در پرسش از پاسخ‌دهندگان تحقیق مشخص می‌شود که طی ده سال اخیر، روحانیت عرصه مرجعیت خویش را تا حدودی از دست داده، متقابلاً استادان دانشگاه، هنرمندان و ورزشکاران از مقبولیت بیش‌تری برخوردار شده‌اند.

گرایش جوانان به الگوبرداری‌های عرضی و نه طولی، از دیگر تبعات الگوبرداری‌های ناموفق مسوولان به شمار می‌رود. جوانان با ندیدن الگوهای عینی که به شکل عملی بتوانند از آنان تبعیت کنند، بعضاً الگوبرداری از دوستان خویش را پیشه خود کرده‌اند. دو تن از جوانان در همین رابطه می‌نویسند:

«جوانان نگرش ایدئولوژیک مبنی بر پذیرش یک الگوی برتر را بی‌فایده و مضر می‌دانند و الگوپذیری از دوستان هم سطح و دیدگاه معطوف به عرض و نه طولی را می‌پذیرند».

«پدر من اجازه بیرون رفتن از خانه را به من نمی‌دهد و اگر از خانه بدون اجازه بیرون بروم، من را دعوا می‌کند. چرا دختران تهرانی آزادی دارند، ولی دختران شهرستانی نباید از آزادی برخوردار باشند».

گسترش تدریجی الگوهای فرهنگی-اجتماعی غرب در سطح جوانان، از دیگر تبعات مهم بی‌توجهی نظام به الگوبرداری‌های فردی، رفتاری و فرهنگی-اجتماعی است.

منطقی (۱۳۷۶)، در بررسی الگوهای انتخابی جوانان می‌نویسد:

۳۱٪ از الگوهای انتخابی جوانان، شخصیت‌های هنری هستند که از مجموع شخصیت‌های اخیر، به جز ۷ خواننده داخلی، ۲۷ خواننده لوس آنجلسی و ۱۰ خواننده و هنرپیشه خارجی، اولویت‌های برتر انتخابی جوانان را تشکیل می‌دهند. به همین ترتیب از ۲۵٪ الگوهای انتخابی جوانان که به ورزشکاران اختصاص یافته است، قریب نیمی از ورزشکاران محبوب جوانان، شخصیت‌های عمدتاً غربی هستند.

گسترش جشن والتاین (جشن عشاق جوان) که در چهاردهم فوریه هر سال برگزار می‌گردد، در سطح جوانان ایرانی، مسأله قابل تأملی است. به همین ترتیب استقبال گسترده جوانان از دیگر نمادهای غرب مانند البسه لی، لی وایز و جین، مسأله قابل توجهی بوده، سایه گستر شدن فرهنگ غرب در سطح جوانان نسل حاضر را می‌نمایاند، در حالی که به نظر می‌رسد، اگر مسوولان به الگوهای رفتاری و فرهنگی-

اجتماعی بومی ایران با تأمل و تدبیر لازم برخورد می‌کردند، وضعیت الگوهای جوانان ایرانی تا این حد تردیدآمیز نبود.

با توجه به آنچه تا اینجا از آن یاد شد، مشخص می‌شود، با وجود اهمیت زیاد الگوها، خاصه برای نوجوانان، نهادها و دستگاه‌های تبلیغاتی در ایران، در این زمینه نارسایی‌های بسیار زیادی دارند و خلاء ایجاد شده در این زمینه، فضایی برای طرح الگوهایی از آن سوی آب را برای جوانان ایرانی، پدید آورده است.

اولیای فرهنگی و تربیتی جوانان در دانشگاه‌ها، می‌توانند با گام برداشتن در این جهت، به سهم خود خلاء پدید آمده را مرتفع سازند. اجرای برنامه دیدار با الگوها، طرح استادان شایسته در برنامه‌های فرزانه زمینی و در نهایت طرح غیرمستقیم برخی از استادان برای دانشجویان، در این زمینه می‌توانند راهگشا واقع شوند.

دانشجویان در برنامه‌های بازدیدی، می‌توانند با بزرگان علم و ادب و فرهنگ کشور، برخورد داشته، در کنار مشاهده سلوک ایشان، از رهنمودهای آنان بهره‌مند گردند.

نگارنده، خوب به یاد دارد که وقتی خود وی در سن دانشجویی با جمعی از دانشجویان به دیدار علامه طباطبایی رفت، شاهد آن بود که آن مرد نورانی، در اوج ناتوانی، فرتوتی و رعشه بدن، تنها گله و شکایتش از روزگار آن است که به دلیل شدت رعشه بدنش، روزی یک صفحه بیشتر نمی‌تواند بنگارد! به همین ترتیب ممکن است گاهی دانشجویان را با آنچه از الگوهای از دست رفته بازمانده است، برخورد داد.

نگارنده، در یکی از آخرین تصاویر دکتر حسابی در حیات پربارش، شاهد آن بود، در حالی که پزشکان دکتر حسابی، از ادامه فعالیت قلب وی ناامید شده و همه آنژیوکت‌ها را از رگ‌های وی بیرون کشیده بودند، دکتر حسابی در اتاق مراقبت‌های ویژه‌ای که از پایین تا بالای سقف آن در سه ضلع اتاق، پر از دستگاه‌های مختلف پزشکی بود (و این خود هر آدمی را به هراس می‌اندازد)، با آرامش هرچه تمام‌تر، در حالی که کتابی را روی سینه قرار داده بود، با عینک ته استکانی خودش، مشغول مطالعه آن بود!

در سطح دیگری، می‌توان به طرح معلم‌ان یا استادان شایسته برای دانش‌آموزان یا دانشجویان آنان پرداخت. زمانی که نگارنده عضو شورای فرهنگی دانشگاه محل کارش بود، طرحی با عنوان فرزانه زمینی را در شورا به تصویب رساندند که طی آن از استادان موجه دانشگاه، تقاضا می‌شد، در جلسه‌ای با حضور دانشجویان شرکت کرده، پس از ارایه اجمالی از فراز و نشیب زندگیشان، به پاسخ به سوال‌های دانشجویان بپردازند.

دانشجویانی که در جلسات مزبور حاضر می‌شدند، گاه شاهد آن بودند، استادی که در سطح جهان مطرح است، با پشت سر گذاردن چه زندگی دشواری، به آن مقام علمی شامخ رسیده است یا استاد متشخص دیگر آنان، در دوران زندگی، به دست فروشی و بستنی فروشی نیز پرداخته است. ساده‌ترین نتایجی که دانشجویان مزبور از این جلسات به دست می‌آوردند، شکسته شدن توهم ضرورت برخورداری از همه امکانات ممکن برای رسیدن به قله‌های علمی، نهراسیدن از فراز و نشیب زندگی و امید یافتن به آینده، بود.

مضاف بر آنچه گفته شد، این امکان وجود دارد که برخی از استادان متعهد دانشگاه، در برنامه‌های مختلف جامعه‌گردی، ایران‌گردی، طبیعت‌گردی و مانند آن، در کنار دانشجویان حضور یابند و در جریان یک ارتباط غیر درسی و غیر رسمی با دانشجو، هم صحبت وی شده، در تعامل با او، به شکل مستقیم و غیرمستقیم، اثرگذار واقع گردند.

یک بار وقتی نگارنده، جمعی از دانشجویان را به کوه برده بود، یکی از دانشجویان در طول مسیر در گفت‌وگو با وی، از این صحبت می‌کرد که او اسلام و حتی خدا را قبول ندارد. نگارنده با توجه به آن که قسمتی از تمرکزش به تصدی گروه بود، به اجمال، با طرح براهینی مانند برهان نظم، به دانشجوی مزبور گفت، اگر روی همین یال خاکی، تو چند سنگ بزرگ را ببینی که دور هم چیده شده‌اند تا نقش بادشکن را برای اسکان شب کوهنوردان داشته باشند، می‌توانی پیدایی، این سنگ‌ها که متعلق به همین قسمت خاکی نیستند، خود به خود در اینجا حاضر شده‌اند و با این چیدمان، کنار هم قرار گرفته‌اند؟ به هر صورت پس از اطراق دانشجویان، نگارنده برای یافتن چشمه‌ای برای گرفتن وضو، چند کیلومتری از آنان دور شد و بعد از گرفتن وضو، به نماز ایستاد که بعد با شگفتی هر چه تمام‌تر دید، دانشجویی که ساعتی پیش، از بی‌دینی خویش سخن می‌گفت، با طی همان چند کیلومتر، به کنار بیشه‌زار محل نماز استادش آمده است و در کنار وی، مشغول خواندن نماز شده است!

بنابراین به نظر می‌رسد، تمرکز دادن بخشی از برنامه فرهنگی دانشگاه‌ها روی طرح الگوهای مناسب، ضمن پر کردن نسبی خلأ طرح الگوها در جامعه، به شکل نسبی دانشجویان را در مسیر الگوهایی که فرارویشان می‌بینند، هدایت خواهد کرد، و اگر الگوهای انتخاب شده، افرادی مقید و متعهد و در یک کلام افرادی انسان باشند، خودبه‌خود می‌توان به اثرات مثبت اخلاقی رفتاری آنان در دانشجویان، امید بست.

- اجرای برنامه‌های نوع‌دوستانه

نوع‌دوستی، عبارت از رفتاری است که با هدف کمک به دیگران از فرد سر می‌زند (سابینی، ۱۹۹۵). برای تبیین این که چگونه فردی به انجام کاری برای دیگری مبادرت می‌ورزد، نظریه‌های مختلفی ارائه شده است. در مجموعه نظریات ارائه شده، نظریه بدبینی عامیانه^۱ و نظریه تکاملی^۲ هر یک به نوعی مفهوم نوع‌دوستی را زیر سوال برده‌اند. به عنوان مثال، نظریه بدبینی عامیانه اظهار می‌دارد: انسان‌ها به انجام هیچ کاری برای یکدیگر مبادرت نمی‌ورزند، مگر آن که این امر نفع متقابلی برای آنان در برداشته باشد. نظریات دیگری که در ارتباط با تبیین نوع‌دوستی ارائه شده‌اند، هر یک از منظر خاصی، مانند منظر توافق دو طرفه، الگوپردازی و تقویت اجتماعی^۳ تبیین مقوله نوع‌دوستی در انسان‌ها پرداخته‌اند. دیدگاه دینی، نوع‌دوستی را به مثابه امری فطری می‌بیند که ظرفیتی بالقوه را در اختیار آدمی قرار داده، این ظرفیت با تأثیرپذیری از عوامل محیطی، به فعلیت می‌رسد.

قرآن در آیات مختلفی به مسأله نوع‌دوستی توجه کرده، ایجاد توازنی میان خوددوستی و نوع‌دوستی را که به جمع منافع فرد و جامعه می‌انجامد، مورد تأکید قرار داده، به ستایش افرادی که در برابر زیاده روی در حُب‌ذات و خوددوستی می‌ایستند، دست می‌زند. این افراد هنگام گرفتار شدن به بلایا، اظهار ترس و بی‌تابی نکرده، هنگام دست‌یابی به نعمت‌ها نیز بخل نمی‌ورزند و به ایمانشان تمسک می‌جویند، نماز به پا می‌دارند و زکات پرداخت می‌کنند، به فقرا، بی‌خانمان‌ها و محرومان صدقه می‌دهند و از کارهایی که موجب خشم خداست، پرهیز می‌کنند (معارف، ۲۷-۱۹). در موارد دیگری، قرآن مردم را به محبت و همبستگی میان خود و همکاری، نگهداری همدیگر و برادری تشویق می‌کند (آل عمران، ۱۰۳، انفال، ۶۳-۶۲). قرآن از انصار به دلیل اظهار محبت صادقانه نسبت به مسلمانان مهاجر و کمک به آنان، تمجید و ستایش کرده است.

انصار به مهاجرین پناه داده، آنان را در خانه و اموال خویش شریک کرده و حتی بر خودشان ترجیح دادند (حشر، ۹). به علاوه، قرآن از مؤمنان می‌خواهد که یکدیگر را چنان دوست بدانند که برادری، برادرش را دوست می‌دارد (حجرات، ۱۰) و این خود انسان را راهنمایی می‌کند که در حُب‌ذات زیاده

¹-Sabini, J.

²-Vulgar cynicism

³-Evolutionary theory

⁴-Modelling

⁵-Social reinforcement

روی نکند و برادر مؤمنش را نیز دوست بدارد، چون محبت دیگران به نوبه خود موجب تعدیل حُب ذات و مانع گسترش دامنه آن است (نجاتی، ؟، ترجمه عرب، ۱۳۶۷).

همان گونه که از مضامین آیات شریفه پیداست، از دید اسلام، نوع دوستی به صورت بالقوه در تمامی انسان ها وجود دارد. دکتر شرقاوی (؟، ؟، ترجمه حجتی، ۱۳۶۳)، در کتاب گامی فراسوی روان شناسی اسلامی، در همین رابطه می نویسد:

خداوند متعال همه مردم را از یک نفس آفرید (نساء، ۱). پس میان هر انسانی نسبت به یکدیگر، پیوند خونی، فطری و قرابت طبیعی در ریشه های دوردست، وجود دارد.

بستانی (؟، ؟، ترجمه هوشم، ۱۳۷۲)، با نقد برخی از دیدگاه های روان شناختی که به پرخاشگری فطری آدمی معتقدند، به توصیف آموزه های دینی اسلام می پردازد که درصدد زمینه سازی و گسترش روحیه خیرخواهی و نوع دوستی در جامعه هستند، وی می نویسد:

راه های توجه و روی آوردن به دیگران، در دستورهای اسلام با اشکال متنوعی و به درجات آشکاری حتی به شکل ساده ترین حرکات در ملاقات های روزانه، ترسیم شده است. توصیه به سلام کردن و رد جواب آن شده است، توصیه به دست دادن، مصافحه، نامه نویسی، زیارت، عیادت بیمار، تشییع جنازه، دید و بازدید، قبول دعوت مهمانی و دعوت از او، با چهره گشاده با وی برخورد کردن، رفع نیازهای او، احترام مهمان، بدرقه او تا در خانه، قطع نکردن سخن او و درشت سخن نگفتن با او، از دستورهای اسلام به شمار می روند.

این دستورها در ابتدا چنین می نمایند که صرفاً آدابی کلی هستند، ولی دقت نظر در آن ها، نشان می دهد که این دستورها فرایندهای آموزشی و جدی برای دست یابی به محبت و رشد و توسعه آن است. به عنوان مثال، سلام کردن یا درود فرستادن و رد جواب آن، از تأثیر و قدرت این عمل در فراگیری محبت و رشد و توسعه آن حکایت دارد، از این رو سفارش به سلام کردن، و وعده پاداش برای کسی که در آن پیش قدم باشد، شده و رد و پاسخ آن را لازم و واجب شمرده است و حتی توصیه شده که در پاسخ سلام فرد، افزون بر آن، جواب بدهد و خواسته شده است تا فرد کوچک به بزرگ، سلام کند. فرد بر جماعت، سواره بر پیاده، ایستاده بر نشسته سلام کند و سلام و جواب آن، با صدای بلند باشد و نوع آن در مقابل فقیر و ثروتمند، یکسان باشد. توصیه به این امور، نوعی آموزش برای اشاعه محبت ورزی است و خواندن طرف دیگر به پذیرش او، و از بین بردن هر نوع حساسیت و کدورت احتمالی بین طرفین و رفع هرگونه تنش سابقه دار بین آنهاست و این که پاسخ گویی نسبت به این اعمال، الزامی و وجوبی است، به علاوه دستورهای اخیر، نوعی آموزش برای پذیرش دیگری است، و این که پاسخ و

جواب باید احسن و بهتر باشد، نوعی آموزش برای فراگیری پاداش است، توصیه به یک‌سان کردن لحن سلام نسبت به فقیر و ثروتمند نیز نوعی آموزش برای از بین بردن اختلاف و تبعیض بین گروه‌های اجتماعی است، و سلام کردن کوچک‌تر به بزرگ‌تر، اکرام و بزرگ داشتن بزرگ‌تر است، و سلام کردن فرد بر جماعت هم باز اکرام و بزرگ داشتن آن‌ها است و سلام کردن سواره بر پیاده، ایستاده بر نشسته، بذل محبتی است مانند بذل محبتی که مهمان نسبت به صاحب خانه و از این قبیل، می‌کند. به عنوان مثال، در مورد دست دادن در دستوره‌های دینی آمده است که دست دادن بغض را از بین می‌برد، یعنی تمایل کینه‌توزی را که به دلایل مختلف در عمق جان فرو می‌رود، از بین می‌برد، و همچنین این دستورها بیان می‌دارند، بهتر و افضل است تا دست را قبل از طرف دیگر، عقب نکشیم، تا اظهار شدت محبت از طرف کسی که مایل نیست دستش را عقب بکشد، نسبت به طرف دیگر باشد.

دیدگاه نظری اسلام، بر رقت عواطف جوان و حساس‌تر بودن وی در قیاس با بزرگ‌سالان جامعه، تأکید دارد. به عنوان مثال، پس از آن که برادران حضرت یوسف، علیه‌السلام، به وی حسد برده، وی را به صحرا بردند و در چاهی انداختند، کاروانی بر سر چاه آمده، یوسف، علیه‌السلام، را از چاه بیرون می‌آورند و پس از بردن وی به مصر، او را به غلامی می‌فروشند. حضرت، علیه‌السلام، پس از گذشت چند سال، بر اثر امانت‌داری و لیاقت، کارش بالا گرفته به سلطنت مصر می‌رسد. وقتی که برادران حضرت به مصر آمده از موضوع آگاه می‌شوند و از گذشته خویش و کاری که با برادرشان کرده بودند، پشیمان شده، درخواست عفو می‌کنند، حضرت یوسف، علیه‌السلام، بلافاصله برادرانش را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد. در آیات ۹۱ و ۹۲ از سوره یوسف فرمود:

به خدا سوگند که او تو را بر ما برتری داده است و ما در گذشته خطا کرده بودیم. یوسف در پاسخ به آنان گفت: با کی بر شما نیست، خداوند نیز شما را مورد بخشش قرار دهد که او از هر مهربانی، مهربان‌تر است.

اگر این موضع‌گیری یوسف، علیه‌السلام، با موضع‌گیری حضرت یعقوب، علیه‌السلام، که برادران از وی نیز به شکل مشابهی درخواست عفو و بخشش کردند، مقایسه شود، ملاحظه می‌شود که پدر، برخلاف فرزند، بلافاصله به بخشش فرزندان دست نزده، آنان را به بعد احاله می‌دهد. در آیه ۱۰۰ از سوره یوسف، فرمود:

ای پدر از تو می‌خواهیم که برای ما در پیشگاه الهی، طلب آمرزش کنی، زیرا ما خطا کاریم. یعقوب گفت: در آینده نزدیکی از خداوند می‌خواهم که شما را ببخشد.

از رسول خدا، صلوات الله علیه و آله، نیز در روایت است که فرموده:

به شما درباره نوجوانان به نیکی سفارش می‌کنم، زیرا آنان دلی رقیق‌تر و قلبی فضیلت‌پذیرتر دارند. خداوند مرا به پیامبری برانگیخت تا مردم را به رحمت الهی بشارت دهم و از عذابش بترسانم. جوانان و نوجوانان سختم را پذیرفتند و با من پیمان محبت بستند، ولی پیران از قبول دعوتم سرباز زدند و به مخالفتم برخاستند.

آنگاه رسول خدا (ص) به آیه‌ای از قرآن اشاره کرد و درباره مردم کهن سال که مدت زندگی آنان به درازا کشیده و دچار قساوت و سخت دلی شده‌اند، سخن گفت (فرید، ۱۳۶۵).

مجلسی در بحارالانوار نقل می‌کند: فردی نزد امام صادق، علیه‌السلام، آمد و گفت: من هرچه تبلیغ می‌کنم و هرچه حرف می‌زنم، کلام قرآن را می‌گویم، سخنان شما را می‌گویم، کسی نمی‌پذیرد. و حضرت در جوابش پاسخ داد: برو سراغ جوان‌ها، زیرا آنان در مسیر خیر و نیکی پیشتانند.

بنابراین ملاحظه می‌شود که دیدگاه نظری اسلام در ارتباط با جوانان به عاطفی‌تر بودن آنان، در قیاس با بزرگسالان تأکید دارد و بالطبع باید از این شرایط آماده و مهیا، نهایت استفاده ممکن را داشت.

نوع دوستی جوانان، آنان را بر آن می‌دارد که با عشق به مردم و حتی حیوان‌ها نگریده، از ایثار نفس خویش نیز برای آنان ابایی نداشته باشند. علاقه به مواردی مانند: حل مشکلات مردم، رفع محرومیت از مستضعفان، کمک به افراد فقیر، مستمند و بی‌سرپرست و ایثار مال و حتی جان خود برای محرومان و ستمدیدگان، به کرات از سوی جوانان در اظهار نظرهایشان، ملاحظه می‌شود.

با توجه به آموزه‌های متعدد دینی که تأکید می‌کنند، جوانان در قیاس با بزرگسالان از عواطف رقیق‌تر و احساساتی خیرخواهانه‌تر برخوردارند و با عنایت به تجربیات متعددی که حکایت از تأثیر رفتار نوع‌دوستانه در گسترش روحیه نوع‌دوستی کودکان، نوجوانان و جوانان دارد، توجه و برنامه‌ریزی در جهت استفاده از فرصت اخیر از ضرورتی خاص، برخوردار می‌شود.

اظهار نظرهای زیر، بیانات جوانانی است که نوع‌دوستی، از ویژگی‌های شاخص آنان شمرده می‌شود:

«من دلم می‌خواهد که انسان‌ها به آرزوهای دیرینه خودشان دست یابند.

من دلم می‌خواهد که همه، چه دوست و چه دشمن، به خواسته‌های خود دست یابند، اگر کسی عاشق است، به عشقش برسد، اگر کسی نان برای خوردن ندارد، خدا او را از همه چیز بی‌نیاز کند، اگر کسی چشم به راه عزیزی است، از راه برسد و در خانه آن‌ها را بگشاید، اگر کسی صاحب فرزندی نیست، خدا به او فرزند بدهد، من دلم می‌خواهد همه به یکدیگر کمک کنند تا نیازهای همه برآورده شود، دلم می‌خواهد در همه جا، خانه‌ها، روستاها، شهرها، کشورها و همه جای جهان، همه از هر گونه رنج و ناراحتی بدور باشند و در کنار هم با آسایش و راحتی با یکدیگر زندگی کنند».

«کاشکی انسان‌ها کمی واقع بین بودند و می‌فهمیدند که آزادی یعنی چه؟ کاشکی می‌فهمیدند که نباید زندگی جانوران را با خطر روبرو سازند. کاش می‌فهمیدند که نباید به حیوانات آزار برسانند و آن‌ها را در قفس حبس کنند و آن‌ها را از آزادی محروم سازند.

ای کاش انسان‌ها می‌توانستند، حیوانات را درک کنند. اما اگر نمی‌دانند باید بدانند که حیوانات به آزادی احتیاج دارند.

کاشکی انسان‌ها می‌فهمیدند که حیوانات بالاخره اگر حیوانند و به خیال ما، چیزی نمی‌فهمند، اما حداقل تا حد کمی که می‌فهمند، درک و احساس که دارند. آن‌ها می‌فهمند که آزادی یعنی چه؟ می‌فهمند که قفس یعنی چه؟ حبس یعنی چه؟

من دوست دارم تمام حیوانات و پرندگان آزاد باشند تا بتوانند یک زندگی خوب همراه با آزادی داشته باشند. اما نه آزادی موقتی. بلکه آزادی برای همیشه.

و من باز هم آرزو می‌کنم، کاش همه حیوانات آزاد باشند و این یکی از آرزوهای بزرگ من است». نمونه‌های اخیر، به وضوح از فرصتی استثنایی حکایت می‌کنند، یعنی فرصت عشق ورزیدن تام و تمام نوجوان و جوان به همه مردم جامعه و فراتر از آن، همه مردم جامعه جهانی‌اش.

فینگر^۱ و همکاران (۱۹۹۲)، به نقل از محمدی، (۱۳۷۳)، در پژوهشی که در سطح ۱۵۹ دانشجوی دختر و پسر در سنین ۲۴-۱۷ سال انجام دادند، از فعالیت‌های اجتماعی و فوق‌برنامه به عنوان یکی از عوامل عمده در تحول اخلاقی در آغاز جوانی یاد می‌کنند.

آرویل^۲ و مورآبه^۳ نقل از لویز، هاولیند^۴ (۲۰۰۰)، در مورد نقش سازمان‌های خیرخواهانه و نوع‌دوستانه در شکل‌گیری شخصیتی و رفتار اجتماعی افراد، می‌نویسند:

کار در سازمان‌های نوع‌دوست، داوطلب و مردمی از آن جهت که انتفاعی نیستند، با کار در مشاغل معمول، متفاوت هست و از آن جهت که جنبه سرگرمی ندارد، با گذران اوقات فراغت هم تفاوت دارد. این سازمان‌ها به سبب آن که برای اعضای خود فرصتی را پدید می‌آورد که آنان به کمک فقرا، بیماران، افراد معلول شتافته یا به راهنمایی گروه‌های جوانان پرداخته و به ارائه خدمات به مراکز شبانه‌روزی یا

¹-Finger, W.

²-Averill, J. R.

³-More, T. A.

⁴-Lewis, M.

⁵-Haviland, J.

کمیته‌های مشورتی بپردازند، امکان تحقق ارزش‌های اخلاقی را برای اعضای خود فراهم می‌آورند که این مسأله از عوامل کلیدی رفتار اجتماعی است، و با انجام این معنا افرادی که در جهت وفاق و همبستگی اجتماعی گام‌های عملی برمی‌دارند، در خود احساس خوشبختی می‌کنند.

بررسی تجربیات موجود در سطح جهان، بیانگر آن است که مسأله نועدوستی در سطح جهان امری شناخته شده است و بر همین مبنا، طرح‌های متعددی در سطح نظام‌های آموزشی و سایر برنامه‌های تربیتی در این رابطه در نظر گرفته شده و اجرا می‌گردند. از این رو در بررسی چگونگی استفاده بهینه از نועدوستی جوانان، محورهای عمده زیر به نظر می‌رسد که با حداقل امکانات، قابلیت اجرایی شدن را دارند:

برگزاری مسابقاتی با مضامین نועدوستانه،

برگزاری برنامه‌های متفرقه در زمینه انجام کارهای نועدوستانه،

انجام کارهای مستمر نועدوستانه،

فعالیت‌های نועدوستانه زیر پوشش سازمان‌های مدنی.

در ادامه، به ترتیب به محورهای پیش گفته، پرداخته خواهد شد.

برگزاری مسابقاتی با مضامین نועدوستانه

برگزاری برخی از مسابقات به صورت تهیه داستان، رمان، عکس، پوستر، فیلم و انجام کارهای تحقیقاتی با مضامین خیرخواهانه و نועدوستانه، قسمت دیگری از تبلیغات مناسب اجتماعی در ارتباط با نועدوستی را فراهم می‌آورد.

به مسابقه نهادن بررسی زیباترین جلوه‌های نועدوستی در ادبیات جبهه و جنگ و ادبیات عرفانی، به تصویر کشیدن زیباترین جلوه‌های نועدوستی در زندگی روزمره و روابط خانوادگی، به مسابقه نهادن پردازش هنری کارهای خیرخواهانه انسان‌های وارسته، مادران و پدران، به صورت شعر، رمان، نمایشنامه، فیلم‌های آماتور (مانند تهیه سریال بالاتر از خطر که با سوژه قراردادن حادثه‌ای واقعی، به شکل غیرمستقیم دست به تمجید افراد نועدوستی که هنگام وقوع حوادث مختلف به کمک دیگر انسان‌ها آمده‌اند، می‌زند) و برگزاری مسابقات مقاله‌نویسی و تحقیق درباره موضوع‌های نועدوستانه مانند راه-کارهای گسترش نועدوستی در سطح نوجوانان و جوانان، حمایت از حقوق بشر، حمایت از حقوق اقلیت‌ها، زنان، کودکان خیابانی، حقوق حیوانات و نظایر آن‌ها، فضای نسبتاً مساعدی جهت ترغیب جوانان به سمت انجام کارهای نועدوستانه و جامعه‌پسند، پدید خواهد آورد.

برگزاری برنامه‌های متفرقه در زمینه انجام کارهای نועدوستانه

برخی از برنامه‌های نועدوستانه و خیرخواهانه، به شکل مقطعی ممکن است در سطح نهادهای آموزشی و فرهنگی، اجرا شوند. موارد زیر نمونه‌هایی از برنامه‌های نועدوستانه هستند که اجرای آن‌ها می‌تواند برعهده نوجوانان و جوانان گذاشته شده، به این طریق آنان را به سمت نועدوستی هرچه بیش‌تر هدایت کرد:

- تشکیل گروه‌های امداد در سطح نهادهای آموزشی یا فرهنگی.
- تشکیل گروه مهرورزان جوان با هدف بازدید از بیماران بیمارستان‌ها، سالمندان، بیماران توان‌بخشی‌ها و آسایشگاه‌ها.
- گردآوری کتاب‌های اضافی از سطح جامعه و تحویل آن‌ها به کتابخانه‌های مساجد و مدارس.
- برگزاری کلاس‌های تقویتی در سطح مدارس، مساجد و نهادهای فرهنگی برای دانش‌آموزان.
- اجرای برنامه‌های نمایشی و هنری در مراکز نگهداری کودکان بی‌سرپرست، بیمارستان‌ها و مراکز توان‌بخشی.
- بازدید از بخش‌های زنان و کودکان بیمارستان‌ها و اهدای هدیه به بیماران.
- تشکیل بازارچه‌های نیکوکاری، در این بازارچه‌ها نوجوانان و جوانان می‌توانند دست‌ساخته‌های خود (مانند کارت پستال‌های تهیه شده از گلبرگ‌های خشک، گلدان‌های تزئینی با گیاهان وحشی خشک و مانند آن) را جهت فروش عرضه کرده، بهای آن را به مراکز خیریه، اهدا کنند. در سطحی فراتر می‌توان با در اختیار نهادن مواد اولیه لازم در دسترس جوانان (مانند وسایل گل‌سازی، مکرمه‌بافی، معرق، کاموا و نظایر آن‌ها)، آنان را تشویق به تهیه کارهای هنری مورد علاقه‌شان کرد تا پس از تهیه محصولات اخیر، این تولیدات با حضور خودشان در بازارچه‌های نیکوکاری، جهت کمک به مراکز خیریه به فروش برسند.

یکی از دانشجویان نگارنده، از تأثیر بازدید دوستانش از یک مرکز نگهداری سالمندان، به شرح زیر یاد کرده است:

ترم قبل، بچه‌های دانشگاه را برای بازدید به سرای سالمندان بردند. البته من خودم موفق نشدم که در آن بازدید، شرکت کنم. ولی بچه‌ها آن‌قدر با هیجان از سرای سالمندان تعریف می‌کردند که من غبطه خوردم، چرا از کلاس درسم نزدم و برای دیدار به آنجا نرفتم. بچه‌هایی که به آنجا رفته بودند، همگی مشتاق شده بودند که به عنوان پرستار در آنجا مشغول کار شده یا حداقل بعدها به عنوان همدم و مونس، ساعتی را در نزد سالمندان بسر ببرند. دوستانم می‌گفتند: وقتی پیر مردها و پیرزنها ما را دیدند، آن‌قدر

- خوشحال شدند که انگار بچه‌های خودشان را دیده بودند. حتی یکی از دوستانم شعری را که یکی از سالمندان به او داده بود، قاب کرد و روی دیوار اتاقشان زد.
- انجام کارهای مستمر نوعدوستانه
- برخی از برنامه‌های نوعدوستانه در سطح نهادهای آموزشی و فرهنگی - اجتماعی، می‌توانند به صورت مدام و مستمر پیگیری شوند. نمونه‌هایی از این برنامه‌ها، به شرح زیرند:
- برگزاری دوره‌های آموزش امدادگری (و استفاده از فارغ التحصیلان ممتاز این دوره‌ها به عنوان مربی آموزشی برای برگزاری دوره‌های مشابه).
 - آموزش بهداشت به جوانان و ترغیب آنان به گذاشتن کلاس یا جلساتی برای ارتقای سطح دانش بهداشتی مردم جامعه.
 - اطلاع‌رسانی‌های بهداشتی به جامعه با پخش برشور و نصب پوستر.
 - برگزاری بازدید از مراکز درمانی و توان بخشی برای جوانان و ترغیب آنان برای پیوستن به مددکاران داوطلب مراکز پیش گفته.
 - به کارگیری پاره وقت جوانان (خاصه دانشجویانی که در رشته‌های مرتبط با مسایل درمانی درس می‌خوانند)، در مراکز بهداشتی - درمانی.
 - به کارگیری پاره وقت جوانان در نهادهای فرهنگی - اجتماعی جامعه.
 - به کارگیری دانشجویان رشته‌های مرتبط در تربیت کودکان معلول جسمانی که قادر به حضور در مراکز بهزیستی، نیستند.
 - استفاده از جوانان در مراکز کمک به ایتم، عقب ماندگان ذهنی و معلولان.
 - تشویق جوانان هنرمند به اجرای برنامه‌های هنری در مراکز درمانی و توان بخشی.
 - تشکیل گروه‌های امام علی، علیه السلام، و کوچه گردان عاشق برای شناسایی خانواده‌های مستضعف و محروم برای ارائه خدمات خیرخواهانه به آنان.
 - تشکیل گروه‌های آموزشی برای رفع مشکلات درسی فرزندان اقشار محروم.
 - تشکیل گروه بهداشت جهت اطلاع‌رسانی‌های بهداشتی در سطح مدارس.
 - تشکیل گروه‌های اقتصادی برای بازاریابی و بازاریابی برای تولیدات هنری تهیه شده توسط معلولان.
 - تشکیل گروه‌هایی برای تشویق شهروندان برای درآمدن به عضویت گروه اهدای عضو (پس از درگذشت فرد مورد نظر).
 - تشکیل گروه کاری برای اخذ رضایت اهدای عضو، از اطرافیان کسانی که دچار مرگ مغزی شده‌اند.

سازمان دادن و نهادینه کردن فعالیت‌های نועدوستانه در جامعه سازمان‌های مدنی، سازمان‌هایی هستند که دارای دو ویژگی مهم هستند، تکریم شهروندان و به صحنه کشاندن آنان برای تأثیرگذاری در روند امور اجتماعی و منتفع ساختن جامعه از اندیشه و توان شهروندان خویش. بنابراین با نزدیک ساختن جوانان به سازمان‌های مدنی، در عمل می‌توان، اولاً با سوق دادن آنان به سمت فهم مسایل اجتماعی جامعه خودشان، مؤلفه اجتماعی هویت آنان را تقویت کرد. ثانیاً قسمتی از روند جامعه‌پذیری بهینه جوانان در جریان فعالیت در سازمان‌های مدنی، تحقق پذیرفته، جوانان با استفاده از افراد بعضاً متخصص و خیرخواهی که مسوولیت سازمان‌های مدنی را دارند، تجربیات اجتماعی ذی‌قیمتی به دست می‌آورند و ثالثاً نتیجه و ماحصل زحمات اجتماعی جوانان، متوجه جامعه شده، شهروندان جامعه از خدمات مزبور، منتفع خواهند شد.

بنابراین با توجه به مزایای متعدد پیوند خوردن جوانان با سازمان‌های مدنی، به نظر می‌رسد، توجه جدی به سازمان‌های مدنی و استقبال از آن‌ها، ضمن کاهش بار جامعه‌پذیری بهینه جوانان در نظام آموزشی و تربیت نועدوستانه آنان، جامعه را از خدمات صادقانه جوانان، برخوردار خواهد کرد.

منطقی (۱۳۷۷، ب)، در توصیف نمونه‌هایی از گروه‌هایی با اهداف و فعالیت‌های نועدوستانه در داخل کشور می‌نویسد:

یکی از مشکلات کشورهای جهان سوم، فقر بهداشتی آن‌ها است. به این معنا که گاه مثلاً در کشور ایران می‌توان شاهد بود که یک خانواده ۴ کودک نابینا، یا ۵ کودک ناشنوا و مانند آن دارد، در حالی که اگر فقر بهداشتی که گریبان‌گیر خانواده این کودکان هست، در جریان آموزش‌های اجتماعی، کاهش می‌یافت، بسیاری از این خسران‌ها، در جامعه رخ نمی‌داد. به شکل مشابهی در ایران، برخلاف کشورهای غربی، به طور عمده دلیل تولد کودکان استثنایی، فقر آگاهی و کمبود بهداشت است، نه بی‌بندوباری‌های اخلاقی. از این رو، اگر در این زمینه بخواهیم دست به اصلاحی عملی بزنیم، یکی از ساده‌ترین اقدامات ممکن، فرستادن جوانان آموزش دیده به میان مردم است تا آنان اطلاعات و دانش عمومی مردم جامعه را در مورد دلایلی که به تولد کودکان استثنایی و مانند آن می‌انجامد، بالا ببرند.

آنچه از آن یاد شد، عیناً می‌تواند در مورد برخی از بیماری‌های حاد، اجرا شود. به فرض، طبق آمار برخی از نشریات علمی، در دهه ۷۰، از هر ۱۳ زن آمریکایی یک زن به بیماری سرطان پستان، مبتلا می‌شد. در دهه ۸۰ از هر ۱۱ زن آمریکایی یک نفر و در حال حاضر از هر ۸ زن آمریکایی، یک زن به سرطان پستان دچار می‌شود و در مجموع ۳۲٪ سرطانهای زنان را سرطان پستان تشکیل می‌دهد. در این بیماری با تشخیص زودرس، ۳۰٪ از میزان مرگ و میر ناشی از بیماری کاسته شده و ۳۰٪ به میزان بقای

عمر بیمار پس از درمان، افزوده خواهد شد. حال آن که باز هم برخلاف غرب که سرطان پستان زنان در مراحل اولیه آن شناخته شده، درمانش شروع می‌شود، در ایران تشخیص سرطان پستان غالباً زمانی انجام می‌گیرد که بیماری به مرحله حاد خودش رسیده است. بنابراین، میزان درد و مرگ و میر بیماران ایرانی، در این زمینه بسیار زیاد است. از این رو، اگر بتوان از گروهی از دختران دانشجو در امر برنامه‌های بیماریابی و تشخیص زودرس سرطان (که آموزش ساده و مختصر آن یک ربع بیشتر به طول نمی‌انجامد)، سود جست و این افراد به آموزش تشخیص فردی اقدام ورزند، جامعه ما از نتایج مطلوبی برخوردار خواهد شد، زیرا آمارهای موجود حکایت از آن دارند زنانی که هر ماه به طور مرتب آزمایش لازم را شخصاً انجام می‌دهند. در ۸۵٪ از موارد، متوجه ضایعات سرطانی خویش شده‌اند.

از این رو با تشکیل گروه بهداشت یاران جوان، می‌توان پس از آموزش‌های مقدماتی لازم، این جوانان را به مساجد، حسینیه‌ها و مانند آن‌ها فرستاد تا با برگزاری کلاس‌های لازم و استفاده از پوسترها، اسلایدها و فیلم‌های لازم، عمده‌ترین نیازهای بهداشتی شهروندان را بدان‌ها منتقل کرده، بدین ترتیب با ارتقای سطح بهداشتی جامعه، خدمتی ارزشمند به هموعان و جامعه خویش داشته باشند.

در نمونه دیگری می‌توان به راه‌اندازی گروه حامیان کودکان بیمارستانی، اقدام ورزید.

کودکان با بستری شدن در بیمارستان، از اولیا و خواهران و برادرانشان جدا می‌شوند، و در فضای جدید بیمارستان، با تجربه مواردی مانند آمپول خوردن، مصرف داروهای تلخ و ناگوار، انجام آزمایش‌های مختلف و احیاناً تن دادن به جراحی، تنیدگی شدیدی را تجربه می‌کنند. بسیاری از کودکان هم پس از مرخص شدن از بیمارستان، همواره از تجربه تلخ بستری شدن در بیمارستان یاد کرده، تداعی مسایل درمانی برایشان به صورت امری دردناک، جلوه گر می‌شود.

در بعضی از کشورهای جهان با برگزاری برخی از نمایشنامه‌های عروسکی و غیرعروسکی، سعی در آرایه برخی از اطلاعات لازم به کودکان می‌شود تا فضای بیمارستان را فضایی نامطلوب و تهدید کننده، احساس نکنند، به عنوان نمونه، در نمایشنامه عروسکی که برای بچه‌ها اجرا می‌شود، ممکن است کودک بیماری پرسد: چرا مرا اینجا آورده‌اند، مگر من کار بدی کرده‌ام؟ اما پرستار یا پزشک حاضر در صحنه، با محبت پاسخ می‌دهد: نه عزیزم، معلوم است که تو کار بدی نکرده‌ای، اما ممکن است هر کسی مریض شود و لازم باشد چند روز در بیمارستان بستری شود.

در صحنه دیگری ممکن است وقتی پرستار در صدد گرفتن خون کودک بیمار برمی‌آید، او این کار را یک عمل ظالمانه تصور کند، یا ممکن است این کار را در حکم یک تنبیه برای خودش ارزیابی کند،

¹-Self-exam

اما پرستار با بیان این که کودک می‌تواند در حین دادن خون گریه کند و پس از گرفتن خون، ضمن عذرخواهی از وی، و اظهار این که برای آزمایش و بهبود کودک باید خون او را گرفت، تصورات غلط ذهنی کودک را اصلاح کند.

راه‌اندازی گروه ایثارگران حیات، اقدام نوع‌دوستانه دیگری است که به سادگی امکان‌پذیر است. اهدای عضو، امری ضروری و حتی حیاتی است و با وجود آن که در کشورهایی که رایحه‌ای از دین در آنجا وجود دارد، انتظار می‌رود، فرهنگ اهدای اعضاء پس از مرگ یا مرگ مغزی، به صورت امری پذیرفته شده، وجود داشته باشد، اما در کشور ایران این‌گونه نیست و نه تنها شهروندان از عضویت در طرح اهدای عضو (پس از مرگ افراد) به میزان زیادی سرباز می‌زنند، بلکه بعضاً مشاهده می‌شود که خانواده‌ها مانع اهدای اعضای فرزندشان که در اثر تصادفات، دچار مرگ مغزی شده است، به بیماران محتاج و نیازمند می‌شوند. از این رو گروه ایثارگران حیات می‌توانند در مکان‌هایی مانند نهادهای مدنی و فرهنگسراها در دو سطح کار خود را دنبال کنند. در سطح نخست، با پیش گرفتن تبلیغات مناسب، و حتی مراجعه شخصی به افراد، آنان را تشویق به پذیرش عضویت در طرح ایثارگران حیات کنند تا در صورت مرگ مغزی آنان، از اعضای آنان برای تداوم حیات بیماران نیازمند، سود جسته شود. در سطح دوم، ایثارگران حیات، می‌توانند ارتباط پیوسته و مدامی با مراکز بیمارستانی داشته، پس از اطلاع از وقوع مرگ مغزی افراد سانحه دیده، به دیدار خانواده آنان رفته، سعی در کسب رضایت اهدای اعضای عضو از دست رفته خانواده آنان کنند.

اقدام‌های اخیر ضمن بالا بردن میزان اهدای عضو در جامعه، پیام‌آور امید برای بیماران بدون علاجی است که خود را در تنگنای بیماری و مشکلات اجتماعی، تنها یافته‌اند.

برخی از اقدام‌های نوع‌دوستانه دیگری که جهت تحقق آن‌ها می‌توان به سازمان‌های مدنی مربوطه پیوست (و یا سازمان‌هایی در همین راستا ایجاد کرد)، به شرح زیر است:

- تشکیل گروه‌هایی برای ارائه خدمات لازم (عفو، مددکاری، دادگاه کودکان، رسیدگی به مشکلات خانواده افراد زندانی و مانند آن‌ها)، به افراد زندانی و خانواده‌های آنان.

- اخذ کمک از مردم نیکوکار برای آزادسازی زندانیان غیر بزه‌کاری که به سبب دیون مالیشان در زندان هستند.

- تلاش برای افزودن بعد تحقیقاتی به مراکز خدماتی نگه‌داری سالمندان و معلولان (با استفاده از استادان و دانشجویان و هدایت رساله‌های تحصیلی دانشجویان تحصیلات تکمیلی در جهت بررسی‌های تحقیقاتی لازم درباره مراجعان مراکز مزبور).

- استفاده از جوانان در طرح های ملی تهیه کمر بند سبز شهرها، جلوگیری از پیشرفت بیابانها، کُپه کاری، واکسیناسیون، آزمون های هوشی و بهداشتی کودکان در بدو ورود به مدارس و مانند آن ها.
 - ایجاد گروه هایی برای سوادآموزی به کودکان خیابانی (حتی در کنار پیاده روها)، کارکنان دون پایه مراکز آموزشی، دولتی و کارخانجات.
 - ایجاد گروه حامیان بچه های خیابانی (شناخت مسایل و مشکلات آنان و انعکاس آن به مراجع رسمی، اطلاع رسانی به جامعه برای بسیج مردم در جهت تخفیف مشکلات عدیده کودکان خیابانی).
 - ایجاد گروه های تهیه فیلم، پوستر، برشور، عکس و پوستر برای ترغیب مردم به شرکت در برنامه های نوعدوستانه.
- بنابراین در یک جمع بندی اجمالی، می توان نتیجه گرفت، با توجه به شکوفایی علایق نوعدوستانه در نوجوانی و جوانی، اگر از این فرصت استثنایی بهره برده شود، جامعه نه تنها در سطح فردی، بلکه در سطح جمعی خود، شاهد اثرات نیکوی آن خواهد بود. به این معنا که جوانان با شرکت در کارهای خیرخواهانه و نوعدوستانه، به تدریج هویتی نوعدوست را به دست آورده، با جهان اطرافشان در غالب موارد از منظر خیر و رحمت برخوردار خواهند کرد.
- از سوی دیگر، تربیت نوعدوستانه افراد سبب خواهد شد که جامعه از نتایج تلاش و کوشش خیرخواهانه افراد نوعدوست بهره مند شده، حرکتش در جهت تحقق عدل، داد و قسط در جامعه سرعت بیش تری به خود بگیرد، اما اگر به دلیل بی برنامه گی، ندانم کاری و سردرگمی از فرصت طلایی پیش گفته، بهره جسته نشود، فرصت سوزی اخیر، نه تنها اجازه دیدن جهان از افق های والاتر انسانیت را به جوانان نمی دهد و به این ترتیب تا حدودی امکان ارتقای شخصیتی آنان را سد می سازد، بلکه جامعه را نیز از دستاوردهای عاری از شوائب مادی آنان، محروم می دارد.
- نکته مهم تری که در اینجا باید یادآور آن شد، این است که فرصت سوزی اخیر تنها به از دست رفتن برخی از امکان عمل های ارزشمند فردی و اجتماعی نمی انجامد، بلکه جوانی که به عنوان مثال، در نهادهای مدنی فعال نبوده، انرژی خود را برای بیماران و محرومان و مستضعفان صرف نمی کند، به سادگی ممکن است از سوی نهادهای تبلیغاتی غیررسمی داخلی و خاصه دستگاه های عظیم تبلیغاتی برون مرزی به سمت و سوی انواع و اقسام گروه های مختلف، سوء مصرف مواد، ارضای هیجان جویی به شکل مرضی و نظایر آن ها سوق یابند.

– اجرای برنامه‌های هویت‌بخش

مسئله تربیت انسان‌ها، یکی از اساسی‌ترین اهداف ادیان الهی بوده است، از این رو، مسئله هویت و روند هویت‌یابی افراد، همواره از مسایل مورد توجه دیدگاه دینی بوده است. دیدگاه دینی همسان با رشد فیزیکی افراد، به ترسیم رشد روانی آنان پرداخته، خاطر نشان ساخته است که وجود یک محیط سالم، شرط لازم برای شکوفایی شخصیتی کودکان، نوجوانان و جوانان است و آنان در شرایط اخیر، از هویت و شخصیتی متعادل، سالم و پویا برخوردار خواهند شد، اما اگر شرایط پیش‌گفته فراهم نیاید و در روند رشد سالم روانی افراد، خدشه وارد آید، آنان از رشد سالم روانیشان بازمانده، هویت و شخصیتی نامتعادل، متزلزل و مخدوش را از خود به منصفه ظهور خواهند گذارد. منطقی (۱۳۷۲، ب)، در همین رابطه می‌نویسد:

از نظر اسلام، انسان موجودی شریف و با ارزش است. انسان جانشین خداوند در روی زمین است، چنان‌که در آیه شریفه ۳۰ سوره بقره آمده است:

همانا من در روی زمین جانشینی قرار می‌دهم.

به علاوه از نظر اسلام کرامت، عزت و بزرگواری جزء سرشت آدمی است و اگر آدمی آنچنان که هست خود را بیابد، کرامت و عزت نفس را در سرشت خویش، می‌یابد. در قسمتی از آیه شریفه ۷۰ از سوره اسری، از این مسئله، چنین یاد گردیده است:

و به عزتم سوگند گرامی داشتیم فرزندان آدم را.

بنابراین، مسئله کرامت نفس یا عزت نفس که به علو نفس، مناعت نفس و احساس شرافت نفس نیز تعبیر شده است، نوعی از بازگشت آدمی به خویش است و آدمی را به شرافت و کرامت ذاتی خود، متذکر می‌گرداند.

علاوه بر این، با نگاهی گذرا به روایات و احادیث شریف، به وضوح ملاحظه می‌شود که رسول اکرم، صلی الله علیه و آله، و ائمه اطهار، علیهم السلام، تلاش بسیاری داشته‌اند تا کرامت نفس افراد، حفظ شود و از استخفاف نفس آنان، ممانعت به عمل آید.

توصیفی که اسلام از جایگاه کودک و نوجوان در خانواده ارائه می‌دهد، حاوی مواردی است که مستلزم حفظ و حراست از کرامت نفس کودک، نوجوان و جوان است. اسلام از بدو تولد کودک، انتخاب نام نیکو برای وی را از حقوق فرزند بر پدر و مادرش، می‌شناسد. بعد از انتخاب اسم، مسئله تغذیه کودک مطرح است که مکتب با اصرار خواستار تغذیه کودک در آغوش پر مهر مادر است، و در صورتی که مادر به علتی قادر به شیر دادن فرزندش نباشد و ضرورت سپردن کودک به دایه پیش

بیاید، در کنار ویژگی‌هایی مانند مسلمان بودن، تندرست بودن، اجتناب از محرمات و نظایر آن، در دایه، اوصافی نظیر خوش اخلاق بودن و با حوصله بودن دایه، از ویژگی‌هایی است که آموزه‌های دینی در انتخاب دایه بر آن‌ها، تأکید کرده‌اند، زیرا مکتب کودک نوزاد را موجودی در بند مسایل زیستی صرف نمی‌داند، بلکه در کنار توجه به مسایل زیستی، به مسایل عاطفی و روانی نوزاد هم توجه می‌کند.

دیدگاه‌های نظری علمی، از منظری نسبتاً متفاوت ضمن تأکید شکل‌گیری تدریجی مفاهیم خود و هویت، بر محصول نهایی آن که می‌تواند از شکلی بسامان یا نابسامان برخوردار باشد، تأکید داشته‌اند. برخی از روان‌شناسان بر این باورند که مفهوم خود، در جوانان از وضع بسیار آشفته‌ای برخوردار است. روزنبرگ از این جمله روان‌شناسان است. وی معتقد است جوانان در قیاس با کودکان و افراد بزرگ‌سال از مفهوم خود ناسالم‌تری برخوردارند. از سوی دیگر آفر و همکارانش، مدارکی در این جهت فراهم آورده‌اند که جوانان افرادی شادتر از دیگران بوده، از مفهوم خود مثبت‌تری برخوردارند.

هارتر^۱ در یک جهت‌گیری متفاوت از روزنبرگ و آفر، بر این باور است که پیشرفت مهارت‌های استدلالی جوان، می‌تواند حاوی تأثیرات مثبت یا منفی برای آنان باشد، به این معنا که پیشرفت ذهنی جوان ممکن است به وی کمک کند تا او با توجه به هنجارهای اجتماعی، دست به رفتار بزند و به این ترتیب مورد پذیرش دیگران واقع شود، به همین ترتیب تحول ذهنی اخیر ممکن است، گاه‌گاهی جوان را با برخی از مشکلات هیجانی، مانند افسردگی و اضطراب، مواجه سازد.

مفهوم از خود یک فرد در دوران جوانی، انتزاعی‌تر^۲ از قبل می‌شود. هارتر، با اتکا به نظریه تحول ذهنی پیاز^۳، به توصیف برخی از تغییرهایی که در دوران جوانی در مفهوم خود به وجود می‌آید، به شرح زیر پرداخته است:

پیاز^۴ در توصیف روند تحول ذهن، به برشمردن سه دوره حسی - حرکتی^۵ در سنین ۲-۰ سال، دوره عینی^۶ در سنین ۱۱-۲ سال و دوره عملیات صوری^۷ در سنین ۱۱، ۱۲ تا ۱۵، ۱۶ سالگی اقدام ورزیده است.

¹-Unhealthy

²-Offer

³-Harter

⁴-Abstract

⁵-Sensory motor stage

⁶-Concret stage

⁷-Formal stage

در دوره نخست، ارتباط کودک با جهان خارج او، از طریق حس و حرکتش تأمین می‌شود. در دوره دوم، منطق کودک در برخورد با اشیای عینی، به شکل نسبی پاسخ داده، راه‌گشای حل مشکلات وی می‌گردد و در دوره سوم، نوجوان با به دست آوردن تفکر ذهنی، در غیاب اشیا و به شکل انتزاعی، قادر به حل مسایلی که با آن‌ها مواجه می‌شود، خواهد شد.

بنابراین با توجه به نظریه پیاژه، می‌توان احساس کرد که تفکر عینی و ملموس نوجوان، در روند رشدش به تفکری ذهنی و انتزاعی بدل می‌شود. به عبارت دیگر، اگر در ابتدای دوران نوجوانی، توصیفی از ابعاد وجودی آنان را بخواهیم، نوجوانان با ارایه توصیف‌هایی درباره ابعاد جسمانی خودشان (مانند این که از قد بلند یا کوتاهی برخوردارند)، ارایه توصیف ساده‌ای از عواطف و احساساتشان (نظیر این که آنان فردی شاد هستند) یا بیان گروهی که عضو آن هستند (مانند یک دختر، یک پسر، یک دانش‌آموز)، کار خود را به انجام می‌رسانند. ویژگی‌های اخیر به سادگی قابل ملاحظه بوده یا قابل آزمون هستند، یعنی با نگاهی به آینه، می‌توان متوجه کوتاهی یا بلند قدی خود شد.

با گذشت زمان، توصیف نوجوانان از خودشان، قدری از عینیت فاصله گرفته، به ارایه ویژگی‌های درونی‌تر آنان، مانند هیجان‌ها، آرزوها و انگیزه‌ها می‌رسد. توصیف‌های این مرحله، برخلاف مرحله پیش که با نگاهی در آینه آشکار می‌شد، درونی‌تر شده، باید با رسوخ به اعماق احساسات افراد، به کشف مسایلی مانند پریشان‌خاطری یا افسردگی آنان نایل آمد.

در اواخر دوره جوانی، توصیف جوانان از خودشان به بیان نظام ارزشی‌اشان، معیارهای اخلاقی‌شان، فلسفه شخصی‌اشان، روند تفکرات درونی‌اشان و طرح‌هایی که برای زندگی‌اشان دارند، می‌انجامد. مقایسه توصیف‌های جوانان در آغاز و انجام جوانی، بیانگر انتزاعی‌تر شدن برداشت‌های آنان است. به عبارت دیگر، برخلاف گذشته که با نگاه کردن به یک آینه، می‌شد به توصیفی از خود اقدام ورزید، در این مرحله با خیره شدن به آینه، نمی‌توان به نظام ارزشی فرد دست یافت.

تغییر دیگری که به بیان هارتر در دوران جوانی رخ می‌دهد، پدید آمدن خود ایده‌آل در جوانان است. به این معنا که اگر توصیف جوانان از خودشان را ببینیم، ملاحظه می‌شود که برخی از آنان با بیان آنچه در واقع هستند، دست به ارایه توصیفی واقع‌گرا از خود می‌زنند، اما جوانان دیگری وجود دارند که در توصیف خود، به ارایه آنچه که دوست دارند، بدان دست یابند، اقدام می‌کنند. علت اختلاف اخیر به شکل‌گیری خود ایده‌آل در دوران جوانی باز می‌گردد. خود ایده‌آل، برخلاف خود واقعی که به توصیف

¹-Ideal self

²-Real self

خود فرد، آن گونه که هست، دست می‌زند، به توصیف آنچه که فرد در صدد دست‌یابی به آن است، می‌پردازد. تفکر انتزاعی که جوان در روند تحول ذهنی خویش به دست آورده است، این امکان را برای وی فراهم می‌آورد تا بتواند به طرح خودی که دوست دارد شبیه آن باشد و به آن برسد، بپردازد.

فاصله موجود بین خودواقعی و خودآیینه‌آل، مسأله مهمی است که نباید آن را از نظر دور داشت. اگر فاصله موجود بین خودواقعی و خودآرمانی جوان خیلی زیاد باشد، فاصله عمیق موجود، جوان را به این نتیجه می‌رساند که وی قادر به دست‌یابی به خودآیینه‌آلش نخواهد بود، از این رو وی افسرده و ناامید می‌شود. اما اگر فاصله بین خودواقعی و خودآرمانی جوان، کم باشد، از آنجا که وی امید به دست‌یابی به خود آرمانی را دارد، این انگیزه به تحریک هر چه بیشتر جوان انجامیده، وی را در دست‌یابی به خودآیینه‌آلش، یاری خواهد رساند.

مفهوم خودپنداره در ارتباط با مفهوم خود، مطرح می‌شود. به عبارت دیگر، اگر مفهوم خود، پاسخ به این سوال است که من کیستم، مفهوم خودپنداره پاسخ به این سوال است که من چه احساسی درباره خودم دارم، کسی که مفهوم خودبرتری در خویش احساس می‌کند، از خودپنداره بالاتری نیز برخوردار بوده، همین ارزیابی مثبت، وی را به سمت موفقیت بیش‌تر در کارهایش، سوق می‌دهد.

پژوهش‌های انجام گرفته، حکایت از آن دارند، افرادی که از خودپنداره مثبتی برخوردارند، نسبت به خودشان علاقه‌مند بوده و خود را می‌پذیرند. البته نباید تصور کرد افراد اخیر، خود را کامل‌تر از همه مردم می‌پندارند، بلکه افراد دارای خودپنداره بالا، نسبت به محدودیت‌های خویش وقوف داشته، در جریان زندگی‌شان می‌کوشند تا محدودیت‌های پیش‌گفته را مرتفع سازند.

برخی از پژوهش‌های انجام شده دیگر، حکایت از آن دارند که خودپنداره افراد در انگیزه آنان برای دست‌یابی به موفقیت، عملکرد افراد و بهداشت روانی آنان، مؤثر است. افرادی که از خودپنداره مثبتی برخوردارند، نتایج تحصیلی بهتری نشان داده، احساس می‌کنند بر زندگی خود کنترل لازم را دارند.

جوانانی که از خودپنداره بالایی برخوردارند، در مواجهه با کنش‌هایی که در جریان زندگی‌شان با آن‌ها مواجه می‌شوند، پاسخ مؤثرتری می‌دهند و مسایل پیش‌آمده در زندگی‌شان را بهتر حل می‌کنند، اما فزونی گرفتن مشکلات زندگی، اسباب کاهش خودپنداره افراد را فراهم می‌آورد.

افرادی که از خودپنداره پایینی برخوردارند، بیشتر از افرادی که خودپنداره بالایی دارند، اضطراب، افسردگی، بزه کاری، اعتیاد به مواد مخدر و اختلال‌های تغذیه‌ای را از خود نشان می‌دهند.

هارتر و روزنبرگ در بررسی عوامل مؤثر در خودپنداره افراد، با بررسی تاریخی که درباره نظریات رایج شده در مورد خود داشتند، به نتایج زیر رسیدند:

الف- خودپنداره مثبت، در نتیجه عملکرد موفق جوانان در عرصه‌ای که برای آنان از اهمیت زیادی برخوردار است، حاصل می‌آید.

تحقیقات هارتر، بیانگر آن است که ظاهر فیزیکی جوان، مورد پذیرش اطرافیان قرار گرفتن وی و موفقیت‌های ورزشی جوان، بیشترین تأثیر را در خودپنداره مثبت او دارند.

ب- کولی^۱ بر این اعتقاد بود که خود، ماحصل انعکاس نظریات موجود در جامعه در فرد است، از این رو او اصطلاح خودآینه‌سان را برای این منظور به کار برد. قضاوت افراد مهمی که در اطراف کودک قرار دارند، در آینه وجودی وی منعکس شده، در شکل‌گیری خودپنداره کودک، مؤثر واقع می‌آیند. هارتر در پژوهش‌های خویش دریافت که حمایت و تأیید والدین، معلمان، همکلاسی‌ها و دوستان، نقش اساسی در مثبت یا منفی شدن خودپنداره جوان از خودش دارد. به این معنا که در دوران کودکی، نگرش اولیا در شکل‌گیری خودپنداره کودک از بیشترین اهمیت ممکن برخوردار است، اما در سال‌های بعد، در دوره جوانی، با وجود اهمیت نظر اولیا، نظر هم‌کلاسی‌های فرد از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شود. علاوه بر این، تأثیر قضاوت دیگران در خودپنداره فرد در این دوره، کاهش می‌یابد، زیرا در دوره جوانی، فردی که به نظام مشخصی از ارزش‌ها و باورها رسیده است، با اتکا به ارزش‌ها و باورهایش، روی اعمال و رفتارهای خود قضاوت می‌کند و قضاوت دیگرانی که ممکن است در تغایر با ارزش‌های وی باشند، تأثیر پیشین خود را نخواهد داشت.

هارتر و مارولد^۲ در بررسی که روی جوانانی که دست به خودکشی زده بودند، انجام دادند، تأثیر دو عامل اخیر را روی خودکشی جوانان، مورد بررسی قرار دادند. نتایج این پژوهش، حاکی از آن بود که اولاً جوان‌هایی که اقدام به خودکشی کرده بودند، در عرصه‌ای که برای خود یا والدین‌شان مهم بود، موفقیتی کسب نکرده بودند. به علاوه، آنان تصور می‌کردند اولیا و دوستان‌شان، در برخورد با عملکرد نامناسب‌شان، حاضر به تأیید و حمایت از آنان نیستند. بنابراین جوانانی که نه تنها عملکرد موفق نداشته، بلکه احساس می‌کردند دیگران نیز دید مثبتی نسبت به آنان ندارند، تنها راه چاره خویش را در خودکشی یافته بودند.

^۱-Cooly, C. H.

^۲-Looking glass self

^۳-Marold

اریکسون در تحلیل اواخر جوانی، از این دوره با عنوان دوره مهلت‌خواهی جوان یاد می‌کند، از نظر او جوانان برای شکل دادن به هویت خویش، نیازمند فرصتی هستند تا در زمان مزبور بتوانند برای سوال‌های اساسی خود، پاسخ مناسب را یافته، به تحقق آن‌ها بپردازند.

دوره مهلت‌خواهی، در جوامع ماقبل صنعتی وجود ندارد، و برخی از محققان با توجه به ویژگی‌های جامعه صنعتی غرب، پیشنهاد می‌کنند که دوره مهلت‌خواهی، خاص جوامع غربی است که امکان عمل-های گسترده‌ای را فراروی جوانان پدید آورده است. پژوهش‌گران دیگری با بیان این که ارزش‌های مطرح شده در غرب، در بسیاری از موارد، در تضاد و تعارض با یکدیگر قرار دارند، خاطر نشان می‌سازند که تشتت اخیر به پدیدآیی دوره مهلت‌خواهی جوان، انجامیده است.

از نظر اریکسون، تمدید دوره مهلت‌خواهی، منفی نبوده، مثبت نگریسته می‌شود، زیرا دوره اخیر زمینه شکل‌گیری هویتی مثبت را در جوان پدید می‌آورد، اگرچه برخی از جوانان قادر به تحمل مواجهه با ابهام موجود در دوره مهلت‌خواهی نبوده، به سمت یافتن هویتی زود بسته شده، سوق می‌یابند.

از نظر اریکسون آیین‌ها و تشریفات مذهبی در هر دو جهت ایجاد هویتی منفی یا مثبت، می‌توانند ایفای نقش کنند. در صورتی که آیین مذهبی مورد نظر، رفتاری جزمی را از پیروان مذهب انتظار داشته باشد، آنان از هویتی منفی و در صورتی که بدان‌ها در جهت انتخاب‌هایشان امکان عمل بدهد، طرفداران از هویتی مثبت برخوردار خواهند شد.

اریکسون در مورد جوانان ایده‌آلیست بیان می‌دارد، اساساً آرمان‌گرایی و اندیشه‌های ایده‌آل‌گرایانه، هویتی ارزشمند را برای صاحبان‌شان رقم خواهد زد، زیرا افراد آرمان‌گرا با یافتن ارزش‌ها و تعهدی که نسبت به آنان احساس می‌کنند، امکان دستیابی به هویت مطلوب تحقق یافته‌آرا برای خود پدید می‌آورند (دیسسی و کنی، ۱۹۹۷).

اریکسون، برخلاف فروید که معتقد بود شخصیت آدمی در دوره کودکی شکل می‌گیرد، معتقد بود شخصیت در هر مقطع از زندگی می‌تواند تغییر کند. اریکسون در یک جهت‌گیری متفاوت، برخلاف فروید که غالب رفتارهای آدمی را نشأت گرفته از غرایز جنسی و پرخاشگری وی می‌دانست، مسایل

¹-Period of moratorium

²-Foreclosure

³-Achievement

⁴-Dacey, J.

⁵-Kenny, M.

فرهنگی را مورد توجه قرارداد و در همین راستا، در کنار تأکید نقش اولیا در زندگی کودک، مانند فروید، به تأیید نقش همسالان، دوستان و اطرافیان فرد در شکل‌گیری شخصیتی وی، پرداخت. از نظر اریکسون هر بحران در بستر خاص خود، مانند خانواده، گروه هم سن و سال‌ها، مدرسه، همسایه‌ها یا محل کار، باید برطرف شود و در جریان مرتفع شدن بحران، یاری و معاضدت دیگران ضرورت دارد (شپارد، ۱۹۹۹).

از نظر اریکسون، یک جوان در روند هویت‌یابی خود، اولاً باید دست به اکتشاف بزند و بر همین مبنایه سوال‌های اساسی زندگی خویش در زمینه‌های مختلف فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، عقیدتی، سیاسی و فلسفی، پاسخ دهد و ثانیاً جوان باید نسبت به اکتشافی که داشته است، تعهد لازم را نشان بدهد. وضعیت‌های مثبت و منفی اکتشاف و تعهد، در مجموع چهار حالت هویتی را به شرح زیر، رقم می‌زنند: هویت محقق یا هویت تحقق یافته: هویت محقق، هویتی است که جوان طی آن اکتشاف لازم را داشته است و نسبت بدان نیز تعهد دارد.

هویت در راه تحقق یا تحقق‌نیافته: هویت در راه تحقق، هویتی است که جوان در جریان آن، اکتشاف لازم را داشته است، اما نسبت بدان تعهد نشان نمی‌دهد.

هویت زود بسته شده: هویت زود بسته شده، هویتی است که طی آن جوان شخصاً به اکتشاف لازم دست نزده است و تنها القائات ارزشی دیگران (مانند اولیا) را در این جهت پذیرفته است، اما به هر صورت نسبت به این ارزش‌ها، تعهد نشان می‌دهد.

هویت مغشوش: هویت مغشوش، هویتی است که طی آن جوان نه تنها دست به اکتشاف لازم نزده است، بلکه نسبت به چیزی نیز تعهد نشان نمی‌دهد.

فردی که از هویت مشخصی برخوردار شده است، در برابر سوال‌هایی مانند این که من از چه مذهبی باید پیروی کنم؟ نظام اخلاقی مورد پذیرش من چیست؟ ارزش‌های سیاسی که من باید از آن‌ها تبعیت کنم، چه مواردی هستند؟ من به عنوان یک مرد یا زن، باید چه رفتارهایی را بپذیرم؟ و مانند آن‌ها، پاسخ مشخصی دارد، اما فردی که به هویت مشخصی دست نیافته است، در پاسخ به سوال‌های اخیر دچار اغتشاش، سردرگمی و اضطراب می‌شود. اریکسون از حالات مزبور با عنوان بحران هویت یاد می‌کند. اگرچه اریکسون در نظریه‌پردازی خود بیان داشته بود که شکل‌گیری هویت جوانان بین سنین ۱۸-۱۵ سال محقق خواهد شد، اما پژوهش‌های فیلیپ میلمن که در سال ۱۹۷۹ انجام پذیرفت و در جریان آن

¹-Shepard, J. M.

²-Meilman, P.

میلن جهت مشخص کردن میزان شکل گیری هویت جوانان، با پاسخ دهندگان ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۱ و ۲۴ ساله در زمینه‌های شغلی، مذهبی، سیاسی و مسایل جنسی به مصاحبه پرداخت، بیانگر آن بود که غالب جوانان ۱۸-۱۲ ساله از هویتی مغشوش و یا زودرس برخوردار بوده، در گذر زمان از میزان هویت‌های مزبور کاسته شده، بر میزان هویت تحقق یافته، افزوده می‌شود (شافر، ۲۰۰۰).

مصاحبه زیر، دورنمایی از وضعیت هویتی جوانانی را به معرض دید می‌گذارد که از هویت تحقق یافته‌ای برخوردار نشده‌اند:

من (دانشجوی نگارنده)، در پارک پسری را دیدم که روی صندلی نشسته بود و سیگاری در دست داشت، او سیگار را به گونه‌ای در دست خودش گرفته بود که افراد سیگاری، به آن صورت سیگار را در دستشان نمی‌گیرند، به علاوه، او کلاهی بر سر گذاشته بود که نقاب کلاه پشت سرش قرار گرفته بود. به بهانه‌ای کنار او نشستم و بعد از چند دقیقه، سر صحبت را با او باز کردم و در جریان صحبت‌هایم از او پرسیدم: راستی چرا کلاهت را برعکس سرت گذاشته‌ای؟ او گفت به تقلید از فلان قهرمان در فلان فیلم امریکایی، کلامم را این طوری گذاشته‌ام. پرسیدم: حالا چرا سیگار را این جوری در دست گرفته‌ای؟ در جواب گفت، این هم به تقلید از فلان بازیگر مشهور امریکایی است.

با پسر دیگری در پارک آشنا شدم که منتظر دختری بود که با او قرار ملاقات گذاشته بود. بعد از قدری صحبت با او و جلب اعتمادش، در مورد چگونگی گذران اوقات فراغتش از او پرسیدم. رضا در پاسخ به من گفت: من با درس خواندن، گوش دادن به نوار، مزاحمت تلفنی، دیدن فیلم‌های آنچنانی، تعقیب دخترها و سر به سر گذاشتن با آنها و قرار گذاشتن با سمیه و قتم را پر می‌کنم. از او پرسیدم، با تعقیب یا قرار و مدار گذاشتن با دخترها چه چیزی را به دست می‌آوری؟ او در جواب من گفت: خانواده‌ام همیشه من را تحقیر می‌کنند و به من می‌گویند، تو بی‌عرضه و دست و پا چلفتی هستی و به من اعتماد ندارند و من عزت نفس خودم را با کارهای آنها از دست داده‌ام، من برای این که ثابت کنم که کسی بوده و برای خودم آدمی هستم، به سراغ دختران می‌روم و با آنها قرار می‌گذارم، همین که دخترها به من می‌گویند: دوست دارم و به من محبت می‌کنند و به من احترام می‌گذارند، احساس می‌کنم، کسی هستم. به خصوص وقتی با آنها حرف می‌زنم، احساس می‌کنم که بدنم گرم می‌شود و حسی در من ایجاد می‌شود که نمی‌توانم آن را با کلمات معمولی توصیف کنم. به همین ترتیب من از این که مورد توجه دخترها قرار گرفته‌ام و احساس می‌کنم که یک نفری هست که من را دوست دارد،

¹-Shaffer, D. R.

خوشحال می‌شوم و این کار احساس آرامش به من می‌دهد. به علاوه، من وقتی بعضی از دخترهای ساده را می‌بینم و با دادن قول ازدواج به آنها، آنان را سرکار می‌گذارم، این کار برایم بسیار لذت‌بخش است. بررسی تجربیات موجود در سطح جهان، بیانگر آن است که مسأله هویت و هویت‌جویی جوان در سطح جهان امری شناخته شده است و بر همین مبنا، طرح‌های کاربردی متعددی در سطح نظام‌های آموزشی و سایر برنامه‌های تربیتی در این رابطه در نظر گرفته شده و اجرا می‌گردند. از این رو در بررسی چگونگی استفاده بهینه از هویت‌طلبی جوانان، محورهای عمده زیر به نظر می‌رسد که با حداقل امکانات، قابلیت اجرایی شدن را دارند:

فعالیت‌های اجتماعی - فرهنگی،

فعالیت‌های اقتصادی،

فعالیت‌های علمی - تحقیقاتی،

و سایر فعالیت‌ها.

در ادامه، به ترتیب به محورهای پیش‌گفته، پرداخته خواهد شد

فعالیت‌های اجتماعی - فرهنگی:

راه‌اندازی برنامه‌های توانمندسازی جوانان، ایجاد کانون‌های فرهنگی و اجتماعی، تشکیل کانون سبز، تشکیل کانون پیشگامان، تشکیل کانون نقد و بررسی فیلم‌ها، ایجاد کانون نقد نشریات و کانون نقد صدا و سیما، تشکیل کانون کتاب، تشکیل کانون جهادگران، برگزاری دوره‌های کوتاه مدت حرفه‌ای، تشکیل گروه فرشتگان و مانند آن‌ها، برخی از برنامه‌های اجتماعی - فرهنگی بومی هستند که می‌توانند در هویت‌بخشیدن به جوانان مؤثر واقع آیند.

منطقی (۱۳۸۳، ب)، در کتاب رفتارشناسی جوان در دهه‌های سوم و چهارم انقلاب، در توصیف یکی از طرح‌های هویت‌بخش به جوانان، می‌نویسد:

با راه‌اندازی برنامه‌های توانمندسازی جوانان جهاد سازندگی و ایران‌گردی می‌توان بدون آن که هزینه‌ای بر دست مؤسسات آموزشی نهاد، ضمن تحقق روحیه خیرخواه جوان، وی را با تاریخ کشورش پیوند داد و در ضمن اقشار روستایی کشور را از خدمات آنان، بهره‌مند ساخت.

در طرح مزبور، می‌توان جوانان را به جهاد سازندگی گسیل داشت و در برابر کار آن‌ها، مثلاً ۳۰٪ مزد لازم را از کشاوران، دریافت داشت و با این پول، نه تنها خورد و خوراک و محل اسکان جوانان را فراهم آورد، بلکه دو روز آخر هفته، دانش‌آموزان یا دانشجویان را به بازدید از مناطق تاریخی استان مورد نظر، برد. اگر در طول تابستان، هر ماه محل کار دانش‌آموزان یا دانشجویان تغییر کند، بنابراین

جوانان شرکت کننده در طرح، در انتهای تابستان، ضمن دیدار و آشنایی با آثار تاریخی و باستانی سه استان از استان‌های کشورشان، تمامی وقت خود را صرف کارهای سازنده کرده‌اند و ضمن رشد فردی خویش، در جهت رشد و توسعه قسمتی از کشورشان، مؤثر واقع آمده‌اند.

راه‌اندازی برنامه‌های جهاد آموزشی و برنامه بهداشتی، از دیگر برنامه‌های هویت‌بخشی هستند که به سادگی امکان محقق شدن را دارند. به این معنا که در دو مورد اخیر نیز با بردن دانشجویان به مناطق محروم کشور، در عمل جوانان ضمن رفع نیازهای آموزشی و بهداشتی مناطق مورد نظر، یکی دو روز آخر هفته خود را به بازدید از آثار تاریخی و باستانی استانی که به آن اعزام شده‌اند، اختصاص می‌دهند و به این ترتیب در عین یافتن هویتی مثبت در جریان جهاد آموزشی یا بهداشتی خودشان، در برخورد با تاریخ فرهنگی کشور خویش، در عمل به تعمیق ریشه‌های هویت تاریخی خود می‌پردازند.

تشکیل کانون سبز که هدف ایجاد فضای سبز و درخت کاری در سطح محله و شهر و حفظ محیط زیست را دنبال می‌کند.

تشکیل کانون پیشگامان که با گردآوری داروهای اضافی از سطح منازل مردم و قرارداد آن در اختیار مراکز بهداشتی خیریه، امداد رسانی در حوادث و بلایای طبیعی به مردم و اجرای برنامه‌های آموزش بهداشت که به ارتقای سطح بهداشتی مردم جامعه می‌انجامد، ایفای نقش می‌کنند.

تشکیل کانون نقد و بررسی فیلم‌ها که ضمن نمایش فیلم‌های مختلف، با همکاری اعضای کانون به نقد و بررسی آن‌ها می‌پردازند.

ایجاد کانون نقد نشریات و کانون نقد صدا و سیما که با بررسی انتقادی نشریات و برنامه‌های صدا و سیما، امکان اظهار نظر و ارتقای هویتی جوان را فراهم می‌آورند.

با تشکیل کانون کتاب، این کانون با تبلیغات مناسب، از طریق اعضای خود، دست به گردآوری کتاب-های اضافی منازل محلات مختلف زده، به این ترتیب بر مبنای کتاب‌های گردآوری شده، به تشکیل کتابخانه‌هایی در مدارس روستایی، اقدام خواهند کرد.

با تشکیل کانون جهادگران، اعضای کانون می‌توانند در طرح‌های کاشت نهال، جاده‌سازی، آبیاری، مبارزه با آفات و مانند آن با هماهنگی نهادهای ذی‌سهم، به کار گرفته شوند.

تشکیل کانون ایران آباد، این امکان را برای اعضای کانون فراهم می‌آورد که آنان در طرح‌های ملی مانند واکسیناسیون، کُپه کاری و مانند آن، با هماهنگی نهادهای مربوطه به کار گرفته شوند.

برگزاری دوره‌های کوتاه مدت حرفه‌ای (مانند: برق، سخت افزار رایانه، الکترونیک، خیاطی، شیرینی-پزی، گل‌آرایی و نظایر آن)، با تصدی اعضای کانون که دوره‌های مزبور را گذرانده و مدرک لازم را جهت مربی‌گری کلاس‌های مورد نظر، اخذ کرده‌اند.

در موارد دیگری می‌توان به تشکیل گروه فرشتگان برای کمک به بیماران خاص و تبدیل اعضا به یک مددکار برای این رسیدگی به این بیماران، تشکیل کانون هنر دینی با هدف به خدمت گرفتن هنر در جهت رساندن هرچه شفاف‌تر پیام دین به مخاطبان، تشکیل کانون گروه نجات (با هدف اطلاع‌رسانی در مورد دختران فراری و کودکان خیابانی، شناسایی آنان و بسیج نیروهای مردمی در جهت حمایت از آنان)، تشکیل کانون بهداشت یاران جوان با هدف پخش برشورهای بهداشتی اطلاع‌رسانی در سطح مدارس، فرهنگسراها، محلات و جامعه، تشکیل کانون اهدا برای تشویق شهروندان برای اهدای عضو پس از درگذشت و مانند آن‌ها، اقدام کرد.

فعالیت‌های اقتصادی:

یکی از تجربیات موفق جهانی در ارتباط با به کارگیری نیروی دانشجویان در زمینه‌های اقتصادی، سوق دادن دانشجویان به سمت فعالیت‌های تعاونی بوده است.

در سطح جهان تعاونی دانشجویان یا تعاونی دانشگاهی، مفهوم بسط یافته تعاونی آموزشی به شمار می‌رود. به این معنا که در تعاونی دانشگاهی، نه تنها دانشجویان با ایجاد تعاونی، بسیاری از امور اجرایی دانشگاه را متقبل می‌شوند، بلکه در سطح شهرهای کوچک و بزرگ دست به ایجاد تعاونی‌هایی می‌زنند که با ارائه خدمات و کالاها با قیمت‌های مناسب، مردم را در گذران زندگی‌شان، یاری می‌رسانند. البته تعاونی‌های نوع اخیر در سطح ایران پدید نیامده‌اند، اما در کشورهایی مانند چین و ژاپن که این تعاونی‌ها تحقق یافته‌اند، تأثیر مثبت آن‌ها در زندگی مردم، محسوس است. به عنوان مثال، در چین تمام کارهای اداری و خدماتی دانشگاه به دانشجویان سپرده می‌شود و مسوولان دانشگاه به جای عقد قرارداد با شرکت‌های خدماتی، نظافتی و نظایر آن‌ها، کارهای دفتری، خدماتی و مانند آن را به تعاونی‌های دانشگاهی، ارجاع می‌دهند.

نشریه تعاون (مهر و آبان، ۱۳۷۶)، در گزارشی از تعاونی‌های اخیر، می‌نویسد:

تعاونی‌های دانشگاهی در ژاپن نیز عملکرد مناسبی را از خویش به منصف ظهور گذارده‌اند. تعاونی مزبور برای اولین بار در سال ۱۸۷۹ با هدف ارائه خدمات به مردم، در دانشگاه توکیو تأسیس شد و از آن به بعد، تعاونی‌های بسیاری در شهرهای مختلف ژاپن پدید آمد. البته روند تأسیس تعاونی‌های فوق در

جنگ دوم جهانی، دچار وقفه شد. ولی بعد از آن به شکل جدی تری تعاونی‌ها، رونق یافتند و تشکیل تعاونی‌های مصرف، اساسی ترین راه دست یابی به کالاهای مورد نیاز مردم شد. در سال ۱۹۴۷، بیش از ۶۰۰۰ تعاونی مصرف در محلات و مناطق مختلف صنعتی، وجود داشت. در دانشگاه‌ها، دانشجویان برای رهایی از شرایط سختی که اوضاع اقتصادی پس از جنگ به ژاپن تحمیل کرده بود، به دایر کردن فروشگاه‌های کوچک و دکه‌های غذاخوری، اقدام کردند که تعداد زیادی از همین واحدها، بعداً تبدیل به تعاونی شد. در اواخر دهه ۱۹۵۰، تعاونی‌های دانشگاهی در ژاپن، محیط مناسب تری برای دادوستد یافتند و به دلیل رشد اقتصاد ملی، تسهیلات و امکانات دانشگاه‌ها، گسترش و بهبود یافت. از این رو، در بسیاری از موارد تعاونی‌های مزبور توانستند با استفاده از همین تسهیلات، سالن‌های غذاخوری و فروشگاه‌های مجهز، دایر کنند. از آن زمان تاکنون، تعداد زیادی از مدرسان دانشگاه‌ها، در تعاونی‌های فوق با عنوان هیأت مدیره، فعالیت داشته و به طور جدی از نهضت تعاونی، حمایت کرده‌اند. تعداد زیادی از تعاونی‌های دانشگاهی به صورت شرکت تشکیل شده و به صورت سازمان‌هایی مهم در دانشگاه‌ها درآمده‌اند.

از اوایل دهه ۱۹۶۰، نهضت تعاونی دانشگاهیان، عمومیت بیشتری یافته، تعداد زیادتری از تعاونی‌های دانشگاهی تشکیل شد و از آنجا که دانشگاه‌ها به سبب تقاضای بیشتر برای تحصیلات عالی، از تعداد دانشجویی بیشتری برخوردار شدند، فدراسیون ملی اتحادیه‌های تعاونی دانشگاهیان، قدرتمندتر و کارآتر شد. از سوی دیگر، چون تعداد زیادی از دانشجویان عضو تعاونی‌های مزبور می‌خواستند، نهضت تعاون را به شکل پویاتری تداوم بخشند، از اوایل دهه ۱۹۶۰، عملیات سازمان یافته حمایت از تعاونی‌های دانشگاهی برای رشد و توسعه تعاونی‌های شهری را آغاز کردند. روش کار دانشجویان مزبور به این صورت بود که نخست تعاونی دانشگاهی از اهالی محل مجاور دانشگاه، تقاضا می‌کرد تا برای ایجاد تعاونی شهری، در محل اقدام کنند و سپس دانشجویان فعال تعاونی دانشگاه، برای تعاونی جدید شروع به عضوگیری می‌کردند. پس از آن که تعداد اعضای تعاونی فوق به حدود ۱۰۰۰۰ نفر می‌رسید، تعاونی شهری به ثبت می‌رسید.

امروزه بیشتر تعاونی‌های معتبر ژاپن همان تعاونی‌هایی هستند که با حمایت تعاونی‌های دانشگاهی، در دهه‌های شصت و هفتاد توسعه یافتند.

با توجه به تنگناهای اقتصادی مردم، ایجاد عرصه‌ای برای تشکیل تعاونی‌های دانشجویی که از سویی با اتکا به خیرخواهی و نعدوستی جوانان و از سوی دیگر با سرمایه‌گذاری مردم انجام می‌گیرد، اقدام مناسبی است که بدون نیاز به سرمایه‌گذاری‌های کلان، منشاء آثار مثبت بسیاری است.

استفاده از نیروی کار دانشجویان به صورت پاره وقت در امور مونتاژ قطعات مختلف، تجربه موفق دیگری است که با هماهنگی با مراکز صنعتی، قابل پیاده شدن در دانشگاه‌های کشور است. در فراز دیگری از فعالیت‌های اقتصادی، مراکز آموزشی و نهادهای فرهنگی، می‌توانند پس از برگزاری کلاس‌های هنری مختلف، افراد نخبه را انتخاب کرده، با ارایه مواد اولیه لازم به آن‌ها، امکان تولید هنری آنان را فراهم کنند. تولیدات اخیر پس از بازاریابی مناسب، می‌توانند به فروش برسند و ضمن دادن دستمزد به افراد شاغل، مابه‌التفاوتی برای پیشبرد سایر اهداف مؤسسه آموزشی یا نهاد فرهنگی مورد نظر، برداشت کرد.

سوق دادن جوانان به سمت کانون‌های کارآفرینی مانند کارآفرینی هنری (نظیر تهیه کارهای هنری خلاق با استفاده از گیاهان، صدف‌ها، گل سنگ و مانند آن‌ها)، کارآفرینی‌های خدماتی (مانند تربیت راهنمای توریست‌ها، تهیه کلکسیون‌های مختلف حشرات، صدف‌ها، سنگ‌ها، گیاهان با توجه به شرایط اقلیمی هر منطقه)، کارآفرینی‌های تولیدی (مانند کشت قارچ، تکثیر قلمه زیتون، پرورش گیاهان زینتی آپارتمانی، کشت گیاهان دارویی، برداشت گیاهان دارویی از طبیعت، تهیه مولاژ از یونولیت، فعالیت در کارگاه شیشه‌گری، انجام طرح پرورش ماهی‌های آکواریومی جهت صادرات، انجام طرح‌های بیوتکنولوژی - نظیر پرورش ماهی قزل‌آلا در مدار بسته -، تهیه رزین‌های مختلف، تهیه و تولید وسایل آزمایشگاهی برای مدارس)، از دیگر برنامه‌های اقتصادی به شمار می‌روند که به سادگی قابلیت اجرایی شدن در سطح دانشگاه‌های کشور را دارند.

استفاده از نیروی جوانان در طرح‌های ملی، اقدام دیگری است که در برخی از کشورهای جهان، سابقه دارد. به عنوان نمونه، در یکی از کشورها شاگردان برای دفع آفتی که مزارع بسیاری را فراگرفته بود، به همکاری فراخوانده شده، در ازای از بین بردن حیوانات موذی که مزارع را از بین می‌بردند، از دستمزد اندکی برخوردار می‌شدند (منطقی، ۱۳۷۷، ب).

تجربه استفاده از نیروهای بسیجی در طرح ملی واکسیناسیون فلج اطفال، تجربه موفق در کشور ایران به شمار می‌رود. از این رو دستگاه‌های اجرایی کشور با هدف به کارگیری نیروی عظیم جوانان زیر پوشش آموزش عمومی و عالی، در طرح‌های ملی، می‌توانند دست به مطالعه‌ای مقدماتی زده، بلافاصله به طراحی طرح‌های متعددی در این زمینه برسند که در آن‌ها امکان استفاده از انبوه نیروهای جوان، وجود داشته باشد. به عنوان نمونه، جهاد سازندگی (پیش از ادغام با وزارت کشاورزی)، در برخی از استان‌های کشور برای بیابان‌زدایی، مبارزه با از بین رفتن مراتع و ایجاد و تقویت پوشش گیاهی منطقه، از نیروی جوانان برای گِپه‌کاری سود می‌جست که اثرات اقتصادی ارزشمندی در برداشت.

فعالیت‌های علمی - تحقیقاتی:

برخی از برنامه‌های علمی - تحقیقاتی که می‌توانند در هویت بخشیدن به جوانان مؤثر واقع آیند، به شرح زیر هستند:

تشکیل کانون‌های علمی - تحقیقاتی با هدف انجام پژوهش‌های نظری و کاربردی،

تشکیل کانون‌های علمی - آموزشی با هدف یاری رساندن به دانش‌آموزان ضعیف،

تشکیل کانون نشریات علمی،

تشکیل کانون ترجمه مقالات علمی،

تشکیل کانون‌های پژوهشی،

برگزاری مسابقه تهیه بهترین برشورهای اطلاع‌رسانی در زمینه‌های مهارت‌های زندگی، بهداشتی، دوست‌یابی،

برگزاری مسابقات علمی - خلاق در سطح مدارس، دانشگاه‌ها، فرهنگسراها، مساجد.

سایر فعالیت‌ها:

نگاهی به تاریخچه سرآمدگی می‌نمایاند که اگرچه در سال ۱۹۲۱، روان‌شناسان معتقد بودند که تنها ۱٪ افراد جامعه سرآمد هستند، اما بیش از چند سال از این تاریخ نگذشته بود که رقم مزبور به ۶-۵ درصد افزایش یافت و در حال حاضر روان‌شناسان سرآمدگی معتقدند که ۲۵-۱۵ درصد افراد موجود در جامعه سرآمد هستند.

در آموزه‌های دینی نیز وارد شده است که انسان‌ها، معادنی از طلا و نقره هستند. طبق حدیث شریف، اولاً انسان‌ها به معدن تشبیه شده‌اند، یعنی در ابتدا باید استعدادهای آنان شناسایی شود تا بتواند به مرحله استخراج برسد، در غیر این صورت همان‌گونه که معدن کشف نشده، بدون استفاده مانده، یا زیر باد و باران از بین می‌رود، استعداد معطل مانده انسان‌ها، ممکن است از بین برود. علاوه بر این، حدیث شریف بیان می‌دارد که تمامی انسان‌ها از استعدادهای درخشانی برخوردارند، به این معنا که اگر استعدادها فردی به مثابه معدن طلا نباشد، پس حتماً به مثابه معدن نقره خواهد بود، نه فلزی بی‌بها. بنابراین بر مبنای رهنمود دینی اخیر می‌توان تصور کرد، تمامی انسان‌های جامعه سرآمد هستند، مشروط بر آن که پیش

۱- سرآمدگی را نباید تنها در مسایل درسی و علمی محدود کرد. در حال حاضر مقوله سرآمدگی به سرآمدگی مدرسه‌ای و غیر مدرسه‌ای تقسیم شده است، مورد اخیر نیز شامل زیر مجموعه‌های وسیعی (مانند سرآمدگی در تهیه کاریکاتور، تهیه نقشه‌های توپوگرافیک، تراش جواهر و نظایر آن) هست.

از اتلاف سرمایه‌های درونی‌اشان، کشف شوند. از این رو یکی از مهم‌ترین وظایف اولیای تربیتی جوانان، ایجاد شرایط لازم برای انجام تجربه‌های مختلف توسط جوانان است تا آنان در این مسیر، پی به استعدادهای درونی و نهفته خود برده، درصدد شکوفاسازی آن‌ها برآیند.

گذشته از انبوه حرفه‌های هنری، ایجاد کلاس‌هایی در جهت آموزش شیشه‌گری، منبت‌کاری، ماکت-سازی، مکانیکی، رایانه و موارد مشابه، این امکان عمل را برای جوان فراهم می‌آورد که با کشف استعداد خود در زمینه‌ای خاص (مانند ماکت‌سازی هواپیما با استفاده از چوب‌های نرم)، در آن رابطه سرمایه‌گذاری کنند و به این ترتیب ضمن پرکردن اوقات فراغتشان، از پیشرفت‌شان در آن زمینه لذت برده، احساسی از رضایت خاطر بر وجودشان مستولی شود و در آینده، همین حرفه‌ها و مهارت‌های عملی، احتمال بی‌کارماندن آنان را تا حد ممکن، کاهش دهد.

از سوی دیگر به سبب توجه وافر جوانان (خاصه پسران) به مسایل ورزشی، تشکیل کانون‌های ورزشی مختلف و برگزاری مسابقات متعدد و مختلف در سطح آنان، ضمن پرکردن اوقات فراغت جوانان و ارضای هیجان‌جویی‌هایشان، هویت مثبتی را برای آنان رقم خواهد زد که جوانان با اتکا به این هویت مثبت می‌توانند با ارزیابی و خودپنداره مثبتی که از خود می‌یابند، به برنامه‌ریزی جهت پیشبرد اهداف دیگرشان، پردازند.

برخی از فعالیت‌های هنری مانند: تشکیل کانون‌های هنری مختلف (مانند نویسندگان، شاعران، فیلمسازان، کاریکاتوریست‌ها، نگاره‌گران، خطاطان، نقاشان، گرافیک‌ها و...)، تشکیل کانون نمایشگاه‌های هنری (با هدف به معرض نمایش گذاشتن آثار نوجوانان و جوانان عضو)، و نظایر آن، از دیگر فعالیت‌های هنری هستند که می‌توانند در هویت بخشیدن به جوانان، مؤثر واقع آیند.

- اجرای برنامه‌های مبتنی بر هیجان‌جویی

هیجان‌جویی یا هیجان‌خواهی، یک متغیر خلقی دارای پایه زیست‌شناختی است که بازتاب تفاوت‌های فردی در سطح بهینه انگیزختگی است (آزاد فلاح، ۱۳۷۳ به نقل از اسمیت و همکاران، ۱۹۹۲). هیجان-خواهی صفتی به شرح زیر است: جست‌وجوی هیجان‌ها و تجربه‌های متنوع، تازه، پیچیده و پرشور، و میل به خطر کردن بدنی، اجتماعی، قانونی و مالی به خاطر خود این تجربه‌ها (ویسی کریچ^۴ و مورفی^۴).

^۱- Sensation seeking

^۲-Smith

^۳-Weisskirch, R. S.

^۴-Murphy, I. C.

۲۰۰۴، به نقل از زاگرمن^۱، ۱۹۹۴). بر اساس نظر زاگرمن، هیجان خواهی خصوصیتی است که با نیاز به احساس های متفاوت، و نیز تجارب تازه و پیچیده و اشتیاق برای پذیرش خطرات جسمی و اجتماعی، مربوط به این تجارب تعریف می شود (فرانکن^۲، ۱۹۹۸، ترجمه حسن شمس آباد، غلامرضا محمودی، سوزان امامی پور، ۱۳۸۴).

طبق نظر اخیر، هیجان خواهی صفتی است که بر اساس نیاز به هیجانان و تجارب گوناگون جدید پیچیده و تمایل به مخاطرات فیزیکی و اجتماعی به منظور دست یابی به چنین تجاربی تعریف شده است. هیجان خواهی بر اساس توانایی برانگیختن قرار دارد. فردی که زیاد هیجان خواه است، تحریک مغزی مداوم را ترجیح می دهد، از کارهای یک نواخت خسته می شود و همواره به دنبال آن است که از طریق تجربه های مهیج، انگیزتگی خود را بیشتر کند. فردی که هیجان خواه نیست، تحریک مغزی کمتری را ترجیح می دهد و کارهای یکنواخت را نسبتاً خوب تحمل می کند (مارشال ریو، ۲۰۰۱، ترجمه سیدمحمدی، ۱۳۸۲). آرننت^۳ (۱۹۹۶)، به شکل مشابهی، افراد هیجان خواه را کسانی تعریف می کند که تمایل به تازگی و تجارب زیاد دارند.

^۱-Zukerman

^۲-Franken, R.

^۳-Arnett, J.

فلدمن (۱۹۹۹)، در ارتباط با هیجان‌ها، طبقه‌بندی اجمالی زیر را ارائه کرده است:

اشتیاق	عشق	مثبت	هیجان‌ها
شیفتگی			
سرخوشی	لذت		
خرسندی			
غرور			
آزردگی	خشم		
نفرت			
تحقیر			
حسادت			
عذاب	اندوه	منفی	
غصه			
گناه			
تنهایی	ترس		
وحشت			
اعراض			

شاید نتوان احساسی را یافت که نشأت گرفته از یک هیجان باشد، به این معنا که احساس‌ها، همواره برآیندی از چند هیجان مختلف هستند (مانند ناامیدی و غرور که از ترکیب ترس و غصه، و خشم و شادی به وجود می‌آیند). از همین رو شاید نتوان نظریه‌ای را یافت که بتواند قسمت عمده واقعیات موجود در زمینه هیجان‌ها را تبیین کند.

اگر از هیجان‌هایی مانند عشق، اندوه، ترس و خشم بگذریم و بحث را در هیجان شادی منحصراً کنیم، باز هم ملاحظه می‌شود که در این مورد هم اطلاعات روان‌شناسان اندک و ناچیز است، حال آن که وقتی از افراد پرسیده می‌شود که مطبوع‌ترین هیجانی را که تجربه کرده‌اند، نام ببرند، آن‌ها از شادی نام می‌برند و وقتی از آنان پرسیده شود اگر قرار باشد آنان از مجموعه ثروت، شهرت و شادی، یکی را برای خود و فرزندانشان برگزینند، کدام مورد را برمی‌گزینند، غالب افراد شادی را انتخاب می‌کنند (لویز آو هاویلند - جانز، ۲۰۰۰).

اما شادی و بهزیستی چیست و به چه عواملی بستگی دارد؟

¹-Feldman, R.

²-Happiness

³-Lewis, M.

⁴-Haviland-Jones, J.

⁵-Well-being

احساس بهزیستی، هم دارای مؤلفه‌های عاطفی و هم مؤلفه‌های شناختی است. افراد با احساس بهزیستی بالا، به طور عمده‌ای هیجان‌های مثبت را تجربه می‌کنند و از حوادث و وقایع پیرامون خود، ارزیابی مثبتی دارند، در حالی که افراد با احساس بهزیستی پایین، حوادث و موقعیت زندگی‌اشان را نامطلوب ارزیابی می‌کنند و بیشتر هیجان‌های منفی نظیر اضطراب، افسردگی و خشم را تجربه می‌کنند. باید توجه داشت که تجربه هیجان‌های خوشایند و مثبت، از میزان تجربه هیجان‌های ناخوشایند و منفی می‌کاهد. به عبارت دیگر، هرچه فرد زمان بیشتری را برای هیجان‌های مثبت صرف کند، به همان نسبت زمان کم‌تری را برای هیجان‌های منفی، باقی می‌گذارد. از سوی دیگر باید توجه داشت که هیجان‌های مثبت و منفی حالات دو قطبی نیستند که فقدان یکی وجود دیگری را تضمین کند. یعنی احساس رضامندی مثبت، تنها با فقدان هیجان‌های منفی پدید نمی‌آید و عدم حضور هیجان‌های منفی لزوماً حضور هیجان‌های مثبت را به همراه نمی‌آورد، بلکه برخورداری از هیجان‌های مثبت، خود به شرایط و امکانات دیگری نیازمند است. بنابراین، برای احساس بهزیستی (شادی)، سه مؤلفه مجزا و در عین حال مرتبط با یکدیگر را می‌بایست مورد شناسایی قرار داد: حضور نسبی هیجان‌های مثبت، فقدان و عدم حضور هیجان‌های منفی و رضامندی از زندگی (کرمی نوری و همکاران، ۱۳۸۱).

آرگیل (۲۰۰۱)، در تعریف شادی، به شکل مشابهی خاطر نشان می‌سازد:

در پژوهش‌هایی که از مردم در مورد ماهیت شادی پرسیده شده است، آنان در غالب موارد حالات عاطفی مثبت و رضایت از زندگی را مورد تأکید قرار داده‌اند. اما معمولاً جزء سومی را هم باید به دو جزء بالا افزود و آن عدم افسردگی، اضطراب و دیگر حالات عاطفی یا هیجانی منفی است. پژوهش‌های انجام شده بسیاری دلالت بر آن دارند که در اساس خوشبختی در ارتباط با خانواده، دوستان و کار فرد به دست می‌آید و تبیین خوشبختی، بیش از نظام زیست‌شناختی و روان‌شناختی، با نظام اجتماعی امکان پذیر است (لوئیز، هاویلند- جونز، ۲۰۰۰).

گذشته از تبعات زیستی شادی، اگر تبعات روانی- اجتماعی شادی مدنظر قرار گیرد، حفظ تعادل روانی انسان‌ها و شکوفا شدن استعداد آن‌ها، دو مورد از مهم‌ترین پیامدهای شادی و نشاط انسان‌ها است. انسان‌هایی که در عرصه زندگی فردی و اجتماعی خویش با دشواری‌های بسیاری مواجهند، زیر فشار ناشی از این دشواری‌ها، کمر خم کرده، کارشان به سکون و توقف می‌انجامد، اما لذت شادی، شور زندگی را به آنان بازگردانیده، بدان‌ها کمک می‌کنند تا در برابر سختی‌ها، از خود مقاومت نشان دهند و تعادل از دست رفته خویش را به دست آورند.

¹-Argyle, M.

تجربیات آنتوان ماکارنکو، نظریه پرداز نظام مارکسیستی شوروی (سابق)، در زمینه ارضای هیجان جویی جوانان تحت نظر وی، جای تعمق بسیاری دارد.

ماکارنکو در برخورد با جوانانی که به جای فرستاده شدن به زندان، به دارالتأدیب تحت نظر وی قرار گرفته بودند، با توجه به این که جوانان زیر نظر وی، گاهی در گذشته فقط برای هیجان جویی، دست به دزدی و شرارت می زدند، با ایجاد عرصه‌ای مثبت برای ارضای رقابت و هیجان جویی جوانان تحت امرش، آنان را به رقابت در امور سالمی همچون مبارزات سیاسی، کار بیش تر، مسابقات ورزشی، کارهای ادبی و هنری و مانند آن‌ها وامی داشت. نتیجه این کار، تبدیل شدن افراد بزه کار و غالباً بی سواد تحت وی به افرادی متخصص و مکتبی (مارکسیست) بود.

ماکارنکو (بی تا، الف، ترجمه رزم آزما)، در قسمتی از کتاب انقلاب و تعلیم و تربیت خود، آورده است که وی با قرار دادن جایزه‌ای همچون تمیز کردن توالت‌ها، جوانان را به رقابتی سخت با یکدیگر وامی داشته است (زیرا روح تشنه جوان بیشتر از آن که متوجه جایزه باشد، متوجه هیجان جویی، تنوع طلبی و برتری جویی هست که در روند مسابقات و رقابت ناشی از آن به دست می آید). ماکارنکو در همین زمینه، می نویسد:

من در موضوع مسابقه، ضابطه را در حد عالی قرار می دادم و گلکنتیف نیز به همان ترتیب عمل می کرد. رقابت بین دو دسته یک موضوع قراردادی و اتفاقی نبود، بلکه مسأله‌ای بود که گلکنتیف تمام روز با آن درگیر بود و تمام افراد گُمون در تمام کلاس‌ها و قسمت‌ها، بر سر مسأله رفتار خوب و زندگی روزمره و غیره با هم به رقابت می پرداختند... من خودم یک دفتر ثبت امتیازها را داشتم و سر هر ماه به گروه برنده، پاداشی می دادم که معمولاً شش بلیت تئاتر بین ۳۰ قسمت بهتر و همچنین حق پاک کردن توالت‌ها بود.

یکی از تکالیف نامطبوع غالباً به عهده ممتازترین قسمت‌ها محول می شد و انجام آن افتخاری نصیب آن قسمت می کرد. فی‌المثل، دسته چهارم ما که یکی از بهترین گروه‌های ما بود، مأموریت نظافت و پاک کردن توالت را در طول ماه به عهده می گرفت. آن‌ها موظف بودند که دستشویی‌ها را با یک محول ضد عفونی کننده بشویند و تمیز کنند و سپس به توالت اودکلن بزنند، برندگان می دانستند آن‌ها نظافت توالت‌ها را به عهده می گیرند، اما پس از پذیرش این امر و انجام آن، ماه بعد باز هم اعلام می کردند که حاضرند وظایف خود را ادامه دهند. ماه بعد نیز داوطلبانه حاضر به این کار می شدند. سرانجام گروه بعدی امتیاز خوبی در مسابقات کسب می کرد و رأساً اعلام می کرد حاضر است نظافت توالت‌ها را به عهده گیرد!

ماکارنکو (بی تا، ب، ترجمه ناصر مؤذن، ۱۳۶۹)، در نمونه دیگری در کتاب آموختن برای زیستن، شرح می دهد که چگونه شاگردانش، گزارش پیشرفت کارهای روزمره خودشان را به صورت گزارش های جنگی، ارایه می کردند. مضمون گزارش کار یکی از گروه ها، به شرح زیر است:

وضع جبهه در پانزدهم ماه آوریل

در جناح راست، دختران با انجام دادن کار روزانه به میزان صد و هفتاد تا صد و هشتاد درصد، توانسته اند خود را به خط هفدهم ماه مه برسانند، و لحظه به لحظه، به حمله خود بر دشمن که به طور نامنظم، در حال عقب نشینی است، می افزایند. طبق فرمان اداره مرکزی، جبهه جناح راست، به خاطر نبرد قهرمانانه خود در راه برقراری کارخانه تازه، مورد قدردانی قرار گرفته و پرچم در آن برافراشته شده است. در مرکز، آبی ها تحت فشار هستند، و امروز دسته های ما با پیشرفت شش مرحله ای، به خط بیست و یک آوریل رسیده اند.

ولی در جناح چپ، رکورد خفت بار همچنان ادامه دارد و درودگران هنوز در خط پانزدهم مارس، توقف کرده اند، و به بیان دیگر، مدت یک ماه از برنامه طرح ریزی شده، عقب مانده اند.

با وجود این، دشمن در اثر فشار نیروهای مرکزی و خاصه جناح راست، حتی در جناح چپ نیز به خط بیست آوریل عقب رانده شده، و در کل، کانون از برنامه طرح ریزی شده خود، چهار روز جلوتر رفته است.

به پیش دختران! آفرین بر شما! درود به دسته های پنج و یازده!

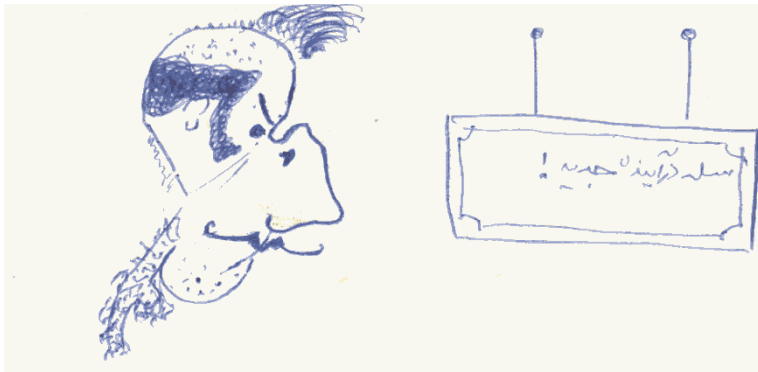
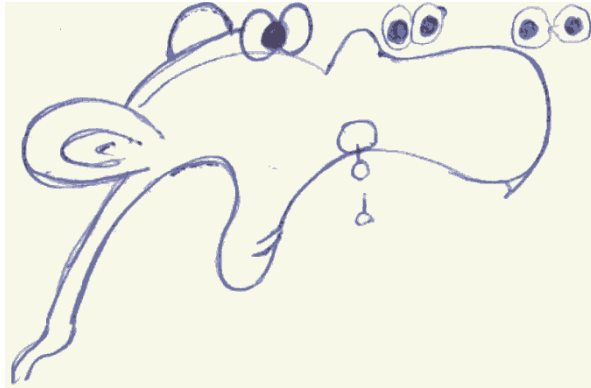
نگارنده، یک بار شاهد آن بود، وقتی یکی از زنان کارگر دانشگاه، که کار شاق نظافت خوابگاه دختران برعهده وی بود، در سالن ورزش حضور یافت و شاهد رقابت طناب کشی کارمندان زن دانشگاه شد، و در جریان این رقابت، جیغ و داد کشیدن اعضای دو گروه رقیب، زمین خوردن و برخاستن آنان و تلاش ها و کوشش های آنان را نظاره کرد، پس از بازگشت از سالن ورزش، بدون آن که شخصاً در مسابقه شرکتی کرده باشد، بیان می داشت، احساس می کند، روح تازه ای در وجود وی دمیده شده است، و با کنار رفتن خستگی هایی که وجودش را فراگرفته بودند، با انرژی و توان تازه ای، آماده مقابله با سختی های زندگی است. در مورد مشابهی، یکی از دانشجویان نگارنده گزارش می کرد، وی پس از آن که در دوره پیش دانشگاهی، در اثر اضطراب کنکور و فشارهایی که به خود وارد آورده بود، به افسردگی گرفتار آمد، به اصرار خانواده به یکی از پارک ها رفت و بدون آن که انگیزه ای برای سوار شدن به قطار هوایی داشته باشد، با اصرار خانواده سوار قطار هوایی شد. اما پس از تجربه شور و هیجان ناشی از حرکت قطار هوایی، از فردای همان روز، زندگی خود را به شکل عادی از سر گرفت.

نمونه‌های اخیر، مصداق بارزی از حفظ تعادل روانی آدمی در اثر شادی را به معرض دید می‌گذارند. شاید از همین رو هم هست که گاه جوانانی یافت می‌شوند که در بین انبوه ماشین‌هایی که در خیابان‌ها و آزاد راه‌ها به سرعت در حال حرکت هستند، اسکیت کرده یا با موتورهایشان، تک چرخ زده یا با ماشینشان، تیک‌آف می‌زنند و در توجیه کارشان بیان می‌دارند، اگرچه کار ما با خطر توأم است، اما لذت ناشی از این کارها به خطرشان می‌ارزد.

ارضای هیجان‌جویی‌ها (که از این به بعد با تسامح، مترادف کسب شادی و فرح در نظر گرفته خواهند شد)، در سطحی فراتر، موجبات اعتلای روانی افراد را فراهم می‌آورد. به این معنا که گاهی عشق و علاقه برخی از انسان‌ها، در نقاشی یا موسیقی خلاصه شده است یا در بعضی از مواقع، کارهای نועدوستانه، اوج ارضای هیجانی افراد خاصی را در پی دارد. به همین ترتیب گاهی دانش‌آموزان یا دانشجویانی یافت می‌شوند که با طنزپردازی‌اشان یا با اسم نهادن بر روی بیش از ۲۰۰ نفر از هم‌کلاسی‌ها، دانشجویان، استادان و کارمندان دانشگاه‌شان یا با کشیدن بیش از ۳۰ کاریکاتور از یکی از دوستانشان، نه تنها خلاقیت خود را به منصفه ظهور می‌گذارند، بلکه به ارضای هیجان‌های خویش نایل می‌آیند. بالطبع تشویق افراد اخیر به ادامه کار در زمینه‌ای که بدان عشق می‌ورزند، ضمن آن که موجبات ترضیه خاطر آنان را فراهم خواهد آورد، به شگفتگی بیش از پیش استعدادهای درونی آنان خواهد انجامید و در این مسیر جامعه از یک نقاش توانمند، موسیقی‌دان برجسته، طنزپرداز یا کاریکاتوریست زبردست و مانند آن‌ها، برخوردار خواهد شد. در زیر نمونه‌هایی از کاریکاتورهای یک دانش‌آموز کلاس سوم راهنمایی که به تهیه بیش از ۳۰ کاریکاتور متفاوت از چهره دوستش اقدام کرده است، و این مسأله از سوی مسوولان مدرسه، به عنوان یک خطای انضباطی در نظر گرفته شده است، آمده است (در حالی که تغییر رویکرد غلط پیش‌گفته و جهت دادن به این دانش‌آموز مستعد، جامعه را از یک کاریکاتوریست مبرز برخوردار خواهد کرد).







در ادامه، با توجه به کارکرد تعادل بخش شادی و نشاط در افراد و جامعه، مسأله اخیر مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

ارضای هیجان جویی مردم در طول تاریخ ایران

اولین اسناد و مدارک به دست آمده از ایرانیان باستان، حکایت از آن دارد که مقوله شادی و نشاط به مثابه امری مهم قلمداد شده، به شدت مورد توجه مسوولان و اولیای امور مردم بوده است.

سنگ نوشته به جای مانده از داریوش هخامنشی در گنجنامه همدان، به شرح زیر است:

خدای بزرگ است اهورمزدا که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که مردم را آفرید که شادی را آفرید از برای مردم که خشایارشا شاه را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرمانروا از بسیاری. من خشایارشا شاه هستم، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمینی که همه گونه مردم دارد. دور و پهناور. پسر داریوش هخامنشی.

همان‌گونه که از سنگ نوشته اخیر برمی‌آید، داریوش هخامنشی (۴۸۶-۴۶۵ ق.م)، در کنار ستایش خدا و معرفی خویش، تنها از مقوله شادی و آفرینش آن برای مردم، به عنوان بالاترین موهبت برای انسان‌ها، سخن به میان آورده است.

بررسی آموزه‌های دینی زرتشت می‌نمایاند که این دین ناخوشی را به اهریمن نسبت می‌داد، از آن رو افراد موظف بودند برضد اهریمن عمل کرده، سلامتی و تندرستی خود را پایدار سازند. به علاوه، از آنجا که ایرانیان باستان معتقد بودند، انسان دارای جسم و روح است، بنابراین باید قوای جسمانی و روحانی خویش را حفظ می‌کردند، زیرا اگر قوای روحانی ضعیف شود، توان جسمانی نقصان خواهد پذیرفت و برعکس. از این رو باید کوشید تا هر دو سالم بمانند (الماسی، ۱۳۷۸). انعکاس اعتقادات ایرانیان باستان و آموزه‌های دینی زرتشت، سبب شد که زندگی ایرانیان باستان توأم با شادی و نشاط باشد.

جشن‌های ایرانیان باستان را شاید بتوان در سه مقوله کلی در نظر گرفت. جشن‌های گاهنبار یا فصلی، جشن تعطیلی هفته و جشن‌های معمولی.

جشن‌های گاهنبار یا فصلی، ۶ جشن بودند که به مناسبت آفرینش آسمان، آب، زمین، نباتات، حیوانات و انسان برگزار می‌شدند. طول هر یک از جشن‌های شش‌گانه فصلی، ۵ روز بود که در مجموع ۳۰ روز در سال می‌شد.

جشن تعطیلی هفته، در روزهای اول، هشتم، پانزدهم و بیست و سوم هر ماه برگزار شده، آن روزها تعطیل عمومی بود.

ایرانیان باستان، تمامی روزهای ماه را نام نهاده بودند. ۲۶ روز از این روزها، نام فرشتگان و ۴ روز دیگر (که همان روزهای اول، هشتم، پانزدهم و بیست و سوم هر ماه بود)، به نام خدا، نامیده شده بود، بنابراین در طول ۱۲ ماه سال، ۴۸ روز که نام خدا را داشتند و به همین جهت ایام فرخنده و مبارکی شمرده می‌شدند، تعطیل بودند.

جشن‌های معمول ایرانیان باستان که به مناسبت‌های مختلف برگزار می‌شود (و البته در ایام سرد سال که کار کشاورزی تعطیل می‌شد، به شدت فزونی می‌گرفتند و تلاش داشتند، ایام سرما و بی‌کاری، روحیه شاداب مردم را مکدر نکنند)، شامل جشنهای زیر بود:

۱- لازم به یادآوری است که برخی از جشن‌های دین زرتشت، جشن غم است، اما با این وجود، مسأله اخیر، مانع عمومیت بحث مطرح شده نیست.

۳ فروردین، جشن ربیوئین، ۶ فروردین، جشن تولد زرتشت، ۱۳ فروردین، جشن سیزده نوروز، ۱۷ فروردین، جشن سروش، ۱۹ فروردین، جشن فروردین گان، ۳ اردیبهشت، اردیبهشت گان یا عید گل، ۴ خرداد، جشن خردادگان، ۱۳ تیر، جشن تیرگان یا آبریزان، ۷ مرداد، جشن امردادگان، ۴ شهریور، جشن شهریورگان، ۲۱-۱۶ مهر، جشن مهرگان (در روز ۱۶ مهر، جشن مهرگان عامه شروع شده، جشن ۶ روزه مهرگان، در ۲۱ مهر، با جشن مهرگان خاصه، خاتمه می‌یافت)، ۱۰ آبان، جشن آبان گان، ۱۹ آذر، جشن آذرگان، ۱ دی، جشن یلدا، ۱۱ دی، جشن خور روز، ۱۴ دی، جشن سیرسور، ۱۵ دی، جشن دیب گان، ۱۶ دی، جشن درامزینان، ۲ بهمن، جشن بهمنجه، ۵ بهمن، جشن نوسره، ۱۰ بهمن ماه، جشن سده، ۲۲ بهمن، جشن بادرو، ۳۰ بهمن جشن انیران (روشنایی بی‌پایان)، ۵ اسفند، جشن مزدگیران یا روز زن، ۶ اسفند، جشن اورداد سال، ۱۹ اسفند، جشن آب و درختان (محمدی، ۱۳۸۰).

جمع جشن‌هایی که از آن یاد شد، تقریباً معادل یک سوم از کل روزهای سال است. مسأله اخیر، حکایت از اهمیت گسترده و وسیع شادی و نشاط در ایرانیان باستان دارد که برای سالم زیستن، شادی و فرح را به عنوان اصلی اساسی، همواره در زندگی روزمره خود، ملحوظ می‌داشتند. با حاکمیت یافتن اسلام در ایران، دیدگاه دین با پذیرش شادی و نشاط مردم، تدقیق بیشتری در این مفهوم پدید آورد. به این معنا که اولاً دین به ترسیم دو شادی و فرح دست می‌زند، سرور معنوی و سرور مادی. سرور معنوی شادی است که در اثر اطاعت خدا به وجود می‌آید و سرور مادی شامل شادی‌های معمول در زندگی روزمره انسان‌ها است. در حدیث شریف وارد شده است که فرمود:

شادمانی مؤمن در طاعت خدا است و حزن وی بر گناهانش است (محمدی ری شهری، ۱۳۶۲، ج ۴).

گذشته از شادی‌های معنوی، دین به دلیل اهمیت زیاد شادی‌های مادی، توجه زیادی بدان معطوف داشته است. شهید بهشتی در بحثی که در همین زمینه دارد، می‌نویسد:

اصولاً تفریح یکی از نیازهای زندگی انسان است و همان‌گونه که غذا برای انسان، به صورت یک نیاز طبیعی مطرح است، تفریح هم به صورت یک نیاز طبیعی، و نه نیاز ارادی، برای بشر مطرح است و یک نظام اجتماعی و مکتب زندگی، باید برای ارضای این خواسته طبیعی فکری کند. چه کسی می‌تواند درباره اسلام بگوید، اسلام دین غم، اندوه، گریه، زاری و بی‌نشاطی است در حالی که قرآن با صراحت می‌گوید: ای پیامبر، در برابر کسانی که بسیاری از مواهب زندگی را تحریم می‌کردند، اعلان کن و بگو چه کسی زینت و آرایش و زیبایی‌هایی را که خداوند از درون طبیعت برای بندگانش بیرون کشیده، حرام کرده است؟ چه کسی روزی‌های پاک، مواهب پاک، مواهبی را که انسان از آن‌ها لذت مشروع و صحیح می‌برد، حرام کرده است؟ بگو این مواهب، این روزی‌های پاک، این زیبایی‌ها، برای مردم با

ایمان در همین زندگی دنیاست. در زندگانی جاوید و آخرت هم همین زیبایی‌ها و همین مواهب برای مردم با ایمان است. با یک تفاوت، و آن تفاوت این است که در این دنیا، زیبایی‌ها به زشتی‌ها آمیخته و آلوده است، شادی‌ها به غم‌ها آلوده است. ولی در دنیای دیگر، در روز رستاخیز، این زیبایی‌ها و مواهب پاک برای مردم با ایمان، به صورت خالص وجود دارد، آیه شریفه بیان می‌دارد، این مواهب مال مردم با ایمان است، ولی به شما مردمی که علاقه به نشاط دارید، می‌گوییم که اگر نشاط خالص در این دنیا میسر نیست، در روز رستاخیز، پیش خدا، برای مردم با ایمان پاک عمل، این آرزوی دیرین که در این جهان هیچ بشری به آن نمی‌رسد، به شرط ایمان و نیکوکاری به آن می‌رسد. آیا با وجود چنین مطالبی، می‌توان گفت که اسلام نشاط را بی‌ارزش تلقی کرده است؟

مگر صدها آیه قرآن، مردم با ایمان را به بهشت وعده نمی‌دهد؟ خوب بهشت چیست؟ تابلویی که قرآن از بهشت ترسیم می‌کند، یک زندگی سراسر نشاط، بهره‌مند از تمام زیبایی‌های خالص و پاک را نشان می‌دهد. بهشت آنچه چشم‌ها از آن لذت می‌برند و آنچه دل می‌خواهد (فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین - زخرف، ۷۱) است. آیا مذهبی که به مردم با ایمان و درست‌کار می‌گوید، سرانجام پاداش شما در دنیای جاوید چنین زندگی است، می‌تواند مذهبی ضد نشاط باشد... استنباط‌های نابجا و تلقین آن به مسلمانان به اضافه عوامل دیگر، سبب شد که توجه جامعه ما به مسأله تفریح کم باشد (همشهری، ۱۳۷۹/۴/۸).

ثانیاً دیدگاه مکتب ضمن تأیید سرور فردی و جمعی مسلمانان، آن را در چارچوب خاصی قرار می‌دهد، به این معنا که شادی و سرور معمول نیز باید زمینه ساز رشد و تعالی افراد قرار گرفته، به شکل یک هدف در نظر گرفته نشود، زیرا ماهیت این دنیا چنان است که مانع استمرار شادی و سرور مردم می‌شود. بنابراین با عنایت به این معنا، یک مسلمان باید نه در موفقیت‌ها و شادی‌ها و نه در شکست‌ها و ناکامی‌ها، کنترل خود را از دست بدهد، بلکه باید با آرامش و طمانینه، اهداف مکتبی خویش را دنبال کند.

سنن النبی در احوالات رسول خدا، صلی الله علیه و آله، روایت می‌کند: تبسم حضرت، بیشتر از مردم بود (طباطبایی، ؟، ترجمه فقهی، ۱۳۶۵) و از حضرتش در روایت است که فرمود: نشان آدمیان بهشتی، تبسم و شادی همیشگی است.

امام علی، علیه‌السلام، بعد از سلامتی، شادی و خنده را بزرگ‌ترین نعمت‌ها می‌خواند. حضرت تأکید می‌کنند:

شادمانی نفس را گشوده، نشاط را برمی‌انگیزد و غم، نفس را در هم کرده، راحتی را می‌زداید (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰، ج ۲).

حضرت سلیمان، علیه السلام، در بیان مشابهی فرمود:

دل شادمان و چهره خندان، خاصیت نوشدارو دارد.

آموزه‌های دینی با تأکید اهمیت روانی و فیزیولوژیک شادی در آدمی، در تلاش برای نهادینه کردن مقوله شادی و نشاط در زندگی روزمره افراد دین دار، در این زمینه به صراحت اظهار نظر کرده‌اند. از امام علی، علیه السلام، و امام رضا، علیه السلام، در روایت است که فرمودند:

مؤمن باید وقتش را سه قسمت کند. ساعتی که با پروردگارش راز و نیاز دارد، ساعتی که در پی اصلاح معاش خود برمی آید و ساعتی که بین لذت بردن از آنچه که برای او نیکوست، آزاد است (سید رضی، ۴۰۶، ه.ق. ترجمه فیض الاسلام، ۱۳۶۵، ه.ق.).

کوشش کنید اوقات روز شما، چهار ساعت باشد. ساعتی برای عبادت و خلوت با خدا، ساعتی برای تأمین معاش، ساعتی برای آمیزش و مصاحبت با برادران مورد اعتماد و کسانی که شما را به عیوبتان واقف می کنند و در باطن نسبت به شما خلوص و صفا دارند و ساعتی را به تفریحات و لذت‌های خود اختصاص دهید و از مسرت و نشاط ساعت تفریح، نیروی انجام وظایف ساعات دیگر را تأمین کنید.

روایات دیگری از این معنا یاد می کنند که حضرت، صلوات الله علیه، گاهی حتی با پیر زن‌های جامعه‌اش شوخی و مزاح می کرد. در روایت است که روزی پیر زنی از پیامبر اسلام پرسید: آیا عجزه‌ها را راهی به بهشت هست؟ و حضرت در پاسخ فرمودند: نه! پیر زن شروع به گریستن کرد، آنگاه حضرت بیان داشت: پیر زنان را جوان کرده، سپس آنان را به بهشت می فرستند.

رسول خدا، صلی الله علیه و آله، گاه گاهی به باغ اصحاب می رفت و در کنار سبزه‌زارها قدم می زد. گاهی نیز که غمی به حضرت رو آورده، ایشان را اندوهگین می کرد، از عرب بادیه نشینی یاد می کرد که بعضی از مواقع برای ایشان هدیه آورده، بلافاصله از ایشان پول هدیه‌اش را درخواست می کرد و حضرت از رفتار او خنده‌اش می گرفت. در این مواقع، حضرت آرزو می کرد، کاش اعرابی می آمد (طباطبایی، ؟، ترجمه فقهی، ۱۳۶۵).

غزالی (۵۰۵ ه. ق، به کوشش خدیو جم، ۱۳۶۴)، در کیمیای سعادت از بازی زنگیان در روز عید، در مسجد یاد می کند که حضرت به همسرش پیشنهاد دیدن آن را می دهد. وی می نویسد:

عایشه، رضی الله عنها، روایت می کند که روز عید در مسجد، زنگیان بازی می کردند. رسول، علیه السلام، مرا گفت: خواهی که ببینی؟ گفتم: خواهم. بر در بایستاد و دست پیش بداشت تا زنخدان بردست وی نهادم و چندان نظاره کردم که چند بار بگفت که بس نباشد؟ گفتم: نی!

علامه شلتوت (، ؟، ترجمه خلیلان، ۱۳۴۴)، با اشاره به چند بار مسابقه دوی حضرت، صلوات الله علیه، با همسرش عایشه، نتیجه می‌گیرد که انجام مسابقات میان زنان و مردان محرم، بلا مانع است.

از امام صادق، علیه‌السلام، در روایت است که فرمود:

مؤمنی نیست مگر این که بهره‌ای از مزاح دارد (طباطبایی، ؟، ترجمه فقهی، ۱۳۶۵).

روایت دیگری بیان می‌دارد، امام صادق، علیه‌السلام، پس از آن که از یکی از صحابی خود می‌پرسد که وضعیت شوخی آن‌ها با دوستانشان چگونه است، و وی پاسخ می‌دهد که شوخی آن‌ها با یکدیگر اندک است، بیان می‌دارد: چرا با هم مزاح نمی‌کنید، رسول خدا با مردم شوخی می‌کرد تا آنان را مسرور سازد (طباطبایی، ؟، ترجمه فقهی، ۱۳۶۵).

در جای دیگری، امام، علیه‌السلام، در مقایسه‌ای که بین حضرت عیسی، علیه‌السلام، و حضرت یحیی، علیه‌السلام، دارد، بیان می‌کند: حضرت عیسی هم می‌گریست و هم در زندگیش می‌خندید، اما حضرت یحیی می‌گریست و نمی‌خندید، و رفتار حضرت عیسی - علیه‌السلام - از حضرت یحیی - علیه‌السلام - برتر است (محمدی ری‌شهری، ۱۳۶۵، ج ۶).

دیدگاه دینی نه تنها شادی و نشاط را در زندگی فردی مسلمان‌ها تجویز می‌کند، بلکه با جهتی که به مسلمان‌ها می‌دهد، می‌کوشد تا آنان شادی و فرح را به شکل یک جریان جمعی در زندگیشان درآورند. از این رو، احادیث زیادی به این نکته اشاره دارند، افرادی که مؤمنی را شاد کنند، به مثابه آن است که امام، علیه‌السلام، (محمدی ری‌شهری، ۱۳۶۵، ج ۴)، و یا پیامبر خدا (محمدی ری‌شهری، ۱۳۶۵، ج ۴) را شاد کرده‌اند و چنین افرادی در روز جزا، در زمره افراد ایمن قرار می‌گیرند. به شکل مشابهی تبسم یک مسلمان در برابر برادر دینی‌اش، حسنه به حساب آمده است (محمدی ری‌شهری، ۱۳۶۵، ج ۵)، و در حدیث شریف وارد شده است که بخشی از بهشت از آن کسانی است که کودکان را شاد کرده باشند (محمدی ری‌شهری، ۱۳۶۵، ج ۴).

شکل‌گیری تعزیه مضحک در فرهنگ اسلامی نیز در همین ارتباط، قابل تبیین است. به این معنا که اندیشمندان مسلمان برای متعادل ساختن فضای حزن و شادی در جامعه، به طراحی و ارائه تعزیه مضحک پرداخته‌اند. به این صورت که در تعزیه اخیر، سران شرک، کفر و نفاق که در برابر ائمه هدی، علیهم‌السلام، طغیان کرده، حتی آنان را به شهادت رساندند، به شکل مضحکی مطرح می‌گردند. آن‌ها با ماسک‌هایی که چهره‌ای ابلهانه بدان‌ها می‌بخشد، یا با انجام اعمال و رفتارهای احمقانه، موجبات خنده ناظران را فراهم می‌آورند و به این ترتیب تعزیه مضحک، ضمن بیان تاریخ خونبار شیعه، با به تمسخر کشیدن دشمنان دین، خنده و نشاط را برای مسلمانان، به ارمغان می‌آورد.

با وجود آن که خنده، شادی و نشاط در دیدگاه دین با دید مثبتی نگریسته شده است، اما از آنجا که دین در صدد تربیت انسان‌های بصیری است که زندگی را به بطالت و بیهودگی نگذرانند، و با دید عمیقی به زندگی نگاه کرده، از یک خودکنترلی قوی و قدرتمند برخوردار باشند، احادیث نسبتاً زیادی وجود دارند که بر این مسأله تأکید ورزیده‌اند که مسلمانان، نباید بر آنچه به آن‌ها رسیده است، خوشحال بوده و بر آنچه از دست آنان رفته است، اندوهگین گردند (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰، ج ۶). به علاوه احادیث زیاد دیگری وجود دارند که هشدار می‌دهند به اندازه شادمانی‌ها، تکدر خاطر وجود دارد (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰، ج ۳ و ۴)، زمان‌های شادی‌ها، ربودنی است (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰، ج ۱) و به اندازه لذت آدمی، درد همراه آن است (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰، ج ۳). احادیث دیگری یادآور شده‌اند که کثرت خنده قلب را می‌میراند و هیبت آدمی را از بین می‌برد (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰، ج ۵). بنابراین یک مسلمان در عین استقبال از شادی و شادمانی، باید حد و مرزی برای آن قایل باشد و زمام آن را در دست بگیرد، نه آن که خود را در جریان آن، غرق سازد.

نگاهی به تاریخ ایران پس از اسلام بیانگر فراز و نشیب‌های شدید این جامعه است. ایران به علت موقعیت خاص جغرافیایی که از آن برخوردار است، همواره در معرض تهدید مهاجمان مختلف بوده است و مهاجمانی که در فواصل نسبتاً کوتاه، ایران را هدف تهاجم ویرانگر خود قرار می‌دادند، به لحاظ مادی و معنوی ضربه‌های جبران ناپذیری به ایرانیان وارد می‌آوردند. به عنوان نمونه، برخی از مورخان از حمله مغول به ایران با عنوان پسرقت آسیا، یاد می‌کنند. به این معنا که در دوره خوارزمشاهیان، سرمایه‌های مادی و انسانی لازم برای دست‌یابی ایران به فن‌آوری‌هایی که زمینه لازم برای صنعتی شدن جامعه را فراهم می‌آورد، پدید آمده بود، اما حمله ویرانگر مغول‌ها، نه تنها به قتل عام گسترده مردم شهرهایی که مراکز علم، دانش، هنر و فن‌آوری بودند، انجامید، بلکه ویرانی سرمایه‌های مادی ایران را در پی داشت، چرا که مغولان تنها خود را نیازمند تأمین علوفه اسب‌هایشان می‌دیدند، بنابراین برخی از شهرهای اخیر را به شخم کشیدند تا بتوانند غذای اسب‌هایشان را فراهم آورند. برخی از مورخان، از حمله مغول‌ها که به انهدام و نابودی گسترده منابع مادی و انسانی ایرانیان انجامید، با عنوان حادثه‌ای که به عقب افتادن ایران و آسیا، به مدت ۵-۶ قرن از پیشرفت و فن‌آوری انجامید، یاد می‌کنند. اما با وجود تمامی فجایع و مصیبتی که ایرانیان در طول تاریخ متحمل آن شدند، ملاحظه می‌شود که این قوم در خلال سال‌های صلح و آرامش، از شادی و نشاط خود غفلت نمی‌ورزیدند و در این میان هادیان بزرگی همچون فردوسی و سعدی، بیان می‌داشتند:

چو شادی بکاهد، بکاهد روان / خرد گردد اندر میان، ناتوان

بکشید تا رنج‌ها کم کنید دل غمگنان شاد و خرم کنید
چو روزی به شادی همی بگذرد خردمند مردم، چرا غم خورد؟

زمانی درس علم و بحث و تنزیل که باشد نفس انسان را کمالی
زمانی شعر و شطرنج و حکایت که خاطر را بود، دفع ملالی.

ابن بطوطه، در سفرنامه خود با شگفتی تمام، از هنرپیشگان و شعبده‌بازانی یاد می‌کند که از شدت هیجان ملاحظه هنرنمایی آنان، دچار بی‌هوشی شده است. وی می‌نویسد:

من از بوالعجبی‌های این بازیگران چیره دست، دچار خفقان قلب شدم و از حال برفتم. دوایی دادند تا به حال طبیعی بازگشتم (راوندی، ۱۳۶۲).

ویل دورانت به شکل مشابهی گزارش می‌کند که گاه در مسابقات اسب سواری که در ایران برگزار می‌شد، جمعیتی بالغ بر ۴۰۰۰ اسب سوار شرکت می‌کردند.

نمونه‌های اخیر، حکایت از توجه و عمق ارضای هیجان‌جویی افراد، در طول تاریخ ایران دارد. مردم کوچه و بازار ایران نیز پس از انجام کارهای روزانه‌شان، با شرکت در معرکه‌ها، گوش کردن به گفتار نقالان و قصه‌گویان، سرگرم شدن با نقل حکایات و لطیفه‌ها، دیدار دوستان، حضور در قهوه‌خانه‌ها و شنیدن اشعار شاهنامه، حکایات، قصص و ملاحظه مناظرات شاعرانه، تماشای رقص‌های گوناگون، کشیدن چتی و قلیان، خوردن کونار (جوشانده خشخاش)، شرکت در بازی‌های مختلفی مانند شطرنج، تخته نرد، گنجفه، پیچاز و تخم مرغ بازی و امثال آن، خود را سرگرم می‌کردند.

جذابیت قهوه‌خانه‌ها در دوره صفویه چنان بود که نه تنها طبقات مختلف مردم، از اعیان و رجال دربار و سران قزلباش تا شاعران و اهل قلم و نقاشان و سوداگران به قهوه‌خانه‌ها می‌آمدند، بلکه حتی گاهی شاه و وزیر اعظم وی به معیت نمایندگان سیاسی خارجی، به این قهوه‌خانه‌ها آمد و رفت می‌کردند و حتی در این میان شاه به (تخم مرغ) بازی با مردم کوچه و بازار، مشغول می‌شد (راوندی، ۱۳۶۲).

بررسی روش‌های ارضای هیجان‌جویی مردم پس از انقلاب، حکایت از مسیر متفاوتی دارد. با وقوع انقلاب اسلامی، رهبران انقلاب، مسأله تحقق اسلام ناب محمدی (ص) را در دستور کار خود قرار دادند، اما ایران بلافاصله خود را با طرح‌های کودتا و تجزیه‌های متعددی، مواجهه دید و فراتر از همه

این‌ها، تحمیل جنگی ناخواسته به کشور، امکان برنامه‌ریزی عمیق و اندیشیده شده را از مسوولان و نظریه‌پردازان نظام گرفت.

اگرچه ملاحظه جبهه‌های جنگ که برخی از ارزش‌های اسلام ناب محمدی (ص) را به منصفه ظهور می‌نهاد، حکایت از گسترش شادی و نشاط به مثابه واکنشی طبیعی و ارایه پادزهری در برابر انبوه حوادث تلخ و ناگوار شهادت و جراحت بهترین آدمیان روی زمین را داشت، ولی پس از سال‌های جنگ، این گونه نبود.

در سال‌های جنگ، بسیار ملاحظه می‌شد که مثلاً وقتی گروهی از رزمندگان، ناگهان متوجه می‌شوند که در میدان مین قرار گرفته‌اند، یکی از آن‌ها بیان می‌داشت: برای سلامتی خودمان اجماعاً فاتحه مع الصلوات و یا رزمنده دیگری هنگامی که زیر آتش خمپاره و خمسه خمسه قرار گرفته بودند، در حالی که برای یافتن جان پناهی به این سو و آن سو می‌دوید، فریاد می‌زد: موچم! موچم! قبول نیست!

یکی از رزمندگان، در خاطرات خود می‌نویسد، وقتی در جریان عملیات، پای وی در اثر ترکش خمپاره قطع شد، وی به سبب کم سن و سالی و درد، بنای داد و فریاد را گذاشت تا آن که امدادگری بر بالین وی شتافت. امدادگر با دیدن داد و فغان رزمنده، خطاب به او گفته بود: چیه پسر؟! از این بغل دستیت یاد بگیر که سرش رو بریدند گذاشتند روی سینه‌اش، هیچی نمی‌گه! و رزمنده پس از آن که نگاهی به کنار خود انداخته، مشاهده کرده بود سر شهید کنار دستش، روی سینه وی افتاده است، با خود گفته بود: این امدادگرها دیگر چه عتیقه‌هایی هستند و با فراموش کردن درد، خنده بر لبانش جاری گشته بود. در مورد مشابهی یکی از رزمندگان می‌نویسد: رضا، هم‌سنگر شوخ طبع آنان، موقع خواندن سوره واقعه، دایم به حورالعینی که در سوره مطرح شده بود، گیر می‌داد. مثلاً رضا می‌گفت: صبر کنید بچه‌ها! صبر کنید! شما می‌دانید، چرا وقتی شهدا شهید می‌شوند، لبخند می‌زنند؟ دوستانش هم در پاسخ می‌گفتند: نه، نمی‌دانیم! و وی در پاسخ، توضیح می‌داد که موقع شهید شدن شهدا، حوری‌ها آن‌ها را می‌بوسند، برای همین شهدا لبخند به لب می‌آورند. وقتی دوستان رضا قرآن را ادامه می‌دادند، باز رضا به مضمون حوری‌های سوره واقعه گیر داده، می‌گفت: بچه‌ها صبر کنید! اگر گفتید چرا برخی از شهدا می‌سوزند. دوستانش هم برای آن که شاهد شوخ طبعی رضا باشند، می‌گفتند: نمی‌دانیم! و رضا در پاسخ می‌گفت: به دلیل این که برخی از شهدا در میان حوری‌ها، خاطرخواه‌های زیادی دارند و به سبب کثرت بوسیدن آن‌ها، بوسه‌های داغشان، شهدا را می‌سوزاند.

روزی سنگر رضا مورد اصابت قرار گرفته، مهمات آن منفجر و سنگر وی منهدم می‌شود. پس از حادثه، در حالی که هم‌زمان رضا، جنازه سوخته و خاکستر شده وی را از زیر آوارهای سنگر بیرون می‌آورند، یکی از دوستان رضا می‌گوید: بی‌معرفت! تو این همه بین حوری‌ها خاطر خواه داشتی و ما نمی‌دونستیم! همان‌گونه که از مصادیق اخیر برمی‌آید، در جایی که ترس، حزن و اندوه صحنه، ممکن است، رزمنده‌ای را به سمت از دست دادن تعادل روانیش سوق دهد، در همین لحظه یک شوخی و شوخ طبعی مناسب، چنان فضای شاد و پر نشاطی را بر صحنه حاکم می‌سازد که سبب می‌شود رزمندگان راه خود را با همان صبر، استقامت و جدیت سابق، ادامه دهند (منطقی، ۱۳۸۰ الف).

در بررسی اجمالی چگونگی پاسخ دادن به هیجان‌جویی جوانان پس از انقلاب، به نظر می‌رسد، در این زمینه می‌توان به ۴ مرحله متمایز دست یافت.

مرحله نخست، مرحله‌ای است که کمترین هیجان‌جویی و تنوع طلبی جوانان، در سطح جامعه با دیده تردید، نفی و انکار، نگریسته می‌شود و اولیای امور جوانان، نه تنها حاضر به پذیرش هیجان‌جویی آنان نیستند، بلکه با شعارهایی نظیر: ضرورت جابه‌جاسازی دهه فجر با نوروز باستانی، دست به رایه قرائتی بسته‌نگر از اسلام می‌زنند و تحقق مواردی مانند موی بلند، عطر زدن، پوشیدن البسه سفید و نظایر آن‌ها (که از شاخصه‌های پیامبران الهی است)، نزد اولیای بسته‌نگر پیش گفته، به مثابه جرمی نابخشودنی، در نظر گرفته می‌شود.

در مرحله بعد، اگرچه پیشنهادها افراطی مانند کنار نهادن نوروز، متوقف شدن، و دورانی از سکوت فرا رسید، اما در همین دوره، به مدهای مطلوب طبع جوانان، موسیقی مورد علاقه آنان و نظایر آن‌ها، با دیده نفی و انکار نگریسته شد.

کپی‌سازی در موسیقی و تکثیر و پخش لوح‌های فشرده حاوی فیلم‌های سرگرم کننده (با زیرنویس فارسی)، برای کاستن از گرمی بازار لوح‌های فشرده غیرمجاز، فراز دیگری از برخورد با هیجان‌جویی جوانان را به معرض دید می‌گذارد.

پس از موفق عمل نکردن تجربه کپی‌سازی، دوره‌ای از سردرگمی در سطح اولیای امور جوانان مشاهده شده، در برخی از موارد برخوردهایی نسبتاً قاطع با جوانان، در دستور کار قرار می‌گیرد و گاهی برخورد اخیر، مورد تردید قرار می‌گیرد.

عدم توجه و حتی مقابله برخی از مسوولان فرهنگی جامعه با مسأله شادی و نشاط افراد، کار را به جایی رسانده است که اولاً جوانان و مردم جامعه با حساسیت زیادی با مسأله اخیر برخورد کرده، در اثر کاهش آستانه تحریکشان در این زمینه، در برخورد با کمترین تحریک، بیشترین واکنش را از خود نشان

می دهند، ثانیاً افراد در برخورد با عرصه های بسته، محدود و نفی شده شادی و هیجان، درصدد برمی آیند به شکل فردی به نیازهای طبیعی خودشان پاسخ دهند که به دلیل فقدان امکانات، در برخی از موارد، ارضای هیجان جویی آنان به شکل انحرافی و یا حتی مرضی، انجام می پذیرد.

کاهش آستانه تحریکی که از آن یاد شد، به این معناست که به علت بسته بودن عرصه های هیجان جویی مردم و خاصه جوانان، آنان در برابر کم ترین محرک های هیجانی، به ارایه بیشترین و شدیدترین پاسخ ممکن، اقدام می ورزند. واکنش افراطی جوانان نسبت به گروه هایی مانند رپ، هوی متال، متالیکا^۱ و مانند آن ها و یا واکنش پرشتاب و گسترده آنان به مدهای ماهواره ای یا مصرف ۲۹٪ لوازم آرایشی خاور میانه در ایران که به رتبه اول آن در مصرف وسایل مزبور در همین منطقه انجامیده است (شرق، ۱۳۸۹/۶/۱۶)، نمونه های بارزی در این جهت هستند.

پس از آن که گروه هایی همچون رپ، هوی متال، اسلش^۲، دت^۳ و نظایر آن ها، در ایران مطرح شدند، جوانان ایرانی به شکل گسترده ای نسبت به آن ها واکنش نشان دادند، حال آن که برخی از همین گروه ها در موطن خودشان، از شهرتی که در ایران برخوردارند، برخوردار نیستند.

گسترش سریع مدهایی که از طریق ماهواره به نمایش در می آیند و به سرعت جذب آشنایی از جوانان و بزرگ سالان جامعه می گردند، نمونه مشابهی در همین زمینه به شمار می آیند. به عنوان مثال، ممکن است پس از آن که فسفری کردن رنگ موها (به شکلی که شبیه یک تل باشد)، در ماهواره مطرح می شود، نه تنها موهای فسفری به سرعت در ایران مد می شود، بلکه به جای یک رنگ، گاه مردم شاهد مد شدن دو رنگ فسفری هم زمان، روی موهای برخی از دختران جامعه می شوند و یا زمانی که مایکل جکسون در یک شو، با شلوار سیاهی که یک خط عمودی سفید دارد، ظاهر می شود، نه تنها شلوارهایی مشابه در جامعه مد می شود، بلکه مانتوهای سیاهی مد می شود که یک خط سفید از بالا تا پایینشان کشیده شده است.

کاهش آستانه تحریک افراد جامعه و واکنش شدید آنان به کمترین محرک هایی که از آن سوی مرزها وارد می شود، مردم و خاصه جوانان جامعه را مستعد آن می کند که در جریان ارضای هیجان جویی های

^۱-RAP

^۲-Heavy metal

^۳-Metalica

^۴-Slash

^۵-Dath

خودشان، از الگوها و اسوه‌های خارجی مطرح شده، تأثیر پذیرند و رفته رفته مرجع ارزشی آنان از مراجع ارزشی داخلی، به مراجع ارزشی خارج از مرزها، پیوند بخورد.

گسترش روش‌های فردی هیجان‌جویی که گاه از شکل ابتدال‌آمیز و انحرافی برخوردارند، از دیگر واکنش مردم (و خاصه جوانان) در برابر بی‌توجهی به نقش شادی و نشاط در جامعه است. ممنوعیت اشتباه ویدیو در سال ۱۳۶۰، سبب شد که مسوولان با دیده نفی و سرکوب به این پدیده تکنولوژیک نگرسته، درصدد برنامه‌ریزی برای استفاده مثبت و بهینه از آن برنمایند. از سوی دیگر خلایقی که مردم در اوقات فراغت و سرگرمی خویش در جامعه احساس می‌کردند، سبب شد طی یک دهه، سه میلیون (و طبق برخی از برآوردهای دیگر تا ۵ میلیون) ویدیوی قاچاق وارد کشور شود که طبق اظهار نظر یکی از مسوولان وزارت ارشاد، تنها ۳۰٪ نوارهای مورد استفاده ویدیوهای مزبور، مورد تأیید رسانه‌های تصویری وزارت ارشاد بود (صبح امروز، ۱۳۷۸/۷/۴).

افزایش سریع و صعودی اعتیاد به مواد مخدر و کاهش سن اعتیاد، فزونی گرفتن مصرف الکل، گسترش روابط نامشروع، استقبال گسترده از ماهواره، لوح‌های فشرده و نوارهای ویدیویی غیرمجاز، مدهای ماهواره‌ای، رجوع به کانال‌های تلویزیونی کشورهای همسایه، تبدیل خیابان‌ها به عرصه‌ای برای کورس گذاشتن و تیک‌آف زدن ماشین‌ها و تک‌چرخ زدن موتورها، گسترش بلوتوث مستهجن‌ترین کلیپ‌های ممکن در سطح جامعه و موارد مشابه، از جمله روش‌های فردی در ارضای هیجان‌جویی مردم و جوانان است که گسترش آن‌ها، از رشد نگران‌کننده‌ای برخوردار است.

شکل‌گیری روش‌های جمعی ارضای هیجان‌جویی جمعی در جامعه، مسأله قابل توجه دیگری است که تأمل در آن ضرورت دارد. جشن‌ها و پارتی‌های جمعی نامناسب، گرایش به گروه‌های ضد فرهنگ، ملاحظه کاربری گسترده از عکس‌ها و کلیپ‌های سوپر در یک شبکه اجتماعی شکل گرفته شده در مترو و مناطق پر ازدحام جامعه و مانند آن‌ها، نمونه‌هایی از روش‌های جمعی ارضای هیجان‌جویی در جوانان و بزرگ‌سالان جامعه است که طی سال‌های اخیر از رشد فزاینده‌ای برخوردار بوده‌اند.

گذشته از روش‌های ارضای انحرافی هیجان‌جویی، گاهی ارضای هیجان‌جویی جوانان در اشکالی مرضی صورت می‌پذیرد.

منطقی (منتشر نشده)، در بررسی که در سطح شهرهای مختلف ایران در جمعیتی بالغ بر ۲۰۰۰ نفر از دانش‌آموزان دختر و پسر دبیرستانی انجام داده است، به بررسی توصیفی هیجان‌جویی جوانان و چگونگی ارضای شادی و نشاط آنان پرداخته است. وی در توصیف روش‌های ارضای هیجان‌جویی دانش‌آموزان در خانه، مدرسه و جامعه می‌نویسد:

بررسی توصیفی هیجان‌جویی دانش‌آموزان ایرانی حاکی از آن است که شادی و نشاط آنان، در اشکالی مثبت و منفی تحقق می‌یابد، اما به دلیل عدم فهم درست مسأله هیجان‌جویی، و هدایت درست و بهینه آن در جامعه و برخی از تحجرگرایی‌های حاکم بر اندیشه اولیای تربیتی و فرهنگی جوانان و جامعه در این زمینه، اولاً روش‌های ارضای شادی‌های فردی بر روش‌های ارضای شادی‌های جمعی در ایران، غلبه بلامنازعی دارد و ثانیاً با ملاحظه عناوین حاصله از پژوهش، به شکل آشکاری پیداست که ارضای هیجان‌جویی جوانان به شکل مرضی، بر ارضای هیجان‌جویی آنان به شکل مثبت و بهینه پیشی گرفته است.

منطقی (۱۳۸۰ ب)، در پژوهش دیگری که در زمینه بررسی چگونگی ارضای هیجان‌جویی در سطح دانشجویان دانشگاه تربیت معلم، انجام داده است، از نتایج مشابهی خبر می‌دهد. وی در این زمینه می‌نویسد:

هیجان‌جویی دانشجویان در حال حاضر بیشتر از شکلی مرضی برخوردار است، به این معنا که دانشجو با ایذا و اذیت دوستانش، با سرکار گذاشتن آنان و با بلا آوردن سر دوستانش، می‌خندد و به این ترتیب شادی و نشاط نسبی خود را تأمین می‌کند. البته از این جهت که دانشجو برای محافظت از خود و از این جهت که به افسردگی و انزوا در نیافتد، دست به ایذا و اذیت دوستانش می‌زند، این هیجان‌جویی از یک سازمان یافتگی مرضی برخوردار هست، حال اگر مسوولان فرهنگی دانشگاه بخواهند در برخورد با مسأله اخیر، به شدت متوسل شوند، این اقدام، کار درستی نخواهد بود، بلکه آنان باید با تدارک برنامه‌های مناسب به ارضای هیجان‌جویی دانشجویان، اقدام ورزند.

منطقی (منتشر نشده)، در موارد دیگری خاطر نشان می‌سازد، وی در جریان به کارگیری آزمون سنجش هیجان‌جویی زاگرم، در برخی از پژوهش‌های خویش، همبستگی بالای مصرف قرص‌های اکس و هیجان‌جویی بالا، عوض کردن متوالی دوست جنس مخالف و هیجان‌خواهی مفرط، کاربری اعتیادآمیز از پیامک و بلوتوث و هیجان‌جویی بالا را نتیجه گرفته است.

بنابراین با توجه به آنچه گذشت، برخلاف دید ساده‌نگر برخی از اولیای امور مبنی بر این که پاک کردن صورت مسأله هیجان‌جویی افراد، و یا مسکوت نهادن آن، بهترین پاسخ ممکن به هیجان‌جویی افشار مختلف مردم جامعه است، می‌توان نتیجه گرفت که بی‌برنامگی و گریز از پاسخ دادن به هیجان مردم، کار را به جایی رسانده است که برخی از مردم برای ارضای نیازشان به شادی و نشاط با مسدود دیدن راه‌های فردی و جمعی مورد پذیرش جامعه، راه‌های انحرافی، مبتذل و مرضی را پیش گرفته، به این

ترتیب درصدد ارضای نیاز طبیعی‌شان به شادی برمی‌آیند که این مسأله چیزی جز یک علامت سوال بزرگ فراروی اهداف فرهنگی مسوولان نخواهد بود (منطقی، ۱۳۸۰ ب).

روش‌های ارضای هیجان‌جویی در غرب

اهمیت روانی ارضای هیجان‌جویی انسان‌ها از سوئی و منافع اجتماعی این مسأله از سوی دیگر، برنامه-ریزان جوامع غربی را بر آن داشته است که جهت گسترش شادی و نشاط در جامعه، نه تنها درصدد گسترش راه‌های فردی ترضیه خاطر شهروندان‌شان برآیند، بلکه به ایجاد و گسترش راه‌هایی اقدام ورزند که شادی و فرح را برای کل جامعه آن‌ها به ارمغان ببرد و اگر احیاناً فردی در جامعه وجود داشت که مایل به تن دادن به شادی و برخورداری از مواهب آن نبود، به این ترتیب، به زور و اجبار هم که شده، تن به شادی داده، از مواهب آن برخوردار گردد.

روش‌های فردی ارضای هیجان‌جویی در غرب، از ابعاد مثبت گرفته تا منفی فراهم آمده است. برخی از مردم غرب در تعطیلات‌شان با رو کردن به مواردی مانند شنا، قایق سواری، موج سواری، اسکی، بولینگ، گلف، صخره‌نوردی، کوه‌نوردی و یا حتی مسابقاتی مانند سگ‌دوانی، پراندن ملخ یا قورباغه، شتر مرغ‌دوانی و مانند آن‌ها، اوقات فراغت‌شان را با لذت سپری می‌سازند. افراد دیگری ممکن است به مسایلی مانند جشنواره‌های رقص، موسیقی، استفاده از انواع مدها، مسابقات ملکه زیبایی، مصرف انواع نوشیدنی‌های الکلی، شرکت در کنسرت‌ها و شوهای مختلف و موارد مشابه علاقه نشان دهند و با استقبال از آن‌ها، روزگارشان را به سرآورند، مشتاقان طبیعت با روآوردن به طبیعت و پرداختن به اموری مانند ماهیگیری، شکار، غارنوردی، بیابان‌نوردی، کوه‌نوردی و مانند آن‌ها یا حتی شرکت در مسابقاتی مانند انتخاب زیباترین گاوها به ارضای هیجان‌جویی‌های خود می‌پردازند. پیش گرفتن گردشگری داخلی یا خارجی، اکوتوریسم (با هدف دیدن مناطق بکر و دست‌نخورده طبیعت در نواحی مختلف جهان)، توریسم فرهنگی (با هدف آشنا شدن با فرهنگ اقوام مختلف)، یا حتی آشنا شدن با غذاهای کشورهای مختلف و خوردن آن‌ها، ترضیه خاطر جمع دیگری را در پی خواهد داشت.

همان‌طور که پیشتر یادآوری شد، اگر افرادی وجود داشتند که تمایل چندانی به ابعاد مثبت پیش‌گفته نشان نمی‌دادند، ابعاد منفی گسترده‌ای برای آنان تدارک دیده شده است که با تمسک بدان‌ها، به ارضای خود پردازند. به عنوان نمونه، افراد هوس باز می‌توانند از انبوهی از رسانه‌های هرزه‌نگار که در قالب نشریه، عکس، فیلم ویدیویی یا سینمایی و لوح فشرده عرضه می‌شود، سود جویند. در گامی فراتر، این افراد می‌توانند با رفتن به مراکز تفریحی که رقص استریپ‌تیز، قسمتی از برنامه‌های آن را تشکیل می‌دهد،

¹-Porno

به نمایش گذاشتن همجنس بازی مردان یا زنان، استخر پارتي، استفاده از امکاناتی که زنان قاچاق شده به کشورشان (که پس از تجارت مواد مخدر و اسلحه، سودآورترین تجارت سیاه جهان محسوب می‌شوند)، پیش گرفتن توریسم جنسی (مراجعه به مناطقی از جهان که ارضای تمایلات جنسی ممنوع در کشور خودشان، در آن مناطق آزاد باشد)، و مانند آن‌ها را فراهم آورده‌اند، به ترضیه خاطر خود پردازند.

وجود انبوهی از کازینوها و بارها و وجود انبوهی از نوشیدنی‌های الکلی و مواد مخدر، قسمت دیگری از شادی و نشاط افرادی را که به این شکل متمایل به ترضیه خاطر خویش هستند را فراهم می‌آورند. علاوه بر گسترش روش‌های ارضای هیجان‌جویی افراد در غرب، استفاده از فن‌آوری‌های پیشرفته در جهت تدارک روش‌های ارضای هیجان‌جویی افراد و تمهید روش‌های ارضای هیجان‌جویی در اشکال جمعی، از مهم‌ترین نقاط قوت برنامه‌ریزان جوامع غربی در زمینه پرکردن اوقات فراغت مردم و ارضای هیجان‌جویی آن‌ها است که ملاحظه می‌شود.

به عنوان مثال، گروه پینک فلوید^۱ برای اجرای یک برنامه موسیقی‌اشان، ۵۰ کامیون آلات و ادوات الکترونیکی را با خود به محل شو، حمل می‌کنند تا در جریان خواندن خوانندگان‌اشان، با استفاده از آن‌ها، مثلاً با لیز روی فضا، مضامین ترانه‌هایشان را به تصویر بکشند تا به ایجاد توهم بصری در مخاطبان خودشان، نایل آیند.

ادغام عوامل قدرتمند در یکدیگر، از دیگر چاره‌اندیشی‌های غربی‌ها در این زمینه به شمار می‌آید. به عنوان نمونه، اسکیت‌های نمایشی، ضمن آن که حاوی اسکیت یک زوج اسکیت باز (یک زن نیمه برهنه و یک مرد) هستند، به شکل هماهنگی با موسیقی که در جریان اسکیت آنان پخش می‌شود، حرکت کرده، سرعت آنان با افزایش و کاهش صدای موسیقی، فزونی و کاستی می‌گیرد. به عبارت دیگر در اینجا دو یا سه عامل قدرتمند ورزش، هنر و برهنگی در هم ادغام می‌شوند تا مخاطبان‌شان را به شدت جذب خود سازند.

برنامه‌ریزان اجتماعی غرب در سامان دادن و ایجاد روش‌های جمعی ارضای هیجان‌جویی شهروندان-شان، تلاش چشم‌گیر و قابل توجهی از خود نشان می‌دهند و در این راستا، از هر بهانه‌ای برای ایجاد شور و نشاط در سطح مردمشان، سود می‌برند. به عنوان نمونه، وقتی آنان با این مسأله مواجه می‌شوند که پیر زنان و مردان جامعه، به علت چین و چروک و شکستگی بدنشان تمایلی به رفتن به استخر نشان نمی‌دهند، با تخصیص استخرهایی برای افراد بالای ۶۵ سال، شرایطی پدید می‌آورند که افراد مسن

^۱-Pink fluid

جامعه، از این امکان عمل ارزشمند، محروم نگردند. ملاحظه کوه‌هایی که برای دیدن مسابقات پرش با اسکی، برای حضور تماشاچیان علاقه‌مند به این ورزش، تراشیده شده، به شکل سکو درآمده‌اند، یا مشاهده وسایل رفاهی که در مسیر مسابقات اتوموبیل‌رانی، موتورسواری، دوچرخه‌سواری، اتوموبیل‌های کوچک، اسب سواری و حتی مواردی مانند شتر مرغ‌دوانی و نظایر آن‌ها تدارک دیده شده‌اند تا پذیرای بینندگان مسابقات مزبور باشند، شاهد مثال‌های دیگری در جهت تدارک امکانات لازم برای لذت بردن مردم هستند.

برگزاری انبوهی از کارناوال‌های مختلف که در خیابان‌های شهرها به راه می‌افتند، برگزاری جشن‌های بالماسکه، فستیوال‌های گوناگون و جشنواره‌های متعدد موسیقی و موارد مشابه، این فرصت را برای مردم جامعه پدید می‌آورند که حتی اگر آن‌ها به دلیل دل‌مردگی و خمود، تمایلی به شرکت در مراسم شادی و نشاط از خود نشان نمی‌دهند، در فضای مناسبی قرار گیرند که خود به خود به میان جمع کشیده شده، با آنان در شادی و نشاط موجود شرکت کنند. بنابراین، زمینه‌سازی‌های اولیه و سرمایه‌گذاری‌های حساب شده و وسیع در جهت تحقق شادی و فرح در جامعه، مسأله مهمی است که در جوامع غربی به سادگی قابل مشاهده است. شدت مسأله اخیر چنان است که برنامه‌ریزان غربی حتی با به دست آوردن یک بهانه، درصدد استفاده از آن برآمده، می‌کوشند با استفاده از آن شادی و نشاط را در جامعه خود دامن بزنند. فستیوال بین‌المللی زمستانی مینه‌سوتا، نمونه بارزی در این جهت است. مینه‌سوتا در شمال غربی امریکا معروف به داشتن زمستان‌های بسیار سرد است. اما پس از آن که یکی از روزنامه‌نگاران، از این مکان به عنوان سیبری دوم یاد کرد، مردم این دیار برای گرمی بخشیدن به فضای اجتماعی شهر و دیارشان، بلافاصله اقدام به برگزاری جشن‌های زمستانی مینه‌سوتا کردند. در این جشن‌ها، روی دریاچه یخ زده بی‌یر مسابقات قهرمانی اسکیتینگ برگزار می‌شود، مسابقات بrij بین‌المللی، سورتمه سواری بین‌المللی (که از یکی از شهرهای کانادا شروع شده، در سنت پل، مرکز مینه‌سوتا، خاتمه می‌یابد)، رقابت‌های سورتمه سواری با سگ، مسابقات هاکی روی یخ، اسکی، پرش اسکی و بالن سواری، رقابت‌های نیزه پرانی و قایق‌رانی و اتوموبیل سواری روی دریاچه یخ زده فالن، قسمت‌های دیگری از برنامه‌های کارناوال زمستانی مینه‌سوتا هستند.

برگزاری مراسم تاج‌گذاری ملکه کارناوال، رژه دختران، راه اندازی دسته‌های موسیقی، حضور در رقص‌های محلی، شرکت در مراسم شام در سالن بزرگ شهر، مسابقه آدمک‌سازی و مجسمه‌سازی با برف و یخ، برنامه‌های دیگری هستند که برجذابیت کارناوال زمستانی مینه‌سوتا می‌افزایند.

بنابراین همان گونه که ملاحظه می شود، برنامه ریزان اجتماعی در غرب درصدد هستند تا حتی از نقاط ضعف، نقطه قوت ساخته، به این ترتیب شور، نشاط، شادی و لذت را برای مردم جامعه شان به ارمغان ببرند و به این ترتیب زمینه روابط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی فعال و پویاتری را بنیان نهند. مشابه آنچه در مینه سوتا جریان دارد، در کوه های پر از برف و یخ زده آلپ در اروپا مشاهده می شود. به این معنا که دست اندرکاران کشورهای یخ زده و برفی شمال اروپا، با ایجاد امکانات مختلفی در کوه های پر برف آلپ، مانند کشیدن خط آهن، جاده های اتوموبیل رو، تهیه امکانات اسکی در سطوح صاف، شیب دار و مارپیچ، تهیه تله سکی سرباز و تله سکی سرپوشیده، سورتمه سواری با سنگ و موارد مشابه درصدد برآمده اند تا از کوه های پر برف و یخی که ممکن است، توقف و دلسردی را برای شهروندان خودشان پدید آورند، کانونی برای لذت بردن مردم تهیه کرده، علاوه بر این، به کسب درآمدهای کلان اقتصادی برای کشورشان نایل آیند.

نمونه دیگری از زمینه سازی برای گسترش لذت جویی و ارضای روانی مردم غرب را در تشویق مردم به مسافرت می توان ملاحظه کرد. مسوولان برنامه ریزی های اجتماعی در غرب، به تنهایی به تبلیغ سفر و مسافرت شهروندان شان نمی پردازند، بلکه اولاً با گسترش شاهراه های ارتباطی، امکان سفر را ساده کرده، با سامان دادن به آژانس های مسافرتی، ترتیبی اتخاذ کرده اند که آژانس های مزبور، ماشین را در شهری به متقاضیان کرایه داده، در شهر دیگر به پس گرفتن آن اقدام ورزند. جاده ها در فواصل کوتاهی از امکانات اردوگاهی، تعمیرگاه های سیار و تلفن های اضطراری، برخوردار شوند و حتی با بسیج مترجمان لازم، مسافران خارجی این امکان را پیدا کنند که با استفاده از تلفن های بین جاده ای، اطلاعات لازم را در خصوص سفرشان، از مترجمان مزبور دریافت دارند.

تفاوت نرخ بنزین در پمپ بنزین های آزادراه ها و جاده های حاشیه ای آن ها، چاره اندیشی دیگری است تا مردم برای برخوردار شدن از بنزین ارزان تر، مجبور به خروج از آزاد راه شده، به دیدار مناطق حاشیه ای آن ها نایل آیند.

در جست و جوی استفاده بهینه از هیجان خواهی جوان هیجان طلبی، به مثابه نیازی طبیعی، باید ارضا شود، بالطبع برخورد اندیشیده با این امر، ضمن آن که به ارضای بهینه هیجان جویی و شادی و نشاط افراد جامعه می انجامد، در اعتلای مادی و معنوی آنان نیز مؤثر واقع می آید، اما برخورد نیاندیشیده با این امر و یا حتی تلاش برای نفی و انکار آن، به پاک شدن صورت مسأله نمی انجامد و سبب به فراموشی سپردن آن در نزد مردم نخواهد شد.

در حالت اخیر، مردمی که در جست‌وجوی یافتن پاسخی مناسب برای نیاز طبیعی خودشان هستند، شخصاً به دنبال ارضای هیجان‌جویی‌های خودشان خواهند رفت که این امر مستلزم آسیب‌ها و خسران‌های بسیاری برای جامعه هست. برخی از تبعات منفی بی‌توجهی به ارضای شادی و نشاط جوانان و دیگر اقشار اجتماعی، به شرح زیر است:

اولاً با توجه به تبدیل جهان حاضر به یک دهکده واحد جهانی و برتری بالادهی‌ها که صاحبان فن‌آوری پیشرفته هستند، بر پایین دهی‌ها که از فن‌آوری‌های اخیر برخوردار نیستند، سبب می‌شود، جوانان و دیگر افراد جامعه، تحت تأثیر ارزش‌های بیگانه قرار گرفته، آن‌گونه که آنان بدان‌ها القا می‌کنند، اندیشیده، رفتار کرده و زندگی کنند.

ثانیاً با عنایت به این که ارضای شادی و نشاط جامعه، چه به صورت روش‌های فردگرا و چه به صورت روش‌های جمع‌گرا، مستلزم برخی از سرمایه‌گذاری‌های اولیه است، بی‌توجه ماندن به سرمایه‌گذاری در این جهت، عرصه انتخاب گزینه‌های برتر و متعالی در چگونگی ارضای هیجان‌جویی افراد را به شدت محدود ساخته، خود به خود به اوج‌گیری ارزش‌ها و رفتارهای مبتذل در جامعه، خواهد انجامید.

ثالثاً عدم تأمل و اندیشه در طراحی روش‌های ارضای شادی، نشاط و هیجان‌جویی افراد جامعه، سبب می‌شود روش‌های جمع‌گرا در ارضای شادی و نشاط مردم که مستلزم برخی از سرمایه‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها است، در جامعه پا نگیرد و در عرصه اجتماع، تنها شاهد بروز شادی‌های فردگرا باشیم که این امر به تداوم روحيات فردگرای مردم ایران خواهد انجامید، حال آن که جامعه ایران به شدت نیازمند شکل‌گیری روحيات جمع‌گرا، در آحاد افرادش می‌باشد.

بنابراین در یک جمع‌بندی اجمالی می‌توان نتیجه گرفت، هیجان‌جویی در عین آن که فرصتی ارزشمند برای افراد و جوامع آنان به شمار می‌رود، در اثر بی‌برنامگی، بی‌تدبیری و عدم سرمایه‌گذاری‌های لازم، به سادگی تبدیل به تهدیدی علیه افراد و جوامع آنان شده، در انحطاط و ابتذال ارزشی آنان مؤثر واقع می‌آید.

بررسی ادبیات داخل و جهان حکایت از آن دارد که به مسأله هیجان‌جویی جوان بیشتر از منظر زیست-شناختی و روان‌شناختی نگریسته شده است و از منظر روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناختی به این مسأله توجه لازم معطوف نشده است. در بررسی منابع محدودی که در زمینه اخیر دست به ارایه طریق زده بودند، محورهای زیر مشخص شد که در ادامه، با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار خواهند گرفت:

برنامه‌های ورزشی،

برنامه‌های ادبی - هنری،

برنامه‌های تفریحی،

برنامه‌های علمی،

برنامه‌های دینی،

برنامه‌های فرهنگی - اجتماعی.

برنامه‌های ورزشی

برنامه‌ها و مسابقات ورزشی، همواره مورد علاقه جوانان، خاصه پسرها، بوده است و ترتیب دادن گروه-های ورزشی متفاوت و برگزاری مسابقه بین تیم‌های مختلف، برای جوانان همیشه از جذابیت خاصی برخوردار بوده است.

در مجموعه رشته‌های ورزشی قابل طرحی که می‌توانند برای جوانان مطرح شوند، رشته‌هایی که هزینه‌های جانبی چندانی لازم ندارند (نظیر راه‌پیمایی، دو میدانی، طناب‌کشی، دوچرخه‌سواری و مانند آن‌ها)، رشته‌هایی که نتایج آن‌ها پیشاپیش مشخص نیست (مانند مسابقات دهگانه)، رشته‌های ورزشی که در عین ارضای هیجان ورزشی افراد، به ارضای کنج‌کاوای آنان نیز می‌پردازند (نظیر صحرا نوردی، غارنوردی، کوه‌نوردی) و همین‌طور رشته‌های ورزشی که کمتر مطرح بوده‌اند (مانند برگزاری رالی در کویر، قایق سواری در رودخانه)، از اولویت بیشتری تا سایر رشته‌های ورزشی برخوردارند. بالطبع اگرچه ارضای هیجان‌جویی ورزشی جوانان، مستقیماً عملی دینی به حساب نمی‌آید، اما همین مسأله به سبب ایجاد فضایی برای سالم زیستن جوان، گام مثبتی است که نباید از آن غافل شد.

برنامه‌های ادبی - هنری

در برنامه‌های ادبی - هنری، برنامه‌ها و مسابقات زیر می‌توانند به ارضای بهینه هیجان‌جویی جوان، بیانجامند:

- مسابقات شعر، داستان و نمایشنامه نویسی (با هدف طرح و القای ارزش‌های انسانی)،

- مسابقات خاطره‌نویسی (مانند خاطرات سیروسفر، خاطره شب‌های قدر، دیدار با امام رضا، علیه‌السلام،

لحظات اوج، تجربیات اوج و موارد مشابه)،

- برگزاری شب‌های شعر (با مضامین انسانی - عرفانی)،

- مسابقات طنز نویسی،

- مسابقه تهیه بهترین دفترچه عقاید،

- مسابقات فن بیان،

- مسابقه نقالی،

- مسابقات اجرای نمایشنامه، پانتومیم و نمایش روانی^۱ و نمایش‌های فی‌البداهه،
- مسابقات هنری در زمینه‌های سفال‌سازی، مکرمه‌بافی، عکس، نقاشی، گل‌آرایی، گلیم‌بافی، گل‌چینی و مانند آن‌ها،
- مسابقات طراحی، گرافیک، کاریکاتور،
- مسابقات طراحی زیباترین نگاره‌گری روی سفال، کاشی، آئینه و بلورجات،
- مسابقات طراحی مد (برای پیراهن، دامن، مانتو، روسری، چادر، موی سر و موارد مشابه)،
- چاپ پارچه،
- مسابقه طراحی انواع روسری‌های دسته بلند، دسته کوتاه، ساده، طرح‌دار، حاشیه‌دار، با جنس‌ها و رنگ‌های مختلف جهت ارایه به جوانان.

برنامه‌های تفریحی

در سطح جهان برنامه‌های تفریحی زیادی اجرا می‌شود. مواردی مانند مسابقه گِل بازی (که در آن هر کس بیشتر به خودش گِل بمالد، برنده مسابقه خواهد بود)، پرتاب گوجه فرنگی (یا پرتقال و مانند آن‌ها) به یکدیگر، پاشیدن آردهای رنگی به یکدیگر، زدو خورد با یکدیگر با زدن متکا به سر و صورت همدیگر، گاو بازی (و رها کردن گاو وحشی پشت سر مردم در کوچه و خیابان)، سگ‌دوانی، جهان‌دن قورباغه (یا ملخ) و مانند آن‌ها، از جمله مسابقات تفریحی هستند که شاید بیشتر از قدری هیجان، شور و التهاب، چیز دیگری نداشته باشند. اما می‌توان در طراحی برنامه‌ها و مسابقات تفریحی، به گونه‌ای عمل کرد و به طرح موضوع‌هایی پرداخت که حاوی برخی از مطالعات علمی - تحقیقاتی و بروز خلاقیت‌ها و نوآوری‌های شرکت‌کنندگان باشد. مسابقاتی مانند موشک‌پرانی (موشک‌های کاغذی که بیشتر از همه روی هوا بمانند)، بادبادک‌بازی (بادبادک‌هایی که بالاتر از همه به پرواز درآیند)، تهیه فانوس‌های هوایی (تهیه فانوس‌هایی که بیشتر از همه روی هوا روشن بمانند) و موارد مشابه، نمونه‌هایی از مسابقات تفریحی هستند که مستلزم برخی از محاسبات علمی هستند. مسابقات دیگری مانند بازی با سایه‌ها، تهیه زیباترین بادبادک‌ها، تهیه بادبادک‌های مینیاتوری، تهیه زیباترین تابلو با غنچه‌های خشک شده، تهیه زیباترین کیک، بالماسکه، عجیب‌ترین شکل اطو زدن به لباس‌ها، تهیه زیباترین مجموعه‌ها (کارت پستال، تمبر، سکه، کاکتوس، صدف و مانند آن‌ها)، تهیه مولاژ بافتنی و نظایر آن‌ها، نمونه‌های دیگری از مسابقات تفریحی هستند که هم‌زمان عرصه را برای خلاقیت و نوآوری شرکت‌کنندگان می‌گشایند.

^۱-Psychodram

برنامه‌های اردویی قسمت دیگری از برنامه‌های تفریحی را تشکیل می‌دهند. این برنامه‌ها از ابعاد مختلف علمی، تاریخی، جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و مردم‌شناسی روی شرکت کنندگان، مؤثر واقع آمده، اثرات ارزشمندی از خواهد برجای خواهد نهاد.

برنامه‌های علمی

برنامه‌های تفریحی - علمی، برنامه‌های تفریحی هستند که صبغه و رنگ علمی دارند. برخی از برنامه‌های پیشنهادی در این رابطه به شرح زیرند:

مسابقات معلومات عمومی، رایانه، مسابقات زیست‌شناسی برای دانشجویان غیر زیست‌شناسی، مسابقات روان‌شناسی برای دانشجویان غیر روان‌شناسی و مانند آن، مسابقات تحقیقاتی (نظیر مطالعه موردی روی یک روستا یا یک گروه، تغییر سبک آموزش دین و موارد مشابه)، مسابقه تهیه ربات‌های فوتبالیست، ربات‌های نظافتچی، برنامه‌های اردویی، مسابقات خلاق (نظیر تهیه مجسمه با اشیای دور ریختنی و زباله‌ها، تهیه تابلو با اشیای دور ریختنی، طراحی یک مجموعه مسابقه نو، بدیع و پر نشاط برای جوانان، تهیه اسباب بازی‌های فکری، تکثیر ماهی‌های آکواریومی که تکثیرشان دشوار است، تولید ایده‌های خلاق برای فروش به مؤسسات ذینفع، طراحی تمبر، تهیه پوسترهای آموزشی، عضویت در کانون‌های رایانه و فن‌آوری اطلاعات (این کانون‌ها می‌توانند ضمن ارائه خدمات رایانه‌ای مانند برگزاری کلاس‌های مختلف آموزشی، کرایه رایانه برای بازی‌های رایانه‌ای و نظایر آن‌ها، با ارائه نرم افزارهای مناسب در اختیار نوجوانان و جوانان، آنان را تشویق به شرکت در مسابقات مختلف رایانه‌ای کنند). انجام مسابقات رایانه‌ای (مانند طراحی یک باغ، تزئین یک اتاق، تراش یک قطعه، طراحی یک دهکده و موارد مشابه).

برنامه‌های دینی

برنامه‌های دینی که در راستای ارضای هیجان‌جویی جوان‌ها در نظر گرفته می‌شوند، باید ضمن القای آموزه‌های دینی به شکلی غیرمستقیم، از جذابیت بسیار زیادی برخوردار باشند. مواردی مانند برنامه‌های اردویی جهت زیارت اماکن متبرکه، دیدار عالمان دینی، رصد ستاره‌ها، بیابان‌نوردی، غارنوردی و کوه‌نوردی (با هدف نمایش عظمت هستی)، ارائه فرازهایی از ادعیه برای پردازش هنری آن‌ها از سوی جوانان (مانند تهیه یک داستان کوتاه، نقاشی، طراحی و خطاطی یا انجام یک کار گرافیکی با موضوع قراردادن فرازی از ادعیه یا یک آموزه دینی)، سپردن اداره هیأت‌های بچه‌ها، نوجوانان و جوانان به دست خود آن‌ها، به مسابقه نهادن تهیه نمایشنامه‌هایی که آموزه‌های دینی نظیر امانت‌داری، راست‌گویی و

موارد مشابه را مطرح می‌کنند، نمونه‌هایی از برنامه‌های دینی مناسبی هستند که ضمن ارضای هیجان‌جویی جوانان، آثار مثبت خود را بر جوانان خواهند نهاد.

برنامه‌های فرهنگی - اجتماعی - اقتصادی

برنامه‌هایی مانند به مسابقه نهادن جمع‌آوری بیش‌ترین میزان دارو یا کتاب از سطح محلات شهر، تهیه یک مجتمع بزرگ هنری با استفاده از زباله‌ها، مسابقه بیش‌ترین باز یافت (ورقه‌های آلومینیومی بسته‌بندی غذاها، قوطی‌های شیشه‌ای، پلاستیکی و نظایر آن‌ها)، گردآوری زباله‌ها از کنار رودخانه‌ها و مسیرهای کوه‌پیمایی، تبلیغ عضویت در مراکز خیریه و مراکز اهدای خون، برنامه‌های معرفی آداب و رسوم، صنایع دستی، لباس‌های محلی، شاعران محلی، بازی‌ها و ضرب‌المثل‌های محلی اقوام استان‌های مختلف، تهیه زیباترین کارت پستال‌ها، تهیه ابتکاری‌ترین کتاب‌های کودکان (که در عین کتاب بودن، مثلاً به شکل عروسک، کیف یا تابلوی روی میزی، هستند)، طراحی لباس‌های مد جدید (منطبق با ویژگی‌های فرهنگی جامعه ایران)، مونتاژ اسباب بازی‌های کوکی و الکتریکی و اخذ دستمزد در قبال آن، برداشت گیاهان دارویی از دامن طبیعت و مانند آن‌ها، از جمله برنامه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی هستند که می‌توانند ضمن ارضای هیجان‌جویی جوانان، به شکل متقابل، آثاری فرهنگی، اجتماعی در سطح افراد و جامعه آنان داشته باشد.

لازم به یادآوری است که بسیاری از مقوله‌های پیش‌گفته، می‌توانند با قدری ابتکار عمل، به شکل تلفیقی اجرا گردند. به عنوان نمونه، می‌توان به تشکیل گروه‌هایی ورزشی - فرهنگی اقدام کرد، یا به برگزاری مجموعه‌ای از مسابقات علمی، هنری، ورزشی و خلاق در سطح جوانان مدارس همجوار یا دانشکده‌های مختلف یک دانشگاه، اقدام کرد که افراد یا گروه‌های حایز بیش‌ترین امتیازها، در مجموع مسابقات اخیر، برنده آن خواهند بود.

نکته‌ای که تذکر مجدد آن در این قسمت ضرورت دارد، این است که اگرچه ارضای هیجان‌جویی جوانان، مستقیماً عملی دینی به حساب نمی‌آید، اما همین مسأله، از سویی فضایی برای ممانعت از فروغلتیدن جوان به سمت روش‌های آسیب‌زا پدید آورده، و از سوی دیگر امکانی برای سالم زیستن جوان، پدید می‌آورد که همین موارد به سهم خود، گام‌های مثبتی هستند که نباید از آن‌ها غافل شد و با بی‌توجهی از آن‌ها عبور کرد.

- پیش گرفتن برنامه‌های جامعه‌مدار

انسان موجودی چند وجهی است. وجهی از تمایلات آدمی معطوف به هوا و هوس وی است و وجه دیگری از تمایلات وی، معطوف به رفتارهای جامعه‌پسند و دیگرمدار است، بُعدی از علایق آدمی رو به سوی درون و خود وی و بُعد دیگری رو به سوی بیرون و دیگران دارد.

اگر آدمی از منظر فردی خودش بخواند به جهان گسترده بیرون بنگرد، ممکن است دیدن هستی از این منظر تنگ، سبب شود، وی در هاله‌ای از انزوا، تنهایی، خودخواهی و خودپرستی فرو رود و از همین دید تنگ و محدود به تحلیل جهان هستی پردازد، بالطبع در شرایط اخیر، آدمی به سبب آمیختگی اندکی که علایق و عواطفش به جمع و جامعه دارد، کمتر می‌تواند از امکان قرار گرفتن در منظر دیگران و دیدن واقعیات از منظر متفاوت از منظر شخصی خویش، برخوردار گردد، حال آن که باقی نماندن آدمی در فضای درونی خودش و گام نهادن وی به جهان گسترده بیرون، این امکان را برای او پدید می‌آورد که وی در برخورد با جهان بیرون، بتواند خود را در منظر دیگران قرار داده، با شناخت، عواطف و احساسات آنان، به جهان اطراف خود بنگرد. بالطبع شرایط جدید سبب خواهد شد که فرد ضمن تعدیل انگیزه‌های خودمدارانه فردی و احیاناً خودخواهانه خویش، با بینشی متعادل‌تر، به جهان بیرون نگرسته، با انگیزه مضاعفی که در فضای جدید به دست می‌آورد، به گونه‌ای متفاوت از زمانی که در فضای عاطفی درون خویش قرار داشت، عمل کند.

از این رو توجه به پیش گرفتن برنامه‌هایی که سبب می‌شوند، فرد از فضای درونی خودش، به فضایی متفاوت و جمع‌گرا که با عواطف و احساسات دیگران آمیخته است، سوق یابد و هستی را از منظر دیگران نیز ببیند، گام مثبتی است که در این قسمت، ذیل عنوان پیش گرفتن برنامه‌های جامعه‌مدار، از این مسأله یاد خواهد شد.

در ادامه، نخست از نگاه دین به گسترش نظری دید آدمی و سپس گسترش عملی دید او و تبدیل دید محدود و درون‌گرای وی به دیدی جامع و جمع‌گرا، یاد خواهد شد، سپس نمونه‌هایی از چگونگی گسترش دید نظری و عملی فرد، مطرح خواهد شد.

منطقی (۱۳۷۲)، در زمینه نگاه آموزه‌های دینی در تصحیح نگرش و گسترش دید آدمی می‌نویسد: قرآن تلاش بسیاری دارد تا به آدمی در خصوص نظام هستی، دنیا، انسان، تاریخ، مرگ و مانند آن، بینش صحیحی ارایه کند، زیرا این بینش‌ها، همچون چراغی فراروی آدمی قرار گرفته، راه زندگی را به وی می‌نمایاند. به عنوان مثال، قرآن با بحث در خصوص زندگی این دنیا و نشان دادن ماهیت آن، می‌کوشد انسان‌هایی را که با زر و زور، منصب و مقام، همسر و فرزند و نظایر آن، سرمست شده‌اند، با

واقعیت آن‌ها که موقتاً بودند نشان است، آشنا سازد و به آنان بفهماند که توجه به این اعتباریات، آدمی را همچون کودکانی که به مسایل اعتباری در بازی (نظیر برنده شدن یا کسب مقام)، دلخوشند، سرگرم می‌سازد، و او را از خود بیگانه و مستعد هر لغزش و خطا، اضطراب، تحسّر، تأسف، یأس، آلم و دردی می‌کند. در مقابل، قرآن می‌کوشد تا راه دل‌دادن به دلدار واقعی را بنمایاند و به این ترتیب ضمن معنا بخشیدن به زندگی انسان‌ها، آنان را در آرامش خاطر و لذّتی بی‌پایان وارد سازد.

به همین ترتیب در متون روایی و حدیث نیز اشارات بسیاری در جهت ضرورت اصلاح بینش افراد یافت می‌شود و اولیای دین کوشیده‌اند تا با ارایه بینشی صحیح (به شکل نظری یا عملی) به آدمیان، حجاب‌های غفلت افرادی را که به دلیل نداشتن بصیرت لازم، دچار انحراف شده‌اند، بزدايند و آنان را با دادن بینشی صحیح، به راه درستی و صلاح راهنمون سازند.

ارایه بینش به شکل نظری

انسان‌ها به نسبت شرایط محیطی، تجربیات، یادگیری‌ها، نگرش‌ها و باورهای خویش، از منظرها و دیدگاه‌های مختلفی به واقعیت‌ها می‌نگرند، و گاه به دلیل تجربیات بد، یادگیری‌های غلط، نگرش‌ها و باورهای نادرست و تحریف شده، از دیدگاهی غلط به رخدادها و واقعیات روزمره می‌نگرند و عملکرد بعدی آنان که بر همین تصورات و جمع‌بندی‌های نادرست مبتنی است، اشتباه خواهد بود. از این رو، در برخی از مواقع، تصحیح نگرش‌ها، به طور مستقیم به تغییر رفتارها و عملکرد افراد خواهد انجامید. به عنوان مثال، زمانی که یکی از یاران امام علی بن‌هادی، علیه‌السلام، در معرض مرگ بود، ولی از مرگ هراسان بود، حضرت، علیه‌السلام، در برخورد با او، به شکل نظری بینش وی نسبت به مرگ را تغییر داد. امام، علیه‌السلام، پس از ورود بر بالین محتضر و هراسان یافتن وی، فرمود: آیا هرگاه بدن تو کثیف و چرک شود، مایل نیستی که به گرمابه رفته، با شستشو آن را برطرف کنی؟ فرد محتضر پاسخ مثبت داد و امام، علیه‌السلام، در ادامه استدلال بیان داشت: مرگ به منزله حمامی است که غم‌ها، غصه‌ها و آلودگی‌های آدمی را از بین می‌برد، برای همین نباید از مرگ خوف و هراس داشت و به این ترتیب، ترس فرد محتضر با یافتن بینش درست، از بین رفت و وی با خاطری آسوده، جان سپرد.

علمای اخلاق همواره درصدد برآمده‌اند تا واقعیت‌ها و حقایق امور را به انسان‌ها یادآوری کنند و توهمات ذهنی آنان را که غالباً با فراموش کردن اهداف زندگی، سرگرم مسایل پیش و پا افتاده روزمره و جزئی شده‌اند، بزدايند. به عنوان نمونه، غزالی (، ۴، به کوشش خدیو جم، ۱۳۶۴)، در کتاب کیمیای سعادت، برای زدودن حجاب غفلت‌های آدمی، تمثیل زیر را مطرح می‌سازد:

بدان که این نفس را چنان آفریده‌اند که از خیر گریزان باشد و در شرّ آویزان باشد، و طبع وی کاهلی و شهوت راندن است، و تو را فرموده‌اند تا وی را از این صفت بگردانی و از بیراهی، با راه آوری و این با وی بعضی به عُنف توان کرد و بعضی به لطف و بعضی به کردار و به بعضی به گفتار. چه با رنج باشد، بر رنج صبر کند. ولیکن بیشتر حجاب وی، جهل است و غفلت... پس خویشتن را اول پند ده و با وی عتاب کن، بلکه به هیچ وقت عتاب و توبیخ از وی باز مگیر و با وی بگوی: ای نفس! دعوی زیرکی کنی و اگر کسی تو را احق گوید، خشم گیری، و از تو احق تر کیست! که اگر کسی به بازی و خنده مشغول باشد، در وقتی که لشکری بر در شهر باشد و منتظر وی، و کس فرستاده تا وی را ببرند و هلاک کنند، و وی به بازی مشغول باشد، از وی احق تر که باشد! و لشکر مردگان بر در شهر منتظر تواند، و عهد کرده‌اند تا تو را نبرند، برنخیزند، و دوزخ و بهشت برای تو آفریده‌اند، و باشد که هم امروز تو را ببرند، و اگر امروز نبرند، فردا ببرند و کاری که خواهد بود، بوده گیر، و مرگ با کس میعاد نهد که به شب آیم یا به روز، و دیر آیم یا زود، و زمستان آیم یا تابستان، وی را ناگاه گیرد، و در وقتی گیرد که ایمن تر باشد و چون وی را ساخته نباشی، چه حماقت باشد، بیش از این.

با این عبارت‌ها، غزالی توجه انسان‌ها را که زیر هاله‌ای از توجیهاات گوناگون کاملاً معطوف به دنیا شده است، به سوی آخرت جلب می‌کند.

در جای دیگری امام خمینی (۱۳۵۹)، در ضمن بحثی، با خوض در پندارهایی که حتی اذهان اندیشمندان، آن‌ها را بسیار محکم و خلل‌ناپذیر می‌بیند، این پنداشته‌ها را در هم فرو ریخته، بینش جدیدی را برای ادامه راه زندگی، به انسان‌ها ارایه می‌دهد. کتاب عجب و ریا، قسمتی از استدلال امام خمینی، در این زمینه را چنین نقل می‌کند:

من اکنون خود شما را در این سوالی که می‌خواهم بکنم، حکم قرار می‌دهم و از شما به نظر انصاف بعد از فکر و تأمل، تصدیق می‌خواهم و آن سوال این است: که اگر نبی اکرم (ص) که صادق و مصدق است، به شما خبر دهد که اگر در تمام عمر، عبادت خدا کنید و اطاعت اوامر او کنید و ترک شهوات و خواهش نفس کنید یا در تمام عمر، خلاف گفته او کنید و مطابق میل نفسانی و شهوات خود رفتار کنید، در درجات آخرت شما، فرقی نمی‌کند و در هر صورت، شما اهل نجات هستید و بهشت خواهید رفت و از عذاب ایمن خواهید بود، نماز کنید یا زنا کنید، تفاوتی ندارد، ولی رضای حق تعالی فقط در این است که شما عبادت او کنید و ثنا و مدح او کنید و ترک شهوات خود و میل‌های نفسانی را در این عالم کنید، در مقابل این هم اجری نمی‌دهند و ثوابی عطا نمی‌کنند، آیا شما از اهل معصیت می‌شدید یا اهل عبادت؟... بنده از خودم و کسانی که مثل خودم هستند، خبر می‌دهم که اهل معصیت می‌شدیم و

طاعات را تارک و فاعل مشتبهات نفسانی می‌شدیم. پس این نتیجه حاصل شد که تمام کارهای ما برای لذت نفسانی و برای اداره کردن بطن و فرج است. ما شکم پرست و شهوت پرستیم، ترک لذت برای لذت بزرگ‌تر می‌کنیم و جهت نظر ما و قبله آمال ما، راه انداختن بساط شهوات است. ما نماز را که معراج قرب الهی است، به جا می‌آوریم، برای قرب به زن‌های بهشت است، ربطی به تقرب حق ندارد و مربوط به اطاعت امر نیست، و با رضای خدا، هزاران فرسنگ دور است... فاش بگویم: پیش عرفای بالله و اولیای خدا، تمام این عبادات ما از گناهان کبیره است.

ارایه بینش به شکل عملی

با نگاهی به متون اسلامی ملاحظه می‌شود که تغییر افق دید انسان‌ها، تنها از طریق ارایه و بیان سخنان، نصایح و مواظب، انجام نمی‌شود، بلکه در آموزه‌های دینی، شکل عمیق‌تر این مسأله، یعنی مواجه کردن آدمی با واقعیات جهان بیرون نیز در حد بسیار زیادی، ملاحظه می‌شود. با این شیوه، حجاب‌های غفلت انسان‌های غفلت زده، کنار زده می‌شود و آنان به عیان راه درستی و صلاح را درک می‌کنند.

داستان سفر حضرت لقمان، علیه‌السلام، و فرزندش، نمونه بارزی از روش بینش دادن در جریان عمل است. لقمان حکیم برای آن که به فرزند نشان دهد که در هیچ حالتی نمی‌توان زبان خرده‌گیران را بست، بار سفر می‌بندد و با فرزند به راه می‌افتد. در ابتدا خود حضرت، بر مرکب سوار می‌شود و فرزند پیاده به دنبال وی به راه می‌افتد. در این حال بر قومی می‌گذرند. آن قوم با دیدن این صحنه، زبان به شماتت حضرت باز می‌کنند که زهی مرد سنگدل که خود بر مرکب سوار شده، کودک ضعیف را به دنبال خویش می‌کشد. سپس حضرت، جای خود را با فرزند، عوض کرد. این بار هم در گذر از قوم دوم، سرزنش آن قوم شروع می‌شود که جوان نیرومند، حرمت پدر را نگه نداشته و سوار مرکب شده است و پدر ضعیف را به دنبال خود می‌کشد. در این حال، حضرت لقمان، کنار فرزند بر مرکب سوار شد تا به قوم دیگری رسیدند. این بار آنان گفتند، این دو بی‌رحم را بنگرید که بر پشت حیوان ضعیفی سوار شده‌اند، حال آن که اگر به نوبت سوار می‌شدند، به حق نزدیک‌تر بود. در این موقع پدر و پسر از مرکب پیاده شدند و به دنبال مرکب به سفر ادامه دادند. ولی این دفعه، آنان در گذر از دهی که به آن رسیده بودند، با مردم خرده‌گیر دیگری مواجه شدند که می‌گفتند: اینان را ببینید، مرکب برای سواری آنان آماده است، اما آن‌ها هر دو پیاده به دنبال مرکب روان شده‌اند.

فیض کاشانی (، ؟، ترجمه ساعدی خراسانی، ۱۳۴۰)، در کتاب حقایق، ضمن راهنمایی افراد برای پی بردن به عیب‌های نفسانی خویش، از آنان می‌خواهد تا در کنار تفکر و تأمل و محاسبه خود، با واقعیات‌ها

برخورد کنند و پس از به دست آوردن بیش درست نسبت به عیب‌هایشان، به رفع آن‌ها، اهتمام ورزند. وی می‌نویسد:

اگر کسی بخواهد کاملاً از عیب‌های خود باخبر شود، باید رفیق راست‌گو و بی‌نا و دین‌داری برای خود برگزیند و او را مراقب خود قرار دهد تا وی به تمام معنی، احوال و افعال او را دقیقاً بازرسی کند، و اخلاق و افعال و عیب‌های باطنی و ظاهری او را که خارج از قانون بود، به او باز گوید و متنبه شود یا آن که با دشمنان خود تماس بگیرد و عیوب خود را از دهان آنان بشنود، چه آن که چشم دشمن، کارهای زشت را به خوبی می‌بیند و تشخیص می‌دهد... اما راه دیگر آن که با مردم آمیزش کند، و هر چه را از نظر آنان مذموم می‌بیند، ترک کند، و هر چه را پسندیده می‌یابد، تحصیل کند.

در دیدگاه‌های روان‌شناسی معاصر، تغییر بینش و افق دید انسان‌ها، فصل قابل توجهی را به خود اختصاص داده است و بسیاری از نظریه‌پردازان از دیدگاه‌های رفتارنگر (که به زعم بعضی به سبب عدم پذیرش دید ذهنی آدمی، آن را باید مترادف با موش‌درمانی دانست) تا دیدگاه‌های شناختی و انسان‌گرا، در این جهت دست به تجربه و نظریه‌پردازی زده‌اند.

کرمبولتز و کرمبولتز (، ۹، ترجمه یوسف کریمی، ۱۳۶۹)، به عنوان نمونه‌ای از تغییر افق دید افراد، در توصیف روش آموختن اجتناب از خطر، یادآور می‌گردند:

گاهی افراد دست به اعمالی می‌زنند که از نظر خود آنان، امری مطلوب است، حال آن که این اعمال و رفتارها، تبعاتی ناخوشایندی به همراه خود دارند. از این رو ضرورت دارد تا در موقعیت‌های اخیر، دخالت کرد و ارزیابی مثبت افراد را در آن زمینه، تغییر داد و آنان را به پرهیز از آن امور تشویق کرد. مورد زیر، نمونه‌ای در همین جهت به شمار می‌رود:

من رانندگی را در هجده سالگی از برادر بزرگ‌ترم، آموختم. او علاقه زیادی به اتوموبیل داشت و بیشتر وقت‌ها سرگرم ور رفتن با موتور اتوموبیل بود یا به کسی رانندگی یاد می‌داد. اما آنچه کمتر مورد توجه او بود و به من نیز نیاموخته بود، رعایت اصول و مقررات رانندگی بود.

من پس از گرفتن گواهینامه رانندگی، در شش ماه اول، چهار بار به دلایل گوناگون جریمه شدم و حتی نزدیک بود گواهینامه‌ام برای مدتی طولانی، توقیف شود. من چند سال بعد، به یکی از کشورهای خارجی رفتم تا در آنجا درس بخوانم. اتوموبیل دست دومی خریدم و از آن برای رفت و آمد به دانشکده-ام، استفاده می‌کردم. روزی به سبب رعایت نکردن مقررات راهنمایی، پلیس قضایی من را محکوم به دیدن دوره‌ای سه ماهه درباره مسایل ایمنی در رانندگی کرد. من از این جریان سخت ناراحت بودم،

زیرا هم به مهارت خودم در رانندگی اطمینان کامل داشتم و هم احساس می‌کردم، وقتم تلف خواهد شد. اما چیزی نگذشت که سخت تحت تأثیر برنامه یاد شده، قرار گرفتم.

در آن دوره، فیلم‌های بسیار جالب توجهی از صحنه‌های تصادف، همراه با جزئیات خلاف‌های رانندگی، به ویژه آنچه پس از هر تصادف بر سر خانواده‌های قربانیان آمده بود، نشان می‌دادند. صحنه‌های دلخراشی از بدن‌های له شده غرق در خون، در لابه‌لای آهن پاره‌ها، چهره‌های تغییر شکل یافته، خانواده‌های عزادار، مادر و پدرهای فرزند از دست داده و کودکان یتیم شده، همه مانند سوهانی، روح انسان را خراش می‌داد و به وجدان انسان، ضربه‌های هولناکی وارد می‌آورد. در بخش‌های دیگری از فیلم‌ها، مسوولان راهنمایی و رانندگی، نقطه‌ها و چهارراه‌های خطر آفرین را تشریح می‌کردند و من احساس می‌کردم که خطر چندان هم از من دور نبوده است.

من چندی بعد، در خیابانی با صحنه تصادفی روبه رو شدم که قربانی آن در کنار خیابان افتاد بود. به راستی ترسیدم. عرق سردی بر تن نشست و با خود گفتم: خدایا! این اتفاق ممکن بود برای خود من هم بیافتد. برای من مسلم شده بود که تصادف، همیشه برای دیگران روی نمی‌دهد، چه بسا ممکن است من هم با چینی پیشامدهایی، روبرو شوم. به خصوص با بی‌احتیاطی‌هایی که در رانندگی می‌کردم، حتی امکان وقوع آن برای من خیلی بیشتر بود.

از آن پس، دقت و احتیاط من در رانندگی، آنقدر افزایش یافت که تا امروز که سی ساله شده‌ام، حتی یک مورد خلاف نداشته‌ام، من هر وقت که با صحنه تصادفی روبرو می‌شوم، بی‌اختیار به خودم می‌گویم: این بلا ممکن بود به سر تو آمده باشد. حواست را خوب جمع کن! همان‌گونه که پیشتر از آن یاد شد، تغییر افق دید افراد می‌تواند هم به صورت نظری و هم به صورت عملی، محقق شود.

آنتوان ماکارنکو (بی‌تا، ج، ترجمه شهره محمدی، ۱۳۶۰)، به عنوان یک نمونه نظری، در توصیف اثر کتاب‌خوانی در گُلنی خویش که نوجوانان بزه کار را در خود جای داده بود، می‌نویسد:

بسیاری از شاگردان ما به کتاب خواندن علاقه‌مند بودند، ولی خیلی از آن‌ها هم نمی‌توانستند یک کتاب را تا آخر بخوانند، به همین سبب کتاب‌خوانی با صدای بلند و به صورت دسته جمعی، در مجموعه ما رایج شد. ما در طول اولین زمستان، تمام آثار گورکی و نویسندگان دیگر از قبیل پوشکین، کارولنکو، سبیریاک و ورسایف را خواندیم.

از آثار گورکی، کتاب دوران کودکی و در جست‌وجوی نان، ضربه شدیدی به بچه‌ها وارد کرد. آن‌ها، نفس‌های خود را در سینه‌هایشان حبس می‌کردند و به داستان گوش می‌دادند. بچه‌ها گاهی خواهش

می کردند که خواندن داستان را تا نیمه شب، ادامه بدهیم. وقتی داستان زندگی گورکی را برای بچه‌ها تعریف کردم، آن‌ها گفته‌هایم را باور نکردند و با حالتی متحیر می‌پرسیدند:

یعنی گورکی هم از قماش خودمون بوده؟ فکرشو بکن، چه قدر عالی!

این موضوع تأثیر عمیق و شادی‌آوری در آن‌ها داشت، گویی داستان گورکی جزئی از زندگی ما شده بود.

به تدریج کار کُلنی به جایی رسید که بدون آن که هیچ حکم رسمی وجود داشته باشد، نام گورکی، زینت بخش کُلنی ما شد و دیگر همه ما را با عنوان کُلنی گورکی، می‌شناختند.

منطقی (۱۳۷۲)، در توصیف برخی از روش‌های تغییر عملی افق دید افراد و سوق دادن آنان به سمت رفتارهای جامعه‌پسند می‌نویسد:

«نگارنده در اوایل انقلاب در پرورشگاه‌های دخترانه کار می‌کرد، در آن سال‌ها، متأسفانه با وجود جَو انقلابی در جامعه، ارزش‌های برخی از دختران پرورشگاه، ارزش‌هایی مصرفی و نفسانی بود. به عنوان مثال، من وقتی آنان را به کوه می‌بردم، باید متوجه بودم که آنان را به طرف درخت‌های گردو نبرم، چرا که ممکن بود، بعضی از آنان با کندن گردو و گذاشتن پوست سبز آن روی لب‌هایشان، خودشان را به صورت فردی که روژ لب مصرف کرده است، درآورند.

همین طور در پرورشگاه، چند دختر بودند که به فساد گراییده بودند و مسوول مرکز آنان را تهدید می‌کرد که در صورت ادامه رفتارشان، آنان را به جزیره‌ای غیر مسکونی در خلیج فارس خواهد فرستاد. من که می‌دیدم ارزش‌های بعضی از بچه‌های پرورشگاه، در خوردن و خوابیدن و خوش گذرانی خلاصه شده است، سعی کردم ذهن آن‌ها را درگیر مسایل جدیدی کنم و به این ترتیب، آنان را از اندیشه خوردن و خوابیدن دورتر کرده، با مسایل انسانی‌تری آشنا سازم. برای همین سعی می‌کردم با کمک چند نفر از دوستانم، بچه‌ها را به کوه یا به میان مردم ببرم و یا با به بحث گذاردن کتابی، ذهن آن‌ها را به فضای جدیدتری بکشانم.

به عنوان نمونه، من وقتی بچه‌ها را به گودنشین‌های تهران می‌بردم، بچه‌ها می‌دیدند که در گود، خانه‌هایی وجود دارد که دست آن‌ها به سقف آن خانه‌ها می‌رسد، یا در گود، خانه‌هایی وجود دارد که برای ورود به آن باید به حالت خمیده، وارد خانه شد، همین طور بچه‌ها می‌دیدند که انبوهی از بچه‌های گود، در حالی که حتی دمپایی پلاستیکی هم به پا نداشتند، در کوچه به این سو و آن سو می‌دوند، یا بچه‌هایی را می‌دیدند که سر آشغال‌ها، مشغول جمع کردن نان و مانند آن بودند. این مسایل در مجموع سبب می‌شد، دختری که به فرض تصور می‌کرد، به دلیل نامعلوم بودن پدر و مادرش، بدبخت‌ترین انسان روی زمین

است، به خود بیاید و بفهمد، او تنها فرد دردمند روی عرصه خاک نیست، و افراد دردمند بسیار دیگری هم مانند او وجود دارند. همین طور من با بردن بچه‌ها برای دیدن فیلم‌های انقلابی، تظاهرات، کتابخوانی، سر زدن به بیماران روانی و نظایر آن‌ها، مسایل ذهنی دیگری برای آنان مطرح می‌کردم، من نتیجه ملموس این کوشش‌ها را وقتی به عینه دیدم که یک بار برای دیدن شخصی به یکی از ساختمان‌های جهاد سازندگی رفته بودم. اتفاقاً قبل از من یکی از دخترهایی که با او کار می‌کردم، آنجا آمده بود و با یکی از مسوولان جهاد، صحبت می‌کرد. مهستی دختری بود که سایر بچه‌ها می‌گفتند، وقتی او در خیابان ولی عصر راه می‌رود، همه مغازه‌دارها او را می‌شناسد، و یکی از افرادی هم که من برای کار کردن وی را انتخاب کرده بودم، او بود که سعی داشتم با طرح مسایلی نظیر جامعه ایده‌آل، چگونگی دستیابی به جامعه ایده‌آل، وظیفه آدمی در قبال انسان‌ها و خدای خودشان و مانند آن‌ها، ذهنش را مسأله‌دار کنم و به این ترتیب او را در راهی که پیش گرفته بود، دچار تردید و تزلزل کنم. پس از آن که مهستی رفت، من از مسوولی که طرف صحبت او قرار گرفته بود، پرسیدم: این خانم برای چه اینجا آمده بود؟ و وی در پاسخ گفت: او آمده بود و می‌خواست ما کاری به او بدهیم تا برای خدا و بدون دریافت هیچ‌گونه مزد و حقوقی، آن را برای محرومان و مستضعفان جامعه انجام بدهد. مربی تربیتی دیگری که برای وسعت دادن به فضای ذهنی دانش‌آموزانش، آنان را به دیدار جانبازان برده بود، در قسمتی از تجربه‌اش، چنین نوشته است:

«بچه‌ها در دیدار از جانبازان، می‌دیدند که بعضی از رزمندگان، پایشان، بعضی دستشان، و عده‌ای چشمشان را در راه خدا داده بودند. یکی از جانبازان که پا نداشت به من و ناظم مدرسه گفت: کار شما معلم‌ها، مهم‌تر از ماست، امام هم گفته است، ما که کاری نکردیم... او به بچه‌ها می‌گفت، من از این که یک تخت بیمارستان را اشغال کرده‌ام، ناراحت هستم، چون که برادران دیگری هستند که بیشتر از من به این تخت احتیاج دارند. بچه‌ها را به بخش دیگری بردیم. بچه‌ها پسرک ۱۳-۱۴ ساله‌ای را دیدند که بینی، نصف دهان و دندان‌هایش را در جبهه عین‌خوش، تقدیم انقلاب کرده بود. بقیه دهان او هم کج شده و دندان‌هایش ریخته بود. بچه‌ها در ابتدا با ترحم به او نگاه می‌کردند. اما پس از آن که او با ما حرف زد، رفته رفته نظر همه ما برگشت، او می‌گفت: مرا به جبهه نمی‌بردند، کلک زدم و شناسنامه‌ام را دست کاری کردم و بعد فتوکپی آن را تهیه کردم، بعد هر وقت اسمم را می‌خواندند، روی نوک پاهایم می‌ایستادم تا قدم، بلندتر نشان بدهد. در آخر هم آن قدر گریه کردم تا گذاشتند به خط مقدم بروم، او سرود ۲۲ بهمن را با آن دهان کج و بی‌دندانش، بدون هیچ‌گونه ناراحتی برای ما خواند، و وقتی ما از بخش او دور می‌شدیم، بچه‌ها دیگر حالت ترحم نسبت به آن پسر ۱۳-۱۴ ساله را نداشتند، بلکه او را

مرد بزرگی می دانستند و می خواستند هر چه بیشتر با او صحبت داشته باشند و از چشمه های جوشان وجود پر نور او، خود را سیراب سازند.

نگارنده، یک بار پس از آن که دانش آموزان دبیرستانی خود را به بیمارستان روانی برد، بعد از بازگشت از بیمارستان، از دختران دانش آموزان خویش خواست تا تجربه خود را از بازدیدی که داشته اند، به نگارش در آورند، یادداشت زیر، متعلق به یکی از همین دانش آموزان است. وی در شرح تجربه خویش می نویسد:

«روز سه شنبه به بیمارستان روزبه رفتیم، در اولین دقایقی که وارد بیمارستان شدیم، من بدون اختیار ترسیدم. دلیلش را هم خودم نمی دانستم. شاید ترس من ناشی از این بود که قبلاً تصور دیگری از جَو حاکم بر بیمارستان روانی داشتم. شاید فکر می کردم، به محض این که یکی از بیماران روانی من را ببیند، شروع به دواندنم می کند، و یا کارهای غیرعادی از آن ها سر می زند، اما به زودی متوجه شدم که این افکار، چیزی جز یک مشت چرند و پرنده نیست.

من وقتی آن همه مهربانی و انسانیت را در بین بیماران روانی بستری در بیمارستان دیدم، واقعاً در عاقل بودن خودم شک کردم. وقتی پای صحبت بیماران روانی نشستیم، دیدم واقعاً آن ها انسان های واقعی جامعه هستند، نه من، آن ها هستند که درد اجتماع را فهمیده اند و زیر بار فشار جامعه، خرد شده اند و الان دیگر کسی آن ها را به حساب نمی آورد، و تنها آن ها را افراد معیوبی می دانند و بس. من وقتی آن همه محبت و ایثار را در وجود بیماران روانی دیدم، فکر کردم که این چند سال را در خواب خرگوشی به سر می برده ام، زیرا آن ها را هیچ درک نکرده بودم، چیزی که به نظر من خیلی قابل توجه بود، این بود که زنی تمام کلمات و کارهای بچه ها را تقلید می کرد و خیلی دوست داشت که جای یکی از ماها باشد و دایم عبارت خوش به حال شما را تکرار می کرد، غافل از این که ممکن است، وضع ما از لحاظ روانی، خیلی خیلی بدتر از او باشد. نکته دیگر این که من وقتی به یکی از بیماران مرد گفتم، شما از کجا آمده اید؟ جواب داد: نمی دانم! گفتم: آیا شما فرزندی دارید؟ گفت: بله، چهار فرزند دارم. پرسیدم: آیا دوست دارید آن ها به ملاقات شما بیایند. گفت: اگر حالم خوب شود، بله، من از این مسأله فهمیدم که این بیمار قصد داشت که فرزندان خودش را فراموش کند و شاید این راه را برای خودش بهتر می دانست. من دیگر وضع بیمارستان را از لحاظ امکانات رفاهی آن، بررسی نمی کنم، زیرا بیماران حتی اگر بالاترین سطح رفاه را هم داشته باشند، اما از نظر روانی در وضع خوبی به سر نبرند، ارزشی ندارد. البته چند نفر از بیماران از پرستاران شکایت داشتند و می گفتند که با آن ها بدرفتاری می کنند. بیماران از این که بعضی

وقت‌ها پرسنل بیمارستان دست و پای آن‌ها را به تخت می‌بستند، دل‌پری داشتند. برخی از بیماران از سکوت متنفر بودند و برعکس، گروه قلیلی هم از سخن گفتن، متنفر بودند.

من بعد از حدود ۲ ساعت که از بیمارستان خارج شدم، به همه چیز و همه کس شک داشتم. اصلاً فکر می‌کردم، دیگر مردمی که قبلاً آن‌ها را انسان و عاقل می‌دانستم، الآن به نظر من همان‌طور نیستند، تعجب من از این است که چرا ما به دیدار این بیماران نمی‌آییم، در حالی که این‌ها با دیدن ما چقدر خوشحال می‌شوند. یادم می‌آید که منیژه خانم، با چه شوقی ما را به قسمت‌های مختلف بیمارستان راهنمایی می‌کرد، و یا ناهید خانم که آن‌قدر غمگین بود، چطور این همه می‌خواند و می‌خندید و بچه‌ها را می‌گرداند. من وقتی از چند بیمار پرسیدم: آیا غیر از خانواده شما، کسی هم به دیدار شما می‌آید، آن‌ها پاسخ دادند: نه، غیر از شما که به دیدار ما آمدید، دیگر هیچ‌کس به دیدار ما نمی‌آید. حالا آیا این انصاف است که ما وقتمان را در پارک‌ها و جلوی تلویزیون هدر بدهیم، در حالی که با یکی دو ساعت وقت گذاشتن، می‌توانیم این بیماران را این‌قدر خوشحال کنیم؟ ما، چقدر باید به انسان بودن خودمان شک کنیم، آیا واقعاً ما انسانیم یا این‌ها، ما که در جامعه خودمان دایم دنبال این هستیم که سر هم کلاه بگذاریم و همدیگر را تکه پاره کنیم؟ در حالی که این‌ها که خودشان بیمارند، از یکدیگر مراقبت می‌کنند. به راستی که خود ما از خودمان بیگانه هستیم، زیرا در روز چند بار به شکل‌های مختلف در می‌آییم، و به راستی که ما بیش‌تر از این‌ها مریض هستیم، ولی خوب از صمیم قلب امیدوارم که آن‌ها هم خوب شوند و به آغوش خانواده‌هایشان برگردند، من همیشه سر نماز دعایشان می‌کنم و اگر پدر و مادرم اجازه می‌دادند- که متأسفانه نمی‌دهند- من دلم می‌خواست، در این جور جاها کار کنم و به این‌ها و همه بیمارستان‌ها و پرورشگاه‌ها سر بزنم».

نگارنده در موارد دیگری برای گسترش دید دانش‌آموزانش، در دبیرستان و پرورشگاه، آنان را به جامعه‌گردی می‌برد. یک بار که نگارنده درصدد برخورد دادن دانش‌آموزانش با مسأله اعتیاد بود، از آنجا که امکان بردن جمع دانش‌آموزان دختر به زندان برای دیدار با زندانیان معتاد، وجود نداشت، با کسب اجازه از مسوولان ذی‌ربط، یک زندانی معتاد را از زندان به مدرسه آورد تا برای دانش‌آموزان، از آغاز تا انجام اعتیادش، حرف بزند.

به شکل مشابهی می‌توان افرادی را که در اثر انجام روابط نامشروع، مبتلا به ایدز شده‌اند، دختران فراری و نظایر آن‌ها را به جلساتی با شرکت دانش‌آموزان یا دانشجویان، در مدرسه یا دانشگاه دعوت کرد و از آنان خواست تا از زندگی خویش برای آنان، سخن بگویند. اعتراف کسانی که بیان می‌دارند، برای

کم کردن اشتها و وزنشان، مصرف سیگار را شروع کرده، برای از بین بردن اثر جرم سیگار روی دندان- هایشان، دست به مصرف الکل زده‌اند یا برای خمار جلوه کردن چشم‌هایشان، دست به مصرف حشیش زده‌اند یا به صرف آن که دوستانشان، تبلیغ می‌کردند که مصرف حشیش اعتیادآور نیست، اقدام به مصرف حشیش کرده‌اند، یا اعتراف این که جوانی از سر کنجکاوی، روابط نامشروع را تجربه کرده یا بر اثر تحریک ناشی از کاربری از کلیپ‌های سکسی، کارش به روابط لجام‌گسیخته‌ای رسیده است که در نهایت ایدز را برای وی به ارمغان آورده است، اثرات عمیقی بر مخاطبان خود، خواهند گذارد و تصورات واهی جوانان در زمینه سوءمصرف مواد و روابط نامشروع را خواهند شکست و مثلاً دیگر دختری با این استدلال که مواد مخدر صنعتی، اعتیادآور نیست، پس می‌توان به مصرف آن اقدام کرد، یا پسری با این استدلال که سر زدن به سایت‌های سکسی اینترنتی، استفاده از لوح‌های فشرده قرمز و کلیپ‌های هرزه‌نگار، فقط اسباب سرگرمی آدم را فراهم می‌کنند و این موارد فاقد تبعات وخیم هستند، به خود جرأت نمی‌دهند که وارد عرصه سوءمصرف مواد یا روابط نامناسب شوند.

گذشته از روش‌های نظری و عملی که در تغییر افق دید افراد و سوق دادن آنان از نگاهی خودمدار به نگاهی جمع‌گرا و دیگرمدار وجود دارد، می‌توان در جریان تغییر اخیر، با وارد کردن جوانان به فعالیت‌های جامعه‌پسند، تغییر دید آنان را به شکل عمیق‌تری رقم زد.

روح خیرخواه جوان، وی را نگران هر فرد وامانده، درمانده و مستضعفی می‌کند، از این رو می‌توان با اتکا به همین روحیه عاطفی و خیرخواه، پس از بردن دانش‌آموزان یا دانشجویان به بازدید از بعضی از مراکز درمانی، توان‌بخشی‌ها، پرورشگاه‌ها و نگاهداری بیماران مزمن، عواطف و احساسات آنان را تحریک کرد و بلافاصله از آنان مددکارانی در جهت کمک‌رسانی به افراد مستضعف و محروم، ساخت. به عنوان مثال، در برخی از کشورهای خارجی، پس از بردن نوجوانان و جوانان به بازدید از مراکز درمانی (نظیر مراکز بیماران سرطانی، بیماران خاص و مانند آن)، یک دسته ۱۰۰ تایی برگه اعانه به هر یک از جوانان داده می‌شود تا آنان طی چند ماه آینده، این برگه‌ها را که غالباً از رقم کمی هم برخوردارند (مثلاً ۵ دلار)، در سطح اطرافیان خویش، به فروش برسانند. پس از گذشت ۳-۲ ماه، بعد از به فروش رفتن تمامی برگه‌های اعانه، جوانی که در حال حاضر در هیبت و قامت یک مددکار ظاهر شده است، مبلغ گردآوری شده را به حساب همان مرکز بیماری‌های خاص یا بیماران سرطانی و مانند آن، واریز می‌کند. بالطبع دادن یک کارت عضویت و لباس فرم و گذاشتن یک اردوی چند روزه در طول سال برای این افراد، در عمل به کار خیرخواهانه و جامعه‌پسند آنان، وجهی تشکیلاتی داده، آنان را بیش از پیش در هویت جدیدشان، تثبیت می‌سازد.

در کنار طرح گردآوری اعانات توسط جوانان برای مراکز درمانی و خیریه، پیشنهاد استفاده از جوانان در تشکیل بازارچه‌های نیکوکاری می‌گردد. به این معنا که مؤسسات آموزشی و نهادهای فرهنگی، می‌توانند با جذب کمک مالی از سوی افراد خیر، کمک‌های مزبور را صرف خرید مواد اولیه (مانند کاموا، پارچه، وسایل مکرمه بافی، منجوق دوزی، گل‌آرایی، معرق، نقاشی و مانند آن) کرده، آن‌ها را در اختیار جوانان داوطلب قرار دهند تا آنان طی مدت معینی (مثلاً یک ماه)، به تهیه مواردی نظیر البسه بافتنی، شال و کلاه، تابلوهای معرق، کارهای منجوق‌دوزی، تهیه تابلوهای نقاشی و نظایر آن، اقدام ورزند و سپس کارهای تهیه شده را برای عرضه در بازار نیکوکاری، ارایه کنند. بازار مزبور می‌تواند در محوطه نهادهای فرهنگی برگزار شده، عواید آن به حساب مراکز خیریه، بیماری‌های خاص، بیماران روانی، افراد حادثه دیده در اثر بلایای طبیعی و امثال آن، ریخته شود و در انتها، با ارایه لوح تقدیری از دانش‌آموزان یا دانشجویان فعال در برپایی بازارچه نیکوکاری، تشکر و قدردانی به عمل آورد.

در سطح بالاتری، می‌توانیک بانگ اطلاعاتی از جوانان علاقه‌مند تهیه کرد و سالانه برای شرکت در ۵-۶ مورد بازارچه نیکوکاری، از آن‌ها دعوت به همکاری کرد و به این ترتیب، تشکلی نوعدوستانه را سامان داد که اعضای آن در جریان همکاری در کارهای خیرخواهانه و مردمی، هویتی مثبت و متعالی را برای خود رقم خواهند زد.

- تحقق برنامه‌های کارآفرین

مقوله فرد کارآفرین^۱ و کارآفرینی^۲، برای اولین بار مورد توجه اقتصاددان‌ها قرار گرفت و مکاتب مختلف اقتصادی از قرن شانزدهم میلادی تاکنون، به شکلی کارآفرینی را در نظریه‌های اقتصادی خود مورد بحث قرار داده‌اند.

از منظر اقتصاددان‌های اولیه، فرد کارآفرین شخصی بود که با اتکا به خلاقیت و نوآوری خویش و با توجه به فرصت‌های موجود، به ایجاد کسب و کاری جدید و به دست آوردن سود، اهتمام می‌ورزید. اما رفته رفته به سبب آن که مشخص شد، مقوله کارآفرینی ماهیتی بین رشته‌ای دارد، نظریه‌پردازان دیگری از رشته‌های مدیریت و بازرگانی و بعدها روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز به مسأله کارآفرینی توجه کرده، درباره آن دست به نظریه‌پردازی زدند.

¹ - Entrepreneur

² - Entrepreneurship

ژوزف شومپتر^۱ فرد کارآفرین را نیروی محرکه اصلی در توسعه اقتصادی می‌داند که نقش وی عبارت از نوآوری یا ایجاد ترکیب‌های تازه از مواد است.

شومپتر نقش مدیران و افرادی را که کسب و کار ایجاد می‌کنند، از مفهوم کارآفرین جدا کرد. از دید وی هر کدام از فعالیت‌های زیر، کارآفرینی است: ارائه کالایی جدید، ارائه روشی جدید در فرایند تولید، گشایش بازاری تازه، یافتن منابع جدید و ایجاد هرگونه تشکیلات جدید در صنعت. فرد کارآفرین باید در این میان، صاحبان سرمایه را در خصوص مطلوبیت نوآوری خویش، متقاعد سازد. کرزنر^۲ معتقد بود، مردم غالباً از فرصت‌هایی که پیش روی آن‌ها است، غافل هستند و از سوی دیگر از روشن شدن این فرصت‌ها که تا دیروز به آن بی‌توجه بوده‌اند، خوشحال می‌شوند.

به نظر کرزنر، مشکل اصلی اقتصاد هر جامعه نشأت گرفته از عدم درک فرصت‌ها است. بنابراین اطلاعات بیش‌تری در مورد ترکیب و ترتیب عوامل لازم است تا بتوان این فرصت‌ها را درک کرد. به عبارت دیگر، کارآفرینی آگاهی از فرصت‌های سودآور و کشف نشده است.

روبرت رونشتات^۳ معتقد است که کارآفرینی فرآیند پویای ایجاد ثروت بیشتر است. این ثروت را افرادی ایجاد می‌کنند که مخاطره بزرگ را برحسب سرمایه، زمان و تعهد شغلی در قبال تعیین ارزش کالا یا خدمات می‌پذیرند. کالاها یا خدمات به خودی خود ممکن است، جدید یا بی‌نظیر باشند یا نباشند، اما فرد کارآفرین با تأمین کردن و تخصیص دادن مهارت‌ها و منابع ضروری، باید به طریقی این ارزش را در کالاها یا خدمات ایجاد کند.

مک‌کله‌لند^۴ فرد کارآفرین را کسی می‌داند که یک شرکت (یا واحد اقتصادی) را سازماندهی می‌کند و ظرفیت تولیدی آن را افزایش می‌دهد. وی همچنین ویژگی‌های فرد کارآفرین را داشتن نیاز به توفیق بالا و مخاطره‌پذیری معرفی کرد.

وان در ورف^۵ و براش^۶ پس از بررسی ۲۵ تعریف ارائه شده از کارآفرینی، خاطر نشان ساختند، کارآفرینی به عنوان یک فعالیت تجاری، مشتمل بر اشتراک رفتارهای زیر است:

ایجاد: تأسیس یک واحد تجاری جدید.

مدیریت عمومی: جهت‌گیری مدیرانه یک فعالیت تجاری یا تخصیص منابع به آن.

^۱-Schumpeter, J.

^۲-Kirzner, I.

^۳-Ronstadt, R.

^۴-McClelland, D.

^۵-Van der werf, P.

^۶-Brush, C.

نوآوری: بهره‌برداری تجاری از کالا، فرآیند، بازار، مواد اولیه یا سازمان جدید. مخاطره‌پذیری: قبول مخاطره ناشی از زیان یا شکست بالقوه یک واحد تجاری که به شکل غیرمتعارفی، زیاد باشد.

نیت عملکرد: نیت و قصد تحقق و دست‌یابی به سطوح بالای رشد و سود در یک واحد تجاری. دیوید مک‌کران^۱ و اریک فلائینگان^۲ کارآفرینان را افرادی نوآور، با فکری متمرکز و به دنبال کسب توفیق و مایل به استفاده از میان‌برها، می‌دانند که کمتر مطابق کتاب کار می‌کنند (احمدپور، ۱۳۷۹). از آنجا که مقوله کارآفرینی، بحثی میان رشته‌ای است، از این رو نظریه‌پردازان مختلف از منظر رشته‌هایی مانند اقتصاد، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مدیریت درباره آن به بحث و نظریه‌پردازی پرداخته‌اند.

به طور کلی، فرض اصلی در برخورد اقتصادی با کارآفرینی، رفتار عقلایی انسان با منابع کمیاب است. کارآفرینی در این رابطه، سازوکاری به شمار می‌رود که تخصیص بهینه منابع با استفاده از فرصت‌های آتی همراه با مخاطره را میسر می‌سازد. در این نگرش اقتصادی، دو محدودیت بارز به چشم می‌خورد که عبارتند از: محدودیت‌های شناختی و ادراکی انسان و تأثیر قوی عوامل اجتماعی بر ادراک و پردازش اطلاعات. این دو محدودیت مهم، صاحب‌نظران را بر آن داشت که برای تحلیل کارآفرینی پا را از حیطه علم اقتصاد، فرابهند و ناشناخته‌های خود را در این زمینه، در مقوله‌های دیگری چون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مدیریت، جست‌وجو کنند.

به اعتقاد شومپتر، نوآوری در نتیجه کارآفرینی به وجود می‌آید و به فردی نیاز دارد که ویژگی‌های غیرعادی داشته باشد، درصدد بنا نهادن یک قلمرو خصوصی باشد، برای رفع موانع، انگیزه داشته باشد و از ایجاد مهارت و به کار بستن آن در جهت کارآفرین شدن، لذت برده و خشنود شود. از نظر شومپتر، نظام تجاری به سمت تغییر گرایش دارد و فرد کارآفرین، ایفا کننده نقش اساسی در تغییر این نظام تجاری است.

نظریات وبر^۳ و مک‌کله‌لند در باب کارآفرینی در حوزه نظریه‌های روان‌شناختی قرار می‌گیرند، زیرا تأکید اساسی که این نظریه‌ها روی ویژگی‌های فردی و شخصیتی افراد داشته‌اند، به میزان بسیار زیادی آن‌ها را از پرداختن به سایر ویژگی‌های مؤثر در کارآفرینی، از جمله ساختار اقتصادی و عوامل مؤثر اجتماعی، بازداشته است.

¹-Mckeran, D.

²-Flannigan, E.

³-Weber, M.

ویر، در بررسی روابط بین توسعه اقتصادی نظام سرمایه‌داری و مذهب پروتستان، به این نتیجه رسید که سه بدعت عمده در اصول فکری مسیحیان پروتستان، وجود داشته است که آنان را از پیشگامان نظام سرمایه‌داری ساخته است. این سه بدعت عبارتند از:

۱. منع هرگونه واسطه میان خالق و مخلوق،

۲. دخالت عقل در ایمان،

۳. کوشش برای بهبود معاش یا اخلاق کار.

بدعت سوم، از نظر ویر، نقش اصلی را در توسعه اقتصادی و صنعتی نظام سرمایه‌داری بازی کرده است. ویر در کتاب خود تحت عنوان «اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه‌داری» که در سال ۱۹۰۴ به چاپ رسید، تأکید می‌کند که بین اخلاق پروتستان و طرز زندگی پروتستان‌ها و پیشرفت اقتصادی سرمایه‌داری، رابطه مستقیم وجود دارد. به عبارت دیگر، تنها محرک پیشرفت اقتصادی نظام سرمایه‌داری اخلاق پروتستان و طرز تفکر پروتستان‌ها بوده است. ویر معتقد است که در اخلاق پروتستان و در هر فرد پروتستان، یک صفت کاری یا اخلاق کاری وجود دارد که براساس آن، فرد وجدان کاری خود را در تمام مراحل کاری، به اثبات می‌رساند. این خصیصه اخلاقی موجب می‌شود که فرد با احساس مسوولیت و در نهایت دقت و کارایی، وظایف کاری و شغلی خود را انجام دهد. با این همه، وی اولین محقق بود که بیان داشت، ارزش‌های عقیدتی و درونی فرد، مستقیماً به رفتار کارآفرینانه، منتهی می‌شوند.

در قرن بیستم، بعضی از روان‌شناسان و از جمله دیوید مک‌کله‌لند، اقدام به طرح نظریه روان‌شناسی توسعه اقتصادی کرد. براساس این نظریه، مک‌کله‌لند معتقد است که عامل عمده عقب ماندگی اقتصادی در کشورهای در حال توسعه، مربوط به عدم درک خلاقیت فردی است. مک‌کله‌لند سعی کرده است که رابطه نامعلومی را که ماکس ویر بیان کرده بود، به وسیله تجربه به دست آورده، نشان دهد (احمدپور، ۱۳۷۹).

اهمیت و حساسیت کارآفرینی، سبب شده است که آموزش کارآفرینی، مورد توجه جدی قرار گرفته، این آموزش در حال حاضر به یکی از مهم‌ترین و گسترده‌ترین فعالیت‌های نظام‌های آموزشی تبدیل شود. طی دهه ۸۰، دانشگاه‌ها برحسب ویژگی گروه‌های تحت آموزش و نیازهای محلی، منطقه‌ای و ملی، برنامه‌های آموزشی متعددی را برای سازمان‌های خصوصی و عمومی طراحی کرده‌اند. دولت‌های اروپایی نیز حمایت‌های ویژه‌ای را از فعالیت‌هایی که جهت تشویق کارآفرینی بین جوانان می‌شود، ایجاد کرده‌اند.

در آمریکا، آموزش کارآفرینی در دوران دوره‌های دانشگاهی و توسط مؤسسات خاص، مورد توجه بسیاری قرار گرفته است. کانادا و برخی کشورهای آسیایی همچون فیلیپین، هند و مالزی هم گام‌های اساسی، جهت حمایت از فعالیت‌های کارآفرینی برداشته‌اند. این حمایت‌ها شامل ارائه راهنمایی‌های عملی، مشاوره، ارائه تسهیلات مالی و برگزاری دوره‌های ویژه در خصوص کارآفرینی در درون دانشگاه‌ها یا خارج از دانشگاه‌ها می‌باشد.

دوره‌های آموزشی کارآفرینی نه تنها جای خود را در بستر دروس دانشگاهی و در رشته‌های مختلف باز کرده، بلکه در دوره‌های مختلف تحصیلی از ابتدایی تا دبیرستان نیز مورد توجه قرار گرفته است. گرچه امروزه تنوع این دوره‌ها، شرکت‌های موجود را نیز تحت پوشش قرار می‌دهد و دوره‌های متعددی جهت رشد، بقا و کارآفرین کردن سازمان‌های بزرگ طراحی شده، اما هدف اولیه از توسعه کارآفرینی، همانا تربیت کردن افراد متکی به نفس و آگاه به فرصت‌ها و به طور کلی افرادی است که تمایل بیش‌تری به راه‌اندازی کسب و کارهای مستقل دارند.

در واقع هدف این بوده تا افراد در طی دوران تحصیل، افرادی مؤسس^۱ تربیت شوند. این افراد شامل ماجراجویان، جسوران، مبتکران، فرصت‌طلبان، جاه‌طلبان و ارتقاجویان می‌باشند. این قبیل از دوره‌ها به دنبال بهبود و انگیزش‌گرایی‌های افراد همچون تمایل به استقلال، فرصت‌جویی، ابتکار، تمایل، مخاطره‌پذیری، تعهد به کار، تمایل به حل مشکلات و لذت بردن از عدم قطعیت و ابهام می‌باشد.

با بررسی نظریه‌های توسعه، مشخص می‌گردد که توسعه از طریق کارآفرینی، از مقوله‌های مهمی است که مورد توجه بسیاری از کشورهای جهان قرار دارد. به این معنا که در مجموعه نظریه‌های توسعه درون‌زاد (که به استراتژی جانشینی واردات عنایت دارد و ایران و هند، مصادیقی از این نوع توسعه هستند)، توسعه برون‌زا (که معطوف به استراتژی صادرات است، مانند ژاپن و کره)، توسعه دولتی (مانند کوبا و شوروی سابق)، توسعه از طریق ایجاد شرکت‌های کوچک و متوسط (مانند خط‌مشی کشورهای تایوان و سنگاپور)، توسعه از طریق ایجاد شرکت‌های بزرگ (مانند کشور کره) و توسعه از طریق کارآفرینی (مانند کانادا و آمریکا)، شواهد تجربی موجود حکایت از آن دارند که توسعه از طریق کارآفرینی، بهترین بازده و ثمر ممکن را در برداشته است (احمدپور، ۱۳۸۱).

نگاهی به رشد شتابان کشورهایی که از رده کشورهای فقیر و زیر خط توسعه، در ظرف کمتر از بیست سال (یعنی از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۵) توانسته‌اند، به لیست کشورهای تازه صنعتی شده^۲ افزوده شوند،

^۱-Enterprising

^۲-Newly industry countries

بیانگر آن است که در کشورهای اخیر، فعالیت‌های کارآفرینانه از افزایش زیادی برخوردار بوده‌اند. نقش دولت‌ها در این کشورها، ایجاد بستر مناسب برای رشد فرهنگ کارآفرینی، جهت دادن کارآفرینان به طرف فعالیت‌های نوآوری و تأمین نیازهای کارآفرینان نسل اول برای ورود به عرصه فعالیت‌های کارآفرینی بوده است (طالبی، ۱۳۸۱).

سپهروند (۱۳۸۱)، در بررسی اهمیت کارآفرینی از جهت فرصت‌های شغلی جدید ایجاد شده و تولید ناخالص ملی کشورها می‌نویسد:

طبق تحقیقات انجام شده، صنایع کوچک کارآفرین که از قدرت سازگاری زیادی با شرایط متغیر محیطی و رقابت‌های بازار برخوردار هستند، به طور متوسط بیش از ۵۰٪ نیروهای کار را به کار گرفته، ۵۰٪ مشاغل جدید و ۴۶٪ تولید ناخالص ملی را ایجاد می‌کنند. لازم به یادآوری است که در سال ۱۹۹۰، چهار میلیون شغل توسط ابتکار و پذیرش مخاطره ایجاد شده است، حال آن که کسب و کارهای بزرگ ۱/۷ میلیون شغل را از دست داده‌اند.

گذشته از نقش کارآفرینی در شکوفاسازی اقتصادی کشورهای جهان، کارآفرینی در جهت افزایش عزت نفس افراد و حفظ بهداشت روانی جامعه، مؤثر واقع می‌آید.

آنونیموس (۱۹۹۸)، یادآور می‌گردد:

با پیش گرفتن آموزش کارآفرینی در مدارس، دانش آموزان ضمن آشنایی با صنعت و مسایل مدیریتی و سرمایه‌گذاری، با محیط‌های شغلی موجود در جامعه آشنا می‌شوند و نه تنها در دوران تحصیل، در جهت تولید و بازده اقتصادی، تشویق می‌شوند، بلکه با یافتن مسوولیت در این رابطه، احساس عزت نفس کرده، اعتماد به نفس آن‌ها فزونی خواهد گرفت و به این ترتیب بنیان شخصیتی ارزش‌مندی برای آنان، نهاده خواهد شد.

کواسادا (۲۰۰۰)، در توصیف افزایش اعتماد به نفس دانش آموزانی که در جریان برنامه‌های کارآفرینی قرار می‌گیرند، می‌نویسد:

دانش آموزان پایه‌های یازده و دوازدهم که در دوره کارآفرینی شرکت کرده‌اند، می‌دانند که کیفیت پرونده کارآفرینی آن‌ها، مشخص کننده فارغ التحصیل شدن آن‌ها در این دوره است، از این رو آن‌ها وظایفی مانند مصاحبه با یک فرد کارآفرین، انجام تحقیق بازاریابی، تهیه یک برنامه تجارت

¹Anonymous

²-Quesada, A.

الکترونیکی، طراحی یک وب سایت و ارائه گزارش با استفاده از نرم افزار پاورپوینت را می آموزند¹. کواسادا در ادامه مقاله، یادآور می شود، بررسی های انجام شده دلالت بر آن دارد، دانش آموزانی که دست به تجربه بازاریابی و تجارت الکترونیکی می زنند، اگرچه با این کارشان، به طور مستقیم به کسب درآمد نمی پردازند، اما پس از آشنا شدن با آموزش های اخیر، احساسی از اعتماد به نفس را در خود می یابند.

سیبو، کانتور² و والش³ (۲۰۰۲) با تأکید این که حرفه آموزی به ایجاد امنیت مالی برای دانش آموزان و دانشجویان می انجامد، یادآور می شوند: زمانی که جوانان دریابند، دانش و مهارتی که آنان در درس های مختلف مانند ریاضی، هنر، زبان، مطالعات اجتماعی و کلاس های فنی می آموزند، به مثابه ابزاری برای شکل دادن به آینده آنان مورد استفاده قرار خواهند گرفت، با انگیزه بیشتری به یادگیری مشغول می شوند.

محققان پیش گفته، درباره مزیت دیگر آموزش کارآفرینی در جریان درس های دانش آموزان می نویسند: آموزش کارآفرینی این امکان را برای دانش آموزان پدید می آورد که از مواردی مانند ضعف درسی، بی کاری مزمن، انحرافات اخلاقی و اعتیاد به مواد مخدر، برحذر بمانند.

کریو⁴ و ساوی⁵ (۲۰۰۱) در گزارشی که از یک مطالعه موردی کارآفرینی در اوگاندا می دهند، اثرات مثبت آموزش کارآفرینی را مورد تأکید قرار داده اند.

مطالعات انجام شده دلالت بر آن دارند که انسان ها با اشتغال ورزیدن به کار، در روند کار نه تنها به کشف استعدادهای خویش نایل می آیند، بلکه در جریان کار، عرصه ای برای تحقق نوآوری ها و خلاقیت های خود می یابند. از سوی دیگر کار، تأثیر بسزایی در جریان هویت یابی افراد دارد. انسان ها با یافتن مسوولیت در انجام کار، خود را ارزش مند احساس می کنند و این خودپنداره مثبت، به صورت مؤلفه ارزش مندی در هویت یابی فرد مؤثر واقع می آید. شاید از همین رو هم هست که وقتی از افراد پرسیده می شود آنان چه کسی هستند، افراد در ابتدا از شغلشان یاد می کنند (شیفر⁶ و لم⁷، ۱۹۹۲).

³-Power point

¹-Saboe, L. R.

²-Kantor, J.

³-Walsh, J.

⁴-Crave, M. T.

⁵-Sawi, G. W.

⁶-Schafer

⁷-Lamm

از این رو به سبب نقش مهم کار در حفظ بهداشت روانی افراد و کاهش خودکم بینی و احساس حقارت و افزایش احساس عزت نفس و اعاده روحیه ارزش مند، فعال و سالم آنان، کاردرمانی^۱ و هنردرمانی^۲ به عنوان یک روش درمانی مؤثر در روان درمانی های معاصر مورد توجه واقع شده است (منطقی، ۱۳۷۲). طی چند سال اخیر، مفهوم کارآفرینی در عرصه های متفاوت دیگری مانند هنر، مسایل اجتماعی^۳ و حتی مسایل آموزشی مطرح شده است و به این ترتیب مفهوم کارآفرینی که زمانی در مسایل اقتصادی محدود می شد، در عمل توسعه و گسترش زیادی یافته است.

تراپمن^۴ به نظریه های مختلف کارآفرینی معتقد است، اما نارسایی این نظریه ها در تأمین نیازهای مربوط به خدمات انسانی و توسعه مهارت را نیز گوشزد می کند (بنت - گودلی، ۲۰۰۲).

منطقی (منتشر نشده)، در تعریف کارآفرینی هنری می نویسد:

کارآفرینی هنری، استفاده از فرصت های محیطی و فرهنگی - تاریخی جامعه و بهره وری از نوآوری ها، ابداع ها و ابتکارهای هنری برای پاسخ گویی به نیازهای اقتصادی، فرهنگی و هنری جامعه و جامعه جهانی است. نتیجه ابداع ها و ابتکارهای هنری با پیشینه های فرهنگی - هنری مورد نظر، به توسعه تولیدات و مصنوعات هنری جدید و ریسک پذیر خواهد انجامید.

البته لازم به یادآوری است که دخالت دادن ابعاد فرهنگی - تاریخی در مصنوعات هنری ابداعی و ابتکاری، در عین نیاز به خلاقیت و نوآوری، به پشتوانه های فرهنگی گسترده ای نیاز دارد، اما در سطحی پایین تر، کارآفرینی هنری می تواند با استفاده از ابداع ها و ابتکارهای هنری به تولیدات جدیدی دست یابد که به گسترش بازار کاری محصولات هنری، بیانجامد و در میان مدت، هدف متعالی تولید صنایع هنری خلاق با اتکا به ذخایر فرهنگی جامعه را مدنظر قرار دهد.

کارآفرینی در ابعاد آموزشی، متضمن استفاده از فرصت های موجود و استفاده بهینه و نوآورانه از آن ها در عرصه های آموزشی، ارتقای علمی و تولید دانش است.

کارآفرینی در سازمان های اجتماعی، مقوله جدید دیگری است که با مقوله کارآفرینی اقتصادی، تفاوت های بسیاری دارد. رهبران کارآفرینی اجتماعی افرادی هستند که سازمان های نوآوری را ایجاد

¹-Occupational therapy

²-Art therapy

³-Art entrepreneurship

⁴-Social entrepreneurship

⁵-Educational entrepreneurship

⁶-Tropman

⁷-Bent Goodley, T. B.

و مدیریت می‌کنند که مأموریت اصلی آن‌ها ایجاد تحولات اجتماعی و ارائه خدمات اقتصادی، حمایتی و مشاوره‌ای به افراد نیازمند جامعه است.

بنابراین با توجه به آنچه از آن یاد شد، اگر بخواهیم تعریف جدیدی از کارآفرینی ارائه کنیم که برخلاف گذشته، محدود در مسایل اقتصادی نبوده، شامل تمامی عرصه‌های هنری، آموزشی، خدماتی و اجتماعی باشد، به نظر می‌رسد تعریف زیر، تعریف مناسبی باشد:

کارآفرینی عبارت است از احساس خلاءهای موجود در زمینه‌های اقتصادی، آموزشی، خدماتی و اجتماعی و تلاش برای پاسخ دادن به خلاءهای پیش گفته به شکلی خلاق و نوآورانه، روند اخیر منجر به ارائه کالاها و خدمات جدیدی به مردم و جامعه خواهد شد.

بسترهای نظری کار و کارآفرینی در ایران

در قرآن، آیات بسیاری مستقیم و غیرمستقیم، بر ارزش کار صحه می‌گذارند. فرمود:

راحتی و آسایش در پرتو رنج و تلاش است (۵-۶، انشراح).

اسلام دین تحرک، کار و سازندگی است و از هر نوع سستی و تنبلی پرهیز می‌دهد. خداوند می‌فرماید: هر که آخرت را بخواهد، باید با تمام وجود کوشش و تلاش کند تا بدان برسد (۱۹، اسری).

حضرت رسول، صلی الله علیه و آله، ضمن استناد به آیه شریفه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از آنچه به دست آوردید، و از آنچه برای شما (از زمین) بیرون آوردیم، در راه خدا انفاق کنید (۲۶۷، بقره)، بیان می‌دارد: یکی از شما دست‌هایش را به طرف آسمان دراز می‌کند و می‌گوید: خدا! خدا! در حالی که خوراکش از حرام و مالی که کسب می‌کند، از حرام و تغذیه‌اش از حرام است، کجا دعای او مستجاب می‌گردد و کدام عملش قبول می‌شود، در حالی که از راه غیرحلال مصرف می‌کند! (ورام- بن‌ابی فراس، ۱۳۶۹)، و به این ترتیب حضرت با مردود دانستن اعمال و عبادات کسی که به کار و دسترنج حلال خویش متکی نیست، بر ارزش کلیدی کار در اسلام، تأکید می‌کند.

امام علی، علیه‌السلام، نیز فرمود:

کار کنید و کار نفع می‌دهد و دعا شنیده می‌شود و توبه بلند کرده می‌شود (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰).

دعا کننده بدون عمل، همچون کمان بی‌زه است (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰).

در روایت است که روزی علی بن حمزه یطائنی در حالی که امام کاظم، علیه‌السلام، در زمین زراعتی خود مشغول کار بود و به دلیل فعالیت زیاد، عرق می‌ریخت، ایشان را دید و از حضرت پرسید: چرا این کار را به عهده دیگران نمی‌گذارید. امام فرمود: چرا به عهده دیگران بگذارم. رسول خدا (ص) و

امیرمؤمنان و همه پدران و اجداد بزرگوارم، کسانی بودند که با دست‌های خود کار می‌کردند و فعالیت در زمین، از سنن پیامبران است (تقوی دامغانی، ۱۳۶۸).

در جای دیگری امام علی، علیه‌السلام، از کار به عنوان شعار مؤمن (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰)، یاد می‌کند و امام صادق، علیه‌السلام، می‌فرماید: اگر به تو خبر رسید یا اطمینان پیدا کردی که فردا مرگت فرا می‌رسد، از تلاش برای معاش باز نایست (حر عاملی، ۱۴۰۲ ه.ق.).

از سوی دیگر بی‌کار بودن در آموزه‌های دینی، به شدت مورد نکوهش و مذمت قرار گرفته است. رسول خدا، صلوات الله علیه، فرمود: خداوند جوان بی‌کار را دشمن می‌دارد (نراقی، ؟، ترجمه مجتوبی، ۱۴۰۵ ه.ق.)، و امام موسی کاظم، علیه‌السلام، فرمود: خداوند بنده بی‌کار را دشمن می‌دارد.

امام صادق، علیه‌السلام، فرمود: خداوند کسانی را که خیلی می‌خوانند و پیوسته بی‌کارند، دشمن می‌دارد (حر عاملی، ۱۴۰۲ ه.ق.)، و امام باقر، علیه‌السلام، فرمود: حضرت موسی عرض کرد: خدایا کدام بنده تو، در نزد تو مبعوض‌تر است؟ گفت: کسی که شب‌ها مانند مرداری بخوابد و روزها را به بطالت بگذراند.

روزی امام صادق، علیه‌السلام، با معلی بن خنیس که دیرتر از ساعت معمول سر کارش می‌رفت، روبرو شد. امام، علیه‌السلام، خطاب به وی گفت: هرچه زودتر راه عزت و بزرگواری (کار) را در پیش گیر (حر عاملی، ۱۴۰۲ ه.ق.).

در مورد مشابهی، نقل شده است که سیره رسول خدا، صلوات الله علیه، این بود که هرگاه مردی از لحاظ جسمی توجه ایشان را جلب می‌کرد، سوال می‌فرمود: آیا شغل و حرفه‌ای دارد؟ اگر در پاسخ می‌گفتند، شغلی ندارد، می‌فرمود: از چشمم افتاد. به آن حضرت عرض می‌شد: چگونه شخصیت او در نظر شما تنزل کرد؟ می‌فرمود: آنگاه که مؤمنی دارای شغل و حرفه‌ای نباشد، برای تأمین مخارج زندگی خود، دینش را می‌فروشد (تقوی دامغانی، ۱۳۶۸).

امام علی، علیه‌السلام، یکی از دلایل دیگر تأکید بر پرهیز از بی‌کاری و شتاب گرفتن به سوی کار را سست شدن آدمی در ادای تکالیف الهی (و از دست رفتن ارزش‌های الهی)، می‌دانند. امام، علیه‌السلام، فرمود:

از رها و باطل بودن دوری جویند، زیرا کسی که سست و بی‌حال است، حق خدای را انجام نخواهد داد. امام باقر، علیه‌السلام، فرمود:

من آن کسی را که در کسب و کار خود سستی ورزد، دشمن می‌دارم و کسی که در کارهای دنیایی سست باشد، در کارهای اخروی، سست خواهد بود (حر عاملی، ۱۴۰۲ ه.ق.).

استاد مطهری (۱۳۷۳)، در کتاب تعلیم و تربیت در اسلام، در بحثی که درباره نقش تربیتی کار دارد، در زمینه آثار تخریبی بی‌کار ماندن می‌نویسد:

یکی از عواملی که خیلی ساده است، ولی شاید کمتر در تربیت به آن توجه می‌شود، عامل کار است. کار از هر عامل دیگری، اگر سازنده‌تر نباشد، نقشش در سازندگی کمتر نیست. انسان خیال می‌کند که کار اثر و معلول انسان است، پس انسان مقدم بر کار است، یعنی چگونگی انسان مقدم بر چگونگی کار، و چگونگی کار تابع چگونگی انسان است و بنابراین، تربیت بر کار مقدم است، ولی این درست نیست، هم تربیت بر کار مقدم است و هم کار بر تربیت، یعنی این دو، هم علت یکدیگر هستند و هم معلول یکدیگر، هم انسان سازنده و خالق و آفریننده کار خودش است و هم کار و نوع کار، خالق و آفریننده روح و چگونگی انسان است....

انسان یک نیرویی دارد و آن این است که دائماً ذهنش و خیالش کار می‌کند. وقتی انسان به طور منظم درباره مسایل کلی فکر کند و از یک مقدمه، نتیجه‌ای بگیرد، این را می‌گوییم تفکر و تعقل، ولی وقتی که ذهن انسان بدون این که نظمی داشته باشد، بخواهد نتیجه‌گیری کند و رابطه منطقی بین قضایا را کشف نماید، همین طور که تداعی می‌کند، از اینجا به آنجا برود، این یک حالت عارضی است که اگر انسان خیال را در اختیار خودش نگیرد، یکی از چیزهایی است که انسان را فاسد می‌کند، یعنی انسان نیاز به تمرکز قوه خیال دارد. اگر قوه خیال آزاد باشد، منشاء فساد اخلاق انسان می‌شود. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: اگر تو نفست را به کاری مشغول نکنی، او تو را به خودش مشغول می‌کند.

حجت الاسلام حائری شیرازی در سمینار جوان امور تربیتی تهران، که در سال ۱۳۶۹ برگزار شد، در قسمتی از سخنرانی خود با تأکید بر مضامین فوق، از زنده شدن قلب آدمی با کار و مردن آن در جریان بی‌کاری، چنین یاد می‌کند:

«اعتیاد امروز یکی از مسایلی است که همه روی آن فکر می‌کنند و همه به فکر این هستند که اگر جوانی به سوی اعتیاد کشیده شد، چگونه او را اصلاح کنند. همه راجع به مسأله اعتیاد و راه مبارزه با آن و راه نجات معتاد می‌پرسند و می‌گویند، آن طوری که می‌خواستند یک معتاد معالجه شود، نشده است. مسوولان، بسیاری از معتادها را مدت‌های طولانی در زندان نگاه داشتند و نگذاشتند مواد مخدر به آن‌ها برسد تا آزاد شدند، مسوولان فکر کردند که این‌ها عبرت گرفتند و دیگر دنبال اعتیاد نمی‌روند، ولی بعد دیدند که نه، آن‌ها دوباره به اعتیاد خودشان برگشتند. مسوولان بسیاری از معتادها را به ورزش و کارهای شاق برای ترک اعتیادشان واداشتند، گاهی تعزیرها و تنبیه‌هایی نسبت به آن‌ها انجام دادند که متنبه بشوند، بعضی‌هایشان را تبعید کردند. بعضی را نیز مدت‌ها در بیمارستان‌ها نگاه داشتند و دارو و

درمان کردند، ولی اکثر این‌ها بعد برگشتند و مسوولان احساس کردند، آن ثمری که ما می‌خواستیم بگیریم، حاصل نشد، نه دارو و درمان بیمارستان، نه دوره‌های کوتاه و بلند بازداشت‌ها و تبعیدها، نه بردن به جاهای بد آب و هوا و نه تنبیه‌ها و تعزیرها، نتیجه بخش نبودند.

بی‌اثر بودن این کارها علت دارد و طبیعی است که این کارها، اثر نداشته باشد. به طور یقین راهی برای معالجه معتاد هست که بعد از دوره اعتیاد، حتی بعد از یک دوره چند ساله، معتاد برگردد و خوب بشود و مثل هر انسان سالم دیگری، بتواند در مقابل اعتیاد و وسوسه‌های آن مقاومت کند، و حتی از کسانی که هیچ وقت معتاد نشدند، مقاوم‌تر شود. خدا هیچ دردی نیافریده است که برایش درمانی نباشد. معتاد کیست که نمی‌تواند علاجش کنند؟ کسی که معتاد است، قلبش می‌میرد. این قلب مرده را نه با کتک و تعزیر، نه با دارو و تغذیه و نه با ورزش و تفریح و نه با تبعید و امثال آن، نمی‌توان زنده کرد و ما وقتی که این قلب زنده نشده و این موجودی که هنوز دل‌مرده است را ولش می‌کنیم، بعد می‌خواهیم که نلغزد و نیافتد، این طور نمی‌شود، باید قلب احیا بشود و احیای قلب، با کار میسر است. در اسلام تلاش برای پیدا کردن نان از روی زحمت و تلاش، زیاد مطرح شده است. روزی و معیشتی که از زحمت حاصل می‌شود، خوراک حلال و روزی مناسب انسان است و انسان با آن زحمت، قلبش احیا می‌شود و با آن غذایی که از نتیجه زحمت حاصل می‌شود، بدن انسان تغذیه می‌کند. اجرتی که انسان از کارش به دست می‌آورد، حقوقی را که از طریق کارش به دست می‌آید و درآمدی که از کارش حاصل می‌شود، این خوراک بدن و جسم اوست، اما کاری که انسان انجام می‌دهد، خوراک روح است. اگر شما به کسی نان مفت دادید، به بدنش غذا داده‌اید، اما روح او را از غذا محروم کرده‌اید. روح او بی‌غذا مانده است و می‌میرد. آنچه روح انسان را می‌کشد، نان بی‌زحمت و مفت است. در روایت داریم که ملعونا ملعونا من القی کله علی الناس، یعنی ملعون است، ملعون است کسی که خرج خودش را به دوش دیگران بیاندازد و دیگران کار کنند و او انگل و طفیلی آن‌ها باشد. کسانی که برای کسب حلال کار نمی‌کنند، آنچه که روحشان را می‌خواهد زنده نگه دارد، از دست می‌دهند.

در تورات آمده است، بعد از این که خداوند انسان را از بهشت خارج کرد و روی دنیا آورد، به او گفت: در اینجا زحمت می‌کشی و نان می‌خوری، زحمت می‌کشی، یعنی حیاتت در زحمت است، یعنی طبیعت این دنیایی که در آن وارد شدی، این است که اگر می‌خواهی زنده باشی، باید از زحمت استقبال کنی، خوب در زندان‌های ما نان مفت است، نان غیرحلال است، چرا؟ چون ما مالیات از زن بیوه می‌گیریم، می‌بریم در بودجه و از بودجه به زندانی می‌دهیم تا کسی که اذیت و آزاری کرده و به زندان افتاده است، در آنجا از ثمره کار بیوه زنی استفاده کند. کجا آن بیوه زن راضی است که نتیجه کارش را به

یک دزد بدهند؟ به همین دلیل زندان‌های ما سازنده نیست، به دلیل این که یکی از ارکان تربیت انسان، احیای قلب اوست. کسب حلال مهم‌ترین مسأله است و ما نباید زندانی را از کسب حلال، محروم کنیم. زندانی باید جور زندانبان را هم از کار خودش بکشد. اگر چنین کاری کنیم، زندان‌های ما سازنده می‌شود. ما باید معتاد را می‌آوردیم و در جایی قرار می‌دادیم که کار بکند، از ثمره کار خودش نان بخورد و از همان ثمره به خانواده او هم کمک می‌کردیم. ما در هیچ موردی چنین برنامه‌ای برای معتادها پیاده نکردیم. اگر چنین کاری بکنیم، یعنی اردوگاه‌های خودکفا و کارگاه‌های خودکفا را دایر کنیم، هم بودجه مملکتی صرف این‌ها نشده است و هم این‌ها بعد از این که نانی خوردند که از کارشان حاصل شده بود، به دنبال آن قلبشان و روحشان زنده می‌شود. همان معتاد بعد از این که مدتی کار کرد و نان خورد، آن موقع می‌بینید، میل دارد به نظافت و بهداشت خودش برسد، همان که روزهای اول بی تفاوت بود، وضعش فرق می‌کند، این فرد نظیر بی‌اشتهایی است که وقتی آرام آرام خوب شد، اشتها پیدا می‌کند، اشتهای نماز پیدا می‌کند، اشتهای نصیحت پیدا می‌کند، اشتها پیدا می‌کند که ببیند کی هست و کجا هست. این‌ها نتیجه رویش مجدد قلب است و به این ترتیب دل انسان، دوباره زنده می‌شود. این که در روایات داریم که اگر عبادات را ۷۱ قسمت کنند، ۷۰ قسمتش در کسب حلال است، مبالغه نیست، کاری که از ثمره آن کار انسان نان بخورد، اصل است.»

در فراز دیگری، آموزه‌های دینی روی ویژگی‌های مورد نیاز برای کارآفرینی، مانند سخت‌کوشی، تأمل قبل از ورود در کار، مهارت و خبرگی، ریسک‌پذیری و مانند آن، تأکید خاصی دارند. منطقی (منتشر نشده)، در همین زمینه، می‌نویسد:

بررسی سیره انبیا و اولیای الهی، حکایت از آن دارد که آنان به مواردی در جریان کار، توجه نشان داده‌اند که این عوامل به عنوان ویژگی‌های کارآفرینی، مطرح می‌باشند. به عنوان مثال، پیامبر خدا، صلوات الله علیه، در جریان ساخت مسجد قبا، با چنان سخت‌کوشی سنگ‌های کوچک و بزرگ را حمل می‌کرد که غبار سر و روی ایشان را فراگرفته بود.

امام علی، علیه‌السلام، توصیه کرده است: تا خبرگی لازم را در کاری به دست نیاورده‌ای، به آن اقدام نکن و اگر در شرایط مبهم قرار گرفتی و ترسیدی، عمل کن.

درباره حضرت آدم، علیه‌السلام، نیز نقل شده است که در وصایای خویش به فرزندانش، بیان داشت، پیش از ورود در هر کاری، ساعتی در جوانب آن بیاندیشید... و اگر من چنین نمی‌کردم، آنچه را به دست آورده‌ام، به دست نمی‌آوردم.

در آموزه‌های اخیر، به صراحت ویژگی‌های همچون سخت‌کوشی، مهارت و خبرگی، ریسک‌پذیری و تأمل قبل از ورود در کار، مورد تأکید قرار گرفته‌اند و این ویژگی‌ها، همان خصوصیات است که چهره‌های مطرح کارآفرینی، مانند پیترو دراکر، شومپتر و کرزنر به آن پرداخته‌اند.

آنچه تا اینجا از آن نقل شد، حکایت از آن داشت که قرآن و آموزه‌های دینی به صراحت بر اهمیت کار تأکید کرده، بالاترین ستایش‌های ممکن از کار را داشته‌اند و در برابر، در نگاه مکتبی، افراد بی‌کار به شدت مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفته‌اند، اما ویژگی خاصی در جهان بینی الهی وجود دارد که مقوله کار و کارآفرینی را در این مکتب، با مکاتب غیرالهی کارآفرین، متمایز می‌سازد و آن آمیخته کردن عمیق مقوله کار با ارزش‌های الهی است.

امام باقر، علیه‌السلام، از رسول خدا، صلوات الله علیه، نقل کرد که حضرت یکی از راه‌های عمومی که آب آن را خراب کرده بود، با چیدن سنگ، تعمیر کرد. یعنی در اینجا کاری صورت پذیرفته است که هدف آن کسب سود نبوده، کسب رضایت خدا است.

در مورد دیگری نقل شده است که روزی پیامبر خدا و یارانش، نشسته بودند، جوان نیرومندی را دیدند که از صبح به کار و کوشش مشغول شده بود. برخی از صحابی با زبان کنایه گفتند، اگر این جوان نیرومندی و توانش را در راه خدا به کار می‌انداخت، شایسته مدح و ستایش بود. اما رسول خدا، در پاسخ به آنان فرمود:

این جوان برای معاش خود کار می‌کند تا نیازمند دیگران نباشد و با این عمل در راه خدا گام برمی‌دارد، همین طور اگر کار می‌کند تا زندگی والدین و کودکان ناتوان را تأمین کند، به راه خدا می‌رود، ولی اگر کار می‌کند تا با درآمد آن، بر تهیدستان فخر بفروشد، از صراط حق منحرف شده است.

به تعبیر دیگر، از منظر مکتب، آمیختگی کار با نیت الهی، کار پسندیده و آمیختگی همان کار با نیت غیرالهی، ناپسند شمرده می‌شود، بنابراین می‌توان نتیجه گرفت، در جهان بینی الهی آمیختگی کار با ارزش‌های الهی، انگیزه‌ای مضاعف به افراد بخشیده، در بردارنده رفاه اقتصادی و امنیت روانی جامعه است.

بسترهای عملی کارآفرینی در ایران

مشاهده آمار و ارقام موجود، اهمیت مهم کارآفرینی در سطح جهان را می‌نمایاند، اما متأسفانه در درجه نخست اهمیت در ایران مقوله کارآفرینی چندان شناخته شده نیست و در درجه بعدی اهمیت موانع موجود بر سر راه کارآفرینان، چنان زیاد و دست و پاگیر است که غالباً به خسته شدن و کناره‌گیری افراد کارآفرین از کارهای نوآورانه آنان می‌انجامد.

مقیمی در گزارشی که در گاهنامه مرکز مطالعات سازمان سنجش آموزش کشور (۱۳۸۲)، در مورد طرح توسعه کارآفرینی در دانشگاههای کشور (کاراد) که از سال ۱۳۷۹ در ۱۳ دانشگاه کشور شروع شده است و هدف نهادینه کردن فرهنگ کارآفرینی و مفاهیم مرتبط با کارآفرینی در دانشگاه و انجام فعالیت‌های لازم در این زمینه را در دستور کار خود قرار داده، ارایه کرده است، خاطر نشان می‌سازد، به علت روشن نبودن مقوله کارآفرینی برای مسوولان دانشگاه‌ها، اهداف طرح تحقق نیافته، اکثر دانشگاه‌های مجری، اعتبارهای تخصیص داده شده به این امر را صرف اجرای برنامه‌های پیش‌بینی شده نکرده‌اند.

در ارتباط با موانع موجود بر سر راه کارآفرینان نیز مصلح شیرازی (۱۳۸۱)، در گزارش بررسی مشکلات و موانع اداری سرمایه‌گذاری در طرح‌های صنعتی و کارآفرینانه، خاطر نشان می‌سازد که کارآفرینان صنعتی با ۵۶ مانع و یا به تعبیر دقیق‌تر با ۶۳ مانع اداری مواجهند که برای موفقیت در کارشان، باید آن‌ها را پشت سر بگذارند.

بنابراین اولاً با توجه به عدم شناخت مقوله کارآفرینی در کلان نظام و ثانیاً با عنایت به این که موانع کارآفرینی در صنعت بیشتر از خدمات و در خدمات بیشتر از هنرهاست، و ثالثاً با توجه به این مسأله که کارآفرینی در هنر، در قیاس با کارآفرینی در صنعت و خدمات، به سرمایه‌گذاری اولیه کمتری نیازمند است، می‌توان نتیجه گرفت که بهترین گزینه برای جوانان و اولیای امور اقتصادی-اجتماعی جامعه در کوتاه مدت، پرداختن به مقوله کارآفرینی هنری خواهد بود و استقبال از این امر، به حل بسیاری از مشکلات مبتلا به جامعه، خواهد انجامید.

علاوه بر گستردگی صنایع دستی ایران (که می‌تواند در جریان کارآفرینی هنری در ابعاد و شقوق گسترده‌تری جلوه‌گر شود)، مزایای اقتصادی متعددی بر این صنایع مترتب است که برخی از اهم این موارد، به شرح زیرند:

صنایع دستی از ویژگی کارطلب بودن برخوردارند که این مسأله در قیاس با سایر فعالیت‌های اقتصادی، ویژگی بی‌مانندی هست، به این معنا که در غالب موارد بیش از ۶۵٪ قیمت تمام شده کالا به صورت دستمزد به هنرمند پرداخته می‌شود، حال آن که در دیگر رشته‌های اقتصادی، هرگز چنین نیست. از این رو، هرگونه افزایش در حجم تولید مصنوعات هنری، اثر مستقیمی روی درآمد صنعتگران هنری دارد. یکی از دیگر مزایای کارآفرینی هنری بر سایر انواع کارآفرینی‌ها، قلت سرمایه مورد نیاز اولیه برای سامان دادن به کسب و کار هنری است. به این معنا که با سرمایه‌گذاری لازم برای ایجاد شغل برای یک نفر در بخش صنعت، می‌توان ۲۰ شغل در زمینه‌های هنری پدید آورد. از سوی دیگر برگزاری دوره‌های

آموزشی هنری نیز در قیاس با برگزاری دوره‌های مشابه در صنعت، کشاورزی و مانند آن‌ها، هزینه بسیار کم‌تری را به خود می‌طلبد.

هرگونه افزایش در میزان تولید و فروش مصنوعات هنری و تولیدات ناشی از کارآفرینی هنری، اثر مستقیمی در ازدیاد تولید ناخالص ملی دارند، زیرا اغلب کشورهای در حال توسعه، به تولید مواد خام مانند پنبه، پشم، کنف، چوب، پوست، مواد معدنی و موارد مشابه اقدام می‌ورزند و تولیدات اخیر با بهای اندک و نازلی به کشورهای پیشرفته صادر می‌شود، در حالی که اگر از مواد مزبور در تولید مصنوعات هنری و دستی استفاده شود، و به جای صادرات مواد خام، صنایع دستی تهیه شده به خارج از کشور صادر شوند، در آن صورت درآمد ناشی از این اقدام به ده‌ها برابر درآمد صدور مواد خام، افزایش خواهد یافت و ضمن ایجاد اشتغال برای اقشار روستایی و شهری کشور، بر میزان درآمد کشور نیز افزوده خواهد شد.

گسترش صنایع دستی و تولیدات هنری نوآوانه و خلاق، تأثیر مستقیمی در کاهش روند رو به صعود مهاجرت از روستاها به شهرها و تبعات بعدی آن مانند تراکم جمعیت شهری، حاشیه‌نشینی و زاعه‌نشینی، افزایش بی‌کاری و افزایش جرایم خواهد داشت. جمعیت‌های روستایی که به دلیل کمبود درآمد و دست‌یابی به امکانات و مزایای شهری، به سوی شهرهای بزرگ روانه می‌شوند، با کسب درآمد لازم و مکفی از طریق صنایع دستی و هنری، یکی از اساسی‌ترین انگیزه‌های خود به مهاجرت به شهرها را از دست خواهند داد. به علاوه برخی از سیاست‌های حمایتی دیگر، مانند بیمه صنعت‌گران هنرمند، تأمین حداقل دستمزد و سهمیم شدن صنعت‌گران هنرمند در سود کارگاه‌ها، تأثیر مضاعفی در جلوگیری از مهاجرت‌های روستاییان به شهرها، خواهد داشت.

مصنوعات هنری تهیه شده توسط کارآفرینان هنری، در درجه اول اهمیت به سبب بی‌نظیر و در غالب موارد بی‌رقیب بودن و در درجه بعدی اهمیت به دلیل پایین بودن هزینه نیروی کار در ایران و در درجه بعد به سبب یک‌نواختی مصنوعات صنعتی موجود در کشورهای پیشرفته و در نهایت به دلیل ارضای ذوق زیبایی دوستی و تنوع طلبی افراد، از جذابیت خاصی برای خریداران خارجی برخوردار بوده، به این ترتیب صادرات سودمند و پرمفعتی را برای کشور، در بر خواهد داشت.

با گسترش بازارهای فروش داخلی و خارجی، صنایع دستی هنری و تولیدات ناشی از کارآفرینی‌های هنری، نه تنها درآمد کارآفرینان هنری فزونی خواهد گرفت، بلکه این امر به توسعه مشاغل و صنایع جنبی کارآفرینی هنری و صنایع دستی، خواهد انجامید و فعالیت‌های اقتصادی مرتبط مانند کشاورزی، دامداری، استخراج معدن به منظور تأمین مواد اولیه لازم، امکان ایجاد فرصت‌های شغلی جدید را در

بازار بوجود خواهند آورد. از سوی دیگر گسترش تولیدات هنری، اثر مستقیمی روی گسترش مشاغل موجود در زمینه حمل و نقل، بسته‌بندی، انبارداری، بانکداری، بیمه و مانند آن‌ها خواهد داشت. از آنجا که لازمه ایجاد صنایع دستی و هنری، ایجاد واحدهای کوچک تولید کننده است، این امر به عدم تمرکز قدرت در دست یک یا چند واحد بزرگ تولیدی می‌انجامد، نتیجه طبیعی روند پیش گفته، ایجاد رقابت صحیح در بین تولید کنندگان مصنوعات هنری و حفظ حقوق مصرف کننده، به بهترین شکل ممکن است (سازمان صنایع دستی ایران، ۱۳۵۴، چراغی، ۱۳۸۲).

با توجه به آنچه از آن یاد شد، می‌توان گفت، توجه به صنایع دستی و هنری، می‌تواند سهم مهمی در اقتصاد و درآمد ملی، کسب کند. به عنوان مثال، در هندوستان فعالیت‌های وابسته به صنایع دستی و روستایی بیش از ۱۴ درصد از درآمد ملی را تأمین کرده، با اعتلاء بخشیدن به آن از طریق کارآفرینی‌های هنری و استفاده از ابتکارها، خلاقیت‌ها و نوآوری‌های هنری در تولید مصنوعات هنری، سهم به مراتب بیشتری را به خود اختصاص خواهد داد.

نکته قابل تذکری که یادآوری آن در این قسمت، ضرورت دارد، تأثیر مصنوعات هنری در معرفی ویژگی‌های فرهنگی، تاریخی و اجتماعی هر تمدن و کشوری است. از آنجا که هر تولید هنری، مبلغ فرهنگ خود است، گسترش و تعمیق تولید مصنوعات هنری می‌تواند به صورت یکی از جاذبه‌های مهم جهانگردی در آید (بالطبع در صورت وقوع امر اخیر، ورود جهانگردان خارجی نیز به نوبه خود موجبات رشد و رونق بیش از پیش بازار محصولات هنری را ایجاد خواهند کرد). بنابراین نه تنها پرداختن به صنایع دستی و خاصه صنایع دستی نوآور، به شکل مستقیم در افزایش درآمد و رفاه هنرمندان و کشورشان مؤثر واقع می‌آید، بلکه به شکل غیرمستقیم نیز در افزایش درآمد ملی کشور، مؤثر واقع می‌گردند.

با وجود نقش پراهمیت کار در زندگی فردی و جمعی انسان‌ها، به دلایل گوناگونی مانند نرخ نزدیک به چهار درصدی رشد جمعیت در سال‌های ابتدای انقلاب، جنگ، ضعف زیر ساخت‌های اقتصادی کشور و مانند آن‌ها، در حالی که اقتصاد ایران در شرایط معمول سالانه قادر به ایجاد فرصت‌های شغلی لازم برای جمعیت جوان کشور که سالانه به ۱/۲ میلیون فرصت شغلی نیاز دارد، نیست. در برخورد با مسأله بی‌کاری فزاینده جوان ایرانی، رشد روز افزون نرخ بی‌کاری در اقصاء تحصیل کرده این جوانان، نگرانی مضاعفی را پدید می‌آورد.

از آنجا که شناخت لازم در مورد کارآفرینی در کشور وجود نداشته، موانع فراروی آن بسیار زیاد است، در مجموعه کارآفرینی‌های موجود، کارآفرینی هنری بهترین گزینه نظام، در کوتاه مدت به نظر

می‌رسند، اما در صورت فرصت‌سوزی، از سویی با افزایش نرخ بی‌کاران و از سوی دیگر با احساس بی‌هویتی به سبب نداشتن شغل، تبعات آسیب‌زایی در سطح جوانان، شکل خواهد گرفت. برخی از جرم‌شناسان امریکایی در جریان بررسی‌های خود به این نکته دست یافته‌اند که موفقیت‌های محدود شغلی برای جوانان امریکایی، سبب شده است که برخی از آن‌ها به تجارت مواد مخدر به صورت یک شغل نگریسته، به آن روی آورند (کورسارو، ۱۹۹۷). به شکل مشابهی مشاهدات موجود در سطح جوانان ایرانی حاکی از آن است که برخی از جوانان با فروش مواد مخدر، تکثیر لوح‌های فشرده مبتدل و فروش آن‌ها و موارد مشابه، دست به کسب و کار می‌زنند که این امور بیانگر شکست مسوولان در هدایت بهینه جوان و تبدیل عامل بالقوه مثبت جوان به عاملی منفی، در جریان فعلیت یافتن آن است.

کارآفرینی هنری در مؤسسات آموزشی ایران

جهت سامان دادن به کارآفرینی هنری در آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها، پیشنهادهای اجرایی زیر برای پیگیری ارابه می‌گردند تا مراکز مزبور با تلاش در جهت تحقق آن‌ها، زمینه معرفی و ترویج کارآفرینی هنری را در سطح دانش‌آموزان و دانشجویان فراهم آورد. پیشنهادهای اجرایی مورد نظر برای تحقق کارآفرینی هنری در مؤسسات آموزشی، به شرح زیر است:

۰۱ برگزاری مسابقات و جشنواره‌های کارآفرینی هنری،

۰۲ انجام تولیدات کارآفرینانه،

۰۳ تأسیس مرکز مطالعات، اطلاع‌رسانی و فرهنگ‌سازی در کارآفرینی (هنری)،

در ادامه به بررسی محورهای پیش‌گفته، پرداخته خواهد شد.

۰۱ برگزاری مسابقات و جشنواره‌های کارآفرینی هنری

از آنجا که کارآفرینی فرایندی بلندمدت و پرورشی است، و در جریان آموزش، تجربه و عمل کارآفرینی پدید آمده، فزونی می‌یابد، مسوولان مؤسسات آموزشی باید تشویق کارآفرینی را از سطوح پایین سنی افراد، آغاز کنند. از این رو برگزاری مسابقاتی مانند تهیه کتاب- عروسک‌های ابتکاری، تهیه وسایل خانگی ابتکاری، تهیه کارت پستال‌های ابتکاری که فروش بیشتری داشته باشند، تهیه گلدان با گل‌های وحشی که بیشتر مورد توجه قرار گیرد و مانند آن‌ها، در سطح دانش‌آموزان دبستانی و راهنمایی، می‌تواند شروع خوبی در انتقال تجربیات کارآفرینی باشد.

برگزاری جشنواره‌های هنری، در عین کوشش برای معرفی کارآفرینی هنری، درصدد بهره‌جویی از ایده‌های نوآورانه و خلاق دانش‌آموزان و دانشجویان است.

با اعلان برگزاری جشنواره کارآفرینی هنری، اطلاع‌رسانی‌های اولیه درباره ماهیت کارآفرینی هنری و روند مسابقات از طریق برشور، پوستر و اعلامیه‌های مختلف، به اطلاع دانش‌آموزان و دانشجویان خواهد رسید. برگزاری هم‌زمان نمایشگاهی از مصنوعات هنری که توسط کارآفرینان هنری تهیه و ارائه شده‌اند، برخی از الگوهای عینی و عملی لازم را در معرض دید مخاطبان جشنواره، قرار خواهد داد و به این ترتیب ضمن افزایش انگیزه‌های آنان، در بارش ذهنی آن‌ها و جرعه‌های ذهنی که به تولیدات هنری خلاق آنان می‌انجامد، مؤثر واقع خواهد آمد.

برخی از مسابقات می‌توانند به شکل ارائه سوژه از سوی مؤسسات آموزشی و تهیه محصولات جدید و نوآور هنری از سوی شرکت‌کنندگان باشد. نمونه‌هایی از این سوژه‌ها، به شرح زیر پیشنهاد می‌شود:

تهیه یک کتاب سه‌بُعدی، تهیه کتاب- اسباب بازی کودک (تهیه کتابی که در عین کتاب بودن، به شکل عروسک، کیف، تابلوی رومیزی و مانند آن درآید)، تهیه یک اثر هنری با خمیر روزنامه و کاغذهای باطله، تهیه یک کارت پستال خلاق (با استفاده از گلبزرگ، علف‌های هرز، طلق و مانند آن)، تهیه یک کار تزئینی با صدف، سنگ و اشیای دور ریختنی، تهیه گلدان‌های تزئینی با گل‌های خشک، تهیه گل‌های مصنوعی (با فوم، خمیر گل‌چینی، خمیر کاغذ، کاغذ، اسفنج، خمیر شمع، فلز، و مانند آن)، تهیه یک کار هنری با شیشه‌گری دستی، تهیه اشیای دکوری منزل (با چوب، گل رُس، تراش سنگ، چوب و فلز، سفال و چوب، سنگ و چوب، فوم و چوب و مانند آن‌ها)، تهیه شمع در اشکال ابتکاری و خلاق، عروسک‌سازی (با پارچه، پنبه، اسفنج، خمیر چینی، چوب، صدف، ریگ، سنگ، و مانند آن‌ها)، تهیه یک کار هنری با ترکیب گل چینی و گیاهان خشک، تهیه یک اثر هنری با ترکیب شمع‌سازی و گل‌های خشک، تهیه یک گلدان تزئینی همراه با حشرات خشک شده، تهیه گیاهان مختلف در ظرف‌های مدور و هندسی گوناگون که پر از یک مایع شفاف (نظیر گلیسرین) هستند، تهیه یک ساعت ابتکاری با استفاده از گل سنگ، ماهی بادکنکی و نظایر آن‌ها، تهیه یک کار هنری با اشیای دور ریختنی (مانند فلزات، شیشه، چوب، پلاستیک)، تهیه یک آباژور متفاوت از آباژورهای معمول، تهیه اسباب بازی‌های دست‌ساز متنوع، تهیه تابلوهایی با خرده شیشه، خرده آینه، گل‌های خشک، انواع برگ‌ها، انواع خشک‌بار، تهیه تابلو خط‌های ابتکاری، تهیه سفال‌های مختلف هنری، تهیه سفال خط، آینه خط، شیشه خط، فلز خط، سفال آینه، تهیه سفال‌های متنوع و نقاشی شده، تهیه چوب سفال (ترکیب وسایل چوبی و سفالی در تهیه وسایل خانگی و تزئینی)، تهیه خط نقاشی، تهیه تابلو-آینه (حواشی آینه به تابلو نگاری اختصاص یابد).

برخی از دیگر موضوع‌های پیشنهادی جشنواره‌های کارآفرینی هنری می‌تواند اخذ ایده‌های خلاق، نوآورانه و ابتکاری، به مسابقه نهادن تهیه محصولی خلاق بر مبنای سوژه‌های ارائه شده، به مسابقه نهادن تهیه محصولی خلاق با الهام گرفتن از زمینه‌های فرهنگی - تاریخی بومی و مانند آن‌ها باشد.

از آنجا که هر اثر هنری، می‌تواند معرف فرهنگی باشد که در آن پدید آمده است، از این رو کشورهایی مانند ایران که زمانی مهد فرهنگ و تمدن بوده یا سوابق تاریخی طولانی و ممتدی در گذشته داشته‌اند، می‌توانند با استفاده از ذخایر فرهنگی خود، دست به تولید مصنوعات هنری نوآور و خلاق بزنند و به این ترتیب ضمن ارتقای کیفی محصولات هنری، این تولیدات را که هر یک معرف تاریخ و فرهنگ غنی سرزمینش است، به اقصاد نقاط جهان صادر کنند و به این ترتیب ضمن کسب درآمد، به صدور پیام‌های فرهنگی خود، مبادرت ورزند.

در جریان برگزاری جشنواره، نمایشگاهی از کارهای برتر ارائه شده به جشنواره، در محیط‌های آموزشی برگزار خواهد شد تا ضمن اثر آموزشی، ایده‌های ذهنی دیگران را در دسترس همگان قرار داده، به این ترتیب احتمال تکمیل ایده‌های ارائه شده اولیه را به این ترتیب، فراهم آورد.

پس از انجام داوری میان مصنوعات هنری ارائه شده، ایده‌ها و کارهای برتر ارائه شده، می‌توانند جهت تشکیل نمایشگاه‌های دائمی و تهیه بانگ اطلاعاتی در زمینه کارآفرینی هنری، از صاحبان آن‌ها خریداری شود.

با گردآمدن تدریجی مصنوعات هنری ابداعی، نوآور و خلاق، این آثار می‌توانند به صورت نمایشگاه - های دائمی در مؤسسات آموزشی و نمایشگاه‌های سیار در شهرهای مختلف ایران، به نمایش گذارده شوند.

۰۲ انجام تولیدات کارآفرینانه

چینی‌ها، با هدف درآمدزا کردن مدارس، روز آخر هفته، با دادن قطعات مختلف به دانش‌آموزان، از توان تولیدی آنان جهت مونتاژ محصولات مورد نظر (مانند تهیه اسباب بازی‌های مختلف)، سود می‌برند و در برابر تولید دانش‌آموزان، به آنان مزد پرداخت می‌کنند.

نظام‌های آموزشی ایران نیز می‌توانند با استفاده از ظرفیت‌های خالی مؤسسات آموزشی خود در ساعات غیر درسی، ترتیبی اتخاذ کنند که دانش‌آموزان یا دانشجویان با ذوق و علاقه‌مندی که دوره هنری خاصی را با موفقیت طی کرده‌اند، با الهام از ایده‌های ارائه شده به آنان و با استفاده از مواد خامی که در اختیار آنان قرار داده می‌شود، دست به تولید محصولات هنری نو، بدیع و ابتکاری و خلاق بزنند.

منطقی (منتشر نشده)، در توصیف برخی از امکان عمل‌های کارآفرینانه در مؤسسات آموزشی می‌نویسد:

سوق دادن جوانان به سمت کانون‌های کارآفرینی مانند کارآفرینی هنری (تهیه کارهای هنری خلاق با بهره‌جویی از گیاهان، صدف‌ها، گل سنگ و نظیر آن)، تهیه مجموعه‌های مختلف با توجه به شرایط اقلیمی هر منطقه (مجموعه حشرات، صدف‌ها، سنگ‌ها، گیاهان)، کارآفرینی‌های خدماتی (مانند برگزاری مسابقه تهیه بهترین برشورهای اطلاع‌رسانی در زمینه‌های مهارت‌های زندگی، بهداشتی، دوست‌یابی، تربیت راهنمای توریست‌ها)، کارآفرینی‌های تولیدی (نظیر کشت قارچ، تکثیر قلمه انواع گیاهان، پرورش گیاهان زینتی آپارتمانی، کشت گیاهان دارویی، برداشت گیاهان دارویی از طبیعت، انجام طرح پرورش ماهی‌های آکواریومی جهت صادرات، انجام طرح‌های بیوتکنولوژی-مانند پرورش ماهی قزل‌آلا در مدار بسته-، تهیه و تولید وسایل آزمایشگاهی برای مدارس، استفاده از نیروی کار دانش‌آموزان و دانشجویان به صورت پاره وقت در امور مونتاژ قطعات مختلف)، از جمله برنامه‌های کارآفرینی هستند که به تناسب امکانات مؤسسات آموزشی، در آن‌ها قابل پیاده شدن هستند.

برخی از مدارس در طرح‌های متفرقه خویش، با تشکیل بازارچه نیکوکاری، دادن سفارش تهیه وب سایت مدرسه به دانش‌آموزان، سپردن تعمیرات جزئی و رنگ‌آمیزی میز و صندلی‌های کلاس و مدرسه و نگهداری فضای سبز مدرسه به شاگردان، در عمل، گامی در مسیر کارآفرینی دانش‌آموزانشان برداشته‌اند.

بعضی از مدارس، به شکل سامان یافته‌تری، مقوله کارآفرینی را در دستور کار خود قرار داده‌اند. البته در نمونه‌های نادری، اولیای برخی از مدارس شهرهای مختلف ایران، به ایجاد تعاونی برای خانواده‌ها در مدرسه یا طرف قرارداد شدن اولیای مدرسه با شرکت‌های تولیدی برای توزیع محصولات آن‌ها در سطح فروشگاه‌های شهر، توسط دانش‌آموزان، دست زده‌اند. اما در غالب موارد، اولیای آموزشی خلاق و نوآور (خاصه در مناطق دور و روستایی که مدارس در این مناطق، از آزادی عمل نسبی برخوردارند)، فرصت‌های مناسبی برای کارآفرینی دانش‌آموزانشان فراهم آورده‌اند. موارد مزبور از ساخت آزمایشگاه (با وسایل ابتدایی که دانش‌آموزان فراهم آورده‌اند) گرفته تا ساخت مرکز رایانه (با فروش محصولات کشاورزی یا کارهای هنری که دانش‌آموزان تهیه کرده‌اند)، و از شرکت در عمران و آبادسازی مدرسه (با شرکت مستقیم شاگردان در فعالیت‌های عمرانی مدرسه) گرفته تا تجهیز مدرسه (با فروش محصولات خیاطی حاصل از کار دانش‌آموزان مدرسه کار و دانش)، در نوسان بوده‌اند، اما همگی در تحرک بخشیدن به شاگردان و کارآفرین تربیت کردن آنان، مشترک بوده‌اند.

بنابراین در یک جمع‌بندی اجمالی می‌توان نتیجه گرفت، با توجه به این که کشور چین که از مزیت هوشی ایرانیان نیز بی‌بهره است، طی هر سال به ایجاد ۱۵ میلیون فرصت شغلی نایل می‌آید، به نظر

می‌رسد با اقدام در جهت برنامه‌ریزی مناسب جهت تحقق کارآفرینی در مؤسسات آموزشی، و بستر سازی‌های لازم برای این امر، بتوان تحرکی جدی در فرصت‌های شغلی عرضه شده در مؤسسات آموزشی ایران ایجاد کرد.

۰۳ تأسیس مرکز مطالعات، اطلاع‌رسانی و فرهنگ‌سازی کارآفرینی (هنری)

هدف از تأسیس مرکزی که به مطالعه در زمینه ابعاد و وجوه مختلف کارآفرینی (و خاصه کارآفرینی هنری) بپردازد و مهم‌تر از آن، دست به اطلاع‌رسانی و فرهنگ‌سازی در این زمینه بزند، اولاً نو بودن و ناشناخته بودن مقوله کارآفرینی در سطح جهان و خاصه کشورهای جهان سوم و ثانیاً تهیه بهترین روش‌های آموزشی جهت راه‌اندازی و تغذیه این دوره، در نظام آموزشی می‌باشد. برخی از تحقیق‌های انجام گرفته در زمینه بررسی میزان شناخت مردم از مقوله کارآفرینی، حکایت از عدم شناخت کافی مردم از این مسأله، دارد.

هندرسون^۱ و روبرتسون^(۲۰۰۰)، در گزارش پژوهش خویش که به بررسی میزان شناخت افراد از مقوله کارآفرینی اقتصادی و تأثیر آموزش کارآفرینی اقتصادی در جهت‌گیری شغلی جوانان داشتند، می‌نویسند:

بررسی داده‌ها حکایت از آن داشت که پاسخ‌دهندگان در ارتباط با کارآفرینان، در مجموع احساسات و عواطف مثبتی نشان می‌دادند و آنان را از نظر قوه تخیل (و نه آکادمیک)، افرادی با هوش و روشن می‌دانستند. ویژگی‌های با انگیزه، سخت‌کوش، خودباور، قاطع، دارای اعتماد به نفس، خودخواه، مبتکر، داشتن شخصیتی قوی برای تصمیم‌گیری در مواقع سخت و نوآوری، از دیگر مواردی بود که در توصیف کارآفرینان، به کار رفته بود.

تصور این که کارآفرینان در واقع چه کاری را انجام می‌دهند، امری ساده است. آنان فعالیت‌های شغلی را ایجاد و اداره می‌کنند و از این طریق کارکردهای مختلف، قابلیت فرد برای سازماندهی امکانات، بهره‌برداری از فرصت‌ها و ریسک کردن اصولی، مطرح می‌شود.

کسانی که دوره‌های مربوط به کارآفرینی را گذرانده بودند، کارآفرینان را به عنوان افرادی که کسب درآمد کرده، باعث توسعه فعالیت‌های اقتصادی و مشاغل می‌شوند، توصیف کرده بودند.

1-Henderson, R.

2-Robertson, M.

در مجموع ۹۶٪ از پاسخ دهندگان، دیدگاه مثبتی را از خود نسبت به کارآفرینان به منصفه ظهور گذاشته بودند و می‌گفتند که فعالیت‌های اخیر منجر به ثروت و ایجاد شغل، نوآوری و امکان عمل‌های بیشتر برای مشتریان، می‌گردد.

در بررسی مشابهی، کوران در سال ۱۹۹۶، طی مطالعه‌ای که در سطح دانش‌آموزان اسکاتلندی داشت، به این نتیجه رسید، با وجود آن که معلمان و تلویزیون در زمینه معرفی مشاغل، از تأثیر زیادی در سطح جوانان برخوردارند، اما هیچ‌کدام از آنان مقوله کارآفرینی را به شکل مثبتی، ارایه نمی‌کنند. پرهیجان‌ترین مشاغلی که از طریق تلویزیون فراروی جوان‌ها ترسیم می‌شود، مواردی مانند پلیس بودن، پزشکی بودن، آتش‌نشانی و پرستاری است، در حالی که شغل کارآفرینی نیز به سهم خود می‌تواند زندگی جالب و مهیجی را پدید آورد.

بررسی تطبیقی یافته‌های حاصله با داده‌های به دست آمده توسط محققان دیگر مانند اسکات^۱ و تومی^۲ در سال ۱۹۸۸ که عنوان می‌دارند کارآفرینی در سطح جمعیت مورد تحقیق، به صورت یک شغل در نظر گرفته نمی‌شود را تأیید می‌کنند.

از این رو به نظر می‌رسد، تشکیل گروه‌های مطالعاتی، اطلاع‌رسانی و فرهنگ‌سازی در زمینه کارآفرینی در مؤسسات آموزشی، از ضرورت بسیاری برای تهیه بسترهای لازم برای طرح کارآفرینی و کارآفرینی هنری در نظام آموزشی، برخوردار است.

۰۳۰۳۰۲۰۲ برجسته سازی نقاط قوت دین

جهت برجسته سازی نقاط قوت دین، توجه به راهکارهای زیر مفید می‌نماید:

- راه‌اندازی کرسی‌های آزاداندیشی در دانشگاه‌های کشور،
- طرح سلسله همایش‌های ملی و بین‌المللی دینی در زمینه‌هایی مانند: تلاقی دین و دانش، وحدت فرق اسلامی، گفت و گوی ادیان الهی، دید اسلام نسبت به همزیستی ادیان، دید اسلام نسبت به صلح و گفت و گوی ادیان.
- طرح سلسله همایش‌های ملی و بین‌المللی اخلاقی در زمینه‌هایی مانند: اخلاق، نועدوستی، ارزش‌های انسانی، اخلاق اجتماعی، ارزش‌های جهان‌مدرن.

¹-Curran

²-Scott

³-Twomey

- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی عرفانی در زمینه هایی مانند: عرفان اسلامی، ادبیات عرفانی، عرفان های شرقی، عرفان های غربی، عرفان های نوظهور.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی فلسفی در مواردی نظیر: فلسفه اخلاق، فلسفه اسلامی، فلسفه غرب، فلسفه تطبیقی.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی انسان شناسی در زمینه هایی مانند: کرامت انسانی، ارزش انسان، انسان در اسلام، انسان در شرق و غرب.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی خانواده در زمینه هایی مانند: تحولات خانواده در ایران و جهان، خانواده در مواجهه با فضای مجازی، فرصت ها و تهدیدهای خانواده در فضای مجازی، فرصت ها و تهدیدهای خانواده در عصر جهانی شدن،
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی زیست محیطی در مواردی نظیر: دیدگاه های زیست محیطی اسلام، زیست محیط از منظر ادیان مختلف، زیست محیط در جهان معاصر، ارتقای دانش زیست محیطی شهروندان، حقوق زیست محیط.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی حقوق در زمینه هایی مانند: حقوق بشر، حقوق کودکان، حقوق معلولان، حقوق تطبیقی (اسلام و غرب)، حقوق حیوانات.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی تاریخی در مواردی نظیر: فرهنگ ایرانی- اسلامی، فرهنگ ملی ایرانیان، فرهنگ ایران پیش از اسلام، گفت و گوی تمدن ها، انجام تاریخ.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی جهانی شدن در زمینه هایی مانند: الزام های جامعه در عصر جهانی شدن، الزام های شهروندی جهانی، باید و نبایدهای شهروندی جهانی، فرصت های جهانی شدن، تهدیدهای جهانی شدن.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی جامعه شناختی در مواردی نظیر: اخلاق اجتماعی، مفهوم عدالت، مفهوم آزادی، مناسبات بین نسلی، بیم ها و امیدها در جهان امروز.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی روان شناختی در مواردی مانند: مقابله با اضطراب قرن، مقابله با افسردگی قرن، مقابله با خودکشی، مقابله با بی معنایی زندگی، از خود بیگانگی.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی معنای زندگی در زمینه هایی مانند: معنای زندگی در نظام های دینی، معنای زندگی در نظام های معنویت گرا، معنای زندگی در نظام های غیر دینی و لائیک.
- طرح سلسله همایش های ملی و بین المللی درباره مرگ با طرح محورهایی مانند: تجربه مرگ، نگاه ادیان مختلف به مرگ، مفهوم مرگ در مکاتب معنویت گرا و لائیک،

- استخراج و ارایه الگوهای برخاسته از دین و عرفان و ادب اسلامی،
- استخراج و ارایه الگوهای دوران جنگ هشت ساله.

۰۳۰۳۰۲۰۳ تقلیل و نفی ضعف‌ها

- بررسی جدی فراز و فرودهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و عقیدتی جامعه از آغاز انقلاب تا به امروز و استفاده از نتایج حاصل در جهت تقلیل اقتدارگرایی دینی، سیاسی و فرهنگی-اجتماعی.
- تشکیل مجتمع فقها و عالمان علوم انسانی (نظیر مجتمع تشکیل شده پروتستان‌ها) جهت بازنگری جدی در احکام جنسیتی، شبهات دینی، تحریف‌های دینی، خرافه‌گرایی، جزم‌اندیشی و بسته‌نگری، صوری و شعاری شدن دین، حجاب، روابط زن و مرد، تعادل بخشی به ابعاد فقه‌ای و عرفانی دین، تعادل بخشی به مقوله‌های حزن و شادی در دین، پردازش تجربی و استدلالی تر مواضع دینی، پاسخ به شبهات عصری، تبیین فلسفه احکام و توجه بیشتر به باطن دین، توجه بیشتر به بعد اجتماعی دین، بررسی افراط و تفریط-های دینی، بررسی نحله‌هایی مانند شیطان پرستان،
- بازنگری جدی تربیت دینی از خانه تا مدرسه و جامعه،
- کاهش آموزش‌های مستقیم دینی (با کاهش یا حذف آموزش‌های دینی مدارس و دانشگاه‌ها) و جایگزینی یا افزایش آموزش‌های غیر مستقیم دینی (نظیر آموزش نועدوستی در جریان یاری و امداد رسانی به مراکز خیریه، خداشناسی در بستر طبیعت و طبیعت‌گردی)،
- آموزش آداب و مهارت‌های زندگی در جریان دوره‌های آموزش عمومی.
- سوق دادن نظام آموزش عمومی کشور به سمت آموزش فعال.
- بررسی جدی رابطه دین و سیاست (در گذر تاریخ، جمهوری اسلامی و در دیگر کشورهای مسلمان)، جهت کاهش آسیب خوردگی دین و استفاده ابزاری سیاست از دین.

۰۳۰۳۰۲۰۴ بسترسازی جهت کاربری بهینه از فضای مجازی

- فضای مجازی آمیزه‌ای از فرصت‌ها و تهدیدها است. کاربری‌های مثبتی مانند کاربری‌های علمی، آموزشی، بهداشتی، مشاوره‌ای و درمانی، ارتباطی، خدماتی، اقتصادی، سرگرمی و تفریحی و نظایر آن‌ها از سویی و ایجاد ظرفیت‌های جدید نظیر رقم زدن دموکراسی رسانه‌ای و ارتقای نועدوستی انسان‌ها و تحقق عملی عملکرد فرشته‌گون برخی از انسان‌ها از سوی دیگر در فضای مجازی، از فرصت‌های فضای مزبور به شمار می‌روند.

فضای مجازی با ایجاد امکان برای بروز و نمود آسیب‌های عقیدتی، اخلاقی، سیاسی، نظامی، امنیتی و مانند آن‌ها، تهدید و آسیب‌زایی خود را به نمایش می‌نهد. به همین ترتیب فضای مجازی با ایجاد ظرفیت‌ها جدیدی نظیر پدید آمدن و گسترش مواردی همچون اعتیاد به فن‌آوری‌های ارتباطی پیشرفته، ارباب مجازی، زورگیری الکترونیکی، بی‌وفایی اینترنتی، قماربازی مجازی، دوستی‌های نامناسب مجازی و نظایر آن‌ها، در عمل تهدیدهای قابل توجهی را برای کاربران فضای مجازی، خاصه کودکان، نوجوانان و جوانان، پدید آورده است.

جهت بسترسازی برای کاربری بهینه از فضای مجازی، ضرورت دارد تا هم‌زمان با بسترسازی فرهنگی برای فضای مجازی، نقد و بررسی منصفانه غرب در مواجهه با فضای مجازی از سویی و ارایه سناریوهای جایگزین از منظر دینی از سوی دیگر در این ارتباط صورت پذیرد.

- بسترسازی فرهنگی برای افزایش فرصت‌ها و کاهش تهدیدهای فضای مجازی

جهت بسترسازی فرهنگی برای افزایش فرصت‌ها و کاهش تهدیدهای فضای مجازی، اقدام‌های زیر امکان پذیر است:

- تولید ادبیات فاخر (مانند سایت جغرافیای ملی برای کودکان، سایت بیت ساینز - جهت ارایه مباحث درسی با فرمت تلفن همراه-)
- پاسخ مناسب به برخی از خلاءهای اجتماعی موجود (نظیر تهیه انیمیشن‌های جنسی برای کاربران متقاضی این دست از اطلاعات)،
- ارتقای سواد رسانه‌ای کاربران (از مهد کودک تا آموزش عمومی - درس سواد رسانه‌ای - و جامعه)،
- اطلاع رسانی به اولیا و کاربران (مانند ارایه پیام‌های بهداشتی)،
- تهیه ابزارهای کنترل کننده (اولیا، اولیای آموزشی)،
- اعمال نظارت (نظارت سازمان‌های مدنی، پلیس، ناظر در اتاق‌های گپ اینترنتی).
- تدوین قوانین منع آسیب و ایدای کاربران فضای مجازی (مانند ممنوعیت هرزه‌نگاری کودکان، نژادپرستی)،
- تدوین قوانین خاص برای حمایت از نوجوانان و جوانان کاربر فضای مجازی.
- ایجاد خطوط مستقیم برای تماس اضطراری با مسوولان برای ایجاد محیطی امن‌تر،
- درجه‌بندی محتوای رسانه‌ای،

- تشویق سازمان‌های مدنی برای حضور و اعمال نظارت در فضای مجازی،
- تشویق سازمان‌های مدنی برای مداخله و اثرگذاری فعال در فضای مجازی،
- ایجاد صندوق حمایت از مراکز پژوهش در حوزه رسانه‌های نوین جهت ارائه خدمات و به اشتراک نهادن دانش، منابع و امکانات مورد نیاز پژوهش‌گران،
- ایجاد کتابخانه، موزه و... کشورهای اسلامی در فضای مجازی،
- به کارگیری مؤسسات خصوصی برای ارائه محصولات جهان مجازی با استانداردهای دولتی به جامعه (نظیر پخش با تأخیر برنامه‌های ماهواره‌ای برای سانسور مطالب نامناسب).

- نقد و بررسی منصفانه غرب در مواجهه با فضای مجازی

نقد و بررسی منصفانه غرب در مواجهه با فضای مجازی، اولاً با صحه نهادن بر کاربری علمی، خدماتی، اقتصادی، بهداشتی، آموزشی، مشاوره‌ای و درمانی ارتباطی، سرگرمی و تفریحی از فضای مجازی و ثانیاً با نقد منصفانه غرب در موارد زیر امکان پذیر است:

نقد منصفانه برخی از ابعاد اجتماعی غرب (نظیر افزایش اعتیاد، الکلیسم، فراگیری اعتیاد، گسترش انحرافات جنسی)، برخی از ابعاد فرهنگی غرب (مانند اهانت به جامعه زنان -تحلیل رفتن زن در یک جسم زیبا، مرد سالاری الکترونیکی-، سقوط عشق در غرب -اوج گیری عشق بهیمی، تقلیل عشق انسانی، فقدان عشق متعالی-، رنگ باختن خانواده -تزلزل خانواده، افزایش خیانت‌های خانوادگی-)، برخی از ابعاد عقیدتی در غرب (نظیر رنگ باختن معنویت و معنویت گرایی، از خود بیگانگی -مصرف گرایی و کالاپرستی، جسم پرستی و برهنگی پرستی-)، برخی از ابعاد اخلاقی در غرب (مانند نقد عدم تحقق انسان کامل، حاکمیت اخلاق اجتماعی در جامعه غربی که ضامن آن قوانین اجتماعی است و حاکمیت بی اخلاقی در برخورد با جوامع غیر غربی، نقد فقدان اخلاق متعالی، هرزه نگاری، هرزه نگاری کودکان)، برخی از ابعاد اقتصادی (نظیر پذیرش تجارت اروتیک که ۷۰٪ درآمد اینترنت از همین طریق حاصل می‌گردد) برخی از ابعاد سیاسی (مانند نقد سیاست‌های تجاوزکارانه کشورهای غربی - امریکا، فرانسه و...-).

- آرایه سناریوهای جایگزین

آرایه سناریوهای جایگزین (حداقل در شکل نظری، چون در شکل عملی در جامعه نسبتاً آشفته ایران موارد زیر کمتر ملاحظه می‌شود)، در اشکال زیر امکان پذیر است:

در ابعاد اجتماعی (مانند روابط اجتماعی افراد -عشق مردانه-)، فرهنگی (نظیر طرح زن به مثابه حد واسط مرد و خدا و امید جامعه جهانی شقاوت زده، خانواده، عشق -اوج درخشش دیدگاه‌های دینی-، عقیدتی (معنویت‌گرایی در ادبیات ایران، معنویت‌گرایی در ادبیات پایداری، معنویت‌گرایی در آموزه‌های دینی، معنای زندگی، فلسفه هستی، تحقق انسان کامل)، اخلاقی (مانند نمایش رفتارهای اخلاقی متعالی)، زیست محیطی (مانند طرح دیدگاه زیبای زیست محیطی اسلام، نقد دیدگاه زیست محیطی غرب).

- تولید محتوای فاخر و ریختن آن در فضای مجازی

جهت تولید محتوای فاخر و نهادن آن در فضای مجازی باید در عرصه‌های زیر فعال بود:
 علمی: تهیه سایت‌های علمی، تهیه اتاق‌های گپ علمی در سطح مختلف، تهیه محتواهای علمی (نظیر کلیپ‌های علمی)،

آموزشی: تهیه سایت‌های آموزشی در سطوح پیش از دبستان، دبستان و متوسطه اول و دوم، ارایه اطلاعات آموزشی پیشرفته‌تر در فضای مجازی، ایجاد اتاق‌های گپ آموزشی در سطوح مختلف آموزش عمومی، تهیه متن‌های درسی با فرمت تلفن همراه، حمایت از طرح مدرسه بدون دیوار، بهداشتی: تهیه سایت‌های بهداشتی، اطلاع‌رسانی‌های بهداشتی در اشکال مختلف (گروه‌های خبری، بردها)، ارتقای دانش پزشکی کاربران، تهیه سایت‌های بهداشتی و پزشکی، ارایه خدمات بهداشتی و پزشکی به کاربران (خاصه جوانان) توسط متخصصان مجرب،

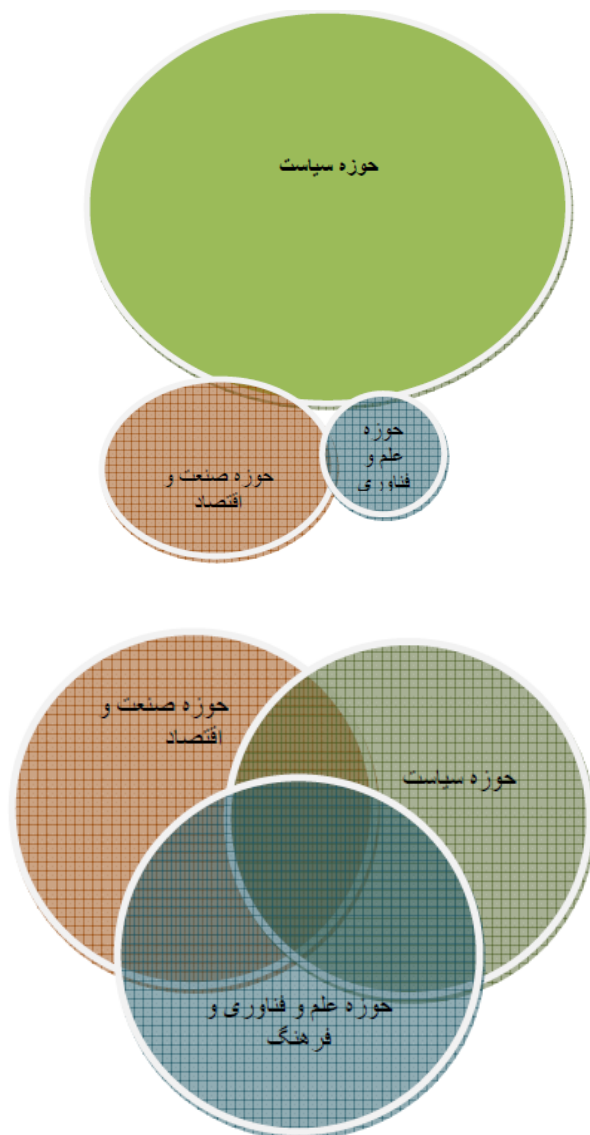
خدماتی: تهیه سایت‌های خدماتی، تهیه و ارایه تورهای مجازی در سطوح پیش از دبستان، دبستان و متوسطه اول و دوم، تهیه و ارایه کتابخانه‌های مجازی در سطوح مختلف آموزش عمومی، عقیدتی: تهیه سایت‌های عقیدتی (نظیر سایت مراجع دینی یا پاسخ به سوال‌های نوجوانان و جوانان)، راه‌اندازی کتابخانه مجازی با محوریت جمع‌کردن کتابخانه‌های جهان اسلام در کتابخانه مجازی، در نظر گرفتن پایتخت فرهنگی اسلام و ارایه اطلاعات مورد نیاز جهت شناخت اسلام راستین، اخلاقی: تهیه سایت‌های اخلاقی، راه‌اندازی گروه‌های گپ نועدوستانه، راه‌اندازی کمپین‌های نועدوستانه.

فرهنگی: تهیه سایت‌های فرهنگی در سطوح پیش از دبستان، دبستان و متوسطه اول و دوم، تهیه و تولید بازی‌هایی با صبغه ارزش‌های ایرانی -اسلامی، تهیه فیلم‌ها، سریال‌ها و برنامه‌های جذاب با صبغه انسانی، در نظر گرفتن پایتخت فرهنگی اسلام.

اجتماعی: تهیه سایت‌های اجتماعی، راه‌اندازی گروه‌های خبری با محوریت مسایل اجتماعی، زیست محیطی: تهیه سایت‌های ارتقای دانش زیست محیطی کاربران در سطوح پیش از دبستان، دبستان و متوسطه اول و دوم، طرح تهدیدهای زیست محیطی ایران و جهان، طرح دیدگاه‌های دینی در زمینه مسایل زیست محیطی. طرح جدیدترین یافته‌های زیست محیطی ایران و جهان، مشاوره‌ای: تهیه سایت‌های مشاوره‌ای، ایجاد اتاق‌های گپ مشاوره‌ای رایگان، ارائه خدمات روان‌شناختی و مشاوره‌ای به کاربران (خاصه نوجوانان و جوانان). ارتباطی: راه‌اندازی گروه‌های خبری مناسب، تهیه روزنامه‌های الکترونیکی در سطوح پیش از دبستان، دبستان و متوسطه اول و دوم، بسترسازی برای گسترش وب‌نوشت‌ها، اقتصادی: تهیه سایت‌های اقتصادی، بسترسازی جهت تحقق تجارت الکترونیکی ایمن، دامن زدن به تجارت الکترونیکی. تاریخی: تهیه سایت‌های تاریخی در سطوح دبستان و متوسطه اول و دوم، ارائه اطلاعات تاریخی در مورد ایران و جهان، ایجاد گروه‌های خبری با محوریت مسایل تاریخ ایران، اسلام و جهان در سطوح مختلف دانش‌آموزی، دانشجویی و پژوهش‌گران.

۰۳۰۳۰۲۰۵ آماده سازی بسترهای اجتماعی جهت پویایی جامعه (و) خاصه جوانان)

- سوق دادن جامعه از وضعیت عدم تعادل بین عوامل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی (تصویر ۱) به وضعیت تعادل عوامل اخیر (تصویر ۲).



- تغییر خط مشی مواجهه امنیتی با فرهنگ (ایجاد امنیت فرهنگی به جای فرهنگ امنیتی)،
- تغییر خط مشی دید تکلیفی به جوان به دید مستقل دیدن جوان،
- تغییر دید نسبت به انسان‌های جامعه از افراد تأیید کننده و پیرو به افراد مستقل و احیاناً معترض برای افزایش سرمایه‌های انسانی جامعه (وگرنه افرادی که در شأن سپاهی لشکر عمل می‌کنند، به سادگی مرعوب قدرت حاکم یا مهاجمان خارجی خواهند شد).

- تشکیل میز بحران‌های مختلف در زمینه‌های جوانان، فن‌آوری‌های ارتباطی پیشرفته، مسایل زیست محیطی، مسایل فرهنگی،
- رفع موانع گسترش سازمان‌های مدنی،
- تشکیل احزاب سیاسی مختلف برای پویایی سیاسی جامعه،
- بازنگری اهداف دانشگاه از تولید دانش به تولید انسان کارآمد، دانش‌مدار و کارآفرین.
- بازنگری در دفاتر نهاد نمایندگی ولایت فقیه در دانشگاه‌ها که به جای پرداختن به پویایی دانشگاه (مثلاً با راه اندازی کرسی‌های نظریه‌پردازی) شأن خود را غالباً به حد حراست دانشگاه تقلیل داده‌اند.
- مواجهه با فرار مغزها و تلاش در جهت کاهش آسیب اخیر و بازگرداندن مغزهای فراری به کشور،
- بازنگری در روند جامعه‌پذیری جوانان (به جای جامعه‌پذیری مبتنی بر تبعیت، جامعه‌پذیری مبتنی بر درونی‌سازی کردن)
- بازنگری در روند آموزش دینی جوانان (به جای مطالعات نظری، اخذ آموزش‌های عملی در مراکز خیریه، توان بخشی و مانند آن‌ها).
- بازنگری در روند آموزش اخلاقی جوانان (به جای نگه داشتن جوانان در اخلاق دیگر پیرو، آنان به سمت اخلاق خود پیرو سوق داده شوند).
- انجام مطالعه در زمینه مناسبات بین نسلی،
- بررسی در زمینه‌های اجتماعی مهم نظیر جوانان، زنان، اقوام،
- بررسی در زمینه ارتقای سرمایه اجتماعی،
- بررسی در زمینه مسایل جهانی شدن.

برخی از مآخذ

- آبرکرامبی، نیکلاس، برایان، استفن هیل و ترنر، اس. (۱۹۸۴). فرهنگ جامعه‌شناسی. ترجمه پویان. ۱۳۶۷. تهران: چاپخش.
- آزاد ارمکی، تقی و غیاثوند، احمد (۱۳۸۱). تحلیل جامعه‌شناختی وضعیت دین‌داری جوانان با رویکرد بی‌شکلی دین‌ورزی. پژوهش‌نامه علوم انسانی (ویژه جامعه‌شناسی). شماره ۳۵.
- آزاد فلاح، پرویز (۱۳۷۳). اثر موفقیت و شکست روی تغییرات فشار خون برحسب میزان هیجان‌خواهی در افراد تیپ A. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. (چاپ نشده). دانشگاه تربیت مدرس.
- احمدپور داریانی، محمود (۱۳۸۱). رابطه توسعه، کارآفرینی و رهبر کارآفرین. اولین همایش کارآفرینی، دانشگاه شیراز. شیراز، آبان ۱۳۸۱.
- الماسی، محمد علی (۱۳۷۸). تاریخ مختصر تعلیم و تربیت در اسلام و ایران. تهران: رشد.
- ایسپا (۱۳۸۰). بررسی گرایش به نماز در بین دانشجویان دانشگاه‌های تهران. (گزارش تحقیق). مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران.
- اینگلهارت، رونالد (۱۹۹۰). تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی. ترجمه مریم وتر. ۱۳۷۳. تهران: کویر.
- بازرگان، مهدی (۱۳۴۱). انتظارات مردم از مراجع. در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بستانی، محمود (۴). اسلام و روان‌شناسی. ترجمه محمود هوشیم. ۱۳۷۲. مشهد: آستان قدس.
- بهشتی، محمد (۱۳۴۱). روحانیت در اسلام و در میان مسلمین. در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- تقوی دامغانی، سیدرضا (۱۳۶۸). چهل حدیث کار و کارگر. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- تمیمی‌آمدی، عبدالواحدبن محمد (۴). غررالاحکم و دررالکلم. شرح جمال‌الدین خوانساری و تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی. ۱۳۶۰. ج ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- توسلی، غلامعباس؛ مرشدی، ابوالفضل (۱۳۸۵). بررسی سطح دین‌داری و گرایش دینی دانشجویان (مطالعه موردی دانشگاه صنعتی امیرکبیر). مجله انجمن جامعه‌شناسی ایران. دوره هفتم. شماره ۲. زمستان ۱۳۸۵.

جزایری، مرتضی (۱۳۴۱). تقلید اعلم یا شورای فتوا. در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. تهران: شرکت سهامی انتشار.

چراغی، مونا (۱۳۸۲). کارآفرینی در هنر. پایان نامه تحصیلی کارشناسی. (منتشر نشده). دانشگاه تربیت معلم.

حرعاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۲ ه. ق.). وسائل الشیعه. تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی. بیروت: دار احیاء التراث.

حسام، حمید (۱۳۹۶). وقتی مهتاب گم شد. خاطرات علی خوش لفظ. چ ۱۱. تهران: سوره مهر. خدایاری فرد، محمد و همکاران (۱۳۸۸). آماده‌سازی مقیاس دین‌داری و ارزیابی سطوح دین‌داری اقشار مختلف جامعه ایران. (گزارش پژوهش). سازمان ملی جوانان، سازمان تبلیغات اسلامی، وزارت فن‌آوری، تحقیقات و علوم.

خراطیان خامنه، حسن (۱۳۸۲). بررسی میزان گرایش دانشجویان مقطع کارشناسی دانشگاه تبریز و عوامل مرتبط با آن. پایان نامه کارشناسی ارشد. رشته پژوهش اجتماعی. دانشگاه تبریز.

خمینی، روح‌الله (۱۳۵۹). بحثی پیرامون عجب و ریا. گردآوری سیداحمد فهری. چ ۴. تهران: نهضت زنان مسلمان.

دادستان، پریرخ (۱۳۷۶). بررسی توان ذهنی و درک مفاهیم دانش‌آموزان دوره ابتدایی به منظور تعیین استانداردهای آموزشی. (گزارش تحقیق). ج ۱. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی درسی.

راوندی، مرتضی (۱۳۶۲). زندگی ایرانیان در خلال روزگاران. تهران: زوار. ربانی خوراسگانی، رسول و صفایی‌نژاد، فتحیان. (۱۳۸۴). بررسی تغییرات اجتماعی-فرهنگی بر فاصله نسلی در شهر دهدشت. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه علامه طباطبایی.

رحیمی‌نژاد، عباس و منصور، محمود (۱۳۸۰). بررسی تحولی هویت و رابطه آن با حرمت خود و حالت اضطراب در دانشجویان دوره کارشناسی. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. تابستان و پاییز ۱۳۸۰.

رضی، سیدابوالحسن محمد (۴۰۶ ه. ق.). نهج البلاغه. ترجمه فیض الاسلام. ۱۳۶۵ ه. ق. بی تا. بی نا. رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۶). توسعه و تضاد. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۸). آنومی یا آشفتگی اجتماعی. تهران: سروش.

سازمان ملی جوانان (۱۳۷۳). منشور تربیتی نسل جوان. تهران: دبیرخانه شورای عالی جوانان.

سازمان ملی جوانان (۱۳۷۶). طرح بشارت. تهران: دبیرخانه شورای عالی جوانان.

سپهروند، سعید (۱۳۸۱). کارآفرینی و برنامه‌ریزی کسب و کار جدید. اولین همایش کارآفرینی دانشگاه شیراز، شیراز. آبان ۱۳۸۱.

ستاد اجرایی تغییر بنیادی نظام آموزش و پرورش (۱۳۶۸). طرح کلیات نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی. تهران: وزارت آموزش و پرورش.

سراج‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۷). نگرش‌ها و رفتارهای دینی نوجوانان و دلالت‌های آن بر سکولار شدن. فصلنامه نمایه پژوهش. شماره ۷ و ۸. پاییز و زمستان ۱۳۷۷.

سفیری، خدیجه و غفوری، معصومه (۱۳۸۸). بررسی هویت دینی و ملی جوانان شهر تهران با تأکید بر تأثیر خانواده. دو فصلنامه پژوهش جوانان، فرهنگ و جامعه. شماره ۲. بهار و تابستان ۱۳۸۸.

شرقاوی، حسن محمد (۴). روان‌شناسی اسلامی. ترجمه سیدمحمدباقر حجتی. ۱۳۶۳. تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.

شریعی، علی (بی‌تا). علی حقیقتی بر گونه اساطیر. تهران: بعثت.

شلتوت، علامه محمود (۱۳۴۴). سیری در تعالیم اسلام. ترجمه سیدخلیل خلیلیان. تهران: شرکت سهامی انتشار.

صوری، راحله (۱۳۸۹). کوجه نقاش‌ها، خاطرات سید ابوالفضل کاظمی. ج ۱۰. تهران: سوره مهر.

طالبان، محمدرضا (۱۳۷۸). خانواده، دانشگاه و جامعه‌پذیری مذهبی. نامه علوم اجتماعی. شماره ۱۳. بهار و تابستان ۱۳۷۸.

طالبی، ابوتراب (۱۳۷۴). عملکرد دینی دانشجویان و نمادهای دین‌داری در میان دانشجویان. نامه پژوهش. شماره ۲۱-۲۰. ۱۳۸۰.

طالبی، کامبیز (۱۳۸۱). ضرورت بازنگری در نظام آموزشی در راستای توسعه پایدار کارآفرینی. اولین همایش کارآفرینی، دانشگاه شیراز. شیراز، آبان ۱۳۸۱.

طالقانی، سید محمود (۱۳۴۱). تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت. در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. تهران: شرکت سهامی انتشار.

طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۴۱). اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه. در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. تهران: شرکت سهامی انتشار.

طباطبایی، سیدمحمدحسین (۴). تفسیر المیزان. ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی. ۱۳۶۴. ج ۳۹. تهران: محمدی.

طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۴). تفسیرالمیزان. ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی. ۱۳۶۴. ج ۳۳. تهران: محمدی.

طباطبایی، علامه سیدمحمدحسین (۱۳۶۵). سنن النبی. ترجمه محمد هادی فقهی. ج ۳. تهران: اسلامیه.
طباطبایی، صادق (۱۳۸۷). خاطرات سیاسی اجتماعی (۱). تهران: عروج (وابسته به موسسه نشر و تنظیم آثار امام).

طبرسی، ابوعلی الفضل بن حسین بن الفضل (۱۳۶۵). تفسیر مجمع البیان. ج ۲۵. تهران: فراهانی.
عسگری، فاطمه (۱۳۷۲). هنردرمانی در اسلام. رساله کارشناسی مشاوره و راهنمایی. (منتشر نشده).
دانشگاه تربیت معلم.

علایی، سیداسماعیل (۱۳۷۳). ستاره زهیر. تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
علی عسگری، مجید (۱۳۷۰). بررسی تناسب مفاهیم کتاب فرهنگ و تعلیمات دینی پایه دوم ابتدایی با توانایی ذهنی دانش آموزان شهر تهران. پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تربیت معلم.
غزالی، ابوحامد محمد بن محمد (۵۰۵ ه. ق). کیمیای سعادت. به کوشش حسین خدیو جم. ۱۳۶۴. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

غیاثوند، احمد (۱۳۸۴). بررسی نگرش دانشجویان نسبت به رفتارهای دینی. (گزارش تحقیق). سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت پژوهشی و آموزشی.

فرانکن، رابرت، ای. (۱۹۹۸). انگیزش و هیجان. ترجمه حسن شمس اسفندآباد، غلامرضا محمودی، سوزان امامی پور. ۱۳۸۴. تهران: نشر نی.

فرید، مرتضی (۱۳۶۵). حدیث تربیت (مجموعه احادیث گفتار فلسفی). ج ۱. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

فیض کاشانی، ملا محسن (۴). ترجمه محمدباقر ساعدی خراسانی. ۱۳۴۰. تهران: علمیه اسلامیه.

قائینی ثانی، غلامرضا (۱۳۹۰). یک لقمه آسفالت. مشهد: ملک اعظم.

قزوینی، کیوان (۱۳۷۶). رازگشا. به اهتمام محمود عباسی. تهران: بی نا.

قطب سیدمحمد (۴). آفرینش هنری در قرآن. ترجمه محمد مهدی فولادوند. ۱۳۵۹. تهران: بنیاد قرآن.

کرمولتز و کرمولتز (۴). تغییر دادن رفتار کودکان و نوجوانان. ترجمه یوسف کریمی. ۱۳۶۹. تهران: فاطمی.

کرمی نوری، رضا، مکرری، آذرخش، محمدی فر، محمد، یزدانی، اسماعیل (۱۳۸۱). مطالعه عوامل مؤثر بر احساس شادی و بهزیستی در دانشجویان دانشگاه تهران. مجله روان‌شناسی و علوم تربیتی. شماره ۱. بهار و تابستان، ۴۱-۳.

گروه دینی دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی سازمان پژوهش (۱۳۸۰). تربیت اسلامی، ویژه آسیب-شناسی تربیت دینی. تهران: تربیت اسلامی.

گلور، جان، ای. و برونینگ، راجر، اچ. (۱۹۹۰). روان‌شناسی تربیتی. ترجمه علی نقی خرازی ۱۳۷۵. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

گوهرخای، محمدباقر (مجدالواعظین تهرانی) (۱۳۵۵). گوشه‌ای از رویدادهای انقلاب مشروطیت. تهران: سپهر.

مارشال ریو، جان (۲۰۰۱). انگیزش و هیجان. ترجمه یحیی سیدمحمدی. ۱۳۸۱. چ ۴. تهران: ویرایش. ماکارنکو، آنتوان (بی‌تا، الف). انقلاب و تعلیم و تربیت. ترجمه ش. رزم آزما (بی‌تا). تهران: میر (گوتبرگ).

ماکارنکو، آنتوان (بی‌تا، ب). آموختن برای زیستن. ترجمه ناصر مؤذن. ۱۳۶۹. ج ۲. تهران: جوان. ماکارنکو، آنتوان (بی‌تا، ج). منظومه پرورشی. ترجمه شهره محمدی. ۱۳۶۰. تهران: آلفا. محمدی ری‌شهری، محمد (۱۳۶۵). میزان الحکمه (ج ۴، ۵، ۶). قم: مکتب‌العلام الاسلامی. محمدی، حسین (۱۳۸۰). جشنهای ایران باستان. تهران: جهاد دانشگاهی دانشگاه تربیت معلم. مرکز ملی مطالعات و سنجش افکار عمومی (۱۳۸۳). تأثیر اندیشه سکولار در بین دانشجویان دانشگاه‌های تهران. (گزارش تحقیق). مرکز ملی مطالعات و سنجش افکار عمومی.

مصلح شیرازی، علی نقی (۱۳۸۱). مشکلات و موانع اداری سرمایه‌گذاری طرح‌های صنعتی و کارآفرینانه. اولین همایش کارآفرینی، دانشگاه شیراز. شیراز، آبان ۱۳۸۱.

مطهری، مرتضی (۱۳۴۱). اجتهاد در اسلام. در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. تهران: شرکت سهامی انتشار.

مطهری، مرتضی (۱۳۴۱). مشکل اساسی در سازمان روحانیت. در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. تهران: شرکت سهامی انتشار.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۳). تعلیم و تربیت در اسلام. چ ۲۳. تهران: صدرا.

مقیم، فضل ... (۱۳۸۲). کارآفرینی. پژوهش و ارزشیابی آموزشی. گاهنامه مرکز مطالعات سازمان سنجش آموزش کشور. شماره ۵. بهار ۱۳۸۲.

- موسوی مجتهد زنجانى، سيدابوالفضل (۱۳۴۱). شرح و وظايف مرجع. در كتاب بحثى درباره مرجعيت و روحانيت. تهران: شركت سهامى انتشار.
- منصور، محمود (۱۳۷۳). روان‌شناسى ژنتيك. ج ۱. چ ۶. تهران: ترمه.
- منصور، محمود، دادستان، پريخ (۱۳۷۴). روان‌شناسى ژنتيك. ج ۲. تهران: ژرف.
- منصوريان، يزدان (۱۳۸۸ الف). درآمدى بر روش تحقيق كیفى. كتاب ماه اطلاعات، ارتباطات و دانش شناسى. اسفند ۱۳۸۸. صص ۳۷-۳۴.
- منصوريان، يزدان (۱۳۸۸ ب). اميدها و ترديدهاى پژوهش گران به رويكرد كیفى در فرآيند پژوهش. كتاب ماه اطلاعات، ارتباطات و دانش شناسى. اسفند ۱۳۸۸. ۶۵ - ۶۰.
- منطقى، مرتضى (۱۳۷۲ الف). نقش اسوه‌ها در حفظ فرهنگ جبهه‌ها. همایش بنياد حفظ آثار دفاع مقدس. منطقى، مرتضى (۱۳۷۲ ب). روان‌شناسى تربيتى. ج ۲. تهران: جهاد دانشگاهى دانشگاه تربيت معلم.
- منطقى، مرتضى (۱۳۷۴). كنترل سياسى و كنترل درونى. سمینار توسعه فرهنگى. وزارت ارشاد اسلامى.
- منطقى، مرتضى (۱۳۷۶). راز گل سرخ. ج ۲. تهران: مركز پژوهش‌هاى بنيادى وزارت ارشاد اسلامى.
- منطقى، مرتضى (۱۳۷۷ الف). عصر عصيان. پژوهش. پژوهش گاه علوم انسانی جهاد دانشگاهى. پاییز و زمستان ۱۳۷۷.
- منطقى، مرتضى (۱۳۷۷ ب). راز گل سرخ. ج ۴. تهران: مركز پژوهش‌هاى بنيادى وزارت ارشاد اسلامى.
- منطقى، مرتضى (۱۳۷۸). بررسى الگوهاى برخورد با خرده فرهنگ جوانان. سمینار نقش و جایگاه دولت در توسعه فرهنگى. سازمان برنامه و بودجه.
- منطقى، مرتضى (۱۳۷۹). نگاه دوباره‌اى به روند جامعه‌پذيرى جوان انقلاب اسلامى. همایش بررسى علل و عوامل تقدم مصالح جمعى بر منافع فردى. اداره كل فرهنگ ارشاد اسلامى تهران.
- منطقى، مرتضى (۱۳۸۰ الف). بررسى هیجان‌جویى مرضى دانشجویان. سمینار بهداشت روان دانشجویان. اسفند ۱۳۸۰. دانشگاه تهران.
- منطقى، مرتضى (۱۳۸۰ ب). سازمان يافتگى مرضى هیجان‌جویى دانشجویان دانشگاه تربيت معلم. (گزارش تحقيق). معاونت پژوهشى دانشگاه تربيت معلم.
- منطقى، مرتضى (۱۳۸۰ ج). بررسى بازى‌هاى ویديوى- رایانه‌اى. تهران: فرهنگ و دانش.
- منطقى، مرتضى (۱۳۸۱ الف). بررسى روش‌هاى درونى‌سازى كردن ارزش‌هاى دينى در نوجوانان و جوانان. (گزارش تحقيق). پژوهشكده علوم انسانی جهاد دانشگاهى.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۱ ب). جامعه‌پذیری ضد جامعه‌پذیری. مجموعه مقالات همایش آسیب‌شناسی تربیت دینی. تهران: محراب قلم.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۱ ج). بن‌بست آرمان‌گرایی. همایش ملی مهندسی اصلاحات در آموزش و پرورش. وزارت آموزش و پرورش. ۲۰ و ۲۱ خرداد ماه ۱۳۸۱.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۲ ب). مقاومت فرهنگی. (گزارش تحقیق، چاپ نشده). پژوهشکده علوم انسانی - اجتماعی جهاد دانشگاهی.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۲). بحران هویت دختران. (گزارش تحقیق، چاپ نشده). پژوهشکده علوم انسانی - اجتماعی جهاد دانشگاهی.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ الف). روان‌شناسی جوانان ایران بعد از انقلاب. در مجموعه مقالات جوانان و مناسبات نسلی در ایران. تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ ب). رفتارشناسی جوان در دهه‌های سوم و چهارم انقلاب. تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی - اجتماعی جهاد دانشگاهی.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ پ). روان‌شناسی جوانان ایران بعد از انقلاب. مجموعه مقالات «جوانان و مناسبات نسلی در ایران». تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ ج). هنجارآفرینی‌های جدید جوان انقلاب اسلامی: راه پیوند یا گسست؟ همایش ملی مناسبات نسلی در ایران. پژوهش‌گاه علوم انسانی جهاد دانشگاهی. بهمن ۱۳۸۳.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ د). از مقاومت فرهنگی تا مقاومت قهرآمیز. همایش ملی مناسبات نسلی در ایران. پژوهش‌گاه علوم انسانی جهاد دانشگاهی. بهمن ۱۳۸۳.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ ل). فرصت‌ها و تهدیدها در جهانی شدن. همایش ملی جهانی شدن و تعلیم و تربیت. دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران. اردیبهشت ۱۳۸۳.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ ه). از هویت ایدئولوژیک تا هویت متعارض. (گزارش پژوهش). مرکز مشارکت امور زنان.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ ی). روان‌شناسی نسل سوم انقلاب. (گزارش پژوهش). شورای عالی انقلاب فرهنگی.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳ و). تفاوت‌های نسلی در گذر جهانی شدن. همایش ملی مناسبات نسلی در ایران. پژوهش‌گاه علوم انسانی جهاد دانشگاهی. بهمن ۱۳۸۳.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۴). بررسی روش‌های بازدارنده و تسهیل‌کننده به ارزش‌های دینی. (گزارش پژوهش). سازمان پژوهش و تألیف و برنامه‌ریزی آموزشی.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۶). زیست محیط از منظر پیامبر اکرم (ص). نخستین همایش بین‌المللی سیمای پیامبر اعظم (ص) و برنامه‌های درسی. اردیبهشت ۱۳۸۶. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی آموزش و پرورش.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۸ الف). تحلیل محتوای کتاب‌های دینی سوم راهنمایی و دبیرستان از منظر پاسخ به نیازهای عاطفی-روانی و اجتماعی دانش‌آموزان. نشریه علمی-پژوهشی نوآوری‌های آموزشی. بهار ۱۳۸۸. شماره ۲۹.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۸ ب). در راه پیوند نسلی. مجموعه مقالات کند و کاو در مسایل جوانان و مناسبات نسلی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۹). نقد جوانان (معرض) بر نگرش دینی مرسوم. (نشر محدود).

منطقی، مرتضی (۱۳۹۲). بررسی دلایل افزایش یا کاهش دین‌داری دانشجویان: مطالعه موردی دانشجویان دانشگاه خوارزمی. پژوهش‌های کاربردی روان‌شناسی. فصل‌نامه علمی-پژوهشی مؤسسه روان‌شناسی و علوم تربیتی. تابستان ۱۳۹۲.

منطقی، مرتضی (۱۳۹۳ الف). چالش‌های کاربردی از فضای مجازی در ایران. ارایه شده در هشتمین همایش علمی دفتر همکاری حوزه‌های علمیه و آموزش و پرورش. تربیت اسلامی و فضای مجازی: چالش‌ها و راهکارها. قم. اردیبهشت ۱۳۹۳.

منطقی، مرتضی (۱۳۹۳ ب). بررسی نگرش دانشجویان به کاربردی از فن‌آوری‌های ارتباطی فیس بوک، شبکه‌های اجتماعی تلفن همراه و ماهواره. ارایه شده در هفتمین همایش بهداشت روان دانشجویان. اردیبهشت ۱۳۹۳. دانشگاه صنعتی اصفهان.

منطقی، مرتضی (۱۳۹۳ ج). ضرورت بسترسازی فرهنگی در کاربردی دانشجویان از شبکه اجتماعی وی-چت (چت مبتنی بر تلفن همراه). ارایه شده در هفتمین همایش بهداشت روان دانشجویان. اردیبهشت ۱۳۹۳. دانشگاه صنعتی اصفهان.

منطقی، مرتضی (۱۳۹۳ چ). شکل‌گیری هویت شبکه‌ای در دانشجویان. ارایه شده در هفتمین همایش بهداشت روان دانشجویان. اردیبهشت ۱۳۹۳. دانشگاه صنعتی اصفهان.

منظور الاجداد، سید محمد (۱۳۷۹). مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست: اسناد و گزارش‌هایی از آیات عظام نائینی، اصفهانی، قمی، حائری و بروجردی ۱۳۳۹-۱۲۹۲ شمسی. تهران: شیرازه.

نجاتی، محمد عثمان (؟). قرآن و روان شناسی. ترجمه عباس عرب. ۱۳۶۷. مشهد: آستان قدس.
نراقی، ملا مهدی (؟). جامع السعاده. ترجمه سیدجلال الدین مجتوی. ۱۴۰۵ ه.ق. تهران: حکمت.
نظری توکلی، سعید (۱۳۸۸). حیوانات، قوانین حمایتی و حدود بهره‌وری در اسلام. تهران: سازمان سمت
و آستان قدس.
ورام‌بن‌ابی‌فراس، ابوالحسین (۱۳۶۹). مجموعه ورام. ج ۲. مشهد: آستان قدس.

- Anonymous. (1998). A tale of two voc-savvy high schools. *Technology & learning*. Feb. V.18. 52-53.
- Argyle, M. (2001). *The psychology of happiness*. 2nd ed. New York: Routledge.
- Arnett, J. (1996). The soundtrack of recklessness; Musical preferences among adolescents. *Journal of Adolescent Research*. 7, 3, 313 - 31.
- Aspin, D. & Chapman, J. (2001). Towards a philosophy of lifelong learning. In Aspin et al. (EDS). *The international handbook on lifelong learning*. Dordrecht: Kluwer.
- Bent-goodley, T. B. (2002). Defining and conceptualizing social work entrepreneurship. *Journal of social work education*. Spring/summer. V.38. 291.
- Boyer, J. (1987). If Bach Had Owned a Computer: Technology and Teaching the Novel. *English Journal*. v76 n1 p58-63 Jan 1987.
- Bukatko, D. & Daehler, M. (1998). *Child development*. Third Ed. New York: Houghton mifflin.
- Colman, J. C. (1978). Current Contradictions in Adolescent Theory. *Journal of Youth and Adolescence*. 7, 1, 1-11, Mar 78.
- Coombs, P. H. & Ahmed, M. (1974). *Attacking rural poverty: How Non-formal education can help*. Baltimore: John Hopkins University.
- Corsaro, W. A. (1997). *The sociology of childhood*. California: Pine forge press.
- Crain, W. (2000). *Theories of development. Concept and applications*. Fourth ed. London: Prentice-Hall
- Crave, M. T. & Sawi, G. W. (2001). Youth capacity building: An international development case study in Uganda. *Journal of family and consumer sciences*. V. 93. 46-49.
- Dacey, J. & Kenny, M. (1997). *Adolescent development*. Second Ed. London: Brown & Benchmark.

- Dale, M. & Bell, J. (1999). Informal learning in the workplace. DFEE. Research report 134. London: Department for education and employment.
- Elkind, D. (1988). Reviewing the Expectations: The Generation Gap Revisited. NASSP Bulletin. v72 n506 p34-41 Mar 1988.
- Ellison, C. G.; George, L. K. (1994). Religious involvement, social ties, and social support in a southeastern community. Journal for the scientific study of religion. Mar V33 (1) P46-61.
- Feldman, R. (1999). Understanding psychology. Fifth ed. London: Mc Graw -Hill.
- Fleischer, B. J. (1996). Cause for hope: programs in ministry and religious education. Momentum. V27 N2 P32-36 Apr-May.
- Friedman, T. L. & Warner. M. (2002). Interview with Friedman. OnlineNewsHour. Tom's journal. Jun 20.
- Friedman, T. L. (2002). Iran's third wave. New York times. Jun 16.
- Goh, B. E. & Goh, D. (1996). Developing creative writing talent through a mentorship program. Gifted education international. Vol. 11, 156-159.
- Henderson, R. & Robertson, M. (2000). Who wants to be an entrepreneur? Young adult attitudes to entrepreneurship as a career. Career development international. V. 5. 279-287.
- Johnson, A. L. & others. (1976). Age Differences and Dimensions of Religious Behavior. Journal of Social Issues. 30, 3, 43-68, Sum 74.
- Lancard, B. A. (1995). Career development in generation X. Myths and reality. WWW. Eduref. Org.
- Lewis, M. and Haviland - Jones, J. (Editors). (2000). Handbook of emotions. Second ed. New York: Guilford press.
- Livingston, D. (1999). Exploring the icebergs of adult learning: Finding of the first Canadian survey of informal learning practices. CJSAE. V 13. N 2. PP49-72.
- Macafee, C. (1988). Qualitative Insights into Working-Class Language Attitudes. www. Eric. Ed. Gov.
- Montana, Patrick J.; Lenaghan, Janet A. (1999). What Motivates and Matters Most to Generations X and Y. Journal of Career Planning & Employment; v59 n4 p27-30 Sum 1999.
- Myers, D. G. (1999). Social psychology. Sixth ed. London: Mc Graw-Hill.

- Nelson, P. B. (1990). Intrinsic/extrinsic religious orientation of the elderly: relationship to depression and self esteem. *Journal of Gerontological nursing*. V16 (2). P29-35 Feb.
- Nord, W. A. (1999). The relevance of religion to the curriculum. *School administrator*. V56 N1 P21-25 Jan.
- Pargament, K. I.; Olsen, H.; Reilly, B.; Falgout, K.; et al. (1992). God help me: II. The relationship of religious orientations to religious coping with negative life events. *Journal for the scientific study of religion*. Dec V31 (4) P504-513.
- Prihartono, N.; Damayanti, R.; Adisasmita, A.; Tarigan, L. (1994). A community trial involving religious leaders to improve water preparation hygiene as part of diarrheal disease prevention in south Kalimantan, Indonesia. Proquest.
- Quesada, A. (2000). Digital entrepreneurs. *Technology & learning*. Aug. V. 21. 46.
- Sabini, J. (1995). *Social psychology*. Second Ed. New York: W. W. Norton & company.
- Saboe, L. R. & Kantor, J. & Walsh, J. (2002). Cultivating entrepreneurship. *Educational leadership*. Apr. V. 59. 2-80.
- Schaefer, R. T. & Lamm, R. P. (1992). *Sociology*. Fourth Ed. New York: McGraw - Hill.
- Shaffer, D. R. (1996). *Developmental psychology, childhood and adolescence*. Forth Ed. California: Brooks /cole.
- Shaffer, D. (2000). *Social and personality development*. Fourth Ed. United Kingdom: Wadsworth.
- Shaughnessy, M. F.; Jausovec, N. and Lehtonen, K. (1997). Gifted education: some considerations as we approach the year 2000. *Gifted education international*. Vol. 13, 40-42.
- Shepard, J. M. (1999). *Sociology*. Seventh Ed. New York: Wadsworth.
- Smith, Helen (2002). Generation ex-communicated. *Guardian unlimited world dispatch*. September 3.
- Student movement coordination committee for democracy in Iran (2003). We'll resonate the popular anger and natured of the colonizers! Mar 15.
- Stanly, N. V. (1993). Gifted and the zone of proximal development. *Gifted education international*. Vol. 9, 78-81.
- Strenberg, R.J. (1996). Investing in creativity: many happy returns. *Educational leadership*. Vol. 53, n 4, 80-84.

- UNICEF (2005). Non-formal education (NFE). Nairobi directory and national summaries.
- Weisskirch, R. S. , And Murphy, I.C. (2004). Friends, Porn, and punk; sensation seeking in personal relationships, internet activities, and music preference among college students adolescence. Eric.ed. gov.
- Weisskirch, R. S. And Murphy, I. C. (2003). Sensation seeking and internet activities, music preference, and personal relationship among college students. Eric.ed. gov.